وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ
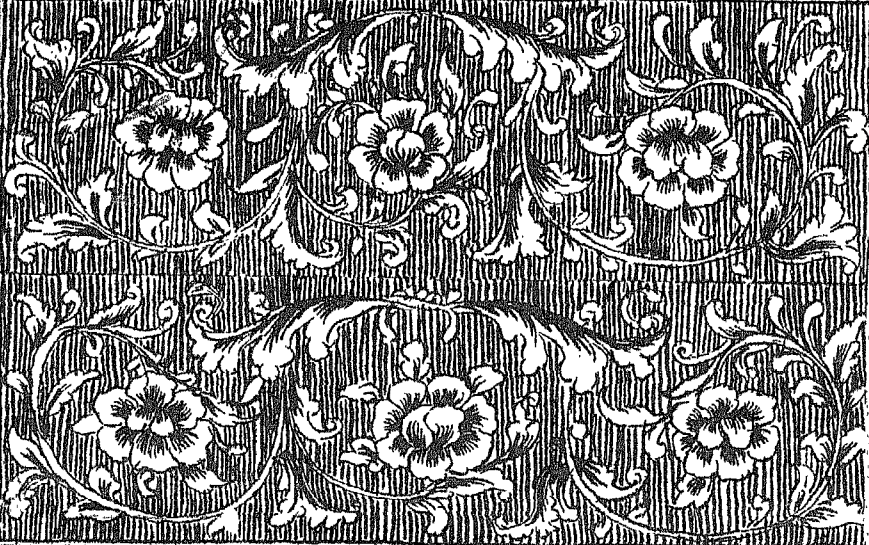
بعون اللہ تعالیٰ وسبحانہ کتاب تحفۃ المومنین در سنہ ۱۲۶۶ھ
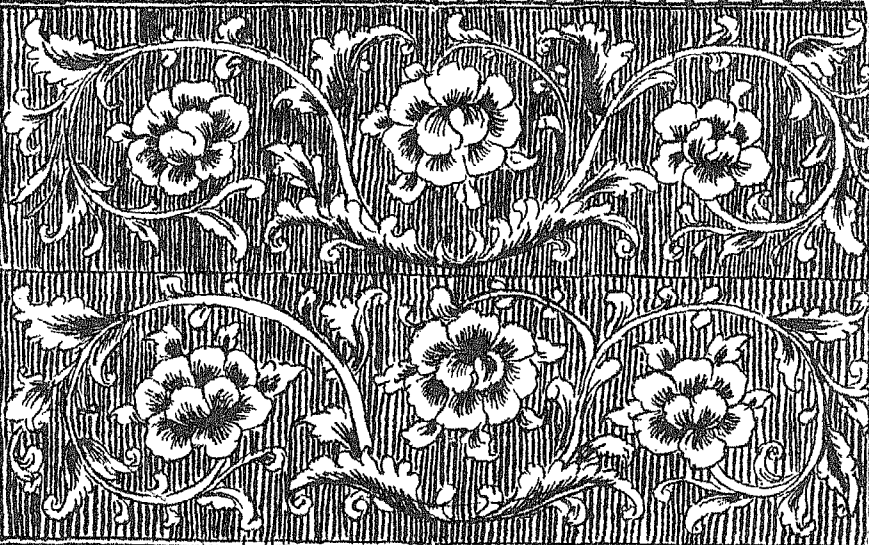
باہتمام سید اشرف علی واسطی در مطبع العلوم لباس انطباع پوشید
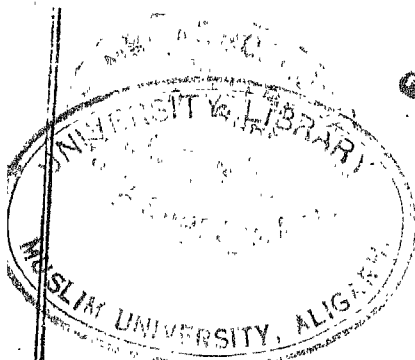
بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک اللهم یا قدوس و یا طبیب النفوس اتمم لنا انوار معرفتک و اذقنا حلاوة مغفرتک شکر شیرین شربت
حیات حکیمی را سزاست که بی فیضان ذاتی عرصه امکان را مایده وجود بخشیده و ظلمتیان نهانخانه هستی را
از روایح وجود جان در تن هستی دمیده مجردان بی تعلق در سرادقات خدمتش قایم بذات و لباس پوشان عوارض
در بارگاه حضرتش متلون بشیون صفات بزم سازان پیشگاه طاق علوی از کیفیت لطف نهانی و خروشش لب لبی
سر و پایان محفل سفلی از کمیت مایده ظهور در جوشش از حکمت محکمش آبای علوی را با امهات سفلی نهایت ارتباط و روح مقدس
را با جسم مهوش غایت اختلاط از دارالشفای جودش خاک کالبد معلول انسان گلزار بهار ایجاد و اجزای هر گل و خار
ترکیب هر برگ و بار از وصحبت باغ سایه پرور را از سحاب فیضش ثمرهای امید بار و دشت خاک نشین را از بهار
لطفش گلهای رنگارنگ در جیب کنار مدبران کشور ناسوت در دهقانی روزگار از قدرتش صاحب اقتدار خط خاک
و نائب مناب امر کل که خاتم انبیا و سرور رسل است از قرب سر پیشش صاحب لوای افتخار لولاک و امیر الامرای بارگاه
... سریر کشف الغطاست از ارتباط از لیش مسند نشین دستگاه وصایت و والیان ولایت ارض و سما
را از قرب ابدیش این امانت ولایت **بیت** زخش خطی کشیده از نکوی * که بیرون نیست از ما
بعد بر ناظران حقایق رس مکشوف میدارد که چون والد این ذره بمقدار میر محمد زمان تنکابنی
... با وجود صاحب ذهن ثاقب مدتی در امر معالجات بدستور اجداد و استادان امجاد کوشیده و مجربات
... گشته خواست که در سلک جمع و ترتیب آورده با آنچه این خادم مخادیم نجیب محمد مومن حسینی طبیب مجرب
... صاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه سازد و بنابراین لازم دانست که بقدر امکان در تشخیص ادویه

ادویه بیان نموده و عطاران بی بضاعت بان اکتفا کرده کتب معتبره متروک گشته و از جهت اشتباهات ادویه اکثر
مؤثره مبدل بعدیم الخاصیت شده خواست که بقدر امکان آنچه محققین این فن تحقیق نموده اند و صاحب اختیارات
ذکر نکرده در سلک تحریر آورده لهذا کتاب مالایسع الطبیب جهله مشهور بجامع بغدادی را در اکثر امور مناط اعتبار دانسته
فی الواقع مؤلف آن جزاه الله تعالی خیر الجزا بذل جهد نموده و هرچه از جامع ابن بیطار و غیره از کتب که نقل آن ضروری با
انتفاع بوده استخراج کرده و دقیقه از نامرعی نگذاشته و هرچه از کتاب تذکره اولو الالباب مشهور بجامع انطاکی
که شیخ داود انطاکی بعد از جامع بغدادی تالیف نموده و در بعضی امور فریدی و شذی آن الحاق آنرا واجب دیده و بدستور
هرچه ابن تلمیذ مؤلف مغنی و مؤلف شامل و مصنف کامل الادویه و جامع الادویه امین الدوله و غیرهم ایراد نموده
اند و در جامع بغدادی بنظر نرسیده بیان آنرا لازم دانسته و هرچه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات بقراطی
و اختیارات ابن هبل و حاوی کبیر و صغیر و شفاء الاسقام و معالجات ایلاقی و کناش فاخر و ساهر و بختیشوع و منقذ السموم
جالینوس و کامل الصناعه و مصنفات محمد بن ذکریا و سایر کتب و منقولات حنین بن اسحق و مصنفات حکمای هند مثل ترجمه
باهر و کتاب چرک و سست چرک و بهوجدیو و فیروزشاهی و سسرت اقتباس آن لازم بود ملحق ساخته و بجهت اختصار اسامی
قائلین هر اثر را و ادویه مجهول الهیئه را که در کتب ملاحظه شده و بقید تحریر در نیاورده و در ذکر درجات کیفیات آنچه بتجربه
و قیاس انسب دانسته بهمان اکتفا نموده مگر در بعضی که اشاره بدان لازم بوده ذکر کرده و دریافت زیادتی این مجموعه
بر اختیارات بدیعی و سایر کتب بر صاحبان انصاف و دانش و استقرا پوشیده نخواهد بود و چون والد و جد این بضاعت
منسوب بنجادی درگاه خواقین کامکار و سلاطین عالی تبار خاندان بهیه مرتضویه و دودمان مضیه علیه صفویه بوده اند
و این ذره بمقدار نیز بیمن اخلاص موروثی بملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصه ذریه خیر البشر ناصر چاکران ائمه
اثنی عشر حافظ ملت بیضای خاتم الانبیا ناشر مذهب حق ائمه هدا شاهنشه پادشاهان خاقان بن خاقان سلطان
خواقین سکندر جهان حشمت صاحبقران سلیمان نشان بالقدر و الاسم و المکان لازال مؤیدا بتائیدات السبحانیه
و مؤیدا بابدیه الجلال الزمانیه مفتخر و سرفراز بود لهذا این مجموعه مسمی بتحفة المؤمنین را باسم سامی و نام گرامی آن مالک
الرقاب موشح ساخت و با وجود عدم لیاقت این اراده از آنست که خدمتی لایق تر ازین بدرگاه شاهنشاه عالم و
عالمیان پناه ظل الله نمیدانست بیت پای ملخی نزد سلیمان بردن عیب است و لیکن هنر است از مور متمنی از
این نسخه سقیم آنکه اگر خطایی مشاهده نمایند بلباس اصلاح پوشند و بجز کتابت کاتبان و الا ازین بدون معاو
صاحب در آن پیرامون کتب طب نگردند و این مجموعه مشتمل است بر تشخیصات و دستورات و تشخیصات

پنج تشخیص - تشخیص اول در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و قوة و قدر شربت ادویه و شرط اخذ
بر دوا و ذکر درجات و انقسام قوتها باقسام تشخیص ثانی در ذکر صفات و افعال ادویه بیان افعال ادویه
و بیان افعال کلیه و مشابه ان و تفسیر اسامی و معانی مقاصد که در طی اقتدار این مجموعه مذکور میشود و در کتب ادویه مفرده
مدار علیهاست تشخیص ثالث در بیان ماهیت و خواص کیفیه ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل
و قدر شربت و انچه بان مناسب است تشخیص رابع در ادویه سموم تشخیص خامس در بیان اوزان
و انچه بان متعلق است و دستور انقسم است بسه قسم قسم اول در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مفرده مثل
شستن و سوختن ادویه و تحمیص و تشویه و امثال ان و طریق اشامیدن عشبه و چوب چینی و مار الجبن و مانند
ان و اعمال غریبه قسم ثانی در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مرکبه و ذکر معاجین و حبوب و سایر مرکبات قسم
ثالث در معالجات با رعایت اختصار اللهم وفقنی لاتمامه فانک علی کل شئی قدیر و بعونک تیسر کل عسیر

تشخیص اول در بیان اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص و قدر شربت ادویه و شرط اخذ ان و ذکر درجات و قوتها
بحسب مراتب بر ارباب فطانت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه بحسب اماکن و فصول اربعه بجهة خشکی و تری
و تازگی و امثال ان مختلف الصورة و الهیئة میباشند هرگاه شخصی انرا در بلدی دون بلدی و یا در فصلی دون فصلی
یا در حین تازگی ان یا در زمان خشکی آن و یا در وقتی که نارس بوده مثلا مشاهده کرده باشد بموجب محسوس خود
بیان اشکال و رنگ و طعم و غیر ان نموده و دیگری که در غیر اوقات و احوال مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیة انرا
موافق آن نموده و احاطه بر جمیع احوال هر چیز مقدور شخص واحد نیست و به دستور هر یک از خاصیت و نفع
و ضرر انرا بحسب اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که منحصر در ان نیست و بحسب اختلاف اوضاع فلکی و امزجه
مختلفه تغیرات بسیار واقع شده و میشود و لهذا باعث اشتباه در ماهیة و قوة و خاصیت اکثر ادویه گردیده
و ظاهر است که قدر شربت را بعضی نسبت بامزجه سابقه و جمعی قیاس بمعتدل المزاج و بعضی قدری را منظور
داشته اند که کمتر از ان موثر ندانسته اند و برخی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده از ان نتوان استعمال
نمود و جمعی نسبت بضعیف المزاج و قومی موافق قوی المزاج قدری معین ساخته اند و اولی مراعات حد وسط
تا احتیاط است بیان اخذ ادویه اما شرط اخذ ادویه پس انست که هرچه حیوانی باشد از حیوان صحیح الجسم
در فصل بهار در حین حیات یا بلا فاصله بعد از ذبح باید گرفت و انچه معدنی باشد در اوایل زمستان و باید [illegible]

[illegible]

ما را بیخ مطلوب باشد در آن صورت قبل از تمامی نمو و پیدایش آن باید گرفت و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن و تخمها را بعد
استحکام و اعتدال خشکی و گلها و شکوفها را بعد از شگفتن و قبل از پژمردگی مگر گل سرخ را که قبل از تمامی شگفتن بهتر است و شاخها را
بعد از تمامی نمو و قبل خشک شدن و پوستها بعد استحکام ثمر تا وقت ریختن برگ بلکه آخر فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه
باید گرفت و میوه وقت اخذ آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب نمود و هوا صاف باشد و حفظ ادویه
در مکان نمناک و جای نمناک و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید نمود مگر مطلب خشکی او باشد و هر چه از آفتاب قوتش
زایل شود آنرا در سایه باید خشک کرد بدانکه تأثیر دوا بالذات بکیفیت است و غذا را بالذات تأثیر بشکل
بکمیت و تأثیر دوا در مزاج معتدل منحصر است بچهار مرتبه چه هر چه تقدیر اعتدال بعد از ورود به بدن معتدل و متغیر شدن
او از کیفیت بدنی اگر بدن تا ثانیاً تغییر محسوس از اثر او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر آن بقدر سهلی محسوس شود
آنرا معتدل گویند و اگر تغییر خفی دهد و از تکرار استعمال و زیادتی مقدار بحد ظهور رسد درجه اول نامند و هرگاه تغیر ظاهری غیر خفی
دهد درجه ثانی و اگر نهایت تغییر دهد و بمرتبه فساد طبیعت نرسد درجه ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و بحد
هلاک رساند درجه رابع نامند و هر یک از این درجات را عرضی میباشد که اول و وسط و آخر آن درجه گویند و تقسیم درجات
بنحو دیگر که در کتب قدما و متاخرین ملاحظه شده و ذکر آن لایق تر دانسته چنانست که ببرهان ثابت شده که معتدل حقیقی
ممتنع است و مادامی که کیفیت بحد غلبه محسوس نرسد در عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن بحدیکه بچند زیاده بر
سایر کیفیات باشد که اول مرتبه احساس زیادتیست درجه اول نامیده اند و غلبه دو چندان را درجه دویم
و علی هذا القیاس تا درجه چهارم که مرتبه افراط تأثیر است پس در چهار درجه دویم مثلاً دو جزو حار غالب
بود و در سیوم سه چندان و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانچه در فلفل
و گندم مشاهده میشود و آن منوط بر کثرت و قلت اجزای حاره هر یکی است بر سایر اجزا و قدر شدت هر یک منوط
است بر اثر فعل جزو غالب در مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی آنست پس اگر حسب زیادتی و کمی مقدار
ادویه در کیفیات محسوسات مشتبه باحساس کیفیه در مزاج مافوق و ماتحت آن شود سبب اشتباه مذکور
مقدار و کمیت خواهد بود نه تفتیش اشتباه کیفیت بحسب [illegible] و کثرت کمیت باعث اشتباه سایر خواص مزاج
نشود اند شد و بجهت تعیین مراتب اربع تأثیر کیفیت غالبه بنهج دیگر غیر آنکه اولاً مذکور شده بیان نموده
بدن مشتمل است بر اعضا مثل معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت
در عروق شعریه و فوهات سواقی و بر اعضاء و روح و در جمیع اجزاء مذکوره ساری است پس هرگاه

که خالی از افراط و تفریط باشد وارد بدن شود خالی از ان نخواهد بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر
در هوای شاغل انضیه کرده مفقود الاثر خواهد شد که معتدل عبارت ازوست یا اثر ان باقی خواهد بود پس
اگر تاثیر او منحصر در روح مجاور مجاری است و تجاوز از ان در شان او نیست درجه اول است و اگر در روح و
اخلاط تاثیر کند درجه دویم و اگر در روح و اخلاط و رطوبه ثانیه تاثیر نماید درجه سیوم و اگر تاثیر او روح و خلط
و رطوبه ثانیه و اعضا را شامل گردد که نهایت تاثیر است درجه چهارم و اگر انچه تاثیر او بمرتبه چهارم باشد سمیت
قاتل است مگر انکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه با او باشد و مراتب قوای ادویه منحصر است بسه مرتبه و قوت عبارت
است از سبب موجب افعال ان و فی الحقیقه افعال منسوب اوست در موضع ملاقی مرتبه اول فعل محسوس ادویه
است بسبب کیفیت متشابه که در مبداء ایجاد او از عناصر حاصل شده و مزاج اولی نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج
ثانی ذی مزاج ثانوی است در ملاقی و آن از لوازم مرتبه اول است چه ان ذی مزاج ثانوی مرکب است از اجزا
که هریک را کیفیت مزاجی اولی مختلف الاثر است مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیته
ثانوی حاصل شده و اثر او غیر اثار مزاج اجزا خواهد بود چون ردع و قبض مثلا و هرچه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب
القوی نامند و انچه صناعی باشد اگر مزاج ثانی را اثر موافق اثار اجزاء مفرده اوست ان مرکب را متوافقة القوه گویند
و اگر مخالف باشد مثلا هم تسخین و هم تبرید کند متضاده القوی نامند و طبیعت باذن خالق هریک از قوت متضاده را در
مکان خود استعمال می نماید و صورتی که عایق نداشته باشد و مرتبه سیوم از لوازم مرتبه اول و ثانی است
بواسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت ازوست مثل فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم
کیفیت مزاجی اوست که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارة
مزاجی اوست که تلطیف اخلاط خاصه دماغی بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی اوست
که بواسطه صورت نوعیه رفع سم می نماید چه انکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس قدس سره و محققین که بقای صور عنصری
در مرکبات قائلند باید مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیت اجزای متفاعله
متماسه میباشد و تاثیر او مرتبه ایست از مراتب و بدستور مزاج ثانوی را هم اثری است غیر ان مثل شیر که مرکب است
از مائیه و دهنیه و جبنیه تاثیر او بمزاج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر
... تاثیر اجزای ... متفاعله ... مرتبه ... از مراتب ... و ... محققین ... که قوتها ...
[illegible]

مخفی نماند که بعضی از مرکبات بصورت نوعیه اند مثل خاک مخلوط باب و کفی که مرکب است از اب و هوای و
بخاری که مولف است از اب و اتش و هرچه باصورت نوعیه است یا محکم الترکیب میباشد بحدیکه تحلیل اجزای عنصری
او ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل بسیار دشوار باشد مانند سایر منطرقات وان معادن سبعه است و گویند بسایط
منطرقات زیبق و گوگرد است چه هرگاه هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد و قوت ناریه صابغه غالب باشد
صورت ذهبی پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوه بارده صورت فضی گیرد و چون اجزا ردی الجوهر بوده کبریت
کم باشد با قوت مائیه صورت قلعی پذیرد هرگاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب مکون گردد و اگر زیبق جید الجوهر بوده اسباب
صبغ وفور داشته بعضی جوهر کبریت بالغ باشد صورت نحاس پذیرد و چون با این حال یبوست شدید
غالب شد صورت روی و توتیا که حارصینی نامند فایض شود و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب
صبغ صورت حدیدی عارض گردد و انقلاب بعضی به بعضی باعمال مخصوصه که رفع بدی جوهر هر یک شود ممکن است
و غیر محکم الترکیب را هم مراتب میباشد چه بعضی را تفریق اجزا بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی را بسیار
دشوار است و قدما فرموده اند که هرگاه مزاج دوائی را ندانند از تحلیل اجزای او استنباط میتوان نمود چه هرگاه
قدر معین او را بقرع و انبیق تقطیر کنند سایل او اجزای مائی و زبد آن اجزای هوای و صاعدش اجزای ناری
و ثفلش اجزای ارضی خواهد بود پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزا متفرقه استنباط نمایند و از انچه تشخیص مزاجه
توان نمود طعوم است چه حدوث طعم از اثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است در ماده لطیفه و غلیظه و متوسطه
بینهما و از فعل حار در لطیف حرافة ظاهر میشود و در غلیظ مرارت و در متوسط ملوحة و از فعل بارد در لطیف حموضة
و در غلیظ عفوصة و در متوسط قبوضة و از فعل معتدل الحرارة والبرودة در لطیف دسومة و در غلیظ حلاوت و در متوسط بین اللطیف و الغلیظ
تفاهت و تعریف هر یک و بیان افعال ان بعد ازین مذکور خواهد شد **تشخیص ثانی** در ذکر صفات ادویه
مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و منابه کلی و تفسیر اسامی دوائی که درین تالیف مذکور میشود و در سایر کتب
ادویه مفرده مدار علیها است پوشیده نماند که ادویه و اغذیه را افعال کلی میباشد مثل تسخین و تعریق حار و تبرید و تکثیف بارد و نرم
کردن و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن و امساک نمودن یابس و هر یک از ادویه را صفات مخصوصه
میباشد که متعلق به افعال کلیست مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال ان و اغذیه مفرده را صفات منحصر است
در نه قسم اول لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت کبک و شراب و زرده تخم مرغ نیمبرشت دوم لطیف ردی
الکیموس کثیر الغذا مانند کبوتر بچه سیوم لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انار و سیب و کاهو چهارم لطیف

لطیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند ترب وپیاز وهرچه تند وتلخ وشور باشد ۵ غلیظ صالح الکیموس کثیر الغذا باشد
گوشت گوسفند وزرده تخم که زیاده پخته شده باشد ۶ غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گاو واسپ
وکبش ۷ غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذا مانند امرود وبه ۸ غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت فاق
که قدید گویند ومانند کومه ۹ متوسط اللطافة والکثافة که صالح الکیموس کثیر الغذا باشد مانند گوشت بره یکساله
که نقلی نامند ۱۰ متوسط ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی که قنبط عبارت ازوست ۱۱ متوسط صالح
الکیموس قلیل الغذا مانند انگور ۱۲ متوسط ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک ۱۳ متوسط صالح
الکیموس متوسط الغذا مانند چوچه که خوب پخته باشد ۱۴ متوسط ردی الکیموس متوسط الغذا مانند چوچه
کی بسیار پخته ۱۵ لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مثل نان گندم بسیار خوب پخته باشد ۱۶ غلیظ صالح الکیموس
متوسط الغذا مانند گوشت گوساله ۱۷ لطیف ردی الکیموس متوسط الغذا مثل نان بدپخته ۱۸ غلیظ
ردی الکیموس متوسط الغذا مانند کلم پته دار که کرنب عبارت ازوست وتفسیر اسامی وبیان فعل هر یک [illegible]
ان بترتیب حروف بدین نهج است حرف الالف اکاله یعنی خورنده عضو هرچه بسبب افراط تحلیل
وجلا وتفریق ونفوذ ونقصان جوهر عضو نماید باین اسم نامند اصل بمعنی بیخ است اعم ازانکه از شجر یا ار
گیاه باشد اغصان بمعنی شاخها است ومخصوص بشجره وگیاه ساقدار است اکلیل بمعنی تاج وا[illegible]
[illegible] وغیران آمده ودرادویه مراد ازچیزی بودن شکوفه وبار نباتات است اکله واکالیل جمع ان احام
بمعنی نیزار است اودیه جمع وادی و بمعنی کنار رودخانها ست انکباب مراد ازو نگاهداشتن عضو را
بخار ادویه که جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند اکتحال بچشم کشیدن چیزی استنشاق بمعنی کشیدن
چیزی مایع که بسیار سایل باشد حرف البا بشع بمعنی بدمزه است وهرچه را طعم مرکب از مرارت وقبض باشد
باین اسم نامند بصیص بمعنی درخشنده بطایح زمینها که اب در وجمع شده باشد وبفارسی [illegible] نامند بخور
هرچه دود او را استعمال نمایند بناک گرهای که در ساق اشجار شکون شود بادزهر اسم فارسی تریاق است
[illegible] گویند هرچه رفع سم کند ومصنوع نباشد مخصوص باین اسم است بر لقوی بفارسی [illegible] نامند بلغه هندی
[illegible] را گویند که شکوفه ومیوه هردو دارد بزر انچه از بار نباتات وبقلات ودر قشر باشد مثل خشخاش [illegible]
[illegible] باکوره نخستین میوه که برسد بتر بریدن بصاق براق [illegible] اول [illegible]
[illegible]

او ترطیب و تلیین و ازجای بسیار و تولید بلغم است **تریاق** بفارسی تریاک نامند و هرچه در شان او باشد که
حفظ قوت و صحت مزاج روح بجدی کند که رفع ضرر سم نماید باین اسم نامند و گویند مخصوص صاحبت واین
که افیون را تریاق می نامند بجهة حفظ قوت است که درین امر با تریاق اشتراک دارد **تصفیق** امیختن شراب
باآب **تعلیق** اویختن چیزی بگردن و بسایر اعضا **تکرج** بفارسی بپور گویند وان متغیر شدن طعم است
یا بو یا هردو **تکلیس** بمعنی صاروج کردن و سیراب نمودن و بهره برداشتن اند و مراد ازو مهیا ساختن بعضی
از ادویه است بجهة نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل وکثافت آن خواه باحراق باشند یا بعمل دیگر **تصعید**
انچه باتش اجزاء او را صعود فرمایند و لطیف او را اخذ کنند **حرف الثاء** **ثلثش** لغت یونانیست و مراد ازو
هرچه از نباتات مابین شجر و گیاه باشد **ثمر** بار نباتاتست مثل خوشه و میوه و امثال ان **ثقیل** بمعنی گران
آمدن بر طبع و دیر فعل بود و سریع الزوال نباشد **حرف الجیم** **جریش** نیم کوفته که بلغور نامند **جرله** براء مهمله
زمین سنگلاخ **جبر** بکسر عضو شکسته را بستن **جالی** بمعنی پاک کننده است و فعل او رفع کردن رطوبات
لزجه و جامده است از سطح عضو مانند انزروت و هر جالی ملین طبع است اگرچه بی قوت مسهله باشد
جاذب بمعنی کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلات است بسبب حرارت از مکان ان بجانب خود
مثل نانخواه و انچه شدید الجذب باشد و پیکان و خار را از عمق بدن میکشد مثل گوشت حلزون **جامد** بمعنی بسته شده
است که در شان او سیلان باشد و بالفعل سایل نباشد مثل موم **جمه** بفتح اول و ثانی اب گرد آمده و جمع شده
و هر دو چیزی **جفاف** خشکی **حرف الحاء** **حامض** بمعنی ترش است و فعل او تلطیف و تفتیح و تقطیع و
تنقیه مجاری و تبرید و تجفیف و تسکین صفرا و اطفاء تندی خون و تولید ریاح و ضرر اعصابست و هرچه زبان را
اندکی بگزد و با قلیل جلا و غذوبت و تقطیع باشد حامض نامند **حکاک** انچه از سائیدن دو چیز جدا شود **حلو** هرچه
زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در وی احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند و فعل او تنضیج و تلیین و جلا
است و کثیر الغذا و محبوب قوتها و معطش باشد **حریف** بمعنی گزنده است که اجزاء او در زبان فرو رفته
بسیار بگزد و تفریق اجزاء او نماید و فعل او تحلیل و تقطیع و تفتیح و احراق و تلطیف است بجهة شدت حرارت
حاد بمعنی تند است و ان مرکب از تلخی و حرافت است و فعل او فعل اجزای اوست **حلاق** سترنده مو
حمول اسم از فتیله و فرزجه است **حب** انچه در نبات زباشد ولی خلاف مثل گندم و جو **حمل** بار نباتات
است اعم از ثمر و مشابه ثمر است **حلیب** شیره تخمها و غیران و شیر تازه دوشیده است **حشیش**

گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند مخصوص نباتی است که روی زمین پهن شده باشد و ساقی باشد و بعد
نمو شود **حرف الخاء** **خاثر** آنچه اجزای خلط را باهم آورد **خفیف** یعنی سبک و آنچه طبع احتمال
او آسان بوده سریع الزوال باشد **خل** یعنی سرکه است و در ادویه هرچه شبیه به بزر بر سطح ظاهر
مثل آنچه بر روی پوست میباشد **خاتم** یعنی تمام کننده و عبارت از چیزیست که بسبب تخفیف در سطح جراحت فرو
نگذاشته پوست برویاند **خلع** بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود است **خلیع** سست **خلع**
اسم صمغ است **خرو** سرگین طیور **حرف الدال** **دسم** هرچه زبان را نرم سازد و اجزاء او را
منبسط سازد بی احداث حرارت و بفارسی چرب نامند و فعل او ترطیب و تلیین و از خامی احداث سخونت است
دوا مطلق آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود **دوا غذا** آنکه تاثیر کیفیته او زیاده بر تاثیر کمیته باشد **دوا** اسمی
آنکه بکیفیت تاثیر او موافق مزاج بوده بالخاصیت کشنده باشد مثل افیون **دالق** آنچه بجهت لزوجت کیفیت بدست
چسپد مثل دبق **دهنی** آنچه در جوهر او چربی موجود باشد و باعث سرعت اشتعال او گردد مثل مغز با
و تخمها **دلوک** یعنی مالیدن است و مراد از و آنچه از سنونات با انگشت بر دندان بمالند **باب الذال**
ذفر بدبوی **ذرور** آنچه سائیده بی مایعی بر عضوی پاشند **ذوالخاصیه** آنکه تاثیر بصورت نوعیه کند اعم از آنکه زهر
باشد یا دفع زهر کند **باب الراء** **رص** کوفتن **رخو** نرم و سست **رخص** بفتح اول و ثانی بتازیه نورده
در ادویه هرچه نازک و زود شکن باشد **رزین** آرمیده و مرد بردبار و در ادویه آنچه در مثانه و خوش جوهر
باشد **رادع** آنکه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد و در دفع مقابل
جذب است **رمص** رطوبت غلیظ که در اطراف پلک جمع شده و چسپیده **ردی** آنچه از واخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیه متکون شود
رجیع فضله هضم اول انسان **رسوب** ته نشین مایعات آنچه در مایعات انداز بر روی آن نشیند
روث سرگین اسب نامند **روث** سرگین حیوانات **حرف الزاء** **زعوق** طعم بسیار کریه و آنچه مرکب از مراره
و ملوحت است **زهر** شکوفه **زغب** اول موی که در حیوانات برآید و اسم کیمخت است که ساغری باشد
و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه باشد مزغب نامند **باب السین** **سایل** آنچه اجزا
او در جهات ثلاث حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزای او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها **سیاح**
زراریسط بی کره **ساحل** کنار دریا **سم** آنچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضد کیفیت
مزاج را فاسد سازد مانند بیش **سنون** آنچه بدندان بپاشند و بمالند و تقوی جوهر او ...

سحیق انچه بسیار نرم سائیده باشد **سهک** بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن اید **سهل** زمین نرم
حرف الشین شطب بضم اول وثانی از قانون الادب جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی از فارسی جدا گردیدن
و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه هرچه باین صفات باشد مشطب گویند **شجر** نباتی که با ساق خشبی باشد
و کامل او انکه با جزاء لستة نباتی باشد وان ثمر و ورق ولیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره وحب است مثل درخت
نخل **شرف** بضم اول و فتح ثانی کنگرهای کوشک و در ادویه انچه در اطراف او بر آید و بر اید کیها داشته باشد
مشرف نامند **شمه** انچه بوکنند **شتر** بفتح اول وثانی دریدن پلک زیرین چشم **شامخ** کوه بلند **شدق** بفتح
اول و سکون ثانی فراخی گوشه دهان **شدخ** سر شکستن و فراخی و چسپیده بروی اسپ **شدخ** عشل بمعنی از هم باز
شدن **باب الصاد صفیق** پست درشت **صحریه** زمین سنگستان **صفق** بفتح اول و سکون ثانی ابی که بر
ادیم یا مشک نو بر یزند پس رد گردد و بمعنی طرف و کناره و در نباتات انچه چنین دارد و باز ردی و میل بطرفی داشته
مستقیم نباشد مصفق نامند **صالح الکیموس** انچه از وخونی متولد گردد که بهمه جهات اعتدال داشته سایر
اخلاط مخلوط با و بقدر طبیعی باشد و خلط بد از و بهم نرسد **حرف الضاد ضماد** انچه از غلیظ القوام که مایع
و نرم نبود بر عضو بمالند و بر بندند اعم از انکه موم و روغن داشته باشد یا نه **حرف الطا طلا** انچه از رقیق القوام
بر عضو بمالند **طبیخ** انچه جوشانیده اب او را استعمال نمایند **طیب** بسکون ثانی خوشبو و تشدید ان پاکیزه **طری**
تازه **طحن** خورد کردن و طاحونه که اسیا باشد مسمی باسم لازم اوست **طافی** انچه بر روی اب ایستد **حرف
العین عفص** بکسر فا طعم ترنجت که زبان را درشت سازد واجزاء او را بسبب برودت بهم اورد و فعل او تبرید و تکثیف
و تصلیب و خشونت و ردع است **عاصر** انچه با وجود بهم اوردن اجزای عضو فشارد مانند ضماد داغ تمر هندی در دمل
و بفارسی فشارنده گویند **عشب** بضم اول و سکون ثانی گیاه است **عصیر** اب افشرده از نباتات که منجمد نشده ان
عصاره بمعنی عصیر است اما انچه باتش و افتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند **عنقود** خوشه نباتات و
عناقید جمع انست **عطر** بوی خوش **حرف الغین غرغره** بمعنی ادار مختلف است که از حلق اید و مراد از
حرکت دادن مایعات است در حلق و فرو نبردن ان **غض** بضاد معجمه پارسی از نباتات **غسال** بمعنی شست
و شو دهنده و انچه جلاء سطح عضو یا عانة رطوبتی نابیده هر مانند ماء الشعیر **غلیظ** بمعنی کثیف است در اغذیه بیشتر
متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه نیامده **حرف الفا فتیله** بمعنی شافه که مخصوص دبر باشد
فرزجه شافه که قبل و رحم را مخصوص باشد **فرفیری** بمعنی رنگ بنفش است **فاتر** نیم گرم **فسیح**

جدا شدن حرف القاف قابض طعم گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورده درشت نسازد و فعل
او تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویه اشتها است و در غیر طعم مراد از وی حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای
عضو صلب و استمساک نماید قطور آنچه در گوش و اعضا چکانند قاشر هرچه بجدی خالی باشد که چرک از سطح استخوان
تواند زدود و در سطح جلد تقشر نمود قاتل آنچه بسبب ضدیه هلاک سازد و مرادف سم است و بعضی گفته اند زهر
حیوانی مخصوص باسم سم است و غیر حیوانی مخصوص بقاتل است قضبان شاخهای گیاه بی ساق و قضیب واحد
اوست قنبعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبه های خوشه گشت حرف الکاف کیلوس کشکابی است که از
هضم معدی بهم رسد شبیه بلبنک محلول کیموس اخلاط متولده از هضم کبدیست کثیر الغذا آنچه اکثر مستعد او جزو
بدن شود کماد آنچه گرم کرده بر عضو به بندند مثل تکمید بسبوس گندم کثیف بخلاف لطیف آن چیزیست که اجزای
او بدشواری قبول انفعال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت ننماید کاسر الریاح آنچه قوام ریاح
غلیظ را بحرارت رقیق ساخته دفع نماید مانند تخم سداب کاوی بمعنی داغ کننده است و مراد از آن آنچه جلد را
بسبب احراق و تجفیف بهم آورده مجاری خلط سایل را مسدود سازد مثل زاج در منع نزف الدم جراحت حرف
اللام لطوخ بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد لسوق و لزاق
آنچه بر عضو بچسبانند و باو چسبیدگی باشد لعوق آنچه بانگشت معجون و غیره بلیسد بمعنی انگشت پیچ است که از معجون
رقیق تر باشد لعابی آنچه از خیسانیدن او در آب اجزای آن مخلوط برطوبت شده و چیزی لزج بهم رسد چون برشته
کند الزاق او رفع میشود لطیف آنچه در شان او باشد بعد از ورود ببدن منقسم گردیدن باجزای بسیار صغیر و نفوذ
در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران لزج آنچه در شان او [illegible] باشد بالفعل یا بالقوه و در حین تاثیر حرارت
غریزی در او که قابل امتداد گشته منقطع نگردد مثل خبازی لحا ریشهای باریک نباتات لخلخه آنچه با مایعات در
ظرفی کرده بر آتش نهاده بو کنند لیف آنچه از اصول و لحا نباتات روید و باریکتر از لحا باشد لاذع هرچه بکیفیت
حاده لطیفه بنفوذ در اجزای عضو نموده تفرق اتصال در منافذ کثیره قریب بهم احداث کند و نفوذ هر جزو بانفراده
محسوس نباشد مثل ضماد خردل با سرکه حرف المیم مالح شور آنچه در زبان کند بدون گزیدگی و جلا دهد و فعل او
تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین و جلا و غسل باعتدال است مر تلخ هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت
کرده باکراهت بود و طبع را بهم زند و فعل او تسخین و جلا و منع تعفن است ملطف آنچه بحرارت معتدل رقیق کردن
غلیظ شان او باشد مثل حاشا مغلظ آنچه بخلاف او باشد محلل هرچه در شان او باشد که تفریق

خلط بحرارت منتجره اخراج اجزای آن جز اعبد جز از موضع استتباک خلط کند مانند جند بیدستر **مجمّد** هرچه ضد محلل باشد
و گویند مخصوص بارد قابض **مخشن** هرچه سطح عضو را درشت کند و اجزای او را در بلند و پستی مختلف سازد اعم از انکه
بسبب تکثیف او باشد مثل عفص یا بجهة تفریق اجزای مانند خردل **مملّس** انچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد
و او ضد مخشن است **مفتّح** انچه منافذ عضو را از مواد دور سازد تا اسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالک آن
مانند فطراسالیون و هرچه حریف و مر لطیف و سیال لطیف مایل بحرارت و مایل باعتدال و هرچه حامض لطیف
سیال باشد مفتح **مرخی** هرچه عضو را سست کند بحرارت و رطوبة مزاجی و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان **مصلب**
انچه ضد مرخی باشد **منضج** انچه خلط را قابل دفع سازد اعم از انکه رقیق را غلیظ کند چون خشخاش و یا بالعکس آن باشد
مثل ماشا یا منجمد را نرم سازد چون حلبه **مقطّع** انچه بسبب حرارت لطیفه نفوذ کند مابین خلط لزج و سطح عضو ملاصق
آن و رفع او نماید بدون تصرف در قوام خلط مانند سکنجبین **مفشّی** هرچه ریاح مجتمع را متفرق ساخته قابل دفع کند **محلّل**
هرچه بسبب قوت نافذه حارّه بتحریک اجزای لذاعه مسامات کند مثل انجره **مقرّح** انچه بقوت حرارت نافذه تفریق اجزا
عضو نموده اختلاط او را بسبب حدة فاسده واجب الدفع ساخته دفع انچه ازان کند مثل بلادر **محمّر** انچه بسبب حرارت جذابه
جذب خون بظاهر جلد کند مثل ضماد انجیر و خردل **محرق** هرچه بقوة نافذه تحلیل اجزای لطیفه و رطبه کرده احداث رمادیة
نماید مثل زنبور **مفتّت** انچه تفریق اجزای خلط متحجر کند مثل حجارج محرق **معفّن** هرچه رطوبة عضو را فاسد سازد
یا بتحلل از نتواند شد بدون احداث احراق و تاکل مانند زرنیخ **مقوّی** هرچه تعدیل مزاج و قوام
اعضا بحدی کند که قبول ریختن فضول نموده ممانعت تواند نمود و خواه بالخاصیه باشد مثل گل مختوم یا بسبب
تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل سرخ **مرقق** انچه بخلاف منضج باشد در تغلیظ **منضج** هرچه در همه جهة مثلا
منضج یا هاضم باشد **مفرّح** هرچه روح حیوانی و نفسانی را منبسط ساخته تعدیل مزاج او کند و حزن رفع نماید مانند
شراب **مشهّی** انچه بتحریک طبع بخواستن غذا کند **مبهی** انچه بسبب تولید ریاح لطیف در مجاری اعصاب
و عضلات اعضای تناسل گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی گردد مثل لبوب **مدرّ** انچه اخراج
مائیة اغذیه و فضول سیال مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید **مسهل** هرچه اخراج فضول اعضا از طریق
امعا نماید **معرّق** انچه بسبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد را از مسامات او بظاهر اخراج کند **مقئی** هرچه
اخراج فضول از طریق مری کند **ملیّن** اعم از منضج و مزلق و مخرج ما فی المعدة و امعا است **مسکّن**
اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد **مطفی** انچه اخلاط حاده را الکسرت نماید **مخدّر** انچه

تکثیف روح حساس که نفسانی باشد و روح محرک که حیوانی است بنوعی کند که مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد و
خشک می باشد **مزلق** هرچه ترطیب و تلیین سطح عضو بحد لزوجت کند تا آنچه در آن محتبس باشد بحرکت آید حرکت نماید مثل آلوی بخارا
مسحق آنچه افنای رطوبات را یا تحلیل آن کند مانند سندروس **مسدد** آنچه بسبب کثافت و یبوست در مجاری محتبس شده منع
دفع مواد و اجساد کند مثل سفیداب یا بسبب لزوجت باعث سده گردد مانند لعابها **مصفی** آنچه بالفعل یابس بوده
در او رطوبت لزجه باشد که بسبب حبس سیلان مواد گردد مثل [illegible] **معطش** آنچه طبیعت را مشتاق ترویح سازد اعم از آنکه
ترویح او با تشنج مثل معده و جگر یا بهوا مثل دل و ریه **معطس** هرچه بقوة نافذه تحریک مواد دماغی بجانب خیشوم کند و بسبب دفع
آن عطسه حادث گردد **مصلح** آنچه اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه دفع ضرر آن کند یا معاونت بر فعل او نماید یا حفظ
قوة یا کسر حدت او کند یا بدرقه جهت وصول او باعضا گردد **موسخ** هرچه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبت او را زیاده سازد
مثل موم روغن **مدمل** هرچه بتجفیف و تکثیف رطوبت سطح جراحت را لزج و چسپیده کرده دهن زخم را بهم آورد مانند دم الاخوین
ملحم آنچه بسبب تجفیف لطیف و تعدیل مزاج عضو که در موضع جراحت شود منعقد سازد مستحیل بگوشت کند و انبات اللحم نیز کند
مصنج [illegible] مبالغه مرادف است **مایع** آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مفرد او [illegible] پراگنده **مفرق** بفتح
اول و کسر ثالث تارک سر و [illegible] هرچه [illegible] نبوده زواید داشته باشد مفرق گویند **مسقف** خمیده و کج شده
مستفتح [illegible] **ممضوغ** هرچه را خائیده باشند **مسبت** آنچه خواب آورد و با منوم مرادف است **مسکر** هرچه مستی
آورد اعم از آنکه بالتفریح باشد یا نباشد **مضمضه** [illegible] که در دهن حرکت دهند **مرهم** [illegible] مالیدن چیزی بر اعضا **ممسوح**
آنچه در مالیدن آن بسیار مبالغه در دلک عضو کنند **مهروس** آنچه بسوهان خرد کرده باشند **منخول** آنچه بیخته باشند [illegible]
بر او **مغسول** آنچه در شستن او مبالغه کرده باشند **محرق** آنچه در سوختن بحد رمادیت رسیده **حرف النون** **ناشف**
آنکه جذب رطوبت سیال کند اعم از آنکه منافذ او مرئی باشد مثل [illegible] یا مرئی نباشد مثل اسفنج و ناشف [illegible] نیز نامند
نجم نباتات بی ساق **نبطی** در لغات [illegible] قومی است و در ادویه مراد [illegible] کشته باشند **نفاخ** هرچه در او
رطوبت غریبه باشد و از حرارت بتحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مثل میوه ها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها
[illegible] **نفوخ** آنچه از ادویه یا بسائیده را بانبوب در [illegible] دمند **نقوع** [illegible] **نقیع** خیسانیده که بجهت [illegible]
[illegible] استعمال کنند **نشاره** آنچه بسوهان از دم اره ریزه شده باشد **نطول** هرچه [illegible] جوشانیده دوا ریزند بر اعضا
[illegible] **حرف الواو** [illegible]
[illegible] **حرف الهاء** [illegible]

و خلط کند و سبب قبول هضم او شود و مثل مصطکی هشتم آنچه جرم او سست و ریزنده باشد و باندک افشردن ریزه شود و مثل صمغ عربی
و غاریقون نهم پاره شدن **تشخیص ثالث** در بیان مهیت و کیفیت و خواص ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح
و بدل و قدر شربت به ترتیب حروف و ذکر اسامی ادویه بلغت یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال آن مخفی
نماند که هر چه مجرب دیگرانست بلفظ گویند مجربست یا مجرب دانسته اند اداء میشود و آنچه حقیر تجربه نموده بلفظ مجرب است مذکور میسازد
و هر دوا افعال کلیه او اولا بیان میشود مثل آنکه مفتح است یا رادع است و امثال آن تا آثار او را بالخصوص افعال مذکوره که با فلان چیز
فلان عمل میکند و در فلان مرض فلان اثر دارد و ندانسته با چیزهای موافق غیر مذکوره در امراض غیر مسطوره تواند استعمال نمود
و تجارب دیگر حاصل گردد و التزام نموده که خواص ثمر و بیخ و صمغ و روغن و برگ وغیره را در ضمن اصل آن دوا بیان نموده متفرق
مذکور نسازد مگر در بعضی که قابل ذکر بانفراده باشد و بدستور تا جمیع خواص برگ را مثلا ذکر نه نماید مرتکب بیان خاصیت جزو
دیگر آن چیز نشود و تجلات سایر کتب که مشوش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از بیخ چیزی مثلا بیان نموده و خاصیتی از برگ و بار دیگر
مرتکب ذکر سایر آثار بیخ او شده اند و علی هذا القیاس و چون مداوای جدین از سموم یک نسق است و هر یک را بانفراده دوائی
منحصر نیست بنابر مراعات اختصار علاج هر یک را در طی ذکر مهیت آن بیان نموده در تشخیص رابع که مخصوص آنست انشاء الله
مرقوم خواهد شد از متون کتب ظاهر میشود که اول کسی تالیف در ادویه مفرده نموده دیسقوریدوس یونانی است و نزد بعضی
لقمان عبارت از وست و تالیف مذکور مسمی بمقالات الستة فی الحشائش است و ثانی قوتشکی که ادویه عین را جمع نموده
ثالث اندروماخس صغیر که ادویه تریاق کبیر را تحریر کرده و رابع جالینوس که ملقب براس النبل که منافع ادویه مفرده
را بیان نموده و متعرض بیان بدل و مصلح سایر احوال آن نگشته و اول کسی از یونانی بسریانی نقل نموده جدروس نصاری بابلی است
در باب او بترجمه چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشاپوری از یونانی و سریانی نقل بعربی با مزید افادات و تالیف مذکور
مسمی بمقولات اسحق گشته و حنین نیشاپوری الداد اغذیه را از ادویه جدا گردانیده پس بجا شده در آن باب تالیف نموده اند
و اول کسی که از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن احمد بن ذکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر فرموده اند پس شیخ
الرئیس و ابن اشعث و ابو حنیفه دینوری و شریف و یحیی بن جزله صاحب منهاج و جرجیس بن یوحنا و صانع امین الدوله و ابن تلمیذ مولف
مغنی ابن بیطار مولف مالایسع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ داود مصری تذکره را تصنیف نموده و مولف اختیارات
بعضی را بفارسی نقل کرده و بعد از آن حکیم علی گیلانی شارح قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده و تا این زمان که سنه یک
الف و ثمانین است بنظر نرسیده که بلغت فارسی مبسوط تالیف شده باشد **حرف الالف مع الف** اطریلال
لغت بربری و بمعنی رجل الطیر است بجهت مشابهت شاخ گیاه او بچنگال مرغ و بترکی غاز ایاغی نامند و مراد از

تخمش بسیار ریزه و تیره مایل بکبودی و طولانی و بغایت تلخ و با حرافت و گیاه او شبیه بشبت و گلش سفید و برگش متفرق و
ساقش مربع و اکلیل او مثل اکلیل شبت است و در آخر بهار میرسد و آنچه سبز و تیره و شبیه برازیانه است قسمی از دو قوت و تخم
خلال دندان گویند و در آخر سیوم گرم و خشک محلل ریاح و جالی آلات تنفس و مدر فضلات و مفتح سده و منقی گرده و مثانه و
چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند مفتت حصاة و یکدرهم او را با عسل جهت رفع ریاح و ایلاوس بغایت مجرب
دانسته اند و ضماد او مجفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در بینی و به دستور شرب او مسقط جنین و مضر جگر حار و مصلحش سکنجبین و مضر گرده و مصلحش
کثیرا و بدلش و طلای او برص کنند و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم است با عسل یا شراب چون در فصل گرمی هوا یکدرهم او را با عاقر قرحا
و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی بعسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص المکشوف دارند تا آفتاب
بر او افتد و آب ننوشند و عرق کنند در روز اول بهایت تا روز سیوم موضع برص آبله کرده بعد از رفع زرد آب بالکلیه برطرف میشود
مجرب و گفته اند هرگاه از مغز دانه هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز بنوشند یا از مرکب دستور مذکور در مدت مزبور
استعمال نمایند یقینا رفع برص میشود آلیسن لغت یونانی و بمعنی مبری الکلب است بجهت رفع کردن او زهر سگ دیوانه و آن
نباتیست ساقش بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانه و برگش شبیه ببرگ فراسیون و از آن درشت تر و خارناک و مابین
سرخی و سیاهی و تخم او مایل بپهنی و سبز تیره و در غلاف و دو طبقه و از ترمس کوچکتر و در طعم بحدت و تندی و تلخی نانخواه
و گلش سرخ مایل بتیرگی و از زیر برگها روید در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و محلل و جالی و مقطع و مدر فضلات
و هاضم و منقی بلغم و ریاح معده و گرده و مفاصل و رگها و مجفف باعتدال و طبیخ او جهت جمود و برودت مفرط و سعوط آن جهت
زکام و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه و تخم او را اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد یا زهر آن و ضمادش جهت کلف
و با عسل جهت جوششها و سرکه زرد آب ازو آید مفید و قدر شربتش تا دو درهم و مضر جگر حار و مصلحش کثیرا و بدلش نصف وزنش
حب الغار یا دو وزن آن نانخواه است و جالینوس فرموده که چون او را در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگاهدارد و با سه
دسته مثقال عسل بدفعات یا بدو دفعه یکروز در میان سگ دیوانه گزیده بنوشد بغایت مفید است و دو درهم از بیخ او که با شیر
تازه بیاشامند نفعی برفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید هرچند که از آب نیز ترسد و گویند چون گیاه او را بجمیع اجزا بسیار چه سرخی بسته
بر اعضاء دردناک مواشی به بندند رفع الم میکند و صاحب جامع الافعال مخصوص درد سر انسان میداند و گویند تعلیق او بر در خانه
جهت حفظ صحت اهل آن خانه است و مولف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است و چون حشیشه
آنرا تا مدتی خورند بغایت مقوی باه و نگاهداشتن او بغایت مورث تعشق زنان است بحدیکه مخالفت بجامل اصلا نکند آرعکیس
اسحق در الف مع الراء ذکر کرده و آن پوست درخت زرشک است در اول گرم و در دوم خشک و با قوت بارده

و قابضه و مانع عفونت اخلاط و طبیخ او مقوی جگر بارد و مفتح و باقوت رادعه و جرم او با شراب جهت ورم جگر اگر سبب باشد
و با آب سرد با وجود تب بغایت مفید و بدستور شراب و سرکه که در آن جوشیده باشد همین خاصیت دارد و طبیخ او در رفع ورم
جگر گوسفندان مجربست و حقنه بطبیخ او منقی جرک و قرحه امعا و مضمضه او بجهت قلاع خبیثه و درد دندان و تقویت لثه و اکتحال
او مقوی باصره و در جمیع افعال مثل مامیران و قطور خیسانیده او در گلاب جهت تخفیف رطوبت و حفظ صحت چشم و رفع قبا یا ی رمد
مزمن بغایت مفید و عصاره بطبوخ مستعد او در افعال مانند حضض و قدر شربت از جرم او دو مثقال و از طبیخش تا سی درهم و مصلحش
سعال مصلحش عسلست **آملیلس** بلغه بربری و مغربی نباتیست شجری که در بلاد مغرب بهم میرسد طول او بقدر قامت و زیاده
ازان و برگش مانند مورد و نرم و ثمرش بقدر بادر و سبز و چون برسد سیاه و نرم شود و چوب او بسیار صلب و اندرون او
سفید و زرد مایل بسبزی و مستعمل از و بیخهای باریک اوست مرکب القوی و برودت و یبوست در و غالب و بسیار قابض
و آب خیسانیده او که رنگ آب بگردد جهت استسقا و زردی رخسار و اسهال کهن مجرب دانسته اند و بدستور چون با گوشت
طبخ نمایند و گوشت آنرا بیاشامند همین عمل کند و جرم طبیخ او مقوی جگر و سپرز و مفتح سده آن و قدر شربت از جرم او دو درم
است **آبار** بلغت عربی و آن سرب سوخته است و طریق احراق او در دستورات مذکور است در دوم سرد و خشک
و مغسول او جهت قرحه چشم و جوشش آن و جراحت و تفتیح اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و نزف الدم و سیلان رطوبات
دیار و طلای با سرکه جهت قروح مقعده و با سرکه جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدلش سرنج و خوردن او کشنده است
آاندرون بلغت یونانی اسم سماق است **آاصول** بلغت یونانی و رسم نشاسته کنانا منند **آاغلبس** بمعنی فطر بیونانی
اسم نخلست **آالیس** بیونانی اسم اسفیدبادست **آارن** بلغت یونانی لوف الکبیراست **آارن** عصاره
بیونانی لوف الصغیراست **آامقلیس** بیونانی دوسراست و دوسر نباتیست مثل گندم **آافلیس** بیونانی اسراشن است
آاملی بیونانی نانخواه است **آابوسس** معرب آبانس یونانی درختیست شبیه بدرخت عناب و ثمرش مثل انگور
و زرد با حلاوت و برگش شبیه ببرگ صنوبر و بعضی از آن درخت میشکند و تخمش مانند تخم حنا قسم هندی با خطوط سفید و قسم
سیاه و صلب و املس بهترین اقسام است در اول سیوم گرم و در آخر دوم خشک و ملطف و مدر بول و مفتت حصاة و
محلل ریاح و محلل نفخ معده و مفتح سده سپرز و اکتحال محکوک او با آب و ذرورش جهت بیاض رقیق و قرحه و بثور و
زیاده و جرب و حکه و سبل و حفظ صحت چشم و بیان ... نشاره او ...
نشاره او ... افعال مذکوره ... شراب ...

آوردن قروح خبیثه و منع جوشش‌ها بر آب و آبله کردن اعضا مجرب است و قدر شربتش تا سه درهم و مضر معده و مصلحش عسل
و بدلش چوب کار است آزادچو ار دلغت فارسی است وان سلق جبلی الوی بخارا اسم فارسی اجاص است
آلوچه اسم فارسی اذرک است آب دارو مومیائی است و محمد بن زکریا دوای دیگر را باین اسم خوانده آاهن
بیجگان اسم فارسی جند است آاهن اسم فارسی حدید است آاهن ربا اسم فارسی مقناطیس است آرد
سفید و بفارسی سمید است آرد جو سدار اسم فارسی خشکار است آرد جو بریان کرده اسم سویق الشعیر
است آرد کنار سویق النبق است آلو سفید اسم شاهلوج است آلو بالو اسم فارسی قراصیا است آهو
اسم غزال است آمله اسم فارسی املج است آرد جو دقیق الشعیر است آب شکر اسم فارسی عسل القصب است
آب باران ماء المطر است آب چکیده از کوزه وغیره ماء القطر است آب جوشانیده اسم ماء الشعیر است آب جو افشرده
اسم کشک الشعیر است آب پنیر اسم فارسی ماء الجبن است آب آهن تافته اسم فارسی ماء الحدید است آب ماهی [illegible]
اسم فارسی ماء النون است آب درخت کافور اسم ماء الکافور است ابکامه اسم فارسی [illegible] است [illegible] اسم
فارسی فوره است آبی اسم فارسی سفرجل است آفتاب پرست اسم فارسی حربا است آشبا و آن از اغذیه است [illegible]
خورده [illegible] است آش اسم فارسی اغذیه مطبوخ مائیه است و بعضی اوقات در ضرورات و در سایر امراض [illegible]
آبک [illegible] معدود ما اصطلاح اهل کیمیا اسم زیبق است آنک بیونانی رصاص اسود است آبگینه حلبی آنچه از مس نقره و برنج سازند
آبروج بلغت ترکی اسم ابهل است اغو به ترکی اسم دفلی است اغوز به ترکی اسم نبات است انماج دانه
به ترکی اسم سودا نبات است املوج بفارسی قند مکرر است اذریه بفارسی گل اشنان [illegible] ابق باصطلاح [illegible]
زیبق است اورس اسم فارسی ابهل است و ابیس نیز گویند الک و اله اسم فارسی سنبل الطیب است اهو [illegible]
بهیه چیزول [illegible] است اگ بکاف فارسی بلغت هند اسم آتش است آتا باسم هندی سویق است الالف مع الباء ابشر
بفارسی شوره گویند وان بخاریست که از زمین شوره زار بهم میرسد و بعد از تصفیه آن با آتش شبیه نمک میشود و در آخر سیوم گرم
و خشک مفتح سده و مقطع بلغم و اوساخ بدن و مسهل و در نهایت حدت و قویتر از نمک بوده در افعال و جهة علل سپرز [illegible] نافع
و مجرب دانسته اند و مضر [illegible] گرده مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش [illegible] اندرا و ربعه درهم تا دو درهم [illegible]
بجهة احتباس بول که هیچ چیز رفع نشود مجرب است و از خواص او سرد کردن آب است بعمل مخصوص که آب را در ظرف [illegible] گرداند در
[illegible] شوره حرکت دهند و اجزاء اعظم بارود است اپل بهندی اسم [illegible] است ابهر بفارسی اسم [illegible] است ابو
[illegible] بفارسی [illegible] نامند و اصناف میباشد قسم اول نباتیست شبیه به برگ کاهو [illegible]

و ملاحم نرمین و ساقش مزغب و گلش اشقر و دانه او سیاه و تخمش بقدر گنجشکی و بسیار سرخ و قوتش تا چهار سال باقی میماند در
اول دویم گرم و خشک محلل اخلاط مرادی و مالح و قابض و مسهل و مدر حیض و دافع معده و مضعف طبع او و مسیر و نحیجه و نقرس
و درد گرده و حصاة و یرقان و تبهای کهنه و ضماد او جهت بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و بادجو جهت حمره که باد
گویند نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و کدو و قدر شربتش دو درهم است و چون بیخ او را در روغن بجوشانند و قیروطی تمام
و جهت سوختگی آتش و حمول آن بدستور حمول تخمش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ او قویتر است و قسم ثانی را برگ
بزرگتر و خشن تر و ساقش و رای بیخ از خشن و پرشعبه و گلش مایل به بنفشی و ریزه و قابض تر از قسم اول و ضماد او جهت حمره و منع
قروح آنقدر و بسیار جالی طبیعت و قسم سیم را برگ ریزه تر از اول و خشونت کمتر و شاخهای او ریزه و گلش بنفش و تخمش در از
و سرخ تر و تند طعم تر از همه و جهت گزیدن افعی دو مثقال با شراب از بیخ او مجرب است و تعلیق او مانع گزیدن هوام و قسم چهارم
شبیه بثالث و از آن گلش ریزه تر و بغایت سرخ و در آخر دویم گرم و خشک و یکمثقال و نیم او با عسل او قروح را تا جهت
حب القرع و سایر کرم امعا بغایت نافع و ضماد شیر با پیه بز یا پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و اورام صلبه و حصاة او با عسل
جهت قلاع و حمول او جهت یبس رطوبت و جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و سعوط او جهت تنقیه دماغ و رفع اکثر و علل
طبقات چشم و با سرکه شیر یا ضماد او جهت بیرز و سفید و قطور روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش و ثقل سامعه
بهترین ادویه و جلای بیاض چشم و محلل ورمهاست و گلش در جمیع افعال قویتر از برگ او و آشامیدن بیخ و گل و تخم آن
بقدر یکمثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنده است ابریشم بکسر اول و ثالث و فتح سین مهمله ابریشم است
دگر گویند مراد از و پیله است که کرم ابریشم سوراخ نکرده بیرون نیامده باشد چه سوراخ کرده او را قوه نماند و آنچه در آب پخته
تخ از کشیده باشند از جنس ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت از وست در اول گرم و خشک و با تقطیع و تلطیف و بغایت مقوی
دل و روح طبیعی و باه و مسمن بدن و جهت خفقان و ضعف معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهت تفتیح سده ها و نیکو کردن رنگ
رخسار نافع و محرق او مصفر جهت ترحه و دمعه و سلاق و جرب چشم با قطرو نوشیده او جهت منع بهم رسیدن قمل از موده و محرق او
مصفر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم و بدلش برد سوخته شسته است و بهترین طریق استعمال
او بسیار ریزه بمقراض کردن و با جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ سائیدن است ابهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر
اول و ثالث نیز آمده و آن قسمی از سرو کوهیست و مراد از و بار اوست شبیه به ثمر تازه او سرخ و رسیده آنش سیاه و دارای
شیرینی و قبض و حدت و عطریت و بزرگتر از بار عرعر که قسم از سرو کوهی باشد و برگش شبیه برگ درخت گز و در
گرم و خشک و بغایت لطیف با قوه مجففه و قابضه و لذاع و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کننده عفونت

قروح خبیثه مزمنه و مسحوق او با عسل جهت ربو و بواسیر و مطبوخ او جهت استسقا و چون دو درهم او را اندرون کرده

با روغن گاوی تازه بقدر آنکه او را فرا گیرد و باتش بگذارند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درهم قند مخلوط

نموده هر صبح دو درهم ارباب گرم بارد المزاج بنوشند جهت دردهای سافل بدن و بواسیر و رفع اقسام کرم امعا نهایت

نافع و چون با عسل سرشته هر روز یک درهم تا ده درهم او را مداومت نمایند حیض منقطع را جاری سازد و جهت بواسیر مجرب

دانسته اند و چون در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود و قطور او جهت کری تازه و کهنه مجرب و ضمادش [illegible] ضماد

برگش جهت اورام حاره و سیاهی جلد و چرک و آثاریکه از فضول بهم رسد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو بماند و جهت قروح

ساعیه و آکله و نمله و اندمال جراحات سفید و طلاء او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و با انجیر جهت حبوب اعضاء و با عسل جهت جراحت

بن دندان و تعفن و آکله آن و لعوق یک وقیه او با نصف اوقیه روغن تازه گاوی و مثل هر دو عسل که تا یک هفته مداومت کنند جهت ربو

مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش جماع و عسل و بدلش بوزن آن جوز السرو و مثل آن سلیخه و دو ربع

بزر فنقش و دارچینی و قدر شربتش تا سه درهم است **ابوقانس** بلغت یونانی اسم غاسول رومی است و ابوغاروس و قدو

نیز گویند و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است نباتیست میان درخت و گیاه برگش از برگ زیتون باریکتر و با این برگها

خار سفید دارد و شکوفه او سفید و شبیه بگل لبلاب و شاخهای او پراگنده و تخمش قوی و پر از رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی

بیخ و عصاره و رطوبت اوست که با آرد کرسنه آمیخته خشک کرده باشند و برگ و شاخ و گل او را سائیده دست بآن می شویند

و بآن سبب غسول نامند و مولف تذکره اولی الالباب او را اشنان دانسته و مولف جامع بغدادی او را اغاسطا حمل نموده

و ظاهرا غاسول رومی غیر اشنان باشد چه اشنان را بکسی باشد و عطریت ندارد و مسمی بغاسول فارسی است و در اکثر

صفات متشابه هم هستند در اول سیم گرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی و مفتح و سه قیراط از رطوبت خالص و بیشتر دو از

قیراط از مخلوط مجفف مذکور با ماء العسل مسهل مره و بلغم و زرداب و گویند جهت استسقای حاره مجربست و همچنین سه قیراط

از بیخ و یک مثقال از عصاره او با ماء العسل همین عمل میکند و مضر احشا و مصلحش عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آن

قاطع اسهال اوست **ابوقطیس** نباتیست شبیه بابوقانس و بیاق و شکوفه و مغز و نمو بر روی زمین و تخمش سطبر

در سیم گرم و خشک و جهت ضیق النفس و صرع و دردهای اعصاب و استسقا نافع و مصلحش عسل است و مضر معده و قدر شربتش تا یک مثقال

آبیل نباتیست تخمش شبیه بقلم درخت و طعم و برگش مثل ابیت و شاخهای او بسیار و تخمش شبیه بتخم زردک و در

اروید و مولف اختیارات بدیعی گوید برگ و تخم و ریشه خشک سوده باشد قاتل است در دویم گرم و خشک و مدر بول و

نموده و قدر شربتش تا دو درهم است **ابرسکا کیا** دام عنکبوت است و در حرف عین انشاء الله تعالی مذکور

میشود **ابروان** لغت یونانی بمعنی دایم الحیاة است و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند و از جمله ریاحین و همیشه
سبز است کبیر او را نبت بیشتر کوهها است ساقش بقدر ذرعی و زیاده بستبری انگشت مهین و بارطوبتی لزج چسپنده
و برگش شبیه بزبان بارکی بارطوبت و گلش مابین زردی و سفیدی و بستانی آن بهتر از کوهی است و صغیر او را نبت سنگلاخ و مخروطها
و مواضعی که سایه داشته باشد و شاخهای او ریزه و از یکجا بیرون آمده و برگ ریزه و پرآب و بقدر شبری و گلش کوچک زرد
و مایل بسبزی و تخمش مثل تخم خبازی و در باغهای اصفهان و غیره بلاد بسیار است و در آخر دوم سرد و در اول خشک و با قوه قابضه
و رادع و مفتح سده جگر و زهره و مسهل صفرا و قاتل اقسام کرم امعاء و معده و مسکن حدت خون و مقوی معده حاره مانع نزف الدم
و جهت سحج و اسهال یک اوقیه از آب او با شراب نافع و ضماد او با آرد جو جهت قروح خبیثه و مفاصل حاره و زخمهای کهنه و سوختگی آتش
و نمله و اورام حاره چشم و نقرس مجرب و نطول عصاره او جهت گزیدن رتیلا و با روغن گل سرخ جهت درد سر و اکتحال او جهت بیده و حول
او جهت قطع رطوبات سایله رحم مفید و طلای او جهت باد سرخ که تب زده چون بموضع با آب مخلوط کرده مجرب است و با حنا جهت حرارت کف پا
مستور آزموده است و برگ خشک سائیده او را جهت رفع اسهال فرس مجرب دانسته اند و فرزجه برگ او جهت سیلان رحم و قطور آن
زیتون که برگ یا عصاره او را با آن حیث سائیده باشند جهت درد گوش حار بسیار نافع گویند مضر سپرز است و مصلحش گل ارمنی و
قدر شربتش از عصاره او سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگش تا پنج مثقال و بدلش کاهو است و از دیسقوریدوس منقول است
که نوعی از حی العالم میباشد در قدر برگ شبیه بجزو دم عقرب غبار آلوده و در نهایت گرمی و مقرح جلد و ضماد او با پیه کهنه محلل خنازیر
است **ابیراز** گیاهی است ساقش نازک و شکننده و در انتهای ساق برگهای پیچیده بجای گل و در بهار بلاد بارده و جاهای
سایه و مکانی که نمناک باشد و مواضعی که مدتی آب در او ایستاده باشد میروید و در بغداد و موصل او را در شیر پخته میخورند
با اندکی تلخی و تندی است و در صورت شبیه بهلیون و در دوم گرم و مشتهی و مهضم و عصاره اش جهت اورام رخوه رسیده و مرکب نافع
و چون در آب نمک بخیسانند تا تلخی و تندی او زائل شود بغایت محرک باه و مصلحش بجهت رفع ثقل او نعناع و شونیز و سرکه و کردیا است
البت لغتیه مغربی گوشت بالنگ است و در اترج مذکور میشود **ابن عرس** حیوانیست بری معروف و بفارسی راسو و موش خرما
نامند شبیه بموش و سر و پای او درازتر از موش است و از او بزرگتر و موی پشتش ابلق و در مصر بخانها بسیار الفت میکند
در اینجا عرسه نامند و در سیم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه و مبهی و مقوی جگر و موافق صاحب استسقا بارد المزاج و باد زهر
است چون با شبت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارسیده آن پخته باشند و چون پوست او را کنده و جوفش را بعد از پاک کردن نمک
انباشته در سایه خشک کنند دو مثقال او با شراب جهت سموم هوام رفع زهر طفیسقون و چون بجای نمک کشنیز پر کرده
باشند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او با

بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او و با عسل جهت صرع و طلاء خون او جهت خنازیر و صرع و ضماد گوشت او جهت درد کمر و
مفاصل و جذب سم و پیکان از بدن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشا و اصلاح آن در روغن کنجد
و زیتون پختن است و گویند چون کفتار را در زندگی او بیرون آورده زبان تعلیق نمایند منع حمل کند و چون او طعام زهردار
مشاهده کند بلرزد و مویش راست شود **ابازیر** آنچه در طعامها کنند اعم از آنکه ثقول باشد یا ادویه یابسه **ابهل** کماحی(?)
بترکی اسم خبازی است **اتبل**(?) بهندی زنجبیل خشک است **ابرک** بهندی طلق است **ابراز** موافق تذکره گوید بلغت
شام گیاه سورنجان است **ابوقرده** اسم شاه بلوط است **ابن آوی** کلبی است و بفارسی شغال نامند **ابو
ثمرون** بلغت رومی بقر است **ابراز القطعه** بلغت عربی ابرون صغیر است **ابو الاجساد** کبریت است **ابو الارواح**
زیبق است **ابلیه** بلغت عربی ابرون است **ابریز** برای مهمله مکسوره و زای معجمه ذهب خالص **ابرویون** بلغت یونانی
ارمنیم(?) است **ابیتسون**(?) بلغت یونانی [illegible] است **ابارون** بیونانی حج است **اب کون**(?) قنا(?) است **آب سنبل**
الطیب است **ابوقلمون** حجر است **ابلین** طین مصری است **ابرق** شقیق بحری است **ابو عماره** صفره(?) است
ابرمیون برومی پرسیاوشان است **ابرقلیا** برومی سقاخ(?) است **ابو علسیس**(?) کل خیری است **ابرفی** برومی اسم [illegible]
است **ابوطامون** بیونانی اسم قفر الیهود است **ابرنج** برنج کابلی است **ابراهیمیه** از جمله اغذیه و آن شیئی است که با غوره
و قند و عود و ادویه حاره و بادام و گلاب ترتیب دهند مقوی معده و دل و جگر و مفرح است **الالف مع التاء** اترج [illegible]
و ترنج نامند پوست او در دویم گرم و خشک و تخمش در اول سیوم گرم و در دویم خشک و برگ و شکوفه او در آخر دویم گرم و محلل
و محلل و ملطف و ترشی او مقوی دل و در آخر دویم سرد و خشک و قابض و مسکن قی صفراوی و منقطع مرة الصفراء و با قوت تریاقیه
و ملطف و مشهی و صاف کننده روح و خون از صفرا و مانع ریختن صفرا بمعده و امعاء و جهت خفقان حار و تقویت معده و جگر و تسکین
حرارت احشا و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی کبدی و ضماد او جهت گزیدن عقرب جراره و مار شاخدار نافع و طلاء او جهت کلف
و قوبا و جهت قلع رنگ سیاهی مرکب از جامه و قطور او جهت یرقان که در چشم باقی مانده باشد و غرغره مطبوخ او در سرکه جهت اخراج زلو که در
حلق مانده باشد مفید است و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب الیقین(?) و بدلش نارنج و آب لیمون(?) و چون جواهر [illegible]
را در آن بخیسانند منحل سازد و رب او در افعال قوی‌تر از رب غوره است و جهت غلبه صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و اکتحال
او جهت بیاض و طلاء او جهت قوبا نافع و گوشت او شحم نامند در اول سرد و تر و در دویم [illegible] و مضر حرارت غریزی و معده و مانع صعود بخار
[illegible] و مورث قولنج و مصلحش عسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشاء و مفرح و مشهی و با قوة تریاقیه
[illegible] منفتح و محلل نفخ معده خصوصاً چون با عسل پرورده باشند و طبیخ خشک او مسکن قی صفراوی و مضمضه او جهت [illegible]
[illegible] دهان و عصاره پوست و گوشت او که با هم کوبیده باشند جهت گزیدن افعی نافع و همچنین ضماد آن [illegible]
پوست محرق او با شراب جهت برص بسیار مفید و غیر محرق او را چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن آن و چون بو[illegible]

مفید جهت گشتن و رفع ثقل معده و رادع بهر جراحت تازه و قطع خون از ان و جهت زخم و خنازیر و وطئه و تدبیر جهت ثم ابن مهندی زبد
و محرق او که با پیه برشته بر آتش گذاشته باشند تا شعله در کشد و بسوزد و لطیف تر و مغسول او الطف است و با مروا
و سرگین خروس و شکر جهت غشاوه و بیاض چشم مجرب و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب به دستور مجرب است و مضر
ششش و مفاصل و خوردن قاتل است و بدلش ابار و مصلحش شکر و کثیرا اثرار بلغت اهل بادیه اسم عربی بارسیست اثل
بلغت عربی اسم نوع بزرگ شبه درخت گز است بقدر درخت سرو عظیم و برگش خشن و با زغب اندکی و ثمرش مثل گوی
و بقدر نخودی بزرگتر از ان و تیره رنگ مایل بزردی و در جوف او دانهای ریزه و بهم چسپیده و گویند اب او سرخ است
و عذبه و ثمرة الاثل نامند و مولف اختیارات و جامع انطاکی و مغنی و جامع الادویه و منهاج و کامل الادویه و صیدنه و قانون
اقسام سرو کوهی و درخت گز است جهت ذکر کرده اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی ظاهر میشود که ابهل و عرعر اقسام سرو کوهی
و طرفا و اثل اقسام گز است و جوز الابهل غیر ثمرة العرعر و عذبه غیر ثمرة الطرفا است و اثل در اول سرد و در دوم خشک و با
قبوضت و اندک ملوحت و مرارت و جالی و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهت جزام و سده و ورم سپرز و منع سفیدی موی
و در سرکه و شراب مقوی جگر و ملین ورم آن و طبیخ او با آب عفص و پوست انار قایم مقام حب زیبق است در ازاله قروح خبیثه
و آتشک و اکله و نمله و مضمضه او جهت درد دندان و ضماد شش جهت تحلیل ورم جگر و بخور او تا هفت دفعه جهت سقوط دانهای آبله
و بواسیر و جوشانیدهای ریزه که اب از و تراود و خاکستر و اب طبیخ او جهت خروج مقعد و تقویت و نافع و در قطع خون آمدن
اعضا خاکستر آن مجرب و قدر شربت از طبیخ او تا چهل مثقال و از عصاره او تا سی مثقال و مضعف معده و بدلش جوز السرو
و مصلحش صمغ عربی است و شیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت را با آب اثل ده وزن او تصفیه نموده هفت بار تقطیر کنند صبغ
الاول را ابدا و ثمرش در دوم سرد و در سیم خشک و بعضی گرم در دوم میدانند و اصلی ندارد و قاطع اسهال و سیلان خون
و رادع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعصاب و آشامیدن او جهت نفث الدم و ربو و منع انصباب نزلات و اسهال
صفراوی و رطوبی و بوداده او با گل خوردنی ببستور دو درهم و نیم او با یک درهم و نیم گلنار که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بنوشند
جهت قطع اسهال مجرب است و در حبس سیلان خون بسیار مفید و طبیخ مکوتیه و خیسانیده آتش در اب گرم که با شکر بنوشند جهت یرقان
و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت دفع رطوبات متعفن نافع و چون نقیع او را سه روز تا هفت روز
بنوشند و از عقب او دوغ و نان میده تناول نمایند باعث فربهی بدن و خوبی رنگ رخسار و تقویت معده و تنقیه رطوبات فاسد
میشود و چون با صندل و افسنتین جوشانیده اب را با شکر بقوام آورند جهت تقویت اعضا غذا و اعصاب و سده سپرز بعد
جهت منفعت نافع و چون در گلاب خیسانیده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویه اجفان و حدقه بهر مفید و ذرور او جهت
خوردن جراحت و بردن گوشت زیاد و مغسول او جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و رفع قمل و حمول او جهت رفع
رحم و قروح و مضمضه بطبیخ او بدستور خائیدن آن جهت تقویت لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ او در سرکه

و آب جهت ورم سپرز نافع و مضر سپرز و مصلحش دو قود و قدر شربت از سائیده او دو درهم تا چهار درهم و بدلش بوزن
عفص یا بیه آثار و اثلق بعربی اسم پنجنگشت است و بیونانی اغنس نامند بمعنی طاهر و پاک نبات او مابین شجر و گیاه
و در مواضع صلب قریب به انهار میروید شاخهای او قوی و صلب و برگش از برگ زیتون ریزه تر و کم رنگ تر سر شاخی
بهم پیوسته پنج انگشت چون دست بالند بوی او و عطریة شبیه بیاسه گلش سفید مایل بسرخی و ازرقی و تخمش از
فلفل کوچکتر بعضی سفید و بعضی سیاه و شاخ او را نفعی نیست و مداومت تخم او قاطع نسل و کاسر باه است در دوم گرم و خشک
و گویند در سیوم خشک است و بعضی در دوم سرد و تر دانسته و بعضی در دوم سرد و در اول خشک میدانند و با قوة فا[illegible]
و محلل و ملطف و مفتح سده و مدر حیض و تخمش لطیف تر و پادزهر سموم و مجفف منی و شکننده بادهای و زیاد کننده شیر و جهت
گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و سده جگر و سپرز و صاحب جنون و با شراب جهت کشودن حیض بغایت مفید و ضماد او
جهت تحلیل ورم صلب احشا و ورم سپرز و جراحات و التوای عصب و درد پا و درد سر رطوبی و ورمی و در سل و قرانیطس
و لیثرغس نافع و با سبوس نطول مطبوخ او در سرکه یا روغن زیتون و طلا او با آب جهت درد و شقاق مقعد و حمول و بخور
و برگ او با شلغم بوده بیضه صحرائی جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ او ورم رحم و مقعد و مرهم او با ساله تازه و بیلک جهت صلابت
انثیین و آشامیدن او جهت کسر قوت باه و گریزانیدن هوام موثر و بخور او نیز باعث گریختن هوام میشود و مضر گرده و مصدع
و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش یک مثقال و گویند بدلش وزن آن شاهدانه است و صفت عصاره از برگ او مسهل قوی
مجرب است و گویند تکیه کردن بر چوب او و ریختن فراش گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ است **اثاناسیا**
بیونانی اسم معجونی است بمعنی منفذ الامراض گویند اسم جالگرا است و چون معجون مذبور را بجز و جگرگرا است بنا بر آن
بایکاسم موسوم شده **الالف مع الجیم** **اجبا** لغت هندی و حقیقت برگش از برگ جبار ریهن تر و شگوفه او چون ریسمانها
سرخ گره زده او ریخته و بارش شبیه بهلیله و چون بر آتش نسوزد و چون دو درهم بیخ او را نیکوب بجوشانند و با دو درهم
نبات یا شهد بنوشند جهت حبس بول بسیار آزموده است **اجر** لغت یونانی و در عربی با الف ممدوده و بفتح الف
مستعمل است در دوم گرم و در چهارم خشک و جالی و مقطع و باب کرفس آشامیدن او مفتت حصاة و ضماد او با آب غوره
رفع تری و منع ظهور آن و با نمک و سرکه جهت حزاز و با سرگین گاو جهت اورام و بثور بلغمی و استسقای زقی و سوء القنیه
و ذرور او جهت قطع خون جراحات تازه و جلوس بر روی اجر گرم جهت زحیر رطوبی و بارده و ریگی مجرب خصوصاً وقتی که اورد
نکمل بران ریخته باشند و چون آجر آب ندیده را بسیار تافته در آب یا در شراب اندازند آب را بجوشش آورده
پیه بخار آن بداند عرق قوی و در تحلیل مواد بارده دماغی و نزلات مزمنه و درد سر کهنه بی بدیل و مجرب است و قدر شربتش
تا یک درهم و روغن او که اجر را قدر یک مثقال ریزه کرده در آتش سرخ نموده بروغن زیتون انداخته بعد از آن کوبیده
با ترع مسکوسی تقطیر کرده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ و ملطف و محلل و آشامیدن او جهت تفتیت سنگ

مجرب دانسته اند و مدر بول و جهة سایر علل مثانه نافع و کشنده کرم معده و امعا و جهة مغص بارد و ریاح و نفخ
باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و لقوه و فالج و رعشه و عرق النسا و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شربت زوفا
ضیق النفس و رفع فضلات ریه مفید و اکتحال او جهت تحلیل آب نازل شده بعینه و حمول او جهة گشودن خون بواسیر
و ساقط کردن و الصاق آن جهت رفع کرمهای مقعد و فرزجه او جهة گشادن خون حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر
و سعوط او جهة صرع و نسیان و دوار و جهت کشتن کرم دندان و تسکین الم آن و طلاء او جهة زخم آتشک بعینه و قطور
او جهة ثقل سامعه و نشوق او جهة [illegible] بارده و دماغ و ضماد او با شراب جهة ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از یک مثقال
تا دو مثقال و مضر معده و مصلحش سرکه و مضر گوشش است و گرده و مصلح آن کتیرا **اجمود** بلغت هندی کرفس است **اجوا**
بهندی نانخواه است **اجری** بهندی شکیه است **اجاص** بفارسی آلوی بخارا نامند اگرچه شامل اقسام
آلوی زرد و سیاه و آلوچه و آلوی [illegible] و شفتالو و آلوی سرخ است و مراد از و آلوی سیاه بزرگ است در اول
سرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مسهل صفرا و رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و جهة تبهای حاره و صداع
حاره و خارش بدن نافع و طبیخ سه رطل او در دو رطل آب که بنصف رسد با قدری شکر مسهل خوبی و بی اذیت است
و موافق سینه و غسل سایر تبهای مضر سعال نیست و نقوع او مرطب معده و جهة قی و غشیان حاره مفید غرغره بطبیخ
برگ و بیخ او جهة ورم لهات و منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویت بن دندان و آشامیدن او جهة رفع کرم معده
و ضماد برگ او با سرکه جهة کشتن کرم امعا مجرب و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلحش گلقند و در مبرودین مصطکی
و کندر و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی و آلوی صحرایی [illegible] و مطبوخ او در گلاب قابض طبع و صمغ او کرم
از صمغ عربی و بغایت [illegible] و مفتت حصاة و جهت سرفه نافع و اکتحال او جهت حدت بصر و ضماد او با سرکه جهة
قوبا و جوشش بدن اطفال مفید و رب او سرد و تر و ملین طبع و مسکن تشنگی و در تبهای حاره و التهاب مواد و سایر آثار
مثل آب اوست **اجوان** خراسانی بهندی بیخ **اجلا چندن** بهندی صندل ابیض است **اجولا** بهندی
فودنج بری است **اجلی کردی و کلری کاشیرا** بهندی عصاره قثاء الحمار است **اجاص ابیض** [illegible]
الالف مع الحاء **احیون** بحاء مهمله بلغت یونانی بمعنی راس الافعی است و آن تمر گیاهی است شبیه بسر افعی
بیاقی و نبات خشن و باریک و برگش از برگ لبلاب و کاهو ریزه تر و با رطوبتی که بدست چسپد و خار دار
و مزغب و شاخهای او بسیار مایل بسفیدی و ریزه و از دو جانب او برگ مثل برگ بید و برگش باریک و ریزه و گلش بنفش
و تمرش شبیه بسر افعی و بیخش بقدر انگشت و مایل بسیاهی و باریک و دراز در دوم گرم و در اول تر و مفتت حصاة
مدر بول و حیض و شیر و معرق و بیخ او مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوصا افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و
[illegible] مناسب بیاشامند گویند جهة درد کمر مجرب است و مورث خارش و جوشش و مصلحش شیر و قدر شربتش

تا دو مثقال و بدلش دانه ترنج است **اجیص** بفارسی گل کافته و رنگ زعفران و بلغت دیلمی کاجره نامند
بستانی او در دویم گرم و در اول خشک و بری او در سیم گرم و قوتش تا سه سال باقی میماند منضج با قوت قابضه و محرک
باه و منوم و محلل و مقوی جگر و گدازنده خون منجمد مطلقا و ضماد او با عسل جهت قوبا و با بیست برشتا نه جهت احتباس
بول مجرب و طلاء او با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ
و ورم جگر مفید و مضر سپرز و مصدع و منجز و مفسد معده و مصلحش عسل و قدر شربتش یکمثقال و چون با گوشت بجوشانند
باعث زود مهرا شدن آن و لذت اطعمه میشود **احداق المرضی** بهار است و آن نوعی از اقحوان و مذکور خواهد شد
احداق البقر عنب اسود است **احلب دیا** بسریانی اسم شبرم است **احدیا و احادیا** بیونانی [illegible]
الالف مع الخاء اخثاء البقر بخاء معجمه سرگین گاو است در آخر اول گرم و در دویم خشک و محلل
و جاذب و آشامیدن دو مثقال تا سه مثقال و نیم سوخته او جهت استسقا و دفع سموم بسیار آزموده است و ضماد
تازه او که سرد نشده باشد جهت ورم جراحات عارضه از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون و ثقور چشم و اندمال
و درد مفاصل و عرق النسا و دفع گزیدن هوام و دقی بارد و جو جهت جوششها و با سرکه جهت ورم حار و با عسل جهت اورام
بارده و با بوره و گوگرد و امثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت گشودن خراج و با باقلی جهت ورم پستان و با آب
اسقیل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و با سرکه جهت ضماد خنازیر و اورام صلبه و ثالول و گزیدن زنبور و ورم و
درد زانو و نقرس ضماد پخته او در روغن زیتون و گذاشتن و بریدن تا خشک شود جهت بیرون آوردن خار و پیکان
و امثال آن از بدن و شیاف زنان جهت اخراج جنین مرده هرگاه که مدتی بگذارند باعث کشتن جنین زنده و
نیز او و هیکاه جهت دفع قولنج و صعی و ریحی سریع الاثر است و بر مقعد جهت درد و ورم آن و طلاء سوخته او با سرکه
جهت قطع رعاف و نفوخ او در بینی بدستور جهت رعاف و با روغن زیتون جهت نقرس و بخور او جهت عسر ولادت و کم
و قطور سائیده او با روغن بادام تلخ و شراب جهت الم و ضربان گوش بسیار مفید است **اخدوس** بیونانی
است **اخراس** بیونانی کمثری بری است **اخیلوس** بیونانی ناخواه است **اخله** بلغت مصری
اخشیشه خردل بری است **اخرنیط** کراث بری است **اخریطوس** کرنب بری است **اخروس** نباتیست نظیر گندم
منبت او کنارها شبیه بگیاه ارزن و تخمش سیاه و ریزه و گلش سفید و تخمش را و دو چشم و گوشش مستعمل است و با قوت مجففه
محلله و قابضه است **اخیلیوس** اخیروس است **الالف مع الدال ادرک** عربی است

بفارسی آلوچه سلطانی نامند در اول سرد و رسیده او در دویم تر و مسکن حدت صفرا و ملین طبع و رسیده
قابض و آب برگ او کشنده کرم معده و نارسیده مسهل صفرا و قاطع قی و نفاخ و مفسد معده و مصلحش
و آب آلوچه رسیده جهت سرفه حار و صاحب تپ نهایت نافع است **ادلو** بلغت بربری

کراسد الارض عبارت از و باشد **اذقومس** بیونانی عرعر است **ادراقس** اذربون است **ادویه حاره**
عبارت از ابازیر است **ادویه خوشبو** عبارت از افاویه است **الالف مع الذال اذرگون**
بفارسی اذربون است **اذراقی** بذال معجمه لغت سریانی است و بفارسی کچوله و در تنکابن مازندران کلاج دارو نامند بیخی
است مدور و پهن و بسیار تلخ و خشک و بغایت صلب بعد از آنکه در آب خیسانیده پوست او را گرفته باشند بسوهان ریزه باید
کرد و برگش از برگ بنفشه سبزتر و سطبرتر و گلش مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساقش از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ
و در آخر سیم گرم و خشک و سم حیوانات دُم دار و بالخاصیه مبدل مزاج بسیار سرد است بمزاج طبیعی بدون احتراق
خلط و جهت فالج و درد کمر و امراض بارده عصبانی مجرب ضماد او جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النساء و مفاصل و
امراض بارده مفید و مشوش ذهن و مسکر و مصلحش شکر و ادویه خوشبو و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ و یک
مثقال او کشنده است و در کتب هنود خواص او بسیار ذکر کرده اند چون بصحت نه پیوسته بود ذکر نه نموده و
حقیر معجونها از آن ترکیب نموده و در دستور ثانی مذکور است و در رفع فالج و استرخاء و دردهای بارده مجرب
و بعید بل **اذریو** بیونانی نخیست سیاه رنگ شبیه بشلغم و بیرون و چیزهای مثل کره بسته و گیاه او خار دارد
بقدر یک شبری و بسیار شاخ و برگش مشبه به برگ کرنب و ثمرش شبیه بغلاف نخود و در آن دو عدد یا سه عدد
دانه مایل بزردی و نبت او کشت زارهاست و بسریانی عرطینا نامند و بفارسی چوده صباغان گویند و او غیر چوده
کازران و قسمی از بخور مریم است و در بردن چرک از پشمینه و جامه مثل صابون است در وسط سیوم گرم و خشک
و جالی و معطس و مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و اکتحال و جاذب و منقی فضول دماغی با قوه تریاقیه
و جهت گزیدن هوام و تسکین درد آن و دفع مواد مفاصل نافع است بقوه مسهل و جهت احتباس حیض و ضماد او با
سرکه جهت عرق النساء و داء الثعلب و ورم سپرز و حمول او جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و ذرور او جهت جراحات
خبیثه و سعوط آن مفتح سده مصفاة و بغایت معطس و طلاء خاکستر او جهت مفاصل و درد ورک نافع و مضر احشاء و مصلحش
رب مورد و کتیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و سه مثقال او کشنده و بدلش در رفع سم نوزنش و اترج و زراوند طویل
و نعنع است **اذرقی** غیر از اذراقی است و در ترجمه باهر دست چرک مذکور است که آن شبیه بزبد البحر و در نهایت
حدت و بغایت محلل و مسکن دردهای بارده مزمنه است و خوردن آن بقدر دانگی کشنده و در اطلیه مستعمل است
و بظاهر قسم پنجم زبد البحر باشد **اذخر** بفارسی کاه مکه و گربه دشتی نامند نباتیست شبیه بکولان که نوعی از اسل
و بیخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش ریزه تر از کولان و از آن در حجم و قد کوچک تر و مایل بسبزی و زردی
ثقیل الرائحه و شکوفه اش بسیار و انبوه و سفید و با عطریه و تند طعم و گزنده دیسقوریدوس فرموده که قسم از او را
بیابانیست سیاه رنگ در دویم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت

حصاة و مسکن اوجاع بارده باطنی و مقاوم سموم هوام و جهة ورم جگر و سده آن و ورم صلب معده و رفع نفث
الدم و بادها و جهت استسقا و علل گرده و ریه و تشنج عضل و با مصطکی جهة تنقیه فضلات دماغی و با ترنجبین
جهت سپرز و یک مثقال او را با فلفل بالسویه جهت رفع غثیان مجرب دانسته اند و جهة ازاله خوف نافع و ضماد او جهت
ورم بارد جگر و مثانه و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ او جهت ورم رحم و درد مفاصل و مضمضه
و سعوط او جهة درد دندان و تقویة لثه و غموز و رفع رطوبات و مداومت اشامیدن طبیخ او جهت مفاصل بارده
بغایت مفید و با سکنجبین جهت اخراج تپهای بلغمی مجرب و شگوفه او لطیفتر و در افعال ضعیفتر و مفرط گرده و بسبب شدت
ادرار و مضر محرورین و مصدع و مصلحش کلاب و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش [illegible]
و بدل فقاح او قصب الذریرة است و عرق اذخر بغایت لطیف و با قوة تریاقیه و در افعال شبیه باوست و روغن او
که شگوفه اذخر را در روغن زیتون بقدری که او را بپوشاند گذاشته باشند و دو ماه تابستان در آفتاب پرورده
و سه چهار مرتبه صاف نموده و شگوفه را تازه کرده باشند و در سیم گرم و خشک با قوت قابضه و اشامیدن او جهت
تحلیل ورم بارد باطنی و طلاء او جهت دردهای بارد و برص و رویانیدن مو و انواع خارش اعضا و رفع ماندگی
و دلک او جهة درد دندان و ورم لثه و جوشیدن دهان نافع است **اذاراقیون** باعتقاد جالینوس نوع
چهارم زبد البحر است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آرند شبیه به بره و اسفنج و در افعال از زبد البحر قوی
و از سموم قویه و قدر دو دانگ او کشنده و طلاء او با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب و کلف و بثور و اکحال
او جهة رفع ناخنه و بیاض قوی چشم دوای بسیار موثر است **اذریون** بفارسی گل آفتاب پرست نامند نباتی
است مانند شجر و گیاه بقدر ذرعی بیشتر نمی زاید و نرم بقدر برگ چغندر با اندک زغبیه و گلهای او بزرگ و پهن
و مدور زرد و درخشنده و در وسط او برگهای ریزه سیاه مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و همیشه رو بآفتاب
دارد و بحرکت او دور میکند و بری او قویتر از بستانی است و تشویش اقوال مولف اختیارات بر ارباب بصیرت پوشیده
نخواهد بود در دوم گرم و خشک و محلل و جالی و با قوت تریاقیه و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و مهبی و مفتح و
و مفتت حصات و جهة جراحت ریه و تقویت معده و جگر و وجع فواد و بواسیر و گزیدن هوام و گریزانیدن آن
و تنقیه دماغ و احشا و رفع قولنج و تفتیح سده دماغی و نقصان چشم و استسقاء یرقان و ام صبیان و امراض بارده
و چهار درهم از آب برگ او یا آب گرم مقی قوی و یک درهم او مقوی دل بارد المزاج و مورث [illegible]
و دو درهم از برگ کوبیده او جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض و ضماد او جهت درد مفاصل [illegible]
و خنازیر و [illegible] جهت نوبه و حمول بیخ او مسقط جنین و [illegible] عاقرقرحا و آب بیخ او جهت درد دندان [illegible]
و مضر سپرز و مصلحش فانید و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از آب و گل [illegible]

تا چهار مثقال را زهرم او تا یکمثقال و بدلش مثل نصف او سلیخه و ربع آن زعفران است و از خواص او است که
هرگاه او [illegible] نشیند و از دود او موش و چلپاسه میگریزد و چون حامله قدری از آن در دست چپ گرفته بر روی او بگذارد
بطفل ضرر عظیم میرسد و اگر مدتها بدست نگاه دارد باعث اسقاط طفل میشود **اذان الفار** نبات در کنار آبها و
بیشهها و سایه‌ها روید بستانی نامند برگ او مایل بتدویر و شبیه بگوش موش و گیاه او بیساق و بی گل و بر زمین پهن میشود
و شاخهای او سه یکی است و چون بدست بمالند بوی خیار از و ظاهر میشود و این نوع را فرانج در سیم سرد و تر و با
قوت قابضه و با اندک قوت محلله و ضمادش با آرد جو جهت ورم حار چشم و سایر اعضا و حمره و قطور آب او جهت
درد گوش و ورم حار آن و سعوط او جهت صداع حار نافع و مسکن التهاب است و غثیان و مسقط کرم معده
است و بری آن سه قسم است قسمی را شاخهای بسیار باریک از یک اصل میروید و شاخهای اسفل سرخ و مجوف
و برگ‌ها باریکتر و درازتر از نوع بستانی و مایل بسیاهی و وسط و پشت برگها محدب و اطراف برگها مثل دندانه و زوج
زوج بر شاخها رسته و هر شاخی مشتمل بر ساقهای ریزه و گلش لاجوردی و بعضی را گلش زرد و تخمش بقدر انگشتی

و فرق در میان انقسیم و اسقولوفندریون آنست که این [illegible] و اسقولوفندریون مخالف است در حرارت و [illegible] معتدل
خشکی و جهت صرع و لقوه و اوجاع بارده و صداع نافع و مقوی معده و محلل و منضج و مدر بول و ضماد او جهت [illegible]
گزیدن افعی و سقوط او جهت لقوه و طلا [illegible] او جهت [illegible] چشم بسیار مفید و غرغره او با ماء العسل جهت تنقیه
دماغ نافع و مضر مثانه و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا دو مثقال است و گویند مصلح او تخم خرفه است و قسم
دیگر را منابت ریگزارهاست و شاخهای آن بر روی زمین پهن میشود و برگش مایل بتدویر و بیشکل و بسیار شبیه
بنوع بستانی و از آن ریزه تر و با حراقت است و گویند بیشکل نیست بلکه بجهت نهایت ریزگی و چسپیدن شاخهای او
مری میشود و در سیم گرم و خشک و جهت سموم و اورام بارده و دفع آثار و جذب پیکان و خار از بدن نافع و ضماد
عصاره او بر کمر و قضیب بی‌راق باعث تحریک عظیم باه حتی پیران و مایوسان را بحال می آورد و مصلحش [illegible]
او را چون ضماد کنند درین اثر ضعیف تر است و قسم سیوم ابرگ مایل بتدویر و خارناک و سرخ و شاخش شیره دار
و مفروشش بر روی زمین و در آخر سیوم گرم و خشک و با قوه سمیه و زبون ترین اقسام و مقی قوی و مسهل و زیاده او
کشنده و الصاق برگ او بر رخسار باعث سرخی بشره و شیر او مفتح حلیه و مولف مالا یسع گوید که سه مثقال
و نیم او را جوشانیده آب او را با فقاع بنوشند و از عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع میکند و دیگر
تکون نمیشود و مولف تذکره این خاصیت بجهت نوع بستانی او ذکر کرده است و ابن تلمیذ [illegible] اقسام
آذان الفار غیر مرزنجوش است و همچنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر میشود و چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر [illegible]
ریزه و برگش شبیه بگوش موش مایل بتدویر و گل او سفید مایل بسبزی است و تخمش شبیه بتخم ریحان و متعفن

می باشد **اراک** درخت مسواک است شجره او قریب بدرخت انار و برگش عریض و خزان نمیکند حاره و گلش
مایل بزردی و ثمرش بقدر بطم و بعد از رسیدن سیاه میشود و باندک حلاوت است در اول گرم و در آخر ثانی خشک و جالی
و محلل و مقطع و مفتح سده جهت دفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظ و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت تحلیل ورم رحم و
بواسیر و سعفه و طبیخ او جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تخم او جهت تقویت معده و رفع اسهال بغایت نافع و ضماد برگ او محلل و مانع
نزلات و ماشرا و خلا و مسواک کردن بچوب او جالی دندان و مقوی لثه و اکثار او مورث جوشش لهات و مسحج و مصلحش
کتیرا و قدر شربتش از طبیخ تا نصف رطل و از تخمش تا سه درهم و بدلش صندل است **ارتکان** بلغت فارسی سنگ ریزه ها
سبک است زرد رنگ و کوچک و محرق لطیف و طلاء آن باب گشنیز و مانند او جهت اورام حاره و با محللات جهت بردن
گوشت زیاد و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت و با مدرات جهت ریزانیدن حصاة نافع است و اجتناب از خوردن او اولی است
ارز معرب ارزا و بیونانی اسنیطس بفارسی برنج نامند در دوم خشک و در حرارت و برودت معتدل و بالخاصیه در محرور المزاج حرارت و در
بارد المزاج برودت احداث میکند و ظاهرا جهت این تاثیر قدما و اکثر متاخرین در طبیعی او را غره برنج تقریر نموده اند مخصوص اصحاد است
اند چه در بعضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا کیفیت متوافقه شرط است و حکمای هند متفق اند بر آنکه اکل او باعث طول عمر و
صحت بدن است و در حدیث نیز این معنی ورود یافته و برنج هندی لذیذتر و کمتر داد و او را چینیا نامند و برنج فارسی قبض
بیشتر و سفید او در تغذیه قوی تر و اقسام او مسدد و قابض و بسته‌ها قلیل الغذا و جهت زحیر و اسهال و مروار اختناق رحم و امراض
گرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا و مهیج و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و جهت اسهال
صفراوی و تشنگی و غثیان نافع و با شیر برنج جهت زحیر و با پیه گرده نیز و روغن جهت ... و اکثار او مصلح حال بدن و رنگ رخسار
و مولد خلط صالح و مورث دیدن خوابهای خوب و مولد قولنج و سده و اعتقال طبع و مصلحش ... و آب نخاله
خوردن او با شیرینی و چون در آب ... بجوشانند رفع سده او میکند و آشامیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط
مراری معده و امعا و با شیر تازه بالمناصفه ده روز خوردن جهت تولید منی مجرب است و حقنه آب مغسول او جهت قرحه
امعا نافع و در جلا دادن جواهر بیعدیل و آب نخاله او در این قوی تر و طلاء او با ترمس جهت کلف و آثار و ضماد او با پیه جهت
دنبل و ذرور او جهت جراحات تازه و آشامیدن آب برنج که بسیار پخته باشند با پیه گرده نیز جهت افراط اسهال
اسهال دوای مسهل بغایت مجرب و آب مطبوخ ... مسقط جنین است و پوست ... که بسیار نرم ...
شند از جمله سموم است و گویند یک مثقال او کشنده است و مولف تذکره منکر این اثر است و ... و مصلح ...
اگر در برنج که در حین سفید کردن او بهم میرسد جهت قطع رعاف مجرب ... مجهول است ارز
... سکون ... درخت صنوبری ... ارسطوقولون ...
... است ...

و مولف تذکره گوید که ان بیخ سوسن سفید است که بفارسی ازاد سوسن نامند و نزد بعضی عبارت ازوست بغایت گرم و خشک
و جالی و طلاء او جهت قطع خون بواسیر مفید و آشامیدن او بغایت مدر حیض و قدر شربتش تا یکدرهم است و مولف مالا یسع گوید
که بیخ سوسن آسمانجونی است که دلبوث نامند ارجوان معرب ارغوان فارسی است گرم تا باعتدال و مخرج اخلاط لزجه و جهت
برودت معده و کلیه و تصفیه لون و طبیخ او مقی و مقوی آلات نفس و معده و سوخته او حابس نزف الدم و حصاة و نیکوست
و زنان از جهت اطلا میسازند و ریشه بیخ او را چون بقدر دو درهم بجوشانند مقی قوی است و مصلحش برگ عناب تمام بدن
صندل سرخ و نصف آن گلسرخ و دانه ارغوان در ادویه عین قایم مقام تشنج است ارا [illegible] یونانی تخمیست سیاه و مدور
و تلخ و در میان گندم و عدس میباشد و بفارسی سهک نامند و ملین و محلل و ضماد او با سرکه جهت اورام صلبه حاره و تسکین درد ان
نافع و ردی الغذا و نفاخ و مورث قولنج ریحی و مصلحش سرکه و مربا و شیرینی است ارنب بری بفارسی خرگوش نامند
و عربی بنوز گویند و ارنب معرب از ابناسریانی است و آن حیوانی است معروف و گویند مثل زنان حایض میشود و منقلب میگردد
نر او بمادگی و بالعکس و بهترین او سفید است در اول سیوم گرم و در دوم رطب گویند خشک است پوشیدن
پوست او مسخن بدن و معدل اخلاط و قاطع بواسیر و نافع تاثیر برودت در بدن و موی محرق و غیر محرق او حابس خون
اعضا و خون برشته او جهت اسهال و قرحه امعاء و دفع سموم و طلاء خون گرم تازه او جهت کلف و بهق و بثوری که آب سفید
از ان ترشح کند و جوشش خشکی که در سر بهم رسد و مسکن دردهای کهنه و مغز سر او که مشوی باشد جهت رعشه مرضی و دلوک او
جهت اصلاح امراض لثه و در دانه اعانت بروییدن دندان اطفال و خاکستر دماغ او با پیه خرس و با العسل و با آب
پیاز عنصل جهت دفع داء الثعلب بینظیر و پنیر مایه او را چون بقدر قیراطی تا نیم مثقال با سرکه بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر منجمد
در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و ستة قیراط او به شراب جهت دفع تپ ربع مجرب دانسته اند و طلاء او جهت سرطان مجرب
الفعل و دو مثقال او را چون بنوشند جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم و آشامیدن و حمول آن بعد از طهر سه روز
هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان فربه و اثر او نافع تاثیر عکس پنیر مایه اوست و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل خوردن
گوشت او مولد خون غلیظ و بهتر از خونی که از گوشت گاو و میش بهم رسد و جهت بول در فراش و سلس البول و رعشه و فالج
و امراض بارده نافع و اصلاح او بجوشیدن وست به بخار آب و با روغن و شبت و مضر محرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه
و انار میخوش و چون مجموع او را بجه تناول نمایند جهت حذر نافع و هرگاه مجموع او را بسوزانند و سه مثقال از ان بنوشند
جهت سنگ گرده و مثانه مفید و چون جوف او را پاک کرده در ظرفی بسوزانند و با روغن گلسرخ طلا نمایند جهت رویانیدن
موی بسیار موثر و ضماد خاکستر استخوان او محلل خنازیر و پیه او جهت شقاق و منع ریختن مو و بول او جهت
باصره و سرگین او بقدر نیم درم تا یکدرهم شربتا جهت سلس البول و بول در فراش نافع و تعلیق هر دو چشم او [illegible]
در نظر باد مولف تذکره گوید چون هفت روز هر روز دو حبه از مغز سر او با دو دانگ شیر تازه بنوشند [illegible]

موی میکند و مجرب است مولف جامع الادویه گوید که چون خصیه او را با نمک ملح و زنگس سود کنند و دو دانگ او را سعوط نمایند جهت
لقوه مجرب است و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده است و ملیناس گوید که چون زهره او را بنوشند
خواب غریبه برو غلبه کند که تا سرکه باو دهند و استنشاق نمایند بهوش نیاید و شیر مایه او را با سرکه باد زهر جمیع سموم میداند
و گوید که چون زن فرج او را آنچه تناول نماید در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین او را و درین باب بسیار موثر دانسته است
و نگاهداشتن کعب او را جهت رفع چشم بد گوید موثر است ارشنجری حیوانیست صدفی شکل مایل بسبزی مابین اجزا
او چیزی سبز مانند برگ اشنان و سرا او در صلابت مثل سنگ آن سم قتال است در نهایت حرارت و احراق و ضماد
کوبیده او به تنهایی یا با تخم انجره استرنده موی و همچنین طلاء روغن طبیخ او سوخته او جالی باصره و دندان و طلاء خون او جهت
کلف و بهق نافع است و خاکستر او با پیه خرس و به تنهایی جهت داء الثعلب بغایت مفید است و ابن تلمید طلاء او را
جهت گزیدن زنبور رفادر زهر سریع الاثر میداند ارجقیقن معرب ارجقیقیه یونانی است و آن زریر است ارغاموئی
یونانی قسمی از اماثیا است ارجین عبرانی عنکبوت است ارانه مصطکی است ارطاماسیا یونانی برنجاسف است
ارسطولوخیا یونانی زراوند طویل است ارمانیا یونانی لاجورد است ارسطا یونانی نبات بزرالبنج است
ارماط درخت کادی است اریصان یونانی ورد ... است اریان بلغت شام بهار است و آن غیر ...
است که ماهی روبیان گویند اریقیس یونانی فلفل است ارینیا یونانی نوشادر است ارقون حنا ...
اریانیقون بزرالبنج است ارسانیقی و ارسانیقون یونانی زرنیخ زرد است اردهم اردسیمین یونانی
تودری است ارکفص یونانی دارالیس است و بعبری احمص ارطوماس یونانی طین قیمولیا است ارقیت
بعربی بیش حیلی است اریدا یونانی بیخ نباتست ارطیس یونانی انوره است اروینس یونانی نوعی
از عرو است ارقلس یونانی نفی تمام بستانی است اربعه اربعین اسقولوقندریاست ارزیز بفارسی
رصاص ابیض است ارقان اسم حناست و روغن حبوز ... نامند ارجان اسم لوز البر و روغن آن
ارطی یونانی درخت غرب است اردماد اروشیران اروشیرداروی مریاجیو است
ارکاکیا ایرکاکیا است درخت صنوبری است ارطیشا یونانی عنقود است ارمیناقن یونانی مشمش است
اریس یونانی علیق است اروفس یونانی کرسنه است ارقلیا خنثی شنرهدیست ارد چیچک
بترکی عنکبوت است اروک بترکی مشمش است اریا بترکی شعیر است ارخیلم اسم عبرانی البقلة الحمقاء
ارغول کافور موصی است ارموتی یونانی شقایق النعمان است ارشد فرشتیشار است اردم
ریوند است ارقولس یونانی ابهل است ارصوینیا یونانی اقاقیا است ارها ... بسریانی
ست اروزو السبریا اذرست ارخص یونانی خصی الکلب است ار ... یونانی زهره ... ست

ارشد انفق است ارویه ابوخلساست ارجالون فاشرا است ارنقی بیونانی خلیج است
ارده بفارسی نفت رومی است اروانه بفارسی خبری صحرائیست ارندی بهندی خروع است
ارزن بفارسی دخن است ارده بفارسی رشی است اردک بفارسی بط است **الالف مع**
الزاء المعجمة ازاددرخت بفارسی اسم درختی است عظیم ثمرش شبیه بغرور باخوشه و تخمش مثل تخم زعرور
و رائحه بهائبهم میرسد و مدتها در درخت میماند و برگش سبز املس مایل بسیاهی و شبیه ببرگ ترنج و خزان نمیکند و در
شکاین حلبی ازنامند و در طبرستان طاخک نامند و نوعی را که شبیه بفندق و این نوع از سمومات است و بعربی ... و
بهندی بکاین نامند و گلش سرخ شبیه بنجیری و در غایت خوشبوی و گلش در سیوم گرم و در آخر اول خشک و مفتح سدد دماغی
و برگ او کشنده قمل و جهت دراز کردن موی موثر و ثمرش از سموم و عصاره برگ او با عسل جهت باد قولنج نافع و مفتح و مدر
حیض است و جهت سموم بارده و عرق النساء و احتباس بول و حیض و تحلیل خون منجمد در مثانه مفید و قدر شربتش تا درهم
و عصاره شاخهای او با عسل و با سکنجبین مقاوم جمیع سموم و برگش سم حیوانات و بدلش در ازکردن موی شهدانج است
و چون پوست او را با پنج مثقال شاهتره و هلیله سیاه ده مثقال بجوشانند و طبیخ او را بنوشانند جهت تبهای بلغمی آزموده
و یکدرهم از تخم او کشنده است و مولف تذکره گوید که عصاره او مفتت حصاة و مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ او محلل
خنازیر و نطول او مسکن صداع بارد است و مولف جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصاره او بهار و پائیز است و در دو
فصل دیگر ممنوع و ثمر و ورق او منقی قروح منتنه است و چون عصاره برگ و ثمر او را با قدری مرداسنگ سائیده با روغن گل سرخ
چند روز بر روی یکدیگر بر سر بمالند و هر روز یکبار تجدید کنند و بعد از سه روز یکبار بحمام روند و بعد از حمام بدستور بمالند و سر را
بلباسی خفیف بپوشند موی ابرو بیاند و قروح او را زایل کند ازراد کافور مومی است ازور بلغت بربری چند قوق
است ازورنی دارشیشعان است ازدابرکی صبر است **الالف مع السین المهملة** اسروع
کرمی است که در سبزه زار و ریگ زار می باشد ضماد او عصب مقطوع را در ساعت التیام میدهد اسفیداج بفارسی
سفیداب نامند آنچه از قلعی ترتیب میدهند اسفیداج رومی گویند و بهترین اقسام است و چون قلعی را صفایح کرده با انگور که بیده
با تخم آن غشته بر روی یکدیگر گذاشته در خم سرکه یا ظرفی که سرکه تند داشته باشد گذاشته سر ظرف را محکم نمایند که بخارش
بدر نرود که قلعی بعد از ایام از هم بریزد پس از سرکه بیرون آورده خشک کنند پس سائیده بیزند و همین عمل مکرر کنند تا همه قلعی حل
شود و غسل اسفیداج را علت یکی زایل شدن ترشی سرکه است و آنچه از سرب ترتیب دهند یکی به همین دستور است دیگر آنکه از
او بسته و آن ابار است نه اسفیداج و در احراق او اگر مبالغه شود سرنج حاصل میشود در دوم سرد و در سیوم خشک و غسل
آن شرط است تا مجفف و لطیف بی لذع شود و سرد و مسدد و مغری و قالع گوشت زیاده و مدمل قروح و جهت سوختگی آتش با
و روغن گل سرخ جهت ورم و بثور با شیر دختران جهت ورمهای حاره و مفاصل حار مجرب است و جهت زخمهای و شقاق

ودر چشم و بثوران و بیاض رقیق چشم حیوانات و باشیر دختران و سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و با اب عنب الثعلب
در ادعات جهت باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه و در مراهم با اقلیمیا و اب بیخ جهت منع رویدن مو مجرب دانسته
اند و جهت رفع بد بوی زیر بغل و کنج ران و حمول او جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و اشامیدن او مورث خناق
و زیاد از یک درهم او کشنده است و بدلش بارد و سرنج است اسفیداج الرصاصین بفارسی سفیداب نیز
نامند و انرا از سنگ براق و صفایحی که و امثال ان در یزد و نواحی اصفهان بعمل می اورند جالی و مغری و رافع اثار
جرب و صاف کننده بشره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف و طلاء او با اب جهت باد سرخ و اورام حاره
مجربست و خوردن او کشنده است اسل بفتح اول و ثانی بلغت عرب اسم نباتی است که از ان حصیر می بافند و کنار
ابها و زمینهای نمناک میروید و نر و ماده میباشد نر او را کولان نامند و دانه او سیاه مایل باستداره و نیز کلتر از تخم ماده و گیاه
بخش و سطبرتر از ماده و بهر دو را فرات مرکب از برودت غالب و حرارت قلیل و محلل دردها و ضماد او جهت استسقاء
سپرز و مالیخولیا و خاکستر بیخ ان قاطع نزف الدم جمیع اعضا و محلل خنازیر و جهت حکه نافع و تخم ریزه او بقدر سه درهم با شراب
جهت اسهال و نزف الدم و با قوه مدره و ضماد برگها متصل و بیخ او جهت گزیدن هوام و رتیلا نافع و تخم نوع غلیظ او بغایت
منوم تا یک درهم او مورث سبات و مصلحش گل انگبین عسلی و فلافلی و وزن شش قیراط او که ماده است جهت ادرار قوی و
مستسقی و غلیظ او جهت ادرار بایسته مفید است اسلیخ گیاهی است منبت او ریگزارها و شاخهای او دراز
و زرد رنگ و برگش شبیه برگ تراتیزک و مستعمل صباغان مغرب و شاخش شبیه به نی و با تجویف و برگش باریک
و اخر درسیوم گرم و در دوم خشک محلل و منضج اخلاط غلیظه و در رفع اورام و سموم و مغص و ریاح بعدیل و ضماد مطبوخ
ورق او در رفع اورام بلغمی مجرب دانسته اند و طلاء مطبوخ او با آرد جو جهت حمره نافع و قسمی از و را برگ ریزه تر و
ساقش شبیه به بر روی زمین پهن میشود و در اطراف شاخهای او غلافی بسیار متراکم مانند غلافهای بیخ و از ان کوتاه
تر و نرم تر و تخمهای بسیار ریزه و سیاه و رقیق او سطبری انگشت و رنگش مابین سرخی و زردی و بسیار تند طعم و از قسم
اول کمتر و تندتر و در ریگزارها و کوهها میروید نیم درم او از بیخ تخمش جهت درد احشا و ریاح غلیظه و کرم معده و قولنج
ریحی و یک درم او جهت گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته اند و گویند ضماد و اکل او انثیین را کوچک میکند و جهت مفاصل
نیز و چون درا باشیر بالسویه و غیره و کندش از هریک مثل نصف او حب بسازند و هر روز دو درهم بنوشند ریاح
بهق را زایل کند و هرگاه مداومت نمایند بفتیتین را بالکلیه رفع نماید و مضر ریه و مصلحش صمغ و قدر شربتش از نیم مثقال تا دو درم
شبر مثل او خولنجان و نصف اساروان و سدس او قردمانا و در صباغی بدلش عصفر است و مستعمل از و بیخ و تخم است
اسفنج بفارسی ابر مرده گویند و ان چیزیست که بر روی سنگهای کنار دریا متکون میشود و قسم از وکه متخلخل و وسیع
المسام و شبیه به پنبه و پر سوراخ است ماده گویند و قسمی صلب تا ثقبهای صغیر است نر نامند در اول گرم و در دوم

خشک و مجفف و محلل و باقوت جاذبه و چون تازه او را با سرکه ممزوج یا شراب ترکرده بر جراحات تازه بگذارند التیام
دهد و بالخاصیت قاطع نزف الدم با عسل مطبوخ و مطبوخ باب جهت التیام زخمهای کهنه و خشک او مجفف قروح عمیقه
و سوخته او جهت نزف الدم قوی تر و جهت رمد یابس و جلا باصره و فتیله تازه او به تنهایی و با نبیه کتان مفتح افواه عروق منضمه
و جراحات حابسه و محرق مغسول او مراد و به عین نافع تر است و چون قطع او را بقدری که توان فرو برد بجای طلسه بلع نمایند
خیاط را [illegible] و بخیه [illegible] رطوبا کرده [illegible] بعد از آن خیاط را بکشند تا از گلو در آید [illegible] که در گلو [illegible]
او بهم میرسد و رتقیت حصاة مجرب و چون خواهند که بجهة زینت اسفیج را سفید کنند باید قسم ماده او را با آب ترکرده و دیگر
در آفتاب نهند و یا در ماهتاب باید گذاشت تا سفید شود اسمرار بکسر اول بلغت مغربی اسم نبات شجریست منبت او در اعما
ایستاده سواحل دریا خصوص دریا قلزم و ساحل جده است و در ابتدای روییدن یکساق بقدر ذرعی شبیه بحی العالم است و چون
محاذی روی آب شود از و برگ و شکوفه شبیه بمورد ظاهر میشود و ثمرش بقدر فندقی و مستطیل و مزغب و با اندک بشاعت
و چون بخورند از قلیل او سدر و اکثرش سبات عارض میگردد و ان ثمر مرکب القوی و مسحق و لیک و بخور او جهت [illegible] و دندان [illegible]
او با شیر تازه در بخور و ریا شراب [illegible] جهت [illegible] و بغایت محرک باه و محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و جالب بخارات
شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است و صمغ او لزج و بعد از خشکی شبیه بکندر در قوت و با رطوبات [illegible] جهت امراض بارده
در رفع رطوبات از مفاصل بسیار مفید است اسد بفارسی شیر نامند گوشت او دیر هضم و مورث شجاعت و ضماد پیه
برکمر و کنج ران و انثیین و تقضیب مقعد مقوی جماع و قطور او با روغن تخم انجره در احلیل [illegible] جهت [illegible] و زهره مقر
داء الثعلب [illegible] یکدانگ آن که از نر باشد یا زرده تخم نیم برشت جهت کسی که از زنان بسته باشد گویند مجربست و وقت استعمال
او را در حین هلال باه شرط دانسته و گویند جلوس بر جلد او جهت رفع نقرس و بواسیر مجربست و بستن پوست او با موی گردن
اطفال پیش از بلوغ جهت از الصرع و بخور موی او جهت گریزانیدن سباع و رفع تب یومی نافع و طلای پیه و زهره او پریدن
باعث گریختن سباع از آن شخص و ضماد پیه ما بین دو چشم او بر رو مورث مهابت در نظرها و قضای حاجات و گذاشتن
قطعه از جلد او در میان جامها مانع کرم زدن و اگر در جامها موجود باشد باعث قتل آن و چون یکدرهم سرگین او را در شراب
حل نموده بمعتادین شراب دهند سبب منع خواهش ایشان گردد و گویند شیر از آواز خروس سفید تا چه امیگریزد و صاحب لف
جامع الادویه از ارسطو نقل میکند که کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل و باه است و چون خشک نمایند و یا نوره سرخ
طبخ نموده خشک کنند بروغن زنبق چرب نموده باب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع دردهای [illegible] مثل قولنج و معده
و زحیر و درد رحم و درد جگر بغایت مفید است اسطوخودوس بیونانی بمعنی حافظ الارواح و آن گیاهی است
برگش [illegible] از آن دراز تر و باریکتر و گلش مایل بسفیدی و ساقش واحد و باریک و بیشاخ و در قد کمتر از شبر
و قبه او مثل اکم از اجزاء شبیه بجو ولی گو مایل است و تند طعم و با اندک تلخی در اول دوم گرم و خشک گویند مرکب

وسرفهٔ کهنه و ربو و استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و نقرس و صرع و درد گوش و شقیقه و درد سر بارد و نسیان

و قی الدم و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوداوی و قروح باطنی و تحریک مزاج و اسهال و مسوی نافع و مشوی

که بخمیر گرفته در آتش پخته باشند بجدی که خمیر منضج گردد و در شربت و بات مستعمل و مسهل اخلاط غلیظه و بالخاصیه مقوی

معده و چون تخم مرغ را درجوف او گذاشته بپزند و تخم را بنوشند مسهل اخلاط غلیظ و معتدل آن و چون کوبیده

او را با نطرون بقدر ربع آن در پارچه بسته موضع داء الثعلب را بآن چندان بمالند که مجروح او گردد موی برویاند و اگر

محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند و هرگاه مضغ او قی او را در دهد و او قیه روغن زیتون بجوشانند تا پخته

شود و آن روغن را صاف نموده برکف پایها بمالند و کف پا را تا صباح بر زمین نگذارند و یک هفته همین عمل کنند اعاده شود

باه مایوسین کند و اکثر مجربین مجرب دانسته اند و آشامیدن قیراطی از او که در عسل پخته باشند جهت احتباس بول و درد معده

و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفهٔ کهنه و ربو و قتف مده و ریه و مغص نافع و آب برگ او را با دو چندان عسل بقوام

آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس و پاشیدن آب طبیخ او در خانه و بستر تعلیق آن بجهت طرد حشرات و هوام موثر و چون

ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند تا بیار خشک شود طلاء آن روغن بر کو جهت جمود اطراف و سرمازدگی و درد مفاصل

و نقرس و درد گوش سوده آن و با موم قلیلی گوگرد جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه و خراز و با زفت جهت

بثور یابسه سر اطفال مفید و قیراطی از عنصل و رتیمهای و که با هم کوبیده باشند مقی قوی و ضماد پخته او جهت ثالیل و شقاق

که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد مطبوخ او در سرکه بجهت گزیدن افعی و بوی او کشنده مگسهای گزنده و بالخاصیه قاتل

موش و در ساعت و داشتن آن با خود موجب هرب سباع و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس و چون او را کوبیده با آب او آرد

کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید و چون جوف عنصل را با انگور کوبیده بر حمام بر بهق بمالند بهقی را که هیچ دوا اثر

نکند زایل سازد و مجرب است و چون نزدیک تاک غرس نمایند انگور را با صلاح آورد و غرس او در پای درخت انار مانع

ریختن شکوفه آن و تخم آن ملین طبیعت و جهت مغص و درد مقعده و رحم نافع و چون کوبیده با سرکه جها بسازند و بکوبند و آنرا در میان انجیر

گذاشته یکروز در عسل رقیق خیسانیده بیرون آورند و انجیر را بکنند و بعد از آن آب گرم بر آن بنوشند یا آبی که در آن پوره

جوشانیده باشند با تا منزغه قولنج صعب نماید و مجرب است و عنصل مضر محرورین و مکرب و مهر عصب و مصحح و مصدع و مورث

غثیان و مفرح و مقطع و مصلحش شیری که به سنگ تفته داغ کرده باشند و در بوب فواکه و قدر شربتش تا دو درهم و در

بلبوس گویند سپیر و گویند اسقوریون که سیر صحرائی است و قرو ماتو و ج و مولف تذکره قایل ببدل او نیست و گویند

او بار و غن گل جهت شقاق و حکه و اسقاط دانه بواسیر نافع است و سرکهٔ عنصل که او را با چوبی مثل کارد ریزه کرده

بریسمانی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده باشند یک رطل او را در هشت رطل و نیم سرکه کهنه انداخته سر ظرف را

محکم نموده ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن فشرده بیرون آورند و یا عنصل تازه را تا شش ماه در سرکه بخیسانند

نهایت تقطیع اخلاط غلیظ و مقوی معده و حلق و قوت هاضمه و جهت صاف کردن آواز و دفع بدبوئی دهان و مواد سوداوی را لیکن
و جنون و صرع و تفتیت سنگ مثانه و عرق النسا و تقویت اعضای ضعیفه و اعاده صحت بدن و رنگ رخسار و حدت بصر و مضمضه
او جهت سستی گوشت بن دندان و استحکام دندان متحرک و قطور او جهت گرانی سامعه و انتشار [illegible] او جهت [illegible]
در بول و یرقان و دفع سموم نافع و قدر شربتش از مقدار قلیل تا دو دقیقه و نیم است که بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال نمود
و شراب عنصل در جمیع مذکورات انفع از سرکه او و مضر اعصاب و سم نیست بخلاف سرکه و جهت تب ربع و فالج و استسقاء و درد
سپرز و عرق النسا و قشعریره نافع و مضر محرورین و مصلحش [illegible] است و دستور ساختن شراب او مثل عمل سرکه است که بجای
سرکه آب انگور باشد و سه ماه در آفتاب بگذارند **اسس** معرب از اسامی سریانی و بفارسی مورد نامند و درخت بستانی او بلندتر
از درخت انار و برگش ریزه تر و سبزتر از برگ انار و مایل باستداره و تخمش سیاه و ثمر آن نمیکند و با عطریه است در اول
دوم سرد و در دوم خشک و قابض و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش با قوت تریاقیه اگرچه برگ و بیخ و تخم و گل و جرم او نزدیک
بیکدیگر در مراتب برودت و یبوست تفاوتی است و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا
و باصره و مدر بول و قابض و محلل و مفرح و حابس اسهال و جهت نزلات و تفتیت حصاة و قطع خون حیض و ضعف گردن
بواسیر و رفع جمیع سموم خصوص جهت رتیلا و عقرب که شراب بنوشند و طلا او جهت ورم حاره و قروح نافع و رب او که آب تخم او را
بجوشانند تا غلیظ شود جهت تسکین قی و رفع خمار و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال و آشامیدن تخم
و عصاره او جهت نفث الدم و قرحه مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات و سرفه رطوبی و قی و تشنگی و سرفه حاره و ذات
مفید و ضماد پخته تخم او جهت سیاه کردن موی و با شراب جهت قروح یا و کعب بارده جهت ورم حار چشم و ضماد برگش جهت نمله
و حمره و شری و ورم خصیه و ضربه و سقطه و بواسیر و داحس و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با گل ارمنی و سرکه جهت حکه و
جلا ناخن و آثار رعاف و درد سر با عفص و عدس [illegible] و اقاقیا جهت تقویت اعضا [illegible] مجرب بخور او جهت رفع
دفع هوام و سقوط [illegible] بواسیر نافع و ضماد برگش بر زیر ناف جهت اسهال مراری و چون ربع رطل از آب برگ او با روغن
کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم و جلوس در طبیخ او جهت قروح و بروز مقعده و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا و نطول آب او جهت
ریختن موی بسیار موثر و چون با آمله یک هفته خیسانیده در روغن کنجد بالسویه بجوشانند تا روغن بماند جهت رویانیدن موی بسیار
مجرب است و قطور آب او جهت چرک گوش و خاکستر او در رفع ناخنه و سلاق و دمعه قوی تر از توتیا و جهت کلف نافع است و ذرور
برگ او جهت رفع جراحات و سحج جلد و بدبوئی زیر بغل و داحس مفید و در ساق درخت مورد گاهی بهم میرسد شبیه بکف دست
و [illegible] اسس نامند و مولف اختیارات حمل بر صفت اس نموده و اس بک نامند و این دلیل نهایت جهل او می تواند بود
اس در جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر اوست بعد از آنکه [illegible] اگر بیده و سوزانیده با شراب نارسیده ریخته تر [illegible]
[illegible] باشند و بوئیدن موی و نافع صعود بخارات حاره بدماغ و مولف تذکره گوید که مسواک کردن بچوب او [illegible] جذام

قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره او تا سه اوقیه و بدلش در احتباس قاقیا و در اورام حضض و گویند بدلش مطلقا برگ توت است و مضر صاحب زکام و مصدع محرورین و مورث بیخوابی و مصلحش بنفشه و روغن مورد که آب برگ تازه یا مطبوخ او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع قبول مواد و جهة التیام زخمها و قروح سر و بثور و تقشر و سبوسه و استرخاء مفاصل و سوختگی آتش و تقویت و سیاه کردن مو و منع عرق و بخار و ورم بواسیر نافع و گویند چون از چوب تازه او انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران در خنصر آن کند بالخاصیت تسکین یابد **اس** مورد بری را برگ زرد و ترد و عرض ابتدا و طرف او تند شبیه بسنان و چوب او صلب و در قد کمتر از درختی و ثمرش بغایت سرخ و مستدیر و از وسط برگ میروید و شاخهای او بسیار از یک اصل بیرون میآید مورد اسفرم نام و بلغت تنکابن خیم گویند و در زمستان برگ نمیریزد و بسیار قابض است ما میل ثمر و برگ او با شراب مفتت حصاة مثانه و جهة تقطیر بول و حفظ و اسهال و رفع ادرار شیر و تقویت معده و جگر و دماغ شربا و جهة اخراج کرم مقعد حمولا و جهة صرع و رفع رطوبات دماغ و صداع بلغمی نافع دست و این با سر حربه قوت ادرار شیر یا داو در میدانند و بعضی به قوت افسنتین دانسته اند و این تلمید جهة ضربه و سقطه که بر احشا واقع شود بالخاصیة مفید دانسته اند **اسقولوقندریون** یونانی و بمعنی مزیل الصفار است و گویند بمعنی گاوی سبز است چه گاوی از و خورده و سبز زار بر طرف شده بود و آن نباتی است بی ساق و شکوفه و بی ثمر و منبت او سنگ لاخها که سایه باشد و برگش شبیه بسفایج و طرف اسفل برگ مایل بسبزی و طرف اعلی سبز و مشرف و مزغب در دویم گرم و در سیوم خشک و لطیف و محلل و مفتح و مدر و جهت تفتت سنگ گرده و مثانه و یرقان و فواق و صرع و امراض سوداوی نافع و جهت سپرز شربا و ضمادا با سعد بیل و چون چهل روز با سکنجبین تناول کنند در رفع ورم سپرز گویند مجربست و تعلیق او مانع حبل و قدر شربتش تا سه درهم و مضر ... و مصلحش صمغ عربی و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر و گویند دو وزن او کمادریوس است و گویند مرجان سوخته بدل اوست و جمهور اطبا را اعتقاد آنست که اسقولوقندریون بیخ کبر است و شیخ الرئیس باین معنی اشاره نموده اند **اسقوردیون** سیر صحرائی است هرچه برای تحصیل دانه باشد جبلی مانند انجره که آن دو دانه بزرگ باشد شامی گویند و هرچه بی دانه و بسیار کوچک دیوست از وجید انشود و مصری مانند سقوردیون یونانی عبارت از وست کراث بری نیز مانند تلخ و قابض و لذاع و برگش بزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی و گلش مایل بسرخی و ساقش دراز و قسمی گلش و ساقش سفید در آخر سیوم گرم و خشک و تریاق زهرها و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قوی تر از سیر بستانی است و در سیوم چون خواص او مشروح است تکرار باعث طول میگردد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اسقیل و مخففش بغایت مبهی مبرود المزاج است **اسارون** بلغت یونانی بیخ گیاهیست پر گره و دراز و باریک و کج و از زردچوب باریکتر با اندک عطریت و تندی و سفیدی مایل بزردی و بعضی اغبر مایل بزردی و منبت او جنگلها و گیاه او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ نیل و بلبلاب و از آن کوچکتر و بیاض و گلش بنفش و در زیر برگ شبیه بگل بیخ و تخمش شبیه بتخم کاجره که قرطم عبارت از وست و قسمی از آن سانی ... و ... در ... برگش مثل برگ قنطوریون دقیق و اعلای ساق پر شعبه و بعضی بربالای بعضی و در اطراف شعبها

دانه گندم و در جوف ان چیزی زغبی و تخمش بسطبری خنصر و کم گره و خوشبو و خوش طعم و قسمی را برگ مثل قسم اول و اغبر و صلیب
و شاخهای او پراگنده و باریک و گلش زرد و منقش و ثمرش مثل ثمر کبر و در جوف او تخمی مثل تخم خطمی و بیرا ستجار می بچسبد و بیخش
بسیاری در تحت ارض و پر گره و قوی الرایحه و تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است در رفع سموم و گزیدن مارها و قسم ابرک از همه
اقسام ریزه تر و شاخهای او منبسط بر روی زمین و گلش منقش و تخمش نرم و بیگره و زرد و تلخ و با عطریت و منبت او کوهها
ساده و این قسم ضعیف ترین اقسام اربعه است و مجموع آن در آخر دویم گرم و خشک و بهترین او قسم اولی است که از زنگ
و از رقه و نشام خیزد و ملطف و محلل و مدر و مفتح و منقی معده و جگر و سپرز و گرده و از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل
قوی بلغم و جهت حصاة و عسر البول و احتباس حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع خصوصا که دو ماه در آب
انگور خیسانیده باشند و باید بازای هر سه مثقال و آب انگور چهار رطل و نصف باشد و با شیر شتر و گوسفند جهت قوی
مسهل و در تلوث است و جهت تسکین دردهای باطنی و استسقا و یرقان سده ی و ورم جگر و تنقیه آلات بول از ریگ یا
لزجه و امراض بارده دماغی و سده جگر و صلابت سپرز و اکتحال او جهت امراض طبقه قرنیه و دود آن جهت گریزانیدن
عقرب و ضماد او با شیر تازه بر کنج ران و پشت زهار جهت نعوظ بسیار موثر و مضر ریه و مصلحش مویزج و قدر شربتش
از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش مویج مثل وزن آن تا نارجیل است با نصف آن خولنجان و نصف آن وج و حکمای هند اعتقاد
انست که چون قبل از ابله پنج درهم او را با نبیذ برنج بنوشند ابله بسیار کم بر می آید **العدس** گیاهی است شبیه
بگیاه عدس و نوعی از طراثیث دانسته اند برگش قریب بالزوجه و گلش سفید و زرد و شبیه بگل لبلاب و بسیار از آن
کوچکتر و ساقش مثل ریسمان باریک و تیره و مایل بسبزی و تخمش مثل گزر و بسیار کوچک و بر گیاهی که در حوالی او بهم رسد
می پیچد و فاسد میسازد و لهذا اهل لغت نامیده اند در سیوم خشک و با قوه بارده و در دویم گرم و محلل بلغم سوداوی غیر محترق
و مدر بول و مفتت حصاة و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و طلای او با سرکه جهت نمله و منع زیادتی
شدیای و موثر و چون با سرکه مداومت خوردن آن کنند نحیف و خام باعث لاغری بدن تا قریب شود و اصلا مضر قلب سپرز و چون
با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد و گویند مکرب و منقی است و مصلحش سفته و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش افتیمون
و در هزال مثل او صعتر و ربع او سندروس **اسقاقلح** بفارسی اسقاقلح و بیونانی سوماخیوس گویند بری او را که تعالی
او مانند بستانی است و بستانی او معروف و در اجزای او سردی و تری و گویند معتدل است ملین طبیعت و با قوت جالیه و رادعه
سریع الهضم و کم نفخ تر از سایر بقول و جهت جمیع امراض سینه و التهاب تشنگی و تبهای حاره و خشونت سل و عصاره
او با شکر جهت یرقان و حصاة و عسر بول و پخته جهته دردسر و دردگرد و تلذیع اخلاط مراری و ضماد او جهت درد کلو و ابهات
او با بابونگ جهت نزلات حار مجرب و ضماد پخته او در مفاصل حاره و اورام و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام از جهت
هم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار و قبل و طلای مطبوخ او با سفیداب جهت بثور سفید و مضر باه و المزاج و مصدع التان

و مصلحش سنجبین و با روغن بادام و دارچینی و ایکامه و قدر شربت او تا ده مثقال و بدلش عوفه و قطف و تخمش جهت وجع
الفواد و درد احشاء و تبهای حاره و تیره او جهت تب دق و سل مجرب و ضماد پخته او جهت وجع اورام حاره و ملین اورام
صلب بسیار موثر و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربتش دو درهم است **استتوب** بلغت فارسی اشکم در خت
پیوندی تا ترنج و ترنج و لیمو است و با یکدیگر پیوند کنند و بعربی زنبوع نامند و در افعال ضعیفتر از ترنج و قوی‌تر از لیمو و مقام
سموم و مضر سینه است **اسطرطیقوس** اطراطیقوس است **اسرنج** سرنج است **اسرب** رصاص
اسود است **اسفت** معرب اسپست است و آن چند قوقا ... بری است **اسفیوس** لغت فارسی و آن بزر قطونا
است **اسفید سفید** بفارسی سم خردل ابیض است **اسد الارض** انخیص است و حرباء را نیز باین اسم نامند
اسقولوس تراش است **اسقال و اسقیلا** اسقیل است **اسقاقیس** اسقولوقندریون است
اسمالاون بیونانی سوسن بری است **اسقنط** خمر است **اسفیر** اثار الحمار است **اسفراج**
اسم اندلسی هلیون است **اسطرلوس** حجر التیس است **اسفقیاطیس** جبار است **آساب** بریانی
اسل است **اسپرغم** بفارسی شاهسفرم است **اسلیوس** بیونانی سلیخه است **اسطرطیس** بیونانی
سنگ مرمر است **اسطلفس** و **اسپرطم** تفر الیهود است **اسطرخاز** بینج سرنج است **اسود سالح** مار سیاه
است **اسقوردن** بیونانی حشیشة الحدید است **اسطافاس** بیونانی خیزر است و بلغت روم اسطفین
و بلغت شام اسطون نامند **اسی عود** بترکی فلفل است **اسقوالس** بیونانی بروالی است **اسیلی**
بلغت ... اسم خیری است **اسناک** بلغت تنکابن حماض است **اسطام** نوعی از حدید است **اسقنة**
البستانیه شبیه است **اسجاره** بلغت البیت المقدس قودری است **اسریقون** زنجفر سوخته است
اسمار و **اسفیرهم** اسکیبر است **اسپندان** بفارسی ابیاطون است **اسقلیناس** بیونانی
تنابری است **اسطاقیوس** بیونانی ذیب است **اسطافیوس** تخم بازبیت الجبل است **اسکن**
بهندی اسم بهمن سفید است **اسپرک** بهندی اسم اکلیل الملک است **اسپرزه و اسبغول** بفارسی
بزر قطونا است **اسپند** بفارسی حرمل است **اسفاخ رومی** قطف است **اسپرک** بفارسی
زرریز است **استخوان خرما** بفارسی نوی التمر است **اسکیرا** بلغت تنکابن سعد است و گرههای ریشه گیاهی
را نیز باین اسم نامند و آن بهر و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی میباشد و برگش باریک‌تر از برگ کوارشه و زیاده
بر سعد دیده باشد و بی ثمر و بی گل و در ریگزارهای حرم ابراهیم روید **اشتر** اسم فارسی فیل است **الالفة** **اشتر لغت**
اشتق معرب ازاوشه فارسی است و آن صمغی است مایل بزردی نبات او شجری و کوچک‌تر و ساقش باریک و تخم
مایل بسفیدی و گلش مایل بسرخی دارد و منابت او بلاد سردسیر و گویند صمغ نبات **اشترخار** است

برگ تخم اول نرم تر و ریزه تر و تازه اش سرخ و خشکش سیاه و ساقش بقدر شبری و سرخ و قبه و گلش
خاردار و نقطه دار و تخمش سطبر و سیاه و گاهیست سوراخها داشته باشد و اندرون او سرخ و لاذع زبان و مستعمل
از بیخ اوست و هر گاهی که در حوالی او روید فاسد میسازد و خزائن صاحب اختیارات در کمال ظهور چه تصریح نموده
که نوعی از انار زیون است و انار زیون از یتوعات است بخلاف شخیص و اختلاف ماهیته هر یک از کتب ظاهر است و بیخ
که سفید او در دویم گرم و خشک و با قوت تریاقیه و بجده قیراط او با شراب قابض طبع و با طبیخ فودنج جبلی جهت اخراج
حب القرع یکمثقال او جهت رفع جنون و صرع و طبیخ او جهت عسر بول و گزیدن هوام نافع و مسهل زرداب و صمغ او با
مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلاء او با سرکه جهت تحلیل اورام ظاهری بارده و قدر شربتش تا پنج درهم و مصلحش [illegible] است
و سیاه او در آخر سیوم گرم و خشک و دو مثقال او کشنده و محرق و نند و شیر او بات غیر مستعمل و طلاء او جهت جرب و قوبا
و بهق و باد و عنها جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر دندان منفعت قوی و در جراحات متاکله منقی آن و لطوخ
و مطبوخ او با سرکه و گوگرد و نقرالیه و جهت قلع ثالیل موثر و خاکستر بیخ هر دو نوع را جهت قلاع مجرب دانسته
اند **اشنان** گیاهیست بی برگ و شاخهائی ریزه شبیه بگلهای خشک شده و کاذران بان جامه شویند و
سفید او را اخرو العصافیر و سبز او را غاسول نامند و آن غیر ابو قانس است و مولف تذکره اشتباه کرده او را گرده ۱۵ است
در سیوم گرم و در آخر دویم خشک و جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر و قوی و شربتش درهم سبز او مسهل زرداب و یکدرهم
مدر حیض و نیم درهم مدر بول و ده درهم او کشنده و پنج درهم او مسقط جنین زنده و مرده و طلاء او جهت بردن گوشت زیاده
زخمها و سنون او جهت جلای دندان نافع و مداومت با مفسد دندان و مصلحش مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلحش [illegible]
اشتر اشخار بفارسی سیریش نامند و آن بیخ نباتیست غیر بیخ خنثی چه ساق خنثی کوتاه و کوچک و گلش سفید است و سیر شتر را
ساق بلند و عریض و برگ قوی تر و گلش سفید مایل بسرخی و قرشش مستدیر و تند طعم می باشد و با عفوصت است در اول گرم و
خشک و محرق او در دویم گرم و در سیوم خشک و ضماد او جهت جبر کسر و فتق و تحلیل دمل و قروح خبیثه و ورم خبیثه و کوفتگی
عضل و عصب با سرکه و روغن کنجد جهت جرب و حکه و تلیین صلابات و با ارد جو جهت سعفه و اشامیدن او جهت درد
پهلو و سرفه و یرقان و صفرا و سوخته و سحج و خشونت حلق و محرق او مدر بول و حیض و محلل و ورم بلغمی با سرکه دافع داء الثعلب
و بهق سفید و تخمش جالی و قاطع اخلاط غلیظه گرمتر از اصل آن و جهت نفث الدم و با ماء العسل جهت تنقیه جگر نافع
و مورث سدد و مصلحش سکنجبین و مرخی معده و مصلحش گلقند و قدر شربتش تا پنج درهم و از محرق او تا یکمثقال و از تخمش دو
درهم و بدلش در اکثر افعال نخود ابسمک است و گویند منافع و یارسنه **اشتراک** اسم یونانی خنثی الکلب است
و مولف تذکره ظاهرا غافل شده و مکرر ذکر نموده است **اشخیص** نوعی از خربزه کم بوتر از اقسام اوست و تخم
ما بیشتر از نیمه مرو استنگ گویند و بسین مهمله نیز آمده **اشقاقل** شقاقل است **اشنان داود**

فارسی زوفای خشک است اشتلابوس ارشیشعان است اشقون اسم ترکی ریباس است اشیاف
اشیاف دیناانت اسد مذکور میشود اشتیون بلغت مصری بسفایج است اشترگیاه اسم فارسی
سلیخه است اشکافی بلغت تنکابن و طبرستان مقد نمانیه است اشنبیل بلغت گیلانی نوعی از بطارخ
است الالف مع الصاد اصابع فرعون سنگی بقدر انگشت شبیه بنی و گره دار و مجوف و باندک پهنی
و از یمن خیزد و قسمی از و بار طوبات سیاه لون و ان در افعال قایم مقام مومیائیست و بهترین او مختلط سبک و زرد و شکن
است در سیوم گرم و خشک و قاطع نزف الدم و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت سرشته ضماد نمایند بجهت التیام
عدیل ندارد اصابع صفر بیخیست بقدر کف دست اطفال و بشکل پنج انگشت و پر از رطوبت و چون خشک شود رنگ قشر
ابلق از زردی و سفیدی میگردد و باندک حلاوت و منبت او ریگزار و نزدیک بهاد گرش شبیه به برگ گندنا و ساقش باریک
و از بن تا سر پر گل و گلش بنفش و قسمی دیگر بیخیست شبیه بناخن بلنگ زرد و این گرم تر و تند تر است و مولف تذکره گوید که
این بیخ کف مریم و کف عایشه است و بیخ دیگر وصف نموده در دویم گرم و خشک و نهایت محلل فضول غلیظه و منقی اعضا عصبانی
و تریاق سموم هوام و جهت جنون و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت مثانه و اعصاب ضماد او جهت تحلیل صلابات و بخور او جهت
گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم اخر مسقط جنین و مدر البول و مصلحش تخم مورد و بلوط و قدر شربتش تا دو مثقال
و بدلش یکوزن و نیم او نیز اجتناب و دو ثلث او سعد است اصابع هرمس سکوه سورنجان است و در سورنجان موصوف
اصل الفلفل (پیپلا مول) فلفلمویه است اصل القلب بفارسی بیخ بشنی منددان بیخ ماشی هندی است و گرم و خشک
و مسکن و مخدر و جهت شعده بارده و درد مفاصل و امثال ان شربا و ضمادا نافع و عرق خون مورث سدر و مشوش حواس
و مصلحش در شیر خیسانیدن و قدر شربتش یک دانگ است اصابع المصوص مولف مغنی گوید که ابوریحان وصف
نبات او نکرده است و گفته که آن دوائی است هندی و تخمش مستعمل بلادها و شبیه بفندق و چون در دهان ساعتی نگاهدارند
پوست او شق شده مغزی ازو ظاهر میگردد و مثل پنبه در تحریک باه بسیار موثر است اصول الاربعه عبارت از بیخ کبر
و بیخ رازیانه و بیخ کرفس بیخ کاسنی اصابع العذاری نوعی از انگور طویل القدر است اصابع القینات
فرنجمشک است اصابع الملک اکلیل الملک است اصل الانجدان انجراسانی انترغار است اصل
السبوس در سبوس موصوفت اصل السوس الابیض در سوسن مذکور میشود اصل السوس
الاسمانجونی ایرسا است اصل الراس نوعی از فیلگوش است و به ترکی انذر گویند اصف بیخ کبر است
اصطرک میعه یابسه است اصل المرجان بسد است اصل النیلوفر هندی بیخ او سفید اصطفی
بسایله است اصل الغرطینث اذربوست اصل اللفاح البری بیروج الصنم است الالف مع
الضاد اضموط ریه است اضراص الکلب بسفایج است اضراس العجوز

الالف مع الصاد

الالف مع الضاد

خشک است **الالف مع الطاء** **اطراطیقوس** یونانی و بمعنی شبیه الکواکب است و بعربی حالی نامند
و آن نباتیست ساقش کمتر از دو ذرعی و صلب و خشن و بر اطرافش گل شبیه به بابونج و بعضی از و مایل به بنفشی و در دور
آن برگها و مجموع گل و برگهاش شبیه بکواکب برگهای ساق او باریک و دراز و مزغب و تخمش اغبر و تلخ در دوم گرم و خشک
و با قوت جبرده و قابضه و محلل و مجفف ضماد برگش جهت ورم حار چشم و برآمدگی حدقه و تسکین درد آن و طلاء گل او
جهت تسکین درد حالبین و کنج ران و ورم ثنایت موثر و آشامیدن او جهت خناق و صرع اطفال نافع و قدر شربتش
تا دو درهم است **اطریه** بفارسی اشش آرد و رشته نامند از اغذیه معروفه است و با بیچ و رشته قطایف و تقراتبا و اقسام آن
است انچه از آرد گندم و روغن بادام و اسفاناخ و خرفه و امثال آن ترتیب دهند بفارسی و ماچ نامند جهت سرفه و نفث الدم
و خشونت حلق و سینه و قرحه امعاء و مثانه نافع و مرخی معده بارده است و انچه با کشک و ماست و ترشیها استعمال نمایند
بطی الهضم و مسدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم غلیظ و مصلحش سیر و دار و بیه حاره است و انچه از آرد جو ترتیب دهند
جهت سل و تبهای حاره و با ترشی جهت اخلاط مراری و تسکین حدت خون و انچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب بدن
و مسمن و با شیرینی کثیر الغذا و مولد خلط غلیظ است و قطایف که بفارسی رشته خطائی گویند بدون طبخ و آب و شیرینها
مستعمل است انچه از آرد برنج ترتیب دهند سریع الهضم از انچه با آرد گندم و نشاسته سازند قابضتر و سبکتر است از گندم
کثیر الغذا و از نشاسته بد و اتیه اقرب است **اطبار الکلب** پستان است **اطماط و اطموط و اطیوط** اسم
بربری رته است و فوفل را نیز نامند **اطروغار** اسم سریانی اترج است **اطروخیا** اسم سریانی بادرنجبویه است ا
اطریون عصاره قثاء الحمار است **اطیطون** اسقیل است **اطریقون** خشک است **اطیشا** مقدوم است
اطابیو یونانی درخت غرب است **الالف مع الظاء** **اظفار الطیب** بفارسی ناخن پریان گویند و ناخن
خرس و ناخن بویا نامند و آن جسم صلبی است صدفی شبیه بناخن و مدور و خوشبو و سفید مایل بزردی و از سواحل بحر هند خیزد و از
حلزون است و بعضی از و سرخ و با لقمر و بعضی سفید و بزرگ و با دسومت و کم بو و قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی
و سیاه و ناخن دیو گویند و بهترین آن قسم اول هندی است و اقسام او را چون بسوزانند بوی چند از آن ظاهر شود
در دوم گرم و خشک و مدر فضلات و خون و ملطف اخلاط غلیظ جهت اختناق رحم و صرع و خفقان رطوبی و معده
و درد بارد و جگر و رحم و اخراج خون منعقد در رگ و جمیع امراض بارده رحم و بخور او جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و
اختناق رحم و احتباس حیض نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و مورث سحج و مصلحش ارمنی و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم
است و بدلش قصب الذریره **اظفار الجن** نباتی است بی برگ و بی گل شبیه بناخن چیده و اغبر مایل بسیاهی
در اول گرم و خشک و جهت یرقان سیاه و جهت سرفه یابس بالخاصیت جهت رفع بیخوابی نافع و طلاء او که با ... جهت
جهت تحلیل اورام سفید و مضر دماغ و مصلحش عناب و شربتش تا سه مثقال است **الالف مع العین** **اعین**

اعین السراطین گویند ابلق است و گویند سنگشتو به است اغیون حلبه است اغلو بوطلس بعبرانی
طلق است الفیع اغریوس قثار الحمار است اغلیس یونانی بمعنی ظاهر است و اسم ابلق است اغالوجی اسم
یونانی عود البخور است اغرلیوس بیونانی حنظل است اغیراطون بیونانی حلفا است اغش بلغت حجاز
و یمن اسم نوسادر است اغرنشطس بیونانی نطل نیل است اغلیقس بیونانی دو سر است اغیرس
بیونانی خور روجی است اغریا بیونانی بمعنی ارض است اغلیس اسم یونانی بمعنی طبیخ است اغبر عبارتست از طبیخ
و نبات و توتیای کرمانی که با یکدیگر سائیده باشند اغلان اسی اسم ترکی حبه است افیقاشش اسم یونانی
و بمعنی محلل است و آن نباتیست کمتر از ذرعی و ساقش باریک و گلش مایل بسفیدی و برگش عریض و پر شاخ و مزغب
و تخمش بزرگتر از تخم شلغم و در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و تخمش بی ریشه و نرم و با عطریت و بوی گیاهش شبیه
ببوی تربیج و منبت او ساحل بحار و مرابها و جای که جو و عدس کشته باشند و در مصر و ساحل دریای شام بسیار است و در صعید
مصر او را اشلیجم نامند در دوم گرم و خشک و با اندک حدت و برگش و سایر اجزا او جهت سده جگر و سپرز و تحلیل
اخلاط غلیظ و اعیا و صلابات و درد پا و نفخ سپرز و احشا و ضماد و تخمش جهت سموم قتاله نافع و باید که وزن با شراب
شیرین استعمال نمایند و قدر شربتش تا دو مثقال و از تخمش تا مثقال و عصاره تخمش در منافع قوی تر و بدل از تخمش
و بیخ او رطوبتی نمی ماند که عصاره توان گرفت و روغن او در آثار مثل اوست و زیت الشلجم نامند افیقون بیونانی
اسم نباتیست شبیه به افناطیس مگر در بو و ذراعات میروید بغایت سرد و مخدر و اطلیه او مستعمل و شرب او جایز نیست
افیمیدون بیونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و مختصر و ساقی و برگش یازده برده و از ده عدد کمتر نمیشود و بی گل و
بی ثمر و ریشه های او باریک و سیاه و ثقیل الرایحه و بطعم سرد و تر و ضمادش نافع بزرگ شدن پستان خصوصا با روغن
زیتون و پارسی انشامیدن او مانع توالد زن و مرد و قدر شربتش از برگ و بیخ او جهت قطع توالد سه مثقال که با شراب
بنوشند افعی اسم عبرانی مار است و عربی حیه است و اقسام او را اسامی می باشد و بزرگ و کوچک و سیاه
و مایل بزردی و مایل بسبزی و مایل به تیرگی و ابلق و غیر آن یافت میشود و بهترین او ماده اشقر مایل بسرخی است و ماده
را چهار دندان میباشد و نر را دو دندان و باید جوان باشد و علامت جوان سرعت حرکت و همیشه سر بلند داشتن است
و باید چشمش مایل بسرخی و سرش عریض و چشمش مایل بتاریکی بوده از آب و عمارات و جنگل و شوره زار دور باشد
و در اواخر بهار صید باشد و بعد از صید بی امتداد زمان قطع کنند و طریق آنست که سر او را و دنباله او را باهم بسته بقدر چهار انگشت
از سر و دنباله قطع کنند و هرچه کم خون و بعد از قطع سر و دنباله بیک حرکت باشد استعمال نباید کرد و پس از قطع پوست او را
دور انداخته بعد از آن استعمال نموده بغایت حار یابس مجفف و محلل است و جوارح با آب رستنیه و در عرق ریخته
بیده و باکند تا تنها و لنمایند مواد غلیظ را بطرف جلد دفع کرده تحلیل میدهد و در صحیح دوم این معنی بتجربه رسیده است

و از خوردن بسیار او بدن متقرح شده مثل فلس ماهی پوست می ریزد و گوشت او اخلاط متعفنه لطیفه را مستحیل به تحلیل و
کثیفه را از قشر جلد دفع میکند و خوردن او جهت سمومات مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و درد عصب و برص و منع
زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و حواس و طول عمر موثر است هرگاه هر سال یکبار تناول نمایند و ضماد
گوشت خام او جهت رفع سمیت افعی گزیده و اقسام مارها بغایت نافع و جهت داء الثعلب و داء الحیه و تحلیل خنازیر و اوجاع
مزمنه بارده نافع و اکثار آن محرق اخلاط و مصدع و مصلحش شیر و رب میوه هاست و چون هفت عدد افعی را بر ریسمانی نخ
سرخ ارغوانی منظم کرده بازای هریک گرهی بر آن بندند بستن آن ریسمانی را بر گردن صاحب خناق جهت رفع علت بالخاصیه
مجرب دانسته اند و نمک افعی که جوف او را پر کرده باشند در افعال ضعیفتر از گوشت اوست و قرص افعی در افعال قریب
باو و طریق ساختن او آنکه بعد از اخراج جلد و جوف او چند بار به آب بشویند و خشک کرده در دیگ سفال یا مس قلعی دار با آب
بقدری که او را بپوشاند و اندکی شبت و اندکی چند و نمک بجوشانند که مهرا گردد پس گوشت او را از استخوان جدا ساخته
در هاون سنگ بکوبند و بقدر ربع او یا مثل او نان خشک بیده اضافه نموده با عرق گوشت او خمیر کرده قرصهای تنک بوزن
یکمثقال بسازند و با اندک روغن بلسان تدهین کنند تا متکرج نشود و قدر نان اگر ربع او باشد بهتر است و نخودی که در
حین جوشانیدن گوشت او با او بجوشانند در افعال قریب بقرص است **افیثوس** بیونانی اسم نباتی است و مابین شجر
و گیاه و ساقش قریب به شاخهای باریک دارد و بعد زیاده میشود و برگش شبیه به برگ سداب و بسیار سبز و ثمرش
مثل خیار کوچکی صنوبری شکل سیاه و گلش زرد و صدفی و تخمش بقدر امرودی و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن او سفید
و ظاهرش سیاه می باشد در دویم گرم و خشک و لذاع و آشامیدن اعالی او مقی و اسافل آن مسهل و مجموع او مقی
و مسهل بلغم و قدر شربتش سه قیراط و از رطوبت او پنج قیراط است و مولف تذکره گوید که رطوبت در ثمر اوست و جهت
تحلیل صلابات و جلاء بیاض چشم نافع است **افیثمون** یونانی و بمعنی دواء الجنون است و آن نباتیست بسیار شاخ
و فروع او مثل خیاطه و برگهای بسیار ریزه و گلش سرخ تر و تخمش از خردل ریزه تر و سرخ مایل بزردی و بر نباتات و اشیای
که نزدیک باو باشد بپیچد و تخمش شبیه بزرد که و نصاری گویند که در حوالی او چیزی نمی روید و طعمش تلخ و با اندک تندی
و گلش بر تخته دانه می بندند در سیوم گرم و در دویم خشک و محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهت نفخ و امراض
و کرم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا بی‌عدیل و چون یکهفته
هر روز ده درهم او را با نصف رطل شیر تازه جوشانیده و پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع خفقان و توحش
و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ده درهم تخم او را در لته بسته در دو ثلث رطل شراب یکشب جوشانیده روز دیگر افشرده
صاف او را با یک اوقیه شربت بنفشه و شربت گل و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا در نهایت قوت
بدون مشقت و باعث ضعف نمیشود و مولف تذکره ثلثی رطل را ثلثین رطل دانسته و قدح بر مولف ما...

منوده واورا اعتقاد است که یک رطل او در سی رطل آب تا چهل روز باید خیسانید و مطبوخ او با مویز جهت مالیخولیا که از ماده سوداویت
شراب بهم رسیده باشد نافع خصوصاً که با بنفشه و اصل السوس و بادرنجبویه و گل گاوزبان باشد چون ضعیف الترکیب
زیاده از یک دو جوشش نباید داد و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کثیرا و موافق پیران گویند
مضر ریه است و مصلحش صمغ و کثیرا و قدر شربتش تا سه مثقال و در مطبوخات تا ده درهم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی
است تا یک وزن و نیم او و حاشا یا مثل او حاشا دو دانگ او و تریدتخم او را نباید نرم کوبید افسنتین بلغت
یونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و شبیه به بابونه گاوچشم برگش مثل صعتر و غبار آلود و سفید و شاخش مثل
برنجاسف انبوه و ساقش بلند و گلش مثل بابونه و از آن ریزه تر و تخمش شبیه باسفست و با تلخی و قبض و بوی او
با عطریت ثقیل و قسمی او برگ مثل برگ زردک و سفید گلش زردی مایل و اوراق سفید و در مصر بسیار است و زبون ترین
اقسام اوست و بهترین او رومی طرسوسی و سوری است و با حرافت و تلخی و قبض باشد در اول دوم گرم و در آخر اول
خشک و مفتح و ملطف و مشهی و مسهل صفرا و اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی بدن و جگر و معده
سرد و مدر بول و حیض و عرق و تشیر کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه و ملدوغه و محلل ریاح و جهت یرقان
و رعشه و سکته و تپهای عفنی قرص‌ها و اصفر و طحال و با انار دین جهت درد معده با افتیمون جهت تنقیه سودا نافع و چون
چند روز آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد مجرب و دو درهم او
جهت گزیدن عقرب عجیب النفع و با شراب جهت سم شوکران و با سرکه جهت قطور نافع و جهت بواسیر و شقاق مقعد و اخراج
اخلاط حاره که بسبب ادویه مشروبه در معده بهم رسیده باشد بسیار و قطور او با زهره گاو روغن بادام تلخ جهت
امراض گوش و کری قدیم مجرب و فرزجه با عسل مدر حیض و حمول او با موم جهت حب القرع و ضماد او جهت تشری و بخار
مطبوخ او در شراب جهت درد گوش و طلاء مطبوخ آن در میفختج جهت درد چشم و با عسل جهت رفع اثر ضربت تحت
پلک چشم و در سرکه جهت مفاصل حاره و سائیده او با موم و روغن گل جهت درد تهیگاه و جگر و درد معده کهنه مجرب
است و محلل صلابات و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابت رحم و ورم سپرز ضماد او نافع و اکتحال او جهت
... معده و غشاوه و در بستر خواب گذاشتن او و در میان متاع مانع کرم زدن آن و آمیختن او با مرکب باعث منع ارضه از کتابی
که بآن کتابت کرده باشند طلاء او با روغن زیتون بر بدن مانع مقاربت پشه و دود او جهت گریزانیدن هوام
و پاشیدن آب طبیخ او کشنده کیک مصدع و مجفف دماغ و مصلحش انیسون و در جگر و رو در شربت او نارد قدر شربتش
یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ او پنجدرهم تا ده درم و بدلش جهت معده بوزنش اسارون و بنصف او بلیله
زرد و جهت جگر عصاره غافث و جعده و قیصوم نیز بدل او میشود و عصاره افسنتین که آب او را در آفتاب
... بنشد و در افعال قوی و مفتح سده جگر و جهت تپهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و تنقیه آن از اخلاط ردیه و مستعمل

و نیکو کردن رنگ رخسار و اصلاح فساد مزاج نافع و مورث کرب و صداع و مصلحش رب‌ها یند و قدر شربتش تا یک درهم و [illegible]
سه وزن او افسنتین است یا غافث یا شکاعی و شراب و مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت امراض جگر و سپرز و ربو
و تفتیح سده و برانگیختن اشتها و تقویت هضم و ازاله کزاز و نفخ باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانی [illegible] نافع است و مانع
با حدوث امراض و طریق او اینست که ده مثقال افسنتین را در شش هزار مثقال آب انگور چندان بجوشانند تا ثلث رسد
پس ماه گذاشته بعد از آن صاف نمایند و اگر سی مثقال را با پانزده مثقال دارچینی و پانزده مثقال سنبل الطیب و
پانزده مثقال سلیخه نیم کوب کرده در ده هزار و پانصد مثقال شراب مخلوط نموده در ظرف گذاشته بعد از دو ماه صاف کنند پسندیده است
و روغن افسنتین که در چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یک رطل گل افسنتین کرده چهل روز در آفتاب بگذارند جهت برودت
ظاهر و باطن بدن و آشامیدن بقدر درهم او جهت رفع یرقان و سده جگر و سپرز خصوصاً با سکنجبین عسلی و جهت تقویت
معده و رفع احتباس حیض و سم قطور(؟) و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب مانع مستی و بعد از آن دافع خمار و قطور او جهت کرم
گوش و ریاح او و طلا او جهت درد چشم و با قیروطی جهت تقویت معده و ورم آن نافع افیون اسم یونانی بمعنی
است و بفارسی پاک(؟) و بعربی لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از شیر خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او
مایل بسفیدی صاف است که در آب زود حل شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب بگدازد و قوی الرائحه باشد در چهارم
سرد و خشک و از خشخاش سفید در آخر سیوم و مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی
و جهت اسهال مزمن(؟) و قرحه امعا و سرفه و ضیق النفس و رمد و نزلات و صداع که از حرارت باشد بالطبع نافع و اگر از مواد
بارده باشند بسبب تخدیر مفید و ضماد او جهت درد سر و تخفیف قروح و ورمهای حاره و با زرده تخم مرغ پخته و زعفران
جهت حمره و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حاره و [illegible] با مرصاف(؟) و زعفران با سرکه جهت [illegible] مجرب و قطور او با روغن
بادام و مر و زعفران جهت درد گوش و با موم روغن جهت جرب و حکه نافع و در معاجین داخل و بیرون مرکب حافظ قوت آن
و مسقط اشتها و قوت باه بشرط مداومت و مضر فهم و مصلحش [illegible] و فلفل و فرفیون و دارچینی و قدر شربتش از یک [illegible]
تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ ممنوع و دو درهم او کشنده و بدلش سه مثل او بزرالبنج است و بیکوزن بیخ لفاح
و در احتباس طلا با شیر و کافور و کهربا افلیجه(؟) [illegible] دل و تند بو شبیه به بوی [illegible] و با عطریت و نبات
سرخ و طعمش تلخ و نباتش بقدر ذرعی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخم او مانند غلاف
بزرالبنج است و از سفید خیر و زرد و سیاه او [illegible] و گویند از قسم کوچک [illegible] است در دوم گرم و در اول خشک
و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سده دماغی و تریاق زهر عقرب و رتیلا و محلل ریاح و مشتهی و با قوت [illegible]
و مفتح سده و احشا و مقوی دماغ و مسخن معده و مقام سایر سموم [illegible] و طلاء او با روغن زیتون [illegible]
[illegible] گزیدن عقرب میکند و مصدع و مورث خفقان مصلحش [illegible] و قدر شربتش تا دو مثقال است

و بعضی گویند افلیجه برگ جوز بواست و اصلی ندارد افشرج معرب از افشرده فارسی و بعربی عصیر نامند و
آن مخصوص آب فواکه است افیلون و بحذف واو اسم بیخ جیلی افقراسیقون بونجه است که چند قوه
باشد افربیون فربیون است افقیثمین بیونانی و باسم رومی فرفیون افراسیون نعنع است
افاریقون دلق است و گویند مازریون است افلیس بیونانی اسم و تخمشک است و او تخمشک نیز نامند
افروهیجان قسم اول دیگر و حبیس است افاسون اسم روغن تربت است افلاطون بقل ازرق است افروسالین
حجر القمر است افاویه ادویه خوشبو است که در طعامها کنند افقرودن اخنیس است افریدس
اسم یونانی جراد است افیقس اسم یونانی اصفر است افیفوز اسم بزور است افیوسقافن
بیونانی تخم حجازی است افیسون بیونانی بادآورد است افیموتا بیونانی دارچینی است افیعابن بیونانی سداب

الالف مع القاف

اقحوان اسم عربی است و بیونانی اوتالس و بفارسی بابونه گاوچشم نامند نوع صغیر را بهار گویند بر
دستانی می باشد شاخهای او باریک و برگش شبیه ببرگ گشنیز درازیانه و گلش زرد و مدور و در اطراف او برگهای
ریزه سفید و از گل بابونه نیز بزرگتر و ثقیل الرایحه و باندک تلخی و فی الحقیقه صنفی از بابونه است و فرق آنست که بابونه
تخم میدارد و او ندارد و مستعمل گل اوست در سیوم گرم و در دوم خشک و مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه
عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوت تریاقیه و مفتت حصات و محلل خون منجمد در مثانه و ورم
مقعد و جهت درد مثانه و صلابت سپرز و استسقا و اوقر معده و با سکنجبین و با نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق او جهت
ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ او جهت صلابت رحم و طلای آب تازه او بر انثیین و قضیب کنج بران مقوی باه
و جماع و ضماد او جهت التواء عصب با موم روغن جهت ورم صلب و شربتی مثقال او با سکنجبین جهت بر انگیختن اشتها
و فرزجه او جهت حیض و منقی رحم و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و شربتش تا قدر
مثقال و بدلش بابونه است و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیفتر از اول و با شراب جهت سکو
[illegible] و تحلیل ورم صلب و اکتحال خشک او جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلاء آثار قروح و دفع نزول آب
نافع است و روغن اقحوان که گل او را در چهار مثل آن روغن زیتون یا روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب گذاشته
باشند جهت تفتیح جراحات اعضاء عصبانی و التواء عصب و ورم اسافل بدن و مقعد و صلابت رحم و درد گوش و
تفتیح مسامات و در آوردن عرق موثر و استشمام تبخیر او مدر عرق و جهت رفع قولنج مفید است اقاقیا
اسم یونانی عصاره قرظ است و او را از ثمر مغیلان که قرظ نامند قبل از رسیدن آن فشرده بگیرند و قبل از حنا
ئی رنگ است و بعد از آن سیاه میشود و در دوم سرد و در سیوم خشک و مغسول او در دوم خشک و قابض و قاطع
الدم و مجفف و رادع و غیر مغسول او بالذع و حابس نزلات و اسهال اکالا و ضماد او مقوی بدن و اعضا

مسترخیه از اعیا و بسبب امراض و ضمادش جهت ورم حار و باد سرخ و ورم رحم و مقعده و دخنش بر آمدگی صدقه و خشکی
آتش و با گل سرخ و برگ مورد جهت قطع ادرار و بالادن و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرب و مورث سده و
مصلحش روغن بادام و شربتش تا یکدرهم و بدلش بوزنش عدس و صندل است و گویند حضض و اجزاء نسب است
افیثون یونانی نباتی است شبیه بباد آورد و اول ضرب راس الشیخ نامند برگش مثل باد آورد و ساقش
کوتاه و غلیظ تر از و و گلش مثل او بی خار و خارهای جوانب برگش مثل سوزن و ساق تازه او را پوست کنده می خورند
و تخمش از قرطم ریزه تر و در دویم گرم و در اول خشک بسیار لطیف و چون خشک شود تلخ و با تندی می باشد و گویند
جهت کزاز و تشنج بغیر عرق با شراب مجرب و جهت ورم مزمن و ترکیدن شدخ عسل و ضمادش مفید و تخمش با شراب جهت
رفع سموم نافع و مضر گرده و مصلحش خشخاش و قدر شربتش از سه درهم تا پنجدرهم و بدلش شکاعی است و نزد متاملان
فرقی میان افیثون و نبات اشترغار نخواهد بود ظاهرا اسم یونانی گیاه اشترغار باشد **اقط** بفارسی کشک
نامند و آن دو نفیست که از طبخ منجمد گردد و پس خشکانیده بعد از رفع مائیت خشک کنند سرد و خشک و دیر هضم و قابض و مدر
و بریان کرده او جهت اسهال مزمن بغایت نافع و ضماد سوخته او جهت داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر مفید
و با پشم سوخته بالسویه جهت خراز مجرب است که اول سر را بروغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند و مولد
ریاح و بلغم غلیظ خام و سده و مصلحش جوارشات و گلقند است **اقلیمیا** یونانی اسم انجریست که از گداختن اجساد
متطرقه مانند مس و نقره و طلا مثل کف در بر روی آن و در تحت آن منجمد گردد و آنچه در تحت بهم رسد از جمله کف
اوست که بعد از گداختن و بهم رسیدن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت جمع میشود و بهترین او طلائی [illegible]
و در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد و طلائی مایل بسبز و فضی سفید و سیاه و طلائی از غلبه پوره است که [illegible]
و گویند که کانی هم میباشد مرقشیثای نیز هست هر یک در طبع مثل معدن آن و بپوست زیاده برد و غالب مجفف
و مقوی باصره و منقی جراحات و جهت بردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت تازه و رفع تعفن زخمها و [illegible]
و جهت جرب و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و نزول آب و طلا او رادع اورام و جالی کلف و آثار سیاه و رفع [illegible]
و با زعفران و افیون رافع مفاصل و نقرس است و خوردن طلائی او یک قیراط جهت خفقان و تقویت دل نافع و
مستعمل از و محرق مغسول و بدلش مردار سنگ محرق و مغسول است و مولف تذکره گوید که چون جمع کنند ذهبی و
فضی و نحاسی او را در گداختن و بعد از گداز در عسل بریزند تا سرد شود بلکه او بر پانزده جزو مشتری شمس کند و مجرب
و چون تصحیح این امر موقوف بشروط محققه میداند **اقماع الرمان الهندی** نار مشک است **اقروفوسما** [illegible]
[illegible] است **افیوس** بیونانی کمثری است **اقسیا** مازریون سفید است **اقاقالس** بیونانی [illegible]
است **اقروسن** اترس دل است **اقازون** اسم رومی [illegible] است **اقریطس ماطس** [illegible]

الف مع الکاف

و بعد از انهضام مولد خون صالح رقیق و معتدل الغذا و جهت ناقهین و صاحب بواسیر و سودای محترقه و سحج و خشونت حلق
و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر البول و هزال مفرط و صاحبان زخم و التیام
شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهت تحجیر و اسهال مرار و منع لذع مواد حاره و رفع مضرت ادویه حاره مشروبا و آب با حبه
جهت سرفه حار و تلیین طبیعت یابس المزاج و حقنه او جهت مقعدین و زحیر سدد مجرب و نطول او جهت یبوست دماغ و ضعف
آن و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلاء او و همچو فتیله با فرفیون و زعفران و روغن گل جهت تسکین درد سر و ضربان مفاصل
مجرب و مولد قولنج و مصلحش شراب کهنه و سرکه و عسل و بخیتش بادیان و دارچینی و مانند آن و استخوان سوخته او در رفع نزف
الدم جراحت و با صبر جهت ساقط و بواسیر مؤثر است الکثوث کشوث است اکردیک انزروت است
اکروفس جوز رومی است اکمالنجر لیف الجراست اکل لفند زفیون است و گویند کافور است اکرار
قسطه کبیر صامر یوماست اسیالوس بیونانی حنطه است اکشو فیلیش بیونانی خرنوب است اکمومالس
ابوخلسا است اکرفس کرفس است اکیر اسم ترکی وج است اکر بفتح الف و سکون کاف اسم هندی عود است
اکهروت بهندی جوز است اکن اسم هندی آتش است الالف مع اللام الیه بفارسی دنبه گوسفند
است گرم و تر و محلل اورام صلبه و ملین اعصاب و چون بلعیده دنبه گوسفند را سه حصه کرده هر روز یک حصه را با عقرقرحا و
زنجبیل و ترید بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون بلعیده دنبه را ورق کرده بر عضو بندند تا متعفن شود جهت
تشنج یبسی که از مواد منجره مجرب و دیر هضم و مکرب و ردی الغذا و مضعف قوه هاضمه و مولف تذکره گوید که بسیار باشد که مورث
موجب موت فجاة میشود و مصلحش انکامه و سرکه و ادویه حاره است الوین بیونانی اسم نباتیست کمتر از ذرعی مایل
به سبزی و شاخهای او باریک و صلب و پوست او سیاه و برگش ریزه و گلش نرم مایل به سبزی و زردی و تخمش شبیه بچغندر
و با رطوبت و تند طعم و تخمش شبیه تخم اقحوان و منبت او ریگزار و کنار راهها است در سیم گرم و خشک و جالی و غسال و مقطع
و مفتح و یک درهم از تخم او تا دو مثقال با یک درهم نمک چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم
و رفع علامات بغایت موثر و پوست بیخ او درین فعل قوی تر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحج و مصلحش کتیرا و عناب و
قدر شربتش تا سه درهم و از پوست بیخ او تا دو درهم است الب بعربی اسم درخت خاردار است شبیه بدرخت اترج
و برگش ریزه تر و شبیه ببرگ زیتون و خارش بلندتر و نضارت و سبزی آن زیاده تر و سم کل حیوان از قتلی قوی تر چون او را
داخل غذای کنند هر حیوانی بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کنند بخورد در ساعت کور و کر شود و منبت زبون ترین این نبات
بلاد و جبال شراه است الوس الوسون بیونانی مذهب الکلب و آن گیاهی است شبیه بگیاه پنبه و باشنبه
و برگهای اسفل او مستدیره مابین برگها تخمش شبیه بترمس و آن در میان دو پرده است رنگش مابین سبزی
گویند نوعی از عکرش و تنبل است در دویم گرم و خشک و جالی آثار و محلل اورام و با شیرگران جهت ورم خصیه

ان با قند بالسویه هر روز پنج درهم با آب گرم جهت سنج و جرب و بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی
چشم مجرب و قطور آب منقوع او که کوبیده خیسانیده باشند جهت ازاله بیاض طبقه رقیقه متولده خصوصا هرگاه بعد از دو
ساعت اطلا را افشرده تا سه بار اطلا را تازه کنند و شربت معمول از او و انیسون در تقویت معده بی‌عدیل و روغن او با برگ
مورد با پوست بیخ صنوبر بالسویه پخته و آب طبیخ انرا با مثل او روغن کنجد در شیرین جوشانیده باشند جهت تقویت مو و سیاه
کردن مو و رویانیدن در تیغ اعیا و تقویت اعصاب و خروج مقعده و سرعت نهوض اطفال مجرب دانسته اند و چون حنا را
با آب آن خضاب کنند موی را سیاه کند و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم است و در مطبوخ تا ده درهم و مضر سپرز
مسرودین و مصلحش عسل و سنبل و مورد و قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال بوزنش هلیله کابلی است
و آنچه بر دو طین طبیب مقوی اعضا باطنی و هاضمه و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر و نواصیر نافع و مداومت او حافظ
سیاهی موست ام غیلان درخت خاردار است منبت او بادیه عوام طلح نامند و اهل بادیه ثمر و بفارسی مغیلان
گویند و صمغ او را صمغ عربی و ثمرش را قرظ و صبغ عصاره ثمر او را اقاقیا گویند قسمی بقدر درخت سیب و از آن کوچکتر و ساقش
سطبر و در اول سفید و چون کهن گردد مثل آبنوس سیاه شود و قسمی پرخارتر و ساقش سیاه رنگ و بسیار بلند میشود
و برگ هر دو قسم ریزه‌تر از برگ شبیه بگشنیز و ثمرش مثل غلاف باقلا و لوبیا و دانه‌های او پهن و قدری بزرگتر از عدس سرخ
و بان پوست حیوانات را دباغی میکنند جمیع اجزاء او در دوم سرد و خشک حابس فضلات و رادع و منزول طبیخ خار و برگ
او جهت تقویت اعضا مسترخیه و آشامیدن او قاطع اسهال و مفتح سدد و ضماد برگ تازه او جهت التیام جراحات و
منع اورام و نطول به طبیخ او جهت بیرون شدن مقعده و رطوبات رحم و ثمرش بدلش جهت دباغت قایم مقام مازو و عصاره
برگ و ثمر تازه او قاطع نزف الدم و نفث الدم و پوست شاخ و ساق او جهت قطع خون جراحات تازه بسیار نافع و او مجمده
اجزاء روغن شیخ صنعان است و بیخ او جالی و سنون آن جهت استحکام لثه و مسواک و مقوی دندانست و آنچه اکثر
اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که قرظ ام غیلان و طلح غیر یکدیگر باشند و بعد از تامل رفع اشتباه میگردد
امدربان بیونانی اسم شجریست برگش شبیه به برگ کبر و رایحه برگ مندی و ثمرش بقدر نخودی کوچک با سفیدی
غالب و سیاهی کمتر و او را تسبیح میکنند منبت او اکثر مقابر بیت المقدس و آن نواحی است و معرب اوست شجرة التسبیح نامند
در اول سیوم گرم و خشک و مفتح سدد و ملطف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن پیچش که مغص گویند و نفخ
و رعلانی و بقدر دانگ تا نیم درهم بلیسیدن و خشکی و آب تازه و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهت دفع سموم هوام و سگ دیوانه
خصوصا گزیدن عقرب و ضماد و شربا و جهت اورام حربیا و بالسن عسر البول و فواق و طلا او جهت کلف و قطور عصاره او
جهت بیاض چشم و ذرور برگش جهت جراحات تازه نافع و قدر شربتش از عصاره تازه او جهت هفت مثقال و از خشک
آن چهار ده مثقال است امسوخ لغت بربری است بمعنی اناهی و آن نباتیست مابین

مثل نی بند دار و چون کشمشی شبیه بند بندها از هم جدا شود و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی سرخ و بعد از
خشک شدن سیاه گردد و تخمش خشخاشی و صلب کهربائی القوی و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضاء باطنی و مانع
نزلات و باشراب قابض و جهت اسهال و طبیخ او جهت فتق و [illegible] مع علل مثانه و گرده و مطبوخ او با انجیر جهت
سرفه و تنگی نفس نافع و چون خشک او را بجوشانند تا آب بنصف رسد و صاف او را با نیم رطل بنوشند جهت ضعف جگر و احشا و
دل مفید هرگاه با آب انگور بجوشانند هر روز یکرطل بنوشند جهت فربه کردن بدن لاغر و نیکوی رخسار و تنقیه رحم و ذرورش جهت
قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت مؤثر و قدر شربتش تا یک درهم است و مولف تذکره منبت اسوخ را منحصر در اندلس
میداند **اماریطن** بیونانی اسم نباتیست از نوع قیصوم قدش کمتر از ذرعی و برگش باریک پراگنده و قبه او مستدیر و سفید و
بعضی سرخ و بقدر فندقی و برگرد قبه دایره زردی و تخمش باریک و منبت او کوههای جنگل دار و مکان بسیار و نامند و در بلاد
روم و فرنگ جهت [illegible] ترتیب میدهند گرم و لطیف و ملطف و مقطع اخلاط غلیظه و مدر بول و حیض و مانع ریختن مواد
بمعده و منشف رطوبات آن و با ماء العسل محلل آنچه در معده و مثانه منجمد شده باشد و با شراب ممزوج با آب جهت قطع نزله مجرب
دانسته اند و مستعمل از او [illegible] گذاشتن در میان جامه مانع کرم کردن آن [illegible] مصلحش آب [illegible] و قدر شربتش قیراط
است **ام [illegible] الکبد** افقطلیس است و مولف جامع بغدادی غیر آن دانسته **ام الکلب** شجریست ربیعی بقدر ذرعی
مایل بزردی و برگش شبیه بکانغیه و با اندک خشونت و گلش زرد و شبیه بگل کانغیه و بدبو و منبت آن قراء و در بلاد مغرب بسیار
است عصاره تازه او را دو مثقال و برگ خشک او را دو درهم جهت گزیدن سگ دیوانه و اقسام مار و عقرب مجرب السنه
و باید با روغن زیتون بنوشند **امعاجمیع** [illegible] از حیوانات است از جمله اعضاء عصبانی و قلیل الغذا و دیر هضم و در دوم
سرد و خشک و مولد قولنج و مصلحش جوارش عودی و شراب و مطبوخ او با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره جهت معده
که صفرا و قی [illegible] در متولد شود نافع است **امیرباریس** بفارسی زرشک نامند و معروفست دانه مطلق او را
دانه بیرون کرده اوست در دوم سرد و خشک و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد باعضا و قاطع
صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان خون و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل الطیب و امثال آن مفتح سده جگر
و مقوی جگر و سرد و تر و سایر احشا و جهت اسهالی که از سردی و ضعف جگر و احشا باشد و جهت استسقا و با ادویه حاره
جهت مبرودین و با افسنتین جهت تقویت هاضمه و آب او مانع قی و غثیان و با زعفران جهت صلابت جگر نافع و دانه او جهتهای
با ادویه مناسبه جهت قرحه امعا و اسهال که از ضعف احشا باشد نافع و ضماد زرشک [illegible] ادرام حاره و شربت آن که آب
زرشک و آب سیب [illegible] و آب لیمو بنصف یکی باشد و با شکر بقوام آورند جهت رفع سموم قتاله و [illegible] قی و خفقان و غثیان
و ضعف اشتها مولف تذکره مجرب دانسته و گوید چون آب [illegible] اضافه کنند در اکثر اعراض قایم مقام تریاق فاروق است
زرشک مولد ریح و مصلحش [illegible] و قابض طبیعت و مصلحش شکر و شربتها و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال و جرم او

تا پانزده مثقال و از دانه او تا سه مثقال و بدلش مثل او گلسرخ و دو ثلث آن صندل سفید و عصاره زرشک
افعال قوی‌تر و الطف است و بدلش وزن آن زرشک دانه بیرون کرده و پوست بیخ زرشک اغیس است و مذکور شد
و مولف مالایسع زوفال را غیر فرانیا دانسته و در خواص مثل زرشک بیان فرموده و ظن حقیر آنست که فرافاطر
قریب الطبع با زرشک باشد و زوفال فرانیاست و مذکور خواهد شد **اموشاقن** بیونانی اشق است **امبوس**
نانخواه است **اماموں** بیونانی حماماست **امعاء الارض** خراطین است **امروسا** عنقود است و بعضی
نیز نامند **ام الظلود** نوعی از حلزون است بلغت مصر دان و بلیس است **اماغیرون** بعبرانی خرنوب نبطی است
اماطیطس بیونانی زنجبیل است **امولیقن** بیونانی ابار است **امعد الیا** بیونانی بوز است **اموریه**
برومی عسکر الزیت است **امغاسیں** برومی ابو غوره است **امرود** اسم فارسی کمثری است **آملہ سار**
بهندی گوگرد فارسی است **الالف مع النون** **انلیس** بیونانی اسم نباتیست مابین شجر و گیاه و در
شوره زار و مواضع آفتاب روید برگش مثل برگ عدس شاخش بقدر شبری و تخمش باریک و کوچک و گلش سرخ
مایل بنفشی بدبو و تخمش در غلاف رقیقی و قسمی از و کوچک برگ و ساقش مرتفع نمی‌شود در اول گرم و در دوم خشک و مفتح
و محلل و مدر بول و باقوت قابضه و تخم و بیخ و گلش جهت عسر بول و درد گرده بغایت مفید و با سکنجبین جهت صرع
و وزر جه او با روغن گل و شیر زن جهت صلابت رحم و ورم آن بسیار نافع و ذرور برگش جهت زخمها و رویانیدن گوشت
موثر و قدر شربتش از یکمثقال و نیم تا دو مثقال است **انغرا** بیونانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت انار و برگش مثل برگ
بادام و عریضتر از آن و گلش شبیه بگلنار و از آن بزرگتر و تخمش سفید و کوچک و چون خشک شود بوی شراب از و
آید و منبت او کوهها است و مخصوص بزمانی نیست معتدل و مفرح و در نشاط و اسکار قریب بشراب و بالخاصیه
جهت رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن بغایت مفید حتی آنکه چون حیوانی از بیخ و برگ و شاخ او بخورد با
انس او میشود و ضماد برگ او جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع و موثر است **انف العجل** بلغت مغربی اسم شجر
بیشه شبیه بینی گاو ثبات او مابین شجر و گیاه و ربیعی و برگش شبیه به برگ کاسنی از آن ریزه‌تر و گلش بنفش و شبیه
بشب بوی بنفشه و از آن ریزه‌تر معتدل و باقوت محلله و مدر حیض و آشامیدن طبیخ برگ او بالخاصیه جهت رفع سموم
نافع و نطول او محلل صلابات و مسکن درد گزیدن هوام است **انذرد طالیس** بیونانی اسم نباتیست منبت او
ساحل بحر روم شبیه باشنان و بسیار شبیه بخشخاش و تخمش در غلافی مثل غلاف نخود و تلخ و تند و در مغرب کلیح و قلاع
و ظاهرا نوعی از قاقلی باشد در اول سیوم گرم و خشک و مدر بول و مفتح و محلل و تخم او و طبیخ او جهت استسقا
اطبا و جهت تفریق سنگ مثانه و عسر بول و احتباس حیض شرباً و طلاءً و حقنةً نافع و قدر شربت از تخمش یک مثقال
است با شراب و امثال آن و از طبیخش با شکر یا شراب یا سرکه تا نیم رطل انکبیر مولف جامع الادویه امین الدوله گوید

گویند که این گیاهیست منبتش حریم جبال گیلان چون بر روی او نشسته بر روی زمین نخوابانند روز دیگر الحجر قسم مرات
باز راست مشاهده کنند و آنچه ماده است بهمان هیئت میماند و بلغة صقالیة خیاوا سینی نامند گرم و خشک و ضماد برگ
خشک او با آب کوکرد دریکوذ بهق را زایل کند و تخم نر او بغایت مورث نعوظ مردان و از قسم ماده موجب شدة تشنج زبان
و اندکی از و با شراب منوم قوی سجدی که تا سه شبانروز او بیدار نشود و خوردن روغن زیتون با آب گرم رفع خواب او میکند و
قدر شربتش تا دو درهم است **اثاغالس** بیونانی گیاهی است برگش شبیه برگ مرزنجوش و مایل باستداره و شاخهای او
منبسط بر روی زمین و مربع و ثمرش مثل غلافی و در انتهای او بقدر خشخاش و بسیار شد و تلخ و گل قسم ماده لاجوردی
و قسم نر بغایت سرخ کی باشد در آخر دویم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف ملذع و مفتح سده و آشامیدن آب او و تخم او
جهت گزیدن افعی و ضمادش جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و جلای آثار [illegible]
آب برگ قسم ماده او جهت تنقیه دماغ از بلغم و سودا او و طرف مخالف جهت درد دندان و اکتحال او با عسل جهت قروح چشم
و جلا و باصره و جرب و حکه و سبل نافع و مورث تشنج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش عرطنیثا
اذن الفرس نباتیست ریحی شبیه بحر بحیر و برگش بی تشریف و گلش مثل ترشیرک زرد و خیاشند و برگهای سفید احاطه
برگل او دارد و با حرکت آفتاب میل میکند و مثل شاهدانه با عدم حرکت هوا حرکت مینماید و ساقش مربع مایل بسیاهی و در شیر
و اطراف شام بسیار است و در حجاری بهاء میروید و چون حیوان شیردار از و بخورد شیرش زیاده میشود و خوردن آن شیر باعث
نشاط و سرور میگردد در دویم گرم و در یبوست معتدل و در فعل نایب مناب شراب صرف و مدر فضلات که عبارت از بول و شیر و حیض
و عرق باشد و مقوی حواس و طبخ او در ازاله هموم و تفریح مثل شراب است بدون مستی و خمار و اندکی از گلش بدستور تمیز اثر
می بخشد و خلل عقل نرساند و مقوی حافظه و قطور عصاره او جهت قلع بیاض چشم سفید و چهار درهم از تخم او با سکنجبین باشتهای
گرسنه مهیج باه شخص صد ساله است و مجرب دانسته اند و مفتح سده و رنگ رخسار را سرخ کند و بدن را فربه سازد و یرقان را
زایل گرداند و مضر گرده و مصلحش عسل و اکثارش مورث درد مفاصل و شربتش تا پنج درهم و از عصاره و طبیخش تا بیجده درهم
و بدلش آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران و چون کوبیده آنرا با شکر شربت بسازند جهت مالیخولیا و مواد سوداوی بغایت
نافع است **انسان** جگر گوشت آدمی مولد ریاح و کشنده ضماد او جهت شقیقه نافع و استخوان مولد امراض مهلکه و مداد
آن مورث کوری و ذرور استخوان پوسیده و در منع زیادتی اکله مجرب و آشامیدن استخوان سوخته سه روز هر روز یک مثقال با شیر
آن [illegible] جهت صرع و عرق النسا و مفاصل بغایت آزموده است و آب دهن ناشتا کشنده کرم گوش و هوامیکه در گوش رفته باشند
و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا کشنده مار و هوام است و جهت [illegible] آثار قروح و ظفره و بیاض چشم و با سرگین گنجشک جهت قطع
ثول و قوباد به [illegible] جهت قطع نزف الدم و اندمال جراحت و با عسل جهت کلف و جلا آثار قرحه نافع و ضماد گندم ممضوغ آن
[illegible] ناشتا باشد جهت فسخ و تحلیل اورام و بستن دندان و بر بازوی چپ بستن درد دندان و جهت دشوار زائیدن و فتح

و رفع خوف موثر و زهره او سمن بدن طلا و خون حجامت و فصد مسکن نقرس و مفاصل و عرق النسا و انشامیدن ان
مورث بلادت است و خون حیض سم قتالست و مورث جذام و طلا او مسکن دردهای صلب و حمول ان مانع حمل و بخور لته
حیض او جهت تب لرزه مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصا اطفال جهت سرفه کهنه و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح
خبیثه و عسر النفس و ربو با نخود و ماء العسل جهت یرقان و قطور او جهت بیاض عین و نمک منعقد از بول جهت رفع بیاض چشم
مجرب و در افعال مثل شیر زن و رضاعت بدل اوست و فضله طفل را که غذاهای لطیف داده باشند خشک کنند نفوخ او در
حلق جهت خناق و ورم گلو و بستور ضماد او با عسل محلل قوی است و طلا او جهت حمره و جراحات و التیام ان و رفع عفونت
اعضا و انشامیدن یکمثقال ان جهت یرقان و قطع اسهال و رفع سمیت جراحت حربه زهردار و قولنج و حکه سعدیل و با عسل
و با شراب جهت رفع گزیدن هوام داده و سم قتاله و تبهای دایره یکمثقال او را با یکمثقال نوشادر مصعد جهت رفع سموم مصعد
مثل دارشکنه و زیبق مصعد مجرب دانسته اند و سنون محرق ان جهت قطع عفونت بن دندان و اکله و نقصان لثه و رویانیدن
گوشت بن دندان مجربست و چون ده عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل بشخصی بیاشامند ان شخص در محبت صاحب ناخن
بجنون عشق رسد و بعضی گفته اند که ناخن پا نیز همین خاصیت دارد و موی سوخته انسان بستر یا جهت منع سفیدی مو
و استسقا و رفع سموم قتاله و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و رفع ربو و بهق و اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور او
با روغن گل سرخ جهت درد و گوش و ذرور او جهت اکله و نزف الدم و تخفیف جراحات و منع زیادتی زخمها
و قروح خبیثه و ساعیه مجربست و چون بول انسان را قطره قطره مس با عسل بسیار بجوشانند جهت بیاض چشم و ظفره نافع و عرق
موی انسان که با کبریت مدبر که آتش درنگیرد و در روغن مفتاح تقطیر کنند در صناعت نظیر ندارد و در دستورات انشا اللّٰه
تعالی مذکور میشود و ارسطو گوید که انشامیدن ابی که خصیه انسان را شسته باشند جهت صاحب بیضه و ورم جگر و وجع فواد نفع
عظیم دارد و چون طفلی را با سمومات بتدریج تغذیه کنند جمیع اجزاء و انفاس او قاتل گردد و هیچ حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست
و منی انسان جالی بهق و برص و کلف و خوردن مشیمه محدث جذام است و مجرب دانسته اند انقوطیلون نباتیست بی ثمر
شبیه به نبات کدو و ابن تلمیذ گوید جهت جراحات تازه بغایت نافع است و در حال التیام دهد اندروطون نباتیست
شبیه است به برگ بید خشک شده و از ان عریضتر گرم و خشک و مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل نافع است انبج
به هندی انبه نامند ثمر درختی است هندی بقدر درخت گردکان و ثمر بعضی مثل بادام سبز و از اول تکون تا رسیدن
سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود و بعضی را ثمر مثل سیب و با ریشه و با خصوصیت و اندک ترشی و چون برسد سرخ
و ترشی او شیرین گردد و در انتها زرد و شیرین شود و هر دو قسم ان خوشبو میباشد و در دویم گرم و خشک و در سیوم
و گویند غیر رسیده او در اول سرد است غاسل اخلاط لزجه و لی ثقل و مقوی نفس جهت تیز کردن رایحه دهان و منع خفقان
و نزف الدم و ... با سیر و تقویت معده و ترشی او جهت قطع اسهال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه

دو دانه او جهت سفید کردن دندان و خاکستر چوب او جهت نزف الدم و طلاء شاخ و برگ او جهت دراز کردن و سیاه
داشتن مو نافع و گویند مضعف جگر است و مصلحش مویز **انجبار** نباتیست برگش شبیه به برگ رطبه و با اندک
درشتی مثل غبار و شاخهای قوی‌تر از شاخ رطبه و مایل بسبزی و بقدر قامتی و در اکثر بر علیق متشبک میشود و آنچه در نزد
او باشد و گلش سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک و بهم رسد و در آن تخمهای ریزه است و بیخش خشبی سرخ
و مستعمل از و عصاره بیخ تازه آن و ریشه‌های باریک و ست دانه‌ای آن را انجبار گویند در سیوم سرد و خشک و قاطع
جمیع اعضا خصوصاً از سینه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات و مسکن قی و مقوی امعا و اعضا و جهت تسکین
التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم تازه و مزمن و رفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعد و سل تازه
و کهنه حتی ذبول را نافع و ضماد او و آشامیدن او جهت سحج و اسهال کبدی و سستگی اعضا و کوفتگی عضل و فسخ عصب و تشنج
آن و ذرور او جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم و زخمها بغایت نافع و قدر شربتش یک مثقال و از عصاره او تا یک درهم
و از بیخش نیم درهم و مضر سپرز و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او زرشک و به آن گل ارمنی است **انجدان** نبات
انگدان و بلغت دار المرز کوله بر مانند تخم نباتیست ساقش مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی بیشتر میشود و برگش شبیه به برگ
کلم و از آن بزرگتر و گلش عنبری مثل شبت و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه به درهم و بسیار خوشبو
و ساق او را بترکی بالدرغان گویند و بیخش را بعربی محروث و صمغ او را حلتیت و حلتیب نامند و قسمی از انواع ثمرش سیاه و بدبو
و برگش مثل صمغ سوخته پرشوخ و ساقش ضعیفتر از قسم سفید و صمغ او بدبو و حلتیت منتن و بفارسی انگوزه و گیاه او را
کماه نامند سفیدش بهتر از سیاه و در دویم گرم و خشک و سیاه او در سیوم و مدر بول و حیض و شیر و مسخن گرده و روده
و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر بول و قی بلغمی و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و
رفع ضرر اغذیه غلیظه و او و بیخ او و اخلاط غلیظه و سده سپرز و سکنجبین او با مفتح جهت تب ربع مجرب و بدستور جهت
تب بلغمی و تبهای مرکبه بغایت موثر و جهت درد سینه و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق
حتی بوئیدن آن مجرب و باشراب در اخراج جنین قوی الاثر و ضمادش با موم روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا
و امثال آن و با روغن زیتون جهت کلف تحت عین و طلاء مطبوخ او با سرکه و پوست انار جهت بدا سیمر و ذرور او جهت
اکله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش محروث بوزن
او و دو دانگ آن حلتیت و گویند بوزنش فو و او این انیسون است و مضر محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و ترشی او
که از ساق و بیخ او با سرکه ترتیب دهند بسیار گرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهت برودت و رطوبت
معده و تب ربع و سقوط اشتها و اختلاف هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث تشنگی و التهاب و مصلحش کاهو
که بدلش ترشی استرغار و بیخ او در افعال قوی‌تر از سایر اجزای او و طلاء او محلل اورام و مانع زیاده شدن

خنازیر و تخم رجهها و قدر شربتش تا نیم مثقال و گویند مضر مثانه است و مصلحش عسل و صاحب جامع انطاکی گوید که چون زن
بعد از حیض بلا فاصله هر روز یک درهم از انجدان بنوشد تا یک هفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که از نوع سفید باشد یا سیاه
انیسون بفارسی بادیان رومی گویند تخم نباتیست بلند تر از ذرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو و گلش مایل
بسفیدی و تخمش در غلاف لطیف طولی و از رازیانه کوچکتر و نیز مایل بسفیدی و زردی و در آخر دویم گرم و خشک و مدر بول
و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سایر اعضا و مبهی و قابض طبع خصوصاً برشته کرده او مقوی گرده و مفتح سده جگر
و سپرز و مجاری نفس و جهت صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصاة و تب بلغمی
و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و از الفضول نافع و با قوت تریاقیه و بخورش جهت دردسر و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و سنونش
او جهت جلاء دندان خصوصاً محرق او و دفع بدبوی دهان و اکتحال او جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور روغن گل که انیسون
در آن جوشانیده باشند جهت کری و ثقل سامعه و خائیدن او جهت خفقان و طلای مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن
قمل و طبیخ او با شکر جهت دفع زردی بشره زن زائیده نافع و مضر امعاء و مصلحش رازیانه و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش
از دو درهم تا پنج درهم و بدلش تخم شبت و ربع او رازیانه و در تقویت باه مثل او انجره است **انجره** لغت فارسی است و بیونانی
و بعضی و بلغت اهل مصر گزنه نامند و هندی کچهت گویند نباتیست برگش شبیه بقشرین و انبوه با خارهای بسیار ریزه و خارهای ساقش
اظهر و چون ملاصق جلد شود باعث حمره جلد و سوزش و خارش گردد و گلش زرد و تخمش براق و نرم و با اندک پهنی
و تیره رنگ از رازیانه کوچکتر و مراد از انجره مطلقه تخم او است در اول سیوم گرم و خشک و ملطف اخلاط لزجه و جاذب و مفتح
اعضاء و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سده جگر و سپرز و محلل و گذاشتن
برگ کوبیده او در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال او مدر صاف بالمناصفه نباتیست مدر حیض و ضماد برگ تازه او جهت
بر آمدگی رحم و تحلیل دبیله و گشودن دمل و قطع ثآلیل خصوصاً با عسل و جهت التواء عصب با نمک جهت جراحت سگ دیوانه
گزیده و با آرد جو طلی جهت ورم سپرز و پخته او با روغن زیتون جهت ورم جراحت و ورم پشت گوش و طبیخش با ماء الشعیر جهت
تنقیه شش و تخمش جهت ربو و آلات تنفس و استسقا و علل گرده و سپرز و اخراج مره صفرا و بلغم لزج و با سکنجبین
جهت درد سپرز و پهلو و درد گرده و مسکن آن در حال و طبیخ با اصل السوس جهت تنقیه مثانه از حرکت و آشامیدن او با تخم
کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل باعتدال بلغم و قبیل او با عسل بدستور مسهل است و ضماد او بدستور
برگش محلل ورمها و با مراهم جهت اکله و قروح و سرطان و با عسل جهت بزرگ کردن قضیب مجرب دانسته اند و طلاء او
با عسل بر قضیب و کمیخ ران محرک باه و مضر گرده و امعاء و مصلحش صمغ عربی و کتیرا و مضر مقعده و مصلحش عناب و قدر شربتش
تا سه درهم و بدلش قردمانا با حروف و مضمضه عصاره او محلل ورم لهاة و درد و درم بیشتر تخفیف ورمهای حلق
و سرطان متقرحه بلیغ و صدقی **انزروت** در اصفهان کنجده و تکابن کنجه نامند صمغ درخت خاردار است

خار دارست بقدر دو ذرع و برگش شبیه به برگ مورد و درخت کندر و منبت او بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید
مایل بزردی میباشد و بهترین اقسام اخیر است که در بالیدگی مثل کنه و صغار و زرد و شکن و در طعمش تلخی باشد
و در آخر دویم گرم و در اول دویم خشک و مخفف بلغم و بهترین مسهلات بلغم غلیظ و بالعرض مسهل صفرا و محلل ریاح
غلیظه و مفتح سدد و مسقط جنین و کرم معده و امعا و جهت مفاصل و ورک و عرق النسا و بالخاصیه نافع و جاذب بلغم
غلیظ از عمق بدن است خصوصا با هلیله و تربد و سکبینج و امثال آن و در تسمین مهزول بغایت موثر چون پنج درهم او را
با سه قیراط حجر البقر که عوام انرا گوبیه [illegible] و ده درهم با رجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن
چند عدد زرده تخم نیمبرشت بخورند باعث تسمین عجیب گردد و بغدادی گوید که زنان مصر انزروت را در آب هندوا
تا نصف روز خیسانیده و جهت تسمین تا ده درهم او را می آشامند و گوید پنج درهم سائیده او بسبب بدسام و چسپیدن
او باحشا کشنده است خصوصا با طلق محلول و از اسرار مکنونه شمرده مصلحش صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه خواهند
او را استعمال نمایند باید روغن دهند ان او بالجمله و قدر شربتش مفرد از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سایر مسهلات
یک مثقال و بدلش بوزنش صبر است و استعمال او در خارج جهت التحام و زایل کردن گوشت زیاده و پاک کردن جراحت
زخمها و قطع سیلان خون و رفع آثار جدری و با نطرون جهت ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد و با عسل سرشته و
بفتیله آلوده در گوش گذاشتن جهت پاک کردن چرک گوش بسیار موثر و اکتحال او خصوصا بعد از انکه در شیر
الاغ یا شیر دختران پرورده کرده باشند جهت رمد و چسپیدن پلک چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید است
و چون با مروارید و مرجان سوخته و شکر بالسویه ذرور ساینده جهت ازاله بیاض عین مولف تذکره مجرب دانسته
انفحه بفارسی پنیرمایه نامند و آن [illegible] حیوانی در جوف [illegible] حیوان مذکور میشود و مجمع آن تا درجه سیم گرم و خشک
و ملطف و محلل و یاقوت تریاقیه و منجمد کننده کل ذایب و [illegible] کل منجمد مثل خون و شیر که در معده و اعضا منجمد شده
باشد و مانع رعاف و حابس اسهال مزمن و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و رافع اختناق رحم و درد
شکم و [illegible] با سرکه محلل خون منجمد در معده و مجرب دانسته اند و پنیرمایه خرگوش و بزکوهی و آهو و شیر و گوسفند
و فیل بقدر نخودی بغایت مسمم اند انقله چند دار اندلسی بلغت آنجا اسم بیخی است صلب و قسم از و سیاه و کثیر التفرع
و برگ بقدر پنج کولان و فروع او شبیه بریشه [illegible] و مغزش سرخ و طعمش مثل طعم دانه [illegible] و برگش مایل
بسبزی و شبیه به برگ عنب الثعلب [illegible] و قسمی سفید و برگش مثل برگ سنا مایل بزردی و خشونت و طعمش
مر و رایحه برگ او اندک تند و منبت انقله بلاد اندلس و چین است سفید او در آخر دویم گرم و خشک [illegible]
[illegible] ضعیف تر از قسم سیاه و مستعمل از و برگ او است و جهت تحلیل ریاح و تسکین دردهای [illegible]
شربتش تا دو مثقال و سیاه کشنده حیوان است غیر انسان و محرک باه و سیاه در آخر سیوم گرم و خشک

اسم ابلج است **اندرجو** بهندی لسان العصافیر است **اوز** بفتح الالف و الواو اسم جنس مرغابی است و گویند از آن نوع کبیر
اوست و مجموع آن تا دویم گرم و تا آخر دویم تر و گوشت و غلیظ الغذا و دیر هضم و مبرد و محرک باه اند و هرگاه با ادویه حاره
بپزند بهتر است و آب کامه و ابا آنار مصلح اوست و طلاء مغز سر او جهت ورم مقعد آزموده است و پیه او جهت جلا با
و شقاق مقعد و جلد و تقشیر جلد و داء الثعلب و پیه او جهت رفع اذیت ابلی که در گوش رفته باشد و با آرد باقلا جهت ورم
بالخاصیه مفید و زرده تخم او جهت افزونی عقل و قطور او با روغن زیتون نیمگرم کرده در رحم جهت رفع احتباس حیض نافع
و گوشت مهر ایتحیا باشد جهت التیام فتوق و زیاده کردن پیه گرده و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه موثر و مولف جامع
الادویه گوید که خون او را چون با نیک بنوشند جهت درد مثانه و ریزانیدن حصاة بسیار نافع و پوست تخم او سوخته
اسهال و موی بهترین ادویه و تنقیه قریل او جهت سر و خشک مفید است **اوقوما** بیونانی بمعنی مسقط الاجنه است و آن نوع
از ابو خلسا است که هوچیه مانند نرگس و از او پاکیزه تر و نرم تر از برگ هوچیه و بی گل و بیساق و بی ثمر مایل بسیاهی غایت در
تلخ و باسمیه و خوردن او خطرناک و طلاء او محلل مواد غلیظه و گویند ثمن درهم او جهت عسر الولاده نافع **اوافیوس**
بلغت یونانی حدقی است گل او شبیه به برگ نرگس بسیار کوچک و انبوه و بیخش اندک و نقش زرد و برگش شبیه به برگ کندنا
و ساقش بقدر یک شبری و بسطبری انگشت و نورانی مثل شمع و بیخش شبیه بپیاز نرگس گویند در شام و مصر بسیار
است و در شب میدرخشد در اول سرد و در دویم خشک و در رطوبت معتدل و تخمش در حرارت معتدل و در سیوم خشک
و جهت اسهال مزمن گویند مجرب است و جهت یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش تا ده درهم و بیخ او را در آخر دوم
سرد و در اول خشک و مدر بول و حابس اسهال و جهت سموم و گزیدن رتیلا و ضماد شس با شراب جهت منع روئیدن
موی که قبل از بلوغ طلا کنند موثر و قدر شربتش تا سه درهم و مضر گرده و مصلحش کتیرا و گویند عسل **اوسیید**
اسم فارسی نبع عربی زیلو و هندی است در سیوم گرم و خشک و محلل ریاح و مواد بارده و قدر شربتش یک درهم
و بیخش سرد و خشک و در فعل و طبع مثل تفاح و جهت بواسیر و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش عسل قدر شربتش
نیم درهم و بدلش بیخ لفاح است **اوقیموندس** بیونانی اسم نباتیست شبیه بباد روج و شاخهای
او بقدر یک شبری و مغرب [illegible] تیرگی و تخمش شبیه بتخم نیز و سیاه و در غلافی مثل غلاف برانیج و مستعمل بیخ او
در دویم گرم و خشک و ملطف و مجفف بیلدرح و بقدر یک درهم تا دو درهم جهت نهش افعی و هوام با شراب نافع و یک
او را با رطبات و فلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند **اوقوما** بیونانی شراب عسل است که شراب در خمیدن
عسل باشد و بجوشانند تا قوام آید یا عسل را با آب انگور بجوشانند و اخیر در جلاء و تحلیل و انضاج قوی تر است و خمیره
نشیده ملین او کمتر گرم و خشک و مسخن و ملین طبع و مفتح سده است و بعد از طعام نباید استعمال نمود که قاطع
[illegible] انقلاب معده میگردد **اوقیسیا** بیونانی اسم عصاره نباتیست منبت او بوادی عرب و بمصر

و بر گشتن شبیه به برگ ترا تیزک پر سوراخ که گویا کرم زده باشد و کم آب و ریزنده و گلش زرد و بزرگ و شبیه بعصاره
مامیثا گرم و خشک جهت ظلمت چشم و تنقیه آن و سلاق و دمعه نافع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند و عصاره
خشخاش و غیر آن دانسته و مولف تذکره و تحفه عصاره مذکور کرده است **اوخالیوس** ابو خلسا است
اومیمن بیونانی بادروج است **اوواسالیون** بیونانی کرفس جبلی است چه او را معنی جبل و سالیون کرفس
است **اوژ** بیونانی اسم آبنوس است **اوزمالی** بیونانی ماء العسل است **اومارما** بیونانی عصاره قثاء
الحمار است **اوکسومالی** بیونانی سکنجبین عسل است **اوماخ** به ترکی ططربی ترشی است **اوزمالی**
بیونانی دهن عسلی است و عسل داود گویند و آن روغنی است غلیظ و با اندک شیرین و از ساق درختی حاصل میشود
و هرچند کهنه گردد بهتر است گرم و تر و جهت جرب رطب و درد مفاصل و تاریکی چشم نافع و بیست درهم با آب مسهل قوی بلغم خام
و صورت سیاهی و سستی بدن است و مادام که عمل او تمام نشود نباید بخواب رفت و آن الومانی است و مذکور شده
اوبیانس بیونانی اقحوان است **اوفوسالیوس** بیونانی قرة العین است **اوریزا** بیونانی ورد است
اوشوا بیونانی خمره است **اومارتقا** بیونانی وادی رومی است **اوقطاریون** غافث است **اورن**
سرف الصغیر است **اوریفاس** صعتر است **اوزبابادی** بیونانی فلفل الماء است **اوداان**
بیونانی بیض طیور است **اوفیلس** بیونانی فرنجمشک است **اوقلس** بیونانی لسان الحمل است **اومانیانا**
بیونانی سمسم است **اودرخورستش** بیونانی زیبق است **والوفروشش** بیونانی کرم الشب است **اوجا**
بلغت تنکابن درخت غرب است **اوجیره** بهندی اسن است **اوشٹ** بهندی ابل است **اوقیس** بیونانی
اطفار الطیب است **اوجی** بلغت مازندران حشیشة الملک است **اوکلیک** بترکی اسم فرج است **اوزالک**
بترکی حرمل است **اوتلکو** بترکی اسم زنج است **اوکیم** به ترکی اسم ریه است **اوسن** بهندی اسم شیم است

الالف مع الهاء

اهلیلج اصفر هلیله زرد است و بهترین او بالیده زرد مایل بسبز با ملاست و در آخر
اول سرد و در دوم خشک و مسهل صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و منفتح سده و مطبوخ و منقوع او بهتر
از جرم اوست و جرم او و سایر هلیلجات محدث قولنج اند بسبب دفع رقیق خلط و باقی ماندن غلیظ و مجمع آن مقوی حواس
و ذهن و جهت خفقان و صداع و غشیان و جذام و حمیات مرکبه و درد سر و استسقا و ریاح بواسیر و منع صعود بخار بدماغ
و تصفیه رنگ رخسار و اطفاء نایره سودا که از احتراق صفرا باشد نافع اند و بعضی در حمیات منع کرده اند و این قول
حق است مگر آنکه خلط غلیظی با صفرا و بلغم رقیق نباشد و بدستور در حصبه منع کرده اند و در شرح اسباب در
کلیه علاج برسام صفراوی مذکور است که هلیله در حصبه آن باید کرد و این قول پسندیده است و حقیر در حصبه
گرانی که باشد و نهایت وجع اعضا بوده مکرر داده و باعث رفع علت شده است و استدلال

بسبب عصران صورتی ندارد حقیقت آنچه در اقصیه است نه در مسام که باعث انضمام اقیامی مواد غلیظه گردد در
خصوصا با ادویه ملینه و مفتحه و جاذبه اضعاف او باشد و عصاره خشک هلیله قوی الفعل و قلیل المقدار است و در
دستورات مذکور میشود و ذرور هلیله زرد جهت دمعه و تخفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصا هرگاه در خمیر گرفته
بسوزانند و بدستور قطورات چکانیده او همین اثر دارد و سنون دانه او جهت تقویت لثه و خون بن دندان و رفع بدبوی
گوشت آن مفید و مضر سفل و مصلحش عناب و سپستان و مصلح قبض لازم عصاره او روغن بادام و قند و ترنجبین و قدر شربت
از جرمش از پنج تا سه درم و در مطبوخات و منقوع از هفت درم و بدلش در غیر اسهال پوست انار و گویند عفص بدل اوست
و از خواص مجربه اوست سرعت گداختن معادن خصوصا حدید را **اهلیلج هندی** و اسود نیز نامند بفارسی هلیله
سیاه است و او بیدانه قدر مویز سیاه و صلب است و در دویم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقی خون
در درج از خلط سودا و جهت بواسیر و تقویت احشا و ورم سپرز و رطوبت معده و جذام و بیدادن او جهت اسهال مفید و
نگاه داشتن او همیشه در دهان باعث سیاهی مو و تقویت آن و تقویت لثه و نبات مو شود و گویند مضر جگر و مصلحش عسل
و قدر شربت او از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ او تا هفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزنش عفص و
عفص آن تخم مورد است **اهلیلج کابلی** بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردی است در حرارت و برودت معتدل
و در اول خشک و بعضی او را و هلیله سیاه را گرم باعتدال میدانند مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط باخلاط و مدر بول
و بهترین اقسام هلیله و در افعال قویتر از هلیله زرد و سیاه و مجموع خواص او در هلیله زرد مذکور شد و گویند چون یکسال
هر روز یکعدد را تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت مخصوص هلیله هندی و بعضی مخصوص هلیله پرورده کابلی
دانسته اند و بالخاصیه جهت رفع ضرر ابها بسیار خوردن آب نافع و دانه هلیله مدر بول است و ذرور تخم محرق او جهت قطع
خون بواسیر و نفث الدم و نزف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب دانسته اند و قدر شربتش از جرمش تا سه مثقال و در
مطبوخ تا هشت مثقال و بدلش هلیله سیاه است و مربای او که زیاده از یکسال برو نگذشته باشد مقوی معده و دماغ
و مفتح سده بلغمی و مقوی جگر و حواس است **اهلیلج چینی** از صنف کابلی است زرد مایل بسبزی و سیاهی کوچک و درشت
دانه و کم گوشت و مایل بتدویر و ضعیف الفعل مجدی که با وجود سایر هلیلجات استعمال نباید نمود اهال از جمله اغذیه است
از ورق گوشت و بقول مطبوخه است که صاف کرده بیاشامند و بعضی با ترشی و در حین طبخ داخل کنند و خواص او تابع
بقول و امثال آنست **اهلیم** بهندی حرمل است **اهمونون** بیونانی اسفیداج است **الالف مع الیاء**
ایار ایارانوبائی بیونانی بمعنی عشبه مکرمه مقدسه و ظاهرا این گیاه اژو باشد و در مصر زیتونیه نامند نبات
آن مزرعی و شاخهایش پرگره و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و اطراف آن
تیز باریک و دراز و گلش زرد و چون بر صفحه مس این گیاه را طرح کنند بزنگ نقره گردد بلا عوض و رانحه

الالف مع الیاء

گرم و خشک گویند معتدل است مجفف و مفتح و جهت تحلیل ریاح و درد دهان و بثور ان و لهاة و استسقا و با شراب
جهت یرقان و سپرز و بخورش مسقط جنین و ضماد و شرب برگ و بیخ او جهت نهش هوام و طلای برگش جهت اورام
حاره و قروح و آشامیدن گره اسفل جهت تب یومی و گره ثانی جهت تب بلغمی و ثالث جهت غب و رابع جهت ربع گویند
مجرب است و تعلیق این نبات را اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز و الفت دانند و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضر
سفل و مصلح او کتیرا ایبرا اریرا بیونانی نباتیست برگش شبیه به برگ آس بزرگ و بر اصل برگ چیزی طویل شبیه بخوشه تاک
انگور رسته و شکوفه او بر سر آن شبیه بطاس باشد و طعمش بسیار قابض و در دویم سرد و در سیوم خشک قاطع نزف الدم و اسهال
و قروح امعاء و سیلان حیض و بیخش سرد تر و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضاء در همه وقت و قدر شربتش تا دو مثقال است ایدیقیون
یونانی و بمعنی هندی است و آن چیزیست شبیه بصمغ که بر صدف قرنفل جمع شده خشک گردد و رنگش مثل سرمه و مستعمل صباغان
است مبرد و با تحلیل جهت ورم حاره و قروح عین نافع است ایرنقارون بیونانی بمعنی الشیخ الربیع است و آن
نباتیست ساقش قریب بذرعی مایل بسرخی و برگش شبیه به برگ تره تیزک است و بسیار کوچکتر از آن و گلش مایل ببنفشی و از درون
و در پوشیده بسیاهی و وسط گلش چیزی به باریکی موی رسته است غیر منفتح و در بهار سفید میشود و منبتش شهرهای خراب و زمین
شوره است و بیخ او نفعی نیست بسیار سرد و با اندک تحلیل و خوردن تازه او در حال [illegible] خناق و در فتیل قطور و
ضمادش جهت ورم صلب معده و باکبد و جهت جراحت عصب و سایر اعضا نافع است ایرسا بیونانی بمعنی قوس قزح
است و مراد از بیخ سوسن کبود بری است چه سوسن کبود را گلش مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی است و بیخ سوسن
کبود بری جبلی پهن و دراز بقدر انگشتی و پر گره است در دویم گرم و خشک او کم و ملطف و مسخن و مسهل مره صفرا و بلغم غلیظ
و مره صفرا و جهت سینه و شش و مغص و درد جگر و سپرز و لرزه که از برودت باشد و ضیق النفس و ربو و اعیا و احتباس
حیض و استسقا و یرقان و بواسیر و عرق النسا و اعراض رحم و با سرکه جهت گزیدن هوام و ورم سده سپرز و با شراب
و با شراب جهت پاره شدن عضل و بی شراب جهت بوی خمر و چون منتج کند و ضمادش که پخته باشند جهت درد رحم و صلابت
و انضمام فم رحم و اورام صلبه مزمنه و خنازیر و با سرکه جهت درد کهنه و باد و چندان او و خربق سفید جهت کلف و قوبا و اثر آتش
با عسل جهت اخراج جنین و درد و ریش جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غایره و بدبو و ناصور و با عسل
جهت پاک کردن زخمها و جلوس در طبیخش جهت صلابت مقعد و رحم و امراض بارده آن و قطور طبیخ او با سرکه جهت
نزلات و دوی گوش و مضمضه او جهت درد دندان امتلائی و درد [illegible] و جهت گشودن افواه عروق بواسیر و استنشاق او
جهت رفع سمیت و قطور بیخ کشنیز و یک امثال او [illegible] و مسهل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهت [illegible] تنقیه
دماغ و [illegible] و بیخش [illegible] و در اسهال مره صفرا و ثلث وزن شربتش با زریون با بست مثقال و شربتش
تا دو مثقال گویند مضر شش و مصلح او عسل است ایدیعا میر بیونانی چیزیست شبیه به [illegible]

سبزی و بر ساق و بر شاخهای درخت جنگلی متکون میشود و در تنکابن دارجح نامند سرد و خشک و جهت اسهال مجرب
و در روز محرق و غیر محرق و جهت نزف الدم جراحات تازه و کهنه و محرقش جهت قروح بغایت موثر و قدر شربتش از
بنیم مثقال است تا سه مثقال **ایل** بفارسی گاو کوهی است و انواع میباشد نوعی زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشههای سیر
میباشد و بقر الوحش نامند و بفارسی گوزن گویند و بهترین انواع است و نوعی در دامن کوهها که درختان بسیار می باشد
در جنگلها از آهو بزرگتر و در زمستان موی او مایل بسیاهی و در فصل گرما سرخ میشود و دنباله است و غل نامند و در تنکابن
سوکا و بترکی جویر گویند و نوعی که در کوههای گرم سیر میباشد از غل بزرگتر و دنباله دار است مجور گویند و نوعی که در کوهها
سردسیر میباشد بقر جبلی نامند و همه آن هر سال در پاییز شاخ می اندازد و قوی تر از اول دیگر در ربیع بر می آرد و بغایت
طویل العمر میباشند و گویند که بعد از هر صد سال مثانه دیگر در وی بهم رسد و بعد مثانه عمر او معلوم میشود و داعی حقیر از جد حقیر نقل نموده
که صاحب هفت مثانه را دیده و از خواص ایل است که مار را بنفس از سوراخ بیرون آورده میخورد و در خواص تفاوتی ندارد و گوشت
اقسام او غلیظ و مولد سودا و دیر هضم و مدر بول و مقوی باه و مبرد و دنباله همه انواع از جمله سموم و گوشت آنچه در هوای
گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح کرده باشند با سمیت است و مصلح گوشت او بنهایت طبخ اوست با روغن و آشامیدن شراب
و مارالعسل بعد از آن و شاخ او یکمثقال سوخته با یکمثقال کتیرا که مصلح اوست بمثانه جهت نفث الدم و قرحه امعا و قطع خون و اسهال
مزمن و قولنج صعب بی فایده و درد مثانه و سپرز و سیلان حیض نافع و چون نیم کرده در کوزه سفال گذاشته در تون حمام بسوزانند تا سفید
شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند بهق را زایل کند و با روغن جهت شقاق نافع و هرگاه مثل اقاقیا مغسول کنند جهت
تقویت باصره و منع سیلان مواد و تنقیه قرحه چشم سفید و مسنون و جهت تقویت و جلای دندان و قلاع بغایت موثر و طلای آن
بر عانه و پستان مدر حیض و تعلیق شاخ و پوست و قضیب خصیه او هر یک جهت گزیدن مار و هوام مجرب و یکمثقال از خون برشته
او جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و طلای دنباله سوخته آن با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه باعث نعوظ فی الفور و حیوانی بغایت
موثر و بخور شاخ جهت گریزانیدن هوام مجرب و چرکی که در جوف تحت چشم او جمع میشود و عوام تریاک گاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی
قوی تر از تریاق فاروق است و هرگاه طفلی را بعد از ولادت قبل از آن که شیر بدهند قدر یک حبه از آن چرک در شیر حل نموده در کام
کنند مادام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از رویت آن طفل مار سست شده حرکت نتواند کرد و مجرب است و قضیب
مجفف مسحوق او با شراب و امثال آن جهت تقویت باه نائب مناب سقنقور و یکمثقال او تریاق گزیدن افعی و هفت حصاة است
و پنیرمایه او مقوی باه و حمول او سه روز که بعد از طهر باشد مانع آبستنی زنان و پیه او جهت تشنج و امراض بارده نافع و محلل صلابات
است **ایدوساروِن** فارسی است **ایطاماس** درخت غرب است **ایقاقالیس** عفص سیر است
ایرقان حنا است **ایزیر** اغشیه الانار است **ایلیج** دم الاخوین است **ایقان** جرجیر بری است
ایهیوفون اسقولوقندریون است **ایرسس** بیونانی خاسرا است **ایوس** بیونانی نجار است **ایساطیس**

بیونانی نیلج است **ایکسلیلین** برومی ابونس است **ایکدر** بترکی عنبر است **ایبک** بترکی ابریشم است
ایوک بترکی قاتم است **ایتک** بترکی بقر است **ایشک** بترکی حمار است **ایپار** اسم ترکی مشک
است **ایلوا** بهندی صبر زرد است **ایریم سار** بهندی بابونج است **حرف الباء مع الالف بابونج**
بفارسی بابونه گویند و جمیع اجزا اش اقحوانست مگر در گل که کوچکتر از اقحوانست در دوم گرم و در آخر اول خشک و لطیف
و محلل و جاذب و مفتح و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با قوت تریاقیه و جهت تب بلغمی
و سوداوی و مرکبه و تنقیه سینه و درد سر و نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایا مواد و ریاح گوش و درد جگر و احشا و مقعد
و رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت و اخراج سنگ مثانه و تسکین دردها و ورم جگر و ربو و یرقان و اعیاء
عفونت سودا و بلغم و قولنج و ایلاوس و شرب و ضماد او نافع و طلاء او ملین اورام صلبه و نشستن در طبیخ او بدستور و نطول ان
در اکثر علل مفید و مضر حلق و مصلح او عسل و شربت انار و خائیدن او جهت قلاع و دزور او جهت غرب منفجر نهایت نافع
و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و برنجاسف و اقحوان و بیخ او گرم و خشک و در افعال قویتر از گل او و یکمثقال او
با شراب العسل بسیار محرک باه است و روغن بابونه که بدستور روغن گلسرخ ترتیب دهند گرم و محلل اورام بارده و مجفف
و طلاء او جهت رفع لرزه تب بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و رفع اعیاء و تشدید مسام که از سرما باشد و تمدد و تحلیل ریاح اعضا
و گرانی سامعه و درد کمر و مفاصل و نقرس نافع است و گویند بخور بابونج باعث گریزانیدن هوام میشود **بادنجان** معرب باذ
بادنگان بفارسی و بعربی معد و و بهند گویند بستانی او در دوم گرم و خشک گویند خشکی او در سیوم است و مقوی معده و مفتح
سده و کمی از غیر او بهم رسد و خود منفخ است و ملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیه
مسکن صداع حار و خوشبو کننده عرق و دافع عفونت و بد بوی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث
درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد مواد سودا و مفسد رنگ رخسار و مصلح او طبیخ او است با روغن گوشت فربه و سرکه و خوردن
او با انار ترش و شیرین و نارنج و کوله و کریا و امثال ان و ضماد دنباله او که اقماع گویند با بادام تلخ جهت بواسیر
و امراض مقعد و ذرور دنباله و شکوفه او بعد از چرک کردن مقعد بروغن بادام یا روغن بابونه جهت ورم آن و بواسیر
مجرب و چون بادنجان را مهرا ئیکه مضمحل شود و ضماد نموده آب او را با روغن زیتون بجوشانند تا آبها سوخته شود و حب
را تا یکسال برنگ بدن میسازد و در رفع ثآلیل مجربست خصوصا چون شب از ثقل او به بندد و روز با آن روغن چرب
کنند و اگر آب او را با روغن تخم کتان بجوشانند جهت شقاق و ورم صلب و رفع فساد که از سرما و برف بر دست و پا رسیده
باشد نهایت سودمند و چون سبزه که تخمش زرد شده باشد جدا کنند و تخم او را با موم روغن بمالند شقاق میان
انگشتان در حال زایل کند و هرگاه بادنجان زرد شده را خالی کرده جوفش پر روغن تخم کدو پر کرده قریب به
در تنور گرم بگذارند و روغن را از ان استخراج نمایند جهت رفع درد گوش مجربست و چون اقماع و گلش [illegible]

اضافه نماید جهت بواسیر سعید ال است و از خواص اوست که بسبب عت که از معادن میگردد چون نوشادر در و
گذاشته در ان حل کنند و مشتری را گداخته در ان محلول سازند نهایت سفید نماید و مجرب دانسته اند و بید ستور
سائیدن کبریت را در شب محلول باعث سفیدی کبریت و ثبات او دانسته اند و بادنجان بریا اساق بقدر ذرع
و برشبه و برگ شبیه به برگ اسفاناخ است و شدید و تمرش بقدر زیتون و گردگان و بیخار و سبز است
ملطف و جالی و گرم و خشک تر از بستانی و ضماد و تمرش جهت اورام بلغمی و سیاه کردن مو و اکتحال برگ خشک او
جهت بیاض چشم و جلا باصره و معده و دمعه نافع است **باقلی تازه** اش در اول سرد و تر و خشک اول سرد دوم
بالکل گرم باعتدال و لطیف و پوست اندرون او مجفف و قابض و باقلا مقوی باه است و سریع الانحدار از معده
و غیر مسدد و باقوت محلله و منضجه و با رطوبت فضلیه و جهت قرحه امعا و اسهال و قی و تنقیه سینه و تقویت آن و منع
ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و اب طبیخش جهت خشونت حلق و جلا رطوبات و منع تولد حصاة و تفتیح سده
و ضماد آن با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان که از جهت انجماد شیر باشد خصوصا هرگاه با سرکه و نعناع پخته باشند
و با حلبه و عسل جهت تحلیل دمل و ورم بن گوش و با کندر و گل ارمنی و سفیدی تخم مرغ جهت برآمدگی صدقه و با گل خطمی
و امثال ان جهت ورم خصیه و اورام حاره و پخته او با شراب جهت ورم حالبین و کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا
با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس مجرب دانسته اند چون باقلا تازه را دو حصه کنند
و طرف اندرون او را بر زخم زلو و امثال ان گذارند قطع سیلان خون نماید و پوست او بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث
جذب سمیت آن و ذرورش جهت منع ریختن مواد بچشم و طلاء او با ربع او زفت و زهره گاو جهت سرخی و سطبری پلک چشم
نافع و ضماد برگ و پوست بیرون او جهت سوختگی آتش مجرب و گلش مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلعی سائیده
در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و خوردن خام قلعی مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و منجر با فواطا است
و مصلح او جوشانیدن و با روغن بادام و ادویه حاره اضافه نمودن و خاکستر کاه باقلی جهت رفع آثار جرب سیاه
نافع است **باقلی قبطی و باقلی نبطی** نوع رینره باقلی معروفست بقدر ترمس سیاه لون منبت او در ابهای
استاده و تخمش سطبر مثل بیخ نی و برگش بزرگتر از برگ باقلی بستانی و گلش سرخ بسیار قابض و موافق
معده و بهترین ادویه قرحه امعا و اسهال مزمن است و در افعال بلیغ تر از باقلا معروف **باقلی مصری**
و شامی ترمس است **بادرنجبویه** معرب بادرنگبویه به فارسی و بعربی مفرح القلب نامند نباتیست
بوی شبیه به بادرنگ خودرو و بستانی می باشد نوعی از برگش لطیف و طولانی و اطراف برگش مثل اره و ساقش مربع شبیه
به ریحان و گلش سفید مایل بسبزی و بجای سبزی باطعام میخورند و ربیعی و صیفی میباشد و هرسال تخم او سبز میشود و در شبیه
تخمش شبیه تخم کتان و اعفر و فقلا او شبیه نامند و ترنجان گویند و نوعی دیگر در بوی بادرشبیه و از ان تند تر و برگش

مایل بسبزی بری و صحرائی و بستانی میباشد بیان و شاخهای بسیار از یک بیخ میروید و برگش باخشونتی و عریض و از
برگ نعناع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و دار المرزا و را بادرنجبویه میدانند و ریشه او مثل نعناع و هر سال سبز میشود و اکثر
این نوع را دوست میدارند و حکیمی که هر دو را یکی میداند چنان نیست و آنچه مولف اختیارات بدیعی گفته که آن بالنگو است چه
تخم بادرنجبویه باریک تر از تخم ریحان و اغبر است و حقیر تخم بالنگو را کشته گیاه او را از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان
سبز بزرگ برگ است و در بوی مثل شاهسفرم و بادرنجبویه در دویم گرم و مقوی دل و دماغ و حواس معده و جگر و مفرح
و مفتح و ملطف طعام غلیظ و هاضم و مورث ذکا و حفظ و جهت عسر النفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض سینه
و کابوس و مغص و امراض و رکین دگرده و رفع سموم مطلقا و وحشت سوداوی و سده دماغی نافع و برگ مسحوق او از یکدرهم
تا ده درهم است با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شربا و ضمادا مفید و خاییدن او جهت ازاله بوی شراب و بدبوی
دهان بسیار موثر و مضمضه بطبیخش جهت فساد دندان و جلوس در آن جهت احتباس حیض و ضمادش جهت درد مفاصل و طلاء آب
او جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و آکله و رفع لرزه و قشعریره و با نمک جهت خنازیر و شربت درهم او با شکر ربع درهم نطرون جهت
قرحه امعاء و با یکمثقال نطرون جهت رفع ضرر قطر و سماروغ و لعوق او با عسل جهت عسر نفس انتصابی نافع و مضر رگ و مصلحش صمغ عربی
و کندر و بدلش و وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست ترنج و قدر شربت از خشک او تا ده درهم و از تازه اش تا بیست
درهم است و گویند چون یک ساق او را با ریشه و تخم خشک کرده در پارچه ابریشم بسته باخود نگاهدارند باعث محبت
و بها میگردد و تخمش در افعال ضعیف تر از برگش و یکمثقال او جهت رفع لرزه و قشعریره و مغص نافع است و قدر شربتش تا دو
مثقال است **بالنگو** نوعی از ریحان و در بوشیدیه او سبز مایل بسفیدی است و برگش کنگره دار و شریف و تخمش از تخم ریحان
بالیده تر و در افعال قریب به تخم شاهسفرم و جهت اسهال معدی و دموی که از امعا باشد با گلاب مجرب و جهت مغص و
زحیر مفید و قدر شربتش دو مثقال است و بدلش تخم ریحان **بادروج** لغت نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان
کوهی نامند نوعی از ریحان و برگش ریزه و ساقش مربع و پرشاخ و کم بوی تر از ریحان و برگش و گلش مایل بسرخی و در مصر
ریحان احمر نامند و بری و بستانی میباشد و خریفی است نه ربیعی و ظاهرا تخم شربتی است که از شیراز می آرند و با شربت
قند میخورند در دوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضلی و مفرح و مقوی دل و فم معده و مشهی و مدر بول و شیر و حیض
و عرق و منضج و محلل اورام و استنشاق کوبیده او معطس قوی و ملین طبع و جهت خفقان و غشی و عسر البول و ضعف
جگر یا ردو سده سپرز و تقویت قوه شامه و ریزانیدن سنگ مثانه و سعوط آب او با سرکه و کافور جهت رعاف و قطور
آن جهت جلاء بصر و سعوط او جهت ورم چشم و منع نزلات و گزیدن عقرب و زنبور و تنین مجری و با آرد [illegible]
گل و سرکه جهت اورام حاره نافع و تضمید او بپستان مانع اورام و مولد شیر است و خاییدن او جهت [illegible]
و زایل کردن رطوبت عارضی سینه و شش و در گوش گذاشتن او جهت درد آن موثر و اکثار او [illegible]

داری و ظلمت بصر و باعث صداع و دوار و گویند مولد کرم معده است و مصلحش خرفه و خیار و سرکه و قدر
شربتش از آب او تا ده مثقال و بدلش بوزن سیسنبر است و از خواص اوست که چون خائیده در آفتاب بگذارند
کرم از و متولد شود و چون در اول نزول آفتاب بحمل بخایند یکسال درد دندان نکنند و تخمش مانع تولد سودا و جهت
عسر بول و تحلیل نفخ نافع و ضماد او بر پستان مولد شیر و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن او که آب او را با مثل آن
روغن زیتون بجوشانیده باشند تا روغن باقی ماند گرم و تند و جالی و نصف اوقیه او با آب گرم جهت اخراج
کرم معده و طلای او جهت مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب نافع است **پادزهر معدنی** اسم
فارسی تریاقیست و بعربی حجر السم نامند و مراد اطبا از حجریت کانی و هرگاه پادزهر حیوانی استعمال نمایند مراد از
حجر التیس است و مؤلف اختیارات بدیعی انکار معدنی نموده و متوجه آن نشده و این مبنی بر قلت تتبع و عدم مطالعه کتب معتبره و این
ملیند و بعضی گویند که معدن او بقول ارسطو و غیره اقاصی هند و اوایل چین است و پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و اغبر و منقط
و رازی گوید طبیب ملکی بیان نموده که مابین زرد و سفید و برنگ سبز مشاهده نموده و بر نفع ضرر یش تجربه کرده و ابن منذر گوید
که زرد و مایل بسبزی و سفیدی است و در تحفه مسطور است که معدن او کرمان کوه زرانده است و قسم میباشد سبز رنگ زرد مایل
بسفیدی و مایل بسبزی و خیری پادزهر آنست که در آتش نسوزد و آنرا مخاط الشیطان نامند و حقیر قسم سبز تیره و زرد و مایل بسیاهی و زرد و کاهی را
مشاهده نموده است گویند امتحان او آنست که زردچوبه را بر روی سنگ بسایند و بعد از آن پادزهر را هرگاه رنگ زردچوبه سرخ شود
خوبست و الا فلا و گویند علامت خوبی او آنست که در آفتاب گرم عرق کند و چون سائیده بر موضع گزیده افعی و مانند آن میباشند
سم را بطریق رشح دفع نماید و چون قدر دو جو را با آب سائیده در گلوی افعی و مار کنند بکشد یا بحیوانی بخورانند مثل آن را و داده
فادزهر را بهند هرگاه از آن سم بخلاص شود خوبست و حقیر این امتحان را بتجربه رسانیده اند در حرارت معتدل و در آخر دوم یبس
و تا دوازده جو آن مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت آن هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر هوای
وبائی و اختلاف میاه و اهویه و نگاهداشتن او مانع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و اعضای رئیسه و
حرارت و رطوبت غریزی مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و جهت مقوی اعصاب و قوی مفاصل و تحلیل
اورام بارده و حاره و جهت خفقان بغایت مجربست و قدر شربتش در رفع سموم از سه نخود تا دو دانگ و در سایر
خواص از یک قیراط تا یک دانگ است و گویند آشامیدن یک دانگ از عرق او که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازاله خفقان
فی الفور مجربست **پادزهر حیوانی** مراد از مطلق او حجر التیس و آن سنگیست در شیردان بز کوهی متکون میگردد و اکثر او طولانی
مثل بلوط میباشد بهترین او سبز مایل بسیاهی و براق تیره تو بر تو مثل پیاز و در جوفش چوب مخلصه میباشد و آنچه مدور مشابه
شود و در جوفش تخم مخلصه یافت گردد و چون با سرکه بسایند مایل بسبزی باشد و نوع هندی او را استعمال
بسیار غالب بر سبزی و در جوفش پشم و سایر اخشاب یافت میشود و در خواص بسیار ضعیفتر از نوع شبانکاره

شیرازی است و فرق میان عملی و غیر عملی آنست که چون سوزنی را گرم کرده در اصلی فرو برند سر سوزن زرد شود
و در دومی زرد مشاهده گردد و از عملی دود سیاه در آخر دویم گرم و در اول سیوم خشک و مقوی جمیع اعضا و مسهی (?)
و تریاق سمومات و در خواص مثل معدنی است مگر آنکه در محرور المزاج بغایت مضر است و محرق خون و موثر التهاب و اسهال
دموی و محلل اورام بارده با آب گشنیز خشک جهت اورام حاره نافع و طلاء او با گلاب جهت طاعون و فتوق و بواسیر
و با شراب و تنهای جهت گزیدن هوام مفید و با آب ریحان جهت گزیدن زنبور مجرب و قدر شربتش از یک قیراط
تا دوازده قیراط است و نوعی از فادزهر حیوانی حجر الایل است که از گاو کوهی گیرند و ابن جمیع گوید که بهترین فادزهر است و موافق
جمیع امزجه است بالخاصیه و چون سه روز بنوشند انگشتری از آن بنوشند هیچ سمی در مدت حیات در آن اثر نکند و سایر افعال
مثل فادزهر معدنیست و نوع دیگر حجر الحیه است و ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **بارزد** لغت فارسی است بعربی
قنه و بترکی قاسنی نامند صمغ نباتیست شبیه به برگ حنا و شبیه به نبات سکبینج و شاخش باریکتر از آن و سفیدان که مایل
بزردی باشد در بالیدگی شبیه به کندر بهتر از سرخ و زرد و ثقیل است در اول سیوم گرم و در دوم خشک و قوتش
تا ده سال باقیست و مفتح و ملین و محلل و مسخن و مدر حیض و مسقط جنین و با عسل مفتت حصاة و مفتح سده جگر و تریاق
سمومات و جاذب جهت عسر النفس سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عصل (?) و امراض عصبی و علل بلغمی
و ضعف معده و جگر و سپرز و با شراب جهت سموم و طلیقون نافع و ضمادش جهت دمل و خنازیر و اعیاء که از کلال و قلع
آثار و باهر هم با خمیر رویانیدن گوشت زیاده گذاشتن او به دندان کرم خورده جهت رفع درد آن و بخورش جهت صرع
و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر باه و مصلحش روغن بنفشه و کافور و مفسد گوشت صحیح است و قدر شربتش یکدرم (?)
و بجهت سموم یکمثقال و بدلش نیم وزن او سکبینج و ربع آن جاوشیر است و قطور او با روغن سوسن جهت درد گوش
و درد سر بلغمی مفید است **بادآورد** لغت فارسی است که کنگر سفید نیز گویند و بعربی شوکت البیضا نامند و مولف جامع
تمیمی (?) او را عصفر بری میداند و آن نباتیست خاردار است بقدر دو ذرع و ساقش بقدر انگشت ابهام و برگ آن از [illegible]
و سفید و مزغب خاردار و سرش مثل قبه و پر خار و گلش بنفش و در جوف قبه چیزی مثل پشم و خارها به قدر سوزن و تخمش شبیه
و مدور و بعضی شکاعی را غیر بادآورد میدانند و میگویند که شکاعی اسم عربی است و باذآورد اسم فارسی [illegible]
تحقیق آنست که یک جنس اند و شکاعی را گلش مایل بزردی و برگش عریضتر و سفیدتر و قبه او بزرگتر و ساق او [illegible]
و تخمش با اندک پهنی در اول گرم و خشک گویند در اول سرد است و اظهر حرا[illegible]
و بیخش قویتر و با قوت مبرده و مجفف و محلل است تخمش گرم تر و لطیف و مفتح و قویتر از برگ او ست مسهل بلغم
و بول و مفتت سده و مفتح حصاة و محلل با قوه قابضه و مقاوم سموم و بکیدن (?) هم از بیخ او جهت نفث الدم
و درد معده و عسر بول و گزیدن هوام و تشنج های مزمن بلغمی و سوداوی و ضعف معده و [illegible]

قنه ـ بهروزه

بادآورد

دیرقان و تخم او جهت کزاز و تحلیل ریاح و درد ورک و کمر و سنگ مثانه و مالیدن ساق تازه او را با برد و القلب جهت ازاله ان مجرب

دانسته اند و مصمضه طبیخ او جهت درد دندان و ضماد نشش جهت ورم بلغمی و آب او جهت رفع تشنگی و التهاب نافع و مضر

و مصلح او افسنتین و بدلش شاهتره و قدر شربت از تخمش تا دو مثقال و از آبش سه مثقال و از خواص بیخ اوست که چون

در خانه بیاویزند هوام بگریزند **باربلوفالن** بلغت اندلسی عنیشه گویند و در بنگاله بشال رنیره نامند و آن نباتیست

بی ساق و برگش شبیه ببلاب کوچک و شعب برگش ثمری شبیه به بق و با رطوبتی چسپنده و طعمش تند بوی و بر جامه و سائر

اشیا میچسپد گرم و محلل و مقطع و مجفف قوی و تخمش و برگش مدر بول و اکثار او مدر بول و اکثار او مدر خون و یک مثقال

آن با شراب جهت سنگ و ضیق النفس و ضماد کوبیده او بر اعضا مانع قشعریره تبها و بجدی مجفف منی است و چون سه هفت

روز تناول نمایند قطع نسل و حمل کند و طلاء او محلل مواد بلغمی و سوداوی **بارود** با صلاح مغرب اسم ملح الاسیوس است

و در اسیوس مذکور شد و با صلاح اهل عراق اسم شوره است و در اثیر مذکور شد که آن بخار یابست که در شوره زار

منعقد گردد و بعد از رفع اجزای کثیفه شبیه بنمک سفید میشود و جهت تحریک اشیا ثقیله و تغییر معادن سالیوس صقلی

استخراج نموده و بالفعل مرکب او را با گوگرد و زغال چوب بید بارود نامند از سموم و در طب غیر مستعمل و در دوا او

حابس خون جراحات تازه است با کمال سوزش و از خواص الاثیر است که چون آهن را نیز زنج بیالایند و با مثل

آن مس بگدازند و بعد از آن شوره بدان بپاشند مس از آهن صعود نموده آهن در کمال نرمی گردد **بازی** بفارسی

باز نامند و از جمله سباع طیور و معروفست گوشت او در دویم گرم و در سیوم خشک و بطی الهضم و ردی الغذا

و محلل اورام و جاذب سموم و بخور پر سوخته او جهت اندمال جراحات و قطع رعاف او جهت بیاض عین و ظفره و همچنین زهره او و نبات

سفید و طلای سرگین او جهت رفع آثار و کلف و حمول او جهت اخراج مشیمه و جنین و اعانت بر حمل گویند مجربست

باشق معرب از باشه و بعربی صقر نامند در دویم گرم و خشک و لطیفتر از باز و زهره او جهت نزول آب و بیاض عین

و ظفره و تقویت دماغ و سعوط او جهت امراض دماغ و جهت ازاله کلف مجربست گوشت او را چون نمک سود کرده بسایند و سه روز با آب سرد

و سرگینش جهت اختناق رحم و دفع و قدر شربتش یکمثقال و جگر نمک سوده او همین اثر دارد و چون بانشه را با پر و جمیع اجزاء

و هوایی و بادی قطور او جهت ثقل سامعه و او را با روغن زیتون بجوشانند با روغن تنها جهت عرق النسا و مفاصل و اعیا و تب نافع است

و سرگینش ملین طبع و جهت جراحات رحم که بود و بسته بر بازو حیوانی به بیند از طی مسافت ماندگی نشود و شهر بارسی گوید که نیم درهم

با زفت جهت فروح رطبه و با بیسه نافع و مسهل سودا و مجربست **پان** درختیست که البانج کوز شود دیان را هم نامند مقبول **پارح** عنب

نشسته ... از نیم مثقال او اعضا را نفس بخار معدنی است **باری** رعلا فارسی بزرگان است **بارتقون**

در ساعت اسقاط جنین میکند بخور الفی یعلق است **بارود** بغبرانی اسفیداج است **بابلس** یونانیه

است **پاس** بهندی اسم مرانست **بابارهی** بیونانی اسم فلفل

است بارسطاریون بیونانی بمعنی حمامی وان رعی الحمام است باسیون وبافیون سعد است
بالفیس ابوخلف است بادامک بفارسی نوعی از خلاف است بال راکس بهندی لوف است بانی بهندی
مار است بابرنگ بهندی برنگ کابلی است بات بهندی برگ نبات است باقلی بهندی قسم اخیر قشیع
است بابری بهندی ریحان است بارا بهندی زیبق است باگ بهندی اسد است باج بهندی زعرور
پاتهر بهندی اسم حجر است باتره بهندی خیار است بال بهندی شعر است بادل بهندی اسم
نور است بالک بهندی اسفاناخ است باچن بهندی سفنجات است بازهر گاوی بفارسی حجر
البقر است بارسر وکوهی بفارسی ابهل است بالنگ بفارسی اترج است بادیان بفارسی رازیانه
است بادیان رومی بفارسی انیسون است بارگل صحرائی بفارسی ولیک است بارموبهندی
دوقو است بابونه گاو بفارسی اقحوان است بادام بفارسی لوز است باردرخت گز بفارسی ثمرة الطرفا
است باردرخت سرو بفارسی جوز السرو است در سرو گفته میشود بار درخت بیم بعضی گویند
بفارسی عیون الدیک است باچه بفارسی کراع است بارسنگ بفارسی لسان الحمل است بترکی باغر
باعی گویند بار درخت سدر بفارسی نبق است بار درخت عود بفارسی اسم هربوه است بارس اسم ترکی
یوز است باقوی به ترکی کندر است بادام کوهی بفارسی جلغوزه است بالدرعان ترکی ساق الجدا
باط باط اسم ترکی بزر البنج است بال ترکی عسل است بالغ بترکی سمک است باقری ترکی کبد است
بادسناق ترکی اسما است بار بفارسی بازینه باشه بفارسی باشق است باقربقره اسم ترکی قطاة است الباء
مع الباء ببغا بفارسی طوطی نامند واز خوردن بیضه او لاخور دو قرطم زرد و تعلیم سخن گوی میگردد در دوم
گرم و در اول خشک و بسیار بطی الهضم و گوشت او جهت التیام قروح مزمنه و تفریح دل [illegible] ضماد او جهت رفع [illegible]
وخوردن دل و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت زبان و سرگین [illegible]
و آثار و نیلو کردن رخسار و خون او جهت ازاله بیاض عین است ببر شیر بلاد هند است و در جمیع
از اسد است ببرالة زراوند طویل است ببری بهندی ثاسفرم است الباء مع التاء
است بتازی نطف گویند بتع نبیذ التمر است و نزد بعضی نبیذ دخن و گویند نبیذ عسل است بتلنگه
است و بفارسی سنگدان طیور است بتنک بهندی بقم است بتکری بهندی شب یمانی
بهندی مراره است بتهر بهندی حجر است بتانه بهندی جلا است الباء مع الثاء
ثلثة بیونانی خرنوب است الباء مع الجیم بجیم ثمرة الطرفا است بچ بهندی وج
بهندی بیخ است بچوره بهندی اترج است بچهو بهندی عقرب است الباء

او مایل بلاجوردی و گلش سفید و با رطوبتی است که بدست می چسپد در دویم گرم و خشک و مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و
جهت عرق النسا مجرب دانسته اند و ضماد مطبوخ او با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمی و سوداوی و موریث سحج و مصلحش
صمغ عربی و قدر شربتش تا یکمثقال است **بخنج** مطبوخ است **بجیب** نوزانشتر آکنوست **الباء مع الدال بد اسقان** مریازریکا
فارسی ان گیاهیست شبیه بجو و زرد رنگ ذهبی و باریکتر از بردی و از ان نرم تر و منبت او نی زارها و در ابهار ایستاده
و اهل زنج دست و ریسمان ازان میسازند و گویند در آذربیجان بسیار است گرم و خشک و ملطف و محلل و مدر و بدل اوست برکنت
و موافق امراض بارده و قدر شربتش از یکدرهم تا سه درهم است و بدلش بکوزن او در وزن و بوزنش زیره کرمانیست
بدارنک اندر باقت **بدلیون** مقل است **بده** اسم فارسی غزال است **بدکسکان و بدکسان**
و بدسقان بد اسقان است **الباء مع الراء برنجاسف** بفارسی بوی مادران نامند نباتیست ساقدار
قریب بذرعی و شاخهای او باریک و برگش ریزه و گلش مثل شبت چتر دار و زرد و سفید مایل بکبودی تیز می باشد و ثقیل
الرایحه و با عطریه و با نباتات اندک چسپیدگی و در کوه و صحرا سایه دار میروید و او غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است
بافسنتین و الکلیاقی از یک ریشه میروید و بی شاخ و زیاده بر شبریست و برگش شبیه به برگ شاخ زنبق و ازان بسیار ریزه
و با چسپیدگی قلیلی و گلش زرد و سفید منقش و با عطریه قوی لی ثقیل الرایحه و منبت او مخصوص کوهها است که باران در انجا بیشتر
میشود و اکثر اطبا و بعضا مین متنوشش ذکر کرده هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته اند بعضی از صفات قیصوم را
برنجاسف و صفات او را در قیصوم مذکور ساخته اند و در اول دویم گرم و خشک و ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت
حصاة و دو درهم گل او با عسل مخرج اقسام کرم معده مجربست و اشامیدن طبیخ او و جلوس در ان جهت احتباس حیض و
بول و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و اخراج سنگ مثانه و ضمادش جهت درد سینه و اقسام درد سر و تفتیح سده دماغی
و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات و احتباس حیض و بول و تحلیل اورام و تسکین درد ها و بدستور نطول او جهت امراض مذکوره
و سده حلقوم و زکام و صدر و دوار و حمول او با مر صافه جهت رفع فضلات رحم و ذرور سوخته او جهت تجفیف قروح و استنشاق
طبیخ او جهت زکام و امراض دماغی نافع و گویند مضر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش قیصوم و در ورم اعضای
دماغی بابونج و گویند در همه خواص مثل افسنتین است **برسیاوشان** لغت یونانی و بمعنی دوا الصدر است و بفارسی
پر سیاوشان و عوام سنبل نامند و بعربی شعر الجبار و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة القنا و شعر الکلاب و کزبرة البیر
و ساق الاسود و صفف نامند و ان نباتیست برگش شبیه بکشنیز و بسیاق و ثمر و شاخهای او بسیار باریک و صلب و سیاه در مواضع نمناک
و سایه میروید و قوتش تا سنتش باه باقی است معتدل مایل بگرمی و خشکی و ملطف و مجفف و محلل و منضج و مفتح و مدر بول و حیض و مسهل سودا
و بلغم معده و امعا جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصات و اخراج مشیمه و خون نفاس
و ضمادش که پخته باشند با روغن جهت داء الثعلب و خنازیر و نواصیر و دبیلات و خاییده جهت غرب و محرق

جهت منع ریختن موی و رویانیدن او و حزاز و سفوف خشک او جهت اسهال و طلای تازه او جهت قروح خبیثه نافع
و جهت گزیدن سگ دیوانه شرب او و ضماد او مفید و طلای کوبیده او با موم ساق کاو جهت درد سر بسیار نافع و دهن او در
سوخته او جهت اندمال قروح و اکله مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش از جرم او تا هفت درهم و از آب
طبیخش تا بیست درهم و بدلش جهت الام نشتش بوزنش بنفشه و بضعف آن اصل السوس است بیرچی در لغت اصفهان
بنیره گویند و آن نباتیست ساقش غلیظ و زیاده بر ذرعی و مدور و پرسیم و اورا بریده کرده ریسمان ترتیب میدهند و
گلش مستدیر و ضخیم و سفید و ذهبی و خوشبو و برگش مثل برگ خرما و از و تخمش ریزه تر از حلبه و تلخ و تخمش حلاوت و کاغذ
مصری از آن و از شتبین که تحتیه باشد ساخته میشود و مراد از قرطاس در کتب طبی آن کاغذ است در دوم سرد و در
اوایل و خشک و آب او جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا با سرکه جهت سپرز و دیستو بیخ او و خائیدن او و جهت دفع
بوی سیر و شراب و ضماد او جهت تحلیل اورام و محرق او جهت زخمهای مزمنه و قروح خبیثه و اکله دهن و اعضا و نفث الدم و نزف الدم
جراحات تازه و آشامیدن او با سرکه جهت سپرز نافع و گویند مضر احشا است و مصلحش عسل برطانیقی بلغت یونانی نباتیست
غیر بستانی از ذرعی و برگش شبیه به برگ حماض بزرگتر از آن ریزه تر و سیاه تر از آن مزغب و ساقش باریک و گلش مایل
به سرخی و تخمش شبیه از آن بخیر گیت مرکب القوی و با قوت قابضه و گویند در اوایل دوم گرم و خشک و محلل اورام و منقی آثار
و برگ عصاره او جهت التیام جراحت و مضمضه طبیخ خشک او جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم لوزتین و آشامیدن
آن جهت پیچهای نافع و مورث غثیان و مصلحش عناب و بدلش ابنجیقندر است برنگ کابلی دانه ایست مدور و سیاه غلیظ
و املس و از فلفل ریزه تر و مغزش سفید و با اندک تلخی در آخر دوم گرم و خشک و مخرج کرم معده و امعا و مسهل بلغم
و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل و مجفف رطوبات و قروح و مضر امعا و مصلحش کتیرا و مستعمل از و مقشر آن و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش بوزنش ترمس و نیم وزنش قنبیل است بربا مصری بربا بلغت مصر بمعنی نقلد است یعنی نقلد
که در مصر این اسم است و آن شبیه است بکرفس و خوشبو شبیه ببوی رازیانه و با اندک تندی و تخمش سبز و باریک در دوم
گرم و خشک و مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسمن بدن و گرده و محرک باه
و منقی مجاری بول و جهت بواسیر بسیار نافع و مضر دماغ و مصلح او نیلوفر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش انیسا و مداومت خوردن نبات
او جهت رفع زردی رخسار آزموده و در سایر خواص و رفع خمار ضعیفتر از تخم اوست برسیان اسم فارسی نباتیست منبت او
بلاد بابل که حوالی کوفه باشد و بی شکوفه و گل تخم میکند و در اول تموز میرسد و از ادویه غیر مشهوره است گرم و خشک و مقوی دماغ
و معده و جگر و روح نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلای آب او با گل سرخ که در حمام طلا کنند و تکرار کنند دو سه مرتبه جهت
رفع سیاهی جلد که از جرب و غیر آن باشد مجرب دانسته اند و ابن بیطار او که عرق او باشد بوی تر نفل میدهد و در خواص مثل
باد رنجبویه است برهم مولف مغنی شکوفه مغیلان میداند و مولف جامع بغدادی شکوفه درخت خارداری میداند شبیه بمغیلان

بقدر نخود و زرد یا سفیدی و خوشبو و منوم و مفرح و تازه او مسهل و خشکش قابض و جهت سرفه کهنه و نفث الدم نافع و عرق او
جهت تفریح و عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بید مشک است برنوف بفارسی شابانک و موی از و شاباج او بست
درخت است قریب درخت انار و پرشاخ و برگش شبیه به برگ زعرور و از آن تیره‌تر و زغب و رایحه او تند و بد بود و شکوفه او مثل خرو
و بازردی و وسط شکوفه او زغب دار در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و شکننده باد و عصاره برگ او
جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشا و نشر یا ضماد او نافع و شرب سه درهم
آن با لکیه الملک جاوشیر مسهل قویست و یک مثقال او با یک جاوشیر مسکن مغص کل حیوان که از سردی باشد و سعوط او با عصاره سداب
و حنید و روغن بادام تلخ جهت رفع نسیان و جمود و تنقیه دماغ و بوییدن برگ او جهت سده منخرین و اخشم دماغ و زکام و ذرور
برگ خشک او جهت التیام قروح و ضماد او با زفت خشک نیز از نافع و مضر امعاء و مصلحش صمغ عربی و بدلش مرزنجوش و قدر شربتش
از عصاره او تا سه مثقال و از برگ خشک او تا ده درهم است **برواق** بلغت مغرب اسم خنثی است و بعجمی اسم سنگی است سبک
و زرد و چون بسایند مایل بسفیدی باشد و در عراق متکون گردد و مثل کهربا دست‌رنج و کاه می رباید در دوم گرم و خشک
و مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سپرز نشر یا ضماد او نافع و ذرور او جهت التیام جراحت موثر و خاتم
او باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن او در پارچه با سنگ چقماق و در زیر سر گذاشتن آن باعث خواب دیدن چیزها
در آن روز متکون گردد و گویند مجربست **برگ الکشیرازی** برگ قسمی از عنب الثعلب است و بیخ او عود البری است
بسیار گرم و خشک و مسکر قوی و زیاده او مورث جنون است و کشنده است **بروالی** بلغت عجمی است و بسریانی عروس
و بیونانی اسقوانش نامند نباتیست پرشاخ و شاخهای او مثل کمان کج و خمیده و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و طعم او
و بیخش سفید و پوست بیخ او بازردی در اول گرم و تر و بالفرح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهت استسقا
و بواسیر و ضماد او جهت بهق و داء الثعلب و اورام و سوخته او با عسل جهت تقویت جگر و عصاره او جهت سفیدی و ... چشم
نافع و مضر مثانه و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش بقول مولف تذکره ریباس است **برسیلین** بلغت مصر
اسم حلبه است **برسلیون** از جمله بقولات و گویند قسمی از املیون است **برسیون** ثمر درخت شبیه بامرود و
منبت او اسکندریه و در مصر تناول نمایند و در سایر بلاد دیده نشده است **برنق** و **برنج کابلی** برنک است
بربری حنظل است **برغوتی** بیونانی بزرقطونا است **براسش** بیونانی بمعنی منتن است و کراث را باین نیز نامند
برنقس اشق است **برقوق** بلغت مصر مشمش است و بلغت شامی آلوچه است **بربر** بلغت بربری خمر ارک
است **برمصانج** اسم مرو است **برطوره** بلغت اندلس بخور الاکراد است **براده الحدید** در حدید مذکور شد
برده سلام بلغت مغربی لسان الحمل است **برونا** بسریانی و **برماسون** **ردلوثون** بر...
بیونانی ابهل است **بروانیا** بیونانی فاسر است **برسیا** اوسیون **برسیین** قطن است

بعربی قنب است برزدون اسب یابو است برطسقون طین مهره است برقی بیونانی ابریشم است برکتیبه
نصب الذریره است بردبرلوس قنبیره است برمس صبر است برابران بفارسی سلاریون است
براجلیس کرنب است برشان دارو عصی الراعی است برهلیاب تخم رازیانه است بریون بیونانی
اشنه است بروتیس بیونانی حبق است برسقامیلا بیونانی سفرجل است برغل حشیش است بربیس
بیونانی بهش است برطوطالو بیونانی ازربویه است برهمن بهندی شادج است برنج بفارسی
ارز است برف بفارسی اسم ثلج است برعیب بلغت خراجی قاقر است بربوم بفارسی عکر است
برگ نیل بفارسی وسمه است برستوک بفارسی خطاف است برری بهندی نشستن است که بعربی ریه نامند
برمون بهندی اوسن است برسوخ بترکی زیره است برهمی بهندی قسم از شب است برغول بزاء اول و بلام
اسم فارسی جشیش است بربا بفارسی هریه است برام حجر البرام است البارمع بزرقطونا مشهور است
و در اصفهان اسپرزه و در شیراز شکونا مند سفید و سرخ و سیاه می باشد و بهترین آن سفید و زبون ترین سیاه است
و شکوفه بزرگ اصل است در سیوم سرد و در دویم تر و سیاه او باید پوست و احتیاط از خوردن او اولی است و سفید
او مسکن تشنگی و حرارت با قوت محلل و ملین طبع و بیداده او قابض و جهت تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه
و حلق و زبان و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض دموی و اخلاط سوخته و سرفه مستعمل و قرحه امعاء و زحیر و ضماد او با روغن
گل سرخ و سرکه جهت درد مفاصل و نقرس حاره و نرم کردن اورام ظاهری و خنازیر و ورم صلب و جمره و حمیره باب و مرهم
جهت دمل مجرب و با روغن بنفشه جهت درد سر حار و ترطیب دماغ و اعضا و شق شدن موی و دراز کردن آن و ضماد کوبیده
او که با مثل او روغن گل و پوست خشخاش پخته باشند جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و مفسد
اشتها و مصلحش عسل و سکنجبین عسلی و قدر شربتش از دو درهم تا ده درهم است و بدلش در تبرید بزر قرفه و در تلیین تخم کتان
و در سرفه و خشونت حلق و امثال آن بهدانه و ده درهم کوبیده او کشنده است بسنج بفارسی اسم درختی است
است که پسته باشد و گویند درخت پسته یکسال بار میدهد و یکسال ثمرش را نمی دهد و او را بسنج نامند و در خواص
مثل پوست بیرون پسته نیست بلکه سرد و خشک و بسیار قابض و مفرح و در افعال اقاقیا است بزرکتان در کتان
موصوف است و در فارسی بزرک نامند از بزر مطلق مراد او است بزرقطونا تخم بارتنگ است و هر تخمی در ضمن اصل آن موصوف است
بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است بزر الجزر البری دوقو است بزر الارجوان در ارجوان
موصوف است و غیر تشمیزج است بزر الزبد الاسود جبلاهنگ است بزر المعصفر قرطم است بزر
القنب شاهدانج است بزرطلاسقیس حرف بابلی است بزررازیانج رومی انیسون است بزرفتحنکشت
در اثلق مذکور است بزر الورد تخم گل سرخ است و در ورد مذکور است برقا رعاده است بزر الحسیم (?)

بزر الرمان البری بزر المظ حب الفلفل است بزر الجحی قلب است بزر القمر حجر القمر است
بزر الهوه تودری است بزاق بصاق است و بفارسی آب دهن برنگاز بفارسی بسباسه است بزر لغات
معزوبیتی راش ال است برمجه بفارسی اسم دال است برغاله بفارسی جدی است بسفایج بسپایج است
مایل بسیاهی و باریک گره دار و از گرهی ریشها بر آمده و اندرونش سبز و نبات او بی ساق و یکساق برگ دار شبیه بیال
طیور و مانند گیاه خرشس و بقدر یک شبر و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار میروید و در شکاف دار حجار نامند در
دوم گرم و در اول خشک گویند در اول گرم است و در یبوست معتدل و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی را که ملاقات کند
محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج منجمد کننده شیر غیر منجمد و مفرح بالعرض از جهت رفع سودا و جهت جذام و علل سوداوی
و مفاصل و ضماد او جهت التواء عصب و شقاق میان انگشتان نافع و خوردن او با شکر و اطعمه خصوصاً سبخین او در سپنج
با ماء العسل موجب اسهال مواد دی فراست و مطبوخ او با اصل السوس و افتیمون جهت سرفه و ضیق النفس و بتوده است
مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت موثر و چون سه مثقال او را جوشانیده و با خلوص خیار شنبر و با ترنجبین بنوشند
جهت ریاح بواسیر و در معده مزمنه و صرع مجرب است و مغثی و مضر سینه و گرده و مصلح آن پرسیاوشان و جوشانیده او
با ماء الشعیر و فواکه دیابیه و باجر و نیسل اداره و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و از مطبوخ تا شش درهم و بدلش
جهت مواد سوداوی و نصف وزنش افتیمون و ربع آن تمر هندی است بسباسه بفارسی بزبار گویند و آن پوست جوز
بوا است بر جوز پیچیده و بهترین وی تند بو اشقر مایل بسرخی بهم پیچیده است در دوم گرم و خشک گویند در اول گرم و
دوم خشک است محلل ریاح و ضمادات باطنی و مفتح سده و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و با ضم و خوشبو کننده
دهان و جهت سلسل بول و سحج و نفث الدم و قرحه امعا و رطوبت سینه و عطش و اسهال کهنه و در و سرد مزید و منع ریختن
فضلات بمعده و تقویت رحم و رطوبت آن و ضماد او با برگ مورد جهت رفع بدبوئی بغل و زمود و با سرگین تر و عسل جهت
اورام صلبه و زرجه او با عسل بعد از طهر معین حمل و با زعفران منقی و مصلح رحم و سعوط او جهت صرع و شقیقه و طلا او با عسل در
حمام جهت در و پشت زن زائده و رفع ریاح نافع است مجرب مصدع و مصلحش گلاب است گویند مضر جگر است و مصلح او صمغ عربی و قدر شربتش تا سه
درهم و بدلش جوز بوا است بسد بتخفیف سین اسم عربی مرجان است و بتشدید سین بلغت هندی اسم مرجان است
و بفارسی بیخ مرجان و بعربی قرول نیز گویند و آن معرب از قروالیون یونانیست و بیخ مرجان بالعربی قنعف نامند و آن
است باقوت نباتیه که از قعر دریا میروید و ریشه او سفید است و هر چند بلندتر شود سرخ تر میگردد و شاخهای او مرجان
است و بیخ او سفید و سرخ و سیاه نیز میباشد و سیاه قوی تر و سفید اضعف است و بهترین او سرخ است که صاف
و کم سوراخ و صلب و بی رمل باشد و در اول سرد و در دوم خشک و مفرح و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل
خونی که در دل منجمد شده باشد خصوصاً محرق آن جهت وسواس جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و فساد

و فساد اشتها و نفث الدم و اسهال دموی و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و نیم مثقال او که با نصف آن
صمغ عربی و با سفیدی تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد نوشیدن جهت قطع نفث الدم باطنی مجربست خصوصا سوخته
آن و محرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی دل و ذرور سید جهت بردن گوشت زیاد زخمها و رفع آثار آن
و محرق او جهت نزف الدم ظاهری و تقویت دندان و زایل کردن زردی بن دندان و بثورات چشم و تقویت باصره
و دمعه و جرب و بیاض و سلاق و قطور او با روغن بلسان جهت ثقل سامعه و کری نافع ابن امین الدوله گوید که چون سه روز
هر روز چهار دانگ او را با سکنجبین بنوشند البته رفع ورم و سده سپرز میکند و مضر گرده و مورث تهیج و مصلحش کتیرا
و بدلش جهت حبس خون بوزنش دم الاخوین و قدر شربتش تا یکمثقال و اولی استعمال محرق اوست و در جمیع مذکورات
و محلول او در رفع جذام مجرب دانسته اند و از خواص اوست که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر سه درهم گداخته
انگشتری با نگین وزنی ترتیب دهند و بسد را در آن نصب کنند و قمر و شمس را در حد اتحاد خود و مقارنت با زهره داشته
باشند با خود نگاه دارند در حال صرع قطع شود و دارنده او را هرگز غمی نرسد و از چشم بد ایمن باشد **بستان افروز**
لغت فارسی است و بعربی حبق البستانی گویند و بفارسی تاج خروس و گل حلوا نیز نامند و او غیر جماجم است که حبق ترنجی باشد
و جماجم را برگش عریض و الوان و نبات او قوی تر و بزرگتر و کم گل میباشد و بستان افروز را برگش سبز و ریزه و پر گل و
گلش سرخ مایل به بنفشی بی رایحه و تخمش ریزه و براق و سیاه است در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و با آب
با جلاب و سکنجبین جهت حرارت معده و جگر و سده سپرز و رفع سمیت خانق النمر نافع و جرم او ثقیل و مصلحش سکنجبین
و قدر شربت از آب او تا یکصد و پنجاه درم و بدلش جماجم است و تخمش و جهت اسهال با آب سماق تخم بادرنگ است
و چون کوبیده در یک رطل شیر خیسانیده شب به مهتاب گذاشته بنوشند و سه روز بدستور و زیاده بر آن مداومت
کنند جهت رفع حرقت البول و بول الدم مجربست و قدر شربتش تا دو مثقال **بسر** غوره خرماست که زرد
و مایل بسبزی شده باشد و مراتب هفت گانه خرما در تمر مذکور است و بسر مرتبه چهارم است و اول مرتبه حرارت در
هر چند شیرین نشود گرم تر گردد و در اول گرم و در دوم خشک و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهت بواسیر
و نفث الدم و خاییدن او جهت تقویت لثه و مفسد و دیر هضم و مولد خلط خام و نفخ و مصلحش سکنجبین و انار ترش و شیرین
و مضر سینه و مشش و مصلحش خشخاش است و رب بسر در مزاج مثل او و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع و بلغم
او مسکر و قابض و مقوی معده و امعا است **بسپاج** بفارسی خلال مکه و بعربی سنک نامند نباتیست خار دار و برگش
با خشونت و ریزه و گلش سفید و ازرق و شاخهای بقدر شبری از یک بیخ میروید و باریک و او را خلال میکنند و بیخ
[illegible] مثل [illegible] و تخمش شبیه به نانخواه و طعمش تند و او را خشیرک نامند گیاه [illegible] در دوم
خشک و با اندک عطریه و خلال کردن آن جهت تقویت دندان نافع و طلای آب او محلل اورام و [illegible]

در طبیخ او مصلح حال رحم و مدر بول و تخمش در آخر دوم گرم و خشک و صدع و او کشنده اقسام کرم معده و امعا مجرب و او را بفارسی
درمنه ترکی نامند و مفتح سده جگر و مدر بول و جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاة و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون
جهت فالج و استسقا و درد مفاصل نافع و مضر ریه و مصلحش کثیرا است و مضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان و مضر
سر و مصلحش مس و قدر شربتش تا دو مثقال است و بدلش شیح ارمنی **بسنج** کندر است **بسیله** بلغت مصر
نوعی از حبوبات و دانه حلبه است و در غایت تلخی **بسیا** جرمل عربی است **بسقلینس** بیونانی نفیس است **بسقا**
ست شیرج است **بسواونول** بیونانی نفیل تونیا است **بستان** بفارسی اسم ضرع **بستة** بفارسی فستق است
و بهندی پستی گویند **البا** مع الشین **بشام** درختیست حجازی و در عراق و مصر نیز میباشد و در این اوان
تخم او در اینجا حسبان استعمال مینمایند و ثمر دار او بقدر درخت توت سفید و لی ثمر او از آن کوچکتر است برگش مثل صعتر
و با رطوبت چسپیده و با شیرینی و گلش زرد و تخمش شبیه به کبابه و سیمره و ثمرش مثل خوشه در او دانهای او
مایل بزردی و از بعضی سبز و از بعضی طولانی مثل حب صنوبر و چون چوب او را قطع نمایند از آن آب سفیدی تراوش
نماید و بعد از خشک شدن مایل بسبزی گردد و بهترین اجزای او صمغ او ست و مسواک چوب او مقوی لثه و رفع بدبوی دهان
است مجموع اجزای او در دوم گرم و در اول خشک و برگش با رطوبت فضلیه و صمغ او جهت بیاض عین و تنقیه زخمهای
و تجفیف آن و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان و ادرار و مدر بول و حیض و حمول او با زعفران جهت اعانت
حمل و تنقیه رحم و تحلیل ریاح نافع و دانه او مقوی معده و اعضای باطنی جهت گزیدن عقرب بشرب و ضماد او مفید و روغن دانه
او مسهل بلغم و مره سودا و مورث مغص و برگش تنها یا با روغنها جهت خضاب نیکو است و چوب او را با خود نگاه داشتن
موجب قضای حوایج است و بدین سبب او را اخلب البشر نامند و چون حب او موجب مغص و کرب و مورث امراض بد است
اجتناب از خوردن او اولی است **بشنین** نوعی از نیلوفر مصری است و در حین زیادتی آب نیل میروید و ساقش بقدر
عمق آب و گلش سفید و بقدر ترنجی باشد و در طلوع آفتاب از آب بیرون می‌آید و در غروب پنهان میشود و تخمش شبیه
بسجاورس و بیخش مثل شلغم و از آن کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغ است و اهل مصر او را پخته و خام میخورند و در دوم
سرد و در اول سیوم تر و در جمیع افعال مثل نیلوفر و بیخش مقوی معده و باه و جهت زحیر و اسهال صفراوی با شیر
جهت سرفه و گلش با قوت محلله و روغن معمول از گل او جهت ذات الجنب و جنون و درد سر حار و شقیقه سعوطا و طلاء مفید
و شربت او در افعال مثل شربت نیلوفر و دانه او محلل و رمهای جهت بواسیر نافع و گویند مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربت
تا پنجده مثقال و بدلش نیلوفر است **بشنش** بعربی اسم برگ حنظل است **بشمه** تشمیزج است **بشلک** بلغت اندلس
حنطیانا است **بشولیون** بسریانی رقطونا است **بشان** بلغت بربری سیفایج است **بشم** بلغت
اسم صوفست **بشنک** اسم ترکی سنبور است **بشپه** اسم فارسی بق است **بشم** و زنج

بفارسی محلب است **بسباسه** بهندی اسطوخودوس است **بصل** بفارسی پیاز است و بهندی دلی بوته و در شیمه
سارهای کوهها کثیر الوجود و طعم و بو و برگش مانند پیاز و بزرگی کوهران مانند و قوی تر از بستانیست و مجموع ان در اخر سیوم
گرم و در اول سیوم خشک گویند در چهارم گرم است و با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوت باه خصوصا پخته او
با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ مهرا و کثیر
الغذا و ملین طبیع و پخته او با چربی جهت تنقیه شش و سینه از اخلاط لزجه و پخته او در سرکه یا پرورده سرکه جهت یرقان
و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویه هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و تبهای مانع غثیان با ادویه گرم و دافع سموم و آب
او جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزنده نافع و خصوصا چون بیکبار یک بوزن شش ماشه از ان در عرض سه روز خورده شود و نهایت
مجرب است و قطور ان جهت دمعه و حکه و جرب چشم و ابتدای نزول اب و با عسل جهت بیاض و سعوط ان منقی دماغ و بوئیدن
آن جهت رفع ضرر هوای وبائی و سده دماغی و چکانیدن آب او و گذاشتن پخته او در گوش جهت ثقل سامعه و طنین و پاک
کردن چرک و تحلیل ریاح و ضمادش جاذب خون بظاهر جلد و نیکوئی رنگ رخسار و با بارود و عسل و نمک جهت برص
و کلف و ثالیل و قروح شهدیه گویند مجرب است و با سواد مي جهت زخم سگ دیوانه گزنده و با سکنجبین جهت گزیدن عقرب و زنبور
و ضماد پخته او جهت نضج اورام حاره و با زرده تخم مرغ و با روغن تازه جهت درد و ورم مقعد و حکه و با روغن کوهان شتر
جهت شقاق مقعد و بواسیر و حمول او مجرب و جهت گشودن رگهای بواسیر و سیلان خون موثر و جهت کچلی با خن
و تشنج نافع و پوست محرق او با سوسن سوخته و کافور جهت اکله مجرب و قیروطی آب او با پیه مرغ جهت ریش شدن پا از کفش
و موزه مصدع و مضر محرورین و اکثار او مورث قی و نسیان و لبس غش و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم
معده و موجب تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش شستن او به آب نمک و با سرکه خوردن و بعد از ان آب انار و کاسنی تناول
نمودن و رافع بد بوی او باقلی و نان سوخته و گردگان مشوی است و تخم او در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مهیج باه و ضمادش
جهت داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش یک مثقال است **بصل القی** پیاز دشتی است ریزه و پوست سیاه و برگش از برگ
بلبوس بزرگتر و نباتیست گرم و آب طبیخ او بغایت مقی و اگر قدری زیاده خورده شود فضله را بقی دفع کند و سعوط او قوت
دخنان گشنده و اولی استعمال نکردن اوست **بصل العنصل** و **بصل الفار** و **بصل البر** اسقیل است
بصل الماکول بلبوس است و نزد بعضی **بصل الذیر** و **بصل الذئب** بلبوس است و گویند صنفی از بلبوس است
بصل النرجس پیاز نرجس است و در حرف نون مذکور و بدستور سایر پیازها در ضمن ذکر نباتات ان مذکور است **بصاق**
آب دهن است و در انسان مذکور شد **بصاق القمر** حجر القمر است **بصل الحیه** و **بصل الخنابله** اسقیل
است و گویند بلبوس است **البیار مع الطابطم** بفارسی ون و بترکی درخت سقز نامند و آن عظیم میشود و دیر
ثمر آن میکند و برگش و بارش با عطریه و تخمش شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغزش سبز

و پوست او ترش و بفارسی بن نامند و در حبة الخضرا موصوفست و صمغ او را بترکی سقز نامند و در علک البطم مذکور است
اما در جهت و برگ و شاخ او در اول سیوم گرم و خشک محلل و قابض و نطول پوست او محلل اورام و برگش خضاب مو و خاکستر
چوب او جهت داء الثعلب و برگ خشک او با روغن و سرکه جهت رویانیدن مو و در بازکردن آن موثر است بطیخ لغت رومی است
بفارسی خربوزه نامند و بیونانی قالبش نا شیرین او سرد و در دوم و شیرین او بقدر شیرینی مایل بحرارت و بهترین او شیرین کم
آب نازک کم جرم است و بهترین نا شیرین او ملیون است که خربزه گرمک باشد و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله بخلط
غالب معده نی و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و در برودت و حرارت معتدل و مرطب دماغ و بدن و مفتح
سده و جلا او زیاده از سایر اقسام و مجموع اصناف خربزه مدر بول و مخرج حصاة و جالی و سریع النفوذ و ملطف و مرطب
و مدر عرق و شیر و مسهل بخیه بآورسید و مصلح حال گرده و قروح باطنی و جالی آن و مرخی احشاء و سریع الاستحاله بخلطی که در
معده باشد و مصلحش سرکه و آب انار ترش و ناشتا خوردن آن مورث تبهای صفراوی و بالای طعام موجب تخمه و اغذیه
کثیفه مثل شیر باعث سده و بهترین اوقات تناول او مابین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد و ضماد
گوشت خربزه جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه با نوره جهت کلف و آثار و ضماد مجموع او جالی جلد و جهت
کلف و بهق و ضماد پوست او جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهت اطفال و آشامیدن دو درهم پوست
خشک او جهت اخراج حصاة و انداختن آن در دیگ باعث زود پخته شدن گوشت بغایت آزموده و یکمثقال با دو مثقال
از ریشه خربزه مقی قوی و ضماد او با عسل جهت قروح شهدیه نافع است و تخم او در اول گرم و در دوم تر و ملین و
و مفتح سده جگر و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا و جهت سرفه حاره و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره
کبد و تشنگی و حرقة البول و جهت بدرقه شدن قوت ادویه بجگر و مجاری بول و تسکین حرقت و خشونت قضیب که از جهت حصاة
بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده غیر مقشر او بغایت جالی بشره و جهت کلف مجربست و گویند مضر سپرز و مصلحش عسل است
و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم است بطیخ هندی بفارسی هندوانه و بعربی و لاغ دابوقه نامند در اول دوم
سرد و در آخر آن تر و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و ملین طبیع و آب او با عسل و زنجبیل جهت
قطع بلغم و با شیر جهت امراض سوداوی و با تمر هندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکه و با سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار
بول و یرقان و مواد محترقه و اعانه بهضم و با شیرخشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیه که
در معده باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش
گلقند و عسل و قند و امثال آن و در مزاجی که صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود
مثل آب کدو و در برودت بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آنست و چون هندوانه را
سوراخی کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کنند و یک هفته در زیر سرگین اسب دفن کنند

آب او مثل شراب مسکر میگردد و اما مفتح و مفتّح سده است و تخم او در دویم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است
و قدر شربتش تا پنج درهم است و در اخراج حصاة و انحدار خرزه از معده گویند مجرب است و مربای پوست هندوانه بعسل و
و شکر جهت برسام و وسواس و بهق و سرفه و درد سینه و ضعف معده که از خلط گرم باشد و تقویت هاضمه نافع است
بط بفارسی اردک نامند از جمله طیور آبی و الوان مختلف اهلی و وحشی میباشد در دوم گرم و در اول خشک و مرطب بدن
نحیف و کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مبهی و مصفی صوت و دافع ریاح و مولد خون غلیظ سریع التعفن و دیر هضم
و مصدع و مصلحش سرکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت او با نمک جهت ثالیل و خاکستر پر و بال
او جهت تحلیل خنازیر و زبل او جهت کلف و نمش و خنازیر نافع است و پیه او بهترین پیه‌های و گرم و لطیف و ملین و محلل
و با قوت نافذه و جهت خناق و ورم پستان با آرد باقلا مجرب و جهت سرفه شربا نافع و جگر اردک پرده‌دار مولد خون
صالح و جهت خفقان مفید و تخم او غلیظ و دیر هضم و در افعال ضعیف‌تر از تخم مرغ و جهت رفع هزال و سرفه و درد سینه
و با کهربا جهت قطع سیلان خون و زحیر و برشته او با شکر و روغن زیتون جهت زرد و سبز آمدن اطفال نافع و پوست او
با مروارید و شکر و نوشادر جهت رفع بیاض چشم بغایت آزموده است و سنگدان او دیر هضم و از تعفن دور است
چون هضم شود مقوی معده و اشتها است **بطارخ** اسم ماده تخم ماهی است که هنوز تخم نشده باشد و جیّد او بقدر
انگشتی و سایل او منیر می‌باشد مثل ریگ و بهترین او تازه مایل بزردی سایل است نمکسود او در دوم گرم و خشک و قاطع
بلغم و جالی قصبه ریه و جهت گرده و سپرز و ریاح نافع و سریع التعفن و مضر محرورین و مصلحش زنجبیل است
که بالخاصیه قطع تشنگی آن میکند و سکنجبین و ترشیها مطلقا و آنچه در گیلان تخم ماهی است سفل می سازند قریب المنفعت است
بطراخیون بطارخ است **بطیخ** زرقی بهاره و بزر آن مجمع البطیخ **سندی** و **شامی** و **فلسطینی** بطیخ هندی است
بطرابیون یونانی اسم سنگلاخ است **بطراساليون** بیونانی بمعنی کرفس جبلی است و آن فطراساليون است
بطراخوا بیونانی اسم ضفدع است **بطرلون** بیونانی خرنوب نشوک است **بطیطس** بیونانی
برنج است **بطسفا** بیونانی سومیا است **بطارس** بیونانی خس است **بطرالاون** بیونانی نفط
بطنه بل است **بطباط** عصی الراعی **بعیر** اسم جمل است **بعوض** پشه صغیر که بفارسی پشه نامند **بعر** اسم سرگین
حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر **بغل** بفارسی استر نامند از خوردن حرارت
مزاج تولد نمیکند و بندرت واقع شود و مشاهده شده و بهترین آنست که مادرش مادیان باشد و زبون ترین
آنکه پدرش اسب باشد و مادر الاغ و در سیوم گرم و خشک و گوشت او جهت درد مفاصل و پیه او مسکن نقرس
و عرق النسا و چون با روغن زیتون دل او را طبخ نموده و سه روز با آب عصی الراعی بنوشند باعث قطع نسل از زنان
مرد میشود و چون زن سه مثقال از جگر او سه روز بعد از طهر متعاقب هم بخورد مانع حمل میگردد و دویه سمور دل او

همین اثر دارد و جهت سیاه کردن موی او و زرنیخ چرک گوشش و بخور سم او مسقط مشیمه و گریزاننده هوام و همچنین بخور زبل او
جهت گریزانیدن هوام و خوردن او جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر او را با عفص کوبیده در روغن زیتون خیسانیده
بر موی بمالند جهت دراز کردن و سیاه کردن آن مجرب است و ذکر الاغ همین اثر دارد و ضعیف‌تر از وست نغرا
غذای خراسانیست که از آرد گندم خمیر کرده بقدر درهمی ترتیب میدهند و با قلیه که از سرکه و دوشاب و ادویه
حاره و گوشت ساخته باشند استعمال مینمایند گرم با عتدال و مشتهی و مسکن قی صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی
بدن و مفتح سده و مصلح حال گرده و اصحاب ریاضت و مولد خون صالح بطی الهضم و مولد ریاح و مصلحش ادویه حاره
است و مولف تذکره موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد اطریه و اش اگر اکه در اصفهان
اشس برک نامند اباره مع القات بقلة الحمقا بفارسی خرفه نامند و بعبری ارغلیم و بفرنگی برغال ساگی گویند
نباتش کمتر از ذرعی و اکثر او مفروش بزمین و ساقش بقدر انگشتی و بسیار نازک و شکننده و برگش ریزه
مایل بپهن و بری و گلش سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی و سیوم سرد و تر و تخم او در دویم قریست آب او مسکن حدت صفرا
و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و چرکی که از سینه آید و مانع نزلات و جهت حصات و ادرار حیض و ادرار بول و حرقت
آن و نواصیر و بواسیر و حرارت جگر و تبهای حاره و دفع حب القرع و درد مثانه و قرح امعا و تبرید دماغ و درد سر
حار نافع و ضماد او با روغن گل جهت صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور و با آرد جو جهت نقرس
و سقاقلوس و ورم چشم و ورم دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و داء الثعلب و جهت ساییدن او با ریوند جهت قطع تب
مجرب حقنه او جهت درد انثیین حار و سیلان فضول با معا و رحم و ضماد تخمش جهت ثالیل قوی‌تر از نبات او و نبات
آن در فرزره صاحب تپ و امراض حاره نهایت نافع و مضر باه مبرودین و ضعیف الحرارت و بالخاصیة مسقط اشتها
و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و کرفس و نعناع و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال است و فرش کردن نبات
او مانع احتلام است و تخمش در جمیع افعال مثل آب و برگ او ازان ضعیف‌تر و در روغنش جهت قلاع اطفال و غیر آن نافع و در رفع
تشنگی قوی‌تر از نبات اوست و گویند مضر سپرز و معده بارده است و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش اکثر
بقر الوحش نوعی از ایل است و مذکور شد بقم
امور بینه قطرنا و بوده او قابض غیر بوداده او بلیس بقر الوحش ... جهت صداع مزمن و اختناق رحم و لعوق سرفه
بفارسی پشه است و در دوم گرم و خشک و با اندک عسل و بوییدن جهت صداع مزمن و اختناق رحم و لعوق سرفه
با عسل جهت سعال مزمن و بلع نمودن زنده او جهت رفع عسر البول و تفتیح او در مجرای بول جهت احتباس بول
و نفث صاة نافع است و گویند چون هفت عدد او را از لقبه با قلا مثقوب بلع نمایند قبل از نوبه جهت تب ربع مجرب
و طلاء روغن با سیب لیمو دفع اذیت گزیدن او میکند و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روز در مکانی بخور کنند
او نماید و مجرب دانسته اند بقم در حقیقت عظیم منبت او هند و زنگبار برگش مثل برگ بادام و گلش

بسیار زرد و ثمرش مدور مایل بسبزی و در آخر سرخ میشود و بعد از رسیدن سیاه و شیرین میگردد و چون دو شب
از انجیساند مداوی در غایت خوشرنگی میشود و از چوب او صباغان استعمال میکنند و رنگی بقمی مشهور است در
سیوم گرم و در چهارم خشک و بیجدرم او کشنده و گویند علاج پذیر نیست ذرور او جهت التیام قروح کهنه و جراحت
و قطع نزف الدم و مغسول با آب او جهت نیکوی رنگ رخسار و تقویه مفاصل نافع است بقم بضم باء و تشدید قاف و فتح
آن بلغت یمن اسم چوبی زرد مائل است نقس بفارسی درخت ششمشاد مانند برگش مثل برگ انار و از ان کوچکتر و سبز
او سفید و شاخهای او پریشان و خزان میکند و گلش سفید و در غایت عطریت و تخمش سیاه و مانند فلفل است در دوم گرم
و خشک و برگش سم حیوان خصوصا شتر و ضماد او با حنا جهت تقویت موی و در دستنبو قفسشنون که در زر استخوان سرایت
دو با سفیدی تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل در تن و در هن و نطول طبیخ برگ جهت خروج مقعده مجربست و تخمش
قابض و مجفف رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان لعاب دهان و ضماد طبیخ او با شراب که بحد قوام رسد جهت باد سرخ
و نمله و ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع و قدر شربت از تخم تازه که دانه او بیرون کنند تا یک وقیه و از خشک او
سه مثقال است و شکوفه او مقوی دل و دماغ است و عرق او قوی تر از شکوفه نافع است بقیسوفرن بیونانی نباتیست برگش
شبیه به تره تیزک و از ان سطبر تر و تند طعم و ساقش مربع و گلش شبیه بگل بادروج و تخمش مانند تخم گندنا و بیخش مدور
و سیاه بزردی کوچکتر از سیب و بوی او شبیه به بوی شراب و منبتش سنگلاخ است گرم و خشک و محلل و ملطف و مقطع و ضماد
برگش جهت جراحات عظیم و ثاليل منکوس و جذب خار و پیکان از بدن و تخمش محلل قوی و بیخش با ماء العسل مسهل بلغم و مرة السودا
و قدر شربتش تا دو مثقالست بقلة یمانیه نباتیست شبیه بکاسنی و از ان ریزه تر و در کنار آبها میروید مایل بسبزی و بطعم
است و در گیلان و طبرستان اشکی نامند و ابن تلمید گوید تخمش شبیه است به تخم بستان افروز و تا ده مثقال فرز است در دویم سرد
و تر ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و ضماد تخمش جهت جرب
و حکه و اورام حاره و درد سر و خراج و قروح و ورم چشم و ثاليل و قروح باطنی و غلیان خون نافع و بطئی الهضم و مضر معده
و قاطع باه و مصلحش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام سر باو ضماد مفید و مضر گرده
و مصلحش شکر و قدر شربتش تا دو مثقال بقلة حامضه تره خراسانی گویند قسمی از حماض بزرگ ورق است بسیاق و از برگ
کرنب کوچکتر و ترشش مزه و در جاهای نمناک میروید و افعال مثل حماض سرد و خشک در اول است و مضر عصب و مصلحش عسل
بقلة البراری نباتیست از کاسنی کوچکتر و بیخش بیرون زمین پهن میشود و گلش زرد و بخلاف قنابری که بیخش
خوردنی است و طعم این با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر نیسان منجمد شود و تخمش شبیه بدانه
و در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است مقوی احشا و معده و جگر و جهت خفقان و کبود های
اثنا عشر و باضمیه و تپ ربعه و بلغمی نافع و در جامه خواب گذاشتن موجب دیدن خوابهای خوبست بقلة الدماد

نباتیست شبیه به برگ بارتنگ و از آن ریزه‌تر و بخشش باریک و بر شعبه و بیرون سیاه او و اندرون سفید اکثر منابت
او بلاد ارمنیه و بلاد مغرب و خزر است و هر سال در بهار سبز میشود و تا اواسط تابستان میماند پوست او و بیخ او را
سبز بدنا مثل زفت میشود و چون به پیکان و حربه‌ها مالند بهر حیوانی که بخورد و بخون او مخلوط شود در ساعت او را بکشد
و در اندلس بیخ آن را بیت او را بجای گندش استعمال مینمایند و در نهایت گرمی و خشکی و سه درهم او کشنده است
بقی **بقلة خراسانیه** بقله حامضه است **بقلة الرمل** بقلة الرازی است **بقلة مبارکه** و **بقلة الزهرا**
و **بقلة لینه** بقلة الحمقا است **بقلة اترجیه** ترنجانست و او قسمی از بادرنجبویه است و مذکور شد **بقلة تاسر**
و **بقلة فارسیه** بادرنجبویه است **بقلة عربیه** بقلة یمانیه است **بقلة یهودیه** هندبای بریست و گویند قصعه است
بقلة الغزال شنکار شیع است بقلة باروه لبلاب است **بقلة الانصار** کرنب است **بقلة الخطاطیف**
و دوا الخطاطیف است و گویند عروق صفر است **بقلة القدس** نودنج بری است **بقلة ذهبیه** و **بقلة الروم**
قطف است **بقلة الحمقا** بری ایلو است **بقلة الملک** شاهتره است **بقلة عایشه** جرجیر بستانی
است **بقارسطاخنیس** است **بقیس** یونانی نفس است **بقسمات** خزا کلک است **بقلة الاوجاع**
بیونانی اورقانان مانند نباتیست مغربی و بوی او از بقیه و در طعم شبیه بانیسون با اندک تلخی در دوم گرم و خشک جهت درد
شکم و شخصی و پرهیز بانی مفید **بقلة الضب** بادرنجبویه صحرائیست **بقلة دشتی** شقاق است **بقر** گاو است
و بهترین او گوساله یکساله است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از گوسفند سه چهار ساله میدانند و زرد او بهترین سایر
الوانست گوشت گاو زیاده یکساله در دوم گرم و خشک و غلیظ و دیر هضم و مورث امراض سوداوی و بعد از هضم تام
مقوی بدن و سمن و قاطع مرار رقیق و جهت اصحاب ریاضت و فنون نافع و سبب تعفن خون و صفر صاحب نقرس و
مفاصل و قاطع حیض و مسدد و اکثار او موجب تپ محاره و مصلح او هر انبختن با عسل و سرکه و ادویه حاره و ملطف
مثل دارچینی خوردن و بعد از آن سکنجبین و شربتهای ترش با سواخر ماموافق است و عرق آن که چربی نداشته باشد با سرکه جهت ضعف خفقان
معده حار و جگر حار نافع و مانع انصباب مرار و امعا و انتشار صفرا است و مدر بول و جهت یرقان نافع و خوناب کباب
بی چربی او جهت کشتن کرم گوش و سوختگی آتش مفید و شاخ او در دوم سرد و در سیوم خشک و آشامیدن یک مثقال
سوخته او با آب سرد مانع رعاف و با شراب قاطع اسهال و ذرور او سوهان کرده غیر سوخته جهت نزف الدم و جلا دندان و
التیام قروح نافع و سم سوخته او نیز همین اثر دارد و دو مثقال او با عسل جهت اخراج حب القرع و تقویت باه و ندا و مسته
هر روز یک مثقال و با سکنجبین جهت رفع سپرز موثر دیده او در افعال بهتر از پیه خوک و زهره او تا چهارم گرم و در معالجه
صاف کردن منی و آشامیدن او با عسل جهت حکه مرض انثک و طلای او و جهت قروح خبیثه و گزیدن جانور
و تسکین درد و زخمها و در قضیب و قروح و غلاف خصیه و تحلیل ورم آن و با بوره و طلی قیمولیا جهت جرب

دیرش و سپیوس سرد و نزدیه ان با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و شقیه و الکحال و با عسل جهت بیاض چشم و قطور
ان با شیر زنان و شیره جهت چرک گوش و گرانی سامعه و جراحت گوش و با مراهم جهت منع چرک زخمها و غیره او با عسل مالیدن
در خارج جهت خناق و طلاء او جهت قروح مقعده مفید و با نطرون و سنگ رخام جهت خراز مفید و تقضیب بجفف او و راسو ها
کرده با تخم بنفشه خوردن نهایت مفید بجو شاخ او جهت گریزانیدن هوام و اسقاط جنین و منوساق او جهت تحلیل اورام
و شقاق بواسیر و شقیقه و استخوان سوخته او مانع زیاده شدن اکله و اشامیدن خون او و قید ریکوتیه که گرم باشد کشنده و ضماد
با آرد جو جهت اورام صلبه و زرو رخشک جهت حبس کردن خون جراحت و منع ورم ان نهایت مفید و ضماد خون تازه او
که با خون حیض ممزوج کرده باشند جهت نقرس و درد مفاصل گویند مجربست و در دست کردن انگشتری که از شاخ او
ساخته باشند و در دست چپ بندند جهت دفع صرع بالخاصیت موثر است و چون گوشت او را مجزا پخته و با خون او
در شیشه کرده و چهل روز تعفن نمایند و بگذارند تا کرمهای یکدیگر را خورده یکی بماند نیم درم او سم قاتل است و چون با بزر البنج
قدری از ان فقوع کنند به پوشش میسازد و گویند از موده است و خواص بول او در بطلان و سرگین و در احشا و شیر او در لبن
مذکور است **الباء مع الکاف بکا** درختیست معروف در مکه معظمه شبیه بشام و برگش از ان ریزه تر و ثمرش
ازو در آب سفیدی که از ان بچکد از ماندن سرخ نمیشود بخلاف دهن بشام در دوم گرم و خشک و منضج صلابات
و مسواک چوب او و دهن آن جهت تقویه لثه و منع افات دندان و خاکستر او جهت التیام قروح و برگش محلل ریاح
و تخمش مقوی معده و جهت سرفه و اورام بلغمی و سوداوی نافع است **بکمون** لغت فارسی و بعربی غرغیح نامند از جمله
میوعات و درکنارها میروید شبیه بدرخت سماق و شاخش زیاده به بنجید و نمیشود و مایل بسرخی و شیر دار و خمسه
اغصان از ینجهت گویند و برگش شبیه برکاج و پیچیده و گلش سفید و در برهم و تخمش شبیه بشاه دانه و او را
حب الفقد دانند و در سیوم گرم و خشک و مفتح سدد و احشا و بجهت تبعیز رحم و بسته شدن زن در سالی یکعدد از ان تخم
تناول نماید در ان سال حامله نشود و اگر هفت سال مداومت کند هیچ وقت حامله نگردد **بکام** حب الاس
بکاین بهندی زادورخت **بکرنیشه** غوشنه است **بکبیر** بهندی خیارشنبر است **بکری** بهندی مهر است
بکورملن بترکی علیق است **بکان بیت** بهندی خشک است **بکا سیت** بهندی بیخ انگشت
است **الباء مع اللام بلسان** درختیست بقدر درخت سقر و برگش شبیه به برگ سداب از ان سفید تر و
دقیقتر بویان و منبت او عین الشمس توابع مصر است در طلوع شعرای یمانی ساق و شاخهار اشگافته ابهای او که شکل
صمغ منجمد میشود و دهن بلسان است و مولف تذکره گوید ساکن مصر میفرماید که بالفعل معدوم است و از چوب
نت او م و سایر اجزا میسازند و بدستور بجای حب بلسان ثمر تمام را عطار امیفروشند ضماد برگش جهت گزیدن
عقرب و طبخ ان جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قطور مطبوخ او جهت درد گوش و ضماد بیخ درخت مذکور

کرسوزانیده باشند باسرکه جهت تاکیل و مربای پوست تازه او با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبت آن نافع و چون شاخ
و برگ او را بپخته و آب او را با روغن بجوشانند قایم مقام روغن او است و خواص حب و عود و دهن او در مقام خود گفته
شود **بلبوس** لغت یونانی است بفارسی زیره و نخچه پیاز نامند و بعربی بصل الذئب و آن مثل پیاز قدر تو است
بلکه مثل بلیدانه سبز و پوستش سیاه و متشنج و برگش مثل برگ پیاز و عریض‌تر از آن و در طعم و بو شبیه پیاز و بزرگتر یکی
راغ سوغالی نامند و در گرستان طرم نامند و بعضی از باران بزرگ میشود و اندکی مایل بشیرینی و از ماکولات است
و ابن تلمید گوید که مثل پیاز است و کوچک متداول و رنگش زعفرانی و زنان از و گلگونه میسازند و چون تخم مرغ را با او
بجوشانند مثل او تا رنگ میکند و بیخ پیاز نرگس شبیه و برگش مثل کراث و گلش شبیه به بنفشه و طعمش [illegible] است
در اول سیوم گرم و خشک گویند در آخر اول خشک است و مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن و ضماد او بر کم
و حوالی تصیب جهت تقویت باه و بدستور جهت التوای عصب و کوفتگی استخوان و با عسل جهت تقویت بدن کسست شده
باشد و گزیدن سگ دیوانه با فلفل جهت درد معده و با زرده تخم مرغ جهت کمی تحت چشم و با ادویه مناسبه جهت
تاکیل مسماریه و با سکنجبین جهت بثور لثه و با آرد جو جهت شکاف عقل و ناخن و با خالق الکتن جهت کلف و بهق و آثار قروح
و با سرکه جهت عرق مطلای پخته او در زیر خاکستر یا بوره ارمنی جهت نخاله سر و جوشهای تازه و حمول او جهت اخراج مشیمه
نافع و مولد اخلاط و مضر عصب و مورث مغص و مصلحش کاسنی و شیر تازه با عسل و ترشی او که در سرکه پرورده کنند محرک باه
مرطوبین و مشتهی طعام است **بلیلج** ثمر درخت هندیست مایل باستداره و بزرگتر از عفص شبیه بهلیله چینی و پوست
او رقیق‌تر از پوست هلیله و متخلخل پوست او در آخر اول سرد و آخر دوم خشک و ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها
و بالخاصیه مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهت بواسیر و بو داده او جهت اسهال
مزمن نافع و اکتحال او جهت دمعه مفید و مضر سفل و مصلحش عسل و شکر و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش آمله مقشر است بقدر ثلث و گویند
شکوفه او مثل ثلث او سورد و سدس او هلیله سیاه است و چون روز نهم [illegible] شکر و آب گرم بنوشند و مداومت نمایند
جهت قطع سیلان آب دهان و تقویت باه بسیار مفید است **بلوط** بلغت طبرستان دار مازی نامند و بفارسی بلوط
گویند قسمی از آن دراز و قسمی مستدیر میباشد و مستدیر را انثی نامند و او [illegible] مستطیل لذیذتر و درخت او شبیه بدرخت فندق
و آن شاه بلوط است و ماکول اهل بلاد و ابن تلمید شاه بلوط را قسمی از بلوط و بلوط را دو قسم شمرده و مولف ما لا یسع
سه قسم ذکر کرده اند و این اصوب است در صحیح شاه بلوط نیز از اقسام او است و مستطیل دو قسم باشد یکی ماکول
دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانکه در دیلم و طبرستان مشاهده شده است و امین الدوله از محمد بن احمد داود ازجانی
ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار میدهد و یکسال عفص و شیرین ماکول او در اول سیوم
دوم خشک و تلخ او در اول سیوم خشک و نایب مناب عفص است و قابض و مغلظ و حابس اسهال مزمن

دمه و جرب و سلاق مجرب **بلحته** بحاء مهمله بلغت مغربی گیاهی است که بر روی زمین منبسط میشود و شاخهای او باریک
و سرخ و بهم پیچیده شبیه به پیچیدن کرمها بیکدیگر و بر روی زمین مثل دایره مستدیر میباشد و گلش سرخ و سفید است
گرم و خشک مقطع و محلل و غرغره عصاره او و طبیخ او جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد نافع و خوردن او در طب
مستعمل نیست و ضماد او محلل قویست **بل** بلغت هندی اسم خاریست هندی بزرگتر از خیار کبیر و تخم او تلخ و مغزش چرب
و پوست ثمر سیاه و اندرون او سفید مایل بزردی و مستعمل تخم اوست در آخر دوم گرم و خشک و با قوت قابضه و مقوی احشا و محلل
صلابت عصب جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح بواسیر و اخراج آن
نافع و قابض طبع و مبهی و بخور او جهت باد بواسیر بسیار مفید و قدر شربتش یک مثقال و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز است
و مولف اختیارات بدیعی بل و شل و فل را اجزای یک ثمر دانسته و نه انچنانست **بلادر** بلغت هندی بهلاوه است و بعربی حب الفهم
و ثمر الفهم نامند و آن بار درختی است شبیه بشاه بلوط و پهن و مستدیر و سیاه و مغزش سفید شبیه در درون آن مثل مغز بادام
و شیرین و مابین پوست و مغز او مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند و درخت او بقدر درخت گردکان و برگش
عریض و اغبر و تند بو و خوابیدن در سایه او باعث سکر و سبات و عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست او در سیوم گرم و مغز او
بگرمی و در اول خشک و بی مضرت و مبهی و مهیج باه و عسل او را مخلوط بروغن گاو باید استعمال نمود و محلل و مسخن و ملطف
و مفرح جلد و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویت حفظ ذهن و رفع رطوبات و ریاح و تقویت اعصاب
و رفع سلسل البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج و قطع ثالیل و وسم و سایر آثار جلد نافع و مضر محرورین و محرق
خون و مورث یبوست دماغ و جوشش دهان و بدن و جنون و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن گردکان و مغز گردکان تازه
و ماء الشعیر و دوغ و بیدانه و دو مثقال او کشنده و قدر شربتش از ربع درهم تا نیم درهم و بدلش پنج وزن او فندق و ربع
او روغن بلسان و سدس آن لفظا است و اکتحال او در چشم جهت پایان موثر بیاض و رافع آن خربق و ضماد او با ادویه
مناسبه غیر متقرح جهت جمیع امراض بارده نافع و بخور او مزایل کننده بواسیر و مسقط دانه اوست و پوست بلادر مبهی و دوا جهت
حفظ سیاهی مو بغایت موثر خصوصا هرگاه با روغن بطم تدبیر او کرده باشند **بلسکی** نباتیست بر شاخ درختان و مربعه و ساق
و شاخهای او دراز و برگش متفرق و شبیه برگ روناس و مایل باستداره و گلش سفید و تخمش صلب و مدور و میان او
مایل بکجی و چوپانان شیر را با و صاف میکنند و لهذا مصفی الرعاة نیز نامند مرکب القوی و حرارت و یبوست او غالب و ملطف
و پنج درهم از جرم او بدستور نیم اوقیه از عصاره او جهت گزیدن افعی و رتیلا نافع و قطور عصاره و آب مطبوخ او با روغن
گل جهت درد گوش و ضمادش با پیه خوک جهت اندمال خنازیر مفید است **بلبل** مرغیست معروف بقدر عصفور
و گوشتش در سیوم گرم و خشک و بغایت محرک باه خصوصا بیضه و مغز او و سرگین او بسیار جالی و با قبض و ضماد او
جهت رنگ رخسار و ازاله کلف و نمش زاید احتقان و حمول او جهت اسقاط جنین موثر و خاکستر او جهت التیام جراحات

جراحت و خوردن خون گرم او جهت صرع و نفث الدم مفید است **بلور** بلام مشدد و مفتوح سنگیست سفید و شفاف
و سست و بفارسی بلور نامند اکتحال او جهت بیاض و سبل و جرب و تصفیه و تعلیق او جهت ارتعاش اطفال و از خواب
جستن موثر است **بلوط الملک** شاه بلوط است و در بلوط مذکور شد **بلیس** عدس است **بلس** بعربی
تین ابیض است **بلوسطیون** گلنار است **بلنجشتک** بجیم و بکاف فرنجمشک است **بلنطس** بلغت اندلس
تقله یانیه است **بلسامن** بیونانی اسم بلسان است **بلسقی** بیونانی حرف بابلی است **بلاسقین**
بلغت بربری حرف بریست **بلارع** طفشاست **بلمون** و **بکمون** بفارسی اسم عوسج است **بلطاون**
تقله یانیه است بلغت یونانی **بلبوسا** سورنجان است **بلواسه** شقراق است **بلارح** نقلق
است **بلاپیس** بسریانی بلیه پس است **بلخیه** بخای معجمه بسراج است **بلجاسف** برنجاسف است
بلین بلغت هندی باقلی است **بلبلبور** بلغت هندی فلفلمویه است **بلاره** بهندی بلادر است **بل** بهندی
بهنر بقله الحمقا است **بلی** بهندی سنور است **بلد** بهندی بقر است **بهل** بهندی بهل ثمر اشجار است
بلوت بترکی اسفنج است **بلاع اودی** بترکی حرف الحار است **بل شیرن** بشیرازی عطر اثنیث است **بلنک**
اسم فارسی نمر است بلغت تنگابن خوشبصاست **بلهم** بلغت دیلمی غالیس است **باب الباء مع النون**

بنفسج معرب از بنفشه فارسی است و بعربی فرفر نامند و بیونانی ابرو در اول سرد و در دوم تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته
اند مسهل صفرا و مسکن عطش است و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام و لطیف و جهت صداع
حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت مثانه و بول و درد گرده و احتباس بول و ذات الجنب و خناق و ذات الریه
و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و چند روز مداومت نمودن دو درهم او تا چهار درهم با آب سرد جهت رفع اسهال
صفراوی لذاع مجربست سه مثقال سائیده او با شیر خشت و شکر و امثال آن مسهل سریع العمل است و سرشته او با شیره
گلقند جهت تبهای مرکب بیعدیل است و گویند گل تازه او فادزهر سموم است و نطول طبیخ او جهت رفع یبوست دماغ و اعضا
و ضماد او جهت صداع حار و اورام حاره و شقاق و در مقعد مفید و اکثار او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل
معده و غثیان و التهاب در تبهای حاره و مصلحش اندک انیسون و بدلش نیلوفر و برگ خبازی و در سعال گل
گاوزبان است و قدر شربت از جرم او تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن آب برگ او با ثلث آن شکر جهت خروج
مقعد اطفال بغایت موثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده و چشم و نشو مقعد صفرا و حکه بیعدیل است
و **دهن بنفشه** سرد و تر و منوم جهت جرب و حرارت جسد و خشکی دماغ و سینه و سرفه و ریختن مو و نرم کردن اعصاب و
مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم او بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد او با موم
بر سینه اطفال جهت سعال بغایت موثر و قطور او در احلیل جهت حرقت بول و حرارت مثانه و سقوط او جهت

و بعد سر چهار روز خواب سفید و بدلش روغن نیلوفر است و تدهین ناف بان جهت رفع سعال مجربست و چون اسفنج
یا پنبه را بروغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و طریق گرفتن روغن او یکی آنکه با کنجد مقشر و
یا بادام مقشر کیسه کرباسی مکرر کرده بمالند و خشک کنند تا مغز بادام و کنجد رنگین گردد پس اورا کوبیده روغن بگیرند
دیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر هر رطلی سی مثقال کنند و بعد از هر چند یوم صاف نموده بنفشه را تازه نمایند
تا رنگ و بوی بنفشه را بردارد **بنطافلن** اسم یونانی و بعضی ذو خمسه اوراق و او غیر اثلق است که بفارسی
پنجنگشت و بیونانی سبطا و قطران نامند و بعضی ذو خمسه اصابع است و بنطافلون نباتیست شبیه به پنجنگشت و شاخهای
او باریک تر و بقدر شبری و برگش شبیه نعناع و در هر شاخی پنج و در طرفین مثل برگ اتره و گلش مابین سفیدی
و زردی بخلاف اثلق و گلش مایل بسبزی و ازرقی است و برگش شبیه به برگ زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست بمالند
بوی و با عطریت شبیه به بسباسه و نبات او قریب به درخت انار و نبات بنطافلون بقدر او نمیشود و شاخهای بصلابت
شاخهای اثلق است و ثمر ندارد و اثلق را اندری بقدر فلفل می باشد و منبت هر دو نزدیک بآبهاست و بیخ بنطافلن
مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت است و جمیع اجزاء او در حرارت قریب الاعتدال و در سیوم خشک و بعضی در
دوم گرم دانسته اند مجفف قوی و بی لذع و حدت و محلل و تریاق سموم ادویه قتاله و عصاره بیخ او جهت اسهال
و درد جگر و شش و قرحه امعاء و مفاصل و عرق النسا و صرع غرغره او و را جهت خشونت حلق و درد دندان مجرب دانسته
اند و ضمادش جهت منع زیادتی قروح خبیثه و طلای مطبوخ او بسرکه جهت خنازیر و اورام صلبه و حمره و داحس
و بواسیر که دانه او ظاهر باشد و مجرب نافع و سه مثقال عصاره بیخ او جهت سموم ادویه قتاله و تا دو مثقال از برگ او
با ماء العسل جهت تپ ربع و غب غیر خالص و تپ بلغمی و مداومت شرب نیم رطل عصاره برگ او جهت یرقان مجرب و
آشامیدن و ضماد نمودن او جهت قطع نزف الدم ظاهری و باطنی و تضمید او جهت قیله امعاء با نمک و عسل جهت جراحات
و بواسیر و داحس و رود او جهت التیام جراحات نهایت مفید و افراطش باعث تقلیل احتلام و سقوط او جهت
خدرات و چارپایان که بعد از سقوط المقعد حرکت دهند که عرق کند مجرب یافته اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر
شربتش از یکمثقال تا سه مثقال و بدلش تریاق اسقولوقندریون و در صرع زمرد و چون برگ چهار عدد و شاخ او را
جهت تپ ربع و برگ سه شاخ جهت غب و دو شاخ جهت تپ بلغمی و یکشاخ جهت تپ یومی بنوشند بالخاصیه رفع نماید
و چون یک ماه هر روز یکشاخ او را بخورند صرع قمری را دفع نماید **بنج** بلغت دیلمی بجلک گویند چه غلاف او
شبیه است بقفیز کوچکی و آن نباتیست برگش شبیه ببرگ بادرنجبویه و غلیظ و مشقق الاطراف و ساقش غلیظ
و مانند تشیم چیزی بر او ظاهر و ثمرش غلافهای متراکم در تحت اوراق شبیه بگل انار و مملو از تخمی غیر مدور
و بسیار از آن کوچکتر و قسم سیاه را گلش بنفش میباشد و قسم سرخ را گل مایل بزردی و

سفید را اکثر سفید و مستعمل در شرب سفید او است و بعد از یکسال قوتش کم میشود و اقسام او سرد و خشک اند
سیاه او در چهارم سرخ در آخر سیوم و سفید در اول سیوم مخدر و منوم و مانع سیلان رحم و رطوبات و مقوی اعضا
و مانع نزلات و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل و نقرس و عرق النسا و ضماد عصاره او با آرد جو
جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و با شراب جهت نقرس و ورم خصیه و پستان و طلای آب او بعد از کندن موی
مانع روئیدن آن بشرط تکرار و مطبوخ او و برگ او با ثلث آن افیون مجفف قروح و طلا با رماد او یا دارچینی و زنجبیل و عسل
بهترین ادویه درد معده و شرب و بخور او قاطع بواسیر و نزف الدم و فتیله او با انجیر بهترین ادویه بواسیر و اعراض مقعد است
و چون برگ شاخ تازه سبز او را در عصاید طبیخ دهند بغایت سمن اما باعث اختلال عقل تا دو سه روز میشود و خوردن
شش تا چهار عدد برگ او با شراب نافع تبی که با حرارت و برودت هر دو باشد و بخور او جهت جرب دست نافع و
قیراط او جهت نفث الدم و سرفه و ضماد برگش جهت اکله استخوان و طلای پخته او با زرده تخم مرغ با پیه جوجه
برای درد مقعد و کیج ران و خصیه نافع و با آرد باقلی جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه با عسل و جهت درد
خصیه نافع و فرزجه او جهت قروح رحم و رطوبات آن سفید و با بزر البنج جهت سرفه و نزله و نفث الدم و تسمین بدن
و با ماء العسل و بموزان آن خشخاش جهت منع ادرار حیض و نفث الدم سایر اعضا و با افیون جهت رفع بیخوابی و تسکین
او با قطران جهت درد دندان و تاکل و بخور بیخش جهت کرم دندان و مضمضه طبیخ او و طبیخ بیخ او جهت درد دندان و ضماد
جهت درد جگر مزمن نافع و قدر شربت از سفید او شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ او تا شش قیراط و از سیاه او
تا چهار قیراط و قدر چهار درهم او کشنده است و بدلش افیون و مضرت مصدر و دوار و خناق و جنون و مصلحش عسل
و انیسون است و در دفع او که بزر البنج سفید را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب اندک خشک نموده افشرده
باشند تدهین او جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط او جهت رفع بیخوابی و درد سر حار و قطور شیره او جهت درد گوش
و حمول شیره او جهت صلابت رحم نافع است و چون بزر البنج را با نصف او تخم کاهو و ثلث او خشخاش کوبیده روغن بگیرند در منافع
تریاق سموم سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی نفس است شربا و تدهینا و سعوطا بندق معرب از فندق
فارسی است و بعربی جلوز نامند در آخر اول گرم و در اول خشک و مبهی و مقوی امعا خصوصا امعا صائم و زیاده کننده
جوهر دماغ و قلیل الغذا و بکوفته او را با ماء العسل جهت سرفه مزمن دادن و با اندک فلفل منضج نزلات بارده و موافق سینه
و بریانش و با انیسون جهت خفقان و هزال و کلیه و حرقت البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته او
با پیه خرس و با پیه خوک جهت داء الثعلب و با روغن زیتون چون بر یافوخ اطفال بمالند جهت رفع ازرقی چشم اطفال
شیرخوار و سرخی مو بغایت موثر و آشامیدن او با انجیر و سداب بعد از طعام جهت سموم اغذیه و با شکر و عسل جهت سرفه
مفید و گذاشتن چهار عدد او در چهار رکن خانه و همچنین نگاهداشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و مولد ریاح و غلیظ

مغزها و مضر معده و مهیج قی و مصلحش ماء العسل و فانیذ و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز گردگان و حب الصنوبر و
قدر شربتش تا بست درهم و چکانیدن مطبوخ او در چشم جهت طرفه و پوست سبز او بغایت قابض و دو دانگ او بس
اسهال کهنه و خفت او بدستور و روغن او گرم و خشک و جهت سرفه بارده و درد سینه و جگر که از برودت باشد و بدین
او جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلحش میده است **بندق هندی** ریته است و آن دانه
ایست بقدر فندق و پوست او صیقلی و صلب و بارقت و شفاف و تیره رنگ مایل باندک سبزی و مغز او سفید
مایل بزردی و در آخر دوم گرم و خشک و مقوی هاضمه و معده و اعصاب و اعضا مسترخیه و جگر شربا و ضمادا و قاطع
رطوبات و نزلات و جهت فالج و لقوه و ابهیه و صرع و ریاح غلیظ نافع و مداومت او بغایت مهیج باه و مایوسین و عصاره
او مسهل سودا و بلغم و زرداب و صفرا جمیع بدن بی اکراهی حتی اینکه باعث رفع برص و کلف و نمش و یرقان میگردد
و بجهت قیراطا او با سکنجبین و شراب رافع قولنج و یکمثقال پوست او جهت گزیدن عقرب و رتیلا شربا و ضمادا و جهت
تپ ربع و اسهال و ابهیه شربا و جهت صداع و شقیقه و ریح و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدد و رونخ
بلغم که عبارت از بطلان شم است سعوطا بقدر فلفل و بخور پوست ملصق مغز او جهت جنون و ام صبیان و ضماد او
با سرکه جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ او با سرمه جهت رفع احولی و نزول آب و دو
درهم از بیخ درخت او جهت ذات الجنب بارده و ربو و سرفه و نفث الدم و فرزجه مغز او جهت اخراج جنین و دوا احتباس
حیض و یکدرهم او جهت درد رحم نافع و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم و چون درهم یکمثقال او سفید انگبین و دو
مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و هرگاه دو درهم او را کوبیده در سکنجبین یا جلاب مدتی بخیسانند
پس آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر گوشت مرغ طبیخ بلیغ داده مرق او را با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج
اخلاط مختلفه میگردد و در انتفاع بعید است **بنک** پوست درختیست خوشبو شبیه بدرخت توت و گویند
پوست درخت مغیلان یمنی است و اکثر را اعتقاد آنکه بنک اسمش یمنی و هندیست و در آتش مشروح گشته و راو
گرم و خشک از عطریات و مقوی معده و جگر و دماغ و قطع اسهال صفراوی و غثیان صبی و مدر بول و جهت طحال
و تخفیف رطوبات نافع و طلای او مانع عرق و خوشبو کننده آن قاطع رایح نوره و مشتی جلد و رطوبت تحت آن
و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش آتش است **بنقه** دانه ایست شبیه بعدس و از ان بالیده تر و شیرازی مشو گویند
قسمی از حلزون و سفیدی کند دیرا و نیست سرد و خشک باعتدال و قابض و خواص مانند عدس و ضمادش جهت
نفث و اسهال دو در ... او جهت قروح ساعیه نافع و اکثار او مولد سودا و مصلحش روغن است **بنات**
وردان حیوانیست سرخ لون و پیرا و ریق و در حمام و قریب آبها و جاها متعفن می باشد و بیضه او شبیه
به لوبیا است در دوم گرم و خشک و محلل و مخفف و آشامیدن سوخته او تا یکمثقال او نیم با عسل جهت احتباس بول

بول و رفع سموم و اسقاط نمودن جنین و عسر النفس و حرقة البول و درد رحم نافع و قطور مطبوخ جوف او
بر وغن زیتون جهت درد گوش و با ضماد موم و زرده تخم مرغ جهت درد رحم و گرده و احتباس بول ضماد او
نهایت مفید و چون او را با قردمانا و اندکی از قناقس که بفارسی ساس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا
گردد جهت بواسیر و امراض مقعد گویند مجربست و با انجیر جهت قروح ساق نافع و بیضه او در رفع قروح مذکوره بدیل
و مجربست و خوردن خون او با ماکولات مورث برص و دود در زرنیخ و نوشادر باعث گریزانیدن اوست **بن**
بسکون نون مری است **بنّ** به تشدید نون بلغت یمن اسم قهوه است **بن** بفتح با و سکون
نون بلغت فارسی اسم حبة الخضراست **بنبتومه** بلغت اندلس اسم حزنبطان است **بنیر** سپستان
است **بنج جبلی و رومی** شوکران است **بنفسج الکلاب** ثابیج است **بنات الرعد** فطر است **بنات**
النار بخره است **بجشکردان** بلغت فارسی اسم لسان العصافیر است **بنطرون** بیونانی
بورق است **بنات النعش** به است **بنابیت** بلغت فارسی علک البطم است **بنجنگشت** بفارسی
[illegible] است **بنطاوقطران** اسم یونانی او است و بمعنی ذوخمسه اصابع و بنطافلون را نیز باین اسم نامند
بنداوشش بلغت تنکابن بینل است **بنطاطلوس** بلغت یونانی بنطافلن است و بمعنی ذوخمسه
اقسام **بنطاطالیس** یونانی و بمعنی ذوخمسه اجنحه و اسم بنطافلون است **بنکار علا** اسم سریانی
اسفاناج است **بنکن** اسم هندی بادنجان است **بنوسا** اسم هندی بنفسج است **بنوبیلی** اسم هندی
حب القطن است **بندا** اسم هندی مرز است **بنیرمایه** اسم فارسی انفحه است **بنیرک** اسم
فارسی خیار است **بنیر** بفارسی جبن است **بنیر خرما** بفارسی جمار است **بنبه** بفارسی قطن
است **بنبه دانه** بفارسی حب القطن است **بنوق** اسم فارسی بنات ناتج است **بنبه کهنه** اسم
ترکی قطن است **بنک** اسم فارسی قنب است **بنرکی** اسم فارسی قنب است و بهندی خار مغیلان
را باین اسم نامند **بنرکی ستا** اسم فارسی ملوخیا است **بنگو** بشیرازی بذر قطونا است **بهنیهی**
اسم هندی اسپند است **بنگره** بهندی حضض است **بسندری** بهندی ساق است **بنروحن**
بهندی طباشیر است **بند مکر** بهندی سارون است

الباء مع الواو

بوزیدان بخیت
سفید و اطول از انگشتی و صلب و مصمت و با خشونت و بربری مستعمل نامند و آن نوعی از مستعجل است و فرق میان
دو نوع خطوط کثیره بوزیدان است بخلاف مستعجل که عدیم الخطوط است و گویند لغت بربری است و فرق میان
هر دو حلاوت بوزیدان است و مسه گره دار شبیه بسورنجان است و در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
و مهیج و محرک جماع و بالخاصیت مسهل زرداب و ملطف و تریاق سموم بارده و مسمن و مفتح سده جگر و

و مقوی معده و عصب و مسقط جنین و جهت استسقا و رفع کرم معده و اذابه اخلاط غلیظه و درد مفاصل و نقرس و باقروما نا جهت بواسیر نافع و مضر انسان و مصلحش عسل و خردل و قدر شربتش تا یکمثقال و نیم بدلش بوزن او بهمن سفید و گویند بوزنش میج و در تریاقات بهموزن او زرنباد و زراوند طویل است **بوشش دربندی** قرصی متخلخل است که از نباتی ترتیب میدهند و نبات او بقدر شجری برگش مثل برگ حنا و تخمش بقدر انشاه دانه کوچکتر و مایل بزردی و در دوم سرد و رادع و ملین و طلا او جهت اورام حاره و تحلیل و منع زیادتی آن و ضماد او جهت حاره و نقرس و درد و صداع نافع و بدلش اسفاناخ و مقصود آن است **بوهون** بیونانی نباتیست ساقش بقدر انگشت و برگش شبیه به برگ کرفس و لطیف تر از آن و گلش شبیه بگل شبت و تخمش ریزه و خوشبو در دوم گرم و خشک و تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و مقطع و مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و مستعمل برگ و تخم و عصاره او جهت گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصا با ماء العسل و ضماد او با شراب و نمک جهت خنازیر و حمول او جهت اخراج کرم امعا مفید و مصدع و مغثی و مصلحش عنابه و شیر تازه و قدر شربتش تا یکمثقال و از تخمش نیم مثقال و بدلش کندر است **بولامون** بیونانی قسمی از مخلصه است و گیاه آن مابین درخت و نبات و شاخ او باریک و بسیار شبیه بیکدیگر و برگش از برگ سداب اندکی بزرگتر و اطراف شاخهای چیزی مستدیر و کوچک و در آن تخم سیاه و تخمش شبیه بدو و بیخ و سفید و زرد و او بصلابت و تلخ و منبت او منبتهای درشت و کوهسار و مستعمل بیخ اوست و در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و مجفف و در درد و رک و قرحه امعاء با سرکه جهت صلابه سپرز و با شراب جهت گزیدن هوام و با آب جهت عسر بول و عرق النسا و با شیر تازه جهت تفتت حصاة نافع و سه قیراط او را چون ناشتا بنوشند هرگز او را عقرب نگزد مگر آنکه عقرب را الکندس باید تا ناشتا تناول نمایند و تعلیق او مانع گزیدن عقرب و مضغ او جهت درد دندان بارد نافع و ضماد او بر انشاق محلل ریاح آن و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر معده و مصلحش عناب و بدلش بادزهر است **بورق** بفارسی بوره نامند و آن نمکی است که از اتحاد شوره ناک متولد میشود و اقسام می باشد سرخ او نطرون و سفید سبک پر سوراخ را ارمنی و بسیار سخت و کثیف مایل به بنفشی و صلب را افریقی و زبدی و سفید سنگین را بورق الصاغة و معمول از کردست و اغبر او را بورق الخبازین و سفید رقیق کف مانند غیر صلب را ارمنی گویند و مصنوع او یکی از درخت غرب است که بطبخ او را غلیظ کرده و قرص میسازند و این بسیار خفیف و سفید مایل بسیاهی و غیر مالح است و مسمی ببورق الغرب و یکی از زجاج و قلعی است که با سویسا ئیده و تصفیه یافته قلعی میکنند و بعد از تصفیه در آب مذکور میجوشانند تا بحد احتراق رسد و این است و تنکار از ین قسم بعمل می آید و بهترین اقسام او ارمنی و تندترین همه زبدیست و در سیوم گرم و خشک و محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و آشامیدن ارمنی او قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و ریاح و مفتح

قولنج و هیچ باه حتی و طلاء آن و مقادم سموم و با هم وزن او زیره کرمانی و ماء العسل یا طبیخ زوفا و امثال آن جهت تحلیل
ریاح و با آب جهت دفع سموم مقطر و ذراریح و با طبیخ انجدان جهت رفع سمیت خون گرم کاو و تحلیل خون منجمد در معده و با بنفشه
و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و کشنده کرم شکم و با آب و روغن زیتون جهت قولنج یابس و ضماد آن جهت ازاله جرب
و حکه و اوساخ بدن و برص و نکوئی رنگ رخساره با روغنهای گرم جهت رفع لرزه و قشعریره و تبهای بلغمی و سوداوی
و با پیه خرد خوک جهت گزیدن سگ دیوانه و با پیه زردک جهت گشودن دمل و با انجیر و سرگین کاو جهت استسقاء با روغن بابونه جهت ادرار و بیرون عرق
و با روغن زیت بر ناف و شکم و نشستن در آن ... الطمث جهت کشته شدن کرم معده و اخراج آن نافع و طلاء آن با روغن
زنبق بر ذکر و عانه باعث نعوظ و با عسل نیز همین اثر دارد و با ادویه مناسبه جهت فالج و لقوه و عصب و طلاء آن با شراب جهت
گزیدن هوام و با آب جهت عسر بول و عرق النسا و با شیر تازه جهت تفتیت حصاة نافع و سه قیراط او را چون ناشتا بخورد
و آب جهت سده گوش و درد آن و رطوبت و دوی طنین و با سرکه جهت پاک کردن چرک گوش و اکتحال او با عسل جهت
بیاض چشم و تقویت باصره و غرغره او با سرکه جهت اخراج زلوی که در حلق مانده و نشستن نیز با آب او جهت خراز و با روغن بنفشه
جهت کرم گوش و فرزجه او جهت رطوبت رحم و احتباس حیض نافع و مفسد معده و محرک تشنگی و مصلحش مصطکی و صمغ عربی و قدر
شربتش از یکدرهم تا دو درهم و از قسم سرخ او از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش بوزن و نیم او نمک است و مداومت استعمال
بوره موجب سیاهی لون و پاشیدن آن بر چیزی باعث رقت او و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع دانسته اند و اهل صناعه را اعتقاد
آنست که چون او را با بیاض بیض سرشته در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه تکرار عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب مقطر
حل جمیع اجساد و تنقیه اوساخ و الحان و صمغ و شریف نمی آید و مجرب شمرده اند **بول الابل** قرصی است که از جنس الحبر
و بول شتر ترتیب میدهند و از هند و ... جهت الصاق ... حیوانات نافع و بغایت گرم و خشک و در امراض بارده
بغایت موثر است **بول** از جمیع حیوانات گرم و خشک جالی است و تفاوت بحسب مزاج مختلف است و بول انسان
اعدل از سایر و بعد از آن بول شتر و گاو است و چون هر بول را بجوشانند تا غلیظ شود و منعقد گردد جهت قروح خبیثه
و نواصیر و اندمال و تخفیف بسیار بلیغ است و بول انسان عدل جهت قروح عتیقه و رطبه و ساعیه و حکه و جرب و چرک و خراز
و سعفه و آبله و منع زیادتی قروح خبیثه و بثور بر آن که در سر بهم رسد و با بوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع
گزیده را بشویند و داء الثعلب و برص و تقشر جلد و آشامیدن او جهت دفع فساد هوا و گزیدن جانوران و سموم یا کول
نافع مداومت او بهر صباح بقدر دو کف جهت رفع سپرز بسیار بلیغ و نشستن مقعد با بول گرم جهت ورم آن که در مرض ...
بهم رسد و شستن موی با او مانع ریختن و تساقط او است و حقنه او جهت مغص و حمول ... بول با روغن حنا جهت درد
رحم و قطور او جهت کرم گوش ... که در پوست انار گرم کرده باشند و با روغنهای گرم چکانیده و اکتحال او
جهت غرب و رمد و ظلمت باصره و مطبوخ او در ظرف مس جهت قلع بیاض که از زخم بهم رسیده باشد ضماد ...

که با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا مفید و اشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر نفس انتصابی و طلای
کف آن جهت تالیل موثر است و بول گاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر از گاو نر جهت درد معده
بارده و بواسیر و با مرصافی جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و شستن عضو با خردل و بول گاو جهت
جذر مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض عین و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بغایت بی عدیل است و
بول خر جهت درد گرده و بول نر با سنبل الطیب هر روز قدر بول چهل مثقال باشد جهت استسقاء لحمی و قطور او
جهت درد گوش و طلای بول سگ جهت تالیل و بول شتر جهت ورم جگر و سده آن و استسقاء و صلابت سپرز
و تقویت باه و دوام اوقی بارده احشا و قطور او جهت جراحت گوش نافع و بول جامیش با مرصاف و صبر جهت درد
گوش بارد مجرب است بولابس بیونانی باقلی است بولو دیون برومی سرخس است بوطاموفیطن بیونانی
سلیخ الماررست بولوطریخون بیونانی پرسیاوشان است بوصیرا فلوس است بولوسیون بیونانی
لبلاب است بوقی قنطوریون غلیظ است بوبوصن بیونانی قصعه است بوعلص بیونانی لسان الثور است
بوت بیونانی درختیست ثمرش شبیه به عرعر و ظاهر او رخت کند شش طبری باشد بوجل اسم خرفه است
بومانس فلفلمونه است بوسقاس زنتبابس است بورطیس بیونانی قشیثا است بوفیضیا
درداراست بوسیادرستلجم است بوجا بهندی شش موش است بولورحوریون بیونانی
سفایج است بورنگ بادرنج است بوطانیه قاشر است بوارد اسم اصطلابیخ بقول اهل
حقیقه روز زردکه باشد و شلغم و ترشی کدوست بورق العرب و بورق الخنازیر و بورق
الصناعه از اقسام بورق است و در بورق مذکور شد بوکر بهندی هنس است بورنجا اسم تمر
است بوره سلیمانی اسم فارسی نطرون است بوره سفید اسم فارسی بوره رومی است بول اسم مرصافه است
بول بپای فارسی اسم هندی درد است بوده سنجابیای فارسی اسم هندی درد است بوم اسم
عربی جغد است بوف بفارسی قسمی از جغد است که ترکی ساره قوس گویند بوک بهندی اسم کلبه است بو
دبوره بهندی نخاله است بوی مادران بفارسی برنجاسف است بوست بهندی اسم فارسی
قشر نبات است و جلد حیوانات است پوست کشف هندی اسم فارسی دل است پوست مار بفارسی
سلخ الحیه است پودنه کوهی بفارسی سیسلاسه است پودنه کوهی و جوبی بفارسی فودنج جبلی و نهری
را مانند پوتیمار بفارسی اسم مسقین بری است پوست بهار خرمامی باده تغزیت بوزه اس
مرزه است پودنه صحرایی اسم مشکطرامشیع است پوست بیجه رخت زرشک اس
ارغیس است پودینه بفارسی اسم فودنه است بوز بترکی جغد است بودین زین العنی

ولفین را نامند **بوی لوز** اسم ترکی ترب است **بوزا و** بترکی اسم عجل است **پولاد** رشتی
از حدید است **بوقده** اسم ترکی حنظل است **الباب الرابع فی الباء مع الهاء** **بهمن** لغت فارسی نجیبت مثل زردک
و با اندک صلابت و کج و با خشونت قلیلی و ناهموار است و با عطریت سفید او را ظاهر و باطن سفید و سرخ او را ظاهر
سرخ تر از باطن و منبت او کوهستان و نبات او را ساق بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگش مثل (؟) و منبسط
و خارناک و کثیر التشریف و بیخش چند بیخ باهم پیچیده و بی گل و در تموز میرسد در دوم گرم و خشک و سرخ او قوی تر
و گرم تر هر دو مقوی باه و مقوی دل و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ
گرده و مثانه و یرقان و ضماد او با نمک تلخ و عسل جهت نیکو کردن رنگ رخسار و کلف و (؟) و جهت کشتن قمل
و خوشبوی کردن موی سر و فرزجه او با زعفران جهت تنقیه رحم و خوشبو کردن آن نافع است و آشامیدن آب طبیخ
بهمن با شکر و حلیب ناشتا بغایت مسمن خصوصا با بادام و نخود و مضر سپل (؟) و مصلحش انیسون و کثیرا و قدر
شربت از جرم آن دو مثقال و از آب آن تا سه اوقیه و هر دو بدل یکدیگر و بدل هر دو بوزن آن تودری
و نصف آن لسان العصافیر و بدل احمر او درونج است و سفید او زرنباد است **بهنگره** بلغت هندی
از قول امین الدوله صاحب جامع گل گیاهی است در شکل و شبیه بادنجان و از نبات بادنجان بزرگتر و مایل
بسبزی و تیرگی و بی طعم و بوی تلخ ندارد و مخصوص بلاد هند است و پوستش اعتقاد آنکه سرد و تر است و جهت
شری صفراوی و حمره و حصبه نافع است و اهل صناعت از آن خواص بسیار ذکر کرده اند و بدلش برگ
بید انجیر را میدانند **بهی** نباتیست شبیه به نبات جو و از آن کوتاه تر و باریکتر و خوشه او شبیه
بسنبل و منبتش مواضع سایه ناکست سرد و خشک در دوم و بسیار قابض و جهت اسهال مزمن و نفث
الدم که مرفوع از ریه باشد و سلس البول نافع و قدر شربتش دو درهم است و چون در پشم ملون برنگ
سرخ ارغوانی یا دستمال سرخ بسته بعضوی که خون نزف کند ببندند در قطع خون مجرب دانسته اند
بهش اسم بلوط است و مقل تازه را باین اسم نامند **بهرامج** بیدمشک است
و در خلاف مذکور شد **بهرامن** بفارسی گل عصفر است **بهق الحجر** حزاز الصخر است **بهار**
قسم صغیر اقحوان است **بهرامان** صاحب جامع میگوید اسم فارسی یاقوت است **بهج**
جوز بیدان است اسم فارسی سفرجل است **بهار درخت خرما** اسم فارسی طلع است
بهار قسم خرما اسم قصور است و او را کفری نامند **بهراب صنوبرات** بهندی نوعی
از بیش و در آنجا مذکور است **بهتر** بهندی (؟) است **بهیره** بهندی بلیله است **بهونس**
بهندی (؟) الفوت است **بهوکس هرموت** بهندی سعد است **بهلاوه** بهندی بلادر است

باب الباء مع الیاء

بهرت بهندی دیبابست **بهپکری** بهندی زاج است **بهن جس** بهندی قطر است **بهن ترور** بهندی سنائی است **بهنگ** بهندی قنب است **بهپول** گل سرخ است **بهوبر** بهندی بهل است **بسیط** هریسه است **بهارنگی** اسم هندی برنگ سفید است **الباء مع الیاء بیض** مراد از مطلق او تخم خانگی است و حرارت هوا مفسد او و حافظ او از فساد در نمک نگاهداشتن است و بهترین او بزرگ مقدار است که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد و نیمبرشت او معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب القوی و پوست او در اول دوم سرد و خشک است و سفیدی او در دوم سرد و تر است و زرده در اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مبهی مقوی دل و بدن جهت خشونت معده و روده و مثانه و قرحه گرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حاره سینه و اصلاح آن و مقوی شخصی که خون از و دفع شده باشد و ضعفی که از فصد بهم رسیده باشد و موافق مزاج سوداوی و پخته او در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و با سماق و مازو و دانه مویز و انگور و امثال آن جهت اسهال مرارکی و با مصطکی و مانند آن جهت درد شکم و با تخم تره تیزک و نمک سقنقور و نشاره قضیب گاو کوهی و پنیر مایه شتر جهت تقویت باه بغایت نافع و خوردن زرده خام جهت کزیدن مار و حرقه مثانه و تصعد بخارات مفید و مضر معده و اکثار بدان و سست آن مولد حصاة گرده و بهق و کلف و بسیار پخته او دیر هضم و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره و آبکامه و نیم پخت او در مزاج اطفال نامناسب شیر و با کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک کندر و انزروت جهت تسمین بدن بعدیل و بادام الاخوین جهت زحیر و با طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و تسدید فوهات عروق و سحج و با نیم مثقال جرم لک که زرگران رسو نامند و آلات را با او استحکام میدهند جهت قطع سیلان حیض و درد رحم مجرب و ضماد کشش با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعد و با موم روغن جهت تلیین اورام و عصاب و طلا پخته او با زعفران و روغن گل جهت ورم بواسیر مقعد و فرو نشاندن آن و ضربان چشم و با عسل جهت کلف و آثار سیاه و با روغن بنفشه جهت اورام حاره و با مرو زعفران جهت ورمی که از خون غلیظ بهم رسد و به تنهائی جهت شقاق سفلی نافع است و سپیده تخم مرغ مصری و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیر هضم و خوردن زرده با سفیده با محرور المزاج و اشامیدن او با آب جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد او جهت درد چشم و جراحت مقعد و قروح خبیثه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله کردن آن و بر بشره جهت منع آثار حرارت آفتاب و با ادویه قابضه جهت قطع خون رعاف که از پرده دماغ آید و با کندر طلا کردن بر جبهه جهت منع نزله چشم و به تنهائی رادع و مسدد مسام و جهت اورام حاره نافع و حقنه او با اکلیل الملک و امثال آن جهت قرح امعاء و سحج و اسهال مرارکی و جهل او با روغن گل جهت ضربان مقعد و رحم و اکتحال او جهت سرخی چشم و منع ریختن مواد مفید و با کافور و روغن گل جهت صداع حاره مجرب است و پوست تخم مرغ جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و با صدف

داشته باشد بسبب قرب بجدوار کشنده نیست و کسیکه مداومت بسمیات کرده باشد در امکان می تواند تحصیل این
اقسام نموده و بهمه در چهارم گرم و خشک و در اطلیه برص جذام و در معجون برز جلی مستعمل است و گویند استشناق او
رقم هو رسته صرع است **بیش موش مشا** جو امیت شبیه بریش و مکان او مواضعی است که نبت بیش
است و تریاق اقسام بیش و سایر سموماتحیوانی و نباتی و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی گویند که آن نباتیت
که در جوار بیش میروید و فاد زهر اوست و اشتباه بجدوار کرده اند و او را ابو خاتیر نامند **بیل** بلغت هندی ثمر
درخت هندیست نقدر سیبی صغیر تخم دار با عفوصت و قبض و رایحه او شبیه بتخم و بسیار خوشبو و درخت او قریب بدرخت
سیب و برگش زبان گوجکتر و در دوم سرد و در سیوم خشک قابض اسهال مزمن و نزف الدم امعاء مقوی معده و
قاطع لزوجات و مربای او که با زنجبیل باشد بهتر است و اکثار خوردن بیل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و مصلحش
شکر و بدلش سماق است **بیسم** ثمر درختیست شبیه به بهی کوچکی و صلب و زغب و بسیار زیاده از بهی صاحب
تذکره گوید که درخت او بید سیب یا هم و او است بر نهال بلوط و بدرخت بید و تفاح الصفصاف نامند کثیر الوجود
تا او اسط زمستان باقیست در دوم سرد و خشک حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده
و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ او پادزهر سموم حاره و مضمضه بهی او تقویت دندان و حابس و آن جهت قطع
نزف الدم رحم و برگش جهت التیام جراحت تازه نهایت مفید است و اکثار او مولد سده و عسر بول و مصلحش
روغن بادام و بدلش بلوط و عفص و قدر شربتش سه درهم تا پانزده درهم است **بیخ سیلی** اسم فارسی
اصل القصب است **بیخ مرجان** بفارسی بسد است **بیاز** بفارسی بصل است **پیاز عنصل** بفارسی
اسقیل است **بیخ ششبی** بفارسی اصل الثعلب است **بید** اسم فارسی صفصاف است که بید بری
باشد **بید مشک** بفارسی خلاف بلخی است **بیخ لفشی** بفارسی اصل الشوکران است **بیخ انجدان**
خراسانی اشترغاز است **بیه خرما** بفارسی جمار است **بید انجیر** بفارسی خروع است **بید انجیر**
خطائی بفارسی دند است **پیه** بفارسی شحم است **بیجک کشت** برکشت است **بیل کوش** بفارسی
لوف الکبیر است **بیخ کوبر** بفارسی بیخ کبر است **بیخ انار دشتی** بفارسی مغاث است
بیخ لفاح بری یبروج الصنم است **بید گیاه** بفارسی هیل است **بیخ طرخون کوهی** عاقرقرحا است
بیخ جار بلغت انگلیس خنثی است **بیخ وار جار** بلغت مذکور سفایج است **بیهم** بلغت مذکور سند اب
بیر زرد بفارسی بازرد است **بیورا** اسم فارسی ارزه است **بیجاده** بسد است
بیخ بیرنده اسم اصفهانی سنبل هندیست **بیخ بحور مریم** اذربوست **بیخ سنبله**
سنبل اردنانی بیدانه بوا است **بیان** ترکی سوس است **بلین** به ترکی دماغ است

پیپر بهندی فلوس خیار شنبر است **پی پل** بهندی فلفل است بلغت تنکابن جنبه است **پیلوار** و بسمانیت بزرگی
پیل کا جهار بهندی مراره است **پیپسه** بهندی دار فلفل است **پیپلا مور** بهندی تخم نباتست پیچ
پیپر بهندی بازرد است **پینڈ ترا** بهندی [illegible] است **تلبو** بهندی ضمان الارض است
پیر بهندی کنار است **پیوله** بهندی شجر البق است **پیل** بهندی قور است **پیلا** بهندی خصیه است ستو است
بعاین سداب است **حرف التاء** **بیارون** بلغت مصری اسم شنین است **بهول** تخم کتان است
تنبول پان است و مستعمل جمیع اهل هند نباتش شبیه به نبات لوبیا و بر درخت می پیچد برگش شبیه به برگ لبلاب
و مایل بتند و تیز و سبز و تیز رنگ و در طعم شبیه بقرنفل در دوم گرم و خشک و منفتح و مفرح و مشتهی و مقوی معده و جگر و دماغ
و دل و مهیج و مدر فضلات و مفتت حصاة و مقوی حافظه و فهم و نشاط آرنده و مضغ او جهت رفع رطوبت دهان و سرخ
کردن لب و تقویت بن دندان و قطع نزف الدم لهاة و ضماد او جهت التیام جراحات تازه نافع و اکثار او مصدع
محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قرنفل است و طریق مضغ او نزد اهل هند آنست که با
قدری آهک مغسول و اندکی کاتهه و قدری فوفل استعمال نمایند و جرم او را تناول نکنند **التاء مع الالف**
تامول و **تمول** تانبول است **تاکوب** زیتون است **تاعندسب** عاقرقرحا است **تاتی** [illegible]
تاتنا صعتر است **تالنفلیس** حوت است **تاتوره** اسم فارسی جوز ماثل است **تامبه** اسم
هندی نحاس است **تال** بهندی نقره و مس برنج است **تلک** اسم هندی درهم است که چهار دانگ و نیم باشد
تاد اته بلغت دیلم حب زلم است **التاء مع الباء** **تبن** بفارسی کاه نامند و مجموع آن در اول
سرد و در دوم خشک و جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق بخار آن جهت رفع آزاری که از برودت
هوا و برف بهم رسیده باشد و محلل اورام و شستن بدن بطبیخ او جهت رفع سستی و بثره را شبیه
بشیره مریض بیاز و ضماد خاکستر او با میویزج و نمک و قدری سرکه جهت قروح ساق نافع
و کاه جو بهتر و جهت افراش محرورین مفید و بخور کاه باقلی جهت حفظ شکوفهای درخت از سقوط
مؤثر است و بالخاصیه مجموع کاه مضر عصب خوابیدن بر روی آن بغایت مضر و عرق کاه گل که بجای
آب گلاب کرده باشند بغایت مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و ضعف محرورین بغایت نافع و بدلش [illegible]
است **تبن مکه** اذخر است **التاء مع التاء** **تتیره** **تتری** بهندی سماق است **تخم** بهندی
بلیله است **تخم کاچیره** و **تخم کافشه** اسم فارسی قرطم است **تخم ترت** بفارسی
بزر حماض است **تخم** بهندی خمیر مایه است **تخم کرفس کوهی** فارسی فطراسالیون
است **تخم کاج** فارسی حب الصنوبر صغار است **تخم مرغ** فارسی بیض است **تخم خیری** فارسی

و در د سینه نافع و مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و بروغن بادام و سپید چرب
کردن و باکثیرا استعمال نمودن و قدر شربتش از جرم او تا سه درهم و در مطبوخ تا یکدرهم و بدلش پوست ریشه توت است
بوزن و در بعض از جرم عاریقون و در غیر معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد **ترنجبین** شبنمی است که بر خار مسمی بحاج
منعقد میگردد و شیرین و در اول گرم و تر و جالی تر از شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت و جهت
سرفه و درد سینه و غثیان و تبهای حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و با روغن کره گاوی جهت
عسر البول و با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه نافع و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال
تا سی مثقال و بدلش شیرخشت است و بدستور آبجو با شکر سرخ **تراب** بفارسی خاک نامند و آن عبارت است
از آنچه از زمین بسبب آفتاب و صدمات نرم شده باشد سرد باعتدال و خشک و مجفف و رادع است **تراب الربعات**
خاک چهار راهست و از تراب الطرق که خاک راههای غیر چهار راه باشد الطف و اعدل است بسبب مصادمات مختلفه نهایت
مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام آن و جهت استحکام اعضای مسترخیه نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمه است
و از خواص او انست که چون قبل از طلوع آفتاب در روز شنبه بدست چپ بردارند و در خرقه کبود بسته تعلیق کنند سحر را
باطل نماید و چون در ساعت سیوم که از روز چهارشنبه بردارند جهت رفع عداوت و تفریق موثر است **تراب الصیدا**
خاک مغاره صیدا است که در بلاد شام است و خوردن یکمثقال با تخم کرفس جهت التیام استخوان شکسته مجرب دانسته اند
تراب الشارده جزیره ایست در روم که در آنجا هوام متکون نمیگردد و خاک او جهت اسقاط زلوی که چسپیده در حلق
باشد آزموده است حتی جو و گندم مزروع آنجا همین خاصیت دارد **تراب الفار** و **تراب الهالک** اسم
سم الفار است **تراب القی** کنکرزد است **ترنجان** نوعی از بادرنجبویه است که بجای آن بکار میبرند
ترماملون علقا است **ترمسی الوسن** است **ترنجبه العسل** باندلسی جو زجندم است **تریاق جبلی** شحم نوعی از حنظل
است **تریاق فارسی** و **تریاق ظلبسی** پادزهر است **ترمایان** غافث است **تریاق افروستاق**
ثوم است **ترفاس** فطر است **ترستوخ** طرنجلا است **تریون** بیونانی فوفل است **تریاق ترکی**
مومیایی است **تروم** بلغت تنکابن اسطوخودوس است **تریاک** بفارسی اسم افیون است **تره تیزک** اسم فارسی
جرجیر است **ترید** اسم فارسی تربد است **ترخوان** بفارسی طرخون را گویند **ترب** بفارسی فجل است **تره** بلغت
اصفهان کراث است **ترنج** اترج است **ترهی** بهندی شاهسفرم است **ترهی جیلا** ترهیلا بهندی عبارت از بلیله
کابلی و بلیله و آمله است **ترشه** **دارش** بلغت تنکابن حماض است **الیا رمع الشراکوی** **ترک** به ترکی بلبل
است **تساغو** به ترکی سلحفات است **تسبره** طفره است **تسواک** و **تشتمیز** سماق است **تشمیزج**
... بفارسی چشم ... است ... سیاه و براق ... گرم و خشک

جالی و با اندک حدت و بغایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و جراحت قضیب و اعضا عصبانی نافع
و چون در جوف پیاز یا خمیر گذاشته در زیر آتش پخته مقشر کرده با نبات زعفران و مامیران کحل ترتیب دهند در اکثر امراض
چشم قوی الاثر است **تغیر** اسنگیت سفید و سبک که در میان سنگ رخام یافت میشود و جهت قلع بیاض چشم
نافع است **تفاح** بفارسی سیب نامند شیرین او در اول گرم و در دوم تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک و تر
و شیرین او که میخوش نامند حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و مجموع او مقوی دماغ و دل و جگر و جهت خفقان
و عسر النفس نافع اند و شیرین او مفرح و ملطف رد رع حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا که در معده باشد و باقوت تریاقیه
و پخته او جهت سرفه مینی آب او با شراب و گوشت آب جهت رفع غشی مجرب آب او در معاجین مفرحه مقوی فعل آن و اکثار
خوردن او باعث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلحش اغذیه لطیفه است و ترشش او قابض و مسکن قی و عطش
و موافق معده صفراوی و پخته او در خمیر جهت اسهال مذکور مصلح ادویه سمیه و خشک کرده او با آب انار و ادویه مناسبه جهت
تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و دوازده
است و ترشش و شیرین او مولد خلط صالح و در افعال مثل ترشش است و نارس و بیمزه او مولد خلط خام و ضماد او در ابتدا
اورام حاره نافع و سیب تلخ قابض تر از همه و عصاره سیب با عصاره برگ او جهت سموم مفید و قدر شربتش هفت مثقال است
و شکوفه او با ادویه موافقه جهت دفع اخلاط متعفنه سینه و با ادویه مفرحه جهت تفریح موثر است و گویند اقسام سیب هرگاه
بجلاب حار که در معده باشد برسد رفع آن میکند و سیب ترش که آب او را بدون شیرینی بقوام آورده باشند در
آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم
سوداوی نافع و مضر اسهال دموی و مشمش و سیب شیرین او در افعال قویتر از سیب شیرین است و شربت سیب جهت سموم و
وبا و تفریح قلب بسیار موثر است و مربای او در جمیع افعال بهتر از مفرد اوست **تفاح** بری زعرور است **تفاح الارض**
بابونج است **تفاق** نوعی از سندیان بری است که بقد بیودیه نامند **تفاح ارمنی** مشمش است **تفاح**
فارسی خوخ است **التاء مع القاف** **تقورا** نیز است **تقرالیس** بیونانی بابونج است **تعیسقوری**
طحشیقون است **تفاح الجن** ثمر لفاح است **تفاح ماهی** اترج است **تقیافاف** است **تقده**
لفافه کزبره بری است **تقره** کردیا است **تکگ** بفارسی اسم جلید است **تکان** اسم ترکی شوک است
که بفارسی خار گویند **تکر** اسم هندی انار و ان است **تل** اسم هندی سمسم است **تلی** بهندی انزروت است و طحال را نیز نامند
تلسی اسم هندی شبرم است **تلهار** اسم هندی عود است **التاء مع المیم** **تمر** بفارسی خرما نامند
و او را از ابتدا تکون تا انتها هفت مرتبه می باشد یکی طلع که دیبع نیز گویند دیگر بلح سیوم خلال چهارم بسر پنجم
ششم رطب هفتم تمر و هر یک در موضع خود مذکور است و تمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند

الباء مع الفاء

التاء مع المیم

که مجموع را در شیر گاو میش بقدر ربع شانیده آن بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمی که مسمی است بجام الذهب
مصنوع است از بول غلمان نزدیک بلوغ که در ظرف مسی ریخته با و سنبل در آفتاب در موضع نمناک مدتها بسایند تا صلب شود
و اقسام او در آخر سیوم گرم و خشک است و از سموم است و در خضاب او باعث زرمی و زرد گردد اقتن طلا و تلطیف و محلل و جالی
و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل آن مفید است و مصلح او [illegible] او را خاصیت آنست که تنقیه
ملقی و تلیین آهن میکند و چون آهن را یکبار در آب زنگار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده بروغن کنجد تطفیه کنند آهن کور
مثل مقناطیس جذب آهن میکند و فرق میان معدنی و غیر معدنی ظهور رطوبت مصنوعی است در آتش بخلاف معدنی [illegible]
[illegible] مانند و بحری و از ده پیاله مثل عقرب میگردد و بری و بادهن و هردو نوع را دست و پا و چنگال می باشد در چهارم گرم
و خشک و قتال و ضماد خاکستر سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص و بستن گوشت تازه او بر موضع گزیدن او رافع
سمیت و جاذب آنست تن ماهی بزرگیست که در دریای مظلم و دریای شام بهم میرسد و نمکسود مینماید و خوردن نمکسود او جهت سم
مار و ضماد [illegible] جهت گزیدن سگ دیوانه نافع است و خوردن او و قی کردن بعد از آن منقی بلغم و مخرج بلغم غلیظ است
تنباکو ظاهرا قسمی از مامیران [illegible] که فلوس نامند بوده باشد چه در ماهیت [illegible] سیوم او شبیه و در سمیت شبیه [illegible]
مشابه و قسم سیوم فلوس را تعریف کرده اند که برگش مثل برگ کرنب و از ان درازتر و با اندک رطوبت چسپیده و ساقش زیاده
بر ذرعی و با اندک زغب تخمش در غلافی مایل بسیاهی است و موید دیگر آنکه در زمان بقراط بجهت رفع وبا گیاهی را مشهور کرده او را
که در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرده و آن گیاه قسمی از فلوس بوده و این اثر با تنباکو
می باشد چه در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده و بالفعل نایابست والله اعلم بحقیقة الحال و او در آخر سیوم گرم و خشک
و معطش و مخفف [illegible] اقسام ماسکه در دود آن مصلح [illegible] و منقی رطوبات دماغی و محرک آن و جهت درد دندان طولی و ربو
و بلغم و خاکستر او جهت رفع زخم دواب و با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و خراز و منع نزف الدم جراحات تازه و تخفیف
قروح فرنگ آزموده است و از جمعی ثقات مسموع شده که آب قلیان که از کشیدن تنباکو زرد شده بود صاحبان استسقا
از خوردن آن بسبب ادرار بول و عرق مفرط او در روز نجات یافتند و مضر دل و دماغ یابس معطش خون و مورث سدر و
خفقان و مکدر حواس محرورین و مسود [illegible] و آشامیدن او از سموم و ادمان رفع تنهاست چه معتادین او با اندک [illegible]
که باشند ادراک لذتی از و نمیکند [illegible] زرد است مصنوع سرخ مایل به تیرگی و بعضی مایل بسبز [illegible]
قسم عصاره گیاهیست و سرخ او مغشوش بطین ارمنی و امثال آنست مرکب القوی رادع و محلل و قابض و جهت اورام [illegible]
[illegible] آن و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم جراحات
و آشامیدن یک دانگ او با نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیری و نفث الدم و قی الدم [illegible] جهت [illegible]
و مقعد و [illegible] جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع و مضر [illegible]

ایضا تنبول تانبول است **تنوب** قسم کوچک صنوبر است **تنوم** قسم صغیر صابونیات تشرمی
اسم هندی حنظل است **تنک گهار** اسم هندی تنکار است **التاء مع الواو توت** شیرین او را
شبطی و ترش او را شامی نامند و شیرین در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و مشهی موافق
سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه با انجیر و مفتح سده و مصلح حال جگر و فساد سپرز و مسمن و مقوی سینه
و گرده و جهت آبله و حصبه نافع و منفذ معده و سریع الاستحاله بخلط حاضر و مصلحش سکنجبین است و ترش او
در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مطفی حدت خون و قاطع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره
بحلق و زبان و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره آب او جهت ردع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک او جهت قرحه امعا و
اسهال حار و رب او نایب مناب آب او و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل و جوارشات و آب مطبوخ پوست بیخ توت
که بقدر هفت مثقال طبخ یافته باشد مخرج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و طبخ او با عسل و انجیر
جهت سموم و برسام و جنون و درد گرده و پشت نهایت نافع و طبیخ برگ او نیز همین اثر دارد و مطبوخ هشت درهم ریشهای او
باشش اوقیه انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته باشد و بنصف رسیده مسهل قوی سودا است و غریب الاثر و حلوب بیخ
او که خراشیده در زخم کرده و آنچه در عرصه شبانروزی جمع شده باشد ضبط نماید مسهل قوی و جهت درد دندان و تحلیل
ورمهای بزرگ نافع است و از صمغ توت نیز همین آثار می آید و چون آب ریشه توت را که از شکافتن او گرفته باشند بقدر
هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ سر پوش کم گرفته بجوشانند تا بکسر رسد خضاب نهایت
قوی و مجرب است و مضمضه طبیخ پوست درخت و برگ او جهت درد دندان نافع و ضماد ان صمغ او نیز همین اثر دارد
و عصاره برگ او بقدر یک اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و ضماد او با سرکه در حمام جهت بثری عرق و طلای برگ او
با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد توت نارس با سرکه جهت رفع شقاق و شری ازموده است اه
توابل اسم اصطلاحی ادویه بایست که در اطعمه کنند مثل گشنیز و زیره و امثال آن **تودری**
اسم فارسی است و بیونانی ارذسمن نامند نبات او را برگ در اندر و بلسیاق و شاخهای او سرخ و صلب با اندک
خاری و تیره و ثمرش در غلاف باریک لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید می باشد
و بلی هندی در اصفهان قدومه گویند و سرخ او را قدومه گلگون و او غیر خبه است چه خبه را خاکشی نامند و حقیر با شکوه او را
مشاهده نموده است و هر دو در آثار قریب بیکدیگر در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و مشتهی و مسمن و جهت برودت
احشا و سرخ کردن رخسار و صاف نمودن بشره و دفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال ... و مطبوخ
او و شیر جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار نافع و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش بهمن سرخ است و نبات او قاطع
و در غایت ردع است **توتیا** معرب از دودهای فارسی است و بیونانی ... نامند و آن معدنی و کانی می باشد

ومعدنی قسم چهارم آنکه یکی سفید مشابه به پوست تخم مرغ و بر او چیزی مثل نمک ظاهر و بهترین اقسام اوست و یکی
از دو یکی کبود و شفاف و آن غلیظتر از همه است و مشهور بتوتیای هندی در غایت حدت است و اما بیبی که مشتق از
انبوبه است و بفارسی توتیای قلمی نامند و مراد تی که بهنبی مشابه نای دوان باشد عبارت از وست و چندین قسم می باشد
یکی از دود مس است که در کوره اخلاص سنگ مس در کوره دود بلند بهم میرسد قسمی سفید و بسیار بی ثقل و کثیف و اولی
از ساعد و ثانی از زراسب اوست و ... ان از اذابه اقلیمیاست که بتدریج در ذوب مس ریزند و از طلا و نقره و قلعی
نیز بهم میرسد و بدستور از مورد و از چوب درخت زیتون بری و از بعد از اخراج دانه او بعمل سیه آرند و بدستور
از عفص و خرنوب و توت سفید خشک و شاخ درخت امرود و مصطکی و حب الخضرا و شمشاد و انجیر و از گل بود نه تازه و از
شلوز ناک و از سریشم ماهی از غری جلود بقر و از ابریشم غیر مغسول ترتیب می دهند اما طریق اشجار آنکه بعد از کوبیده کردن
ان در ظرف سفال جای داده سرپوش سوراخداری بران مستحکم نموده و چندان آتش کند که دود او بر ظرف شود اما
طریق ابریشم و سریشم آنکه بزفت یا عسل آلوده بدستور آتش کنند و صاعد هر یک را استعمال نمایند و بهترین مصنوع
او اقلیمیای کرمانی و بهترین معدنی سفید آن و عدیم الوجود است و اقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال جایز نیست و طریق
غسل ان در دستورات بتحریر یافته است و ابن [illegible] ذکر نموده که توتیای بحری نیز میباشد و آن سفید و مستدیر و مشابه
سنگ ریزه است و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته و مغسول او [illegible] و مجفف بی لذع
و مشوی او لطیف تر و مقوی تر جسم و حافظ صحت او مانع انحدار مواد و جهت تقویت روح باصره و قرحه چشم و قضیب
و عانه و مقعده و سرطان متقرح و جراحت بینی و سایر اعضا و اندمال قروح و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب
و تنشیف رطوبات و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی معده مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا
و اکثر امراض عین و اکله و شقاق [illegible] او جهت حرقة البول و حمول او جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد و مصلحش عسل
و قدر شربتش تا نیم مثقال است و اقسام معدنی او قاتل و بدلش بوزن او شادنج و نصف او توبال النحاس مغسول
و گویند مرقشیشا و اقلیمیا بدل اوست و طریق تشویه انست که توتیا را باب سائیده قرص کنند و بر آتش نرم در روی
سفال بگذارند و بگردانند تا خشک شود توبال معرب از تپال فارسی است و آن چیزیست که از مس و آهن
تفته در حین کوفتن ان پرد و از مطلق او مراد توبال مس است و بهترین او مایل بسیاهی و سرخی و براق و رقیق است
که قشر بسی نامند در سیوم گرم و خشک و ملطف و جالی جهت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و منع زیاده شدن قرحه
مبلغه و التیام قرحه چشم و خشونت اجفان و جهت بردن گوشت زیاده صلب جراحات و اشامیدن مغسول او با عسل یا ماء العسل
یا آرد گندم یا صمغ عربی مسهل قوی بلغم و جهت استسقا و اخراج ماء اصفر نافع و زیاده او باعث تشنج و قرحه امعا
است و ناشسته او نباید استعمال نمود در اضمده و مراهم و آب مغسول او در نهایت لطافت و حدت می باشد و بدلش

موثر و شیر انجیر مسهل قوی و خطرناک کل منجمد است و اکتحال او جهت نزولات و حمول او با زرده تخم مرغ و موم که
در حیض و تنقیه رحم و مخرج جنین و ضماد او با حلبه جهت نقرس بارد و با آرد جو جالی جرب متقرح و توبا و کلف و بهق و
طلای او جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و سنون او جهت دندان متآکل و درد آن و با پیه جهت قلع ثالیل مفید
و برگ تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه و جهت التیام جراحات و خشک آن با سرکه جهت تقشر جلد و طلای او با آب
جهت منع ریختن موی و طبیخ او جهت استخوان کوفته یافته نافع و سایر اجزای او را فی الجمله نفع در صرع و جنون
و وسواس و ثمرش قوی‌تر است و چون انجیر را نه روز در سرکه نه روز ضیا نیده هر روز نخیده و او را با قدری سرکه او بخورند
و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون با سماق او مغز گردگان کوبیده روزی بست
مثقال او را بخورند و بالخاصیه اطلاق نمایند و مجربست و مضر جگر ضعیف و مصلحش گردکان و صعتر و انیسون و مصلح
انجیر تازه سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و بدلش در ادویه پستش مغز چلغوزه و قدر شربت از خشک تا سی مثقال
و از تازه او یک رطل **تیواج** پوست درختیست شبیه بپوست درخت جنار و گویند پوست درخت لسان العصافیر
بلاد جنوبا سخت و ظاهر [illegible] باشد در آخر دوم گرم و خشک و قابض و بسیار تلخ و با ماست چکیده در ربوب قابضه
جهت اسهال مزمن بارده و قطع خون بواسیر و ضماد او با سرکه جهت درد سپرز و اورام رخوه و سنون او جهت درد دندان
و تقویت لثه و نزله رطوبیه و بخور او جهت رفع وبا و دفع عفونت هوا [illegible] جهت بواسیر و شقاق مقعده و در آن و در
رحم و فرزجه او جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید است و نیم مثقال او با یک مثقال نیلوفر در حبس اسهال مجرب است
و قدر شربتش تا یک مثقال و مضر جگر و [illegible] و مورث التهاب احشا و مصلحش کثیرا و بدلش [illegible] است تیهوج اسم
فارسی تیهوج است **تیقال** و تیهال نیز گویند دانه شکر تیغال است **تین احمق** [illegible] است **تین الفیل** جوز الثراکیت
تیس [illegible] **تیقلیاسی** اسم یونانی [illegible] اسم هندی [illegible] اسم هندی [illegible]
تیرنج اسم هندی [illegible] است [illegible] اسم هندی [illegible] **تین افریقیات** [illegible]
حرف الثاء مع الالف **ثافسیا** صمغ نباتیست سفید رنگ شبیه بانزروت و تند و تلخ و بسیار تند بو و نبا
تش شبیه برازیانه و گلش سفید و تخمش مثل انجیره و با اندک عرض و در اطراف شعبهای او مثل اکلیل است و بیخش غلیظ
و بسیار تند و تلخ و نبت او کوههای سخت و در ریگستان [illegible] بیخ او زخم کرده رطوبت او بعد از
انجماد میگیرند و بعضی مجموع آن نبات افشرده عصاره میگیرند و اخراج متخلخل و سبز مایل بسیاهی میباشد و در آخر سیوم
گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مقی و مسهل اخلاط غلیظه و جهت درد پهلو و [illegible] استسقا و تحلیل ریاح و سدد و ضماد او
جهت داء الثعلب و روئیدن موی [illegible] و امثال آن و با موم روغن [illegible] جهت اسقاط بواسیر و جهت [illegible]
سیاهی و نفشی کبودی جلد و با عسل جهت جرب متقرح و با [illegible] جهت انفجار ورم صلب نافع و زیاده از [illegible]

و برگش عریضتر از برگ نرگس و گلش بنفش و تخمش بکبیره و بیدانه و بزرگ مقدار و در بوی مانند بستانی و بهتر از همه
بستانی مشهور به دندانه است در آخر سیوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و محلل و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و جالی
و جاذب و مخفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت او شبیه بحرارت غریزی و ملطف و رقیق کننده خون و باقوت
تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت بدن و دافع مضرت ابها مختلف و هوای و با
و تغیر آنست و جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی و نسیان
و ربو و سبرز و ریاح اینگاه و در دولی محرک باه و مولد منی و در جزو زیر مخفف آن و عطش و جهت تبهای کهنه
و قروح شش و درد معده و مفاصل و رفع کرم شکم و زلوی که در حلق مانده باشد و رفع تشنگی که از بلغم و از سده
ماساریقا باشد و تقطیر بول و نیکوی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظه و جهت ضیق النفس و فالج و رعشه
و تحلیل اورام و حصاة گرده و باشراب جهت سم افعی و دوام آن باعث سقوط موی سفید و رویدن موی سیاه
و با انجیر و سداب و با مغز گردگان تریاق زهر و مطبوخ او با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با بیرون
کرسنه و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آن با عسل سرشته باشد و ترکیب باه بیدیل و الکنا راو و عدم مراعات
مزاج و سن و فصل محرق خون و مضر بواسیر و زنان حامله و شیرده و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرا اسپانیذ
و مقصوص با مره و تهیج امراض یابسه و مجفف و مصلح مضرش مصلح تخم او ست در آب با قلیلی نمک و اضافه نموده روغن دار
و روغن کدو استعمال کشنیز و سکنجبین و آب انار رش و شیرین و امثال آن و نشستن در طبیخ برگ و ساق او جهت
احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلای او با عسل جهت بثور لبنه و قوباء و قروح رطبه سر و تخاله او و بهق و جرب متقرح و با
برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن ابن عرس با چند روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و با سرکه جهت تحلیل
رطوبات غلیظه و ورم انثیین و ضماد دیگر او با شیر جهت گشودن دمل و نضج محرق با عسل جهت ازاله رنگ خون منجمد در
پلک چشم و با روغن بادام جهت داء الثعلب و روغنی که در وی سیر یا کندر جوشانیده باشند جهت حبو و خون در اطراف
بدن و تشنج که از برودت باشد و جهت مفاصل و قولنج بلغمی و ریح تر یا و ضماد او نافع غرغره با سرکه ترتیب شیر
جهت اخراج زلوی که در حلق مانده باشد و جهت ذبحه مفید و مضمضه طبیخ او با کندر جهت درد دندان تر رد
مفید و بداشتن بسیار در دهن و بیرون آوردن طلای او با نوشادر جهت برص و بهق و با زیت جهت داحس و خشونت ناخن
و بخور آن و طبیخ او کشنده قمل است **قوموس** تخمی است شبیه بخفیه بفارسی تخم زرداب گویند و بترکی ...
او دبی مانند نبت گیاه او امکنه سایه ناک و او شبیه بید اب و برگش دراز تر و گلش سفید و تخمش تلخ و تند
و زیره و گویند تریدزرد بیخ او ست و در افعال شبیه بجزء و در سیوم گرم و خشک و مقی و مسهل اخلاط غلیظه
و اقسام کرم شکم و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده و قدر شربتش نیم درهم و مصلحش کثیرا است

و سایر اعضا و منع ان از قبول آفات و در دهای بارده و ریاح و بارد عضها جهت اعیا و با روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه
و حمول او مسقط جنین و جهت امراض بارده رحم و اکتحال او جهت بیاض و نزول آب و سنون او جهت درد دندان و منع تاکل آن
و طلای او جهت قروح و نار فارسی مفید و مضر انثیین و مصلحش مرباجوز و حبسا نیدن او در مطبوخ فنبی و قدر شربتش تا یکمثقال
و بدلش بوزن او وقیه یا شیر انجیر و با اشق و بخشیش جهت تحلیل گزمنه و حمول او جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل
و انشامیدن تخم او با شراب جهت اختناق رحم و نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت حیض بسیار
نافع **جاموس** بفارسی گاومیش نامند و قسمی از گاو است و گوشت او گرم و خشک و بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضات
و هزال کلیه نافع و مولد سودا و مضر در مفاصل و امثال آن و مصلحش انکامه و ادویه ملطفه و انشامیدن سم سوخته او جهت
صرع و کعب محرق او با عسل جهت تفریح دل و فربه کردن بدن و تقویت جگر و ذرور او مجفف قرحه و رافع حکه و مقوی باصره و قدر شربتش
تا سه مثقال و ضماد سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب نافع و بخور موی و شاخ او باعث گریختن افعی است
جاصا بنفسج یا اسم اجاص است **جار النهر** سلق الماء است **جادی** زعفران است **جاسم** با قطای قبطی
است **جاورس** و **جاورسیج** حجرة البقر است **جاسوس** خشخاش زبدی است **جار کون** اسم فارسی
سیاسه است **جاکسو** بهندی تشمیزج است **جاول** بهندی رز است **جالکری** بهندی اسم قو است **جاکوت** بهندی
اسفاناخ است **جابیری** اسم هندی سیاسه است **جال** بهندی اسم جوز بوا است **جاری** بهندی اسم
ذرت است **جاز بیل** بهندی اسم لبلاب است **جال** بفارسی اسم درخت مسواک است **جامع التخم** منظوریون است
و جبره را نیز گویند **جاورس** بهندی ذرت است **الجیم مع الباء** **جبن** بتشدید نون بفارسی پنیر نامند تازه او در دوم
سرد و تر و مغری معده و در دوم مقوی گرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و خون و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک
در اعضا و با مغز گردکان مصلح و بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و برشته او بعد از طبخ و فشردن حابس اسهال و ضماد شش
مانع ورم جراحات مضر مبرودین و رافع اشتهای طعام و غیر مهضوم و باعث قولنج و سده و ظلمت بصر و مصلحش عسل و نعناع و صعتر است
و پنیر نمک سود که ... در دوم گرم و خشک قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعاء و مجفف رطوبات و ضماد او با عسل جهت التحام زخم و رفع
داء الحیه با نوشادر جهت کلف نافع و مولد اخلاط حرارتی و معطش و مولد حکه و جرب و مضر محرورین و صاحبان سده و اختیار بسیار
کهنه و مسقی او از سمیت و مصلحش مغز گردکان و در محرورین میوهای تر و شیرها است و غیر چکیده پنیر که از آن دلمه گویند در غایت ترطیب
سنوم و جهت تب دق و سل و التهاب معده و رفع یبوست جلد و طبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع است
جبجبره لغت مغربی اسم نباتیست طولش سه چهار انگشت و برگش شبیه به برگ بید و بیخش مثل سوی سفید و بی گل و بی ثمر است
و در یوشش بیخ جبجبره در اول دوم گرم و تر و مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون و التیام جراحات شربا
و ضمادا و طلا و با شراب در دو درهم او جهت تقویت عضل و پاره شدن آن نافع و گمند بیخش را چون با پارهای گوشت طبخ نمایند

قطعهای گوشت را باهم ملاصق میسازد و درق او را جهت یرقان مجرب دانسته اند **جبسین** بفارسی
سنگ یخ نامند و آن سه قسم میباشد و پخته دو قسم او را که یکی سفید غیر براق و دیگری سرخ لون باشد جبس گویند
و پخته براق صدفانی را اسفیداج جصاصین دانند و اقسام او در سیوم سرد و خشک و اشامیدن او کشنده است
و طلای او مفرد او با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهت قطع سیلان خون و با سرکه جهت رعاف و بر بدن جهت
عرق و با گل ارمنی و عدس و پخته الیش و آب بورده و سرکه جهت رعاف و منع ریختن مو و با آب گشنیز جهت منع مواد و سرخ
و اورام ملتهبه مجربست و چون با روغن زیتون اندکی بوره و شب یمانی بسایند و بر گوشتهای زیاده بمالند ازاله کند
سکبینه و بیرجامها باعث قلع چرک ریش [illegible] آن میگردد و طلاء آن بواسیر را رفع نماید و سفیداج جصاصین را اقسال قوی تر از جبس
و نباتت قابض و رادع و جالی و مخفف است **جبلاهنک** لغت فارسی است و جالیچ هندی و آن تخم خاریست زرد رنگ
شبیه شیشیوران و به ترکی صفرادی گویند و آن ترمس است **جبب** بلغت هندی چوبیست زرد رنگ از اجزای کلکلانج هندی
است [illegible] نسخ بجای حجه مسطور است **جبلاست** نظر اسالیون است **جبلن** بترکی اسم ربابست
جتبره و جسهه بهندی اسم شیطرج است **جتبیل** اسم ایل است **جیجات** بعربی اسم نباتیست شبیه
به نبات درمنه ترکی دار و خوشبوتر و شاخهای او باریک و بسیار و گلش شبیه با اثران و تخمش با اندک پهنی و کوچکتر از عدس
و با اندک تلخی و در سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ او بدستور [illegible]
جهت شکستن باد و منع مغص [illegible] بخور او مسقط جنین مصدع و مصلحش هلیله کابلی و قدر شربتش تا سه درم و بدلش
برنجاسف است **الجیم مع الحاء** **حج** بلغت [illegible] است **حچه** و [illegible] بقدر انگشتی و
زرد کوچکتر بفارسی کاکرون و بیونانی [illegible] نامند و آن پنج قسم میباشد یکی را ظاهر تیره و باطن برنگ بنفشه و مایل
بسبزی و عطری [illegible] و طعم او لا شیرین و بعد از آن تلخ محسوس گردد و این نوع [illegible] گویند و یکی ظاهر و باطن تیره رنگ و مایل
بزردی و عطری [illegible] شکل و یکی ظاهر و باطن شکل سیاه و ساییده او برنگ نیل و هر دو را هندی گویند و یکی بقدر زیتونی و مایل
بسیاهی گویند [illegible] از بلاد دکن خیزد و قسمی اندلسی است و [illegible] مانند بقدر شیری و سیاه و نرم و بسیار تلخ و بهترین قسم اول
در اول سیوم گرم و خشک و قایم مقام تریاق کبیر است و مفرح و مقوی دل و اعضاء رئیسه احشا و نافع [illegible] افعی و سایر
سموم مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره و باه و اشتها و مدر و جهت اورام حاره و بارده و صرع و
فالج و منع عفونت اخلاط و تپ ربع و استسقا و عسر بول و تسکین بدن و درد احشا و حصاة و یرقان و قولنج [illegible]
امراض بارده نافع و طلا او جالی جلد و جهت بواسیر و درد دندان و درد چشم و با سرکه جهت طاعون و [illegible]
و منع و با مغید و مصدع محرورین و مورث جراحت امعا و مصلحش سکنجبین و شیر است تا نیم [illegible] و قدر شربتش
جهت اطفال از نیم دانگ تا یک دانگ و در تپ ربع دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در اسهال [illegible] چهار [illegible]

انداخته و با یکدرهم مورد سائیده باشد جهت استسقا مجرب دانسته و جهت جذام بالخاصیة مفید و بخور او جهت بواسیر و
عسر البول و ضماد پاهای کوبیده او جهت تاليل و کلف و جرب خصوصاً سوخته آن با سرکه بغایت نافع و طلای جرب و تخم او جهت
کلف و خوردن تسمی بی بال او جهت گزیدن عقرب مفید و بستن نوع سبز کردن و دراز که در فرار بع بهم میرسد بر صاحب تپ
ربع بالخاصیت رافع اوست و مضر قلیل الغذا و مولد خلط بد و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مخفف و مصلحش سکنجبین و انار ترش
است جراد البحر بفارسی ملخ دریائی گویند و آن حیوانیست سرش مربع و از حوالی سر تا عقب تن صدفی و از هر
طرف ده پا شبیه بپای عنکبوت و بر سرش دو شاخ و دو شاخ دیگر در تحت چشم او بیرون جسته است از جراد بری گرم و خشک تر
و خوردن او بقدر هفت عدد تا هفت عدد جهت منع زیادتی جذام مفید و آشامیدن دو مثقال از سوخته او با آب نخود سیاه تا هفت
روز جهت اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته اند جرلوب جلوب است جرلوز نقلد یانیه است جسمر جمر
باقلی است جرامقه مشط الراعی است جرمد الق و جزمالق کرم دانه است جحجرالمار قرة العین
جمر جمر مصری ترمس است جردال فاره است جراسا زاصیاست جرن ملبث بیلی
بانشاقیا است جیهر بهندی سنبل الطیب است چرول بهندی جنجل است جرمل بهندی اسم
اسفند است چرغول بفارسی لسان الحمل است چرایه بهندی عصفور است چرغ بفارسی اسم یخ است
چربی گوشت بفارسی پیه است چرس بترکی اشترش است چراتیه بهندی عقرب الذریرة است
چیهرا بهندی بمعنی یخ است جزر بفارسی گزر و زردک گویند و بستانی او یکی طویل میباشد و یکی مستدیر در دوم گرم
و تر و گویند در اول تر است مبهی و ملطف و مدر بول و مفتح سدد جگر و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین و جهت سرفه
و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاة و نطول طبیخ برگ‌های او محلل خون جامد و مربای او بغایت مبهی و مقوی احشا
و رحم و هاضم و پرورده او بسرکه و نمک جهت ازاله سپرز و سپر ز بسپردیل و مقوی معده و ملین و جهت سرفه و درد سینه و معده و جگر بارد
و در شاب او و ترتیب مربای آن و بنید او که آب افشرده او با ربع آن عسل جوشانیده و در خم بخته بگذارند تا مسکر شود و بغایت
مسکن شده و بطئ الانحدار و مصدع و عرق او که با ادویه مناسبه گرفته شود و به دستوری که در دستورات مذکور است
در جمیع آثار نائب مناب تخم است مگر در اسکار و ضماد برگ او جهت اکله نافع و جرم او بطئ الهضم و نفاخ و مضر محرورین
و مصلحش ادویه حاره و آبکامه و پخته او با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است و قدر شربت از جرم او تا صد و شصت
مثقال است و از مربی هفت مثقال و از بنید او تا پنجاه مثقال تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل جوزه یک جزو او را با یک
جزو تخم شلغم و چوب ترب در زیر آتش طبخ دهند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر بول مجرب دانسته اند و قدر
شربتش تا دو درهم و بدلش افیون و دو قوست و بری او در بلاد فرنگ گزرا مند بخیش بقدر انگشتی و گلش زرد
و غلاف تخم او خارناک و در دو قوی مذکور است و در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و با اندکی حدتی و در افعال

سوای تحریک باه قوی تر از بستانی و حمول او مخرج جنین و خوردن خام او جهت سموم و ضماد پخته اصل برگ او جهت بهق
خون که از برودت باشد نافع و او بیخ او در منازل باعث گریختن هوام و مفرد و حلاق عصب منحنی امیسون و حمول او منقی رحم
و معین بر حمل است جزع سنگی است که از یمن و حبشه خیزد و دو ور او شبیه بچشم و طبقات او خطوط مستدیر سفید
و زرد و سرخ و سیاه ظاهر است و بفارسی چشم او را باباغوری گویند و قسمی سلیمانی است و ظاهرا عین الهر از جنس او
باشد در سیوم گرم و خشک و جالی و با حدت و باعث بیداری و جهت یرقان و منع خواب و نشر باد جهت عسر ولادت پیچیدن او در
موی زنان مؤثر و تعلیق او بر اطفال مورث سیلان لعاب دهن و رفع ام صبیان و نگاهداشتن او مورث خصومت مردان
با دار زید او و دیدن خوابهای حزن ناک و رافع لقوه و سنون او جهت تنقیه و جلای دندان و قروح را و قاطع خون و جهت رویانیدن
گوشت و بریدن لحم فاسد و اکتحال او جهت رفع بیاض و نزول آب نافع است جزمازج ثمرة الطرفا و معرب گزمازو است
جزو رستنی هندی است جزر اقلیطی گویند تنقافل است الجیم مع السین جسار زعفران است جسیمی
حبک است جسار را تمر هندی است جشش بفارسی ... ماننده آن بمکوفته گندم و امثال آن است جشم بر نج و
خشک تشنیز است جشم بلغت فارسی اسم مهره کبود است که بر گردن اطفال بجهت دفع چشم ... بند تشتوم
تشنیز است جشیم خروس اسم فارسی عین الدیک است جعص بعین مهمله ... و بفارسی گچ نامند الجیم مع
العین جعده گیاهی است از نیم ذرع و بیشتر و بعضی مفروش و دیگری بالا و غب در روی دیگر را اطراف محیط بجای
زیره در طرف شاخهای او مثل قبه و برگ آن چیزی است شبیه بکوسفید مایل بزردی و با عطریه و این نوع جبلی است که جعده صغیر نامند
و بستانی او را جعده کبیر گویند و برگ او بزرگتر و کم بوتر است و ... جبلی و بعد از هشت ماه قوتش کم میشود و در آخر
دوم گرم و خشک و مفتح و با قوت تریاقیه و مدر بول و حیض ... جهت گزیدن هوام و یرقان سیاه و استسقا
و تپهای ... سوداوی و در دفع کرم معده و حب القرع و تحلیل ریاح و عسر بول و مفاصل و حصاة و تنقیه رحم و دفع ... و با
سر که جهت سپرز و ضماد او جهت تنقیه قروح و الیام ... مضر معده و سر و مصدع و مصلحش ... قدر شربتش
تا ... درهم و از ... تا سه مثقال و بدلش بوزن آن کوهی و در تحلیل ریاح شبح و در اخراج کرم معده پوست بیخ انار و سلیخه
است جعده فنا بلغت دمشق ... است جعده صغیر جعده کوهی است جعده کبیر جعده بستانی است
جعل اسم فارسی خنفسا است جعبل اسد العدس است جعفری بلغت مازندران قسمی کرفس الورق است
جعدسار اسم فارسی ... است الجیم مع الغین جغد اسم فارسی بوم است و آن مرغیست که در روز قوت بصر
ندارد و آن اقسام می باشد یکی را بفارسی بوف و بترکی ... و قوش گویند و آن عظیم الجثه تر از سایر اصناف
است و شام بوم نامند و یکی را بترکی ... گویند و آن کوچکتر از همه است مگر مرغ ... که او از سایر صغیرتر و ...
و قسم او سار سیاه اوان مسمی ... است و در ... کوره ... بوم نامند و ... گویند که ... دل او ...

ذیح باوجود گرمی ان برروی صاحب لقوه برگردن او رافع آن علت است و قطور مغز او بار وغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات است و چون زهره او را با خاکستر چوب گز و عسل آمیخته بنوشند جهت سلسل البول و بول فراش آزموده است و طلای خون او با روغن گل جهت کشتن قمل موثر و اکتحال خون او و زهره او جهت شب کوری نافع و چون او را ذبح کنند یک چشم او مفتوح و یکی منطموس میباشد تعلیق مفتوح او باعث بیداری و منطموس او مورث خواب است **جعرات** بلغت خراسان اسم ماست است **الجیم مع الفاء** **جفت افرند** مولف تذکره گوید که اسم یونانی است و معنی زوج و بحسب ظاهر فارسی بودن او اظهر است چنانکه مولف مالا یسع بیان نموده و آن نباتیست ساقش بقدر شبری و شاخهای بسیار و باریک و برگش ریزه تر از برگ نخود و مثل صدف بهم دو طرف ساقش غلافهای شبیه بهلیله و بادام از شش عدد تا چهار عدد و اطراف غلافهای خار دار و درون هر غلافی سه چهار ده تخمش شبیه بحلبه و در هر پرده تخمی می باشد در دوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضلیه و در تقویت باه قوی تر از خصیه الثعلب است و چون هفت مثقال تخم او را با گوشت بره یکساله بجوشانند و صاحب استقا یک هفته مداومت بآن نماید علیلی و کمی را رفع کند و مربای او با عسل بغایت محرک باه و مسمن گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش شقاقل **جفت** پوست ملاصق لب است و بر طلع هم اطلاق میکنند و جفت البلوط در بلوط مذکور است و از مطلق این اسم مراد اوست **جفری** کفری است **الجیم مع القاف** **جقطوط** بلغت شوکران است **جکاوک** اسم فارسی قبره است **جکور زنکه** اسم ترکی جراد است **چکوک** اسم ترکی دانه میوه ها است **جکلها** اسم هندی حباحب است **چهکی** ابن الدوله گوید ثمر هندی است بقدر خربزه و سبز رنگ و خار دار و در پهنا و طول دو درون او دانه ها بقدر گردکان و زرد رنگ و شیرین طعم و لزج و در آن دانه تخمی دیگر بقدر پسته و صلب مغز او سبز و چرب و مایل بتلخی و درخت او عظیم است و با لخاصیه مغز او مولد منی و محرک باه است **الجیم مع اللام** **جلبند** بفارسی تگرگ نامند و در طبع و آثار مثل ثلج است و از آن کثیف تر **جلنار** بفارسی گلنار گویند و غیر گل انار مثمر است اگرچه در جمیع افعال مشابه یکدیگر اند در دوم سرد و خشک قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق الامعاء و سحج و قرحه امعاء و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد او جهت رفع بدبوی زیر بغل و التیام جراحات و منع تزاید اورام و سقوط موی و سنون و مضمضه او با سرکه جهت بدبوی دهان و استحکام لثه و اسنان و قلاع موثر و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او پوست انار است و از خواص اوست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچه نشگفته او را صاحب رمد مشاهده نماید از درخت به بن جدا کرده فرو برد تا یکسال رمد نکشد و از مجربات شمرده **جلد** پوست حیوانات است و نسبت بگوشت سرد و خشک و هرچه در طبخ مهرا تر غذائیه او بیشتر و اصلاح

و بعضی او را بکامه در دغنها گرم باید نمود و پیچیدن عضوی که صدمه و ضربه باو رسیده باشد به پوست تازه گرم
حین ذبح گوسفند و بز و امثال آن بغایت مسکن اوجاع است و ورم اوست و بدستور جهت اورام بارده
مفید و الصاق پوست سر بزغاله بر سر صاحب سرسام مجرب و پوست تازه بز جهت جذب سم افعی و پوست گوسفند
جهت گزیدن و دفع خبثیه و حکه و جرب و تراشه پوست بز قاطع خون جراحت تازه و خاکستر جمیع پوستها جهت نور ضیر
و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسب آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان آزموده
است و تعلیق پوست فیل جهت تسکین تب کهنه سرد و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب
و سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب محرق پوست افعی جهت داء الحیه موثر است **جلوز**
اسم عربی فندق است و بعضی بادام کوهی استعمال می نمایند و حب الصنوبر کبار را نیز گویند و این اشتباه جیم بحاست
چه بجای مهمله اسم حب الصنوبر است **جلفطیط** نوع خلفا است **جلاب** از اشربه و در آنجا مذکور است
جلباسه ورع است **جلغوزه** اسم فارسی تخم میوه است و غیر حب الصنوبر است **جل** ورد
احمر است **جلموسه** نوعی از لبلاب است **جلجلان** بر سمسم و کزبره شامل است و بلغت جلش مخصوص
سمسم و بعضی تذکره گوید اسم سریانی سمسم است **جلیعث** اسم عربی سنبل است **جلم** قسمی سیاه
عوسج است **جلنز** خلفا است **جل نسرین** معرب از گل نسرین است **جلمان** جلد است
جلجلان الحبش خشخاش سیاه است **جلجوج** فودنج بری است **جلبانا** قند است **جلوجا**
جاوشیر است **جلجلان مصری** بشش است **جلجوت** صعتر است **جلجبین** گلقند عسلی است
جلیک اسم ترکی قطاه است **جلساق** سلق جبلی است **جلساغوج** اسم ترکی جبه الخضرا
است **جلقان** اسم ترکی حداة است **جلی دار** بلغت تنکابن آزاد درخت است **جلره** بهندی [illegible]
است **الجیم مع المیم** **جمیز** نوعی از انجیر است و بیونانی اسیقومورا یعنی تین الاحمق و او غیر انجیر بری
است چه انجیر بری از سمومات و ماکول نیست و او را در دیلم دیو انجیر نامند و جمیز را سگ انجیر گویند و ماکول است در
او شبیه به درخت انجیر و برگش به برگ توت مشابه و شاخ پر شیر و ثمر او بقدر آلوچه و رنگ او بعد از رسیدن سرخ
مایل به زردی و در بعضی بلاد بیکسال چند مکرر بار میدهد در دوم گرم و در اول تر و در سیم [illegible] سینه و گرده و
سپرز و سوداوی نافع و لعوق او که برگ و شاخها و ثمرش را جوشانیده آب او را با شکر بقوام آورده باشند جهت
ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و کزاز او از مجربات است و یکمثقال برگ مسحوق او با آب قاطع اسهال و مجرب است
با [illegible] و شکر در رفع سرفه آزموده است و شیر او محلل اورام و ملین و ملصق جراحات و جذاب و مسهل اخلاط
غلیظ و آشامیدن شیر انجیر بستانی ضعیف تر و آشامیدن [illegible] رحم او جهت سپرز و تبهای بارده و خاکستر چوب او جهت

قرح ساعیه و اکله و نار فارسی مجرب و تمرشش ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مصلحش انیسون و سکنجبین و آب
سرد است **جمست** سنگی است در حجاز و حوالی مدینه طیبه بهم میرسد و سفید و سرخ و آسمان گونی میباشد
بهترین او سرخ ارغوانی شفاف است در سیوم گرم و خشک و محلل و رافع خفقان و غثیان و غشی و مشتهی و طلای
او جهت اخراج و ورم چشم و خاتم او جهت نقرس و نقصان حاجات و محبوبی نزد خلایق موثر و در زیر سر گذاشتن
باعث دیدن خوابهای متشوش و قدر شربتش تا نیم درهم و در صرف او اکل و شرب نمودن در اثنا مثل آشامیدن
او جهت **جمد** بفارسی یخ نامند و در طبع مثل ثلج و از آن لطیف تر و جهت تبهای صفراوی و محرقه بغایت
نافع و ضماد او بر پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر او رام باطنی و اعصاب است **جمار** بفارسی پیه خرما گویند و آن مغز
درخت و موضع طلع است و قلب النخل نیز گویند سفید و شیرین و قریب بطعم پنیر است و در اول سرد و خشک
و مقوی معده و قاطع اسهال و جهت علت صفرا و لاغری گرده و غثیان خون و نفث الدم و درد سینه و سعال
و سرفه و رفع خمار رقی صفراوی و صاف کردن آواز و منع تحلیل ارواح و جذب حرارت غریبه از بدن و ضماد
او جهت گزیدن زنبور نافع و مضر شش و مولد ریاح و بطی النزول و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پرورده است **جمهوری**
شرابیست که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی بگذارند و استعمال کنند و بعضی شراب انگوری سه ساله را
جمهوری نامند و گویند آب انگوری است که در جوشانیدن بنصف رسیده باشد گرم و خشک و منضج و محلل و مشتهی و
مسمن و مجامع و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و مسخن احشا است **جنجم** بیخت شبیه بزردک بری و باریک و دراز
و درون آن سفید و بیرونش مایل بسفیدی و زردی و خوشبو و با اندک تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین
خیزد و در زابلستان گزبرستش نامند ساقش و برگش شبیه بزردک است و در سیوم گرم و خشک و مقوی باه
خصوصا ضماد او جهت ربو و سرفه و نفث الدم و ذات الریه و ذات الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی
و قدر شربتش تا دو درهم و امین الدوله گوید از یک مثقال تا یک مثقال و نیم او با جلاب رافع خفقان رست و
از مجربات است **جمل** بفارسی شتر نامند بچه کمتر از دو ساله او بهتر از سایر گوشت او در دوم گرم و در سیوم خشک
باد و اعضا و جهت تب ربع و عرق النسا و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش
حاره و شراب کهنه و ترشی کبر و سکنجبین است و بول شتر مسهل است و طلای او بر زرد آب و جهت سپرز و ...
جگر و سپرز و استسقا و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع مستی و بوئیدن او جهت سده مصفا و نفوخ
او با حرمل جهت نقرس و فالج و خدر و اورام مجرب و شیر او جهت استسقا آزموده است خصوصا
امعیه باشد و طلای گوشت سوخته او جهت قوبا و ضماد شکمبه تازه او که هنوز گرم باشد جهت کلف
اکل ششش او جهت شب کوری و حمول مغز ساق او با شیر بعد از طهر سه روز متوالی معین حمل و نفخ

وجهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مغص و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد
و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزی و سعوط و طلاء او جهت درد سر مزمن
و سبات و کزاز و صرع و تشنج و سرسام بلغمی و روغن او بدستور تضمید او با روغنها جهت تحلیل اورام مزمنه و دردهای بارد
مثل مفاصل و امثال او و گذاشتن او در گوش جهت ریاح و ثقل سامعه و وجع بارده آن و اکتحال او جهت ظلمت بصر و دمعه و
سبل و حمول او مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول و آشامیدن آن بقدری که افیون خورده باشند رافع
سمیت افیون و چون با سایر ادویه افیون بیاشامند سمیت او زایل کند و مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یک دانگ
و بدلش مثل او دوج و نصف آن فلفل و در بعضی مواد بوزن آن مشک و در امراض جگر زعفران و جهت تحلیل رطوبات لزجه
سه وزن او فلفل و ثلث او زرنباد است و جند سیاه بقدر یک درهم کشنده است در مدت یک روز و تریاق او ترشی
ترنج و شیر الاغ است جنجل قسمی از بلبوس است و از دشتی بزرگتر و در افعال مثل اوست جنبید نخود ناشکفته هر درختی
را گویند و اکثر استعمال او در رحنه الزمان است جنار اسم فارسی دلب است
جناح ملک اندلس راسن است جنطوریه قنطوریون است جناح النسر جرسف است جنجه
احمر ثمر قطلب است و در قاف مذکور میشود جنجبیر اذان الفار است جنبیل صعتر است جنجه بهندی زیبق را گویند
جنگال اسم فارسی جبس است جندان اسم هندی صندل است جن اسم هندی فلفل است چنه بهندی نخود
است جندال بهندی قسمی از بیش است جنبک بهندی مقناطیس است الجیم مع الواو جوز
بفارسی گردگان نامند مغز او در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و ملین طبع و محلل و مسبب و مانع تخمه و خوردن
ده مثقال او با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و بریان کرده او با پوست جهت سرفه که از سردی باشد
مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا کنند جهت تشنج بارد و یابس او تا رسانی و با اطفال دغالوا با
کرده شده است سودی بموت عضو و جهت حمره و غربیه و عصب دار الثعلب و ورم پستان و خوردن او با انزروت مانع
ضرر انزروت و مخرج کرم معده و سبید و ضماد او با نمک و عسل و پیاز جهت گزیدن سگ دیوانه و دل مغز محرق او با شراب
جهت منع ادرار حیض و خوردن مغز او در ناشتا باعث سهولت قی و با انجیر و سداب قبل از سموم بخورند موجب عدم
تاثیر سم و بعد از آن سبب دفع سم است و اکثار او مخرج حب القرع و مورث ورم حلق و بثور دهان و مصلحش آب
انار و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و کهنه سکرج او با سمیت است و از خواص اوست که چون با مس بکوبند
یا برو بمالند مس را ریزه ریزه کند و آشامیدن سوخته گردگان که با پوست سوزانیده باشند بقدر یک مثقال با
مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب و اکتحال آن جهت جرب و سبل و دمعه مفید و بدستور دهنها و
مغز کهنه محرق او با زفت جهت قروح سر و جوشانیده. طبیخ او در روغن متغیر الطعم و سایر اطعمه متغیره با رفع

رفع تغیر ان و ربا او که از آب گردگان سبز و عسل یا رب انگور ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون بن
دندان و اورام و سستی آن سعید بل و طلای تازه او یا مثل آن برگ او و برگ حنا جهت نزلات و صداع و فرس و
شقیقه و کل او و جاریه بارده مثل نقرس و جهت فالج و امثال آن و قطور آب برگ او که گرم کرده باشند جهت
چرک گوش و انشامیدن و حمول کردن خاکستر پوست ثانی آن جهت نزف الدم و ذرور او جهت جراحات و
جمع آن قروح خبیثه و درد دندان و مربای او با عسل جهت تسکین گرده و تحریک باه و راندن طبع و تقویت روده اعور
و خوردن مسحوق پوست ثانی او هر روز تا دو مثقال جهت تقطیر بول نافع و پوست تازه او که با خبث الحدید سائیده
با سرکه طبخ دهند و تا یک هفته ضماد نموده و هر روز بر هم زنند و با دو دام است و ضماد پوست تازه او جهت خراز و
قوبا مفید و طبیخ نیم دقیقه تا یکوقیه پوست بیخ درخت او و معده ممتلی از غذا مقی قوی و قاطع اخلاط لزجه و جهت درد
شکم و اسافل نافع است و چون پوست بیخ او را در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود جهت بواسیر و امراض
مقعد بغایت موثر و مسواک کردن با پوست بیخ او هر پنج روزی یکمرتبه دافع از اخلاط و رافع نسیان و مسواک
پوست بیخ او مقوی لثه است و طلای نشاره چوب او با سرکه جهت سرخ کردن رنگ رخساره و باز رفته جهت
قوی کردن عضو مخصوص و ضماد آن چند روز در روغن زیتون جهت منع تولد قمل از مجربات دانسته اند
و شراب او را جهت سپرز مجرب یافته اند و چون در فصل خزان ریشه درخت او را بریده و در روغن زیتون بیاندازند
تا بجوشانند که روغن سیاه گردد و روغن مذکور را صاف نموده و شستشو کرده ریشه بریده را برو
و رستنیه کنند که تقریبا ستینه برسد و دو سه روز را امسد کرده بخاک بپوشانند وقتی که درخت بارور گردد بیرون
آورند جنبری و ستینه بعدا دستینه یافت شود و آن خضابیست که مدتها اثر او بماند و مولف تذکره تا یکسال
تعهد نموده و چون قبل از موبرآمدن بر انثیان در حمام طلا کنند مانع روئیدن مو میگردد و کندی مجرب دانسته
اند و روغن گردگان را خواص مثل پنبه خائیده اوست و محلل و مسخن و انشامیدن او در روزی سه درهم تا یک هفته
جهت درد ورک مجرب و جهت اخراج بارده نافع و طلای او جهت اکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع دردهای
بارده بدنی و زایل نمودن قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط او جهت لقوه و فالج و تشنج نافع است و بدل مغز
گردگان حبة الخضرا است بوزن آن و بدل روغن او روغن سداب و با خاصیت مغز گردگان مسکن منفعت مصلح
قروح است شیر با وضماد آ جوز بوا بفارسی جوز باه گویند ثمر درخت هندی است بقدر تخم مرغی و چون
مقشر گردد بقدر عفصی و سرخ و تیره رنگ و درخت او بقدر درخت انار و بهترین او تازه خوشبو تند است
که خطوط سیاه داشته باشد و در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سیوم است قابض مفرح و مسکر و ملطف و مقوی
معده و فم آن و مرو جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و بیرقان

صداع صفراوی و دموی و ضماد او در روغن دانه او جهت بواسیر و اوجاع حاره مقعده و اکثار ان قاتل و قدر مایکدرهم
او را سم دانسته اند و طلای طبیخ او با سرکه و عسل محلل اورام و استسقا و ضربان و قاطع عرق و مانع تقشر پیره و ضماد مجموع
نبات او جهت تقویت اعضای مسترخیه و مانع ریختن موی و مجفف رطوبات غریبه و خوردن او جهت منع صداع
فرمن مجرب است و قدر شربتش تا یک دانگ و بدلش تفاح دهو وزن او و مورث جنون و فساد فکر و مصلحش فلفل و رازیانه
و عسل است **جوز القی** شجریست مخصوص آن بلاد و بین بقدر فندقی و جوف او مشتمل بر پردها و باین پردها دانه او بقدر
مغز حلغوزه و با اندک بد بوی و در دوم گرم و خشک و منقی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده و دماغی و عصبانی نافع و قدر
شربتش تا یک درهم است با یک مثقال رازیانه و آب گرم و عسل و هر گاه بست درهم شب را و دیگر رطل آب بجوشانند تا بنصف
رسد و جوز القی و همچنین سایر مقیات را با قدری نمک ساییده و بعسل سرشته با مطبوخ شبت و بقدر احتیاج
آب گرم و قدری عسل بنوشند بغایت منقی و بی غایله است **جوز الجمس** ثمر شجریست هندی بقدر فندقی و مدور و سیاه
و غالباً او رو پوست او هموار و در جوف او دانه های بقدر قرطمی و زیاده از پنج عدد نمیشود و در دوم گرم و خشک و مسهل
بلغم و لزوجات سودای محترق و قدر شربتش تا ده درهم است با آب گرم و مصطکی تا دو درهم است با آب گرم و مصلحش **جوز
الفهم** دانه ایست مدور و شبیه بماه و در جوف او مغزی شبیه الو و سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبضی مایل بگرمی و خشکی
و قاطع اسهال مایوسین است با بسور و جهت اورام نافع است **جوز القطاة** دانه ایست شبیه بکاکنج و بقطاة رغبت
در خوردن او حریص و گیاه او پرشاخ و منبسط بر روی زمین و پر گره و نرم و برگش شبیه ببرگ خرفه و از آن عریضتر و غبار
منبت او زمین نمناک و ثمرش مثل کاکنج پرده دارد و در جوف پرده غلافی کوچک و مایل بطول و در آن غلاف دو دانه کوچک
است مایل بگرمی و خشکی و خوردن برگش جهت تقطیر بول و جرب مثانه خصوصاً با طبیخ ملیوانج عصاره برگ او جهت قولنج ریحی
بخاصیت نافع است **جوز الشرک** ثمر شجریست در حبشه کثیر الوجود و بقدر جوز و اندک طولانی و مستدیر و انبهای و تند
و پوست خشک و چین دار و رقیق و در تحت پوست جسمی صلب و در جوف او دانه شبیه بدانه انگور و پنج عدد و با اندک
تندی اهل مصر او را فلفل سودان گویند و رنگ او مایل بسبزی و تیرگی و در سیوم گرم و خشک و با آب گرم مدر حیض و مسقط
جنین و رافع درد مثانه و آب طبیخ او مفتت حصاة و روغنی که از آب طبیخ او و روغن زیتون ترتیب دهند جهت درد کمر و تمام
اعضا مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و مهیج اشتها و باه و مصدع و مضر بریه و مصلحش کثیرا و بدلش نصف او فلفل و زنجبیل با ده
انجره است **جوز الکوثل** و بعضی جوز القی نیز گویند ثمر نباتیست هندی شبیه بجوز و در شکل و رنگ سیاه مستدیر و
و پوست او نازک و در جوف او غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و طعمش مثل باقلا و برگش شبیه ببلبلاب و گلش سفید و در آخر
سیوم گرم و خشک و بغایت منقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع باطنیه و
حصاة نافع و مرخی اعضا بمرتبه ایست که بعد از خوردن او تا یک هفته بحالت اصلی نمی آید و مصلحش نبات و کدو با و قدر شربتش

الحاء مع الالف **حاشا** نوعی از پودنه کوهی است شبیه به صعتر و بقدر یک شبر و شاخهای باریک مایل
بسبزی و برگ و ریزه و باریک و گلش ریزه و مدور و سفید مایل به بنفشی و سرخی و در سه نوع از جهامیرو ید و تخم آن
کوچکتر از خردل است در آخر دوم گرم و خشک و مسخن قوی و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سده و احتقان
و منقی سینه و ملطف و مسهل بلغم و اقسام آن کم مقوی معده و جگر و محلل خون جامد و تریاق سموم بارده حیوانی
و نباتی و شکوفه خالص او مسهل سودا و قایم مقام افتیمون چون حاشا را با نمک و سرکه بنوشند مسهل بلغم و اخلاط امخیته
با آن و طبیخ او با عسل جهت عسر النفس و تنقیه بلغم و مسحوق او با عسل جهت قولنج و تحلیل فضول و درد رحم و گلو و تقویة
گرده و تنقیه آن و تحریک باه و رفع ... و خوردن قلیل او با طعام جهت قوت باصره و ضماد او با عسل که جهت
و ثالیل منکوسه و ورم تازه بلغمی و بارد گندم و شراب جهت عرق النسا و امثال آن نافع و مضر ریه و مصلحش نعناع و قدر شربتش
دو مثقال تا پنج درهم و بدلش نیم وزن او افتیمون و در تعریق بقدر یک وزن و نیم او صعتر و چون یک جزو او را با ده جزو آب انگور
بجوشانند تا ثلث او بسوزد در جمیع افعال قوی تر است و چون صد مثقال او را کوفته و بیخته در لته بسته در شصت رطل آب
انگور انداخته بگذارند تا خمر شود جهت تقویت هاضمه و رفع سقوط اشتها و اوجاع عصبانی و برودت آن و سایر اوجاع تا دو ماه
و تشعریره تپهای بارد و رفع مضرت سردی هوا و برودت و سموم بارده بغایت موثر است **حاشیشان** بفارسی خشن
گویند چیزیست که در ابها منجمد گردد و مثبود و مایل بسفیدی و به زردی مایل بشیرینی و حار و بسیار تند و قوی تر از فرفیون در
چهارم گرم و خشک و به قدر درهم او منقی قوی و یک درهم او کشنده است بقی مفرط و ضماد او جالی و سرخ کننده رخسار و محلل
است و جهت امراض بارده استعمال او در خارج بدن جایز است **حاج** بفارسی اشترخار و بترکی دوه تیکانی
نامند گیاهیست که ترنجبین بر او منعقد میگردد و گل بسیار خشک و رادع و جالی و مفتح و تریاق سموم و شرب و بخور و ضماد او
رافع بواسیر و طلاء عصاره سوخته او جهت قروح ساعیه بعید الی و مضر گرده و مصلحش کثیرا و بدلش چند توقا و روغن او
کهباب تازه ترتیب دهند جهت مفاصل و جمیع علل بارده بغایت موثر و اکتحال عصاره او جهت بیاض و تخفیف چشم و قطور
قطره او در بینی و بعد از آن استنشاق بروغن بنفشه رافع صداع مزمن مجرب دانسته اند و شکوفه او جهت بواسیر نافع
است **حالوتا** اسم سریانی ابوخلسا است **حافر المهر** سورنجان است **حافظ النفت** نیز است
که مانع صعود اوست **حابس الجوز** لوزه است که حفظ جوز را از فساد میکند **حافظ الکافور** فلفل است **حافظ
الموتی** و **حافظ الاخسار** قطران است **حافظ النحل** و **حافظ الاطفال** فربیون است **حالق الشعر**
جالینوس گوید زرنیخ است و بعضی گویند حجر الفیلسوف و بعضی گویند ناشر است **حالاس** اسم یونانی اسفنج آبی
حالبی اطراطیقوس است **حافر** اسم حیوانیست **حب النیل** بفارسی تخم نیلوفر گویند و او دانه گیاهیست
شبیه بلبلاب و بر جدار خود پیچیده گلش کبود و بشکل لبلاب بازد ثنا ... بهم میرسد در غلاف برگی و دانه سه دانه است ...

سنگ را قابل قطع میکند **حب الراسن** دانه ایست شبیه بمویزج و املس و غلاف دارد شبیه بقرطم و
بهمن و با اندک تندی و عطریت و کل نبات او شبیه بسوسن و در راسن و در حرف را مذکور است و در دوم گرم و خشک
و مسهی و مقوی و نافع سحج و تحلیل آن و جهت امراض بارده نافع و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش راسن است بقدر
نیم وزن او و مولف مالا یسع مویزج را حب الراسن دانسته و اشتباه او از جهت مشابهت باوست **حب بلسان**
تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی و بزرگتر از آن و مایل بطول و مغزش سفید و رنگ او اشقر و در وزن ثقیل و
طعمش تلخ و تخم بشام جنبیز و بمنیز مذکور است و بالفعل چون حب بلسان و درخت او مفقود است تخم بشام را بدل او
میکنند و فی الواقع بدل او نمیشود و حب بلسان در آخر دوم گرم و خشک ... بدل و مفتح و مقوی معده و باقوت تریاقیه و مجفف
رطوبت معده و امعا و رافع صنف امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد معده و جهت تحلیل نفخ و سرفه و ورم رحم و
عرق النسا و صرع و سده جگر و استسقا و گزیدن هوام و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش یکوزن
و نیم او عود بلسان و اگر نباشد بوزنش سلیخه و عشر او سباسه است و در تریاقات هم وزن او و نیز او مذکور با حب الغار
حب البان دانه ایست کوچکتر از پسته و در غلافی مثل غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست او سفید و رقیق و
درخت او بزرگتر از درخت گز و برگش شبیه به برگ بید و بسیار سبز و گلش مثل یاسمین تازه و در دوم گرم و خشک و مفتح سده
جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره او مقی و آشامیدن دو درهم او با انجیر که جهت سپرز مجرب و فتیله او جهت رعاف و سعوط
او جهت استحکام لثه و ضماد او جهت اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و مواد سوداوی و بلغمی
و کلف و جرب و حکه و با بول جهت ثالیل نافع و مغثی و مضر جگر و معده و مصلحش رازیانه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش
یکوزن و نیم او سلیخه و عشر او سباسه و روغن او جالی و محلل و جهت درد گوش و دوی و طنین و سرفه و ثالیل و شقاق
مقعد و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و ورم صلب جگر و سپرز و با سرکه و با مرهم ... جهت
بلغمی و ضماد او با عسل جهت نزلات بارده و سعفه و دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قلع آثار قروح نافع و آشامیدن یک مثقال
او با آب عسل مهیج قی و مسهل و با آب سرکه جهت تنقیه جگر و سپرز و بیخ درهم او مسهل رطوبات و قرحه و مضر معده و مصلحش
انیسون و چون داخل ادویه میکنند مقشر نمیشود **حبة الخضرا** بفارسی بن نامند و آن بار درخت سقز است و در بطم
خواص درخت او مذکور شده تازه در اول خشک و در دوم گرم و خشک او در سیوم گرم و خشک و مسهی و مدر بول و حیض
و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن گرده و معده و محلل نفخ ریاح و مسمن گرده و منقی بدن از فضلات بلغمی و
جهت فالج و لقوه و استسقا با سرکه و آشامیدن او جهت گزیدن رتیلا و تنقیه جگر و درد سر و ضماد محرق او را جهت
ازدیاد ... و دوار القلب مجرب دانسته اند و بطلی الهضم و مضر محرورین و قاطع اشتها و مصدع و مورث قلاع
و مصلحش کتیرا و خمیره ... و سکنجبین ... مقدار شربتش ... و گویند لسینه و بادام ...

در قضایای حاجات موثر است **حباب** حیوانیست بسیار کوچک و سیاه و شبیه بعقرب و از جعل باریکتر و در غبیر
بید انجیر بهم میرسد و چون کسی را بگزد در یکشبانه روز یا کمتر از سه روز بمیرد و علاجش تریاق و نحو آن قوی است
حباری بفارسی هوبره گویند مرغیست بری خاکستری رنگ و منقش بسیاهی و منقارش دراز و در آخر دوم
گرم و خشک و موافق مبرودین و گوشت و بیه او جهت ربو و ضیق النفس و سهر و پرده سنگدان او جهت خفقان و اکثر
امراض سینه و اکتحال او با مثل آن نمک سنگ جهت ابتدا نزول نهایت نافع و چون بیه او را با اندک نمک و سنبل بسرشته
بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند پنج عدد او را در قطع اسهال دوری که قریب بماند بعد بدل است و خون او تا سه
مثقال با آب و شراب جهت ربو و عسر النفس و خاکستر او جهت ثالیل ضماد او نافع و گوشت او دیر هضم و مضر محرورین و
مصلحش سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن او را با هموزن او حب المیم سائیده با عسل بکسی اطعام کنند باعث
محبت مفرط می شود و تعلیق او موجب نبول و تعلیق چشم راست او رافع چشم زخم و تعلیق سنگی که چینه دان او
بهم میرسد قاطع رعاف و بیضه او خضابی خوبی است **حبرج** مرغی است شبیه بحباری و از آن کوچکتر و در کنار
آبها می باشد گرم و غلیظ و مولد خون سوداوی و مصلحش بهرا پختن و با دارچینی و آب کامه بدون روغنها استعمال نمودن
حب بفارسی دانه نباتات را گویند و در طی ذکر اصل هریک مذکور است **حبق** [illegible] گل نبات یا بن شجر و گیاه
خوشبو است و از مطلق او مراد فودنج بری است **حبق الفیل** و **حبق الفنا** درنجوش است **حبق الراعی**
برنجاسف است **حبق قرنفلی** فرنجمشک است **حبق اترجی** و **حبق ریحانی** بادرنجبویه است **حبق البقر**
بابونج است **حبق خراسانی** نقله خراسانیه است **حبق صعتری** و **کرمانی** و **حبق بستانی** اسپرغم است
حبق نبطی حماحم است **حبق التمساح** و **حبق الماء** فودنج نهری است **حبق الشیوخ** مرو است
حبق جبلی فلنجمونا است **حبق المهر** نوسیا جوسل است **حبق البقر** کرسنه است
حبر مداد است **حب الفلفل** حب السمنه است **حب اللهو** کاکنج است **حب الذهب**
حب الغار است **حب الدود** کرمدانه و آن ثمر بستان است **حب الفهم** بلادر است **حب**
القلقل در حرف قاف مذکور میشود **حبق ریحانی** شیح است **حب القلب** بهدانج است **حب القاقله**
قاقله کبیر است **حب البرشاد** تخم نوعی از جرجیر است که بحروف نبطی نامند **حبة البطم** حبة الخضرا است **حب**
الوز لسان العصافیر است **حب الرشاد** بزر الحماض است **حبة العقد** تخم فنجنکشت است
و گویند ثمر یکمون است **حب عسافی** دانه قاقله است **حب خطایی** و **حب السلطانی** دندا است
حب النافوح بلغت بغداد بیخ و لبوب خشک است **حب الاثل** عذبه است **حب العرعر** ابهل
است **حب الصراط** مازریون است **حب العروس** کبابه است و گویند تخم نیلوفر است **حب**

حب حلو و انیسون است حب السودا شونیز است و شونیز بخ ابیزنا امند حب العصفر
تخم است حب الملوک ماهودانه است و گویند دند است و گویند حب صنوبر کبار است و بغدادی گویند بلغت
هند اوا اسم قراصیا است حب العصفور ربق است حب الغنا رغب الثعلب
است حبلین و حبنین دفلی است حب المساکین لبلاب است حجب بلغت اهل مکه بهندی
است الحاء مع الشین المعجمه حشکم بتاء مثلثه در دو دمن است حشره غوره انگور
است حرسا بسریانی اسم نعناع است حجر اسم هرچه از زمین صلب گردد و از زوال رطوبات
و جفاف مره بعد اخری تا مزاج ارضی او گردد و اختلاف رنگ بحسب محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال ان میباشد
رطوبت و برودت غالب هر دو باعث تکرج و حرارت و یبوست باعث حمره اند و قلت ان سبب صفرت و حرارت
مفرطه و رطوبت ضعیفه موجب سواد و محک د غیر مستحکم المزاج بخلاف رنگ ظاهر او می باشد حجر لبنی سنگیست
اغبر و با اندک شفافی و چون بسایند مثل شیر میگردد و در دوم سرد و در اول خشک و قاطع نزف الدم و حیض و مفتت
حصاة و جهت قرحه معده نافع و ضماد او رادع مواد و اکتحال او جهت منع نوازل و قرحه و سلاق نافع و مورث یرقان و مصلحش
عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش شادنج است حجر عثمانی سنگیست اسفید و سائیده او غلیظ مایل بزردی و شیرین
مایل بحرارت و منقی قروح و در افعال ضعیفتر از حجر لبنی حجر مشقق سنگیست زعفرانی رنگ و تو بر تو و زود شکن
و از نواحی مغرب خیزد و در شکل شبیه کنبر بخ و در قوت ثبات دنج و اندک از او ضعیفتر و با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم
و التیام مابقی قرنیه و برآمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است حجر قبطی بلغت مصر او نه نامند و آن سنگی است
مایل بسبزی و سست و بغایت زود شکن و گازران با و جامه میشویند و در اول سرد و خشک و قاطع سیلان خون در
ظاهر و باطن و محلل اورام و مخفف قوی و آشامیدن او با آب جهت اسهال مزمن و درد مثانه و نفث الدم و فرزجه او جهت
قطع سیلان حیض و رفع بدبوی رحم و ذرور او جهت قطع سیلان خون جراحات و اکتحال او با ادویه مغریه جهت قرحه
چشم و با موم روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات نافع است حجر حبشی سنگی است
سبز مایل به برجد و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و از بلاد حبشه خیزد و سائیده او سفید رنگ میشود گرم و بسیار
تند و منقی و جالی و جهت ازاله آثار قرحه بیاض العهد و بیاض و انتشار مژه و ورم و ظفره نافع است حجر الیهود سنگی
است بشکل بلوط مایل بسفیدی و با خطوط متوازیه و در آب نرم میشود و طعمی ندارد و بعربی اسمد گویند که نر و ماده میباشد
و ماده آن مستدیر و سفید و خطوط سیاهی و سبزتر شکل بسطو و بقدر جوزی است و جهت حصاة زنان
و نر او بشکل بلوط و مخصوص حصاة مرد است در اول گرم و در دوم خشک و گویند معتدل است و مدر بول و مانع
تولد حصاة و از یک دانگ تا نیم مثقال او با نیم مثقال آب مفتت سنگ گرده و مثانه و طلای او جهت التیام جراحت

و با عسل جهت تلیین صلابت نافع و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل است و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ
است **حجر الفلفل** نزد مولف ما لا یسع حجر حبشی است و ابن تلمیذ گوید که آن سنگ ریزهای شبیه بفلفل است
که در حین خشک کردن فلفل بآن مخلوط شده کیفیت او را حاصل میکند و در اطلیه مثل کلف مستعمل است
حجر الفضه سنگی است که نقره را جذب میکند و در حین زیادتی نور قمر اغبریت او مبدل بسفیدی میشود با اندک شفافیت
و سنبک است و در مغربیه و بلاد غرب یافت میشود و در دوم سرد و در اول خشک و جهت صرع اطفال و سعوطاً مجرب
دانسته اند و جهت جنون و خفقان و نزف الدم و تعلیق او در پارچه کبودی باعث قبول و جاه و رفع خوف و فزع و
آویختن او بر درخت خرما حافظ ثمر آن و مثمر آن و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یکدرم **حجر افریقی** سنگی
است ما بین جفت و ثقل و اجزا او مختلف است در صلابت و لین و با خطوط سفید مثل اقلیمیا و از افریقیه خیزد
و با قوت مجففه و اندکی مالیه بالذع و محرق مطفی او سه بار در زخم ثعلب او قوی تر و بجهت قروح خبیثه و متعفنه مفرد او با شراب
و عسل نافع و محرق مغسول او با سمن و روغن جهت سوختگی آتش و امراض چشم مفید است **حجر الاساکفه** سنگیست
ملون بسبزی و زردی و سیاهی و شکسته او مایل به تیرگی و کبودی و مستعمل کفش دوزانست و ذرور او جهت مرهم
لثات و جراحات و قطع نزف الدم نافع است **حجر البحیره** سنگیست رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند
ملتهب گردد و از نواحی شام خیزد با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهت ریاح و رکین و التیام جراحات نافع است
حجر السلوان سنگیست سفید و شفاف و شبیه به بلور و فرق میان او و بلور نرم شدن او در دست و در آب جهت خفقان
و نزف الدم و حرارت معده و آشامیدن او رافع مرض عشق است و قدر شربتش یکدرم و نوعی از او مایل بزردی و
بسیار براق نیست و از جمله سموم است **حجر الکلب** سنگیست که چون بطرف سگ اندازند بدندان گیرد و دور افکند در
عداوت موثر دانسته اند و چون در آب یا شراب اندازند و از آن بنوشند و حضور او در مجلسی باعث عربده اهل
مجلس و گذاشتن او در برج کبوتر باعث گریختن کبوتر انست **حجر حرامی** سنگی است سیاه و بدبو و از
صقلیه خیزد و از آتش مشتعل گردد و از آب کم که بر وی ریزند مشتعل تر گردد و از روغن اطفا یابد تعلیق او جهت
صرع و درد رحم و جهت زنان عاقر و منع اذیت حیوانات موذی و بخورش جهت گریزانیدن هوام موثر
است **حجر اعرابی** بفارسی سکر سنگ و سنگ زخم نامند سنگیست شبیه به عاج و از بادیه عرب خیزد
جالی و قاطع نزف الدم جراحات و سنون محرق او جهت جلاء دندان و تقویه لثه نافع است **حجر غاغاطیس**
سنگی است که از وادی مشهور بغاغا مابین فلسطین و طبریه خیزد و معروفست بجهنم چون در آتش گذارند
مثل چوب سوخته گردد و از دیگر لال ادیکوقیه میماند با صلابت و سفیدی و قبل از احراق سیاه مایل بکبودی
و بسیار سبک و صفایحی و بوی او در حین احتراق مانند بوی شاخ حیوانات و نفط است در دوم گرم [illegible]

وخشک و محلل و ملین و شرب او قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و بخور او جهت غشی که از اختناق رحم باشد
و گزیدن هوام موثر است و مضر ریه و مصلحش زعفران و مهیج صرع [illegible] و در رویانیدن گوشت
سفید و بخور او دافع کرم اشجار و قدر شربتش تا یکدرهم است حجر الاسفنج سنگیست که در روی اسفنج یافت
میشود و اسفنج مذکور شد و بهترین او سفید صلب است در اول گرم و در دوم خشک و مجفف بی لذع و قاطع نزف
الدم و ذرور او جهت التیام جراحات و طلای او جهت تحلیل اورام و آشامیدن او بقدر دو دانگ با شراب و امثال آن
جهت حصاة گرده و یرقان نافع است حجر حرفی سنگیست مصری شبیه بحرف و صفایحی و زرد و از هم ریزد و بغایت
خشک و گرمی او کمتر و با قوت قابضه و اندک حدت و قایم مقام حجر قیشور در ستردن موی و دو درهم او با شراب قاطع
خون حیض و خوردن او چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل دایمی زنان و ضماد او با عسل جهت اورام پستان و قروح
خبیثه و منع زیاده شدن آن موثر است حجر المس سنگی است که بآن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان گویند و
الوان مختلف میباشد و بهترین او سرخ و سیاه و براق است اسنباذج قسمی ذبون او ست و سرخ او چهار است
در اول و باقی همه سرد اند جهت جگر و جرب و داء الثعلب و سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن پستان و خصیه و سائیده
آن با سرکه جهت رویانیدن موی و آشامیدن یکدرهم او با سرکه جهت ورم سپرز و صرع نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و
سائیده قسم اغبر آن بر روی مس جهت قروح که دفعتاً بهم میرسد و محرق قسم سبز زیتونی آن جهت سوختگی آتش و بیاض
چشم و با سرکه و نطرون جهت خنازیر و قوبا و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و آکله و شقاق و قروح متعفن و
اورام حاره اعضای عصبانی و التیام جراحات عصبی و درد آن نافع و سائیده او در دیده چشم بر روی او باعث زیادتی
قوت و جلای آن موثر و ذرور قسم سرخ او جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است حجر الحیه
بفارسی مهره مار گویند قسمی از مار بهم میرسد و بقدر نصف فندق و مایل بدرازی و برنگ خاکستری و بعضی سیاه و سرخ
و صلب و مخطوط باسه خط سفید و بعضی سفید و سست می باشد و قسمی معدنیست و مار مهره نامند و بعضی گویند سنگی
است ملون از معدن زبرجد بهم میرسد و جمعی گویند زبرجد است و بهترین او آنست که چون بر موضع گزیده مار بگذارند
بر موضع بچسبد و بعد از آن که در شیر اندازند شیر بجهد و چون بضرب تمام سم کرده باشد دیگر بچسبد و همچنین ضرب
سم لون او متغیر گردد و بعد از آن که در شیر اندازند بحال می آید و او جهت گزیدن عقرب و هوام دیگر ضعیف الفعل است
و جهت دفع سنگ مثانه بغایت نافع و قدر شربتش تا سه قیراط و تعلیق او مخلوط با [illegible] و لنقرس نافع است حجر هندی
سنگیست که از هند خیزد مایل بسیاهی و سبزی و سائیده او مایل بسبزی و زردی و شانه هندی نامند و ذرور او جهت قطع
خون بواسیر و جراحات بیعدیل و آشامیدن یکدانگ و کمتر از آن جهت قطع خون اعضای باطنی و بواسیر و سم عقرب
مفید است حجر هنفشی بنون بعد از سیم و قبل از فا سنگی است که از نواحی مصر آرند شبیه بسنگ ریزه ابلق از الوان

مختلفه طلا می سائیده او با آب باعث [?] عضو میشود حجر الرام سنگی است سیاه که از و ظروف و دیگ میسازند
و در خراسان بسیار است جهت تقویت لثه و دندان و نزف الدم موثر است حجر الکرک سنگی است بسیار سفید
و از هند و ساحل دریای [?] و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از آن شفاف و سفید میگردد و شبیه بحجر سلوان در آخر دوم
سرد و خشک و رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور او جهت رفع نزف الدم
و اکتحال او جهت رفع بیاض قرنیه تازه و ازاله آثار قروح چشم و اعضا و سنون او جهت جلای دندان و رافع زردی
او و جمیع امراض ردیه آن و آشامیدن طعام و شراب در قدح او مورث سرور و رفع غم و در مجالس و داشتن
او دافع بهتان و سحر و چشم بد و مورث دوستی مردان و زنان و گذاشتن او در منزل [?] بدستوری که نهند
سبب الفت ایشان. و نزد اهل هند بسیار معتبر است حجر المحک سنگیست ثقیل الوزن و سیاه و گویند
مایل بسفیدی نیز می باشد و چون [?] دهان متواتر باو رسد طعم زعفران از و ظاهر گردد و چون با او اعضا را
بمالند چرک را زایل کند و بعضی از آن سنگ با ترتیب دهند در دوم سرد و خشک و جهت درد گرده و عسر نفس [?]
و جهت بیاض چشم با شیر مرضعه پسر اکتحالا بغایت نافع و قدر شربتش یک دانگ حجر الدیک سنگی است [?] و
از آن کوچکتر و سفید مایل به تیرگی و در شکم خروس تکون میگردد در دوم گرم در اول خشک تعلیق و شرب او جهت
رفع حزن و هموم و وسواس و در دهن داشتن او جهت رفع تشنگی و آشامیدن آبی که او در آن گذاشته باشند جهت
تشنگی مفرط بغایت بی بدیل است حجر النار سنگ آتش زنه است و سنگ چخماق نامند و آن اقسام
و الوان مختلفه می باشد و در اول سرد و در سیوم خشک و ذرور او مجفف خنازیر و جهت التیام قروح عسر الاندمال
جمیع اعضا نافع و تعلیق او بر ران زنان که در لته بسته باشند جهت عسر ولادت موثر است حجر المقناطیس سنگ
آهن رباست و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین او لاجوردی صاف و [?] و سیاه است و در سیوم
خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوت جاذبه او از بودن آهن ساقط گردد و از مالیدن سیر رفع
قوت او شود و در [?] هرگاه در خون گرم اندازند اعاده قوت کند خصوصا چون در خون بز نر اندازند و در هر روز
تغییر دهند تا سه روز و [?] و رطوبت نیز مسقط قوت اوست و شرب او مقوی جگر و سپرز و مزیل حصاة و وجع
نقرس و مفاصل و عرق النسا و عسر ولادت با ماء العسل اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال و ذرور او
جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول
او در جمیع افعال مثل شادنج و قدر شربتش تا نیم [?] و داشتن او در حریر سفید باعث قبول و جاه و منصب
و قضای حاجات و در دست نگاه داشتن رافع کزاز و در دست و یا تعلیق او بطرف چپ جهت عسر ولادت و در
زائیدن موثر است و گویند چون جماع مس او کند این اثر از و زایل میگردد و چون زحل در سنبله باشد و [?]

با گلاب سرشته بسرمه ترتیب داده اکتحال نمایند و مریخ و میزان آن از آهن نیز بسرمه ترتیب داده و یکی از و
اکتحال نمایند و شخص مقابل ابلیس مدت مدید و نظر شخص محول ما بین کند بمرتبه باعث محبت ثانی بالک گردید
که ما فوق آن متصور باشد و مجرب دانسته **حجر یوس** سنگیست شبیه به بوره ارمنی و ازان بوح
و ملمع و با نقطهای زرد و سفید گرم و محلل و قوی و تدهین بروغن زیتونی که دران جوشانیده باشند جهت رفع
ماندگی بسیار مفید **حجر المثانه** سنگیست که در مثانه متولد میشود گرم و خشک و آشامیدن او جهت تفتت گرده
موثر و جهت سنگ مثانه بی نفع است و اکتحال جهت رفع بیاض چشم مفید است **حجر الحمام** جزیست
که در دیگ حمام متحجر میشود و تیره رنگ و سست و گرم و خشک از ادویه سرطان رحم ست و ضماد او جهت
رفع سرطان بغیر قرحه موثر **حجر البقر** سنگیست که در زهره و تیره دان گاو متکون میشود و بازهر گاو سیه
داند زرد ایند مایل بسیاهی و با اندک براقی و سست و منقط بسیاهی و بعضی بزردی و با طلس و مایل بسفیدی
و زردی بیشتر در گاو سیاه بهم میرسد و هر گاه متکون گردد چشم گاو مایل بزردی و سفیدی حدقه او مستدیر
گردد و اندر لاغر میشود و اکثر اوقات فریاد میکند و پازهر مدور بعضی پهن و بعضی طولانی و بعضی مدور و انچه در زهره
او متکون میشود از یکدانگ تا چهار مثقال میباشد و قوتش تا دو سال باقی است و در آخر دوم گرم و خشک و در افعال
از حجر التیس بغایت ضعیف تر و محلل و مسمن و مدر حیض و بول و جالی و مفتت حصاة و اکتحال مقوی بصر و رافع
بیاض و طلای او جهت بهق و برص و آثار بواسیر و التیام جراحات و با آب کشنیز تازه جهت حمره و نمله ساعیه و امثال
ان و با شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و دار الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط
یک عدس او با آب برگ چغندر جهت نزول آب و خوردن او هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله یا
در حمام تا چند روز و از عقب آن گوشت آب مرغ فربه آشامیدن باعث تسمین بدن از مجربات دانسته اند و مضر
محرورین و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو قیراط و یک مثقال او قاتل است و انچه در رودگاه متکون شود
بزرگتر و سبکتر و در افعال ضعیف تر است **حجر الابل** سنگیست در گاو کوهی متکون میشود و در بازهر
مذکور شد **حجر الحوت** جسمیست که در سرهای ماهی متحجر میشود سفید و صلب و بهقی میباشد گرم و جاذ و در ریزانیدن سنگ
گرده بغایت قوی است **حجر بحری** جسمی است سفید و مدور و صلب و در جوف او دانه ایست که با علی و اسفل
حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از الکمکت است و یکدانگ تا دو دانگ در تفتیت حصاة و عرق النسا
بغایت موثر است **حجر لافروج** سنگی است مانند قلینور بر روی آب می ایستد و از استنبول خیزد و تحفه
دغا الابقر و یکدانگ او در حال رفع سم عقرب میکند **حجر الرحی** سنگیست سیاه و با سوراخهای مانند
و با نقطهای سفید و از جبال جانب مشرق حلب خیزد و در آخر سیوم گرم و خشک و محلل و حابس خون حیض و چون کم گردد

سرکه براو ریخته عضو را به بخار او نگه دارند باعث ازاله ورم و دافع نزف الدم و رعاف و خون حیض و شستن مقعد
بسرکه در آن تافته او را انداخته باشند جهته بروز مقعد و نطول آن جهت محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و دفع اعیا
و حصول جرم او جهته بواسیر و منع حمل و طلای آن جهته استسقا نافع است حجر ارمنی سنگی لاجوردی و اغبر
و با رطوبت و نرم ملمس و قسمی از و سرخ تیره و از ارمنیه خیزد و در دوم گرم و خشک و مفرح و مسهل قوی شود و او انفع
از لاجورد و مسهل اخلاط سیاه و جالی گرده و مثانه و بالخاصیه جهت جذام مفید و مستعمل او مغسول اوست و مضر معده
و مغثی و مصلحش کتیرا و عسل و سلیخه و انیسون و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش لاجورد مغسول است حجر النسر
سنگی است سفید و مدور و صاف و از حجاز خیزد و قسمی از اکتمکت است و حجر النسر و حجر العقاب نیز گویند چه در
آشیان نسر و عقاب یافت میشود و [illegible] قایل این کلام است و مولف تذکره او را اکتمکت دانسته و ظاهر
آنست که قسمی از و باشد چه اکتمکت چهار قسم است دو قسم او سیاه و در حرف الف مذکور شد و دو قسم سفید و بالجمله
آشامیدن قلیل او مدر بول و مفتت حصاة و تعلیق او مقوی دل و بر مثانه مدر بول است حجر بارقی سنگی است
شبیه بحجر [illegible] و بقدر کف دست و سبک و اندکی از [illegible] آب کثیر و بر روی آب ایستد و بعد از جذب آب بقعر آب
رود و چون در آفتاب گذارند آب را پس دهد جهته استسقای زقی نافع است و چون موضعی را از حوالی ناف جراحت کرده
بران به بندند جذب رطوبات کند حجر الخمار قسمی از [illegible] است و چون دافع خمار است باین اسم نامیده اند حجر
الابیض سنگی است سفید و سائیده او مثل شیر و جهته عسر بول و در جمیع آنچه [illegible] زهر حیوانی نافع است
بدستور او نافع و گویند حجر لبنی است و مراد اکثر آن از حجر ابیض زجاج [illegible] است حجر القیشور سنگی است
متخلخل و سفید شبیه به اسفنج و بر روی آب ایستد و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه او نیز میباشد و از اسکندریه
اعمال مصر خیزد در اول گرم و در سیوم خشک و محلل و حابس نزف الدم و سرکه که او را گرم کرده در ان سرکه انداخته
جهته ضیق النفس و طلای او جهته سترده شدن موی و تحلیل رطوبات و استسقا نافع و چون حک خطوط از نوشتجات آن
کنند اصلا معلوم نگردد و محرق او جهته جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زیاده و قروح غایره و شب کوری
و دفع آثار و مالیدن او و مثل سنگپا برکف پا جهته دفع صداع و تقویت بصر موثر است حجر الیشف [illegible]
عبارت از یشم فارسی است و ان سنگی است در غایت صلابت و بهترین او زیتونی سبز مایل بزردی پس سبز
صاف و بعد از آن سبز مایل بسفیدی است در آخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم و زحیر و قروح
باطنی و خفقان و حرقة البول شرب او با شراب سفید مفتت حصاة و تعلیق او بر گردن جهته خناق و ورم مری و معده جهته
تقویت معده و بر ران جهت عسر ولادت و در دست جهته سحر و دفع چشم بد و ضرر صاعقه موثر و گویند چون قمر در برج
انثی باشد و بر او صورت انسانی نقش کنند تعلیق او جهته الام باطنی نافع و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد

شد نقش صورت انسان را شرط دانسته اند و قدر شربت او یک مثقال بودن را برخی شرط میدانند و قدر شربتش یک دانگ
است حجر الخطاطیف سنگی است سست و بقدر سر انگشتی و مایل بزردی و سفیدی از سراندیب خیزد و
گویند چون بچه خطاف را بزعفران زرد کنند او گمان یرقان کرده ان سنگ را باشیان خود می آورد و در دویم گرم و خشک
و شربا و طلاء جهت یرقان مجرب دانسته و مفتت حصاة و مفتح سدد و جهت خفقان نافع است و مولف مالا یسع تصریح
نموده که آن سنگی است که چون بچه خطاف را در ایام افزونی نور ماه شکم بشکافند دو عدد از ان یابند و در طی بیان
خطاف مذکور شد خواهد حجر الاحمر نوعی از الماس است و نیز بلغت مرجان و بگداختن سم قاتل است حجر اناغلیطس سنگیست
ساییده مثل خون و جهت [illegible] نافع است حجر لولو اعراقس که کاوران بران رخت میشویند ساییده او بخفیف بلغم [illegible] و
قلع سیلان مواد و تجفیف جراحات و اسهال [illegible] حجر الشمر سنگیست ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغز بادام
و ازان کوچکتر و ازان پلنگ ماده حاصل میشود و چون در شیر کنند از شیر بریده گردد و طلاء او جهت جراحات و تعلیق
آن جهت منع استسقی زنان موثر است حجر اللطر [illegible] سنگ مر است ضماد محرق او با زفت جهت تحلیل اورام
صلبه و با موم روغن جهت درد فم معده و سنون او جهت تقویه لثه نافع است حجر الرخام سنگ سستی است که
بر قبرها نصب میکنند و اقسام میباشد و مراد از و قسم سفید است در آخر دوم سرد و خشک و رادع و قاطع
نزف الدم و جهت اکتحال و با سرکه جهت تحلیل اورام و دفع استسقا و با صمغ و نوشادر جهت بهق و اثار زرد و رادع جهت
قلع بواسیر و اشامیدن مسحوق او با عسل هر روز بقدر یک مثقال جهت دفع دلها دموی موثر است و گویند اشامیدن
سنگ مقابر که منقوش به نوشتها باشد باعث نسیان و شرب او روز شنبه و چهارشنبه قبل از طلوع شمس باسم
معشوق و قصد دفع عشق دافع تعشق حجر اسود باصطلاح اهل صناعه مس است حجر یرقان حجر الخطاطیف
است حجر الزنار و حجر الاصم حجر النار است حجر الباذزهر حجر الحیه است حجر السم باد زهر معدنی
حجران باصطلاح اکسیریان زر و نقره است حجر اللازورد لاجورد است حجر الحد و حجر الهنود
حجر مغناطیس است حجر طاعیطوس حجر اعرابی حجر طاعیطوس حجر غاغاطیس است حجر الیار
سماوج است و گویند اسم شبه است حجر المطفی شبه است حجر الاتدا حجر المس است حجر الدم
حجر الطور شادنج است حجر البور و حجر الروشنای اثمد است حجر عراقی حجر الحک است
حجر مثقوبه بلس است حجر النار و حجر الماسکه و حجر الولادة اکلکت است حجر البهت
حجر النسر و حجر العقاب و حجر النسر و حجر البحری [illegible] است حجر النشاق و حجر الشعر حجر
[illegible] منور است و حجر الرحل و حجر الحکاک نیز نامند حجر شجری [illegible] است حجر التیس باد زهر حیوانی است
و [illegible] البلور بلور است حجر حدیدی [illegible] است حجر الزیتون حجر الیهود است حجر افرد

حجر اللازورد است حجر الزنبق زیبق معلوق است حجر الجبل قیح است حجر اسبوس اسیوس است
الحاء مع الدال حدید بفارسی آهن نامند و نر و ماده میباشد و نر او فولاد و ماده او نرم آهن است در دوم
گرم و در سیوم خشک اند و فولاد طبیعی را شابورقان و مصنوع از نرم آهن را اسطام نامند و چون شاخ سوخته زد حجر
الرخام را بالسویه بر آهن مالیده در آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و قیر عبارت ازوست و هرگاه رصاص با مرقشیشا
باسم الفار یا زرنیخ بگداخته بمرتبه رصاص زود گداز گردد و بدستور چون با نحاس بگدازند و بعد از آن باشوره نحاس از او
بسته باشند بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع که متعارف و بسیار است طریق ساختن او آنست که آهن متعارف را
در کوره مخصوصه با آتش بسیار شدید تا یک هفته بتابند و حنظل و صبر و هرچه در تلخی قوی باشد با زهر حیوانات سائیده بر او در تخته
مقدار بپاشند که در جسم او داخل شود و گویند چون آهن را تافته یکبار در روغن کنجد تطفیه کرده بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام
آهن را مثل آهن ربا بخود جذب کند و آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحات امعا و اسهال مزمن و بواسیر
و ورم سپرز و تقویه معده و سلسل البول و درد مقعد و گزیدن سگ دیوانه و دفع زردی رخسار و سفیده نافع و شراب آهن
تافته در دفع خفقان و استسقا و ضعف جگر و معده و باه قوی‌تر از آب تفته است و دوغ در آهن تافته در اسهال دموی و
سرفه حیض و استرخاء مقعد قوی‌تر است و خبث الحدید و زعفران الحدید انشاء الله مذکور خواهد شد حدائق بفارسی
علیق ابیح نامند و ترکی چیلقان نامند در دوم گرم و خشک و گویند در اول خشک است مطبوخ او با گشنه نامند و مستدام خوردن
آن قاطع بواسیر و آشامیدن قدری محرق او که مجموع را سوزانیده باشند با اندکی مشک و گلاب جهت ربو و ضیق النفس
و سعال مزمن مجرب دانسته اند و مطبوخ مغز او با کندر تا با عسل جهت زحیر بواسیر و سوخته پر او بقدر یک دانگ تا دو دانگ با آب
آشامیدن جهت نقرس سیدیل مجرب است و درد مقعد و طلقمی و سلسله سیدیل و تدهین بر روغنی که بیضه او را بسیار
در او جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهت برص مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویه اعضا نافع و خون او
جهت ... و اکتحال زهره او که خشک کرده با آب شسته میل در چشم مخالف طرف ملسوع بکشند جهت دفع سموم هوام مجرب دانسته
اند خصوصاً چون در آب باران سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون چشم او را در زیر بالین کسی گذارند که او ندانسته باشد
مانع خواب او میشود حدق اسم بادنجان است و این اسم جبیر را که شبیه به بادنجان است می‌نامند و آن
ثمر نباتیست بقدر جوز با تلخ بجاز رو بیداد و در تابستان هم میرسد و زرد و فاسد میشود و نبات او از نبات بادنجان اندکی
بزرگتر رسیده ثمر او زرد و اهل قدس او را بادنجان بری نامند و اهل حجاز شوکة العقرب نامند و در دوم گرم و خشک
و اهل شام جامه بان شوینده بسیار جالی و قایم مقام صابون و بخور او جهت بواسیر سیدیل و طلای حکاز او را جهت گزیدن
هوام و عقرب مجرب شمرده اند و تدهین بر روغنی که در وی پخته سائیده باشند جهت اعیاد و تقویه بدن و درد گوشت نافع
و حمول او با عسل جهت کرم مقعد موثر و خوردن او با حنظل دموی شاکر به مصلحش سکنجبین است حدید حبشی مغناطیس است

است حد جلنار است صح حنظل است حد فقی هر گلی که مستدیر و شبیه بچشم باشد الحاء
مع الراء حرمل بلغت سریانی نوعی از سداب کوهی است و بفارسی اسپند باشد نبات او تا بقدر ذرعی میشود
دارای بیوته چندین شاخ میروید و برگش مایل ببید و بر دغلاف دانهای او مدور و مثلث الاضلاع بسبب خطوط با اندک سرخی
و تخمش سیاه بقدر خردل و ثقیل الرایحه و از مطلق حرمل مراد اوست و قسمی از آن را برگ مثل برگ بید و ازاو کوچکتر
و مایل بسفیدی و گلش مثل یاسمین سفید و خوشبوی میباشد و غلاف دانه او طویل و حرمل ابیض باعتبار غلاف او
نامند و حرمل عربی و در تازی سولی و بفارسی صندل دانه و بسریانی سباسه گویند در سیوم گرم و در دوم خشک
و قوتش تا چهار سال باقی میماند ملطف و محلل ریاح امعا و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر بول و حیض و مسهل
سودا و بلغم غلیظ و حب القرع و حیات و سینه و شستن از لزوجات و نقوع او جهت تحلیل سودا و صاف کردن خون و نرم دا
طبع و جرم او جهت مصروع و تسخین بدن و اعضای سرد و دماغ و دفع تولنج و عرق النسا و فالج و امراض بارده و استسقا و
رفع جنون و اعیا و سدد و یرقان و نسیان نافع و چون یک اوقیه او را کوبیده با چهار اوقیه آب بجوشانند و آب او را با سه
اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند منقی قوی بغایت است و در تنقیه سینه و اعالی بدن از لزوجات و ضیق النفس و
سعال رطوبی بیعدیل و هرگاه او را بقدر یک رطل در شراب یا آب انگور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع برسد و روز
یا دو اوقیه از آن تا سی روز بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و اعاده حمل زنانیکه در وقتی حامله شده
باشند و بعد از آن نشوند می نماید و باید سه روز متوالی از آن مطبوخ بنوشند و چون پانزده روز صاحب عرق النسا
هر شب یکمثقال و نیم از حرمل کوفته تناول نماید باعث دفع آن علت گردد مجرب است و چون با تخم کتان مخلوط نموده با عسل
سرشته مداومت نماید جهت دفع ضیق النفس بیعدیل است و چون زجاج محرق اضافه نمایند تفتت حصاة کند و اکتحال
آن با زعفران و زهره مرغ خانگی و عسل و شراب و آب بادیان سبز جهت اکتحال ضعف بصر امتلائی و نزول آب و مطبوخ
او جهت تقویت اعضا و سیاه کردن موی و ازاله خدر و مطبوخ او یا آب در روغن کنجد و مداومت اکل آن جهت دفع امراض
جگر و سل و ضماد او با روغن شبت بر ناف و تهیگاه جهت تولنج مزمن و سقوط عصاره و آب مطبوخ او جهت قطع نزله و حمره
و قطور او که در آب تر بپزند در روغن زیتون جوشانیده باشد جهت گرانی سامعه و کرمی دودی و طنین و بخور او جهت درد دندان
و تعلیق او در لته کبود دافع سحر و گویند آفت نیدانی در خانه باعث فرقت و بخور او مبطل این امر است و مصدع و مغثی و
مصدع محرورین و مصلحش رب ریب میوهای ترش و سکنجبین و ترشیها و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و بدلش قردمانا
گفته اند تخم سداب است و حمول از پنج بار روغن او با ... سائیده باشد منقی افواه عروق خون بواسیر است و روغن او در سیوم
گرم و خشک و محرک باه و مفتح سدد دماغی و جهت فالج و لقوه و صرع و رعشه و ریاح اعصاب ... و جهت
او جهت عرق النسا و درد کمر و برودت گرده و رحم مفید است حرنیت ...

عیشود و برگش دراز و باریک و مابین او دراق طویل برگها کوچک و خوشبو و در سیوم گرم و خشک و مفتح سدد و جهت
دیر هضمی و دفع بخار دهان و خوشبو کردن دهن و رفع اقسام درد اشکم و قولنج نافع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش
تا سه درهم و بدلش برنجاسف است و چون گوسفند از ان بخورد گوشت و شیر او لذیذ و خوشبو میشود حرف حرمله نباتی است
حجازی و از جمله مقیئات و بقدر قامتی و برگش شبیه و برگش دراز و از برگ بید کوچکتر و تیره رنگ و ضماد او را جهت جرب
بسیار موثر دانسته اند حرف اسم بنطی حب الرشاد و نبات اوست و از تره تیزک بری و بستانی میباشد
در رشاد قسم بستانی و ماکول است و در حرف حاء حقیقت او مذکور شد و تخمش اشقر و باطول و برگش مایل بتند و تیره و تشریف
نبات او در دویم گرم و خشک و ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و خشک سا و قریب الفعل
با تخم او و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلحش کاسنی و سرکه است و بری او شدید الحرافه و شبیه به بستانی
و از ان بزرگتر و قوی تر از ان در افعال و بدستور تخم او نسبت به بستانی اقوی و مستعمل بستانی اوست و تخم بستانی در سیوم
گرم و خشک و بغایت محرک باه و مدر بول و محلل ورم سپرز و قاتل جنین و اقسام کرم و مقوی ذهن و تریاق هوام و مخرج
فضول سینه و بجهت انحدار بلغم خام بطرف مثانه و دفع استسقا بدن و اخراج مواد فاسده و دفع سیلان چرک امعا و معده
و تقویت اشتها و استیصال سودا و رطوبات غلیظه و تفتیح سدد و با آب گرم جهت قولنج و با عسل جهت سرفه و درد پهلو که
از خلط غلیظ باشد یازده تخم سیر شست و عسل جهت شکافتن عضل و سینه و تنقیه مواد ی کلی سبب. صدمه که بسینه رسیده
باشد و بوداده او بغایت قابض و جهت سحج و اسهال بلغمی نافع و مضر گرده و معده و مصلحش شکر و خیار و بدلش خردل و تخم
تره تیزک و قدر شربتش تا چهار درهم و با تخم سیر شست بغایت مبهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا و با شیر بقدر دو
درهم تا ده یوم جهت ازاله برص بغایت موثر است بشرط نهایت امساک از اطعمه و فضول و شربه او جهت منع ریختن موی و ضماد
او مسکن درد گزیدن عقرب و با عسل جهت ورم سپرز و جرب متقرح و قروح شهد به سر و قوبا و نار فارسی و ریختن موی
و با سویق و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره و با آب و نمک جهت نفخ دبل و با سرکه جهت بهق و برص سفید و با خون خطاف
جهت رنگ کردن وضعی که هرگز زایل نشود و بازفت جهت درد سر کهنه و با دهن الفار جهت درد اسافل و کمرگاه و با صابون
و عسل جهت نمش مجرب دانسته اند و در انفجار دبیله موثر است و نطول طبیخ او جهت پاک کردن چرک گوشش و رویانیدن موی
و دفع رطوبات لزجه مفید حرف بابلی نباتی او بقدر شبری و برگش شبیه ببرگ تربه و با خشونت و گلش زرد و تخمش
سفید و مدور و در شکاف خاص تره و در مازندران کلمه تره و شاهتره نامند گرم و تر و تندتر از حرف بابلی که حب الرشاد
باشد و مدر حیض و مفسد جنین و مخرج آن و منفجر دبیله و جهت امراض بارده و عرق النسا و مقوی قوی و مسهل خون بسته شده
و تفتیح و جذب سدد و در سایر افعال قویتر از حرف بستانی و شانزده قیراط گل او مسهل و مقی اخلاط ردیه و قدر شربتش یک درهم
است حرف ابیض گویند قسمی از حرف بستانی است عریض الورق و تخمش بزرگ و گلش سفید و حدت او کم

کمتر از رشاد و خردل فارسی و خردل سفید نامند و بعضی حرف بابلی را باین اسم مسمی میدانند مشتهی و ملطف رطوبات
و از دفع ارنده و در سایر افعال مثل رشاد است **حرف السطوح** حرف مشرقی است **حرف مشرقی**
قسمی از حرف بستانی است بقدر ذرعی و با شاخهای باریک و برگ او از جانبین مثل نبات شاهتره و شبیه به برگ گشنیز
و از آن نرم تر و سفید و ثمرش مثل فلفل و تخمش سفید و قریب بخردل و در حدت قایم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن
و گلش سفید و در اطراف شعبها و در جمیع افعال قوی تر از حرف بستانی است و مطبوخ نبات او با نبات جهت نزله
بارده و دفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ موثر است **حرف الماء** نباتی است که در کنار آبهای ایستاده میروید و برگش شبیه
به برگ تره تیزک و در اول نکون مستدیر و در آخر با تشریف میشود و او غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان آبهای
ایستاده میروید و برگش بی تشریف است تازه او در دوم گرم و خشک و یابس او در سیوم گرم و خشک و مدر بول و
حیض علت های بارده باطنی و ضمادش جهت قروح و بثور و کلف نافع است **حرشف** اسم عربی و یونانی بشهر
نامند و بفارسی کنگر است بستانی او را برگ بزرگتر از برگ کاهو و با رطوبت چسبنده و املس و مایل بسیاهی و ساقش
بقدر انگشتی و تا دو ذرع طول او و در سر او چیزی شبیه به شی مجتمع از اجزاء زرد رنگ و تخمش مایل بسبزی و بالزوجت و
تخمش طولانی و از جو بزرگتر در دوم گرم و در اول خشک گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه و مبهی و مدر بول و حابس
طبیع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهت قروح شش و انقباض اطراف عضل و جراحت امعا
و ضماد او جهت داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و مسموم و دغنی را که بآن سته مثل او آب اکثر مرزنجوش کرده باشند جهت تحلیل
اورام صلبه سریع الاثر و جهت ترس [illegible] نافع و نطول او جهت خارش بدن و ضماد بیخ او جهت سوختگی آتش القوا [illegible]
عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلحش ادویه حاره و دغن و سرکه است و قسم بری که مراد از مطلق حرشف
او است برگ سیاه تر و کوچکتر و ساقش بر برگ و خارش تند و در سرش چیزی بقدر انار و خار دار و تخمش سیاه
و غلیظ در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع خواص قوی تر از بستانی و مصلح مواد مستعفنه و مخرج مواد غلیظه
سینه است و مضر محرورین و مصلحش سرکه و ترشیها است و طلای اجزای لطیفه کل و با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ
جمیع اجزای او جهت خراز و دفع قمل نافع است و قسمی از بری که بسیار کوچک و پرخار است خربع نامند محلل [illegible]
است و صمغ حرشف را بفارسی کنگر زد نامند و انشاء الله مذکور خواهد شد **خردون** حیوانی است شبیه به زعه
[illegible] بر و بسیار از آن کوچکتر مثل مار کوچکی دست و پا دارد و سرش باریک و طولانی و در عرض روزی به الوان
مختلفه میگردد و در طبرستان ناچه کول و در اصفهان مال [illegible] نامند و از جمله سموم است و در فضاها و کوهها یافت میشود
در سیوم گرم و خشک و تعلیق دل او که در لته سیاه بسته باشند جهت تپ ربع و طلای جلد محرق او با عسل جهت [illegible]
و جهت [illegible] است بعد یکه از قطع و ضرب متالم نگردد و اکتحال خون او جهت تقویت باصره و سرگین او جهت بیاض و حکه چشم

وضماد او جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید است و سرگین او سفید و سبک و در بوی شبیه بشراب میباشد و این الدوله
فرموده که ضماد پیه و گوشت او موی را می برد و تعلیق حردون بر بازوی راست مهیج باه و شهوة جماع است و بدستور
قیاس مهره است که قریب بگرده او باشد بر کمر شخصی باعث شدة قوة جماع است و از محمد بن احمد نقل نموده که خوردن
تیراطی از چشم راست او که خشک کرده باشند با آب سداب البته قاطع منی است و یک قیراط از چشم چپ او با آب نخود سیاه
مطبوخ دو دو استار روغن گاو بغایت محرک باه و منعظ کرده است و چون حردونی را باسم صاحب عرق النساء صید کرده
رگ باطن ران او را محاذی موضع رانشکافند رگ را باسم صاحب عرق النساء قطع کرده بعد از آن بادست ریزه نمایند بدون الم بالکل
دفع آن علت شود و گویند مجرب است و مکرر بصحت رسیده خوردن گوشت و مرق او مورث جذام است **حربا** بفارسی
آفتاب پرست گویند و او حیوانیست شبیه بموش و دنبالش بلند و موی او افشان و نظر او همیشه بآفتاب در چهارم گرم
و خشک و از جمله سموم و خوردن مانع رویدن موی کننده باشد و رافع آثار جلد و طلای آب مطبوخ او رنگ بدن را تغییر
دهد و سبز میدارد و گوشت او مورث سل و دق است و بلدی هم او کشنده **حرجوان** ملخ بی بال و در حرادة مذکور
شد **حرد البقر** حجر البقر است **حرزة الحمار** حجر الحمار است **حرجل** ملخ بزرگ است **حرث**
بثاء مثلثه مارماهی است **حرش المس** بلغت اندلس جلوبه را نامند **حر** بضم حا خاک خالص و بکسر و فتح
خاک سنگزار است **حریقه** طعامی که بفارسی کاچی گویند **حرمل ابیض** و **حرمل عربی** نیز تسمیه او حرمل
است و مذکور شد **حرمل** طین سیاه است و آنچه لون و رایحه او متغیر شده باشد **حریط** اسم عربی آزاد
درخت است **حرمانه** اسم یونانی عرباتن است که جرجیل نیز گویند **حرشا** و **حرثا** بشین و بثاء مثلثه خردل بری
است **حرص** شنان است **حریر** ابریشم است **حرفقان** اسم سنگ است **حرب** طلع
است **حراب** اسم عربی اشترغار است **حرالشیاطین** علف الطیال است **حربه** **بوجید**
بطراسیون است **حندرا** بستانی و بری میباشد و از مطلق او مراد بستانی آن و در طرزندران آن را
گویند ساقش بقدر انگشتی و از آن باریکتر و ساقهای او باریکتر و منشعب بالای که ساق میشود و قیه او شبیه بقیه جزر
بری و مایل بزردی و تخمش عریض مایل بطول و تند طعم و با عطریه و برگش شبیه ببرگ گشنیز و از آن بسیار ریزه تر
و تخمش سبزیه سفید و با اندک تندی و طعم او بدستور برگ مرکب از طعم زرد که در زبانه و صمار بحثیت و سعید جرجانی
و این تلمیذ گویند که در طبرستان او را حنبری نامند و ظاهرا حنبری قسمی از بری او میباشد چنانکه مشاهده شده در اول
دویم گرم و خشک و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و مقطع و جهت دفع سموم بارده و هوام و بدبوی دهان و تقویت معده
بارد و نافع و مصدع و موجب مدر و جرب و بثور و رمد و ورم و مصلحش سویق است و آب سرد و کاسنی و تریز و بدلش
بقول بارده است **حنداوپری** و حزاة نیز گویند و قسم میباشد و از جمله سداب بری شمرده اند که قسمی

وقطور را او در گوش جهت گرانی سامعه و اکتحال او جهت قطع بیاض و ناخنه و سلاق و آشامیدن او جهت سموم حیوانی و نباتی
و تقویت باه اجماع اطبا است خصوصًا با شراب و بدستور طلا کردن و آشامیدن منقوع او در شیر تازه بقدر یک شب
موجب عدم تاثیر سموم است و مدت یکسال و گویند تا مدت العمر و با آب کلک جهت سقطه و ضماد تازه و خشک او جهت منع ورم
جراحات و التیام بغایت مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش انیسون است و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال است
و مولف مالا یسع بیان نموده که صنفی از او در شام بهم میرسد که شبیه بسوسنجان عظیم و صلب است و دفع از سموم در عوض بسال
مخصوص دانسته **حسک** هم سراج القطرب است **حسک** بفارسی خار خشک نامند بری و بستانی بهتر است
شبیه به نبات هندوانه و شاخهای او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه به برگ زیتون و شاخهای او خار دار و بهترین صلب
سه پهلو و از نخود کوچکتر و سفید و اطراف او تند و مرکب القوی و خشکی او غالب جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی
و مفتت حصاة و منضج و رادع و ملین و دافع قولنج حار و با شراب جهت او و یه و ضماد عصاره و طبیخ او جهت ردع ورم حار و منع
حدوث آن و ریختن مواد با عصاره با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و ورم عضل حلقوم و دردلثه و اکتحال عصاره او مبرد و مجفف
و رادع است و دو مثقال عصاره خشک بری او با شراب جهت سم افعی و پاشیدن آب طبیخ او جهت برطرف شدن کیک بخانه
موثر و چون نخود را آب تازه او بکر برده کنند در تقویت باه بیعدیل و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر سر و مصلحش بادام و روغن کنجد است
و تخم او در افعال مثل عصاره او و روغن او از آب او در روغن کنجد با زیتون ترتیب داده باشند طلا نمودن و حقنه و آشامیدن
او جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخساره و در دکمر و گرده و عسر بول و چکانیدن و مالیدن او در احلیل و عانه
و کمر جهت حصاة گرده و مثانه موثر و قدر شربتش هفت مثقال است با مپیخج یا عسل و چون خشک او را با شیر تازه سه بار
پخته خشک کنند در تقویت باه عدیل ندارد **حسو** مشدد بدوا و اسم مایعاتست که از حبوب و غیران ترتیب دهند بطرز
قهوه توان خورد **حسل** بفتح اول و دویم گیاهی است شبیه بصعتر و برگش از تر و بزرگتر و تیره رنگ و به یونانی
جسمی گویند در دویم گرم و خشک بخته مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبوی دهان و ارد و
با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید و قدر شربتش تا پنج درهم است و استعمال زیاده نیز جایز است **حسل** بکسر اول
و سکون ثانی اسم بچه سوسمار **حسکه** بلغت مصر بستیاج است **حسن لبه** اسم فارسی خصی لبان است
حسن یوسف اسم فارسی حاسیس است **حشیشة الزجاج** گیاهی است که در شوره زار و سطوحها میروید و شاخهای
او باریک و مایل بسرخی و برگش خشن و مزغب و بر شاخهای او چیزی شبیه به تخم و بقدر ترنج و خشن و بسیار تلخ و بر جا میچسبد
در دویم سرد و محلل اورام و رادع و منضج سده و جالی و قابض و هرگاه زجاج با لکلیه زایل میکند و از این جهت
باین اسم مسمی است و زایل کننده بواسیر و دو اوقیه عصاره او با شکر و عسل جهت سرفه کهنه بسیار موثر و ضماد
او جهت اورام حاره و با سفیداب جهت حمره و نمله و با قیروطی [illegible] او با پیه بز جهت نقرس و مالیدن [illegible]

است در سیوم سرد و خشک و ضماد اب او با آرد گندم جهت استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع او با حاج جهت خارش
کف دست مفید و مانع زیاده شدن آن و جهت سیلان زرداب مفید است **حلتیت** بتاء مثناة فوقانی بعد از یای تحتانی
و قبل از آن اسم صمغ انجدان است و او را حلتیت طیب گویند و منتن او غیر صمغ که بیرون بر پوست و گویند از انجدان
سیاه حاصل میشود و بفارسی کماه گویند طیب از قسم سفید آن که مشهور بکوله براست و بهترین اقسام است و چوب او مایل
بسرخی و صاف و تند بو با اشاعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود در چهارم گرم و در دوم خشک و قوتش تا صد
سال باقیست و منتن او در سیوم خشک بوی او مستحیل گندنا و نباید گریه و بازوهیده و تریاقیت او غالب و بفارسی انگژد
و در اصفهان انگشت گنده نامند و اقسام آن قاتل جنین و مخرج آن و محلل قوی و مدر بول و حیض و جاذب خون بظاهر
جلد و مبهی جهت تحلیل ریاح و خون منعقد و تب ربع و دفع رطوبات و درد مفاصل و گزیدن هوام و سگ دیوانه و اسهال
رطوبی و مغص و سحج بلغمی و فالج و امراض بارده دماغی و بحة الصوت و خشونت حلق و سوختگی بلغمی و مخرج اقسام کرم معده
و منفتح خون بواسیر و با زرده تخم مرغ و با زرده تخم مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو و با انجیر جهت یرقان سده و با شراب فلفل
و سداب جهت کزاز و با سکنجبین جهت [illegible] و شیر و با آب خاکستر [illegible] یا جهت تشنج عضل و با مرو فلفل جهت گشودن حیض
و با شراب جهت امراض عصبی و با شیر و حنظل یا جهت گزیدن سگ دیوانه و با آب بادرنگ جهت رفع حرکت دبیلات و با [illegible]
و با فوالیقی جهت اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهت برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و زردی [illegible]
رخسار و ضماد او جهت داء الثعلب و دندان کرم خورده و وریدانیدن [illegible] و طلای او در خارج جهت تسکین درد دندان و زخم
گزیدن سگ دیوانه و منع مضارت هوام و رفع مضرت پیکان زهردار و مانند آن و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و با [illegible]
جهت تحلیل غدد و با انجیر و سرکه جهت [illegible] و با زنگار جهت بردن گوشت زیاد که در بینی متکون شود و گذاشتن او در
احلیل جهت نعوظ شدید و اکتحال او با عسل جهت قوة باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و مضمضه طبیخ او با انجیر و زوفا
جهت درد دندان کرم خورده و گذاشتن او بر اورام خبیثه بعد از شکافتن آن جهت اخراج اجزاء خبیثه و غرغره او با عسل
جهت ورم لهات و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق و بخور و حمول او جهت اخراج جنین میت و بستن او در پارچه و گذاشتن
آن در زیر آب جاری [illegible] کرم در آن موضع و مزرعه و باعث گریختن هوام بموضع و بر دستور بهر چه بمالند هوام از آن گریزان
شود و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهت کری کهنه و درد گوش [illegible] و طلای نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش
انارین و افسنتین و مضر سفل و مصلحش کثیرا و بوی او مضر محرورین و مصلحش [illegible] و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل و اکثار
او مورث اسهال و قی و تپ و خارش بینی و مصلحش آب مورد و سیب و صندل و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال
و بدلش جاوشیر و سکبینج و گویند بدلش [illegible] که بیخ انجدان باشد بدل او است [illegible] بلغت [illegible] گیاهی است
شبیه [illegible] شاخ و بسیار گره [illegible] از گره [illegible] رسته و برگش [illegible] و [illegible]

مزغب و ثمر نوع ماده او خوشه تخم دار و تخمش نیز بطعم کوچکتر و برد و عدد و بهم بسته و سست و با رطوبت و ثمر نوع نر او بخلاف
آن کوچکتر و مستدیر و تخم او دو عدد و مستدیر بقدر تخم کبوتر یکی سست و دیگری صلب و بهم بسته مثل خصیه حیوانات
در دوم گرم و خشک و محلل اورام بارده و ملین طبیعت و شربتی مثقال از آب مطبوخ او مسهل رطوبات مائیه و مره صفرا و حمول
برگ او بعد از طهر و خوردن بیخ صلب آن باعث حمل بدختر و آشامیدن حمول تر آن باعث حمل بپسر است

حلزون بفتح اول و ثانی اسم کل حیوان صدف دار است و بری و بحری و نهری میباشد و اعم از صدف و آن مخصوص حلزون
بحری و آن حیوانست و شنج و ودع و اظفار الطیب و تحفة الثواب و [illegible] و صدف مروارید و [illegible] و غیرها از انواع
حلزون اند و حلزون بحری او در دوم گرم و سرد و خشک خواص آن در صدف ان شاء الله تعالی مذکور میشود و گوشت او در دوم
گرم سرد و تر و [illegible] در [illegible] الخلول گو از اقسام بنجم ترو و بطی التحلیل و اللطف و سریع الاستحاله بخون صالح است
و جهت جذام و جرب و حکه و جنون سوداوی نافع است و گوشت حلزون مولد بلغم و سدد و قاطع تشنگی و التهاب صفرا و ضماد آب
او جاذب پیکان و امثال آن از بدن و جهت تحلیل رطوبات [illegible] و قروح و ورم النقرس و جذب زهر سگ دیوانه گزیده و در
طلای رطوبت او که بسوزن سوراخ کرده نزدیک آتش داشته گرفته باشند با [illegible] و صبر بالسویه سرشته جهت التیام جراحات
خبیثه و تحلیل اورام مزمنه او مفید و بی بدیل است و گوشت مجفف مسحوق او در حیض و باه [illegible] و جهت التحام جراحات
خصوصا عصبانی و الکحال سوخته مجموع او با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلا او جهت جرب متقرح و بهق و جلا دندان و با سرکه
جهت قطع رعاف و مالیدن رطوبت او جهت رفع ریختن موی و تخم او بر حوالی گوش جهت ورم و رفع رطوبات غایره گوش
و طلای گوشت محرق او با قطران بعد از کندن موی شعر منقلب جهت منع ریختن آن موثر و فرو بردن گوشت خام او جهت درد معده
و باه و جهت قولنج نافع است و گویند [illegible] صلبه را بسیار نرم میسازد و چون گوشت او را با مثل او نوشادر و نصف او
کبریت و سدس [illegible] و نمک سائیده تقطیر کنند افعال [illegible] در مشتری نماید و [illegible] عقد کند **حلبیشا** نوعی از سبزیهاست
و برگش مثل برگ [illegible] و شیر او جهت [illegible] **حلیفه** عراقی بری است **حلیمو** اسم فارسی بیخ حماض بری است
حلال [illegible] **حلم** قراد است بضم قاف **حلباب** لاعیه است و گویند لبلاب است **حل** بلغت حجاز سمسم
مقشر است و بلغت [illegible] زیتی مانند **حلاق الشعر** نوره است **حلحل و حلاحل** بصل است
[illegible] کثیر است **حلادیوس** اسم یونانی بابونه است **حلوای قبیده** اسم فارسی ناطف است
[illegible] اسم فارسی [illegible] است **الحاء مع المیم** **حماما** بلغت [illegible] اسم نبات شجریست [illegible]
[illegible] با قوتی مانند خوشه و با صلابت و گلش ریزه مثل [illegible] و برگش شبیه [illegible]
بسیار لذاع و منبت او ارمنیه و [illegible] و بهترین اقسام است و قسمی [illegible] در [illegible] در شام یافت میشود
و بهترین او [illegible] است و قوت حماما تا هفت سال باقی میماند و در اول سیوم گرم و خشک و مفتح سدد [illegible]

و جگر و مقوی آن و مدر بول و حیض و مسکر و منوم و محلل ریاح و منقی معده و مورث سسر و در طبیخ او جهت نقرس و ورم فرزن
جگر و ضماد او جهت صداع و تفتیح سده و تحلیل اورام حاره و گزیدن عقرب و با مویز جهت ورم احشا و با فرزجات
جهت ورم رحم و با اکتحال جهت امراض چشم نافع و مضر معده و مصلحش تخم کرفس و مورث کسل و خواب و مصلحش دارچینی و قدر
شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او اسارون است با مثل او قرنفل و بادرنج و چون او را با سلیخه و دارچینی عرق کشند
و عرق او را با عسل آمیخته در آفتاب بگذارند و در جمیع افعال و تفریح زیادتی بر خمر میکند **حمص** بفارسی نخود گویند
بری و بستانی میباشد و بری او را گیاه شبیه بگیاه بستانی و تیره تر و کوچک تر و ثمرش مایل بسیاهی و در ازبا تلخی است
و گرم و خشک تر از بستانی و منقی و مفتح سده جگر و سپرز و کلیه و جالی جرب متقرح و قوبا و ملین اورام بن گوش و انثیان
و با عسل منقی قروح و جراحت سرطان و بستانی او بهترین حبوب است نزد بقراط و در دویم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در
اول تر و قوتش تا سه سال باقی میماند و ملین طبع و مدر بول و حیض و عرق و زیاده کننده شیر و منی و باهی و منقی بشره و
سمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح کثیر الغذا و منبه اشتها و آب طبیخ او با قدری نمک با قوت تقطیع لزوجات
و مفتح سده است بسبب کسب ملوحت او و مدر بول است و بالخاصیه جهت درد سینه و قروح شش نافع و با شیر تازه
جهت گرفتگی آواز از خشکی باشد و تب با او نباشد و چون با تب باشد بجای شیر با آب تازه بنوشند و چون یک شب در شیر که
خیسانیده باشند تناول نمایند و در آن روز چیز دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده مجرب دانسته اند چون در آب خیسانیده
خام تناول نمایند و آب منقوع او را با اندکی عسل بنوشند جهت اعاده شهوت جماع مایوسین بیعدیل است چون حریره از آن
ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ او بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد و بهترین او
است و خوردن ما بین دو طعام معین هضم و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر فضلات و در افعال قوی تر
از سفید و با قوت تریاقیه و جهت استسقا و جذام و یرقان سدی و سده جگر و تحلیل ریاح و غسول و طلاء اقسام او
جهت خارش اعضا و صداع و رفع زردی رخسار و سعفه و خوار و کلف و تقویه موی و رفع بی حسی عضو و امراض مفاصل
خوردن برشته او که سرد نشده باشد جهت بواسیر دموی آزموده است و روغن نخود که با قرع بدستوری که در دستورات
مذکور است گرفته شود در سیوم گرم و خشک و تند و با قوت نافذه و بغایت مقوی باه و مسهی و جهت تسکین درد دندان و
امراض لثه بیعدیل و جهت دردهای بارده و جذام و قوبا و امثال آن بغایت موثر است و نخود سبز تازه مولد فضول
و نفخ و جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع است و از نخود است که چون در اول هلال بعدد ثالیل بهر یک از آن یک
عدد نخود را مالیده و مجموع را در لته بسته از میان هر دو پا از بالا سایه آن لته را بجانب عقب میدارند در آخر آن
جمیع ثالیل بر طرف میشود و مضر قرحه مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثقیل و مصلحش جوارش کمونی و
و گلقند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدلش در قوت باه لوبیا و در سایر افعال ترمس است و خ

اب بعد از تنا و لنمودن بخود بغایت مضر است **حماض** بری و بستانی و مائی میباشد نوع بستانی قسمی برگ
رقیق و ترشش و نرم و بیخ ساقش سرخ و خوشه او متراکم و تخمش سیاه و براق و در غلافها ریزه مثلث سرخ و بترکی عوره
علامی و بفارسی ترشه نامند و قسمی را تخمش بدون گل مشکون میشود و هر دو قسم ترشش و بهترین انواع اند در دوم سرد
و خشک و با قوت قابضه و مسکن قی و غثیان صفراوی و مشتهی و جهت رفع خمار و خواهش گل خوردن و امثال آن و یرقان
و تقویت جگر و التهاب نافع و پخته او ملین طبع و ضماد او با روغن گل و زعفران جهت قروح ستهیدیه و خوردن مطبوخ او جهت
جراحت امعاء و سحج مفید و مضر باه و مصلحش شربتها و قدر شربتش تا هفده درهم و بدلش ترشی ترنج و تخم او در اول سرد
و در دوم خشک و قابض و جهت قرح امعاء و خفقان حار و یرقان و التهاب و گزیدن عقرب و برشته او جهت اسهال کبدی
و دموی و صفراوی و تعلیق او بر بازوی چپ زنان مانع آبستن شدن و مضر گرده و سپرز و مصلحش رازیانه و قند و قدر شربتش
دو درهم است و بیخ او جهت سیلان رحم و یرقان و اسهال مزمن و سحج و قطع خون حیض و ضماد او جهت متقرح و قوبا و [illegible]
ناخن و [illegible] و جهت خارش بدن و طلای پخته او با سرکه جهت ورم سپرز و تعلیق او بر گردن جهت خنازیر و امثال آن
او جهت تفتیت سنگ مثانه و احتباس حیض و یرقان و سده نافع است و قسم بری عریض الورق شبیه به بارتنگ در غره
و در شکل شبیه به برگ چقندر و سلق جبلی نامند و بیخ او را در اصفهان چلیمو گویند و در افعال قوی تر از نوع بستانی و با نبات
جهت سرفه و ضماد او جهت مفاصل و کوفتگی اعضاء و نقرس حار نافع و خوردن آب گیاه برگ پخته او جهت سحج صفراوی و دموی
مفید و بیخ او بقدر یک مثقال با آب خلت الحدید جهت بواسیر مجرب و فتیله آن با مقل ازرق و موم روغن تخم کتان جهت بواسیر
باطنی و بخور او با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن بواسیر ظاهری مفید و قسم مائی که در کنار آبها میروید برگش با صلابت
و شبیه به کاسنی است و نباتش شبیه به نیلوفر و تخمش شبیه به تخم چقندر و سرد و خشک و قابض و حماض البقر نامند و در قوت و فعل
نزدیک به بستانی و جهت خفقان و غثیان نافع و جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع زیاده شدن زخمها مفید
و بدلش [illegible] است **حماحم** حبق نبطی است و غیر بستان افروز است برگش شبیه به برگ بستان افروز و از آن بزرگتر
و ساقش به ستبری [illegible] و رنگ برگ او مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها با بستان افروز غرس میشود و مشهور است بلاله
خطائی و فرنگی گل عاشقان و در آخر اول سرد و خشک رادع و دافع سده دماغ و زکام و ضماد برگش جهت سوختگی آتش نافع و تخم او
مقوی دل و [illegible] برشته او [illegible] گل و [illegible] سر و جهت اسهال مزمن مفید و اکثار او مضر مثانه و مصلحش [illegible] و قدر شربتش تا دو درهم و
او بدلش [illegible] و که از آب آن و روغن زیتون با [illegible] ترتیب داده [illegible] تا آب سوخته رود
[illegible] باشد [illegible] قابضه و خوردن دو مثقال او جهت [illegible] معده و [illegible] او جهت ریاح [illegible] نافع است **حماحم**
بفارسی [illegible] صحرائی و خانگی میباشد در آخر دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه [illegible] آن [illegible] تازه
[illegible] باشد [illegible] مقوی گرده و مدر خون و منی [illegible] قاطع اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه [illegible]

زرقی بطلی ناخن و طلای خون او بر پیشانی جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و بدستور اشامیدن و قدر یا قلامی از خون محفف او در
ریختن خون آنکه گرم او در جراحت سر که باستخوان رسیده باشد باعث التیام آن و اکتحال او جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه
و ظلمه خصوصاً خونی که در بال تازه او باشد و سرگین او در سیوم گرم و خشک و با آرد جو جهت اورام صلبه و با روغن زیتون جهت
سوختگی آتش و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و بدستور با تخم کتان و با عسل تخم کتان جهت گشودن دمل و قلع خشکریشه زخمها و با
حرف و خردل جهت نقرس شقیقه و صداع مزمن و درد پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب سرکه و عسل که با هم پخته باشد جهت
[illegible] و خنازیر و اورام صلبه و با آرد گندم و آب و قدری نطرون که هم کرده شیاف ساخته به برص ضماد نمایند و بار بدستور تجربه نمایند
در ازاله برص نهایت مؤثر و با سرکه جهت نقرس [illegible] و اشامیدن او یک درهم تا سه درهم با سکنجبین جهت استسقا و دو درهم با دو درهم دارچینی
جهت حصاة مجرب و نشستن در طبیخ سرگین او جهت عسر البول و پیه او جهت آثار قروح و اکتحال بمرارت او که با شونیز باشد جهت
غشاوت و ظلمت بصر و بستن زنده بچه کبوتر که شکم او را شکافته باشند جهت رفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرگین سوخته
او با سرکه بر اطراف بینی جهت قطع رعاف سیدیل و طلای تخم او با پیه خوک بر [illegible] جهت تحریک باه نهایت مؤثر و چون اطفال
با عسل ضماد نمایند زرد [illegible] و حمام او جهت خشونت سینه و نیکو کردن رنگ رخسار و فربهی بدن مفید و سکون صاحب آبله در جائی
که کبوتران در زیر او باشند [illegible] باعث صحت [illegible] شفای آبله و مجاورت آن سبب امن از خدر و فالج و سکته و سبات
و [illegible] باعث [illegible] و فساد هوا [illegible] خوردن بچه کبوتر بعنوان مداومت مورث برص و کبوتر صحرای خشک و تر
و لطیفتر از اهلی [illegible] آن مسهل [illegible] و محرق خون [illegible] با آب غوره و سرکه و خوردن کاسنی و خیار
است و چون با روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نمایند و بنوشند در حال سنگ گرده و مثانه را اخراج نماید و زهره او جهت
نزول و بیاض و غشاوه نافع است و فرزجه استخوان ساق او که سوزانیده باشند جهت اعادت بکارت از اسرار است
حمار الوحش بفارسی گورخر نامند [illegible] گور است گوشت او در دویم گرم و در سیوم خشک و غلیظ و مولد سودا و مرق
او و پیه آن جهت [illegible] مفاصل و تحلیل ریاح غلیظ و طلای پیه او جهت کلف و قوبا و با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و با شیر مرضعه جهت
گریه اطفال و زهره او جهت داء الثعلب و الحیه و چهار قیراط او با خولنجان و آب کبریت جهت سنگ مثانه و خصیه و قضیب او نهایت
مقوی باه و منوم [illegible] جهت رفع [illegible] اشامیدن او و با آب کاهو جهت قطع احتلام و سم او خشک کرده او با انجیر و عسل
جهت زلو و عسر النفس و پیه زیر پایه او مقوی باه و در انگشت کردن انگشتری از سم او در خنصر چپ بستن قدری از پوست پیشانی
او بر بازو و یا بر سر جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و مانع دخول جن در آن منزل است و بعضی شرط دانسته اند که پوست
پیشانی نگیرد صاحب صرع باشد اعم از آنکه حمار وحشی باشد یا اهلی و گویند در اول هر ماه تغیر انگشتری شرط است و پیوسته
نگاه کردن در چشم او باعث صحت بصر و مانع نزول آب و حکم سم او در افعال مثل حمار اهلی است حمار بفارسی خر و الاغ
نامند غلیظتر و کثیفتر و بطی الهضم تر از خر گور و گرمی و خشکی او کمتر و با رطوبت فضلیه و نطول آب طبخ او جهت کزاز و خوردن زهره

زهره خشک او جهت رفع تغیر عقل و سحر و مغز سر او در رفع حرارت و با سرکه جهت رفع جنون و کباب جگر او که ناشتا خورده شود
جهت صرع و آشامیدن سم سوخته او هر روز نیم مثقال جهت مصروع و ضماد آن جهت شقاق قرن با روغن زیتون جهت
خنازیر و با شراب جهت بهبودی ناخن و برص و بیاض آن و بخور سم او جهت عسر ولادت و با خمر غلیظ جهت جنون و ضماد پیه او
جهت رفع آثار قروح و جهت التیام جراحات احشا نیمگرم خوردن بی‌بدیل است و عصیر سرگین تازه او مفتت حصاة و
مخرج جنین و مشیمه و قطوران در بینی جهت رعاف و بدستور طلای آن بر پیشانی که با سرکه سرشته باشند و همچنین استنشاق
خشک او با سرکه بریان پاشیده باشند و خوردن نقیع او با شراب جهت گزیدن عقرب و تعلیق پوست پیشانی او برای
طفل جهت رفع فزع موثر و چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود بالخاصیه مسکن درد آن و بدستور چون در گوشش
بگوید که مرا عقرب گزیده است باعث تخفیف درد میشود و جالینوس میگوید که طلای نطفه سه بار یا چهار بار باعث سقوط دانه بواسیر است
و چون قضیب او در کوزه آب نبیذ و بالش گذارند تا حدیکه قریب سوختن شود و با حقنه در روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن
موی و دراز کردن مو نهایت موثر و چون قضیب او را از زنده او جدا کرده با ادویه حاره بپزند در حمام تناول نمایند باعث بزرگی
قضیب گردد و از مجربات شمرده اند و تدخین بخور خشک او را جهت تپ ربع مجرب دانسته اند بشرطیکه بعد از نوبت تدخین کنند
و اندکی بخوابانند و چون نطرون و عاقرقرحا بریان پاشیده خشک کنند نیم مثقال او با ماء الفطر حابس اسهال است **حمصیم**
بفتح میم و بضم میم بلغت حجاز تمر هندی است و تمر الیهود را نیز نامند **حمصیص الامیر** بلغت مغربی خسک است **حماض**
جبلی حماض بری است **حماض نهری** حماض بستانی است **حماض سواقی** حماض مائی و حماض البقر نیز گویند
حمص اسم مجموع اشجاریست که ملوحتی داشته باشد و گویند مخصوص اشنان است **حمار السبت** **حمار**
قبان ... است **حمصیص الکرسی** حمص بری است **حمصیص** نوع صغیر حماض است شبیه بسرکه در ترکیب
ترشی و اشن نامند **حماض الاترج** ترشی ترنج است **حماض الارنب** کنوشه است **حمر الارض**
تر الیین است **حمصیم** نبات جبر است و بجای میم نیز آمده و بلغت شام و در بار دیگر لسان الثور است **حماط**
نوعی از تمر است **حمل و حملان** بفارسی بره نامند و در لحوم مذکور میشود ان شاء الله تعالی **حمیرا** اسم عربی
ابوخلسا است و بکسر حاء اسم فنا است **الحاء مع النون** **حنظل** ثمر گیاهیست بقدر هندوانه بسیار
کوچکی در نهایت تلخی و نباتش شبیه نبات هندوانه و برگش از آن کوچکتر و شبیه و اندرون زرد او بد است و آنچه در بوته
تنها باشد از جمیع سموم و سخونم او با دامی که در پوست باشد قوتش تا چهار سال باقی است و آنچه بیرون آورده باشند
تا دو سال و بهترین او سفید است که از بوته کثیر الثمر گرفته باشند و مستعمل شحم اوست در اول چهارم گرم و در آخر خشک
و مسهل سودا و بلغم غلیظ و مفتح افواه عروق و مسقط جنین و قاتل آن و جاذب اخلاط از عمق بدن و جهت فالج و امراض
بارده دماغی و اعضای عصبانی و عرق النسا و مفاصل و نزلات مزمنه غلیظه و چشم و سینه و عسر النفس انتصابی و بود شد

گزیده سگ چند ساعت بسته نزد سگها اندازند و هر گاه سگها آن خمیر را تناول نکنند ظاهر میشود که سگ گزیده دیوانه بوده است
و روغن گندم که با قرع گرفته شود و طریق آن در دستورات مذکور است جهت قوبا و سعفه و خزاز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته
با موم و روغن گل جهت جلای رخسار بیعدیل است حنذقوقا اسم نبطیست و از جنس لوبیای بری و بستانی میباشد و
بری را بعربی جبافا و بفارسی دیوالیبت صحرائی نامند و بستانی او را بعربی وزق و در اصفهان شبدر گویند و در
مازندران شبدر نامند و گلش خوشبو است و با سفیدی و سرخی و برگش بقدر ناخن و شاخهای او باریک و ساقش
بقدر زرع و تخمش مایل باستداره و رنگش مثل نانخواه است و مستعمل از و برگ و تخم است در دوم گرم و در اول خشک و با قوت
جالیه و ملین طبع و مدر فضلات و تخمش گرم تر از برگ او و مبهی با شراب جهت رفع سموم قتاله بیعدیل و مسکن مغص و قولنج
و رافع یرقان و استسقا و اکتحال عصاره او جهت غشاوه و قرحه نافع و اکثار او مورث درد گلو و مصلحش کاهو و کاسنی
و تازه او موافق مزاج و دوای منقی اخلاط فاسده آن و قدر شربتش از تخم او تا سه درهم و روغن او مسکن درد مفاصل
است و بری او برگ بزرگتر و ساقش دراز تر و تخمش قریب بحلبه و کریه طعم و گلش سرخ و بفارسی لوبیای کوهی ریوالیبت
نامند در دوم گرم و خشک و آب او مقوی معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت سفیده و درد معده و پهلو و ریاح آن
و صرع و تقطیر بول و برودت مثانه و نطول عصیر او جهت درد عقرب گزیده بغایت موثر و بر عضو صحیح موجب احداث درد
است و نشستن در طبیخ او باعث حرکت اطفال و روغن او همین اثر دارد و در سقوط آب او جهت صرع و جنون و غسول بان مسقط
بشره و مصدع و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و بقول بارده است و تخم او گرم و خشک تر از نبات او و جالی و مبهی و زیاده
افعال قویتر از بستانی و قدر شربتش تا سه درهم و مورث حرارت و مصلحش کثیرا و مضر سینه و مصلحش شکر است حنا
بکسر حا و تشدید نون نباتیست ساقش بقدر نیم ذرع و سرخ و برگش شبیه به برگ مورد و درین بزرگتر از آن و نرم و گلش
سرخ مایل بسفیدی و ارغیه نامند و خوشبو و در سالی دو بار گل میکند مرکب القوی مایل بسردی در دوم خشک و گویند
در اول گرم است مفتح افواه عروق و سده و مجفف بیلذع و محلل و در التحام قریب بدم الاخوین و با قوت قابضه و آشامیدن
آب نقیع او در هر روزی مثقال تا هفت مثقال با شکر جهت ابتداء جذام بغایت نافع و چون یک ماه مداومت کنند جذام
زایل شود و قابل سایر علاجات نیست و هر روز باید هفت مثقال و نیم او را در صد و پنجاه مثقال آب خیسانیده و بجهت
تخمش ... آشامیدن آب نقیع ده مثقال او در ده روز باعث روییدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و ناخن مانند ...
یرقان و سنگ گرده و مثانه و عسر بول نافع و مسقط جنین و آشامیدن جرم او بقدر نیم مثقال با انجبینه رافع قولنج
و مضر حلق و ریه و مصلحش کتیرا و لعاب بزر قطونا و گویند زیاده از یک مثقال او کشنده است ضماد او بر کف پای آبله دار
مانع بر آمدن آبله در چشم او خصوصا چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و نطول آب مطبوخ او جهت حمره و حکة
الشمس و مضمضه او جهت قروح دهن و قلاع اطفال و قلاع او جهت اورام حاره که زرد آب از و آید و با روغن ...

رب ع چوب و با آب بید انجیر جهت شقاق فرج و در روز انو مجرب و بر جبهه و صدغین جهت منع ریختن مواد بچشم خصوصاً چون
با ابگینه سبز سرشته باشند و با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی و با گل حرف جهت فتق و قیله و با زفت و روغن
گل جهت قروح سر و با برگ گردگان با لماصفه جهت تنقیه و حزاز و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با آب و نمک
بغایت نافع و موثر و ذرور او جهت تجفیف قروح و خوردن تخم او بقدر یک مثقال با عسل و کثیرا جهت تقویت دماغ بغایت
نافع و گل معتدل و لطیف و رکیک الفوا ا با سه وقیه آب و عسل جهت قطع نزلات و انواع صداع و تخفیف رطوبات و طلای او
جهت التیام قروح و رفع خناق و فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب و با سرکه جهت درد سر و با موم و روغن
گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوصه سپرز جهت ورم و درد آن و گذاشتن او در میان موی لباس
مانع کرم زدن آن و برگ او را نیز صاحب اثر دانسته اند و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند بدستور روغن گل سرخ مگر
روغنها پرورده کنند گرم و محلل و مقوی موی و نیکو کننده رخسار و بدلش روغن مرزنجوش و روغن حنا که از جمله مرکبات
است در دستور ثانی مذکور است **حنظه رومی** ضد رومی است **حناء قریش** خرازالصحرا است **حناء مجنون** بلغت مصر وسمه است **حنه و حنفا** بلغت اندلس حشیشة الزجاج است **حناء
الغزال** بلغت مصر ابوخاسا است **الحاء مع الواو حور** براء مهمله و بضم حاء و زاء معجمه نیز آمده از جمله اشجار
است قریب بدرخت خرما برگش مثل برگ بید و از آن باریکتر و درازتر و دانه او مانند گندم و بلغت اندلس او را سرو دله
نامند و گلش خوشبو و نبطی و رومی میباشد و صمغ رومی را گویند کهربا است و بفارسی درخت نور نامند و آن پوست اوست
که کمان گران وغیره استعمال نمایند درخت رومی او بزرگتر و برگش درازتر از نبطی است و نبطی او بی صمغ و در اول گرم و در دوم
خشک و یکمثقال از پوست جهت عرق النسا و تقطیر بول نافع و قاطع حمل زنان است و برگ او نیز همین کار دارد گرم تر
از پوست او و قطور او جهت درد گوش مفید و اکتحال ثمره تازه او با عسل جهت غشاوه مفید و قطری که از حوالی او در
بی غایه است و رومی و رامنیت ملغار و روسیس در سیوم گرم و در اول خشک و روغنی که از پوست و شاخ او گیرند
قوی تر و در افعال قریب بروغن بلسان و خوشبو است و از روسیه می آرند و مشهور بروغن کهربا است و گلش قاطع نزف
الدم جمیع اعضا و ضماد برگش با سرکه جهت نقرس و مزجه او معین حمل و تخم او جهت منع سیلان رطوبات بمعده
و امعاء و خفقان و عرق النسا و تفتیح سده با سرکه جهت صرع شرباً نافع و محلل و قدر شربتش یک مثقال و طبیخ چوب او مخفف
قروح و اکله است **حواصل** از جمله طیور است سفید و تیره رنگ نیز میباشد و از سفید او پوستین ترتیب میدهند
و لحم فربه او نادان موافق محرورین و گوشت غلیظ و دیر هضم و مصلحش جهت پختن با دارچینی و ادویه حاره متناول
نمودن است و روغن او محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت دردهای بارده نافع و زردی پیه خام او جهت تقویت
و منضج مفید **حوحو** نیشب است **حوم** تمر هندی است **حوت** نمک است **حور هندی** مرکبه است

حومانه اسم عربی طرافیلن است **حواری** آرد گندم بسیار نرم و سفید است **حوحم** اسم عربی حلبه است
حوران طرخون است **حور سفید** از حماحم است **حوک** بادروج است **حوب الشعر** سفیق بحریه **الحاء مع الیاء حیه**
بفارسی مار گویند و اقسام میباشد و در آخر سیوم گرم و خشک و در غایت تندی و در جذام قوی الاثر و خواص مذکوره
شد چون ده عدد مار سیاه را با چهار رطل روغن زیتون با نمک در ظرف مس کرده سر او را مسدود کنند که بخار بیرون
نرود و بسیار بجوشانند تا مهرا شود و طلای آن جهت قوباء و استرخاء مفاصل و رویانیدن موی و از آن جهت تحلیل خنازیر و دفع
جذام مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر مار خانگی سیاه که زنده در کوزه نو کرده در تنور حمام سوزانیده باشند
با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال او با عسل بغایت مقوی باصره و مالیدن
پوست سوخته مار با روغن تخم کتان که چند روز در آفتاب گذاشته باشند جهت داء الحیه کهنه بسیار مؤثر و قطور مطبوخ
پوست او که در شراب جوشانیده باشند جهت درد گوش و مضمضه جوشانیده او در سرکه جهت درد دندان و تعلیق
دندان او که در حال حیوة او کنده باشند و بدستور تعلیق او جهت رفع تپ ربع نافع و اطلاء او بشش و ذنب الحیه گویند که چون
شکم مار را از سر تا پا شکافته احشاء او را بیرون کرده از نشاسته نرم خشک که با سفیده بیضه نرم کرده باشند مملو ساخته
محل شق را دوخته در آتش گذارند تا پخته شود پس نشاسته مذکور را به برص ضماد کرده بعد از یک ساعت بدانه و زرنیخ سائیده با نمک
زایل کند و مجرب است و روغنی که در دندان مار و سر و زهره او جوشانیده باشند طلای او جهت جذام و ثالیل سریع
الاثر است و ابن الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره مار در هیچ آن زهر نیست و از سموم قتاله است
و تعلیق سلخ مار شاخدار جهت رفع تپ غب موثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوست است که مار هر سال می اندازد
بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور او مسقط جنین و مخفف دانسته اند و بواسیر و تخم مار را چون با سرکه و بوره
سائیده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال پیه مار نافع نزول الماء است **حیصیص** غذائیست
که از روغن و نان گرم میسازند و بفارسی چنگال گویند غلیظ و دیر هضم و کثیر الغذا و مسدد و مسمن و مصلحش سرکه و عسل است
حی العالم بلغت کشمیریان زیبق است **حیوة الموتی** قطران است **حیصل** بادنجان است **حیفا** حشیشة الزجاج
است **حیومیون** اسم یونانی فلفل است **حیوس** طین حیا است **حی العالم** ابرون است **الخاء**
مع الالف خانق النمر گویند مازریون سیاه است و بعضی را اعتقاد آنکه ... مستقل است و ابن
الدوله گل صحرائی دانسته و مولف مالا یسع و صاحب تذکره گویند که آن گیاهیست غیر از [illegible] برگش شبیه به برگ
قثاء و از آن کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد تازه بیشتر و ساقش بقدر شبری و تخمش شبیه بدم عقرب ولاسیما
مثل شیشه در چهارم سرد و خشک از سموم قتاله و تاثیر او در سباع اسرع و مقارنتش کشنده عقرب و در اطلیه
اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانه بواسیر و بیدرهم او کشنده است بسم و خناق و تریاق او کما فیطوس

باشراب وصعتر و اودریه حاره است **خانق الذیب** نوعی از خانق النمر است برگش شبیه ببرگ ولیه از و کوچکتر و تیره تر
و تشریفات او زیاده تر و از ساق او شاخهای از رسته با لخاصیت کشنده گرگ است و در سایر افعال مثل خانق النمر و آن
ماسوریه گویند که او اسقیل است **خانق الکلب** ادراقی است که بفارسی کجوله نامند و مولف مالایسع غیر او و انسته و بیان
نموده که گیاهیست برگش شبیه بلبلاب کبیره و اطراف او سبز و بسیار بدبو و با رطوبت لزجه زرد رنگ و شاخهای باریک
و دراز و بیخش و برگش و ثمرش در غلافی بغلاف باقلی و در جوف آن دانه کوچکی سیاه و صلب در چهارم گرم و خشک و از سموم
قتاله و برگش کشنده سگ و سباع و ضماد او جهت تحلیل اورام بارد و نفخ بغایت موثر است **خاماسوقی** یونانی خاما
بمعنی زمین و سوقی بمعنی انجیر است و آن نباتیست بی ساق و کل شاخهای او برشبر و بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین
بهیئت استداره و برگش شبیه ببرگ عدس و در تحت برگ ثمر مستدیری و بیخش باریک و در سیوم گرم و خشک و تند و جالی و ملین
طبع و مسهل اخلاط غلیظه و خوردن قدر قلیلی او بایان مسقط بواسیر و ضماد و شیاف و طلای شیر او جهت اسقاط اقسام ثالیل
و خیلان و گزیدن عقرب و ورام بلغمی و قلع آثار و اکتحال او با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب
و حمول او با شراب جهت درد رحم نافع و مضر سینه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یک قیراط است **خامه سینی** شبه است
و بفارسی رومی توتیا نامند **خاولنجان** خولنجان است **خامادافنی** یونانی بمعنی غار الارض است و در حرف
عین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **خامیر** قسم سکباج سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند **خاما
مالیون** یونانی بمعنی لفاح الارض و آن بابونج است **خافور** اسم نباتیست که تازه روئیده باشد و گویند مراد
از و دوع یفی لورق است و اهل مصر هر نباتی که بر این اسم نامند **خاموس** اسم یونانی کمون است **خامالاو** یونانی
زیتون الارض و آن مازریون است **خامالاون مالس** یونانی اسم انجیص سیاه است **خاص** اسم ترکی خس است
خاکستر اسم فارسی رماد است **خاریشت** اسم فارسی قنفذ است **خایه قند** و در اسم فارسی خبد است **خاکشی**
بلغت اصفهان اسم خبه است **خامالاون بوقس** انجیص سفید است **خاوانی** بلغت صفاهان انگیز
است **خامالاون** اسم یونانی خرما است **خامان افطی** یونانی خمان صغیر است **خاماسطیس** یونانی
بمعنی صنوبر الارض است و آن کمافیطوس است **خامادریوس** یونانی بمعنی بلوط الارض است و آن کمادریوس
است **خالیدونیون** یونانی خطافی است و آن مامیران است و گویند عروق الصفر است **خالادن**
یونانی خندروس است **خاتم الملک** ... است **خامه** بلغت شام شیطرج است **خارخسک**
اسم فارسی حسک است **خاکینه** اسم فارسی عجة البیض است **خاص تره** بلغت بنگاله حرف بالعلی
خار بلغت هند اسم خیار است **خاک صوفی** چیزی در طین مذکور است **الخاء مع الباء خبز** بفارسی
نان گویند و از اکثر حبوبات ترتیب دهند و بهترین او نان گندم سفید مغسول است که نیک خمیر و اعتدال پخته باشد و ...

و سبوس بقدر اعتدال جدا شده و با شیر و روغن و زرده تخم مرغ پخته غلیظ و دیر هضم و مقوی کرده است و نان گرم
مسخن و مجفف رطوبت معده و خائیدن او جهت رفع کندی دندان موثر و نان سرد مرطب بدن و تازه او سریع الانحدار
و خشک او دیر هضم و مجفف و اقسام او مورث تشنگی و با رازیانه و زیره و حلبه و سیاه دانه مشهی و مفتح و مجفف و محلل ریاح
و با خشخاش منوم و نخاله دار باعث سده نمیگردد و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهت
اسهال و تبهای حاره که با ضعف معده باشد نافع و مورث قولنج و مبرد دین و نفاخ است و مصلحش ماء العسل و مرق گوشت
و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ
رخسار موثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهتر از اقسام نانهاست و باعث سرعت هضم آنها
و نان ارزن و نخود و باقلا و بلوط از زن بطی الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با ترشی نهایت مضر و مصلح او روغن و شیرینیها
خبز الرقاق نان ساجی تنک است که بزرگ و مسطح باشد تیز پزند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیر
است **خبز الفرنی** نانیست که بزرگ و تنک بپزند و رقیق نباشد و مشهور بکاج است جهت مرتاضین و صاحبان اعمال
شاقه موافق است **خبز الملة** نانیست که بر روی سنگ سرخ کرده و آنرا به پزند و مشهور بنان سنگک است و بهتر از نان ساجی
است **خبز الحواری** نانیست که در گرفتن سبوس بسیار مبالغه نکرده باشند بهتر از اقسام دیگر است **خبز السمید**
نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده باشند کثیر الغذا و مشهور به نان میده است سریع الانحدار و مورث سنگ گرده
و سده جگر است و مصلحش انیسون و رازیانه و سکنجبین بزوری و شکر است **خبز الخشکار** نانیست که گندم را با سبوس
و سبوس ناگرفته ترتیب دهند سریع الانحدار و غیر مسدد و در بعضی امزجه ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث
بواسیر و جرب و مصلحش شیرینیها و روغنها و شیر تازه است **خبز الکعک** نان میده در روغن داشته است و بقسماط
مانند غلیظ و مسدد و طلای او محلل و منضج و جهت درد مفاصل نافع است **خبز الطابون** نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه
کرده رقیق و با روغن ترتیب دهند و مشهور به کلیچه است و دیر هضم و کثیر الغذا و مضر محرورین و مسدد و مولد خلط متین است
خبز القطایف نان روغن دار است که مبالغه در گرفتن سبوس نکرده باشند در قوت مثل کعک و بهتر از او است
خبازی و در بعضی خطمی است و بفارسی نان کلاغ و نیز ک و بترکی اسم کاجی و در مازندران گیاه او را نخلک سه
نامند و بستانی ملوخیا است و بیرمی او را بفارسی خبیره گویند و از مطلق او مراد بیری است برگش مستدیر و سبزه گلش گلی
و سرخ مایل به تیرگی و تخمش مایل بسیاه و مدور و پهن و در صحرائی بقدری و نبات او کوچکتر از بستانی و اول سرد و تر درجه
در دویم و با رطوبت قوت متضاد و ملین طبع و لطیف تر از ملوخیا و مدر بول و منضج و رادع و مفتح سدد و ...
بلغم نافع او با شکر جهت جرب و قرحه امعاء و زحیر و حرقه مثانه و بول و ... و در ... و ...
و جهت ادویه قتاله و ... و ... و جهت ادرار حاده و تشنگی اعضا و با نمک جهت ... و ...

آن و گزیدن زنبور و مگس عسل و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و باد سرخ و ضماد خشک او با برل جهت قروح سرو تنخ
نخاله نافع و تخم او سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مقوی و ملین و جهت سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مثانه و سحج و گزندگی او
و تقویت امعا و رفع لذع ادویه حاره و گزیدن رتیلا و رفع نزله و با تخم خیار قوی تر و برای السوء جهت ورم و مثانه و حقنه او
جهت سوزش امعا و رحم و مقعده و با عسل جهت ورم جگر و ضماد او جهت اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش بوسیدن
فواکه و قدر شربتش پنج درهم و بدلش تخم خطمی و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درهم و مولد بلغم و مصلحش تخم او
با گوشت مرغ و ادویه حاره است و خبازی بستانی را گرش را زوکلشس رود کوچکتر از گل خبازه و در پنبه بسیار سیر و
بقدر گیاه پنبه میشود و تخم سیاه و دراز و شبیه بتنوبیز و بسیار تلخ و غلاف او شبیه بگرم و مایل بسبزی برودت و رطوبت
زیاده از بری و ملین طبع و سینه و مهیج حرارت بسبب لطافت و جهت خشونت سینه و تب های حاره و تصفیه صوت
نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره است و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظ و مفتح سده و جهت عرق النسا و آب او
با شکر جهت رفع اخلاط محرقه و مصدوع او جهت تحلیل اورام و جهت تسکین درد گزیدن عقرب نافع و قدر شربتش دو درهم
است خبیثه بلغت شیرازی سنفرک و در اصفهان خاکشی و بترکی شیوران و مازندران گیاه او را شلم نامند
و آن تخمی است بسیار کوچک دراز و مایل بسبزی و تیرگی و برگش طولانی و تند و شبیه برگ جرجیر و شاخهای باریک و
رساقش بقدر ذرعی و تخمش در غلاف باریک رقیقی است در دوم گرم و در اول تر و مهیج اشتهی و مقوی معده با
و جهت معده سرد و تحلیل نفخ و آبله و حصبه و تبری و برودت احشا و با شیر بدن خصوصا چون با دو وزن شکر ده روز
بنوشند و جهت رنگ رخسار و گزندگی او از دست درهم او جهت سمیت ادویه و یک مثقال و نیم او جهت نفث اخلاط سینه
و ریه و ضماد و ش جهت اورام صلبه و سرطان و نقرس و قرحه چشم و ورم بن گوش و پستان و انثیان و مقوی او در خم
جگر و بینش و سرفه فرمن و فرزجه او با عسل جهت اعانت حمل و قروح رحم و مصدوع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش
تودری است که بزر جیم نامند **خلبث** جرم اجساد یست که حین گداختن از آن جدا شود و مجموع خبثها گرم و خشک است
خبث الحدید بفارسی ریم آهن گویند بهترین خبثها و مستعمل از و آنست که با سرکه سائیده و خشک کرده باشند
و بسیار مبالغه در سحق آن نموده در دوم گرم و در سیوم خشک و بغایت مجفف و مقوی معده و مانع نزف الدم و ادرار حیض
و حامله شدن است و جهت سلس البول و استرخاء مقعده و معده و بواسیر طحال رطبه و رفع رطوبات باطنی و جهت
قرحه امعا و مثانه مجرب و با زرده تخم مرغ بقدر یک دانگ و جهت باه مرطوبین که مایوس باشند بغایت موثر و با سکنجبین
جهت ادویه قتاله و ضماد او جهت تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان و اکتحال او جهت خشونت پلک چشم و قطور
او جهت پاک کردن چرک گوش نافع و مضر شش و مصلحش عسل و قدر شربتش دو دانگ تا دو درهم او کشنده است
و چون او را بت بار با عسل بسایند و خشک کنند و بعد از آن با روغن زیتون بقدر یک انگشت بر بالای او بر آید بجوشانند

بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با حرف بابلی و عسل السوس بسازند و هر روز یک دو انگشت از آن بشاولیند جهت صاف کردن آواز
و تقویت بدن و نیکوی رخسار و اخراج فضلات بدن بی‌بدیل است و هرگاه در روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون کنند
پستو همین آثار دارد **خبث النحاس** ثفل مس است در قوت قریب بخبث الحدید در تلطیف و جالی و خوردن آن
سم قاتل آورد و در ادویه چشم و زخمها مستعمل است **خبث الرصاص** ثفل قلعی است نهایت قابض و مغسول او جهت
التیام جراحت چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد بچشم موثر است **خبث الفضه** ثفل نقره است لطیف و قوی
القبض و طلای او جهت قروح چشم و سعفه و جرب بواسیر و نواصیر و التیام جراحت نافع است **خبث الذهب** ثفل طلا است
لطیف‌تر از همه و در افعال قوی‌تر از خبث نقره و طلای او با آب جهت دفع بدبوی زیر بغل و کنج ران مجرب و در افعال نایب مناب اقلیمیا
خبیص اسم حلوی است و در حلوا مذکور است **خبیص البیض** بفارسی خاگینه نامند و با سیر هالکو گویند کثیر الغذا و دیر هضم و مسدد
و مولد خلط غلیظ [illegible] و از حبشی و خولنجان و ادویه باهیه مقوی باه است **خبازی** شیر خطمی است **خبز الغراب** [illegible]
خبز القرود ولوف الکبیر است **خبز رومی** خبز الملک است **خبز المشایخ** نباتی نخور مریم است **خنثی** [illegible]
نباتیست که بگردش آفتاب دور کند و خبازی مشتق از وی است **خنبیرق** بتاء مثناة [illegible] است **ختم الالکاسکین**
مختوم است **خنفرج** بقلة الحمقاء است **خثا** بتاء مثلثه سرگین است و از مطلق او مراد سرگین گاو است و در احتیا
مذکور شد **ختو** بلغت اهل خطا بمعنی بزرگ و به ستور خان و ختو خراون اند و آن اسم مرغی است که بفارسی [illegible] بقدر
کرگدن و از آن بزرگتر میباشد و طعمه او اکثر اوقات فیل است و در ولایت ما بین چین و زنجبار یافت میشود و از استخوان پیشانی
او جهت ملوک قدح میسازند و خاصیت او آنست که چون در آن طعام مسموم گذارند عرق کند [illegible] سایر استخوان او و دواء
الدوله گویند از شاخ آهوی مشک دار است و همین اثر را بجهت او بیان نموده و گویند جهت اسهال نیز نهایت نافع و مولف تذکره
گوید که در سرانديب یافت میشود و خوردن بیضه او بقدر ده درهم جهت حکه و جرب و سده جگر نافع و بخور استخوان او باعث افاقه
مصروع است و زبل او جهت رفع آثار [illegible] او جهت بواسیر ضماداً مفید است **الخارج الدال وغیره**
خدریق عنکبوت است **خدار الرجال** بزر البنج است **خرنوب** بستانی و بری میباشد و بستانی او دو قسم است
یکی را خرنوب شامی گویند درخت او بقدر درخت گردکان و برگش مستدیر و با غلظت و گلش زردی و غلاف او بقدر شبری کوتاه
و ضخیم و دانه‌های او شبیه بباقلی و از آن در شام و مصر رب میسازند و در اسهال استعمال میکنند و با وجود شیرینی از سایر شیرینیها
ارزان است و قسمی دیگر خار دارد و برگش نرم و مایل بتدویر و غلاف تنکش شبیه بباقلی و از آن رقیق‌تر و دانه‌های او
بقدر تخم عدس شیرین طعم و در شکاین کراثه گویند و در مازندران و گیلان لازکی نامند تازه هر دو قسم مسهل [illegible] بول و
[illegible] حرارت و برودت معتدل و در دویم خشک و شیرین او مایل بحرارت و دانه او سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی بدن و
[illegible] و ضماد پخته او جهت صدمه و سقطه و امثال آن و تالیل و خوردن تازه خرنوب شامی که از سال گذشته باشد دیر هضم و بعد از

مواد غلیظ صالح و با ذاته جهت فتق و تسمین بدن و چون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کند و اشتها آورد و جهت سرفه مزمن مجرب
دانسته اند و تخمش محلل اورام و جهت درد مقعد و نزف الدم نافع و مصدر معده و مجفف اعضا و مصلحش بهدانه و نبات و بدلش
بوزن او از هر یک بلوط و اقاقیا است و مقدار شربتش تا یک درهم است **خرنوب نبطی** ثمر نباتی خاردار است و آن دو نوع
می باشد و نیست قسمی شبیه به خرنوب شامی و خاردار و ثمرش کوچک و مطعم و بسیار قابض از اقاقیا و بسط و امغیلان نامند و قسمی ثمر
خاریست بقدر زرعی و شاخهای او پراگنده و خارها او تند و ریزه و گلش زرد و سرخ و داغدار و ثمرش شبیه بگرده کوچکی در
تو بیان که او را بجهت بنامند و مراد از خرنوب نبطی نوع اخیر است در دوم سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی معده و قاطع
خون هر عضوی و حابس اسهال و جهت یرقان و نفث و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه بطبیخ او جهت درد دندان و استحکام آن بود
و جهت اوقلاع دندان کرم خورده است و محتاج بآلت کندن نیست و چون با خضاب کنند مانع سفیدی و باعث دراز موی و تقویه
آن و ترکیب او بر بدن جهت اعیا و تقویت اعضا موثر و چون خرنوب بری کوبیده در آب بخیسانند و جامه رنگین را با او تر کنند باعث ثبات
رنگ او میشود و مجرب است و آب او با موردو منقی احیا و ثابت کننده سیاه است **خرنوب الشوک** خرنوب معزی خرنوب
بری و خرنوب نبطی است **خرنوب مصری** و خرنوب نبطی و قرظ است **خرنوب الخنزیر** انا غورس است **خرنوب**
صیدلانی خرنوب شامی است **خرنوب هندی** خیار شنبر است **خرنوبا** اسم نبطی خرنوب است و گویند مخصوص
بری است **خرو** اسم فارسی خبازی است **خردل** بتخم گیاهیست برگش شبیه به برگ ترب و از آن کوچکتر و خشن و مربع
الساق و گلش زرد و قسمی از بری او را تری نجی نامند و تخمش مدور و سرخ و قسمی کلج گویند برگش ریزه تر از بستانی و تخمش غیر مدور
و سیاه و منتن و سفید او را اسفند سفید گویند و آن حرف ابیض است و مذکور شد و مراد از خردل مطلق نوع سرخ او است
در او ل بیا رم گرم و خشک جاذب اخلاط از عمق بدن و هاضم و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتح سده و مدر فضلات
و مفتت حصاة و جهت درد رحم بلغمی و جگر و سپرز و دفع نسیان و امراض بارده دماغی و نیم درهم از تخم او با شراب جهت سرور
و تقویت باه و با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و کرم معده و تپ بلغمی و سوداوی و ضماد او جهت نقرس و عرق النسا و ورم
سپرز و جهت سواد و نظافت بدن و ازاله داء الثعلب و با عسل بدستور با موم روغن جهت تصفیه رخسار و ازاله رنگ خون مرده
و کمه چشم و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبای مزمن و بدیشانی جهت نزلات بارده و درد سر بارد و در لقوه و فالج و استرخا و با
روغن طلا کردن او بر عضو جهت نقوط مجرب و با سکنجبین و آب کرنب جهت غرغره با ادویه مناسبه جهت اورام صلبه و سوداوی
و بقدر یک درهم با ماء العسل جهت ورم تحت اللسان و ثقل زبان و استرخای آن و ... سقوط
سورقه عطسه و جهت انتباه مصروع و مبتلا بسبات و اختناق رحم و فتیله او با انجیر جهت ... و دوی طنین و الکحال
با عسل جهت بیاض و غشاوه و بیاض چشم و جهت گریزانیدن حشرات و مطبوخ او جهت درد دندان ... مجرب و ...
مضر ... و مصلحش کاسنی و روغن بادام و سرکه و بدلش ... و وزن او حب الرشاد و ...

و قدر شربتش تا سه درهم است و چون در آب انگور انداز ند منع جوشیدن او کند و سرکه شیرین در گیلانات از و ترتیب میدهند و مطبوخ آن و درحقنه جهت صرع و سدر و امراض بلغمی نافع و در سایر افعال ضعیفتر از تخم اوست و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون یک کف خردل آیه وعنده مفاتیح الغیب تا مبین خوانده شود و بعد از ان یکصد و دو مرتبه یا مبین گفته و بدستور تا صد مرتبه پس آن خردل را در خانه که دفینه گمان داشته باشد افشانده یکشبانروز در خانه را به بندند روز دیگر خردلها را در جائیکه دفینه باشد مجتمع یابند و روغن او که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بنهایت ملطف و محلل و طلای او جهت درد دندان و اختناق رحم و تپهای مزمن و دردهای کهنه و تحلیل ورم گوش و اورام صلبه و تفتیح سده اعضا و جهت نسیان و فالج و گرانی سامعه که مزمن باشد و استشمام او بدستور جهت برودت معده بارد مزمن نافع و قدر شربتش تا سه درهم است **خردل بری** گیاه او در ابتدای نمی ماند و حرارتش کمتر از بستانی و منفت حصاة و جالی جلد و جهت سرفه مزمن نافع و مقوی ذهن و ضماد او با ماست جهت سعفه مجرب و در سایر افعال مثل بستانی است **خردل فارسی و خردل ابیض و خربوق و خربق** حرف ابیض است جرو سا بکسر خا و فتح او بفارسی سپید انجیر و بترکی کرچک نامند و برگش شبیه به برگ انجیر و از ان بزرگتر و نرم و ساقش تا بقدر دو در ربع و بیخش مثل نی مجوف و ثمرش در خوشه ها پرخار و مدور و دانه اش بقدر نهوه و مسقط و مغزش سفید و پر روغن در آخر دویم گرم و خشک و محلل و ملین عصب و مسهل قوی و طلاء بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهت لقوه و فالج و امراض بارده نافع و مرخی و مسقط اشتها و موجب کرب و مصلحش کتیرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش از یکعدد تا ده عدد و بیست عدد او مسکر و قو و عوارض او مثل ماتوره و پنجاه عدد او کشنده است و فادزهر او ربیاس و رب ریباس و بدلش حب الملوک است و ضماد او جهت تحلیل دکلف و اورام بلغمی و درد آن و نقرس و مفاصل و ملین صلابات و با سرکه جهت ورم پستان را و اقر با و سرخ و ضماد برگ او بارد جهت ورم حاره چشم و ورم زیر گلو و سایر اعضا و باحنا جهت درد مفاصل و بار و غن زیتون در ر و بارده و روغن او گرم تر و لطیفتر از روغن زیتون و منقی و دو مثقال او جهت تسکین وجع الفواد بارد و با ماء الاصول محلل و لزج اعضا بعیده و شدید النفوذ و طلای او جهت تلیین صلابات و تشنج و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبه سر و ورم معده و دفع آثار کبودی جلد و درد گوش و باز وی الجرح جهت داء الثعلب با آب گندنا جهت داء الحیه و خردل و دیگر با ادویه و ابا سنج الحیه و خردل و جهت داء الحیه و اقسام قوباء و گواژ و کلف و بهق و بدلش با روغن ترتیب دارند و چون سپید انجیر را با خردل و سیر و طلق تقطیر کنند متقطر آن مشتری را قمر کند و مجرب دانسته اند **خربق ابیض** بیخ گیاهیست که برگش شبیه به برگ بارتنگ و از ان بزرگتر و گلش سرخ و ساقش بقدر چهار انگشت مجوف و چون خشک شود پوست او متقشر میشود و تخمش شبیه به پیاز دشتی و بار ریشهای باریک و سفید مایل بزردی و شکستن او غباری از و ظاهر میشود و در خوشبوی میل داشته و ایم عنکبوت در سیم گرم و خشک و مسهل بلغم و صفرا جهت تنقیه از اخلاط لزجه و منقی معده و رحم و حیض و قاتل ... جهت ... و تفتیح سده و جهت فالج و سرسام بلغمی و امراض بارده

واکتحال او جالی غشاوه و طلای او با سرکه جهت قوبا و برص و بهق و قلع دندان متآکله و بوئیدن او باعث عطسه و فرزجه او
مدر حیض و قاتل جنین و مضر محرورین و مقی و زیاده از قدر شربتش کشنده بخناق و تشنج و مصلحش پختن او در خمیر و با مصطکی و روغن
بادام استعمال نمودن و بدستور خیسانیدن او یکروز در آب و آشامیدن آب آن و با شکر و عسل منعقد ساخته می نوشند و قدر
شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش جوز القی و در خلای معده نباید تناول نمود **خربق آسود** بیخ گیاهیست سیاه و
پر گره و گره های او مجوف و اکثر او مایل بتدویر و ریشهای سیاه باریک از آن رسته و برگش شبیه ببرگ خیار دارد و کوچکتر و از
اطراف او بیشتر و با خشونت و ساقش کوتاه و منقش و گلش سفید مایل بسرخی و بشکل خوشه و تخمش شبیه بدانه قرطم و تخم
او مسهل و بیمضرت تر از اصل آن در آخر سیوم گرم و خشک و تند و پر خطر و از خربق سفید قوی تر و مسهل مره السوداء و بلغم و صفرا
امتحیه ببلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده و قوی تر از سفید آن و در جمیع علل که سفید او موثر است خربق سیاه اسرع
التاثیر از آن و جهت سوداء و تنقیه مثانه و رحم و احشاء و قصبه ریه و امراض مزمنه و جنون نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و صعتر و فودنج
و مصطکی و دو مثقال او کشنده بخناق و اسهال و قدر شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال و بدلش خربق سفید و گویند مازریون و
چهار دانگ وزنش غاریقون با ماء الجبن و ضماد او جهت بهق و آنچه در باب سفید او مذکور شد در رفع ثاليل و بردن گوشت زیاده
شدن زخمها و جهت ناصور و ضماد طلای او در سه روز مجرب و مفتت و فتیله و فرزجه و قطور او در امراض مناسبه مثل سفید آن و پاشیدن
طبیخ او در مواضع مانع دخول حشرات و حبوب مثل گندم و امثال او که در طبیخ او خیسانیده باشد قاتل طیور و وحوش و حیوان و شیر بها
چند روز خیسانیده باجو مقشر یا عدس جوشانیده با آب او را نیز نوشند چندان مضرت ندارد و بالخاصیه تنقیه باد کردن باعث
تغییر مزاج میشود و فربهی مزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را نافع است **خرم** مشتبه بدر اسم فارسی مریچه است منقط
و آن گیاهیست که در فصل تابستان در مواضع سایه دار میروید و برگش باریک و متفرق و دراز و گلش بنفش و خوشبو و خوش
مایل بگرمی جالی و مقوی دماغ و سموم و لطیف و زیاد کننده عقل و فهم و نظاره او مورث سرور و فرح و نگاه داشتن او در
کف دست و استنشاق باعث صحت دردسر و مالیخولیا و رفع توحش و طلای او با موم روغن
جهت نیکوئی رخسار و موجب قبول المعروضات است **خراطین** کرمهای سرخ است که در زمین نمناک بهم رسد و اول
گرم و تر و مقوی و سه درهم او که خشک کرده باشند با شراب انگور مدر بول و جوشانیده او در روغن کنجد جهت خناق و سرفه کهنه
نبات آزموده است و مسحوق او با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق امعاء و التیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر ولادة
و دفع سنگ مثانه و گرده و با شراب جهت تغیر رنگ بدن یرقانی در همان ساعت ضماد او جهت ورم حلق و لهاة و منع نزلات و طلای
تازه او بقدر رسانیدن جهت التیام عصب مقطوع مجرب و بدستور جهت جراحات اعضای عصبانی موثر و با غبار آسیا
جهت استحکام مفصلی که از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن دانه زردآلو
جهت بواسیر و طلای مطبوخ او با روغن زیتون و ضماد کردن او با زفت در رگ که و جهت بزرگ کردن قضیب بغایت موثر

و مولف تذکره گوید که مطبوخ او با عصب حمار زننده الکلا و ضماد آ او در این باب بی شبه مجربست و قطور را با بیه مرغابی
و روغن زیتون جهة درد گوش نافع است و چون با خل و نبات در آن طبخ نمایند طلاء او جهة بواسیر و نزف الدم
و شقاق مقعد بیدیل است **خرامقان** گیاهیست در شکل و بو مثل سنبل الطیب و رنگ سبز مایل بشیرینی و اول
گرم و خشک و محلل و مجفف و در افعال مثل او و از آن ضعیفتر **خرفستان** گیاهیست که از درخت بادام و زیتون هم
امثال آن میروید مضرت بان نمیرساند و غیر آن است و در طبرستان دار و اسم گویند و خرنطان را گویند شبیه به برگ
زیتون مایل باستداره و شاخهای وی پر گره و تخمش سرخ و خشک و قابض و مقوی معده و منقی دماغ و مفتح سدد و باقوة
محلله و بعضی گرم و خشک دانسته اند یک وقیه آب او جهة شکستگی استخوان و دوی عضل و قطع نزف الدم و دفع سحج و آب مطبوخ
او با انجیر جهة سرفه و ذرور برگ خشک او و سوخته آن جهة قروحی سر مجربست و طلیه موضع را با بول و نمک بیدی بشوید
که خون ظاهر گردد و گویند مسهل اخلاط و بنهایت مجفف بوا سیرست **خروف** بره تازه و خروف جمع اوست **خرفه**
خاراست **خرنوب** اسم انجره است و گویند فا و انباست **خرو الحمام** جوز جندم است **خربق** اسم
عربی احریض است **خروع الضفادع** طحلب است **خرفه** اسم فارسی بقلة الحمقا است **خروع** تمر عشراست
خرو العصافیر اشنان است **خرطان** هرطان است **خرو سان** اسم عبرانی عقرب است **خرو**
زبل است **خرم** سیکون را پوست تخم مرغ است که بجهة ادویه عین مغسول کرده باشند و به تشدید را اشامل و گیاه
و سراج القطرب و حالبی است **خر** اسم فارسی حمار است **خرگور** اسم فارسی حمار الوحش است **خرماده**
اسم فارسی اتان است **خرما** اسم فارسی تمر است **خرگوش** اسم فارسی ارنب است **خرخدا** اسم
فارسی هدهد است **خرزهره** اسم فارسی دفلی است **خرمای تر** اسم فارسی رطب است **خربار خرک**
اسم فارسی قنب است **خرمارخزولت** اسم فارسی نوعی از قنب است **خرچنگ** اسم فارسی سرطان
است **خربزه** اسم فارسی بطیخ است **خرس** اسم فارسی دب است **خرو هل** اسم
فارسی مرجان است **خرنعوله** اسم فارسی لسان الحمل است **الخاء مع الزاء خزا** با الف آخر
و بیای اسم گیاهیست بسیار خوشبو و بفارسی خیری و نشنامند و صاحب تذکره غیر خیری بری و انسته و انخلاصه
بیان نموده که چون او را بکبس نبیه صلبی عرس کنند بنفشه متلون شود و چه گلش شبیه است به بنفشه و منبت او جبال و میان
رودخانها و رنگش مایل بکبودی و لاجوردی و بسیار خوشبو مانند نسرین و تخمش سیاه است و مولف مالا یسع خیری
دانسته و بیان نموده که شاخ او و از و برگها و کوچک و گل او سرخ است و موید قول صاحب تذکره است الخیا امین
الدوله در خیری ذکر نموده از قول جالینوس که بری و مختلف القوة و لطیف مائی و گلش سرخ میباشد بخلاف خزامی و
از صفات و خواص خیری ظاهر میشود که خزامی غیر اقسام او باشد و او خوشبوترین گلهای صحرائیست و سفید نیز میباشد

و جذام و یرقان و درد پستان و تبهای حاره و قرحه مثانه و ابدال و درد سر و منع صعود بخار رست بدماغ و نزله حاره و سرفه
که از گرمی و خشکی باشد و با سرکه جهت برانگیختن اشتها نافع و اکثار او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و مورث نسیان
و ضعف باصره و مصلحش نعناع و کرفس و هلیله پرورده و زیره و قدر شربت از آب او تا سی درهم و از تخمش دو درهم است و مطبوخ
او را اغذیه و سرعت هضم بیشتر و جهت درد سینه و زیاده کردن شیر موثر و ضماد او جهت اورام التهابی و ورم چشم و ذرور
سوخته او جهت التیام جراحات و قلاع نافع است و تخم او در دویم سرد و خشک مخدر و منوم و مانع احتلام و جهت نزله و زکام و درد
سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای او جهت منع ریختن مواد چشم و جهت درد سر و دفع درد گزیدن عقرب نافع و مضر باه و مصلحش
مصطکی و بدلش دم الاخوین است و روغن او جهت [illegible] ابات و مرطب دماغ و منوم و جهت مالیخولیا و صرع [illegible] مستی شراب موثر است
خشخاس بحری خشخاش مقرن است **خشکار** خبز الخشکار است **خشل** مقل مکی است **خشنشار** [illegible]
نزد بعضی سیساریون است **خشف** بچه آهو است **خشخاش ابیض** خشخاش بستانی است
خشخاش بری خشخاش اسود است **خشخاش بستانی** بفارسی خشخاش سفید گویند و گلش سفید می‌باشد و خشخاش
سیاه را گل بنفش و سرخ و سیاه و کبود و دیگر الوان است و تخم سیاه می‌باشد و گویند خشخاش بری را برگ کثیر التشریف و
فرغب می‌باشد بخلاف بستانی و تخم خشخاش سفید در آخر دویم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه و بقدر
ده درهم او با شکر جهت خشونت سینه و سرفه حار یابس و نفث الدم و تب دق و حرقه مثانه و امراض حاره آن و مقوی جگر
و گرده و سمن و با عسل مبهی و مداومت او قاطع باه و بوئیدن بو داده او رافع بیخوابی و با شکر او مزید دام مولد خون صالح و دافع [illegible]
و چون خشخاش تازه را با پوست او کوبیده قرص سازند جهت سرفه و درد سینه و حرقة البول و اسهال کهنه و تشنگی [illegible]
و جهت تخفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماد نافع و قدر شربتش تا پنج درهم و از تخم او تا ده درهم و از پوست او تا یک مثقال [illegible]
از گل او تا یک درهم و مضر مبرودین و مداومت او مضر ریه و مصلحش عسل و مصطکی و شکر و پوست او مایل بخشکی [illegible]
مثقال او که صبح و شام بنوشند جهت اسهال مزمن و صفراوی و التهابات مجرب و ضماد او جهت درد سر و با حلبه و کلاب که طبخ یافته
باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد با عصاره و نطول مطبوخ برگ آن جهت بیخوابی و با آرد جو جهت اورام
حاره و باد سرخ و لعوق آب مطبوخ او با عسل که رب خشخاش گویند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن نافع است
خصوصا با اقاقیا و عصاره لحیة التیس و طبیخ بیخ او جهت جگر علیل و ضماد غلیظ او مفید و عصاره پوست او که کوکنار گویند سرد و
برطوبت و در آثار قوی‌تر از تخم او و مداومت او مرخی اعضا و مشوش حواس و قاطع باه و [illegible] اشتها و [illegible] و مورث نسیان و مفسد
خون و بالوص محلل حرارت و رطوبت غریزی و مسکن اوجاع حاره و بارده و [illegible] منوم قوی و منبسط [illegible] و گل خشخاش
با آب کشنیز جهت نمله ساعیه و قروح و ضماد او جهت سوزش چشم و قرحه قرنیه اکتحال او مفید و روغن او که بدستور روغن گل گیرند مخدر
و مسکن دردهای حاره و اورام و استشمام او جهت نزله و سرفه حاره و قطور او جهت درد گوش و ورم حاره آن مفید و روغن

خصیت خرزه نارسیده است و گویند مقل مکی است
خواص این مذکور میگردد **خضلاب** بضاد معجمه درخت مقل است و الوان مختلف میباشند و انجیلی گل
است الحار مع الطا خطر و سمه است **خطمی** معروف است سفید و سرخ و الوان مختلف میباشند و انجیلی
باشند خطمی بری مانند جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال و اکثر مرکب القوی و مایل بسبزی و ترسیب
و از انواع خبازی شمرده اند محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیفتر از برگ و ساق و هرگاه برگ و ساق او را خشک کرده
و گویند استعمال کنند بهتر دانسته اند و آب مطبوخ او جالی امعاء و مقعد و دافع ضرر شدنی ادویه مسهله و یکمثقال آن جهة
تحلیل قولنج و گشودن بول و قرحه امعاء و نفث الدم و سرفه حار و اسهال و منضج مواد سوداوی و خلط خام و ضماد او
جهة التیام قروح و تسکین درد و رمها و تحلیل آن و نشا زیره و نزح جراحات و دمل و ورم پستان و مقعد و ورم جراحات و خراج
و شکستگی اعضاء و عرق النسا و مفاصل و نقرس و با روغن زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش و با ادویه مناسبه و
روغنها جهت ذات الجنب و ذات الریه و ضماد تخم او با روغن بغایت منضج سریع الاثر در اورام حاره و نطول او جهة نرم داشتن
موی و جلوس در طبیخ او جهة ورم ... و انضمام فم رحم زنان و عقیم سفید و تخم کوبیده او جهة سنگ گرده و لعاب آن با شکر جهة سرفه حار
ضماد او با سرکه در آفتاب جهة بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و بخور و تخم او با دو جزء دانه خرما که با سرکه
طلا کنند جهة ورم بغایت مجرب و پوست بیخ او بغایت ملین و قوی التحلیل و طبیخ آن جهت منفض زحیر و سده امعاء و قرحه آن با
شراب جهة عسر بول و حصاة و دفع فضلات خام مثانه و عرق النسا و ارتعاش و شکاف عضلات و جلوس در طبیخ او بدستور
جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضاء و مضمضه طبیخ او با سرکه جهة درد دندان نافع است و چون بیخ او را کوبیده در لته بسته
در آب گذاشته در زیر آسمان چندان بگذارند که آن آب منجمد گردد و طلاء او جهة دفع تهیج پلک چشم موثر جهة سرفه حاره و نفث
الدم مجرب و طبیخ او را نیز همین اثر است و مضر معده مصلح او عصاره زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضر ریه است و عسل مصلح او است
و قدر شربت از یکمثقال تا دو مثقال از طبیخ او تا سی مثقال و بدلش خبازی و صمغ خطمی بغایت مسکن تشنگی و قابض طبع و
دافع صفراوی است **خطاف** بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوچ و بدیلمی چجلا نامند و از طیور معروفه است گوشت او
در سیوم گرم و خشک و کباب آن مفتح سدد و دافع سنگ مثانه و رافع یرقان و امراض سپرز و آشامیدن یک مثقال از خشک
سحوق او جهت قوه باصره و غرغره آن با آب جهة خناق و جمیع امراض حلق نافع و طلاء سوخته او همین آثار دارد و اکتحال محرق
او مقوی باصره و دماغ او با سرگین و خاکستر او و عسل جهة ابتداء نزول آب و بیاض و جرب و سبل و ظفره نافع و بدستور خون گرم
او و با سرگین او بغایت جالی و جهة بهق و آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و با زهره گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته
اند و خوردن تخم معصور مدقوق او با قدری بادروج جهت اخراج جنین میت سریع الاثر است و بدستور یک مثقال خاکر
آشیان او که سوزانیده باشند جهة عسر ولادت بغایت مفید و خوردن او دافع شق زبان و طلاء او بعد از کندن
باعث روئیدن موی سیاه مجرب دانسته اند و طلا کردن چشمهای او با روغن زنبق بر ناف زنان جهة عسر ولادت

دسوطاز بیخ او با روغن جهت سیاه کردن موی سر و ریش مجرب است و مولف مالایسع گوید مخصوص سفیدی قبل از وقت
است و باید شیر در دهان نگاهدارند که دندان سیاه نشود و چون در سالی دو بار بچه میکند هرگاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه اول را بشکافند
دو سنگریزه خواهد دید یکی سفید یکی ملون غیر ملون را در پوست گوساله که در حین زائیدن نپیچی گرفته باشند که بدن گوساله بزمین نرسیده
ذبح کرده باشند بسته بر بازوی صاحب صرع یا گردن او ببندند رفع صرع جمیع اطبا مجرب دانسته اند و سنگ ملون را چون در حریر سفید
پیچیده نگاهدارند باعث جاه و قبول و قضای حوایج میگردد و امین الدوله گوید سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق او موجب دفع نزع
است و گویند چون بچه او را بزعفران و امثال آن زرد کنند بدستور یک او در حین رنگ کردن بیند جهت دفع زردی آورده یک بر قایلان
باشیان آورد و چون وقت صلوة جمعه آشیان او را خراب کرده با جمل نموده بان غسل بدن کنند باعث ابطال سحر و شر آنست خفاش
بفارسی شب پره گویند در سیوم گرم و در چهارم خشک عرق بخته او مسهل فضلات غلیظه و زرد آب و دافع استسقا و مهرا او در روغن
زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد کمر و ورمها بارد و طلاء مطبوخ او براحلیل جهت احتباس بول سریع الاثر و طبخ
در طبخ او جهت فالج و حمول بیه او قاطع حیض و طلاء خون او و قبل از بلوغ مانع بر آمدن موی زیر بغل شدن پستان و مالیدن زهره او بر فرج
جهت عسر ولادت مجرب و تدهین بر مرغی که در ظرف مس پر تلیبی او مهرا ایچه باشند جهت رویانیدن موی دراز کردن بعید و اکتحال
مغز سرا و با آب پیاز جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض و طلاء او بر کف پا مهیج باه و سرگین او قوباء و بیاض چشم و خاکستر سوخته او
جهت منع مستی موثر و پستیر و بول او بغایت جالی و در آشیان المنجدان بهم رسد و شبیه زرنیخ نامند بقدر بند انگشتی و سفید و متخلخل شبیه بنقد
و سوراخدار است یکمثقال او قاتل و ربع درهم او مخرج حصاة و اکتحال او دافع بیاض عین و طلاء او باعث جراحت جلد و سترنده
موی قابع ثالیل است و گذاشتن او در زیر بالین عالم بران بباشد موجب بیخوابی و بدستور دل و چشم او همین اثر دارد و دفن کردن
در برج کبوتر موجب جمعیت کبوتران و در سوراخ موش باعث گریختن ایشان از آن مکان و داشتن او موجب قبول است خجیج خرزلی
بری است خف الغراب نوعی از حلزون است دراز تر از ودع و بزرگتر از آن خفر وج خرزه است الخمار مع اللحم
خل الزبیب ترشی است که از روغن زیتون و غوره یا از سرکه و روغن بادام و نان فطیر و شکر ترتیب دهند خلال برهیم
خرزهره است خلال دان نوعی از اطریلال است خلال جلیل اطریلال است خلوق زعفران است
خلال مامون از خر است خلیان اسم یونانی باردد است خلفش اسم یونانی زاج است خل الخمر
سرکه انگوری است خل العنصل سرکه عنصل است و در اسقیل مذکور شد خلال در بلح مذکور شد و آن غوره
خرماست که از حد بلح گذشته و بسیاج را نیز باین اسم نامند خل بفارسی سرکه نامند و از خرما و مویز و شکر و عسل و الخمیر
و امثال آن و از حبوبات مثل برنج و غیره ترتیب میدهند و مراد از مطلق او سرکه انگوریست و خل خمر او را از آن جهت گویند که ماده
که او از خمر نشود و سرکه نگردد و بخلاف سایر که او از ترش میشوند و بهترین همه سرکه انگور است و بعد از آن سرکه تریس خرما
مویزی و سرکه طارونارجیلی و عسلی قسم اخیر گرم و خشک است و سرکه انگوری مرکب القوی و در درجه دوم سرد و خشک گویند

خشکی او در سیوم است قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوة ادویه با عضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و دافع
تشنگی و معین هضم و نزف الدم اعضا و محرک اشتها و گدازندهٔ بلغم و سپرز و موافق معده بلغمیه و بلغمیه و جهت قطع صفرا و تفتیح سدهٔ
ماساریقا و سپرز و مداومت خوردن او و ناشتا قاتل کرم معده و کرم او با عسل جهت نفث الدم انقضا نافع و قی کردن بعد از
خوردن کرم او جهت ادویه قتاله و دفع جمود خون و شیر در معده و با نمک جهت دفع ضرر قنطر و سگ دیوانه گزیده و مکیدن او جهت دفع
جهت زلوی که در حلق مانده باشد و سرفه کهنه رطوبی و غرغره او جهت منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان
و مضمضه او با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشد و با زاج سفید جهت خون لثه و سستی آن و طلای او جهت
منع انتشار قروح خبیثه و حمره و نمله و باد سرخ و جرب متقرح و بواسیر و داحس و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم
جراحات تازه و ورد هر جا و خارش آن و گزیدن حیوانات سمیه جاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و چون بر عضوی بمالند منع قبول آن عضو
بخار خود میکند و نطول او جهت گزیدن حیوانات سمی و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن جهت قطع سیلان خون و طعامیکه سرکه
پخته باشد منع سیلان فضول اشکم میکند و ضماد انجیری که در وی طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو و خشونت آن مجرب و با کوکرد
جهت نقرس و با عسل جهت دفع آثار تحت چشم و خون مرده و با روغن گل سرخ جهت دردسری که از آفتاب حادث شده و با آرد جو جهت
خناق و ورم پستان و بنا گوش و با خاکستر گرم جهت غدد و ورم بارد و با جرمل جهت خدر و کزاز و مفاصل و جوشانیده او با کلاه
که پارچه را بآن تر کرده بر سر گذارند جهت دردسری که از صفرا و خون و بخارات و حمام حادث شده باشد مجرب و پاشیدن
سرکه بر سنگ گرم کرده بر سنگ ریگ را در او انداخته بخار او جهت دردسر مزمن و نزلات و سرفه مزمن و بواسیر و خوردن انجیر
و مویزی که در آن جوشانیده باشند جهت سپرز و مضمضه و مطبوخ او با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه مجرب و قطور او
جهت کرم گوش و بخور او جهت دوی و طنین و گرانی سامعه و تفتیح سده خیشوم و بوئیدن او جهت سده مصفاة و با گلاب و روغن
بادام و روغن گل جهت سرسام و تدبیر آن نافع و چون پیاز و قسیا نغمه نصل خشک را در آن کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و یک وقیه
در اقیا کنند و شسته صاف نمایند و هر روز ناشتا دو درهم از آن بنوشند جهت دفع بوی دهان که بمشارکت معده باشد
مجرب و در جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در اسقیل مذکور شده و مضر پیران سوداوی مزاج و قوة باه و صاحبان سرفه
تازه و سعال یابس و مضر اعصاب و اعضای عصبانی و رحم و نافهین و مبرودین و صاحبان ریاح غلیظه و درد مفاصل و مداومت
او مورث استسقا است و صاحبان ضعف احشا و سستی و ضعف بصر و مورث زردی رخسار و سحج و لاغری بدن و مصلح او
شیرینها و گوشت ایچه و شراب سکنجبین غلیظ و در دفع ضرر سرفه شربتی و روغن بادام و ادویه ضعیف الحرارت و در ضعف اعضا
عسل و ادویه حاره و در سحج لعابها و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو است و سرکه طاری
و نارجیل مضر عصب هستند خلنج در حقیقت شبیه به درخت گز و در جلین ملا و درست بیار بزرگ میشود و برگش مثل برگ گز و گلش
کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و تخمش مثل خردل است در دویم گرم و خشک و شکوفه او تند تر و قوی تر از سایر اجزای او و شکوفه

و شکوفه و برگش جهت گزیدن هوام و روغن او که شکوفه را در آن ریخته و سه هفته در آفتاب گذاشته باشند جهت اعیاء و درد
مفاصل و نقرس نافع و نشاره چوب او را با هم این اثر است و یکمثقال از تخم او با عسل حافظ دل است از ضرر سموم و خوردن جرم
درخت و چوب او مانع خفقان است خلاف شامل بید مشک بید بری بید موله است و از مطلق او بید بری مراد است و گل او
بعد از برگ بهم میرسد بکمش زرد و بقدری خوشبو و ترش مثل خوشه که از ساقه‌ها و شاخهای او میروید و کیسه بید نامند و در اکثر مواضع
یافت میشود و قسم نر او بی گل است و مفصات اسم خلاف بری است گلش در دوم سرد و در اول تر و برگش در اول خشک و تخمش
در اول سرد و تر و بید موله در افعال ضعیفتر از وست مفتح سده جگر و ملطف و دافع خفقان و تشنگی و جهت ضعف معده حاره
و تپهای محرقه و صفراوی و جمیع امراض حاره و رمد و صداع نافع و عرق او الطف از جرم شکوفه او و خاکستر چوب او جهت نزف الدم
و با سرکه جهت ثالیل و نمله و ورم پستان و ورم اعضاء ظاهری مفید و جرم برگ او قابض و رادع و عصاره او مسهل بلغم و صفرا
و سودا و مدر بول و جهت سده جگر و یرقان و صلابت سپرز و صرع و منع لرزه تپها و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب
و ادویه سمیه و قطور او در گوشش جهت پاک کردن چرک آن بسیار مفید و مضر تهیگاه و مصلح او گلاب و شکر و قدر شربتش بیست درهم
است که با شکر بنوشند و طریق آشامیدن آب او در دستور اول مذکور است و صمغ او مقوی باصره و جالی و قرنش جهت اسهال
دموی مجرب است و جلوس در طبیخ برگ و شاخ او جهت فساد اعضاء نواحی موثر خلاف بلخی بفارسی بید مشک گویند و در شام شاه بید
و گل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزردی اندکی سرخی و سیاهی و سفید و بسیار خوشبو و جالینوس سرد و تر دانسته
و جمعی دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند محلل و ملطف و مفتح سده خفیفه و دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار
و مواد حاره باشد و ملین طبیعت و عرق او در جمیع افعال قویتر از عرق بید و گلاب و ملین طبع و مقوی دل و معین باه و مقوی احشا است
و چوب و برگ او در خواص و مصلح و قدر شربت مثل بید است و روغن بید مشک در شکوفه بید سرد و مخفف و مسکن درد سر حاره و مانع
صعود بخارات و خوردن مانع غلیان خون بسیار گرم و بدلش روغن گل و طریق عمل او مثل روغن بنفشه است و چون مغز بادام
بطریق بنفشه با دام گیرند الطف است و بدل عرق او عرق نیلوفر است خلاف بری بید مطلق معروف است خلد بفتح خا
و سکون لام بفارسی موش کور و در اصفهان داره سیانک و بترکی کلیسکو بید حیوانی است بی چشم و بی دم و بی دست
و پا و از موش کوچکتر و سرخ رنگ و ریشه اشجار را میخورد و در زمینهای نمناک پیوسته سوراخ میکند و گویند چشم او
در زیر جلد است و اشیا را نمی بیند و طبیبا تا دو سه گویند که هرگاه در سوراخ مسکن او پیاز کنند تا نگیرند از بوی آن بیرون آید
و از سموم قتاله و بغایت گرم و با رطوبت و خون موضع دنباله او جهت خنازیر و بیاض چشم و دفع آثار جلد و خال و دلک او با روغن
گل جهت برص و بهق و قوبا و خنازیر و هر جراحت بدن بر و زکند بعد بل و قاطع رعاف و سیلان خون از عضو و محلل اورام و خون او
نیز همین اثر دارد و مغز او را چون سوخته با زاج سفید در گوشش گذارند جهت ازاله بدبوی آن و طلای او جهت درد سر و بخور او
جهت عسر بول و سقوط زهره او با آب بیخ رطبه و قدری زعفران جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند و تعلیق لب بالای او

جهت تب ربع و صرع و جهت آسانی بیرون آمدن دندان اطفال و گویند خوردن دل او اعانت بر اطاعت روحانیات کند و دفن
کردن او در آستانه رافع اثر سحر و انداختن دندان او در میان جماعتی موجب تفرقهٔ ایشان و همچنین در آتش انداختن پیه او
خلر بضم خاء و تشدید لام دانه ایست شبیه بکرسنه و گیاه او کمتر از ذرعی و برگش ریزه و گلش مابین سفیدی و زردی و
غلافش شبیه بغلاف باقلی و سفید و آن بخفیقسم است آنچه از غلاف باقلی کوچکتر و پوست او غلیظتر و عریض و بسیار سفید باشد
و دانه او را بقدر نخود کوچکی او را جلبان ابیض نامند دوم مضاعف الغلاف و خشن و دانه او و سفیدی کوچکی و تدویر کمتر از او
میباشد و او را نقه نامند و مذکور شد سیوم طولانی الغلاف زیب باقلی و سیاه رنگ دانه او مستدیر بزرگ مایل بزردی بسیار
و در مصر بسیل گویند چهارم را دانه او کوچک پهن و اغبر است و جلبان اسود نامند پنجم رقیق سفید دانه است و او را انقاص
گویند و جمیع اقسام در آخر دوم خشک و در اول سوم سرد و مطبوخ او با عسل مدر بول و حیض و منقی امعاء و محلل اخلاط فاسد و ملین سینه و
جهت سرفه و نفث الدم و درد سینه و دفع فضلات غلیظه و ادرار نمودن شیر و ضماد نمودنش جهت تقویت اعضا و دفع کلف و با عسل
جهت تحلیل اورام و بخور او در موضعی موجب جمعیت مور جمیع است و مولد سودا و نفاخ و مصلحش شراب العسل و قدر شربتش تا دو درهم
است و نوع بری و نهایت غلیظ و مدر شراب خلان بکسر اسم فارسی سبتاج است خلو بری بلغت مصر بسیلا نامند
انجار مع المیم خمسه اغصان بمعنی است خمیسط گذشت در بابت خمان الارض نوع صغیر
خمان است خما فلیطوس کافیطوس است خمخم نبات نودری است و بلغت بربری اسم حجازی است خما لیون
مازریون سیاه است خمل سورنجان است خمه اوراق بغلت است خمیره بنفشه اسم فارسی
بنفشه عربی است خمیر مایه اسم فارسی خمیره است خمیره بفارسی خمیر ترش و خمیر مایه گویند و آن آرد گندم است که با روغن
کنجد و روغن زیتون و شیر و سایر روغنها و ماست و از هریک که باشد سرشته گذارند تا ترش و بدبو شود و قدری از آن
داخل خمیر نان میکنند تا فطیر نشود در کتب القوی در دوم گرم و خشک و نهایت جالی و ملطف و جاذب از عمق بدن و با نمک که
زیاده باشند منضج و مفتح و محلل اورام بارده و مسکن درد آن و سی مثقال آبیکه در خمیر مایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند
با چهار دانگ طباشیر و شکر و یک دانگ زعفران جهت دفع خمار و تشنگی و تپ و التهاب مجرب و خوردن دو مثقال او با سرکه نیز افعی
کند جهت اسهال صفرا و دو احتراقی مفید و غرغره محلول او در آب با ربع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد او با حنا و روغن گل
جهت تحلیل صلابت عظیمه مایوسه مجرب و چون بکجز و آب نعناع و یکجزو جرد و سایده نصف عشر جرد دل شب یمانی و سه چندان مجموع
خمیر اضافه نموده در ده مثل همه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف آن عسل بقوام آورند جهت تقویت با ضمیر ترجه
ایست که بهتر از آن کرد منقی معده از اخلاط محترقه و دافع بلغم و مسهل است و هرگاه بعد از معاجین با سه بلافاصله بنوشند نیا
سریع الاثر و چون خمیر مایه را کوبیده با آب ما نیزین و امثال آن بسرشته قایم مقام خمر است و از اسرار مکتومه است و مل
سینه تحلیل و مصلح او کتیرا و قدر شربتش تا نیم درهم است خمر دارد در شرع ما نخمر العقل است یعنی آنچه عقل را بپوشد

بپوشانند و در عرف از مطلق او شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را در خم انداخته بزفت درون کرده مدتی در آفتاب
و بعد از آن در سایه گذارند و غیر انگوری را نبیذ نامند و اصناف او بحسب افعال باده پانصد قسم میشود و چون خردل داخل کنند بعد
جوشیدن خمر میشود و شیرین میباشد و با زعفران باعث شدت سرور و تقویت جگر و دل میگردد و چون با دانه انگور باشد
قابض میشود و در ریحانی آنست که خم را بعد از اندرون بزفت با نفیس و صبر آلوده کردن بعد و کته بخور کنند و در آب انگور
سور دو مصطکی و بهشیرین و سیب بقدر ری نداز ند بعد از آفتاب گذاشتن ظرف او را در زمین دفن کنند و آنچه بر او گذشته ماه
بگذشته باشند سطار نامند و بفارسی دلانی و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع او بسوزد و در خم کنند او را جمهوری گویند
و بیمره و غلیظ را قهوه نامند و او قاطع باه است و شرابیکه از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق گویند و او در سیوم گرم
و در دویم خشک است و قدیم او که زیاده از دو سال تا چهل سال است بپوسته او در سیوم و تازه او که سطار است در دویم
گرم و تر و از شش ماه تا یکسال در آخر دویم گرم و مایل برطوبت است و اولی آنست که از جوشیدن قلا تا سه ماه نگذرد استعمال
نکنند و قوی ترین اقسام زرد عتیق رقیق و ضعیف ترین همه تازه سفید است رقیق او سریع النفوذ و مفتح غلیظ آن دیر هضم
و کثیر الغذا و مقوی اعضا و شیرین او ثقیل و غذائیت او غالب بر ترش شیرین آن مفسد هضم و مضر عصب مورث توحش و قسم
قابض حم حابس طبع و باعث خشونت سینه و دماغ معده و قوی تر تلخ او جالی و مفتح و هاضم و سیاه او دیر هضم و مولد سودا
و سرخ خوشبوی که عبارت از ریحانی است معتدل و بهتر از سایر و مصدع است و بد بوی او مصدع و مورث امراض مهلکه
و سمی او که در آفتاب رسانیده باشند بعد از جوشیدن بسایه برده شد و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تبهای
حاره و امراض حاره و مطبوخ او که جمهوری باشد غلیظ و مسخن و منفخ و مقوی عصب و مصدع است و مدفون او که خم او را در
زمین کرده باشند و اصلا در آفتاب نگذاشته باشند غلیظ و دیر هضم و منفخ و مولد تبهای قریبه و شرابیکه خمر سودی اعضا و مفرح
و ممزوج باعتدال مصلح حال بدن و ممزوج باب کثیر باعث سستی اعضا و استسقا و ثقیل او دیر هضم و خفیف او سریع النفوذ و قدیم او مضر جوانان
و اعصاب و تازه او نفاخ و دیر هضم و مورث امراض بلغمی و شراب تازه تیره مولد سنگ مثانه و مسدد و صاف او مفتح و مدر است و بهترین
شراب ما بین یکسال و دو سال معتدل القوام مایل بسبکی و خوشبو است که در رنگ ما بین سرخی و زردی باشد و در تلخی و شیرینی
متوسط باشد و کام را بهم نیارد و در قدر استعمال او اختلاف بسیار است و تا ششصد درم تجویز کرده اند و جالینوس و شیخ
الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه وا گذاشته اند در جهود حار المزاج قدریکه بعد طعام شود و دفع تشنگی کند و بحد سرور رود تا
مفرط برسد و از قسم سفید و زرد و سرخ ممزوج باشد و در معتدل المزاج و میرد دین بقدر رسانید سرور و از قسم غیر ممزوج باشد
و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدریکه از حد طرب بثقل حواس و خواب برسد و مراعات اوقات هم از لوازم است باید
در تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و بعد از تعب و حرکات قویه و در سیری مفرط و غضب و در هوای بسیار گرم و وسط روز در تابستان استعمال
ننمایند و بحد مستی مفرط نرسد مگر در هر ماه یکبار که باعث استراحت ارواح و قوی گردد و اکثر فرموده اند که اگر هر روز استعمال نمایند

و بعد از پانزده روز تا یکهفته بیاشامند اولی است و بدستور است که در مکان استعمال او عطریات و نغمات و آب روان
و اسباب سرور و بهجت و مشاکل مرغوبه و رفقای عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاق حمیده باشند و خیام محمل شروط
از او درین رباعی درج داده است * گر باده خوری تو با خردمندان خور * یا با صنم لاله رخ خندان خور * بسیار
مخور و ورد مکن فاش مساز * اندک خور و گهگاه خور و پنهان خور * و سبب مستی متغیر شدن حواس است به بخارات
او که قبل از تحلیل اجزای متصاعده اولی متصاعد اجزای دیگر شود و لهذا اضعف الدماغ زود مست میگردد و در
قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بیشتر است و بجهت کثرت جمعیت نمیرسد دیر مست میشود و سبب سرور کثرت روح حیوانی
و قوة دل است که بسبب اخراج روح تدریجاً بظاهر باعث سخا و شجاعت و خوبی ادراک میگردد و در هر مزاجی اثر محرک خلط غالب
و انتشار آن خلط است چه کثیف الخلط را باعث ملال و گریه میشود و در لطیف الخلط سبب خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را
موجب غضب و اخلاط بارده را باعث سکوت و خوف و چون مراعات استعمال خمر بحسب مقدار و سن و فصل و مکان و وقت
کرده شود جهت حفظ صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت فهم و هاضمه و دل و معده و جگر و نفوذ نمودن غذا در تمام اعضا
و فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و اخراج کثیف آن باطلاق و لطیف آن بادرار و عرق و اخراج صفرا ببول و عرق و دفع
بلغم و سودا و تلیین طبع و جهت تقویت حواس و اعضای اصلیه و نشاط و فرح و دفع جوع کلبی و وحشت و خیالات فاسده و تشی
و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاق و دفع غضب موثر و باعث شجاعت و سخاوت است و تریاق اکثر سموم و منفتح سدد و مقوی
باه و مانع سرد و دافع تهیج بدن و رطوبت و قسم سفید او جهت تب دق و ترطیب اعضا و تب غشی و صرف او جهت تپ ربع و
دفع ضرر سموم و بابونه و جهت تحلیل مواد و انفوذ نمودن و بهره رسیدن قوة ادویه و خوردن او تا بقدر ربع رطل با آب
حسیبه گذشته آب تجربی جهت غشی و بیهوشی مجرب است و منافع جزئی او زیاده از تحدید و هرگاه مراعات شروط و مقدار نشود مضرت
او مراتب زیاده از منافع اوست بالجمله سبب موت فجاة ست و خناق و امراض دماغی سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام
و رعشه و امثال آن و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و خفقان
و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک و اکله و دوستنهاد و فساد هضم و ضعف قوتهای دماغی و نفسانی و طبعی و مورث تبهای
محرقه و مرکبه و غشیه و استسقا که علاج پذیر نباشد و مولد سنگ مثانه و گرده و حرقة البول و ضعف اعصاب است و سایر
مضرات او را حدی نیست از انجمله که مضرت عاجل و سهل العلاج است علت خمار است که با نقلاب نفس و بر داطراف و غثیان
و تهوع و امراض هولناک میباشد و مضرتهای آجل بدرا اکثر علاجی نباشد و امراض عقلانی آن نیز بسیار است و از انجمله
تقویت قوای بهیمی است و ضعف قوة نفس ملکی که امتیاز انسانیت خلق با اوست **خنثی** لغة نبطی است و بیونانی انطیفی
نامند نباتیست که صغیر و کبیر میباشد کبیر او شبیه بدرخت و شاخهای او مایل بسفیدی شبیه به نی مستدیر و برگش مثل برگ گندنا
و از آن کوچکتر و ثقیل الرایحه و در سر شاخی از سه عدد تا پنج عدد و بر سر شاخی قبه و گلش سفید و ثمرش شبیه بحبة الخضرا و مغز او

ونفسش مایل بسیاهی و در شکل مانند خوشه و در بو شبیه بشراب محلل بسیار مجفف و مستعمل از و برگ تازه ان در التیام جراحات
مند ادل است و خماهان نصغیر شبیه بگیاه و ساقش مربع و بیگره و برگش شبیه به برگ بادام و مشرف الاطراف و از هر گرهی ثمری ظاهر
ثقیل الرایحه و فیه سر او شبیه بحبه کسبیبر و تخمش مثل خردل بنفش رنگ از و بسیطبری انگشتی تیره رنگ و سرخ و از مطلق خماهان
نوع صغیرم او است و مستعمل بیخ او در دوم خشک و سردی و در وی غالب با اندک گرمی در او و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و با قوه
محلله و آب طبخ برگ و ساق او مسهل بلغم و مرة الصفرا و آب افشرده او و مطبوخ بیخ او و بدستور دو مثقال از سائیده بیخ او جهت تشنگی
اعضا و از جا بیرون رفتن استخوان افتادن بشدت بغایت موثر و طبخ بیخ او با شراب جهته استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل
و دفع سدد و حمول او در درد رحم و ام اضل منعقد و نواصیر و مضمضه ان جهت هلاکت کرم دندان و سقوط او و سه روز دافع حمرة چشم
و جلوس در طبخ او جهته صلابت رحم و انضمام فم او و ضماد برگش جهته نواصیر و با آرد جو جهته ورم حار و سوختگی آتش و گزیدن سگ
دیوانه و باپیه بز جهته نقرس و خوردن ثمر او جهته صلابت رحم و طلا ریخته او جهته سیاه کردن مو و منع ریختن ان و مضر به و مصلح
او عسل و قدر شربتش تا دو درهم است و مولف اختیارات بدیعی درخت مل هندی دانسته و فیه ما فیه **خماهان** لغة فارسی و
خماهن نیز گویند از احجار است نر و ماده میباشد حدید حبشی جنس نر او و حجر الحمار قسم ماده او است مایل به برودة و در دوم خشک
اند و نر او صلب و تیره رنگ و سنگ غالب چون بسایند محکوک او زرد رنگ شبیه برنگ زرنیخ میباشد در دست گرفتن انگشتری او مقوی
دل و رافع وحشت و تاریکی لکه‌های تیرگی شب و نگاه کردن او جهته حفظ صحت چشم موثر است و ماده او سرد تر از حدید حبشی و رنگ
سائیده او بسیار سرخ و مایل بسیاهی و یکمثقال و نیم از سائیده او جهته دفع خمار مجرب و باعث تبرید و تعریق محمور است و هر دو قسم
جهت علل صفراوی و دموی و ورم چشم و تقویت عضو بحدی است که از ریختن مواد متاثر نشود و دو درهم از سائیده آن جهت دفع درد شکم
که از دوای مسهل حادث شده باشد بغایت مفید و مسدد و مصلحش عسل است **الخامع الفنون** **خندر علی** بلغة بطی [illegible]
گیاهیست شبیه بکاسنی بری و ساق و بیخ او باریکتر از ان و گلش زرد مایل بسبزی و برشاخهای او صمغی شکون میشود مثل مصطکی
و بقدر باقلی و بسیار چسبیده و قوت او تا یکسال باقی است و صمغ آن تا هفت سال و نبات او بغایت مجفف و خوردن و [illegible]
او با شراب بدستور ضماد او جهته گزیدن افعی و ابا دکه با شراب طبخ و [illegible] قطع اسهال و [illegible] برگ [illegible]
جهته قلع بواسیر نافع و چون مجموع گیاه را با بیخ او کوبیده با عسل قرص بسازند و با آب و بوره ارمنی طلا کنند جهته بهق و [illegible]
او در سیوم گرم و خشک و مفتح سدد و مفتت حصاة و محلل ریاح و جهته ازالت شم منقلب چشم و بردن گوشت زیاد جراحات [illegible]
او با مرهمات که الته ابا د الوده باشد و بقدر زیتونی تحمل نماید جهته گشودن حیض و اسقاط جنین و [illegible] [illegible]
او جهت گزیدن عقرب نافع و موش سمیح و قرحه امعا و مصلح او شاسته و قدر شربتش تا یکدانگ است **خندروس** بفارسی
ذره ملکه گویند و حنطه رومیه نامند و در تنکابن گندم ملک خوانند نباتش شبیه به نی و ثمرش در برگها پیچیده و بشکل خیاری و دانهای او [illegible]
و زرد و سرخ و سفید میباشد مایل بحرارت و در دوم خشک محلل بلغم و نفون جامد و قابض طبع و ثقیل و نفاخ و غذائیت [illegible]

خماهان [illegible]

پخته او در سرکه جهت جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و طلای مطبوخ او جهت نواصیر خبیثه و گزیدن جانوران و حقنه مطبوخ
او جهت قروح امعا که با حرارت باشد و تغذیه او جهت سل و اسهال نافع و بدلش ذرّه است **خنثی** بتشدید نون بلغت سریانی
گیاهیست شبیه بانجیراس که بفارسی سریش نامند و دو نوع است نوعی از او باشد برگش شبیه بکراث و از آن لطیفتر و ساقش قریب
بذرعی و نرم و بر سر او گل سفیدی شبیه به بلوط و بیخش مستدیر مثل بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و تخم او در غلاف مثل تخم
پیاز و در آخر دویم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقیست مسخن و منضج با قوة مجففه و محلله و ملطفه و جالی و کاسر و مقوی باه و محلل
ریاح و اورام انثیین و منقی حصاة و رافع قروح باطنی و یکدرهم او مدر بول و حیض و دو درهم او جهت درد پهلو و سرفه
و سستی عضل نافع و ثمر و گل او ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و خوردن ساق تازه او جهت یرقان خصوصا چون
با سرکه و روغن زیتون پخته باشند و آب او با سفیداب و سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با گوگرد جهت قوبا و با آرد ترمس
جهت خارش بدن و بیخ او در افعال قویتر و شربت دو درهم او جهت گزیدن هوام و ضماد مطبوخ بیخش با دردی شراب جهت قروح خبیثه و ورم
پستان و خصیه و جراحات چرکدار و دمل و طلای او جهت قوبا و داء الثعلب با عسل جهت استسقاء و بهق سفید و سوخته او با روغنها
جهت رویانیدن موی و اکتحال او جهت بیاض چشم و مطبوخ آب بیخ او با شراب و مر و زعفران جهت رطوبات چشم و سلاق و سوزش پلک
و قطور آب بیخ او به تنهائی یا با کندر و عسل و شراب و مر جهت چرک گوش و چکانیدن مطبوخ او در روغن زیتون در گوش مخالف درد
جهت تسکین الم گوش علیل مؤثر و نشاقی که از سرما بهم رسیده باشد و سوختگی آتش و ثقل سامعه و طلای او با سرکه بر انگشت ابهام طرف
موافق دندان دردناک بالخاصیت مسکن درد است و مضر کلیه و مصلح او مصطکی و شربتش تا سه درهم و بدلش در باه شقاقل و در سموم
اسقیل است **خنفسا** بفارسی جعل نامند پردار و بی پر و بزرگ و کوچک او میباشد و پردار قویتر است در دویم گرم و خشک و
محلل و مسدد آب مطبوخ او بقدر یک شیشه مسهل اخلاط لزجه و مقعد و معاء و جهت استسقا مجرب دانسته اند و سحق نکرده او در موضع
عقرب گزیده دافع سمیت او است و ضماد او دافع قروح ساق و روغن زیتون که در او جوشانیده باشند جهت تسکین درد گوش
سریع الاثر و محلل خناق و بواسیر و کوبیده او با آب جهت قطع ثالیل و اکتحال رطوبتی که از قطع دنباله آن ظاهر شود جهت تقویت بصر
و دفع غشاوه نافع و گذاشتن سر جعل در موضع باعث جمعیت کبوتران و گویند حبس کردن هفت عدد او در [illegible] موجب
باریدن باران و ظهور برودت هواست و چون در جوف نی گذاشته بر ران زن بندند عسر ولادت است و ابوسهل گوید جرم مسحوق
جعل که در تنور خبازی بهم رسد جهت درد چشم مجرب است **خندریقون** شرابیست که از خمر و ادویه ترتیب دهند و از مخترعات حکمای
روم است و قوتش تا هفت سال باقی میماند در دویم گرم و در آخر آن خشک و مولد خون صالح و مقوی هاضمه و مفتح سده جگر و سپرز و جهت
تپ ربع و تسمین بدن و امراض مزمنه نافع و قدر شربتش تا دو درهم است و بهترین نسخه‌ای که در منهاج و غیره مذکور است انیسون زنجبیل [illegible]
مثقال قرنفل سنبل مکه دو مثقال و نیم زعفران فلفل سیاه مشک دارچینی عود قسط شیرین مصطکی یکمثقال و دو دانگی انیسون [illegible]
حب الغار [illegible] مثقال حجر ارمنی لاجورد یک و نیم مثقال زعفران و مشک و لاجورد را در گلاب و آب به شیرین و آب [illegible] انار شیرین

که از هر یک چهل و پنج مثقال باشد حل کنند و ادویه دیگر را کوفته در لته بسته در هزار و سه صد و پنجاه مثقال شراب سرخ صاف بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف کرده با کلاب یا آب میوه ها بیامیزند و هفتصد و پنجاه مثقال عسل صاف را بر آتش نرمی گذاشته شراب جوشانیده
مذکور را با ابها اضافه نمایند چند جوشش نرمی داده استعمال کنند و هر گاه تریاقیت عظیم مطلب باشد قدری با و زهر هر چه از سرو شده داخل
کنند **خنزیر** بفارسی خوک گویند از ارسطو منقول است که اکثر او را در استخوان مغزی باشد و بعضی زهره ندارند گوشت او در اول دویم
گرم و در سیوم تر و شیرین و در طعم گویند فرقی از گوشت انسان ندارد و قبل از ظهور نور اسلام جمعی گوشت مقتولان را بجای گوشت
خوک میفروختند و او موافق ترین لحوم است بمزاج انسانی و هم او بعد از انهضام جزو بدن میشود و مفتح سدد و مسمن و اکل او مورث
حرص و فساد عقل و مروت و غیرت است و قدما مجرب بیان نموده اند دست جهت اوجاع عرق النسا و داء الفیل و مفاصل و مفسد معده و مصلحش
خمر و کوبیده او بقدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن هوام و طلا کردن او با عسل جهت برص مجرب دانسته اند و یک مثقال از آن که در
احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعا و منفث قدیم و بول خوک خشک جهت سنگ گردانند در سایر افعال مثل بول گاو است
و سرگین خشک او با آب یا با شراب جهت نفث الدم سینه و دفع درد پهلو و با سرکه جهت دیرینه عضل و با روغن گل جهت التوای عصب
و زهره او جهت قروح و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهت رد ریاضت [illegible] قروح و حقنه کردن با پیه او جهت سحج امعا و [illegible]
جهت ورم رحم و مقعده و سوختگی آتش و سرما و برف و پیه کهنه او که مدتی بر او گذشته باشد طلای مسخن [illegible] و با شراب جهت اورام حاره
و سوخته نافع و از جالینوس منقول است که پیه بی نمک او با مومیائی دفع کزی ساعه میکند اگرچه مادرزاد باشد و خون او در جمیع افعال
مثل خون انسان و طلای او جهت ورم پستان و ضعیف و مقعده آن و تحلیل اورام با لخاصیه [illegible] است و از مهراریس منقول است که ذرور
استخوان سوخته او رفع بواسیر میکند و ادمان او قاطع سلسل البول و موی سوخته او که بآتش احراق یافته با
روغن گل جهت قروح و قروح الملاح است **خنزیر البحر** دلفین است **خندریلیا** خمر است **خنافست** سداب
است **خنکک** اسم فارسی سان الحمل است **خنثی** بکسر نون اسم فارسی حنا است **خنشیش** [illegible]
دیلمی حشیشة العلق است **الخولنجان** مع الواو **خولنجان** بیخی است سرخ تیره دیر گره و تند طعم و لذیذ با اندک عطریت
و از هند و روم خیزد و گویند از اشیای باد در سواحل دریا بر مید آید و نبات او معلوم نیست و مولف تذکره که نبات او بقدر ذرعی
و برگش مثل برگ ترخ و گلش قرمزی است و غلیظ بر گره را خولنجان و بعضی نامند و بیکره را کبار و باریک را صلاب است و قابل و قسم اخیر بهتر است
و قوتش تا هفت سال باقی میماند در آخر دویم گرم و خشک مقوی معده و احشا و هاضمه باه و ماسک بول و نهایت کاسر ریاح و جهت
قولنج و رفع برش برودت گرده و درد کمر و تقویت اعضای باطنی و دفع بدبوئی دهان و خفقان سردی و درد پا و رده و سینه
نافع و نگاه داشتن او اندکی بانی در دهان موجب شدت نعوظ و بیکدرهم سائیده او با یک رطل شیر گوسفند که تا شب بنوشند
باه مجرب است و مضر دل و مجانب سینه و مصدع محرورین و مصلح او صندل و طباشیر و گوشت بره فربه و ایسون و مصلحش
و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و نیم بدلش دارچینی و کبابه است **خوخ** بفارسی شفتالو نامند انچه گذشت او

از دانه جدا شود. الو گویند دیگر او را کاردی و بهترین او بلو است در اول سرد و در دوم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و
صفرا و بخارات حاره یابسه و جهت تبهای صفراوی خالص و منع مسکن و دفع بدبوئی دهان و خشکی دماغ و مرطب مزاج سوداوی که از احتراق
اخلاط باشد و در امزجه حاره معین باه و مشتهی طعام و آب دو نیم رطل او که شب گذاشته تا صاف شده باشد و با شکر و ترنجبین و امثال
آن مسهل صفرا و جهت اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبین و اعصاب و سریع العفن و مورث تبهای عفنه اگرچه بعد از یکماه و دو ماه باشد
و مصلح او عسل و مربای زنجبیل و قسم کاردی او غلیظ و دیرهضم و با قوه قابضه و نفاخ و مدر و تریاق در خام [illegible] دارد و خشک
کرده او قابض و غایت دیرهضم و بعد از هضم کثیر الغذا و مانع سیلان فضول معده و دو اوقیه آب [illegible] او با شکر جهت کشتن کرم
معده و حب القرع بسیار موثر و طلای آن بر ناف و اخراج کرم شکم و بر بدن بعد از نوره طلا شود تا آن خشک [illegible] جهت دفع بوی نوره و ضماد
شکوفه او با آب کرنب جهت قلع ثالیل نافع و ابن زهر تصریح نموده که بکارداشتن شکوفه او اسقاط جنین زنده میکند و روغن دانه
او در گوش جهت کری و تفتیح سده آن و در بواسیر و خائیدن مغز او جهت دفع کندی دندان ریگید بیم از استخوان دانه او جهت اسهال
مجرب است **خوص** اسم عربی برگ درخت خرما است و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال آن که دراز و باریک باشد شامل است
خولان بلغت مصر اسم حضض هندیست **خواتم الملک** طین مختوم است **خوخ اقرع** شفتالوی
کاردی است و گویند اسم زنج هندی است **خوصی** رومی است **خومیلع** بربری نوعی از حرشف است **خون
سیاوشان** اسم فارسی دم الاخوین است **خوک** اسم فارسی خنزیر است **خوکیره** بلغت اصفهان ریباس است **خوبیه
کلان** اسم هندی خبه است **الخالع البا خیار شنبر** معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی املتاس نامند ثمر درختیست بقدر درخت
گردگان و برگش کوچکتر از اطراف برگ بندق گلش زرد و بشکل یاسمین و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و باریک قریب بذرعی و در
جوف او پرده های خشبی و بر آن رطوبت سیاه منجمد و پرده ها و دانه های او را اندلسی رطوبت را عسل خیارشنبر نامند مستعمل عسل اوست
و شیرین و بدمزه میباشد در اول گرم و تر و محلل و ملین و با ادویه مناسبه هر خلطی مسهل آن و مسکن حدت خون و منقی عصب و ملین سینه
و موافق زنان حامله و مسهل برفق و بطیء العمل و جهت تحلیل اورام ظاهری و باطنی نافع و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد
مسهل بلغم و با بسفایج و کاسنی و آب کیبه و آشنا مسهل سودا و جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تبهای حاره و دفع
سده امعا و زحیر و مغص مفید و غرغره او با آب کشنیز رادع خناق صعب و محلل آن و با آب انجیر و شیره مغز محلل آن و رانها و طلای
او جهت درد مفاصل و نقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده و مغثی و مصلح او مصطکی و انیسون است و مورث پیچش و چسبیدن
او با معا و مصلح آن روغن بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بیست مثقال و بدلش سه وزن او سنا و نیم وزن او ترنجبین است
و جوشانیدن عسل او باعث رفع قوه او و شدت التزاق او بر دست میشود و استعمال تازه او که یکسال نگذشته باشد
مورث بول الدم است و دانه او را نخجد و تا هفت که کوبیده باشند مقی قوی است و خوردن مسحوق پوست سیاه او با زعفران
و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه موثر دانسته اند **خیری** اسم یونانی شببوی فارسی است چه بوی او

بوی او در شب بیشتر ظاهر میشود و در عراق عرب منثور نامند از جمله گلهای خوشبو است سفید و سرخ و زرد و بنفش میباشد و از مطلق او مراد قسم زرد است و از بری او قسم سرخ و او غیر خزامی است چنانکه گذشت و مجموع آن در دویم گرم و خشک و محلل و مدر و جالی و ملطف و جذاب رطوبت از عمق بدن و مسکن فواق و سه درهم از آب او بدستور از سائیده او مدر حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و مفسد جنین تا دو درهم و جهت ضیق النفس و حمول او از اسهمین اثر میباشد و اکتحال او جهت بیاض چشم و طلای او با سرکه جهت صلابت سپرز و چون داخل مراهم کنند جهت ورم صلب مفاصل رحم و گشودن حیض و با موم روغن جهت شقاق مقعد و انگشتان و بوئیدن او محلل بلغم دماغ و ریاح غلیظه و ضماد بیخ مطبوخ او جهت درد دندان بارد نافع و مصدع و مصلحش روغن گل سرخ و سرکه است و روغن او که بطریق روغن گل گیرند گرم و بغایت محلل است و باد حمول او مدر حیض و مخرج جنین و طلای او جهت ورم رحم و مفاصل و تقویه موی و باعاقرقرحا و تخم انجره چون بر کمر طلا کنند جهت تقویه باه و سعوط او مفتح سده دماغی و قدر شربتش تا چهار درهم است **خیری خطائی** نوع سیاه خیری است با اعتدال اقرب و در مداواکمتر مستعمل است **خیزران** بفارسی خزران نامند و آن نباتیست شبیه بریسمان سطبر انگشتی و بسیار نرم و بی برگ بی ثمر و از او کرسی و ظروف میسازند در دویم گرم و خشک و آشامیدن سائیده او جهت قطع نزف الدم و طلای او رادع و محلل اورام است و چون در میان اطعمه گذارند ارضه ضرر نمیرساند **خیران بلدی** اسم مورد بری است **خیل** فرس است **خیط** بکسر خا نغاماست **خیری** قسم سرخ خیری است و گویند خزامی نوعی بری او است **خیز و خرخ** خبازی است **خیر لوا** قاقله صغار است **خلیسوج** حب القلقل است **خیار** اسم فارسی قثد است **خیارزه** اسم فارسی قثاء است **خیار کبیر** اسم فارسی ثمرة الکبر است **خیار دشتی** اسم فارسی قثاء الحمار است **خیار چنبر** اسم فارسی خیار شنبر است

حرف الدال مع الالف

دارچینی بفارسی دارچینی و بیونانی افیثمون و بسریانی فرسلون نامند پوست شاخهای درختی هندی است شبیه بدرخت انار و برگش مثل برگ گردگان و از آن باریکتر و بی گل و بی تخم و بهترین او سطبر خوشبوی تند و سرخ مایل بتیرگی که با قبض و شیرینی مایل بتلخی باشد در آخر دویم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست و بغایت لطیف و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد بارده و مفتح و ملین و منضج و مفرح و مصلح عفونت اخلاط و سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای انسانی و طبیعی و حیوانی و جالی باصره و جهت نزلات و سرفه رطوبی و سوء القنیه و استسقا و خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویه اعضای رئیسه و سده جگر و سپرز و فوبات عروق و درد گرده و عسر بول و بدبوی دهان و تقویه باه و تخفیف رطوبات دماغ و تنقیه مسام که از تمام بدن باشد و دفع رطوبات از قصبه ریه و حنجره و اقسام فتق و عفونت زخمها و امراض بارده دماغی و عصبانی و مطبوخ او با مصطکی جهت دفع هوا و اکتحال او جهت قوة باصره و رسانیدن اثر ادویه بطبقات چشم و طلای او با مضوغ او جهت کلف و دفع گزیدنهای بلغمی و سودای و جهت رعشه بغایت مفید و مضعف بواسیر و مسکن آن و طلای او بر پلکهای چشم جهت اختلاج آن نافع و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلح او کتیرا و اسارون و قدر شربتش از دو درهم تا پنجدرهم و بدلش در تلطیف و تحلیل و تقویه

اعضا مثل وزن او ایهل و کبابه و در اصلاح او دو سیفیج و در باه خولنجان است و روغن او که به صد مثقال روغن زیتون
با روغن کنجد پنجاه مثقال دارچینی کوبیده کرده اقلا یک هفته گذاشته و مکرر بر هم زده و صاف نموده باشند در جمیع افعال مثل او
جهت رعشه و فالج و گزیدن عقرب و رتیلا و دفع قشعریره نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است و عرق دارچینی سریع الاثر تر از جرم اوست
و جهت یرقان و ریاح رحم و مقعد و قطور او جهت گرانی سامعه بسیار موثر است **دارشیشعان** اسم فارسی است و هندی آن
عود البرق نامند چه هرگاه برق در نیسان زند بار و سد خوشبوتر از عود هندی میشود و مراد از پوست سطبر مایل بسیاهی و سرخ و خوشبو
است و آن شاخهای درختی است خاردار و کوتاه و گلش زرد و خوشبو و تند و قسم سفید اولی بود و ضعیف است در دویم گرم
و خشک با قوه بارده و قابضه و تند طعم و با تلخی و قوتش ساقط نشود و مفتح و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی مثانه و اعضا و معین اخراج
جنین و مفتح سدد و مقوی جمیع اعضا و مسقط بواسیر و مانع نزلات و دافع درد سپرز و درد سینه و با دارچینی جهت سعال رطوبی
و شرب آب مطبوخ یکدرهم او با شکر دافع درد معده بارد و مایوس العلاج و مجرب است و طلای او جهت قروح متعفنه و خبیثه و ساعیه و قلاع
و مضمضه بطبیخ او جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت قروح خبیثه دهان و سنون او جهت تعفن لثه بسیار موثر و با لحیه جهت قروح
عجاز که مابین خصیه و مقعد است نافع و گذاشتن او با فتیله در بینی جهت بد بوی و بواسیر الانف و خوردن طبیخ او قابض طبع و قاطع نزف الدم
و نفث الدم و دافع سستی اعضا و تنقیه اخلاط و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و جگر و مصلح او دو قوه مصطکی و بدلش بوزن
اسارون و ثلث او زراوند مدحرج و نصف آن در ونج است و ابن الرد بیان نموده که حمول او باعث حمل زنان عاقر و مجرب است
و از خواص اوست که چون شاخ او را با کندر بخور نموده در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب بگذارند در خواب شخصی را
ببیند که از حاجت او جواب گوید و روغن شگوفه او که نور القند و باشد و بطریق روغن گل یا بنفشه یا بادام که بجا بادام کنجد مقشر باشد
گیرند بسیار خوشبو و در آخر دویم گرم و خشک و خوردن نیم اوقیه او با شراب زردک یا بیه مقوی نسیم معده و حقنه او با ادویه قابضه دافع
اسهال رطوبی و طلای او جهت نقرس و فالج و امراض دماغی و عصبی بارده و تقویت باه و نعوظ و تحلیل درد ورم صلب و تفتیح سده دماغی
و تنقیه و تحلیل ریاح و تقویه پرده های دماغ نافع است **داذی** بلغت فارسی قسمی از حیوفاریقون است و مراد از مطلق او
داذی فارسی است و آن دانه ایست مثل جو و دراز تر و باریکتر از آن و طعمش تلخ و تیره رنگ و از جبال فارس خیزد و نبات او تا
برگ سبزی و سرخ است در اول گرم و در دویم خشک و قوتش تا چهار سال باقی است و با قوه تریاقیه و قابضه و مسکر و ملین و مسلاب
و جهت درد مقعد و استرخای آن و بواسیر و اسهال و دفع سموم و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و درد رحم و لعوق او با عسل جهت دفع
کرم معده و سیلان آب دهان و جلوس در طبیخ او جهت قروح مقعد و علل ان و برودت رحم و با روغن زیتون جهت بواسیر نافع است
و عروق سدد و دوار را اکثار او کشنده و مصلحش کثیرا و مصلح او کتیرا و مضر مثانه و مصلحش افتیمون و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف
او بادام و دو ثلث او ایهل است **داذی رومی** قسمی از حیوفاریقون است و تا قیصر عبارت از آن **دارفلفل** او
فلفل دراز گویند و آن بار درختی است مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در غلاف او دارفلفل میباشد و بعضی گویند که

شکوفه درخت فلفل است و قوتش تا سه سال باقی میماند در دوم گرم و خشک و مسخن احشا و محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و باضم ادام و مرکب باه
و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت خوشبو کردن دهان و رحم و دفع قی و تقویت معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب و رتیلا نافع و اکتحال او که
در جگر بز گذاشته کباب کرده باشند جهت شب کوری و ظلمت بصر مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مصدع و مصلحش صندل و کلاب
و بدلش فلفل سفید است و گویند بوزن او زنجبیل و زرنباد است بالسویه **دانج ابروج** در اصفهان انجلک گویند و از امرود
جنگلی است و مایل بمثلثی و سیاه و معروف سفید و شیرین و برشته او را نقل نمایند و در اول گرم و در رطوبت معتدل و برشته او مایل
بخشکی و مشتهی و مدر بول و مسمن بدن و غذائیت در و غالب و موافق سینه و حنجره و اعضای متشنجه و اکثار او مفسد معده و مصلحش شیر جات
دانک ابن الدوله گوید که تخمی است شبیه بنخود ریزه و از آن ریزه تر و گیاه او بقدر شبری و در کوههای طبرستان و نواحی
آن یافت میشود گرم و تر و جهت علل بلغمی و سوداوی نافع و چون پنجاه درهم او را تا صد درهم با دو چندان آرد گندم و قدری روغن نانها
ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بیعدیل و در جماع و اعانت بر حمل مجرب و مفرح جنین است **دانج البر** حب الیسن جبلی است
دارک و **دارما** نوع سفید اسموسار است **داردعی** سولان است **دار برنیه** لهم
است **دابوقه** بلغت هندی است **داریکه** بلغت شامی بسباسه است و گویند طالیقر است **دار
دانش** اسم دیلمی غنم است **دارجح** بلغت دیلم اسم ایدماهیر است **داروان** بیونانی از او درخت
است **دارفیل** اسم فارسی ترصعنه است **دارتو** اسم فارسی طرطیر است **دانه مهی** اسم
فارسی بجم الزبیب است **داراشکنه** اسم فارسی سلیمانیت **دارکو** اسم فارسی سودانیات است **داک**
اسم هندی عنب است **داحمار** بلغت تنکابن سفایج است **دارو** اسم ترکی جاورس است **دام عنکبوت**
ابرکاکیا است **دانه فوز** اسم ترکی خنزیر است **دارهلد** اسم هندی عروق الصباغین است **داک کا
ادتایانی** اسم هندی مثلث است **الدال مع الباء دبق** بفارسی موبزک عسلی و کشمش کولیان نامند و آن
دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز مایل بسیاهی و در جوف او رطوبت چسپنده و دانه با بقدر درختی است و گیاه او از درخت امرود و غیر آن متکون
میشود و چندین شاخ از یک مکان میروید و برگش شبیه به برگ مورد و لطیف و سبز نیم رنگ در آخر دوم گرم و در اول آن خشک
و با رطوبت فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف و محلل سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم خیسانیده و پوست تخم او را
از عسل او فشرده صاف او را با مغز گردگان و پسته و یا مغز دانه بیدانجیر سرشته بنوشند جهت تنقیه سودا و بلغم و تفتیح سده و دفع تپهای
و امراض بارده نافع و طلاء او منضج و منفجر و جمع کننده مواد و اورام و مسکن درد بادرده و با زرنیخ و زفت جهت قلع ناخن و بار اتیانش
و موم جهت تنضیج دملها و با کندر جهت قروح خبیثه و با آهک و عسل جهت رویانیدن ناخن و جوشانیده او در آب آن جهت تحلیل اورام
سپرز و با حنا جهت سعفه و ابریه و با روغن گل جهت دراز کردن موی سیاه و تر و تازه است مضر دل و مصلحش بادرنجبویه و قدر
شربتش یک مثقال و زیاده او مورث مغص و دوار و ثقل اعضا است و بدلش در تحلیل ... او ابهل و چهار دانگ آن بادام

و در سایر افعال بمنزلهٔ عاقرقرحا و چون دبق را با عسل و دوشاب و سپستان طبخ داده مثل خیاطه ترتیب داده بر روی
اشجار گذارند طیور یکه بران نشینند بان پابست گردند و صید شوند و چون باز و بحری بیاشامند باعث شدت رنگ او گردد و در سایر
رنگها هم بسیار دخیل است **دبید** ارمنیه سنبلی گیاهیست که از نیم ذرع خیزد و ساقش بقدر ذرعی و حسی و اسافل شاخهای او خار
دار و برگش بسیار سبز و ریزه و شبیه به برگ اقحوان و ثمرش بشکل شبیه بثمر گیاه پنبه و در جوف او تخم مدور و تیره رنگ و
بطعم و بو باتندی و اندک تلخی و الطمه را خوش طعم میسازد و برگ تازه و شاخهای تازهٔ او را خائیدن دهن را خوشبو میسازد و لثه را
محکم میکند و مسواک کردن بچوب او دندانها را قایم میکند و لثه را قایم میکند و از بوئیدن تخم او شورش چشم حادث میگردد
و اگر مداومت به بوئیدن او نمایند مژگان تمام میریزد و در دویم گرم و در سیوم خشک و قابض و معطش و محرق و مقوی معده و مشهی
باه و شراب محرک باه و جهته لقوه و فالج و نقرس و امراض بارده و شربا و ضمادا و جلوس در طبیخ او جهته استرخای مقعد و سنگ
مثانه شربا نافع و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده و قدر شربتش از تخم و برگ تا سه درهم است **دبس** بفارسی دوشاب
گویند و شامل دوشاب انگوری و خرمائی است و مراد از مطلق او شیرهٔ خرما و رطب است که طبخ یافته باشد و غیر مطبوخ را سلان
نامند و دوشاب انگوری مسمی بمیفختج است و خرمائی او در دویم گرم و در اول خشک و ملین طبع و کثیر الغذا و موافق بارد المزاج و مشهی
و جهته سرفه و فالج و درد مفاصل و طلای او به تنهائی و با قسط و نمک جهت کلف و با شونیز جهته جمود اعضا از سرما نافع و مولد سودا و محرق خون
و مصلح او سرکه و بادام و خشخاش و ترشیها است و دوشاب انگوری که از جوشانیدن آب او بربع رسد و با گل و شاب جوشانیده باشند
و شیرین گشته موسوم به وشاب است و هرگاه بشکل جوشانیده باشند موسوم بمطبوخ و رب العنب است و آن با اندک ترشی میباشد
و اندکی رخو [illegible] شده و دوشاب انگوری در آخر اول تر و در دویم گرم و مولد خون صالح و مسمن و مفتح و مداومت او با شیر تازه و اندک
بادام جهته هزال مفرط و خفقان و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهته یرقان و سپرز و با اندک زعفران جهت دفع هم و غم و غضب
شدید و با سداب جهته صرع مجرب دانسته اند و با انیسون جهته وحشت و جنون و با مغز قرطم جهته دفع قی و رهاندن و با انجیر و حلبه جهت
سعال مزمن و درد سینه و با ماء الشعیر مفتت حصاة و مدر بول و شیخ الرئیس قدس سره فرموده که با ایارج و قدری برگ ریحان
و اندکی حرمل در جمیع افعال قایم مقام خمر است سوای اسکار او ضماد مطبوخ او با خطمی جهته تحلیل اورام و گشودن دمل نافع و قدر
شربتش از ده مثقال تا بیست مثقال و اکثار او محرق خون و مصدع و مصلحش تخم ریحان و خشخاش است **ذئب** بفارسی گرگ و بترکی
[illegible] گویند از سایر حیوانات محلل تر و شدید القوة و کثیر الحرکة در دویم گرم و در سیوم [illegible] مسن او یابس المزاج و جوان او شدید الزوجه
و لهذا بچه او را [illegible] معلوم نیست و چون ذکر او را [illegible] از زوجات بیرون آمده ظاهر میگردد و حافظا را اعتقاد آنکه عدیم
الصورة متولد میگردد و در این محض اشتباه است و زهره او مفتح قوی و آشامیدن یک دانگ او با سکنجبین و عسل و فلفل جهته درد جگر بارد و
استسقای لحمی و زقی و صرع و نیم مثقال او جهته قولنج دوا بغایت نافع و طلای او تا پنج مرتبه با عسل و فلفل جهته قروح اکله و خراز
و در دیدن [illegible] مجرب الکحال او با عسل و آب رازیانه جهته قوت بصر و دفع بیاض و در روئیدن مژه و منیرا [illegible] او جهته فربه گردن بدن موثر

موثر و خوردن او بقدر یک مثقال جهت سمیت و طلا کردن آن که گرم باشد جهت نضج دمل سریع الاثر و اکتحال او بعد از کندن موی زیاده چشم
مانع رویانیدن آن و بدستور مانع رستن موی اعضاست و پیه در سموم گرم و خشک و ضماد او جهت درد مفاصل مزمنه و برص و داء الثعلب
و سر فربار و بیرون آوردن پیکان و شکستگی استخوان و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجر نافع و چون جوف انار را از شحم
خالی کرده پیه او را با مثل آن روغن زیتون در آن گذاشته بآتش گرم کنند جهت رویانیدن موی ابرو و داء الثعلب و بواسیر و نواصیر
و سعفه و مالیدن پیه او بر بدن اطفال در حین ولادت جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی موثر و پوست او بسیار خشک و جلوس
بر آن جهت فالج و نقرس و مرطوبین و صاحب بواسیر و قشر بیره و تعلیق چشم راست او باعث گریختن وحوش و تعلیق هر دو چشم او
که در لته بسته باشند بر گردن صاحب ربع رافع آن علت و تعلیق انیاب او بر بازوی چپ مانع سحر و بخور موی او جهت گریزانیدن هوام
موثر و چون خصیه او را شکافته با زد سماق پر و باشیده و خشک کنند بجهت دفع اسهال بغایت نافع است و سرگین او محلل خناق و او را
خوردن او جهت دفع مغص مفید است **دباء** بسکون همزه جراد است **دبّاب** بتشدید بای اول شونیز بستانی است
دوباسی بلغت عراق سفینه بزرگ است **دبّا** بتشدید با نوعی از زرع است که بفارسی کدوی بزرگ گویند **الدال مع**
الجیم **دجاج** بفارسی مرغ خانگی نامند و خروس و نسبت بمرغ حرارتش کمتر و یبوست در او غالب و خروس بچه اعدل و مایل
رطوبت و مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل مرغ بچه او اطلب از دو برطوبت تصفیه و قول به برودت خروس بچه خلاف قیاس
و تجربه است چه کل لحوم غیر ماهی حار اند و کثیر الغذا و لطیف تر از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهیج اخلاط است و گوشت آب خروس مسن
محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید است و چون شکم او را با نمک و قرطم پر کرده بسیار بجوشانند و بعد از ترشیب مرق
او را بنوشند جهت تبهای مزمنه و دوری و رعشه و برودت مفاصل و نفخ معده و سوء القنیه و قولنج نافع و خروس جوان زیاده کننده و صاف
کننده منی است و خروس بچه جهت ناقهین امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان قوی تر و جهت تسمین بدن و تصفیه رنگ رخسار و ازدیاد
کردن جوهر دماغ و فهم و دفع خیالات فاسده و نجده او با روغن بادام جهت سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت او تا یک هفته با نان سیده جهت
دفع زردی رخسار که سبب او معلوم نباشد مجرب و کباب او جهت دفع خراطین و کل را امثال آن موافق معده رطبه و جگر و پیه او جهت نرم کردن صلابات
و مواد سوداوی و طلای گرم او بر جبهه مالیخولیا عجیب النفع و جهت شقاق و سعفه و جمیع امراض یابسه و پیه مطلوب در اوجاع جهت ابتدای جذام
و سرگین او و حالی و تند خوردن او با شراب و سرکه جهت قولنج و دفع سمیت قطر بقدر یک مثقال مفید و طلای او جهت بهق و برص
و امثال آن و با سرکه ضماد او جهت سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و خوردن مغز سر او را [illegible]
جهت گزیدن هوام و نفث الدم که از حجاب دماغ باشد مجرب دانسته اند و بیضه او جهت تقویت دماغ و قوه مفکره و برودت حلیه
دار باد که خشک شده باشد با شراب جهت دفع درد معده از مجربات است و آشامیدن خصیه خشک او با زرده تخم مرغ نیم برشت جهت
تقویت باه بسیار موثر و بدستور ضماد او با روغن زنبق بر قضیب زهار و کنج ران مقوی مخصوص و خون خروس و مرغ [illegible]
و خشک کرده او را سعوط نمودن جهت قطع رعاف مجرب است و چکانیدن خون بال تازه [illegible] او رافع بیاض چشم و آزموده

ست و چون شکم مرغ را شکافته آنچنان زنده بوده بر موضع گزیده هوام به بندند جهت جذب سمیت آن ظاهر و دافع تهییج

سرسام است و تناول نمودن مرغ با شیر دل کننده است و بیشتر مورث قولنج و مداومت او باعث نقرس و مصلحش ادویه حاره

و شراب مطبوخ آب انگور است و در مجربات سکنجبین و استخوان سوخته نوع مرغ سیاه با مثل او حنا تاک که با هم سوزانیده باشند

یا بموم سرشته حمول کنند اعاده بکارت کند و از اسرار شمرده اند و خوردن سنگدانه متولد جوف او بعفت حصاة استخوان بال خروس را

باخود داشتن مورث قبول و دوستی است و داشتن موجب ظفر بر خصم است **دُرّاج** بفارسی کبک دری است و در تنکابن کوه کرک

نامند و از طاوس بزرگتر و خاکستری رنگ و مخطط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار بلند میباشد گرم مایل باعتدال و لطیف

و از افعال او کباب خوردن و بخور پر او بالخاصیة جهت دفع طاعون و با موثر و نگاهداشتن پر او باخود باعث یمن و برکت است **دجیره** اسم

نبطی ریباس است **دجوماتا** اسم سریانی ترابست **الدال مع الحاء و غیره دح** بحاء مهمله گربة الحمام است

دحیا زعفران است **دخن** بخاء معجمه بفارسی ارزن نامند و آن قسمی از جاورس است و از آن بزرگتر و در طبع و خواص و افعال

مثل آن و مطبوخ او با شیر و روغن تازه مولد منی و ملین سینه و صالح الغذا و سویق او قابض طبع و قاطع اسهال صفراوی و مولد سده

و سنگ مثانه و مصلحش شکر و عسل و بدلش برنج است **دخان الکندر** دوده کندر است که او را سوزانیده طاس منکوس گذارند

تا دود او در آن جمع شود جهت ورم و قرح چشم و رویانیدن مژه و دفع موی زیاده و التیام قروح اعضا نافع است **دخان**

القوار سیر دوده [illegible] است گرم و خشک مقوی باصره و جالی و جهت سبل و ناخنه و بردن گوشت زیاد و زخمها مفید است و دوده

جهت رطوبت چشم و تاکل گوشتهای متعفنه نافع و دوده علم را نیز همین اثر است و دوده میعه و زفت رطبه و قطران نیز مثل دست و بالجمله دوده هر چیز

حکم اصل آن دارد با شدت لطافت **دخیس** و لقین است **الدال مع الراء دراخسا** بلغة فارسی نوعی [illegible]

روغن بلسان است **درعلیق** است **درافیطون** لوف الکبیر است **درقطولیطس** زراوند طویل است

درابیج نوعی از لبلاب است و گویند خندریلی است **دارقیقن** فلوس است **درسوبارس** بیونانی زجاج است

دراقن بلغت شام اسم خوخ است **درد روغن زیتون** اسم فارسی عکر الزیت است **درمجف** اسم

فارسی حجر القمر است **درخت کاج** اسم فارسی صنوبر است **درخت وسک** اسم فارسی غرب است **در[illegible]ست**

اسم فارسی لوس است **درخت نارون** اسم فارسی دردار است **درمنه ترکی** اسم فارسی بستیاج است

درمنه خراسانی اسم فارسی گیاه و خنثیر است و تخم آن بستیاج **درمنه** اسم فارسی شیح است **درو[illegible]**

اسم هندی نوعی از بیش است **درنا** اسم ترکی کلنگ است **درناق** اسم ترکی ظلف است **دردارنته** فارسی است

و او را درخت پشه و نارون نیز گویند ثمر او چون خشک گردد از جوف او پشه متکون میگردد و نوعی از غرب است در اول سرد و خشک

و قابض و با قوه جالیه و جابر کسر اعضا و التیام دهنده جراحات تازه و برگ او مقوی دندان و لثه و قاطع اسهال و نیخته او ملین

طبع و ضماد او جهت جراحات تازه و با سرکه جهت جرب و آب و تقطیر عصاره برگ او که نیم گرم کرده باشند جهت ورم گوشه الحا له

الدال مع الجیم

الدال مع الخاء

واکتحال او با عسل جهت ظلمت بصر نافع و پوست بیخ او در افعال قوی‌تر و یک مثقال او با شراب و آب مسهل بقوت بلغم و طلای آن با سرکه
جهت تغییر دادن رنگ برص موثر و رطوبت ثمر او جالی جلد و بشره و جهت تپ دق و سرفه مزمن مجرب و آب جوشانیده ثمر خشک قایم مقام
رطوبت اوست و چون ریشه او را در آتش گذاشته رطوبتی که از طرف دیگر آن بهم رسد در گوش بچکانند جهت رفع کری که از امتداد ایام
بهم رسیده باشد آزموده است و محرق خون و مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش خیربوا است **درداب**
بفارسی دستنبویه گویند از جنس خربزه است بغایت خوشبو و کوچک و در افعال مثل خربزه کرمک است که هیرون نامند و در بطیخ مذکور
شد و اکثر هیرون را درداب دانسته اند و غلط است و بوئیدن او مسخن دماغ و مقوی آن و مفتح سده دماغی است **درونج**
معرب و بفارسی نجبیت عقربی بشکل خاک [illegible] رنگ کره دار و گره او زیاده از دو سه نباشد و با اندک تلخی و خوشبوئی و با صلابت
و اندرونش سفید و برگ گیاه او شبیه به برگ بادام و مایل به زردی و بر زمین فرش میشود و بار غبیره و ساقش مجوف و بقدر
دو ذرع از میان برگ بر دمیده و بر گلها و ساقش متفرق و باریک و دراز تر از برگ سخت و از نخیده و تا هفت عدد میباشد و گلش زرد
و جو غدار و مستعمل از و بیخ اوست و قوتش تا ده سال باقیست در سیوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی حواس
و معده و جگر و سپرز و دل و مفرح و بادزهر تریاقیه و جهت خفقان و دفع طاعون و گزیدن عقرب و رتیلا و تقویت باصره و مالیخولیا مراقی و
با شکر جهت درد سینه و صداع بلغمی نافع و او بختن قطعات و در درون خانه بالخاصیه جهت دفع طاعون و تعلیق سوراخ کرده او بر ریسمان
بر تخت کمرگاه زن حامله باعث تسهیل ولادت و حفظ جنین از آفات و بستن عددی بر سر که نظول کرده باشند موجب رفع فزع خواب
و دیدن خوابهای خوب است و مصدع و مصلحش رازیانه و در محرور اشربه بارده و حامضه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن
زرنباد و دو ثلث او قرنفل است **دردی** ته نشین عصارات است و بفارسی لای نامند و بهترین لایها لای خمر است که خشک او را
طرطیر و بفارسی دار بویا نامند و در سوم گرم و خشک و در تحلیل اورام مجرب جهت دفع حمره و زردج و قلاع و بردن گوشت زیاد زخمها و منع
نزف الدم و التیام جراحات و ضماد او زیر شکم جهت دفع سیلان حیض دایم و بر سایر مواضع جهت کلف و نمش و سایر آثار و نیکو کردن
رنگ رخسار و تسکین دردهای بارده و مفاصل و ورم پستان و محرق او که خشک او را در آتش و اخگر یا در کوزه گذاشته سوخته باشند
بحدیکه سفید شده باشد بغایت جالی و در جمیع آثار قوی‌تر و مستعمل تازه محرق اوست و کهنه محرق ضعیف است و مغسول سوخته او
جهت غشاوه و جلای بصر و ناخنه و بیاض و با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده ضماد آن مفید و بدلش زرنیخ سرخ است و چون او را با قلی
در شب تدبیر کنند جهت ازاله [illegible] بغایت موثر و چون با بارود که آن شوره است سفید کنند در اصلاح نقره و زر و رنگ
مس مبدل است **دردی الخل** لای سرکه که در جمیع افعال ضعیف‌تر از واست مگر در منع اکله که قوی‌تر است **دراج**
مرغیست قریب بجثه کبک و خوش منظر و مولف تذکره اشتباه به سمانی کرده است در دوم گرم و خشک و لطیف‌تر از کبک و تند و [illegible]
او زیاده کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ و ماده منوی و مقوی معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشیها و چون زبل [illegible]
او جالی و رافع بیاض عین و آثار جلد و بقول [illegible] با روغن رازقی جهت درد گوش عجیب الاثر است **درقه** [illegible]

اسم یونانیست و بعربی زیتونیه نامند برگش شبیه به برگ زیتون و ازان درازو باریکتر و شاخهای او کمتر از ذرعی و گلش نارنجی و تخمش
سه تدیر و از کرسنه کوچکتر و مختلف رنگ و در غلاف کیفی در شت و شبیه بغلاف نخود و بیخش بسطبری انگشتی و بقدر ذرعی و منبت او زمین
سنگلاخ نمناک و نزدیک بآبها باشد در سیوم گرم و خشک و بغایت مخفف و در درهم او سم قاتل است در بهائم و قت و کمتر از ان
تا هفت روز و قدر شربتش تا یکدانگ و مصلحش سپید کردن با سرکه و شیر تازه و ذرور سائیده او قاطع خون و التیام دهنده جراحت و نطول
محلل اورام و چون در زیتون بجوشانند مسقط دانه بواسیر و قاطع دندان و قطور او دافع کرم و حمول او مدر حیض و مجرب دانسته اند
و جهت درد مفاصل و امثال ان بسیار موثر و ابا او در تنقیه معادن و تقلیل کردن خفیف الوزن از اشیا مشهوره مجرب اهل صناعت
است و این بیطار و غیره او را اسرد و قوی تر از لفاح بیان نموده اند **دردیطارس** بیونانی بمعنی در البلوط است چه ان
گیاهیست که از درخت بلوط میروید و بیرون سیحد و نوعی از بسفایج است و بیخش مشتبک بهم پیچیده و مزغب و شیرین و با عفوصت و صلابت براق
و سیاه و سرخ تیره رنگ نیز میباشد و برگش مثل برگ نرگس و با حلاوت و تندی و تلخی است در سیوم گرم و خشک و بیلد بهم اکشنده
بالتهاب و در دوم شکم و بغایت قابض و معفن و ضماد او جهت کزاز و فالج و مفاصل نافع و قدر شربتش تا یکدانگ و ما لیدن سائیده او بر بدن
و زرد پاک کردن و بازتازه نمودن او در ستردن موی عجیب الاثر دانسته اند **دریاس** معرب از درس فارسی است و نوعی
از درونیون است گیاه او بقدر یکشبری و زیاده ازان و از ساق او شاخهای رسته و برگش شبیه برگ کبار و سبز مایل بسیاهی
و عدد برگ هر شاخ از سه تا هفت و گلش زرد و سه تدیر و بهن و کوچک و بدبو و تخمش شبیه بفلفل کوچکی در سیوم گرم و خشک و بار و دة
و نیم درهم تازه او مسکر قوی و زیاده ازان کشنده و بخناق و محلل بلغم و سودا و مفتح سده و دافع یرقان و ریاح و گویند چون در روغن
طبخ داده بوزن او آرد گندم اضافه نموده بعسل بقوام آورند و بعد از طعام تا شش درهم او را استعمال نمایند در تسمین بدن مجربست
و مفسد سینه و مصدع و مصلحش کتیرا و کثیرا است و مولف تذکره دریاس را تفسیر دیگر نموده است و نه اینچنان است **الدال**
مع السین و غیره دستنبویه اسم فارسی درداب است **دسیس** حشیش است **دعیاد** اسم سریانی
اقاقیا است **دعیا عیسون** ایرن است **دغشا** علک البطم است **دفلی** بفارسی خرزهره نامند و بیونانی نیریون
و بسریانی رودیون و بعربی حبین گویند و ان نباتیست بقدر دو ذرع و زیاده ازان و برگش بزرگ و عریض و بی تشریف و دراز
و ضخیم و بدبو و تند و تلخ و گلش خوش منظر و بسیار سرخ و بعضی هم زرد و سیاه میباشد و درخت ده بزرگ و چیزی مثل موی برا
مجتمع و ثمرش طویل قریب بشبری و بر ان جسمی مانند پشم و تخمش دراز و باریک تنور و سرخ و ادیری و نهری میباشد و در تمام سال
ان وبا ود پا سبز و گل میکند و بری او عظیم تر است و در آخر سیوم گرم و خشک و بغایت محلل و مخفف و جالی و برگ نقیع او سم جمیع حیوا
و بغایت ملتهب زیاده از نیم درهم او کشنده انسان و استعمال او مخصوص بخارج بدن است و اشامیدن طبیخ او با شراب بقدر نیم
او قیه دافع سم هوام و ولالیه ادر که بید از ان سائیده و باشند جهت ورم صلب و درد زانو و کمر و عرق النسا و مفاصل و جرب
و کلف و جمیع آثار و حکه و نطول طبیخ شاخ و برگش با روغن جهت جرب جمیع حیوان و با افیون و اشق جهت درد سر و جمیع قروح آن مجرب

الدال مع السین

و مزارع است و در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و جاذب و جالی و سمن و مبهی و گویند بزرگ فوقانی با شراب
محرک باه و زیرین قاطع باه و زنان ع اشامیدن بالاکے جهت قبض اطفال نافع و چون بیخ او را سه عدد دیکرطل نبیذ خیسانیده هر روز
از نیم رطل تا یک رطل از ان نبیذ بنوشند جهت خشک کردن بواسیر و دفع ریاح آن مجرب دانسته اند و بدستور اشامیدن یکدرهم از بیخ او
با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد او با کندر و شراب جهت جذب پیکان و خار از اعضا و با شلم و ماء العسل جهت تحلیل غرب
نافع و طلاے او جهت سرخی رنگ رخسار و دفع آثار روز رجاء او جهت کشودن حیض موثر و مضر حلق و مصلحش در شیر پختن و قدر شربتش تا دو درهم
است **دلق** اسم حیوانیست شبیه بسمور و در اصفاهان موتوره و بفارسی له نامند گوشت او مبهی و در بسیار افعال مثل سمور
است **دلفین** اسم یونانی از سمک است و بفارسی خوک ماهی و ماهی بینی دراز و به دیلمی بچه ماهی نامند مراد شبیه بسیر
خوک و بی فلس است سرد و تر قریب با اعتدال و مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و بیه او گرم و خوردن و مالیدن او دفع او جهت درد
مفاصل و چون در خوف خنظل گداخته باشند جهت گرانی سامعه و او ختن و ندان او بر اطفال جهت دفع فزع موثر است **دلم** بلغت
مصر اسم ورشان است **دلیس** نوعی از صدف است و در مصر ام الحلول نامند و ان و دمع بر است **دلاع** اسم
عربی بطیخ هندیست **دلدیع** بلغت اهل بیت المقدس نوعی از کلخ است و بیونانی سفید لیون نامند **دله** اسم فارسی
دبه است **الحجار** صمغ البطم **دم** اسم عربی خون است و خاصیت خون هر حیوانی در طی ذکر ان مذکور است و مجموع آن
محلل اورام و جالی بیاض عین و برشته او قاطع اسهال و دافع سموم است **دم الاخوین** بفارسی خون سیاوشان نامند
و آن صمغی است خالص الحمره مایل به بنفشی و قوتش مدتها باقی میماند و گویند عصاره گیاه سرخیست و از سقوطره و نواحی هند
خیزد و گیاه او معروف نیست و در سیوم سرد و خشک و قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و منبت لحم و رادع سیلان فضول و جهت
حرارت جگر و احشا و التیام جراحات شمشیر و امثال آن بغایت موثر و جهت زحیر و اسهال و مسکن صفراوی و سحج و شقاق مقعد
و تقویه معده و لثه و با زرده تخم مرغ جهت تروح امعاء و اکتحال او جهت تقویه باصره و قرحه نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش
از نیم درهم تا یک مثقال و بدلش شادنج و عصاره حماض است و چون بلور و شیشه را با و رنگ کنند صاف تر و رنگین تر از عقیق میشود و دیگر
امر غذیل **دماغ** مغز سر حیوانات است سرد و تر و دیر هضم و با قوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلاے او جهت رفع خشکی دماغ و سرسام
و شقاق نافع و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه و آب کامه و ادویه حاره است **دمعه الشجر** گویند صمغ ببلاب است
و بغایت جالی و جهت ستردن موے زائد موثر است **دماوهم** نوعی از لوبیا هندیست بقدر ماشی و سرخ و شفاف و بر
او نقطه سیاه و بهندی سمیہ نامند گرم و خشک و مقوی دماغ رطب و قاطع سیلان لعاب دهن و قدر شربتش در مزاج اطفال یک
نیم انگشت است **دمیا** بیونانی از مائت که سیا نامند و نه گورخواهد شد **دمیسه** بلغت مصر نوعی زبون است
دم الثعبان **دم التنین** دم الاخوین است **دمعه الشقاق** حب النیل است **دمسیح**
اسم ... یونانی ابو غون است **دمور** اسم ترکی حدید است **دموسکال** اسم ترکی ... است

است **الدال مع النون** **دند** بفارسی بید انجیر خطائی نامند و مشهور بحب السلاطین گیاه او بقدر ذرعی و برگش
مثل برگ بادنجان و از آن رقیق تر و گلش بنگ سرخ و دانه او در غلاف رقیق مایل بسبزی و قوتش تا سه سال باقیست
و قسم حسینی بزرگ دانه شبیه به پسته و قسم بحری شبیه به بید انجیر غیر منقط و سیاه و کوچک و بطی العمل است و مورث
مغص و قسم هندی متوسط المقدار و اغبر مایل بزردی منقط بسیاهی میباشد و بهترین اقسام حسینی سفید مایل بزردی بعد
از آن هندیست در اول چهارم گرم و بغایت تند و یابس در جوف مغز او پرده ایست و آن در سمیت مثل بیش است و بدستور
پوست او باید جدا کرد و هر چه بی پوست مدتی مانده باشد بدستور از سموم است (؟) اقسام آن مسهل بلغم و سودا و جاذب رطوبات
خام از مفاصل و مفتح و جهة استسقا و یرقان و نقرس و سنگ گرده و مثانه و درد کمر و رگ ساق نافع و طلاء او جاذب سیاهی
مو و مورث قرح و تقشر جلد و چون بر لب شده (؟) شعر او را زایل کند و تکرار آن موجب برص لیکن ضماد او با ماست جهة شقاق و برص
حیوانات و با ادویه مناسبه جهة جمیع اورام بارده و اوجاع مفید و قدر شربتش در قوی الابدان یک عدد و در غیر آن نصف عدد
است که مصلحات باشد و مضر محرورین و یکدرهم او کشنده باسهال مفرط و قطع در د امعاء و مغص و مصلحش بعد از جدا کردن پرده
درون او کتیرا و نشاسته و گلسرخ و یکشب در آب لیمو گذاشتن است و همین فعل را تربد و عصاره غافث و هلیله کابلی و انیسون
و بیار عنصل و زعفران و بسفایج است و بعد از خوردن او [illegible] سرد و شیر و ربوب حامضه عمل او کم میشود و مشوی و مفرات کمتر و در هوای
بسیار گرم و بلاد حاره یابس و نحیف الابدان استعمال او جایز نیست **دندران** ارا اقرا است **دنقه** شیلم است
دنق سپستان است **دنقر** ابقر است **دنبه** اسم فارسی الیه است **دندان فیل** اسم فارسی عاج است
دنبلان اسم ترکی کشینج است **الدال مع الواو** **دوابا اغرما** بیونانی نباتیست که در سنگلاخ
و زمین سخت میروید ساقش مثل ساق ریباس و طولش زیاده بر یکشبری و مایل بزردی و زغب‌دار و نیز مایل بزردی و بر سر او
چهار برگ مربع بشکل و گلش مایل بسفیدی و بر بالای برگها خیری میروید و بشکل تخمش در آن و خوشبو و خام و پخته او از ماکولات است
در اول ثانی گرم و خشک با اندک تندی و مقوی معده و مدر بول و ملین طبع و محلل [illegible] دافع اریاح و ریاح شکم و خوشبو کردن
دهان نافع است **دوسر** نباتیست مثل گندم و منبت او گندم زارها و از آن دراز تر و درشت تر و دانه او ریزه و باریک و خوشه
او متفرق و پوست او سیاه و بعضی از آن سرخ و در هر خوشه دو غلاف یا سه بشکل فندق و دانه او در میان پرده‌های غلاف و خوشش
طعم گرم و با اندک خشکی و منضج و محلل و مسهل اقسام کرم معده و ضماد او جهة اورام صلبه و دار الثعلب با آرد گندم جهة غربیا
منفجر نافع و مضر [illegible] مصلحش کتیرا و قدر شربتش دو درهم است **دوقو** بیونانی اسم تخم زردک بریست شبیه به نانخواه و
از آن بزرگتر و با اندک تندی و گیاه او زیاده بر یکشبری و برگش مثل برگ رازیانه و از آن ریزه تر و چتر او مثل چتر گشنیز
و گلش زرد و سفید و زغب‌دار و خوشبو و تخمش بسطبری انگشتی و باریکتر از آن و قریب بیکشبری و طعم او مثل زردک و دور
تر و بین کرزله گویند در جمیع افعال قویتر از بستانی نیست سوا تحریک باه و دوقو [illegible] ثابت اند کور شده مراد از دوقو بستانی است

در سیوم گرم و در دویم خشک و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و مقوی معده و باه و هاضم و محلل قوی و باقوة تریاقیه و جهة سرفه
کهنه و فضول سینه و سنگ مثانه و درد مفاصل و حب القرع و تحلیل نفخ و مغص و شقیقه رحم و اعانة حمل و گزیدن هوام و در دفع عسر
ولادت و تشنج اطفال و جهت استسقاء طبلی مجرب دانسته اند و ضماد او محلل ورم بلغمی و قدر شربتش تا دو درهم و گویند مضر باه
محرورین است و مصلحش کثیرا و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و بدلش نیم وزن آن تخم زردک و گویند بدلش تخم کرفس است
دوقس بلغه یونانی شامل دو نبات مستی است یکی شبیه بکرفس و خوشبو و تند و تخمش شبیه بانجدان رومی بود و دیگری
را برگ مثل گشنیز و گلش سفید و چتر او مثل زردک و تخمش شبیه بزیره و بامندی و تخمش در طعم شبیه بزردک و برگش
بی زغب در سیوم گرم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال و خواص مثل و قدر از آن اندک ضعیفتر و قسم اخیر را بدیلمی لمک واش
گویند چون سائیده و بر جامه خواب بپاشند دفع اذیت کیک کند و جالینوس دوقو دوقس را [illegible] میداند و دیسقوریدوس دوقس را
اصناف زردک بری شمرده و این به تحقیق اقرب است و حقیر اقسام او را مشاهده نموده است **دود البقل** بفارسی کرم
سبزه نامند و آن حیوانیست [illegible] پردار و از آن کوچکتر و در غایت سبزی و در سبزه زارها و در برگهای سبز بهم میرسد و سرد
و خشک و تازه او با رطوبته و مالیدن او با روغن زیتون جهت [illegible] جانوران و آشامیدن او جهت دفع سموم شمرده بنافع است
دود الزبل کرمیست زرد رنگ که در فضله [illegible] میشود و تکرار ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت [illegible] که مقدمه [illegible] است
و رفع داء الثعلب مجرب است و مالیدن روغن او [illegible] و امراض مقعد مفید **دودان** بالف و بی الف کرمیست مثل [illegible]
و سرخ مایل بسیاهی و در جوف درختهای کهنه میشود و در افعال قایم مقام مومیا است **دود خشب صنوبر** گرم در [illegible]
کاوچ است [illegible] و یک مثقال او سم قاتل است و ضماد کوبیده او در کشودن فم زخمها و ازاله کلف و زخم کرده
اعضا عجیب الفعل است **دود الخل** کرمی که از سرکه و شراب بهم رسد و ضماد او رادع و محلل و مقوی اعضا است
و سعوط او جهت [illegible] کرمی که در دماغ بهم رسد قوی الاثر است **دود الحریر** کرم ابریشم است در اول حال او تخمی
است ریزه [illegible] و رنگ در لته بسته در زیر بغل نگاه داشته بعد از بیست روز در اوایل فصل بهار شگفته میگردد
و شبیه بمورچه است و بتدریج تربیت [illegible] و بزرگ شده و سفید میگردد و در این ایام شش روز اصلا برگ توت نمیخورند
بار اول یک روز بار دویم دو روز بار سیوم سه روز و بعد از پیله برخود تنیدن رنگش سرخ و هیئته دانه خرما میشود و بعد از چند روز که
پیله را سوراخ کرده بیرون می آید سفید و پردار میباشد و نر و ماده او با هم جفت شده و در عرض سه چهار روز تخم خود را
ریخته میرد و از [illegible] سرخی [illegible] و جثه زنان حایض فاسد میشود و در اول گرم و در دویم تر و [illegible] درهم از خشک سائیده او با
آرد گندم که چند روز [illegible] ساند در تسخین بدن و نیکو گردن رخسار بغایت مفید و تعلیق [illegible] و دخان [illegible] آن و خاکستر
سوخته او جهت التیام زخمها و رطوبة او جهت دفع آثار [illegible] و ضماد مطبوخ او در روغن کنجد جهت اورام و خناق و آشامیدن او جهت
خفقان نافع و تعلیق خشک او با [illegible] جهت دفع تب موثر **دوام** شامل درخت مقل و بلوط [illegible] است

مذکور شد **دهن الزفت** در حرف زا مذکور است **دهن البزر** روغن تخم کتان است و در کتان مذکور است
دهن المبارک و دهن المنفذ روغن اجر است و مذکور است **دهن الاترج** روغن ترنج است و مذکور شد
دهن الحل بحا ی مهمله دهن سمسم نامند **دهن الخل** بخا ی معجمه از مرکبات و در باب ادهان در دستور بیانی مذکور است
دهن الجبل بجیم روغن بلسان است **دهن عسلی** ادمالی است **دهن الخلوق** دهن زعفران است **دهن**
الحجر نفط است **دهن البطم** روغن درخت بطم است **دهن حب البطم** روغن حبة الخضرا است **دهام**
رصاص اسود است **دهنه** اسم بید است **دهمست** اسم فارسی غار است **دهن الصوالی** روغنی است
که از روغن تخم کتان و روغن زیتون و سندروس میسازند و در سندروس مذکور است **دهنج** بفارسی دهنه فرنگ نامند و آن سنگی
است که در معادن مس نقره و غیر آن از بخارات معدن متکون میگردد و مثل زبرجد که از معدن طلا بهم رسد و دهنه نحاسی زنجار
معدنیست و بهترین تیره است که در عین صافی هوا صفا نماید و در تیرگی آن تیره و فرنگی عبارت از او است و بعد از او طلاء مایل بسبزی
و شفافی و بعد از آن زرد و زبون ترین او طلاء مایل بسیاهیست و آنچه سائیده او زرد باشد طلا نامند و هرچه محک سفید گردد نقره
و سنج امراهی گویند در چهارم گرم و خشک و بعضی سرد و خشک دانسته اند و جالی و ملطف و شیر بهم او فادزهر سموم و سم قاتل
سموم است بجراحت کردن امعا و علاج مذبریست و اکتحال او جهة تقویة باصره و قلع بیاض چشم مجرب و دافع احتباس بول و
است اکتحالا از خواص غریبه است و طلاء او با سرکه جهة قوبا و سعفه سوداوی و بهق و برص و سعوط محکوک او با آب سداب جهة دفع صرع بعید
و بدستور نفوخ او با مشک تا سه دفعه همین اثر دارد **دهاتوره** اسم هندی جوز ماثل است **دهی** اسم هندی ماست است **دهمون**
اسم هندی دخان است **دهماسا** اسم هندی [illegible] است **دهنه فرنگی** اسم فارسی دهنج است **دیودار** اسم فارسی
و بعربی شجرة الجن و باهل هند [illegible] نامند و نبت [illegible] و آن درختی است کوچک و مایل بسیاهی و شاخ او شبیه
بشاخ زرنباد و با اندک تندی و تلخی و شیر او تند و محرق و معطش و در چهارم گرم و در سیوم خشک و از سموم قتاله و صمغ او
منکور اهل صناعت و گویند نگاهداشتن او باعث اطاعت جن میشود و ضماد او جالی و مفرح جلد و جهة اورام بارده نافع و سایر اجزا
او در سیوم خشک و آشامیدن سائیده او جهة استرخا و فالج و لقوه و امراض بارده دماغ و سکته و صرع و ریزانیدن سنگ مثانه
و گرده و دفع اسهال بلغمی و نشستن در طبیخ او جهة قروح مقعد نافع و مضر مشش و مصلحش صمغ عربی است و روغن بادام و قدر شربتش تا یکدرهم
درهم و سمت دیفروجس بیونانی و به معنی مضاعف الاحراق و سه قسم میباشد یکی معدنی است و آن
خاکی است که از چاه قبرس بیرون آورده در آفتاب خشک کرده مینوزانند و قسمی خاک مس است که بعد از گداختن در بوته میماند
و در طعم و قبض مانند مس است و قسم دیگر قشر نیتاس سوخته است قسم اول و ثانی مستعمل و گرم و خشک و بسیار مجفف و جهة جراحات
خبیثه و قلاع و جوشش دهان و التحام زخمها و لهاة منقطع و قطع خون آن و قروح عانه و مقعد و بردن گوشت زیاد و نرم کردن
و کم کردن سرو با موم روغن جهة تحلیل دبیله و خشک کردن قروح سر و نفوخ او در حلق جهة انتهای خناق نافع و آشامیدن او کشنده

گشنده است **دیشافوسس** بیونانی بمعنی دایم العطش وان قسمی از سطارست ساقش دراز وخار دار و
برگش محیط ساق وشبیه ببرگ گاو و بر بهار نیدی از ساق او دو عدد برگ دراز خار دار وزغب در بیرون و درون برگش
بر امد که بهر مثل حباب خار دار وطرف برگ مستقل مشابه بحوت ممیق و آب باران دران جمع میشود در شعبه که از ساق بر آید
جیزی شبیه بسر خار پشت خار دار و بعد از خشکی سفید میشود و چون شگافند در جوف او کرمهای ریزه سفید میباشند و تشش تعلیقا
در دوم گرم وخشک مجفف وبا قوه تریاقیه جالی و آشامیدن تنقیه ومحلل او و در آب ریز متوالی جهت سپرز و تحلیل خلط غلیظ و تفتیح
سده و فم او زبیختن او مقوی معده و جگر و مدر بول و مخرج کرم معده و محلل خناق و ضماد او جهت تاکیل و قروح و بهبو سرد ضماد نخبه او
جهت حبس کردن عضو که ادراک الم برید و سوختن و طلا مطبوخ بیخ او با شراب جهت تنقیه مقعد و نواصیر و تضمید سر او که بجای
تمر است بعد از پختن بر موضع گزیده افعی و غیر آن جهت دفع سمیت نافع چون در پارچه بسته در شیر حل کنند واز ان قدری در یک سیر و دیگر باشد
باعث انعقاد آن گردد و چون کرمهای جوف ثمر او را در پوست جوز آگنده بر گردن و بازو بندند جهت دفع تب ربع موثر والبته ارتفاع داده
کرده و مصلحش صمغ و شربتش تا سه درهم است **دیک بردیک** اسم فارسی است و مرکب موسوم بحلی نیز گویند و آن زرنیخ و آهک
و نیخار و زیبق است که مجموع را سائیده در دیک مضاعف تصعید کنند از جمله سموماته قویه و تند است و جهت بردن گوشت متعفن قروح
خبیثه و قروح ساعیه و آکله و تجفیف رطوبات و قاطع سیلان خون جراحات و با عسل جهت قلع آثار جلد و دانه بواسیر موثر است
دیامردن اسم یونانی شربت توت است **دیسم** حماحم است **دیاسقولیطوس** جوارش کمونی است
دیاقوزا اسم یونانی شربت خشخاش است **دینار** اسم یونانی تخم گشوث است **دیناردیه** اسم فارسی سعتری از جزو بری است
دیک اسم عربی خروس است و در دجاج مذکور شد **دیوباقوسطس** اسم یونانی اصل الملوبه است **دیفروجیاس**
دی فرو جیاس است **دیوسیبیلوس** ... است **دیوانجیر** تبن بری است **دیواسست** جنید قوقای بری است **دیوچار**
اسم فارسی عوسج است **دیوچیه** اسم فارسی علق است **حرف الذال** **ذامستی** اسم یونانی غار است **ذامسکذا**
اسم رومی جاس است **ذامی الاسکندرانی** گیاهیست قریب بدرخت غار جبلی و برگش شبیه ببرگ مورد و نیز گرد و سفید و
شاخهای او بقدر شبری و از ساق و مابین برگ ثمری رسته بقدر نخودی سبز و مدور و بعد پختن خوشبو شبیه بعود تند طعم در دوم گرم وخشک
و مدر و مخرج جنین و جهت تقطیر و حبس البول و حیض نافع و قدر شربتش از بیخ و ثمر تا دو مثقال است **ذاقی** **دیداسس** یونانی بمعنی نفخه
الغار و قسمی از اریون عریض الورق است و مغز او زرد و در شام بقدر نا مند ساقش بقدر ذرعی و شاخهای او بسیار و باریک و از
اعلی میروید و پوست شاخهای او قوی لزج و گلش سفید و ثمرش بعد از رسیدن سیاه و دانه او کوچکتر از حب النار و در آخر سیوم
گرم وخشک و حار مسهل قوی بلغم و اخلاط غلیظ و مقی و مدر حیض و محلل و مفتح و جالی جلد و دافع آثار و استعمال او شربا جایز نیست
و قدر شربتش از برگ تا سه قیراط و از ثمر تا بیست عدد و مقطع و محرق خلط و مصلحش نشاسته و کتیرا و بدلش دو وزن مازریون است **ذبل**
پوست سنگ پشت بحری است و گویند استخوان او و است نباتیه سیاه و بعضی اجزاو او ایل نیز روی او براق و صلب و در دوم سرد [illegible]

دخشکی و جالی و غبایت قابض و شرب محکوک او مسقط بول و اسهال با عسل جهت التیام قرحه قصبه ریه و نفث الدم و تپ ربع و ضماد
او جهت اورام و سرطان و خنازیر و اسقاط بول و اسهال با سپیده بیضه و طلای سوخته او با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق کعب و شق رحم که از ولادت بهم رسد
و شقاق مقعده و خروج ان نافع و فرزجه او مانع سیلان رحم و اسقاط جنین و جهت تسهیل ولادت مفید و مضر جگر و مصلحش سیب و قدر
شربتش تا دو درهم و بدلش استخوان قنفذ و شانه او بالخاصیه جهت رفع سختی ادرار بول و قولنج و ریختن موی موثر و چون او را با
چوب دار که ادمی را از کشته باشند و قدری خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدلش بعضی در اصلاح مثانه
موثر است **ذباب** بفارسی مگس نامند و ملون و از فضلات و اول گرم و سفید است و کمتر از یک هفته بهم میرساند و از کافور و زرنیخ
در روغن زیتون بگریزد و گویند چون صورت مگسی کنند از مس و زرنیخ ساخته در محلی بگذارند منع او مینماید در اول گرم و تر و بهترین او
سیاه و بعد از ان ازرق است و زرد او خالی از سمیت نیست و محلل و جاذب و ضماد او محلل اورام و رافع گوشت زیاده جراحات
و مانع انتشار موی و داء الثعلب و حکه و قوبا و چون سر او را انداخته بر موضع گزیده زنبور بمالند رافع الم آن و جاذب سم است
و ذکر ارضاد او جهت داء الثعلب مجرب و تحلیل ورم چشم و رفع گوشت زیاده پلک و شعیره ازموده است و سفوف سوخته او
در تقویت بول جهت رفع احتباس بول بهتر و اشامیدن او را با شراب جهت تسهیل ولادت مجرب دانسته اند و محمد بن احمد گوید که خوردن پخته
و خام او را ... جهت تقویت باصره و منع جمیع افات چشم مجرب میدانند و سرگین مگس را چون با اب عسل بنوشند جهت ازاله مغص و
قولنج و خناق مجرب دانسته اند و چون چند روز بخورند و در افتاب نشینند محل برص پوست انداخته زایل میگردد و بهتر از اطریلال است
و روغن که مگس را در روغن کنجد کرده در افتاب گذاشته صاف نموده باشند جهت رویانیدن موی مجرب است **الذال مع**
الراء ذراریح بجیم مهمله حیوانیست بقدر زنبور و پهن و بدبو و با نباتات تازه میباشد و برنگ الاکلنگ و بدیلمی و اراس
نامند و بلغت اصفهان قسمی از زمین است و بهترین او موجود در گندم زار است که مایل بسیاهی و سرخی و خطوط زرد و میباشد سبز
و سرخ و زرد و منقط بسیاهی و سایر اقسام غیر مستعمل اند و در اخر سیوم گرم و خشک و بسیار تند و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع
و مفتح و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و رافع سبز و محرق او شربا مستعمل است و خوردن محرق او با مرق گوشت گاو و بدستور
با روغن زیتون جهت رفع خوف سگ دیوانه گزیده و بهترین ادویه است و قطعهای منجمد خون با بول شارب او دفع میشود و عوام را
اعتقاد انکه سگهای کوچک بسبب گزیدن سگ دیوانه متکون شده و این دوا اخراج آن میکند و در اخراج سنگ گرده و مثانه
نهایت موثر است و بجای احراق هرگاه با ریح بجوشانیده بدارند باعث تلطیف او میشود و در استعمال جایز است و ضماد
او جهت داء الثعلب و برص ناخن و با قیروطی جهت قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص
و قوبا و گزیدن عقرب و ثالیل و رفع قمل و نقاباجیدری و نمش و اکتحال او جهت ناخنه و روغن زیتونی که در ان جوشانیده باشند جهت
رویانیدن موی سر در داء الثعلب کارانی سامه و در گوش نافع و قدر شربتش یک دانگ و سوخته آن زیاد کشنده است بدرد مثانه و
مغص و بول الدم و غشی و تپ بسیار تند و اختلال عقل و جهت ... سیاه منقط سبز را در روغن کنجد خیسانیده در افتاب گذارند

الذال مع النون

گذارند تدبیرها و جهت منع ابتدای کچلی و قلع قروح آن مجرب است ذروح به تشدید را واحد ذراریح است ذرقسون
عنب الثعلب مجین است ذرق بضم اول و فتح ثانی خیارچه قثای بستانی است ذره حاورس هندیست و آن
دانه ایست شیرین و سفید و نباتش مثل گیاه نی و سرد و خشک و قوی الغذا و غلیظتر از دخن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع
افعال مانند خندروس است و مصلحش و غنها شیر و شیرمهمبا است ذره مکه خندروس است ذرسیس طیهوج است ذریا
انستیا است ذرق بجزم ثانی سرگین طیور است ذرق الطیر خرطان است ذفری اسم عربی سداب است
و هرچه که ریحه الرائحه باشد بدستور ذفر نامند ذقل نظراسالیون است ذکر بجزم ثانی زراوند طویل است الذال
مع النون ذنب الخیل نبتی است با صلابت و نوعی از لحیة التیس است منبت او کنارابهاست شاخهای او
بسیار مجوف و مایل بسبزی و باخشونت و بر گره و گره ها او با هم متصل و بر برگ و باریک شبیه به برگ اذخر و از آن گره ها
روئیده و در اطرافش شبیه بدم است و بر اشجار میپاو مینشیند و پیچد در کلی و تخم بعضی گویند گلش با این سفیدی و کبودی
است و قوتش تا باقی میماند و در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض و بی لذع و قاطع نزف الدم و نفث الدم
و جهت قرحه امعا و جراحت مثانه و سحج و عسر النفس حاره و اقسام اسهال حاره و استسقا و ورم حار جگر و امراض سینه و
کثرت شرب و جهت التحام فتق و التیام روده مقطوع موثر و ضماد او جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قیله امعا و ورم
مقعده و اورام حاره اعضا و سقوط آب و جهت دفع رعاف نافع و قدر شربتش یک درهم و مولد سودا و مصلحش شکر و روغن بادام
و بدلش انجبار است ذنب السبع گیاهیست ساقش بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی او مستدیر و با خارها
نرم متباعد و برگش شبیه به برگ گاوزبان و از غب زان کوچکتر و مایل بسفیدی و اطرافش خار دارد و در سرها او چیزی
مستدیر و مزغب و گلش بنفش رنگ و جسیمی در وسط او شبیه مانند موی و پشم و در دوم خشک و در اول گرم و قوتش تا یکسال
باقی و با رطوبت لزجه و قوة قابضه و جهت دفع اورام بعید الجه و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و ریح او جهت تحکیم نمودن
استخوان شکسته شرباً و ضماداً نافع و طلای عصاره او جهت استرخای اجفان سفید و سحج و مصلحش کشنیز و بدلش عنب الثعلب
و قدر شربتش یک مثقال است ذنب العقرب نزد جالینوس صامریوماست و بعضی گویند تخم گیاهیست شبیه به دنباله عقرب
و زرد رنگ و نبات او کم برگ و ریزه و در بلاد سرد سبز میباشد در سیوم گرم و خشک و جهت سم عقرب و سایر سموم بارده نافع
است ذنب القط باصطلاح اهل شام گیاهیست برگش شبیه برگ بلوط و گلش زرد و تخمش شبیه به سنبل و او
سیاه و باطن او برنگ خون و ضماد او با سرکه جهت گزیدن نافع است ذنب الحروف گیاهیست تخمش
باریک و شاخهای او سفید و مجوف و برگش متباعد و شبیه به برگ آس و گلش زرد و شبیه بگل و تخمش باریک و
طعم او مایل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت در آخر دوم گرم و در سیوم خشک و عصاره او گرفتن جهت بیاض
چشم بعید الجه و جهت گزیدن سگ دیوانه قبل از آنکه از آب خوف کند بسیار مؤثر و مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون

سبز و زرد و سفر گرده و مصلحش کثیرا ست و شربتش تا یک درهم و بدلش ربع آن نخود ریم است **ذنب الحرذون** ذنب الحرذون

است **ذنب الفار** لسان الحمل است از جهت تشبیه بدم فش او بدنباله موش **ذنب الفرس** بهندی تام ذنب

الخیل است **ذنب البوقة** ذنب السبع است **الذال مع الواو ذو ثلث حبات** زعرور است **ذو**

انف و رقاف رباتلن است **ذو مایة شوکه** ذو مانه راس ترجمه است **ذو خمسه اوراق** ذو خمسه اقسام

و ذو خمسه اغصان و ذو خمسه اجنحه مطاقلون است **ذو خمسه اصابع** اثلن است **ذو ثلث ورقات** شامل چند قوا

دگیاه خصیة الثعلب و سقفسه و طریفلن است **ذو ثلث شوکات** شکاعیت **ذو ثلثة الوان** و ذو ثلثة اوراق طریفلن

است **ذهب** بفارسی زر و طلا نامند معتدل مایل بحرارت و مقوی دل و دماغ و حرارت و رطوبت غریزیه و مفرح قلب

و جهت خفقان و دسواس و جذام و جنون و انواع بواسیر و امراض سوداوی و صفراوی و یرقان و سبز زد ضعف کرده و سنگ

مثانه و رفع سموم و محلول سنجالراو که با مروارید در آب ترنج حل کرده باشند جهت جذام مجرب و بدستور جهت زحیر و اسهال

دموی و محلول و با زشادر فقط جهت اخراج سم مجرب و طلای آن محلل اورام و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بهق و برص و

اکتحال او جهت غلظ اجفان و بیاض و غشاوه و کهنه را بباشتن او در نفخه مجرب و جهت دفع آن مجرب و میل سرمه که از آن بسازند جهت

تقویت بصر و منع مدد در چشم و ذرور او جهت اکله و سنون او جهت درد دندان و امساک او در دهان جهت رفع بد بوی

آن و انگشتری او جهت داء الثعلب و ام الصبیان و مفاصل موثر و تعلیق خالص او را جهت دفع فزع اطفال مجرب دانسته اند

و لیثاودسس این خاصیت را مخصوص به انچیری تقدیر کرده که در نهایت صلابت میباشد و با طلا معدنی مکون میگردد و دانسته

است و لعوب با طلا و دیدن او دافع هموم و باعث سرور و تقویت دل است و چون گوشت را با سوزن طلا سوراخ

کنند بزودی التیام پذیر گردد و گویند مضر مثانه و مصلحش عسل و مشک است و اکثر را اعتقاد آنکه اصلا ضرری ندارد

نیست و چون طلا را بنهجی سحق نمایند که از اجساد چیزی داخل نباشد خصوصا ادویه سمیه در آن وقت خوردن او باعث طول عمر و دفع

جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت است و درین امور چیزی عدیل او نیست و طریق حل و سحق او در دستورات مذکور است

و قدر شربتش از یک قیراط الا دانگ است و بدلش یاقوت محلول و چون از طلا مشکل هلیله ساخته در خواب نهند آرد صاحب

توحش فزع و خفقان و خیالات سوداوی در دهان نگاهدارد دفع جمیع امراض مذکوره میشود **ذهب** بفارسی کرک و بهندی

قورو نامند حیوانیست معروف و مزاجش در سیوم گرم و خشک و جگرش جهت امراض جگر بغایت نافع و با آب و شراب جهت

رفع استسقا و تبهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و رعافت و مقوی افعال او است و قدر

شربتش یک دانگ و سرگین بسیار گرم و محلل قوی بهترین او بسیار سفید است که با خشونت باشد و استشمام او تا یک مثقال

با آب گرم و با شراب سفید و بدستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الاثر است حتی تعلیق او و غرغره او با عسل جهت خناق و

بلغمی سفید و تجویز ریاضت جمعیت موشش و در آن موضع و بدل و خون او قاطع حمل زنان شربا و حمولا و بدستور خصیه او

او همین اثر دارد و قاطع شهوة و دار سلو فرموده که بمثقال خشک آن با اب تره تیزک جهة درد پهلو و سینه و با صعتر جهت
درد تهیگاه بسیار نافع است و زهره او بقدر دو دانگی با عسل جهت تپ ربع و قولنج و استسقا و یک نخود او با مطبوخ جهت
تقویت باه بی نظیر و بدستور طلای آن درین باب موثر است و دافع تشنج و کزاز و جراحت عصب و سعوط آن جهت نزلات غلیظه
و با آب چغندر دافع حمرة چشم و ریحان ساعت و با تیلی مشک جهت صرع و اکتحال او با عسل جهت تیرگی چشم و نزول آب و ضماد
با درس جهت بهق و برص با ادویه مناسبه جهت تقشر جلد و داء الثعلب و درد مفاصل و قدر یک دانگ از شحم خشک کرده او با
جهت تپ ربع و امراض شش بغایت مفید و پیه او جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن و بیقیر اطلا از دماغ او با شیر مانع صرع
و بخور موی او سبب گریختن هوام و ضماد استخوان ساق محرق او که با ذکر شش سوخته باشند جهت بواسیر و طلای موی محلول او
بنوشادر محلل اورام و او یختن دنبال او در چراگاه گاو باعث نفرت گرگ از آن مکان و پوشیدن پوست گوسفندی که گرگ گرفته
باشد مورث خارش بدن و تعلیق هر دو چشم او مانع صرع و اذیه هوام و سباع و درد آن و چون در پوست آن پیچیده
نگاهدارند جهت غلبه بر خصم و محبوبی در نظر خلق موثر و تعلیق کعب او بزانو جهت دفع درد ریحی زانو نافع و حرکات مفید و چون
سر او را در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتی که از مقر محل گریزی نداشته باشد
و چون در برج کبوتر بگذارند مار و سایر موذی داخل نگردد و چون سر او را در ممر سیلاب دفن کنند دیگر سیلاب از آن ممر جاری
نگردد و مجرب دانسته اند و چون صداق نامه زنان را بر پوست گوسفندی نویسند که گرگ گرفته باشد هرگز مابین زوج و زوجه
الفت نباشد و چون دندان پیشین او را در آن پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل گردد و گویند زهره او را لطوخ
کرده مجامعت نماید دیگری قادر جماع آن زن نگردد و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نخورد **حرف الراء**

مع الالف راسن بیخ نباتیست خشبی و رنگش مابین یاقوتی و سبزی و ساقش شعبه دار و برگش عریض و دراز
و قسمی است شبیه برگ عدس و درشت و انبوه و از ساق او روییده و بر روی یکدیگر و گلش مایل بکبودی و دانه اش مانند قرطم و با اندک
تلخی و طعمش با تندی و خوشبو و گویند نخستین زرد و بستبری انگشت خنصر و پوست او سیاه و درون سطبری باید او بیشتر از اسفل مستعمل
بیخ اوست و بعضی گویند که آن بیخ سوسن کوهی است در اول سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضلی رجالی و مقوی معده و دل و مفتح
و مفرح و مفتح سده جگر و سپرز و قوتش تا دو سال باقیست و با قوة تریاقیه و جهت قطع اخلاط غلیظه سینه و نفث و تقطیر بول
رطوبی و مالیخولیا مراقی و درد مفاصل و ذکر و تقویت باه و فم معده و هاضمه و دفع اختلاج و تحلیل نفخ و طبیخ او جهت احتباس
بول و حیض و توحش و حزن که بمشارکت معده باشد و مطبوخ او با شراب جهت زهر هوام و سموم بارده و نطول او جهت شقیقه
و امراض سر که بلغمی باشد و تحلیل اورام و قطور او جهت دوی و طنین و بخور او جهت گشودن حیض و ضماد برگش جهت
تسکین عضل نافع و مفرح و مدر و مصدع و اکثارش مفسد خون و قاطع باه و مصلحش سکر و ربوب با ضمه و خمیره بلغت
و قدر شربتش دو درهم و بدلش بوزن او اسارون و گویند قسط شیرین است و شرابی که از آن ترتیب دهند معروف است

سه شب در آب ملایکه و باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است و چون اسارون خشک در آب جوشانیده و از آب بیرون آورده
یک شبانه روز در آب سرد گذاشته بعد از آن و رطلا که قسمی از خمر است بست روز خیسانیده صبح روز دو مثقال تنها ولنهاینده جهت تقویة
معده و فساد هضم و برانگیختن اشتها بی بدیل است و از دانه راسن که عود بلیغ نمایند جهت دفع سرعت انزال مجرب دانسته اند و بخور
او جهت تقویة دندان و انداختن کرم او و طلاء آن جهت نیکوئی رخسار و با عسل جهت دفع آثار موثر است و شیخ الرئیس فرموده که
قسمی از راسن که گویند شبیه بعد سی است و زرد رنگ و کوچک بمقدار زرگیا او بر برگ و شاخهای او منبسط بر روی زمین و نبات آن کنار
دریا و زمین نمناک است خوردن او و در گزیدن هوام ساعت تسکین میدهد راوند بفارسی ریوند و آن بیخ ریباس است و بهترین
او چینی که سرخ مایل بزردی ثقیل الرایحه باشد و بعد از آن ترکی زعفرانی رنگ کم بود و بعد از آن خراسانی و زبون ترین او ریحی سیاه
براق و صلب است و ریوند آب چینی کثیف میباشد و بیخ ریباس آنچه قریب بظاهر زمین است باریک و سیاه و غیر مشابه بریوند است
و چون بقدر رود و سه روی بغور نمایند ریوند ظاهر میشود و مرکب القوی و در اول دویم گرم و خشک مسهل بعسر اخلاط غلیظه و رقیقه و خام و با قوة
قابضه و مقوی قوة جاذبه جگر و با زهر سموم بارده و مجفف و محلل و ملطف و جالی و مدر بول و حیض و منضج و مقطع و مفتح سده جگر و سپرز
و امعاء و مسیر بالعرض سببت تحلیل و جهت تنقیه امعاء و تحلیل نفخ آن و انواع استسقاء و تخمه و مغص و ورم بارد احشاء و یرقان سددی
و رفع اسهال که از سده ماساریقا باشد و با کاسنی و قوابض جهت اسهال دموی و بالخاصیه رافع تبها و حرارت غریبه و جهت درد گرده و
مثانه و رحم و خفقان و قرحه امعاء و نواصیر و بواسیر و تب ربع نافع و با جاورشیر مطبوخ زبیب و سکنجبین جهت قولنج ثقلی و بلغمی و با آب پرسیاوشان
جهت سنگ مثانه و با آب لسان الحمل جهت قطع نزف الدم و با هلیله کابلی و غاریقون و صبر جهت تنقیه دماغ و انواع صداع بارده و صرع
و رعشه و فالج و دوار و کزاز و جنون و نزلات و با شراب ریحانی جهت فسخ عضل و عصب و سستی آن و با طبیخ اسارون و فطراسالیون جهت عرق
النساء و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد آن و با زرشک و صندل جهت ورم حار مزمن اعضاء باطنی و مقوی آن و با انیسون جهت فواق
و ادرار و دفع ترشح معده و تهیگاه و فتق و درد پشت و داشتن او در دهن و فروبردن جهت نفث الدم و سده و ورم سینه و ربو و بهر و طلای او جهت
ضربه و سقطه و ضماد او با سرکه جهت کلف و قوبا و آثار ضربه و با لعابها جهت ورم حار مزمن و با قوابض جهت استحکام استخوان مخلوع
و طلای بین الکتفین جهت دفع خون قلبی نافع و مضر سفل و مصلحش صمغ و گویند مضر مزاج اطفال و ضعفا است و شربتش تا دو درهم و بدلش در
امراض سده و جگر بکوزن و نیم او کاسنی و خمس آن سنبل است و عصاره او که آب ریوند جوشانیده باشند تا غلیظ شده باشد
در عرض یکسال قوی تر از وست و ریوند که در دستوریات مذکور است بهتر از عصاره اوست رازیانج بفارسی بادیان گویند
بستانی او در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرم تر از برگ او و بیخش قوی تر از سایر اجزاء او مجموع او مولد شیر و مدر بول و حیض
و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی
و با قوة قابضه و جهت خفقان و غشی و با کل گاوزبان مجرب با پرسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر النفس و با ادویه مناسبه و جهت تنقیه
جهت ریاح غلیظه و قولنج و درد پهلو و تهیگاه و رفع رطوبات و اسهال مزمن و غثیان و دفع بلغم حامض و بدرد شدن قوة او

رانا بیونانی ارمان حلوبست رازیانج رومی ورازیانج شامی انیسون است راقه حلیت است راج

راجیست الاسد نوعی از طلنشا است راسنطینه بیونانی اسم مجموع علکها است راس السمج

بلغت اندلس افیون است راس الهدهد بلغت اسکندریه قسمی از مخلصه است رال اسم هندی قنفر است

راج هنس بهندی پرسیاوشان است راج گیری اسم هندی عصی الراعی است راج کرد اسم هندی دارن

انقراست راسو اسم فارسی ابن عرس است راسخ و روی سوخته رو سنج است الرامع الباز...

رب عبارت از آب میوه ها است و نباتات که بطبخ بقوام آورده باشند و رب هر چیز و تحت آن چیز مذکور است رجل

نوعی صبل قنفتین است و گویند نوعی از ریحان است ... است در دوم و رابع او را جهت رفع زهر هوام مجرب دانسته اند رجب

العنب مینفخج است و در دیلم و دشتاب تر شش ... مزبا الفرو صنع لکام است رکیس علیق است ریبان

رو بیان است رپرق عنب الثعلب است ربیثا نوعی از ماهی کوچک است در افعال قوی تر از ماهی روبیان دانسته رتیلا بفارسی

انگورک نامند و آن حیوانیست شبیه بعنکبوت و دست و پا او کوتاه و آن اقسام میباشد و انسموم قتاله بارده است و گزیدن او

و خوردن عددی از آن قتاله است و ضماد کوبیده او بر موضع گزیده اش جذب و دفع سم میکند و اطبو نفس بستن

زنده او را بر بازوی صاحب تب دوره مجرب دانسته اند و ذرور خشک او قاطع تا لیل است و گویند ملسوع او چون در ظرف طلا نظر

کند رفع اذیت او میشود رتم بلغت عربی نباتیست سفید و سیاه میباشد و سیاه او را شاخها زیاده بر ذرعی و بی برگ و حب او

ریسمان برچوبها میتوان بست و گلش زرد و تخمش مثل تو نیاد و دانه او مثل عدس و قسم سفید او را ثمر و گلسرخ و شاخ مانند

قسم سیاه و رنگش خاکی و سفید در سیوم گرم و خشک و جذاب و محلل با قوه قابضه و تند و در دوم او از ثمرش مقی قوی

و خشنه بیمار و او مسهل خون مجهت عرق النسا نافع و ضماد تخم جهت منش و گزیدن سگ دیوانه و آشامیدن او جهت گزیدن سگ دیوانه

و اخراج جنین میت نافع و قاتل جنین زنده و مدر قوی و مسهل اقسام کرم و خوردن هفت عدد دانه او که تا سه روز متعاقب بنوشند

سبب اسهال سبع بر قر دمل بیکند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا یکمثقال است رته اسم هندی بندق هندی

رتی سرو اسم هندی حی العالم است رتنک منسطرا شیع است رتوت اسم خار زلیار است

الرارمع الجیم رجل الطیر و رجل الزرور و رجل القعق و رجل العقاب گیاه اطریلال است رجل الحمامه ...

است رجل الدجاج اقحوان است رجل الراعی خرنوب سیاه است رجل الجراد ... است

رجل الفروج و رجل السلوسن قتی است رجله بقلة الحمقا است رجل الزاغ رجل الغراب است ... جمیع

... رجل الغراب گویند نبات اطریلال است و اکثر تصریح نموده اند که غیر او است و در نواحی بیت المقدس

بسیار است گیاهش بقدر شبری و برگش بسیار ریزه مایل بسیاهی و منقوش و شبیه بر شاد ستانی و وسط او منقش ... مانند

چنگال غراب و شعب متفرق و با تندی اندک قبض و شیرینی مانند طعم زرد که و بیخش بسیار غایره و در زمین و مستدیر و ظاهرش

زرد و سائیده او مثل سورنجان و بزبان ترکی عار ایاغی نامند و بپهلوی کلاغ پا نامند در اول گرم و در دویم خشک و مفتح
سده کمر و مفتت حصاة و مسکن ریاح و محلل و جهة قولنج و مغص و درد کمر و پشت بغایت موثر و نیم مطبوخ او در رفع اسهال
مزمن بیعدیل و طلای عصاره او که با آتش بقوام آورده باشد جهة درد مفاصل بارد و با نیمورشش لفاح جهة مفاصل مفید و
بدستور روغنی که در او جوشانیده باشند همین اثر دارد و مضر محرور و مصلحش کاسنی و امثال آن و شربتش تا دو مثقال است
الرابع مع الحاء رجیق و غیره خمر است رجمه بنجار بجیم اسم مرغ مرداخور است و آن مسمی از کرکس بزرگ و سفید
مایل به تیرگی و با خط سیاه و چشمش بسیار زرد و مسکن او بیابان و جبال و بغایت خایف میباشد در دویم گرم و در اول خشک
و تخم او بهترین اجزای اوست و گفته اند که اگر هفت عدد بیضه او را بطریق خاص صاحب جذام در اول رحمت بخورد دیگر درد از تاثیر
او دیگر مایوس باید بود و طریق انست که بعد از تنقیه یکعدد بیضه او را خام تنها و لنهاید و تا شش ساعت اصلا چیزی نخورند
و بعد از ان مرق چرب بیاشامند و بعد از یکهفته دیگر عمل کنند و ذرور پوست تخم او قاطع نزف الدم و باعث التیام جراحت
و با سرکه جهت قوبا و خراز نافع و سرگین او با سرکه جهة رفع برص بیعدیل و حمول و دود او را در اسقاط جنین و ادرار حیض مجرب
دانسته اند و طلای او جهة گزیدن عقرب و مار و زنبور و قطور او با روغن زیتون جهة گرانی سمع و دفع کری و بخور گوشت قدید
او با خردل تا هفت مرتبه جهة گشودن کسی که از زنان بسته باشند موثر دانسته اند و قطور و سعوط زهره او با روغن بنفشه در گوش
طرف مخالف جهة درد شقیقه و در طرف موافق با روغن زیتون جهت ریاح و کری و اکتحال او با آب سرو جهة رفع بیاض و بخور
پر او جهة گریزانیدن هوام و پردار نافع و چون جگر مشوی و یا سائیده خام او را در روز سه دفعه یکدانگ با سرکه بنوشند تا سه روز
متوالی جهة رفع جنون مجرب دانسته اند و اشامیدن پوست اندرون سنگدان او که خشک کرده سائیده باشند با شراب جهة
رفع جمیع سموم و درد و درهم مغز سر او مورث جنون و بلاهت است و تقلیل سر او و بخور موی او باعث تسهیل ولادت و طلای
مغز سر او با روغنها جهة درد سر نافع و از ارسطاطالیس منقول است که چون رجمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون
بجوشانند تا مهرا شود و تدهین او جهت رفع جذام مجرب است رجیلن لغت سریانی و بقار لورگویند و ان غیر مصل است
و از مائیه پنیر که بطبخ غلیظ گردد و بخشانیدن حاصل میشود در اول گرم و در آخر اول خشک کثیر الغذا و مهی و شیرین و مسدد
و بطی الهضم و ثقیل است و مصل مائیه دوغ است که بعد از گذاشتن آن از آن جدا گردد و از جوشش بسیار منعقد و سیاه گردد
و تیرگی قرا قروت نامند و انشاء الله تعالی در میم مذکور میشود رخ اسم فارسی خراسانست رخام اللطیف طین
قیمولیا است رخیمه راتیانج است رخام حجر الرخام است رساطون شرابیست که از خمر و عسل و ادویه
حاره ترتیب دهند گرم تر و قوی تر از شراب رساطون و در امزجه بارده نافع است رسابخن اسم هندی حضض است رسل
اسم هندی تیل است رسیت اسم هندی بخور السودان است رساع سنگی است شبیه بحجر جینک در دویم
سرد و قریب القوه بسطلان و جهة جلا باصره و دمعه نافع است الرا مع الشین رشته قطا اسم فارسی اطریه است

مع العلیق رعی الرزار بربوة الضبع است رعیا و یلا اسم سریانی رعی الابل است رعی الحمام گیاهی
است طولش زیاده بر شبری و برگش دندانه دار مایل بسفیدی و از ساق روئیده و ساقش منحصر بیکی و تخمش بقدر شیری و
سرخ مایل بزردی و تخمش شبیه بکرسنه و کبوتر مصاحب این گیاه است و مولف تذکره گوید که برگش مایل بسیاهی و بیخ او را عمان اصحاب
استعمال مینمایند و نازه قصیر عبارت از و است و با عطریته و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند در دویم گرم و خشک و مجفف
قوی و محلل و با برودت قابضه و آشامیدن او مدر حیض و ضماد برگ او جهة التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل
جهة اقسام دردهای رحم و با سرکه جهت باد سرخ و با عسل جهة التیام قروح عمیقه نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و شربتش تا دو درم
و بدلش ربوة الضبع است رعی الابل گیاهیست بقدر نبات زردک و برگش شبیه ببرگ درخت سفرجل و از آن باریکتر و درشت تر
و ساقش پرشعبه و چترش شبیه بچتر شبت و گلش سفید و ریزه و تخمش مثل شبت و وسط آن شکافدار و اندک شیرینی و تخمش بسطبری
ولیکن بقدر انگشتی سفید و شیرین و خام او را بدستور سائق تازه او میخورند در دویم خشک و در اول گرم و گویند در سیوم گرم و خشک
است مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و ضماد او با سرکه جهة ورم سر و خائیدن او جهت تسکین درد دندان
و رفع عسر النفس موثر و تخمش جهة گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع و مصدع محرور و مضر احشا و مصلحش قرفه و سنبل و قدر شربتش دو درم
است و بدلش خشخاش است و گویند چون شتر مسموم گردد از این گیاه خورده خلاص میشود و باین جهة رعی الابل نامیده اند
رعی الحمار خاریست شبیه ببادآورد و بغایت تند رایحه شبیه برایحه حرف و تخمش تند تر و تخمش شبیه بخردل سیاه و مفوصت و چون
حمار را نفخی و دردی بهم رسد از خوردن این گیاه خلاص یابد در سیوم گرم و خشک و بغایت مدر و جذاب و خوردن بیخ او مورث رعاف
مفرط و بدستور تخم او مدر حیض و جهة سپرز و سدد جگر و جمیع اجزای او جهة اختلاط عقل و جنون و عسر النفس و برسام نافع و قدر شربتش
تا نیم درهم و مصلحش شقاقل و از شدت ادرار مسقط قوت است رعاد نوعی از ماهی است عریض و کوتاه و پشت او پهن و مایل بسیاهی
و شکمش بسیار سفید و چون در دام افتد دست صیاد میلرزد و در بحر اخضر و قلزم یافت میشود در دویم گرم و خشک و بستن زنده او را
بر سر جهة رفع صرع و صداع مجرب دانسته اند و عرق جبین پوست او در ازاله درد سر قدیم و شقیقه و دوار بغایت مجرب و پیه
و گوشت او شهوت پیران را اعاده مینماید و قاطع بلغم و رافع یرقان است و سپرز و قاطع خون همه اعضا است و پخته او جهت سل و تاریخ
او در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهة مفاصل و درد کمر و نقرس و طلای او جهة تحریک باه موثر است و ابن بیطار گوید که ماهی
شبیه برعاد ملاحظه کرده ام بغایت مخدر و خوردن او را کشنده یافتم رغوة کف مایعات است و آنچه از جاها است بر سر آید
مثل صابون و نمک رغوة القمر حجر القمر است رغیدا ارافوا است رغوة الملح زبده او ... است
رغوة الحجا ملح و رغوة البحر اسفنج است رغیث جلنار است رق سلحفاة بحری است رقشر سلحفاة نهری
بزرگ رقیب الشمس حمار ابرص و نوعی از بیوع را شامل است رقع فارسی جرمقان است رقعا اسم عربی
خیار صغیر است و گویند شرس است رقاقش لغت بربری است و گویند حفت از ... است و بعضی اسم

خصیة الثعلب دانسته اند رقعه و رقان جا است رقعه بعربی شامل جمیع ادویه است که خوردن آن جهت
شکستگی استخوان مفید باشد و مصطلح ازان بیخی است صلب بی بوزنگ سرد و خشک دو مثقال او بازرده تخم مرغ نیمبرشت
جهت ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافع است و باید سه روز متوالی تناول نمایند رقع یمانی گویند درختی است
بقدر درخت گردگان و برگش مثل برگ خیار و ثمرش شبیه بانجیر و بقدر انار و دانه ثمرش مانند دانه انجیر و باشیرینی و
ماکول است و مولف تذکره گوید که او را در مصر انجیر فرنگی نامند نباتش زیاده بر ده ذرع میباشد و پوستش بسیار سطبر و خشن و بن
رو ایم سبز و چون برگش در زمین غرس کنند میروید و ثمرش از برگ بیرون می آید و بقدر خیار و کوچک میشود و باشیرینی و شیر
او مثل شیر انجیر و دانه اش لطیف انجیر است و ازین صفات ظاهر گردد که انجیر بغدادی باشد و در لاردگرم سیرات و در مازندران
موجود است در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و صوت و شیر او جهت قوباء و آثار و تحلیل اورام بارده و سقوط بوا سیر
نافع و سایر اجزاء او جهت وثی و جبر کسر شده بامفید و قدر شربت از تخم و ریشه او سه درهم و مضر معده و مصلحش کثیرا و طبخ او مقوی بلغم
و اخلاط غلیظ و ضماد برگش جهت التیام جراحات نافع است الراء مع الکاف وغیره رکبه صدف ابو امیر است
رکفه بخور مریم است رکت اسم هندی درخت نیم است رکت اسم هندی صندل احمر است رمان و آن
بفارسی انار گویند و اقسام میباشد شیرین بیدانه را که املیسی نامند لطیفتر از سایر و سرد با اعتدال و در اول تر با قوه قابضه و قلیل الغذا
و مولد خلط صالح و نفاخ و ازین جهت باعث نعوظ محرورین است مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن
او بعد از طعام سبب انحدار آن و جهت تصفیه روح کبدی و تقویه جگر و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سرفه و
خفقان و الم سینه و سرفه حاره و صاف کردن آواز و فربه کردن بدن و نفوذ نمودن غذا و جرب حکه و نیکو کردن رنگ رخسار نافع
و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده است و ربانار شیرین در افعال قوی تر از آب
او در مرخی معده و مصلحش مصطکی است و چون سر انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدری که گنجایش داشته باشد روغن
بادام شیرین در آن ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن جذب کند و بحدی رسد که دیگر جذب نکند و مکیدن آن جهت درد سینه
و سرفه از مجربات است و بدستور آشامیدن آب و با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد بجهت درد او انار
ترش و شیرین که بعربی مزو بفارسی میخوش گویند در سردی و تری مایل باعتدال است و انار ترش در دوم سرد و خشک و قاطع
و مدر بول و مسکن حرارت معده و غلیان خون و مانع سیلان مواد معده و جهت دفع خمار و قی و خفقان حار و منع صعود بخارات
غذا و منع دفانیت آن و اکثار آن مورث قرقره امعا و پیچ و مضر مبرودین و مضعف جاذبه جگر و قوه بارده و مصلحش انار شیرین و
زنجبیل پرورده و امثال آن و آب انار ترش که با پیه افشرده باشد از نیم رطل تا یک رطل و نبات و هم مشک خام مسهل صفرا و مقوی معده
و جهت تپهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه صفراوی مجرب و ضماد سلوخ او در شراب جهت تحلیل اورام بیدیل است و مضمضه
آب او جهت قروح خبیثه دهان و قلاع و اکتحال نش جهت ناخنه و سبل نافع و ضماد عصاره او که در طبخ غلیظ شده باشد باقی

میکرد و از چیزها از انگ تر ان نمود و گویند از مجاورت او رنگ آدمی زرد میشود و دود او جهت زکام مجرب و باعث گریه
هوام و قلی که از سوخته او بهم رسد گویند بهتر از قلی اشنان است رهرام ترطم بربری است و گویند ترمس است رمان
البرشامل درخت ملفل و جلنار است رمان السعال حشخاش سفید است رمان الانهار نوعی کبیره
نارنقیون است رماد عش الخطاطیف خاکستر آشیانه خطاف است و ندکوبند الراء مع النون
و غیره رند بعربی اشجر بریست و بلغه تمام غار را گویند صندل است رنف اسم عربی بهرامج است رنگیت اسم
هندی دم الاخوین رنگ اسم هندی اقاقیا است رنگ کاسه اسم فارسی مینا است رواس بیونانی
اسم خشخاش سیاه است روری اسم سریانی ابزر است روبارس اسم یونانی آزاد درخت است
رود اسم یونانی ورد است رداوطا اسم عبرانی اسحاق است رویت اسم یونانی فوة الصبغ است رویا اسم
سریانی عنب الثعلب رواس اسم نبطی قرة العین است روحانی و روح بلغه اکسیریان زیبق است روشنه سرگین
حیوانات است روفیون نوعی از عنب الثعلب جبلی است روراالی بیونانی شربت ورد است که با عسل ساخته باشند
روشیانا بیای تحتانی از شین و نون بعد از الف بیونانی اسم کحلی است و بسریانی اسم فرفتینا است رواصیر آنچه از تفول
در آب طبیخ نمایند و روغن ورشتها و ادویه حاره اضافه کنند روهس اسم هندی اذخر است رولی اسم هندی
خیز است روپی اسم هندی قلعی است روهی اسم هندی طالیقون است رومی توتیا شبه است و مشهور بر نج توتیا
چه او توتیا غیر مصنوع و معدنیست بخلاف سایر اقسام توتیا که رونیده معدنی هستند روپه اسم هندی نقره است روتها
اسم هندی رته است روده اسم فارسی معا است روهن اسم هندی حجر البقر است روباه اسم فارسی ثعلب است روغن گنجد
و روغن شیره و روغن شیرخشت دهن الحل و دهن سمسم نیز نامند روغن زیتون اسم فارسی زیت است
روغن زیتون تارس زیت الانفاق است روغن بادام کوهی زیت الهرجان است روغن ارزن
زیت السودان است روغن اسم فارسی سمن است روسنکر اسم فارسی شاطل است روناس اسم
فارسی فوة الصبغ است روغن زفت فسالادن است روداارزیدا لغة یونانی بمعنی اصل الورد است و آن
بیخی است شبیه بقسط و سبکتر از آن و بعد از سائیدن بوی گل سرخ از و ظاهر میشود در دوم گرم و ملطف و محلل و جهت رفع صداع
بارد مجرب یافته اند رودیان بفارسی ماهی رودبیان نامند و آن حیوانیست کوچک دست و پا دار و سرخ رنگ و کوچکتر
از خرچنگ است تازه او در دوم خشک تکلیس شده گرم و خشک و مسهل مواد فاسد صالح و مقوی رحم و معین حمل و با سکنجبین مفتح
القرح است و مطبوخ او با پیاز و گندنا که بعد از ان بروغن گردکان سرخ کرده باشند با زرده تخم مرغ نیمبرشت محرک باه و قوی
مسخن رحم و معین حمل و ضماد سوخته او محلل اورام و سلعه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلاء او با روغن زیتون جهت داء الثعلب
و تقویت رستن موی نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب حامضه و مولد سودا و حکه شدید است رودسر کله خرچیانات است بهیلا

بسیار کثیر الغذا و مقوی بدن ضعیف و مولد منی و مسمن بدن و بهترین ان کله گوسفند جوان است و جهت باب کله پاچه
جهت ترطیب اعصاب و امعاء و گرده و تلیین اورام صلبه باطنی و نطول او جهت ترطیب دماغ و جنون و بیخوابی و انتهای ورم سرسام
نافع و مسحر و مضعف معده و مضم است و مصلحش الکامه و خردل و صعتر است رجه سنج مولزیرو بی سوخته فارسی است و را
نامند و طریق عمل او در دستور است مذکور است و بهترین او سیاه مایل بسبزی است در سیوم گرم و خشک و انشامیدن زیاده او
کشنده و بسیار مجفف و قابض و تند و جذاب و منقی جراحات و دمل و جالی غشاوه چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت برد
گوشت زیاده موثر و مغسول او ملایم تر و انشامیدن ربع درهم او با موم و روغن کنجد که مصلح اوست مسهل قوی مار اصفر و جهت استسقاء بسیار
نافع است و با آب باران و عسل مقی است رهشی بفارسی ارده نامند و آن کنجد بوداده مقشر است که از سائیدن بسیار
بایع گردد و در روغن بازان جدا کنند گرم و تر و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح و منضج دمل و مهی و مفسد اشتها و غلیظ و مصلحش
عسل و سرکه است و انچه از مغز پسته و زردالو و شفتالو و غیران ترتیب دهند در اثار مثل اصل انست ریبج و ریشقاو
و ریبج الفار سک است **الراء مع الیاء** **ریحانی** نوعی از خمر است و مذکور شد **ریباج** رسلاع است **ریحان القصارین** و ریسص سعد است **ریحان داود** از ان الفار است **ریحان الشیوخ** مرو است
ریحان یمانی قطف است **ریحان الفقع** بلغة مصر نمام است **ریحان القبور** آس بری است **ریحان ابیض** شبیه است **ریحان الملک** شاهسفرم است و از مطلق ریحان مراد اوست **ریحان الجبال** سلیخه است
ریحان الشیطان شاهانج است **ریحان سنبر** صغیران وان نوعی از شاهسفرم است **ریما** کرگدن است
ریبه والا اسم فارسی سنبل جبلی است **ریباج** اسم فارسی ریباس است **ریحان کوهی** بادروج است **ریوند** راوند است **ریم آهن** اسم فارسی خبث الحدید است **ریشم** اسم هندی ابریشم است رمثه اسم هندی قیصوم است
ریباس معروف و مشهور است و بیخ او ریوند است در دویم سرد و خشک و لطیف و با قوت قابضه و مقوی معده و احشاء و جگر حار
و مفرح و قاطع سیلان و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و جهت رفع مستی و خمار و بواسیر و طاعون و وبا و خفقان و
دیواسس اسهال حاره و یرقان و تبهای حار و تحریک اشتها و منع بروز دمل و اکتحال او جهت قوة باصره و ضماد شش با ریحه و جهت حمره
و باد سرخ و نمله نافع و مضر سینه و باه و مجفف اعضاء و مورث قولنج در مبرودین و مصلحش شربت عود و انیسون و عسل و قدر شربتش
از آب او تا سی درهم و بدلش ترشی ترنج و آب غوره است و رب ریباس قوی تر از آب اوست و شربتش جهت وحشت و جنون و
سحارات و احتراقات نافع است **ریبه** بفارسی خشن و ترکی اسیکه نامند قلیل الغذا و خفیف و بهترین او شش ماهه و نرغاله بیخ و
شش ماهه تا یکساله است و جهت ناقهین مفید و گویند مداومت آن مورث سل است و مصلحش سرکه و کرویا و ضماد گرم او جهت ورم
چشم که در بیاض او نقطه خون ظاهر باشد مجرب است و جهت بیخ و ورمی که در پا از کفش و امثال آن بهم رسد مفید و طلای خوناب
کباب او که بی نمک و نزره یکساله باشد جهت تحلیل قوبای یابسه بغایت موثر و سوخته او جهت رفع بیخ مجرب است **ریه الجبل**

چنبریست پشیده و در کنار دریاها نابت میشود ضماد او جهت نقرس و شقاقیکه از سرما بهم رسیده باشد نافع است
ریتیس عبارت از پر طیور است و زرد و سوخته اقسام آن جهت التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم بارکه کرک گویند در قطع
خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است و چون از بیخ پر طیور آنچه بزرگ و سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بنوشند
و خشک کنند نفوخ او جهت قطع خون رعاف که از هیچ چیز منقطع نگردد آزموده است و در جمیع نزف الدم بعدیل **ریحان**
الکافور نباتیست در گل و ساق و شاخ شبیه بنفسج و برگش مثل انار و از آن ریزه‌تر و گلش کبود مایل بسفیدی و از جمیع
اجزای او بوی کافور آید در دوم گرم و خشک و بوییدن او محلل رطوبات دماغی و ضماد او جهت درد سر و تحلیل اورام و آشامیدن آب او
مفتح سدد و جهت یرقان و قطع سیلان خون اعضا و ذرور او جهت قروح و جراحات نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین
و قدر شربتش یک درهم و از آتش هفت درهم است **ریحان سلیمانی** گیاهیست از جنس عشقه و بر درخت می پیچد و همیشه
سبز میباشد برگش شبیه به برگ نیلاب و دانه‌اش مثل فلفل سیاه و گلش سفید و در اصفاهان و دار المرز بر درختها
میروید و در دیلم دنکاین و دنکام نامند گرم و خشک و لطیف و مجفف و مسهل بیفاله سودا و منقی خون از احتراقات و مسکن نفخ
و محلل ریاح و رطوبات لزجه معده و بطبخ ضماد او جهت بواسیر و امراض سوداوی و در رحم طلای او با عسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت
ورم حار و آشامیدن و طلا کردن آب دنکو نیز او جهت گزیدن عقرب و لقوه و فالج نافع و قدر شربتش از برگ سه درهم و از آتش
تا ده درهم است و آنچه در بعضی کتب ادویه مذکور گشته که گیاهیست که مشهور بچنگل عقرب است و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور و غیرها
دستنبو مجرب برگش از برگ کوچکتر و گلش مثل خوشه و بنفش و اندرون زرد و کوچک است اما بهیئت سبز نیست و از اسطاریون
است و مذکور میشود و گویند قسم جبلی او را برگ [illegible] و با سفیدی میباشد **حرف الزاء زاج** معرب زاک
فارسی ست و از معدنیات است و اقسام میباشد و اقسام او غیر شبیه از یک معدن اند و سفید و سرخ و زرد میباشد
و زرد منقلب بسرخ میگردد و زاج سفید را قلقند و سبز زرد را قلقطار و سبز را قلقند نامند **زاج اصفر** زاج بسیار
زاجات افضل و بهترین و صلب [illegible] و درخشنده است در سوم گرم و خشک و سوخته او لطیفتر و محرق مغسول را حدت
کمتر بخلاف سایر املاح که از احراق تیزتر میشوند و طلای آن با آب [illegible] جهت حمره و سلعه و جرب و حکه و ذرور او جهت قروح
خبیثه و جمیع نزف الدم و ورم بن دندان و [illegible] و حمول او با آب گندنا جهت نزف الدم رحم و نفوخ او جهت رعاف و اکتحال او جهت
تنقیه جرب و گوشتهای چشم و با عسل جهت سبلطری [illegible] و با عسل جهت بواسیر و ناصور و قرحه گوشت و دفع چرک آن
نافع و آشامیدن او جهت کشتن اقسام کرم موثر و زیاده از یک درهم او کشنده است و مورث [illegible] و سرفه میشود و چون دو جزو
او را با یک جزو اقلیمیا با سرکه سائیده و در ظرف سفال کرده چهل روز در تابستان در سرگین اسپ دفن نمایند بغایت تند
و حاد میشود و از آن آنچه بیاض غلیظ چشم میکند و در بردن گوشت زیاد و جراحات بعدیل است و غیر آن اقسام زاج
با سرکه جهت دفع [illegible] که [illegible] مانده باشد مجرب و در رنگ کردن مو موثر و قدر شربتش که بخطر باشد تا یک دانگ و مصلحش [illegible]

و مصلحش شیر تازه و شکر و بدلش زنگار است و مقطر او را با سه ربع آن سرکه جهة تکمیل سحق کبریت و زیبق و رصاص
بجهة تشمیع مجرب دانسته اند و در رصاص ات ره بیان شده زاج اخضر گرم و خشک تر از سایر و محرق و اکال و موخته
او لطیفتر و اشامیدن یکدرهم او جهت دفع سمیت فطر و با عسل جهت اخراج کرم معده و با سماقی قوی است و چون صاحب بینه
مرطب از آن بنوشند موی سفید ریخته سیاه بر می آید و مجرب دانسته اند و چون بغایت مفرشش است تر طلیه بسیار باید نمود و طلای
او جهة اکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم جراحات و قطور او با آب جهة قطع رعاف و تنقیه
دماغ از رطوبات و درد گوش که باد رشید نافع و مقشر جراحات عصبانی و زیاده او کشنده است زاج ابیض آن سفید
مایل بزردی است و خفیف الوزن میباشد و ابریشم را بان رنگ میکنند بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال مثل زاج زرد
است زاج احمر قسمی از زاج سفید مایل بسرخی است و جوف او سیاه و با تجاویف و ثقبها و غلیظتر از سایر و در افعال
مثل سایر است و آنچه صیقلی منقش است از جنس احمر و ضعیفتر است زاج الاساکفه قسمی از زاج ابیض است کثیف و کثیر
الارضیه و چون با آب باد برسیاه شود و قابض تر و با قوة جالیه و در مزاج مثل سایر و جهة درد دندان و حرکه آن و سیاه کردن موی
و با آب جوشانیدنهای رطبه و حقنه آن جهة عرق النسا نافع است زاج المقطر و فادرزینامند از جنس زاج اخضر است که مائیه
لطیفه آن در زیر زمین معدن منعقد گردد و بهترین اقسام و امتحان او دانسته که چون بر فولاد بمالند برنگ مس کند زاج الجامد
از جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبة زاجیه منجمد شده باشد زاج المطبوخ از جنس اخضر است که مخلوط بخاک
در او را با آب بجوشانند تا منجمد گردد و بهیئة مهره نرد بریده استعمال کنند زاج اسود زاج سطار و گویند زاج
الاساکفه است زاج الحبر زاج اصفر است زاج سوری زاج احمر است زاج لاری و زاج کرمانی از جنس
زاج قبرسی است زاج قبرسی قسمی زاج مایل بسبز زاج بلوری اسم فارسی شب یمانی است زاق اسم فارسی
تنقد است زاجچه اسم فارسی غداف است زاغ اسم غراب کبیر اسود است و بترکی تورغان نامند
زادن مران است و گویند مرداسنج است زادق اسم زیبق است زاریج اسم فارسی انبرباریس است الزار
مع الباء زبیب بفارسی مویز گویند و بهترین او دانه پرگوشت بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده را منقی نامند
در آخر اول گرم و در اول تر و منضج خلط غلیظ و محلل باعتدال و جالی معده و امعاء و محرک باه و مبرد دین و موافق [illegible]
و سمین و مقوی جگر و جهة سرفه بلغمی و امراض مثانه و گرده و [illegible] نافع و با گل گاوزبان و غیرها [illegible]
مجرب دانسته اند و با حسن لبان جهة دفع نسیان و با سرکه جهت یرقان [illegible] و چون [illegible] دانه [illegible]
[illegible] مداومت نمایند جهت سردی گرده و [illegible] گرده و مثانه [illegible]
[illegible] از آن را با روغن بادام بنوشند جهت [illegible] ضماد [illegible] جهة تحلیل اورام [illegible]
با [illegible] جهة ورم انثیان و با [illegible] جهة [illegible]

عضو است سفید و با جاوشیر جهت نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و میوهای ترش و ترشیهاست و مضر گرده و مصلحش عناب
و قدر شربتش تا سی درم و نوعی که بیدانه است مشمش نامند بهترین او سبز و زبون ترین او سیاه است و همه آن لطیفتر از دانه دار
و بهی و با قوه مسهله و آب نقیع و مطبوخ او که با فانید بقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت است و ضماد او
با زعفران و زرده تخم مرغ و معصفر جهت گشودن دمل و تحلیل صلابات بی نظیر و کوبیده او با صبر جهت تحلیل بسیار مجرب است و در جمیع افعال دیگر
مثل مویز دانه بیرون کرده و اکثار او محرق خون و مصلحش مذکور شد **زبیب الجبل** بفارسی مویزک نامند و مویزج معرب
اوست و گیاه او مثل تاک و از آن ضعیفتر و شاخهای او راست و سیاه و گلش مایل بسفیدی و ثمرش در غلافی مثل غلاف نخود و در او
سه دانه بهیئت مثلث و مستدیر و با خشونت و سیاه مایل بسبزی و مغز او سفید و طعمش تند و در آخر سیوم گرم و خشک بسیار جالی و مقرح جلد
و تند و مفتح و مسقط جنین و خاییدن و غرغره کردن او جاذب رطوبت دماغی و منقی بلغم و رافع لکنت زبان و جهت درد دندان و رطوبت و
با عسل جهت قلاع و با قطران جهت کرم دندان و خوردن قدر پانزده عدد او با ماء العسل منقی قوی اخلاط غلیظه و باید بعد از شرب آن
او بدفعات ماء العسل بنوشند و حرکت کنند و با مصطکی و کندر جهت تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت دفع سپرز و کشتن کرم
معده و ضماد او جهت داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب متحکم و رفع آثار و منع تولد قمل و مطبوخ
او در روغن زیتون جهت گشودن دمل و غرغره اش با طبیخ سداب جهت درد دندان و ساق سفید و مضر سپرز و مصلحش کتیرا و زیاده از یک مثقال
او کشنده بخناق و جراحت احشا و بدلش بوزن او عاقرقرحاست **زبد البحر** بفارسی کفدریا نامند و آن پنج قسم است یکی شبیه
باسفنج و زرد و با زهومت و کریه الرایحه و ثانی مایل بسفیدی و بسیار متخلخل و رایحه او مایل بکراهیت و سوم متخلل کرم و سبک
و مایل بفرفیری و روی مسند و چهارم بسیار تجویف شبیه بچشم حرک آلوده و سفید مایل بزردی و او را افیون نامند پنجم سفید و سبک
و ظاهرش املس و باطن با خشونت و بالذیک طعم و بی بو و از سایر اقسام بهتر است و در سیوم گرم و خشک و از ادویه قتاله و قاطع قی و
غثیان و باضم طعم و مضر صوت و قصبه ریه و مصلحش لعاب ها و صموغ و قدر شربتش یک دانگ و بدلش شیح است و ضمادش جهت کلف
و بهق سیاه و مشتی با موم و روغن گل سرخ جهت قوبا و بثور لبنیه و قروح و جرب متقرح و جهت سترون مو و جلای دندان و طلا او با سرکه
بر بدن جهت لاغر کردن و ادامه بحیم از مجربات است و آشامیدن یک دانگ از قسم سیوم با مثل او کتیرا جهت عسر بول و سنگ گرده
و درد گرده و استسقا و سپرز و ضماد محرق او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و محرق مغسول او را حدت کمتر و لطیفتر و جلا او بیشتر است
و اقسام او بدل یکدیگراند **زبد البورق** کف بوره است و او غیر بوره زبدی و نبات سفید و غیر جامد و شبیه بارد است
و بوره زبدی جامد مایل بسرخیست و در جمیع افعال شبیه ببوره و از آن لطیفتر و تند است **زبد** روغن تازه بی نمک است
و مسکه و روغن کره نامند و مراد از روغن تازه گوسفند و گاو و غیره است در اول گرم و در آخر آن تر و ملین و منضج و مسمن و مفتح
سدد و جهت تنقیه صوت و تنقیه ریه و خشونت حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و بلغمی و ادرار و فرمودن فضلات و
با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و دفع آن و مالیدن بر بدن و با شکر و خشخاش خوردن او و نباید

بغایت موثر فربهی است و با بادام تلخ جهت دفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال و سحج که از حدت اخلاط باشند و با شربت
گل جهت قطع فعل دوای مسهل و با زرده تخم نیمبرشت جهت لذع اخلاط و پانزده مثقال او تا هفت مثقال شکر جهت دفع عسر بول
مجرب و ضماد او با لحیه جهت تغذیه بدن میکند و موقوف بورود الات غذائیست و جهت نضج ورم ها و گزیدن افعی و تفریح ادویه
دندان جهت سرعت بیرون آمدن دندان اطفال و رافع ضعف تازه و کهنه و با ادویه مفتحه جهت ورم اعصاب حجاب دماغ و جراحت
مثانه و قروح و سعفه و جرب خصوصاً چون بعد از تطلیه صاحب جرب متقرح خود را بپوشانیده عرق کند در روز دفع علت شود و
حقنه او جهت ورم صلب امعا و ترحه آن مفید و دود و ده روغن تازه جهت منع سیلان مواد به چشم و التیام قرحه و جرب و حدت بصر
بلکه نافع و مضعف فم معده و مسقط اشتها و مصلحش قوابض و نمک و شکر و عسل و بدلش شیر تازه که در جوشانیدن آن خمس او سوخته
باشد و قدر شربتش سی درهم است زباد نوعی از عطریات است سیاه مایل بسفیدی و سایل و در بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوا[ن]
گیرند مشهور بزباد و بفارسی گربه زباد نامند و آن حیوانیست قریب بجثه سگ و با خطوط سیاه و چون حرکت بسیار دهند از مابین
دوران او از عضوی شبیه به پستان ماده حاصل میشود و در غایت خوشبوی در سیوم گرم و در دویم ... معتدل و خشک و مقوی دل
و بسیار مفرح و مقوی حواس و جهت تسهیل ولادت یک درهم او با قدری زعفران و مرق گوشت فربه مرغ مجرب دانسته اند و جهت غشی
و خفقان و توحش و جنون و درد فم معده و تقطیر ... و ضماد او جهت نضج دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و
تقویت آن مفید و بوئیدن او جهت زکام و تفریح او بر قضیب ... جهت ... و مداومت بوئیدن او مورث بدخلقی و ضیق النفس و مصدع محرور
و مصلحش صندل و کافور و اغذیه بارده است و بدلش غالیه زبرجد ارسطو زمرد و زبرجد را از یک کان میدانند و در معدن ... متکون
میشود و بهترین صاف کم رنگ است مصری و زرد و مایل بسبزی را قبرسی نامند و زبون ترین همه زرد و مایل بسبز ... و را هندی گویند در سیوم سرد و خشک
و در افعال مثل زمرد و جالی و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر بول و مفتت حصاة و جهت دفع جذام بهترین ادویه و مقوی باصره و تعلیق
او جهت عسر ولادت نافع و مسقط باه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش زمرد است و چون با اندکی نوشادر بسایند و تقطیر
نمایند منحل گردد و باز بار اعقد نماید و اجساد ضعیفه را بمراتب شریفه رساند و چون صورت مرکبی در او نقش کنند و قمر در حین عمل در حوت
باشد و انگشتری او سازند و همراه خود دارند باعث فرح و زوال هم گردد و چون در طالع سرطان بر آن صورت ... نقش کرده در رصاص ...
در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قدیم بدام آیند و گویند شراب در پیاله زبرجد مست نمیکند زبل سرگین حیوانات است و مجموع آن
گرم و محلل و مجفف اند و زبل هر یک با اصل او مذکور است زبیرب حیوانیست بقدر سگ کوچکی و روبه او ابلق از خطهای
سفید و سیاه و بعضی از پوست او نیز پوستین ابلق و تیرکش بر سر ... و باصفهان خوکره نامند و مشهور است که هر چند او را
بزنند فربه گردد در سیوم گرم و خشک و دماغ کسیکه گوشت او را خورده باشد گوشت او ... و جهت ریاح و سردی احشا و ...
مواد و پوشیدن پوست او جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافع است زبد البحیره ... زبد ...
اسفنج است زبد القصب ... است که در بیخ نی جمع میشود زبد الملح ... است زبد القمر ...

زبد القوارير سحقونيا است **زبش** بلغة رقي است **زبيب بحر** زبيب الجبل است **زبان گنجشک** اسم
فارسی لسان العصافير است **الزار مع الجيم** **زجمول** تخم کثوث است **زجاج** بفارسی آبگينه وشيشه نامند و
معدنی ومصنوع میباشد ومعدنی ان سفيد والوان مختلفه اند وبدستور مصنوع الوان کواسطو بلور را از جنس معدنی او دانسته است
وابگينه سنگ از جمله معدنی غير بلور است وبهترين معدنی سفيد ودر اول گرم وودر دويم خشک ودر افعال مثل مصنوع است ومصنوع
او از سنگ ريزه سفيد وقلی است که بالماصفه گداز رند وانچه باصبغها گداخته باشد صاف وشفاف او قبول رنگها ميکند وشيشه
نيکو والوان بسيار ازان جمله اند وزجاج فرعونی انست که پوست تخم مرغ را که پخته در شير تازه بخيسانند وشبانروزی دو بار تغيره
شير دهند ودر هر صد مثقال از زجاج بست وچهار مثقال ازان وچين گداز اطعام او کنند واقسام مصنوع گرم تر از معدنی
ومحرق او لطيف بليغ ومقطع ومحلل وجالی واشاميدن او مفتت حصاة قوی الاثر وجهة ضعف گرده ومثانه وحرقة البول ورفع
سپيدی روطلاء او جهة خزاز وبا روغن زيتون جهة روياندن موی داء الثعلب سعوط او جهة رفع بياض وجرب وسبل وجلاء بصر وسنون او جهة
رفع زردی دندان وضماد شس او جهة جلا زير و امثال آن بسيار نافع ومحلول او در افعال مذکوره قوی تر از ان با مقطر بکر نوشادر وشب
مثبود ومفر احشاء ومفرج امعاء مصلحش کثيرا ومقدار شربتش تا يک درهم وبدلش بر چيد است ومسهل او مسحوق مثل غبار بايد **الزاء**
مع الحاء **ذخيره زحل** بلغت اکسيريان رصاص اسود است **زحم الملک** دار ران است **زداوانس**
طبيعت نکاح است **زدوار چيه** زدوار است **زرد** اسم فارسی صحيح است **زرشک** اسم فارسی انبر باريس است **زر** اسم
فارسی زهب است **زردک** اسم فارسی جزر است **زرچوبه ل** اسم است **زرقون** اسم مغربی اسرنج است
زريد النقله بار که است **زرقوری** نبات اطريلال است **زريراو زردک** بتا و بدال ابصعفر است **زرينخ اصفر**
خراسانی شک است **زرنيخ** زنباس است **زرده تخم مرغ** اسم فارسی مخ البيض است **زرد**
الو زرد والو موصوف است **زردچوبه** اسم فارسی عروق الصفر است **زردالو** اسم فارسی مشمش است **زرين در**
اين الدوله گويد که او باد خراسان گل عاشقان نامند نبات او از يکذرع زياده ورگش عريض ومزغب وگلش زرد وتا چهار
او پيه رگ ودر از وچون زرد او عناده ر ودنماميد گلش سبز زرد وگرم وخشک وجهة عرق النسا واخراج خون منجمد مثانه واحتباس
بول وگزيدن هوام نافع است وبعضی گويند اسم از ادرخته است **زرير** بفارسی اسپرک نامند وبهندی ... از جيحق وصباغان
از وچيزها زرد کنند ساقش بقدر يک شبری وگلشن وکشبيه بگل عصفر بری ومستدير وبا اندک خار ها نرم وبرگش زرد مايل بسفيدی
وکوچک وتخمش زياده بيشبری دلهم گياه اوشبيه بکر است سرد وخشک وبا اندک حرارت وقوة جاليه ومحلل صلابات ورافع
اثار ومسکن ... او در خون منقطع سدد و ... آب بطبوخ او ... ببند جهة سپرز ويرقان و... جهة
... باعسل ... وقها و آب ... او با آب جهة اورام ... سفيد وخاکستر او جهة ... جراحات
نافع ومصدع ومصلحش ... وبدلش ... ومقدار شربتش در مطبوخات تا پنج مثقال است وازجرم او تا ...

بر درعی و برگش شبیه ببرگ زراوند طویل و از ان کوچکتر و خوشبو و با اندک تندی و نرم و گلش سفید و جوف او سرخ و بدبو و قوت
افعال او تا دو سال باقیست در دویم گرم و خشک و تحلیل و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط و منقی قصبه ریه و نافع زهر سموم حیوانی
و تریاقی و منقی معده و دماغ و جهة ربو و ضیق النفس و سدد و فرزجه و فواق و جنون و صرع و وسواس و شقیقه و چرک زخمها و دندان و فسخ و رض
عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرزهای بارده نافع و در سایر افعال قوی‌تر از طویل و ضماد او جاذب پیکان و خار و استخوان
ریزه‌ها شده در اعضا و جهة بهق و قروح خبیثه و با عسل جهة رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه موثر و قدر شربتش تا دو درهم
و مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل و روغن کدو و بنفشه و بدلش قسم طویل بوزن ان و نیم وزن ان ریوند چینی
و گویند بوزن او زرنباد و نصف وزن او قسط و دو ثلث او سیاسه زرنیخ لغت فارسی است و بیونانی ارساطیقون نامند
یعنی کبریت الارض است و چهار قسم میباشد یکی زرد و بهترین او صفایحی براق نرم است و زرنیخ ورقی گویند دویم سرخ و
بهترین او شبیه بسرنج و صاف و زود شکن است یکی سفید و ان زرنیخ النوره و دار الشعیر نامند و زبون ترین اقسام
و بدستور سبز و سیاه او نیز غیر مستعمل است قسم زرد در سیوم گرم و خشک است و سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سبز و غیره
و اقسام زرنیخ از سمومات اند و محرق آن لطیف‌تر و در فعل سریع و متصاعد او بسیار سرخ و شفاف و براق و در سیوم در افعال قوی‌تر
از همه و مجموع ان معفن و لذاع و محرق و با قوة قابضه و سترنده و محو گوشت زاید زخمها کنند اقسام کرم معده و جالی اثار خون مرده در انف
جرب متعفنه و اکله و با راتیانج جهة داء الثعلب و با ماست و آهک و خاکستر و امثال آن جهة رفع قمل و با پیه جهة تحلیل جراحات و با روغن
گل سرخ جهة بثور مقعده و بواسیر جراحت جنبی و با ادویه مناسبه جهة بردن گوشت زیاد و رویانیدن گوشت بن دندان و بخور او
با راتیانج بدستوریکه دو دانک نرسد جهة سرفه کهنه و با پیه و مغز چلغوزه و مغز بادام بالسویه چون مکرر بخور کنند جهة ربو و
ضیق النفس و سرفهٔ کهنه بغایت موثر است و شرط است که بعد از بخور حریره آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهة دفع مضرت
دود او استعمال کنند و طلاء زرنیخ سرخ با بول و بدستور با آهک نیم برابر او بعد از کندن مو جهة منع رویدن ان مجرب
است و بگدازند با عسل جهة تصفیهٔ او از زنگ کردن جرب کسیند و آشامیدن او را با پیه و قی کردن جهة تپ ربع موثر دانسته
اند و احتیاط انست که آشامیدن بهیچ وجه جراحت ننماید و طلاء او با زهره گاو و آب حی العالم و شب جهة منع موزانیدن التیتش
موثر و چون فتیلهٔ پارچهٔ سرشته بسوزانند سنون او جهة بردن گوشت متعفن دندان و رویانیدن صحیح آن از مجرب است و با پیه
گنجشک جهة ثالیل مجرب با صبر و حب البان و آب گندنا جهة سقوط بواسیر و التیام جمیع زخم‌ها بی‌بدیل است و چون در شیر
حل کنند هر مگسی که بران عبور کند بمیرد و بدل زرد او نصف آن زرنیخ است و بدل سرخ او در اکثر افعال کبریت و کلقی که از تصعید
زرنیخ بهم رسد رفع انزاطه کل عصفر دارد و سرخ می نماید و چون زرنیخ زرد را ابتداء تصعید کنند یکجزو و دو جزو زهره راقر سازد
و از مجربات دانسته اند و طریق تدبیر بدستورات الیق است زرافه حیوانیست و بفارسی شتر گاو و پلنگ نامند چه گردن
او دراز و شبیه بگردن شتر و سرش مثل شتر و رنگش مثل آهو منقط به سفیدی و شبیه به پلنگ و پایها و مثل پای گاو و شاخش

در شاخش بدستور مستعمل و دراز تر از باد بلاد حبشه پیدا شود گرم و خشک و مولد خلط غلیظ سوداویست و مشهی الزاج و طبیب
ذکر نکرده مگر زهره او جهت نزول آب مفید است **زرور** از جمله طیور است و بفارسی سار و بترکی سفر چین نامند گرم و خشک
و مهیج و مقوی بصر و مضر دماغ و مصلحش آبکامه و سرکه و سرگین او جهت کلف و نمش و سرخ کردن گونه و رفع غشاوه بصر موثر است
زریق مرغیست سفید و آبی و زیبا باشد و گوشت او بطعم و بد و لطیف و عصبی بطی الهضم و مصلحش بروغن پختن و با آب چقندر
مطبوخ استعمال نمودن است و گوشت او گرم و خشک و محرک باه و سرگین او بسیار رجا و جهت رفع آثار و زهره او با سمیه جهت
بیاض چشم و استرخاء قضیب طلا و ضماد او نافع است **الزارع** العین و غیره **زعفران** معروفست در سیوم گرم و در
دویم خشک و مفرح قوی و مقوی حواس و منضج و مفتح و محلل و مصلح عفونت خلط غلیظ بلغمی و مدر بول و باقوت قابضه و محرک باه و مقوی
جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی کرده و مثانه و مسبره و منوم و جهت سده جگر و سپرز و رساندن
قوت ادویه باعضا و یک مثقال او جهت عسر ولادت مجرب و هر روز ده قیراط آشامیدن او جهت ... و با سپرز و با سکنجبین جهت غثیان و با
مناسب جهت درد رحم و مقعده و با عسل جهت ریزانیدن حصاة و ضمادش جهت منع سیلان رطوبات بچشم و تسکین حمره و ورم ... و
درد سر بارد و رفع بیخوابی و حمول او جهت درد رحم و مقعده و اکتحالش جهت جلا بصر و دفع دمعه و غشاوه و رفع زردی چشم و ملاقات و جرب
و قرحه و ذرور او جهت قطع نزف الدم و طلای او با فرفیون جهت نقرس و مفاصل و نطول او جهت رفع بیخوابی و صداع شدید نافع و مصدع
و مبخر و مضعف اشتها و مغثی و مداومت او مکدر حواس و مضر اعضاء و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش تا دو درهم و سه درهم کشنده
بتفریح مفرط است و بدلش مثل آن قسط و مثل او دانه ترنج و ربع او سنبل و سلیخه است و چون دو درهم او را با آب سرد سرشته
و مثل گردکان مدور ساخته تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیه مجرب است و روغن او که سه مثقال
او را در سه رطل و نیم روغن کنجد یا روغن زیتون بیخته و خیسانیده هر روز بر هم زده صاف کرده باشند در سیوم گرم و مسکن اوجاع
عصب و صلابت رحم و مسخن و منوم و محلل و مدر و ملین سینه و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلای او جهت تنقیه قروح رحم و اعضا و قروح خبیثه
و حمول او با موم و مغز استخوان جهت قرحه خبیثه رحم نافع و برگ گیاه او جهت التیام جراحت تازه و منع ریختن مواد باعضا مفید و چون
اندرون سیب را خالی کرده زعفران پر کرده بو کنند خناق و ذات الجنب و خفقان را نافع و بعید است **زعفران الحدید**
رنگ آهن است که او را سوهان کرده بر روی صفحه آهن نموده تر کنند و در مکان نمناک گذارند تا زرد شود و بعد از آن کوبیده اجزا
زرد شده او را بگیرند و باز بدستور گذارند و تکرار عمل نمایند تا همه او زعفران گردد و بهترین اقسام او خصوصا در صناعت آنست
که براده حدید را با ربع او نوشادر سائیده در زمین نمناک دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران مذکور شود گرم و خشک و تا یابس و از جمله
سموم و ضماد او جهت نقرس و بواسیر و آماس و خشونت پلک چشم و داخس و داء الثعلب با سرکه جهت باد سرخ و خوشکریشهای حار
مجرب و قرحه او جهت قطع خون حیض و ذرور او جهت قطع خون دندان و تقویت لثه نافع و خوردن یک قیراط او ... نافع استسقی است و ... خردل تعلیم
است **زعرور** در اصفهان کونج و بترکی یمشان و در تنکابن کرحیل گویند ... طبری است در آخر دویم سرد و در اول

خشک و قابض و مسکن حدت صفرا و خفقان و قی و جهة اسهال و تقطیر بول و جگر و معده حار نافع و مقوی اشتها و آب او با شکر
جهة درد سر حار مجرب و ضماد او جهة اورام صلبه و باد سرخ مفید و مضر گرده و مورث قولنج و مصلحش انیسون و مویز و قدر شربتش
از آب او بیست و پنج درهم و از جرم آن دوازده مثقال و بدلش سیب ترش است زعرور است و اسم فارسی تخم کتان است
زغامه خراطین است زغن اسم فارسی غلیواج است زفیرف اسم مغربی عناب است زفت بری و زفت جبلی زفت
یابس است زفت رومی شامل زفت یابس و زفت بحری است و از مطلق او
اکثر زفت بری اراده است و گویند اسم قیفر است زفت رطب رطوبت سایله درخت صنوبر بی بار که قسم نر است و رطوبه باره از
آن غیر درخت حلوزه است و مسمی به تنوب حاصل میشود و منجمد او راتیانج است و آنچه از درخت شربین که از اصناف سرو است
و ثمرش مانند ثمر سرو و از آن کوچکتر است بهم رسد قطران نامند در سیوم گرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات
و آشامیدن او جهة ربو و تنقیه چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر جهت نفث الدم و مده سینه و سرفه مزمن و ضماد
او جاذب خون است بظاهر جلد و جهة فربه کردن اعضا و تنگ جهة گزیدن جانوران و با موم جهة برص ناخن و قوبا و تحلیل جراحات صلب
و صلابت رحم و شقاق مقعد و جراحت فم مثانه و با عسل جهة پاک کردن چرک زخم ها و خشکریشه و الصاق او بر میان سر بعد از
تراشیدن یا قرع جهة اخراج زلوی که در حلق مانده باشد مجرب دانسته اند و با شکر جهة اقسام خراز مفید و جهة جرب حیوانات
و تمدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب با آرد جو جهة خنازیر و با ادویه مناسبه جهت برویانیدن گوشت زخمها و غرغره او
جهة ورم عضلات حلقوم و مری و قطور او با روغن بادام جهة رفع رطوبات گوش و حقنه او جهة ورم حاره و صلبه امعا و رحم و
گزیدن عقرب موثر و مضر شش و سپرز و مصلحش کتیرا و بنفشه و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش مثل او قیر است که در چین جوشانیده ان
پشمی را بر رو او گذارند و آنچه در پشم جمع شود افشرده اخراج نمایند ضماد او با آرد جو جهة خنازیر و رویانیدن موی داء الثعلب
و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و عرق النسا و امثال نافع از زفت است و قاطع نزف الدم و مسهل و تریاق سموم و جالی
است و دوده زفت جهة نیکو کردن مژگان و قروح چشم و تقویت باصره و جهة و سبل [illegible] چشم و رفع ریختن مژه بغایت موثر است
زفت یابس زفت رطب است که بجوشی خود خشک شود و یا بطبخ خشک کنند و در سیوم گرم و در دویم خشک و تجفیف
او زیاده از رطب و در انضاج ضعیف تر و جهة التیام قروح و فربه و سعفه و آشامیدن او با زرده تخم نیمبرشت جهة قطع خون حیض و
[illegible] باسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیفتر از رطب و قدر شربتش تا دو مثقال است زفت بحری شبیه
بقطران و سیاه و سیال و از زمین مثل نفط حاصل میشود و ضعیف سیال قیر است و کشتی را بان استحکام میدهند و داخل [illegible]
میکنند و بهترین او براق و نرم است در سیوم گرم و خشک و محلل و مقوی جهة مفاصل و عرق النسا و فالج و جذام و التیام
[illegible] نافع و قدر شربتش از یک درم تا دو درهم و مضر شش و مصلحش کتیرا و بدلش قطران و گویند جاوشیر و سغز است
[illegible] الفراسیون القاف زقوم [illegible] از انجا است حجازی [illegible] بیابان حجاز [illegible] درختی و برگش از برگ [illegible]

انار رعی بیضتر با شریف وگلش در اطراف شاخهای او بهیئت یاسمین و زرد و ثمرش سیاه رنگ و شبیه بهلیله و در جوف او دو تخم
و این نوع را برگ با تازه او جهت جراحات تازه نافع و قوی القبض و رادع است و درخت نوع شامی بزرگتر از حجازی و خار دار
وگلش زرد و ثمرش از هلیله بزرگتر و رسیده او شیرین با مزه و با عفوصت و منفی است در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی
در انار و قدر شربتش تا پنج درهم و روغن تخم او با اندک نفط محلل ریاح و مفاصل و مواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل آن در اسنع
سد و سیم زرد و جهت فالج و نقرس و امثال آن شربا و ضمادا نافع و مصدع محرور و سیاه کننده جلد و مصلحش شیر تازه
و قدر شربتش چهار قیراط و بدلش نفط است **زقال** اسم فارسی زرانیا است و آن ثمر درختیست بقدر زیتون و یاقوتی
رنگ بعد از خشکی سیاه میباشد و ترشی با اندک عفوصت و قبض و سرد مایل باعتدال و جهت اسهال و قرحه امعا و تقویت آن
و تسکین عطش و التهاب معده و غلیان خون و صفرا و منع صعود بخارات بدماغ نافع و مضر سینه و مصلحش شکر است و ثمر خشک
نارسیده او که سبز باشد جهت اورام و قروح فرمنه بغایت موثر و خاکستر برگ او جهت رفع آثار مفید است و مولف ما لا یسع
را اشتباه بزقال کرده و در اثیر بالسین زقال را بیان کرده و زقال را [illegible] رنگ دانسته است و ظاهرا [illegible]
زقاط اسم بربری حب الزلم است **زلابیه** بفارسی حلوای زلیبیا نامند و مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن
بدن بحیث و مقوی گرده و جهت رطوبت شش و سرفه نافع و مسدد و مصلحش سکنجبین و انار **زلالف الملوک** نوعی از ابردن است
که حی العالم باشد و بفارسی لعبت عروسان نامند **زلیخ** اسم عربی خرمنش است **زلو** اسم فارسی علق است **زماد راعی**
اذان الفار است **زمور** اسم فارسی زرنیخ [illegible] است و در دلک مفصول رازمور لاکی نامند مستعمل زرگران است و در اصطباغ
حنیفی سپید [illegible] است و قدر یکمثقال او با زرده تخم نیمبرشت از مجربات است **زموم** از اسامی [illegible] است **زمج** بفارسی جرع و بتر
آنکو نامند از جمله سباع طیور است گوشت او بسیار گرم و جهت ضعف دل طبعی و خفقان عارضی و زهره او جهت غشاوه و ظلمه
بصر مجرب و سرگین او جهت کلف و رفع آثار موثر است **زمرد** از کان طلا و غیر او نیز بهم میرسد و اقسام میباشد یکی ذبابیت
نامند در رنگ شبیه بزباب سبز [illegible] آنکه حامل [illegible] و آن بغایت صاف و آبدار میباشد و [illegible] رقصان و یکی را ریحانی
نامند که در رنگ شبیه برگ [illegible] و یکی را سلقی گویند و آن سبزیست بسیار [illegible] نامند و یکی را صابونی گویند و آن سبزیست
که بسفیدی زند بعضی این قسم را از جنس زبرجد دانسته اند مجموع آن در دوم سرد و در سیوم خشک و قوتش همیشه باقیست و مقوی
دل و جوهر روح و تریاق زهرهای مفرح و دافع سموم و خفقان و جذام و اسهال [illegible] و قاطع نزف الدم و ادرار بول [illegible]
و جهت یرقان و ضعف معده و جگر و استسقا نافع و اکتحال او جهت تقویت بصر و سبل [illegible] و قروح خبیثه مجرب و نگاه کردن
او دافع کلال بصر و انگشتری او جهت منع صرع [illegible] در شخصی که مصروع نباشد موثر و چون خاتم طلا باشد جهت رفع طاعون [illegible]
او مبطل سحر است و چون بیکمثقال او را انگشتری ممزوج از طلا و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد [illegible] در طالع [illegible] میزان [illegible]
در برج [illegible] باشد باعث قبول [illegible] و در نظرها و قضای حوایج مجرب دانسته اند و گویند چون بطعام زهر دار رسید [illegible] کند و گویند

او را که با سرکه کهنه در هاون مس سایند تا غلیظ گردد و شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده
در آفتاب خشک کرده بهیئت فتیله سازند و اقسام دیگر نیز در دستورات مذکور است و بهترین آن معدنی و دودی است و در چهارم
گرم و خشک و از سموم قتاله و اکال متعفن و لذاع و سترنده موی و مورث قرحه و قاطع آثار و با موم و روغن مبلدع و مانع زیاده شدن
قرحه خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و جهت رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و بریص نجه او با عسل
جهت تنقیه چرک جراحت و دانه بواسیر و ناصور مقعد و مطبوخ او با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جوششها بغایت مفید و سائیده
او با شیر دختران و سرکه و عسل در هاون مس سحق که غلیظ و خشک شود و جهت حدت بصر و قلع بیاض ناخنه و دمعه و سبل و سلاق
مجرب و محرق او که در سوراخی شبیه به توتیا گردد جهت جرب و استرخای پلک چشم و سلاق نافع و طلاء او با دندان سوخته و کتیرا
سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات سطح بدن مجرب و مضر اعضاء عصبانی و بکیدرم او کشنده [illegible] جگر و بعد از آنجا و زاد
العده عدیم الفلاح و باید قدر قلیل او را با ادویه معریه استعمال نموده دهن را بآب مملو ساخته از زنجار دودی در بینی سعوط
کنند جهت رفع بدبوی و قروح خبیثه آن مجرب با ادویه مناسبه جهت قروح شهدیه نیز مفید است **زنبا** اسم فارسی گیاهیست
که در بلاد [illegible] در تابستان میکارند و در اول زمستان میروید بسیار گرم و تند و مصدع و مورث حرارت بدن بطریقی که از هوا
سر و متضرر نشود و جهت تسکین ریاح و حدت بصر و درد سر بارد نافع و خام او بغایت منتن و مضر محرورین و مصلحش
نخود و انار و به بعد از آن خوردن **زنجفر** بفارسی زنجفر شنگرف نامند معدنی و بیونانی [illegible] و طلاء و سس [illegible] بعضی او را کبریت احمر
دانسته و مصنوع از زیبق و گوگرد است و در دستورات اقسام او مذکور است در دویم گرم و در سیوم خشک و بعضی در
دویم سرد دانسته اند از جمله سموم قتاله و رادع اورام حاره و قابض و تراشنده و قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن گوشت زخمها
و اکله و تعفن قروح و سوختگی آتش و جوششهای حاره و حکه و نمش و [illegible] و آکله و بندان با موم و روغن جهت شقاق مجرب و در
او کشنده و خناق و کرب و بدلش شاذنج و گویند مرده ارسنگ سفیداب بدل اوست **زنجبور** نوع سرخ او را [illegible] و طلاء
او جهت برص و اورام بارده با عسل و نمک نافع و گزیدن [illegible] و صاحبان امراض مزمنه عصبانی مثل فالج و امثال آن از اغذیه نافع و از مجربات
و ضماد مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون جهت برص و بهق و آثار غایره موثر و گویند آشامیدن خشک سائیده او بقدر یک
درهم موجب بهی بدن **زنبور عسل** نحل است **الزاء مع الواو** **زوفرا** اسمی از تبریست
زوله بلغت جرجان فوه است **زولنک** بلغت ماژندران اجیر قرحه است **زوفای یابس** گیاهیست معروف
به رومی [illegible] برگش شبیه به برگ صعتر بستانی و مرزنجوش و با عطریه و شاخهای او پرگره و بر هر گرهی گل مایل به بنفشی و ابی تخم
و تلخ مزه و در دویم گرم و در آخر خشک و کوهی او قویتر از بستانی و ملطف و مسهل بلغم و محلل ریاح غلیظه و گرم معده و [illegible] جالی
و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و ورم و نزله و عسر النفس [illegible] و سینه و جگر و قولنج و گزیدن جانوران [illegible] و نافع
[illegible] و با عسل جهت [illegible] کرم معده و [illegible] او با سکنجبین مسهل خلط غلیظه [illegible] و اسهال [illegible] قوی

زهرة النحاس سنگی است شبیه بدانهائی که از رنگ آب برنگ مس نقطه ظاهر میشود و آن از کان مس و مس
گداخته بهم میرسد و در قوت قریب به زنگار و اشامیدن سه قیراط او مسهل خلط غلیظ و بار اصفر و غیره و او با عسل جهت
ورم لهاة و تنقیه مری و بار روغنها و مرهمها جهت بثور و وضع رطوبت سفید رنگ را و دیگر خواص جهت کری که نافع و رادع
سموم قتاله است **الزارع الیا زیره** اسم فارسی کمون است **زیره رومی** اسم فارسی انیسون است
زکر و یا را نیز نامند **زیت الصحا** و زیت فلسطینی و زیت کازیت الانفاقی است **زیتون الارض** با ذریون است
زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است **زیتت** رباح طرانیث است **زیتونیه** بلغت مصر ایار اوطالی
است و گویند اسم دردونست **زیت الهرجان** زیت السودان است **زیرقون** بلغت دمشق نوعی
از درخت سپید بی ثمر است **زین کتان** است **زیت الشلجم** روغن تخم شلغم است **زیر** مرصرات
زیتون الحبش و زیتون جبلی و زیتون الکلبه زیتون بری است **زیتون انفاق** زیتونیست که نرسیده باشد برید در جمیع
افعال ضعیفتر از سایر است و بعضی گویند که زیتونی که در آب نمک پرورده باشند مسمی زیتون الماء است **زیره صحرائی**
اسم فارسی کمون بری است **زیره** اسم فارسی کمون نبطی است **زینیان** نانخواه است **زیر باج**
از اغذیه ملطفه اجهار مسکن مرة الصفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سده و موافق صاحبان تپ حار
و تبهای نائبه و مشتهی الغذا و مضر امزجه بارده است و طریق ترتیب او چنانکه در شفا و الاسقام مذکور است آنست که گوشت
را بقدر یک رطل ریزه کنند و اگر مرغ باشد از بندها جدا کرده با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد و آب جوشانیده و نیم رطل سرکه
در ربع رطل جلاب یا شکر سفید و یک اوقیه بادام محلول در گلاب یک درم کشنیز خشک و مثل آن عود و سداب و قلیلی زعفران اضافه
کنند **زیتون** بری و بستانی میباشد بستانی را درخت بزرگتر و برگش باریکتر و سبزتر از بری و بعد از چهار سال ثمر میدهد و تا
هزار سال میماند رسیده او گرم با عتدال و با قبض نارس او سرد و بغایت خشک و سیاه او گرم و خشک و در ربع الاستحاله
سوداوی و مضر امزجه معده و مقوی و بهترین او نیم رسیده است که در آب نمک پرورده باشد و باید که ناشتا خورده شود نه قبل
و نه بعد از آن و دیر هضم و مقوی معده و دباغ آن و مشتهی و حابس طبع و بهی است و مورث خواب و لاغری است و مصلحش
مغز گردگان و بادام و روغنها و سرکه و گویند مضرت او مرد است او محرق اخلاط و مصلحش مربا است و ضماد او
جهت سوختگی آتش و ضماد نارس او جهت سوختگی آتش و طلای او با پیه دار گندم جهت برص و ضماد سیاه و رسیده آن با
آب جهت ریو و امراض ششی نافع و برگش بارد و دوم گرم و خشک و ضماد او جهت حمره و نمله و منع زیاده شدن آن و شری و نار
فارسی و غیره و چشم و اورام حاره و التیام پوست سرکه منقطع شده باشد و با عسل جهت داحس و بار ادویه با تحت نافع است
طلا کردن جهت اسهال و خائیدن او جهت قلاع و ضماد نضیج او با آب غوره یکبار بقوام عسل رسد جهت دندان کرم
خورده و ریزانیدن آن و مطبوخ آن در شراب جهت نقرس و باعسل و باسرکه جهت مضمضه و مطبوخ او جهت دندان کرم خورده

نافع و حقنه آن جهت قروح باطنی مقعد و رحم و عصاره آن در افعال مذکوره مثل برگ اوست و حمول آن جهت قطع سیلان
رحم و نزف الدم آن و ضماد او جهت برآمدگی حدقه و قطور نخیتن مواد بچشم و تاکل پلک نافع و بیخ درخت زیتون را با قدری بر
آن جوشانیده و مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر و نطولش جهت زکام و تحلیل رطوبات دماغی از بینی موثر نهایت و تعلیق
بیخ او بالخاصیه جهت سم عقرب امتحان نموده است و چون شاخهای باریک و برگ او را در کوزه کرده در کوره کوزه گری احراق
نمایند پس از کوزه بیرون آورده شراب بر او پاشیده بار دیگر احراق کنند در همه افعال قوی‌تر از توتیا است و ضماد
خاکستر بری او با سرکه جهت عرق النسا بر بالای عرق و با زجانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع و رفع علت
از مجربات بیان نموده اند و مولف تذکره ضماد برگ مدقوق و شاخ اقسام زیتون را درین امر مجرب دانسته است و ضماد خا
او با عسل و آب ثمر او جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششهای نافع و رطوبات شلغ تانده او که سوختن آن بهم رسد جهت
جرب و سبوسه سر و قروح آن نافع و نطول طبیخ تمام اجزا او جهت صداع شقیقه و درد او و پاشیدن در خانها جهت گریزانیدن
هوام و نگاهداشتن عصای چوب او جهت قبول عامه و قضای حوایج و برکت موثر است و مضمضه آب نمک که زیتون در آن
خیسانیده باشند جهت استحکام لثه مفید و صمغ در صورت شبیه به صمغ بیاد بابل [illegible] است در اول گرم و در دوم خشک
و در تقویه ذهن قوی‌تر از کندر و رافع سعال مزمن و خراج بلغمی و جهت رفع رطوبت جراحات و با مرهم جهت رویانیدن گوشت
موثر و صمغ بری او قوی‌تر و مدر بول و حمول او جهت رفع احتباس حیض و ضمادش با سرکه جهت جرب متقرح و سنون او جهت
تسکین درد دندان کرم زده مفید است و چون زیتون را در آبی که اشنان طبخ داده باشند بخیسانند در روز تلخی او رفع میشود
و بخور دانه زیتون قاطع ربو و سعال است زیت بفارسی روغن زیتون گویند و آنچه از روغن زیتون رسیده گیرند زیت
عذب نامند و غیر مغشوش او سریع الانتشار بر سطح بدن میباشد و اجزاء او از یکدیگر متفرق نمیگردد بخلاف مغشوش و
انبوع در دوم گرم و با یبوست و قبض است و قول به رطوبت آن اصلی ندارد و مغسول او که با آب گرم بسیار بر هم زده صاف
کنند بلیغ و الطف است و چهارده مثقال او با یک رطل آب گرم و ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعصاب و عرق النسا
و با شراب انگور جهت مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن با او جهت رفع سمیت ادویه و حقنه آن جهت قولنج و رحمی و سحج
و درد مفاصل و عرق النسا و درد کمر و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها و طلای او جهت درد با مفید و چون یکشش سال
بر او بگذرد زیت عتیق نامند و گرم‌تر از غیر عتیق و محلل و ملین طبیعت و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوه آن و مانع نمود اعضا
و دافع ضرر سرما و اکتحالش مقوی بصر و جهت رفع بیاض رقیق و جرب سلاق نافع و جهت نزول آب قایم مقام قدح و طلای
کردن گرم او مسکن الم گزیدن عقرب است و چون روغن تازه زیتون را بجوشانند تا نصف رسد بدل عتیق میشود و قدر
شربتش تا نیم مثقال است زیت الانفاق روغن زیتون نارسیده است و او معتدل و قابض است و گویا
در آخر اول خشک است [illegible] بدن و مدر و مفتت حصاة و موافق معده و مقوی لثه و دندان و مانع او در اعرق و صداع

کننده اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت و مقوی اعضا و مغسول او موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کننده رنگ رخسار
است و روغن زیتون بری قایم مقام روغن گل سرخ و رادع و مبرد دماغ عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار آن و مقوی
دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لها و قاطع خون لثه و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص
نوعی ندانسته اند و هر چند کهنه تر شود قوی تر میگردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و بعضی قایل اند که
تا هزار سال بماند و گویند چون بیست درم از او را با مثل آن عسل و ثلث آن کندر در روغن شونیز یا مثل صفه در حمام سه روز
بنوشند و آب سرد در آن روزها بخورند و از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آن نجات یابند و پیران صد سال را جوان
[illegible] شود و از مجربات دانسته اند و روغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد اخلاط فاسده و بسیار مبخر و مولد حکه و مصلحش شربت
[illegible] است و چون روغن زیتون را با مثل آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور اول نمایند تا شصت بار و بعد
از آن که آبها سوخته شد و چندان بجوشانند که بنصف رسد بمراتب بهتر از روغن بلسان و در دوا اسرار عجیبه است زیت الماء
نقل روغن زیتون است که او را در ظرف مس بجهت غلظت بجوشانند و بعد از آن بصفا رند در دوم گرم و در افعال قوی تر از حصرم
و ضماد [illegible] جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقاء و التیام زخمها بدن لاغر و با شراب و ماء العسل جهت درد دندان
و با نقیع ترمس جهت جرب و داء [illegible] نافع است هر چند کهنه شود در افعال قوی تر و در ابدان مرطوبین مولد قروح است زیت
السودان روغن ثمریست مثل بادام کوچکی و نورالبربر نامند و از درخت خارناک بهم رسد و خار مذکور را دواب بخورند
و در عراق [illegible] گویند و بادام کوهی گویند و طعم روغن او شیرین و خوشبو است در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک
و مولد خون صالح و ملطف اخلاط و جهت امراض سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و خدر و ادرار فضلات
و تفتیح سدد و اورام بارده نافع است و مولف اختیارات بدیعی غیر روغن نورالبربر دانسته است زیت الشلجم بلغت
صعید مصر روغن [illegible] است زیتون [illegible] زیت الانفاق است زیت الجبل بلغت نواحی مصر اسم
نفط است زیبق [illegible] سیماب و جیوه نامند از جمله فلزات و معدنی است شبیه بنقره گداخته و از [illegible] از سنگهای [illegible]
سرخ بهم میرسد و بعضی بلاد بارده مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم [illegible] است که از خاک متکون میگردد و در غیر ظروف
شیشه و سرب قلعی و جلد [illegible] الی و طلا و نقره [illegible] میشود در دویم سرد و در سیوم تر و با حدت و قبض و استنشاق دود
محرق او مولد فالج و بطلان سامعه و زردی رخسار و موجب فساد قوتهای دماغی و گریزانیدن هوام و طلا کشته او با مخ
[illegible] و بادام تلخ جهت جرب و حکه و رفع [illegible] اکله و سعفه رطبه و قروح ساعیه و سایله و رفع قمل مجرب و با کندر [illegible]
را [illegible] و روغن زیتون جهت داءهای [illegible] از مجربات است و [illegible] اثر دارد بشرطیکه بحلق و بینی و گوش
نرسد و در [illegible] سه بار بخور کنند و غذا غیر [illegible] و لطیف بخورند و بعد از تنقیه [illegible] دهند و چون زیبق کشته [illegible]
مالیده بر گردن [illegible] مانع تکون قمل گردد و در ضماد غیر مقتول نیز جهت خشک کردن [illegible] است

رخاک رسوق که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع افعال مثل مقتول اوست و در سمیت مانند آن و اشامیدن غیر مقتول او بی سمیت
و سرعت از اسمار فع شیر دیا مفص و درد قوی و چون ناکشته او را در هر سال چند روز هر روز بقدر حبه تا یکدانگ بنوشند
و تدریج زیاده کنند و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث مرض نشود و جهة حفظ صحت و تقویة باه و باضمه و قوة بیه مفید
است و قدر شربتش غیر مقتول تا دو درم و بدلش تحلیل است و مضر او بسیار گرم و باصرت و باسموم قتاله و محرق خلط و محلل
قوتها و منقطع است و طریق تصعید او در دستورات اول مذکور است و چون غیر مقتول او با نقره خالص عضو ده بر سر پنهاند
و باتش بزند مس را معصفر گرداند و طریق عمل در دستورات مرقوم است **حرف السین مع الالف**
ساذج هندی برهمن نامند برگیست بی ساق و گل و در آبها ایستاده در بلاد هند میروید شبیه به برگ گردکان
و مایل بسیاهی گویا غبار بران نشسته و خوشبو و بی چین و بی خطوط و در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد و قوتش تا سی سال باقیست
در سیوم گرم و در دویم خشک و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مصلح حال معده و مقوی احشا و اعضا حافظ ارواح و اخلاط
و مفرح و منفتح و مسمن و محلل ریاح امعا و جهت سیلان سبب اهن و بدبوان که از شرکت معده باشد و خفقان و وسواس
و جنون و وحشت و درد جگر مزمن و عسر ولادت و مشیمه و وجع الفواد و تقویت حواس و یرقان و استسقا و سپرز و حصاة
و منع داحس و جمیع امراض مقعد و رحم و در اکتحال جهة بیاض و سلاق و ظلمة بصر و ناخنه نافع و نگاهداشتن در زیر زبان
جهت لکنت زبان مفید و طلا او با سرکه جهت احتباس حیض و بول و شیر و رفع بدبوی زیر بغل و کنجران و تضمید کوبیده
مطبوخ و شراب جهة تحلیل اورام احشا و گذاشتن او در میان جامه و امتعه جهة منع کرم زدن آن موثر و مضر معده و مصلحش
مصطکی و مضر مثانه و مصلح ان شربت به فقد شربتش تا یکمثقال و بدلش دو وزن آن سنبل هندی است **ساج**
درختیست هندی و اهل هند شاگون نامند بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب مایل بسیاهی و کثیر الورق و خوشبو و
ثمرش بقدر فوفل و مستطیل و مولف تذکره او را فندق هندی دانسته است چوب او در دویم سرد و خشک و با اندک
حرارتی و ضماد سائیده او با آب سرد جهة درد سر حار و اورام حاره و خوردن نشاره او مسکن تشنگی و التهاب معده
و با ماء العسل جهة اخراج کرم معده قوی الاثر است و طلا محرق او که بعد از احراق در آب بشویند و امثال آن اند اخته و سا
باشند جهة ورم اجفان و تقویة بصر و جهة ناخنه نافع و قدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال و مضر جگر و مصلحش عناب است و روغن
ثمر او تحلیل و خوشبو و جهة دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید است و چون نافه مشک را در وی گذارند حافظ بوی
آن و وزن او را زیاده میسازد **ساذوران** معرب از سیاه داران است یعنی سیاه درختان چه دارنده فرس و
درخت و بری سواد الحکام نامند بجهة انکه قسمی بداد از ترتیب مید هند و سواد القضاة که صاحب اختیارات
ذکر نموده است و سم مفصل است و انچه گفته که از درخت بطلم حاصل میشود اصلی ندارد بلکه چیزیست مایل بسیاهی
و براق شبیه بپشته و با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی آن بهم میرسد و تخصیص او

بلاذر است و مولف تذکره انچه از درخت نارجیل هم میرسد بهتر دانسته است در دویم سرد و خشک و با اندک
حرارة محلل و رادع اورام حاره و با اب بارتنگ قاطع نزف الدم جمیع الاعضا است شربا و ضمادا و حابس اسهال و سحج
و التیام دهنده زخمها و با سرکه جهت ورم مقعد و انثیان و با شراب جهت اورام بارده و با روغن مورد جهت منع ریختن موی
موثر و بنات سوداوست و فرزجه او با سرکه و حقنه آن بی سرکه جهت قطع خون حیض و التقویة رحم و رفع اسهال نافع و مداومت
خوردن مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش یک مثقال و بدلش دو وزن آن مورد است سالامندرا اسم یونانی نوعی
از عصایه و آن حیوانیست شبیه بچلپاسه و دست و پا دارد و دستهای کوتاه تر و بطی الحرکة و ابلق از زردی و سیاهی و دنباله اش
کوتاه و بتری گیلانه اعو و بیرن گویند و آتش مرو را تاثیر نمیکند و اگر در تنور آتش اندازند افسرده کنند و یک مثقال از سموم قتاله
و بنات گرم و خشک و معفن و مقرح جلد و تدهین روغنی که دران مهرا انچه باشند سترنده موی و فرزجه کننده عضو است و چون
دست و پای او را قطع کرده و احشاء او را بیرون نموده و عسل خورده و نگذارند و عسل مذکور جهت داء الثعلب و مفاصل و اورام بارده
ضمادا نافع و خوردن آن قتال و رفاذ هر تخم سنگ پشت است سام ابرص اسم فریحی است و بلدی مسمی بچلپاسه
است و او کوچکتر از چلپاسه و شبیه بچرده و دنب و بالنقطهای سیاه و نسبت چلپاسه بلیست و ملاقاة خون و بریدن موی شد برص
است در سیوم گرم و خشک است و ضماد کوبیده او بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثالیل و عقاقیر خشکیده او بر دندان
کرم زده مسکن الم و چون شگافته بر موضع گزیده عقرب گذارند درد را ساکن کند و طلا خشکیده او با روغن زیتون جهت رویانیدن
موی و رفع احتباس بول و قطور زیل و خون و بول او با اندک مشک و را حلیل جهت رفع فتق سیاه و تمرد و بحمیع جاها سرد و
طبع او بهمین اثر دارد و خوردن او مورث سل و امراض ردیه و مصلحش شربت ریباس و امثال آنست سالان اسم
فارسی نوعی از بردی است سبز و باریک مایل بزردی دراز و حصیر ترتیب میدهند سرد و خشک و جلوس بران باعث قرحه
و جهت رفع بواسیر نافع و سوخته او قاطع نزف الدم است سایرنج مربا و فارسی اسم سرنج است
ساسالیوس و مالیوس سیالیوس است ساجی اسم هندی ملح الفلی است ساقفقر
ساق اسود و پرسیاوشان است ساسارکشت بزر الانجره است سالیون اسم یونانی
کرفش است ساوس اسم یونانی سندیا است ساطریا وساطوریون اسم یونانی شنعیة الثعلب است
ساق الحمام بلغة مصری رجل الحمام است و انطاکی گوید آن نارقیصر است ساغیقلس وساغامیوان اسم
یونانی سکبینج است سافردس اسم یونانی فیروزج است ساردا اسم یونانی غبار است
ساطریون اسم یونانی جدوار یعنی مخلص ارواح است ساریقون اسم یونانی [illegible] ساذکیه
اسم هندی بانسیا المنبل است ساسلطس اسم یونانی بجزر القمر است ساسهم [illegible] است و گویند
ناخواه است سانارا اسم سریانی بابونه است سالیس و اغریون اسم یونانی سکبینج [illegible]

ساتهل اسم هندی صعتر است سار اسم هندی زرزور است ساسن اسم فارسی شانقن است ساگونه
اسم هندی ساج است سارسل اسم هندی قنفذ است ساگونه اسم هندی حجر البهت است سانپ اسم هندی حیه
است سالیکا اسم هندی کندر است سپستان لغت فارسی ست و بعربی دبق گویند ثمر درختی است زیاده بقدر رقا سپیده
ساق او مایل بسفیدی و برگش مدور و برگ و بارش در خوشه و در اول زرد بعد از خشکی سیاه میشود در حرارت و برودت
معتدل و در اول تر و مسهل محرور المزاج و سوادسوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و قلیل الغذا
و مقوی معا و جهة حرقة البول و سرفه حار یابس و اخراج کرم معده و خشونت صوت و گرفتگی او از مبیح که از دوای متبهم سده و اصلاح
ادویه مسهله و دواهای حاره و بلغم شور نافع و ضماد مطبوخ در دوشاب خرما جهة گشودن دمل آزموده است و قدر شربتش
از سی عدد تا بست مثقال و مضعف معده دگویند مضر جگر است و مصلحش در بعرو دین گلسرخ و در بغیران عناب است و
بدلش خطمی سبج بفارسی شبج و سوق گویند سنگیست سیاه براق و زرد و شکن و سبک در دویم سرد و در سیوم خشک
و خوردن او جهة خفقان و گشودن سده و ریزانیدن حصاة و تقویة معده و بکید انگ و باشراب مقوی دل و اکتحال
محرق مغسول او با عسل جهة جلاء بصر و تقویة چشم بغایت نافع و پیوسته در و نگاه کردن نافع نزول آب و مقوی باصره
ستانم و نگاه داشتن او جهة رفع چشم بد و تعلیق او بر سر رافع درد سر و مضر سپرز و مصلحش آب انجیر و چون سطر رقیقه
چند بر صفحه سوره الم یکن نوشته صاحب لقوه در ان پیوسته نگاه کند و در غیر او نظر نکند در ان روز لقوه او رفع شود و از
مجربات شمرده اند و نگاه داشتن قطع او بقدر یکمثقال باشد جهة رفع فزع و وحشت آزموده است اسباع اسم جمیع حیوا
درنده است سبج الارض پسیاوشان است سبع الشعیر افتیمون است سبستان از او درخت است
سبوس گندم اسم فارسی نخاله است سپیزفیا بلغة اصفهان اسم سفراق است سپیچه اسم هندی جلقت
سپیار اسم هندی نوفل است سپکلی اسم هندی درعه است سپیرغم
اسم فارسی شاهسفرم است ستوانیا نباتیست از سیر قسمی ازبیش است السین مع التاء و غیره ستاور
اسم هندی بوزیدان است سحلا اسم یاسمن است سحسون بلغة دمی و سحلس بلغة یونانی اذخر است
سحاب بنت السیران زیبق سحاب البحر اسفنج است سخوریون افسل است سخر نخا مبیحه لیانت
شبیه با ذخر و پستانج ترنج و بدبو در سیوم گرم و خشک و مقوی معده بارده و مفتح سده جگر و ماسم و قاطع بلغم لزج و محلل
ریاح و جهة صرع و سکته و فالج نافع و مضر محرورین و مصلحش رب ترش و قدر شربتش یکمثقال و بدلش یکوزن و نیم او اذخر است
سخمره زرع اهر است سخاوس اسم یونانی اسطوخودوس است سخشا اسم یونانی مصطکی است سخیس اسم
یونانی زرنب مصطکی سخاله انچه از ظروف سیم بسوهان جدا کنند و انچه در حین کوفتن او از ان ریزد سدر بفارسی کنار گویند
و مراد از ین اسم برگ سائیده او ست و بعربی ار برغار و ضال نامند و صنفی که خار و ثمرش بزرگتر و لذیذتر است و ثمرش

جهت بهق سفید و جمیع اقسام ثآلیل و با شبت و عسل جهت قوبا و جلد سر کرده و سفیداب و در روغن گل سرشته جهت نمله و قروح
رطبه سر نافع و با خود داشتن گریختن حیوانات موذی صاحب منهاج و تذکره عصاره او که در پوست انار گرم کرده باشند جهت
درد گوش و اکتحال او با آب رازیانه و عسل جهت ضعف باصره و سعوط عصاره او جهت ام الصبیان اطفال نافع و مداومت
خوردن آن مضعف باصره و مصدع و محرق اخلاط و منی و مصلحش سکنجبین و افیون و قدر شربتش تا سه مثقال و بدلش صعتر
است و صنع بستانی و بری سداب بغایت گرم و خشک و غیر ثابتیا است و جهت قرحه چشم و تحلیل خنازیر و برص و قوبا و
بقدر ربکیه انگشت جهت اخراج جنین و مشیمه مجرب گویند بوییدن آن باعث رعاف قوی قتال است و در روغن سداب کوهی جزو او را
با چهار جزو آب و دو جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت برودت گرده و مثانه و درد کمر و رحم و استرخا و درد
پهلو و تحلیل ریاح و رفع لقوه و گرانی سامعه و خوردن بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه مجرب و حقنه او جهت مغص و قولنج ریحی
و قطع اقلی نافع سداب کوهی برگش باریکتر و کم شاخ تر و بدبوی تند تر از بستانی و در چهارم گرم و خشک و سموم قریب
به چهار درم از کشنده تر از دفلی است و از ملاقات مطبوخ او دست ورم میکند و عصاره او را چون بآهن و آبگینه بمالند
مانع زنگ [illegible] شود و چون در مکان گوسفندان بریزند حیوان موذی مقاربت آن موضع نکند و ضماد پوست بیخ او با شراب
جهت داء الثعلب نافع و چون برگ او را کوبیده ضماد نمایند موجب جذب مواد و احتراق و سوزش آن عضو میگردد سداب
سبنیاج است سداسی سبتلج است سداب اغریا اسم یونانی فراسیون است السین
مع الراء سرخس اسم فارسی است و یونانی بطارس نامند و در شکاف و دیلم و مازندران حمار گویند و آن [illegible]
است سیاه مایل بسبزی و پرگره و پر از ریشهای باریک و میانش زرد بی ثمر و بی گل و شاخ از آن بیخ میروید بقدر وجبی
و کمتر از آن و برگهای او باز و آید و خشونت و نزدیک بهم بشکل پر دارد که در بال مرغان میباشد و نوع ماده او بی شاخ
و منتشر [illegible] در سیم گرم و در اول خشک و محقق [illegible] و جالی و مفتح و دافع قمل و مسقط جنین و مسهل اقسام
کرم شکم خصوصاً با خربق سیاه و سقمونیا و عسل یا شراب و امثال آن و مفرح و دافع بخار سوداوی و محلل نفخ و تا چهار
سال قوتش باقیست و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت گرده و مثانه نافع و آشامیدن یک مثقال او با شش عدد زرده تخم
مرغ نیم برشت سه روز متوالی جهت کوفتگی اعضا و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر او شش رطل پاره پاره کرده بقدر
باقلی ریزه کرده در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود و با عسل یکسان گردد و هر روز چهار ده مثقال او بنوشند جهت
درد ورکین و قرص و دوالی [illegible] جهت جراحات رطبه عسر العلاج بغایت آزموده است و برگ تازه او ملین طبیعت و چون ضماد
[illegible] نمایند مواد [illegible] را به یکبار دفع میکند و ضماد [illegible] بر هر عضوی اخراج فضول آن و چون با [illegible] طلا کنند
جهت منع نزول آب مجرب دانسته اند و چون در خانه برگ او فرش کنند یا آب طبخ او را پاشند کیک را برطرف میکند
و [illegible] ضربه و مصلحش سکنجبین ارمنی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش [illegible] است سرنج از قلعی سوخته بهم میرسد

میرسد و شبیه بشنجرف و از آن کمرنگ‌تر و طریق ساختن او در دستورات مذکور است سردی او کمتر از سفیداب و خشکی او
زیاده است و از سموم قتاله و طلاء او با روغن گل سرخ و روغن زیتون جهته رویانیدن گوشت و رفع ورم زخم‌ها و تنقیه
چرک آن و بردن گوشت زیاد و گوشت مرده و قطع بدبوی زخم و سوختگی آتش و باز داشتن سیلان خون و حقنه او با بیه
و آب بارتنگ جهته قرحه امعاء مفید است **سرو** درخت معروفست ثمرش شبیه بجوز رومی در اول گرم در سیوم
خشک و ثمر او گرم‌تر از سایر اجزا و صمغ او کمتر از ثمر و تند و با بلویه ساید و ضعیفتر از قطران درخت شربین است و نشاره
چوب او جهته منع سیلان فضول و با مرصاف جهته تقویت مثانه و رفع بول در فراش و آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده
او با نیم مثقال مرصاف جهته تقویت مثانه و عسر بول مفید و مضر ریه و مصلحش کتیرا و محرق مغسول او جهته سوختگی آتش و غیر مغسول
او جهته جراحات رطبه و عصاره ثمر تازه او جهته بواسیر الانف و ضماد پخته او در سرکه که با ترمس مخلوط کنند جهته قطع آثار
و سفیدی ناخن و با ادویه مناسبه و به تنهایی جهته فتق و التیام جراحات و تقویت اعضاء سست و قطع نزف الدم و تجفیف
زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیاء با آرد جو و آب جهته حمره و نمله و سوختگی آتش و غرغره طبیخ او جهته درد دندان و قروح
لثه و استرخاء آن و بخور او جهته گریزانیدن هوام خصوصاً پشه و لعوق او با عسل جهته سرفه کهنه مجرب و مقوی معده
است و آشامیدن او با شراب جهته قطع نزف الدم و قرحه امعاء و منع انصباب فضلات بمعده و رفع نفس الانتصاب و
ذرور او در ضعف مثانه جهته رفع بواسیر مقعد و بواسیر الانف و با گلنار جهته قروح رطبه و خائیدن او جهته رفع سیلان آب دهن
نافع و چون ثمر و برگ او را با آمله و آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند و ثفل آنرا با موی ضماد نمایند
و روغن را طلا کنند جهته سیاه کردن و دراز کردن و حفظ سقوط او مجرب و تضمید او با موم و روغن زیتون جهته تقویت معده
نافع و بدلش مثل آن از زروند سرخ و نصف او پوست انار است **سرطان نهری** بفارسی خرچنگ نامند در دوم
سرد و تر با حدت و تحلیل بهترین قسم ماده است و علامتش آنکه چون سوزنی بر پشت او فرو برند آب سفید ظاهر گردد
و ماهی محرورین و کثیر الغذاء و بطئ الهضم و مسهل و قی او طبیخ او با کرفس و رازیانه مفتت حصاة و مدر حیض و فضلات و سحوق او
[illegible] جهته سم عقرب و با شراب جهته عسر بول و با شیر الاغ جهته گزیدن رتیلا و عقرب و غرغره شیره کوبیده او بقدر یک
سکرجه جهته خناق و درد لوزتین سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده او جهته جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و
خار از اعضاء و تحلیل اورام حاره نافع و تعلیق چشمهای او جهت تب غب و تعلیق پایهای او بر درخت میوه او جهت حفظ
سقوط آن و مطبوخ سه عدد او که اطراف آنرا قطع کرده جوف او را با آب خاکستر پاک و نمک شسته و با بهیانه تطهیر نموده
باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهت سل و دق و یبوست اعضاء و هزال مفرط اعضاء حار مجرب و به دستور محرق
او با صمغ عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و بجهته بواسیر بغایت نافع و ضماد محرق او جهته سرطان پستان آزموده است
و چون چند عدد آنرا زنده در دیگ مس بی قلعی بسوزانند و خاکستر شود و هر روز یک ملعقه آنرا با نیم اوقیه آب بنوشند جهته

رفع سم سگ دیوانه مجرب است و باید بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر گذاشت و اگر در سیلی
از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق او بجهت این امر وقتیست که آفتاب
در اسد باشد و با سرطان قرین باشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هر گاه بگیرند و محرق مذکور با پنجزو حنطیانا و عشر
جزو کندر اضافه نموده در سه روز زیاده بر آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند رفع اذیت سگ دیوانه گزیده نماید
و بدستور چون سه مثقال خاکستر مذکور را با یکمثقال و نیم حنطیانا با شراب بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر او
با عسل که با هم طبخ داده جهة شقاق پا و مقعد و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق یاد و سرطان نافع و گویند
مضر مثانه است و مصلحش گل قبرسی و گل مختوم و قدر شربتش از سوخته سه مثقال و از خام و تخم او پنجمثقال است
سرطان بحری خرچنگ دریای دو قسم است یکی آنکه چون از آب بر آرند متحجر شود و آن بشکلیت بقدر سرطان
نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم و در دویم سرد و خشک و در سوخته او جلا و تلطیف بیشتر و جهة رطوبا که در طبقات چشم
ریزد نافع و مقوی عضلات چشم و جهة ناخنه و سلاق و دمعه و قطع نزف الدم و جراحت و سنون او جهة جلاء دندان و کلف
او جهت کلف و نمش مفید است و قسم دویم شبیه بسرطان نهریست بغایت سفید و شبیه بجلد است و صیادان ماهی در
بلاد دیلم و تنکابن او را بقلاب نصب نموده صید ماهی بان میکنند سرد و تر و محرق در خواص ضعیفتر از قسم اول و خوردن
او کشنده است سراج القطرب برگ گیاهیست که در شب درخشد باین اسم نامند و قطرب اسمی است شامل کرم
شب تاب و شامل حیوانی بقدر مگسی که بر روی آب همیشه حرکت کند و سراج القطرب اسم اول او اصطرخلیلاست و اخیر طبیعة
مشرقی نباتی است کثیر الوجود در میان کتان گلش مانند گل سرخ و تخمش بقدر گردگان و ماکول بعضی مردم است و ...
و مذکور شد و مولد بالابیع گویند از اطلاق این اسم مراد بیروح صنمی است سرکه هندی کانجی است و مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی سرمق معرب از سرمج فارسی است و آن قطف است سرو دیدال اسم
شامی کرفس است سراج القطرب حباحب است سرطراطفالودج سرو وله اسم اندلسی جوز
رومی است سراج القطرل نباتیست که تا خشک نشده باشد درخشد بیروح الصنم است و گویند اسم مشترک
است مثل سراج القطرب سرساد اثل است سراد خلال است سراج الظلام کندش است
سرابیون اسم یونانی ... است سربیون اسم یونانی سیاوشان است سرطان جنبوس اسم
یونانی ... است سر و جبلی عرعر است سرجان ذیب است سریقون زنجفر محرق است سرجه
... اسم ترکی ... است سرویت بدال الید از را و سمارنیس است سرخ مر اسم فارسی دار العبر
است سرکه سرین اسم ... است سرهه اسم فارسی اثمد است سرگین گاو اسم
فارسی اخثاء البقر است سرگین ... اسم فارسی زبل است سراویل الطوال قسم اخیر لبلاب کبیر

است سرگین سوسمار اسم فارسی بعر الضب است سرگین خروس اسم فارسی خرو الدیک است
سرب سوخته اسم فارسی ابار است سرشین اسم فارسی اسراس است سرشیر ماهی اسم فارسی غراء السمک
است سرکه اسم فارسی خل است سرسیم پوست حیوانات عربی الجلود است سرم بلغة شیرازی دان قناع
است سرهلی اسم هندی حب النیل است سرسن اسم هندی لحیة التیس است سرکه داک اسم هندی
عنب است سرسون اسم هندی خردل سفید است سرا اسم هندی خمر است سرها اسم هندی انغوزه است سرماسق
اسم ترکی عشقه است السین مع الزاء و غیره سرما بزاء معجمه اسم هندی الحندقوقی است نزد اهل
بغداد سسالی [illegible] یونانی است سسی اسم هندی ارز است سفراس بلغة فرنگی چوبیست
که بجای چوب چینی استعمال میکنند و مولف تذکره چوب صنوبر را نائب مناب چوب چینی استعمال میکنند و حقیر مشاهده آن نموده
و فرقی نیافته است سطرونیان یونانی اسم نباتی است که اکثر در گندم زار میروید و با گندم میرسد مابین گیاه و شجر
و ساقش باریک پرگره و بی شاخ و برگش بقدر انگشت ابهام مابین استداره و طول و سر برگهای او تیز و از یکدیگر متباعد و در
رنگ شبیه ببرگ کلم و در آخر ساقش شعبهای ریزه و بجای ثمر قبه ها بر آن مثبت سفید صنوبری و گلش سفید و زرد و تخمش دراز و سفید
و با اندک تلخی و خوشبوئی و تندی و معطش و [illegible] است و تخمش مثل ریزه در آخر سیوم گرم و خشک و تخمش قویتر از سایر
اجزاء و مستعمل است نبات جالی و تند و مدر حیض و قاتل جنین و محلل قوی و [illegible] میشود و آشامیدن با عسل
مسهل رطوبات بارده و جهت امراض جگر و عسر نفس و یرقان سدی و با جاوشیر و بیخ کبر محلل ورم سپرز و مدر بول و [illegible]
و ضمادش با آرد جو و سرکه جهت جرب متقرح و مطبوخ با شراب دارد جو محلل اورام حاره و سعوط او جهت تنقیه دماغ از فضلات
و قطورشش در بینی جهت درد دندان و در فرزجات منقی رحم و در ادویه چشم جالی و مقوی بصر و طلاء او رافع بهق و جمیع آثار
و باگل ارمنی جهت حکه و جرب نبات مفید و سعوط [illegible] عدد ذریره کرمانی ذریرت الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته
اند و قدر شربتش تا نیم درهم و مضر سینه و محرق اخلاط و مصلحش کتیرا است و مولف اختیارات او را بیخ بحر طیثا و مولف
تذکره گذشتن دانسته است و در ایشان سمیت غالب است بخلاف سطرونیون و بجهت ماهیته ظاهر میگردد که غیر او بود کند
باشد سطاخیس یونانی نباتیست مابین گیاه و شجر و شبیه به فراسیون و از آن دراز تر و سفید تر و برگ
و برگش ریزه و سفید و خوشبو مایل بکراهیت و با اندک تلخی و تنقیه و شاخهای بسیار از یکجا رسته و گلش ریزه مایل بزردی
و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبت او دامنهای کوه و زمینهای خشک در چهارم گرم و در آخر اول خشک و مدر قوی بول و
حیض و مسقط جنین و مخرج آن و مسکن خفقان بارد و منقی مرة السوداء و جهت توحش و مالیخولیا و وسواس و دردهای ریحی
شکم و تقویت دل و قی کردن با مطبوخ او جهت سگ دیوانه گزیده قبل از آنکه از آب بترسد مجرب دانسته اند و جوشانیدن در
زیتون و جوشانیده در گوشش چکانند و بجهت بستور بر دندان طلا کنند جهت درد دندان [illegible] شربتش تا یک درهم [illegible]

سطراجلنوس یونانی نباتیست که بر روی آب بهم میرسد شبیه بباد رنجویه و بیخ سرد و تر در اوّل و اورام حاره و جهة حرقة بول و ادرار خون گرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب الطحلب است **سطاریون** یونانی اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه و شبیه ببنفشه و بر اشجار مجاور می پیچد و به تنهائی نیز میروید و گلش شبیه ببنفشه و چند عدد نزدیک بهم مثل خوشه اندرون گلها زرد و ساقش سبز مایل بسیاهی و برگش مثل برگ بنفشه و ضخیم و در اصفاهان گل عقرب و بفارسی برابران نامند و در باغها بسیار است و او غیر قاریسین است مرکب القوی و در اوّل اورام حاره و بارده و برگ گل او را چون کوبیده ضماد نمایند جهة گزیدن عقرب و زنبور و سایر هوام شرباً و ضماداً مؤثر است **سطر** کاملته سریانی دان میوه یا بیه است **سطراک** زرنباد است **سطبوسس** اسم یونانی جلنار است **سطیسیون** اسم یونانی زوفا است **سطیلون** اسم یونانی جدوار است **سطفلین** اسم سریانی جزر است **سطاخ** اسم جنس گیاهیست که بر روی زمین پهن میشود **السین مع العین وغیره** **سعد** بعربیست تقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو و بفارسی مشک زمین و بترکی طپالاق و در هندی ناگرموتها و بتکابن اسکو نامند برگش شبیه به برگ گندنا و از آن درازتر و باریکتر و با صلابه و اندک خشونتی و کم عرض در آخر دوم گرم و خشک و مجفف و ملطف مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و جهة سم عقرب شرباً و ضماداً نافع و بدستور جهة تقویة اعصاب و تحریک بسیار مؤثر و آشامیدن او جهة زیاده کردن فهم و عقل و دفع ریاح و تقویة معده و نیکوئی رنگ رخسار و خفقان و یرقان و صداع بارد و بواسیر الانف و تقویة هاضمه و بار دهن حبة الخضرا جهة درد کمر و سرد گرده و مثانه و تقطیر بول و تبهای کهنه و قطع قی و جهة برودة رحم و بهم آوردن فم آن شیافاً و حمولاً و جهة تقویة دندان و لثه و خوشبوئی دهان و رفع قروح آن سنوناً و جهت گوشت آوردن جراحات قرحه که بسبب تری یا رطوبت باشد و جهة درد پای بارده و ریحی قرور او ضماداً نافع و قطور او جهة گرانی سامعه و طلاء او بازفت جهت جوشش سر و غسول او جهة سرخ کردن گونه و آشامیدن یکوقیه از شرابی که یکوقیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهة اقسام کرم معده مجرب و استعمال کردن دایم باعث فساد قوت اوست و مضر حلق و صوت و مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح آن انیسون و مداومت او محرق خون و مولد جذام و مصلح آن سه روز در سرکه خیسانیده و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش سنبل الطیب و نصف او مرو ربع آن دار چینی و قسمی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است و مصنوع او برنگ زعفران از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دو دانگ او سورت جنون و زیاده از آن کشنده است و طلاء او در ساعت موی استرده باعث جراحت او میگردد

سعدان اسم عربی گیاهیست شبیه بگیاه خشک و خاردار و سفید تر از آن و برگش از آن نرم تر و ثمرش مدور به خار و تخم او بهمن است و اعراب معتقدند که بیخ و ثمر او مدر بول و قاطع زحیر اسهال **سعوط** آنچه در بینی کنند و بایه باشد بایونانی دم نامند اختراعات جالینوس است و عود العطاس را نیز باین اسم نامند **سعال** و سعله فتح یونست و خشکینه

و حشیشة السعال نیز نامند سعد سعد عود بلسان است سعتر بلغت معجمه سرخس است سقبین بدستور لغت معجمه تربنج
است **السپین مع الفا سفرجل** بفارسی به و آبی و بهندی بهی نامند مرو قسم شیرین او در برودة قریب الاعتدال
و در اخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و طلا راب او که گرم کرده
باشد استعمال نمایند جهت رفع تهیج اطراف و سوء القنیه مجربست و ترش او در اول سرد و در دوم خشک و تقویت معده قوی‌تر
از شیرین و جرم هر دو قابض و اکثار آن مسهل بعضی خصوصاً بعد از غذا و حابس طبع حار المزاج اند در خلاء معده و بوئیدن
اقسام او مفرح مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رفع وسواس و کسالت و خفقان و حفظ
جنین و اسقاط بر انگیختن اشتها و ضعف جگر و معده و قسم آن و جهت یرقان و دورد سر مزمن و نزلات و منع صعود
بخارات بدماغ و دل و انصباب مواد و رفع خواهش گل خوردن و امثال آن و اسهال و تشنگی و التهاب و رفع سستی
و حرقة البول و غثیان و قی و درد فم معده که از ریختن مواد مخزیه باشد و ازاله بدبوی عرق نافع و آب او جهت قطع نفث الدم
مفید و جرم او مسدد و مضر بها و قوی‌تر از آب او و مصلحش مربا کردن است با عسل و قطور آب او در احلیل و فرج جهت حرقة
البول و جراحات مجاری بول بغایت مفید و بریان کرده او بر آتش بقدری که رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن
مجربست خصوصاً چون جوف او را خالی کرده جوز بوا ریزه نموده در آن جا داده پخته باشند و مضر اعصاب ضعیفه و
محدث قولنج و مورث رعشه و سده و قولنج خصوصاً جرم مربا او و مصلحش عسل و انیسون و امثال آن و قدر شربت از آب او
در قدر او تا سی درهم است و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال و مقوی معده و دل
و مسکن تشنگی و حرارت و در معده و امعائی که خلط موجود باشد مسهل بعضی و مضر و مصلحش حب السعال است و رب به شیرین
قریب الاعتدال و بیوست در وعالب و قبض او کمتر از قسم ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احشا ضعیفه و قدر
شربت هر یک از آن تا بیست درهم است و شکوفه تازه معتدل و با قوه قابضه و مسکن درد سر و غثیان از حرارت و مقوی
دماغ و دل و معده و مربا جهت تقویت احشا و سینه و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات و مضر و صفرا و جرم به و شکوفه او
بدستور و برگش جهت حبس فضلات از انصباب با عضا و اورام حاره چشم و سایر اعضا و تقنید برگ آن جهت تخفیف زخم
نافع است و پرزی که بر روی به میباشد که زغب و خمل گویند بسیار قابض و بغایت مضر حلق و صوت است و دو درم جهت
قطع نفث الدم جراحات مفید و خاکستر شاخهای نازک درخت به و برگها تازه ردیده او در همه افعال بهتر از توتیا جهت جلا
و حکه و سبل و دمعه و جرب نافع است و روغن به که آب به مطبوخ مهرا او را با ضعف آن روغن زیتون جوشانیده باشند تا
روغن خالص باقی ماند و قابض و جهت جرب رطب و سبوسه سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنین و ماندگی و حرقة بول و سنیم
ادرار عرق مفید و اشامیدن او جهت نفث الدم و صداع حار و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحه امعاء و تمام
زمان زبخ و دود و خشب الصنوبر نافع و حقنه او نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه بطریق دهن گلسرخ ترتیب دهند در

ضعیف‌تر است و بعضی گفته‌اند در سیوم سرد و تر و با اندک قوة قابضه و لعاب او جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفهٔ تر و حاره و
یابسه و تسکین حرارة معده و تبهای و سوزش زبان و دهان و پوست ان و طلا او جهت سوختگی آتش و رفع ضرر حرارة
آفتاب بغایت نافع و مضغ دانهٔ او جهت رفع کندی دندان مفید و مضر دانسته‌اند او مصلح محرورین و موافق اعضاء تنفس و جهت سل و دق و
سعال و گرفتگی آواز نافع و قدر شربتش تا [illegible] مثقال و از لعاب او تا ده مثقال و مضر مضعف و مرخی معده و مصلحش و محرورین سکنجبین و مبرودین
رازیانه و بدلش بزرقطونا است سفاویلوسس اسم یونانی نباتیست که در معموره نیز میروید ساقش بقدر دو شبر
و برگش مشرف و متفرق و شبیه به برگ شاهتره و ازان بزرگتر و گلش بزرگتر از اقحوان و وسط ان زرد و بعضی را گل زرد
و وسطش سفید و در طعم مایل به تندی و تلخی و خام و پخته او از ماکولات است و بعضی او را از اقسام بیاذبری دانسته‌اند
در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مفتح سدد و احشا و مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و تریاق سموم و سبب
اشتعال آتش او با شکر و تخم [illegible] درهم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه و بدستور تخم یک درهم گل او با مثل آن هلیله و عسل مسهل قوی است
و مضر جگر و مصلحش کتیرا اسفیدولیون اسم یونانی نباتیست برگش شبیه به برگ خیار و برگ خیار زه و ساقش بقدر ذرعی
و شبیه بساق رازیانه و گلش شبیه بسیسالیوس و از ان بهن زرد و سفیدتر و ثقیل الرایحه و بیخ او شبیه به ترب و نبت او اکثر
رطبه است در دوم گرم و در آخر ان خشک و مسهل بلغم و مفتح و جهت یرقان سده و قولنج و درد جگر و عسر نفس و صرع
و بواسیر و اختناق رحم و نطول آب تازه او جهت جرب کوشش و ضماد او جهت بواسیر و نواصیر نافع و اشامیدن تخم و جلوس
در طبیخ آن جهت اختناق رحم و بخور او جهت اخراج [illegible] و لیثرغس و سکته و صداع مزمن بغایت موثر و نطول او با روغن زیتون جهت
اثر دوار و روغن او با [illegible] جهت [illegible] نافع و مضر گرده و مصلح او کتیرا و قدر شربت از تخم او تا دو مثقال
و از بیخ او دو درهم و جهت یرقان بیخ او بیشتر موثر است سفید مهره باصفهان سفید مهره نامند و ان اسم فارسی نوعی
[illegible] است سفند اسم فارسی [illegible] است سقتاطن یونانی اسم خیار است سفرجل [illegible] اسم سل
است سفندلیوس اسم یونانی شاهتره است سفلیولنا اسم قوقندریون است سفیس
اسم یونانی ملح صید است سفنوسس اسم فارسی بزرقطونا است سقف الکرم عسالیج الکرم است
سفیداب اسم فارسی اسفیداج است سفیداب برو اسم فارسی اسفیداج حصاصین است
سفید مهره اسم فارسی قسمی از ودع است سقال اسم فارسی خزف است سفید خار اسم فارسی
[illegible] است السین مع القاف سقمونیا او را بعربی محموده نامند عصارهٔ نباتی بری است که
شاخهای بسیار از یک بیخ برمید و بقدر شبر چهار و یک بر روی زمین پهن شود و در بعضی مکان گاه باشد که راست
ایستد و [illegible] و برگش مثل برگ لبلاب [illegible] و نرم‌تر و سبزتر و باریکتر از ان و گلش سفید و مستدیر
و میان تهی و ثقیل الرایحه و بیخش سفید و بقدر ذرعی عظیم حجم کوتاه و [illegible] و پر از رطوبت و چون بیخ او را قطع کرده

کرده اطرافش را از خاک خالی نموده برگها زیرش کنند رطوبتیه لبنی آن در برگها جمع گردد دارند و بهترین او صاف سبکوزن
پرسوراخ شبیه باسفنج است که زود ریزه شود و مایل بکبودی و زرد و بهیئت و سفیدی باشد و محلول او در آب سفید
شود و زبون ترین او جرمعانی که از جبال امو خیزد و سیاه او قاتل و هر چه بصفات مذکور نباشد مصنوع از شیر یتوعات خواهد بود
و قوت غیر مشوی تا سی سال باقی است و بعد از آن قوت مسهل زایل شده مدبر نشود و مشوی او تا سه سال قوت باقیست
و شرط است که در میان سیب به و خمیر تشویه نکنند و با مثل او مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی و عود و کتیرا و زنجبیل
و صبر و روغن بادام و ابن تمید سماکی و افیون را بهترین مصلحات دانسته است و در محرورین با عصاره گل سرخ
و رب به استعمال نمایند و باید مبالغه در سائیدن او نکنند که باعث ضعف فعل او است و در محرورین و ضعیف القلب و اطفال
و ضعف الاحشا و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم استعمال آن نکنند اولی است در سیوم گرم و در آخر دوم خشک مسهل
صفرا و لزوجات مخلوط بان و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده
و جالی و محلل مفتح سدد و فضلات و جهت گزیدن عقرب شرب او و ضماد او نافع و با مثل او تربد چون با شیر نوشند جهت اقسام کرم
معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت مواد بلغمی نافع و زیاده از مثقال مضر دل و معده و امعا و
جگر و جهت تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و زیاده از حد در هم او کشنده است و ضماد او جهت بهق و برص و با روغن بادام
جهت درد سر و با روغن زیتون جهت جراحات و با عسل جهت عرق النسا و با سرکه جهت قوبا و صداع ضربانی و با زهره گاو در
ترمس مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند جهت اطلاق بمودن اطفال و ضعیف الاحشا موثر و محرق و محلل ضماد او جهت ریح
و درد مفاصل و تحلیل اورام نافع و ضماد برگ او در اطفال ضعیف از بیخ او و فرزجه جمیع اجزای او مخرج جنین و قاتل آن و قدر شربتش
از نیم دانگ تا دو دانگ و از برگش یکدرهم و بدلش بکوزن و نیم او صبر زرد و نیم وزن او هلیله زرد و گویند لاغیه بدل او است
و چون سقمونیا را با گلاب و ایسماق و به سائیده قرص کنند بهیجهت بغایه است و خوردن دو مثقال از بهی که در آن
سقمونیا را مشوی کرده باشند با قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تپها مفید و بیضرر است و از خواص او است
که چون سائیده او را از فرش لحاف زیبق نموده در شته وصل بوته احتیاط ابلیغ کنند او را عقد و منفا دکند و مجرب
است **سقولوقندریا** اسم یونانی حیوانیست مثل عنکبوت و پاهای بسیار دارد و متاخرین او را ابو سبع و سبعین
و متقدمین اربعه و اربعین نامیده اند و از سموم است و طلاء مطبوخ بحری آن در روغن زیتون سستر نمودن موی جهت
زهر حکمه نافع است **سقنقور** حیوانیست شبیه به برمچه و دنبالدار و دراز دست و پا دارد و ابوالقاسم عبد الرحمن
... بیان نموده اند که در بلاد هند مشاهده کرده بقدر دو ذرع سواد و تا ده ذرع طولش زیاده بر هند رع و ملون بزرد
و مولف شفاء الاسقام خضر بن علی مصری بخصوص بلد فیوم دیار مصر دانسته و اکثر اطبا بیان نموده اند که در
کنار قلزم و نیل و بلاد هندی باشد و خشکی آن او مرموت بورل ابی و جنس بری معروف مطلق است و ماده او تخم را

و نیکی سواحل چیان کرده زیاده از بست عدد شکون میگردد و نیست او بلون زردی و سیاهی و نزد او را وقصیب
ماده او را دو فرج میباشد و خصیه شبیه بخصیه خرگوش و در جوف کرگاه او و در آب و در سواحل تفتیش میکنند و خواص مشهوره
او در جنس نر موجود است. که در بهار قبل از جفت شدن ماده صید کرده باشند و شکم او را از احشا تخیر کرده پاک نموده
با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده قریب ترین اجزاء او در تقویت باه و کرگاه و ناف که نبت و نباه است و نمک
او را نیز تاثیر عظیم میباشد تازه غیر نمکسود در دویم گرم و تر و بغایت مسمن و نمکسود او در سیوم گرم و در اول خشک و بغایت
مهیج باه بحدیکه بسبب شدة نعوظ و انزال منی بمرتبه هلاک رساند و اطفای آن کافور و تخم کاهو میکند و جهة فالج و نقرس و رعشه و جذام
و کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب حامضه و تخم کاهو و طبیخ عدس و معین فعل او عسل و شراب و بدلش زنجبیل
و تخم هویج و شربتش تا سه درهم و بدلش بیکه صید او تقیضیب مجفف کاو کوهی است و جمعی خصیة الثعلب را بدل دانسته
اند اصلی ندارد و مهرهای سبزی که بطلا در خون و با بیلید و اطلا نفیر رنگ و خضیخ و برص میکند **سقف مبین** و بصاد نیز اسم عربی
در شاب خرماست و در قانون الادب بصاد آمده و اطبا آنچه بصاد است اسم ماشیه میدانند **سقف تسقفوریت**
سقی علا اسم سریانی سبداج است **سقرنیوس** اسم یونانی عقربیاست **سقراغانیون**
دبواست **سقوردیون** سقر دیون است **سقیم اطیون** اسم یونانی فیل است **سقولوفس**
اسم یونانی خرشف است **سقوشیا** اسم یوناصابونست **سقرجیت** اسم تنکی بهار زرد
است **سقرا** اسم ترکی علف الطیر است **سقولمان** اسم ترکی خراطین است **سقوقو**
مرسیه اسم ترکی ماهی زهرج است **سقر** اسم ترکی بقرست **السین مع الکاف**
سکر بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتیست مثل نیشکر و بی تجویف که بعد از طبخ منعقد گردد و هرگاه بی تصفیه
باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده صاف کرده در ظرفی ریزند که در دو اوجدا گردد مسمی بسلیمانی است و چون
طبخ دیگر داده در قالب صنوبری ریزند او را فانیذ گویند و اگر در طبخ ثالث میالو نموده باشد ابلوج خوانند و بفارسی
قند مکرر گویند و هرگاه در قالب مستطیل مستاو الطرفین بریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده و در شیشه ریزند موسوم
بنبات ذاریست و چون با آب طبخ داده بالقوه بسیار بر هم زنند تا منعقد گردد و در ریسمان کشند مخصوص باسم فانیذ خرای و
سنجریست و چون در طبخ ثالث بقدر عشر او شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد و انرا طبرزد نامند و اکثر قسم
اصلب قند مکرر را مخصوص این اسم دانند و آنچه شکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی و جلوت
آن و جهة سرفه و احتباس بول و حرقة آن نافع و مولد خون و مورث نفخ و بعضی که مثل نمک برشته گر نا مهر میشود و جهة
جلا و رباعره نافع و شکر سرخ در دویم گرم و در اول تر و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال
و جهة ریاضت نام است و هرچه صاف تر باشد حرارتش کمتر است و هرچند کهنه شود خشکی در وی غالب میشود و از لسان

شکر صالح الغذا و مسمن و جالی و ملین طبع و اعضای نفس و مقوی ارواح و قوی جگر و محلل ریاح امعا و مبهی و
سریع النفوذ به عمق بدن و مانع پیری و مولد خون صالح و باعث استحکام اعصاب و استخوانها و دافع خلط سودا و اورام [illegible]
آن در تغذیه مرضی سریع الاثر و با آب گرم و روغن بادام جهت بحة الصوت و تسکین قولنج ریح و باد و مثل او روغن که بهم گرم باشد
بنوشند جهت زخم سده جوف و تنقیه زنان صاحب نفاس نافع و جهت عسر البول مجرب و مداومت خوردن نبات در
روزی بقدر یک اوقیه رافع سرفه و خشونت سینه و درد آن و ارتعاش خفقان که از کثرت جماع باشد و اکتحال او
جهت بیاض چشم و لحم زائده و با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و مالیدن نوع صلب او بر پلک
چشم رافع جرب و ضماد او با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت قوبا و برص و سایر آثار غریب الفعل و ذرور
آن جهت بردن گوشت زاید جراحات و رویانیدن گوشت تازه و بخور اقسام او جهت رفع زکام بغایت موثر و مضر صاحبان
سل و معض صفراوی مزاج و مولد خون صفراوی خصوصا در حین گرسنگی مفرط استعمال نمایند و اقسام کهنه او محرق
خون و مفسد اخلاط و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و آب انارین و به و طباشیر و کاهو و امثال آن و بدلش در تقویه
باه و تلیین و ترطیب مثل او ترنجبین و در تسکین قولنج عسل و مقدار شربتش تا سی درهم است **سکر العشر** شبنم است
که بر درخت عشر منعقد گردد و شبیه به بیاز ها و نمک و سفید او را یمانی و سیاه او را حجازی نامند و ثمر او مسمی بخرفع است
و بهترین او یمانی که اولا بذایقه شیرین با قبض در آید و بعد از آن احساس تلخی شود در اول گرم و خشک و ابن تلمیذ
معتدل و الطف از شکر دانسته و حجازی گرم و تر از یمانی و اقسام او منضج و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و اعضای
تنفس و جهت درد سینه و سرفه و درد معده و جگر و گرده و مثانه و قرحه آنها و با شیر شتر جهت استسقا و با شیر گوسفند
جهت سعال بهتر از دهن قاوندی و مداومت او با آب گرم تا یکماه هر روز بقدر یک اوقیه جهت ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده اند
و اکتحال او جهت قوة باصره و بیاض نافع و مصدع محرورین و مصلحش روغن بادام و بدلش بعضی گویند شکر تیغال و قدر
شربتش یک اوقیه و قوتش تا بیست سال باقیست و مولف اختیارات بدیعی تصریح نموده که او شکر تیغال است و غلط او
اصرح چه نبات او از اشجار بادیه و پر شیر است بحدیکه از قطع یک درخت او زیاده بر یک رطل شیر جمع میشود و سه درهم
آن کشنده است بجراحت شش و جگر و شاخهای بسیار دراز و باریک و برگ او نرم و در بعضی مکان عریض بقدر
برگ ارغوان و شبیه بآن و در بلاد کرمان یافت میشود و گلش بنفش و بزرگ و در بعضی بلاد باریک و گلش مایل بزردی
و شبیه بگل خرزهره و ثمرش شبیه بانجیر و بسیار بزرگ و در جوف او شبیه به پر حریر و پنبه و در غایت نرمی و اعراب
بادیه از آن بالش ترتیب دهند و برگ و شاخ او در سیوم گرم و خشک و طلای [illegible] بیخ آن در روغن جهت فالج و تشنج
و خدر و ذرور برگ خشک او جهت منع قروح خبیثه و اکله و رفع چرک و تخفیف قروح و بردن گوشت زیاد نافع و پیه ثمر او را
چون در حین تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات گذارند قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن گوشت موثر است

در چهارم گرم و خشک و سترنده موی جلد و در بن مملکت مستعمل اهل حجاز است و قاطع دانه بواسیر رنج کجلی و توباد سعفه و مصلح
ارواح صاعده علم صناعت است و محمد ابن احمد ذکریا گوید که در ظرف سفالی شیر او را جمع کرده بودم و بعد از ان ظرف را مکرر
با آب گرم و اشنان شسته جمعی کثیر از ان آب خوردند همگی هلاک شدند و قسمی ازین شجر را سمیت بحدی است که جلوس در سایه
او کشنده است برگش شبیه بلبلاب و مدور و قسمی را شبیه به برگ درخت گز و گلش سفید و ثمرش مثل نخود و مایل بسرخی
و کیسوس بن ثالیس گوید که ازین قسم سکری میگرفته اند که با وجود شیرینی قدر دو مثقال او در ان روز قاتل بوده و در خزانه
ملوک ضبط اقسام سکر العشر از جهت میشده **سکباج** غذائی است که با سرکه ترتیب میدهند و ان ملطف و مقطع و مبرد
و قاطع صفرا و مسکن غلیان خون و مضر نحیف البدن و علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سعج و ضعف معده و مثانه و رحم و قولنج و درد
مفاصل و مضر شاربان دوا و مسهل است و مصلحش حلاویات و پالوده و طریق ترتیب او انست که گوشت را بحد وسط ریزه کرده
اگر مرغ باشد از بندها جدا کنند و نیم پخت برآرند و پیاز نرگسی و گندنا را چند جوش داده لزوجت ازاله نمایند پس سرد و بشویند و
با آب گوشت و سرکه داده و به خوشبو و مهرانچه و با عسل و شکر چاشنی داده قدری زعفران اضافه کنند **سکبینه** امین
الدوله گوید نباتیست شبیه به برگ مورد و در وسط آن حاشیتی ست شبیه بچشم و بحی العالم کبیر شباهتی دارد گرم و خشک و جهت
صلابت سپرز نافع و مسهل سودا است و مولف تذکره گوید جنب الشرکت است **سکبینج** معرب از فارسی بیونانی
ساغافیون نامند و آن صمغ نباتیست در شکل شبیه بخیار و بهترین صمغ اوصاف بیرون سرخ اندرون سفید است که با
رطوبت ظاهر و در بوی ما بین حلتیت و قنه باشد و گویند قنه مستحیل باو میشود و فرق میان ایشان رطوبت او است و قوتش
تا بیست سال باقی میماند در سیوم گرم و خشک و بعضی خشکی او در دوم دانسته اند و مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و اورام
صلبه و مدر حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل و مسهل با اصفر و با قوت تریاقیه و مصلح ادویه مسهله
و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و جهت امراض بلغمی و ربو و سعال و درد سینه و استسقاء و درد مفاصل و نقرس
و تبهای بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع و مغص با شراب جهت گزیدن عقرب و هوام و با عسل جهت تقویت باه و ضماد او
جهت جذب پیکان و خار از اعضا و ازاله آثار جلد و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر
و سلعه و فرزجه او جهت احتباس حیض و بخور او جهت اختناق رحم و صرع و اکتحال او جهت نزول الماء و ظلمت بصر نافع و مضر
محرورین و مورث اورام باطنی و مضر مثانه و مصلحش اشق و مضر گرده و مصلح ان کثیرا و قدر شربتش تا یکدرم و بدلش قنه و گویند
در غیر رفع سموم را تنبیخ بدل او است **سک** عصاره آملا است و غیر اصلی او مرکب از مازو و عصاره غوره خرما که بلح نامند
و آن نوعی از رامک است و در دوم سرد و خشک و حابس قی و طبع و اقوی ماسکه اعضا و قلاع عرق و رایحه نوره و بدبوی
بدن و قدر شربتش دو مثقال و بدلش رامک است **سک المسک** چون سک اصلی و غیر اصلی را با قدری مسک
بیامیزند باین اسم نامند و چون در نافه مشک گذارند مسمی بمسک المجلو است و چون نافه را در آب خیسانیده مسک

را بان رسته هندی سک لها را نامند و چون نافه را در آب حل نمایند سک الاکراش نامند دافع ام او مایل بگرمی و در افعال قریب
برامک است و مشتمل از سک المسک که از جمله طیب است و مولف شفاء الاسقام گوید که او مقوی احشا و محلل و مفتح و مبهی و
مفرح و جهت درد دل و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع و طریق ساختن او آنست که ده رطل آب غوره خرما را با سه رطل
مازو سائیده بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد و از آتش بردارند یکرطل از آن و هر یک از سنبل الطیب و لسان العصافیر و
و بسباسه و برگ جوزبوا و قرنفل و قاقله صغار و کبار و نخود و هندی سی مثقال و دارچینی سه اوقیه و صندل زرد نیم رطل و
زعفران پنج درم و صمغ عربی یکرطل مجموع را نرم سائیده با آب مذکور قریب الانعقاد بسرشند و قرص ساخته قرص خشک کنند
پس قرصها را نرم سائیده تا ده درهم مشک خالص و مبیختج قرص سازند و استعمال نمایند **سکنجبین** مولف ابقراط
است و منافع کلیه او تفتیح و تقطیع و تلطیف غلیظ و تغلیظ رقیق و مسکن حدت خون و صفرا است و مضر صاحبان سعال
و سحج و آبله و حصبه و مصلحش ماء الشعیر و بدلش جلاب و شربت نیلوفر است و اقسام او در دستورات بیان شده **سکب**
انگور را اسم فارسی عنب الثعلب است **سکبینج** شجر الجاوشیر است **سکتا بی** اسم فارسی نعناع است **سکرد یو ا**
اسم فارسی کلب الکلب است **سکود** اسم ... خلاف است **سکال** ابن الدوله گوید
نخود ... است **السین مع اللام** **سلیخه** پوست شاخهای درختیست مثل نی لوله رنگ سوراخ و بیونانی
اسلیوس نامند و مخصوص هند و عمان است و برگ درخت او شبیه به برگ سوسن کبود و ساقش غلیظ و پوست
او سطبر و هفت قسم میباشد یکی زرد و خوشبو دویم سرخ بلون بیخ مرجان و صفایح و خوشبو سیوم سفید مایل بزرد
و بی رایحه چهارم مایل بسرخی و سیاه و رقیق پنجم رقیق کبود و در بو شبیه بگلسرخ ششم ... و غیر براق هفتم رقیق و سیاه
سیاه و بد بوی و گویند از درخت دارچینی سبز بهم میرسد و آن مستحیل به دارچینی میشود و بهترین اقسام اول و دویم و پنجم
است که تندی طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا هفت سال باقیست و در آخر دویم گرم و خشک و لطیف و ملطف و منضج
و مسخن و مقطع و مفتح سدد و محلل و مقوی اعضا و مدر حیض و فضلات و مخرج جنین و حصاة و جهت ربو و سعال و درد حجاب
و معده و رحم و منع نزلات و زکام و دفع سمیت ادویه و زهر افعی و تبهای نوبتیه و حده باصره و تقویت آن و تنقیه رحم و خوشبو
کردن آن و تحلیل ریاح نافعست شربا و بخورا و ضمادا و اکتحالا و جلوس در طبیخ آن و تدخین به بخار او جهت بهم آوردن
فم رحم بسیار موثر است و مضر گرده و مصلحش کتیرا و مضر امعا و مصلح آن آب پستان و کتیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش
تا دو درهم است **سلق** بفارسی چقندر نامند آنچه در غایت سبز و بزرگی برگ باشد سلق اسود گویند و آنچه
ریزه برگ و مایل بزردی و ساق و برگ باریک باشد سلق ابیض نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و یبوستش
و قوت قابضه و رطوبت مائیه و جالی و محلل و مبرد و مطفی و جرم او جالس ... و مائیت آن ملین طبع و قلیل الغذا و نفاخ
و مقطع بلغم و مفتح و جهت رعشه و تحریک باه موافق و بهترین اجزا آب برگ و ساقهای برگ و بهتر از بیخ او است

و از طبیخ پوره تیه او زایل میکرد و خوردن او که با سرکه و خردل طبخ یافته باشد جهة رفع سده طحال بسیار موثر و جهة درد
گرده و مثانه و امراض مقعد نافع و آب او با دو دیه سهل معین اخراج بلغم و جهة مفاصل و نقرس نافع و سعوط آن جهة
شقیقه و نزول دماغی و با زهره کلنگ جهة لقوه و صداع و شقیقه و حمره عین و ضماد نیمگرم او با روغن بادام جهة درد گوش
و نطول طبیخ برگ و بیخ او جهة خراز و نخاله سر و قتل صیبان که بفارسی شپش نامند مفید و ضماد نیمگرم او با بوره ارمنی جهة
پشت و پا و در استسقا مجرب و حقنه آن جهة اخراج ثفل و بیخ و برودت مقعد و طلاء برگ پخته او جهة سوختگی آتش و جوشش
با دسمج و ضماد برگ خام او جهة بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهة قوباء و ثالیل و باحنا جهة
خوب کردن ناخن و با روغن بادام جهة تلیین اورام نافع و خوردن او با خردل و آبکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه و اکثار او
محرق خون و مصدع و مورث قولنج و منفخ و مغثی و مصلحش پختن او با عدس است و استعمال خردل و آبکامه سلق الماء و
حماض مائی است و مذکور شد **سلق بری** و جبلی مسمی از حماض است و در حماض مذکور شد **سلت**
بفارسی جو برهنه نامند و بیرانی جو گویند و آن دانه ایست متوسط میان جو و گندم مثل گندم مقشر مثبو و سرخ و سفید
میباشد در اول گرم و در دوم خشک و قوی القبض و نان گرم ملین طبع مقوی مولد خلط صالح و چون بکوبند و بگذارند که
انهضام دیر مولد نفخ و مضر معده و مصلحش ترازمایته و چرب بهاو شیرینی ها و طبوخ او با شیر مسمن بدن و مولد سنگ گرده و
حریره او با روغن زیتون بسیار جهة مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدید و ضماد او محلل
اورام و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس در طبیخ او مسکن درد بواسیر و آب پوست او منقی بشره است **سلیخه الحبشیه** پوست ماراست که در بهار اندازد و بهترین او پوست نر است و آن غلیظ و سیاه مایل بزردی
و براق میباشد و در آخر دوم گرم و در سیوم خشک و یکدرم که با دو درم جو مانند نان پخته باشند جهة بواسیر ظاهری
و باطنی مجرب دانسته اند و بدستور یکدرم او با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهة منع خروج ثالیل و سقوط آن
و با زجاج مکلس جهة بر آمدن سنگ گرده و مثانه بغایت سریع الاثر است و مضمضه سرکه نیمگرم که در آن جوشانیده
باشند جهة رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور او که در روغن زیتون طبخ یافته باشد جهة درد گوش و رفع
سیلان مواد او و جهة جرب و دمعه و استرخاء جفن و انتثار و سلاق و تقویه باصره نافع و بخور او باعث کر تحتی
هوام و مخرج جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه است و ضماد او با نوشادر جهة بهق و برص و اثار و طلاء پخته
او با روغن زیتون و یا با شراب جهة رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و مالیدن روغنی که در آن جوشانیده باشند
جهة شقاق مقعد مفید و نشستن او بر ورک زنان موجب تسهیل ولادت و خوردن او مظلم بصر و مصلحش کشنیز و قدر شربتش
تا یکدرم است **سلقه افیون** لغة سنبطی است که در مصر سیدبان نامند و رختی است قریب بدرخت بید
و برگش شبیه برگ درخت غرب و سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل تخم شاهدانه و با شیرینی و قبض و در دوم گرم و خشک

و خشک و برگ و تخم او بهترین ادویه سموم حیوانی است خصوصاً افعی و جهت تنقیه قصبه ریه و صاف کردن آواز و نطول برگش محلل اورام است **سلحفات** بفارسی کشف و سنگ پشت و بترکی تبا عدنامند حیوان معروف و بری و بحری و نهری میباشد گوشت او در دوم گرم و در اول تر و بری گرم و خشک و مقوی باه و کمر و کباب او جالس حیض و باجند محلل ریاح غلیظ و التیام دهنده فتق و ترتیب العهد و ضماد گوشتش محلل اورام و خون بری او با شراب جهت صرع و تشنج نافع و چون با آرد جو حب سازند و بقدر فلفلی صبح و شام بنوشند جهت صرع مجرب و طلاء او جهت نقرس و ضماد کاسه سوخته او بار وغن تخم مرغ و روغن گل و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلاء سوخته مجموع او که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و سبیج و دوای دیگر در این امر با و نمیرسد و با سفیده تخم مرغ جهت شقاق مقعد و سایر اعضا و ذرور او جهت قرحهای عسر الاندمال مفید و چون با خاکستر او عشر آن فلفل اضافه کرده با عسل سرشته و صبح و شام بنوشند جهت ربو و گرفتگی نفس و سل موثر و طلاء زهره او محلل خناق و قروح خبیثه دهان و سعوط او جهت مصروع و اکتحال مجفف آن با عسل جهت نزول آب و بیاض و دمعه نافع و سفیده او بقدر فلفلی با حریره موافق در قطع سرفه مزمن اطفال مجرب و طلاء او با عشر آن رازیانه جهت ورم انثیان بی عدیل و بیه او جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ او جهت فتق اطفال و خوردن خون بحری او جهت رفع سموم و بخور او استحاضه را اوجهت تپهای و منع سحر و آب بر سر ریختن از کاسه فوق او جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت موثر و گویند چون سه بار به نیت دفن کنند منع باریدن تگرگ در آن مکان کند و مجرب است و مضر امعاء و مصلحش عسل و قدر شربت از سوخته او یک درم و از تخم او یک قیراط و از خون سه قیراط است **سلوی** اکثری اطبا او را سمانی دانسته اند و بغدادی و غیر آن از علیور بیان نموده اند یا بی و ... و را ز تر از سمانی و در رنگ پر و بال اندک شباهتی بسمانی دارد و ظاهر میشود که آنچه بترکی بلده و در تنگابن ... نامند عبارت از آن باشد چه او از جنس سمانی است که بترکی بیلدرچین گویند و در مکانی که آب نمیباشد و از کثرت باران بسیار و از عدم آن کم میباشد گرم و خشک و سریع الانحدار از معده و محرک باه و موزث تشنگی و حکه و بثور و مصلحش تبهادر و غنها و پخته او بهتر از کباب است **سلاجیت** بول بز کوهی است که در سنگ لاخها منجمد میشود و در ... بلیم شوره از آن ترتیب میدهند و بسیار قویتر از باروت است در آخر دوم گرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفید است و غیر صاف او سیاه و شبیه برنگ خاک آلوده و طریقه تصفیه در دستورات مرقوم است مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن یک درهم او هر روز با سکنجبین تا چهل یوم باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد و طلاء او جهت گشودن اورام و دمل و رفع آثار موثر است **سلیمانی** بفارسی و ار استکنه و در مصر دار الثعلب نامند و مصنوع از زیبق و سم الفار است که زیبق رطلی و زرنیخ یک وقیه باشد و تصعید نمودا سحق بلیغ کرده باشد در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و رافع گوشت زیاده جراح و خشک کننده رخم ها و ثالیل و بواسیر و عقدها و بلغمی و جمیع آثار است اما با وجع شدید که طاقت نتوان آورد و با صندل مفید جهت برص انسانی و دواب مجرب و جهت پاک کردن و نرمی طلا مستعمل زرگران است و یک قیراط او کشنده است

مشروبه مجرب و خوردن او با کندر بهم کرد و کان سوخته جهة قطع خون بواسیر مجرب و ضماد او محلل اورام و ملین جلد بدن
و رافع آثار سیاه و سمی اخضر او سطری عصب سوختگی آتش و قولنج معاد قولون و نطول او با آب برگ او باعث درازی موی
و سیاهی آن و رفع جوشش سودا و سر و ضماد مطبوخ او با شراب جهة تحلیل ورم چشم و ضربان نافع و آب طبیخ کنجد با نخود
و مدر حیض و مسقط جنین و دو اوقیه آب طبیخ با آب نقیع مویز و یک اوقیه و نیم روغن کنجد و نصف اوقیه انیسون که ناشتا بنوشند جهة
رفع خارش بدن و درستی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مرخی اعضا و مورث بد بوی دهان و صداع و مصلحش
عسل و بو دادن او و قدر شربتش پنج درم و بدلش تخم کتان است و روغن او را قوت تا هفت سال باقی و در دوم گرم و تر و در
تفتیح و تسمین و ترطیب و رفع احتراقات خلط و حرقة البول مثل اصل و در رفع ضیق النفس و سعال یابس و تفتیح یابس و قرحه ریه
قوی تر از کنجد و در فروره مرض بهتر از کثیرا و دهان و مداومت خوردن او و جهة قرحه شش و رفع هزال مجرب و طلا او با سفیدی
تخم مرغ محلل صلابات و اورام و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب بزرقطونا جهة خشونات و خارش
بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از نوره بهم رسد مجرب و چوشانیدن او با فلفل سفید و مصطکی جهة گشودن سده گوش مفید
و بطی الهضم و مرخی معده و مضر سودا و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا و مصلحش جوشانیدن است و با اندک خمیر
و خوردن آب لیمو و آبکامه و امثال آن بعد از آن و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش روغن بادام شیرین است سمسقو
طلیون بمعنی حی العالم و برخی قنطوریون میدانند و اکثر گویند نباتیست صحرائی و سهلی و صخری که در سنگلاخها میروید برگش شبیه
بزبانه و شاخهای وسطیش سر با شاخ مثل سرهای نبات حاشا و با عطریه و طعمش با حلاوت و نخجش و راز و سطبری انگشت و
نیم و مستعمل از و برگ و سر شاخ است حار و با قوه قابضه محلل و مقوی و با سکنجبین عسلی جهة تنقیح عضل و عصب با شراب
جهة قرحه امعا و رفع سیلان حیض و درد گرده و حصاة و مطبوخ او با ماء العسل جهة تنقیه فضول و با آب جهة نفث الدم و باز
سداب جهة قتل امعا و ضمادش جهة فتق نافع و شربتش یک درهم است و قسم سهلی که در غیر سنگلاخ میروید ساقش پراکنده
و خشک و زغب دار و طولش تا دو وجب و برگش باریک و با طول و زغب و نزدیک بیکدیگر و شبیه بزبان حیوانات و در کنجهای برگها
ریزه که برگ نزبرگ ملاصق باشد و گلش زرد و چون برگ و ساق او دست رساند و خارش احداث کند و ظاهر ریشه
او سیاه و باطن سفید و باز و جبه و مستعمل ریشه است و با عطریه و بی شیرینی و چون گوشت را با او طبخ و بند پاره با آن باهم
پیوند دو درقوت شبیه بقسم اول و حرارتش کمتر از آن و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و دو مثقال او جهة نفث الدم سینه و شدخ و
قطع عضل و ضماد او جهة جراحات تازه و اورام مقعد نافع است سمانی بترکی بلدرچین و در بازند ران درده و در دیلم
و سم نامند از طیور معروف و غیر سلوی است در آخر دوم گرم و خشک و گویند غذای اکثر او خربق است و اصلی ندارد و گوشت
او کثیر الغذا و مسمن بدن و مدر بول و مفتت حصاة و مورث رقت قلب خصوصا دل او و بهی و مهیج باه و زنان و بچه او بهتر از کبار
و اکثار او مورث صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و سایر روغنها و آب انار و ضماد شش کرده او جاذب سهام و تو...

زهرهٔ او با عسل ... و زنقید رحبه جهت صرع ... و قطور خون او مسکن الم گوش و جالی آثار و بیاض چشم و سرگین او جهت
کلف و نمش و بیضهٔ او مورث فصاحت تکلم اطفال قبل از وقت و بخور او رافع تپهاست و امین الدوله از خواص او بیان
نموده که چون یک عدد سمانی مشوی را بتمامه بدستوری که چیزی از وی طرح نشود بتناول نمایند باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود ؟
سمندر بفارسی گویند حیوانی است از آتش متضرر نمیشود چنانچه ماهی از آب و بقدر عصفوری النتی رنگ و خوردن
زهرهٔ او بقدر دو دانگ با آب نخود مطبوخ و با شیر تازه رافع سموم مشربه و اکتحال دماغ او با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای
خون او مانع زیاده شدن و منع رستن رنگ است سمک بفارسی ماهی و بترکی بالق نامند و اقسام زیاده از حد احصی است
و بهترین او صغار صفی است که در انهار سرد و خوشگوار سنگدار بعید المنبع صید میکنند و فلس او بسیار و کوچک حجم و بزرگ استخوان و
شکمش سفید و پشت منقط بسیاهی یا مخطط بسیاهی مایل بسبز باشد در بهار و زمستان نمایند و ماهی شبوط را بهتر دانسته اند
و در ولایت ایران قزل آلا که منقط بسرخی است و اسلات که پشت او سبز و شکمش سفید است و شاه ماهی که در بحر طبرستان
صید میکنند بهتر از سایر اقسام است و انواع او بحسب کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف
میباشد و بعضی از انواع او را گرم دانسته اند مثل جری و مارماهی و غیر آن و مراد از مطلق او اقسام لطیف است که وصف
شده و تازهٔ او که از یکروز نگذشته باشد در دوم سرد و تر و کباب او بهتر از برشته در روغن و لطیف ترین اغذیه و صالح
الغذا و مرطب و مسمن محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهت قصبهٔ ریه و قرحهٔ شش و سل و یرقان و سرفهٔ یابس و ضعف
گرده و زحیر و منفعت حاره و کباب او با آب غوره و سماق جهت اسهال مجرب و تخم او در تقویهٔ باه قوی الاثر و جهت سعال و زحیر مفید
و ضماد شق کردهٔ او که هنوز حرکت داشته باشد جهت جذب مواد بظاهر و دفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و اورام حاره
بیعدیل و خوردن قدر کثیر او و قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین منقی فضول غلیظ و اخلاط فاسده و جهت درد مفاصل
و عرق النسا و بهق و آثار مجربه و زهرهٔ او خصوصاً زهرهٔ شبوط رافع بیاض چشم است و مضر مبرودین و معدهٔ بلغمی و دماغ
رطبه و عصب و مصلحش تعقیب او با روغن جوز و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل پروردهٔ عسل و گلقند و صعتر و ابکامه او و چاره
و بالخاصیه مورث تشنگی و رافع آن سرکه و ابکامه است و خوردن آب بعد از و بغایت مضر و آشامیدن شراب مفید و
بعد از خوردن او با تخم مرغ و لبنیات و گوشت خصوصاً لحوم بری بغایت مضر و مورث امراض مزمنه است و اقسام کثیفه
و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید گذشته باشد متعفن و مفسد احشاء و مولد خلط خام و نمکسود او که پانزده روز گذشته باشد
مایل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث تشنگی و موافق مبرودین و آنچه مدتی بر او گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده
و سودای سوخته و قدید نمکسود او را که بفارسی نامند برون ترین و کثیف ترین اقسام و محلل بلغم غلیظ و مقوی حمل معده و ضماد
پیه محرق او جهت ورم مقعده و شقاق آن و گزیدن سگ دیوانه و با روغنها و لعابها جهت ورم صلب و لهاة و طلای استخوان
سوختهٔ او جهت برص نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشد سرد و خشک و مجفف و دیر هضم و مقوی ماسکه و ...

و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث جرب بخور سوداوی است سمک صیدا نوعی از ماهی است شبیه بزبحه کوچکی که
خمیده گی بابی بطرف وحشی ران است و تن او باریک و دراز و سرش کوچک و دنباله اش دراز و زیر حنک اسفل با خط
و خال و در چشمه قریه تول نزدیک شهر صیدا از بلاد شام یافت میشود و بعد از ده یوم ماه شباط ظاهر میگردد و در یک ماده جمع شده
در همان چشمه تا آخر ماه مذکور میمانند و از بنا گوشش ایشان کفی سکون میگردد و داخل آب میشود و انرا مردم جمع میکنند و بتجربه او با تخم
تیمور ... و مرق مرغ در تقویت باه و شدت نعوظ بحدی هلاک میرساند و آن بمراتب قوی تر از ماهی مذکور است و بتجربه هم از
نمکسود سمک در غایت قوت و در افعال خیری باو نمیرسد و گویند نر او در ذکور و ماده او در اناث این خاصیت دارد
و اگر گویند در ماده او اثری نیست آنچه از رگهای حوالی چشم او صید میکنند سفید و بهیئت مذکور است غیر صیدا است
و این اثر بان نیست سمن بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند و بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بز است و تازه
او را زبد نامند و گفته شد و روغن گاو الطف از سایر و مجموع آن در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه شود حرارتش زیاده و رطوبت
کم میشود و دو ساله را خشکی بدرجه اول میرسد و در افعال قوی تر از زبد و محلل و منضج و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم است
بدل و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغ و سینه و مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و جهة سرفه و یرقان و طحال و حصاة
و نیکو قیه او با نیم ... و نیشکر جهت عسر بول مجرب با آب گرم خوردن و قی کردن جهت شرب سموم و حقنه او با آب خاکستر جهت زحیر
و قرحه امعا و حمول او با پیه مرغ منقی رحم و قاطع بواسیر و شقاق و نزف الدم و سعوط او جهت خناق و شقاق و داء الثعلب و طلا و مکرر او
محلل اورام و مانع بهم آمدن دهن زخمهای کهنه و با حنا جهت جرب سعیدیل و اکتحال او با آب عنب الثعلب جهت ضربان چشم و چون با عسل
بجوشانند جهت درد مفاصل بغایت موثر و مضر علیها رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مصلحش
حامض و مصلحش در محرورین ترشیها و در مبرودین جوارشات و قدر شربتش ... تا ده وقیه است سمور حیوانیست شبیه بدلق
و از آن سیاه تر و در جمیع افعال قوی تر از آن و پوشیدن پوستش مقوی باه مرطوبین و گرم تر از سایر جلود و موی سوخته او مجفف
قروح و ضماد پیه او مسخن گرده و مسمن سمین بفارسی چربی ذو بها است که بر ظاهر گوشت و روده و غیر آن باشد
از شحم ارطب و قریب الفعل با روغن تازه سریع الانهضام و ملین طبع و اعصاب و سریع الاستحاله بصفرا است و مضر صفراوی
و مفرط و مصلحات مانند روغن تازه است سمیرا صاحب تحفه گوید قسمی ماهیزهره است در دریا ...
است و شبیه بکاسنی و بقدر قامتی و برگش در غایت سبزی و اغبر و بیخش بقدر گز ماهیزهره و سم حیوانات است و ابن تلمیذ گوید در بیان
جز از بهم میرسد خوشه او شبیه بقاش و سم حیوانات بغایت گرم و در اضمده مواد بارده مستعمل است سمارریس اسم
یونانی ماهی سور سمار بلغت مصر اسم اسل است سم ... مغیلان است سمعنه ... سمسق بضم
الاول مرزنجوش و بفتح اول یاسمین است سمسم ... است سم الحمار ... است سم السمک
ماهیزهره است سم الفار سک است سم الغنم نوعی از ... تر است سموریون بیونانی کرفس

است سمک الیهودی شیح البحر است سمنو اسم فارسی بنده است سمونیون یونانی اسم اسفیداج
است سمیفلس نوعی از عشر است که بمایه او قاتل است سمطاوس اسم یونانی زبد است سمیقا
اسم یونانی سندریطیس است سماروح نوعی از قطر است سمکة الزله وسمکة ثول سمکه صید است سماق
فیل سماق الدباغین است سمن ؟ اسم فارسی شیر است سم بضم اول اسم فارسی ظلف است سموک
ترکی عظیم است سمندر پهاڑ اسم هندی زبد البحر است سمین مع النون سنا گیاهیست ربیعی
ساقش باریک و شبیه بگیاه حنا و گلش مایل بکبودی و دانه او پهن مایل بدرازی و کجی و در غلافی شبیه گرده و حجازی
او را برگ بزرگ و گلش زرد و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقی و در آخر دویم گرم و در اول خشک و مسهل
بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید النفوذ بعمق بدن و مقوی آن و جالی جلد و جهة مفاصل و امراض
سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو و شرب مطبوخ او در چهار مثقال و روغن زیتون که به نصف سیر
جهة درد کمر و درکین و بواسیر مفید و ضماد مطبوخ او بسرکه تقوام رسیده جهة حکه و جرب و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه و منع
ریختن موی و با حنا جهة سیاه کردن آن موثر و آب مطبوخ بهتر از جرم آن و یکمثقال از مسحوق او با عسل که از سه روز تا یک
هفته بیاشامند جهة مفاصل و امثال آن مجرب است و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن از چوب و شاخ
و آلودن بروغن بادام و هلیله زرد و افسنتین و بنفشه و آب میوه ها استعمال نمودن و قدر شربت از جرم او دو درهم تا
سه درهم و از مطبوخ تا ده درم و بدلش مثل او تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه است سنبل
یعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جبلی است و بیونانی ناردین نامند و از مطلق او مراد سنبل
هندیست و او گیاهیست بی ثمر و بی گل و شبیه بدنباله سمور و دو لون از آن باریکتر و به درازی انگشتی سیاه مایل بزردی
و خوشبوی و بهترین صلب از هند خیزد و قوتش تا سه سال باقیست در دویم گرم و خشک و مفتح و مقوی فم معده و جگر بارد
و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات معده و سینه و فضول و مانع انصباب مواد بمعده و امعا و دافع لذع آن و مفتت حصاة
و حابس طبع و جهة یرقان و بواسیر و سرفه و درد سینه و سپرز و تحلیل نفخ و استسقا و اورام باطنی و با افسنتین و
صندل بغایت مشتهی و مقوی معده و با آب سرد جهة غثیان و خفقان و ضمادش قاطع عرق و باعث خوشبوی بدن و اکتحال
او با آب کشنیز جهة حمره چشم و تقویة باصره و رویانیدن مژگان و با عفص جهة دمعه مجرب و فرزجه و جلوس در طبیخ او جهة تنقیه
رحم و گشودن حیض و درد رحم و جهة التیام جراحات و طلای مطبوخ او در خمر جهة دراز کردن و سیاه کردن موی موثر و مضر
گرده و مصلحش کثیرا و شربتش تا یکمثقال و بدلش از خود شراب او که یک رطل را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا به نصف
رسد هفته در آفتاب بگذارند و در جمیع افعال مذکور از آن قویتر است سنبل رومی بیخ و ساقی است گلدار
و خوشبوی و شبیه و در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد و حرارتش زیاده از آن و قبضش کمتر و در افعال ضعیفتر است

است و مدر بول و باتریاقیه و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد مثانه و گرده و شراب او که نیم من را در سی رطل
آب انگور اندازند بعد از دو ماه صاف کنند در روزی بیست مثقال از آن تا شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده
گرده و معده و جگر و یرقان و عسر بول با تریاقیه مفید است و روغنی که از سنبل و سنبل زرد ترتیب دهند مسمی به بهن ناردین و سنبل
هندی قوی‌تر از سنبل الطیب و با دوبج او را بطریق سایر ادهان بسازند و آن محلل و ملطف و جهت جمیع امراض بارده اعضای
ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش تا یک اوقیه است **سنبل جبلی** بفارسی ریشه دالا گویند و مولف تذکره گوید که آن متوا
و نیداوی غیر او دانسته و گوید که برگ نبات او شبیه به برگ ترصعنه و شاخهای او مثل شاخهای آن و از آن کوچکتر و بیساق
و بی خار و بیخش زیاده بر ده در عدد و دراز و بیرون مایل بسیاهی و اندرون سفید و خوشبوی و ثمرش بی گل است قریب القوة
بسنبل و مقوی اعضا خصوصاً معده و جگر و مقوی قوة ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع استسقاء و قی بلغمی و شراب او
در منافع مثل شراب سنبل است و قدر شربتش یک مثقال **سنبل فارسی** شامل ریسیا و شان است و قسمی از ریاحین
که با نرگس میروید در غایت خوشبوئی و برگش و پیازش قریب به برگ و پیاز نرگس و گلش منقش و بعضی سفید نیز میباشد
بشکل یاسمین و در سر شاخی چند متصل به یکدیگر در افعال قریب به نرگس و پیاز او ضعیف‌تر از پیاز نرگس است **سنبل اقلیطی**
سنبل رومی است **سنبل الاسد** انطاکی گوید آن سنبل جبلی دارای مو است **سنبل بری**
شامل است و فو و اسارون است **سنبل اردنانی** و **سنبل سوری** و **سنبل جبلی** است **سنبل**
و **سنبل العصافیر** سنبل هندیست **سنبل الکلب** بری مردار است و گویند شکوفه لسان العصافیر است **سنگوریه**
اسم فارسی معرب و بجیم بجای کاف است و او دانه ایست در اندازه تر دانه انگور و بغایت صلب شبیه بسنگ و گویند از فارس
خیزد و گویند گرده دانه سیستان و در بعضی کتب شفاء الاسقام اثل تصریح نموده‌اند در سیوم گرم و خشک و طلای او با سرکه
جهت برص و آثار مفید و خوردن او جایز نیست **سندروس** سنگیست که از سواحل دریا خیزد و گویند صمغ درختیست و محمد
بن احمد بن ذکریا گوید که در وسط بحر چشمه ایست گرم آب و مثل عسل غلیظ و در میان آب دریا میجوشد و چون برروی آب آید
سرد و منعقد گردد و مخصوص هند است و او شبیه بکهربا و از آن سست‌تر و سرخ‌تر و با اندکی تلخی بخلاف کهربا و دو قسم
میباشد زرد و باطن سرخ و براق و یکی مایل بکبودی و سست و دیگر سیاه و سبک و بهترین قسم اول بهتر است و جوب او
مثل کاه ربا ربایندۀ کاه است و قوتش تا بیست سال باقیست و از ادویه جلیل القدر و در دویم گرم و در اول سیوم
خشک و مجفف رطوبت دماغ و سایر اعضا و قاطع بلغم معده و امعا و مدر بول و حیض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و نفث الدم
و قاتل کرم معده و معا و اسهال دموی و جهت استرخاء عصب و بواسیر و خفقان و ربو و ضیق النفس و اسهال
و سپرز و مداومت او با سکنجبین جهت رفع فربهی مجرب و مانع عرق و حافظ و مسقط جنین و بخور او
با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و بثور و جهت درد دندان و حرکت آن و قروح لثه و قطور او جهت درد گوش و گرانی

سامه و اکتحال او جهت بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق مجرب و ذرور او جهت التیام جراحات و جوشانیده او با روغن
بادام بحدیکه بقوام آید جهت شقاق هر عضوی مجرب دانسته اند و با شکر و کبریت و قطران جهت قوبا مجرب و مفرد او مضر و مصلحش
صمغ عربی و شربتش یکدرهم و بدلش مثل نصف او کهربا و ربع او ساذج است و روغن او که معروف بدهن الصنوبر است
جهت قوبا و رفع آثار و التیام جراحات و اورام مقعد و نواصیر غایره و جرب کهنه بی‌بدیل و طریق آنست که سندروس را سائیده
با روغن زیتون یا روغن تخم کتان با آتش نرم در عرض دو هفته بقوام آورند و باید که رایحه او بحامله نرسد که مسقط جنین
بلکه قاتل حامله است سندیریطس اسم یونانی بمعنی شبیه الحدید است و ببربری بقیا گویند و این گیاهیست سه قسم
قسمی را برگش شبیه به برگ بلوط و خشن و شاخهای مربع بقدر شبری و در اطراف او چیزی گردی و در آن تخم سیاه و ر...
او سنگ لاخهاست و قسمی را شاخها بقدر دو ذرع و برگش شبیه ببرگ سرخس و کثیر الانداد از دو جانب شاخ روئیده و در
انتهای شاخ شعبهای دراز باریک و در اطراف آن اشیاء مستدیر گردی و در آن تخمی شبیه بتخم چغندر و از آن مدور تر
و صلب تر و قسمی را منبت قریب بتاک انگور و برگش بزرگ و شبیه به برگ گشنیز و شاخهای بقدر شبری و مایل بسفیدی و با اندک
سرخی و گلش بسیار سرخ و ریزه و تخمش باریک و تیره رنگ مایل بسرخی در دوم سرد و در سیوم خشک و قسمی قوی تر از اقسام
او و همه آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الاثر و ضماد او و شراب او جهت
قرحه امعا و اسهال نافع سنفا عیج بفارسی سنگ سنباده گویند و مستعمل حکاکانست و نوعی از حجر المس ثقیل الوزن
و براق و گویا ریگ مجتمع منجمد و با تخلخل است و بهترین او صلب ثقیل مایل بسبزی در دوم سرد و خشک سوخته او در قطع نزف
الدم و التیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر و ضمادش محلل اورام مسکن التهاب و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و
با موم جهت بواسیر و سنون او جهت جلای دندان و حک آب و جلای معادن و چون در آب سائیده مرجان را با او جلا دهند بسیار رونق
آورد و مضر عصب و مصلحش زعفران و خوردن او جایز نیست سنجاب حیوانیست از موش صحرائی بزرگتر و دنباله او کوتاه
و پر موی سیاه و زیر شکم او سفید و باقی خاکستری و در تنگابن اشکول نامند در مازندران اشنگ و در درختهای جای
میدارد در اول گرم و در دوم تر گوشت او مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه نافع است و مولد قولنج و مصلحش
روغن بادام و پوشیدن پوست او معتدل مزاج و رافع درد عصب و موی او جهت التیام جراحات و قطع خون و با عسل جهت
اورام مفید است سنور بفارسی گربه نامند و ترکی پشیک نامند اهلی و وحشی میباشد اهلی در دوم گرم و در رطوبت او
و پوشیدن پوست او مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و طلای محرق او بتمامه که خاکستر شود با سرکه
جهت شقاق انگشتان پا بی‌بدیل و سرگین او شدید الحرارت و طلای او با روغن گل سرخ در روز نوبت رافع تب غب
و جهت ... و مجوران مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه او رافع نقرس و تدهین محرق او جهت خناق بچگان از بدن و جهت جبر استخوان
شکسته نافع و جماع ... فضله و خوردن گوشت آن موجب هزال دل است و مهر فارسی گویند مغز سر او با آب ...

جرجیر است با جهت تقطیر البول و درد کرده و سقوط زهره و کریه سیاه با روغن زیبق جهت تقویه و سیاه کردن موی سفید موثر است
و از سقوط جنین و ادرار جهت جذام بغایت نافع دانسته و نوع وحشی او بزرگتر از اهلی و زجاجی رنگ و در جمیع افعال قوی تر
از اهلی و در دویم گرم و خشک و بخور مغز سر او جهت سقوط نطفه مجرب دانسته اند جلوس در طبیخ او جهت درد کمر و نقرس نایب
طبیخ کفتار است سلیقوس یونانی او را ارزن نامند از اغذیه معروفه و مقوی اعصاب و مهیج اشتها و مسمن بدن است
و مولد سده و ریاح و ثقیل و کثیر الغذا و مصلحش سکنجبین است و طریق ترکیبش آنست که آرد گندم را با روغن خمیر کرده پهن کنند
و گوشت قیمه کرده را با پیاز و ادویه حاره در ان پیچیده در روغن سرخ کنند یا در تنور طبخ دهند سمدمان بلغت شام ورد
بلوط و بلغت مصر سلد انیون است سمنا اندلسی و سمنا ربلدا عیونست سنا نیر بلغت مصر آمله است سنبلیوس
بهندی کهیت شیمره ستر اقت است سنجبوسیس مصطکی است سنغط قرطا است سنبر شونیز است سنمد بالارض
الارض فراسیون است سفند وقس ترنج است سمن اسم یونانی مو است سنام الجمل کوهان
شتر است سیپا بلغت مصر ... البحر است سولو بلغت مصر ... است سنکهاهی بلغت هندی
قسمی از بنفشه است سفت بلغت هندی رازیانه است سنت اسم هندی زنجبیل است سنتی
بهندی ارنب است سیبنه بهندی انار است سنکر و سندهان اسم هندی عود است سنکر
اسم هندی غار است سنبهالو بهندی اثلق است سنبل کی جر بهندی بیخ سنبل است سنگ
بهندی ... است سنجی کهار قلی است سنبل کهار بهندی سنبل الفار است سنک
است بهندی توتیا قلم است سنبل بهندی دارشیشعان است سنگ کار اسم فارسی حجر
السن است سنگل شراب البیت که از درخت تا بیل بهم میرسد و در تابیل مذکور است سنگ مغنی اسم
فارسی است باصطلاح شیشه گران مغنیا است سنگ گچ اسم فارسی جبسین است سنگ چاقاق اسم
ترکی حجر البار است سنگ شیشم اسم فارسی حجر حبشی است سنگ یشم بفارسی یشب است سنگ
زخم اسم فارسی حجر الهاج است سنباده اسم فارسی سنباذج است سنگل بلغت فرس ...
رطب است سنجد کرخی بلغت اصفهان بار درخت غبیرا است سنگدان مرغ اسم فارسی قانصه است ...
سنگ پشت اسم فارسی سلحفات است سن الکلب سپستان است السین مع الواو
سورنجان ... شبیه ... آید با ستداره و پوست او مایل بسرخی و اندرون آن سفید و شیرین طعم و بسیار
رطوبت و خشک او با صلابت و قسم باطن ... سیاه و سرخ از ثمرات ... برگ ... گراث و از ان قریبتر ...
بقدر شبیری ... بفارسی ... شبیه ... کوچکی و سیاه او را اکلش ...
کوه ... گرم و در دویم خشک و قوتش تا سه سال باقیست و مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل

السین مع الواو

و مفتح سده و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع یرقان و سبز زرد با صبر جهت عرق النسا مجرب یافته اند و با زنجبیل و فلفل
بغایت مبهی و جهت فالج و مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول او
با روغن کهنه گوسفند جهت بواسیر مجرب و ذرور او جهت زخمها و خوردن او با شیر تازه و فانید تا سه روز بغایت محرک باه
و سورنجان بسیار مضر معده و مورث مغص و مضعف جگر و مصلحش کتیرا و شکر و زعفران و قدر شربت از مفرد او یک درهم و با ادویه
نیم درهم و بدلش مستعجل است بوزن او و زنجبیل و فلفل مقوی معده و بوئیدن گل او مفتح سده دماغ و محلل ریاح [illegible]
بسیار داراست **سوسن** در اصفهان [illegible] نامند و ترکان شیرین بیان گویند و در بلاد اکثر موجود است و معروف
و قلع او غیر مستعمل و بیخ شیرین این معجون مستعمل آن و قوتش تا ده سال باقیست و باید که پوست سیاه او را جدا کرده استعمال
نمایند چه تصریح نموده اند که بار او دوست دارد و خود را با مهالک جهت اسهال تنج و تسکین بدن و تقویه بصر و بیخ او در اول
گرم و مایل بخشکی و منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی
اعصاب و محلل ریاح و جهت التیام سعال رطب و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض
دماغی و عصبانی و تپهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز نافع و قی کردن با طبیخ او مخرج رطوبات و اگر چیزی از دوا باقی مانده تنقیه
نشود با مسهل دوا او را خارج میکرده هرگاه مداومت بخوردن او نمایند و مقدار یکدرهم با مثل آن شکر و نصف او رازیانه از اول حمل
تا اول سرطان نمایند در سال خلقتی ظاهر گشته موجب جلا بصر و رفع شقیقه و صداع مزمن و تپهای کهنه میشود و اکتحال او
جالی بیاض و ضماد برگ تازه او در رفع بدبوی میان انگشتان یا در زیر بغل مجرب و ابن ماسویه گوید چوب او گرم و خشک تر از سایر
اجزا اوست و با قوت قابضه و محلله است و مسایر و تبرا عبارت از دو دانسته و ابن لدوله نیز با و متفق است و محمد ابن
احمد گوید تخم سوسن قوی تر از سایر اجزا و یوحنا بن سرابیون نیز معتقد آن و داخل معاجین کرده و گویند مخصوص بصره و نواحی
فارس است و از سوسن اماکن دیگر تخم بهم نمیرسد و گویند اصل سوسن مضر گرده و سپرز است و مصلح او کتیرا و عناب و ما
گلسرخ و شربتش تا نیم درهم و بدلش نصف او تربد و ثمن او زنجبیل است و رب سوسن که آب مطبوخ بیخ مقشر او را بجهد
انعقاد جوشانیده باشند در جمیع افعال بهتر از آن و رافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است **سعولان** بلغت یونانیه
بجلیت سرخ و شکل کرم و از روم و سفالیه خیزد در چهارم گرم و خشک و محرق جلد و سم قاتل و سعوط او جهت لقوه و طلاء
او با روغنها جهت تحلیل اورام بارده و رفع ریاح و اکتحال او جهت بیاض علینه نافع **سوسن** معرب از سوسنا نام سریانی
است بری و بستانی و هر یک از آن سفید و کبود می باشد و بیخ اقسام او منعقد و بانده و بیرو طولانی و سفید و خوشبو [illegible] ببوی بنفشه
و لهذا اعوام او را بیخ بنفشه نامند و گل سوسن سفید با عطریه قویه و غیر سوسن آزاد است چه از آن اسم فارسی زنبق است
و اشتباه جماعت از عدم فرق اقسام اوست و ایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود جبلی و بری است گلش بسیار کوچک تر از سوسن
کبود و بستانی و تخمش کبود و پهن و دراز و بزرگ و در حرف الف مذکور شد و قوت اقسام سوسن مرکب از حرارت محلله

خشک و مفرح و مفتح و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم شرباً و جنین مرده شرباً و حمولاً و با قوه تریاقیه و دافع عفونات
و محلل ریاح و جهت درد سر ضماداً با سرکه و روغن گل و امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن
زنبور مجرب و طبیخ او جهت رفع قمل و عرق بدبوی و درد رحم و فواق شکستانه و با سرکه جهت قی الدم و مضر ریه و مصلح آن کشنیز
و قدر شربتش از خشک یک مثقال و بدلش هم زنجبیلش است و روغن او که آب او را با روغن کنجد بجوشانند یا گل او را در روغن
مکرر کرده در آفتاب بگذارند جهت سده دماغی و منخرین بغایت موثر و در تحلیل مواد و تقویت اعضا و خوشبو کردن موی سر و تقویت
آن بیدیل است سیپان بیای موحده قبل الالف درختیست بستانی میباشد بقدر دو ذرع یا چهار ذرع بحسب اماکن
و غیر بستانی بیای موحده بعد از سین اول است و گذشت و این عریض الورق و باریک و برگ آن بهم چسپیده میباشد و گلش
زرد و بسیار خوشبو منظری و در خوشه ثمرش دانه با بقدر حلبه و ما بین زردی و سیاهی و در باغهای مصر جهت خوشی منظری
غرس کنند و بعضی دانه او را حب النقد و جمعی ثمر اثل دانسته اند و اصلی ندارد و مایل بگرمی و در دویم خشک و مقوی
معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپرز و با تاثیر تریاق سموم و پاشیدن آن بدوا مانع تولد کیک و بستن انگشتری
او در انگشت خنصر چپ روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بالخاصیه مورث جاه و قبول نظرها و مصدع محرور و مصلحش
کشنیز و شربتش تا دو درهم و بدلش با دآورد است سیبا نوعی از ماهی است و بعربی لسان البحر و بفارسی ماهی
مرکب نامند و در بحر قلزم بسیار و شبیه بسرطان و ظاهرش صدفی و باطن حجری و در جوف او رطوبتی سیاه که مثل مداد
کتابت توان کرد در آخر دویم گرم و خشک و دیر هضم و طلای رطوبت او جهت داء الثعلب و خاکستر استخوان او و جلای آثار و جهت
امراض پلک چشم و بجهت بیاض چشم کحل حیوان و سنون او جهت جلای دندان بسیار موثر و ذرورش جهت تجفیف
زخمها است سیلان بعربی اسم عصاره خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ سازند و بسی اعم از آنست
و در جمیع افعال مثل دبس و الطف از او و محرق خون و سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و مسدد است بخلاف
رطب که مسدد نیست و مصلحش سکنجبین است سیلم ابن تلمیذ گوید شبیه بزنجبیل و با تلخی و قبض است و در افعال ضعیفتر از آن
سمسق بلغت مصر روغن ترب صحرائیست سیاب خلال است سیال یاسمین است سیص الزراوند
الطویل است سیکران بنج است سیکران الحوت فلوس دگو بند ماهی بر ج است سیسر و حرف
الماء است سیبون افسنتین است سیبا تمر هندی است سیسر قرة العین [illegible]
و بلغت [illegible] اسم توم است سیعول موردن [illegible] است سیسامون بیونانی اسم [illegible] است سیمفس
الماء بیونانی بمعنی خیار بستانیست سیقا اغریوس یعنی خیار بریست سیقیا [illegible]
بیونانی اغریوس است سیم اسم فارسی غنچه است سیمزای اسم فارسی [illegible] است
سیر اسم فارسی [illegible] است سیاه دانه اسم فارسی شونیز است [illegible] سیاه [illegible]

حرف الشین مع الالف

سیماب اسم فارسی زیبق است سیمین اسم فارسی نوعی از ذراریح است سیجان
اسم ترکی فاره است سیب اسم فارسی تفاح است سیندر اسم فارسی سرنج است
سیورت اسم هندی مرتشیشا است سیکا اسم هندی شقاقل است سیپا اسم
هندی اسرنبت سیلج اسم هندی اشنه است سیاه داران اسم فارسی ساذوران است
سیهم اسم هندی کندر است

حرف الشین مع الالف

شاهترج معرب از شاهتره و دو نوع
میباشد یکی را برگ بسیار کوچک شبیه بکشنیز و گلش بنفش دیگری برگ عریضتر و گلش سفید و هر دو قسم را طعم تلخ و با اندک
تندی و قبض و برگ او بهتر از سایر اجزا است مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دویم خشک و گویند در دویم گرم است و
شیخ الرئیس در اول سرد دانسته و مفتح سده جگر و مقوی معده و مدر بول و مرارة و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و مره محترقه
و صاف کننده خون و باعث اشتها و خشک او در تقویه قویتر و جهة امراض سوداوی و بلغم شوره و بثورهای کهنه و باسرکه جهت
قی صفراوی و غثیان بلغمی و آب تازه او با تمر هندی جهت تنقیه معده و امعا و رفع تب با دیرقان و جرب و حکه و اکتحال عصاره
او جهة تقویه باصره و با صمغ جهة منع روئیدن شعر منقلب که کنده باشد و مضمضه او جهة حرارت کام و زبان و تقویه لثه و ضماد خشک
او با حنا که در حمام استعمال نمایند جهة جرب و حکه مجرب و شستن سر با آب مطبوخ او جهة رفع قمل و صیبان که رشک باشد و ابریدنا نافع
و ابن ماسویه ضماد تازه او را جهة گزیدن زنبور بسیار موثر دانسته است و تخمش معتدل الحرارة و در افعال متحد با او و
جالینوس قویتر از سایر اجزا دانسته اند و گویند مضر شش است و مصلحش کاسنی و قدر شربت از جرم او سه درهم تا پنج درهم
و از آب او سی مثقال تا شصت مثقال و در مطبوخ تا ده درهم و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث هلیله زرد است و بعضی
از گیاهی شبیه بشاهتره است و از آن تیره رنگ تر و برگش باریکتر و شبیه بافسنتین و گل او مایل بسیاهی و بغیره و با اندک
بدبوی و قاتل گاو است بدل او [illegible] شاهتره و غیر مستعمل است شاه حسینی عصاره چاهدره سیاه صفا است و برای
نفشتی شبیه بنقش خاتم و گویند عصاره ریوند و بعضی عصاره خار چینی دانسته اند و مایل بزردی بهتر و از بلاد هند خیزد و سرد
و مجفف و قابض و طلای او جهة درد سر حار و اورام حاره و ابتدای آشوب چشم و تسریب او جهة درد سر و منع بخارات و ضعف معده و ذرب
او جهة نزف الدم جراحات نافع و او غیر شنبرودی خطائی است شاه اسپرغم ریحان سبز مایل بزردی ریزه برگ
است و قسم بزرگ برگ و سبزتره در اول گرم و در دویم خشک و محلل جمیع اورام و مقوم و مفتح سده دماغ و رایحه او
مانع وبا و رافع درد سر بحرین و مسافرین و گریزانیدن هوام و جهة خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصاره او با شکر
رافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه خائیدن او جهة قلاع و ضماد تر کرده او با آب سرد مقوی اعضا و تخم او مقاوم و
بالخاصیه معدل جمیع افرجه و با داده او قاطع اسهال و زحیر مزمن خصوصا که در گلاب جوشانیده باشند و ضماد او بر چشم
جهة [illegible] آن و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره جرم او تا ده درهم و مداومت بوئیدن او مضر دماغ و مصلحش نیلوفر

نیلوفر و بدلش باد رنجبویه است **شادنج** معرب شادنه فارسی است و بعربی حجر الدم نامند جهت قطع کردن
سیلان خون نندا که در رنگ شبیه بخون باشد و ان سنگ نیست در شکل شبیه بعدس زرد و شکن والوان مختلفه
مشاهده شده تیره مایل بسیاهی را هندی گویند و سرخ را مصری و ان بهترین اقسام است و بعد از ان زرد
و ابلق و سفید و زبون ترین او خاکستری رنگ تیره است و حقیر نوع سفید را در فیروزکوه و سرخ و زرد و ابلق را
در حوالی جوار و قسم سیندر را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمی که مصنوع از مغناطیس محرق است سیاه
و زود شکن تر از معدنی میباشد و در جمیع افعال مثل معدنی است بخلاف مصنوع از حجر الحمار محرق که اغبر و ثقیل الوزن
است و شادنج غیر مغسول در اول گرم و در آخر دویم خشک و مغسول مستعمل و قوتش تا بیست سال باقیست و مجفف
و قابض بلیغ و رادع و خاتم و مقوی عصب و عضل و قوه باصره و حابس سیلان خون اعضاء ظاهری و باطنی و خوردن
او با آب انارین و امثال او جهت نفث الدم و با شراب جهت عسر بول و حیض دایم و درد و زحیر و با ادویه مناسبه جهت اسهال
دموی و قرحه امعاء و زحیر و سل و طلاء او با سفیدی تخم مرغ و امثال آن جهت ورم حار چشم و سایر اعضاء و باد سرخ و سوختگی
آتش و اکتحال او با شیر دختران و امثال ان جهت رمد و دمعه و سوزش پلک چشم و سلاق و جرب و حکه و قرحه و با آب سلیخه جهت
امراض بلغمی چشم و ذرور او جهت رفع گوشت زیاد جراحت و رویانیدن گوشت مجرب و با آب شنبلیله و مانند آن جهت بثور
و قروح حاره فرمنه و جراحت مقعده و رحم و قضیب و اعضاء عصبانی بسیار مفید است و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال و مضرش
و مصلحش کتیرا و بدلش مغناطیس سوخته در ادویه عین جعفص و در غیران دم الاخوین است **شارف** اسم هندی
بنجابیت شبیه بترید و طعمش بحیدت و ذیمقراطیس گوید در اول گرم و خشک و مسهل بلغم باسیست و جهت امراض بارده نافع
است **شاطل** و شامل نیز گویند و بفارسی ردسک نامند و است هندی شبیه بقطر خنک و بقدر باقلاء
و بزرگتر و کوچکتر و با تخم و پوست او بسیار چین دار مابین سیاهی و سرخی و املس در آخر دویم گرم و خشک و مسهل قوی
اخلاط غلیظه مفاصل و اعصاب و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی نافع و مصور شده درد سر و مصلحش
فواکه بارده و شربتش تا نیم مثقال است و باشک او نباتات **شاه بلوط** در بلوط مذکور شد **شاهترج** معرب شاهتره
و ان لفاح است **شاپورقان** اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد باشد در حدید مذکور شد **شاهلوج**
بجیم و کاف معرب شاه الوی فارسی و آن آلوچه سلطانی در اوراک مذکور شد **شاهدانج** بجیم و قات تخم قنب است در انجا
مذکور شد **شاه بانج** برزوف است و عسفرم بری و شجره ابراهیم را بعضی باین اسم نامیده اند **شاه جبلی**
صاحب چله است **شاریا** اسم سریانی ابریشم است **شاب** درخت ماهودانه است **شاهسفرم روحیم**
اسفرم خوردسس است **شاب رومی** فلفل سفید است **شاهنبر** اسم فارسی هدهد است **شافیج هندی** بشل
حجر هندی و قسمی از شادنج مدبر است **شال گره** بلغت دهلی و شال الشتی بلغت مازندرانی است **شال**

لبلاب است شجره رستم زراوند طویل است شجره موسی علیه القدس و عوسج را شامل است شجره طیبه
درخت خرما است شجره المسیح اندرمان است شجره العصب قوارسن است شجره ابراهیم
بنجنگشت است و بعضی اشغیلان و بعضی شاه بانج دانند شجره الدبق درخت سپستان است شجره اللبن لوف
الکبیر است شجرة الخطاطیف عروق الصفر است شجره الطحال هو مید الحدید است و گویند قاسر سیبین است شجره
الضفادع کبکج است شجره الکف الصابع صفر است شجره الدب درخت زعرور است شجره ابلیس
طراعیون است شجره البراغیث طباق است شجره نوعی از راتینج است که باتش پخته باشند و او را قیقهر
نیز نامند الشین مع الحاء و غیره شحم بفارسی پیه نامند و پیه را فربهی و پیه و از دسومة مائیه و هوائیه
اند که در سطوح اعضا منعقد گردد و شحم اشد انعقاد و اقل مائیه است مثل پیهی که در قاعده دل میباشد و سمین اکثر مائیه
است و اقل انعقاد مثل فربهی ملاصق روده ها است و اولی از شحم ارطب و ابرد است و مذکور شد شحم تازه گرم و تر و کهنه گرم
و خشک و لطیفتر است و پیه هر حیوانی در طبع ذکران مذکور شده و میشود و از مطلق او مراد پیه بز است و بهترین شحوم در
تفتیح و تلیین اورام و قرحه امعا پیه خوک را دانسته اند پس پیه گرده بز ماده را و پیه خرس جهت داء الثعلب و پیه مرغابی و
مرغ جهت خشونت زبان و ورم رحم و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و اکتحال پیه ماهی که از حرارت افتاب گداخته باشد
با عسل جهت تقویت باصره و پیه کرکس و جوارح و طیور وحشیه جهت مفاصل بغایت نافع اند و چون خواهند که شحوم مدتی نگاه دارند
باید تردها و کثافات او را گرفته در افتاب یا نزدیک آتش گذاشته صاف او را با قدری سعد یا دارشیشعان یا اذخر یا
شونیز و یا شراب چند جوش داده قدر مضاعف گداخته یا کلی از ادویه مذکوره یا زیاده از آن مخلوط گردد و خوردن شحم
مغثی و مرخی معده و مصلحش در گرم در سکنجبین و آب لیمو و امثال آن و در سرد زنجبیل و نمک و مانند آن و بدلش در
جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهتر است شحرور مرغیست سیاه منقار دریائی و زرد مایل بسبزی و بقدر تمری و
بزرگی او را قرح طادرج و باصفهان غرغار و به مازندرانی نرکا نامند در دوم گرم و تر و صالح الغذا و جهت کزاز و مالیخولیا
و فالج نافع و خون او با روغن بادام بغایت مورث حسن صوت و رافع گرفتگی آواز است شحم الارض قطن است و
گویند خراطین است و بعضی جوز جندم دانسته اند شحم کنج است شحم النمله حمار النخل است شحمره اسم اخر لبلاب کبیر است
شحم الاسرح البت است شحم المرج خطمی بری است شحم قاوند قاوندا شحمره نجا مجه قلی است شخار ابیض ملغیه اهل صناعه
لح الفلی است شخت ثوبال و هبا است شخ تخم انجبار است الشین مع الراء شراب
مروق خمری است که نان میده و کعبات در آن خیسانیده و بعد از شش ساعت صاف نمایند کثیر التغذیه و موافق ناقهان
است شربین از اصناف سرو است برگش از آن عریض تر و ثمرش شبیه بیار سرو و از آن کوچکتر و بهتر قطع آن
از درخاصل میشود و بعضی او را از اقسام صنوبر دانسته اند و بسیم و انشیه و از آن کوچکتر است [illegible]

بدرخت توت است و قسمی از او کوچکتر و خارناک و ثمرش بقدر گردگان و غرغری گویند اقسام او در اول سیوم گرم
و خشک و آب مطبوخ شاخ او جهت ترویح ظاهر و باطن و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظ و نطول او جهت
منع ریختن موی و رادع قبل و تحلیل اورام و امراض رحم و مقعد و ذرور او نافع نفث الدم و اعیا و جهت التیام زخم و خوشبو
رایحه بدن و مضمضه طبیخ برگ و ثمر او با سرکه جهت درد دندان و ضماد او جهت خناق و ورم لوزتین و ثمرش قابض و مدر بول
و مخرج مشیمه و جهت سعال و علل جگر و گزیدن ارتیلا بحری نافع و مورث صداع و هزال و مصلحش فواکه ترش و کشنیز است
شری گیاه حنظل است **شربیت** فراسیون است **شرارزینج** مسد است **شراب حبوشی** خمریست که در جزیره حبوش
بلاد مغرب با آب انگور و آب دریا عمل می آورند و با عفونت و تندی می باشد **شراب** اسم اصطلاحی خمر است **شراب خشخاش**
اسم فارسی باقونوا است **شراب خرما** اسم فارسی نبیذ التمر است **شراب دوشابی** اسم فارسی نبیذ الدبس است
شراب عسلی اسم فارسی نبیذ العسل است **شراب مویز** اسم فارسی نبیذ الزبیب است **شربک** اسم فارسی حنظل است **ششبندان**
اسم فارسی فاشرستین است **ششتره** نوا است **شقاقل** شقاقل است **ششبریث** اسم بیخ نباتیست
که در دیار الوبایلا و مصر یافت میشود و مطبوخ آن از انگشتی و سبزه و مایل بزردی و جهت استسقا زقی مجرب دانسته اند و گویند
بدون کرب و مشقت اخراج زرداب میکند **الشین مع الطاء** و غیره **شطرطیس** بلغت مغربی اسم نباتی است
کثیر الوجود در کوه ها برمیدارد برگ و تخم و شکل آن مثل زیره است طعمش با اندک تندی و شیرینی و تخمش چند عدد و جمع
و غیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج بالخاصیه با وجود گرمی جهت تبهای حار نافع و مدر بول و مفتت حصاة و محلل
ریاح معده و دافع اکال مستحکم و ضماد شش جهت علة موسوم لشوکه گویند مجربست **شطریه** صغیر بستانی نیست و بفارسی مرز
نامند **شعیر** بفارسی جو گویند بهترین او سفید بالیده تازه و کهنه او که یکسال گذشته باشد بسیار بد است در آخر اول سرد
و خشک و قلیل الغذا و با قوه جالیه و قابضه و مجفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلحش شیرینیها است
و مورث لاغری بدن و مضر مثانه و مصلحش روغنها و انیسون است و آرد بو داده او که سویق نامند با قدری شکر بهترین
اغذیه اطفال است و چون خمیر او را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل گردد بعد از کشیدن از کیوهیا باطل از آن بنوشند
جهت منع تشنگی مفرط و التهاب معده و قی صفراوی و حکه و تبهای و اسهال صفراوی بی عدیل است و آب مقشر مطبوخ بحدیکه
مهرا نجیه شده باشد ماء الشعیر نامند سرد و تر و مدر بول و مسکن حدت خون و اخلاط محرقه و سریع الانحدار و مولد خون
صالح و مرطب جهت تبهای تند و جگر حار و سل و دق و قرحه ریه و امعا و سعال حار یابس نافع و مرخی معده و مضر است
با رده و نفاخ و مصلح آن گلقند و در حین احتقان طبع استعمال او جایز نداشته اند و مطبوخ او با نصف آن خشخاش
کوبیده جهت صداع حار و با اضافه ذرقطونا جهت اخراج بلغم لزج و منع شری و تفتیح سدد و با عناب و انجیر و سپستان و ریشه
جهت درد سینه مجرب است و تیره چه گرگشک الشعیر نامند سرد و مایل بخشکی و غلیظتر از ماء الشعیر و جهت اسهال ...

صفراوی و امراض حاره مفید است و ضماد او در اوجاع و تحلیل اورام و با کشنیز محلل خنازیر و اورام صلبه و ورم گلو
و با رازیانج و زفت و تخم کتان و بول اطفال محلل اورام صلبه و کشنیده و مل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت
ذات الجنب و با آب جهت نقرس حار و مطبوخ او با سرکه جهت جرب و حکه و با بنج و افیون و آب کاهو و مانند آن جهت
صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام عضو شکسته و کوفته دیده و غرغره شیره او جهت ورم و درد گلو
و طلای مطبوخ او با انجیر و با ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حاره بغایت موثر و ضماد سوخته او جهت کلف و خراز نافع
شعر بفارسی موی نامند و آن متولد از بخارات اخلاط و از محترق مسکون میشود و بغایت یابس و خواص موی
هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور میشود و مراد از مطلق شعر موی انسان است و چون او را بسرکه تر کرده بر زخم سگ
دیوانه گزیده بگذارند رفع سمیت آن میکند و با شراب و روغن زیتون مانع ورم جراحات سر و سوخته او بغایت مجفف
و بی لذع و مسحوق او جهت اکال و خشک کردن زخمها مجرب و جهت قلاع و قروح و با کندر و زفت جهت جراحات سر و بازدارنده
جهت تسکین جرب و حکه و تقوی چشم و با آب و روغن زیتون جهت سوختگی و ذرور او جهت برد و مقعد بغایت موثر و قطور او
با سفیداب و توتیای مغسول و گل ارمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور او جهت اختناق الرحم و صرع سده و جهت گریزانید
هوام و حمول او جهت سیلان رحم و تخفیف رطوبات موثر و ماء الشعر که از تقطیر او حاصل شود جهت رویانیدن موی
مجرب است شعر الغول گیاهیست بی ساق و بی ثمر و منحصر در اوراق خشن شبیه بشعر خرس مایل بسیاهی و بعضی سیاه
و پر ریشه و بغیر پرسیاوشان است و در دیار الجزائر کثیر الوجود و در شکاریون کرنف نامند و در خواص قریب به پرسیاوشان
است و در شقیقه نیز قوی تر از آن شعر الجبار نباتیست غیر پرسیاوشان شبیه بموی بال است باریک و سیاه
و چندین عدد متشکل و بسته و یکجا میروید و بر زمین پهن میشود بی برگ و ساق و بیخ او چون بسوزانند بوی موی سوخته میدهد گرم
و خشک و بخور او جهت تب ربع مجرب دانسته اند و گویند تعلیق او مانع ماندگی راه رو است شعر الجن شعر الغول
است شعر الارض و شعر الخنازیر شعر الجن را ست شعار بیرقه فارسی صنوبر است شعور ر الصقالبه
زعفران است شعیر ردمی خندروس است شغال بغین معجمه اسم فارسی کلب بری و آن ابن آوی است
الشیمن مع الهاشقیقن بری و غیلیت از روباه بزرگتر سفید و طول گردن او سیاه و نا تمام و تمامه و بتر کی اندماخته
نامند و در دویم گرم و خشک و بغایت مسمن بدن و مجموع او مستحیل بجوهر صالح میشود و مقوی قوت ماسکه و حواس و مقوی
باه و مفاصل و زیاده کننده قوت حافظه و محرک باه و اکثار آن مضر محرور و زهره و ملحشش بسرکه کشنیز و مقوی فعل او
تیزتر آن است و در جمیع اجزای حیوان مذکور است که چون شخصی نموده او را بر قضیب طلا کرده مباشرت کند دیگری با آن زن مجامعت
نتواند کرد و چربی او جهت کوفتگی و با عسل و اندکی بوره جهت درد جگر و حمول زبل او جهت درد رحم مجرب است و چهار مازو ریه
او جهت درد رحم و ثقل سامعه بغایت مفید دانسته است شقیقن بحری حیوانیست دریائی شبیه بکلاه شمشیر و رنگ

دبال و شکل و دنبالهٔ او شبیه به دنبالهٔ موش و در زیر دنبالهٔ او نیشی مثل خار و از آن نیش الم عظیم حادث میشود و چون
و چیدن نیش او را در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن او در خانه موجب تفرقهٔ اهل آنجا و پاشیدن مسحوق
سوختهٔ او بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان میگردد و بدین جهت او را حوت الشر نامیده اند و گویند چون در مکان بول
شخصی نیش او را از و بر بند باعث سوزش در دو عظیم صاحب بول میشود و مادامی که رفع ننماید ساکن نمیگردد **شفلج** نام
گیاه کبیر است **شفتالو** اسم فارسی خوخ است **شفرک** اسم سیر از جنبه است **شقیقل** شقاقل است **شقودیر**
قابری است **شقایق** مورد است گویند چون نعمان بن منذر در حورق او را زرع نموده مسمی شقایق النعمان گشته و آن
بری و بستانی میباشد شبیه به نبات خشخاش و برگ بستانی از آن کوچکتر و تخم دانه اش مثل خشخاش کوچکی و مخدر قوی و تریاق
او منافیه قوای السکر در دوم گرم و خشک جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و شرب گل خشک مسحوق او بقدر دو درم
با سکنجبین جهت تسکین درد احشاء و اعضا رگ دفعته بهم رسد بسیار سریع الاثر و نفوخ او قاطع رعاف است و رساعت و شرب
طبیخ برگ او و ساق او که با گیاه جو پخته باشند مدر حیض و شیر و طلای عصارهٔ او منقی جرک زخمها و رافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط
او منقی رطوبات دماغی و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد گل او با پوست گردگان سبز جهت سیاه کردن موی و رفع قوبا و بدارست
شرب تخم او هر روز یک درهم با آب عسل جهت رفع برص مجرب و یک درهم از قیء او با شراب مورث جنون و مصلحش شیر تازه است و چون
ظرفی را از گل شقایق پر کرده و سرش را لحاف آن پر ساخته نموده چهل روز در سرگین اسب که تر باشد دفن کنند و هر هفته سرگین را تغییر
دهند خضاب صاحب نبا نی شود و در گو میند مجرب است **شقاقل** نجیست پر گره بالزحب و اندک شیرین و بسطبری انگشتی و
در ابتدای او پر گره و در هر گرهی برگ رسته و ثمرش بقدر نخودی و سیاه و مملو از رطوبت سیاه و گلش زرد و بزرگتر از بنفشه و منبتش
در زیر اشجار متراکم و مکان نمناک و مستعمل بیخ او و قوتش تا چهار سال باقیست در اول گرم و در دوم تر و مبهی مفتح و قاطع
و مقوی کمر و منعظ گرده و معده و جگر و مصدع و مضر اشتهاء و مصلحش عسل و مربای او با عسل بغایت مقوی ارواح و قوی در قدر
شربتش تا نیم درهم و بدلش در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است **شقراق** مرغیست بقدر فاخته سبز و بدبو و بفارسی
سبز قبا نامند و در تنکابن کراکره گویند در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمی و دیر هضم و مصدع و مصلحش
سکنجبین و سرکه از جهت کلف نافع است **شقرديون** اسقورديون است **شقر و شقیق** اسم شقایق است **الشین**
مع الکاف **شکر تیغال** اسم فارسی سهال است و آن علاقه حیوانیست شبیه به تنکه که در خار از زرد و مثل
کرم ابریشم از لعاب خود می تند و در آن میرود مایل بتدویر و سفید و شیرین و در حرارت معتدل و رطوبه در او غالب و
با لزوجه و ملین و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت خشونت سینه و سرفه و صاف کردن آواز و خشکی گلو و مبهی
نافع و اکثار او مغثی و مصلحش شکر و ترنجبین و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش نبات است و مولف اختیارات او را شکر
العشر دانسته است و فیه ما فیه کما لا یخفی **شکاعی** از اصناف باداورد است و از آن قابض و مقطع بلغم بعضی

یکی دانسته اند و اول اصح است چه باداورد بفارسی شاملشو که معنا رو شو که عربیه است و در بعضی بلاد دیگر معروف اند یکی را گل سفید و یکی را گل زرد است واخیر مخصوص اشکاعی و در جمیع افعال مثل قسم سفید و قوی تر از آن مستعمل از و بیخ و ثمر و بیخ قوی تر از ثمر قاطع نزف الدم و با قوة تریاقیه و مدمل قروح و ملطف بلغم و طبیخ او جهة تپهار اطفال و تبهای مرکبه نهایت نافع و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و شربتش درد رهم بدلش باداورد و سایر خواص در انجا مذکور شد شک بفارسی مرگ موش گویند چه خوردن او موجب قتل موش است و رایحه موش که از و خورده باشد باعث مردن موشان دیگر است و آن جسمی است معدنی سفید و ثقیل الوزن و از سموم قتاله و اہل صناعت او را در کل مقام بدل از زرنیخ میدانند و آنچه زرد باشد زبون است و قوتش بعد از هفت سال فاسد میگردد و رنگش اغبر و روشنش سبک میشود در چهارم گرم و خشک و محلل و معفن و التیام دهنده زخمها جهة حکه و جرب و با گلاب جهة اورام حاره و بارده و استسقا نافع و اکتحال او که دریکروز طبقات و رطوبات چشم را زایل میکند و بقدر درهم او دریکروز کشنده و تریاق او تراشه پوستهای حیوانات است که سوزانند و بقدر ربع یا دو حبه دان اربعا شامند شکو ہج اسم معرب جسک است شکوتا کثوث است شکر سنگ اسم فارسی حجر الیهان است شکوفه اسم فارسی نفاح است شکبینه اسم فارسی کرہر است شکر میرا اسم فارسی فانید سنجری معمول سجستان است

الشین مع اللام

شلجم معرب از شلغم فارسی و بعربی لفت نامند بری و بستانی میباشد و بری و دو قسم است یکی را شاخهای نباتش دراز و برگش بعرض انگشت پهن و بیخش عریض باریک مثل بیخ اشجار و غیر ماکول و تخمش سیاه و مغزش سفید و مهابت او مرارت است و یکی را شاخ و برگهای نمناک و نزدیک بهما و تخمش بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول است و برگش شبیه به برگ بستانی و از آن باریکتر و املس و کثیر التشریف و تخمش مثل بستانی و مایل بسیاهی و تخم قسم اول سفی سفیره و قسم ثانی در خواص نزدیک ببستانی و از آن گرم تر و رطوبة کمتر بستانی در اول دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاة و دافع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلحش آن زیره و قشر نیتا و ریشها باریکه که سائیده با عسل بنوشند جهة سپرز و عسر بول مجرب و ضماد مطبوخ او محلل اورام و شربتش مشتغم ملطف رطوبات و مقوی احشا و مشتهی و بی نفخ است و ضماد و نطول مطبوخ او جهة [illegible] و نقرس و حکه مفید و تخم اول درسیوم گرم و در اول تر و مهی تر از بیخ آن و مشتهی و با تریاقیه و در جمیع افعال قوی تر و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و شربتها و گلقند و قدر شربتش تا دو درهم است و روغن تخم او جهة ریاح و رفع اعیا و تقویة آلات تناسل شربًا و ضمادًا مفید است شل بار درخت هندی و سفرجل هندی گویند و بزرگتر از فندقی و در طعم تند و با اندک تلخی و قبض و نرم و املس و قشر در سیوم گرم و در اول خشک و محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و دافع ریاح و جهة صلابة عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا یکدرهم است شلیجم احمر سویدا است

الشین مع اللام

[illegible]

تریاقیه قویتر نوعی از ... در تریاق فاروق او این نوع مراد است و رافع ریاح و عفونات است و در سایر افعال قویتر
از تخم سایر اقسام است **شوکران** اسم یونانی نباتیست الزوجه و ساقش گره‌دار مثل ساق رازیانه و برگش از آن و برگش
مثل برگ شبت و گلش سفید و بدبوی و شعبهای شاخ او کوچکتر و خبر دار و تخمش مثل نانخواه و مایل بسفیدی و تخمش مجوف و مشهور
به بیخ سقمونیا و از نعت بلاد بر دخیز در چهارم سرد و در سیوم خشک و مخدر و مسکر و مسموم و دو درم آن قاتل و طلاء عصاره او
جهة باد سرخ و نمله و اوجاع حاره و ضماد تخم و برگش رافع احتلام و ورم انثیان و مانع بزرگ شدن پستان زنان و قاطع
نزف الدم و رعاف و اسهال است و قدر شربتش یک دانگ و چون بیخ او با بزر البنج از هر یک پنجدرم کوبیده با صد و پنجاه
عدد مویز بزرگ دانه صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آب بسوزد و مویز را خشک کرده از ادویه جدا سازند مسکر قوی و در
امساک منی مجرب است و بعضی او را مویز عجز نامیده و قدر شربتش از یک عدد تا سه عدد زیاده از آن مسموم قوی است **شونیز** بفارسی
سیاهدانه نامند و نباتش شبیه برازیانه و از آن دراز تر و باریکتر و گلش زرد مایل بسفید و غلاف او بزرگتر از غلاف بزر البنج
و تخمش سیاه و مغز سفید و قریب بانیسون و تند طعم و با بهت سال باقیست در اول سیوم گرم و خشک و محلل و مدر حیض و بول و شیر
و مقطع اخلاط و جالی و مجفف و منفخ و مسقط جنین و تریاق سموم بارده و حتی بخور او باعث گریختن هوام است و جهة قولنج ریحی
و درد سینه و سرفه و تپ الرطوبه و غثیان و استسقاء و یرقان و سپرز و مداومت آن هر صباح بروغن زیتون جهة سرخ کردن
گونه و تصفیه بشره و با سرکه جهة اخراج اقسام کرم شکم دو درم تا سه روز با شکم جهة سگ دیوانه و رتیلا و با سکنجبین
جهة تپ ربع و تپ بلغمی و با آب و عسل جهة نفس الانتصاب و سنگ گرده و مثانه و سوخته او جهة بواسیر و ضماد او با سرکه مورد
جهة ثالیل و ضماد او جهة ثالیل و رفع خال و تقشر جلد و درد مفاصل و درد سر بار د و سده خیشوم و با بول اطفال جهة
تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهة بهق و برص و سعفه و قوبا مجرب و با آب حنظل که بر اطراف ناف طلا کنند جهة اخراج حب القرع
قوی الاثر و سائیده او با خون افعی و با خون خفاش و با خون خطاف جهة رفع نباتیت و با عسل و روغن جهة درد رحم و جهة
نفاس و با روغن گل سرخ جهة جرب و ضماد سوخته او با موم و روغن حنا ماندن جهة منع ریختن موی و رویانیدن آن و با گلاب
جهة زخمها و سود او ساق مجرب دانسته اند و با بول جهة قروح شهدیه سر و منع نزلات و سعوط و بوئیدن او جهة درد سر مزمن
و گشودن سده خیشوم و زکام و لقوه بغایت مفید و کماد گرم او بر سر جهة زکام و بر سایر اعضا جهة تحلیل بغایت سریع الاثر و
قطور بوداده او با روغن زیتون بقدر بیست چهار قطره جهة رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و مضمضه مطبوخ او با سرکه
جهة درد دندان بارد و تقطیر او با روغن حبة الخضراء جهة درد گوش و سده و ریاح آن نافع و شربت روغن او با روغن زیتون
و کندر جهة اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته‌اند و طلاء روغن که بطریق منکوس گرفته باشند بر اعضاء تناسل و کمر جهة
نعوظ بی‌بدیل و رافع درد های عصب بارده و درستی سده اعصاب است و خوردن آن نیز جهة باه و امور مذکوره سریع الاثر
است و اکثار شرب شونیز سورت خناق مجرب و سدر و مصلحش سرکه و مفرط کرده مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درم

دارو عرق او تا یکدرم و بدلش افسیون و مضمضه آن تخم شبت است **شواصرا** مشک الجن است و او را در تنکابن مشک
دشتی نامند و ابوریحان بیان نموده که در بلاد دیلم باین اسم گیاهی دیده ام و آن نباتیست خاکستری رنگ
شبیه باشنه و منتصر در اوراق بزیره متراکم و از روی زمین جدا نشود و بی گل و بیساق و تخمش سیاه و بقدر مسماری
و منبتش سنگلاخ و کوه های عظیم و از تازه او تا چند ماه بوی مشک خالص ببینی آید در سیوم گرم و خشک و مفرح و مدر
حیض و مقوی ارواح قوی و در جمیع افعال قریب سنبل الطیب است **شویلا** اسم عربی بنجاسف است **سو**
شمبر اسم تافلکبار است **شوخط** اسم عربی درختیست برگ و شاخهای او صلب و بی گره و برگش شبیه به برگ
بید و از چوب او کمان میسازند جمیع اجزای او باقوه و جهت اسهال مفید و جلوس در سایه او ممنوع است **شوع**
درخت بان است **شوکه ابراهیم** بلغت مغربی قرصعنه است **شوکه یهودیه** و شوکه رد قا نیز نامند **شوکه**
منتنه نوعی از طباق است و گویند غافث است **شوبره** مازریون است **شوکه الزراعین** بلغت مغربی دیباقوس
است **شوکه الدین** عکوب است **شوکه الملک** بلغت مغربی شخیص است **شوکه عربیه** شکاعی است **شوکه**
بیضا بادآورد است **شوکه** بلغت حجاز ابراریست و بلغت فارسی القیر **شوکه مصریه** و قبطیه قرظ است **شوکه**
شیبها و صبها و شوکه شائکه گیاه خرنوب است **شوغار** زاج سفید است **شوک الجمال** اشترغار است
و بلغت مصر رعی الابل است **شوداینج** سودانیات است **شوکا** بلغت بنگاله اسم وغل است و آن جنس
از الشیمن منع الهار **شهدانج** تخم قنب در آنجا موصوف است **شهد** عسلی است که از موم بی آتش جدا شده
باشد **شهدانج** بری حب السمنه است **شهده** اطراطیقوس است **شهوره** اسم ترکی و فارسی
فالوج است **شیطرج** اسم معرب بیخ نباتیست سرخ و بسیار تند و باریک و برگش شبیه به برگ ریشاد و در
اول سردی هوا خشک شده می ریزد و منقل بیخ او برگی میماند و در تابستان از شاخهای او گل ریزه بزرگ سفید
ظاهر میشود و تخمش از تخم شاهسفرم نباتیه ریزه تر مستعمل بیخ اوست و منبتش خرابها و قوتش تا پنج سال باقی است
در آخر دویم گرم و خشک و جالی و محرق جلد و مسهل اخلاط لزجه و استعمال او با شیر و سرکه مفتح سدد و هاضم و مهیج باه و مسقط
جنین و جهت صاف کردن او از رفع بلغم مفاصل و رفع سموم و درد مفاصل و رفع سموم و درد مفاصل و سپرز نافع و
ضماد او جهت بهق و برص سفید و جرب و رویانیدن موی بعد از سقوط آن مو و چون کوبیده در کف دست مخالف دندان
دردناک کرده بر ستور بیطرفه مخالف آن تا صباح بگذارند رفع آن الم مجرب است و چون تخم مرغ را یکروز در میان
سائیده او پنهان کنند رایت علامت خوبی و تازگی اوست و ضماد برگ او مفرح جلد و قدر شربتش یکدرم و مضر به
محلیفش صمغ عربی و مصطکی و بدلش عاقل سپرز مرجان و در عیران زرنباد و فوه است **شیح** بفارسی درمنه
ترکی خشک اقسام او را سوزانند و آن نباتیست گلش خوشبو و تلخ و با اندک حدت شبیه با فسنتین رومی

واقسام میباشد جبلی قوی‌تر از دشتی و هر چه گلش مایل به زردی و برگش شبیه به سداب و نباتش از ثبت کوچکتر است
شیح ارمنی نامند و هر چه مایل به تیرگی و با رطوبت چسبنده و گلش زرد است شیح جبلی است و عریض الورق که گلش سرخ
است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی تخم شیح است و چه اقسام شیح را استعمال گل اوست و تخم او
بی‌بهیت و درمنه ترکی متعارف تخمیت معروف و در بستیاج مذکور شد در سیوم گرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سده و مدر
فضلات و مخرج اقسام کرم و مسهل اخلاط فاسده و محلل اورام ریاح و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و منفص
و درد ورک و عسر النفس و تبهای مرکب نافع و مضر معده و عصب و مصدع و مصلحش مصطکی و ترش ضماد سوخته او با روغن
زیتون و امثال آن جهت داء الثعلب و سرعت برآوردن موی موثر و ذرور او جهت اکله و طلای او جهت ورم بلغمی خشیم و
سایر اعضا مفید و قدر شربتش از سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو درهم و بدلش مثل او افسنتین و بعضی سداب
را بدل دانسته‌اند و روغن او گرم به دستور روغن گل گیرند جهت رفع لرز تبهای و امراض بارده و استسقا و ورم
معده نافع است شیلم بفارسی گندم دیوانه نامند و آن دانه‌ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی
و نبات او شبیه به نبات گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان کالک گویند در دویم گرم و خشک و مخدر و منوم و
سدر و مفسد او از وبالی کرشلم داشته باشد مسکر و منوم و ضماد او جاذب و منقی مواد و با سفیدی تخم مرغ محلل
صلابات و با عسل جهت نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهت سعفه و جرب متقرح و طلای روغن او منوم و گرم‌تر از روغن گندم
است و مصلح ضرر آن سیر و روغن دسته کردن و رب حامض آشامیدن است شیبه اسم عربی
است و او غیر شیبة العجوز و نبت او بستانیها در جای بسیار شور و او گیاهیست ساق و شاخ آن سفید و برگش مایل بسفیدی
و غبار ناک و گویا بمقراض ریزه کرده‌اند و خوشبو با تندی شبیه ببوی صعتر در سیوم گرم و در دویم خشک و مفتح سده و
محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزله و ضماد او رادع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتهای
محلل آن و جهت ریاح رحم و حدت جنین بغایت موثر و قدر شربتش یک مثقال است شیرخشت بتای اخر
بکاف اسم صمغی بعضی از اشجار بلاد هرات است و از جنس شبنم مانند ترنجبین نیست و بهترین او سفید و شیرین و حبها
بزرگ است که چون در دهن نگاه دارند کام و زبان را بسیار سرد کند و مغشوش و مصنوع از آن ردیه را این صنعت
نیست در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال سوای قوت باه و مضر صاحبان قولنج قوی‌تر از ترنجبین و جالی و ملین
طبع و مسهل اخلاط سوخته مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهت خشونت حلق و سرفه و تبهائی که از مواد رقیق تر باشند
و جهت حرارت جگر و ورم آن و با ماء الشعیر بهترین ادویه و از اغذیه صاحبان تب است و ضماد او الین و جالی بثره و با
شیر جهت طراوت گونه موثر و مولد قراقر معده و مصلحش روغن بادام و در از بابته و قدر شربتش تا بیست مثقال و
بدلش مثل او ترنجبین است و شیخ الرئیس و بعضی مقالات زهره اند که شیرخشت با وجود آنکه مسهل است اخلاط از ...

مفرح صاحبان قولنج است شیر بسته بلغت گیلانی اسم کتیرای مصنوع است و در اکثر منافع مثل حجر و لی مفرح
کو با سرکه باید باشد در اکثر مواضع بطریق عمل الست که خردل سفید با تخم شلغم برگی شبیه به تخم شلغم زرد تا و مایل بسیاهی
است با سرکه تند سوده سائیده تا مثل خمیر گردد و بعد از یک روز ده مثقال او را با دو بیست مثقال آب انگوری بسیار صاف رنجا
مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز یکمرتبه بهم زنند تا مانع جوشیدن آب انگور گردد **شیخ البحر** حیوانیست
بحری و در دریای مغرب کثیر الوجود و شبیه بسنگ پشت بحری و سر و دستهای او شبیه بگوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکند
از این جهت سمک الیهود گفتند مانند پوشیدن نعلین از پوست او مانع تولد نقرس و رافع موجود آن و بخور اجزاء او جهت تبهای بلغمی
و کوسیدن ... گویند مجرب است و خوردن او جهت دار الثعلب بسیار مفید دانسته اند **شیر زرق** اسم نبطی عیر خفاش است و گویند مراد
از و بول و سرگین است و در خفاش مذکور شد **شیر املج** آمله مقشر خشک است چه او را در تازگی جهة اصلاح قبض او
معمول است که مقشر کرده و در شیر می جوشانند و خشک کرده اکثر ملیدان میکنند **شیح جبلی** درمنه کوهی است **شیح**
حبشی فلفل سیاه است **شیاف خورمی** ابوش و بهندی **شیر از ریحان** است **شیرابه** خشخاش است **شیرش**
دهن بلسم است و مذکور شد **شیبة العجوز** اشنه است **شیشیان** دم الاخوین است **شیال** بلغة اندلس اسم شیح
است **شیر الحفه** گویند شیطرج هندی است **شیشه** بلغة فارسی زجاج را نامند و بلغة هندی اسم رصاص است
شیره نبات اسم فارسی عسل طبرزد است **شیر خوار** اسم گیاه الشیر است **شیر** اسم فارسی لبن و اسد است
شیرین بیان اسم ترکی سوس است **شیوران** اسم ترکی خبه است **شیر مرغ** اسم فارسی شیر زرق است
شیر خرماه اسم فارسی ریبا است **حرف الصاد مع الالف صامریوما** اسم سریانی و معربی حشیشة العقرب
نامند کبیر او را از یک بیخ چهار پنج شاخ میرویید و شاخها پر شعب و برگش شبیه به برگ سپیدار از آن کوچکتر بزغب دار و با خشونت و
گلش لاجوردی و منحنی مثل دنباله عقرب و منبتش اراضی خشنه و صغیر و برگ کوچکتر و مدور و ساقش مفروش بر زمین و گلش
لاجوردی منبتش کنار آبها و جائیکه آب در او بسیار مانده بر طرف شده باشد و عصاره گل هر دو را اعصاره نموده باصمغ عربی بجا
لاجورد استعمال نمایند در کتابت و نقاشی بهتر از آن مستعمل است از و برگ و ساق و تخم آن و در آخر درجه دویم گرم و در اول
خشک و مسهل بلغم و مره سوداء تریاق سم عقرب و ... حیض و مخرج جنین و محلل و جلاء مطبوخ با عسل و فانید مسهل قوی
و ضماد و شراب رافع سموم بارده و بلع کردن شش عدد از دانه او قبل از نوبه تب بلغمی و چهار عدد جهة تب ربع و ضماد مطبوخ
او جهت قوبا و ثالیل و نقرس و ... عصب و با شیر جهت ورم حجاب و ... اطفال و تمرخ ... صغیر او با اندک نمک هندی نقطر ...
جهة رفع اقسام کرم و و ... از کبیر او جهة اخراج حصاة نافع و تعلیق بیخ کبیر آن مسکن درد گزیدن عقرب و ... سپرز ...
عسل و شیر ... ایضا ... است و ابن الدلد ... را صامریوما دانسته است **صابون** از مخترعات
... است و ... ساختن او آنست که از قلی ... یک نصف آن نرم سائیده در ظرفی یا حوضی کرده با پنج مثل آن آب

بلیله مضر و مصلحش ماست است او با مصطکی مسهل دماغ و جهت مفاصل مفید و با غاریقون جهت ربو و تنقیه سینه و باگلسرخ و مصطکی
جهت امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده و رفع تشنگی که از صفرای مخلوط به بلغم باشد مفید و بالخاصیه
مفرح جگر و معده و اکثار آن مورث اسهال دموی کهنه و انواع زحیر ان گاه باشد که تا سه روز در معده بماند و باعث کرب
گردد و مصلح او عسل ازرق و مصطکی و پوست بلیله زرد و کثیرا و زعفران و افسنتین و شربتش بمثقال و بدلش در اورام
و جراحات و در جمیع افعال حضض و در اسهال بمیزان او تربد و قدری سقمونیا است و طلای او حافظ حدقه است از فساد و جهت
ضربه و سقطه و اورام و رفع آثار نزلات و صداع و نمله و قروح و اکله و قروح خبیثه و با کشنیز و سرکه جهت باد سرخ و شری
و با موم و تخم کدو جهت جراحات بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن و دراز نمودن موی و رفع قمل و رویانیدن موی ریخته باشد
مجرب و غسول او با سرکه جهت سعفه و حزاز و داء الثعلب و اکتحال آن مقوی نور بصر است و جهت صلاق و جرب و حکه مطبوخ آن
باب کنند و سلخ الحیه جهت سقوط دانه بواسیر و امراض مقعده بدیل در ذرور او مجفف زخمها و التیام دهنده آن و جهت قروح خبیث
و قروح اعضاء عصبانی بغایت نافع و با استخوان پوسیده بالسویه نافع نواصیر و اکله مجرب است **صبار** اثر هندیست
صباره اسم صبر است **صبیی** عصاره سنا مکی است که ازان قرصها میسازند و بجهت رفع اورام بغایت است
انقشاد مع النخار وغیره **صنخاه** بفارسی ماهی سانه نامند معمول از دساير مواضع است و بانان میخورند و طریق
عمل انست که ماهی [illegible] را با آب نمک در خمی کرده چند روز بگذارند تا متعفن شود پس برهم زنند و صاف نموده استعمال کنند در دوم
گرم و خشک و مجفف رطوبات معده و دافع بد بوئی دهان که از رطوبت معده باشد و جهت فالج و درد و [illegible] امراض بارده و
مداومت او در رفع بد بوئی عرق نافع و مولد خلط سوداوی و امراض آن و محرق خون و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و مصلحش
بالخاصیه زنجبیل است و استعمال سرکه در شربها و بعضی از جذبها **صدف** با حلزون مرادف است و گویند حیوانی و
مخصوص حلزون و پوست صلب او مختص بصدف است و حلزون مذکور شد و مراد از مطلق او صدف مروارید است
در دوم سرد و خشک و سوخته او مسخن و ملطف و جالی و مسدد و حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم و جهت تقویه لثه
و رفع زخمهای کهنه و اکله و جلاء دندان و نفوخ او جهت رعاف و بخور او جهت بواسیر و طلای او با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی
آتش و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و اکتحال جهت قروح چشم و سلاق و موی زیاد نافع و ضماد سوخته مجوف
القرار با سرکه جهت تحلیل دانه بواسیر مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش شاخ گاو کوهی سوخته است و مهم
ماسرجویه گوید صدفی که مروارید بسته نشده باشد چون بسوزانند طلای آن رفع خنازیر میکند و جالینوس میفرماید که صدف
هندی محرق بالخاصیه رفع درد فواد مینماید و چون صدف را نرم سائیده با سرکه بر بنا گوش طلا کنند رفع صداع دائمی
زائل کند **صدف الفرفیر** فرانیز گویند نوعی از صدف است مایل بسیاهی و در غایت صلابت بخورش مخرج جنین و مشیمه
و رافع اختناق رحم و اکتحال سوخته او در غایت جلا است **صدف البواسیر** معروف الواب است و نخو

رنجور را و ضماد محرق او با عسل جهت بواسیر و ثالیل و زحیر نافع است **صدف** خرونس صدف البحر است
صدمنا الحدید زعفران الحدید است **صدید** اسم سریانی اثمد است، **الصاد مع الراء** و غیره
صریمة الجدی اسم نباتیست برگش شبیه بلبلاب کبیر و از آن کوچکتر و شاخهای او غلیظ و گره دار و بر چهار در
خود می پیچید و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب و بزر و حبه او اندک حراقه و منبتش جبال و مواضع درشت است
و در آخر دوم گرم و خشک و حرارت او غالب بر یبوست و تخمش مدر بول و ملین طبع و مخرج مشیمه و مفتح و شربت او تا نیم
مثقال با شراب و امثال آن جهت عسر نفس و تنقیه رحم و رفع سپرز و مفید بوی گل او مقوی دماغ و مورث نشاط و محرک باه
بمقدار گرده و مصلحش عناب و شربتش تا دو درهم است **صرصر** حیوانیست شبیه ملخ و بسیار کوچک و در خانها شبهای صدا بسیار
میکند و در اصفهان رنجره و در شکاپن خنک نامند در دوم گرم و خشک و شربت خشک کرده او از سه عدد تا ده عدد و با نیم عدد
از فلفل جهت رفع قولنج صعب ریاح غلیظ مجرب دانسته اند و مشوی او جهت درد مثانه و قطور جوشانیده او در روغن زیتون
جهت گرانی سامعه نافع و چون دو سه عدد او را در میان فی و امثال آن گذاشته دهن انبوبه را بموم گرفته در زیر سر نایم گذارند
رافع تداند مانع خواب او گردد **صرفان** شاهل صرب و خرما و سرح است **صراخه** لوف الحیه است **صریس**
نوعی از لوف است **صریطا** ابراس است **صرد** سودانیات است **صراب** صمغ است **صرابه**
حنظلی است که مایل بزردی شده باشد **صریرا** بادروج است **صرو** شوکران است **الصاد مع العین**
صعتر بصاد و بسین اسم گیاهیست که بترکی کلکلک و در ری و اصفهان اوشم نامند بری و بستانی میباشد و بستانی
را بفارسی مرزه نامند و برگ بری بعضی مدور و قسمی ریزه و طولانی و اقسام او تند و خوشبو و گل او همه کبود است
در آخر دوم گرم و خشک و کوهی او گرم و خشکتر و در افعال قویتر از بستانی و مخفف و مقطع و باتریاقیه و مفتح و محلل بلغم
و ریاح و مشتهی و ملطف اغذیه غلیظه و منقی معده و جگر و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات بدماغ و دو مثقال او
با سرکه و نمک مسهل سودا و بلغم و خوردن او و دیه مسهله با آب صعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج اقسام کرم و رافع تخمه و عفونت
غذا و ترش شدن آن و جهت غثیان و وجع الفواد و قولنج ثقلی و ریحی و بلغمی و با ماست جهت قولنج سوداوی مستمری از
مجربات و با عسل جهت گزیدن هوام و طبخ او با انجیر جهت ربو و سرفه و با آب کرفس جهت حصاة و عسر البول و با مثل او غذا
که با چهار ده وزن آن آب جوشانیده باشد و بربع رسیده بالخاصیة جهت رقیق کردن خون مجرب و با روغن زیتون
جهت اقولنج مغص و سرکه که در وی خیسانیده باشد از آن سکنجبین سازند یا تنهای جوشانند جهت سپرز مجرب و با تین تازه جهت
فربهی بدن و اکتحال آب او جهت بیاض و قطور جهت گرانی سامعه و طلای او با عسل جهت تحلیل اورام صلبه و عرق النسا و
امثال آن و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح اندرون ایشان و ضماد مطبوخ او در حمام
جهت جرب و حکه و یرقان و مضمضه با سرکه و زیره جهت درد دندان و گلو و سفوف او با مثل او شکر جهت قطع بخار و مقویه

الصاد مع الراء

الصاد مع العین

صمغ الطرثوث صمغ اشترغار اشق است صمغ البلسان دهن البلسان است صمغ الحروب حلتیت
است و بفارسی ررکوله برنامند صمغ البطم علک البطم است صمغ القتاد کتیرا است صمغ سداب بری
نزد بعضی نافشیا است صمغ الصنوبر راتیانج است صمغ الحرشف کنگرزد است صمغ الزیتون اصطرک
است صمغ المکلکام حضض لبان است صنوبر بفارسی درخت کاج نامند و تازه ویرا گویند و ثمر او را ثمر شش نغز
و قطران از روغن او شربین است و ماده او بزرگ و کوچک میباشد و کوچک او را صنوبر صغار و موت
نامند ثمر شش مثل دل گوسفند و از ان بزرگتر و مصرباتی و سفید و با پرده رقیق سرخ و تقسیم و قشر او عبارت از وست
و قسم ماده بزرگ را صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و بسیار بزرگ و مغز سر او را باصطلاح انجا چلغوزه
می نامند ثمر شش بقدر بالنگی و مغز دانهای او مثل مقصم و قشر او بالیده و شیرین است و در عراق چلغوزه مغز میوه را میدانند
که از بحرین آرند و ظاهرا انبه باشد چه در صفات مثل انبه است و درخت او بقدر درخت زردآلو و برگش همیشه سبز
و انبوه و ثمر شش بقدر شفتالو و مستطیل و در طعم شبیه بان و مغز دانه او دراز و باریک و با پرده سرخ که ملاصق بادام
است بخلاف حب صنوبر که پرده سرخ بالیده و کوتاه تر است و جمیع اجزاء درخت صنوبر در سیوم گرم و خشک
و پوست بیخ او قابض و مجفف و دو مثقال او جهت اسهال و سحج مفید و ذرور او جهت سوختگی آب گرم و رفع الم ضربه
و سقطه نافع و برگ و پوست او گرم و خشک تر جهت درد جگر و جراحت نشستن و قطع رعاف و خون جراحات تازه
و با روغن مورد جهت قروح سالع جلد و با زاج سرخ جهت قروح خبیثه و شرب یک مثقال او با ماء العسل جهت ورم و علل مزمنه
جگر سعید مطبوخ او جهت اعیاء و کلفی و رفع چرک بدن و عفونت عرق و استنجاء و جلوس در ان جهت امراض رحم و مقعد و
مضمضه بطبیخ او با سرکه جهت درد دندان و بخور او جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض و دود او جهت رویانیدن موی مژه و ابرو
و دمعه و ضعف نور بصر و سلاق و جرب نافع و چوب او را که بدستور چوب چینی و عشبه استعمال نمایند مولف تذکره
نائب مناب چوب چینی در علت آتشک و امثال آن دانسته ظاهرا مستقر وشی فرنگی عبارت ازان باشد چه فرقی
در رنگ و وزن ندارد و حب الصنوبر کبار در دویم گرم و در اول تر و قوتش تا یکسال باقیست و مبهی و مشتهی طعام
و مقوی اعصاب و اعضاء و مفتح سدد و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و امراض جگر و یرقان و استسقاء و گرده
و مثانه و درد مفاصل بارده و لعوق او با عسل هر روز بقدر سه مثقال جهت فالج و سرفه کهنه و امراض ریه نافع و مجرب
و با تخم خیار مدر بول و مانع سوزش گرده و مثانه و با تخم خرفه مسکن حرقه مقعد و رحم و با دوشاب انگوری جهت نفث اخلاط
غلیظه ریه و سینه و گرده مفید و شراب که کوبیده در آب انگور را اندازند هاضم و مدر و مانع نزلات و سرفه و قاطع اسهال
رطوبی و رافع استسقاء است و قدر شربت از حب او تا ده درهم و از عصاره او سه درهم و از طبیخ یک اوقیه و مضر محرور
و مصلحش سکنجبین و بدلش در تقویت باه شقاقل و حب المحلب و در علل معده و احشا حب المحلب است و حب صنوبر

ضماد سبوس با عصیر و جهت امراض سینه و گرده و مثانه قوتش از کبار و در سایر افعال مثل او است و کرم بسیار که درخت صنوبر
بهم میرسد در سمیت مثل ذراریح است **الصاد مع النون** **صندل** درخت او بقدر گردگان و ثمرش
شبیه بنخود جهت انخضرار و قوت چوب او تا سی سال باقیست و آن سفید و زرد و سرخ میباشد سفید و زرد او در سیوم سرد
و در دویم خشک و سرخ او بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و با تریاقیه و سدد و جهت خفقان حار
و تبهای تند و التهاب و منع صعود بخار بدماغ نافع و طلا را و جهت بوی نوره و درد سر حار و باد سرخ و نمله و حمره و نقرس
و اورام حار مفید خصوصاً با آب عنب الثعلب و حی العالم و امثال آن و با نصف او انزروت و سفیده تخم مرغ جهت منع
نزلات بچشم و سایر اعضا نافع و بالی جهت طلا و مورث خارش بدن و حرارت است و رافع آن سرکه و روغنهای
گرم لطیف است و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و شربتش یک مثقال و بدل سفید او نصف
او کافور و بدل سرخ او مثل آن توفل است و ضماد صندل سرخ با روغن زنبق جهت اعیا و با گلاب جهت قلاع مفید
و در سایر آثار سوای تفریح مثل سفید است **صندل الموم** قسمی است که از زمین بارند و اصل او معلوم نیست و گویند بول
حیوانیست و بر تقدیر گرمیه در سیوم گرم و خشک و قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده و جهت اندمال جراحات جمیع
جراحات قطع سیلان خون و تحلیل اورام و حمول جهت قطع حمل موثر و تطول مکث او بر بدن سرخ جلد و مصلحش روغن گل
ضماد سرب از خیار فارسی **صندل جگر رومی** خامافت است **صنوبر الارض** کمافیطوس است **صنوبر هندی** دیودار است
صندوله قرط هندی است **صندل کاجول** بلغت بنگاله اسم شقاق النعمان است و آن قسمی از حلزون دریائیست **الصاد
مع الواو** و نحیر **صوف** بفارسی پشم نامند سیاه او گرم تر از سرخ و سفید است و مجموع آن در آخر دویم
گرم و خشک و سرخ او جهت نشر بهبود و کتان کهنه آب گرم و تر کرده باشند جهت رفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان
خون مجرب دانسته اند و خاکستر او جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق
زخم سگ دیوانه و پوشیدن جامهای پشمین مسخن و مجفف بدن و مورث خارش و قوبا و جهت صاحب نقرس نافع و محرق
مغسول او در خواص مثل شعر است **صوف البحر** چیزیست شبیه پشم که از صدف بزرگی در بحر مغرب گرفته شود و
ضماد او در رفع قطع خون و اسهال سریع الاثر دانسته اند **صوطل** اسم سریانی منوشند است **صوامن** اسم یونانی صعتر
است **صوف الحجامین** اسم یونانی اسفنج است **صوف الارض** زراسیون است **صوارا** اخردون
است **صهبا** خمر است **صیفرا** اسم یونانی اسفنج است **صیاه** قنار است **حرف الضاد مع الالف**
ضان بفارسی گوسفند ماده و میش نامند و بعرف اطبا مطلق گوسفند است بهترین او یکساله و دو ساله است که
فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن بدغذا و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر اجزای او ست
در دویم گرم و تر و مسمن و مقوی بدن و کثیر الغذا و مولد خون متین و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او مقوی دل و جگر

وجگر و گرده او مقوی دل وجگر و گرده انسان و منزهراو مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت او بهراه آن کبا
سرکه و عسل مداومت نمایند و غذا مخصر بان باشد بغایت مقوی سینه و مانع غشی و دافع خفقان و لاغری بدن و بلع کردن
پیه بعد از ذبح که سرد نشده باشد و گداخته او که گرم باشد جهت سرفه و درد سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید
و زهره او جالی آثار و جهت اقسام قوبا و با عسل جهت خراز و اکتحال او جهت بیاض و خون او جهت حکه و جرب و طلای سرگین او جهت تحلیل
اورام و استسقا و التیام زخمها و با سرکه جهت شری و با موم روغن جهت تاليل و لحم زاید که توته نامند و با سرکه جهت سوختگی
آتش و در رفع داءالثعلب مجرب است و شرب استخوان سوخته قرفه او قاطع اسهال و سیلان خون و پیچیدن عضو در لته
او که در گرمی نوبج باشد دافع درد ضربه و مانع زخم شدن عضو مضروب است و در ایام طاعون و وبا استعمال گوشت
گوسفند جهت کثرت تولد خون جایز نیست و سرکه و آبکامه ملطف و رافع ثقل اوست **ضال** اسم سدر جبلی است
الضاد مع الباء **ضبع** بفارسی کفتار نامند و وصف او بر جا جهت کوتاهی دست چپ دست او بسیار
ضعیف القلب کثیر الجماع و خایف بدباشد گوشت او در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و چون زنده او را دست
و پا بسته در آب گرم و روغنها بشت بپزند آنچه در آن بنشینند جهت مفاصل و نقرس و امثال آن بغایت مفید است
و حمول جلد نشستگاه او که سوخته باشد جهت رفع ابنه مؤثر و نشستن بر جلد او مورث ابنه و رافع نقرس است و شرب خون
رافع جنون و آب خوردن در پوست او مانع وحشت از آب کسی که سگ دیوانه گزیده باشد و چون از آن کیلی ساخته حبوبا
را بآن پیمانه کنند موجب منع فساد حبوبات و رفع فساد زرع است و نگاهداشتن دندان او مانع زیاد سگان است ...
دارنده آن و زهره او را با مثل او روغن اقحوان سه روز در ظرف مس گذاشته و هر ماه دو بار طلا کنند جهت رفع بیاض
چشم و نزول آب مجرب دانسته و جالینوس گوید پیه او مسهل اخلاط دماغی است و مضر زنان و مصلحش عسل و طلای او
بعد از کندن موی مانع از روئیدن آن و گویند مجربست و زهره او با پیه تیس جهت کلف و موی سوخته او جهت نزف الدم و خصیه یکسود او بقدر
یکمثقال با نگرم جهت درد جگر نافع است **ضب** بفارسی سوسمار نامند و آن حیوانیست کوچکتر از کربه ما بین سیاه و زرد
و دنباله او بسیار کوتاه و درشت شبیه بتمر و گوشت سرد و در سیوم گرم و خشک گوشت او مقوی باه و سرگین او
با سرکه جهت بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد شش کرده او جاذب پیکان و خار و سموم جانوران است و طلاء جلد سوخته
او مورث بی حسی عضو است بحدیکه اگر قطع کنند متالم نگردد و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده است **ضبر** شامل
جوز السرو و ثمر مهدیت **الضاد مع الحاء** و غیره **ضجاج** بفتح اول صمغ درختیست دینی خار دار برگ
او مایل بسبزی و براق در دوم گرم و خشک و در شستن جامه و کتان بهتر از صابون و ضماد او جهت بردن گوشت
زیاد و جراحات و التیام آن و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع است **ضرو** اسم درختیست
در بلاد یمن شبیه بدرخت بلوط ثمرش مثل بطم ورد از او نیز کمتر از آن و صمغ او مخصوص لبان است و مذکور شده

شاخ و برگ و بار او گرم و خشک و آب طبوخ او که با شکر بقوام آورند جهت رفع خشونت حلق و سرفه و درد دهان نافع و
روغن دانه او خوشبو و ملطف و محلل بلغم و ریاح و جهت مفاصل و تقویت معده و جرب حیوانات مفید و بدلش روغن
بطم است و برگش خوشبو و طبیخ او بقدر بسته و قیء رافع درد تهیگاه و مقعد او جهت قلاع و تقویت لثه موثر و عصاره
او مقوی قوی و قطور روغنی که در آن برگ او را جوشانیده باشند جهت درد گوش و چوب سوخته او جهت قطع خون
جراحات و قروح مقعد و قضیب **ضرنبع** برگ نباتیست مدور و مجوف و مایل بزردی و در قعر دریا بهم میرسد و موج
بساحل می آورد در دویم گرم و خشک و نطول و جلوس در طبیخ او جهت مفاصل و طلاء او را جهت جرب و حکه مجرب دانسته
اند و بدستور نجوع او را جهت زکام مجرب یافته اند و جهت التیام جراحات سریع الاثر **ضرع** پستان حیوان
است و مولد خلط غلیظ و دیر هضم و مدر بول زنان و جهت رفع ضماد که از اخلاط حاره در آن موجود باشد نافع است
ضرب سیکون را اسم و لدل است و بقلع آن عسل سفید است **ضروع الکلب** با درخت زقوم است
ضرس العجوز حلک است و گویند حار سعدانست **ضرام** درخت بطم است **ضرم** اسطوخودوس است **ضغابیس**
قثاء کوچک و خربزه پارس است و نباتی را نیز نامند که شبیه است به هلیون آنچه بر روی زمین ظاهر است سبز
و برگش قاطع باه است و آنچه در زمین است سفید و شیرین و محرک باه است و ماکول و جهت خوبی طعم داخل کشک
و ماست میکنند و جهت تندی صفرا مفید است **ضفدع** بفارسی غوک و بترکی قورباغه نامند بری و بحری و نهری
میباشد و از مطلق او نهری مراد است و بری از سموم قتاله است و مجموع در یکسو هم سرد و در اول خشک و شرب
اقسام آن مورث استسقا و کشنده است بدرو و رمنی رقی و ورم احشا و درد دل و ضماد مشق کرده او جاذب
قوی پیکان و امثال آن و سموم گزندگان و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخم خصوصا سوخته او با زفت
جهت داء الثعلب نافع و طلاء پیه او مانع سوزانیدن آتش و قالع دندان است بی الم و دماغ محرق او قاطع انفجار
خون اعضا و نفوخ و طلاء او قاطع رعاف است و اینکه طلاء او را مانع برآمدن موی دانسته اند اصلی ندارد و رجوع
اطراف و احشاء او را انداخته با پیه گرده بز بهم آمیخته روغن او را جمع کنند جهت بواسیر حار مجرب است و قسمی از ضفدع
در اشجار می باشد سبز و بسیار کوچک و در دار الملک بسیار است و چون او را با مثل آن دانه پنبه بسوزانند کتحال
جهت نزول آب از مجربات است **ضغمان** ثمر صعد است **ضغابیر الجن** پرسیاوشان است **ضمیران** اسم
عربی شاه سفرم است **ضوم ران** بیدمشک است

حرف الطاء مع الالف

طاطی
درختیست هندی که چون او را زخم کنند آب بسیار از او ترشح میکند و از آن خمر و سرکه میسازند و مشهور بشراب طاری
است و در افعال قریب است بشراب مویزی و در باب جیم مذکور شد **طالیسفر** در ماهیت او اختلاف کرده اند و بعضی او را
برگ زیتون هندی میدانند و حال آنکه در هند زیتون نمی باشد و جمعی بیخ درخت توت و پوست درخت بسباسه

الصمانیر و سبابه دانسته اند و نقیر رقی در میان او و متواتر خطامی دو در انفال و غیره نمی ماند و و زرنت نافذ گوشت

طاوس بلغت معروف و جوجه او تا سه سال کامل میشود و گوشت او در آخر دویم گرم و خشک و بغایت غلیظ و صلب

و دیر هضم و مولد خلط کثیف و مرق آن که با سداب پخته باشند جهت درد معده و قولنج و طلای بیه او بر کمر و ذکر و مقعد

محرک باه و طلای او با انزروت و نمک جهت قروح خفیه و طلای زهره او با سرکه جهت گزیدن هوام و سرگین او جهت تحلیل ورم و آثار خون

و شرب زهره او بقدر دو دانگ با سکنجبین و الکرم جهت رفع اسهال و استخوان سوخته او جهت کلف و تغیر رنگ برص موثر و با خاصیه

ربیه او باعث ضعف قوت سموم مسمومین است و گویند چون طعام مسموم مثل آن نزد او در حرکات غریبه کند و حکمای هند تحقیق نموده اند

که چون موی دنبال او را در کوزه گلی بسوزانند از صد مثقال ترییب یکمثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد و در رنگ کردن بیاض عین

و امراض آن مجرب دانسته اند و خواص غریبه و عجیبه بان اسناد میدهند **طالیسقون** بفارسی مس است گویند و صفر

عرقی و رومی بلغت فارسی عبارت از دستجه در بعضی از معادن مس بدون گداز بهم میرسد و خود رو است لهذا بفارسی زرد

نامیده اند و در فلزات تحقیق شده و آن مسی زرد ذهبی شبیه بسیر بنج مصنوع و از تافتن آتش و کوفتن مطرقه سیاه

نموده اند بخلاف سایر اقسام مس و مصنوع او مسی است که مکرر گداخته در بول گاو ریزند که آن در استشان سبز چون بنات

باشند و چون قدری رصاص اضافه کنند او را نحاس صینی نامند و در آخر سیوم گرم و خشک و با سمیه و از متقاسی که از آن

بسازند چون مور را بکشند دیگر برنیاید و از طلای او هیچ ماهی خلاص نشود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی از آن

نخورد و چون آئینه صیقلی از آن ساخته در خانه تاریک صاحب لقوه نشیند و پیوسته در آن نظر کند رفع علت شود **طا**

لوقس صفراغون است **طالون** اسم زرد ریون است **طاماغا** اسم یونانی قنطوریون کبیر است

طارطیه ماهودانه است **طاهره** ابلق است **طاریقه** زند است **طامیوس** اسم یونانی مرزنجوش

است **طلار** و **مع البار** **طباشیر** از جوف نی کهنه بلاد هند بهم میرسد و گویند چون از شدت باد آتش افتد از انجا

طباشیر نیهای نی است که از خاکستر آن جدا کنند و بهترین او سفید مستدیر است که با اندک تندی و گزندگی زبان

باشد و استخوان سوخته که بان مغشوش میسازند با اندک شوری و بیحدت می باشد و در آب حل میشود و در دویم سرد

و در سیوم خشک و مقوی دل حار و بارد و جگر و معده حار و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی حاره و مجفف رطوبات

معده و جهت خفقان و غشی و تقویه اعضاء ضعیفه که از حرارت باشد شربا و ضمادا نافع و جهت بواسیر و تبهای تند و تلاع

و با سکنجبین جهت توحش و رفع غم و کرب و التهاب مفید و سعوط او با روغن بنفشه جهت تقویه باصره مجرب دانسته اند و

مضر است و مصلحش مصطکی و عسل و گویند مضر ریه است و مصلحش عناب و عسل و گویند مضر مثانه است و شربتش تا دو درم است

و بدلش بوزن آن تخم خرفه بو داده و نصف آن سماق است و گل مختوم و صندل سفید بهترین بدلها است **طباشیج** گوشتی

است که در روغن یا سرخ کنند و گویند مراد از وکباب شامی است مقوی معده و مجفف رطوبات آن و موافق ناقهین

قوی المعده و مقوی اعضا و مفرح ضعیف الاحشا است **طباق** نباتیست که در اندلس بجای غافث استعمال میکنند
شجر او بقدر قامتی و برگش مثل برگ زیتون و درازتر از آن و زغب دار و با چسپندگی و با تلخی و تندی و گل او زرد و ثمر او مانند
ترمس صغیر او بقدر شعیری و برگش زرد و شکن گلش مایل بزردی و بوی او اندک و با اندک شیرینی و در آخر دویم گرم و خشک و از فراشش
او گریزانند هوام و گیاه کبیر او قوی تر از صغیر و گل او مفتح و مقوی جگر و مدر حیض و مخرج مشیمه و جنین و تریاق سموم و جهت درد
جگر و تهیج و برگ و گل آن مسهل اخلاط سوخته و جهت مغص و یرقان سده و صرع بلغمی نافع و طبیخ او جهت درد رحم و ضماد ش
جهت درد سر و با روغن زیتون جهت کزاز و لرزه ها و جرب و حکه نافع و مسهل معده محرور و مصلحش کتیرا و شربتش تا دو درهم **طبا**
شلم است **طبرزد** اسم فارسی جمیع اجسام صلبه است مثل قند و نبات و نمک سنگ **طبرخشت** اسم
مامیثا است **طبار** اسم انجیر سرخ بزرگ است **طبیخ** آنچه بجوشانیده باشند و به تشدید یای موحده بطیخ
است **طبلاق** اسم ترکی سعد است **الطاء مع الثاء و غیره** بثاء مثلثه اسم نمل کوچک است
طحلب بفارسی جل و زغ و بطحلب مشهور است و باصفهان جل وزغ گویند و آن جسمی است سبز که بر روی آبها ایستاده و کنار جویها
متکون میشود و آنچه مستدیر و متفرق باشد مسمی بعدس الماء است و طحلب بحری و غزل الماء آنست که مانند ریشها باشد
و هرچه متراکم مثل نمدباشد خز الضفادع در دویم سرد و تر ضماد آن به تنهایی و با آرد جو جهت باد سرخ و اورام حاره
و نقرس و فتق و فتق اطفال نافع و شرب خشک او حابس اسهال مراری و چون در روغن زیتون بجوشانند و تلیین عصب
قوی الاثر است و هرچه بر روی سنگهای دریا متکون شود بسیار قابض و طلا او حابس سیلان خون اعضا است و چون
طحلب را بلع کرده در ساعت آب گرم آشامیده قی کنند در اخراج زلوئی که بحلق چسپیده باشد مجرب است **طحلب الصحرا**
خزاز الصخر است **طحال** بفارسی سپرز گویند غلیظ و کثیف مولد سودا و زود هضم و خون او که خشک کرده باشد قاطع
نزف الدم جراحات تازه **طحما** شوکران است **طخشقون** بجای سجده دوائی است که در بلاد ارمن پیکان را باد
آب داده زخم آن کشنده باشد از جمله یتوعات و برگش شبیه به برگ کرد و پر شیر و بغایت تند و ضماد ش جهت قوبا
نافع است **الطاء مع الراء** **طرفا** بفارسی درخت گز نامند بزرگ او اثل است و ثمرش عذبه و مذکور
شده و بری و بی ثمر و کوچک آن مخصوص باین اسم و شکوفه این سفید مایل بسبزی و ثمرش عذبه و گزمازج نامند
در اول سرد و در دویم خشک و قابض و مجفف و رادع و محلل و طبیخ بیخ او را با سرکه جهت جذام مجرب یافته اند و بدستور
جهت سپرز و یرقان و ریح و سده و ورم صلب جگر مجربست و باید که هر روزی سی و پنج مثقال بنوشند و بخور شاخ و برگ
او جهت زکام و خشک کردن آبله و زخمها و اخراج زلوئی از حلق مسموع و ضماد گستر او جهت استسقا و قروح
قروح رطبه و سوختگی آتش و بخور برگ او جهت ساقط کردن دانه بواسیر و ثاليل مجرب است و در سایر خواص مثل اثل
و ثمرش در جمیع صفات مانند عذبه و مذکور در موجب طباب است **طرخون** بفارسی ترخوانی نامند و انسان بار

سبز بہای معروفست و بیخ بری رعا ترجاست در سیوم گرم و خشک و مجفف و مقوی معده و مفتح سدد و
ذ ایقه و مشتهی و خوشبو کننده دہان و محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مصلح ہوای وبائی و طاعون خائید
او جہت قلاع نافع و اکثار او محرق خون و قاطع باه و مصلح ان بقول بارده و مخدر و مخشن سینه و مصلحش عسل و سیالی
الہضم و مصلح آن کرنس است و مقوی فعل اورازیانه است طراغون اسم یونانی و بمعنی شیبه بیش است
وان دو قسم میباشد یکی را برگ شاخ بزرگ و مانند اسقولوقندریون و با اندک زغب و صمغ او مانند صمغ عربی و در جزیره
اقریطش بسیار است و یکی کوچکتر و در ساحل دریا بہم میرسد بی ساق و بر شاخہای او دانها بقدر گندم و بر
سران باریک و سرخ و در سیوم گرم و خشک و مدر حیض و جذاب و مخرج خار و پیکان از بدن و مفتت حصاة و یک
مثقال او با شراب مخرج جنین است شربا و حمولا طراثیث بمعنی رب الارض و رب ریاح و آن نباتیست
حبشی شبیه بقطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد گیاه او مثل برگ پیچیده و بیشتر در بیخ درخت زار و زیر درختها
میروید و قسم شیرین او سرخ است و ماکول است و با قبض و سفید او تلخ میباشد و در سیوم سرد و خشک
بسیار قابض و قاطع اسہال و سیلان خون و عرق و مقوی معده و جہت اعیا و رفع مواد حاره نافع و مضر سپرز
مصلحش شکر و شربتش تا دو درہم است و بدلش سدس وزن او عفص و بوزن او صمغ عربی است طرفلیون اسم
یونانی و بمعنی ذو ثلثه اوراق است و مشترک است در جند قوقا و نبات خصیة الثعلب بعربی مراد از وجه ثانی است
و آن نباتیست قریب بذرعی و شاخہای او باریک و سیاه شبیه باذخر و برگش مثل برگ جند قوقا و ریزه
و گلش بنفش و رایحه او شبیه بعصفر و تخمش دراز و صلب و تخمش مایل به پہنی و با زغب و مستعمل از او تخم و برگ است در سیوم
گرم و خشک و مدر حیض و بول و مقوی معده و جگر و مفتح و با سکنجبین جہت سموم ہوام و سپرز و باب سر و جہت عسر بول
و صرع و ابتدای استسقا و در درجه بیخ او از ادویه کبار تریاقیه است و شربتش دو درہم است و مضر گرده
و مصلحش کثیرا است و سه عدد برگ و سه عدد تخم او جہت مثلثه و چہار عدد از برگ جہت تب ربع بالخاصیه موثر است
و نطول طبیخ او رافع الم گزیدن ہوام و مقرح جلد و مصلحش لعاب بزرقطونا است طرنقولیون نباتیست
بقدر شبری برگش شبیه ببرگ نیل و از آن غلیظتر و گلش در طرف صباح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ
تیره میباشد و تخمش خوشبو و سفید و بطعم زنجبیل و در اول سیوم گرم و در آخر ان خشک و قاطع اخلاط بارده
و مقوی معده و جگر و مدر بول و مسہل اخلاط لزجه و جہت خفقان و رفع سموم نافع و شربتش تا دو درہم و مضر [illegible]
تیرا است طرموش خفاشش است طرطیر دردی خمر است و در حرف دال مذکور شد طرنج اسم
[illegible] ماہی فارسی است و در سمک گذشت طرپوشث طرائیث است طربفان طراقرابیون [illegible]
[illegible] قرطم بری است طربفلا و طرسیتوج [illegible] سعیالیوس است طرفیلا [illegible]

طرليسون حجر السيف است **طرو قون** سرطايفي است **طرنجو** انس بسيار نشان
است **طبراغور** رماسس نودنيج ببجبلي است **طرغلو** ديسس صفراغون است **طريله** طرنفلن
است **طريقون** سفيون بري است **طرشقوق** وطرشقون هندي بري است **طرو قوقون** زعرور
است **طوحما طيقون** اسم بجلي است **طرمليس** اسم سرياني بلم است **طراغاقا** اسم
يوناني كثيرا است **طراغيس** اسم يوناني خندر وس است **طرسوفي** اسم اندلسي اسم صنوبر صامر
بوما است **طرم** اسم مركب عسل و مسكه است **طمسير** وطمسور طيرانه است **طفل** اسم
اندلسي تمسيو ليا است **طفلست** اترج است **طفيقون** طمحمقون است و گويند اسم شوكران
است **طفلي** درخت مقل است **طفيل** عدس مقشر است كه در سركه نخته باشند و از اغذيه قديمه و
مقوي معده حاره قليل الغذا و جهة تپهاي مركبه بلغمي و صفراوي و قطع نمودن حيض و سلسل البول و تسكين حدت
خون و صفرا نافع و مضر امراض سوداوي و اعضاء عصباني و قاطع باه و مصلحش شيرينها است **الطاء مع
اللام** وغيره **طلق** معروفست و آن سفيد نقره مانند و زرد طلائي و يماني و هندي و مغربي ميباشد و بهترين
او يماني است كه صفايح بسيار رقيق جدا شود و براق و صدفي رنگ باشد در دوم سرد و در آخر سوم خشك
و مستعمل از و محلول محلول است و طريق حلّ و اقسام حل او در دستورات مذكور ميشود و چون به تپهاي تهيجه زده
احتراق او با نوشادر و كلك بعض محكمان نسته اند و شرب او جهة اسهال دموي و كبدي و نزف الدم اعضاء و تپهاي
حاره و ريزانيدن سنگ گرده و مثانه و با عسل جهة سرفه حاره و با آب بارتنگ جهة نفث الدم سينه و زخم مجرا اسير
سوديل و طلاي او جهة قروح رطبه و تصفيب اعضاي عصباني و حكه و جذام متقرح و آثار سياهي جلد و ادرام حاره
و بواسير سوديل و مضر سپرز و گرده و مصلحش كثيرا و تخم كرفس و شربتش نيم مثقال است و شكر رفع تشبث او باعضاء باطني ميكند
و ديدن محلول او را مثل غبار رسانيده و رفع تكلّف شستن مكرر نموده با صمغ عربي و آب حل كنند در اعمال نقاشي و مانند آن
بهتر از ورق نقره است و چون زعفران اضافه نمايند مثل ورق طلاي محلول و باز نگار زمردي و با آب عصفر نستقي
ميشود و چون با آب شب يماني و خطمي و مغره و سركه و سفيدي تخم مرغ بر اعضاي طلا كنند مانع سوزانيدن آتش است
و اهل صناعت طلق را مطهر قلعي ميدانند هرگاه بان گداخته شود **طلع** شكوفه درخت خرما است كه بعد از شكفتن
كشش خرما از علامت او حاصل شود و مانند آرد و فتق النخل نامند و بدون پاشيدن آن بر ثمر نخل بار نمي بندد در اول سرد
و در دوم خشك و قابض طبع و مسكن حرارت خون و مقوي معده و خشك او بقدر نيم و قيه رافع اسهال و جهة
تپهاي حار و نفث الدم و نزف الدم نافع و ديرهضم و اكثار او مولد قولنج و عسر البول و در دسينه و مصلحش مطبوخ
روغن كنجد و خام او را مصلح جرميها و شيرينها است وارد او با حرارت لطيفه و بغايت محرك باه است مطلع آ

اسم عربی با نیست مو است و اهل بادیه مغیلان را بدین نام میخوانند **طلا** خمر غلیظ سیاه لون است و بعضی شراب
را باین اسم می نامند و بعضی مطبوخ را و بفارسی ذهب باین اسم مخصوص است **طلیطلی** طین قیمولیا است
طلنسا نوعی از حلزون است که در شام نمکسود کرده با نان میخورند و خواص حلزون گذشت **طلیمه** اسم
نان کماج است **طمطم** سماق است **طمر** اخروع است **طمیاط** بلغت سودان ترنجبین است **طولید** قو
عنب الثعلب است **طوطی** ببغا است **طوسیس** بقول مولف جامع فقاح اذخر است **طولراغریون**
خربق سفید است **طواره** بلغت اندلس گیاهیست که نزدیک انبیلمیر روید مثل سیسنبر که با جدواری میروید
بیش اندلسی است **طوطر** حبة الخضرا **طوبعا** اغریون حماض جبلی است **طوطه** قطن است **طوفر**
پوست بیخ از کبار و پوست آن **طوانثا** قنطوریون کبیر است **طولیطون** و **طومقرون** قنطوریون
صغیر است **الطاء مع الهاء** وغیره **طهف** ذره است و گویند حبهاییست که ذره ترتیب دهند
طهلافیون بیونانی اسم گیاهی است شبیه بگیاه خرفه و مابین برگها شاخهای ریزه زیاده بر شش عدد میروید و بر سر
شاخهای آن بر ده سنبلها چون پسته بالند رطوبتی لزجی از آن ظاهر میشود و گلش سفید و منبتش مزارع و زیر تاک انگور است
در اول گرم و در دوم خشک و مخرج حصی و مثانه و طلا را او با جهة بهق و برص سفید مجرب یافته اند و مورث جراحت است
جلد و مصلحش طلا کردن با روغن است بعد از شستن آن **طهیون** نوعی از قطر داران بزرگتر و تازه او سفید و بعد خشک
سرخ است و در زیر درخت بلوط و زیتون میروید از سموم قتاله است حتی بوئیدن آن . **طهوج**
بفارسی طیهو نامند از کبک کوچکتر و در رنگ مثل او و در جمیع افعال مانند آن و جهة ناقهین و ضعیف الاحشا بغایت نافع است
طین بهترین خاکها خاک خالص از ریگ و شوره و گوگرد است و طین الحرا جهة پاکی او خیار مند و بفارسی خاک اسب نامند
و اقسام خاکها بعد از احراق و شستن سرد و تر و لطیفتر و در افعال ثابت تر میباشند و جمیع خاکها خالص سرد و خشک اند
سوای طین بلید المصطکی و لطیفترین خاکهای است که در آب شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین مصری که از آب
نیل حاصل میشود بهتر از اقسام آن و مجموع او رادع اورام حاره و مقوی اعضا است و رافع حرارت معده و اعضا
که از سواری بسیار و حرکات حادث شده باشد و چون خاک خالص را در آبهای شور و شور ریخته بگذارند تا ته نشین
شود اصلاح آن میکند و چون با آب تلخ و شور مخلوط کرده عرق کشند شیرین میشود و مجربست و خاکهای غیر خالص در
افعال مشابه بجزو مخالط او ست و خاکی که همیشه آفتاب بر او تابیده باشد طلای او با سرکه جهة گزیدن هوام و بعد لیل است
و آنچه آتش بسیار دیده باشد بغایت مجفف و منقی بثبره و جالی بهق و رافع خشونت حلق و بدن و حکه و با سرکه جهة گزیدن
زنبور و خاک تنور با نمک و سرکه جهة حکه سر الاطفال مجرب است و جمیع خاکها نفاخ و مسدد و در اقسام آن ا میسوان است
و بوی کاه گل کهنه که آب و گلاب بران پاشند مقوی دل و دافع خفقانی و رافع غشی و التهاب و ضماد او با سرکه جهة

و درد وجع اورام و قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل گل مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت مفید و مضر سپرز
و مصلحش مصطکی و گلاب شربتش تا دو درهم است طین خراسانی گلیست بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم و
با اندک شوری و ضرر خوردن او کمتر از سایر خاکهاست و بعضی که عادت بخوردن گل داشته باشند بجهت کمی مضرت
از آن میخورند و شرب او بعد از خوردن چیزهای چرب و چیزهای مرطوبه دارد که قی آرند مانع قی میگردد و جهت سیلان ابده
و جوع کلبی و سفید مهلکه که با قی و اسهال باشند و منع نزلات مفید است خصوصاً که مخلوط باشند با شنه و گلاب و سعد
و اذخر و کبابه و قاقله و قدر شربتش تا سه مثقال است و در رفع سفید و دو قیه برشته کرده او را سه بار با آب سیب
ترش یا به نوشند و بدستور با آب بسر و در طبخ سعد همین اثر دارد طین اندلسی سیاه کثیف میباشد و در ضماد آن
استعمال جایز نیست طین رومی سرخ و نیم رنگ سفیدی مایل بکبودی و خوشبو میباشد و بکبودی طین قبرسی سفید است
و در افعال مثل گل ارمنی است طین اصفر از میان دو کوه حوالی قسطنطنیه بهم میرسد زرد مایل بتیرگی و بر آن
صورت بت است سرد و خشک در رفع نزف الدم و نفث الدم و اسهال و جوع کبد از بهترین خاکها است
طین قبرسی سرخ درخشنده و خوشبو است و بر زبان بسیار می چسپد و در جمیع افعال قایم مقام گل مختوم است
طین صوفی صید خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد سیروان از بقعه صوفی صید آرند نگاه داشتن او مانع گزیدن
هوام و مار و از مجربات است و بدستور طلای او بر موضع گزیده و شرب او همین اثر دارد و در سایر افعال مثل گل مختوم
است طین داغستانی قسمی از او زرد و گاهی سیاه رنگ و مغسول و سفید و مصنوع بشکل قرص و قسمی مایل بکبودی
است و مجموع آن خوشبو خصوصاً مغسول سفید او و از داغستان حوالی سیروان آرند در جمیع افعال بهتر و قوی تر از
گل مختوم و مفرح قوی و رافع سمیت اخلاط و تب و غشی و خفقان است و حقیر مکرر تجربه نموده طین فارسی گل
سرشور است و گل سرشوی گویند مایل بزردی و خوشبو و جالی جلد و رافع چرک و در افعال قریب بگل ارمنی
و بعضی طین البحیره المخصوص میدانند طین الاکل و طین اصفهانی و طین نیشابوری طین خراسانی است طین
الکاهن و طین الراهب و طین بحری طین مختوم است طین الختم طین اصفر است طین احمر و طین مغره
السم مفرد است طین حنا و طین حبوشی طین المصطکی است طین الرسال طین اندلسی و فارسی
دانسته اند و مراد از خاک خالص است و گذشت طین الحکمه از مرکبات است و اقسام او در دستور است
مرقوم و بجهت وصل و نگاه داشتن ظروف شیشه از ضرر آتش ترتیب داده اند ضماد او جهت شکستگی اعضا
و تقویه استخوان و عصب موثر است طیب الزیب اذخر است طیبا نوشادر است طیار بلغت
اکسیریان زیبق است طیحی لقاف دادی است طیوش حباحب است حرقه البلا و
مع البار و غیره ظبی غزال است ظفره بناخیه مفروشش بر زمین برگش مدور شبیه بناخن ظاهر شود

سبز و باطن سرخ تیره و ساقها که از میان برگها میروید قریب بشبری و باریک و گلش سبز و تخمش بقدر حبه انگشتی و سیاه
و منقش بسفیدی و بهلاد و شیرش بسیار سفید نیم تقبیسم قاتل و ضماد او رافع گوشت زیاده و تاليل و نواصير و اكله است ظفر نسر
فاوانیفی است ظفر العقاب شجره ابی مالک است ظفر القط بر نظر القطا است ظفره نباتیست ساقش عریض
مثل ساق باقلا و برگش مثل برگ باذرنگ و در ساقهای و علاقها سر کنج و امیخته با گلهای کم شبیه بگل سوسن کبود بر ایستی
در دویم سرد و خشک و با قبض و قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و نزف الدم اعضا باطنی و سینه و اسهال و ذرور برگ او
جهت التیام جراحات موثر است و مضر سفل و مصلحش صمغ عربی و شربتش یکمثقال و بدلش اقاقیا است ظفره العجوز جنگ
است ظالیم نوع نر نعامه است ظلف سم حیوانات و خواص هر یک با حیوان آن مذکور است و سوخته مجموع آن
مسهل ماء الصفرا است و ضماد او با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافعست ظلع ثمر خور داست
ظنبوران سنور حبشی است و بفارسی گربه دشتی نامند و در حرف سین گذشت ظیان یاسمین بری است و ماش
خیار عبارت ازو است و بلغت اندلس موزی حشیشة النار نامند و قسم موز باد مشهور بقشیه است وانشاء الله تعالی
مذکور خواهد شد و آن نباتیست شبیه بلبلاب و در هم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و شبیه بر شاخهای خاری شبیه
بها گل سرخ و گلش از یاسمین بستانی که چنبلی نامند بسیار کوچک و تخمش سیاه و باریک و بیخش و قوتش تا بیست
سال باقی است در چهارم گرم و خشک سایر اجزا او در سیوم گرم و محلل و ملطف و بوئیدن گل او جهت صداع و تنقیه
و روغن او جهت علل بارده و رعشه و سعال مزمن و فالج و لقوه نافع و طبیخ شاخ و بیخ او که نیم اوقیه را که در یک رطل آب بجوشانند
تا بنصف رسد و با شکر و امثال او بنوشند جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و فالج و استرخاء مزمن بیعدیل است و ظاهرا
روغن خاصی که بالفعل متداولست از انجا استنباط کرده باشند و حمول او مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ برگ او بقدر
سه درهم با مثل ان بسفایج و مثقال ازرق مسهل قوی سودا و بی کرب و مغص و مضمضه طبیخ او جهت درد دندان نافع
و یکمثقال از بیخ او کشنده و بقی و کرب و مغص و در قوت مثل خربق سیاه و مسهل بلغم و سودا و با ابخازی منقی قوی و قدر
شربتش تا سه درهم است و مصلحش روغن بادام و طلای او محرق و مقرح جلد و بهترین ادویه برص جهت عرق النسا و مفاصل و
و مانند آن بغایت نافع است حرف العین مع الالف عاقرقرحا لغت عربی و الفرفیون یونانی و
مشتق از عفیر و القرح است و آن نباتیست در مغرب کثیر الوجود و در شکل و شاخ و برگ و گل شبیه به بابونه بزرگ و با
سفید و مفروش بر زمین و تخمش قریب بشبری و سطبری انگشتی تند و محرق و گویند ان بیخ طرخون جبلی است و جمعی
مانند که بیخ طرخون جبلی مسمی بعود القرح و آن در شام بسیار و نباتش شبیه و گلش زرد و دانه دار مثل گل بابونه
و عاقرقرحا را قوت تا هفت سال باقیست در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل رطوبات و مقوی باه مبرود و مسهل بلغم
و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهت درد سینه و سرفه و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امتلا

و امثال آن و استنشاق در درد دندان و ضماد او مانع ورم و طلای او با نوشادر بر کام و دهان مانع سوزانیدن آتش
و از غرایب آثار اوست که چون بر دندان کرم خورده بگذارند می‌ریزاند و ضماد او با روغنها جهت تحلیل اعصاب و لذت جماع و مضمضه
طبیخ با سرکه جهت سستی لهات و زبان و حرکت دندان و غرغره او جهت گشودن سده دماغ و نوازل نافع و مفید و مضر به ریه و مصلحش
مویزج و کثیرا و شربتش تا یک درهم و بدلش دار فلفل است و روغن او که با عصاره آن ترتیب دهند و یک وقیه خشک او را کوبیده
در یک رطل آب بجوشانند تا دو وقیه بماند و هشت وقیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و صاف نمایند محلل و مدر عرق و رافع نهار بارده
و ضماد او جهت جمیع امراض بارده و تقویه باه شرباً و ضماداً نافع است و سعوط او جهت صرع و درد سر و شقیقه مفید عاقول
علاج است و گویند ابنوس است عاج دندان فیل است و در اینجا مذکور است عاقر قرحا شامی اسم بربریست عاقور را اوراقیون است
عاقر شمعا ابوجلسا است عاقد البن غالبونست عالبوسس عالسس است در قانون در حرف عین ذکر یافته
العین مع الباء و غیره عبشران شامل برنجاسف و شجره مریم است عبهر نرجس است عبیر اسم
عربی زعفران است و مرکب او اقسام میباشد و در دستور اول مرقوم است عبیروس اسم سریانی برداتی است
عتیب ربیب حب کاکنج است عتیلر اسم عربی سوسن سفید است عتقو و اسم نرغاله کمتر از یکساله است عترفان
مادیه است عتم زیتون جبلی است عثثق نبات منتنه اسم عربی نباتیست بقدر قامتی گلش شبیه به برگ کبر و سطبر اخوه در
آخر سیوم گرم و خشک و محلل و محرق و عصاره خشک کرده او را چون بکر ضماد کنند موی را مثل نوره میبرد عثرب
بعجم عربی درخت انار است عجلان دانه انگور و مویز و امثال اوست عجیا اسم عربی به سطر ینونست عجیب گیاه اناغالس
است و گویند حب النیل است عجیه اسم عربی قسم از خاگینه است و کوکو نامند و در حیص البیص مذکور شد عدس
بفارسی و خرنک نامند بری او کوچک مایل بتیره و بی تلخ است و بستانی پهن و مدور و تا سه سال باقیست و در حرارت
مایل باعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و جالی جلد و جرم او قابض و آب طبیخ او مسهل و مفرد
او با روغن بادام بعد از رفع تبها مانع نکس و مطبوخ مقشر او با سرکه مقوی معده و دافع نفخ است و نیز سرکه بخته نفاخ و آب
طبیخ او جهت ورد سینه و سرفه و مضمضه او جهت قلاع و خناق و زود بر آوردن سی عدد او مقشر مصلح فساد معده و ضماد او با عسل
جهت قروح غایره و با سفیدی تخم مرغ جهت نمله و حمره و شقاق و با برگ کلم جهت ورم پستان و انجاد تبیر و مطبوخ او در سرکه
جهت تحلیل خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهت ورم مقعد و ورم حار چشم و با تخم خربزه منقی بشره و رافع زردی رنگ
و با اکلیل الملک و آب جهت نزلات و سوخته او جهت سفید کردن دندان و دستار خوان تخم بلکه مفید و اکثار خوردن او مظلم
بصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و محرق خون و با شربتها مولد استسقا و قولنج و مهیج بواسیر و مورث عسر البول و احتباس
حیض مصلحش روغن کنجد و پختن با برگ چغندر و استعمال گوشت فربه و سرکه است عدس المر تخم نوعی از سوسن بری
است و مذکور شد و گویند اسم ملقم است عدس الماء نوعی از طحلب است که خزء الضفادع گویند عدر تا

که آنرا حدق گویند عصمان اسم یونانی خیز توقا و بخور الاکراد است عرائیس البقل بالفتح شبیه است عرم
سماریس است عصف کافیلوس است عصص اسم درخت سدر بربیت و طحلب حب الغار را نیز باین اسم خوانند
اند عرق بهار اسم فارسی شکوفه نارنج است عرطب خشک است عروسک اسم فارسی طلیوث است
عروسک پس پرده اسم فارسی حب کاکنج است عریر الکبیر و عریر الصغیر قنطوریون کبیر و صغیر است
عسل بفارسی انگبین نامند و بهترین آن صاف است و مایل بسرخی و قوام دار است و با اندک حدت و خوشبو طعم و تیزی
باشد و بعد از آن سفید و زبون ترین او سبز و سیاه و خشک و تلخ و کهنه است که زیاده بر دو سال مانده باشد در غایت حدت
می باشد و مورث جنون و محرک اخلاط مهلک مانند عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و درد آن
و ورم امعا و صاحب الفذاد و جلا و حدت او بیشتر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف گرفته را نفوذ و انضاج و غذائیت
بیشتر و بی نفخ و مدر بول و مسکن سرفه است و مجموع آن در آخر دویم گرم و در اوایل آن خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات
و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن و مفتح دهنهای رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوت ادویه و
رسانیدن آن باعضا و جهت نقرس دماغی و سینه و تنقیه ریه و معده و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاة و عسر البول
و فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح و تقویه اشتهای باه و ممزوج او با آب مرطب اعضا و مدر بول و منقی قرحه مثانه است
و بالخاصیه مسکن عطش و تشنگی و قی کردن بآن جهت ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهت مفاصل و تقویه باه مجرب
و با آب زیره جهت رفع سمیت قطر و گزیدن سگ دیوانه و اکتحال او با آب پیاز جهت بیاض و دمعه و حکه و جرب و نزول آب
و با انزروت و نمک سنگ جهت ریاح و رطوبت گوش و تنقیه چرک آن نافع و با اغذیه جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاده والتیام آن
مجرب و با نوشادر جهت بهق و برص و طلا او حافظ جثه است از فساد و مانع تعفن گوشت و میوه و برف و حافظ قوت سایر اشیا
و با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف و حمول او جهت علل رحم زنان نفسا و ضماد او جهت رفع قمل و رشک و قوی کردن قضیب
که بعد از حمام بکر بتضمید نمایند و با آرد گندم جهت گشودن دمل و نفع اورام و با زراوند طویل در کسیر جهت التیام جراحات عمیقه
مجرب بخلاف سایر شربتها و جهت قروح لثه و لهاة و تقویه دندان مفید است و مطبوخ او با شراب جهت رفع آثار ضربه و لقوه و
غرغره او جهت پاک کردن چرک جراحات حلق و لوزتین و حقنه او با آب با رتنگ تا سه روز جهت قرحه امعا سحج و مضر محرورین
و مسیل الاستحاله بصفرا و مصدع و مصلحش مانع حار و مصلحش سرکه و کشنیز و ربوب ترش و آب لیموی ترش و قدر شربتش
یازده مثقال و بدلش فانیذ و شراب انگوریست و از خواص مجربه عسل است که چون زن حامله با آب شربت نموده ناشتا بنوشد
باعث منقص گردد و در غیر حامل این اثر مفقود است عسل داود داودی است و مذکور شد عسل طبرزد شیره
نبات است عسلیج اسم مصری عرطنیثا است و صنف اخیر بخور مریم را نیز نامند عسالیج شاخهای
تازه روییده اشجار است که هنوز مستحکم نشده باشد عسل لبنی میعه سایله است عسل لقصب

ابنه مذکر است **عسل البلادر** رطوبتیه سیاهی است که در جوف بلادر است **عسل خشک** خشک الکبین العقلین مع

عشبة الیاسمین و غیره بمخففه عشبة الفار لغت اندلسی ان یاسمین بریست و در بطیان گذشت و مغزی او قوی تر

یاسمین برّی بسیار و لایاب ضعیف الاثر اند و تجربه رسیده و طریق خوردن عشبه در دستورات مذکور است و جمعی که او را

در همه مواد نائب مناب چوب چینی دانسته اند اصلی ندارد بلکه جهت مفاصل فرمنه و صاحبان مزاج بسیار سرد قوی تر از چوب چینی

و در سایر امراض و از جهت ضرر او زیاده پر نفع است و سفوف او هر روز تا به یک مثقال با نبات کهنه زیاده بر آن جهت مفاصل

فرمنه و صاحبان امزجه بسیار سرد مجرب و در بعضی جفیر او را قوی تر از طبیخ آن یافته است و ضماد او با گلاب جهت تسکین درد

و تحلیل اورام نافع است **عشبة السباع** کراث نبطی کما است **عشر** در شکر العشر گذشت **عشرق**

ملغته حجازیست عریض الورق است و بعضی گویند مرد است و ابن تلمیذ گوید گیاهیست شبیه به برگ عار (؟) سرخ و خوشبو

و عروسان استعمال میکنند و دینوری غیر آن دانسته است **عشقه** نباتیست مثل لبلاب و بسیار کم برگ و شاخهای او

نبات از لبلاب قوی تر و دراز تر و به هر درختی که بپیچد خشک کند لهذا عشق مشتق از وست و تخمش شبیه بحلبه و از آن کوچکتر

و در شکار لوبا مند و بعضی اطبا این زبان تخم او را اکثرث دانسته اند **عصا الراعی** کبیر و صغیر میباشد کبیر و صغیر ماده

است و بفارسی کبیر را اسبرغ عزیز مانند تخم و ساقش سرخ و برگش مایل بسفیدی و در باغها بسیار است و صغیر او را در

شکار خاکتره گویند برگ و ساقش سبز و کوچکتر از کبیر و تخمش به برگهای او پاشیده و تخم هر دو از زیر برگهای او نبوده

و در افعال کبیر او از صغیر قوی تر و در سیوم سرد و در اول خشک و رادع و مدر بول و مبرد و مسکن حرارت باطنی و ظاهر

و قابض و قاطع نفث الدم و آب او قاطع حیض و جهت قرحه امعا و نفث الدم سینه و اسهال مراری و قی صفراوی و تپهای

دوری و ضماد او جهت باد سرخ و اورام حاره و منع انصباب مواد و جراحات تازه نافع و حمول او قاطع حیض و مضر ریه

و مصلحش انجیر و قدر شربتش از آب او تا هفت مثقال است **عصفور** بفارسی گنجشک و بترکی سرچه نامند بری و اهلی میباشد

در دوم گرم و بری از اهلی یابس تر و محرک باه و مسخن بدن و موافق مرطوبین که ریاح در ایشان تولد کند و آب گوشت او

ملین طبیعت و جرم او قابض و جهت استسقا و فالج و امثال آن و ضعف جگر و یرقان و جهت ضعف باه خصوصا تخم و مغز سر او

که در وقت هیجان گیرند بغایت مفید و تخم او در تسمین بدن بعدیل و مغز سر او با زرده تخم مرغ نیمبرشت با شربت حمول او با

باعث سرعت انزال و حمل زنان عاقر و خون و زبل او جالی بیاض عین و زبل آن جهت کلف و ثالیل مفید و مضر بمحرورین

و مصلحش آب انار و امثال آن و استخوان سائیده او مقوی معده و جهت اسهال نافع و نا سائیده بغایت مضر احشا است

و چون مقعد گنجشک را پاک کرده در ثقبه گوشش بدارند در حال درد را ساکن کند مجرب است و چون مجموع او را

پاک کرده سوای سر او را زنده در آشیانه زنبور عسل بیاویزند تا از نیش مگس عسل کشته شود آنگاه در روغن

ند این روغن مذکور جهت استرخا عصب و نقرس مجرب است **عصیر الرطبة** سیلان است **عصارة**

سوس رب السوس است **عصاره** آب افشرده نباتات اعم از آنکه خشک کنند یا نکنند و هریک در ضمن آن مذکور
است **عصب** و عصاب شیلرج است **عصفر** احریض است **عصفور** بری باداورد است **عصفیره** تمیمی گویند
بلغت مصر اشترغار است **عصبه** ریحانی سلیمانی است و گویند فنسوس است **عصب** نوعی سوس است **عصاره**
خشخاش اسود افیون است **عصاره القرظ** اقاقیا است **عصاره** مامیثا شیاف مامیثا است **عصفور** الشوک
ببیر است **عصفور** الساج سنوانونت **عصفره** خیری زرد است **عصفور الحیطان** است **عصی**
الرعی حلبوب است **عصلان** حشیشتیت رگ نیز است **عضاه** بضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچک خاردار است **عضابات**
اسم جانوریست گزنده است **عضاپه** ضب است **عضرس** خطمی بری است **العین** مع الطاء و غیره
عطشان ونیما تویس است **عطب** قطن است **عطفل** پراسیح است **عطاره** اسم هندی سنبل رومی است
عطوس اسم عربی حمار وحشی است **عطر منشم** حب المنشم است **عطارد** بلغة السریان روح
توتیا است و بعضی زیبق را باین اسم خوانند **عظم** بفارسی استخوان و بترکی سموک نامند و اکثر خواص استخوان حیوانات
است که در ضمن اصل آن مذکور است سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام است و در دوم سرد و در اول سیوم
خشک و سوخته او در آخر سیوم تنک و شراب او جهت صرع مجرب است خصوصاً پوسیده او و جهت عرق النسا و مفاصل و اسهال
و رفع نزف الدم نافع و جهت تب ربع بستن طلسمی که بر آن نام مجرب دانسته اند و ذرور او جهت ناصور و آکله مجرب است
خصوصاً با اندکی صبر زرد و آشامیدن سوخته کهنه آن با سکنجبین جهت ورم سپرز و با عسل بغایت مقوی باه و ذرور آن جهت
قروح اعضای باطنی عصبانی و با سرکه جهت سوختگی آتش و مار التعبیر جهت آثار ابله غیر آن نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است
و گذاشتن دندان انسان با استخوان بال است هد در زیر سر نایم موجب عدم بیداری است تا داميکه بر ندارند
و یا خود داشتن آن و در زیر سر گذاشتن مانع احتلام است و دفن کردن کاسه سر در برج کبوتران سبب کثرت ایشان میشود
و چون دو دندان پیش سگ و گربه را در میان جماعتی بیندازند و ایشان ندانند باعث خصومت آن میشود و چون استخوان
سگ را بجای استخوان آدمی که شکسته بر طرف شده باشد بگذارند التیام یابد و فاد استخوان سنگ پشت با صبر موی را مثل نوره می برد
و در رفع زخمها بی بدیل است **عظم** الصبی عرن است **عطار** اسم عربی سالامندر است **عظلم** گیاه نیل است
و قطلب نیز نامند **عطا** نوعی از صدف است **عفصج** نوعی از بلوط است و مذکور شد **عفار** اسم عربی مطلب
است **عفص** بفارسی مازو نامند درخت او مثل درخت بلوط است و بعضی بلا و بلوط یکسال بار میدهد و یکسال
مازو و بهترین سبز بی سوراخ و قوتش تا سه سال باقیست و در دوم سرد و در سیوم خشک و قابض و حابس حیض و اسهال
و عروق و طبیخ جهت سیلان رطوبات رحم و سفوف او با زرده تخم مرغ جهت حرص امعا و اسهال کهنه و ضماد پخته او جهت تجمیع ادرار
مقعد و خروج آن و رفع بدبوی عرق و با سرکه جهت قوبا و باد سرخ و سیلان حیض و بر آمدن ناف اطفال نافع و سوخته او

قاطع سیلان خون از همه اعضا و مجفف قروح و مانع نزله و دافع وسنون و مضمضه طبیخ او جهت قلاع و تقویت لثه و دندان
کرم خورده و اکتحال او جهت دمعه و سلاق و جرب و آب او جهت سیاه کردن موی و استحکام زنگ مداد موثر و نفوخ او نافع
رعاف و مضر سینه و حلق و مصلحش کتیرا و شربتش یک مثقال و بدلش پوست انار است **العین مع القاف** و عقیق
عقیق بهترین او سرخ و زرد و سفید است در دوم سرد و خشک و سوخته او لطیفتر و مقوی دل و مفتح سده
سپرز و جگر و زیر انیدن عصاره و رافع خفقان و آشامیدن مقدور آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا و سوخته او مقوی لثه
لثه و رافع سستی آن و دندان متحرک و مقوی سینه بامره و انگشتری او
باعث اهلیت در رفع غضب و سپنج و مسهل خرات است و مضر کرده و مصلحش صمغ و شربتش نیم درهم است
عقرب باصطلاح اکسیریان گوگرد است و بعربی اسم کژدم فارسی آن شباله نامند و آنچه دنباله را کشیده
جراره و آنچه دنباله کوچکتر باشد و زبون ترین اقسام او سیاه دم دار است و بهترین او در مداوا زرد دنباله
است و تجربه رسیده که چون اجزای آب ندیده اندک باشیده و بر رو بگذارند خصوصا در تابستان عقرب بسیار
از آن متکون میشود در آخر سیوم سرد و خشک و شکافته او را بر موضع گزیده عقرب ببندند جذب سمیت میکند و آشامیدن
برشته کرده او جهت قرحه سینه و سرفه و رفع سم عقرب گزیده و سفید ربا و دویه مناسبه جهت سنگ گرده و مثانه و عسر البول
او با علاج رادویه حاره جهت بیاض ناخنه چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند و با سرگین موشش بقدر نصف او جهت
تقویت بصر و طلای او جهت ساقط کردن دانه بواسیر و برص و بهق و نمش و کلف و تروح خفیفه قوی الاثر است و روغن او
که زنده او را بعد از بیست و ششم ماه در روغن زیتون که بازای هر عددی ده مثقال باشد انداخته چهل روز در آفتاب
بگذارند جهت عرق النسا نافع و بواسیر مجرب است و طلای برشته کرده او با روغن زیتون که بعد سوختن [illegible] جهت
رویانیدن موی و داء الثعلب مفید بل رستن بکیمد و عقرب قد بید کرده بر ران زنی که بیمشیه استقاط جنین شود مانع سقوط
میگردد و گزیدن عقرب بر غیر تقلیب را نیز نافع و از مجربات شمرده اند و آشامیدن او مضر ریه و مصلحش گل ارمنی و تخم
کرفس و شربتش نیم درهم **عقرب بحری** ماهی صدفی خاردار است در سرش بزرگ و خارهای سفید بر آن رسته و نیش
آن جیوانیست و گزیدن او باعث سوزش عظیم میگردد و اکتحال سوخته او جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه
چشم و طلای [illegible] داء الثعلب مفید است **عقاب** باصطلاح اکسیریان نوشادر است و در لغت اسم
دایه یعنی مرغیست شکاری بزرگ و بترکی قراقوش نامند در دوم گرم و خشک خون او محلل اورام و زهره او جهت نزول
آب و بیاض و تقویت بصر و زبل او جلای کلف و جوشش رخسار و محلل خنازیر است **عقعق** از طیور معروف
و از کلاغ ابلق کوچکتر و بطبری ترتر و بترکی [illegible] در اصفهان [illegible] حاره نامند گرم و خشک در دوم
[illegible] و در خواص ترب به تراب القبلی است و اکتحال زهره او سوده مجرب در نفع جلای است عقاب

عقار کراهان عاقرقرحاست و گویند فاوانیاست **عقار** خزاست **عقار** عوطلیسا اسم سریانی اذربو
است **عقاقیر** اغردن اسم سریانی اشراس است **عقبان** اسوسانی سریانی اریسار است **عقیلا**
اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا است **عقعهان** اسم عربی ذهب خالص است **عقیلی**
اسم عربی تخوره است **عقربان** مثنت اند لسس اسقولوقندریون است **عقید العنب** میفختج است **عقده**
بلغة مصر جربه زرشک است **عکوب** نوعی از خرشف بریست برگش با سفیدی و گلش سبز و مستطیل و چون
برشته کنند لذیذ میشود و با قهوه مغشوش میکنند بغایت مفید و مبهی است و سایر خواص در خرشف گذشت **عکلیسیا**
بلغة بربریست **عکه** عقق است **عکرشش** اسم صنف اخیر نیل است و بعضی گویند راسن است **عکر**
الدهن دردی آنست و نزد اطبا مخصوص ثفل روغنها است و آن در اکثر امور قوی تر از روغن صاف او و غلیظ تر و کثیف تر
از آنست **عکبر** نزد جمعی موم کم عسل است که در اشیانه زنبور عسل یافته میشود و بعضی و شیخ الکو ... است که انبار
برسوم گویند و آن موم سیاهیست که زنبوران در اشیانه را بآن مسدود میکنند در آخر دوم گرم و خشک ملین و جاذب
قوی پیکان و خار از بدن و بخور او جهت اقسام قوبا نافع است و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع
خون نافث نایب مومیائی است و لهذا مومیائی نحل نامیده اند و قدر شربتش یک مثقال است که با ده مثقال نبات و با
عسل که با آب شربت کرده باشند بنوشند **العین بفتح اللام وکسره علیق** نباتیست خاردار و در برگ
و شکل شبیه بگل سرخ و ثمرش در شکل و طعم مثل توت سیاه و در اول ثمرش ... بکو پیکان نامند مرکب القوی
و سردی و خشکی در و غالب بحد درجه دویم و جمیع منافع او را مجرب یافته اند همه اجزای او رادع و حابس نفث الدم
و سیلان رحم و مجفف و مبرد و مقوی احشاء عصاره مسحوق برگ و ساق تازه او با اندک صمغ جهت امراض حاره و رمد
چشم خصوصاً قرحه و دمعه و ورم و ناخنه نافع و گشاینده دمل و التیام دهنده زخمها و حابس اسهال و فضلات
و خون است و جهت بواسیر و سبج سفید و خائیدن برگ او جهت قروح لثه و قلاع و بدبوی دهان و آشامیدن او با گلاب جهت حبس
حیض مانع حمل و ضماد برگ او مانع زیاده شدن اکله و نمله و رافع زخمهای سر و برآمدگی مقعده و بواسیر مقوی معده و مانع
انصباب مواد بآن و ثمر او قابض تر از سایر اجزا او و مقوی معا و بیخ او ریزاننده سنگ گرده و طبیخ برگ و ثمرش سیاه
کننده موی و مغیر گرده و مختص ... شکر و قدر شربتش از عصاره و شکوفه او سه درهم است و قسمی کوهی او بسیار کم خار
و ساقهای او سفید و ثمرش مایل به زردی و در افعال مانند غیر جبلی و شکوفه او مسهل است **علیق الکلب** نباتیست
بسیار بزرگتر از علیق و شبیه به درخت مورد و برگش عریض تر از برگ مورد و شاخهای او با خارهای صلب و گلش
سفید و ثمرش مثل زیتون و سبز و بعد از رسیدن سرخ میشود و در جوف او چیزها مانند پشم و خوردن او ...
در التیام جراحات بتجربه دانسته اند مستعمل از آن ثمر او است که جوف او را پاک کرده باشند طبیخ آن با شراب

می باشد و بعد از ان مایل بزرقی و زردی و بعد از ان مایل بسبزی و زیتونی تیره و سیاه صفایحی و قسمی بلعمی است
که ماهی نر او را ربوده بجهت اضرار ادرکرده باشند یا انکه از جهت افراط ضرر ماهی الکشته باشد و از شکم بیرون اورده باشند
و مصنوع او را که لاذن و گچ و موم و عنبر سیاه یا وزان مخصوصه ساخته باشد از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشکل است
و خالص او در خائیدن منقطع نمیگردد و عنبر در دویم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک باه
و اشتهاء و مفتح سدد و اعاده کننده قوتها که از شرب دوا و جماع کم شده باشد و باد زهر سموم و مقوی فعل معاجین
و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده و دماغ و بالخاصیه رافع امراض حاره آن و جهت جنون و نزلات و شقیقه و امراض
سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه شش و ضعف دل و معده و جگر و استسقا و یرقان و درد
معده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و عرق النسا و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع
و مداومت او با ماء العسل جهت اعاده باه مایوسین و طلای او با غالیه و روغنهای حاره جهت تقویت اعضاء تناسل و تحریک
باه و بر احلیل باعث شدت جماع طرفین و بعد از افراط او تا یک انگ او هر روز تا سه روز جهت درد معده و فم معده جدید و
قدیم مجرب و بخور او مصلح هوای وبائی و گریزانیدن هوام و بوئیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر باعث غلیان خون و
رقت آن و تولد شری و محرورین و مصلحش کافور و میوهای سرد و تر و سعوط او با روغنهای حاره رافع امراض بلغمی دماغی و سده
آن و گویند مضر امعاست و مصلح او صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح کبد است و قدر شربتش یک دانگ و یک مثقال او که
با دو چندان بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی بسته دفع در یکروز خورده شود تفریح او بحد ستی میرسد و بدلش بوزن مشک
و زعفران است **عنب** بفارسی انگور و بترکی اوزوم نامند بهترین شیرین نازک پوست و بزرگ دانه که کم تخم است
و در آخر اول گرم و تر و در غذائیه بهترین میوها و بغایت مسمن بدن و معدل امزجه غلیظ و صاف کننده خون و مولد خون صالح
و جهت افزونی پیه گرده و دفع مواد سوداوی و احتراق خلط نافع و مصلح حال سینه و شش و مضر معده رطوبی و ریحی و مصلحش زیره
و رازیانه و مضر معده جگر و سپرز و تولید ریحی و مصلح او تخم کرفس و ملین طبیعت و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و غذاهای
ترشی است و ایسر و بعد از انگور بغایت مفید اوست و مورث استسقا و تبهای عفن است و باید بعد از خوردن او
بدو روز ناشتا نمایند و مابین دو طعام خورده نشود و دانه او در سیوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعا و سفوف
آن جهت جراحات و جلای باصره و رطوبات چشم نافع و پوست مولد ریاح و بسیار بطی الانحدار و انگور نارس و عفص مائل الیبوسه
و کثیف است و روغن انگور که مکرر آب و ثفل او را با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده باشند و یا در آفتاب پرورده باشند
بغایت محلل اعیاء و سحج و ملین جلد است **عنب الثعلب** بفارسی سگ انگور و بترکی توسن اوزومی نامند و در
اصفهان تاج ریزی نامند و انواع می باشد هر یک بری و بستانی و هر یک ان نوع نر و ماده میباشد و قسم نر او کاکنج
است و نر بستانی مسمی به کاکنج بستانی و قسمی بری جبلی مسمی به کاکنج منوم است و قسم ماده بری راعنب الثعلب

است و سوخته او جهت جلای باصره و تقویت چشم و منع قبول مواد و حصول او با نوشادر جهت بواسیر مفید است عناب
بهترین او بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و معتدل در حرارة و برودة مایل برطوبت و قوتش تا دو سال باقی
و ملین احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج غلیظ و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح
و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و جهت سرفه و درد گرده و مثانه و سینه و امراض مقعد و فساد مزاج جگر
و با سکنجبین جهت تبهای صفراوی بی‌بدیل است و اکثار او مورث نفاخ و دیر هضم و مصلحش شکر و مویز و منقل سینه و مصلح آن
عسل و ادویه حاره و در سرد مزاجان گلاب و شکر و برگش مغز دانه بجدیکه تمیز طعم نتوان نمود و شربت آب طبیخ برگ او مرزو
نیم رطل با قدری شکر در عرض سه روز رافع خارش بدن و مجرب است و ذرور خشک او در رفع اکله و قروح خبیثه مجرب
خصوصا چون بعد از طلا کردن عسل در رو نمایند و پوست ساق درخت او به تنهایی و با سفیداب جهت قروح خبیثه
بی‌بدیل و نشاره چوب او رافع حکه و جرب و سعفه و طلاء او جابر شکستگی اعضا و بیرون رفتن و حرکت کردن استخوان
است و شربت عناب سائیده با دانه او رافع قرحه امعا و صمغ او با سرکه جهت قوبا و با ادویه مناسبه و تنهایی جهت امراض
چشم مفید و قدر شربتش تا پنجاه عدد و بدلش سپستان عنقود اسم جنس خوشه‌ها است و عناقید جمع آن
و اسم مخصوص نباتیست بر شاخ قدر یک شبر و برگش مثل برگ سداب و زیره و بی شکوفه و خوشه او سرخ و
مملو از تخم و در رایحه شبیه به سداب سرد و خشک و مقوی اعضا و مانع ریختن مواد باعضا و ضماد او جهت اورام حاره نافع و التهاب آن
و مسکن حدت خون و صفرا است و قدر شربتش تا سه درهم عنم بلغت دیلم و تنکابن نامند و از شاخهای درختهای میروید
و غیر بلوطیه است برگش سبز و با طراوت و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گلش سرخ و چوبش منقلر در دوم سرد
و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم حیض است شربا و ضمادا و حمولا و مضمضه او برگ
او مقوی دندان و لثه و ضماد ... او جهت جراحات تازه نافع است عنصر بفتح اول بزماده است و در منع مذکور
میشود عناق بزغاله است و در حدی مذکور شد عنرب سماق است عنب الجن ناسراست عنجد عجم الزبیب
است و جمیع دانه اثمار را شامل است عنصل اسقیل است عنزران انزروت است عنقطی اسم
یونانی شبلیجم است عندم بقم است و نزد بعضی دم الاخوین است عنصقه اسم مرزنجوش است عنزروت انزروت است
عوسج ترکیه بید درخت انار و پر خار و برگش تند و مایل بطول و سرخ و درخت بسیار میشود و میرید و قسمی برنج
را برگ مایل بسبزی و خار او بیشتر و شاخهای درازتر میباشد و ثمرش عریض و با غلاف مجموع در اول دویم سرد
و در آخر دویم خشک و طبیخ او را چون هر روز تا قدر یک ... با یک رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد و صاف او را ...
پنج فلوس ... میکنند و جهت جذام مجرب دانسته اند و رافع سودا و سوخته است و دستور او است که دو روز قبل از آن
اسفیداج با گوشت گوسفند تناول نمایند و روز سیوم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند گاه به دستور عمل کنند و بایند

روز دیگر شرب او که روز راحت است بحمام روند و مولف تذکره طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه و جرب و حکه و ریح
آثار بهتر از چوب چینی دانسته است و عصاره تازه او جهت جرب صفراوی و ضماد برگ تازه او جهت نمله و حمره و با حضاء
جهت جرب و حکه و عصاره خشک کرده او و طبیخ برگ آن که بحد قوام رسد جهت جمیع دردهای جسم خصوصا با سفیدی تخم مرغ
و باشیر دختران سه دیل و قطور آب برگ تازه او جهت رفع بیاض مجرب دانسته اند چون یک هفته مکرر کشند و چون بحد
او را ازیره کرده با سورد سبوز انند جهت قروح و امراض مقعده و منع زیادتی قروح خبیثه در دیابیدن موسریع الاثر و ثمرش
در جمیع افعال مثل برگ او و قاطع نزف الدم و اسهال و مضر سپرز و مورث قولنج و مصلحش کثیرا و بالخاصیه تعلیق او بر
سقف خانه و دروازه مبطل سحر و با خود داشتن او مورث جاه است **عود** اسم جنس چوب و شاخ اشجار است
و باصطلاح اطبا مراد چوب درختی است که از جزایر چین و هند خیزد گویند بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین
دفن میکنند تا بصفات مذکوره متصف شود و آنچه زیاده در خاک مانده باشد سست و سبک و متقشر میباشد و او را
مولد فحل دانسته اند و عود قماری نوعی است که احتیاج بدفن ندارد و اقسام عود هریک باسم بلدان موسوم اند مثل
سمندوری و سندی و غیرهما و بهترین او سیاه و صلب براق و خوشبو و تلخ است و در تالیف شیخ دانسته اند مندلی است
و قماری و هندی کم رنگ تر از آن و سمندوری و ریالی دهنیه غالب و بری و جبلی او با خطوط سفید اند و هرچه بر روی آب ایستد
فاسد است در آخر دوم گرم و در سیوم خشک قاطع اقسام بلغم و در تقویت معده بی عدیل و مفرح و لطیف و مفتح سدد و
محلل ریاح و مقوی دماغ و دل و جگر و حواس و اعصاب و احشا و حابس طبع و رافع رطوبات معده و عفونت آن و ادرار
بول که از برودت و رطوبت و ضعف مثانه باشد و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهت ربو و خفقان و سرفه و ضیق النفس
و استسقا و غشی و غثیان و سپرز و تقویت باه نافع و مطبوخ او با شراب ریحانی پادزهر سموم و بخور او محلل رطوبات
دماغی و مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور و مضر سعل و مقعده و
مصلح آن صمغ عربی و گلاب و شربتش تا یک مثقال عود قماری پنج قسم ماده عنب الدب است که بترکی مردار اغاجی نامند
و در کرمان بسیار می باشد بسطبری ساعد و از ذرعی زیاده و ابلقی و باد هنیه و خوشبو است و در افعال بسیار ضعیف تر
از عود هندی و بدل او نمیشود **عود الحیه** دوائیست که او را مومن زروی ذکر نموده و قبل از وی کسی ذکر نساخته و آن نباتی
است که از بربر و بلاد سودان خیزد و شبیه بسوسن و بیخش شبیه باصل السوس و باصلابت و خشونت مانند عاقرقرحا و تلخ
و تند و در سیوم گرم و خشک و تریاق جمیع سموم و نگاهداشتن او مانع گزیدن جمیع هوام و چون باز دارنده او را ببینند حس
و حرکت از آن ساقط گردد و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه و تدهین مطبوخ او در روغن زیتون رافع عرق النسا
و وجعهای بارد است در همان ساعت و شربتش نیم مثقال است **عود** العطاس نزد بعضی کندش است
و نزد جمعی بیخیست بقدر انگشتی سر او سطبر و طرف دیگر باریک مانند بیخی و تیره رنگ و درونش سفید و شاخهای

و در شاخهای گیاه او باریک و انبوه شبیه بگیاه برنجاسف و برگش شبیه به برگ زیتون و قبه او کوچک و شبیه با بونه
و تند بوی و عطسه آرنده و بیطاران در جراحات دواب استعمال نمایند تازه او در آخر دوم گرم و خشک و در آخر
سیوم یابس و معطس قوی رجالی و محلل و جلا و رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است **عود**
الصليب نزد جمعی چوب انا غورس است بسبب خاصیت او در صرع لا دفع و بعضی بجهت قضای حوائج دیگر آن چوب
خطمی و چوب محلب قومی انرا کرا دانسته اند **عود القرح** نزد بعضی عاقرقرحا و نزد بعضی ابج است و برخی گویند
نبات با صدت و نبات او شبیه برازیانج و بقدر ذراعی و شاخهای او مثل ریباس عریض و در شام بسیار است
در سیوم گرم و خشک و در جمیع افعال مثل ابج است و در بعضی خواص مثل عاقرقرحا است **عود** النجور عود قماری
است **عود** البرق دارشیشعان است **عود** الريح اسم مغربی ارفس است و نزد جمعی فاوانیا است
و نزد بعضی مامیران و نزد بعضی وج است **عو سیا** اسم رومی بسباسه است **عود بلسان**
شاخ درخت بلسان است و بلسان مذکور شد و چون بالفعل مفقود است شاخ درخت بشام را بدل میکنند و در
جمیع افعال ازان ضعیفتر است **عود الفالوج** ابوالخلسا است **عود الوج** وج است
عود الصليب فاوانیا است **عود** الدرمه مجروب است **العين مع الهاء** غیره عهن
صوف است **عيثون** سنا بلدی و در مغرب کثیر الوجود است ساق و شاخ او مایل به سیاهی و سرخی و دراز و
باریک صلب مملو از برگ ریزه شبیه به برگ مورد و در هر شاخی گلی مدور بقدر درهمی و مایل بسیاهی و بسیار تلخ
و بعضی او را از اقسام ماهیزهره دانسته اند در اول سیوم گرم و خشک و مطبوخ تازه او با انجیر مسهل بلغم و سودا
و جهت درد ورک مفید و نهایت مورث کرب و مضر احشا است و صنف دیگر او شبیه بقسم اول و شاخهای او دراز تر
و مایل بسفیدی و گلش زرد است و مسهل بلغم و سودا است و سهاله تر از قسم اول و جهت درد مفاصل و
امثال آن نافع و منقی و مصلح عنا افسنتین و شربتش تا دو درهم است **عين الديك** بفارسی چشم خروس
نامند دانه ایست سرخ و صیقلی و براق و مدور و مایل به پهنی و درخت او قریب بدرخت فلفل و خوشه او شبیه
به بلم و از جبال رکون آرند و نزد بعضی تمر هندی است در سیوم گرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده اند مفرح و مقوی
اعضا و بغایت مقوی باه و مولد منی بحدیکه کثرت جماع موجب ضعف نشود و محافظ قوتها و رافع تب و جزء اعظم معجون
ملوکی و حافظ الصحت است و مصلح [illegible] و شربتش یک مثقال و باید با شیر تازه و ترنجبین و شکر
یکسال استعمال کنند **عيصو** بکسر اول نباتیست کوهی و شاخهای او بی برگ و کلاه در رفع جراحات تازه قوی
الاثر دانسته اند **عين** الهدهد اذان الفار رومی است و در افریقیه بجهت حشرات الشا [illegible] استعمال نمایند
عين البقر اسم نوعی از انگور و بلغت مغربی نوعی از الوا است و اقحوان را نیز نامند **عيون** الا على اقحوان است

عیصوب اذان الفار است **عیسیس** بلغت اندلس عنب الحمام است **عین السرطان** سبستان است
عین الجمل بلغت شام قسمی صعتر است **عیدان** اسم جنس شاخ نباتاتست و بلغت شام دارشیشعان است
عیزران زعرور جبلی است **عبام** اسم عربی درخت غرب است و نزد بعضی درخت چنار و نزد بعضی سفیدار
عیدان البطاط اذان الفار است **عین البطاط** بلغت اکسیریان زیبق است **عین الحیوان** آب سنگی
مشهور است و در طب نفعی از آن ذکر نکرده اند **حرف الغین المعجمة مع الالف غافث** نباتی است
دگسترفار شکوفه گیاهیست کبود مایل به بنفشی و طولانی و تلخ و با عفوصت و برگش دراز و عریض و زغب دار و از وسط
برگها و شاخ بجوف خشونت دار میروید و قوتش تا سه سال باقیست در دویم گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و مفتح
سدد و جگر و مقوی معده و جگر و مدر حیض و شیر و بول و عرق و مسهل اخلاط سوخته و حاره و رافع تبهای مرکبه و سده سپرز
و جگر و ورم و زالو بحیف و التیام دهنده زخمهاست و حمول او مدر قوی حیض و گویند مضر سپرز است و مصلحش انیسون است
و بدلش مثل او اسارون و نصف آن افسنتین و شربت او سه درهم و در مطبوخ هفت درهم است **غار** درختیست
که تا هزار سال میماند و نزد بعضی یونانیین بیت محترم بوده برگش خوشبو شبیه به برگ زیتون و قسمی از آن شبیه به برگ بید و
ثمرش بقدر فندق و پوست او رقیق و سیاه و مغز تخمش سبز مایل بزردی و خوشبو و تلخ و در آخر دویم گرم و خشک و دانه
او گرم تر از سایر اجزاء و طبیخ برگ او موافق رحم و مثانه و ضماد دستش جهت گزیدن زنبور و با نان و به دستور با آرد جو برشته
جهت تسکین دردهای حاره و مفاصل و طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و پاشیدن آب او در خانها جهت گریزانیدن هوام و
آشامیدن ان مقوی اثر اشتمام آن باعث گریختن هوام دیگر است و حب الغار محلل و مدر و تریاق جمیع سموم و کشنده
جنین و مقوی فهم و رافع ربو و ضیق النفس و سرفه کهنه و ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و گرده و مثانه و حصاة
و سپرز و وسواس و صرع و درد کمر و مفاصل و احتباس حیض و با عسل جهت قرحه امعا و قطور او با روغن گل و سرکه
جهت گرانی سامعه و دوی و طنین و ضماد او جهت بهق و تحلیل اورام بارده مفید و قدر شربتش یک مثقال و بدلش سافج است
با حب محلب یا بزر ضیفیا یا بادام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون و مضر سینه و مصلح آن کثیرا و فرزجه حب الغار مسقط
جنین و سعوط آن جهت لقوه و جلوس در طبیخ او جهت امراض مقعد و رحم نافع است و پوست بیخ درخت او بقدر سه قیراط
جهت اخراج حصاة و امراض بارده جگر نافع و با خود داشتن چوب او باعث قضای حاجات و قبول عامه و از دیاد
جاه و شستن بدن با آب او در حمام مبطل سحر و گویند چون قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که معقود اللزه
باشد از دو لیخ بیرگرد و مجرب دانسته اند و روغن غار که دانه او را پخته آنچه بر روی آب ایستد بردارند یا از
برگ تازه و دانه او با روغن زیتون ترتیب دهند مفتح دهن های رگها و محلل و رافع اعیا و درد عصب و شقیقه و تبهای
بارده و درد گوش و قروح مجرب و حکه و قوبای طفلی و داء الثعلب و قروح ابریه و اصلاح اعضا و سعوط او جهت تشنج

تشقیقه و شرب او کشنده کرم معده و معتی است و نوعی از غار میباشد که بیونانی خافادامی گویند شاخهای بلندتر
و برگش باعرض بیشتر و خشونت بیشتر و در مزرب باران و باغنه میکند و حمول عصاره او مدر حیض و شرب برگ او با شراب
مسکن مغص **غاکیبون** در قانون در حرف عین مذکور است و بلغت یونانی بمعنی عاقد اللبن است حیوان نباتی
است که حکم بیبرمایه دارد در بستن شیر برگش دراز و گلش زرد و ریزه و انبوه و خوشبو و نزدیک بها ایستاده میروید
در اول گرم و در دوم خشک و حابس نزف الدم و ضماد گل او جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با روغن گل
جهت اعیا نافع است و بیخ او در اول گرم و در دوم تر و بغایت محرک باه است **غار** اسم فارسی نوعی از مرغابی
است بزرگتر از اردک و در افعال مثل بط و از آن گرم تر و غلیظتر و روغن او محلل و مفتح و جهت ریاح و تشنج بلغم
و استسقا و درد مفاصل شرباً و ضماداً نافع است **غالیس** بلغت یونانی بمعنی متیقن الرایحه است و در
قانون در حرف عین ذکر یافته و غالوسیس بواو نیز آمده و در طبرستان بلیم نامند و در بستانها و صحراها بسیار
میروید بقدر نبات انجره و برگش با ملاست و بدبو و گلش سفید و چیزی مانند گل [illegible] و ثمرش بقدر [illegible]
و بعد از رسیدن سیاه و براق [illegible] و در [illegible] که زیادان رنگین میسازند و بیخ او سفید و با تحقیق در
سیوم گرم و خشک و محلل صلابات و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم قدمین [illegible] و ساق او برگ
و شاخ او [illegible] ضماد کنند و خوردن شاخ او [illegible] جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و ربو و درد سینه
[illegible] و چیزی دیگر [illegible] مقام او [illegible] و مفتح سده و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح و جهت جرب
و حکه و بالخاصیه جهت علل صفراوی سفید و [illegible] با [illegible] آب انار و روغن زیتون جهت پاک کردن [illegible] معادن
موثر است و [illegible] بیخ او بقدر ده درم مسهل قوی بلغم و سوداء رقیق و سریع العمل است **غاریقون** [illegible]
شبیه به [illegible] و اجزای [illegible] و در [illegible] درختهای انجیر و [illegible] و امثال آن [illegible] مانند
ماده که از درخت بلوط بهم میرسد و بهترین او سفید سبکوزن است که با اندک مالیدن از هم ریزد و [illegible]
منعقد [illegible] باشد و این قسم را [illegible] نامند و قسم نر او مطوقات و در صفات [illegible] و استعمال آن جایز نیست
و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ او قریب بسموم اند و شرط است که بدون کوفتن [illegible] نمایند
[illegible] لطیف گذرد [illegible] شبیه بناخن [illegible] است [illegible] هرگاه گرفته شود اجزای [illegible] بهم [illegible] ریزد [illegible]
میکند و قوتش تا چهار سال باقیست و مرکب القوی و در دوم گرم و خشک و با [illegible]
و سوداء و صفرا المخلوط به بلغم و محلل نفخ و مقطع مواد غلیظه و مفتح سده جگر و گرده و با زهرگزیدگان افعی و عقرب
[illegible] مقوی عصب و جاذب مواد از اقصی بدن و مقوی دل و مفرح [illegible] و مدر بول [illegible]
و با [illegible] کابلی و مصطکی منقی دماغ و رافع شقیقه و درد سر مزمن [illegible]

و گوشت او صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ او با شبث جهت ریاح تهیگاه و درد زانو نافع و زبل و زهره او جالی
و تند و رافع آثار و مقوی باصره **غراب** اسم جنس کلاغ است و ابلق او را غراب البقع و سیاه بزرگ او که موسوم
بغراب اسود است بترکی تورتورن گویند و سیاه کوچک او که در کشت زارها بسیار میباشد مسمی بغراب الزرع و بفارسی
کلاغ سیاه نامند و آنچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای او سرخ است بفارسی زغن و زاغچه گویند و غیر غراب
است و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف اوست کلاغ سفید که ابقع باشد در دویم سرد و خشک و خوردن او را
در قطع بلغم مجرب یافته اند و تعلیق چشم او صورت بیخوابی است و اجتناب خوردن گوشت او اولی است و زاغ بغایت
ردی الغذا است و در سیوم گرم و خشک و در خواص مثل غداف و جلوس در طبیخ او جهت ریاح رحم مفید است و چون
زنده او را در ظرفی گذاشته با براده حدید و تر نمایند مثل سرکه و آب ترنج چهار روز در سرگین اسپ دفن کنند تا حل شود
خضاب مجرب دانسته اند و گویند تا مدتی مدید رنگ او تغیر میکند و در تغیر رنگ وضع و در یابیدن آن تجربه مجرب است
و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه و مفرح و ربین(?) سرکه و زهره اقسام کلاغ
جهت بیاض چشم و ناخنه و زبل آن جهت برص و جمیع آثار نافع **غری** بفارسی سریشم نامند و بترکی یا لرشقان نامند
و آن عبارتست از چیزهای چسپنده که وصل اجسام بآن کنند و آن انواع میباشد و مراد از مطلق آن سریشمی است
که از پوست گاو میسازند بعد از آن سریشم ماهی و مجموع گرم و خشک اند بتفاوت مراتب **غری الجلود** سریشمی
است که از پوست حیوانات بتکرار جوشانیده بعمل آرند تا مهرا شود و بگذارند تا صاف گردد و عمل را اعادت نمایند تا بجهت(?)
جرم آن از آب ممیز نشود و آنگاه در آفتاب چندان بنهند که بحد انعقاد رسد و بهترین او معمول از پوست گاو است
در دویم گرم و خشک و شرب او جهت قرحه ریه و نفث الدم و ضماد او جهت منع ورم زخمها و سوختگی التیام جراحات
و مستحکم کردن استخوان شکسته و رفع برص و بهق و فتق و قیله و جرب متقرحه و قوبا و تقشر جلد نافع است و سوخته منضج(?)
او قایم مقام توتیا است **غری السمک** رطوبتی منجمد است که در شکم ماهی بنی و راز و جر البحر نامند و امثال آنها
بهم میرسد و بعضی سیاه و برخی سفید میباشد گرمی و خشکی او کمتر از غری الجلود است و در جمیع افعال مانند آن و مقدار
او روزی یکمثقال با دو مثقال جهت سل مجرب است و ضماد او جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از تخته ساخته(?)
و برنج و امثال آن ترتیب دهند در منافع قریب باصل است و سریشم سبز در منافع قریب بقریب الفعل و در دستورات
مذکور است **غریب** درختیست عظیم و در اصفهان در سمک و در هندوستان دویم دانا نامند و گویا اسپست(?) از انار
تو مالی باشد در دویم سرد و خشک و قابض و نفخ میآید و شرب برگ او بالفعل رافع تو لیج ایلاو(?) و منضج
با آب مانع حمل و گویند تجربه رسیده و ضماد برگ تازه او جهت جراحت تازه و آب فشرده او جهت رفع سیلان
اعضای باطنی و سده جگر و غرغره آن جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد و در دویم خشک او جهت اکل و جرا(?)

است حرف الفاء مع الالف فاوانیا بیخ نباتیست کمتر از ذرعی و بی شعبه و قسم نر او شبیه به نبات
زردک و تخمش یکی و دو و لیفه بر شیری و سطبری انگشتی و چون بشکنند دو خط صلیبی در جوف او مشاهده گردد و لهذا
او را عود الصلیب نامند و قسم ماده او را تخمش بهم پیوسته عدد و شبیه به بلوط و در جوف او بخط صلیبی و نباتش
شکل کرفس بری و گلش بنفش مایل بسیاهی و غلاف تخمش شبیه بغلاف باقلا و دانه های آن مانند دانه انار و بسیار
سرخ و وسط دانه های او سیاه مایل ببنفشی و با قبض و تلخی و از مطلق فاوانیا مراد قسم نر است و قوتش تا هفت
سال باقی و در آخر دوم گرم و خشک است و تصریح نموده که چون آفتاب در میزان بود او را بغیر آلت آهن قطع کنند در
آثار بالخاصیت او موثر است والا مختصر است و در افعال قوی آنچه با خطوط صلیبی باشد و در خواص بهتر از هر دو دانسته اند
و او محلل ریاح غلیظه و مدر حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوت قابضه و مقوی جگر و گرده و جهة صرع بغایت نافع
حتی تعلیق او و مطبوخ آن در شراب جهة حابس اسهال و شرب او با شراب مسکن درد معده و بخور او جهة اکثر امراض
دماغی مفید و ضماد او جهة صرع و ضربه و سقطه و رفع آثار نشره و تقویس نافع و مضر معده و مصلحش کثیرا و شربتش یک مثقال
و بدلش در صرع زهره است و در سایر امراض زراوند مدحرج و تخم او مخرج اخلاط و حابس حیض و نزف الدم
و جهة فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس ... تا پانزده عدد او با شراب قابض جهة نزف الدم و رحم
و درد و سوزش معده و سنگ مثانه اطفال و با ماء العسل جهة کابوس و صرع و بخور تخم او جهة صرع و جنون و تعلیق
جهة رفع صرع اطفال و سوده روغن تخم او جهة صرع مفید و داشتن صلیبی او با خود که در پارچه زرد بسته باشند و کیفیت
مس او نکرده باشند و [illegible] کوره نافع کرده باشند جهة عسر ولادت و رفع سحر و ... در قطرهای مجرب دانسته اند
و گویند که در خانه که او باشد جن و جانوران گزنده داخل نمیشوند چون قمر نظر به تثلیث زهره داشته باشد در زیر ... نهم
گذارند موجب الفت و ایمنی آن میشود فاث مجهول الماهیت است و رازی گوید دوائیست که از ترکستان آرند
جهة رفع سموم خصوصا شوکران نافع است فارشنج بخارا بجهة ملتیه هندی اسم بندق هندیست و مولف اختیارات
اشتباه نموده از حجر تشیم کرده گوید سنگیست زرد مایل بسفیدی و در بعضی مایل به سبزی و بر گلها و دیگر نیز است که چون
بر روی سنگ یا زر و چوب بسایند برنگ پسته شود و در آتش نسوزد فادزهر معرب از پادزهر است و آن عبارت
است از چیزیکه حفظ روح حیوانی از ضرر زهرها کند و مراد از مطلق او فادزهر معدنیست و مولف اختیارات
حجر التیس و حجر الحیة دانسته و خلاف جمهور است فاغره بفارسی فاغره و کبابه دهن شگافته نامند و آن بزرگتر
از کبابه و بقدر نخودی و منفعت شکافته و در جوف او دانه کوچکی مدور و سیاه و براق و با عطریت و از بلاد هند و
سواحل آرند در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و با قوة محلله و بسیار قابض و مقوی معده و امعا و جگر و مفتح سدد
و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و جهة اسهال مزمن و جنون و ریاح غلیظه و امراض بارده دماغی و احتباس حیض و تحلیل

او جهت تقویت دل و دماغ مفید و مصدع محرور و مصلحش کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب و شربتش تا دو درهم است
فار بفارسی موش و بترکی سیچقان نامند در سیوم گرم و خشک و خوردن او مورث نسیان و اخلاق ردی و ضماد
شق کرده او جاذب پیکان و خار از بدن و رافع سم عقرب و محلل خنازیر و جلوس در طبیخ او رافع عسر البول و خون او جهت
قطع ثآلیل و مسامیر مجرب و سرگین او و سر او که سوخته باشند با سرکه جهت رویانیدن موی داء الثعلب و شرب سرگین او
مسهل اخلاط غلیظه و باکننده و مخرج سنگ گرده و مثانه و شیاف ان بجهت تلیین طبیعت و رافع عسر البول و قدر شربتش نیم درهم
و نجو او باعث ریختن موشان و بول او رافع سیاهی کتابت و چون بر زخمی پلنگ بول کند باعث هلاک زخمدار گردد
و مکرر تجربه رسیده و نهاد در ولایت دار المرز بجهت زخمی پلنگ در میان ایشان مکان خوابگاه ترتیب میدهند که موش
عبور نتواند نمود و او در این امر بسیار حریص است فاره التیس مثل موشان است و مذکور شد فاشرا لغته
... یا و بفارسی هزار افشان و در شنگاین و طبرستان الاملک نامند نباتش شبیه بتاک انگور و بهار دارد و برگش بالا
و مایل به تیرگی و بر هر جا و خود می پیچد و ثمرش بقدر نخود و سرخ و براق و خوشه دار و در زمستان ثمرش بی برگ ماند و آخر
دویم گرم و خشک و بیخش گرمتر از ثمر و برگ و با حدت و جالی و ملطف و محلل و تریاق سموم هوام و قاتل جنین و مخرج آن
و مدر فضلات خصوصاً شیر و مفتت حصاة و جهت ورم سپرز خصوصاً با سرکه مجرب دانسته اند و جهت صرع و نسیان و سدر
و فالج و با عسل جهت سرفه کهنه و تنقیه عضل و در معده و پهلو و ریاح معده و امعا و با ماء العسل مسهل بلغم و قدر شربتش تا
یکمثقال است و آب او که در بهار درخت او را زخم کرده بگیرند مسهل بلغم و مقی قوی و قدر شربتش یکمثقال و از برگ و ثمرش دو
درهم و ضماد بیخ او جهت سپرز و با سرکه جهت جرب و تقشر جلد و کلف و ثآلیل و بثور لبنیه و آثار سیاهی و گشودن دمل و مستحکم
کردن عضو شکسته نافع و روغنی که در بیخ او را جوشانیده باشند جهت جمیع دردهای بارده و بواسیر و حصف و رفع چرک زخم
و تحلیل صلابات و با کرسنه جهت ازاله آثار جلد سفید و جلوس در طبیخ او جهت پاک کردن رحم و اخراج جنین موثر و گویند
اگر بیخ فاشرا و ثمر مضر است و مورث اختلاط ذهن و مصلح آن مبادرت قی کردن خوردن رب به و ثمر او در افعا
قریب به بیخ او و ضماد بیخش نشرنده موی و خوردن شاخهای تازه که پخته باشند رافع وجع الفواد و درد معده ...
شیر است و بدل بیخ و ثمر او بوزن آن درونج و نصف آن بسباسه است فاسرستین نباتش در پیچیدن بجا و ...
شبیه است بلبلاب و در رنگ مخالف فاشرا و بفارسی سپندان ... نامند و ساق او سیاه و ثمرش مانند فاشرا و سیاه است
و ظاهر بیخ او سیاه و باطن سرخ و در افعال ضعیف تر از فاشرا و ضماد برگش جهت زخمهای حیوان و التوای عصب نافع فا...
بلغت یونانی و بعضی دار الرتیلا است از یک بیخ نبات او دو ساق میروید و در بعضی مکان متفرق و در بعضی ...
میباشد برگ او باریک و گلش سفید شبیه بسوسن و از آن کوچکتر و تخمش سیاه و شبیه بنصف عدسی و از او ...
و بیخش کوچک و باریک و زرد و بعد از خشکی سفید میشود و در سیوم گرم و خشک و برگ و گل و تخم او جهت گزیدگی ...

وعقرب و رفع مرض سریع الاثر است **فانیذ** در شکر مذکور شد و در فانیذ سنجری و خزالی اختلاف کرده اند و گویند
معمول از شکر و از جو دو نخود آن است و بعضی از جو سنجری و منسوب بسجستان است و از ترنجبین صاف ترتیب میدهند
و گویند منسوب بسنجر بضم شین و جرم جار مهمله است که بلدیست از عمان است و در حرارت معتدل و با رطوبت و ملین طبع
و جهت سینه و سرفه مفید است **فافیر** بلغت مصری قسمی از بردیست که ازو کاغذ میسازند **فاختة** پرنده ایست
خاکستری رنگ و طوقدار از جنس کبوتر و در آخر دویم گرم و خشک مهرای او جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح غلیظه
و تفتیح سدد نافع و مورث بیخوابی و کباب او دیر هضم و کثیر الغذاست و روغنها و سرکه است و فضلهٔ او در غون گرم او جهت
بیاض چشم مؤثر و زبل او جهت کلف و با سرکه جهت تحلیل و نفخ و اورام مفید است **فاسی** تخمیست سرخ و خمیده در
تلخ و غلاف او مثل خرنوب برگش مانند برگ نخود و در میان گندم و جو میروید و بیونانی اندروصاروق نامند در اول
گرم و تر و لطیف و قابض و مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل و عسر النفس و سپرز نافع و فرزجه او با عسل مانع حمل
و شستن به جوشانیده او در روغن زیتون کشنده کرم معده و قدر شربتش دو درهم است **فارغه** تاغیره
است **فاتور** اسم عربی پرنجاسف است **فارلوخسا** بلغت یونانی بمعنی خشیة الداخسرا است
فاغیه بیونانی یعنی بعمیست شکوفه حنا است و در اینجا مذکور شد و این اسم مل جمیع شکوفه ها است و بمعنی مهمله نیز استعمال شده
است **فاتخیطلس** و فالاتخیقون فالعقن است **فارسیا** اسم یونانی جوز است **فاناقش** اسقیوس
اسم یونانی دو می کبیر است **فانافس** خمر و نیون زرد زای کرچک است **فالاهن** فاسی است **فار
ساحی** اندرو طونست **فاغیس** مرزنجوشش است **فارسن الماء** سطر اطیقوسس است **فالس**
الیونانی باقلی است **فالس** بنظی جامه است **فاریقا** بلغت یونانی حلبه است **فافس** اسم یونانی
بطیخ است **فاذوسس** اسم یونانی برو است **فاسطره** اسم یونانی حبه است و بتازی منقود نیز نامند
است **فاغشه** حبه سیاه است **فانافس** ابرانفیلون نبات حاوشیر است **فاعوسس**
شیطرج هندیست **فارعوس** تفلق است **فاها** اسم هندی حنبلیانا است **الفاء مع الباء**
وغیره فبائل الرهبان نباتیست بقدر ذرعی تیره رنگ مایل بسفیدی و برگش مانند برگ حنا و گلش ...
و گلش زرد و مجتمع و تخمش مانند تخم ... و بیخش خوشبو و منبتش کنار دریا و رودخانه ها و در گذرها است در آخر دویم گرم
و خشک و بغایت مقوی باه و رافع زکام و عسر النفس و سرفه و ربو و ریاح غلیظه و ضماد او محلل صلابات و رافع مفاصل
و نقرس و عرق النسا و ورم انثیان و تشنج و مربای بیخ او انفع از زنجبیل و هاضم و مسخن معده و گرده و مثانه و مدر
بول و محرک باه و محلل مواد بارده است **فتیله** بفارسی شافه نامند جهت تلین طبیعت و جذب مواد از اعالی به اسافل
مستعمل است و در جمیع که قوت مسهله نداشته باشد بدل حقنه و اقسام آن در دستورات مذکور است

ان کرده ابتدا ربستن تخم ترتیب دهند بسیار مسخن و قایم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان است لطیف
و گرم‌تر از روغن بید انجیر و محلل قوی و انشامیدن و طلا کردن ان نافع زهر گزیدن عقرب و تدهین او جهت رفع سستی که
بعد از امراض بهم رسد و جهت فالج و لقوه و بهق و برص و خشونت بشره و طلاء ان و در گوشش در ریاح که در گوش بهم رسد
نافع است و مولف تذکره گوید که چون شرب را خائیده بگذارند تا متعفن شود کرمها از ان متکون میگردد و چون در ظرفی
ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده چند عدد بماند و انرا حل کنند در حل معادن بعدیل و افعال غریبه از و می اید **فجیل** نامش
فجل بستانی است **فرفیون** اسم صمغی است خاکستری رنگ و مایل بزردی کهنه او مایل بسبزی و متخلخل و طعم و بوی
ان تند و نبات او شبیه بکاهو و شیردار و سفید و با شعبها و خارناک و قسمی از رنگش سیاه و خارش تندتر و تیزتر و بیشتر و از
بلاد سودان خیزد بسبب تندی شیر او که بوی ان بشامه نرسد از دور حربه میرسانند و میگیرند تا شکافته شود و قبل از شکافتن در
زیر ان نبات شکنبه گوسفند را در ظرفی تعبیه کرده میگذارند و بعد از ان حربه او میرسانند و میگیرند شیر بسیار در و ریخته و در شکنبه
جمع میشود پس خشک کرده استعمال مینمایند و مغشوشش او با انزروت و صمغ در اب زود حل میشود بخلاف غیر مغشوشش و بدستور
مغشوشش او متخلخل و تند طعم نمیباشد و زبان را نمیگزد و قوت فرفیون تا چهار سال باقیست و چون با باقلی مقشر ضبط نمایند
هیچوقت از قوت نمی افتد و مولف اختیارات گوید که ان صمغ درخت مازریون است و اصلی ندارد و در چهارم گرم و خشک
و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم جهت استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و رفع ضرر سموم و درد ورک
و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او مسقط جنین و فرزجه او باعث بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط طفل و اکتحال او با عسل
جهت نزول آب سفید و حدت و سوزش او در چشم مدت مدید باقی میماند و سعوط او با آب چقندر جهت تسیل دموع و حمره چشم
و تنقیه دماغ و ضماد او بر استخوان باعث تقشر ان و طلاء ان رافع گوشت زیاد زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و نوع سموم
رافع سمیت ان و با روغنها جهت فالج و لقوه و خدر و امراض اعصاب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین الم
ضربان مفید و حمول او تقید رحیه تا دو حبه و زیاده از نیم حبه محبس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ نافع است و کیفیه
اگر با نمک ساییده باشند فرزجه آن جهت اعانت حمل و تنقیه فرج و تقویت رحم و رفع بدبوی آن بعدیل و مصلح او مقل و ربع
سوسن و سایر ضمونغ و روغن بادام و تسم سیاه او قتال و قدر شربتش دو قیراط و بدلش در استسقا مازریون و در قوت
چند و زیاده او مورث اختلاط عقل و التهاب معده و فواق و در بعضی فراخ مسهل مفرط و در بعضی قراح مسهل مفرط و در
بعضی قابض بافراط و رافع ان تبرید قوی و ماء میوه است **فراسیون** نباتیست ما بین شجر و گیاه و شاخهای
بسیار رنگ اصل میرود و مربع و با اندک زغب و مایل بسفیدی و برگش بقدر انگشت ابهام و مایل باستداره و دندانه
دار و با خشونت و زغب و تخمش محیط ساق آن و بعضی را گلش مایل بزردی و بعضی با زرقی و منبتش خرابها و کوهها و گرم
قریه او اول جوزا گل میکند و قوت ان تا شش سال باقیست و مولف اختیارات کراث جبلی دانسته و ابن جلجل فراسیون

نزد عطاران این بلاد مفقود و معدوم است در دویم گرم و در سیوم خشک و مفتح سده جگر و سپرز و بغایت منقی سینه و شش
از لزوجات و مدر حیض و بول و شیر و عرق و محلل ریاح غلیظه و بلغم غلیظ و باقوت تریاقیه و جالی اعضای باطنی و ظاهری و مقوی
ان و مخرج جنین و مشیمه و رافع ضرر قطور و امثال آن و طبیخ آن با شکر و انجیر و عسل و ایرسا جهت ربو و سرفه کهنه و ضیق النفس
و با شربت بنفشه جهت قرحه ریه و التیام جراحت آن بعدیل مبار و روغن گل و روغن زیتون جهت درد امعا و بادویه مناسبه جهت
درد سر و پهلو و تهیگاه و سنگ مثانه و خائیدن و بلع کردن آب او جهت قلاع و درد معده و ضماد او جهت جراحات کهنه
و داحس و بردن گوشت فاسد زخمها و تحلیل جمیع [illegible] و تفتیح دمل و گشودن آن نافع خصوصا چون تازه او را با پیه گرده بز
کوبیده باشند و با روغن بنفشه جهت انفلاغ پلک چشم و ورم که از ضربه و سقطه بهم رسد و شکستگی اعضا و طلاء مطبوخ او با آب
جهت ریاح مثانه و عسر البول و در عرق النسا و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ دیوانه گزیده مفید و عصاره او بهترین ادویه چشم و جهت
تقویت باصره و بردن زردی یرقان که در چشم باقی باشد و جرب و سلاق و دمعه و نزول آب و جبا و قطور او جهت گرانی سامعه
و درد گوش نافع و مضر مثانه و گرده بحدیکه اکثار او موجب درار خون شود و مصلحش کثیرا و عسل و سنبل نزد بعضی رازیانه
پادزهر و مقوی فعل آنست و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در امراض سینه پرسیاوشان و دو وزن او و در تحلیل ریاح
اسارون و در اسهال لزوجات افتیمون و افسنتین است و چون زمین را مغاک کرده با آتش گرم کنند و آتش را برداشته
فراسیون را در [illegible] فرش نموده علیلی که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد بر روی آن خوابانند و از فراسیون
بران لحاف کرده بسیار بپوشانند تا گرمی مغاک برطرف شود در رفع امراض آن شخص مجرب دانسته اند و چون
فراسیون ریخته سه ماه بگذارند بعد ازان صاف کنند شراب مذکور در رفع اورام باطنی و امراض سینه و ریه
و مواد بارده بغایت نافع است **فرنجمشک** معرب پرنجمشک فارسی است و ترنقل بستانی نیز نامند و آن بری و
بستانی می باشد بری را [illegible] مشک [illegible] و نباتش و شاخش مدور و بر شاخ و برگش مثل شونیز و تند بوی و با عطریت
و بستانی را ساقش مربع و برگش مانند ریحان کوهی و با خشونت و در بو شبیه بقرنفل و تخمش مانند تخم ریحان و از ان درازتر
و منبتش بستانها و خرابها و در آخر دویم گرم و خشک و بری گرمتر و قویتر است مفتح سده دماغی و مصفات و مقوی جگر و دل
و معده سرده و هاضم غذاهای غلیظ و ارواح او خوشبوتر و افعال بهتر از فرنجمشک شونیز است و جهت وسواس و خفقان بلغمی
و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین [illegible] و درد سر بارد و برانگیختن اشتها و رفع سپرز نافع و مولد مره السودا و مصدع محرور و مصلحش
سکنجبین و قدر شربتش سه درهم است و بدلش شونیز و تخم او بسیار خشک و مجفف منی و مولد رشک که او
صبیان گویند و هاضم و تنوطا آرنده و شربتش تا دو درهم است و چون در سرکه و شراب انگور و اشربه داخل کنند مانع فساد
آنست **فراخ** بفارسی جوجه و بترکی [illegible] نامند بهترین آن جوجه مرغ و کبوتر است و خواص هر یک در دجاج و حمام مذکور
شده و مداومت کباب کبوتر بچه را با ادویه و سپیر مولد جذام دانسته اند و پخته او با پیاز مقوی باه و گویند خروس بچه [illegible]

باهخاصیته مضعف باه است **فرس** بفارسی اسپ وبترکی ات نامند گوشت او در آخر دوم گرم وخشک ومورث
شجاعت وقساوت ومبهی مبرودین وسوخته او قاطع اسهال رطوبی وکباب او مولد خلط فاسد ومصلحش مهرانجتن و
آشامیدن دوغ وآب انار است ودر تقویت باه بانبیر تنها ونمودن وبنیر بایه او بقدر نیم مثقال رافع اسهال مزمن
وقرحه امعا است وچون تازه او از سموم وتغیر دهنده رنگ وضع وذرور سوخته او باموی رافع جوششهای است و
گویند چون دندان اسپ او را بر ساق کسی به بندند از حرکت ماندگی نیاید واگر پای حیوان چهار پا را بدم اسپ به بندند
لنگ شود واگر در زیر خانه موی دم او را بگذارند کیک داخل آن خانه نشود **فرود** دهان رازی گوید قطب است
فرصاد اسم عربی توت سفید است **فرفین** اسم مغربی بقلة الحمقا است واندیقون نزد بعضی مسمی باین اسم
فرفخ بقلة الحمقا است **فرفیر** بکسر فا اسم عربی بفتح **فرفار** درختیست بقدر چنار برگش مثل برگ
بادام رنگش مانند گلسرخ ونهایت خوش منظر ودر افعال ضعیفتر از گلنار است **فرشه** اسم عربی شیری
است که باز رده تخم مرغ بآتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود وشبیه باغور گردد ودر افعال مثل لبا است **فرکیه**
اسنس هلم است **فرو** بفتح اول وجزم را اسم عربی موسی سبحا نرم مانند سمور وقاقم وغیرهما **فستاریون**
رعی الحمام است **فریقه** حلبه است **فریدس** اسم مصری اربیان است **فرار** بلغت اکسیریان
زیبق است **فرا** بتخفیف حمار الوحش است **فرسیون** طلق است **فرفت** شاهترج است
فروسیون اسم عربی نوعی از بادآورد است **فروسان** بصل است **فراسون** اسم یونانی
زبد البحر است **فرسیا** اسم رومی بسباسه است **فرطس** اسم یونانی مارستاخدارا است
فرصیه تمیمی گوید عجم الزبیب وعجم العنب است **فراشک** اسم هندی خطاف است **فرهی** اسم
فارسی تین است **فریک** دفره اسم ترکی فراخ است **فرسبلی** اسم مخلصه است **الفا**
مع السین وغیره **فستق** معرب پسته فارسی است درخت او شبیه بدرخت صعتر وغیر مفسر است را مدت
مدید باقیست ومغز او را تا سه ماه داب لیمو حافظ فساد اوست ومغز او در دوم گرم وخشک ونزد بعضی در اول
تر است ومبهی وبا رطوبت فضلیه وتریاق گزیدن هوام وسموم بارده ومفتح سده جگر ومواد خون صالح وموجب بهی
بدن ومقوی معده وفم معده بحدیکه سایر حبوب ماکوله بآن نمیرسد خصوصًا که با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و
وجهته درد جگر ولاغری وغثیان ومغص وسرفه مزمن وتقویت دل وحافظ ذهن ورافع خفقان وبرودت جگر ولاغری
گرده ویرقان وسپرز نافع ومصدع محرورین ومورث شری ومصلحش سرکه وترشیها ومیوهای بارده وپوست
سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت وخشک وپوست سفید بیرونی او سرد وخشک بغایت ومقوی معده
ودل وقابض ورافع اسهال وتشنگی وقی وجهته تقویت دندان وخوشبو کردن دهان ورفع قلاع وپوست سفید

صلب او که طبخ مفرط داده باشند جلوس در آب او جهت خروج مقعد مجرب است و نطول طبیخ پوست درخت و برگ او
جهت مقعد و رحم و جرب و حکه و حبس نزلات و رفع قمل و مداومت شستن موی بآن جهت ریختن موی نافع و روغن
پسته مقوی غالیها و خوشبو کننده اطعمه و بالخاصیت مضر معده و سعوط او با مشک جهت لقوه و تقویه حافظه و
تنقیه دماغ مجرب و با عنبر جهت ازاله وسواس مواد سوداوی و رفع سموم موثر است و خواص ثمر درخت پسته که مغز سبز و
در ... غیح مذکور شد **فاقس** بفارسی ساس نامند حیوانیست بشکل عدس بسیار بدبو و در مزاج ترتیب بد رایحه
و رایحه او جهت اختناق رحم و دود آن و شرب آن با سرکه و شراب و غرغره او جهت اخراج زلو که در گلو مانده باشد و گذاشتن
سائیده او در سوراخ قضیب جهت احتباس بول بسیار مفید است و بلع کردن بکیده آن جهت گزیدن مار و شاخدار است
و چون در تقشه با باقلای گذاشته بلع نمایند جهت تب ربع بیدیل کرباسته اند **فسیون** اسم یونانی قطونا است
فسوه الکلاب اسم بربری غالیمس است و نزد بعضی شاه بانج **فستق** الهادیه حب البان است
فسوه الضبع فیل است **فنیا** اسم عراقی قاقله است **فسوا** براسین اسم عبرانی
اصابع صفر است **فسنج** بفتح فا و سین و بغین معجمه بمعنی انجیر پوست که به مجاورش بحید بحیدی که او را
بپوشانند و فاسرا و امثال او را ازین جهت فسانج نامند و فسنج از جنس فاسرا است نباتش شبیه بعنب الثعلب و شاخهای او باریک
و خار او کمتر و ثمرش خوشه دار و برگش با خشونت و دانه اش بعد از رسیدن بسرخی میگردد و طعم آن گیرنده زبان و بیخش
صلب و سطبر و منبتش آجام و بیستورد و مواضع درشت هم میروید و قسمی از آن بنجاره دانه او بشکل باقلای مصری و از آن
کوچکتر و بسیار سیاه و در خط سفیدی میباشد و ظاهرا لوبیای هندی عبارت از او باشد قسم اول و سیوم گرم و خشک و شرب
برگ و ثمرش رافع ضرر ادویه سمیه و مفرح و محلل ریاح و حافظ قوت غریزی است و چون برگ او را با عسل لعوق کرده
طفل شیر خوار را بتدریج او چند در مدت حیات سم حیوانی و نباتی در او اثر نمیکند و قدر شربتش یک مثقال است و
ضماد قسم ثانی رادع اورام مسکن درد مفاصل و خوردن او موجب دیدن خوابهای پریشان و مولد خلط فاسد
فصفصه معرب اسفست فارسی است در رطبه مذکور شد **فصیل** بچه شتر است **فصافس** بکسر فا معجم الزبیب است **فضه**
بفارسی نقره و سیم و بترکی کومش نامند و بکون او را از گوگرد و زیبق پاک دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زیبق باشد بدلیل
آنکه چون نقره را با گوگرد مکلس باشد یکعشر وزن کبریت که مکلس آن نموده ده مثقال او و زیبق را منعقد میسازند و در اول ...
و خشک گویند معتدل و در تفریح و تقویت قریب به یاقوت جهت خفقان و بدبوی دهان و رفع رطوبات لزجه و عفونت
و مالیخولیا و جنون و وسواس و ربو و سرفه و استسقا و سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام و
مقتول رافع بواسیر و در اکتحال جهت بیاض و تقویت باصره مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و شربتش تا نیم درهم
و گوگرد خام باعث سیاهی ... تلخ رافع است و گویند گوگرد غیر خام معدل او و بعد از تعدیل نبات ادوا

ومنقی بنطرفات مثاکل خود است **فطر** نباتیست سفید بشکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساق او
بسیار کوتاه و جوف او مملو از سفایح و ماکول او را بترکی کملک نامند و بفارسی قارچ نامند و فطر و کماه اسم جنس
ماکول و غیر ماکول اند و بر بعضی فطر مخصوص نوع قتال او و کماه مخصوص ماکول است و هر چه بی لزوجت و بی رایحه بود
سفید و مایل به تیرگی باشد و کوچک و از زمین خوب روید ماکول است و سیاه او در اعانت سمیت و هر چه از
نوع سفید و سرخ او در تحت زیتون و انجیر و گردگان و امثال ان روید و بدستور سرگین و صفیها و مانند ان بر اید
کشنده می باشد و گویند سفید ماکول او تریاق نوع او است و ماکول او در دویم سرد و تر و اکتحال آب تازه او جهت بیاض
و تقویت باصره و پلک چشم نافع و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه بان پرورده کنند و سائیده خشک او رافع اسهال و
و زلق الامعا و ضماد او با سریشم ماهی و سرکه جهت فتق و قیله و برآمدگی ناف مجرب و مداومت خوردن او قاطع نسل و
دیر هضم و مولد خلط غلیظ و چون قبول عفونت کند بعد از ان متعفن میشود و مسدد و مورث قولنج و درد معده و فالج و سکته
و بهترین مصلح او آنکه مه و خردل و پختن او با نمک و پودنه و روغن زیتون و کنجد و صعتر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده
و جوارشات و خوردن آب سرد بعد از ان بغایت مضر و بدستور با تخم مرغ و با گوشت خوردن از خواص اوست که هر
حیوانی که کسی را بگزد که فطر ماکول خورده باشد هنوز از معده نگذشته باشد هیچ دوای علاج نمیکند و هر چه در خم شراب و
سرکه روید پوست او کشنده است و چون خشک کرده مورث بیهوشی و تریاق غیر ماکول او سکنجبین با سرگین مرغ خانگی
است **فطراسالیون** یونانی بمعنی کرفس کوهی است و او را کرفس صحرای و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم او شبیه
بنانخواه و خوشبوتر از ان و تندتر است و بهترین اجزا تخم آن در سیوم گرم و خشک و قاطع لزوجات و مدر بول و بغایت
درار حیض قوی الاثر و مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده و مبهی و بغایت مفتح و جهت مغص و درد پهلو مفید
و در جمیع افعال قوی تر از سایر اقسام کرفس است و بالفعل تخم کرفس بنطی را بجای او استعمال مینمایند و آن مدور و مایل
به درازی و بقدر فلفل بیرون سیاه و اندرون سفید مایل به زردی و تندطعم و برگ نبات او عریض و با اندک حدت
و چتر گل او مثل چتر شبت و در تنکابن والکلم نامند و این قسم را بعضی ضعیفتر از فطراسالیون دانسته اند و جمعی مثل آن دانسته
و او مدر عرق و رافع عرق النسا و مهیج و فرزجه او مسقط جنین و در سایر افعال مانند سایر اقسام کرفس است و در حرف کاف
انشا الله تعالی مذکور خواهد شد **فطلس و فطوسس** حب الآس است **فطیر** نان خمیر مایه است و زبون تر
نانهاست **فطوریدیس** اسم یونانی دجاج است **القاف مع القاف و غیره** **ققع** بترکی دبیلان و بفارسی
کشنیج نامند و از غیر اقسام فطر است مدور و قریب بقدر نارنج و کوچکتر از ان میباشد و در زمین نزدیک آبها متکون
میشود شیرین و لذیذ و سرد و تر و بهتر از فطر ماکول و غلیظ است و اصلاح آن بدستوریست که در فطر مذکور شد
فقاع نوعی از نبیذ است و مسکر نیست و از ادویه مناسبه و آبهاست و حبوبات و میوه با ترشیبه میدهند و [illegible]

رطل آبهای کوفته اند یک مثقال از هر یک از عود و فلفل و قرنفل و سداب و کرفس و نعناع و مصطکی و قاقله و برگ ترنج
باید کرد و سرد و ترین همه فقاع آنست که از شیره جو ترتیب دهند و آن مدر بول و مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره
ریه نافع و مفرح گرده و حجاب دماغ و اعصاب و مضعف آن و دیه حار است و آنچه از نان و مصطکی و سنبل و قاقله ترتیب
دهند کثیر الغذا و مقوی معده و احشا و بی نفع است گرم ترین اقسام عسلی و خرمائی و مویزی است **فقاح** اسم جنس
شکوفه است **فقاح سورنجان** اصابع هرمس است **فقلانوسس** اسم یونانی صریمة الجدی است
فقلامینوس بخور مریم است **فقلامیون** فاشرشین است **فقیص** شاهترج است **فقاح**
الملح زهر الملح است و نزد بعضی ابقر است و ماسرجویه گوید که بر روی نمک معدنی شبیه بشوره متکون میشود الطف
اجزاء نمک و قبض او کمتر است **فقلین** عفص است **فقدرح** حب الفقد است. **ققعه** گل زرد است
فقولیون حنا است **فقارسس** اسم یونانی سرو است **فقاح الکرم** شکوفه انگور است و اول
سرد و خشک و با عطریه مقوی دل و معده و مسکن فواق و قی و عرق است و در افعال قوی‌تر و لطیف‌تر است **فلز** بسکون
لام و کسر فاء در لغت بمعنی مس سفید و روی است و معرب نیز نامند و به تشدید زاء و کسر فاء و لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن
گدازنده است و هر گوهری که از کان خیزد و در اصطلاح اجسام معدنیست که هر یک را کانی مخصوص باشد و در وزن
متفاوت باشد اعم از آنکه منطرق بالقوة یا بالفعل باشد که با عمال مخصوصه قابل گداز و چکش گیر شود و اقسام چکش
گیر بالفعل و بالقوة را منطرقات و معادن سبعه نامند و فی الواقع هشت نوع اند که از هفت معادن حاصل میشود و طلا
و نقره و سرب و آهن و روی و توتیا هر یک از معدن مخصوص اند و مس و روی از یک معادن اند و در وزن مختلف اند چنانچه
بلیناس از کتاب احجار بیان نموده است و مس از گداختن جسم معدنی بهم میرسد و روی در معادن جیده و گداخته
متکون میگردد و بجهت خود روئی بفارسی روی و مس را است نامند و بیونانی طالیقون گویند و آن در نهایت زردی میباشد
و از تاب آتش سیاه نمیشود و لهذا بعربی صفر نامند و مس سرخ مایل بزردی میباشد و هر دو قسم در وزن سبک‌تر از روی
اند و منطرق بالقوة سیماب است که با عمال مخصوصه چکش گیر و گدازنده میگردد پس فلزات نه نوع اند و معادن
منطرقات هفت و از یک معدن دو فلز خیزد که مس و روی باشد چون روی نایاب قلیل الوجود است اشتباه عظیم
در وصف مس سرخ و زرد در اسم نحاس و صفر واقع شده و با عنایت تحقیق این مراتب احدی بجهت عدم استقصا
ننموده کما لا یخفی و خواص هر یک مذکور شده و میشود **فلنجه** افلنجه است **فلفل** بیونانی اربقس است درخت
او شبیه بدرخت سفر و خوشه آن مانند خوشه او و برگش باریک و طرف ملاصق بشاخ سرخ و طرف دیگر سبز است و ثمر
سفید و سیاه و هر یک بری و بستانی میباشد و گویند نارسیده او که بانتها رسد سفید میباشد و بعد از رسیدن
کامل الرسیدگی سیاه میشود و ظاهر اصلی مزاحشته باشد و سفید اخصی و قابض‌تر است و سیاه چین دارد

و در آخر سیوم گرم و خشک و سفید در اول آن و بعضی بعکس دانسته اند و هاضم و جاذب و محلل و جالی و تریاق سموم بارده
و قاطع بلغم و رافع سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح و مغص و مقوی حافظه و مفتح سدد و با شیر و شکر محرک باه و رقیق کننده
خون مبرودین و ملطف اغذیه غلیظه و خلط غلیظ و اربع ترشش و مقوی جگر و معده و سحق آن و با ادویه قابضه جهت تقطیر
البول و با زهره علتهای عصبی است و حمول او مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل و ضماد او با زفت محلل خنازیر و رافع داء الحیه
و برص ناخن و با نطرون بغایت جالی بهق و سرخ کننده رنگ رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی داء الثعلب و با خلال
جهت تهییج ریحی و جوشانیده در روغنها جهت فالج و خدر و امراض بارده و رفع قشعریره تبهای بارده مفید و اکتحال او جهت
ظلمت بصر و بیاض ناخنه و طلای جوشانیده او با گلاب جهت رفع نزلات بارده و رفع درد دندان مجرب و سنون او جهت
درد دندان مجرب و جهت سنون مضمضه آن که با پوست خشخاش جوشانیده باشد مجرب است و سنون او جهت دندان کرم خورده
سریع الاثر و خایانیدن او با مویز جهت رفع رطوبات معده و دماغ نافع و مجفف منی و مصدع و مخشن سینه و حلق و مضر گرده
و جگر حار و جمعی که خون ایشان دفور نداشته باشد و جراحات باطنی و مجاری بول داشته باشند مصلحش روغنهای سرد
است و در مبرودین عسل و قدر شربتش یکمثقال و بدلش زنجبیل است **فلفلمویه** اسم فارسی بیخ درخت فلفل
است و گویند اعم از بیخ و چوب درخت اوست و ابن جلجل ریشه درخت غیر فلفل دانسته و این اصلی ندارد و بهترین
او سفید تازه است و در خواص و قدر شربت و مصلح مانند فلفل و در امراض سپرز و درد کرم و قوی تر از آن و سعوط او جهت
سکته و صرع نافع و بدلش دار فلفل است **فلفل الماء** نباتیست که در آبهای غیر جاری روید برگش شبیه ببرگ
و ساقش بیرگه و شاخدار و بقدر ذرعی و دانه او ریزه و مجتمع و شبیه بخوشه و طعم او تند و شبیه بطعم فلفل و بی عطریه
و عوض فلفل در اطعمه استعمال میکنند در دویم گرم و خشک و سحق بمعده و جگر و هاضم و ضماد برگ و ثمر او محلل اورام
بلغمی و صلبه و رافع آثار و بیخ او در اضمده کلف و نمش فرمت قوی الاثر و قدر شربتش تا دو درهم است **فلفل السودان**
دانه ایست شبیه بحلبه و غلاف او مانند غلاف آن و تند و با اندک تلخی در آخر دویم گرم و خشک و محلل ریاح غلیظه و بلغم
لزجه و مفتح سدد و با عسل محرک باه و جهت قولنج ایلاوس نافع و جهت درد دندان و حرکت آن بغایت موثر و مضر حلق
و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو درهم است **فل** ثمریست هندی بقدر پسته و پوست شبیه بپوست فندق و مغزش
مایل بزردی و سفیدی و با دهنیه و از فلاحه نقل کرده اند که از پیوند نیلوفر با یاسمین بهم میرسد و دانستن بدانه
نیلوفر هندی و غیر فندق هندیست در دویم گرم و در اول خشک و نزد بعضی در سیوم گرم و خشک است و محلل و مفتح سدد
و منقی دماغ و جهت خفقان و غشی و درد سر و سپرز و درد جگر و خفقان و سیاهی مو و سستی عصب و درد معده و استسقا و باد
بواسیر نافع و ضماد برگ او مانع تولد قمل و خوشبو کننده رایحه بدن و قدر شربتش تا دو درهم است **فلا** بیخ حسبه الرهبان
است **فلفلمون** فود نبج بری است **فلار** اذر بو است **فلحون** مرخس است **فلیحیقس** سورنجان است و زه

بعضی جوبانه است فلفل شامی تخم تخیصه است فلفل الصقالیه شامل آملی و حرف بابلی است فلفل الغرقه تخم
دیمه است فلفل الخواص حب هو دانه است فلفلیه هرنوه است و گویند تخم بیخ انجشت است و بلغة مغربی بزر الانجره
است فلنجمشک فرنجمشک است فلفلمویه اسم فارسی دار فلفل است فلون بلغة رومی برگ نبات است فلام
اسم عربی قاقلی است فنک اسم فارسی [?] است و آن پوستی است سفید و سرخ و ابلق میباشد و حیوانش
از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آرند خوشبوتر از سنجاب و قاقم و بهره‌ورتر از سمور و لباس او موافق جمیع امزجه است
خصوصاً جهة اطفال و نزد بعضی جلد مرغیست و بخور او جهة گریزانیدن هوام مؤثر است و قول اول صحیح است و اخیر نوع
مرغیست سفید و بزرگتر از غاز و قو نامند و لباس او موجب تبرید است بخلاف فنک فنجیون اسم یونانی نباتیست
برگش شبیه به لبلاب کبیر و از بیخش هفت عدد متصل میباشد و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر سبز و باز و [?] بسیار
و در بهار از میان برگها ساقی میروید بقدر شبری و گلش سرخ و زیاده بر ده روز نمیماند لهذا [?] نموده اند که
بیگل و بی ساق است و بیخش باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض در سیوم گرم و خشک و تازه او معتدل
و اندکی از بیخ و برگ او در دهان نگاه دارند رافع [?] ضیق النفس و [?] سینه و محلل ریاح و بخور [?]
او [?] اثر دارد و ضماد او محلل و کشاینده دملها و اورام و التیام دهنده زخمهاست و حمول او با عسل مخرج جنین
مرده و زنده و خشک او بسیار تند و غیر مستعمل است فنجنکشت [?] است فنا عنب الثعلب است فنجر
[?] تهی گویند که آن تخم [?] فنجنوشش بنون بعد از جیم اسم اصطلاحی معجون خبث الحدید است و عوام هند هرگاه ویرا
باین اسم نامند فندق هندی ریته است فندق اسم فارسی بندق است فو بتشدید واو اسم یونانی نباتی
است شبیه به کرفس بزرگ برگ ساق زیاده بر ذرعی و املس و مجوف مایل ببنفشی و پرگره و گلش شبیه بنرگس و از آن
بزرگتر و سفیدی او ببنفشی آمیخته و تخمش سطبر و اشقر و انتهای آن با شعبها کج و مانند بیخ اذخر و ریشه‌ها [?] سیاه و در
بو شبیه ببوی سنبل رومی و مراد از مطلق او بیخ اوست و بفارسی بیخ سنبله نامند در آخر دوم گرم و خشک مفتح سدد و محلل
ریاح و مدر بول و حیض و با قوه تریاقیه و جهة درد پهلو و سپرز و عرق النسا و تنقیه عروق و نفض و علل بارده سینه و ضماد
او جهة داء الثعلب مفید و مضر گرده و مصلحش رازیانه و عسل و [?] کبابه و قدر شربتش از جرم او تا یکمثقال و در مطبوخات
دو مثقال است فوه بفارسی روناس نامند بیخیست سرخ و مستعمل صباغان و فوه الصبغ گویند بری و بستانی میباشد
و ثمر او [?] و بعد از رسیدن سیاه میشود و در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی [?]
و مسقط جنین و طبیخ او با عسل جهة عرق النسا و درد رگ و سستی اعضا و یرقان و فالج و با سکنجبین جهة سده جگر
نافع و مضر مثانه و مورث بول الدم و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یکمثقال و در مطبوخات سه مثقال است و باید شارب
بحمام رود و برگ و ثمر و شاخ او مجموع رافع سم هوام است و هر جزوی به تنهایی این اثر ندارد و ثمرش [illegible]

سپرز مانند سایر اجزا و حمول او مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضمادش جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانی و بهق
و توباد سعفه و جراز و آثار جلد و ضربه و سقطه نافع و بدلش کبابه و نزد بعضی نصف او سلیخه و ثلث او مویز سیاه **فوفل**
معرب از کوپل هندی و او ثمر درختیست بزرگتر از جوبوا و مدور و باعفوصت و اندکی تلخ و سرخ و سیاه میباشد و درخت
او شبیه بدرخت نارجیل در دوم سرد و خشک و مقوی دل و اعضا و رادع صعود بخارات بدماغ و بسیار قابض
و سرخ او مسهل معتبر و غیر مفرط و رادع ورمها و قاطع عرق جهت استحکام عصب و سستی اعضا و روتی و قلاع و امراض
حاره دهان و دندان و قطع سیلان خون نافع و مخشن سینه و مصلحش کتیرا و اکتحال جهت ظفره و استرخا پلک چشم
و دمعه و التهاب و رمد و جرب مفید و قدر شربت او تا یکمثقال و بدلش مثل او صندل سرخ و نصف آن کشنیز **فودنج**
معرب از پودنه فارسی است و بعربی حبق نامند بری و بستانی و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او بری است
و مشکطرامشیع قسم جبلی است و صنفی از نهری برگش دراز و ساقش بزرگ است و چون در بستانها غرس نمایند بعد از
دو سال نعناع میشود و پودنه بری را ساقهای متفرق و تند بوی و باعطریت و برگش ریزه و مایل باستداره و تخمش شبیه
به تخم ریحان است در اول سیوم گرم و خشک و بغایت ملطف و مدر حیض و مسهل سودا و قاتل جنین و تریاق گزیدن
جانوران و محلل ریاح و جهت استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و فواق و غثیان و تنقیه فضول معده و سینه و کزاز و سوزش معده
و ضمادش جهت سرخ کردن عضو و رفع سپرز و جذام و آثار سیاهی جلد و بوی او جهت غشی و فرزجه او جهت اخراج جنین و نطول
او جهت حکه و ریاح رحم و صلابت آن و خشک سوخته او جهت تقویت لثه مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم
است و بدلش مثل و نصف او پودنه نهری است و قسمی از پودنه بری را برگش دراز و نرم و مایل بسیاهی و گل او خوشبو
و تند مایل بزردی است و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است **فودنج** نهری قسمی را برگ مانند ریحان کوهی و
شاخهای او پراگنده و گلش بنفش و در کنار آبها میروید و قسمی از آن شبیه بنعناع و برگش درازتر از آن و ساقش قویتر
است در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و با عسل مدر عرق و طبیخ او جهت داء الفیل و نفس الانتصاب و تپ بلغمی و سوداوی
و جذام و با شراب جهت سموم و قتل عقرب و حیه و نطول او جهت رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب
القرع و حمول او جهت احتباس حیض نافع و قاتل جنین و بخور و فرشش کردن او جهت گریزانیدن هوام و ضماد تخم او جهت
آثار المحار و سیاهی جلد و عرق النسا و قطور آب او جهت کشتن کرم که در گوش بهم رسد مفید و خون خشک او را بر مواضع
گزیدگی هوام به بندند موجب فرحه آن عضو و جذب سمیت است و در هر عضوی که کرم متکون شود در ورد او رافع آنست
و مضر باه و گرده و مصلحش کتیرا و شربتش یکدرم و بدلش نعناع و نزد بعضی ترومانا است **فودنج** جبلی مشکطرامشیع است
فوفج مایه ابکامه است و بعضی ترشها را نیز مایه میشود و آنرا از آرد جو و آرد گندم که با آب گرم خمیر کرده باشند بی نمک
ترتیب میدهند و در برگ انجیر پیچیده در ظرف کرده در سایه میگذارند تا متعفن میشود و خشک کرده ضماد او با سرکه در

الفاء مع الهاء و غیره

نکل جهته جرب و خارش بدن و تنقیح دل مفید و محلل تویت و بعضی از ادویه خوشبو اضافه نموده با سرکه مخلوط میساز
و مدتی در آفتاب میگذارند و در دستورات مذکور است **فول** باقلی است **فوم** شامل سیر و گندم و نخود است
فوه بری بلسکی است **فوة الصبغ** فوه است **فوسه** خوشه است **فولیون** اسم یونانی جعده است
فوریون عاقرقرحا است **فوفه** عشبه است **فوبل** قنابری است **فورس** اسم یونانی ترب است **فوجولیا**
اسم یونانی حلزون است **فوسس** اسم یونانی برگ نباتات است **فولو** بیونانی حنظل است **فوعلعص**
بیونانی بلسان الثور است **الفاء مع الهاء و غیره** **فهد** اسم عربی یوز است **فیروزج** معرب پیروزه
فارسی است و بهترین او نیشاپوری کبود رنگ است که رنگش در هوای صاف نماید و در غیر آن مکدر و آنچه از معدن شیراز
و کرمان بهم رسد مایل بسفیدی باشد سنگی است مجموع او از عرق و چربی و بوی مشک فاسد میگردد و در اول سرد
و در سیوم خشک و مقوی دل و معده و باد زهر جمیع سموم و رافع اسهال و قرحه امعا و سایر جراحات باطنی و جهته خفقان
و با عسل جهته صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و اکتحال او جهته دمعه و ناخنه و بیاض و تقویت روح باصره و فتق طبقه قرنیه
و سایر طبقات نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش نیم درهم و جهته سموم تا یکدرهم است و سدس درهم او را
بالخاصیه جهته گزیدن عقرب مجرب یافته اند و از خواص اوست که دارنده او در آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد
و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و چون با جسام نرم بگذارند صلب کند و تکلیس و تکلیس معادن و صنعت نقوش
از پینها است **فیل** حیوانیست معروف و در غیر بلاد حبشه و هند نمیباشد و در هفت سال یکبار می زاید و مدت حمل او یکسال
میباشد و بهترین اجزای او دندان است که عاج نامند سرد و بسیار خشک و حابس اسهال و نزف الدم و بستن او بر عضوی
که استخوان شکسته در و باشد جاذب آن و معین بر اخراج و خوردن او را با لیمو بقدر یا شراب و فرزجه او بعد از طهر جهته
حمل عاقر مجرب دانسته اند و شرب او با آب پودینه مانع از دیاد جذام و سوهان کرده او مثل عاج نامند بقدر دو درهم
که هر روز با آب و عسل بنوشند مقوی قوت هاضمه و فهم و رافع درد پهلو و مفاصل است و ضماد سائیده او با زن برار ده هلیله
جهته بواسیر مفید و تعلیق آن بر گردن انسان و مواشی که در بیار [illegible] بسته باشد مانع ضرر و با [illegible] و خوردن
بول او که زن عاقر ندانند که بول فیل است و بسیار جهته عدم شدن مجرب دانسته و فرموده که زهره او با خون
سنگ پشت و تخم او تریاق جمیع سموم است و با سرکه به گویند تعلیق او رافع تب ربع و تب نائبه است و فرزجه سرگین
او مانع حمل و بخور او رافع تبهای مزمنه و گریزاننده هوام و طلای او رافع کلف و آثار قمل و سوخته او جهته سعفه رطبه و
التیام زخمها مفید و فرزجه خصیه او در اعانت حمل قوی الاثر و خوردن یک قیراط آن با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال
مزمن است **فیلجین** اسم یونانی سداب است **فیلزهرج** بمعنی سم الفیل و آن قسمی از لوف الکبیر است
هندی عصاره اوست و قاتل فیل است **فیلجوسس** قسمی از لوف الکبیر که او را لوف الجعد نامند فیلزهرج

فینک و فینج حجر القیشور است فیطلس بیاباس است فیقن اسم یونانی ترطم است فیقرا بیونانی
بمعنی تلخ است و مراد از و صبر سقوطری است فیلقون اغریون ترطم بری است فیقیس اسم یونانی عفص است
جو مانه است فیطل شاهترج است فیهق اسم یونانی و اندلسی اثلالسود است فیفا اسم عبرانی
الفیه است و بسریانی فیتا نامند فیفر اطلون اسم یونانی عنصل است فیبارس اسم یونانی سعد است فیبنا
سیکوس اسم رومی اصابع برسر است **حرف القاف مع الالف** قاقله بفارسی هیل نامند کبار
و صغار میباشد و کبار او را غلاف بقدر جوز بوا و مثلث و سیاه است و دانه او مایل تند و بر صغار او را غلاف
سفید و دانها ریزه تر و سهر و باعطریه و تندی و تلخی اند و نباتش بقدر دو ذرع و برگش عریض و باخشونت و تندبو
و ثمرش در شاخهای متفرق میباشد و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی گویند و قوة آن تا دو سال باقی است
و کبار او خوشبوتر و در تفریح و سایر افعال قویتر است در دوم گرم و خشک و مسخن و محلل ریاح و مفرح و مقوی دل
و معده و مفتح سدد و باقوت قابضه و ملطف و جالی و خوشبوکننده عرق و رایحه دهان و جهة ریاح معده و احشاء
غثیان و قی و درد جگر و سده آن خصوصا با غلاف او جهة صرع و سنگ گرده و رعاف نافع و نفوخ او جهة عطسه آرنده
و جهة صداع و صرع و حیوان مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش شکر و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش بوزن آن و نیم آن
قاقله صغار است یا بوزنش کبابه و قسم صغار او در آخر اول گرم و در دوم خشک و در تقویه هاضمه قویتر از کبار و مسکن
قی و مجفف رطوبت معده و سایر افعال مانند کبار و قوة قابضه او کمتر از آن مضر امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم
و بدلش بقدر آن کبابه و نصف آن دار چینی است قاطا ننقی بلغة یونانی کف القاقیا است برگ نبات او مانند مورد
و زیتون و ثمرش سورا خدار و شبیه بسیب کوچکی و تخمش مانند نخود و بعضی مثل کرسنه و گویند در عشق مؤثر است
هرگاه باسم شخصی و ما در آن شخص داده شود و تعلیق او مانع عشق دانسته اند قاقلی اسم بیطی است و بعربی غلام
و بترکی اغوز و بفارسی سورنامند نباتیست شبیه با شنان و اسفند در طوبت او بیشتر از اشنان و از آن سبزتر و طعم
او با تلخی و شیر در خوردن آن راغب و موافق مزاج او است در دوم گرم و خشک و قلیل الغذا و آب او بقدر یک وقیه
تا نیم رطل با آب مویز و شکر سرخ مسهل زرد آب و مدر بول و حیض و مفتح سدد و جهة ضعف معده و ترهله و درد کمر
نافع و تازه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است قابضه بفارسی چینه دان و سنگدانه نامند و طیور را بجای معده
است و بهترین آن از ارد و مرغ پرواری است و بعد از اخراج عصبه او را از آن کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع
خفقان و دیر هضم و مصلحش انکامه و نمک است و پوست اندرون او را چون خشک کنند و سائیده با آب سرد
بنوشند جهة درد معده و زلق الامعاء و اسهال بغایت نافع است قار بفارسی مشهور بقیر است و آن از زمین
با آب گرم از چشمها بجوشد سیاه مایل بسبزی و اصل آن بعضی صلب و برخی سیال میباشد و با قدری خاک نیز

بلغم مینماید تا قوت برکشتی و امثال آن اندرود و قوتش تا سی سال باقیست در سیوم گرم و خشک و در افعال قریب
تفعو و منضج دمل و محلل اخلاط غلیظه و از جهة سینه و دماغ و مانع تغییر آب و طعام و فساد هوای وبائی و معین هضم و جهة معده
و جگر و سپرز نافع و خائیدن او جهة رفع رطوبت و ثقل زبان و فساد لثه و ضرسش که بجهتی دندان باشد مفید و ظروف نقر
اندروده مدتی بماند مانع تغیر است و آشامیدن آب از آن ظرف مصلح غلظاب در رفع طاعون دافع استسقا و شرابی
که در قم قرانده ده ترتیب دهند گرم تر و سریع الخروج تر از بدن است و خمار او کمتر میباشد و اکثار خوردن او مورث
قرحه مثانه و مصلحش صمغ لعابهاست و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش قوت است قاوند اسم روغن بیجد سفید است
شبیه به بیدمشک و بوی از عنبر در نواحی یمن خیزد و تخم قاوندی نامند و اصل او معلوم نیست بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته
اند گرم و مایل بخشکی و محلل ریاح و محرک باه و با لعابها و حسوها رافع سرفه قدیمه و درد زانو و تهیگاه و ضعف اعصاب
و قدر شربتش تا سه درهم است قاقم پوست حیوانیست از پوستش بزرگتر و سفید و دنبالش کوتاه و سر دنباله
او سیاه لباس آن گرمتر از سنجاب و سردتر از سمور و در خواص نزدیک است قاتل الحیات و قاتل السمک
ماهیزهره است قاتل الذیب خانق الذئب است قاتل اسمه نزد بعضی بداسقان و نزد بعضی قطلب است
قاتل نفسه شامل کافور و زرنیخ و مانند آنست که بنفسه تحلیل و نقصان پذیر باشد قاتل النحل نیلوفر است
قاتل النمر خانق النمر است و نزد بعضی مازریون سیاه است قاتل الکلب خانق الکلاب و گویند عبارت
از اوراقی است قاتل اخیه خصی الکلب است قاتل العلق نوعی از اماغیلان است که شکوفه او کبود باشد
و نزد بعضی نوعی از مرزنجوش است قاطر دم الاخوین است قاقالیا اسم یونانی نقلیه الاوجاع است قاروا اسم یونانی
کربا است قاقیا اقاقیا است قاردسطاخیس است قاطون اسم رومی نوشادر است قاسنی اسم ترکی بادزهر
است قامیس اسم ترکی نقب است قارنی باروتا اسم کوزه ریقطونا است قار اسم ترکی ثلج است قادون
اسم ترکی بطیخ است قاریوز اسم ترکی دم است قان اسم ترکی قشر است قایوق اسم فارسی نطر ماکول است
قاریج اسم ترکی بصل است القاف مع الباء و غیره قبج بفارسی کبک و بترکی کاکلیک نامند در دویم گرم و خشک
و کثیر الغذا و سریع الهضم و مبهی و لطیف و مولد خون صالح و حابس اسهال و جهة فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و جگر
و معده و سینه و احشا نافع و در مزاج محرور و در هوای گرم و با شراب مصدع و مورث خارش بدن و مصلحش سکنجبین
و ترشیها است و شرب یکمثقال مغز سر او با نیم مثقال صندل جهة یرقان و یکمثقال جگر خام او جهة صرع و زهره او جهة
تقویه و جلای بصر و بیاض و شبکوری و جرب چشم و با مروارید و شکر بالسویه جهة بیاض و جرب مجرب و ضماد او در چشم با روغن
زیتون بالسویه جهة نزول آب و سبل آن و در اول هرگاه یکبار جهة قوت حافظه و رفع نسیان مفید و بیضه او که در
عسل پخته باشند جهة درستی تکلم و منفعت و پخته او در غیر سرکه مورث فصاحت و صافی آواز و رافع سرفه و خام او با

القاف مع الالف

باکند سمن بدن واکتحال خون خشک کرده او با زجاج سفید جهة جرب وناخنه نافع وخاکستر او محلل اورام صلبیه
وطلاء سرگین او رافع کلف ونمش است قنبیطه ناطف است قباق اسم ترکی قرع است قبیلان
اسم ترکی تمر است قثا وبثا ر ثنثاة اسم خار یست که بفارسی کون نامند وبواریس نیز از و است که بفارسی تیج
گویند و کثیرا صمغ گون است و مذکور خواهد شد در دوم بگرم و خشک واب او جهة سرفه وضیق النفس وطلای آن با عسل
جهة رفع آثار جلد است قنتیل المعدسلوی است قثاء بثای مثلثه اسم عربی خیارزه است که خیار دراز
و خیار شنبر نیز گویند و در بعضی مکان طول او بقدر درعی میشود در آخر دوم سرد و تر و جوف او مسکن حرارت و تشنگی
و مدر سنگ گرده و مثانه و جهة التهاب معده و جگر مفید و لطیفتر از قثد و سریع الهضم تر از ان و تخم او مدر بول و مفتح و جالی
و قوی تر از تخم قثد و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم و غلیظی که از و بهم رسد مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند
قثد است و مصلحش عسل و مویز و از یاد و شراب برگ او جهة سگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی
مفید است قثد اسم عربی خیار است و در شیراز خیار بالنگ و در خراسان باد رنگ نامند در آخر دوم سرد و تر
و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشاء و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة و غلیظتر از قثاء
و رافع ضعیفی که از اسهال مفرط حاره بهم رسد و جهة تبهای تند و یرقان و دردسر نافع واب او با چهل و پنج مثقال با شکر
مسهل مرة الصفرا که در معده و امعا باشد و آب خیار زرد و ترش رسیده در اسهال قوی تر از آب نارسیده آن و چون
قدری ترنفل در ان خیسانیده روز دیگر صاف او را با ماء العسل بنوشند جهت نیکوی رنگ رخسار و تفتیح سده و تحلیل
مواد حاره نافع و رافع خفقان است و ریگ و زبیل آب او مانع تولد قمل و ضماد کوبیده جرم او جهة جرب و خفقان و شری
و ضمادش بدن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب معده و احشاء و دردسر و اورام حاره مفید و خوردن دو مثقال
و نیم از پوست خشک جهة عسر الولادت بغایت موثر و مضر مبرودین و خام کننده غذا و مولد خلط و درد تهیگاه و چون در
معده فاسد گردد مولد خلط سمی و مصلحش نانخواه و معاجین حاره و عسل و بوئیدن خیار جهة انتعاشش روح حیوانی و دردسر
حار مفید است و ترشی خیار سرد و بلغمی حرارت بسیار دیر هضم و با طعام و بعد از ان مضر است و تخم خیار سرد
و تر از تخم خیارزه و مدر بول و مخرج صفرای سوخته با درار و رافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و درد شش و قرحه آن
که از حرارت باشد و ضماد او با بوره و عسل محلل اورام جلد است و مضر انثیان و مصلحش کثیرا و بدلش تخم خیارزه
و نیم تخم تبخش با تخمه رهم است و روغن خیار که مانند روغن کدو ترتیب دهند در افعال ضعیفتر از روغن کدو است قثاء الحمار
بفارسی خیار دشتی نامند بقدر بلوطی و بسیار تلخ میباشد و نبات او ساق دار و غیر مفروش بر زمین است و برگ
او کوچکتر از برگ خیار و با خشونت و با زغب و گلش بزرگ و سفید و منبت او خرابها و مواضع ریگزار و قوی ترین اجزای
او عصاره ثمر او است که افشرده با قدری صمغ پخته ساخته آنچه قرص کرده باشند و قوتش تا دو سال باقی است

و زبون ترین او کرانی رنگ خشک

رغیر منقوشش او املس نهایت تلخ بمقدار شعله می سوزد و بسیار سفید نمی باشد و زبون ترین او کراثی رنگ

است در سیوم گرم و خشک و مسهل مرة السودا و بلغم خام و زرداب و منقی دماغ و رافع استسقا و سرفه بارده

و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظ و سپرز و یرقان سیاه و سنگ گرده و مثانه و بواسیر و فالج و لقوه و صرع و کزاز

و صداع و شقیقه و خدر و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و رحول او مدر حیض و قاتل جنین و قدر شربتش از دو قیراط

تا شش قیراط است و مضر محرورین و اید ان ضعیفه و منقی باز کرد و مصلحش را افراطی سمن و اسهال تا آسیب و

و سرکه و میوه های قابض و در افراط اسهال مجربه التشی و جلوس در آب سرد و آشامیدن قوابض بارده است

و شرط است که با ادویه مناسبه طبع و فعل او استعمال نمایند مثل مقل و دارچینی و صبر و تربد و انیسون و نمک

هندی و ماء العسل و بدستور با روغن زیتون محلل ورم حنجره و با سرکه جهت کلف و آثار و ثالیل و قوبا نافع و رابی اورا

جهت تنقیه معادن و نبات و بیاض آن مجرب دانسته اند و بیخ او در تخفیف قوی تر از سایر اجزا و ضماد مطبوخ

آن با آرد جو محلل اورام حنجره و با سرکه جهت کلف و آثار و ثالیل و قوبا نافع و رافع آب و بلغم و بهق و آثار و جرب متقرح

و قوبا و با عسل البطم کشنده دبل و مطبوخ او در سرکه رافع نقرس و با سفیدآب و امثال آن جهت درد مفاصل و نقرس

و عرق النسا و استسقا لحمی بغایت موثر و مداومت شرب طبیخ برگ و بیخ او رافع جذام و تجربه فراط از آن مسهل بلغم

و مرة الصفرا و بهترین ادویه استسقا است و قدر شربت از طبیخ او تا سه وقیه و حقنه بطبیخ او جهت عرق النسا و مضعف

آن جهت درد دندان و سوط او با شیر دختران جهت درد های قرن مفید و ضماد تخم و گل او جهت مفاصل قرن نافع و قدر

شربتش تا یک درم باید با آرد جو و کثیرا بنوشند و روغن قثاء الحمار که آب او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند

تا آب برود و ثمر تازه او را ریزه کرده با روغن زیتون در ظرف کرده از آن تا چهل روز در آفتاب بگذارند بسیار گرم و محلل

قوی و مدر حیض و مخرج ولد و رافع کلف و بثور و کرم گوش و گرانی سامعه و ریاح آن و با تخم کتان محقنت بواسیر

و قدر شربتش تا یک درم است قثاء العنا حنظل است قثاء الکبیر تمر کنیر است و در انجا نه کور شد قثاء هندی

بلی است و نزد بعضی خیار شنبر قثاء الزبیر او نیز طویل است و نزد جمعی حنظل قثاء بری قثاء الحمار است

اسم ترکی گیاه زردل است القاف مع الدال و بعیره قدید اسم جنس چیزهای خشک است

و مراد از مطلق آن گوشت قاق و قدید جمیع لحوم بخلاف طبع و خواص اصل آنست و زبون ترین اغذیه و مولد خلط

غلیظ سوداوی و مورث بوستشهار و قولنج و مالیخولیا و حکه و جرب و قدید گوشت حیوان وحشی جهت استسقا

موافق است هرگاه در سرکه خیسانیده باشند و مصلح قدید خیار است و روغنها و شربتها سرد و تر

اقلیما است قدیم الملک خبازی است قدراح بهار نارنج است و نزد بعضی شکوفه رطبه قدس

از ابر دشت قرو مسه بلغت اصفهان تو دریست قردمانا معرب از قرداموس یونانی است گیاه

شبیه به نبات بابونه و شاخهای او بسیار متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و تخمش تو تیره و گلش سفید و مایل بکبودی و ریزه
و تخمش و برازه باریک و شبیه بکرویا و از آن درازتر و با تلخی و تند بوی و نوع بری کرویا است و مستعمل تخم اوست در سیوم گرم
و خشک و تریاق سموم بارده حیوانی و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه و رافع قولنج و ریاح غلیظه و سده جگر و سپرز و موافق
نواق و سرفه کهنه و ربو و صرع و عرق النسا و فالج و درد گرده و کوفتگی عضل و با پوست بیخ غاریقون جهت حصاة و طلای او با سرکه
رافع جرب و حکه مجربست و حمول و بخور او قاتل جنین و مضر سپرز و مصلحش افتیمون و انیسون و قدر شربتش یکمثقال و بدلش دو خراط
با جرمل **قرنفل** بفارسی میخک نامند و آن شکوفه درختیست و اصل و نبات او را احدی مشاهده نکرده و مخصوص
جزایر چین است که از ساحل دریا جمع میکنند و قسم نر او بشکل دانه زیتون و قسم ماده بشکل یاسمین است و سیاه و تند بوی
و با عطریه قوی و تلخ در سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل قوی و مقوی دل و معده و جگر و اعضا رباطنی و دماغ و باه و ماسکه و منفخ
و رافع غثیان و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر البول و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض بارده رحم و زلق الامعاء
رطوبی و نزلات متوالی و بدبوی دهان و فالج و جمیع امراض بارده دماغی و وحشت و وسواس و خفقان و خوردن او با شیر تازه
و بشرط مداومت نهایت محرک باه و مداومت بکیدن آن در هر وقت طهر زنان باعث حمل ایشان و خوردن یکدانه از آن
او هر روز موجب منع حمل و اکتحال او جهت سبل و قوة باصره و غشاوه و طلای آن بر احلیل زن در جماع و مقوی فم رحم و بر یافوخ
جهت سکته و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب و سعوط و نفوخ او همین اثر دارد و عرق قرنفل که بقدر دو اوراقه با کل جزو نیم گل سرخ و مشک
او گاوزبان و نصف جزو تنبول که مجموع ساییده و تشقیه بگلاب کرده کشند و جمیع افعال قایم مقام تمره تریاق سموم و مقوی
و مفتح و جهت تعدیل اخلاط و رفع استسقا و امراض بارده بی بدیل و شراب او که یکجزو از آن با شانزده جزو آب انارین و یکجزو عسل
مخلوط نموده در شیشه کرده و یکهفته در سرگین اسپ دفن نمایند بمراتب از خمر قویتر و چون همین شراب را با شکر بقوام آرند جهت
امراض بارده عصبی بی نظیر و گویند قرنفل مضر گرده و امعا است و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش مثل او دارچینی
و نصف آن بسباسه است **قرنفل بستانی** نخشک است **قرفه** اسم جنس پوست هر درخت و چوب است و مراد از قرفه
پوست درخت خاصی است قسمی از آن خوشبو و سطبر و سیاهی و مانند قرنفل و در بوی شبیه بان و او را قرفة القرنفل
نامند و قسمی مایل بسرخی و سطبری کمتر از قرفة القرنفل و شیرین تر از آن و در بوی شبیه بدارچینی است و قرفة الدارچینی گویند
و نزد بعضی پوست درخت دارچینی است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسمی مخطط بخطوط و قسمی سفید زرد و شکر ... ۸
و بهترین قرنفل است و یونس گوید در افعال ضعیفتر از دارچینی و جمعی از او قویتر از دارچینی دانسته اند و قرفة القرنفل در هر دو
در افعال مشابه به قرنفل و از آن ضعیفتر است در آخر دویم گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی و در تقویت معده و جگر ...
قویتر از دارچینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و درد مفاصل نافع و ضماد او با سرکه رافع ... و تقویت ...
در رحم و بدلش سلیخه است **قرقطیب** ملفت مغربی گیاهیست برگش شبیه ببرگ لبلاب و برگ بنفشه و از آن کوچکتر ...

در مربای او جهت مواد سوداوی و تقویت دماغ و تولید خلط صالح موثر و مسیر عبارت از وست و مذکور میشود و ترشی او ملطف
و هاضم و مسکن حدت خون و صفرا است و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط احشا و مصفر مواد بلغمی و صفراوی که از
احراق بلغم باشد و باعث قولنج و تپها و سریع الاستحاله بخلط موجود در معده و با اغذیه منقلب بطبع غالب آن میگردد
و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمیه و مصلحش زیره و داد و به حاره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و امثال
آن و ضماد کوبیده او جهت اورام حاره و التهاب معده و احشا و درد سر حار و رفع بیخوابی و خشکی دماغ و تقطیر آب او
با روغن گل جهت درد گوش و ورم حار آن و سعوط او با شیر دختران جهت سرسام و هذیان و بیخوابی و غرغره باب او
جهت خناق مفید و سائیده خشک او جهت سرفه و درد سینه و التهاب صفراوی و درد گلو و اکتحال با آب گل و آب ثمر گلدار
آن جهت مدد و زردی یرقان که در چشم باشد بغایت موثر است و پوست خشک سوخته او در قطع نزف الدم جراحات و رفع
اکله و زخمها مجرب است و با روغن تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و خوردن آن جهت بواسیر و نزف الدم
احشا مفید و چون جوف کدو را بخبث الحدید مملو ساخته بعد از چهل روز در آب او را خضاب نمایند خضاب نیکو است و مغز
تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و جهت حرقة البول و لاغری گرده و قرحه مثانه و خشونت سینه و نزف الدم ریه و تپهای
حار و تشنگی و سرفه و قرحه امعا مفید و روغن تخم او جهت رفع بیخوابی و یبوست دماغ و مغص صفراوی و سل و تپهای حاره
مفید و قدر شربت از تخم او و روغن آن تا هفت مثقال و بدلش مغز تخم هندوانه است و روغن کدو که جوف او را کوبیده
آب او را با ربع آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند سرد و تر و مرطب بدن و جهت صاحب دق و مالیخولیا و حرارت
و یبوست دماغ و تشنج یابس و سرفه حار و نرم کردن صلابات بسیار مفید و چون کدو را پوست جدا کرده با دنبه و پیه
گرده بز یکجا بجوشانند تا مهرا شود و چربی او را جمع کنند در ترطیب قوی‌تر و سردتر از روغنی است که با روغن کنجد ترتیب دهند
قرصعنه گیاه خاردار است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن مفروش و از میان برگها ساق میروید و یک قسم را
ساق گره دار و خارها در حوالی گره‌ها و گلش سفید و تخمش سطبر و طعمش با شیرینی و اندکی تندی و مانند طعم زردک و نباتی
هنوز نامند و در افعال مانند مسدس است و قسم دویم را برگش بخشونت و خار او نرم بسیار و ساقش بقدر ذرعی
و از نصف اعلای او شاخها میروید و قوی‌تر از اول و قسم سیوم را برگش مایل باستداره و تخمش و را زو سطبری متوسط و سفید
و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساقش بی شعبه و بقدر ذرعی و مملو از خارها مایل بکبودی و ظاهر تخمش سیاه
و باطن سفید و شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم او که از اقسام قرصعنه مشهور است برگش بسیار و خارهای تند و ساقش
و تخم او شبیه بکبر است و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش پهن دارد و قوی الحرارت است و در بیت المقدس بسیار و دیگر
مواد باز و مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع سفارا برگ عریض و بسیار سفید و تخمش سمت و با اندک شیرینی
در تقویت باه عظیم الاثر است و قسم هشتم را ساق بقدر شبری و نصف او تیری و مایل بسفیدی و شاخهای تند و باز

وششش مدد و تحتش پر از شبطری انگشت بسایه و در طعم شبیه به برگ و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و او را
سه بستن نامند در مازندران رولنگ و در تنکابن سیسیا گویند و گویا مخفف ششش شاخ باشد در اخر اول گرم و خشک
و تریاق سموم و محلل صلابات و بلغم معده و مدر حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و مفتت حصاة و اکثر بقول ماکوله
بهتر است و آب او مانع مغص و احتباس حیض و درد جگر امتلائی و آب مطبوخ او با شکر مسکن اورام و جراحات باطنی و
دمامت او رافع اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ و شراب او که با مثل آن سداب طبخ یافته باشد بقدر سی مثقال جهت
درد بیکا مجرب یافته اند و یکمثقال از بیخ او با مثل آن تخم زردک بغایت محرک باه است و مربای او با عسل بغایت مقوی
احشا و ضماد او با مثل آن اردجو رافع قروح رطبه ساق و ابتداء داء الفیل است و مضر مثانه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش
یک مثقال است قرمز لغت رومی و آن حیوانیست در غایت سرخی و بقدر نخودی و سنه یروید بی بود و در برگهای اشجار تکون
میشود و چون بحد طیران رسد تخمی کوچکتر از خردل میکند و رنگ او مخصوص بابریشم است و یکجزو او ده جزو حریر را بسیار
رنگین میسازد و بهترین او قبرسی است و در بلاد ارمنیه و مواضع دیگر مخصوص اشجار زیست و در بیشهها یافت میشود در دوم
سرد و خشک و شرب او را با عسل تا یکهفته جهت قطع حیض مجرب دانسته اند و آشامیدن او با سرکه تا یکهفته مانع
حمل و ضماد او با عسل جهت التیام جراحات عظیمه و با سرکه جهت شکستگی اعضای و جراحت عصب قوی الاثر و در او
مخفف یبوست و تیلیق او با ابریشم سرخ رافع تپها و نطول آب مطبوخ او مانع بهم رسیدن قمل و محلل صلابات و جهت
وراز کردن موی مجرب و قدر شربتش دو درهم است قرقعان چیزیست مانند فاو که در جوف اشجار کهنه بهم میرسد
خصوصًا درخت نرماده درخت مقل دارد و گویند مخصوص درخت مقل است در دوم گرم و خشک و مدر شیر و حابس
اسهال نزف الدم و ضماد او با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن و سنون او جهت تقویت لثه و سفید کردن آن مفید است
قرط بضم اول و فتح ثانی و طای مهمله اسم مصر قصعه است قرط بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث البقل است
و در مصر کراث المایده نامند قرظ بظای معجمه و فتح اول و ثانی اسم درخت نوعی از مغیلان است مذکور شد قرانیا
اسم یونانی زغال است قرطم بستانی او را بفارسی تخم کافشه و خسکدانه نامند و در گیلان تخم کاجره گویند و آن تخم
احریض است و سفید و طولانی میباشد در دوم گرم و در آخر اول خشک و شیره او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه
و [illegible] سده و مجفف کننده شیر در معده و گدازنده منجمد آن و جهت مالیخولیا و جنون و وسواس
و جذام و جرب و نیکو کردن رنگ رخسار و استسقاء لحمی و زقی نافع و چون بنجدرهم او را در نیم رطل شیر تازه حل
کرده صاف او را بنوشند رافع ریاح و نزلات و امراض بارده و مقوی باه و منقی سینه و صوت و سی مثقال از شیره
او با افتیمون جهت امراض سوداوی و با خیارشنبر جهت تپهای بلغمی و با عسل و نطرون و با دام و انیسون و فلفل جهت
تنقیه دماغ و بدن از جمیع اخلاط فاسده و درد مفاصل و شری و بخارات دموی و با مزوره ماش و نخود [illegible]

و بخور او منضج و محلل و مسهل بلغم رقیق و سوخته و حقنه با شیره او جهت قولنج و امراض دماغی مفید و جوشانیده او را
قوت مسهل ضعیفتر است و مضر معده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از ده درهم تا بیست درهم است و روغن تخم
کافشه قریب بروغن تخم کتان و قایم مقام روغن تخم انجره و جهت ریو و تحلیل اورام و اخراج کرم معده نافع و مضر معده
و مداومت شرب او و تبدیل ان امورت برص یافته اند و قرطم بری شبیه به بستانی است و ساقهای او سرک سفید
و در آخر ساق برگ گل و ثمرش ظاهر میشود و گل او زرد است در دویم خشک و در گرمی معتدل و شرب یک مثقال از
برگ و ثمر او تا نیم مثقال جهت گزیدن عقرب نافع است و مادامی که عقرب گزیده او را بدست نگاه دارد ادراک
الم نمیکند و چون بیفکند ادراک مینماید **قرون السنبل** دوای سمی است و اختلافات بسیار در ان کرده اند و آنچه
از کتب حکمای هند ظاهر میشود قسمی از نبش است سیاه و باریک با درخشندگی و از بعد باریکتر و درازتر و بعضی
از سنبل هندی یافته میشود و قسمی از ان سفید تیره میباشد در چهارم گرم و خشک و ضماد او با سرکه رافع زخمهای کهنه
و روغنی که در آن جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای بارده و صلابة اعضا است و ربع درهم او کشنده با اختلاط
عقل و بول الدم است **قروقومعا** اسم یونانی ثفل روغن زعفران است در سیوم گرم و خشک و منضج
و مسخن و مدر بول و محلل صلابات و مقوی اعصاب و اکتحال جالی بصر و مقوی روح باصره است **قراطار عولسا**
نباتیست برگش مثل برگ گندم و تخمش شبیه بجاورس و بغایت تند و گویند چون مرد و زن چهل روز از ان ناشتا
تناول نمایند و بعد از ان مباشرت واقع شود به بسیار حامله گردد **قرطاس** بفارسی کاغذ نامند و مراد اطبا از ان
کاغذ مصری است که از ساق بردی و لعاب بستین ترتیب میدهند سرد و خشک و جهت قرحه ریه و سوزش معده و امعاء و با
طبخ سرطان جهت قطع خونی که از شش آید مفید و خیسانیده او در آب و سرکه قاطع نفث الدم و اسهال و سوخته او
جهت التیام جراحات عظیمه و تقویة لثه و سعفه و زخمی که در پا از موزه و کفش بهم رسد و نفوخ او جهت رعاف و حقنه او جهت
قرحه امعاء و بخور او جهت زکام و اکتحال او جهت بیاض و دمعه و قرحه چشم نافع و قدر شربتش یک مثقال و بدلش بردی
سوخته و کاغذ کبود سوخته و در اکثر امور قایم مقام اوست **قرطمان** معرب از هرطمان و مذکور میشود و ابو حنیفه
دینوری اسم درختی دانسته است شبیه بدرخت خیار و در ساحل عمان یافت میشود و برگ شاخ او خوشبو و
شربت خشک از انقدر ده مثقال جهت اسهال مفید دانسته اند **قرقیون** و **قرقیا** اسم یونانی کباب
است **قریص** غذائیست که از لحوم لطیفه مثل ماهی و بزغاله و جوجه و بادیه با سرکه و مسیها و میوه‌های تازه خشک و ادویه
خوشبو ترتیب دهند مسکن حدت خون و صفرا و قاطع بلغم و مضر سوداوی و مخلل اعضای نفس است **قرد** بفتحتین
اول بفارسی کپه نامند حیوانیست مثل نسناس و در بهایم مشکوک میشود در طبع و افعال مثل نسناس است
قرد بکسر اول و فتح ثانی بفارسی درا بوزنه و میمون و کپی نامند و در جمیع خواص قریب بانسان و طلاء ...

مانع بر وئیدن موی مجرب است و سم مردن که از انسان مخزون در کتب قدما مرقوم است از آن نیز حاصل میشود
دانه اسرار مکتومه است **قربیا** بفتح اول و جزم ثانی اسم یونانی نبات النیح است و گویند خنفسیا است و نزد بعضی
ربیا است **قرنفل شامی** در غیلبه است **قریط** خرنوب شامی است **قرمعا** سلحفات است **قرقف** خمر غلیظ
است **قرن الایل** شاخ کرگدن است **قرقینون** اسم یونانی سرطان است **قراقیوس** بلغة رومی
اشتر غار است **قرقارس** بیونانی اسم حنی است **قراطن** مار العسل ساذج است **قرعة الطبیب** کدو تلخ **قرد القرنفل**
است **قراصیون** ز اصیا است **قرواموس** و **قرومایون** قرومانا است **قردا** ازدانت **قریض**
بر تند بدرا ابرد الانجره است **قرضی** خشک است **قرقفان** درتفا در تریاکر ویاست **قراص** بابونج است
قرن البحر مرجان است و نزد بعضی کهربا **قرول** و **قروالیون** بیونانی سپند است **قرامن** بیونانی
حرف است **قرطم** هندی حب النیل است **قرنفل بستانی** زنجبیل است **قرمان** نوعی از قطر است [illegible]
قرمانیون اقحوان است **قرقعه** اسم یونانی زعفران است **قروامنی** حرف الماء است **قرقرون**
سعد است **قرقوله** نوعی از لبلاب است **قرقسم** اسم ترکی ریباس اسود است **قرود ط** اسم
ترکی اقدا است **قراقروط** اسم ترکی بصل است **قرقاول** اسم ترکی تدرج است **قراقوس**
اسم ترکی عقاب است **قراطاوح** اسم ترکی سمرور است **قرالقوش** اسم ترکی خطاف است **قرافاح** اسم
دردار است **قراخورک** ادوی اسم ترکی شونیز است **قرقو** بکسر اول اسم ترکی صغر است **قرباغه** اسم
ترکی صفدع است **قرساق** اسم ترکی فنیک است **قزاح** بقاف و زای معجمه اسم مغربی نباتیست
خوشبو و شبیه بر ازیانه و ازان کوچکتر و شعبه او بیشتر و متشابک و تخم مانند انیسون در سوم گرم و خشک و مدر
بول و حیض و مسکن دردهای بارده و محلل ریاح و تخم و ساق در اطعمه باعث لذت آن و چون آب طبیخ او را با یک
رطل با شکر بنوشند در تحلیل ریاح و درد احشا مجرب دانسته اند **قزح** بکسر اول اسم بربری تخم پیاز است
قضار زجاج است **قزدیر** رصاص ابیض است **قز** ... اسم کرم ابریشم است **قزلاق**
اسم ترکی قبره است **قزل** بکسر اول و ثانی اسم ترکی ذهب است **القاف مع السین**
و غیره **قسط** بیخیست شبیه به لفاح و از نواحی هند خیزد و نباتش مفروش و بی ساق و برگش عریض
و سه قسم میباشد یکی شیرین و سبک و سفید و با عطریه و قسط بحری و عربی نامند و قسمی مایل بسیاهی
و ستبر و سبک و کم بود و تلخ و او را قسط هندی گویند و قسمی مایل بسبزی و سنگین و در وزن شبیه بچوب
[illegible] دو خوشبو و بی ملح است و از مطلق او مراد قسط شیرین است و بهترین او سفید تازه گرم
است که اندک زبان را بگزد و قوتش تا چهار سال باقیست و فرق در میان او و راسن که قسط [illegible]

شامی باشد عدم عطریه را سن است و عدم گزندگی زبان و صلابت آن در سیوم گرم و خشک و مدر بول و حیض و جاذب
از عمق بدن و تریاق سموم حیوانی و مفتح سده جگر و قاطع اخلاط غلیظ و لزجه و مبهی و کشنده اقسام کرم معده و جهة
درد رحم و درد سینه و تنگی عضل و تقویت معده و جگر و دردهای مزمنه دماغی و معده و صلابت مفاصل و عضلات
و تحلیل ریاح و اخراج سنگ گرده و با سکنجبین جهت تپ ربع و با عسل جهت ربو و ضیق النفس سرفه کهنه و یرقان و
علل سپرز و استسقا و تشنج و کزاز و رعشه و خدر نافع و بخور او قاتل جنین و رافع وبا و زکام و ضماد او جهت
کلف و عرق النسا و دردهای بارده و با روغن زیتون جهت رفع لرز و فالج و استرخا و درد گوش و سعوط او جهة
درد سر مزمن و ذرور او جهة قروح رطبه مفید و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین و طلا او با سرکه و قطران و عسل جهة
داء الثعلب و بهق نافع و مصلحش گل انگبین و مضر ریه و مصلح آن انیسون و قدر شربتش یک درهم و بدلش نصف او
عاقرقرحا است و روغن قسط سازج که قسط تلخ را بقدر چهل مثقال نیمکوب کرده یکشبانه روز در شراب خیسانیده
تا چهارصد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب سوخته روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی و رافع بیرد و ت معده
و جگر و لقوه و رعشه‌های بلغمی و سوداوی و مقوی باه و قدر شربتش تا هفت درهم و روغن غیر ساذج او در دستورات مذکور
است **قسوس** اسم یونانی لبلاب کبیر است **قسطون** اسم یونانی نباتیست که بالفعل مفقود است
ساقش مربع و زیاده بر دو ذرعی و برگش دراز و بشکل بلوط و از ساق میروید و خوشبوی و برگهای او اسفل بزرگتر
و از اعلی ریزه و برگش دراز و گلش زرد و در بوی شبیه بصعتر و تخمش در انتهای ساق صحیح و تخمش باریک
شبیه بخرنوب و مستعمل از آن برگ و بیخ است در سیوم گرم و خشک و شرب او قبل از سموم و بعد از آن رافع
مضرت آن و از مجربات شمرده اند و مدر بول و مسهل و هاضم و جهة درد سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون و قرحه
و عصاره او جهة درد گوش و درد دندان و طبیخ غلاف ثمر او را جهة قی صفراوی مجرب دانسته اند **قسب** اسم
حجازی خرمای خشک است که بکمال رسیده باشد گرم و خشک و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلل مواد
سینه و دیر هضم و قلیل الغذا و مصلحش گردگان پوداده است **قسس** لبلاب بی ثمر برگش مثلث و ریزه و شاخش
باریک و شرب برگ و شاخ او مدر حیض و فرزجه او مخرج جنین و سعوط عصاره او جهة عفونت خیشوم و آب بیخ او با سرکه
جهة گزیدن رتیلا نافع است **قسولیدون** کاکنج است **قسطس** اسم جنس قسط است قسط شامی راسن است قسط
المر و قسط هندی و قسط چینی قسط تلخ است **قسط** بحری و قسط الحلو و رومی و عربی قسط شیرین است
قسیوس حنین بن اسحاق گوید حبة الاثل است **قسارس** کبر است **قسطیر** رصاص ابیض است **قسطوریون**
و قسطوریه جند بیدستر است **قسطوس** زنجار است **قساسلیه** است **قسطل** شاه بلوط است
قشراق اسم ترکی رماک است **قشالادن** اسم روغن زفت است و در زفت مذکور شد

قشور اسم جنس پوست اشجار است و اثمار و بزور و بعضی را اعتقاد آنکه اقسام آن غذا البته ندارد و قابل هضم نیستند **قشقش** معرب از کشمش فارسی است و در زیب خواص آن مذکور شد **قشار** اسم اصطلاحی پوست حب المحلب است نزد اهل بغداد قشار الکندر صفایح باریک کندر است شبیه به پوست و او را از کندر لطیفتر دانسته اند **قشر البیض** پوست تخم مرغ است و در بیض مذکور شد **قشره** باصطلاح مصر پوست درخت زرشک **قصب** بفارسی نی و بترکی قامیش نامند و اقسام می باشد هندی آن که بالنش نامند غیر مجوف و غیر مجوف و باقی اقسام مجوف اند و قصب فارسی سبز است که در غیر آبها میباشد و اجامی مخصوص ابهام و قلم و نی شکر از اقسام اوست و عکرشش که قسمی از نیل است و چون در زمینهای ابدار بیرورش نامدتی میشود اقسام نی در دوم سرد و خشک و سوخته آن گرم و بیخش قوی تر با اندک حدتی و ضماد تازه کوبیده او جاذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن درد و ضماد برگ تازه جهة اورام حاره و باد سرخ و نشر یه سائیده او با عسل جهة سرفه و سوخته او قید در دائمی مفتح سده زهره و مضر سینه و مصلح آن کتیرا و قدر است و ضماد سوخته او جهة جرب و حکه زخمهای چرکدار و سنون او جهت جلای دندان و سیلان خون لثه مفید و طلای بیخ سوخته او با پوست آن یا مثل او ضماد جهة رویانیدن موی مقوی آن و جلای بشره نافع و اکتحال رطوبتی که در برگهای نی جمع میشود جهة بیاض عین از مجربات است و نشستن کردن برگ نی فارسی که آب بر آن بپاشند جهة صاحبان تب حاره و رفع شدت گرمی هوا و فضا و آن موثر است و شکوفه او جهة گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش **قصب السکر** نیشکر است در اول گرم و در دوم تر و اقسام سمن بدن و مفتح سده و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و رافع خشونة سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع و مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و نیچه او که دوست جوشش داده باشند نفخ او زایل میشود و قی کردن با آب نیشکر منقی بدن و اکثار خون شود و غیر مطبوخ آن مفسد اشتها و مضر سپرز و مصلحش انیسون است **قصب الذریره** نباتیست زیاده بر شبری و باریک و مجوف و بیرون او سرخ مایل بزردی و اندرون او سفید و مملو از چیزی شبیه به پنبه و ساقش پر گره و از قلم باریکتر و خوشبو و با قبض و تندی و تلخی و در دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مقوی دل و جگر و رافع خفقان و استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر البول و محلل اورام و التیام دهنده شکاف مقعد و طبیخ او با تخم کرفس جهة جنون و امراض گرده و رفع سنگ و مزمن و وجع الفواد بارد و جلوس در طبیخ آن جهة درد رحم و استنشاق دود او جهة سرفه رطوبی مجرب و ذرور او جهة خوشبوی رایحه زیر بغل و عرق و شکستگی اعضا نافع و اکتحال او جهة جلا و تقویت بصر نافع و مضر گرده و مصلحش انیسون و استعمال او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها است و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش عدس المر و بدستور الاطبا **قصد** به رصاص بیض است **قصدیر** اسم عربی غوبیج است **قصیصه**

قصب الذریره — ... الله

تودریت **قصب بوا** نصب الذریره است **قصاص** بضم اول قسمی از حلزاست رقیق الغلاف و کوچک و دانه
وبسیار سفید و خواص حلزون گذشت **قضاعه** بضاد معجمه بفارسی دراسک آبی نامند اکتحال وضماد و دماغ او
جهت تاریکی چشم بیعدیل است **قضقم** قریش منسوج بغبار است **قضب** و قضم رطبه است و بهرچه تعلیف کنند
اسم جنس شامل انست **قضاب** مصری از اذان الفار است **القاف مع الطاء وغیره قطران**
دو نوع میباشد یکی سیاه و براق و غلیظ و تند رایحه و او را قطران برقی نامند و دیگری رقیق و غیر براق و ان قطران
سیال است و نوع اول از درخت شربین و ثانی از درخت صنوبر و از درخت ارز و غیر آن حاصل میشود و طریق
عمل انست که چوب و شاخهای او را قطع نموده بر روی هم چیده جای در آن مکان حفر میکنند و آتش می افروزند
تا مائیه او در ان جا جمع گردد و بدستور آب شامل اشجار مذکوره را با آتش طبخ میدهند تا منعقد شود و این قسم را
در عراق و شام زفت یابس گویند و بهترین قطران نوع برقی است که از شربین حاصل میشود و چون بتقطیر
یا با سرکه و سفیدی تخم مرغ از اسفید کنند جهت غالیها بغایت نیکو است و دخان او لطیفتر از اصل اوست در آخر
سیوم گرم و خشک و حافظ اجساد موتی و مانع عفونت ان و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و با قوة تریاقیه
و مانع وباد وطاعون و مجفف و مسخن و محلل قوی و جاذب خون بظاهر جلد و جالی آثار و موجب تعفن گوشت زخمها است
بدون احداث وجع و التیام دهنده زخمها و شرب او جهت درد سینه و ربو و سعفه بارده و ضعف جگر و رافع سموم
و استسقاء و کرم و ریاح احشا نافع و غرغره او مانع انعقاد . منقطع و تقطیر او بر دندان متحرک و درد دندان و کرم خورده
رافع الم و مخرج کرم آن و حقنه او جهت اخراج اقسام کرم و ضماد او جهت جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و رفع
داء الفیل و دوالی و استسقاء و صداع بارد و حفظ اعضا از ضرر سرما و گزیدن مار و رفع خناق و ورم
لهاة و طلای او بر قضیب جهت بندگک کردن و منع حمل و با پیه گاو کوهی جهت منع گزیدن هوام و قطور او با سرکه
جهت کشتن کرم گوش و با آب زوفا جهت درد گوش و دوی و طنین و اکتحال او جهت بیاض که در قرنیه باشد
باشد نافع و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و زیاده ازان کشنده است و بدلش نفط سیاه و جاوشیر
گویند بوزنش نفط و نیم وزن او برگ درخت شربین است **قطلب** اسم [illegible] می نباتیست شبیه بدرخت به و برگش
باریک و ثمرش بقدر الوچه و سپید است و بعد از رسیدن شیرین و سرخ میشود و خوشبو و با قبض و ابدا خوردن
آب او بجای دانه قنقل مثل کاه ازان میماند در دوم سرد و خشک ثمر او تریاق سموم و ضماد او جهت جمع کردن
اب نازل موثر و طبیخ برگ او محلل اورام و جهت خوشبو کردن دستها و منع کثرت عرق دل و تطول او جهت درد مفاصل و درد رحم
نقرس و ورد جهت تجفیف قروح رطبه و ضرر سوختگی آتش و تاکیل و صمغ او اگر یافته شود خوردن ان مانع استسقا [illegible]
و حمول او جهت بواسیر و بخور او جهت رفع سحر و افسون موثر است **قطن** بفارسی پنبه و بترکی پنبوق نامند

القاف مع الطاء المهملة

از سنبلها آنچه گوشت قید کرده جوف از او مملو ساخته در روغن سرخ میکنند اقسام او مولد خون متین و سمن بدن و کثیر الغذا و مبهی و دیر هضم و مولد سده است و آنچه با شیر بها ترتیب دهند در ترتیب اقوی است و قلیل الغذا تر از سایر و مصلحش عسل و مصلح اقسام دیگر آن سکنجبین است **قطاة** بفارسی سنگ اسک و بترکی باقر بقره نامند و آن مرغیست بزرگتر از کبوتر و مختلط بالوان مختلفه و زردی غالب در صحرای بی آب و سنگلاخ میشود در آخر دوم گرم و در سیوم خشک و مقوی جگر رطب و معده و مفتح سده و رافع استسقا و ریاح غلیظ و نافع و برودت احشا و اعصاب و مولد باه و دیر هضم و مولد سودا و مصلح او سرکه و روغن و مهرا الجنین او و ادویه خوشبو و سنگدان او مولد سنگ گرده است و اکتحال او جهت بیاض مفید و استخوان سوخته او که با روغن زیتون بسیار جوشانیده باشد جهت رویانیدن موی داء الثعلب و الحیه **انه** مجربات دانسته اند و باید دو روز از ذبح گذشته تناول نمایند **قطایف** بفارسی رشته خطائی شد و در اطریه اشاره بان شده و خوردن ان با عسل مولد خون صالح و سریع الهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و موافق ناقهین و ضعیف القوت و چون او را با مغز گردگان تناول کنند و بعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت باعث فربهی بدن میشود **قطونا** گیاه بزر قطونا است در افعال مثل گیاه بارتنگ است **قطاریقا** اسقولوقندریون است **قطلوس** اسم یونانی ترخس است **قطالا** نیمی گوید اسم یونانی درد ار است **قطیر** تب بریست **قطه** سنور است **قطم** بلیه کهنه است و در قیطن مذکور شد **قعبیل** نزد بعضی از اقسام تمر است و نزد بعضی اسم نطلی سقراطیون و ان نباتیست بقدر شبری لمعی مایل بسبزی با تلخی و گزندگی و برگش شبیه به برگ نرگس و کراث و سوسن در دوم گرم و خشک و در بعضی افعال شبیه به پیاز عنصل و عصاره او را بقدر دو سه درهم با آرد کرسنه خمیر کرده باشند و قرص ساخته جهت سبز و جنون مجرب دانسته اند و صاحب منهاج گوید نباتیست شبیه بساق کنگر و سفید و سطبری بقدر یک بنگشت و بی مزه و با اندک تندی و خشک او زرد مایل بسبزی باشد و از آنچه با شیر و ماست تناول نمایند **قعال** اسم عربی شکوفه انگور است **قعقب** اسم عربی شامل خصی الثعلب و تلقایست **القاف مع الفاء** و غیره **قفر** اسم عنبر فار و عرق الحیات است و آنچه شبیه بقر و زکوت باشد **قفر** الیهود دو قسم است یکی در ساحل یافته میشود که مسمی به بحر الیهود است و موضعی که در قدیم کفر امی گفته و آن جسمی است نفتش مایل بسبزی و در وی تیرگی غالب است و از دریا بساحل میآید و قسمی از زمین کنار دریا که حفر کنند بهم میرسد و معروف بذکر مخصوص به جزیره طبرستان و ساحل آن دانسته اند و آنچه از جبال حاصل میشود و از اقسام مومیای معروف به الجبالی و از قفر الیهود الطف است و از مطلق قفر مراد اوست و بهترین قفر الیهود سیاه براق تیز رایحه سنگین است که بیجا که و سنگ باشد و در رایحه شبیه بنفط و این قسم از اجزای تریاق کبیر است سایر اقسام

گرم و خشک و در افعال قایم مقام زفت و قیر و قطران و نزد بعضی در منافع نایب مناب عنبر و اکثر خواص او
از مجربات است و شرب او جهت گسستگی اعضا و ضربه و سقطه و سرفه مزمن و عسر النفس و عرق النسا و گزیدن
هوام و رفع اسهال رطوبی و اقسام کرم معده و ریاح غلیظ شکم و قراقر و تقویت باصره و اعصاب و تریه و اخراج
چرک از سینه و ربو و ورم لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و صلابت رحم و ضعف جگر و گرده و تقطیر البول و بواسیر
و با عسل و شراب جهت رفع احتباس حیض با یبس الملاح و با سرکه جهت خون منجمد در معده و تحلیل آن و ضماد او
جهت تقویت اعضا و باسوم و آثار وجود نقرس و جهت نقرس و مفاصل و اورام صلبه و باد و به مناسبه جهت التیام زخمها
و نرم کردن اورام آن و رفع کرم آن و منع ورم جراحات و الصاق موی زیاده پلک چشم و صاف کردن بشره
و نضج خنازیر و رفع برص و قوبا سعفه و بخور او جهت گریزانیدن هوام و مار و نشیه و خروج رحم و اختناق آن و نزلات
نافع و محرک مصرع مصروعین و حقنه با آن و ماء الشعیر جهت قرحه امعا و سنون او جهت درد دندان کرم زده و رفع رائحه
کریهه دهان و اکتحال او جهت بیاض و مالیدن او بر درخت انگور مانع کرم زدن آن و مضر محرورین و مصلحش سرکه
و آب میوه های سرد و بدلش زفت و قیر و قدر شربتش تا یکدرهم است قنفذ برای بحجه نبات گنوریشا قفلوطا اسم
شامی کرات شامی است قنفد کموت قفور الکفرنیت و نزد بعضی قفر الیهود است قفارسس رسم
یونانی کبر است قفشیر زنجبیل است قفصر تنهر است القاف مع اللام وغیره قلفاسس
نباتیست که نزدیک آبهای میروید و در مصر کثیر الوجود است برگش مایل بتدویر و عریض و بقدر برگ موز و از یک
بیخ چندین شاخ بساق میروید بسطبری انگشتی و بر هر شاخی یک برگ میباشد و بیخش سطبرتر از زردک و کوتاه و مایل
بسبزی و اندرون آن سفید و با اندک قبض و تندی و لذیذ در اول گرم و در دوم تر و بغایت مسمن بدن و صالح الغذا
و محرک باه و جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و تنقیح الامعا و لاغری گرده و اسهال نافع و نفاخ و مداومت او مولد سودا
و سدد و مصلح آن عسل و سکنجبین و ادویه خوشبو و تخم او در افعال قریب به تخم کرنب و قدر شربت از تخم او دو درهم
است و قسمی از قلقاس صلب و ستبر میباشد هر چند که طبخ دهند پخته نمیشود و ضماد آن جهت تنقیح مواد و اورام و درد و خستگی
و جهت قروح و قلاع و تقویت موی موثر قلقل نباتیست شبیه به نبات کنب و چوب او مایل بسبزی و شاخهای او دراز
و ثمرش سبز و بزرگتر از فلفل و املس و بیرون مایل بسیاهی و مغز آن با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق او قوی
از پوست کنب و گلش سفیدی و مستعمل از و دانه اوست و بعضی ورا حب السمنه دانسته اند در دوم گرم و تر و
مسهی و مقوی باه با کنجد و نبات او مسمن بدن و قدر شربتش تا یکوقیه و مصدع و مصلحش بودادن او و استعمال سکنجبین
است قلب بمانی موصله و ضم اول نباتیست برگش شبیه به برگ زیتون و از آن عریضتر و بلندی او بقدر
و زیاده از آن و شاخهای او باریک شبیه باذخر و در اطراف شاخهای خیزری شبیه بساق میروید منقسم

بدو قسم میشود و سیاه با خشونت شبیه بسنگریزه و منبتش کوه‌ها و زمینهای درشت و در سیوم گرم و خشک و مدر و جهت
ربو و سرفه و ضیق النفس و اسهال و فواق با شراب مفید جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و احتباس بول نافع و
ضماد او رافع بواسیر و قدر شربتش تا دو درهم است و بغایت مصدع باه و مصلحش حب صنوبر است **قلب** بفتح
اول بفارسی دل نامند گرم و خشک و دیر هضم و ردی الغذا و بهترین از طیور و از بره است و مصلحش سرکه و روغن
زیتون و ادویه حاره و مهرای او مقوی دل و رافع خفقان و اکتحال خونابه و رطوبت آن که در حین کباب کردن از او
چکد جهت شبکوری مجرب دانسته اند **قلت** بتحریک لام و بای مثناة حب القلت است و مذکور شد **قلومس**
بلغت یونانی و بمعنی اذان الدب است و پنج صنف میباشد و ماهیزهرج نوعی از وست صنفی سفید باشد و برگش سفید و پر
و ماده میباشد برگ ماده شبیه برگ کلم و سفیدتر و عریضتر از آن و ساقش بقدر دو ذرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند
پشم بر ساق و برگش ظاهر و گلش مایل بزردی و تخمش سیاه و بیخش دراز و بسطبری انگشتی و نر او را برگ درازتر
و باریکتر است و صنف دوم را برگ سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف سفید و صنف سیوم را شاخهای بسیار و درازه بی
ساق و برگش شبیه به برگ بید و شاخهای قبه‌ها مدور و گلش زرد طلایی و صنف چهارم را برگ شبیه به برگ انجیر و از آن
کوچکتر و بی ساق و ملاصق زمین و صنف پنجم را برگ بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسبنده و تند بوی و گلش سفید مایل بسرخی
و ساقش زیاده بر ذرعی و ابرو کشنده ماهی است جمیع اقسام او گرم و خشک در سیوم محلل و جالی و مدر و با قوة قابضه و
ریشهای آن در افعال قایم مقام ماهیزهرج و بیخ صنف سفید و سیاه او جهت منع سیلان و اکتحال آن با شراب جهت اسهال
و طبیخ آن جهت تشنجات عضل و سرفه نافع و ضماد برگ قسم نر او جهت سوختگی آتش مفید و ضماد برگ مطبوخ سوم جهت اورام
بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت شقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و
قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اناغورس است و ظاهرا قسم پنجم حنا کو باشد **قلی** در اصفهان کهلا و در
خراسان شخار و در گیلان قلیاد نامند و آن از اشنان تازه که جمع کرده بسوزانند بهم میرسد و از نباتات
رمث و حرام نیز حاصل میشود و بهترین او براق و سیاه است و آن جزو اعظم صابون و در چهارم گرم و خشک و جالی
و محرق و شرب یک قیراط او که هفت بار در آب حل نموده بتجر علقه صاف نموده و عقد نموده باشند با خمیر قوی و نیم بیضه
مشتهی و قاطع بلغم معده و دافع قی مایوس العلاج و مقوی معده است و طلای او زایل کننده گوشت زیاد
زخمهای ثالیل و ناصور و بهق و برص و جرب و در دفع بیاض چشم حیوانات سبیل و بکیده ریم او در جهان ریزنده
کشنده است و در اطلیه استعمال بانفراده ممنوع است چه آن موجب سوختگی است که رفع آن دشوار است
و چون قلی را با روغن حل کرده بر انگور بپاشند زود مویز میشود و ملح القلی انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قلمدر**
دارشیشعان است **قلیقطی** غار است **قلولوس** شیوط است **قلموط** اسم شامی کراث

و پر شعبه و برگش مانند برگ زردک و در هر شعبه قبه مایل بزردی و گل قبه کچلی و زغب دار و تخمش شبیه بتخم کافشه و تخمش
سطبر و سرخ و پر از رطوبت و بسیار سرخ و باشندی و شیرینی و قبض و منبتش زمین که آفتاب بران بسیار تابد و کوهها
و بیشه‌ها است و قوتش تا ده سال باقی و در آخر دویم گرم و خشک و عصاره بیخ آن قوی‌تر از سایر اجزا و مدر حیض و مخرج جنین
مرده و مفسد زنده آن و مجفف بیلذع و جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و فسخ عضل و عصب و شکستگی اعضا و تفتیح سده
و تنقیه دماغ و سینه و زیر ناف و اسهال و سپرز و نفث الدم و فرزجه او جهت درد رحم و حیض نافع و ضماد تازه او به تنهایی
و خشک آن با مرهم‌ها جهت التیام جراحات بغایت قوی الاثر است و در سایر افعال مانند قسم صغیر و از آن ضعیف‌تر است
و مضر سپرز و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم است **قنطوریون دقیق** منبتش نزدیک انهار و شبیه
بفودنج و ساقها از هم جدا و بی شاخ و زیاده بر شبری و گلش بنفش مایل بسبزی و مانند گل شبو و از آن کوچکتر و
برگش شبیه ببرگ سداب و ثمرش شبیه بگندم و بسیار تلخ و بیخش کوچک و بی منافع و قوتش تا ده سال باقی است
در اول سیوم گرم و خشک و لطیف‌تر از کبیر و ساق و برگ و گل او قوی‌تر از عصاره آن و مجفف بی لذع و در جمیع افعال
قوی‌تر از قسم کبیر و طبیخ او که دو مثقال را با هفتاد مثقال آب جوشانیده باشد که بنصف رسیده با شکر و امثال آن بنوشند
مسهل مرة الصفرا و مرة السودا و رداءت بلغم و رافع ضرر سموم هوام خصوصا عقرب و صرع و قولنج و درد مفاصل و
امراض بلغمی و مفتح سده جگر و صلابت سپرز و منقی دماغ و اعصاب و ادرار الاحصل رافع عرق النسا و افراط ادرار او
سودی با سهال دموی و ضماد تازه او جهت قروح خبیثه و التیام جراحات و با پیه جهت ورم زخم‌ها و تازه و کوبیده
و با آرد ترمس جهت مفاصل و با آرد جو جهت دردهای و شرب عصاره او با طبیخ حلبه جهت امراض سینه و طلای عصاره
او با سرکه جهت درد سر که از آفتاب و شرب خمر بهم رسیده باشد نافع و چون موی سر را بنوره رفع نموده با سرکه طلا کنند
جهت رفع قرحه سر و رویانیدن مو مجرب است و با شراب جهت گزیدن زنبور و با بول سگ جهت ثآلیل و با عسل
جهت رفع سپش و رشک و با شیر دختران جهت ورم پلک چشم و درد آن و با آب کاکنج جهت سعفه و ... و جرب و با آب
رازیانه جهت جمیع دردهای چشم و آثار قرنیه و شعیره مفید و چون پلک را برگردانیده عصاره او را با آب انار ... در
حال رفع جرب آن میکند و با آب مرزنجوش جهت ریح سبل و قطور او با روغن خیری و امثال آن جهت ضربان گوش
و با آب برگ شفتالو جهت کرم آن و با آب ترب و مانند آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس و زنبق ... جهت
ورم گوشت کری و سعوط او با سرکه و آب عنصل جهت قروح بینی و بواسیر مخصوصا با اندک زاج و کافور و آب
یخ و مضمضه او با گلاب جهت رایحه کریهه دهان و قلاع مشقوق اطفال و با آب جهت شقاق لب و غرغره آن با آب
بارتنگ و عنب الثعلب و غوشیج جهت ورم لوزتین و خناق و با طبیخ جوز السرو جهت دندان متحرک نافع و ...
[illegible] و ضماد اصل ... آب او با قوام آورده ... عصاره تازه او ... [illegible]

و ثقل و بخور او رافع کزاز و مضر امعا و مصلحش صمغ و کتیرا و قدر شربتش از تازه او یک درهم تا دو درهم و از خشک سه
درهم و در حقنه پنج درهم و از عصاره او یک درهم و بدلش بوزن آن افسنتین و بیخ بوزن او با نیم وزن او مثل او ترید و نزد بعضی
بوزن او و پرسیاوشان و نیم وزن او برگ حنا است و حقنه با طبیخ او و روغن او مقید جهت درد کمر و عرق النسا و تحلیل بعد از
و ضماد کل او در تسکین درد عقرب گزیده و رفع ضرر گزیدن افعی قوی الاثر است و روغنی که آب او را با روغن زیتون
بجوشانند تا روغن بماند مسخن عصب و مقوی بدن و رافع اعیا و فالج و سهر و عسر ولادت و درد های مزمن است و شربت
او که آب او را با شکر بقوام آورند و بجمیع امور مذکوره مفید **قنبیل** چیزی است شبیه بریگ ملکه زرد مایل بسرخی و گویند گمی
است که در یمن بخاک مخلوط کنند با آن مشکل میشود و نزد بعضی تخم نباتی است و جمعی گویند تخم سرخس است در دوم گرم و خشک
و نزد بعضی سوم در خشک و مسهل رطوبات لزج و شرب او در اقسام کرم معده و امعا قوی الاثر است و مضر امعا و
مصلحش نشاسته و کتیرا است و ذرور او بغایت مخفف زخمها است و رافع جرب و سعفه و قدر شربتش دو درهم و بدلش
نخشیرک است **قنفذ** بفارسی خارپشت و در هندی ساهی و از سوک و در ماژندران ارمجی نامند و بترکی کرپی گویند حیوانی
است معروف مانند خار و اقسام میباشد جبلی او را دلدل نامند و بری و بحری او کوچک و مراد از مطلق بریست مجموع
آن در دوم گرم و خشک و گوشت او مصلح اغذا و محلل ریاح و قولنج و مداومت آن رافع جذام و با نخود و تقویت
آن جهت استسقا و سپرز و درد کمر و نقرس و مفاصل و رفع فضل و تقطیر البول و بول در فراش و نفع یا
مرطوبین و کزاز و داء الفیل و تب و مداومت او مورث عسر بول و مضر معده و جگر و مصلحش روغنها و سرکه و مصدع و مضر
گرده و مصلح آن عسل است با سکنجبین و سوخته بری و بحری او و جالی و محلل و رافع گوشت زیاده از اقسام و ضماد آن
و شرب یک درهم از آن جهت تب ربع مجرب یافته اند و ضماد گوشت او جهت خنازیر و غدد و ریسه او جهت کلف و نمش و پوست
سوخته او با زفت جهت داء الثعلب و جگر خشک کرده او جهت استسقا و ذرور زهره او جهت رفع انتشار زخمها و جذام
مفید و شرب آن را با موم جهت اخراج جنین مرده مجرب دانسته اند و اکتحال آن نافع بیاض است و قنفذ جبلی گرمتر
از سایر آن و خوردن او جهت نقرس بسیار مفید و بدستور ضماد گوشت و خون و خلط خون او رافع کلف بدن و جالی
کلف و حول و برص است و گویند در موضعی که خارهای پوست او باشد هوام نزدیکی نکند و مار از اقسام قنفذ
گریزان است و قنفذ بحری لذیذ از بری و ملین طبع و مقوی معده و مدر بول و خلط سوخته او جهت جرب و قروح سر
قنب بکسر اول و تشدید نون و فتح آن معرب از کنف فارسی است و برگ او را بنگ و اسرار و دو رق الخیال
و حشیش گویند و پوست ساق او را کنب و تخم او را شهدانه و شکوفه و غبار زعفی او را چرس نامند برگ مرا القوی
و در سوم گرم و خشک و با حرارت لطیفه و برودت کثیفه و مسکر بسبب جز و حاره و مفرح و مشتهی و ذهن با هوش و بقا
تحلیل جز و حاره و بقا اجزا بارده مجفف و مصدع جواس و جگر و معده و مورث فساد رنگ خساره و سعفه

و استسقا و بلادت و کسالت و جنون و تکدر روح دماغی و اکثار او قاطع باه و مجفف منی و شربتهای مقوی فعل
او و ترشها مفسد است و بری و بستانی میباشد و بری برگ مایل بسفیدی و پوست او باز نمیشود و تخمش شبیه
بحب السمنه و قوی‌تر از بستانی و قطور عصاره او کشنده کرم گوش و سعوط آن منقی دماغ و شستن سر با طبیخ او
دافع ابریه و محلل موی سر و ضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حاره و مسکن درد دندان و قدر شربتش از یکدرهم تا
دو درهم و غیر معتاد را زیاده از آن کشنده است و شاهدانه در اول سوم گرم و خشک و محلل ریاح و مسکن غثیان و
مدر بول و قابض طبع و مجفف منی و بوداده او را ضرر کمتر است و اکثار او باعث قرحه احشا و مصلحش خشخاش و
سکنجبین است و ذرور کنب پوسیده را جهت جراحات مجرب دانسته اند و روغن شاهدانه که بدستور روغن بادام بگیرند
گرم و خشک و جهت درد اعصاب و صلابت رحم و درد گوش و ورم صلبه نافع و شربت آن قاطع باه قنبیره بفارسی [illegible]
و بترکی قسیلاق نامند و از عصارهای مشهوره است کباب او دافع قولنج و مدر بول و موافق امراض مثانه و گوشت آب او
ملین طبع و مضر محرورین و مصلحش سرکه و میوه‌های ترش است قندور اسم حیوان جند بیدستر است لباس
پوست او رافع ریاح و جلوس بران دافع نقرس قنبیط بضم اول و تشدید نون و فتح الف و کسر بای موحده
بفارسی کلم رومی و کلم کرونا مند مرکب القوی و با رطوبت غلیظه و قوت مفتحه و محلل و بهی و مدر بول و بالخاصیه محلل خمار و
مولد سودا و مضعف دماغ و مبخر مصدع و ردی الغذا و مسدد و در سایر افعال مانند کرنب و مصلحش مهرا نختن و در روغن بادام
و زیتون و ادویه لطیفه و مائیه او مانع مستی و نطول طبیخ و جهت مفاصل مفید و تخم او مقوی منی است قنار نوعی از [illegible] و طالیس
است و نزد بعضی رطبه یابسه و بلغت مصر اسم اشق و بلغت مغربی کاکنج است قنبس و قنابوس شاهدانه است
قنابس اعرابی اسم یونانی قنب بری است قنبه بارزد است قنباری بهای [illegible] و نعیر یای مثناه تحتانی
زنجفر مصنوعی است قنطادم الاخوین است قنطار شاد اوران است قندول اسم عربی دار شیشعان
است قندس کندش است و حیوان جند بیدستر را نیز شامل است قنفذ [illegible] است قندرون
بلغت اصفهان علک البطم است قند شکر طبرزد است قوطولیدون نوعی از [illegible] و آن نباتیست
برگش مستدیر و با اندک تجویف ساقش کوتاه و تخمش متصل بساق او تخمش مانند [illegible] و با [illegible] و تلخی است
مرکب القوی و با قبض و تحلیل و جالی و رادع و شرب برگ او مسکن التهاب معده با شراب و عسل و رافع تهیج بدن
و ضماد او جهت اورام حاره و حرارت معده و احشا و شقاقی که از برودت هوا بهم رسد مفید است و بیخ او گرم و خشک
و مفتت سنگ مثانه و مدر بول و ضماد عصاره بیخ و برگ او محلل ورم ریشها با شراب و [illegible] کننده بقیه جراحات
است قواریر زجاج است قوق حجر الرحی است قوسه اسم یونانی و بعضی بخوریاست [illegible]
بخور خوشبو است و نزد بعضی حیوان [illegible] بیدستر است قوقالس نوعی از [illegible] است و نزد بعضی تخم [illegible]

بری **قونیا** اسم یونانی آبخاکستر است **قوثیرا** اسم یونانی طباق است **قوطوما** اذربون بری است
قونیطر مازریون سیاه است **قوسیا** قسط است **قوماروس** اسم یونانی قطلب است
قوریون اسم یونانی کزبره است **قوب** بضم و فتح ثانی اسم عربی قشر البیض است
قورالیون اسم یونانی بسد است **قولن** اسم یونانی کرنب است **قوفامالیس** اسم یونانی
اجاص است **قورونیا** سفرجل است **قوقیون** اسم رومی است از اجزای مبرودیطوس و شوکران
را نیز باین اسم نامند **قوماطیطس** طین الکرمی است **قومینی** مرز است **قور** پنبه کهنه است
قوشر گیاه وج است **قوزی** اسم ترکی جعل است **قوری** غلاقی اسم ترکی حماض است **قوز**
اسم ترکی جوز است **قوزقون** اسم ترکی غراب اسود کبیر است **قوسین** ازومی اسم ترکی
عنب الثعلب **قوشروق** اسم ترکی ابیدا است **قورد** اسم ترکی ذئب است **قوبیس** دلبی است
اسم ترکی لسان العصافیر است **قوبین** اسم ترکی صنان است **قوم** اسم ترکی رمل است
قهوه اسم خمر غلیظ است و الحال بثمار او بار درخت یمنی است که در یمن بن نامند بقدر فندقی و چون
از غلاف مقشر گردد مغز او منقسم بدو قسم میشود مایل بسبزی و بعضی بزردی و با عفوصت و سیاه و تلخ و غیر
مستعمل است و درخت او بسیار شبیه بدرخت زعرور و غلاف او را قشر نامند و بطریق مغز او بود داده استعمال
مینمایند و مزاج او را مختلف ذکر کرده اند و آنچه بتجربه و قیاس ظاهر میگردد در گرمی معتدل و خشکی آن غالب
و قشر گرم و خشک تر از آن و مجفف رطوبات و مدر بول و با قوت قابضه و مولف تذکره او را مفتح دانسته و جهت
سرفه بلغمی و نزلات و تسکین غلیان خون و رفع اعیا و حصبه و آبله و شری و مقوی دل و تقویت معده و منع صعود بخارات
بدماغ نافع و اکثار او مورث بیخوابی و ضعف باه مبرودین و مضر مزاج سوداوی و مصلحش روغن بادام و پسته و
شیرینها است و چون بطریق نخود باریک گرم برشته کنند که سیاه نشود جهت قطع اسهال بغایت موثر است **قیصوم**
نوعی از برنجاسف است و در برگ و رنگ مانند آن سوا آنکه از ساق برنجاسف شاخها میروید و او را ساق تنها بود بی
و اگر از یک ریشه یک ساق بر می آید و در انتهای ساق قبه او چتری و طول ساق از شبری زیاده و کمتر از آن نیز میباشد
و بر آن برگهای ریزه مثل ساق زنبق و ساق امار یطن و از قوتیر و برگ اصل او مفروش بر روی زمین و گلش
با عطریه و ثقیل الرایحه و شبیه برایحه برنجاسف و طعمش تلخ و زرد رنگ است و جهت این اشتباهات جمعی قیصوم
را برنجاسف دانسته اند و در سیوم گرم و خشک و محلل تر از افسنتین و رافع تپ لرزه و درد سینه و ضیق النفس و
ضرر ادویه قتاله و ریاح مفاصل و عرق النسا و قاتل اقسام کرم معده و امعا و دخنه او را و افراشش و گریزا[ندن]
هوام و ضماد او محلل اورام و رافع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و حمول او مخرج جنین و نطول او جهت صداع بارد و ...

وسوخته او جهت قطع نزف الدم و داء الثعلب و با روغن بید انجیر و روغن شرب جهت سرعت برآمدن ریش موثر و مضر ریه و مصلحش کثیرا و حنقی است و بغایت مضر معده و مصلح آن عسل و شیح و قدر شربتش دو درهم و بدلش افسنتین و بابونج است و روغن او که از برگ و گل او گیرند محلل صلابات و مدر حیض و مسخن رحم و باعث انضمام فم آن و رفع لرزه و امراض بارده عصبانی است **قیقهر** معنی اشنه **سنبدروس** و بدبوی و بدطعم و بهندی رال و بفارسی لعل مغربی و بعربی شجره نامند و بعضی گویند اسم عبرانی سندروس است در سیوم گرم و خشک و مدر حیض و مخرج جنین و منقی دماغ و با ماء العسل جهت صرع و استسقا و ربو و ریح متوالی آشامیدن و با سکنجبین و با آب جهت سپرز و رفع فربهی بدن و سنون او جهت درد دندان از مجربات است و اکتحال او جهت ضعف باصره و رفع آثار چشم و مرهم او جهت جراحت ... مزمنه و ناصور مجرب و قدر شربتش بقدر یک درهم است **قیشور** حجر القیشور است **قیر** قار است **قیاموس** بمعنی گویند یونانی دارصینی است **قیص** پوست تخم مرغ است **قیفاس** سیسارینت **قیتا** گیاه خرد است **قیمولیا** طین قیمولیا است **قیرس** اسم یونانی موم است **قیطاقون** ترمس است **قیوند** قاوند است **قیروطی** شامل موم و روغن است اعم از آن که ساذج باشد یا مرکب از سایر ادویه

حرف الکاف مع الالف

کافور صمغ درختیست و اقسام میباشد ریاحی آن سفید مایل بسبزی و شبیه بمصطکی و مسمی باسم پادشاهی ریاح نام که اول کافور را یافته بود و این قسمی است که بظاهر درخت بروز میکند و قیصوری آن سفید بسیار و صاف و در جوف درخت یافت میشود و کافور سوقی از ریزهای چوب جوف درخت از جوشانیدن آن بهم رسد و آن تیره رنگ و ناصاف است و درخت کافور مخصوص بلاد سراندیب است و در بغایت بزرگی میباشد بحدیکه بر صد سوار سایه گستر میشود و همیشه سبز و چوبش سفید و سبک بی شگوفه و ثمر است و از چوب او جهت پادشاهان سریر میسازند و بالخاصیت هوام و پشه و قمل و کیک پیرامن آن نمیگردد و گویند سبب کمیابی او آنست که از جهت گرمی هوای آن مکان پلنگ و مار همیشه مجاور آن درخت اند و ... که درمیان قطع درخت از ... مسمی بکافور است در غایت تندی رایحه و غلیظ و مایل بسبزی و در سیوم گرم و خشک و جالی ترکیب بدن و نظر و منه جامه است و ... نزدیکی او نمیکند و رافع درد استخوان و مفاصل است و امراض بارده و مسکن صداع و مصلحش روغن بنفشه است و کافور در سیوم سرد و خشک و مفرح و قاطع نزف الدم اعضاء و رعاف و اسهال حار و عرق و تشنگی و التهاب جگر و قرحه ریه و سل و دق و حرقة البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و منوم صاحبان دماغ حار و با مشک و عنبر مقوی روح حیوانی مبرد المزاج و سعوط او با آب گشنیز جهت رعاف و با آب کاهو جهت رفع بیخوابی محرورین و در روغن گل جهت اورام حاره و سنون او جهت درد دندان گرم

و طلاء و ذرور او جهت قروح خبیثه و ساعیه و با ادویه مناسبه جهت زخمها و جراحات تازه و قطع خون آن
و تسکین درد مجرب و اکتحال او جهت رمد و طلاء او جهت درد سر صفراوی و شدت حرارت و قروح و داغ
و ضماد او بر اقروح و پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر بباه و مولد سنگ گرده و مثانه و اکثار او قاطع نسل و از مشتهیها
و مورث سفیدی مو و مصلحش مشک و عنبر و ادویه حاره خوشبو و بسیار بوییدن او مورث بیخوابی و مصلح
او روغن سوسن و گل و امثال آن و قدر شربتش تا یک دانگ است و دو مثقال او قاطع باه و مفسد معده و
گویند اینقدر قاتل است و بدلش دو وزن او طباشیر و یک وزن او صندل سفید و کافور مصنوع که موم [illegible]
دو درهم و حجر الرخام ده درهم و روغن بنفشه پنج درهم و قدری کافور ترتیب دهند به زرق و با کافور اصلی [illegible]
مصنوع و بوی اصلی غیر مصنوع شبیه به بوی پوست لیمو و ترنج است **کاشم** اسم فارسی است
و بیونانی لیفسطیقون و در دیلم زیره کوهی نامند منبتش کوهسار بلند جنگل دار است ساقش باریک و شبیه
به ساق شبت و پر گره و برگش مانند اکلیل الملک و از آن نرم تر و خوشبو و بر اعالی ساق باریکتر و پر
شکاف تر و آخر ساق چتر دار و تخمش سیاه و از بادیان بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخش شبیه به بیخ انجدان و
خوشبو و مستعمل بیخ و تخم اوست و قوتش تا سه سال باقی و در سیوم گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح و منضج
خلط خام و مقوی معده و مسهل اقسام کرم معده و امعاء و مدر بول و حیض و تریاق سموم بارده و هاضم و رافع سستی
و رطوبت معده و درد های بارد و مخرج جنین و اول دم سیاهی [illegible] اخلاط میکند و بسیار ملطف لحوم است و جهت
عسر بول و احتباس حیض و سنگ مثانه و خون منجمد در معده و مثانه و سرفه و ربو و عسر النفس و تحریک اشتهاء طعام
بر حمل و طلای او جهت عرق النسا و فالج و سایر امراض بارده نافع و مضر سپرز و مصلح او کتیرا و مضر مثانه مصلح آن رازیانه
و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره و تخم کرفس جبلی و تخم زردک است **کادی** اسم هندی و بعربی کدر نامند
در حوالی عمان و یمن کثیر الوجود است شبیه به درخت خرما و برگش صلب و قوی و نرم و طویل و سر برگها تند و تخمش
مانند غلاف و در غلافی چهار عدد دانه شبیه به خرنوب شکوفه دارد مانند شکوفه خرما و نهایت خوشبو و او را کیوره نامند و بعد
شکفتن در روغنها پرورش میدهند و مسمی به دهن الکادی و جهت درد کمر و مفاصل و ریاح و جذام نافع است و کاده بوی
آخر دوم گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مقوی بدن و حواس و با تفریح رافع خفقان و اعیاء و با شری و بثور حکه و سکر
درد های عصبی شربت او که چوب او را کوبیده بجوشانند و آب او را با شکر بقوام آرند جهت آبله حصبه بهترین ادویه است
و اهل هند را اعتقاد آنست که چون شربت که را بنوشند زیاده بر نه عدد آبله بیرون نمی آید و خاکستر او را جهت التیام
زخمها مجرب دانسته اند و مربای او مقوی دل و معده و جگر است و ربع که قوت تر از دانه او و بدلش بوزن او
سرخ و مثل آن تخم است **کاکنج** [illegible] پرده نامند و از اقسام عنب الثعلب است

و بستانی او را نبات مانند آن و برگش عریضتر و بزرگتر و در قوت مثل او و شاخهای آن نگون و ثمرش در غلاف
سبز شبیه بمثانه و دانه اش بقدر فندقی و بعد از رسیدن سرخ میشود و گل او سفید مایل بسبزی است
و جبلی او را برگ مانند برگ سیب و غبار آلوده و سیاه و ساقش با رطوبت میشود و نبات آن بزرگتر از بستانی
و گل او بسیار سرخ و دانه اش زرد مایل بسبزی و در غلافی زردی و منبتش سنگلاخها و او را کاکنج منوم
و عنب الثعلب منوم نامند و در تخدیر قویتر از خشخاش و مدر بول و یکمثقال او منوم و زیاده از آن مورث اختلاط
عقل و جنون است و مراد از مطلق کاکنج بستانی است و مستعمل از آن پوست سرخ دانه او و قوتش تا سه سال
باقیست و در آخر دوم سرد و خشک و مدر بول و رافع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مخرج صفرا و با دار و مصلح
حال جگر و رافع ربو و عسر النفس و اقسام کرم معده و مداومت او هر روز یکمثقال جهت یرقان مجرب و بلع کردن
هفت عدد دانه او بعد از پاکی حیض جهت منع حمل مجرب یافته و مضر ریه مصلحش گلقند و قدر شربتش از پوست دانه او
تا پنج درهم و بدلش عنب الثعلب است کانجی سرکه هندی است و از حبوبات میسازند و بهترین او از برنج است و طریقش
آنست که حبوبات را مهر انجیه صاف نموده در شیشه کرده تا چهل روز یا زیاده در آفتاب گذارند و او جالی و مقوی
اعضا و مسکن حرارت خون و صفرا و مضر معده و مصلحش گلقند و عسل است گاوزبان اسم فارسی لسان
الثور کاربا کهربا است کافور یهودی و کافور تر ریحان الکافور است و نزد بعضی کافوریه اسم قیراطا
است کافور موتی اسم با اضافه کافور است کافور الملک زرنباد است کاسلس اسم
یونانی جوز است کاسوس خشخاش زبدی است کامالادن ماذریون سیاه است کاششم
رومی سیسالیوس است کاسر الحجر فلفل است کاهل اسم هندی انجدان است کاکوبنجی
اسم هندی شونیز است کاندا اسم هندی شکر است کاکمولی اسم هندی ازاز است
کاهری اسم هندی بلیله کابلی است کاشیرا اسم هندی عصاره است گاژر اسم
هندی جزر است کار اسم هندی [illegible] است کالساوان اسم هندی
نشادر است کابل اسم هندی قنابری است کالا بلغت هندی سیاه است کاچر
اسم هندی زردک است کاکیرا و کیکرا اسم هندی سرطان است کاهی اسم هندی [illegible] است
کاکونلم اسم هندی کیتر است کاکوت اسم هندی نوعی از شیر است کاکب اسم هندی [illegible]
گانده اسم هندی قصب الشکر است گاو اسم فارسی بقر است گاو کوهی اسم فارسی بقر
الوحش و ایل است کاسنی شامی و بستانی اسم فارسی هندبا است کاسنی وحشی اسم فارسی [illegible]
است کاهو اسم فارسی خس است کاورسیا جاورس است کاجیره و کافشه اسم فارسی [illegible] است

کاودانه اسم فارسی کرسنه است **کاودارو** اسم فارسی جادرین است **کاوزهره** اسم فارسی حجر البقر است **کاپشش** اسم دیلمی جلد است **کاغذ** اسم فارسی قرطاس است **کاه** اسم فارسی تبن است **کارتنه** اسم فارسی عنکبوت است **کاسه** شکنک اسم فارسی شقایق النعمان است **کاوچشم** اسم فارسی اقحوان است

الکاف مع البا

کبر وغیره کبر نباتیست خاردار و بر شاخ و برگش باریک و غلاف گل او مثل زیتونی و گلش سفید و در وسط آن چیزی شبیه بموی و ثمرش که خیار کبر نامند از بلوط درازتر و تخم او زرد و با رطوبتی لزجه و در خرابها و کوهها بسیار میباشد و بیخ او و پوست بیخ آن قویتر از سایر اجزا و در سیوم گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصاً پوست بیخ او با سرکه و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر مرة السودا و جهت فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل نافع و با ادویه خوشبو مثل سنبل الطیب و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و غرغره طبیخ او دافع بلغم اعضای تنفس و ضماد تازه او رافع فسخ عضل و عصب خشک او رافع قروح خبیثه و با ادویه مناسبه محلل اورام بلغمیه و خنازیر و با سرکه رافع بهق و قوبا و بارد و ثمرش محلل ورم سپرز و بخور او دافع بواسیر و مضمضه طبیخ او با سرکه و خائیدن آن جهت درد دندان نافع و بطلیموس در کتاب زینت مرموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد و بوزن او آب بجوشانند تا آب بالتمام و روغن بالنصف بسوزد پس او را ضماد غلیظی کنند موی را سیاه کند و هرگز سفید نروید و مجرب دانسته اند و ثمرش قبل از شگفتن که کلک نامند در دویم گرم و خشک و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن ضعیفتر است و ذرور او رافع نواصیر چشم و خیار کبر گرم تر و تخم او در سیوم گرم و خشک و خیار رسیده بدون خائیدن دانه او ملین طبع و ترشی گل و خیار او محرک اشتها و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصدع محرورین و خیار غیر پرورده او با سرکه مفسد معده است و ساق و برگش در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از گل او و محلل خنازیر و نواصیر چشم است و عصاره آن کشنده اقسام کرم معده و ضماد او با زفت رافع قروح شهدیه سر و قروح خبیثه و محلل قوی خنازیر و سایر اورام بلغمی است و در جمیع افعال ساق او قویتر از برگ و غرغره طبیخ همه اجزای او منقی دماغ و مفتح سده است و قدر شربت از آب او تا نیم درهم است که با عسل و سرکه و شکر بنوشند و از بیخ او تا سه درهم و در مطبوخات او تا نیم مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون و مضر معده محرورین و مصلح آن سکنجبین است

کبیکج در اصفهان موشک نامند و بترکی ماسواچیچکی و آن چهار قسم میباشد و نباتیست او همه شبیه بگشنیزی و مایل بسفیدی و با رطوبتی لزجه و گلش زرد و ساقش متوسط و در سطبری و درازی و بیخش سیاه و کوچک و پرشعبه و مانند خربق سیاه و منبتش نزدیک آبهای جاری قسم دیگر شبیه بقسم اول و گلش نیز زرد و بسیار تند است و قسم سیوم را نبات بسیار کوچکتر و گلش زرد و طلائی بیند و قسم چهارم را گلش سفید را است

[illegible]

سفید است و اقسام آن در آخر سیوم گرم و خشک و با حدت و محرق جلد و ضماد تازه او در اندک زمانی موجب جراحت و درد
اعضا و با روغن جهت جرب حیوان و انسان و تقشر جلد و برص ناخن و اقسام ثالیل و داء الثعلب و نطول مطبوخ جهت
سعفه و بیخ خشک او در عطسه آوردن قوی‌تر از کندش و طلای او از خارج جهت درد دندان و از داخل جهت ریزانیدن آن
و حمول او جهت اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع و دو مثقال او کشنده و چون با مثل او آرد گندم خمیر کرده بر عضوی بگذارند
نابیمناب داغ است **کبابه** دانه‌ایست قریب بحب بلسان و خوشبوی مایل بسیاهی و مغز او سفید و درخت او مانند
درخت مورد و از هند خیزد و انفعه نوع صغیر اوست و قوتش تا ده سال باقی است در دوم گرم و خشک و لطیف
و بغایت ملطف و مفتح قوی سدد احشا و گرده و مفتت سنگ مثانه و بول محتبس آن جهت امراض جگر و سپرز و ریاح
و خفقان و صاف کردن آواز و رفع درد سر مزمن و اسهال و تقویت معده و احشا و خوشبو کردن دهان و امراض
لثه و قلاع و ضماد او با بیه حیوانات جهت تحلیل اورام و با غالیها جهت خوشبوی رایحه بدن و تقویت آن نافع و طلا کردن
خاییده او بر قضیب بغایت ملذذ جماع است و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و شربتش یک مثقال و بدلش قاقله و دارچینی
است **کبریت** بفارسی گوگرد نامند و آن عقد بخار هوائیه و زیبق اصل باردان و آن چهار قسم میباشد
یکی سرخ شفاف لامع و کبریت احمر نامند و یکی زرد مایل بسبزی و از آن مصطکاوی و اصابع نامند و یکی سفید و نیلی
نگوگرد فارسی است و قسم چهارم مایل بکبودی و او را کبریت اسود کدر نامند و آنچه از طبخ آب چشمهای گرم و از
خاک بعضی اماکن بهم میرسد مایل بسیاهی میباشد و بهترین آن احمر است و باصطلاح اهل کیمیا اکسیر مصنوع در
غایت سرخی مسمی بگوگرد احمر است نه معدنی آن و اقسام او در آخر سوم گرم و خشک و گرمی او غالب بر خشکی و قوتش
تا سی سال باقی و در غایت دهنیت و تدبیر او بطریقی که محترق نگردد از اسرار عظیمه و در غایت اشکال است و محلل
و ملطف و مسخن و مجفف و جالی و جاذب و تشریب او مقاوم جمیع سموم و با زرده تخم نیمبرشت جهت سرفه رطوبی و ربو و
اخراج چرک و بلغم سینه و شمش در رفع یرقان و زکام و نزله و طلای آن مسکن ضربان اعضا و سفید کننده موی با عسل
بدستور و با بول و آب دهن و جهت گزیدن هوام و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و جوششهای سوداوی عجیب الاثر
و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع آثار و حکه و جرب و بهق و برص ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و داء الثعلب و آکله و قروح
رطبه و با حنا جهت قوبا و سرکه و قیمولیا جهت سعفه و با حنا جهت تحلیل صلابات و با حب الغار جهت امراض بارده و صداع
و با ماست و نیموزن گوگرد و صمغ عربی جهت سعفه و قروح سر و قوبا مجرب و با بوره ارمنی و عسل داد در بینی مناسب جهت
نقرس نافع و ذرور او بر بدن قاطع عرق و سعوط او جهت سکته و شقیقه مفید و بخور او جالب زکام و نزله و مسقط جنین
است بسرعت و باعث گریزانیدن هوام و بخور و قطور او رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر
تازه و شربتش از دو دانگ تا یک مثقال و بدلش در اکثر افعال زرنیخ است و مصعد او جهت تکلیس معادن و تعقید آن

و رنع چرک ان سپیدیل و سفید کرده او نایب مناب زرنیخ است و روغن گوگرد و نهجی که ساختن ان در دستورات
مذکور است جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و توبا سپیدیل و عرق گوگرد بنهایت سریع النفوذ و محرق
و مفرح جلد و جالی و رافع رطوبات و مسخن و محرق اخلاط و مالیدن او بر دندان رافع گوشت فاسد بن دندان
و کنافات انست و طریق عرق گرفتن در دستورات مذکور است **کبد** بکسر اول و جزم ثانی بفارسی جگر نامند
و بهترین ان جگر بزرک و مرغ پرورده و بعد ازان جگر بزغاله است گرم و تر و غلیظ و دیر هضم و خونی که ازو بهم رسد
قبول عفونت بسرعت کند و مصلحش آبکامه و سرکه و کباب او با نمک و صمغ عربی جهت قرحه امعا و اسهال قوی تر است و جگر
بزغاله بالخاصیه محرک صرع مصروعین است و به تجربه رسیده و خواص جگر هر حیوانی در اصل ان مرقوم است
کباب اسم عربی گوشت باتش برشته و اختلاف خواص ان بحسب اختلاف لحوم و بهترین آن گوشتهای
لطیف است که در پختگی و برشتگی جمیع اجزای او بیکقرار باشد و ان مولد خون متین و مسمن و مسخن گرده و محرک باه
و اشتها و موافق معده مرطوبین و مقوی اعضا و دیر هضم و بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق و کشنیز و ادویه
حاره حابس اسهال مفرط رطوبی و مورث صداع و مصلحش سکنجبین و خوردن آب بعد از نمک بنهایت مضر است **کبیج**
کبریت الدخان نوشادر است **کبشی** مغز است **کبست** اسم فارسی حنظل است
بیطارج است **کبوده** نوعی از یتوعات است **کباب شامی** اسم فارسی طباهیج است **کبر گاز رونی**
اسم شیرازی خرنوب شامی است **کبابه** اسم فارسی فتح است **کبک دری** اسم فارسی درلج
است **کبابک** اسم ترکی نعیل است **کبوتر** اسم فارسی حمام است **کیابه** شکافته اسم
فارسی فاعره است **کبوتر بچه** اسم فارسی فراخ الحمام است **کپهور** اسم فارسی هندی
کهربا است **کپور** اسم هندی کافور است **کپیر** اسم هندی توتیا است **کپوک** اسم
هندی فتح است **کپوده** اسم هندی سفیدبست **کتان** نباتیست بقدر دو ذرعی ساق و برگش باریک
و گلش لاجوردی و قبه های او قریب بجوزی و پر از تخم و پوست او را مانند پنبه تابیده لباس ترتیب میدهند سرد
و خشک و لباس او رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و بخور گیاه او جهت سده
زکام و اصلاح حال رحم و سوخته او قاطع خون جراحت و التیام دهنده آن و گل او مفرح و مقوی دل و
ریشه او مایل بسبزی و در دوران جهت زخمها سفید و تخم مایل بزردی و املس و بعضی ازان سفید و قسمی
مایل بسرخی و نوعی سیاه میباشد در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و عرق و شیر و محلل و
ملین طبیعت جهت قرحه گرده و مثانه دم او مسهل و روزی نیم مثقال جهت درد امعا با عسل جهت ورم
و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه مایوسین مجرب دانسته اند و بوداده او قابض و جهت نفث الدم

و سرفه رطوبی بغایت مفید و لعوق او با عسل جهته سرفه بلغمی و سه درهم ازان جهته تنقیه سینه و نضج و تحلیل ورم جگر
و اعضاء باطنی و ضماد او جهته ورم صلبت و جرب و سرد یا بزر قطونا جهته تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النساء و با بوره و انجیر
جهته کلف و با حرف بابلی و عسل جهته شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهته تاسیل و با آب سر و جهته صداع و رمد
و قوبا و با روغن کنجد جهته زخمهای و رفع درد و لذع آن و حقنه طبیخ او جهته اخراج فضول و لذع امعاء و رحم
نافع و جلوس در طبیخ او بدستور جهته درد رحم موثر و سوخته او جهته جراحت و درد و لذع آن مفید و مضعف باصره
مصلحش سکنجبین و مظلم بصر و مصلحش کشنیز و مغر انثیان مصلح آن عسل و قدر شربتش از سه درهم تا ده درهم و بدلش حلبه
است و روغن تخم کتان گرم تر حقنه او با روغن گل سرخ جهته تسکین درد جراحت امعاء و طلاء آن جهته قوبا و جراحات
و تسکین آن و جمع نمودن و آشامیدن او بالیدن و جوشانیده با شیر جهته رفع قولنج انسان و دواب موثر و مضعف معده و باصره
مصلحش سکنجبین است **کتم** و سمه است بری و بستانی میباشد بری را در باتر ندران و تنگابن بسال نامند یعنی حناسمال و کتم
غیر برگ نیل است چه گیاه نیل شبیه است بگیاه کتان و ساق نیل مجوف است و برگ سمه شبیه ببرگ مورد و ساقش غیر مجوف و ثمرش بقدر فلفل
و بعد از رسیدن سیاه میشود و دو قسم دشتی و کوهی آن در کنار رودخانه ها رنگش از سرو بید و شاخهای او انبوه تر از شاخهای نیل
و برگش از آن عریضتر و درازتر و بعضی برگ نیل را و سمه نوشته اند و خلاف واقع است در دوم گرم و خشک با قوت جلا و قابضه و محلله و خضاب
او قویتر از برگ نیل است و ضماد او با آب نمک جهته صداع ریحی و بلغمی و ربیغه و خرده و رفع زخم آن و بخور و طلای او جهت زکام
و لتقویه موهی و منع ریختن آن و آشامیدن آب او و آب طبیخ او بغایت مقی و جهته گزیدن سگ دیوانه مفید
است و او مضعف دماغ و مصلحش قرنفل و لادن و روغن آن که آب او را با مثل آن روغن کنجد جوشانیده تا بحدیکه روغن باقی مانده باشد جهته بواسیر و امراض بارده و مقعد مجرب و مانع ریختن و رافع درد بارده
است و چون بیخ او را بسیار طبخ دهند و قدری صمغ عربی اضافه نمایند جهت کتابت قایم مقام مداد است
و تخم و سمه در رنگ و مقدار علامات و شبیه بتخم ترب و مایل بسیاهی و بهترین ادویه مانع نزول آب و رافع نازل
آنست **کتان** با طحلب است **کتل** اسم فارسی نقاح است **کتقتل** اسم هندی کل رصاص سیهرا
است **کتهبوند** اسم هندی ساروان است **کتا** اسم هندی کلب است **کتیرا** بنای مثلثه صمغ
قتاد است که بفارسی گون نامند و آن مایل بسرخی میباشد و در حرارت و برودت معتدل و در اول تر است
و بعضی در اول سرد و خشک دانسته مرکب القوی و مغری و با تخفیف و تضعیف و مغلظ مواد و رقیقه و ملین حلق و
و مسکن لذع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و مصلح ادویه سمیه و رافع حدت ادویه مسهله
و مقوی فعل آن و با قوت مسهله و جهت سرفه و خشونت سینه و قرحه و گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع امعاء
و تقویت ... با تسکین درد گرده و مثانه مفید ... مداومت آشامیدن او با مثل آن شیر لبوب از بادام و نشاسته

وشکر بغایت مسمن بدن خصوصاً چون بعد از آن شیری که در وی نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه
شمرده اند و طلای او جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و با بوره و گوگرد جهت جرب
و حکه و با سرکه جهت بهق و برص و با لعابها جهت شق شدن مو و اکتحال او جهت اقسام رمد و امراض چشم و بادویه
مناسبه جهت اکثر زخمهای حاره و بارده موثر و مضر سپرز مصلحش انیسون و قدر شربت از یک درهم تا سه درهم
و بدلش در نفع بیاض و غیر آن صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو است **کثیر** الشعر پرسیاوشان است **کثیر**
المنفعه خطمی است **کثیر** الرؤس قیصوم است **کثیر** الورق حرمل است **کثیر** حمار النحل است
کثاه بزر الجرجیر است **کثیر** الاضلاع لسان الحمل است **کثار** بلغت بربری جوز ارقم است
کچور اسم هندی زرنباد است **کچم** و **کحب** حصرم است **کحلا** اسم هندی دراتی است **کچیلی**
اسم هندی بوره ارمنی است **کچنان** اسم هندی غوره است **کیچوا** اسم هندی خراطین است
کچوا اسم هندی سلحفات است **کچنکن** اسم هندی بجره است **کج** اسم فارسی حص است
کچبی اسم ترکی متر است **کچه** ماهی اسم دهی دلفین است **کحل** اسم سرمه است
و هرچه مانند سرمه در چشم کشند **کحل** اصفهانی و سلیمانی کحل جلا و اثمد است **کحل** السودان
شیمزج است **کحل** فارسی و **کحل** کرمانی انزروت است **کحلا** و کحیلا اسم عربی انواع
ابوخلسا است و لسان الثور و خواص و لیسان را نیز مانند **کحل** خولان حضض است **کدو** اسم
فارسی قرع است **کدیه** اسم هندی حمار است **الکاف مع الراء و غیره کرفس**
اقسام میباشد قسم جبلی صحرایی فطراسالیون است و مذکور شد و جبلی غیر صحرایی را تخمش شبیه بزیره است
و تخمش باریکتر از بستانی و قسم نبطی را کرفس رومی و شرقی و کرفس عظیم مانند ساقش مجوف و دراز و برم
مایل بسبزی و برگش عریض و چتر او مثل شبت و تخمش قریب بشکل زیره که تخم کاشنه باشد و سیاه و مصمت و باد
عطریه و قوی فطراسالیون شبیه تر از سایر اقسام و تند و تخمش سفید و بزرگ و خوش طعم و در خواص ضعیفتر از
بستانی و کرفس بری را برگ عریض میباشد و هرچه قریب بزمین است منحنی بطرف بیرون و با اندک زردی و تخمش
و تندی اندکی و خوشبو مایل بزردی و ساقش باصلابت و تخمش سفید و شبیه بتخم کلم و سیاه و تند و جهت
او مانند نبطی و در سنگستان اجام و بستانها میروید و در افعال شبیه بفطراسالیون و مدر عرق و جهت سوء القنیه
و استسقا نافع و حصول او در اسقاط جنین موثر است و کرفس اجامی و کرفس مائی و نهری که در میان آب و در کنار آن میروید
و در قوت ضعیفتر از سایر اقسام است کرفس بستانی را برگش مایل بتیرگی و شبیه ببرگ گشنیز و از مطلق کرفس
مراد او است و تخمش صغیرتر و تیره تر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند و با عطریه و در مقدار بیشتر از انیسون [illegible]

است و بیخش بزرگ و سیاه و قویترین اجزا اوست و بعد از آن تخم در اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتح سده
جگر و سپرز و مدر بول و حیض و منقی گرده و مثانه و از قوت ادرار مخرج جنین و محلل ریاح و نفخ و مهیج و محرک باه و
و اشتها و قی و رافع حدت ادویه و معادل عمل مسهلها و رافع سحج و جهته ربو و ضیق النفس و فواق و برودت احشا
و درد پهلو و ورکین و خصیه و لرز بلغمی و عرق النسا و تشنگی بلغمی و مغص و گرد افکندن سنگ مثانه سفید و آب او را که با
انار و شکر بجوشانند جهته سموم مشروبه نافع و خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و بدستور بعد از آن سبب
سرعت تاثیر آن میگردد و رافع ضرر خوردن مرداسنگ و امثال آنست و ضماد او محلل اورام و با آرد جو جهته ورم
خشیم و طلای عصاره او را انکیخته با روغن گل و سرکه جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بدستور با گوگرد
و بوره سرخ بغایت نافع است و با نوشادر و عسل جهته تحلیل و رفع آثار نافع و بیخ و برگ او را با عسل پرورده با
مقوی معده و مسکن غثیان است و برودهٔ آن با سرکه موافق محرورین و مقوی احشا و مفتح سده و محرک اسهال
است و مضر حوامل و مصروعین و بجهته تحریک باه ایشان و محرک صرع مصروعین و مغشیه شیر و باعث صرع و خفت
عقل از بیخ تازه او نفاخ است و مصلحش انیسون و قدر شربتش از بیخ او در مطبوخات بیخ زکوات عصاره او تا
پانزده درهم و از جرم آن سه درهم است و تخم کرفس بستانی در تفتیح قویتر از سایر اجزا و جاذب فضول معده و
رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ او مضر ریه و مصلحش حماما و گویند تخم کاسنی است و مورث سحج و مصلح
آن کثیرا و قدر شربتش یک درهم و بدلش نانخواه و زیره است و چون در هر رطلی از آب انگور یک مثقال تخم کرفس
بستانی با فطر اسالیون کوبیده اضافه کنند و بدستور در هر رطلی شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه آشامند
جهته تقویه معده و تحریک اشتها و عسر البول نافع است و چون نیم مثقال او را با نیم مثقال نانخواه و یک مثقال شکر
تناول کنند جهته تقویه معده و ریاح مجرب است ۞ کرم ۞ بفارسی تاک و درز رو بار و مانند بستانی و بری
میباشد و بری ثمردار را انگور سیاه و ریزه و با عفوصت و شراب او قابض و سیاه میباشد
و بری بی ثمر را در شکابن و لوز رگو یند و شاخ تازه اقسام رز را لف الکرم و عسالیج نامند و آن در اخر دوم
سرد و خشک و بهترین اجزا اوست و بعد از آن برگ و عصاره آن مقوی معده حاره و مانع قی و قاطع
قی الدم و حافظ جنین از اسقاط و رافع خمار و ثقل نفس و مدر بول و جهته قرحه امعا و اسهال صفراوی نافع است
خواه بنوشند و خواه حقنه کنند و شربت او که آب او با قند بقوام آورند جهته تحریک اشتها و رفع صفرا و خمار و اصلاح
رقیقه معده و خفقان صفراوی و غثیان و اسهال نافع و گاه است که بسبب قوت جالیه باعث اطلاق سوداوی
عسالیج مانع صعود بخارات بدماغ و مشفف باد است و مضر سرفه و مصلح آن عسل و ضماد برگ عسالیج جهته
درد سر و ابتدای ورم حاره معده و سایر اعضا و التهاب او را خصوصا با آرد جو جهت اسهال با رکیسه

است و صمغ و آب سنجد زر بسیار جالی و یابس است و آشامیدن آن با شراب ممزوج مسکن تشنه و رافع سپرز
و ضماد او جهت قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح و ورم مالیدن و با روغن زیتون سترنده موی است و آب
چوب زر که در حین سوختن تراوش کند رافع ثالیل و سترنده موی و خاکستر چوب او و فشاره آن با سرکه رافع
بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و بابیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف عضل و
سستی مفاصل و تقعد عصب نافع و با بوره ارمنی جهت بردن گوشت زیاد زخمها و با سرکه جهت گزیدن هوام
و سگ دیوانه و ورم غددی موثر و کما و گرم کرده او جهت بواسیر و خوردن نیم درهم آن جهت قرحه امعا مفید است
و نوعی بری را قوت قابضه قوی تر و شکوفه او بهترین اجزای او و دو مثقال خشک او حابس اسهال و مدر بول و قاطع
نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در معده و ضماد او رافع اورام والتهاب معده و ورم چشم
و جرب و قلاع و قروح خبیثه و رادع مواد حاره و حمول او قاطع حیض است و چون او را در سفالی بسوزانند جهت درد
چشم و با عسل جهت داء الثعلب و ناخنه و سستی بن دندان و رفع خون آن مفید است و آب طبیخ بیخ او بقدر سی مثقال
با قدری شکر مسهل رطوبات و مرار اصفر و پوست زر جهت قطع خون لثه مجرب است و روغن زر که شکوفه او را اگر
در روغن زیتون کرده بعد از دو سه روز تجدید کنند با قوت قابضه و رادع قایم مقام روغن گل سرخ و حابس عرق
و جهت قروح ساعیه و جوشش دهان نافع است **کرفس** بفارسی کلم و باصفهانی قرتیت نامند بستانی و بری
دیگری میباشد و قسمی از بستانی است و [illegible] دو قسم معروف او را [illegible] نامند [illegible] رومی و کرفسی
سطبر و اصناف او شامی و همدانی و موصلی و اندلسی مختلف الاشکال میباشد و مجموع آن مرکب القوی در اول
گرم و خشک و مبهی و نیکو کننده رنگ رخسار و مولد منی و منوم و محلل بخارات صاعده بدماغ و مانع مستی و باعث
حرکت اطفال و نیم پخت او مسهل و جهرای آن قابض و رافع خمار و ارتعاش و سرفه و مدر عصاره او با ایرسا
و نطرون مسهل و با شراب رافع سم افعی و خوردن او هر روز بقدر یک اوقیه رافع درد سپرز و گرفتگی او از آب
مطبوخ او مقوی معده و روده و مسکن درد سر و جهت سرفه کهنه و درد کمر و زانو و ورم حجاب و احشا نافع و بکلی جهت چشم که
سبب بخارات و رطوبات باشد نافع و مضر سوداوی مزاج و بواسیر و مولد سودا و خون غلیظ و مضر مصروع و [illegible]
مصلحش خوردن او با گوشت فربه و روغن بادام و شراب ممزوج با آب و سکنجبین و [illegible] و امثال آن
و ضماد او رافع ریختن موی و با سرکه و حلبه جهت نقرس و درد مفاصل و زخمهای عمیق و ضماد برگ او با آرد جو جهت
التیام اورام و اخراج باد سرخ و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت برص
و سعوط آب [illegible] دماغ و حمول آن با شلیم جهت رفع احتباس حیض و [illegible] و مخرج جنین [illegible]
[illegible]

ر و ثبلات و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش مفید است و تخم او در دوم خشک و مبهی و کشنده کرم معده و
طلای آن رافع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقال است و کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفید تر از آن و
با زغب و بیخ و تخمش شبیه بفلفل سفید و در سیوم گرم و خشک و بسیار جالی و محلل بیخ و تخم او بقدر دو درهم رافع سم
افعی و تخمش بغایت محرک باه است و کلم بحری برگ دراز و سرخ شبیه به برگ زراوند مدحرج است و طعمش شور
و با تلخی و خوردن آن جایز نیست و در ضمادات محلله مستعمل است و دو مثقال از تخم او در کشتن حب القرع بسیار
موثر است کراث بفارسی گندنا نامند و باصفهان تره و بدیلمی کورانا مند بری و بستانی میباشد و بستانی
او را نبطی نامند و آن اقسام است آنچه برگش باریک و در تمام سال موجود است کراث البقل و کراث المائده
گویند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار بهم میرسد شبیه به پیاز و قبه او قبه پیاز است کراث شامی نامند و از مطلق
آن مراد کراث البقل است در سیوم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و ملین طبع
و مدر حیض و مولد [illegible] و مبهی و رافع قولنج و مفتح سده جگر و مقوی کمر و قوة قابضه و هاضمه و منقی قصبه ریه و آشامیدن
بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت جمیع امراض بارده و رطبه سینه و با ماء
العسل جهت سموم نافع و مطبوخ او با جو جهت سرفه و درد سینه مفید و عصاره خشک کرده او مسهل خون و
سبعه که پرورده او مفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج و حمول برگ کوبیده او به تنهایی و با ادویه مناسبه
مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ او که سرکه و آب نمک باشد جهت انضمام فم رحم و صلابت
آن مفید و ضماد او جهت گزیدن هوام و افعی و با سماق جهت شری و ثالیل و با نمک جهت جنینه و طلاء مطبوخ او
جهت بواسیر و قطور آب او با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی و طنین و سعوط او با کندر و سرکه
جهت قطع نزف الدم و رعاف مفید و چون گندنا را در باریکه افشارند و جرم او را دو بار در آب سرد و [illegible] یا نمک
و با اطعمه استعمال کنند رفع نفخ و غلغله آن میکند و باعث لذت اطعمه میگردد و دوام کراث از پیاز دیر هضم تر
و نفاخ و مفسد لثه و دندان و مضر مزاج حار و مبخر و محرق خون و مورث تاریکی چشم و مصلحش کشنیز و کاسنی است
و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مبهی با شراب بغایت محرک باه و دو مثقال او با تخم مورد قاطع نزف الدم و مفتح
سده بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و امراض بارده آن بوداده او با تنهایی و حرف بابلی قاطع
اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا و ضماد آن جهت گزیدن افعی و کلف و آثار و دردهای بارده و تبخیر او
جهت بواسیر و باسوم و قطران بخور کردن جهت درد دندان و اخراج کرم آن موثر و چون کوبیده او را در
سرکه بپزند رفع تری سرکه میکند و مضر ریه و مصلحش عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قوی تر و کراث
بری شبیه به [illegible] است و بسیار تند و مقطع و مفتح و بغایت مدر بول و حیض و [illegible] و [illegible] ماه

ادمورث اسهال و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو مثقال از تخم او با شکر که چند روز مداومت کنند رافع بواسیر است و از جمله ادویه تریاق
فاروق و جهت گزیدن هوام قوی‌تر از تخم سایر اقسام و ضماد آن رافع برص و ثآلیل و مفرح اعضا است و قسمی از
بری که در یره اف نامند برگش بسیار ریزه باشد و با حدت و بسیار ملطف و جهت درد معده و امعا و خوشبو کردن
دهان قوی الاثر است کراث نبطی اول تخفیف ثانی است اسم عربی درخت کوه است برگش دراز و باریک و
شاخهای نرم و بی شیر و در بلاد نجار بسیار است و عشبة الصباغ نامند و شیر او در اطعمه رافع جذام دانسته اند
کرسنه اسم ترکی از حبوبات و بفارسی گاو دانه نامند و بعربی حب البقر گویند و آن دانه ایست مدور قریب
بقدر نخودی و تیره رنگ مایل بسرخی و تلخی و تندی و شیر ماکول است و در اول گرم و در دویم خشک و مدر بول و ملین
طبیع و منقی سینه و شش و باقیه و جالی و ملطف و بالطبع مفتح سدد و آرد او که بعد از خیسانیدن و مقشر کردن
حیل آورده باشند مسهل و محرک باه و مدر حیض و با سرکه رافع عسر البول و جرب گرده او با روغن گنجد مسکن درد مقعد
و با عسل و گردکان مسمن بدن و طلای او با عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه ریه و رحم و عسر النفس و با سرکه جهت یرقان و
سپرز نافع و ضماد او جاذب خون بظاهر جلد است و جهت جرب و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و با رفاریسه
و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و التیام جراحات عمیقه و با زراوند مدحرج جهت رویانیدن گوشت
بن دندان و با سرکه دانستن جهت گزیدن سگ دیوانه رافع و گزیدن انسان سگ دیوانه گزیده و با آب برگ
و تخم خرپزه جهت برص و با زفت جهت بزرگ کردن عضو موثر و در سرخ کردن رخساره قوی‌تر از سایر ادویه است
و مولد خلط فاسد و زیاده او مدر خون و مورث اسهال دموی و مصلحش کلاب گل ارمنی و قدر شربتش تا سه درهم
است کروپاک کیا هیست که بعد از نیم پخته کردن مرغ داخل آن بالتش پرسته کنند جهت مرتاضین و
معده حار و تقویه بدن مفید و مضر معده ضعیف و مصلحش مفتح است کرویا بفارسی زیره کرمانی و رومی
سیاه زیره و ترباد گویند از زیره دراز تر و مایل بزردی و با حدت و تلخی است و بستانی او بقدر دو ذرعی و برگش
مانند سیب و گلش سفید و تخمش شبیه بزردک و بیخ او ماکول و بری او قردمانا است و گلش سفید مایل بکبودی میباشد
و در سایر صفات مانند بستانی است و مذکور شد در آخر دویم گرم و در اول خشک و ضعیف‌تر از قردمانا است و محلل ریاح
و ملطف و قابض و مصلح ادویه نفاخ و مدر بول و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع صعود بخارات بدماغ و محرک
ارواح و استسقا و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و جهت اخراج حب القرع و کرم معده و نفخ و نقصان بار و ضیق
النفس و ریاح گرده و مثانه و درد معده و مقعد و تقویه ابدان و فربه کردن آن و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب خوردن
آن بقدر سه درهم با روغن زیتون که بقدر یک وقیه باشد تا یک هفته جهت اول استسقا مجرب است و با سرکه پرورده او جهت
مجرب است و قدر شربتش تا پنج درهم و مضر ریه و مصلحش عسل و مضر گرده و مصلح آن کتیرا و بدلش قردمانا

قردمانا است و زیره و انیسون کرکی بفارسی کلنگ و بترکی درنا نامند گوشت او در دوم گرم و خشک و نفاخ سدد
و مقوی بدن و محلل قولنج و دیر هضم و مولد خلط غلیظ است و مصلح او آنست که یک دو روز بعد از ذبح با سرکه در روغنها
استعمال نمایند و جبنه دان او با حالیس اسهال دیسقوریدس گوید که دو درهم از خشک سائیده او با آب تخم مطبوخ جهت درد
گرده و مثانه مجربست و سرگین او دافع کلف و نمش و سکر ... جهت شبکوری و باد بحری و سرگین سوسمار
و شکر جهت بیاض چشم و با آب حلبه جهت تحلیل اورام و موی سوخته او جهت بواسیر نافع و سعوط زهره او با آب چغندر
سه روز با آب فرنجمشک ... سه روز تا یکهفته رفع لقوه میکند و مجرب دانسته اند بشرطیکه در این ایام
زن ملی کرده گان بیاشامند و بمالند و به دستی نگاه کنند و اکتحال آن جهت نزول آب و شبکوری و ناخنه و انزال بله
و طلاء آن جهت برص و جرب و قروح قوی الاثر است و سعوط زهره و دماغ او از هر یک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان
و سفیدی ... و ریش است بشرطیکه مکرر کند و تقویت حافظه ... و آشامیدن پیه او با سرکه عنصل جهت ورم سپرز
نهایت موثر است کرکدن حیوانیست از جاموش بزرگتر و پوستش سیاه و چین دار و در نهایت صلابت و شاخ
او سخت و کلید بشکل کله قند و از روی بینی او رسته و صورتش بخوک شبیه است و بخور شاخ او جهت بواسیر
و عسر ولادت و گریزانیدن هوام نافع و آشامیدن آب از ظرفی که از شاخ آن ساخته باشند جهت رفع بواسیر مفید
و طلا کردن پیه او مورث مهابت است کرش شکنبه و رودهای حیوانات را شامل است و بهترین او از
گوسفند و نر جوان است بعضی او را سرد و خشک و جمعی گرم و تر دانسته اند کثیر الغذا و دیر هضم و رافع تعفن غذا در معده
است و مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم و مصلح آن مهرا کتن و سرکه و ادویه حاره
خوشبو است کرکرین بتحقیق شبیه بسنبل رومی و از آن سرخ تر و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا
است و از این جهت نزد بعضی اسم عاقرقرحا است و دوائی دیگر و نزد بعضی فاوانیا است کرکم لغت یونانی بمعنی
اصفر است و نزد بعضی مراد از آن زعفران است و نزد برخی مامیران و نزد جمعی عروق الصفر است کرکند اسم فارسی
سنگیست شبیه به یاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از لعل است و بعضی چنین دیگر دانسته اند کروان مرغیست
از گنجشک بزرگتر و پایهای او دراز و در طبع مانند عصفور است کرمدانه ثمر درخت منا است کرکر اسم صنوبر صغار
است کرسفت اسم قطن است کرسپ و کرکاش اقحوانست کرکمان اسم فارسی جنید
قرقا است کروپای بری بفارسی و رومی و جبلی قردمانا است کراث رومی راسن است کراث
الکرام کراث بری است کراث البقول و کراث المایده کراث بستانی است کرفس
رومی ... هم آخر نفر ماست که در طبرستان جعفری نامند و برگش مانند کرفس بستانی است کرفس الماء
... است عراقی و جبلی و ماقدونی فطراسالیون است کرمه بغداد کرمه شاتکه قاشرا است

کرمه سود افاسرستین است کرد هلن نوعی از سیسالیوس است کرنب الماء نیلوفر است کرنب ار
نبطی کرنب بستانی است کرلون قنطوریون دقیق است کروش الغنم فرفیون است کرلع پاچه است
و اکارع مذکور شد کربیر قثاء الحمار است و نزد بعضی عنصل الکبیر کربل حماض است کرویاج کرویا است
کراث بلغة تنکابن قسمی از خرنوب بستانی است کرک جره و اسم بلغة تنکابن تبل است
کرنبد اسم هندی سنبادج است کرواکوست اسم هندی قسط تلخ است کراثا اسم هندی
قصب الذریره است کرنبوس ایلوج اسم هندی کندش است کرواکلا اسم هندی کرسنه است
کرر اسم هندی عصفر است کرسعد اسم هندی ششت است کرواله بهندی خیارشنبر است
کرمه هندی بنب است کبر اسم هندی قنطوریون دقیق است کرنج هندی برنج است کرشان
اسم ترکی اسفیداج است کرچک اسم ترکی خرسع است کرنج اسم ترکی جص است کرکی
اسم ترکی بولدل است کرکی کلمه اسم ترکی سام ابرص است کردکان اسم فارسی جرز است کرم
شتا به جباجب است کرم زمین خراطین است کرک ذئب است کربه سنور است کربه
دشتی طلهو است کرد اسیا غبار الرحی است کرده کلیه است کرم الوب اسم فارسی میلوفت ا
کرکس اسم فارسی نسر است کرحل اسم تنکابن زعرور است کراکرو اسم تنکابن تبقراق
است کراث اسم بلیمی شعر الغول است کزبره بفارسی گشنیز نامند بری و بستانی میباشد و بری برگش
ریزه تر و مایل بزردی و تند است و کوچکتر و هر دو در تلخی میباشد و در جمیع آثار قوی تر از بستانی و از آن زبون تر
و بری و بستانی او مرکب القوی است نزد اقراط سردی و خشکی آن در دوم است و جالینوس و شیخ الرئیس گرم دانسته اند و با
تازه او را با اندک حدت قاطع باه و شش مثقال از آب او کشنده و هفت مثقال او با شکر مسهل و مسموم و با تخم
و صعود بخار به دماغ [illegible] با سرکه و سماق و جرم او مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و عطش و رافع ازلاق معده
و تعلیق او بر ران باعث سرعت ولادت و ضماد او مانع انصباب مواد حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعی
و جرب و حکه و سلاق و رمد و با شیر دختران جهت ضربان چشم و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلی [illegible]
و امثال آن و قطور آب او در چشم جهت منع بروز آبله و [illegible] و رفع زردی چشم مجرب و چون [illegible] را با آب گشنیز [illegible]
دبار و [illegible] گلسرخ طلا کنند جهت سرطان محرق متقرح و غیر متقرح مجرب است و مضمضه با آب او جهت خونریزی
و [illegible] زبان نافع و قدر شربت [illegible] از آب او [illegible] و تخم او که گشنیز خشک [illegible] است از [illegible]
سوده در سیوم خشک و مقوی و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخار به دماغ و [illegible] سهال [illegible]
مواد او جهت رفع خفقان و [illegible] و وسواس حار و خمار و درد سر با صندل و [illegible] جهت تقویت

ودفع ارو غ ربا مسیخته مولد منی ومسقط کرم معده ومانع تکون وضماد او با عسل و روغن زیتون جهة تسری وناریه
وامثال آن دزد را و قاطع جراحات وشربتی که از و ترتیب دهند جهة صدر و ددار و منع مستی شراب نافع وسفوف
او که در سرکه خیسانیده باشد همین خاصیت دارد و خائیدن او ورافع بوی شراب وسرعت مستی است ومضر صاحب
ربو وضیق النفس ومسکن نعوظ ومقلل حیض وزیادتی او مورث نسیان واختلاط ذهن ومصلحش تخم نیم رشت و شراب
سکنجبین سفرجلی وقدر شربتش از سه تا پنج درهم تا یکوقته و بدلش تخم کاهو وخشخاش کنجبین کزانگبین شبنمی است
که بر درخت کز وسایر اشجار نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و هرچه از درخت بید حاصل شود الطف و آنچه
از درخت کز و بلوط بهم رسد با قوت قابضه میباشد و بهترین او سفید و صاف است و مخلوط برگ نباشد در اول گرم
و در خشکی معتدل و مقوی آلات غذا و نفس با قوت مسهل خصوصاً بید انگبین و جالی و جهة خشونت و ضیق النفس حار و نفخ
ورياح غليظ دماغ و دماغ و نزلات نافع و قدر شربتش تا یک رطل است کزبره الثعلب قسم آخر بربطیس
کروان اسم فارسی باد رنجبویه صحرایی است و در طبرستان کثیر الوجود و مذکور شد کزمازج بجیم و کاف
اسم درخت کز است کمزه اسم فارسی طرفا است کزبرة البر برسیاوشان است کزبرة
الحمام شاهترج کزر موثنان بلغة اسان جیم بجیم کرک ودع است کرشه اسم دیلمی
الجره است گزر اسم فارسی جزر است کژدم اسم فارسی عقرب است الکاف مع السین وغیره
کسول ابن تلمید گو تصریح نموده که آن ثمریست بقدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر و درخت او در
روم میباشد سرد و خشک و بسیار قابض و یکدرهم او در قطع اسهال و ذرور آن در رفع نزف الدم جراحات بینظیر
است کسیلا و کسیله اسم نبطی است چوبی است شبیه برو ناس سیاهی و سرخی در و غالب مانند صمغ با چسپندگی
است و تخمش شبیه بحب الرشاد و گویند پوست درختی است شبیه بسلیخه سیاه در دویم گرم و در اول خشک و مقوی
معده و مفتح سده جگر و گرده و رحم و مدر بول و حیض و جالی مثانه و در فربه کردن بدن بهتر از اندررا و نیکو کننده
رنگ رخسار و کشنده کرم معده و سنون او جهة دندان متحرک و درد آن مفید و مضر ریه و امعا و مصلحش کتیرا و قدر
شربتش تا پنج درهم است کسنین اسم رومی خبث الزجاج است کسموس خشخاش زبدیست
کسب جرم و ثفل حیوانات است که افشرده روغن آنرا گرفته باشند کسن باقلی خشک است و نزد بعضی
اسم فارسی کرسنه است کسیفون دلبوب است کستیر اذان العرابیت کسیر زیتا
خشک است کسفره کزبره است کسیه ابن عرس است کسمه خر الطابونست کستوری
اسم هندی مشک کسیس اسم هندی زاج است کسنه اسم هندی عصفر است کشته
برکشت اسم فارسی نباتیست مانند ریسمان باریکی بهم پیچیده و اکثر آن پیچیده میباشد و گلش ملکی مایل

و مایل بسیاهی و زردی و برگش شبیه بدنباله عقرب و بشیرازی سجکانامند و بهترین او هندی است در اول گرم
و در آخر خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلل ریاح و ضماد او ورم بارده و قوبا و جرب نافع و قاطع باه و نثرش (?) و مصلح
او حب الصنوبر و قدر شربتش یکدرم و بدلش صبر است **کسوث** گیاهیست مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق
و مایل بزردی و تیرگی و بر خارها و گیاهها پیچد و گلش ریزه مایل بسفیدی و تخمش کوچکتر از تخم ترب و مایل
بتندی و زردی در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده احشاء و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و جگر و
رافع متعفن عروق و ملین طبع و جهة تپهای کهنه و یرقان و تنقیه بدن و ربو و خناق و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز
و ریاح آن نافع و آب او با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ او در تفتیح و جلا بیشتر (?) او در افعال قویتر و قدر شربتش از آب
او ده وقیه و از جرم او در مطبوخات پانزده درم و مغثی و مصلحش کتیرا و تخم او در افعال قویتر از سایر اجزا و ضماد او جهة
جرب و نقرس مفید و بدل او ده او قافیض (?) و قدر شربتش دو درم و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و مضر ریه
و مصلح آن کاسنی و بدلش بادرنج و دو ثلث آن افسنتین است **کسمش** اسم فارسی زبیب بیدانه است **کشمش نقع**
و مویز نیز گویند و بهترین سبز بالیده است مبردی (?) با قوت مسهله و خواص او در زبیب مذکور شد **کشوطا (?)**
است **کشک** الشعیر جو است و در شعیر خواص او مذکور شد **کسوث** رومی افسنتین است **کشنیز**
قسط است **کشه** اسطوخودوس است **کشمش** نیز تا به (?) است **کشیری** باسر (?) است
اسم فارسی کزبره است **کشنک** اسم فارسی قسط است **کشفت** اسم فارسی سلخوات (?) است
کشنش کاوبیان (?) اسم فارسی دبق است **کشنه** اسم فارسی [illegible] است **کشنیز کوهی** اسم
فارسی تخم مخلصه است **کشسون** بادنجان بری است **الکاف مع العین و غیره** **کعب**
استخوان متصل بساق است بفارسی عاب (?) نامند و بهترین او گاو و خوک است و خواص کعب الخوک مذکور شد
و سوخته کعب البقر جهت سپرز و تقویت باه و عسل جهت تقویت جگر و تفریح دل نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است و [illegible]
او مقوی دندان و ضماد او رافع برص و اکتحال او مقوی باصره است **کعب الغزال** فانید سنجری یا [illegible]
خیر الطالق (?) است **کفاله** اسم فارسی احریص (?) است **کف الضبع** نباتیست ربیعی و چند روز
بیش نمیماند برگش مدور کم عدد و مشقق بقدر برگ کرفس و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او باریک و [illegible]
منبسط و از یک بیخ چند شاخ میروید و زهردار و گلش زرد و سفید میباشد و نزدیک آنها در زمین نمناک
در دوم گرم و خشک و ملطف اخلاط و مقطع و محلل و جالی و بیخ او را جهة بردن گوشت زیاد در زخمها [illegible]
صحیح و تنقیه جراحات و رفع ناسور (?) مجرب دانسته اند و اکتحال او رافع بیاض است **کف الهر**
و شاخها را و باریک و بقدر شبری و در زیر هر شاخی سه یا چهار برگ مستدیر مشقق و بر زمین چسپیده

وگلش زرد و بسیار براق و با عطریه و بیخش بقدر زیتون و باشعبه و در اول باهر میروید و در طبع و خواص مانند
کف الضبع و وزن جمیع او معین حمل و دور را جهت فرح خفقان و با عسل جهت ثآلیل مؤثر است کف آدم
نباتیست بقدر دو وجب و برگش مستدیر و بقدر برگ مورد و بیخش ما بین سیاهی و زردی و در دهنش سرخ و
تخمش از تخم کافشه باریکتر و با تلخی است و نزد بعضی گیاه بهمن سرخ است در اول گرم و خشک و رافع خفقان
و محلل ریاح و مقوی جگر و در افعال قایم مقام بهمن سرخ است و قدر شربتش یک مثقال کف الاجذام
و کف الجذما نیز گویند و نزد بعضی درخت بنجنگشت و نزد بعضی بیخ سنبل رومی است و نزد بعضی که بیضاست
و نزد بعضی خصی الکلب کف عایشه اصابع صفر است و نزد بعضی جبر بیر است کف العقاب قاطاسفی
است کف النسر خبز النسیل است و کف الدابه نیز گویند و بلغت مصر اسقولوقندریون است کف
السبع کف الضبع است و نزد بعضی کمکج است کف الکلب بداستان کف الاسد عرطنیثا
است کف مریم اصابع صفر است و در عراق شجره را باین اسم نامند و در مغرب بیطاقلون را
کف الذئب و کف الارنب خیطیانا است کفری پوست غلاف و شگوفه درخت خرما است
و اصل شگوفه تازه مسمی بطلع و خشک آن مسمی به قیق النخل و کسن است و طلع مذکور شد و کفرا با عطریه
قویه و چون کهنه گردد سرخ میشود و قوتش زایل میگردد و در آخر دویم با حرارت کمی و برودت زیادی
و دو مثقال از سفوف او قاطع اسهال و طبیخ او قابض و شیر طلع بشگوفته او را چون با مکر طلل و نیم آب بجوشانند
تا نصف رسد و با وزن آن شکر بقوام آرند جهت درد مثانه و گرده و ضعف احشا و معتبه و منع انصباب
مواد بمعده و رحم مفید و سفوف کفری مقوی لثه و اکله و رافع قروح خبیثه و بدستور ذرور آن همین اثر دارد
و ضماد او مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم و روغن بیخ رافع جرب است نیم طلیکه چند روزی بگذارند
و غبار او بیابا زرفی که تنکرستر در بهم رسید و جمیع افعال قویتر از گشنیز خرما و نبات مقوی معده و رافع نزف
الدم و سحج و ذرور او مقطع اسهال است و عرق کفری که بطریق گلاب گیرند با عطریه و قابض و مقوی معده
و رافع اسهال صفراوی و سحج است و روغن کفری که بعد از رسیدن طلع ترکیب کرده با مساوی آن روغن زیتون
سه چهار روز حرکت داده صاف کنند سرد و خشک و قابض و حابس عرق و رافع قروح امعا و درد سر حار و مقوی
بی و مانع سقوط الست و کفرا بالخاصیت رافع فساد دندانها و مقوی فعل الست کفر الیهود قفر الیهود
است کف دریا اسم فارسی زبد البحر است کف سمن اسم فارسی توبال النحاس است کفتار
اسم ضبع است کفت ششنه منقطع نیا است کفت اسم فارسی زبد است ککرمی
اسم هندی قثاء است ککر بنگه اسم هندی نیلوفر بالن اسم هندی دجاج است

کلنک اسم ترکی قیح است **کلیک** اردوی اسم ترکی صعتر است **کلکو** اسم تکابن
لبلاب کبیر است **کلیچ** اسم فارسی جرجیر است **الکاف مع اللام و غیره** **کلز** اسم چوبی است
که از هند آرند و فعل مغاث از و آید و لهذا او را مغاث هندی نامند **کلیه** بفارسی گرده نامند و باصفهانی
قلوه و بترکی بوکرک نامند بطیء الهضم و مولد خلط غلیظ سریع الفساد و مقوی گرده و کمر است و بهترین از حیوان
جوان فربه و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و سرکه است و پیه او ملین اورام صلبه **کلب** بری و بحری میباشد
بری را بعربی ابن آوی و بفارسی شغال و بترکی چقال نامند و آن گاهی با سگ اهلی جمع میشود و توالد واقع
میگردد و سگ آبی دو قسم است یکی بحری و دیگری نهری است و آنرا بفارسی خرمان گویند چه در شکل شبیه
بخر میباشد و بعربی کلب الماء نامند و چند ازین قسم حاصل میشود و سگ اهلی اصناف است و مجموع آن در آخر دوم
گرم و خشک و بچه بیست روزه او گرم تر و چون او را با ادویه خوشبو بخته تناول نمایند جهة جذام مجرب دانسته اند
و جهة جنون و مالیخولیا قوی الاثر است و شیر مایه او بقدر ربع درهم رافع سموم و کلفت و شیر او که از زائیدن اول باشد
بهمین اثر دارد و قطور او رافع حرقة البول و بیاض چشم است و چون بچه چشم نگشوده او را بتمامه طبخ دهند بحدیکه با
یکسان شود و نود مثقال گندم را با آب آن بجوشانند تا جمیع آب را جذب کند پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را
در آبجای تاریکی بآن گندم تعلیف نمایند و بعد از اتمام مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول کند و غذای دیگر بان
مخلوط نمایند باعث حمل گردد و از مجربات است خصوصاً چون سه قطع مرغ پرورده در سه روز مرغ خورده شود
و در فربه کردن بدن مجربست و مکیدن بچه سگ پستان مرضعه را رافع انعقاد شیر و درد پستان است و استخوان
و عصب سگ با استخوان و اعصاب شکسته انسان التیام پذیر است بخلاف سایر حیوانات و کباب جگر او جهة سگ دیوانه
گزیده بغایت موثر است و ضماد خاکستر او جهة بواسیر و شقاق و حکه و زخمهای کهنه و با سرکه جهة سگ گزیده نافع
است و طلای زهره او مانع رویانیدن موی زیاده چشم و بول او رافع ثالیل و آشامیدن آن مانع حمل و پیه او جهت
خنازیر مفید و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین خشک او جهة خناق مجربست خصوصاً چون تعلیف با استخوان فقط کنند
و آشامیدن خون خشک کرده او بقدر نیم درهم و به دستور سرگین خشک او جهة اسهال و موی و ذرور سرگین
آن جهة زخمهای کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان او که مثقوب تابد گویند مانع خرخره خواب و حرف زدن
در حالت نوم و رافع یرقان است و چون تاب او را با تاب گربه موی انسان بخور کرده و هر دو را در خانه دفن کنند
باعث حدوث فتنه در آن منزل شود و محمد بن زکریا فرموده اند که چون قضیب سگ را خشک کرده بر ران بندد
بغایت معین جماع است کلب بری در سوم گرم و خشک و در خواص مانند اهلی است **کلب** قسم بحری او
سگ اهلی است و بزرگتر از آن و دست و پای او بسیار کوتاه و بی دنباله و کثیر الوجود است و پوست او

نزف لغط می کنند و یک مثقال از زهره او سم قاتل است و علاج پذیر نیست و جالینوس فرموده اند که اکتحال
او رافع بیاض است و یونس گوید که گوشت تازه او جهت نقرس بسیار مفید است کلب نهری بمقدار گربه و بزرگتر
از آن و شبیه بدو و پوست و پای او دراز و دنباله او مانند دنباله گربه است و در رودخانه ها میباشد خصوصاً
در رود دسمکاوه و در اودس کثیر الوجود است و در بنگاله او را سگ نامند و خنده از او حاصل میشود و حقیر مشاهده کرده در بندر
صیادی چند را از آن قطع کرده بود و بعد از جوشانیدن در آب خاکستر و بعد از آن خشک کردن رنگ و بوی از آن آن
ست شد و نوعی از مستحالات ان معلوم گردید و خواص و افعال کلب نهری قریب بکلب اهلیست کلب الماء البلعا ری کلب
نهری است کلب الکلب سگ دیوانه است کلس بکسر اول اسم جنس اجسام سوخته است که بحدی سفیدی
رسیده و اجزای او بسبب احتراق از هم بریزد و مثل و پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و از
آن مراد اطبا آهک است و او را خر نوره نیز نامند و جالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم مرغ و آهک دانسته
است نه غیر آن و مراد اهل صناعت اعم از آنست و بهترین کلس البیض است که پوست تخم مرغ را مکرر شسته پرده
از او گرفته در کوزه گل اندوده کرده چند روز در کوزه گری بگذارند تا سفید شود و بهترین معدنی است که سنگ رخام
و سنگ ریزها را صلب یا نیل او رند و آب ندیده آن در اخر اول گرم و در آخر دویم خشک و تا بیست روز قوت احتراق
باقیست و بعد از آن مسحق میباشد و هرچند در مدت بعید می برد و زرنیخ در بردن مقوی فعل آهک است و فعل عصفر
و برگ سنقالو رافع بوی او ست و ذرور کلس زنج دار و با سرخ و توتیای مغسول و کلس بیضه سائیده رافع جراحات
نوره است و آهک شسته مایل باعتدال و قاطع نزف الدم و مکرر نفوخ کردن و فتیله را از سفیدی تخم مرغ آلوده
و آهک غیر مغسول آغشته در بینی گذاشتن در قطع رعاف مجرب است و ضماد او مقوی اعضا و بسبب اسهال و جهت
سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهت گشودن دمل و ورم صلب و روغن زیتون که در آن آهک را جوشانیده
باشد جهت منع نزلات و بر رودت مفید است و کلس البیض و کلس خون جراحات تازه و جهت جرب و حکه
و رویانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجه او قاطع خون حیض است و گویند چون او را با مثل آن
نمک ... با ان طالیر سائیده تا نه مقابل او سرکه تصفیه کرده بسیار تقطیر کنند منعقد مانند گوگرد ... سفید ساید سیماب را
منعقد می سازد و خوردن آهک کشنده است بدرد معده و حبس بول و غشی و اسهال دموی و اهالی که در آن آهک را
مکرر ریخته باشند هرچه با آن آب طبخ نمایند کشنده است و اندک زمانی دارا سرایت کننده است کلخ لغت سریانی
است و کلخ بغدادی گویند که نزد اهل مغرب نباتیست برگش شبیه به برگ سه رخت سیبی و قابض و رافع نزف الدم
و اسهال دموی و جهت گزیدن افعی و سقوط او ... مفید تخمش بسیار گرم و مدر عرق و رافع منفعر است و از غوره
او ظاهر میشود که اندرو جالینوس باشد و در اسقیا تصریح نموده که مانند اسفاناخ بی برگ است و در اینجا بیان

نموده که برگش شکل برگ سیب است بلغت مصر کلج عبارت از اشق است **کلبانی** اسم اشق است **کلموح**
راسن است **کلکان** کیمیج است **کلیکلرون** جرجیر است **کلاغ** سفید و کلاغ پنبه اسم فارسی
غراب القیع است **کلاغ** سیاه اسم فارسی غراب کبیر و غراب الزرع است **کلیم سهو** اسم فارسی
انزروت است **گل عقربه** باصفهانی اسم ببیاریون است **گل عاشقان** بلغت خراسانی زرین درخت
است و بلغت تبریزی حمام است **کلاجاک** بلغت بگابن ودع است **گل کافشه** بلغت اصفهان اخریص
است **گل مشکی** اسم فارسی نسرین است **گل افتاب پرست** اسم فارسی باذربون است
گلنار اسم فارسی جلنار **گل گندم** اسم فارسی جوز گندم است **گل مشک** فارسی خزامی
گل بکیر کات اسم فارسی طین است **گل نجاران** طین الاحمر است **گل خوردنی** طین ...
است **گل حنا** بضم اول اسم فارسی فاغیه است **گل خوشبو** اسم فارسی قحیح است ...
گل سرخ ورد احمر است **گل رعنا** ورد الحالت است **گل قرنفل** اسم فارسی زهره
است **کلم** اسم فارسی کرنب است وکلم رومی قسطلار اناميد **کلنک** اسم فارسی کرکی ...
مار الوردا است **کلیک** اسم دیلمی دیلک است **کلاکلا** اسم دیلمی لوف الکبیر است **کلاونجی**
اسم هندی شونیز است **کلنده** اسم هندی بطیخ رقی است **کلی** اسم هندی کبد است
گل خیرو اسم هندی خبازی است **کلیجا** اسم هندی کبد است **کلنجن** اسم هندی
خولنجان است **کلیهی** اسم هندی حب القلت است **گلگونه** بفارسی ... مانند از سفید اب
و لک ترتیب میدهند جهت صفای بشره و سرخی رخسار مستعمل زنان است **کلیس** بلغت مازندرانی
خربیت **کماسیر** صمغ کرفس کوهی است شبیه سکبینج و گویند اسم هندی جاوشیر است و در آخر سیوم
گرم و خشک و مدر بول و حیض و جنین و محلل صلابات و مسهل بلغم و آب و رافع استسقا زقی و لحمی و قدر شربتش
از یک انگشت تا نیم درم و مصلحش کتیرا است **کمثری** بفارسی امرود گویند بستانی و بری میباشد و بستانی
شیرین و ترش اقسام است و بهترین اقسام شیرین او امرود صینی و نطنزی است و صینی مخصوص بلاد
دامغان و صدر شیخ الرئیس است و نطنزی در اکثر بلاد و در نطنز موجود است و بهترین امرود در بلاد
اذربایجان ... است و امرود شیرین معتدل و مایل بحرارت در درجه اول و قابض و مفرح و مقوی
معده و ... و دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از ...
و مسدل خون و مرطب دماغ و جهت رفع سمیت قطر مفید و مولد نفخ و قولنج و مصلح ... عسلی ... از ...

است و بهترین اقسام امرود و ترش لطیف ابدار رسیده است و در اول سرد و در دوم خشک و قابض
و مقوی جگر و معده و مشتهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و دافع تشنگی و بعد از طعام مسهل طبع و قبل
از آن قابض و مولد اخلاط صالح و مسدد و مضر مشایخ و مصلحش عسل و جوارشات و کندر است و نارسیده و کهنه
آن غلیظ و مورث قولنج است و دو مثقال تخم امرود کشنده کرم معده دانسته اند و شکوفه او مقوی دل و
مفرح و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد او جهت ورم حار و شیرین نافع و برگ او جهت اسهال و التیام جراحات
و چوب و برگ سوخته او نایب مناب توتیا و صمغ او محلل و منضج او قویست و نوع بری قلیل الجلاب و کوچک
و بی آب و باعفوصت و بسیار قابض و مسدد است و ذرور خشک او جهت رویانیدن گوشت جراحات و سفوف
ان جهت اسهال حار و خاکستر چوب او فادزهر قطر و امثال آن و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره
و خوشبو و عسل است و رب امرود و قابض طبع و مقوی معده حار **کماة** اسم جنس اقسام قطر کشنیج
و فطر و سماروغ است و نزد برخی مخصوص ماکولات است و فطر مخصوص انواع غیر ماکول و هر یکی مذکور **کما**
فیطوس معرب از خامانیطس یونانیست و بمعنی صنوبر الارض باشد نباتیست در بوی شبیه بصنوبر و در
طعم تلخ با اندک قبض و تندی و ساقش بلند نمیشود و برگش در پیچیدگی و تراکم در بری از طوبیه شبیه است بحی العالم
صغیر که بفارسی همیشه بهار نامند و برگش از آن ریزه تر و با زغب و رطوبت چسبنده و شاخهایش مائل بسرخی
و گلش ازو باریک و تخمش از تخم کرفس کوچکتر و بیخش سفید و از نیسان تا سرطان استمرار دارد و قوتش تا
ده سال باقی است و مولف اختیارات تصریح نموده که گلش بنفش و برگش شبیه بصعتر است و شیراز
ماسس دار و نامند و ظاهر این کلام نیز از جمله اشتباهات او باشد در دوم گرم و در سیوم خشک و مستعمل
ازو برگ و شکوفه و تخم او است مفتح سدد و مدر بول و حیض و منقی و جالی اعضاء باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهت
استسقا و یرقان و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و تحلیل ریاح مفید و با توبال النحاس و راتینج
مسهل عظیم زرداب و منقی رحم و سایر اعضاء است و مداومت آن با آب باران و عسل و شهد نافع
عرق النسا و درد کمر و ضماد او جهت اندمال جراحات و صلابت پستان و با عسل جهت قروح ساعیه نافع و
مضر ریه و مصلحش انیسون و قدر شربتش از دو درهم تا سه درهم و بدلش بوزن او سیسالیوس و نصف
آن سلیخه است و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال و محرورین استعمال نکنند **کمادریوس**
معرب از خامادریوس است که بمعنی بلوط الارض باشد نباتیست طولش قریب بشبری و برگش ریزه و در
شکل و رنگ مشقق شبیه ببرگ بلوط و طعم آن تلخ و با اندک تندی و با گلهاش بنفش و ریزه و منبت
سنگلاخها و تخمش ریزه از انیسون و با صدوت و در مو زیانت میشود و قوتش تا هفت سال باقیست

و ابن ابی خالد ازیقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که کمادریوس ذیج در خلیت شبیه به بلوط در اول
و دویم گرم و در آخر آن خشک و مدر بول و حیض و رافع امراض سپرز و سرفه مزمن و قاطع اخلاط غلیظه و در سایر
افعال کماذریوس و جهت عسر بول و یرقان و شکاف عضل و اخراج جنین و استسقا نافع و طبیخ چهار درهم او با
درهم روغن زیتون و یکرطل که بثلث رسد و چند روز مداومت کنند جهت سنگ گرده و مثانه مجرب دانسته
اند و سه درهم مسحوق او با جلاب یا عسل و چند روز رفع درد سینه و پیرو ده نواحی آن میکند و ضماد او
با عسل جهت قروح خبیثه و اکتحال او با شراب جهت غشاوه و با سرکه جهت ورم سپرز مفید و روغنی که از آب
تازه او با آب طبیخ یا از گل او ترتیب دهند جهت رفع برودت بدن و ریاح موثر و شراب او که در هر یکرطل آب
انگور دو مثقال از آن ریخته باشند تا یکمثقال و نیم او را در یکرطل خمیر کرده و مدتی گذاشته باشند جهت تشنج
و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و ارواح مزاج فاسد و بدی هضم و ابتدای استسقا نافع است و قدر
شربتش سه درهم و مضر امعا و گرده است و مصلحش کتیرا و بدلش مثل آن سیسالیوس و ربع آن سلیخه
است و نزد بعضی غافث و سلیخه **کمون** معرب از خامون یونانی و بفارسی زیره نامند بری
و بستانی میباشد و هریک را اصناف مختلفه است سیاه بری و بستانی را کمون کرمانی و زیره را
نامند و بستانی را سفید را نبطی نامند و از جزیره سنبر است و در اکثر مکان میباشد و بری صنفی قوی تر
از بستانی و صنفی بری او را باسلیقون نامند یعنی ملوکی است و بهترین اقسام کرمانی و بری و زبون ترین
سفید بستانی است و قوتش تا هفت سال باقی میماند نبات او از راز یانه کوچکتر و برگش مستدیر و قبه او
مانند قبه شبت است در اول سیوم گرم و خشک و بسیار ملطف و مدر بول و شیر و عرق و حابس طبع و حیض
و تریاق سموم هوام و محلل ریاح و نفخ و هاضم و محرک ارواح و ملطف لحوم غلیظه و جهت عسر النفس و تخمه و مغص و رنج
و خواهش گل و امثال آن و فواق رطوبی و ورم ریحی سپرز و بود اده او جهت اسهال رطوبی و بسرکه
پرورده آن که بعد از آن بر شته باشند قوی القبض و رفع رطوبات معده قوی الاثر است و حقنه او
بطبیخ او محلل نفخ و غرغره او با روغن زیتون قاطع حیض و مضمضه طبیخ او مسکن درد دندان و نزلات خصوصا
با صعتر و قطور او جهت قرحه چشم و جرب و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و طلای او جلای بشره و آب افشره د
او جهت طرفه و با نمک جهت ناخنه و سقوط او با سرکه جهت رعاف و ضماد او با روغن زیتون جهت ورم سپرز و با آرد
باقلی جهت سایر اورام نافع و مضر ریه و مصلحش کتیرا و قدر شربتش دو درهم و بدل کرمانی سایر اقسام او
کمون شامی کرویا و تخم گندنا است و مداومت جرم او و عرق او مورث لاغری و زردی رخسار
و بدو ... زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند بالخاصیه در مدة العمر منع تکون قمل میکند و از

دار مجرب است دانسته‌اند و قسمی نبطی و که بفارسی زیره نیز گویند ملین طبع است و نوع بری که شبیه بشونیز است
جهت گزیدن هوام و تقطیر البول و اخراج سنگ گرده و مثانه و نمودن منجمد آن بعید است خصوصاً چون با کرفس
بستانی بنوشند و با سرکه جهت فواق سرد و کرم معده و ضماد او با روغن زیتون و عسل رافع رنگ خون مرده تحت
جلد است و جهت ورم حار انثیان مفید **کمون حبشی** قسمی از کمون بری است شبیه بشونیز و مذکور شد
کمون حلو انیسون است **کمون رومی** و ارمنی کرویا است **کمون اسود** زیره کرمانی
است و در بعضی بلاد شونیز را باین اسم نامند **کمون هندی** شونیز است **کمون نبطی** زیره سبز
است **کمالیون** مازریون است **کمکام** صمغ صرو بری است و بفارسی حب الله گویند و بعضی
بیان مذکور شد **کماة** تمیمی گوید بلغت سریانی بادآورد است و بفارسی گیاهیست معروف که دوا ایلیان
تلفیق میکنند و حلتیت مثل صمغ اوست **کمجاین** اسم هندی از نوع بیش است **کمهاره** اسم
هندی تخم انجره است **کمار ورس** اسم هندی مومیائی است **کموہے** اسم هندی عنب الثعلب است
کمیز اسم فارسی بول است **کمکش** اسم ترکی نقره است **الکاف مع النون**
و غیره **کندر** صمغیست مخصوص بلاد شحر و عمان و جبال یمن مستدیر و صلب مایل بسرخی او را کندر ذکر سفید
است او را انثی گویند و تازه او را که در اثنا حرکت داده باشد مدحرج گویند و پوستهای او که از سائیدن
بیکدیگر جدا شود قشار کندر نامند و آنچه غیر صفائح باشد منادر باشد دقاق کندر گویند و کندر را تو ثابت سال باقی
میباشد مغشوش او از آتش شعله و رنگ دود دهد و درخت او بقدر دو ذرع و خاردار و برگ و تخم او شبیه به برگ
و تخم مورد و در دویم گرم و در سیوم خشک و ملطف و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و جاذب دماغی
و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفف بلغم و با تریاقیه و مبهی منقی و مقوی روح حیوانی در دماغ
و جهت خفقان و صاف کردن آواز و با مصطکی جهت رطوبات دماغی و غثیان و قی و اسهال رطوبی و نیم درم
او با مثل آن نانخواه جهت زحیر و با روغن زیتون و عسل جهت رفع برودت استخوان که مزمن شده باشد و با صمغ جهت
رفع رایحه کریهه خیشوم و عسر النفس و سرفه مزمن رطوبی و ربو و با عسل و شکر جهت ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان
و با مویز و صعتر جهت ثقل زبان و با زرده تخم نیمبرشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوز بویا و اکتحال
او جهت جلاء بصر و قرحه چشم و خون منجمد در آن و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصاً با عسل و ذرور او
جهت قروح خبیثه و ساعیه و قروح مقعد و ضماد او جهت قوبا و ثآلیل و با پیه مرغابی جهت جراحات و خستگی آتش و
شقاق که از سردی هوا بهم رسیده باشد و با نطرون جهت قروح رطبه سر و با روغن کنجد جهت تحلیل دملات و بار [illegible]
و [illegible] و جهت ریختن موی و با عسل جهت داء الحیه و با زفت جهت شکاف مقعد و با نطرون جهت [illegible] گوشت و [illegible]

و روغن کلس سرخ جهة اورام حاره پستان و بادویه محلله جهة ورم احشا مفید و بخور او جهة رفع دبا و سرفه
رطوبی و قوبا و گریزانیدن هوام و خائیدن او جهة سده رطوبی و تقویه دندان و لثه نافع و چون بکمثقال او را
در آب جوشانیده آن آب را بنوشند و مداومت بان نمایند جهة رفع نسیان از مجربات نوشته اند و اکثار او محرق
خون و بلغم و مصدع محرور و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش برنج فارسی و شکر و قدر زیاده او با شراب
و سرکه کشنده است و قدر شربتش نیم درهم و بدلش مصطکی و قشار کندر خشک تر از کندر و شدید القبض و تجفیف
قوی است و جهة نفث الدم بغایت موثر و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و رافع قرحه امعا مفید است
و ضماد او بشکم قاطع اسهال و کشنده کرم معده است و دقاق کندر لطیف تر از کندر و مفتح و جالی و در افعال ضعیف تر
از اقسام است و بتخم در جنت کند رافع اسهال کهنه مواست و دخان او که دود آن باشد گرم و خشک مسکن درد چشم
حار و مانع سیلان رطوبات بچشم و منقی قرحه و التیام دهنده است کنکشش بیخ نباتیست شبیه ببنکو و برگش
مایل بسرخی و سفیدی و در بشام نباتی شبیه را با و مینمایند و ظاهر بیخ او مایل بسیاهی و درونش مایل بزردی
و تند بوی و قوتش تا بیست سال باقیست در آخر سیوم گرم و خشک و با سمیت و محرق بلغم و مخرج مرة السودا و رو
بلغم غلیظ و محلل ریاح و منقی و مدر بول و حیض و مخرج جنین مرده و قاتل ... دهنده و مقوی جگر و معده سرد و جالی و بوا
عطسه آرنده و آشامیدن و طلا کردن جهة استسقا و سپرز و یرقان و عرق النسا و مفاصل و طلا او با عسل
جهت بهق و برص و حکه و قوبا و سعوط او با آب بقدر یکحبه جهة امراض بارده دماغی و با روغن بنفشه جهت
شبکوری و ضعف باصره و رفع بیهوشی مصروع و سکوت و بی حسی صاحب فالج و ضماد او با دو وزن او زرنیخ در روغن
زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه مجرب و قی کردن بان جهة عسر النفس و ربو و با بیخ کبر و جاوشیر
جهة ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و تنقیه سودا نافع و روغنی که دران جوشانیده باشند جهة امراض بارده گوش
خصوصا جهة کرم ان و جهة حکه ان قوی الاثر و قدر شربتش جهة قی کردن یکدانگ تا دو دانگ و جهة سپرز و یرقان
و امثال ان ربع دانگ تا نیم دانگ و اولی اجتناب شرب اوست و دو درهم آن کشنده بخناق و درد شکم و تشنگی مفرط
و مضر ریه و مورث کرب و غشی و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش جهت قی مثل او جوز القی و ثلث او فلفل و در غیر ان
دو وزن آن مقدونس و نصف آن شیطرج است کنوش بلغة طبرستان قسم کبیر زعرور است و بزرگی
ارگیل مانند و قابض و لذیذ تر از زعرور و در افعال قوی تر و دوام او زیاده اوست کنگر زد اسم فارسی
صمغ الحرشف است که بفارسی کنگر نامند در دویم گرم و در اول خشک و منقی صفرا و بلغم و ضماد او محلل اورام و
قدر شربتش از یک درهم تا دو درهم و بدلش جوز القی است کنهان اسم نبطی نباتیست مثل درخت کر
و برگش در رنگ و حدت شبیه ببرگ سقو دو در بوی مانند بوی درد و شاخهای او از یک شاخ سطبر رسته

در سیم تر از درخت حبة الخضرا در سیوم گرم و خشک و بوئیدن او سحج بدن و دماغ و شرب او مسخن معده و جگر و معین
هاضمه و بالخاصیه در جائیکه او باشد عقرب در انجا نمیباشد و اگر برگ او را بر عقرب بپاشند در حال بمیرد و مضر مغول
و محرق اخلاط و قدر شربتش یکدرهم است کندر رومی نباتیست شبیه بنبات رازیانج در زردک و برگش عریض
از ان و در بوی مانند کندر در سیوم گرم و خشک و در اکثر افعال قایم مقام کندر یافته اند کندر رومی مصطکی رومیست
کنجورس اسم یونانی جاورس است کندش الدوا یه عود العطاس کنجده اسم اصفهانی
ابر ود است در دیلم کنجبه نامند کنجد اسم فارسی سمسم است کندم اسم فارسی بر است
کنگر اسم فارسی حرشف است کندم مکه اسم دیلمی خندروس است و در اصفهان دده بله نامند
کندم دداله اسم فارسی شیلم است کنگر جز اسم فارسی باد آورد است کنبیر اسم
فارسی فراد است کندنا اسم فارسی کراث است کنار اسم فارسی نبق است و بلغت مازندران
اسم درخت نیم است کنب اسم فارسی قنب است کنجشک اسم فارسی عصفور است
کندر رو اسم هندی کندر است کنبیل اسم هندی قنبیل است کندهت اسم هندی
کرنب و کندهک و کندکنیز نامند کنبیر اسم هندی خربزه است کنده اسم هندی شکر است کندابیل
اسم هندی نقاح اذخر است کنده اسم هندی صمغ هندی است کنجوره اسم هندی
خراطین است کنواهی بهندی عنب الثعلب است کندها بهندی بصل الفار است کنداشیر بلغت
هندی ساذج است کنجهان بهندی طحلب است کندتا بهندی بندقوقی است کنتول بهندی
دستشانت کنکوسی بهندی دخن است کنوار بهندی صبر است کنول بهندی نیلوفر است
کوبه بلغت اصفهان نوعی از مریست که مایه آبکامه را در شیر حل نموده استعمال میکنند در خواص قریب بمری و تخفیف
ادکمتر از ان و مسفر سینه و سرفه بلغمی بالکتار او باعث تنهای غشی و اورام مزمنه است کوسبیل مغتقه کان
دیلم است و این بلغت طبرستان دیودار و بلغت مازندران کوزن گیاه بیان نموده و آن نباتیست برگش
شبیه به برگ نارنج و ساق او زیاده بر دو ذرع و تخمش سیاه و بقدر لوبا و ظاهر تخمش سیاه و درونش سفید
و دافع نقاح است و بالخاصیت هر فعلی که قابل آن در ممین قلع او کنند و بهر قوتی که متعلق گردد شارب او بهمان فعل و
قول مبادرت نماید و از موده است و مستعمل از ان در ولایت دیلم برگ اوست و در اطعمه استعمال مینمایند در
آخر دویم گرم و خشک و مسکن و مورث بیخوابی و بیهوشی و رافع سلسل البول و بول در فراش و درد مفاصل و امراض
بارده رطبه و قدر شربت از برگش که با اطعمه طبخ نمایند تا ده درهم و از تخمش تا نیم درهم و اکثار او مورث جنون و کشنده
است کوارع جمع کراع است و مذکور شد کور اسم فارسی مقل است کوبهان کهنان است

کوالف باد آورد است کورگندم جوز جندم است کوکب شاموس است کوک خس
است کوکبه اسم هندی اخثار البقر است کوکم فلفل است کوکب الارض طلق است
و نزد بعضی قیموبیا کور النحل اشنان زنبور عسل است کولان نوعی از اسل است کوکیا اسم فارسی
اذخر است کوسار اسم فارسی نیطلیانا است کوغلث اسم رومی جوز بوا است کوکا فیلزهر
اسم سریانی اجاص است کولهیر اسم فارسی بنجدان است کورنسره اسم فارسی خرنوب شامی
کوشح اسم فارسی عرعر است کوس ماهی اسم فارسی شیح است کوکرد اسم فارسی کبریت
است کوشکرون بفتح اول و دوم اسم فارسی قثار است کوکر صینی اسم ترکی حمام است کوکله
اسم هندی مقل است کوره اسم هندی ورس است کوکر اسم هندی ثعلب است کوعوت
اسم هندی قسط است کوکری خولی اسم هندی حب النیل است کوکرنده هندی دجاج است
کوکا هندی کماقیطوس است کوکلا هندی اسم هندی خصی الثعلب است کوندر هندی صمغ
است کوله اسم هندی حداة است الکاف مع الهاء کهیره کهتره اسم مازندرانی حرف بابلی است
کهربا سندهی گوید نوعی مهره است و از دریای مغرب بساحل می افتد و بعضی را اعتقاد آنکه صمغ درخت جوز
غیر انست و از بلاد روس و بلغار و مغرب بهم رسد و نزد بعضی صمغیه ایست در جزایر بحر مغرب که مانند مر منجمد میگردد و حقیر
قطعه از کهربا مشاهده نموده که مگسی در آن مانده منجمد و متحجر شده بود و نزد محمد بن احمد معدنی است و مغربی آن قویتر از
طرابلسی است و از قول قدما ظاهر میگردد که کهربا و سندروس یکی باشد و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا
مخصوص بلاد مغرب و شمال باشد و در ربودن کاه هر دو شریک اند و سندروس باندک حرارتی که از مالیدن او بهم رسد
جذب کاه میکند و کهربا محتاج بمالیدن زیاد است و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابت
و در حین سوختن بوی شاخ سوخته از آن میگردد و بهترین کهربا آنست که در ساحل بحر مغرب و از زمین فرانج مغرب
بهم رسد و در گرمی معتدل و در دوم خشک و نزد بعضی در اول سرد است مقوی دل و معده و مفرح و قاطع نزف
الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و قی و جهت اسهال دموی و یرقان و خفقان و حرقة البول
و نفع کرده و سنگ مثانه و بامصطکی جهت عسر البول و بالخاصیت جهت زحیر نافع و طلا او جهت شکستگی اعضا و با موم
منع عرق ضعفا و با شیر جهت ساقط کردن دانه بواسیر و با آب جهت سوختگی آتش و تعلیق او جهت حفظ جنین از اسقاط
و دفع یرقان از مجربات است و تعلیق او بر معده جهت منع تخمه و با خود داشتن جهت تقویه دل و دفع خوف و طاعون و رد
جهت التیام زخمها مفید است و حیوان بوزن چهار شعیر او را در طالع سرطان صورتیکه بوزند قایم الذکر نقش کنند
از جماع فتور نمی آید و گویند مضر سپرز مصلحش نبات است و بدلش سندروس و اگر یافت نشود وزن او

ارمنی و ثلث وزن آن سلیخه و در تفریح مروارید و در دفع طاعون مرجان و قدر شربتش نیم مثقال است **کهانا**
اسم سریانی تاج نبات فاد انیا است **کهیله** کسیله است **کهیله** اسم اصفهانی قلی است **کهول** اسم هندی
خرفه است **کهلم** و کهرک اسم بادنجان **کهری** اسم هندی فروره بی گوشت است **کهر کهب** بهندی
اسم تمر است **کهوے الکے** بیخ بهندی تخم خرفه است **کهته** بهندی بمعنی ثقل حنیرا است **کهر** بهندی جاذ حیوان
است **کهونکو** و بهندی خسک را است **کهیلا** بهندی سلیخه است **کهوریر** بهندی سوسمار است
کهوبلے بهندی حب المحلب است **کیاه** قیصر اسم فارسی اکلیل الملک است **گیاه** جالینوس اسقولوقندریون
است **کهوس** ذره است **کیده** کاویت **کیل** دارو اسم فارسی حشیش است **کیر** اسم
فارسی مصطکی است **کیلوا** اسم طبری قسمی از دوسر است و مذکور شد **کیله** بهندی موز است
کهیره بهندی خیار است **گیهون** بهندی حنطه است **کیرو** بهندی مغره است **کیسر** بهندی زعفران
است **کیتے** بهندی خبث الحدید است **کیان** پهل بهندی دارشیشعان است **کیکر** بهندی خار
مغیلان است **کیکر** کاشر اسم هندی اقاقیا است **حرف اللام لاذن** رطوبتی است
که از درخت کوهی حاصل میشود و بقدر درخت انار و شبیه بدرخت دبق و برگش عریض و هم مستطیل و رقیق و صلب
و گلش مایل بسرخی و ثمرش مانند زیتونی و در جوف او دانه سیاه باریکی با رطوبت غلیظی که از ساق و برگ او جمع کنند
بهترین اقسام و لاذن عنبری مانند و هرچه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفند در حین چریدن آن نبات چسپید و از آن
جدا کنند زبون تر از قسم اول و هرچه بر سم بر اعنی چسپید و با خاک و ریگ آمیخته باشد زبون تر از همه است و بعضی
تصریح نموده اند که رطوبت مذکوره از قسم کمی نوعی از لبلاب است بر موی مراعی می چسپید و بهترین او نرم و خوشبو
و مایل بسرخی و سبز است در دویم گرم و در اول خشک لطیف و جاذب و با قوت قابضه و منضج قوی و مفتح دهن کهنا
و مدر بول و حیض و عرق و تیسیر و مخرج جنین و مشیمه و مقوی معده و رافع فواق و دردهای بارده و با شراب قابض طبع
و طلا او جهت دردسر و صلابت معده و جگر و التیام زخمهای کهنه و با شراب جهت آثار قروح و آبله و فرزجه او جهت صلابت رحم
و انضمام و احتباس حیض با روغن گل که بر یافوخ اطفال طلا کنند جهت نزلات و سرفه ایشان و بر معده جهت تقویت
آن و رفع غثیان و سیلان آب دهان و با پیه خوک و پیه گاو جهت ورم مقعد و درد آن و حقنه او با روغن گل جهت
سحج بارده و طلا او با روغن جهت سوختگی آتش و با روغن مورد جهت تقویت موی و منع ریختن آن و بخور او جهت گریز
هوام موثر و چون زن بعد از بول کردن بآن بخور کند پس در حال باز بول آید آن زن قابل حمل خواهد بود و الا
فلا و مضر سفل و آشامیدن او موجب کرب و مصلحش سنبل رومی و قدر شربتش تا یک درهم است و در دهن لاذن
که یکوقیه او را با یکرطل روغن زیتون و کنجد حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند تا قریب سه آن روغن بسوزد

و جهت پرورده اعضا و تقویت معده و ذرکام رطوبی و سیاه کردن موی و تقویت آن بغایت مفید است **لاجورد** معدنی
معروفی است و بهترین او صاف و شفاف است که کبود او بسبزی و سنبری مایل باشد و آنچه از سنگ مرمر ترتیب
دهند و هرچه با زرنیخ و زاج و سنگ ریزه ترتیب کنند دو دوا و لاجوردی نباشد بخلاف غیر مغشوش آن و مستعمل در
طب غیر مغسول است در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دویم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظ مخلوط بخون
و صاف کننده آن از کدورات و بالخاصیت رافع سودای حوالی قلب و حجاب است و تعلیق رافع خوف و او مفرح و
مقوی دل و حجاب با قوت قابضه و رافع امراض سوداوی و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مدر حیض و اکتحال او جهت
سلاق و ربد و دمعه و بیاض و قرحه چشم و ریختن مژگان و ذرور او جهت اکله و قروح ساعیه و نفوخ او جهت رعاف
و فرزجه او با روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و طلای او با سرکه جهت تجعید موی و قلع ثالیل و برص مفید و مضر فم
معده و مصلحش مصطکی و موجب کرب و غثیان و مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش حجر ارمنی
لاله سرنگون اسم فارسی نباتیست معروف در باغها غرس میکنند پیاز او را چون با و بیه بالمن صمغ کوبیده
بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند طلای او را جهت عرق النسا مجرب یافته اند **لاله نعمانی** اسم فارسی نباتیست
برگش شبیه به برگ زنبق منحصر در سه چهار عدد و گلش مانند شقایق و بزرگتر از آن و بیخش مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی
و در چند پرده او چیزی شبیه به ابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرونی او سیاه و مغزش سفید و شیرین و ساقش
بقدر چهار انگشت است با تفریح و اسکار و محرک باه و سرخ کننده رخسار و منوم و قلیل الحرارت و با رطوبت غالبه
و فتنا او بی غایله و مبهی یا مضر است و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم است **لاعیه** نوعی از یتوعات و با
سمیت و بی غایله‌تر از انواع یتوعات است و ابوجریح گوید از مطلق یتوع مراد لاعیه است و او را دیگابن
ستمنیج نامند گیاهیست پر شیر قریب بگیاه سقمونیا و برگش مدور و گلش زرد مایل بسرخی و شبیه به نرگس و مایل
بخوشبوئی و تخمش مانند خشخاش و در آخر سیوم گرم و خشک و شیر او مسهل قوی و مقرح جلد و منقی و بدستور برگ و تخم او
همین اثر دارد و کشنده ماهی و جهت استسقاء زقی و اخراج زرداب نافع و شیر او از سقمونیا قویتر و با آرد جو جمع کرده
استعمال باید نمود و قدر شربتش از یکدانگ تا یکدانگ و نیم و از آرد جو مخلوط بآن تا یکدرهم و از برگش در مطبوخات بدستور
تا یکدرهم و مضر امعا و مصلحش کتیرا است **لالا** رازی گوید گیاهیست که از مکه خیزد و بخور تخم او جهت بواسیر و درد مقعد
و شرب او جهت رفع سیلان خون نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم مورد است **لاهی** صمغ درختی است هندی خوشبو
شبیه ببوی مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ مابین سفیدی و زردی و در آخر دویم گرم و خشک و مسخن و ملطف و مفتح سدد
و رافع بلغم و جهت سستی اعضا و ضعف عصب و امراض بارده و طلای او جهت جراحات و تحلیل ورمها و اعیاء و قطع رایحه
بد نافع و با آب مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال مؤثر و بخور او عرق آرنده و مصدع محرورین و مصلحش

کشنیز و قدر شربتش نیم درهم **لاجی** اسم هندی ہیل است **لاجوردیه** صامریوا است **لازورد**
لاجورد است **لاغوریس** بلاسیوس بیونانی ارنب بحریست **لاریطوطان** عرطنیثا است
لاسوس بیونانی باهودانه است **لانک** اسم هندی کرسنه است **لامک** اسم فارسی لک
است **لاک** لبت اسم فارسی سلحفات است **لالخطائی** اسم فارسی حجاجم است **اللام**
مع الباء لبلاب اسم جنس نباتیست که شاخهای او خمیده شده بهجاورا و نرود و هرچه بزرگ باشد کبیر
گویند و کوچک را صغیر و لبلاب کبیر سفید و سیاه میباشد و سفید را گلش سفید و شبیه بشاخ حجامت و تخمش
سفید و برگش مانند برگ لوبیا و زنگاری لگون مانند و سیاه را گلش بنفش و دانه اش سیاه و لبلاب صغیر اقسام
است سفید و زرد و سرخ و کبود میباشد برگ همه ریزه و گلش کوچک و تخم در غلاف سیاه مایل بسرخی
و قسمی از آن بسبب ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیردار است و مرکب القوی و نزد جالینوس در دوم سرد
و خشک اند و یوحنا ابن ماسویه گرم است و مفتح سدد و ملین طبع و محلل آب آن مسهل مرة الصفرا و چون بجوشانند
تفتیح او غالب و اسهال کمتر و آب فشرده آن بعکس است و برگ کبیر سفید او مسمی بحبل المساکین است جهة جراحات
عظیمه و سوختگی آتش و درد سر و امراض سینه و آبها و جهة سرفه و قولنج حار و با خیارشنبر جهة ورم مفاصل و
احشا و قرحه امعا و با بوسعیدیل وسه درهم از گل او جهة قرحه امعا و ضماد برگ تازه او جهة ورم سپرز و مطبوخ او در غذها
جهة تحلیل اورام و دردها و سعوط عصاره او با ایرسا و نطرون و سنبل جهة درد سر کهنه و با روغن زیتون جهة درد
گوشت و حرکات و با موم و روغن جهة سوختگی آتش مفید است و قسم سیاه را عصاره اش سیاه کنند موی سپید
و برگش جهة قروح خبیثه و گل قسم اخیر که سبب ثمر است اشامیدن و فرزجه آن مدر حیض و بخور او بعد از طهر مانع
حمل و آب او شدید الحرارت و حدت و سطرنده موی و کشنده قمل و با شراب جهة گزیدن رتیلا و برگ تازه
مطبوخ او جهة التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش مفید و از صنف کبیر آنچه برگش با خشونت و دراز و مایل بسیاهی
است مسمی بسجمه است سرد و خشک جهة سرفه و قولنج و درد سینه و تبهای مزمنه و دفع سپرز و ربع رطل از آب او
تا دو درهم مهره قاطع نزف الدم جمیع اعضا و خشک او رافع قروح خبیثه و تازه او التیام دهنده جراحات
است و اقسام لبلاب مضر عصب و مثانه و مصلحش شکر و مانع حمل و قاطع حیض است و قدر شربت از آبش یک وقیه
ماسی درهم و لبلاب صغیر باقوت محلله و قابضه و مسهل مرة الصفرا و اسلم تر از سایر اقسام و رافع سرفه که با حمی
باشد و قولنج حار و محلل ورم مفاصل و با خیارشنبر جهة اورام احشا و تفتیح سدد و اکثر تبها نافع و
شربتش از آب او تا نیم رطل است با بست درهم نبات **لبخ** اسم عربی درخت عظیمیست و در صعید مصر کثیر
و شبیه بدرخت خیار و ثمرش کوچک و سبز و بعد از رسیدن شیرین میشود و با کراهیت طعم و برگش مایل

بد رازی و معروف بسمیات و اهل مصر سمیت در و نیافته اند و ابن حجر مولف منهاج قسمی از او درخت دانسته
و نزد مولف حاوی الادویه سداب اسپ در دویم سرد و خشک و شربت و ذرور او قاطع نزف الدم و رافع درد دندان
و طلای او مقوی سر مود باشراب محلل اورام و با لادن مورد جهته جبر و کسر و ضربه و حرکت استخوان از مفاصل و دود
او جهته گریزانیدن هوام موثر و خوردن اکثار او مقوی معده و حابس اسهال و مصدع و مورث ثقل سامعه است
لبن بفارسی شیر و بترکی سود نامند مرکب القوی و مشتمل بر دهنیه و مائیه و جبنیه و دسومت در اول گرم و خشک و مائیه
در دویم سرد و تر و جبنیه در اول سرد و خشک است پس شیر هر حیوانی در گرمی و سردی و یبوست و رطوبت بحسب غلبت
یکی از اجزای ثلثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات بالانفراده مذکور میشود و امور کلیه و مشترکه که در اینجا مرقوم میگردد
و هر چه در تغذیه انسب از حیوانی است که اقرب بولاده انسان باشد لهذا شیر گاو بهتر از سایر است و بعد از ان
شیر بز و گوسفند و آهو و شتر و از الاغ و اسپ و خرگور و خوک و غیره در تداوی اقوی اند و از گاو و گوسفند و بز در
تغذیه و همچنین بحسب تعلیف و سن و فصل مختلف میباشد چه هرگاه مسکرات و مخدرات تغذیه حیوان کنند مثل قنب و
بنج خشخاش و مانند ان شیر او مخدر و مسکر میشود و از تعلیف مسهلات و ترد ملین و مبردات و مرطبات و مسخنات و مغلظات
و ملطفات و امثال آن و اثار آن متبدل میگردد و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است و آن بعد از سرد شدن
زایل میشود پس باید در حین استعمال گرم نمود تا موجب سرعت نفوذ او گردد و از مطلق شیر بدون قیدی مراد شیر گاو
است و در تغذیه بعد از گوشت و تخم نیمبرشت موافق ترین اغذیه و هر چه جبنیه در و غالب باشد مسدد است و الا مفتح
و طلای اقسام آن موافق ورم مقعد و قرحه و درد. آن و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم است و استعمال شیر بعد از ترشیها
و با ن و با میوه های تازه و ماهی و امثال آن جایز نیست چه مادامی که از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن
مفسد ان و با وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال او را مهلک دانسته اند و قبل از انقضای چهل روز از ولادت و
در زمستان بسبب غلظت او و قریب الولاده را بسبب غلبه مائیه استعمال جایز نیست و آخر فصل بهار تا اوسط تابستان
استعمال او اولیست و اکثار او مورث بهار و تولد قمل و حکه و دسومت سریع الاستحاله بدخانیه و در اماکن
حاره و معده ضعیف باعث مضرت است و موافق سوداوین و یابس مزاج و معتادین با شیون و قلیل او در تغذیه دکنه
و تلیین طبیع قویتر است و مجموعه شیر با لطیف و جالی و رافع اخلاط سوخته و موافق اعضا تناسل اند **لبن البقر**
شیر گاو است و گاومیش از جنس او ست و اغلظ از ان و هر دو را دهنیه غالب و مائیه و جبنیه کمتر و مایل با
و غلیظ تر از سایر و دوشیده ان که سرد نشده باشد خوشمند بهی و منضج و سریع الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده
و مولد منی و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم است نیقی و حافظ رطوبات اصلی و ملین طبیع و
دجهته تهیج و نسیان و غم و وسواس و تقویت بدن و قرحه ریه و سل که بسبب تب خلطی باشد و امراض

وجرب و قوبا و حکه و جذام و مطبوخ او با برنج جهت طول عمر و با کوکنار و خرما جهت فربهی گرده و بدن و داغ کرده ان
با آهن و سنگ تفته جهت اسهال و قطور و طلا ران جهت اکثر امراض چشم نافع حتی بایوسس العلاج از مداومت آن
صحت می یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و سبل و شرناق و طلا او با سفیداب قلعی جهت نقرس و اورام
حاره مجرب و با افیون و موم و روغن زیتون رافع درد نقرس حار و قدر شربتش از نیم رطل تا یک رطل است
و مضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و دوار و سدر و صرع و مضر دندان و زنان آبستن و
صاحبان خفقان رطوبی و منجر و اکثار او مورث سنگ گرده و مثانه و تولد قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط
غالب معده و مصلحش شکر و عسل و شرب او با شهد و شکر مانع انجماد اوست و چون منجمد گردد باعث لرزه و قشعریره
و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق میشود و رافع آن قی و با سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با آب فودنج و دیگر مقوی
تخم کرفس و عسل با آب گرم است و شرب پنیرمایه را بقدر یکمثقال از مجربات شمرده اند لبن الضان شیر
گوسفند است و دهنیت و جبنیت او غالب و غلیظتر از شیرگاو و بهترین او از میش سیاه و در تقویت باه و تدارک
مضرت جماع و ادویه سمیه و تقویت جوهر دماغ و نخاع و قرحه ریه و امعا و نفث الدم موثر و با روغن بادام و صمغ
عربی جهت سرفه مجرب و در سایر افعال و مضرات مانند سایر شیرهاست لبن المعز شیر بز است و مائیت او غالب
و برودت و رطوبت او زیاده و مدر فضلات و جالی و مرطب دماغ و نخاع و در جراحت ریه و حلق و مثانه و تبهای
مزمنه و دق و غرغره او در ورم لهاة و خناق انفع و سی مثقال آن با چهل و پنج مثقال با دو مثقال کتیرا و نیم مثقال
رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه مفید است و در سایر افعال مانند شیرگاو و از ان لطیفتر
و بدلش شیرگاو است و بدستور عکس آن لبن انسان موافق ترین شیرهاست و از همه دختر سرد و تر است و مدر بول و
مرطب دماغ و حنجره و مفتح سده مقتیم و رافع سل و یبوست سینه و سرفه یابسی و سعوط او جهت خشکی دماغ
و بیخوابی و سرسام و اختلاط عقل و ضماد و قطور او جهت درد چشم و خشونت پلک و ترطیب دماغ و درد گوش و ورم و قرحه
آن مفید و قدر شربتش از ده وقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ است و چون شیر حامله را آبرو و قبل بدوشند قبل
پسر دو زیر او بماند اثری بد دختر حامله خواهد بود و بعکس آن پسر دار مجربات است و بهترین شیر زنان و
سایر البان آنست که چون بر ناخن ریزند جمع شود و با سپیدی نکی باشد با غلظت قوام لبن اللقاح شیر شتر
است و دهنیت از شدت امتزاج او جدا نمیشود و لهذا گرم و رقیق و مایل بشور و ملین است مفتح و مدر بول و زرداب
که مار اصفر نامند و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتها و جهت سده و یبوست جگر و اورام
صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقا زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و چون با بول شتر بیامیزند
مسهل زرداب و با تدریج از دو وقیه بنوشند تا یک رطل رسد . و در اورام صلبه با روغنها و محلله بنوشند مانند روغن

نارون و باوام تلخ و پسته و امثال آن و باید شیر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او تقلیل برازیانه و
و کنار و کاسنی و دمنه و امثال آن نموده باشند **لبن الاتان** شیر الاغ است و مائیه او غالب بر
قلیل الجبنیه و دهنیه او سردترین شیرها و بسیار مرطب و مبرد است و مفرح و جالی و مفتح و بطیء الاستحاله
سجاج غالب بمعده و جهت سل و دق و هزال مسی و سرفه حاره و نزله تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب
خون و صفرا و جراحت رحم و مثانه و آلات بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر و حقنه او جهت جراحت امعا و زحیر
و زحیر و اسهال دموی خصوصاً با تابنجات و مضمضه او جهت تقویت لثه و دندان و ضماد او جهت اورام حاره
ظاهری و باطنی خصوصاً با زعفران و جهت معده و سلاق مفید و مغز مرطوبین و درد سر بارد و مصلحش گل انگبین و قدر
شربتش از ده درم تا نیم رطل است با شکر و کثیرا و روغن تخم کدو و رب سوس و امثال آن و تعلیف او با اشیای مناسبه
بهر علتی شیر را است و بدلش شیر بز است **لبن الرماک** شیر مادیان است جبنیه او کمتر و گرمتر از سایر شیرها
و مفرح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و حقنه او منقی قرحه رحم و حمول او
باتفاق بعد از طهر معین حمل عاقر است و از خواص اوست که در هر سالی که قلیلی از او باطفال دهند در آن
سال آبله برنیاید و اگر برآید زیاده بر چند عدد نباشد و از مجربات مکرره است و ترش کرده شیر مادیان را
قمز نامند و در اکثر افعال قویتر است **لبن الخنازیر** شیر خوک است و نزد بعضی بغایت مجرب و موافق
سل و دق است و مورث بهق و صرع است **لبن الغزال و لبن حمار الوحشی** شیر آهو و گورخر گرمتر
از شیر مادیان و لطیفتر و در تحریک باه اقوی است **لبن الخفاش و لبن الاسد** شیر شب پره و
شیر شیر در نهایت گرمی و در غایت جلا و ادرار و نفوذ اند **لبن الحامض** بفارسی ماست نامند
در دوم سرد و در سوم مرطب و مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی و غذائیه او نسبت بدوغ تازه و در سایر افعال
قریب باوست و همیشه مذکور خواهد شد و او مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد اخلاط خام و مضر بها
مرکبه و نعنع و مصلحش معاجین حاره و زنجبیل پرورده است **لبا** بفارسی زسته و بترکی اغوز نامند و آن
شیر غلیظی است که بعد از ولادت سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیه او ده رطل شیر را غلیظ میکند و در تسمین
بدن و تحریک باه محرورین مؤثر و بغایت مسدد و مورث قولنج و مولد حصاة و دیر هضم و مصلحش شهد است **لبن**
السوداء و اکثر فرفیون است و بغدادی و بعضی گویند چیزیست شبیه به صمغ و مایل بسیاهی و زردی و بغایت گرم
و از نواحی مغرب خیزد و بوئیدن او باعث رعاف و عطسه مهلک و از سموم قتاله و ضماد او محلل اورام صلبه است
در چند ساعت **لبن الیتوعات** شیر نباتات شیردار است مثل مازریون است و مجموع از سموم و مسهلات
قویه اند و هر یک مذکور است و آنچه اسم مخصوص ندارد در یتوعات مرقوم میگردد **لباب القرطم**

مغز دانه کافشه است و گذشت **لباب القوم** **لباب الحنطه** و **لباب البرد** **لباب القمح**
نشاسته است **لب النخله** جمار است **لبروطب** بلغت مغربی قسمی از اسلیخ و مستعمل صباغان است
لبنی بیونانی اذان الفار بستانی است **لبان** خردل بریست **لبسیدون** و لبرون شیطرج
است **لبانه** اسم مغربی فرفیون است **لبنی** میعه سایله است **لبان** معرب از لبنانون یونانی
و آن کندر است **لب** دانه بلغت تنکابن اسم حکی لک ترکی است **لجی** اسم هندی قاقله است
لجاح بلغت انکیریان زیبق پاک صاف است **لحوم** اقسام گوشت مذکور است و در اینجا قوانین کلیه
تقریر میشود و در حدیث واقع شده که سید الطعام اللحوم چه اغذیه انسان که از دو ابة الدم منحصر باشد
در نبات و حیوان است و در استحاله مشابه متغذی شوند ناچار است که طبیعت در نبات هفت قسم فعل میکند
تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و ادخال و در حیوانی محتاج بهمه افعال نیست چه در شیر پنج
فعل کافی است که تفریق و تغذیه که آن هضم و تمیز است و از عقد و تشبیه و ادخال و در تخم طیور محتاج به تحلیل
و استحاله و تمیز نیست و در لحوم سه فعل است که تشبیه و ادخال باشد پس لحومات بهتر از سایر اغذیه است
و بهترین طیور متوسطه است که قریب بمرغ خانگی باشد مثل کبک و تدرو و امثال آن و بهترین مواشی گوسفند
نر است که زیاده بر یکساله نباشد و کمتر از شش ماه برگذشته باشد و بعد از آن گوساله یکساله و شتر جوان و بهتر از
شتر بچه است و از وحوش بهترین آهو و بچه بزکوهی است و در مزاج صاحبان تعب و ضایع و قوی الحرارت
گوشتهای غلیظ مناسب است و هر چه از شکم حیوان بیرون آورده باشند و آنچه بحد کمال نرسیده باشد و اقسام
بهیمه و سقیمه و پیرسال و بسیار لاغر مورث امراض بیشمار اند و در روزی خوردن گوشت دو بار در یکروز مضر
است چه هضم آن بر طبیعت دشوار و مداومت خوردن لحوم موجب قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادة و عروض
صفات بهیمیت و بسیار خوردن آن باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط قوتهای او است و تنهر ... بو از
مضر و تناول نمودن ورشها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هر چند مبالغه در پختن
پختن او کنند بهتر و گوشت آب غیر مار الحجم سریع النفوذ و موافق با تهیین و ضعیف القوة است **لحیة التیس**
دوا مختلف فیه است نزد انطاکی و جمعی دیگر نباتیست برگش مثل برگ گندنا و قلیل العدد و مفروش بر زمین و در اصفهان ... کلک
نون نامند مانند سیر بیابانی خورند و حنین ابن اسحاق و جمعی دیگر گویند که دیسقوریدوس قسم ... دانسته قول ...
است و آن نباتیست شبیه بدرخت کوچکی و شاخها او صلب و برگش مستدیر و با زغب و صلابت و گلهایش
نار و بعضی از آن سفید و نزدیک بیخ او نوعی از طراثیث میروید مایل بسرخی و بعضی سفید و بعضی اشقر پیدا ...
رومی ابراطرا و براهو قسطیدا اس نامند و بیونانی اوقسطس و او از جمیع اجزا قسطوس قوی‌تر است و مراد از ...

لحیة التیس طرثوث در اخر اول سرد و در سیوم خشک و قابض و اجزاء تریاق فاروق و قاطع نفث الدم و حیض و
اسهال و آرد و معوی و در رافع قرح امعاء و قرحه ریه و ضماد او مقوی اعضاء ضعیفه و فم معده و جگر و در سایر افعال قوی تر از اقاقیا
و قدر شربت از عصاره او تا سه درهم و از برگ و گل او تا چهار درهم و ذرور برگ و گل آن جهت التحام جراحات و ربع نقرس
آن و گل او با موم روغن جهت سوختگی آتش و اورام حاره و خوردن آن جهت قرحه امعاء و تقویه معده و منع ریختن مواد
بان نافع و مضر گرده و مصلحش عناب و بدلش حضض و اقاقیا است و ابی خالد افریقی و امین الدوله و جمعی دیگر بیان
نموده اند که شاخهای است بی برگ و مایل به سبزی و درخشندگی و سرخی او مایل به سیاهی و بقدر شبری و اکثر آن در تحت
زمین و چهار انگشت از زمین پیداست و در شوره زارها میروید و این قول اصح مینماید چه بیخ گیاه مذکور نوعی از طراثیث
است و محمد ابن زکریا خوردن لحیة التیس را رافع سموم دانسته است **لحام الذهب** صناعی او تنکار است و
معدنی او در بورق مذکور شد **لحاء** الغول بضم اول شعر الغول است **لحا** بکسر اول بیخ نباتات است
و ریشه های باریک آنست **لحیه** الحمار ریباس و شالنت **لحیای** دینیاقوس است و گویند حرشف است
لحام الصاغة از اقسام تنکار است و مذکور شد **لحیس** بجای مهمله لغت یونانی و نوعی از خیری بری است
نبات او قریب بدرعی و گلش بنفش و بری و جبلی میباشد و دانه او سیاه و تلخ و بقدر عدسی و نزد بعضی سراج
القطرب است در سیوم گرم و دو درهم از تخم او مسهل قوی و رافع سم عقرب سائل و مفتح سده و رافع یرقان و
قدر شربت از نبات او یک مثقال است و چون گل او را بر روی عقرب اندازند کشنده است **لخیس** الاکلیه خرما
است **لزاق** الذهب مثل لحام الذهب بالشق است **لزاق** الرخام و **لزاق** الحجر صمغ البلاطست

حرف السین مع الالف **لسان** زبان حیوانات است سریع الانحدار و مرطب بدن و باد و یه حاره و
مولد منی و سریع الاستحاله بخلط متعفن و مصلحش سرکه و زیره و کشنیز است **لسان الحمل** لغات
بارتنگ و ترکی باغ برباغی نامند و از جنس مرماحور است صغیر و کبیر میباشد صغیر او را برگ کوچک و باریک و ملاصق
بزمین و ساقش پراگنده و مایل بطرف زمین و گلش در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه و کوچک و ساق قسم کبیر او بقدر
[illegible] و برگ او پهن و برگش پراگنده و مایل به سبزی و قریب بدرعی میشود و تخمش ریزه تر از قسم صغیر و گلش مانند او و بیخ هر دو سست و بانخییت
و نهایت سطبری آن تا بقدر انگشتی و منافع کبیر زیاده بر صغیر و از مطلق آن مراد صغیر است در دویم سرد و خشک و بیخ
برگ و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتح و حابس نزف الدم و جمیع اعضا و پخته برگ و بیخ او با
سرکه در نوشیدن رافع اسهال دموی و عصاره او مسکن تشنگی و جهت نسا و هضم و دق و سل و نفث الدم و سده
و جگر و ضعف آن و سدر و صرع و تپهای حاره [illegible] ربو و دیوشیدن و بان و لثه و قرحه ریه و قی الدم و سده گرده و
البول و سیلان حیض و خون بواسیر و ضماد و ذرور سوخته او جهت التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش

و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و آکله و نار فارسی و قطور آب او جهة درد گوش حار و امراض چشم و
ممسول جهة درد رحم و اختناق او و نواصیر و ضماد برگ او منقی چرک زخمها و التیام دهنده تازه آن و رادع
اورام حاره و شراب او با نمک رافع سمیت زخمها سگ دیوانه گزیده و جهة باد سرخ و مضمضه طبیخ بیخ آن
جهة امراض دهان نافع و گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و عصاره او مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش
از آب او از ده مثقال تا نیم رطل و بدلش عصاره حماض بستانی و گویند بالخاصیة سه عدد بیخ او را چون با چهار اوقیه
شراب ممزوج با آب بنوشند رافع تب غب و چهار عدد آن رافع تب ربع است و تخم او در افعال مانند عصاره
آن و بود داده او قابض و مغری و مقوی امعاء و رافع زحیر و قدر شربتش تا سه درهم است و عرق با تنگه در تقویت
قوة ماسکه بیعدیل و در سایر افعال ضعیفتر از عصاره او است **لسان الثور** بفارسی گاوزبان نامند برگ
نبات او با خشونت و سطبر و مایل بسیاهی و مفروشش بر زمین و بر روی آن نقطه های سفید شبیه بخار زغب دار و ساقش
قریب بذرعی و پر زغب و شاخهای او با زغب و باریک و سفید و گلش لاجوردی بشکل گلنار و تخمش مستدیر و نیلی و در
جبال و اراضی کثیر الوجود است و تسمیه در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان میدانند و مرماحور است و گل او
لاجوردی و کوچک و مدور میباشد در اول گرم و تر و قوت او تا هفت سال باقی است و گل او الطف و جمیع اجزاء
مفرح و مقوی اعضاء رئیسه و حواس و مسهل مرة السوداء و صفراء و جهة امراض سوداوی و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا
و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و نیکوی رنگ رخسار و تسکین ... و یرقان و تقویت حرارت غریزی موثر
و مضر سپرز و مصلحش صندل و قدر شربت از اشیاء تا چهار اوقیه و از جرم او تا ده درهم و بدلش بوزن او ابریشم محرق
و چهار دانگ آن پوست ترنج است و چون از آب او و آب سیب و آب مویز و شراب ترتیب دهند ده مثقال آن
تفریح بحدی که یک رطل شراب میکند بدون ازاله عقل و دو درهم گل او با یک درهم طین ارمنی و دو درهم شکر رافع خفقان
است و عرق گاوزبان جهة امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از او و قدر شربتش سی مثقال است و
برگ سوخته او جهة قلاع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید است **لسان الابل** غیر راعی
الابل است نباتش مابین گیاه و درخت و پر شاخ و پراگنده و مربع و مایل بسفیدی و برگش شبیه به برگ بید و
از آن درازتر و عرضش کمتر و با زغب نرمی سفید و ثقیل الرایحه مایل بخوبی و ثمرش مایل به پهنی و صفت انجیر [illegible] درست
و درست در دویم سرد و خشک و نزد بعضی گرم است مجفف قروح ظاهر و باطن است شربا و ضمادا و رافع [illegible] مقعده
بحری و طبیخ برگ و شاخ او مدر حیض و بول و مخرج جنین و [illegible] لثت [illegible]
التیام جراحات و تنقیه [illegible] آن و [illegible]
[illegible] رافع التهاب و مضر گرده و مصلحش [illegible] و قدر شربت از آب او دو اوقیه و از جرم او تا [illegible] درهم

و چون بقدر ده مثقال او را با بقدر ده رطل آب انگور شراب ترتیب دهند جهت قرحه گرده و مثانه و نفث الدم و
سرفه و سستی عصب و احتباس حیض نافع و قدر شربت تا یک رطل است **لسان العصافیر** بفارسی زبان
گنجشک نامند درخت او قسمی از درخت دراز عظیم است برگش شبیه به برگ بادام و ثمرش عظیم و طولانی و متفرق
و در جوف . بر یکدیگر نه از تخم خربزه دراز تر و شبیه بزبان گنجشک و سرخ مغز او سفید مایل بزردی و با تندی و
تلخی و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دویم گرم و خشک و مسکن ریاح غلیظه و درد پهلو و کمر و رحم و تهیگاه و منقی
و مدر بول و مفتت حصاة و با رطوبت فضلیه و بغایت محرک باه و جهت ضیق النفس و خفقان و سرفه مزمن و تقویت اعضا
تناسل و فرزجه او با زعفران و عسل بعد از طهر جهت اعانت حمل از مجربات است و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و قدر
شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا بوزن او و نصف آن بهمن سرخ است و نزد بعضی گردگان تودری سرخ
بوزن او و برگش منقی زخمهاست و التیام دهنده آن و ضماد پوست او با سرکه جهت کوفتگی عضلات مفید است
لسان السبع نباتیست برگش دراز و اطراف او مانند اره و صلب و سبز مایل بسفیدی و زردی و شاخهای
پراگنده و بقدر دو ذرع و بر سر آن قبه مستدیر و گلش بنفش و بیخ او مربع و سیاه و ربیعی است در سیوم
گرم و خشک و طبیخ او جهت حصاة گرده و مثانه و فرزجه تخمش گشودن حیض و اخراج جنین نافع است **لسان**
الکلب نزد بعضی لسان الحمل و نزد بعضی حماض صغیر است و مذکور شد و نزد بعضی نباتیست برگش شبیه به برگ
بارهنگ و درازتر و با تقعیر و بسیار نرم و اطرافش تند و ساقش زیاده بر دو ذرع و شعبه او بسیار تر
و گره دار و باریک و گلش بنفش و تخمش باریک و در اول تابستان میروید منبتش حوالی آبهاست و تخمش
سفید و پر شعبه و شعبهای مثل ریسمان باریک و بشبک در اول گرم و در دویم خشک و طبیخ او بقدر یک رطل رافع سپرز
و ضمادش جهت التیام زخمهای تازه و گوشت بر آوردن زخمهای کهنه موثر است **لسان** نباتیست
با لزوجت مسمی باذان الثور و برگش عریض و مفروش بر زمین و مستدیر و در خشونت مثل برگ گاوزبان و ساقی
که از میان برگها میروید بقدر ذرعی و بر سر آن گلی کحلی و بوی او مانند خیار خام و پخته او ماکول است و در
دویم سرد و تر و جهت علل زبان حیوانات بغایت موثر و رافع خفقان و حرارت معده و امراض دهان و قلاع
حاره است **لسن** بلغت هندی ثوم است **لسوره** بهندی سپستان است **لسبال**
بلغت دیلمی سلوی است **لسیعه** بلغت مغربی اوقیموند اس است **لسور و نون** بلغت عراقی قرنفل
لسان البحر سپیدباج است **لسور طیسق** لبلاب است **لصیقی** اذان الدب نیز گویند گیاهیست
شبیه به برگ بارهنگ و کوچکتر و درشت و ساقش بسطبری انگشت و زیاده بر ذرعی و تخمش بقدر فندق
و نخود و خار دار و بر جامه بچسبد و لصیقی از این جهت گویند و در رنگ بن معروف بگانش است و در

اول گرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ او با عسل جهة سرفه بارد و خشونة سینه و ضماد شش با روغن گل جهة
جهة ضربان مقعد و نوایت مفید و مغز تخمش مبهی و فضول او مسهل و مخرج کننده رخسار است لعصفت کبر است
و بلغت مغربی اسم حرشف است لبتیه ببربری تبنیت بسورنجان و باریکتر و مانند سر بستان و
بیخ و تند و در مصر معروف به تریاق است و سورنجان العقیق باین اسم مسمی دانسته اند در دوم گرم و خشک
و نبات مبهی است و مدر خون حیض و بواسیر و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهة مفاصل و امثال آن نافع است
و رازی جهة رفع سموم بیدبیل و مداومت او باعث سرخی رخسار و اکثار او مورث امراض حاره و مصدع و
مصلحش کشنیز و قدر شربتش یکدرهم و بدلش بوزن آن تودری و مثل او گردکان **لعبت** بربروج الصنم است
لعبه مره مستحیله است **لعیت** شقایق النعمان است **لعل** سعری قیقهر است **لعل** معروف
از لال هندی و از ادویه متالفه است و در کتاب احجار قدیم ذکر او نشده و مولف منافع الاحجار و عجایب
الصناعه تصریح نموده اند که از سیصد سال متجاوز است که بسبب زلزله عظیم کوه بدخشان منهدم گشته لعل
ظاهر شد و از جنس یاقوت و باستحکام رمانی اوست و بجهة اختلاف مکان تکون بعید نیست چه قدما
یاقوت را باقسام مختلفه ذکر نموده اند و قسمی را در رنگ مانند او تصریح کرده و در منافع عجیب تجربه مثل یاقوت
احمر و در تفریح و تقویت دل و باصره قوی تر از یاقوت معهد اشربه او حابس خون بواسیر و رافع سموم و در جمیع
علل سوداوی و اعصاب قوی التاثیر است و قدر شربتش از یک قیراط تا یک دانگ و بعضی تا نیم درهم تجویز کرده
اند. **اللام مع الفاء و غیره** **لفاح** اسم عربی است و بفارسی شابیزک و آن ثمر یبروح
است و بیخ لفاح از یبروح سریانی و مذکور خواهد شد قسم ماده او را برگش عریض و مفروشش بر زمین و
شبیه به برگ کاهو و از آن کوچکتر و مایل بسیاهی و ثقیل الرایحه و گلش سفید و ثمرش از زیتون بزرگتر و زرد
و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطریه و مایل بسبزی و او را لفاح الجن نامند و تخم او شبیه به تخم شفتالو
و بیخ او دو سه عدد و بیاشد متصل بهم ظاهرش سیاه و باطن سفید و پوست بیخ او سطبر و شکل بیخ
او اندکی شباهت بصورت انسان دارد و لیکن بای شبیه تر است که یابروج الصنم میباشد در زمین و
قسم نر او را برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمرش بقدر خیار و زرد و تخمش در سطبری متوسط است و صنفی
از آن منبت مغایر و مواضع سایه دار و برگش کم عرض و در طول بقدر شبری و مایل بسفیدی بسیاق و شکل
و ثمر و تخمش و راز و بسطبری ابهام و سفید آن قوی ترین اقسام است قوتش تا چهار سال باقی و قوی ترین
اجزاء پوست بیخ لفاح است و مستعمل از آن عصاره و اب سایل او و پوست بیخ اوست در آخر سوم سرد
و خشک و ثمرش سرد و تر و چون بیخ او عدیم القوت و او مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاره و غلیانات

اللام مع الفاء [illegible]

خون و صفرا و قابض و مسمن و منوم و مسکر و گیاه او مدر و شربتش قیراطی از پوست بیخ او با آب و عسل مقیء
بلغم و مرة السودا و جهت حرقة البول و خفقان حار و اسهال دموی و رفع بیخوابی نافع و طلای او مولد قمل است
و در جمیع زمان جهت درد سر و اورام حاره و با آرد جو جهت درد مفاصل حاره با عسل و روغن زیتون جهت گزیدن
هوام و با سرکه جهت باد سرخ که حمره نامند و طلای شیر او جهت کلف و نمش و مضمضه طبیخ او جهت درد دندان
سفید و دو درهم او کشنده است باختلاط عقل و سبات و غثیان و مصلحش سداب و خردل بری و عسل
و انیسون و قدر شربتش از سه قیراط تا نیم درهم و بدلش بوزنش بزرالبنج و شراب نیم درهم از تخم او بجهت سرخی رخسار
است که از حمام بسیار گرم روی دهد و سه عدد آن با اندک رازیانه و شکر با تفریح و بنجابیله است و
محمول او با گوگرد قاطع حیض و ضماد برگ او با آرد جو جهت اورام حاره و برص نافع است و از خواص اوست
که چون بیخ لفاح را با عاج بقدر شش ساعت بجوشانند نرم و مطیع گردد و اهل تجربه آب او را عاقد باه
و مقطر او را با پوست انار و مورد جهت تکمیل صناعة از مجربات دانسته اند **لفش** درختیست بزرگ
و منبت او نواحی شام و در تری و سبزی مشتعل میشود و در خشکی بسیار دیر آتش در و تأثیر کند و ابن ابی
خالد گوید که مراد از قول سبحانه تعالی و من الشجر الاخضر نارا ✻ اوست طلاء برگ خشک مسحوق او رافع برص
و بهق و عصاره او رافع قوباست و انطاکی گوید چوب صنوبر است **لف الکرم** خیوطی است که از تاک
میبرد و در گرم مذکور شد **لفت** شلغم است **لفاح** بری بیروح الصنم است **لقلق** [illegible]
لک لک نامند و از طیور معروفه است و در سالی که وبا در بلاد و وادی آن شود ترک توطن آنجا میکند و در آخر سوم
گرم و خشک و گوشت او جهت جذام و لقوه و ضعف باه و فضول ریاح غلیظه [illegible] مستحکمه نافع و مضر محرور
و مصلحش روغن کنجد و بنفشه او در جمیع افعال قویتر و سرگین او و طلای بهق و آثار و با تخم او سیاه کننده موی و رافع
صرع و زهره او رافع شبکوری و خوردن او از سموم و جهت وضع بهق نافع است **لفاح** شتر ماده شیر دار
است **لفطیه** صمغ صنوبر است **لک** بفارسی لاک نامند صمغ نباتیست شبیه بثمر ساق گیاه او
برشاخ و گلش زرد و تخمش زبیب [illegible] و گویند شبنمی است که بر آن نبات می نشیند و در آخر میزان جمع
میکنند و بهترین او سرخ و قوتش تا ده سال باقی است و در دوم گرم و خشک و مستعمل و رطب مغسول
اوست و طریق شستن آن در دستور اول مذکور است و او مقوی جگر و احشا و مفتح سده و سپرز و جگر
و جالی آثار و محلل اورام و منقی اخلاط بارده و بالخاصیه لاغر کننده بدن و جهت استسقا و حمی و رقی [illegible]
و یرقان و خفقان و سستی [illegible] و ضعف گرده و سایر اعضا نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطکی [illegible]

شربتش یک مثقال و بدلش در تقطیع دو ثلث او ریوند و نیم وزن او اسارون و ربع او طباشیر و از خواص اوست که چون
هر روز یک دانگ او را با سرکه تا سی چهل یوم بنوشند لبابت لاغر کنند و چیزی در این امر باو نمیرسد و اگر سه چهار مثقال
او را در سه چهار روز با سرکه بنوشند همین اثر دارد و رنگ او مخصوص ابریشم و پشم است بخلاف پنبه و غیر آن که رنگ
نمیکند و باید ابریشم و پشم را در آب مطبوخ او با طرطیر که صاف کرده باشند یک شب با آتش نرم بجوشانند و طرطیر باید پنج
جزو و از لاک صد جزو باشد و الا بدل طرطیر ندارد و چون اشنان سبز را یک شبانه روز در آب بخیسانند پس لک
را اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند تا [illegible] صاف شده و جدا شده آب اشنان سرخ و درخشنده گردد پس لطیف
صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند در نوشتن و امثال آن بهتر از شنجرف است و ثفل او زرگران در استحکام چیزها
استعمال نمایند و معروف بر امور زرگری است در غایت قبض و شربت او در قطع حیض از مجربات است لحاء عنب
الثعلب است لم لم بلغت مغربی [illegible] است لیثولن قنطوریون صغیر است لیخنطیس لغة
یونانی است و شریف گوید که او را در شام منشم نامند بستانی و صحرائی میباشد نبات بستانی برگش عریض تر از
برگ گندنا برنگ خرنوب و تخمی [illegible] اسفل و اگر [illegible] اوراق او ابیض میروید و ساقش بقدر شبر و بر سر آن گلی
سیاه شبیه بکلاه و در صورتی شبیه برنگ دهان باز کرده و در اسفل دهان دانه مثلث و سیاه شبیه [illegible]
و بیخش بزرگ مشابه و منبتش زمین نمناک و بیخش است در دوم گرم و در سیوم خشک بیخش مدر بول [illegible] و گویند
ساحران را از و افعال غریبه سر میزند و قدر شربت از جرم او یک مثقال و از طبیخ دو اوقیه است و قسم صحرائی برگش مثل
اسقولوقندریون و با خشونت و آشامیدن با شراب یا با سرکه جهت سپرز و ضماد تازه او جهت زیادتی جراحات و التیام
آن و خشک او جهت تنقیه زخمها مفید و قدر شربتش تا دو درهم است لیخ انجخج است لون بهندی
ملحت لونگ بهندی قرنفل است اللام مع الواو لوز [illegible] بفارسی بادام شیرین گویند در
اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضاء باطنی و ملین آن و ملین طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و
مسکن حرقه بول و مسمن بدن و با شکر الغذا و حافظ جوهر دماغ و شیر او با شکر جهت سرفه مجرب و خشونت سینه و حنجره
و تولید منی و رفع نفث الدم و ریه و قرحه مثانه و امعاء و زحیر و رطوبت معده و با [illegible] او زفت و مثل او شکر در قطع
سرفه از مجربات شریف است و بوداده او مقوی معده و قابض و فاسد او موجب کرب و مسقط اشتها و از
غثی و [illegible] معده [illegible] و تازه باشد او با پوست که [illegible] مسقی معده و بن دندان و برگ
تازه او مسهل و مسقط [illegible] شکم و خشک او قابض رافع اسهال و شکوفه بادام محرک باه مردان و قاطع باه زنان
و بادام مربی در تغذیه کردن و فربه بدن و اصلاح کرده قوتیر و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی بغایت
مرطب و موافق تشنج یبسی و دافع ورمی که از دق عارض شود [illegible] و شرب [illegible] او جهت درد و گرده و مثانه

وعسر البول و قولنج و اعانت بر خروج حصاة و شرب او جهت گزیدن سگ دیوانه و درد معده و با کتیرا و شکر جهت سرفه
خشک مجرب و جهت تصفیه آواز و تقویه و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حاره مفید و قدر شربتش تا ده مثقال و در رفع بحه
مجرب و دوام تدهین مهره‌ای پشت با او جهت نقرس و رفع خمیدگی پیران مجرب دانسته اند و جهت برسام و ذات الجنب
بدستور نافع و غرغره او با آب گرم جهت خشونت حلق موثر و مضر احشا ضعیفه و مصلحش مصطگی است **لوز المر** بادام
تلخ است ریشه درخت او گرم و خشک و جالی و محلل و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهت درد سر بارد و کلف و طبیخ
او جهت تنقیه سپرز و گرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر او جهت سوختگی آتش مفید و مغز او در اول سیوم گرم و در
آخر اول خشک و در ازاله اخلاط غلیظه بیعدیل و جهت سرفه و ربو و ورم سینه و ریه خصوصاً با نشاسته و نفاع و با
پخته جهت علل گرده و حصاة با عسل جهت سپرز و امراض کلی جگر و تفتیح سده و یرقان و با ماء العسل جهت قولنج و تحلیل
و سایر دردهای مفید و مضر امعاء و مصلحش شکر و فرزجه او مدر حیض و ضماد او با شراب جهت بواسیر و قوبا و خراز
و نمله و زخمهای کهنه و جرب و حکه و با سرکه جهت درد سر نافع و طلای برگ مطبوخ او با شراب جهت جرب بیعدیل و ارسطو گوید
چون پنج عدد بادام تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن او در اول دویم گرم و مایل برطوبت
و ملطف و مسهل اخلاط غلیظه سوداویه از معده و نواحی آن و با ادویه مناسبه جهت درد گرده و عسر البول و ورم سپرز
و ربو و اخراج حصاة و جنین و جهت قولنج و اختناق و اورام رحم و انقلاب آن و طلای او جهت رفع آثار رخسار و کلف
و حسن گونه و تشقق و جرب و حکه و قوبا و با شراب جهت قروح رطبه سر و خراز و قطور او جهت درد گوش و دوی و طنین
و کشتن کرم گوشش نافع و حمول او مخرج جنین و مشیمه و قدر شربتش تا چهار مثقال است و صمغ درخت بادام شیرین و تلخ
نایب مناب صمغ عربی است **لوز بری** و **لوز جبلی** بادام کوهی است درخت او کوچک و برگش ریزه و گلش
مایل بسبزی و با عطریه و ثمرش کوچک و با تلخی و قبض بسیار و او غیر جالی است در سیوم گرم و خشک جهت رطوبت معده
و تقویت آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع و قدر شربت از کل او تا دو مثقال و از بادام تا سه مثقال است
لوز البربر قسمی از لوز بربری است شبیه بحب صنوبر و بزرگتر و زرد و در جوانب او شعبه‌های که مغزش رسیده گرم
و خشک و بسیار قابض و روغن او در زیت السودان نامند و مذکور شد **لوز المرجان** و **لوز السودان**
و **لوز الارجان** بلغت مغربی لوز البربریست **لوبیا** مولف تذکره گوید لغت هندیست و بیونانی انبکره و بعربی [illegible]
نامند و نبات او شبیه بلبلاب و منبسط بر زمین و بعضی بچاه و خود می‌پیچد و دانه او بعضی سرخ و از باقلی کوچکتر و شبیه
بگرده طیور و غلافش مانند باقلی و از آن رقیق تر و توتش تا دو سال باقی میماند و بهتر از باقلی و زبون تر از نخود
و سرخ او در آخر اول گرم و سفید او مایل باعتدال و محرک باه و مولد منی و مدر شیر و بول و حیض و مسمن بدن
و شراب مطبوخ او با اندکی تنه و جلوس در طبیخ او منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد گرده

گرده و کمر مفید و دیر هضم نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و ابکامه و زنجبیل و بالخاصیه مورث غثیان و مصلح
آن دارچینی و سکنجبین است **لوبیا** هندی قسم اخیر قشع است و در عراق دمادم نامند **لوفیاس**
بیونانی اره مرد است و بطریق و حین حرف ابیض دانسته اند **لوسیماخیوس** یونانی بمعنی شبیه الذهب
است و نوعی از سراج القطرب دانسته اند و شاخها و نباتش قریب بذرعی و باریک و گره دار و در هر گره سه
برگهای رسته شبیه به برگ بید و طعم او با قبض و بمساق و گلش سرخ مایل بزردی و منبتش انهار ایستاده
و نی زار و در آخر دوم سرد و خشک و انطاکیه در دویم گرم و خشک بیان نموده مستعمل از و برگ و عصاره است
قاطع رعاف و نزف الدم جمیع اعضا و فرزجه برگ او جهت سیلان حیض و حقنه او جهت قروح امعا و ضمادش جهت
التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهت دراز کردن موی و جهت گریزانیدن هوام موثر و در قطع موش مجرب دانسته
اند و مضر ریه و مصلحش عناب و قدر شربتش از آبش نیم مثقال و از برگش یک مثقال **لؤلؤ** بفارسی مروارید و بترکی انجی نامند و
بزرگ مقدار مسمی بدر است و آنچه در صدف منحصر به یکی باشد با وجود بزرگی دریتیم نامند و گویند تا سه مثقال ممکن است
و از خواص اوست که در چون در صدف بنهایت نمو رسد باز بتدریج به تحلیل میرود مانند ثمر نباتات و بهترین او
عمانی و سفید و مدور و بزرگ است و زبون ترین او قلزمی و آنچه سیاه و ریزه مایل بسیاهی باشد و سیاه و زرد
و غیر مدور و سوراخ دار و مستعمل اطبا نیست و روغن و عرق و بو ناکرده بهم مضر او و جوشانیدن او در آب بسرج
و مالیدن بسنباده رافع چرک او و رافع زردی او و از اسرار است در آخر دوم سرد و خشک و در تفریح قوی
از طلا و غواص در اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و خوف و فزع سوداوی و جهت اسهال
مراری و دموی و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بدبوی دهان و حصاة و حرقة البول و سدد و یرقان و رافع سموم
و وسواس و جنون و ربو و ذرور او جهت قطع سیلان اعضا و التیام زخمها و اکتحال او جهت رمد و سلاق
و ظلمة بصر و بیاض و سبل و کمنه و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه و طلای محلول او و بقول ارسطو رافع
برص است در تطلیه اول و غیر محلول او جهت جذام و جمیع آثار و فرزجه او در منع حمل مجرب دانسته اند و نگاهداشتن
او مقوی دل و در دهان داشتن مجرب جهت ازاله غم و ضعف دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش بید است
و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش صدف سفید است و طریق حل او در طریق پنجم از دستور اول مذکور است
لونجیه بیطوس اظهر آنست که قسم بری تحتطیس باشد و ابن تلمیذ و محمد بن احمد گویند که گیاهیست
برگش شبیه به برگ اسقولوقندریون و تخمش مثلث و بری و بستانی میباشد و بری او در حرارت غالب
و تشریب برگ خشک او و ضماد پوست او با سرکه جهت جرب مجرب است و جمیع اجزا او جهت التیام جراحات
مفید **لوف** لغت عربی و بفارسی فیل گوش نامند و سه قسم میباشد یکی بزرگ و لوف الحیه گویند جهت

او مانند مارالبق است برگش شبیه به برگ لبلاب کبیر و با رنگهای مختلف و شاخهای و مانند عصا و ساق او
سطبر المرقش رنگ آمیز و مرقس و ثمرش مانند خوشه و در ابتدا سفید میباشد و بعد از رسیدن زرد میشود و بیخش
مانند بلبوس و منبتش اماکن نمناک و سایه دار و در آخر دوم گرم و خشک و مخرج اخلاط غلیظه و ملطف آن
و مفتح سدد و بغایت جالی و مدر بول و حصاة و بیخش جهة نفث الانتصاب و با عسل جهة عسر البول و با
شراب جهة تحریک باه و ضماد او بهترین ادویه سرطان و نواصیر الانف و جهة تنقیه جراحات متعفن و زخمهای
تازه مفید خصوصا برگ و ثمر و عصاره . لوف جهة بیاض چشم که از قرحه بهم رسیده باشد قوی الاثر و شیاف او
جهة نواصیر و حمول او جهة اخراج جنین و مشیمه و جهة شقاق مقعد و رفع آثار و آب جوشیده تازه او با روغن زیتون ضماد
مسکن درد گوش است و بوئیدن گل او مسقط جنین و طلای آب ریشه او بریدن باعث منع نزدیکی هوام خصوصا
افعی و مضر جگر و مصلحش صمغ و قدر شربتش یک درهم و بدلش افسنتین است و شرب سی عدد از دانه او با سرکه
در اسقاط جنین و مشیمه بی‌بدیل و محمد بن احمد گوید که چون بیخ لوف خشک را با آرد گندم و روغن کنجد و نمک و خمیر مایه
نان کرده هر روز به نیم مثقال تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب است و قسم ثانی لوف را
برگ کوچک و بی الوان مختلفه و ساقش بقدر شبری و بنفش میباشد و ثمرش مانند قسم اول و او را لوف الجعد و فلیحوس
نامند و حرارت کمتر از اول و از آن خشک‌تر است و بیخ او قوی‌تر از اجزاء و بالقطع دیرتر و جهة سینه و تنقیه آن و
ضماد او با سرگین گاو جهة نقرس مفید و در سایر افعال مانند لوف الکبیر است و چون بیخ تازه او را در روغن مغز
زردالو بجوشانند تا سوخته شود و ضمادش مسقط دانه بواسیر و قسم ثالث را لوف الصغیر نامند و او بسیار کوچکتر از دو
قسم کبیر است و برگش و گل او شبیه بان و بیخش بقدر زیتون و قوی الحرارت قریب بدرجه چهارم و محرق و
لذاع قوی‌تر از اقسام سایر و طلای او قاطع دانه بواسیر و ثالیل و برنده گوشت فاسد و صحیح و طلای روغن زیتون
که ثمر و بیخ او را سائیده در آن جوشانیده باشند بهترین ادویه جذام و با روغن بنفشه در رفع شقوق مجرب دانسته
اند **لوف** الجعد **لوف** السبط لوف الکبیر است **لوف** الجعده لوف الصغیر **لوفیون** گیاه
و بفارسی فیلزهره نامند **لوقایت** بیونانی شکوفه حنا است **لوطوس** فیس است **لوقا**
حی العالم است و نزد بعضی قنطوریون صغیر است **لوطوس** اغریا بیونانی جنبد قوقای بریست و بعبرانی
بسمین است **لوفروس** حجر قبطی است **لوماروں** ششیرج است **لوطرسر**
بیونانی جنبد قوقای بستانی است **لوقاما** عقربه بحری است **لوقافنیس** فالیحفن است
لهالا بهندی رو بیست **لهوه** بهندی جادر است **لونکا** و بوسا بهندی گ
است **لون** بهندی نمک است **لوهری** تغلب است **لهسوڑه** بهندی سپستان است **لو**

بهندی اهن است لهسدر ابهندی جادر است لهیپه بادنجان است لهو اسم هندی خون
است لهاجو بعبرانی ابن عرس است لهو لوقصر غرض سنجر مصریست که گاذران استعمال نمایند
و در آب زود نرم میشود سرد و خشک و مجفف و بلیغ و قابض و مانع سیلان مواد و جهت جراحات تازه
و کهنه و نزف الدم و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافع است لیف اسم خیوطی است شجری محیط
بر نخل و نارجیل و مقل و امثال آن و از مطلق او مراد از لیف خرما است و بهترین او از نارجیل و نخل حجاز
و زبون ترین از مقل است در اول گرم و در دویم خشک و قرص و لباس او جهت استسقا و ترهل و
اورام و از نارجیل که سوزانیده باشند جهت جزاز و حکه و جرب شرب او جهت اخراج حصاة و لیف مقل جهت
تسکین بواسیر مفید و خاکستر اجزای او منقی دندان و جهت امراض لثه و لالتیام جراحات و رفع بهق
و برص و بیاض چشم نافع است لیف البحر بهیئت سفید و بزرگتر از ان و ظاهر و باطن او سیاه و در تیز
شبیه به برگ سرو و رشتهای باریک و بهم پیچیده و مدور و سیاه و کوچک او بقدر گردگان و بزرگ او
بقدر نارنج و با خشونت گویا پشم است که مدور کرده اند و از بحر مغرب خیزد و موج بساحل می اندازد و در
دویم گرم و خشک و بغایت جالی آثار و سوخته او بهترین ادویه قروح خبیثه و سنون او جهت تقویت لثه و جلای
دندان و مغسول او جهت بیاض و ناخنه چشم مفید است لیقا انطاکی گوید گیاهیست سرخ و خار دار و بشکل
خار کوچکی و نبات بیاض قثاء الحمار است و در افعال و در نواحی مصر کثیر الوجود زیاده از یکدرم او قتال است
لیمو در جمیع خواص مانند ترنج و پوست زرد او در دویم گرم و خشک و مقوی دل و معده و قابض و محرک
اشتها و معین بهضم غذا و مفتح سده گرده و محلل و تولید ریحی و اروغ ارنده و مصلح کیفیه اخلاط ردیه و پادزهر
سموم مشروبه و ملدوغه و در بسیار افعال قایم مقام ترنج است و آنچه مابین پوست زردی و ترشی است و در
افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دویم سرد و خشک و مقوی معده حار و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط
غلیظه و لزجه و ملطف و جالی بهق سیاه و کلف و قوبا و مسکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده و جهت تبهای حاره
دموی و صفراوی و عفونت خون و بثور و شری و خفیف درد دل و ورم حلق و لهات و کرب و غم و قی صفراوی و
سده و غثیان و تقلب نفس و تقلب طعام و بدگذشتن طعم جرب و حدت مواد حاره جگر و معده و جهت دردسر و دوار
و سدر که از بخار اخلاط غلیظه باشد و خفقان سوداوی و غب خالص و غیر خالص و خمار و سموم هوام و ادویه
قتاله مفید و در اکثر امور قایم مقام سرکه و جهت مریض بهتر از انست و مضر عصب و صاحب سرفه بارده المزاج
و اکثار او در خلای معده مضعف امعا و مورث سحج و مصلحش مصطکی و شکر و عسل است و چون جواهر را با آب
لیمو بگسپانند حل شود و ضماد دوغ محلول با آب لیمو با نوشادر و اندک زمانی رافع بهق و آثار جلد است

وتخم او در دوم و در اخر اول خشک و در رفع سموم مانند دانه بیرنج و تفریح بغایت عظیم و قدر شربتش یک درهم تا
دو درهم است با آب گرم یا شراب باید مقشر از پوست باشد و خائیدن دانه او از عجایب دندان است که از ترشی او
بهم رسیده باشد و لیموی نمک پرورده مقوی معده و باعث خوشبوی اروغ است و لیموی شیرین در منافع لیمو
ضعیفتر اما مضر عصب نیست و بدستور آنچه پیوند بدرخت نارنج و ترنج کرده باشند قریب الفعل اند با و همچنین است
آنچه معروف بمرکب و چون لیمو را تمامه خشک کرده با وزن او شکر بسایند جهت منع بخارات و تفتیح سده و بدل برگ
لیمو در تفریح ضعیفتر از برگ ترنج است **لیمونون** بیونانی حماض بزرگ برگ است **لینوفر** نیلوفر است
لیبیس زفن بیونانی قلقا است **لینش** بلغة نبطی تخم کتان است **لیقطون** کاشم است **لیا** لونیا
است **لیبدر** خوسیه لیناساروسن بیونانی مرداسنج است **لیتوسطیس** بیونانی لبلاب کبیر
بحبوب ساکین است **لینوسس** بیونانی نرگس است **لیا نو** کندر است **لبنج** ملح است و نزد
بعضی نوعی از اقلیمیای مس است **لیارودا** بلغه دیلمی اسم مار نیطن است **لیطه** نجوریست که در هیاکل قدیم
مستعمل

حرف المیم مع الالف

ماء بهترین آبها آب باران و بعد از آن آب جاری کثیر المقدار است
که بر زمین پاک سرخ لون و زمین سنگدار گذرد و بعید المنبع و شدت انحدار و سکون و مکشوف و از مغرب و جنوب
بطرف مشرق و شمال آید و آبهای بد مانند آب نی زار و گوگردی و امثال آن و افضل او نیل و در آب نیل جمیع صفات
موجود است و بعد از آن آب مقطر که مانند گلاب عرق کشیده باشند و آب قطر که از کوزه دهفال تراوش کرده باشد
و بعد از آن سیلی که جوشانیده به نضج رسیده باشد و آب چشمه کثیر المقدار و آب کاریز و چاه است و تفاوت بینه
ابها بحسب قلت و کثرت و مواضع مختلفه و آب خالص در دوم سرد و بغایت مرطب رطوبته و از طبیعت و چیزی نباشد
و اگر چه بسبب بساطت غذای حیوان نشود لیکن بسبب روح طبعی و قوت غاذیه حکم دارد نسبت به روح حیوانی
و قوة آن بسبب با دام که آب بوقت مناسب و بمقدار لایق خورده شود باعث حفظ رطوبت غریزی از تحلیل و ترقیق غذا
و بدرقه وصول آن باعضا و غسل عروق و رطوبت و نرمی بدن و تلیین طبع و اعانه هضم و طبخ غذا و تبرید و ترویح
روح حیوانی و تعدیل و تصفیه مواد و دفع فضلات رقیقه بدن است بعنوان عرق و مضر اعضای ضعیفه بارده امزجه
رطوبی و مؤخر اصلاح جراحات و دمبلات و اکثار او و عدم مراعات وقت ضرورت سستی اعضای عصب و ضعف اشتها
و هضم و فساد رنگ رخسار و نسیان و بلادت و عروض نزلات و تهییج و ثقل حواس و گرانی بدن و سبات و امراض
بارده و رطبه است و شرط است که قبل از انحدار غذا از معده بیاشامند مگر صاحبان جگر حار و بعد از میوه
تازه ضرورت تکون مواد اکله و امثال او است و بعد از جماع و بعد از حمام باعث رعشه و خدر و ضعف بعد از
موجب اطفای حرارت غریزی و شربه او ایستاده بر روی افتاده و ضرورت ضعف معده و عصب است

حرف اللام مع الیاء

بدستور ناشتا خوردن و مورث امراض عصب و معده و کمر و در هوای بسیار گرم و ایام طاعون و صاحبان احشاء و
بسیار حار که از عدم مراعات مذکوره متضرر نگردند و مضارّ تشنگی صاحبان مزاج حار را باعث دق و احتراقات
و آب بسیار سرد و مضر سینه و عصبیه صاحبان سده و بسیار گرم محلل ریاح و موافق مالیخولیا و آب معتدل در گرمی
مسکن حرارت بدن و قلیل الغاسل معده است و چون ناشتا بخورند و آب نیم گرم ملین طبیعت و منقی و مفسد طعام و مورث
استسقاء و علل سپرز و تصاعد بخارات بدماغ و جهت ورم حلق و تنقیه معده و تحریک مسهل و اذابه بلغم و ترقیق آن
و تشنگی سوداوی و بلغم شور را اعانت دوای مقی موثر است و آب برف و یخ موافق معده و جگر و مزاج حاره و تبهای حاره
و مضر عصب و احشا ضعیفه است و مصلح آبها باید خوردن پیاز است و جوشانیدن آن با صندل و سرکه و بدستور مخلوط
نمودن با گل و خاک پاکیزه و عرق کشیدن و در بین صورت جمیع آبها شور و تلخ و شیرین میشود و مجرب است و چون شب
یمانی بدستور زاج را در آب اندازند باعث تصفیه آنست ماء البحر آب دریا گرم و تند و ملین طبیعت و مسهل بلغم
و مرة السوداء و جهت ذوب محلل و خفقه او با روغن با جهت پیچش و نطول گرم او جهت درد عصب و حکه و تشقاق و جرب و قوبا
و جلوس در آن جهت گزیدن هوام و امراض بارده و استسقاء مفید و مضر معده و مصلحش شرب مرق گوشت آب
مرق ماهیست ماء الاجام آب نیزار و برنج زار و امثال آن مولد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض سپرز
و سده و استسقاء و زلق الامعاء و ذات الریه و تب محرق و ربع و دوالی و اورام رخوه و عسر ولادة و رحاست و
اصلاح او بنحوی است که گذشت ماء النهر آب سبزه زارها در بدی مانند آب اجام زار است ماء المالح آب شور
موجب لاغری و مفسد خون و مولد جرب و حکه و اولا مسهل و بعد از مداومت قابض است و مصلحش شرب تنها و چربیها
و مخلوط نمودن او با آرد جو بو داده و برنج ماء المر آب تلخ مفتح سده و ملطف اخلاط غلیظه و مفسد خون و مصلحش
عسل و شکر و بس مطبوخ است ماء الکبریتی آبی است که از زمین گوگرد دار بر آید و آن گرم میباشد و مسخن
و مجفف و مسهل و جلوسش در جهت قوبا و بهق و جرب و تقشر جلد و درد مفاصل و ریاح بارده و تنقیه سپرز و درد جگر
و رحم و زانو و سعفه و تعقد عصب و جراحات گزیده سباع نافع و شربش مضعف معده و باصره و مسخن جگر است
ماء الحماة ابهای گرم را جز وشی و نوشادری و کبریتی مذکور شد و مجموع آن محلل قوی اند و قریب به کبریتی
و زاجی و شبی قابض و مانع نزول خون و شرب قلیل او حابس شکم است و زیاده او نهایت مضر ماء الرصاصی
آبی است که از معدن رصاص و غیره خیزد و شربش مفتح و مسمن و سرخ کننده رخسار و جهت قروح کهنه مفید و مورث
قرحه امعاء و امراض حاره و مصلح او اغذیه رطبه و صمغ عربی و گل ارمنی است ماء المعادن آبی که از معادن
مس خیزد یا مس تفته در او انداخته باشند جهت جوشش دهان و ورم لهاة و درد گوش و تقویه اعضاء ضعیفه نافع
و شرب او خطرناک است و مصلح او بدستور آب رصاصی است و آبی که سرب تفته در آن انداخته باشند مولد قوت باه و احتباس

واحتباس بول است وآب تفته نقلی بمرتبه او در بدی بلیت وآب تفته به طلای ونقره مقوی معده ودل ودماغ
ومعین نفوذ وجهة خفقان ومالیخولیا نافع است وآب تفته باهن مذکور شد مجموعه ابهای معادن مورث عسر البول
اند ماء الشعیر در شعیر مذکور شد ماء الخلاف عرق بید است ودر خلاف گذشت ماء البهرامج
عرق بید مشک است ودر خلاف بلخی مذکور شد ماء الورد گلاب است ودر ورد مذکور شد ها، ماء
القداح عرق شکوفه نارنج است وعرق بهار گویند ودر نارنج مذکور شد ماء البرد بلغة مصر
اسم ماء القداح است ماء الکافور در کافور گذشت ماء الکشن در کفری گذشت ماء
اللون شامل صحناة وماء قوننت ماء القراطن مالی القرطن ونزد بعضی اسم جند بقون است و
ان نوعی از خمر ومذکور شد ماء القطر آبیست که از کوزه سفال ترشح کند ماء الزجاج مستقونیا
است ماء الجبن بتشدید نون زرد آب شیر است که از شیر بریده ومنعقد از مایه پنیر گیرند وطریق
شربیا ودر دستورات اول مذکور است واو جالی وغسال ومسهل ومرطب ومفتح است وجهة علل حاره
وسوداویه والتهاب ومالیخولیا وجرب وداء الفیل واحتراقات وحرقة البول وضعف گرده وحصاة نافع باید
از تعلیف مبردات ومرطبات مثل کاسنی وامثال ان نموده با ادویه مناسبه اشامیدن ودر مواد محترقه وسوداویه
تعلیفات مبرده وامثال ان نمود وهر یک از سفوف وشربتها وحبوبها در دستورات مذکور است ماء اللحم عرقی
است که از گوشتهای گیرند واو لطیف ومقوی دل وروح حیوانی وطبیعی ونفسانی وزیاده کننده خون ورافع ضعیفی
که از امراض وخوردن مسهلات وفصد وجماع وامثال ان بهم رسد وطریق اخذ ان بحسب اشخاص مختلفه میباشد وبهترین
گوشتها درین امر گوشت بره یکساله است ودر بعضی امزجه از لحوم کبک ومرغ وماننداین ترتیب دهند ودستور ان
که گوشت ورق کرده را استخوان چربی جدا سازند وبعد اخته بجدیکه یکسان بود وآب غلیظ گردد پس عرق
بکشند واگر تقویه زیاده مراد باشد لحوم را بقدر مناسبتی از به وسیب وادویه عطریه بارده در مزاج حاره ودر
مزاج بارده مثل پوست ترنج واشیاء حاره لطیفه طبخ دهند وتقطیر نمایند ماء الرماد آب خاکستر است
واختلاف قوة آن باختلاف اصل اوست چه آب خاکستر متوعات واشجار حاره قویتر میباشد ومجموع آن گرم ومعرق
ومحرق وجالی ومجفف اند واستعمال آن به دو خارج جایز است نه شرب آن مگر بقدر قلیلی وآن برنده گوشت زیاده زخمهای
ومجفف آن ونطول او جهة درد عصب وفالج ولقوه او جهة درد امعا نافع وشرب بسیار مات او بقدر نیم مثقال جالی
معده وتنقیه ریه وحابس قی وغثیان واسهال رطوبی ومخشن ومصلح او روغن بادام است ونیم وقیه جهة
خصوصا جهة ضربه وسقطه در شکم منجمد شده باشد وجهة دفع سمیت رتیلا مفید است ماء البقراطن اسم یونانی
بمعنی عسل است وقراطن نشنته وماء القراطن که مستقل اطبا است معرب اوست وآن عبارت است از ماء ا

که دو جزو آب باران و یا آب صاف با یکجزو عسل بجوشانند تا ثلث بماند ملین طبع و رافع قی و اذیت ادویه قتاله
و تراوش شکم و مقوی اعضاء بارده و مسدد و جالی و منضج بلغم غلیظ و مقوی اشتها و مدر بول و حیض و رافع منفعی که از
جماع باشد مضر او رام حاره و احشاء صفراوی مزاج و مصلحش آب میوه‌های ترش و قدر شربتش تا نیم مثقال
ما السمک ابیت که از بلاد چین می‌آرند غلیظ و سیاه و بدبو گویند نوعی از ماهی حاصل میشود در سیوم گرم و خشک
و جلای او رافع ثروح و آثار جلد و حکه و جوشش لثه و شرب یک درهم او جهت شکستگی اعضاء است و در کیموس دیگر مسطور
در التیام عصب و عروق پاره شده بی‌عدیل است **ماتون** بتاء مثناه فوقانی اسم یونانی ابی است که از ماهی
[illegible] و مترشح کند بعربی مار التون گویند گرم و خشک و جهت اخلاط غلیظه و درک و عرق النسا و قروح [illegible]
او جهت تنقیه جراحات کهنه مفید است **ماست** اسم فارسی لبن الحامض است **ماهودانه** اسم دار
دانه نباتیست شیردار و حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی بهند است ساقش قریب بذرعی و بسطبری انگشت
و برگهای ساقهای او دراز شبیه به برگ بادام و بیخ شعبهای ریزه و مایل بتدویر و شبیه به برگ زرد و بلند طویل و گلش
زرد و ثمرش در غلاف مخروطی شبیه بخیار کبیر و در جوف او سه دانه متفرق از هم و هریک را غلافی دیگر و دانه
از کرسنه بزرگتر و پوست او اغبر و مایل بسبزی و باطنش سفید و شیرین و چوب و بیخ او باریک و شیراو در سیوم گرم و خشک
و دانه او در آخر دویم و قوتش تا دوسال باقی است و گویند از هند و عراق خیزد و آب طبیخ برگ او با خردل [illegible]
مسهل و محلل قولنج و رافع درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع کردن دانه او مسهل و شرب کوبیده او در اسهال
قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم و مرار سوداوی و مضر ریه و معده و مصلحش انیسون و مضر سفل و مصلح او کتیرا و قدر شربت
از حب او سه عدد تا شش عدد و از برگش تا دو درهم و شربت آب سه درهم [illegible] فعل اوست و بالفعل بجای ماهودانه حب
السلاطین مستعمل است و او مفقود الوجود است **ماهی زهره** اسم فارسی است و بعربی سم السمک
نامند و قسمی از فلوس است و بترکی [illegible] گویند گیاهیست شیردار و برگش مفروش بر زمین و ساقش زیاده بر
ذرعی و گلش زرد و در آخر ساق از جوانب او رسته بهیئت سر و پوست ساق او مایل بزردی و با اندک [illegible]
و آن مستعمل است و چون او را کوبیده در آب اندازند ماهی بیحس میگردد و بر روی آب آمده می‌میرد در سیوم
گرم و خشک و مسهل قوی اقسام بلغم و محلل ریاح و جهت نقرس و مفاصل و مانند آن نافع و ضماد او در اورام بلغمی [illegible]
استسقا و قدر شربت از جرم او با شکر تا یک مثقال و در مطبوخ تا سه درهم و مضر امعاء و مصلحش کتیرا [illegible]
مازریون معرب از مازریون فارسی است و بیونانی خامالانا نامند نباتیست بقدر درخت سماق و شیردار و
برگش شبیه ببرگ زیتون و باریکتر و قسمی را برگ باریک و رقیق مایل بسفیدی و بزرگ و قسمی را مایل بزردی و کوچک
و ضخیم و قسمی سیاه لون و شیر همه آن در چهارم گرم و خشک و سایر اجزا در سیوم و مازریون ترین [illegible]

وسفید او بهتر از زرد و برگش مسهل قوی مار اصفر و اقسام کرم و مواد سوداوی و بلغمی و رافع استسقاء لحمی و یرقان
و عفونت کرده و طلای او جهت بهق و برص و با عسل جهت تنقیه چرک زخمها و رفع خشکریشه آن با موم روغن جهت جرب
متقرح و با سرکه جهت ورم سپرز مفید و مضر محرورین و اطفال و ضعیف البنیه و دو درهم غیر مدبر او کشنده و بدون
تدبیر و مصلح نیز بغایت مضر جگر و منقی و مورث غم و کرب و قدر شربتش با مصلحات از شش قیراط تا نیم درهم و شیره گیاه او
محرق و اکال و کشنده و ضماد او در برص و بهق جایز است و طریق تدبیر آنست که برگ و تخم کبیر او را در شبانه روز در سرکه بخیسانند
دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس در سایه خشک کنند و نیم کوب نموده بروغن بادام چرب کرده در تسهیل مواد سوداوی و بلغمی
و باردی بدوا افتیمون و هلیله زرد و گل سرخ و رب السوس و زیره و نمک هندی و در اسهال مار اصفر ایرسا و تربال النحاس
و اسارون و عصاره غافث و افسنتین و سنبل و مصطکی و اسارون و امثال آن اضافه نمایند و شرب او با آب
عنب الثعلب و آب زیانه و خیار زه و شیر اولیست و اگر کوفته او را در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و آب صاف او را
با کوفته روغن بادام شیرین بجوشانند تا روغن بماند و از آن روغن از یک مثقال تا سه مثقال بنوشانند بغایت مسهل است ماميثا
رسم یونانیست شبیه بخشخاش بحری معروف بخشخاش مقرن و برگش مایل بسفیدی و با زواید مثل اره و بار غب
حسیده و گلش زرد و مانند خشخاش ساحلی و مقرن و ثقیل الرایحه و تخمش بقدر کنجد و ثمرش مانند خشخاش مقرن
و بخلاف منحنی نباشد بخلاف خشخاش بحری و شاخهای خشخاش ساحلی در زمستان میریزد و در بهار عود میکند بخلاف
ماميثا که اثری از و ظاهر نماند و در سرطان میرسد و او را کوبیده قرص میسازند بهیئت بلوطی و قوتش تا هفت سال
باقیست در دوم سرد و خشک بهترین او زرد مایل بسبزی قوی الحرارة با تلخی است که چون در آب حل کنند زرد باشد
رادع و قابض و محلل و مقوی اعضا و عصاره مخفف او بهتر از جرم اوست و طلای او جهت اورام حاره و باد سرخ
و درد مفاصل حار و تیجی که بسبب حرکت در بغل و ران بهم رسد و سوختگی آتش و منع ریختن مواد بچشم و دلوک او با گلاب
جهت قلاع و اکتحال او جهت دمعه و استرخای پلک چشم و ضعف باصره و دمعه مفید و مضر سپرز و مصلح او بادام شیرین
و شربتش تا یک درهم و بدلش سماق و تخم او بسیار سمن بدن و یک مثقال او قاطع اسهال صفراوی و رافع خفقان و
طلای او جهت بثری و حمره و درد نقرس بعدیل است ماميران مسمی از زردچوبه است ساق و شاخهای او مثلث
از زمین مرتفع و برگش شبیه ببلبلاب و مایل باستداره و سفید مایل بزردی و با لزوجت و بیخ او شبیه بکوچک گره
دار و غیر مستقیم و در گرههای او ریشههای باریک شبیه بموی و منبتش نزدیک آبهای است و هندی او زرد و مایل
بسبزی و چینی زرد و بهتر از هندی و غیر هندی و چینی مایل بسبزی باشد و تخمش شبیه بکنجد و تا آخر سیوم گرم
و خشک و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح جلد و جالی و مدر و محلل و شرب او جهت یرقان و تخمش و ریاح
و طلای او با عسل جهت برص و ناخن و ظلمت و بر پشت و بر مبارزات رو فایده و جهت درد دندان و سعوط او جهت

تنقیه دماغ و اکتحال او جهت بیاض و ظلمت بصر و ناخنه مفید و بیشتر کرده و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم مثقال
و بدلش پوست بیخ چوب و نصف او مر است **مارکیاه** اسم فارسی نباتیست قریب بدو ذرع برگش
شبیه به برگ بید و گلش زرد و قبه او شبیه به سر مار و منبتش حریم جبال آذربایجان است متوطنین بکیدریم کوبیده
در شوربا کرده میخورند و دیگر از مارگزیدن در آن ایام متضرر نمیشوند و شتر را میدانند که بکیفیت بعد از ان چیزی با سودا
نان فطیر نخورند و احتراز او از منی و جماع و ظن فطیر آنست که او خون باشد والله اعلم **مالیبا** نزد بعضی
و دیوسقوریدس گوید درختیست در بلاد شام که خوردن برگ او رفع سم افعی میکند و طلاء پوست او که سوخته سوزانیده باشند
رافع برص است و خوردن نشاره چوب او کشنده است **ماش** از حبوبات معروف است در آخر اول سرد
مایل بخشکی و قوتش تا سه سال باقیست و لطیفتر از عدس و سایر حبوبات کم نفختر و مولد خلط صالح و مسکن
حرارت و التهاب صفرا و قابض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه به صاحبان تبهای حاره است و جهت
سرفه و ورم لهات و درد سر و ضعف باصره و نزلات و ضماد او با آب مورد مقوی اعضا و رافع درد ضربه و سقطه
و محلل اورام و جلای کلف و با سرکه جهت جرب متقرح و منع عرق موثر و قاطع باد و مفسد دندان و دیر هضم و مصلح او در
ضرر باه روغن بادام و اسفناج و بدلش باقلی و در سرد دیر جوارشش کمونی و زرد دل بری و مصطکی است و از خواص او است
که با وجود بر دوست تحریک سودا و جذام نمیکند **ماش هندی** حب القلت است **ماس** اسم فارسی الماس است
و از احجار نفیسه و آتش و آلات حدیدی و امثال آن در او اثر نمیکند و از سر اندیپ خیزد و قسمی از و فرنگیه بزرگ و بوی
ستادری است و بزرگتر از باقلی مشاهده نشده و قسمی کمتر از نوشادری قطعات بزرگ او یافت میشود و او را
ماقدونی و رهبانی نامند و قسمی حدیدی در رنگ مانند مغنیسیا است و قسمی مسمی به قبرسی و در سفیدی مانند نقره است
و آتش در او اثر نمیکند و نزد بعضی از اقسام الماس است و گویند سرخ و سبز و نیم رنگ از و میباشد و بهترین او مائل
زرد و بدترین سبز و خالدار او است در چهارم سرد و خشک و نزد بعضی در چهارم گرم و قلیل او قتال و تعلیق او مقوی
و رافع خوف و باعث سرعت ولادت و غلبه خون بر خصم و مسدس او مانع صرع و گذاشتن او بر دندان منفعت او است بدون
کلفتی و از خواص او است که بغیر شکل مثلث شکسته نمیشود و در جمیع اجسام معدنی اثر میکند و سرب در او موثر است
مارکیوا اسم فارسی است و مارکیا نیز نامند نباتیست او شبیه بدرخت و در کنارهای زمین سخت میروید
و شاخهای او بسیار و تا بقدر نیم ذرع و دیر شکن و برگش کوچکتر از برگ زیتون و نرم و گلش سرخ و شبیه بگل
شب بو و ثمرش در میان برگها مانند فندق و مایل بسیاهی و در جوف او دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل
الفارسی و چون کرسنه بسیله دسایر حبوب دران جوشانند و خشک کنند طعم او را از فلفل تمیز نتوانند کرد و در دوم
گرم و خشک و محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد و پوست خشک او بغایت سرخ کننده رخسار و دافع اورام بارد

واثار و طلای خاکستر جمیع اجزا را نافع کلف و زردچاوی ... و طلای برگ او با آب سسترنده موی و شربت
او با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است ماسقوردیون دوائیست گیاه او شبیه به ریحان و گلش مانند برگ
سور و در مایل به تیره بر و رایحه مانند سنبل هندی و گل او شبیه به یاسمین گرم و خشک و لطیف تر از یاسمین و برگ او را جهت عطریه
داخل روغنها میکنند و در جمیع افعال قریب به سنبل است ماعز بفارسی بز و بترکی کچی نامند و گوشت او نسبت بسایر
لحوم سرد و تر و کثیف تر از گوسفند و موافق محرورین و فصل گرمی و جوانان و سوداوی مزاج و مصلح او بادام و نارجیل و
خرما است و میوه های تازه و ترشهای کنگ و بغایت مضر است و گوشت بزغاله با فوق پایست باعتدال رطوبت و بهترین لحوم
مسکن غلیان خون و صفرا است و پیه او محلل و با قوت قابضه و مسکن دردها و روینده گوشت زخمها و شربت او
جهت رفع سم و زراریح و بر جره او با نشاسته و آرد برنج و نبات و بسی جهت اسهالی که از غذا بهم رسد و از افراط اعمال
دوای مسهل و حقنه او با آرد جهت قرحه امعا و ضماد او با سرگین و زعفران جهت نقرس مفید و طلای سرگین او نبات
محلل و جهت ورمها و استسقا و ورم سپرز و سوخته او الطف و جالی و با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل جهت جرب
و دفع داء ورام صلبه و سعفه و قروح ساعیه و شهدیه و با زیره البیخ جهت کوچک کردن گردن [illegible] از مجربات است و شربت
او جهت گزیدن هوام و رفع یرقان و با مار العسل جهت گشودن حیض مجرب دانسته اند و طلای بخته او با شراب و با سرکه
جهت دفع سم هوام و داغ کردن او جهت نقرس و عرق النسا و از مجربات و مشهور به داغ عربی است باید سرگین بز را
افروخته و در پشم پیچیده در موضع عمیق که تحت عضو و مجاری بهام است گذاشت و چون حرارتش کم شود تبدیل بدیگر
نمود تا حرارت آن محسوس در رگ گردد و محرق و غیر محرق او با عسل جهت درد مفاصل بارد و با سرکه جهت حاره
آن و طلای مطبوخ آن با عسل جهت درد مفاصل و با بول اطفال جهت قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و تحلیل با راصفر و با شیر ریح
و صلبه جهت تحلیل اورام صلبه و طلای سوخته او با سرکه جهت داء الثعلب و سعوط او با شل آن بنگ نشا جهت رفع زردی بدن
و عفونت لثه و با سرکه جهت سیلان ... و بخور او جهت گریزانیدن حشرات نافع و شربت سوخته بز او با عسل جهت رفع بول
در فراش مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو درهم است و اکتحال زهره او رافع غشاوه و طلای او جهت داء الفیل
و توته مفید و زهره کوهی پادزهر سموم هوام است و جگر بز سیاه را چون شیره کرده زهره را با او مخلوط کرده دا...
... باشند و خوابیده مترشح کباب او را در چشم کشند جهت شبکوری مجرب دانسته اند و چون گرده او را شرحه کرده
کوکر در آن پاشیده و کباب کنند و آب مترشح او را با پشم سفید طلا نمایند در روز زایل کند و از مجربات شمرده اند
وسلیسیس و اغاریمون گویند که چون خصیه بز را اشکافته در زیر او ... و ... پاشیده
کنند تا کمثقال او با آب گرم جهت سپرز و درد جگر و درد مثانه ... آن جهت تقویت باه عجیب الاثر است و چون
با پوره و صعتر خشک کنند تا کمثقال او با سرکه ... نافع سپرز است و چون بز چهار ساله که رنگ ...

مثا کوث بهندی قنبیط شیرین است **مثنا** سنبار شلته اسم عربی نباتیست که کرم دانه ثمر اوست و آن قسما
شیرین است دو قسم است یکی را شاخهای بقدر دو ذرع و ستبر و درشت و برگش شبیه به برگ مازریون و
از ان باریکتر و با رطوبت چسپنده و گلش سفید و مابین گل و ثمرش میروید شبیه به تخم مورد و مایل باستداره و بعد
از رسیدن سرخ میشود و پوست او صلب و سیاه و مغز او سفید و چرب دالق و در ماه تیر باشد در سیوم گرم و خشک
و برگ و تخم او مستعمل است یکدرم او با حریرها مسهل قوی بلغم و اقسام کرم معده و مانع صعود بخارات بدماغ و
طلای کوبیده او بر بدن باعث ادرار عرق بسیار و مطبوخ او با زفت جهت جرب و قوبا و برص بغایت موثر و زیاده
او کشنده و موت بیج و حکه غلیظ و ورم حار و برگ او در افعال مثل تخم او و در سرکه خیسانیده آن جهت استسقا و
بغایت مفید و با طبخ باقلی و عدس مسهل برقی و حمول او قاتل جنین و مخرج آن و مسخن فرج و مسخن جماع و ملذذ آلت
و رافع رطوبة فرج و معین بر حمل و قدر شربتش در مطبوخات تا سه درهم و باید با روغن بادام و صمغ عربی استعمال
نموده و در هوای بسیار گرم و بسیار سرد و ضعیف الابدان جایز نیست و قسم دیگر او در مصر کثیر الوجود است منبتش
کنار انهار و ریگزارها و نباتش بقدر دو شبر و ضخیمی و برگش مانند برگ اهل و در پهلو هم و گلش زرد و باریک
و تخمش مایل بسفیدی و بقدر تخم انجره در سیوم گرم و خشک و برگ خیسانیده او در سرکه و با عسل در روغن بادام
و مسهل اقسام کرم و مار ادویه و بلغم خام و صفرا و منقی زخمهای و رافع گوشت زیاده و در سایر افعال مثل اول است
مشک سوسن است **مثلث النجم** زهره است **مثلث** آب انگور است که دو ثلث او بجوش رود و یک
ثلث بماند منافع زبیب بخته و مولد خون صالح و مقوی اعضا و موافق صاحب ابلاد و حصبه و ذات الجنب و ذات الصدر
و مقوی باه مبردین و اکثار او مضر محرورین است **المیم مع الجیم** و غیره **مجنج** بفتح ماس است **مجنسیین**
قسمی از عنب الثعلب است **مجرسیک** براد بلام اسم هندی سماک است **مجیتک** اسم هندی نوه است
مجرسیی بهندی افسنتین است **مجنج** بفارسی گل جوش نظر نامند نوعی از ریاحین در دویم سرد و خشک
و قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت زخمهای تازه و عصاره او جهت کرم گوش و قرحه در آن نافع است
محموده سقمونیا است **محلب** درخت حب المحلب است و گذشت **محروث** بیخ انجدان است و اسم
از بیخ کوله برگه انجدان سفید باشد و از بیخ گیاه که انجدان سیاه باشد **محاجم** بلغة اندلس مخلصه است **مخ** زرد
تخم مرغ است **مخلصه** اسم نباتیست که استعمال آن خلاصی از سموم هوام میدهد لهذا بدین اسم نامیده اند و او
بحسب اماکن مختلف الشکل میباشد و تا هفت قسم او را مشاهده نموده اند و مجموعه آن با تلخی و گل همه انواع با کجی و منکوس
و شبیه بپیچ میباشد و بعضی را شاخهای بساق و برگ مانند برگ کرفس و از ان نرم تر و از اول تا آخر آن شق دارد
که شاخ او دراز گردد برگ او ریزه تر میشود تا بحد برگ کتان و گلش کبود و منکوس و بعضی گلش مابین کبودی و

وبستخر قسمی را برگ ریزه و گل سفید و بار ریزه اندکی سیاه و این قسم را راس الهدهد نامند و قسمی با قدار و بقدر
دو شبر تا سه شبر و باریک و ستبر روی شاخ و برگ و گلش بصورت عقرب و کبود و نیم رنگ و قسمی را ساق مربع و برگ
مدور و مشقق و شبیه به برگ بادرنجبویه و قسمی کم برگ و شاخهای او صلب و اغبر بر آن قبه زغبی منکس شبیه به برگ بابونه
اما در او مثل بابونه اوراق ریزه ندارد و در بلاد شام کثیر الوجود است و بهترین اقسام اول و آنچه در اراضی جبلی
اب روئید و قوتش تا بیست سال باقی است و در اول سیوم گرم و خشک و شربت او قبل سم و بعد از آن رافع ضرر آنست
است و در نفع قولنجهای صعب عجیب الفعل است و جهت تحلیل اخلاط لزجه و درد کمر و مفاصل و ورکین و تقویت معده
و جگر و سپرز و اعصاب مفید و قدر شربتش تا یکمثقال است و چون در اوایل تحویل آفتاب بحمل سه روز از تخم آن بقدر یکمثقال
بنوشند در آن سال هیچ سمی ضرر نرساند و عرق بکلفه محلل ریاح [illegible] و رافع قولنج ریحی و مقوی اعضای رئیسه موافق
مبرودین است و بعضی در تریاق کبیر قایم مقام [illegible] دانسته اند **مخ** مغز استخوان را نامند گرم و تر و ملین تر و کثیر
الغذا و مسمن و اکثار او مفسد اشتهای و مورث غثیان و مصلح او صعتر و دارچینی و محرورین ترشیها است
و طلای او جهت صلابت عصب و ترو عضل و شقاق نافع و بهترین او مغز ساق و قویترین او در اطلیه گاو است **مخیض**
بفارسی دوغ نامند و ترکی ایران و بهترین او تازه است که دسمیت او را بالتمام گرفته باشند در دوم سرد و در اول تر
در دوغالب بر یبوست و مسکن غلیان خون و بترکیب با محرورین مشهی و مسمن و مطفی حدت سمیات و جهت تپ و رفع
بستگی معده حاره و التهاب جگر و با خبث الحدید و با اطریفل جهت تقویت معده و داغ کرده او با سنگ و آهن تفته جهت
اسهال دموی و صفراوی خصوصا با طراثیث و قوابض و مطبوخ او با برنج و آرد جو بوداده بهترین اغذیه صاحبان اسهال
حاره و جهت تسمین بدن و در تپ دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل باید داد و در دق نان را زیاده از ده مثقال
جایز نداشته اند و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ منقع تا سه مرتبه کرده و خشک نموده باشند شربت اندکی از آن رفع
تشنگی و نخواستن آب تا چند روز میکند و از اسرار است و مضر باضعیف و دوغ در تپهای خلطی متعفن میگردد و اصلاح آن سیب
و شربت سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بارد ترش شود مورث دوار و غشی میگردد و مصلح او باقلی و جوارشات
است **مخا الشیطان** چیزیست که با بعضی احجار میباشد و در آتش نمیسوزد و ضماد او در تحلیل ورم او رام حاره
و بارده قوی الاثر است **مخلص الاکبر** اسم معجونی است که بیونانی سوطیر انامند **مخیط** و **مخلط**
اسم عربی سپستان است **مداد** بفارسی مرکب نامند و عمل اقسام او در دستور الصناع مذکور است و مراد اطبا
قسمی از آنست که از دوده درخت صنوبر یا دوده روغن تخم کتان و صمغ عربی و مازوی محلول و زاج زرد ساخته شود
در دوم گرم و خشک بخلاف مداد هندی که آن سرد و خشک است و از اجزا او درخت فوفل سیاه [illegible]
هندی جهت اورام و سستی عصب و بیرقت یا جهت جذب حرارت تپهای و سقوط ضماد بر پیشانی جهت رعاف

نافع است و غیر شهدی او جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه جهت سوختگی آتش مفید و بعد از تطلیه رفع بیاید
کرد تا خود منفجر گردد و ... دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم عقرب است
خمر است بدل او ... اصابع زرنب است

المیم مع الراء

مرزنجوش معرب از مرزنگوش است
فارسی و غیر آن اذان الفار است چه اصل برگ او شبیه بگوش موش نیست و از جمله ریاحین خوشبو است و در خانها
در زرع میکنند و برگش طولانی و کم عرض و گلش سفید و مایل بسبزی و تخمش مانند تخم ریحان و شاهسفرم است و مؤلف
مغنی اشتباه نموده که اذان الفار نامیده موجب اختیار آن است با آنکه زیاده از آنست که در اینجا باید تصریح
بآن نمود دوا و در آخر درجه دوم گرم و در اول خشک و در افعال بهتر از شونیز است و مفتح و ملطف و جالی و جاذب و مدر بول
و حیض و مفتت حصاة و مفرح اعضا احشا و مجفف رطوبات معده و امعا و جهت مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر
و سپرز و دماغ و جهت خفقان و وجع الفواد و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز
و درد سر و شقیقه و حبس کام و عسر البول و احتباس حیض و سرسام بلغمی نافع و طلای او با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب
است و برگ او با عسل جهت آثار خون منجمد تحت چشم و با سرکه جهت عقرب و جهت کلف و بد بوی عرق و با موم روغن
جهت التواء عصب و اورام بلغمی و با سفیده جهت ورم حاره چشم نافع و با بزر البنج جهت ورم انثیان مجرب و بوئیدن او جهت
سده منخرین و دماغ و تقویت [illegible] مستی شراب و منع خمار و سعوط آب او جهت رفع سیلان دهان و اکتحال آب او جهت ابتدای
نزول آب ضعف باصره مفید و مالیدن آب او بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن و فرزجه او مدر حیض و قدر شربت از جرم او
دو مثقال و در مطبوخ تا [illegible] مثقال و مضر گرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش شونیز است و روغن مرزنجوش
ز آب او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل
ریاح و تفتیح سده و دیگر [illegible] مفید و بخور مرزنجوش رافع مضرت هوا و بوی او گریزانیدن هوام است

مران بفتح اول و تشدید ثانی درختی است در بلاد مغرب و روم و هند و جمیع اجزای او تلخ و بسیار بلند و
در عظم و نرم و گره های او مانند بندهای نی و میان پر و از آن نیزه میسازند و مشهور به نیزه نی است و نزد بعضی
مران و ماالیاکی است و این قول صحیح دارد چه افعال قریب اند و نزد بعضی قرانیا است و این اصلی ندارد چه مران
را برگ شبیه ببرگ [illegible] است و برگ قرانیا شبیه به برگ ترنج داران کوچکتر و درخت او بسیار بلند نمی باشد
و ثمر قرانیا [illegible] و ثمر مران شبیه به ثمر او و با عفوصت بسیار است و در دوم گرم و خشک و بکار بردن برگ
رافع سم افعی و هوام و محلل ریاح و مدر فضلات و مقوی معده و ضماد [illegible] او رافع نخمه و گل داغ سوخته او رافع سوختگی
آتش و طلای سوخته او با آب رافع جرب متقرح و سقوط موی اجزای او قاطع رعاف و فرزجه او حابس حیض و
ضماد سوخته او با سوخته پوست [illegible] جهت [illegible] گردن [illegible] مجرب دانسته اند و گویند تراشه چوب او

و بقدر دو درهم کشنده است و مالیا نیز همین اثر دارد و قتال **قراظ** اسم عربی ثمر درختیست مغربی شبیه بدرخت مغیلان
و خاردار و از زخم کردن درخت و گرفتن آب سیال آن حاصل میشود و در اول ترشح سفید است و بعد از خشکی زنگین و بسیار تلخ است
و بهترین او مایل بسرخی و تند بوی و سبکوزن و زود شکن براق است که بعد از شکستن درو سفیدی شبیه بناخن چیده
و این قسم را صاف نامند و انچه در ساق درخت مانند صمغ منجمد گرد و مسمی بثمر ابیطاریح است و آن زرد میباشد و درخوبی
قایم مقام قسم اول است و انچه آب افشرده اجزای درخت را خشک کنند مایل بسیاهیست و قریب بمیوه سایله و مسمی بحرنتی
است و آن زبون ترین او و قسم ثانی در هر جنبه آب افشرده او را بجوشانند و خشک کنند بسیار سیاه و بدبوی و قتال است
و شرب او جایز نیست در آخر سیوم گرم و در آخر دویم خشک و قوتش تا بیست سال باقی است مفتح و محلل ریاح و اورام
و با قوت قابضه و مجففه بلیغ و شرب او مسهل اخلاط صفرا و بالتر مسهل و مدر حیض و مسقط جنین و کشنده کرم شکم و با تخم شبت
نیم درهم او رافع سیلان منی و از مجربات است و جهت سرفه کهنه و عسر نفس و درد پهلو و سینه و اسهال مزمن و قرحه
و درد گرده و مثانه و نفخ معده و مغص ریحی و بلغمی و درد رحم و خنازیر و مفاصل و ورم سپرز و رافع مضرت سموم بارده
و ضماد او جهت گزیدن هوام و درد سر مزمن و با شب یمانی جهت بدبوی زیر بغل و کنجران و قرح و با روغن مورد و لادن
جهت ریختن مو و با سکنجبین و عنصل جهت ثالیل و کلف و با آب ترنج جهت سعفه و جرب و با سرکه جهت قوبا و ضماد او با روغن زیت
رکابی بر ابهام پای راست گویند سبب تحریک جماع است که تا زایل نکنند تسکین نیابد و طلای او جهت حفظ جسد میت
از تعفن و تعفن زخمها بغایت موثر و با حیوان صدف التیام زخمهای عصب و رویانیدن گوشت و استخوان و غضروف
و با سرکه و آب چقندر جهت فتق و داء ره و با آب سیب جهت خون منجمد تحت جلد و با گوگرد جهت جرب آن و اکتحال با او و با دیه
علیر جهت بیاض خصوصاً با شقایق النعمان و با فلفل جهت ضعف بصر مجرب و با عسل جهت سلاق و با شیر زنان جهت
رمد و با آب چلبه و کلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب و حمول او با کندر و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی
از مجربات و مضمضه او با شراب در دهن زیتون جهت تقویت دندان و لثه و تعفن آن و با سرکه عنصل جهت خون بن دندان و در ازخهای جهت
زخمهای خصوصاً چون قبل از ان زخم را با آب باران بشویند و فتیله او با افیون و جند و ماميثا جهت درد گوش و تنقیه
چرک و التیام زخم آن و سعوط او با آب عرق زنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت بدبوی آن و رایحه او منوم است
و او مصدع و باعث سدد و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش از یک باقلی تا نیم درهم و بدلش صمغ بادام تلخ
است و نزد جالینوس اقاقیا الزریره و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی و بدلش مومیا و چند فلفل است تجربه
مراعات امراض و دود و بر لطیف تر از و مجفف قوی و در افعال مثل اوست **قرطاس** اسم شبطلی
درختیست بقدر درخت انار و برگش به باریکی موی و بهم پیچیده و با رطوبت چسپنده مانند عسل و تند بوی
و تلخ و بسیار گرم و خشک و طلای او رافع سموم و سوخته او را که سه بار در حمام بمالند رافع جرب و دود و قوباء است

و در همه افعال مانند مرماحوز است و شکوفه او را امین الدوله سرد و تر دانسته است **مرماطوس** مرو بیست
و قسمی از مرو سفید و بفارسی دارمک نامند نباتش مانند مرماحوز است و برگش شبیه برگ خبازی از آن کوچکتر
و با تشریف و در افعال مانند مرماحوس است **مرماحوز** برای تهلیه مرو جبلیست بفارسی مرو خوش
گویند ساقش زیاده بر یک شبری و با صلابت و برگش با خشونت ما بین مدور و درازی و ما بین تیرگی و سبزی و
مایل با سفل و خوشبوی و ملمس ساق و طعمش تلخ و با بشاعت و تخمش در غلافی قریب بتخم کتان و گلش مایل به
تیرگی و زردی و در آخر دویم گرم و خشک و مقوی امعا و معین مستی شراب و مفتح سده دماغی و جهت خفقان سوداوی
و دقی رعشیان و ضعف جگر بارد و با شراب جهت درد رحم و در دخول و بد بسیور و نطول طبیخ او جهت جلوس در آن و فرزجه کهنه
برگ تازه او در حمام بهترین ادویه صاحبان درد اعضا و ریاح ظاهری و باطنی است و قدر شربت از برگ
و گل و تخم او تا دو درهم و از آتشش تا یک اوقیه و مصدع و مصلحش ... و بدلش بابونه گاو و بجوزیه آست **مری**
و اسم عربی مشتق از مریست و بفارسی ابکامه نامند و از ادویه قدیمه و اختراع اطبا و کلمه یونانی است ماده او فودنج
نامند و نقد او بهترین آن است که از آرد جو فودنج برابر آب تا تخمیر کرده نان پخته و بشود و بپزند و او را با هم زنند آن
فودنج و مثل آن نمک و سپند او را زنیانه و ... تخم انیسون و رازیانه و نعنع و غیر آن خمیر کرده بسته سر در آفتاب گرم
بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب بر روی بپاشند تا سیاه و منتن رنگین گردد و پس در آب حل نموده صاف او را
در شیشه کرده چند روز در آفتاب بگذارند گرم و خشک مسهل و هاضم و مشتهی و رافع تخمه و ضرر چربیها و ملطف غذا
غلیظ و مسخن معده و جگر و مجفف رطوبات معده و امعا و جهت ریح گرم معده و اخلاط لزجه و ادرار فضلات و شراب
او چند روز با قدری نمک جهت لاغر کردن بدن از مجربات و حقنه او جهت قرح امعا و قولنج و درد ورک و نطول او
جهت قروح خبیثه و غرغره او جهت ورم لهاة و لوزتین و جذب بلغم دماغی و رافع نقصان ذایقه مورث و مضر سینه
و سرفه و بواسیر و صاحب خارش بدن است و مصلح او لعابها و چربیها و شربتها است و نطول او در چشم مانع بروز
و اگر پرورده کرده باشند در ازاله اثر آن از مجربات دانسته اند و با تفصیل ابکامه مشهور در آن بلاد که بجای
مری استعمال میکنند و بجای آب ماده ابکامه او سرکه صاف نموده در آفتاب میگذارند و او را قوت مسهله ضعیف
و قوت تفتیح غالب و مضر امعا است و در حقنه استعمال آن جایز نیست و در اصفهان بجای سرکه در شیشه حل
می نمایند و معروف است بکومه و در ترکات مذکور شد **مسلطیطون** سنگیست سیاه و مخلخل و سبک و بعضی
از آن لاجوردی و چون بسایند رایحه قیر از و ظاهر میشود و از مغرب آرند و ضماد او جهت ... و شربت سه شعیر
جهت وجع المفاصل مجربست **مرداسنج** معرب از مرداسنگ فارسی است و آن از سرب و قلعی و سایر معادن
سوای آهن حاصل می آید و معمول از رصاص ابیض و اسود است غیر مغسول او مایل بگرمی و در آخر سیوم گرم و خشک

و مغسول او سرد و خشک و سفید کرده او الطف و اقوی است و طریق ساختن و احراق و غسل و سفید کردن او در رسختج
مذکور است و اقسام او سم قاتل است و با قوت محلله و قابضه و مبرّی و بغایت مجفف و مسدد و جالی و
برنده گوشت زیاد و رویانیدن گوشت صالح آن و التیام دهنده زخمهای عفن و چون در سرکه کنند تریاقی از او زایل کرده
زیت شیرین و عسل سازند و طلا او با آهک سیاه کننده جلد و سفید کرده او در حقنه‌های حابس اسهال قرحی
و تنقیه و جالی کلف و مسکن صداع ادویه بند و جهت دفع بدبوی [illegible] و عرق و منع ادرار عرق و تیج جلد بغایت
مؤثر است خصوصاً با روغن مورد و گلسرخ و با روغنهای مذکور بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد
است بدل و جهت رفع آثار حکه و جرب و تحلیل خون جامد جلد و سوختگی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن
زیتون جهت رفع قمل و در اکتحال جهت سلاق و جرب ناخنه و قرحه سفید و چون با روغن زیتون و اسپیداج [illegible]
ناخنه لطیف کرده بهترین ادویه شقاق مقعد و سائیده او با مثل آن گوگرد که با سرکه در روغن مورد طلا کنند جهت بثور
و جوشش‌های پا و دهان نافع و ابن الدوله (?) [illegible] مرهم تنقیه زخمها را بالذات [illegible] ادویه [illegible]
آن در [illegible] اند و تصریح نموده که خوردن نیم سم [illegible] سفید کرده او با جلاب مخرج اقسام کرم معده و مجربست
و شیخ الرئیس نیز ذکر نموده اند که زنان بلاد ما با اطفال جهت قرحه و اسهال میدهند و [illegible] نیز در بلاد دارالمرز
دیده که جهت رفع کرم با شیر سیر میدهند و حرکت منفر (?) باشد تا آن کرمها دفع نشود دماغ [illegible] و فی الواقع در دفع اقسام
کرم بیعدیل است [illegible] است با احتباس بول و انتفاخ شکم و [illegible] و ضیق النفس
مرغوی لغة عربانی است و بفارسی برمرغ نامند از انواع [illegible] دراز و بسیار نرم و اگر سفید میباشد
لباس او موافق جمیع [illegible] که باده [illegible] و مقوی کرده است مرقشیثا اسم یونانی
سنگیست و او ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی میباشد و هریک در رنگ شبیه بیکی از معادن اند و غیر براق
بخلاف [illegible] که براق است و گویند هریک از [illegible] بهم میرسد و بقدر مخلوط بجوهر آن معدن میباشد و از آن جوهر
را از او استخراج میکنند و بهترین همه نحاسی و در آخر دویم گرم و خشک و محلل و جالی و قابض و منضج و شرب
او جایز نیست و مادامی که مانند غبار نسایند در اطلیه نفعی ندارد و محرق او که غسل داده و در آتش سرخ
کرده باشند الطف و مغسول آن مبرد است و طلای او با سرکه جهت برص و بهق و [illegible] و تنقیه زخمهای
و جراحت عفن و بار [illegible] جهت تحلیل اورام و اکتحال او جهت تقویت بصر و ظلمت آن و تحلیل [illegible]
رافع [illegible] است عراره بفارسی زهره نامند و خواص اکثر آن در ضمن هریک از حیوانات مذکور است
و خواص کلیه و غیر مذکور جزئیه در [illegible] ذکر میشود و مجموع آن گرم و خشک و مفتح سده و مصفات و رافع ظلمت
بصر و شدید النفوذ اند و طلای آن بر ناف و شیاف آن مسهل طبع و فرزجه آن مدر حیض و بهترین آن [illegible]

زرد مایل بسبزی و زبون ترین آن لاجوردی و زنگاری است و استعمال او جایز نیست و قوی‌ترین همه زهره
شیر و ضعیف ترین همه زهره خوک است و هر یک بحسب اختلاف احوال مختلفه میباشد طرق حفظ زهره در دستور اول
مذکور است و طلای زهره شیر با عسل نافع ورم و رافع خنازیر و از گرگ رافع برص بهق و از هدهد با عسل مانع
ورم جراحات و سعوط زهره قنفذ با خصیة الثعلب رافع صرع و شرب یکدرهم او با یکدرهم سموم مخرج جنین میت
و از مجربات شمرده اند و شرب زهره آهو و الاغ با روغن گاو ناشتا در حمام مطهر رحم است و سعوط زهره اردک
خانگی با دهن بنفشه در جانب موافق رافع درد شقیقه و شرب زهره چند را با خاکستر چوب گز و عسل رافع بول
در فراش از مجربات دانسته اند و طلای زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل لذت عظیم زنان و محبت افراط ایشان
است و طلای زهره گنجشک با عاقرقرحا و قدری روغن زنبق بر قضیب و عانه و کنجران و خصیه باعث شدت
نعوظ است تا کف پای بر زمین نگذارد رافع آن نشود **مرجان** معرب است و بهندی بسد نامند و نزد بعضی
مراد از بسد بیخ مرجان است و مرجان در خشکی کمتر از بسد و در سایر افعال مانند است و یکدرهم او تریاق
جمیع سموم دانسته اند **مرمر** حجر السطریطا است **مرطیس** قسم سیاه مرطس است **مریخ** بلغت
اکسیریان حدید است **مرتج** بجاء مهمله مشتق از رتاج و آن حرم است **مرتجه** بجاء معجمه مستور
اسم حرم است **مرمر** بلغت مصر مرار است **مردقوس** و **مرزنگوش** مرزنجوش است
مروسس اقطا بیونانی اذان الفار است و **مروسس** و **میوس** یعنی موش و اذان کی بمعنی گوش
است **مرانیه** هوام المجوس است **مرادمه** اسم فارسی موم المجوس است **مرماهان** و **مرو**
جبلی و **مرو شیرین** مرماحور است **مرو اللال** و **مرو بری** ماطوس است **مروالدم** و مرماخور به مرو
تلخ و مشکر و سفید مرماهو است **مروارید** مرماراد است **مرناب** مرداسنگی که سفید کرده باشند مطلق
مرداسنج **مربق** ابریص است **مرفاعی** کفیشوت است **مرمافکن** بیونانی بمعنی هزار برگ و آن جربل
است **مرماقلن** بهندی طرفیلن است **مرقد** شامل جوز ماثل و افیون است **مرسیا** اغرا بیونانی آس بری است **مرسیا** اکارس
بیونانی آس بستانی است **مرطوس** نزد مؤلف حاوی لا دوید مرماحور است و نزد بعضی مرطوبس است
مریراسیلیم است **مرسون** بیونانی اشنان است **مرسلون** بلغت سریانی دار چینی است
مرسیما بیونانی بمعنی ریحان است **مرار الصحرا** و **مرار الصخور** حنظل است **مرنج** بجیم با جبلی است **مرو ربه**
نزد بعضی چند ربلی است و نزد بعضی کاهو تلخ شیردار است **مرماکدو** اسم فارسی بسپر است **مردار**
عاجی بترکی اسم نبات عنب الدب است **مرقشیشا** **مرغابی** اسم فارسی ادر است **مرور**
سنگ اسم فارسی دکم قوا است **مربا** اسم فارسی سحاب است **مرج** اسم فارسی دجاج است **مردار خوار** اسم فارسی

رجمه است **هرک** ‌موشش کالی اسم فارسی سک است **هرک** موشش علی اسم فارسی دیگر پرند
است **هرره** اسم فارسی صعتر بستانی است **هرجومک** اسم فارسی عدس است **هرغ** سنگ اسکلک
اسم فارسی قطاب **هرک** ماهی بفارسی ماهیزهرج است **هرواریه** اسم فارسی لولو است **هرک**
اسم فارسی مداد است **هرغ حق گو** اسم فارسی خراطین است **هرال** اسم ترکی مامل است **هروا** اسم هندی نخود است
هرک اسم هندی فلفل است **هرا سپلی** اسم هندی غزال است **هروی** اسم هندی رعب است
هرسنگ اسم اذان الفار است **هرز** اسم هندی جعده است **هرز** برای معجمه قسمی از نبید است که در مصر
از جو و ریصره از برنج میسازند و در نبید مذکور میشود و بفارسی بوره نامند **هرمارالراعی** ماهیت برگش شبیه
به برگ بارتنگ و از آن بزرگتر و منحنی بطرف زمین و ساقش باریک و بی گره و بی برگ و بقدر دو رعی و بار طوبت چسبنده
و بر اطراف سر آن گلی مابین سفیدی و زردی و خوشبو و تخمش باریک و سیاه و شبیه بحرق اسود و بسیار خوشبو و منبتش
اماکن رطبه است و در جوزا میرسد و تخمش مانند گلسرخ در اول دوم گرم و خشک نزد بعضی گرم تر و محلل اورام و دافع
سموم و مفتح سده و مدر حیض و قابض طبع و دو درهم از بیخ او جهت ضرر افیون و سم ضفادع و از بیخ بحری و تخمش
و ترحه امعاء و طبیخ بیخ او جهت تفتیح سده جگر و سنگ مثانه و گرده و درد رحم و شرب نبات او جهت اسهال و ضماد
ضماد او جهت اورام بارده و احتیار و بلغم و فضول او جهت دراز کردن موی و طلای او بازیت الجبل
در دهن زیتون مانع تولد قمل است تا یکسال و مضر سپرز و مصلحش بادآورد و قدر شربتش از آب او یک وقیه و در مطبوخ
تا پنجدرهم و از بیخ او یک مثقال تا دو درهم و بدلش ماهیت **هرح** درخت بادام تلخ است **هرو** [illegible]

باب المیم مع السین

سوسن است **المیم مع السین و فیه** **مسک** خون منجمد نیست که از حیوانی کوچکتر از آهو در بلاد چین و
ترکستان حاصل میشود و او را آهوی چینی نامند و دستهای او کوتاه تر از پاها و دندان پیشش او کج بطرف زیرین و شاخ
او مشقی و سفید و در ازبهای که دنباله او رسید دران بیمارها که استشاق بان کند و مسک چهار قسم میباشد یکی را
ترکی نامند و آن خونیست که از حیوان بطریق حیض یا بواسیر دفع شده بر روی سنگها منجمد گردد و آن در غایت خوشبو
و بوی او رطافت می‌گذرد و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است دوم را تبتی نامند و آن نافه
است و از جمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب خارش با پوستی که طرف اوست می افکند
و یکی را چینی نامند و آن خونیست که بعد از صید موضع ناف او شکافته اطراف را بدست میفشارند اطراف در یکجا جمع
شود و پس خشک میکنند و آن سیاه و با صلابت میباشد و قسم چهارم را هندی نامند و آن خونیست که از ذبح آن
حیوان بهم رسد با جگر و سرگین او خمیر کرده خشک نمایند و آن اسقط و غیر صلب است و بعضی را ریوند و سنبل
له و جگر خشک کرده برو برگ مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مسک ترتیب داده و در نافها غلاف میکنند

میکنند علامت مغشوش بودنش از سیاهی مفرط و ثقل او ... و آنچه در نافه باشد ریسمانی اول از نافه که در آمده لیکن وسط
بگیرند و هرگاه بوی تیز دهد خالص است والا مغشوش و آنچه در غیر نافه باشد در کف دست قدری از آن را با آب دهن
بمالند اگر حل شود خالص است و اگر غلیظ گردد مغشوش است و ارسطو گوید خالص سائیده مشک در ظرف رطوبت
دار تقطیر یکساعت وزنش زیاده میشود و بهترین او تبتی و قوتش تا سه سال باقی است و از نافه بیرون آورده او یکسال
در سیوم گرم و در دویم خشک و هرچند کهنه گردد خشکی او غالب میشود و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و مقوی اعضای
رئیسه و حرارت غریزه و اعضای ظاهر و باطنی و حواس و مفرح و مقوی باه و حابس [illegible] و جهة ضعف دل سوداوی
و غشی و رافع ضرر ادویه سمیه و مسهله و سمومات و غم و وحشت و خفقان بارد و مالیخولیا و ضد ردع فالج و لقوه و رعشه
و بلادت و نسیان و ریاح و امعاد و نیکوئی رخساره رساننده قوة ادویه بعمق بدن و در اکتحال بطبقات چشم موثر و
شرب او در رفع سم بیش [illegible] بیبدیل است و از جمله [illegible] و سعوطا او جهة سکته و جمیع امراض بارده
دماغی و با روغن بان [illegible] مقدم دماغ و بوئیدن او جهة منع نزلات و صداع بارده با روغن خیری [illegible] جهة تحریک
باه و اکتحال او جهة زائل [illegible] بیاض و دمعه و ظفره نافع و مضر محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و بوئیدن او مورث
زردی رخسار و شرب او باعث [illegible] و مصلحش گلاب و قدر شربتش تا نیم درم و بدلش مثل او جند و نصف او سانج
مستحقونیا شامل [illegible] است که بعد از گذاشتن بر روی آن [illegible] طاهر میشود و مثال
احجار [illegible] سنگ [illegible] سائیده [illegible] آب [illegible] کرده و ضمیمه الملاط
انضمام نموده [illegible] گرم [illegible] زیاده [illegible] دملات در رفع
آثار جلد و جلای دندان و در اکتحال رافع بیاض و ظلمت بصر و ناخنه و سلاق و شریاق و طلای او در حمام رافع جرب
بدن و شرب او قتال و بدلش آب کهنه است مستعجله نزد بعضی بوزیدان است و نزد بعضی سورنجان
و انطاکی و بعضی گویند که او [illegible] است [illegible] ریشهاست اما [illegible] هندی و بهم پیچیده
مربع [illegible] که چون باز کنند [illegible] مربع [illegible] الافلاع مشاهده میگردد و بهترین او خوش بو [illegible] است
در دویم گرم و در اول تر و مسمن بدن و مهیج باه بحدیکه استعمال فرماید و حافظ قوتها و مقوی اعصاب و مانع
فساد اخلاط و شرب او قبل از سم هوام نافع و تا ثیر آن و مضر [illegible] و مصلحش عسل و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش
خمیر مایه است مسیر اسم مربای کدو است و انطاکی گوید واضع آن بقراط است و عسلی او معتدل
و محرک باه و مسمن بدن و مفتح سدد و مدر فضلات و ملطف اخلاط و مقوی احشا و کثیر الغذا و رافع اخلاط سوخته
و با ذرار و شکری او در اول تر و در آخر رطب معتدل و مولد خون صالح و مانع صعود بخارات بدماغ و جهة مالیخولیا
و سده و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با خشخاش جهة رفع

بجوانی را با دام جهت تسمین بدن موثر است باید که ورا از پوست و تخم پاک کرده نیم پخت کنند و آتش سوخته
قریب بخشکی شود و عسل و یا شکر را دو چندان کدو علیحده بقوام آورده اضافه نموده طبخ دهند و با اندکی صندل
و مصطکی خوشبو سازند **مسفین** بیونانی زاج شبر است **مسک الجن** شاهسپرم او جعده صغیر
است **مسک البر** نارمشک است **مسد لیف** درخت مقل است **مسوحات** ادهان مربه
است **مسواک الراعی** شاه‌ترا و شیطرج است **مسک السبع** نوعی بزرگ نوانیس است
مسواک القرود اشنه است **مسواک العباس** نوع بزرگ قتاد و رعی الابل را شامل است
مساق زعرور است **مسمقور** و **مسمقار** بلغات عجمه اندلس زراوند مدحرج است **مس** حجر المس
است **مستکرانبوسرست** **مسکار** خمر نارسیده است **مسقاطون** عود هندی است
مسطنی مصطکی است **مس** اسم فارسی نحاس است **مس** سوخته اسم فارسی راسخت
است **مس** رست اسم فارسی طالیقون است **مسکه** بفارسی زبد است **مستار** بهندی
افسنتین است **مسور** بهندی عدس است **مسے** بهندی کاکنج است و در بعضی بلاد هند اطریلال
را باین اسم نامند **مشمش** بفارسی زردالو نامند و بترکی اروک و اقسام میباشد بهترین او شیرین و بزرگ
و کم جرم و خشک او بهتر از تازه است در درجه دویم سرد و تر و مفتح سدد و ملین صلابات و شیرین او ملین صلابات
و شیرین او ملین طبیعت و موافق محرورین است تا دامی که در معده فاسد نشود و جهت تشنگی و التهاب معده
و تسکین غلیان خون و صفرا نافع و رافع اروغ خصوصاً ترش او و خیسانیده خشک و چون صاحب تب حاره
بار و از آن خورده آب گرم و عسل بعد از آن بنوشند و قی کنند اخلاط کرانی و زنجاری و رفع سده و رفع تپ
کرده و از مجربات شمرده اند و هرگاه که بعد از خوردن زردالو فصد کنند خون سفید رنگ مشاهده شود و لهذا
مداومت او را باعث برص دانسته اند و سریع التعفن و نفاخ و مولد اروغ ترش و مضر مبرودین است
و مصلحش شکر و انیسون و رجمیع اغذیه و خوردن او بر بالای طعام و خوردن آب بعد از و نهایت مضر و مغز دانه تلخ
او در درجه دویم گرم و خشک و شیرین او در درجه اول گرم و تر و جمیع روغن همه آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع
درشتی جلد و خشونت حلق است در روغن مغز تلخ او قدر یک مثقال کشنده کرم معده و مسهل قوی آن و محلل اورام
مقعده و مفتت حصاة و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی و با انبوت جهت جمیع دردها و قطور او جهت درد
گوش و سبب ثقل و در سیار افعال قریب بروغن بادام تلخ است و قدر شربت تا سه مثقال و روغن شیرین او
ضعیف تر از روغن بادام شیرین و اجزای درخت او در درجه دویم سرد و خشک و طبیخ برگ او مدر و مسقط کرم معده
نطول او محلل اورام و برگ خشک او قاطع اسهال و شکوفه او سرد و خشک و لطیف و شربت زردالو قاطع

نزف الدم ظاهری و باطنی است **مشط** القول نباتیست شاخهای باریک و برگش شبیه به برگ
کشنیز و صلب بگل و ثمر او خوشبوی   در دویم گرم و خشک و محلل قوی و ریاح غلیظ و مفتح سدد و
دقیه از آنست برگ او جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند **مشکطرامشیع** قسمی از پودنه و قوی‌تر
از اقسام آنست برگش انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بری و با خشونت و مایل بسفیدی، دکو سفید از آن
بخور و شیر او برنگ خون شود در آخر سیوم گرم و در وسط آن خشک و بغایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت
حصاة و جهة اخراج رطوبات غلیظ از سینه و ششش و درد رحم و قولنج و تقویة اشتهاء و شرب او جهت غشی و کرب
نافع و در سایر افعال قوی‌تر از پودنه است و آن مذکور شد و مضر مقعد و مصلحش سرکه و شربتش یک مثقال و
در مطبوخ دو مثقال و بدلش بوزنش پودنه و قردمانا و در ادرار حیض بوزن عدس الر **مشتری**
بلغة اکسیریان قلعی است **مشک** هندی سعد هندی است **مشط** الراعی دیناوسراست
مشک بهندی کرسنه است **مشک** داش بلغة هکابن سوام است **مسک** اسم فارسی
حلز است **مسک** زیره زین اسم فارسی سعد است **المیم مع الصاد** غیر مصوص غذای
است که از جوجه مرغ جوان و شیر بتهای سرد و گرم داد و یه خوشبو بحسب احتیاج ترتیب دهند و قسمی را
باآب میوهای ترش مخلوط سازند و منافع هر یک نافع اجزا او ست **مصطکی** معرب از مسطیچی و بعربی
علک الروم نامند صمغ درختیست ریزه تر از کندر و سفید او را رومی و سیاه را نبطی گویند درخت او و صافی
و شاخهای او در لطافت و برگ او مانند درخت اراک و از آن بزرگتر و ثمرش مایل بتلخی و قوتش تا بیست
سال باقی است و درخت او نزد شیخ الرئیس و یونس سرد و خشک و بیخ و پوست و عصاره و برگ و ثمر او
قایم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس دانسته اند و نزد جالینوس گرم و خشک و با تحلیل و قبض است
و دوام نطول طبیخ آن جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و مقوی اعضاء مسترخیه و ضماد برگش جهت خروج مقعد
و رحم و مسواک شاخ او مقوی دندان و لثه و چرک چون برگ و شاخ و بار و پوست او را بجوشانند و مکرر تجدید اجزا
کنند تا آب غلیظ گردد جهت نفث الدم و اسهال و قرحه امعا و نزف الدم و برآمدگی مقعد و رحم و رافع سیلان حیض
و شکستگی اعضا و جرب نافع است و مصطکی در آخر دویم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و با ضمه و اشتها
و محرک او روغن و با جلاب عظیم و محلل ریاح معده و رافع نفخ با روغن و اسفل و رافع تحلیل درد سر و نزلات و ضعف
جگر و معده و قروح باطنی و با غاریقون جهت بلغم و با صبر جهت صفرا و با هلیلجات جهت عسر النفس و سودا و با ادویه
مناسبه جهت نفس الدم و قصبه ریه و با کهربا جهت نفث الدم از مجربات و با کندر جهت قوة فهم و حافظه و قطور
او در گوش جهت گرانی سامعه مجرب و بدستور بخور کردن بنبه با آن و بگلاب تر کرده که داخل نمودن جهت ... جهت ...

از مجربات شمرده اند و طلای مجوشانیده او در روغن زیتون جهت شقاق لب و لرزیدنهای بارده و رعشه و ضربان کزاز
و داء الحیه بعد یل و شرب و ضماد آن جهت شکستگی اعضا و ضربه و سقطه و طلای شبره و سرخ کردن رخسار و با
ادویه مناسبه جهت ورم رحم و معده و امعاء و علل جگر و تفتیح سدد و قی نافع و سعوط بخور او با روغن زنبق جهت
درد سر بارده و مضمضه مطبوخ او جهت استحکام دندان و لثه و مالیدن روغنهای گرم بر عضو و درد ناک و پاشیدن
مصطکی بر او و بخور و بستن آن جهت تسکین و تحلیل درد بغایت مفید است و خائیدن او جهت رطوبت دماغی
مسهل نزد گویند مضر مثانه و مصلحش کردگان و کثیرا و دستور بکشیبانه روز در سرکه خیسانیده آن و بدلش بوزن او کندر
و با یک وزن و نیم آن علک البطم و در تقویت معده و جگر و اذخر و قدر شربتش تا یک مثقال و روغن مصطکی که یک وقیه او را در
یک رطل روغن زیتون با قدر مضاعف حل کرده باشند و محلل و ملطف عصاب و شرب و ضماد او جهت امراض رحم و سده و ضعف
اسهال رطوبی و علل جگر دو مثقال او جهت قرحه ریه و قرحه امعاء و طلاء او جهت آثار جلد و نیکوئی رنگ رخسار مفید است
و روغن درخت مصطکی که از برگ و ثمر گیرند بسیار جالی و ملطف و بسیار قابض و با سعد و اذخر جهت جرب انسان و حیوان
و اخراج کرم شکم و لزوجات نافع و قدر شربتش تا سه مثقال است **مصعی** تمر عوسج است **مصباح** الروم
کهرباست **مصارین** امعاست و مصران واحدان **مصارع** زعرور است **مصفی** الرعاب
ملسکی است **مصمع** نبیذیست که از آب میوه‌ها و انار بترتیب میدهند **مصل** به ترکی قراقوروط نامند
و در اصفهان تاراگو میدوان مایه دوغی است که طبخ داده غلیظ او را گشک سازند و تا سه او را بار دیگر جوشانیده
منعقد نمایند بسیار ترش سرد و خشک مسکن حدت خون و صفرا و تشنگی و رادع او رام حاره و طلای او در ریغ
و ورم زبان و غرغره او در ورم حار گلو از مجربات است و مضمضه او جهت قلاع حار مفید و او مضر معده و سوداوی
و مولد نفخ و قولنج و ردی الغذا است و مصلحش ادویه حاره است و جوارشات **مصص** بهنا و مجیه رمان البر
است و ثمرش حب القاقل **مطبوخ** آب انگور است که از طبخ به نصف رسد و او را منصف نیز نامند لطف
از مثلث و در افعال مانند اوست **مطهر** بیخ الختنه است **مطحیث** الوزاست و لوق لوز را باین اسم
نامند **مطر** باران است **مسطط** بلابا بجه گلنار است **الیسم مع العین** و بخیره **معا** بفارسی روده
و بترکی باغرساق نامند و امعاء گویند **معشوق** شال حسب ماهودانه است **مغر** با عوراست
معاسوس بیونانی نان است **مقار** صمغ الو است **معد** خصی الثعلب است **معین** مازریون است
مغاث بیخیست دراز و سطبر و پوست او سیاه و مایل بسبزی و جوفش مابین سفیدی و زردی و بهترین آن
خوشبوی مایل بشیرینی است و نزد بعضی بیخ رمان بری که آن گلنار است و نزد بعضی سورنجان است
و اظهر آنست که غیر و باشد و از جبال کرخ خیزد و برگش با خشونت و عریض مانند برگ تربه و گلش سفید

سفید و تخمش مانند حب السمنه و انطاکی گوید که قسمی از و در نواحی شام بهم میرسد و در مصر مستعمل و ضعیف الاثر است
در دویم گرم و در اول خشک و قوتش تا هفت سال باقی است و مسمن بدن و محرک باه و باتوت قابضه و مقوی اعضا
و با سکنجبین جهة صرع و خلط سودا و با عسل جهة امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس و تنقیه سینه
و ریه و گرفتگی آواز و سستگی اعضا و ضعف عصب و تشنج و استرخا آن و صلابت رحم و مداومت آن با اغذیه
و کثیر او جهة تسمین بدن و ضماد او با گل ارمنی جهة جبر کسر و و ثی و ضربه و سقطه نافع و تخم او در تحریک باه قوی‌ترین اشیاء
است و او مضر مثانه و مصلحش عسل و شربتش دو درهم و بدلش سورنجان و عاقرقرحا است و در ضمادات قلب
مغره داوراطین مغره نیز گویند و نزد بعضی بهترا طین مختوم است و آن خاکی است که از روم خیزد و سرخ
مایل بزردی با غبرة و به در دویم سرد و خشک قابض و مجفف و رادع و حابس نزف الدم جمیع اعضاء و حیض و
اسهال قاتل و اقسام کرم معده و حب القرع و با زرده تخم نیمبرشت و آب برگ بارتنگ جهة قرحه امعاء و مثانه و
شکر جهة فربه کردن بدن و طلای او با سرکه جهة حمرة و نملة و ورم حار و سوختگی آتش و زخمها و با روغن کنجد جهة نشر
بشره و براق کردن آن و حقنه او جهة قرحه امعا نافع و اکثار او مضر و مسدد و مصلحش شراب تیهاد و شربتش تا دو درهم
و بدلش گل ارمنی در ربع او و کثیرا است و چون دست را با او خضاب کنند و او را بشست حنا بنهند تا بیست روز رنگ
حنا باقی میماند مغنیسا اسم بنطی سنگیست قریب بمرقشیثا و بفارسی رنگ کاسه نامند که کاسه‌گران ظروف
را با او از آن رنگ حاصل میشود و آن بچند نوع میباشد یکی سیاه و یکی سیاهی و دیگری سرخ و یکی سفید و یکی
بیرون زرد و اندرون سرخ و محمد بن زکریا گوید که آن بر دو نوع است یکی را سهتانا مند و انثی است
و با نرمی میباشد و دیگری سرخ و مایل بسیاهی و حدیدی و آن ذکر است و بقول اکثر حدیدی سیاه و ذهبی
زرد و فضی سفید و نحاسی سرخ میباشد و در جمیع اقسام او نقطها و عیون ظاهر است و بقدری درخشنده که دارند
و گداز نده زجاج است و صاف کننده اند و او را قابل رنگ گرفتن میسازند و با آهن نیز این فعل میکنند در دویم
سرد و در سوم خشک و مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر البول و ذرور او ملتیام دهنده جراحات
و با سرکه و عسل رافع کلف و برص و در ازالهٔ چرک و روغن و امثال آن غریب الفعل و مضر دل و مصلحش عسل و شربتش
نیمدرم و بدلش مرقشیثا است معد باذنجان است و ثمر لفاح بری را نیز نامند مغافیر و مغار
سکر العشر است مغمومه فلبه باذنجان است مغناطیس حجر مغناطیس است مغاث
هندی کلر است مغلیاثا بلغة سریانی اسم حرف بابلی بوداده است مغز اسم فارسی
دماغ است مغز استخوان اسم مخ است مغره کاتهه طین مختوم است و مغره بمانی و مغره
بلغة نیز گویند مغز تخمها اسم فارسی لبوبست مفرح قلب المحزون بادرنجبویه است مغرو

زنگ مصفا کنند

اسم نوعی از فطر است **مقل** مراد از صمغ درختیست مانند درخت کندر و بسیار عظیم و در سواحل
بحر عمان کثیر الوجود است و صمغ آن هرچه مایل بسبزی و تلخی باشد مقل ازرق و مایل بزردی را مقل الیهود
و مایل به تیرگی و سیاهی را صقلی و آنچه از نواحی یمن خیزد بادنجانی میباشد و او را مقل عربی گویند و بهترین
او رسیده و صاف براق و تلخ است که زود حل شود و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و قوتش تا سه
سال باقیست در اول سوم گرم و در اول دوم خشک و جالی و محلل و ملین و مدر بول و حیض و رافع
حدت ادویه مسهله و باتریاقیه و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و شرب او جهت سرفه رطوبی و گزیدن
هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد و احشا و بواسیر و تقویت باه و تنقیه سینه از اخلاط فاسده و عرق النسا و نقرس
و احتباس حیض و مشیمه و عسر ولادت و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و با سرکه جهت رفع تسمین مفرط و
ضماد او ملین اورام صلبه و عقد عصب و ورم حنجره و فسخ عضل و درد پهلو و ریاح غلیظ و خون منجمد تحت جلد و
امراض رحم و مقعده و بواسیر و با بادهن صایم جهت ورم بلغمی و با دقیق و با اندکی مویز جهت اسقاط دانه
بواسیر و ثالیل و تحجر او جهت بواسیر و حمول او جهت رفع انضمام فم و ضماد مسحوق مطبوخ او با سه چندان سبوس
گندم که بجای آب رب انگور باشد و با قدری روغن گاو جهت ورم نفخه از مجربات و مضر ریه و مصلحش کثیرا و مضر جگر و مصلح
آن زعفران و شربتش یکدرهم و بدلش دو ثلث او مر و دو ربع او صبر **مقل مکی** اسم ثمر درخت دوم است
و با عفوصت و خشونت دارد و او را انس و خشک ای را فل نامند و ماکول است و درخت در شکل و در ثمر شبیه بدرخت
خرما باشد سرد و خشک و قابض قاطع اسهال و سیلان خون و مقوی معده و طبیخ او جهت تقطیر البول و نفث الدم
و جلوس در آن جهت منع انفجار رگها مفید و شرب طبیخ درخت او جهت قروح فرمنه و تنقیه بلغم و فطول لیف سوخته
او جرب و حکه و منع تولد قمل موثر است **مقلیه** عبارت از شیر گاو است که گرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه
نمایند و او مسکن حرارت و تشنگی و رافع تپها و تلخی دهن و خشونت سینه و مالیخولیا و اخلاط معده و ضعف جگر و حرقة
البول و جرب و حکه اخلاط سوداوی است **مقدونس** فطراسالیون است **مقلقل** قنب است
مقلونیا هلیون است که خرنیزه کرکه باشد **مقر** اسم عربی نبات صبر است **مکسه** فلوس است
مکناسس بلغت سریانی بنفشه است **مکنسه** ترنشیر اسم مخلصه است **مکری جاله** اسم هندی
دام عنکبوت است **مکوه** اسم هندی عنب است **مکس** اسم فارسی ذبابست **مکس عسل**
اسم فارسی نحل است **مکر** بهندی تمساح است **مکهاره** بهندی قور است **مکری** بهندی
عنکبوت است **المیم مع اللام و غیره** **ملح** بفارسی نمک و بترکی دوز نامند معدنی و مائی و نباتی
معدنی بهر دو آن سنگ است میگردد و آن جبلی و بحری میباشد و مائی آن ابهائیست که منجمد گردد و معدنی

و سایر احوال سابق بهرین گذشت **ملح** نفطی از جملهٔ معدنی و سیاه و بدبوی و با نفطیه است و از
آتش نفطیت او زایل شده سفید میگردد و در سیوم گرم و خشک و مسهل ترین اقسام نمک است و منقی در اخراج
بلغم و سوداتوی تر از سایر و چون روغن گل سرخ طلا کنند در رفع جرب و جوشش ابدا عجیب الفعل است و قدر شربتش
تا یکدرهم است **ملح** اسود از اقسام ملح العجین است و او سیاه بی نقطه است و در افعال مانند ملح نفطی **ملح**
العجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد و اکثر او سفید بعضی مایل بسبزی و بعضی مایل بسیاهی و بعضی مایل
بزردی است و بهترین او سفید است و صاف در آخر دویم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی **ملح** هندی
نمکیست شفاف و سرخ و مایل بسیاهی و قطعات او بزرگ در اول سیوم گرم و خشک و مسهل مار اصفر و سودا و بلغم
و محرک شهوت و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش تا یکدرهم و نیم است **ملح** المر نمک تلخیست
با میل بسیاهی و سفیدی و مایل بزردی و از همه اقسام گرم تر و قریب بدرجهٔ چهارم و در اندمال جراحات با صمغ
زیتون قوی تر از سایر است و قدر شربتش کمتر از یکدرهم **ملح** الطبرزد نمک معدنی جبلی است و بهترین او سفید
مسمی باندرانی **ملح** الزب بوره ایست که از درخت غرب تحمل ارند و در افعال قوی تر از بوره ارمنی است
ملح جینی بلغت مصر القراست **ملح** مسیحی شوره ایست و اقبر مذکور شد **ملح** الدباغین قسمی سیاه ملح
العین است **ملح** الصاغه و **ملح** الصاغه تنکار است **ملح** مختوم ملح هندی است **ملح** النار نوشادر
است **ملح** بربیه نوشادر است **ملح** القلی نمکیست که قلی را در آب حل کرده صاف نموده با آتش
منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شد و چون او را در سرکه حل نموده عقد کنند و با نوشادر بسایند و در نقل معادن
بمراتب اعلی مدیل دانسته اند و چون بازای هر سه درهم نوشادر یکدرهم زرده تخم اضافه نموده و با آتش
برشته با فشردن روغن او را بگیرند و عمل رصاص مجرب شمرده اند و او بر زردگوشت فاسد و منقی است **ملح**
بحری از اقسام ملح مائیست و یا آب باد رسیده حاصل میشود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب بملح اسود است
ملیح نوعی از علوسنج است و بزرگ سرخ است **ملوخیا** و ملوخیه خبازی بستانیست **ملیون** و ملیو
تخم برید کرنک است **ملیطن** بلغت اندلسی نقد یمانیه است **ملیطی** بیونانی اتمد است **ملیطرما**
زاج سیاه است **ملسون** زنجفر مخلوت است **ملیسون** قنطوریون دقیق است **مل** سیسالیوس
ملکا الکلیل الملک است **ملطانه** وینیاقوس است **مامح** بضم اول و تشدید ثانی اندروطالیس
و بلغت مغرب تاتلی است **ملوح** بلغت شام قطف بحریست **ملح** بفتح اول و ثانی و خای معجمه اسم نارست
جراوست **ملین** اسم هندی کندش است **ممسک** الارواح اسطوخودوس است **ممسک**
الحوامل دوار المسک است **ممولا** بهندی طرو غلوریس است **من** اسم عربی مجموعه شبنمیست که

که منعقد گردد و شیرین گردد و مثل ترنجبین و گز انگبین و هرچه به نبات مسمی منعقد شود سم است مانند قسمی از شکر
العشر و آنچه از نبات قابضه حاصل شود قابض و از مسهله مسهل است **میخ** بفتح اول تحتیت و بکسر اول درخت
بادام تلخ **میشح** زرادشان اسم فارسی است و آن تخمیست شبیه بنانخواه و سرخ بالیده تر از آن و نزد بعضی
تخم خیری بری است مسکر و مفرح و اکثار او مغیر عقل است **مشم** درخت المنسم مذکور شد **مسنطرا** ابک
است **منتشه** بلغة مصر غالیس است **منصصت** اسم مطبوخ است **منخوسه** باروین
است **منده** اغورس بیونانی بیروح مس است **منثور** خیری و خشخاش را شامل است **منیل**
بشیرازی اسم سمیه است **منک** بهندی ماش است **مندوه** بهندی نوعی از دخن است **منشر**
بهندی طباشیر است **منسل** بهندی زرنیخ سرخ است **منیدکی** بهندی ضفدع است
مندویل بهندوی جوز القی است **منجت** بهندی فوه است **المیم مع الواو وغیره**
مو اسم یونانی بیخ نباتیست برگ و ساقش شبیه به شبت و ساقش از آن سطبرتر و بالقدر دو ذرع و بیخش
باریک و دراز مایل بزردی و متفرق و بعضی راست و بعضی کج و خوشبو و در خائیدن دهان را خوشبو کند و با اندک
گزندگی و بفارسی ریشه و الا گویند و آن سنبل جبلیست چنانچه انطاکی تصریح نموده و قوتش تا دو سال باقی
است و در دویم گرم و در سیوم خشک و با قوة قابضه و مدر بول و حیض و ملطف و منوم و مفتح و مسکن درد مثانه
و گرده که بسبب اجتماع فضول باشد و جهة ریاح معده و پیچش و درد مفاصل و رحم و سینه و ضعف جگر و معده و
تحریک باه و نضج منی و رفع بخار بد بوی و بلغم لزوجات و تصفیهٔ آواز و امراض عصبانی نافع و امراض جلوس در طبیخ
او جهة عسر البول و احتباس حیض مفید و مضر سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل و مصدع و مصلحش خیسانیدن در سرکه
قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بهموزن آن سنبل الطیب و بهموزن آن جوزبوا است و گویند قطرا سالیون بوزن آن
شیخ الرئیس در تعریف فرموده که بیخیست مختلف الشکل و در رنگ شبیه بغاریقون و این حرا گویند بیخیست سفید مایل بزردی
و دراز و خوشبوی بغدادی این تلمید و جمعی کثیر بنهجی که در اول تعریف مذکور شد قایل اند و تعریف او مذکور به ریشه والا
صادق می آید والله اعلم **موصیا** لغت یونانی و معنی حافظ الاجساد است و بفارسی مومیائی نامند آب چشمه ایست
که بلاد فارسی مانند موم منجمد میشود و در بعضی جبال گیلانات و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و آنچه در
سواحل دریا و مغرب یافت میشود بجوالی فاش و بلاد ایران نیست و بهترین او سیاه براق است که بد بوی نداشته باشد و اسحق
فرموده که بهترین او آنست که چون جگر گوسفند در گرمی بنیج با نیره پلی شکسته شق کرده بدان بمالند التیام یابد در اول سیوم
گرم و در دویم خشک و نزد بعضی خشکی غالب بر گرمی است و قوتش تا پنجاه سال باقی است و مقوی دل و مفرح و
محلل مواد بارده و مقوی اعضا باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیفه و سریع

النقرس و جهت لقوه و فالج و رعشه و لقوه و مسمومات مشروبه و درد معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق
رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلسل البول و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان گزیدن
عقرب و شرب محلول او در رب عنبها و ضماد او جهت شکستگی اعضا و بیرون رفتن مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عصب
عضل و بیدبید با عناب و عسل و امثال آن جهت سرفه و با سکنجبین جهت خفقان و با آب کرفس جهت سپرز و در علتی با مسادات با آب
مناسب آن آشامیدن بهتر است و قطور او با روغن گلسرخ جهت گرانی سامعه و با کافور جهت امراض بینی و سعوط او
مرزنجوش و مانند آن جهت تنقیه صرع و امراض دماغی و غرغره او با رب توت و مانند آن جهت ورم گلو و با شیر جهت اعراض
اعضای تناسل و یک قیراط او با دو دانگ گل ارمنی و یک دانگ زعفران جهت صدمه جگر و معده و با آب کاسنی و عنب الثعلب
و طلای او با روغن گاو جهت گزیدن عقرب و حمول با روغن زیتون و بابونه جهت تقطیر البول و استرخای مقعده و عذر
و دلوک او با عسل جهت لکنت زبان و مسوح او با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک باه
و جماع و با اشربه مناسبه جهت تب ربع نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش در شکستگی اعضا نیم درهم
و در سایر امراض از یک قیراط تا یک دانگ و بدلش قفر الیهود است و ارسطو گوید و چون مومیائی خوب با پیه خوک
غیر تکسود در گوشت اصم مادرزاد گذارند رفع کری میکند و مومیای انسانی در ازمنه سابقه جهت حفظ جسد میت
از تعفن بمر و عسل و مومیای و قفر الیهود و امثال آن طلا نموده اند و چون اکثر جهای بلاد مغرب را آب بحر محیط اگر
هرچه از اجساد و اعضای موتی را امواج بساحل رسانیده و میرساند از اجهال بجای مومیائی صرف نموده و مینمایند
و از رصد الاقالیم بلیناس ظاهر میشود که معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده و بالفعل سامان مغرب است
و چندین درجه در آب معمور است و از ثقات در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیای دو قسم است یکی از جبال و یکی از قبور
موتی که جهت حفظ صحت جسد بر آن طلا می کرده اند و آن غیر اعضای انسانی است اگرچه در جبر و کسر نفعی میکند لیکن
شرب آن حرام است و مورث کوری فساد بدن و مضرتهای بیغایه است موز هندی کیله معرب از اسم هندی است
و بعربی طلح نامند درخت او شبیه نبات ذره و مربع و تا سه ذرع میشود و برگش دراز و عریض تا یک ذرع و دو ذرع
سبز و تقید رخیار کوچکی بمقدار رسن او را چیده در میان کاه میگذارند تا زرد و شیرین میگردد و ثمرش تا هفتاد روز
و موقوف بزمانی و فصلی نیست و رطوبت ثمر او لذیذ و شیرین و مانند عسل است و در فلاحه مذکور است که چون داخل
در فلقاس غرس نموده تسقیه کنند و سرگین اسپ بمحل غرس بریزند درخت موز میشود و او در گرمی معتدل و در
و مسمن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد از هضم کثیر الغذا و مولد خون و محرک باه محرورین و جهت
و سرفه و خشونت حلق و طلای او با سرکه و آب لیمو جهت کلف و سعفه و جرب و حکه و با آب تخم خرفه جهت کلف و

رنگ رخساره و خاکستر پوست او و پوست درخت آن جهت التیام زخمها و منع نزف الدم و ضماد

و برگش جهت تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سدد و ضعف هاضمه و مصلحش شکر عربی زنجبیل است
مولو بدانا مرداسنگ سفید کرده است موقوطس بلغت عبرانی قطر است موم اسم
فارسی شمع است موقد النار کبریت است موریون نوعی از بیبرونج است که برگش سفید
و شبیه به برگ چغندر باشد موریقی بیونانی ظرفاست موغالی بیونانی ابن عرس است
مولیقون رومی ایار است مولی بیونانی حرمل عربی است مون میون مو است اسقوم اسم
بربیت و گویند اسم فارسی اذخر است موراموان پرسیاوشان است موفیون نوعی از تخم
پنبه است مورد اسم فارسی آس است موش بفارسی فار است موشش کور بفارسی
خلد است مویز بفارسی زبیب است مویزک عسلی اسم فارسی دبق است مویزک و مویز
کوهی اسم فارسی مویزج است مومیای کوهی قفر الیهود است مورچه بفارسی نمل است
موسیر اسم فارسی بصل البر است موش دشتی یربوع است موحه بلغت اصفهان
قنابری است موچرس هندی شکوفه نوفل است موتهه هندی سعد است مولی بهندی فجل
است موسے بهندی [illegible] لو است موساکنی بهندی ماش هندیست مور بهندی اذان الفار
است موندی بهندی توتیا است مونک بهندی کادریس است مونگ بهندی ماش است
مها بضم اول و بالف آخر و بدستور بیای آخر اسم نبطی سنگیست که از نواحی روم و صعید مصر خیزد و سفید
و شفاف و مانند بلور و بسیار صلب و مثل سنگ آتش زنه آتش از و ظاهر میگردد و در خون گرم میشود و در جای
که منفتا بهم میرسد او نیز یافت میشود و قسمی از آن غیر شفاف و از و صلب تر شبیه به نمکسنگ و او را کوبیده ظرف
میسازند و او غیر حجر سلوان است در دویم گرم و خشک و با مروارید و شکر قالع بیاض چشم است بی الحمی و ضماد
از و با نمک و نوشادر و زعفران و سرکه و عسل رافع ثقل زبان و از مجربات شمرده اند و مفتت حصاة و مدر بول
و تعلیق او بر ران راست جهت عسر ولادة و بر اطفال جهت از خواب جستن ایشان و رفع دیدن خوابهای پریشان
و داشتن او در دست راست جهت قضای حاجات و ضماد او بر پستان جهت زیاده کردن شیر و رفع انجماد آن
مهلبیه بفارسی فرنی نامند از جمله اغذیه لذیذ است که از برنج و شیر و شکر ترتیب دهند و اول او را روغن بالی
جهت مهلب بن مغیره اختراع نموده جهت تقی طعام که از ریختن سوداء المعده ناشی شده باشد گرم و تر و جهت نفی
طعام که از ریختن سوداء المعده ناشی شده باشد گرم و تر و جهت مالیخولیا و جنون و دردسر یبسی و فربه کردن بدن
و تولید خون صالح موثر است مهید از پوست مهلکی مهلوفی اسم هندی سوسن است مهار
اسم هندی سناکی است مهوره اسم هندی حمام است مهندی اسم هندی حنا است

بهندی عیل است مهر گیاه اسم فارسی یبروح الصنم است مهره مار اسم فارسی حجر الحیه است
میسق اسم عربی است و بیونانی لوطوس نامند و درختیست قریب بجوز رومی و برگش باریکتر و زواید
او بیشتر و شبیه ببرگ کرفس و چوبش مایل بسیاهی و سخت و خوشبو و صلب و دانه او سیاه و از دانه کنار کوچکتر
و بانندی در دوم گرم و خشک و مقوی معده و گرده و منقی رطوبات و حقنه با نشاره چوب او جهت سحج و قرحه
امعا و ضماد او را جهت داء الفیل و تحلیل اورام از مجربات دانسته اند و طبیخ او جهت استحکام مو و دانه اش
جهت سرفه نافع و بیخ و شاخ او را چون سه روز بر اده صلبه به بندند و هر روز تجدید نمایند در بیخ آن و فتق
مجرب دانسته اند **المیم مع الیاء** میعه سایله اسم عربی صمغ درختیست بسیار خوشبو و انچه از
درخت تراوش کند اشقر مایل بزردی و بقوام عسل میباشد و بهترین اقسام است و هرچه از فشرده اجزا
درخت حاصل میشود مایل بسرخی و غلیظتر است و انچه آب او را بطبخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی بمیعه یابسه
است و مولف کتاب مرشد گوید که یکنوع او سفید می باشد و یکنوع سرخ و محمد بن ذکریا گوید که ان صمغ درختی
است مسمی بقیهر (?) در بلاد شام شبیه بدرخت به و قوتش تا ده سال باقیست در سیوم گرم و در دویم خشک و محلل ریاح و ملین
منضج مدر بول و حیض و مقوی اعضاء باطنی و سه درهم تا چهار درهم به آب گرم مسهل قوی بلغم و جهت جذام و سرفه و زکام
و نزله و درد سینه و ریه و استسقا و سپرز و گرده و مثانه و درد کمر و درد رکبتین و گرفتگی آواز و طلای مطبوخ او به روغن
زیتون جهت ماندگی و لرزهای بارده مجرب و گزاز و رعشه از مجربات است و بخور او جهت درد سر و نزلات
و زکام و جذام و قطور او جهت امراض گوش و ریاح غلیظ و فرزجه و بخور او جهت احتباس حیض و طلای او جهت جرب
بهترین ادویه و باضمادات جهت نقرس و مفاصل و مقوی فعل ان و مضر به ریه و مصلحش مصطکی و شربتش از یک مثقال
تا سه درهم و بدلش روغن یاسمین و چند نیز و بعضی بوزنش [illegible] رطب است میعه یابسه
نزد بعضی ثقل اجزای درخت اوست که سایله را از ان افشره باشند و نزد بعضی آب مطبوخ ان و در گرمی و
خشکی [illegible] در همه افعال مانند سایله و باقوه قابضه است [illegible] ابو اسیر و حیض و مسقط جنین
و مانع انضمام فم رحم و صلابت ان و بخورش جهت رطوبات و [illegible] هوای وبای موثر است
و مصدع و مصلحش [illegible] و بدلش [illegible] تا دو مثقال [illegible] سینجبیج معرب از می تجنه فارسی است
و بفارسی عقید العنب نامند و آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث [illegible] گردد و ان مایل بترشی میباشد
و در کیفیات در شاب ترشی گویند و چون دوشابه را بجوشانند [illegible] و آنرا دوشاب گویند [illegible]
در دوم گرم و در اول خشک و محرک باه و ملین طبع و موافق [illegible] و در سحر [illegible]
[illegible] غلیظ و مصلحش آب لیمو با سرد [illegible] و بدلش دوشاب انگور [illegible] نوعی از زبد البحر و بفارسی [illegible]

گرم ابواب نامند جهت احتباس حیض و حصاة و درد گرده و سپرز و استسقا نافع و در سایر منافع مانند زبد
البحر است میبه اسم فارسی شربت به است که با شراب و یا با آب انگوری و یا شراب انگوری ترتیب دهند
میفختج مدبر می پخته ایست که شکر و عسل بار دیگر جوشانیده باشند میفرج می پخته ایست که در مدبر آن
هیل و جوز بوا و قرنفل و امثال آن اضافه کرده باشند میویزج زبیب الجبل میبختج اسم فارسی
شرابیست که با سنبل رومی و یا سنبل هندی ترتیب داده باشند میلیحلوس مغزه است میقونیون
شنبلیت گران است مینوشش شراب سوس است میهار ابرونت و نزد بعضی اقحوان میخک
اسم فارسی قرنفل است میموق اسم فارسی فرد است میپهل بهندی جوز انگوسل است
میتهی بهندی حلبه است

حرف النون مع الالف

نانخواه اسم فارسی و زنیان نیز نامند
و بعربی و لوکی سرگو بند و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است شبیه بانیسون و از آن کوچکتر و اشقر مایل بزردی و تند بو
و با حرافت تندی طعم و قوتش تا چهار سال باقی است در سیوم گرم و خشک و مجفف و مدر بول و حیض و عرق و تریاق
سموم و محلل ریاح و دافع فواق و رطوبات لزجه و درد سینه و صلابت جگر و سپرز و مغص ریحی و آنچه بسبب دوای
سمی مسهل باشد و منقی چرک و لزوجات سینه و جهت رفع عادت افیون و مضرت آن و عسر بول و حصاة و قی
و غثیان و ازدرغ بدبوی و تخمه و فساد اشتها و تنها خصوصا رفع و سردی احشا و بهق و برص و با عسل
جهت احتباس بول مبرودین و کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت محرورین و جهت جمیع امراض رحم و کسی که
اطعمه غذائیه لذیذ نیابد نافع و با سفیدی تخم مرغ جهت ناف برآمده مجرب با عسل جهت درد جمیع اعضا و تحلیل اورام
آن از مجربات خصوصا با طین قیمولیا و بدستور در رفع خون منجمد تحت جلد سپیدیل و با ادویه برص و اتا مقوی فعل آن با رفع
جهت بثور لبنیه و با کافور مسوس زعفران جهت ورم انثیین و تقطیر آب او جهت رفع درد گزیدن عقرب سریع الاثر و قطور او جهت
گرانی سامعه و بخور او فرزجه و حقنه او جهت تنقیه رحم از رطوبات و بدبوی نافع و خوردن و طلا نمودن بریدن بانی صبیه
مورث زردی جلد و شربتش مثقال و رطل شیر جوشانیده نصف رسیده باشد با یک وقیه شکر که بر بالای محروم خورده
شود باعث فربهی و افراط گردد و ناشتا خوردن همین رافع سنگ گرده و مثانه و از مجربات و مصدع محرورین و مضعف
و منقل شیر مرضعه و مصلح آن ترمس و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در غیر تسمین شونیز است و عرق نانخواه جهت
فالج و رعشه و امراض عصبانی مفید و عفریش در حال نفع میکند و چون با دارچینی و گاوزبان عرق بکشند
نایب شراب خمر است و روغن او که بقرع گرفته شود بهترین ادویه ریاح و دردهای قرحه و اورام بارده است و
چون در آب لیمو بقدر یک انگشت او را بپوشانند بخیسانند و خشک کنند و هفت بار تکرار نمایند جهت اعاده آن
مجرب است نارجیل او را جوز هندی نامند درختش مانند درخت خرما و میوه از هفت سالگی بار رسیده

سال عمر میکند و در اوایل میباشد شیرین و لذیذ و چون او را طلوع ثمر و شاخ انرا بریده کوزه بران نصب کنند آب
در ان ظرف از یک رطل تا پنج رطل جمع میشود و او را سیندهی نامند و حلاوة او تا یکروز باقی است و در اسکار و تقویت
باه و تفریح بهتر از خمر است و بعد یکروز مانند سرکه ترشی میشود و آبی که از شاخ بی بارکه قسم نر اوست باین قسم گرفته شود
تاری نامند و لیف درخت او مدتها فاسد و سند سبس نمیگردد و ظرفی که از آن ترتیب دهند حیوانات موذی پیرامون
مظروف آن نمیگردند و نارجیل تا آخر دویم گرم و در اول خشک و مفرح او بسیار گرم و خشک و با مضرت دست
و آب او گرم و تر و سرکه او در اول گرم و در سیوم خشک و مغز نارجیل مولد منی و مسخن گرده و گرده و مسمن بدن و مبرد دینه
و مدر خون و جهة تقطیر البول و سردی مثانه و درد مفاصل قرمن و خوشبوی دهان و رفع هلاک بارد و بلغمی و سوداوی
مانند فالج و جنون و امثال آن و ضعف جگر و ترویح باطنی و بواسیر و با شکر جهة تولید خون صالح و تقویت حرارة
غریزی نافع و جرم او دیر هضم و مولد خون غلیظ و مصلح ان شکر و نبات و مضر محرورین و مصلحش میوهای ترش
و لیمو و فاسد و متکرج آن مورث غثیان و غشی است و قدر شربت از جرم او تا سه مثقال و آب او تا سه اوقیه و شراب
او جهة جنون و مالیخولیا و تقویت باه و سرکه او مسهل کرم شکم و حب القرع و جهة تقویت هاضمه و مهرا کردن لحوم مؤثر
و خاکستر پوست او جالی دندان کلف و نیکوکننده رنگ رخساره و رافع نمش و جرب و حکه و با حنا مقوی موی و روغن
او که کوبیده و جوشانیده از ان اخراج کنند شربا و ضمادا جهة تقویت فهم و تولید پیه گرده و رفع درد مثانه و ریاح آن
و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید و قدر شربتش تا سه مثقال نارجیل بحری ثمریست غلافدار مانند
نارجیل و تقریبا بقدر خربزه در طولانی میباشد و منبت او معلوم نیست و از روی دریا اخذ میکنند مغزش سفید مایل بزردی
و سطبری و بسیار صلب و پوست او تیره مایل بسبزی مانند نارجیل و غلافش سیاه و سطبر و خوردن آب از غلاف او
رافع سموم و مضرت آنها است و او مقوی و مفتح قوی و بتقیید ابدا او که بر روی سنگ سائیده باشد در رفع سموم
هوام و افعی و افیون و امثال آن مجرب و قوی تر از تریاق کبیر و علامت خلاصی از سم رفع قی است و تا قی کند
باید مکرر داد و ضماد او بر موضع گزیده عقرب و زنبور و هوام رافع الم است در ساعت و قدر ربع [illegible]
یک حبه یکدو بار بگلاب بنوشند حافظ صحت و رافع لرزه مرکبه و بارده و فالج و مفاصل است بقی و رافع مرض
و با و اختلاف ابهات و جاذب اخلاط ردیه از عمق بدن و دافع او هست بتکرار قی و چون در بدن [illegible]
دیگر بیند ربا و قتال است نارنج معرب از نارنگ فارسی است ریشه و پوست درخت نارنج [illegible]
او در دویم گرم و خشک و ترشی او در اخر سیوم سرد و خشک و با لزوجتی که موافق سینه و نزلات و سرد [illegible]
است و در برگ و پوست او تفریح عظیم است جمیع اجزاء او در همه امور بهتر از ترنج و ضماد پوست زرد او [illegible]
درد سر مجرب شرب یکدرهم و نیم ان که خشک کرده باشند با آب [illegible] جهة بیخ و اخراج کرم شکم و قی [illegible]

وغثیان از مجربات وضماد پخته و مهرای نارنج تنها جهت جرب وحکه و بثورهای سر ونرم کردن پوست
وجلد بدن مجرب ودر بوییدن او وبرگ آن انفع طاعون و فساد هوای وبائی پاشیده پوست وشکوفه او جهت عسر
ولادت مجرب وحمول آن مدر حیض وشرب او رافع سم عقرب و هوام وترشی او با شکر مسهل صفرا و مدر ادرار و رافع خمار
وامراض حاره وعصب غیر صحیح واکثار او مسمن جگر ومصلحش عسل وشکر ودو درهم از تخم مقشر او تریاق گزیدن
جانوران وبدستور شربتهای باریک درخت او با شراب همین اثر دارد ودر سایر منافع مانند ترنج ولیمو است
ومضر نارنج باعصاب کمتر است وروغن نارنج که پوست او با شکوفه در روغن کنجد سه هفته در آفتاب گذاشته باشند
در جمیع افعال قوی‌تر از روغن ناردین ودو مثقال آن پادزهر سموم بارده حیوانیست وبوییدن شکوفه او مقوی
دماغ ومحلل زکام وعرق او که مسمی بعرق بهار است در دوم گرم وخشک وجهت ضعف دماغ وتفریح وتقویه اشتها
وباه وسده مصفات ونزلات ودرد سینه وقولنج وتشنج وخفقان وغشی بدل اوست او هفت روز هر روز
ده وقیه با شکر وربع درهم مرجان جهت دفع سنگ از مجربات است وآب گرم جهت اخراج سنگ گرده ومثانه وشربت او
نافع است جهت قطع اسهال رطوبی نافع وحمول او با ستیم جهت اصلاح رحم وبا شیره بادیان جهت اعانت حمل از مجربات دانسته
اند واکثار بوییدن او مورث بیخوابی وبهوا مضر عرق بهار است ومصلح او گلاب وقوتش در ظرف مسی تا هفت سال
باقیست ودر شیشه تا یکسال **نارقیصر** اختلاف عظیم در او واقع است نباتیست در یکساق و بسیار سرخ وگلش
مایل بزردی وخوشبو واز روم آرند ودر مصر او را ساق الحمام گویند وآنچه در کتب اهل هند معلوم میگردد [illegible]
که او را بهندی گویند ولغت ایشان ناکیسر نامند واو مفرح ومقوی اعضاء وبا منافع بسیار است چنانکه در هوفاریقون
مذکور شد وظاهر آنست که معرب از ناکیسر هندی باشد بجهت سرخی نارقیصر ودر مصر ساق الحمام نامند **نارمشک**
اسم فارسی شکوفه نباتی است سرخ مایل بزردی واز نخود بزرگتر ودر شکل شبیه انار کوچکی که تر بخته باشد
ودر خراسان کثیر الوجود است ودرخت او بقدر انار وخیری نزد بعضی او و نارقیصر یکی اند واصلی ندارد چه در نسخه
ارسطو هر دو مذکور اند ودر اول دوم گرم وخشک مانع صعود بخارات بدماغ ومقوی دل وجگر ومعده واسعاف لطیف
اخلاط ومانع تحلیل ارواح وجهت مالیخولیا واسهال ونزف الدم وضماد او جهت رفع عرق وتخفیف رحمها نافع ومسهل آن
ومورث زردی رخسار ومصلحش روغن بادام وکاسنی وقدر شربتش دو مثقال وبدلش نیم وزن او پوست بیخ
بزر او زنجبیل وسدس آن سنبل الطیب است **ناطف** بفارسی حلوای تسپید نامند کثیر الغذا وموافق سینه
وریه وسرفه وخلط بلغمی وسخن بدن وجهت التصاق سودا بمعده نافع ومضر محرورین ومصلحش ترشیهاست **نام**
فارسی ابن جراد گویند چون مرا با تبوعات مشوش کشند باین اسم مسمی است و بغدادی ناررا الجهنمی گفته رطان
استعمال کرده وجهت تسمیه از بدیده وممکن که بعضی اقسام باشد مشوش با تبوعات از جمله سموم ودر

العسل شراب عسلی است در سیوم گرم و در دویم خشک محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ
صحت مبرودین و مقوی حواس جهت امراض بارده مثل فالج و رعشه نافع است و چون بطریقی که مذکور میشود
ساخته شود افضل از خمر دانسته اند عسل دو جزو باران خشک یکجزو و جوز بوا عشر مان بسباسه قرنفل هر یک نصف
عشر مان زعفران سدس عشر مجموع را در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر عشر از عسل
تا قوام اضافه کرده بجوشانند تا ثلث بسوزد نبیذ السکر شراب سکریست لطیفتر از مویز آب و گرمی دنیت و
موافق با تهیج و سوداوی است و آنچه از آب نیشکر سازند محرق اخلاط و مولد صفرای کراثی و زنجاری دانسته اند
نبیذ التمر شراب خرمائی نامند گرم و خشک تر از مویزی و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و بهیران است موافق
و آنچه از شیره تلخ سازند در اول گرم در دویم خشک و بهتر از خرمائی قابض و مقوی معده و مدر بول و بعد از مویز
بهتر از سایر نبیذ است نبیذ الدبس و السیلان شراب دوشابیست که از شیره خرما سازند در افعال
مثل شراب خرمائی است نبیذ الارز بفارسی نوره نامند و در مصر مزر گویند و آن شامل نبیذ ارز و جو
از ارز جو و گندم و سایر حبوبات است و آن مالت مسیح و نیکو کننده رنگ رخساره و محرک اشتها و بسیار مست کننده
و قاطع باه و چون عسل اضافه نمایند محرک است و مورث سکر و مضر ضعیف الابدان و مصلحش ماهی تازه است و
آنچه از جو ترتیب دهند نفاخ و بی تفریح و مسهل و مدر و مفسد باه و هاضمه است و بوره از ارز و دره نیز نامند
اوست نبیذ الفواکه شرابیست که از آب میوه های بعمل آرند مثل توت شیرین و امثال آن بهترین از نبیذ
حبوب و مسکر و سریع الفساد و نفاخ و مصلحش عسل و ادویه حاره و خوشبوی است نبق بار درخت سدر
است مذکور شد و بفارسی کنار نامند نبات الملایکه راسن است نبات الرعد فطر است نبات
الاسد بیت است نبات اسم فارسی فانید است نجیل اسم نیل است و هر گیاهی که بسیار
باشد بعربی نجم نامند نحب اسم جنس پست نباتات و اسم مخصوص سلیخه نحناق اسم هندی قسمی
از بیش است نحاس بفارسی مس نامند و نوعی از معدن شکون میشود و مس است گویند و روی عبارت
از وست و بعربی صفر و بیونانی طالیقون نامند و از آن زرد و درخشنده است و در طالیقون مذکور شد و نوعی
که از گداختن سنگ خالص بهم رسد و بعضی از آن مایل بزردی و اکثر آن سرخ میباشد و از نحاس مراد همین نوع
است و چون او را با عشر آن روی توتیا گداخته زرد میشود و بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع گویند و چون
صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابر آن مصنوع او را باین اسم شایع کرده اند و چون مس را اقلیمی بگدازند نقش سفید روی
زنوع نامند و چون باروی توتیا و قلعی ممزوج گردد مسمی به نحاس است و او در سیوم گرم و خشک و محلل و مسهل
مارا صفر و طلاهای او جهت جرب و سکه و سستی بدن و دفع ماندگی و تحلیل اورام نافع چون در سرکه چند روز بگذارند

وضماد آن با سرکه ضماد نمایند در دفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و خوردن غذا در ظرف حلبی
آن بسیار بد است خصوصاً ترشیها و لبنیات و در قلعی دارد مدتی دراز گذاشتن غذای گرم جایز نیست و آنچه مس
را سفید و پاک کند یافتن صفایح رقیق و ترشیها اگر اندازند خصوصاً آب سماق و سرکه و پاشیدن سرکه بعد از
گداز رافع مختلطات است و تخم بادنجان باعث زود گداختن او **نحاس** صینی طالیقون **نحاس**
قبرسی مس سرخ مایل بزردی است **نحاس** محرق روسختج است **نحام** نوعی از طیور آبی است و بترکی
و بفارسی القو نامند از غاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی مایل بزردی است
و بسیار فربه میباشد گرم و تر و غلیظ او غالب مولد خون متین و محرک باه و مقوی و مضر محرورین و مصلحش
در سرکه پختن و فانیذ بعد از آن است **نحل** زنبور عسل است در سیوم گرم و طلاء رطوبتهٔ او رافع درد گزیدن زنبور
و محلل اورام است و چون بچه بسیار آورده او را در سایه خشک کنند و یکدرهم با پالوده آرد گندم کرده مثقال
باشد و شکر تخمینا ببوشند در اندکی زمانی بدن را فربه کند و مجرب است **نخاله** سبوس حبوب است و از
مطلق او مراد سبوس گندم و او از آرد گندم خشک تر و حرارتش کمتر و جالی و ملین طبع و آب مطبوخ او با شکر
و عسل جهت سرفه و ربو و خشونت سینه و تغذیه ناقهین نافع و نان او قابض و مجفف رطوبات معده و ضماد مطبوخ
در شرب و امثال آن جهت تسکین درد پستان و ورم آن که از انعقاد شیر باشد و با نمک گرم کرده جهت گزیدن
افعی و تحلیل ریاح اعضاء و مطبوخ او در سرکه جهت حکه ساعیه و جرب متقرح و اورام حاره و با روغن زیتون و سرکه
جهت ضربان مفاصل و مطبوخ او در آب برگ ترب جهت درد گزیدن عقرب و بخور ضمایده او در سرکه جهت [illegible]
نافع و نطول نخاله جو جهت حکه و بخور نخاله عدس جهت رفع قمل و رشک و بخور نخاله باقلی جهت منع ریختن شکوفه درخت [illegible]
آزموده است **نخاع** بفارسی مغز حرام نامند و جمیع افعال قریب بدماغ و ملین صلابات و در چرک او [illegible]
زخمها بی بدیل **نخود** اسم فارسی حمص است **نخود** الوندی و **نخود** مریم بلغت اصفهان زراونده مدحرج
است **النون مع الدال** **ندیره** نیز بفارسی کشنامند و مخترع آن بختیشوعه اند و آن مقوی
حواس و محرک باه و مصلح هوای وبا و رافع زکام است بخور او شربا و طریق [illegible] او در دستور اول مذکور است
[illegible] مع صعتر بریست **ندی** کاکیر اسم سرطان نهری است **نردک** اسم فارسی [illegible]
بعربی رازیانه بزرگتر و سفید و از کرمان خیزد امین الدوله گوید که مخبر صادق بمن خبر داد که [illegible]
کرمان خصوصاً بلوک سیار باشد در اول بهار نباتی میروید برگش شبیه به برگ خربزه و چون بقدر [illegible]
شکل برگش منقلب میگردد و دو تا براند و آن وقت اهل کرمان آن را نشان میکنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن
با آن نشان بجویند و بیخ او را افعی نامند و علامت خوبی او آنست که چون [illegible]

بگذارند در ساعه از جوشش باز ایستد و چون در تنور اندازند تا نها از تنور بر نپرد و از خواص اوست که چون پلنگ
از زائیدن بسیار آزار گشته هرگاه از آن بخورد دیگر حامله نمیگردد و هر که را پلنگ خسته خورده باشد بار سال دیگر از آن
مکان آن جراحت میدرد و با سبزی میباشد بخلاف آنکه آنچه او را نیافته باشد چه آن سفید است و در سرگین پلنگ هم گاه
یافت میشود و به دستور در فرج و در رحم آن حیوان و شیر او را با یک طسوج زن بخورد یا فرزجه یا تعلیق نماید هرگز آبستن
نگردد و اگر مرد او را تعلیق نموده مباشرت کند به دستور مانع حمل است و در ورد تعلیق او جهت رفع خنازیر و ریح الشوکه
مجرب دانسته اند و زیاده از یک طسوج او مورث لاغری بافراط است و در دست داشتن آن باعث سرعت
ولادت است و چون ناصور به بند نجیم او زیاده شده ناصور کمتر میشود و به تجدید او رافع ناصور بالکلیه است
نرجس معرب از نرگس فارسی است و قدحی بری و مضاعف را بستانی نامند و چون بسیار در آن شکل صلیب شق
کرده غرس نمایند قدحی مضاعف گردد و در سیوم گرم و خشک و تخم سیاه و در دوم گرم و در اوایل تر و قوتش تا سه
سال باقی است و جالی و جاذب کشنده اقسام کرم شکم و محلل قوی و شرب مطبوخ او بغایت منقی قوی خصوصا با عسل
و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و مخرج هرچه در معده جمع باشد و التیام دهنده زخمهای ظاهری و باطنی
و ضماد بیخ او جهت التیام جراحات عظیمه و وتر و رباط و عصب مقطوع بی بدیل و مسحوق او با عسل جهت درد مزمنه
مفاصل و نقرس و با کرسنه و عسل جهت تنقیه قرح و گشودن دمبله و شوار و نضج و با آرد گندم جهت اخراج پیکان
و امثال آن از بدن و با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و آثار جلد و ستهای جهت قوی کردن قضیب بر مالیدن احلیل
جهت منع علیه از مجربات است بشرطیکه او را سه روز در شیر خیسانیده خشک کنند و ضماد او جهت سعفه و منع نزلات
و شکستگی اعضا نافع و ذرور او قاطع خون جراحات و التیام دهنده آن و رائحه بسیل و ناخنه و بوییدن او جهت درد
سر بارد و گشودن سده دماغی مفید چنانچه جبرئیل بن بختیشوع گفته که هرگاه خواهد در زمستان زکام بهم نرسد او را
بوی نرگس کند و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و کافور و در سایر افعال کلی او مانند بیخ است و شربتش از یک مثقال و تخم
او تقدیر نیم مثقال محرک باه با پوسین و با سرکه رافع نمش و آثار و فرزجه پیاز او مدر حیض و مخرج جنین و منقی رحم و روغن
نرگس که بگذر گل او را در روغن کنجد تجدید کرده باشند محلل و مسکن درد سر سوداوی و ریحی و مفتح فم رحم و در
درد های موافق امراض عصبیست. نرجس بفنس. یونس گوید نباتیست که مانند حنظل جوت او تخم دارد و با جرایت
بسیار خشک و عفص و مالیدن او با روغنها مدر عرق و ضماد او با شراب جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت به بوی بینی
رعاف بسیار موثر و قاطع اسهال است. نرد درخت غار است. نرسیی بهندی جدوار است. نرم
آهن اسم فارسی حدید انثی است. نرمک اسم فارسی عدس است. النون مع السین
وغیره. نسرین گل سفید لیت کوچک و مضاعف او تقدیر گل سرخ و بسیار خوشبو و اگل مشکی

و در بعضی بلاد گل عنبری نامند و در دشت کوه بیابان شده در بلاد حاره تا اول اسد دوام میکند و عرق او بدبوی
ندارد و از جهت لطافت آتش رفع آن میکند معتدل الحرارة و نزد بعضی گرم و خشک است و بوییدن او مقوی دل
و دماغ و حواس و سائیده او در طبخ باعث خوشبوی آن و مدر حیض و مسهل بلغم و سودا و منقی سینه و عطسه
آرنده و مفتح سده دماغی و محلل ریاح و موافق جگر و جهت قولنج و غثیان و یرقان و فواق و ضماد او جهت
کلف و آثار و بدبوی عرق و رفع بوی نوره و سقوط دانه بواسیر و منع انتشار داء الفیل و با حنا جهت تقویه موی
و تطلیه او با روغن زیتون جهت کرم گوش و ریاح آن و سعوط و مضمضه او جهت درد دندان نافع از یک درهم
تا چهار درهم برگ او مسهل قوی و مداومت نیم مثقال تا یک مثقال او از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی
دانسته اند و انطاکی بجهت این امر هر روز دو مثقال با شکری در او کتاب تجربه نموده و روغن او که بدستور
روغن نرگس گیرند مسخن باعتدال و مقوی دماغ بالخاصیه رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی و قدر شربتش
تا یک اوقیه است نسر بفارسی کرکس گویند و بترکی [illegible] از سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب است
بعقاب و مایل بسبزی است و گویند در یکروز زیاده بر ده هزار فرسخ قطع میکند بدلیل آنکه بچه او را از زعفران
آلوده نمودند و گمان یرقان کرده در یکروز سنگ یرقان را از سراندیب آورده و مسافت آن [illegible]
بر ده هزار فرسخ میشود و از خواص او ست که بجهت حرارت در وقت خواب یک چشم را نمی پوشد و تا هزار
سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمیکند و سیوم گرم و گوشت او محلل ریاح غلیظه و قولنج
ایلاوس و مفتح سده و مفتت حصاة و قاطع بلغم و ردی الغذا و غلیظ و مصلحش دارچینی و شربت چیه او جهت سرفه و نسیان
جهت مفاصل و تطلیه او جهت گری قدیم گوشت و خون و زهره او قاطع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب
چشم و سرگین او و دیالی کلف و خاکستر موی او رافع جرب و حکه و قروح است و محمد بن زکریا گوید که طلا به پیه
او و روغن بکر و زنبق بسیار مقوی عصب است و مهرارس گوید که سعوط دماغ و زهره او از هر یکه تا دو ربع دانگ
و مثل آن قطران و روغن زیتون رافع جنون و جذام و از مجرب باشد شمرده اند نسیج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت
است و در حرف عین گذشت نسرین السباع کلبلبی القدس است نسوت بهندی ترید است
نسرین بهندی نبات است نسورا بهندی پستان است نسترن شبیه بغایت در رنگ است و ابیض
و در افعال بغیر از تفریح و تقویت دل مانند نسترن است نسرن زرد و اصفر بریسته بفارسی
نشاسته و بیونانی اماولس نامند و او را از گندم خیسانیده که بحد تعفن رسد و پوست او را با
از پوست جدا کرده صاف نموده خشک میکند در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است
و رادع و قابض موافق امعا و مصلح ادویه حاده و حابس اسهال و خون خصوصا بورداده آن با شکر

روغن بادام که نیم گرم بنوشند جهت خشونت حلق و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و جریده او با بیه
بز جهت سیح و رفع افراط عمل ردای مسهل و حقنه او جهت قرحه امعا و طلا او با زعفران جهت کلف و با سرکه جهت خناق و
اورام حاره و اکتحال او جهت دمعه و قرحه و جرب و منع ریختن مواد بچشم و با شیر زنان و با سفیدی مرغ جهت
خشونت پلک و حرارت رمد نافع و مقل سینه و مسدد و دیر هضم و مصلحش کثیرا بها و کرنش و قرنفل و بدلش بیخ مغسول
و غبار الرحی و شربتش از یک مثقال تا پانزده مثقال **نساره** اسم انجبار است که از اشجار مسواک و مسائید بن
جدا گردد یا بسبب کرم زدن غباری از و بهم رسد خشکی او نسبت باصل آن چوب بیشتر و بهمان قابض و جالی و
رحیم اند و ضماد محرق مجموع آن که با زرا ان و افیون سوزانیده باشند و با سرکه مانع زیاده شدن قرحه ساعیه
و اکله و التیام دهنده زخمهاست و مجرب شمرده اند و خواص هریک در اصل آن مذکور است **نشف** اسم
عربی بیخ مرجان است و گویند غیر اوست و آن مسکیست مشبک و پر سوراخ مانند آشیان زنبور و سرخ در سواحل
دریای جده و نواحی مکه منعقد میشود و خشکتر از سید و در التحام زخمها بیشتر و قطع خون قویتر از آن و در سایر افعال
مانند اوست **نشافه** اسم عربی اسفنج است **نشاستج** اسم عربی نشاست و نشاستج معرب از وست
النون مع الصاد و غیره **نضار** اسم عربی ذهب است و درخت کیکر کوهی را نیز نامند **نظر دین**
بورق احمر است و گذشت **نعام** بفارسی شتر مرغ نامند معروفست در آخر سیوم گرم و خشک است و گوشت
او محلل ریاح و بلغم و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و امثال آن و خدر و استسقا و جمیع امراض بارده
و بطئ الهضم و مضر محرورین و مصلحش سرکه و روغن و طلا پیه او محلل اورام مزمنه و استسقا و تهیج اطراف
و رفع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال و چون بر بدن بمالند اقسام مار از آن شخص بگریزند و اگر زده
شوند نجیس گردند و شرب آن باعث زود تکلم کردن اطفال و سرگین او رافع کلف و آثار و خاکستر سوخته او
رافع اکله و از خواص اوست که بلع کردن آهن و امثال آن ... و حس ... **نعنع** معروفست و لطیفترین
نباتات و در همه افعال قویتر از پودینه و در آخر دویم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوت ماسکه و هاضم
و ذم معده و مفرح و مرقق خون و تلطیف و تحلیل مواد بارده و ریاح معده و محرک باه و دارد رع و کشنده اقسام
کرم شکم و آب او با سرکه قاطع نفث الدم و شرب دو مثقال او با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و سیکی
و هیضه و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفؤاد و جهت درد سینه و پهلو و نفع رطوبات فضول ریه و
سینه و تنقیه آن مفید خصوصا چون با پر سیاوشان بپزند و چون دو مثقال او را در شیر بجوشانند
مانع انجماد آن و با سرکه ضماد او رافع ضررانست با عصاب و با لبنیات رفع مضرت انسان میکند و ضماد
او مقوی معده و با آرد جو جهت جراحات و ادرار و غدد بیشتر سبزی بستان و نفع دل و با نمک جهت گزیدن

النون مع الصاد و غیره

سگ دیوانه و مضوغ او جهت گزیدگی عقرب و ثبتهای جهت بواسیر بغایت نافع و رافع درد سر بارد و با موم جهت
ورم انثیان و دردان و حمول او قبل از جماع مانع حمل و قطور او با ماء العسل جهت درد گوش و سعوط او با مشک از عطسه
او با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیری که در گردن ظاهر گردد بغایت موثر و گویند مولد ریاح است و مصلحش
کرنب و بدلش پودنه نهری و شربتش تا دو مثقال **نغر** بضم اول و فتح عین معجمه اسم عربی عصفور است و نزد بعضی
مخصوص گنجشکی است سیاه لون و بسیار کوچک و دنباله او بسیار کوتاه و دایم الحرکة و کثیر الصوت و در شکار [illegible]
حجر باشد گرم و خشک و مکسو و قدید او جهت اسهال و غیر مکسو و جهت عسر البول و سنگ مثانه و گرده بغایت نافع **نفط** و حنی
است که از بعضی زمینها بیرون شود و سفید و سیاه میباشد سفید او لطیفتر و گرم تر و سیاه بتقطیر سفید میشود در چهارم
گرم و خشک و تیز تر از اکثر روغنها و مقطع و سریع النفوذ و مدر حیض و مخرج جنین و جهت امراض بارده و شرب و طلای
او نافع و جهت صداع بلغمی و لقوه و رعشه و کزاز و لقوه عصب و سستی آن و بواسیر و یرقان و سپرز و ربو و سرفه کهنه و
حصاة و اخراج کرم معده و مقعده و دفع سموم و تحلیل ریاح احتباس و [illegible] در مفاصل و الصاق او جهت نزول آب
و بیاض و قطور او جهت کری و ریاح گوش و فرزجه و بخور او جهت سدی رحم و اختناق آن مفید و مضر محرورین و مصلح
آن [illegible] و سرکه و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربت از سفید او دو دانگ تا نیم مثقال و از سیاه تا یکمثقال
و بدلش مثل او [illegible] و نزد بعضی قطران است **نفیل** نبات است در عربستان کثیر الوجود و شبیه
بلوبیه و با گلهای تند خار و خسک [illegible] است و با سرخی و بنفشی و در بوی شبیه بشکوفه بید گرم و خشک و تخم گل او
مدر بول است و رافع سپرز و طبیخ او در افعال ضعیفتر است **نقد** احریض است **نقمان** حب الکاکنج
است **نقره** اسم فارسی نقد است **نقل** خواجه اسم فارسی حب السمنه است **النون مع**
اللام **ملغیره** نلک [illegible] است و نزد بعضی از اطبا تمام تنونیر است تمام الملک و تمامیر نیز نامند
[illegible] یونانی قسمی از توتیای مصنوع است **نمارق** شامل قداح و یاسمین سفید است **نسرین**
گل [illegible] است **نمک** اسم فارسی ملح است **نمشک** بلغت اصفهان اسم روغن تازه است
نمور اسم عربی ارنب است **نملیق** اسم هندی جاموش است **نمولان** هندی [illegible]
است **نملس** **نمل** بفارسی مورچه نامند و بترکی قارسجه نامند و انواع مختلف میباشد بزرگ و سیاه
را برسی و کوچک را بلدی و کبار پرنده را و سیاه و سست و با ملند را نمل فارسی نامند و بهمه آن باسمیه [illegible]
سیوم گرم و خشک و قوة شامه او غالب بر جمیع حیوانات است و طلای مسحوق او نافع برآمدن موی [illegible]
اول قلع کرده باشند محتاج تکرار او نیست و چون [illegible] و مورچه مقابر را در شیشه روغن [illegible]
زنبق کرده باشند و سه هفته در آفتاب بگذارند طلای او بر قضیب و حوالی او بغایت محرک باه [illegible]

رافع غثیان و مورث صلابت قضیب از مجربات دانسته اند و خوردن آن موجب تحیش و کرب و مصلحش عسل
است و از خواص اوست که اطعمه و غیر آن و شیر بهاده جای بگذارند و در حین گذاشتن ضبط نفس کرده شنده
کنند مادامی که دست کسی بآن نرسد مورچه پیرامون آن نگردد و مهرارس گوید چون مور را در روغن زیتون
جوشانیده در گوشش بچکانند رفع کرمی و ریاح و طنین نماید و طلای مور مقابر را با سرکه رافع خنازیر و ضماد تخم
او را با همه روغنها مسقط موی و مانع بر آمدن آن دانسته اند و گویند چون از تخم او بخورند باعث تحریک ریاح شکم
بطرف اسفل بحدی میگردد که ضبط نتوان نمود و زیره کرمانی رافع آنست نموس جمع نمس و آن حیوانیست بقدر
شغال و صورت او شبیه بدبق و رنگش مایل بزردی و با خطوط سیاه مانند مرغ و موش صید میکند و در
حین مستی آواز یاسمه گربه و غیر آن هیچ دیگر است و ترکان ما ورا النهر او را النجه گویند و در بلاد هرشیر یافت میشود
و سر او کم موی و بسیار چرب و منتن میشود که تدهین کرده باشند و نموسه که علت است در سر بنابر شرکت این
صفت مسمی باین اسم است جالینوس گوید طلای پیه او و بدستور موی سوخته او با روغن رافع بهق سیاه و جرب است
و ارسطو فرموده که چون آفتاب در بیت خود تا در شرف باشد چشم راست او را گرفته با خرقه کتان بر صاحب تب
ربع ببا و نیز ند رفع تب او میشود و اگر چشم چپ او را به بندند تب عود نموده مفارقت نمیکند و سقراطس گوید طلای
سرگین او با خردل رافع داء الثعلب است و مهرارس تصریح نموده که طلای زهره او با سفیدی تخم مرغ
رافع ومعه و سعوط خون او بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون است نمر بفارسی پلنگ بترکی قپلان
مانند گوشت او گرم و خشک بهیچ حیوانی گوشت او را نمیخورد و تصریح نموده اند که او کبیر الحیات است و زهره
سم قاتل و دو دانگ در ساعت هلاک میسازد و خون او رافع کلف و بهق و آثار است و مهرارس گوید طلای
خون او رافع جمیع علل چشم دانسته و چون پیه و گوشت او را با آب زیتون مهرا کند طلای آن در ازاله ستر
زخمها و جراز بیدیل و قطور مغز سر او با آب چغندر و زنبق در احلیل مقوی و محرک باه جماع و حمول آن بدستور حمول
مغز استخوان او رافع درد رحم و نزد اکثر اطبا پیه او بهترین طلیه فالج و مفاصل و امراض بارده است و جلوس
بر جلد او مانع گزیدن هوام و مسکن بواسیر است و از خواص اوست که کسی بر تمام جسد خود پیه کفتار بمالد پلنگ
قصد او نمیکند بحدیکه تواند او را بدست گرفت و او بسیار محب خمر است و چون به بیند بی تابانه بنوشد و به تجربه
رسیده که چون بر زخمی پلنگ موش بول کند سخت بیابد نهد او بلاد گیلانات زخم پلنگ را در جای نگاه
میدارند که اطراف امکان آب باشد و موش نتواند گذر نمود **النون مع الواو** **نوشادر**
بفارسی است او معدنی و مائی و مصنوع میباشد معدنی او را در بلاد حاره مثل جبته قطعات آن مانند تیره
یافت میشود و مائی او از آب است که چون بدست حرکت بسیار دهند کف میکند و از جوشانیدن آن آب قطعات منعقد

النون مع الواو

بر روی او بسته میشود و انطاکی گوید در نواحی اصفهان با ب مذکور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز
میباشد و معدنی و مائی عزیز الوجود اند و مصنوع او از دود های کثیف حمام بهم میرسد و رنگ او اغبر است و از
دو تصعید سفید میگردد و چون سفید و صاف او را با مثل او زاج زرد لاری و عشر او زنگار تصعید کنند سرخ
میشود در آخر سیوم گرم و در اول آن خشک و ملطف و جاذب از عمق بدن بظاهر و مجفف قروح و قاطع خون
جاری و جالی و منقی و مفتح سدد و التیام دهنده زخمهای و رافع جرب سینه و طلا به سپرز و طلاء او جهت خناق
و با روغن تخم مرغ جهت برص و با عسل جهت داء الثعلب و حیه و سعفه و با روغن کنجد جهت جرب و غرغره او با ب
سداب جهت زلوی که در حلق مانده باشد و اکتحال او جهت التیام قرحه و رفع بیاض و دمعه بارده مفید و در خواص
مکتومه مذکور است که چون او را با مثل او نوشادر [illegible] تصعید کنند شرب یکمثقال او در رفع مطلق سم مجرب و چون
باشیدن محلول آن که در جای نمناک گذاشته محلول کنند و با سرکه حل کنند و بدستور بخور او باعث گریختن مار و هوام
است از آنمکان و چون محلول او را بر کاغذی نقش کرده اطراف خود گذارند هوام پیرامون آن نگردند و [illegible]
درهم او قاتل است به تقطیع احشا **نوارس** اسم یونانی نوعی از [illegible] شاخهای او دراز باریک و تا بقدر
[illegible] و برگش ریزه و مستدیر و بر جمیع اجزاء او زغب شبیه به نشیم و گلش زرد و خوشبوی و طعمش تند و بخار
آن مانند سوزن و صمغ او مابین سفیدی و سرخی و در روم کثیر الوجود است صمغ او در افعال قریب کثیرا و بیخش
در دوم گرم و خشک و بیخ او در سیوم و قویترین اجزاء او است و مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات و از
اوراق شجرة العصب نامند و طبیخ شکوفه و سائیده آن بدستور جمیع التیام عصب ضعیف از بیخ او [illegible] و شرب و ضماد
او جهت درد عصب و کوفتگی اعضا از جائیکه بیرون رفتن و شکستگی آن و قطع نزف الدم موثر و عصاره او جهت قرحه
قصبه ریه و ذات الجنب بعدیل و تخم او رافع سموم و او مضر گرده است و مصلحش فندق و شربتش یکمثقال است
نوره کلس حجری است و کلس مذکور شد **نو فلت** اسم یونانی زنبور است **نوف** منتر ماده است
نور الفندول شکوفه درخت دار شیشعان است **نواة** بعربی دانه اثمار است و از مطلق او مراد
دانه خرما است خصوصا در اوزان **نول** بهندی ابن عرس است **نوح** لبلاب است **نهاسیم**
نبطی درختی کوهی ساقش مربع و بقدر قامتی و بارش مایل بزردی و شکوفه بعضی مایل بسفیدی و [illegible]
مایل بسرخی و عمیق و میان تهی و با عطریة و برگ بعضی مستدیر و از بعضی دراز و بی ثمر در دوم گرم و خشک
و بوئیدن جهت زکام و ضماد او جهت اورام بارده و قطع عرق و منع تولد قمل و تقویة موی و با عسل جهت
نافع و شرب او در [illegible] با تمر [illegible] رفع خفقان و با سرکه تریاق همه سموم و جوشانیده او با مویز و خورد
از آن با بادام مسمن بدن و فربه [illegible] منقی رحم و خوشبو کننده است و از خواص او است که چون [illegible]

او را تا هفت عدد دانه کشنیز در پارچه کبود دوی بسته در جیا ه مینداز ند در تابستان با د سرد بوزیدن اید
و چون در جیب پیسر نخ پیچیده بر بازوی چپ به بندد رفع سحر و چشم بد کند نهق قرة العین است و نزد جمعی
جرجیر بریست **نیل** اسم عربی شقاقل است نهنگ اسم فارسی تمساح است نیلوفر اسم
فارسی است و کرنب الما عبارت از وست بیخش مانند زردک و ساقش نرم و طولش بقدر آبها و برگش
قریب سطح آب و ثمرش بقدر شبیه بقبه خشخاش و در ان تخمهای عریض سیاه و بالزوجت و گلش بر سر
آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و آن هندیست و بعضی مایل بزردی و بتیرگی بعضی گویند که بری از
نیز سیاه میباشد جمیع اجزا او در دویم سرد و تر بغیر بیخ او که گرم و خشک و تخم او سرد و خشک است و
مراد از مطلق او گل نوعی از کبود اوست و نیلوفر زرد گرم و خشک است و کبود او لطیف و مقوی دل
و مسکن حرارت آن و تبهای حاره و تشنگی و منوم و مانع احتلام و جهت درد سر و قروح ظاهری و باطنی
و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حاره و نزله و با زعفران و دارصینی جهت تقویت دل و خفقان مفید و مضر
مثانه و مصلحش نبات و سفرباده و مصلح ان لبوبات و قدر شربت از جرم او سه درهم و از مطبوخ تا هفت مثقال
و بدلش بنفشه و خطمی است و بیخ او جهت سپرز و اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و ضماد بش جهت درد
مثانه و معده و هاضمه جهت بهق و با زفت جهت داء الثعلب نافع داکثار او و شربت تخمش مضعف قضیب و منجمد کننده منی
و شربت تخمش از هر یک دو درهم تا سه درهم و تخم او رافع ادرار حیض و نزف الدم و درد مثانه است دروغن نیلوفر
که مانند روغن بنفشه بعمل آید سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه و در تسکین درد سر حار و قوی تر از وست
نیل نزد بعضی عبارت از وسمه است و ظاهر انست که غیر او باشد و در کتب مذکور شد و ممکن است که از یک
جنس باشند و مستعمل هندی او ست و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه بکتان و ساقش سه شعبه
باریک و برگش شبیه ببرگ کبر و تخمش ریزه مایل مانند تخم خرنوب و از ان ریزه تر و بری او مانند بستانی و با خشونت
زیاده و سیاه تر از ان و بی تخم است و دیسقوریدوس و جالینوس فرموده اند که نباتش شبیه بنبات بارتنگ
و بسیار سیاه و ساقش زیاده بر دو ذرعی و برگ بری او مانند برگ کاهو و بر شاخ و شاخ او مایل بسرخی و در
اطراف او غلافها مانند زبان و در ان تخمها ریزه میباشد و در آخر اول گرم و در دویم خشک و نزد بعضی معتدل
است و محلل و رادع ابتدای اورام حاره و قابض و رافع نفث الدم و نزف الدم و شرب او بقدر چهار
شعیر با آب سرد و مسکن هیجان اورام و مانع خروج دم و سرفه شدید اطفال و درد سینه و سرفه و ریاح غلیظ
و با سکنجبین جهت سپرز و با ادویه مناسبه جهت قرحه ریه و ذات الجنب سوداوی و بکید رم او با نکوئیه گلقند
جهت قرحه ریه و جهت هموم و خفقان و با خیار شنبر جهت استسقا و ضماد او جهت سعفه و انتشار جلد و قروح

جنبیه و بادسرخ و نمله و التیام جراحات و رفع کلف و سوخته و جهت داء الثعلب و با نیموزان و مرداسنگ
و قدری روغن گل سرخ و موم جهت اکل از مجربات و باید قبل از طلای موضع را با آب بارتنگ و عسل بشویند
و با سرکه جهت تروح سر و خنازیر متقرح بعدیل و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن آن
از جو و ثلث او ماميثا است **نشیده** لغت مصر است و بفارسی سمنو نامند از اغذیه شیرین است که بدون
شیرینی و روغن عمل می آرند و انطاکی گوید در اول گرم و در خشکی معتدل و مولد خلط صالح و مسمن بدن
و معدل بلغم و جهت بخار سوداوی و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه مفید و دیر هضم و ثقیل و مسدد و اکثار
او مورث تپهای مرکبه و آنچه با گردگان و بادام جوشانیده باشند زیادتر و مصلحش سکنجبین و کاسنی است
و طریق عمل آنکه گندم را خیسانیده سبز کنند پس شیره سبز او را گرفته طبخ بسیار دهند و بدفعات قطعات
یخ در آن اندازند تا غلیظ و شیرین گردد **نشیا** نانخواه است **نیمفا** اسم یونانی نیلوفر است **نیلج**
نیل است **نیطاوس** گویند نباتیست برگش شبیه برگ صعتر و در روی زمین پهن میشود و در حوالی
دربند بلاد و شیروان بسیار است قرص او را جهت بیاض چشم بعدیل دانسته اند **نیطافلی** مولف مغنی گوید
که از جمله یتوعات و غیر نیطافلن پنجنکشت است و بر شاخهای او سجید و برگ میباشد و نبات او شیر دارد و بغایت
مجفف و ملطف و بی حدت است و طبیخ او جهت درد جگر و اسهال بواسیر و ضماد او جهت خنازیر و عرق النسا
مفاصل و صلابت و داحس مفید و عصاره بیخ آن سم قتال و قدر شربتش سه لوبا است **نیلوفر هندی** او
سنتبه **نیشوق** اورک است و نزد بعضی قراصیا **نی** بفتح اول و سکون یا اسم فارسی قصب است
نیشکر اسم فارسی قصب السکر است **نیمپوا** اسم هندی روغن تازه است **نیب** اسم
هندی درخت آزاد است **نیم** اسم هندی درختیست و آن بزرگ و کوچک میباشد گلش مثل خوشه
که چنین بقیه بار او باشد در وسط گلها زرد و با عطریه و خوش منظر و در اصفهان ثمر او را سنجد کرخی نامند
و در مازندران کنار گویند و آن بقدر سنجد کوچکی است مایل بتندی و بهبود و در بعضی بلاد معروف بدرخت نور است
و ضماد برگ او و گل او محلل و رادع و جهت اورام بغایت مفید است و جهت مفاصل و نقرس و درد سر نافع و
در حکه او جهت التیام زخمها و قطع خون آن و روغنی که او را جوشانیده باشند نایب مناب روغن بیخ
است و ثمرش بقدر یک مثقال اسهال آورد و آزموده است **حرف الواو** **واق** اسم مرغیست
کنار آبها میباشد تیره و مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سرش سیاه و در کاسه سر او چهار عدد موی
رسته و در غایت سفیدی و نرمی قریب بشبری و برکات مارلف حفا جمع کرده بر بستر می ریزند
صید او ماهی است و در تنکابن او را بن کوچکتر اختقار است در دوم گرم و در اول خشک و گوشت

موافق مبرودین و در درد زانو و کمر روغن او جهة فالج و امراض عصب نافع است و گوشت مکسود و جاذب پیکان
و خار از بدن و زهره او جهة بیاض چشم و بهق مفید و آن کلب بری است و احد لبلاب است و ایبس قیقیس
بیونانی کنگر زد است و اسم اسم فارسی صعتر و ارموک بلغة تکابن قنفذ است و ایلیهم بلغة
تکابن کرفس بریست والان برگ بهندی رازیانه است والان کوچک سیب است الواو
مع الیاء ویخیره وبیر الارض نظر است و بیر بفارسی شبنم بهم گویند مخصوص شبنم تنزاست و خواص
در سوت مذکور شد وتیز بتا مثلثه اسم بزور د ابیض است ویح بفارسی اگر ترکی نامند و آن بیخ نبات
است شبیه سوسن زردک گویند برگش از برگ نرگس درازتر و عریضتر و با خشونت و انبوه و ساقش بلند و گلش سرخ
شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مایل بسبزی و بیخش گره دار و بعضی بعضی پیچیده و کج و ما بین سفید می سرخ
و تند طعم و مایل بعطریه و در اول سیوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقی است و قاطع بلغم و تریاق سموم هوام
و مقوی معده و جگر و قوة حافظه و منقی دماغ و مبهی و مجفف رطوبات مفاصل و مدر بول و حیض و محلل ریاح
معده و امعاء و جهة درد سینه و سرفه و پهلو و جگر و مغص و درد سپرز و شکافتن عضل و تقطیر البول و حصاة و لکنت
زبان و نیکو کردن رخسار و تسخین گرده و ضماد جهة مفاصل و اورام بلغمی و نفخ تحت سپرز و بهق و برص و تشنج بلغمی و فالج
و نقرس و قیله و فرزجه او با شیره بادیان و زعفران جهة اعانت حمل و اکتحال او جهة بیاض و خاییدن او جهة ثقل
زبان بعد فالج و جهة درد دندان مفید و جلوس در طبخ او جهة درد رحم نافع و مضر سپرز و مصلح او رازیانه و محرق
و مضر محرورین و مصلح او سکنجبین و شربتش یک مثقال و بدلش مثل او زریره و ثلث زراوند طویل است وحسید
بلغة مغربی ماذریون است وحشترک وحشیر ق بکاف آخر و بقاف تخم بستیاج است و در منه ترکی عبارت
از دست و نزد بعضی درمنه خراسانی است ودع از جمله اصداف و حلزون است و بهندی کودی
و در دیلم کلاجک و در اصفهان و مازندران کس کونه نامند پوستش زیاده از سایر اصداف و مدر ماییت
و جالی و جهة عسر البول و حصاة نافع و ضماد محلول او در آب لیمو یا قدری نوشادر رافع جمیع آثار جلد و مجرب است
و محرق او در همه افعال مانند شیح و مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا نیم مثقال است ودود اسم مغربی
بابسکی است و دین بیونانی کاه است ودح زوفای رطب است ورد اسم جنس گلهای
اشجار است و از مطلق او مراد ورد احمر بستانی است چه اقسام ورد سفید و زرد و سرخ می باشد و هر یک
از آن بری و بستانی و هر یک بنامی مخصوص اند و بستانی اقسام او مضاعف و بری او هر یک غیر مضاعف
اند ورد ابیض بری بفارسی و رانسترن سفید نامند و مذکور شد ورد ابیض بستانی بزرگتر از نسترن
و مضاعف و بقدر گل سرخ و درخت او بسیار است و رنگش سفید و گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از

نسرین است ورد اصفر بستانی درخت او بیخار است و بقدر درخت گل سرخ و گلش مضاعف و بزرگ
و رنگش صندلی و در قوة مانند گل سفید بستانی است ورد اصفر بری نسرین زرد است درخت او خاردار
و گلش زرد و غیر مضاعف کوچک و در قوة مانند نسترن سفید ورد احمر بری درخت دلیک است گلش سرخ
و غیر مضاعف و مذکور شد ورد احمر بستانی بفارسی گل سرخ نامند و بهترین او تمام نشکفته و آن مرکب القوی
و تر و اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک و نزد جمعی گرمتر و نزد بعضی معتدل و مفرح و مقوی دل
و اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوة قابضه و خشک او در قبض زیاده و مفتح ماساریقا و جهة ضعف معده و جگر و گرده
و خفقان حار و غشی جهة ریه و رحم و طلای او و قطور عصاره آن جهة درد سر و چشم و گوش و مضمضه او جهة
تقویة لثه و ضماد کوبیده او جهة اورام مراق و رطوبة معده و سائیده جهة تاکیل و بیخ جلد که بسبب حرکت
بهم رسد و رویانیدن گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازه او جهة اعانت بر اخراج پیکان و خار از بدن و در [illegible]
او جهة جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و سیلان رحم و خوشبو کردن آن و با برگ مورد جهة قطع عرق
و ضماد برگ درخت او جهة نوازل و اورام حاره و ورم مقعده و سستگی اعضا مفید و تخم گل او که عبارت از ثمر او
و را قمال(؟) نامند دلیک است که آن عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد مذکور شد و آنچه در میان گل شبیه بتخم در دا
و انرا زرد گویند و دو درهم او با آب نافع اسهال عسر العلاج است و رافع نفث الدم و سیلان خون است
خصوصاً چون با نقاع گل بیاشامند و حمول او مقوی رحم و رافع رطوبة آن و مضیق فرج است و بوئیدن گل مهیج
زکام و عطسه با شهری و در بعضی امزجه و در بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلح او [illegible]
و قدر شربت تازه او ده درهم و از خشک او تا چهارده درهم و آب او هشت درهم و بدلش مثل او بنفشه و ربع آن بخور
است و گویند ده درهم غنچه تازه او ده یا رطل میفرمایند و روغن گل [illegible] انقاع را در روغن کنجد کرده در آفتاب
بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید تا هفت مرتبه کنند و یا آب افشرده تازه او را با مثل آن روغن کنجد و یا زیتون
بجوشانند تا روغن بماند و روغن مذکور مرکب القوی و رادع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهل
و مسکن التهاب معده و رویانیدن گوشت زخمهای عمیق و مجفف بدن و رافع مواد عفنیه او و حقنه او رافع ترجه(؟) امعا
و مضمضه او مسکن درد دندان و مطول او مقوی دماغ و حابس اسهال مراری و مسهل ماده لزجه و مقوی اعضا
و محلل مواد فاسده و تسکین درد ها عجیب الاثر است و طلای او با سرکه و نطول او با سرکه و گلاب مسکن درد سر و
بخارات دماغی و موافق اورام آن و رافع زحیر و درد امعا و جرب کردن او و به حابس اسهال او مقوم
آن و قطور او جهة درد گوش و تدهین او با سرکه و آب مورد رافع عرق و باد زهر و جوششهای حار
او رافع ضرر خوردن آهک و زرنیخ و صابون و ذراریح و امثال آن و بدلش هموزن او روغن بنفشه و بید

او دہن الخلات و قدر شربتش تا یکوقیہ است وگلاب نیز مرکب القوی و مایل ببرودت و با حرارۃ لطیفہ و مایل بخشکی
و با قوۃ قابضہ است و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانستہ اند و او مقوی دماغ و فم معدہ و قوتہای بدنی
و نیکو مر او جہۃ نفث الدم و خشونت سینہ و عوارض نزلہ و درد معدہ و امعا و مغص بارد و حارہ و درد جگر و سرد
او جہۃ خفقان حار و تقویۃ بدن با شراب جہۃ زیادتی تفریح و بوئیدن وطلا کردن او جہۃ درد سر حار و درد رحم
و باز نقل جہۃ باردان و تخلخل او جہۃ تقویۃ دل و رفع غشی و بیہوشی و تقویۃ دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و رفع
خمار مفید و بالخاصیۃ مفرح و باعث سفیدی موی و مصلحش جلاب و نبات او قدر شربتش با بجدہ مثقال و گلاب مکرر
تقدیر دو وقیہ او مسہل است ورد مثنی دریاسمین است ورد الحماق بفارسی گل رعنا نامند اندرون
او سرخ و بیرون زرد و بدبو و از اقسام ورد مشکین است گرم و خشک و بیخ او محلل قوی و بسیار گرم و در اطلیہ استعمال
او اولی است ورد السباح کلعلیق الکلب است ورد جبلی نسرین است ورد الفحار ورد
الحمار ورد النجات ورد الحماق است ورد الحمر نزد بعضی گل خطمی است و بلغۃ مغرب گل نافرمان
است ورد المرالی بلغۃ مغرب گل خطمی است ورد الو شقایق النعمان است ورد الحب کسیلج است
ورل ماہی سقنقور است وراعالو رفانترا است و رطوری حطا عنیس است ورق النیل و سمہ است
ورق الزیتون ہندی طالیسفر است ورده بلغۃ مازندرانی سمانی است ورک بلغۃ فرد رین بیا
خرنوب نبطی است و رطیثا عنم است و در عین گذشت ورل بفارسی و بترکی برمچہ نامند و او جیوانی
است بزرگتر از خردون و دنبالہ او دراز و جلد او سیاہ و درشت و ابلق و خطوط زرد در آخر سیوم گرم و خشک
و قایم مقام سقنقور در ہمہ افعال و مبہی و محلل ریاح و ضماد گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن و جاذب سم
گزیدہ حیوانات بخود و جاذب خون بظاہر جلد و باعث بہق عضوی کہ بران بہ بندند و طلای او با روغن زیتون کہ
دران جوشانیدہ باشند و مہرا شدہ رافع آثار جلد و کلی و حکہ و داء الثعلب و قوبا و سرگین او قاطع بیاض چشم و طلای
پیہ او غلیظ کنندہ و تضیق طلا و خاکستر او موجب حیسی عضو است ورشان از جنس کبوتر صحرائی است
و از ان بزرگتر و طوقدار است و بترکی الافاختہ نامند و در خواص مانند کبوتر صحرائی و از ان بہتر است و چون در
روغن زیتون مہرا کنند و طلا میاو در افعال مانند پیہ شتر مرغ و مداومت خوردن او مورث بدی حلق و مصلحش
سرکہ است ورس بار نباتیست مانند نبات تیبہ و مخصوص بلاد یمن است و نبات مذکور تا بیست
سال گل و ثمر میدہد و تخمش مانند کنجد و بعد از رسیدن شق شدہ شبیہ بموی زرد مایل بسرخی مانند زعفران میشود
و او را سائیدہ جامہ با و رنگ میکنند و بہترین او زرد مایل بسرخی است و قسم سیاہ او را کہ حبشی نامند سرخ و بیشتر
او کہ بتندی گویند زبون تر و نزد بعضی کرکم بیخ آن نبات است در دویم گرم و خشک و قوتش تا چہار سال باقیست

مقوی باه و بافرح عظیم و رافع خفقان و ریاح غلیظ و حصاة و حبالی و شرب او رافع بهق و برص سفید و طلای
او رافع کلف و سعفه و بثور و قوبا و مورث لاغری و مضر ریه و مصلحش مصطکی و کثیرا و شربتش تا یکمثقال و بدلش مثل
او زعفران و نصف او ساذج است و رع اسم عربی سام ابرص است و بفارسی چلپاسه را باین نام میخوانند
و رق بفتح اول و ثانی برگ نبات است و بضم اول و سکون ثانی اسم طیور است و بفتح اول و کسر ثانی اسم
نقره است و سخ بفارسی چرک گویند و از مطلق او مراد چرک انسان است و طلای چرک گوشش جهة شقاق
گوشش و لب و گزیدن افعی و چرک بدن جهة بواسیر و شقاق بدن و داخس و با موم روغن جهة تحلیل اورام
نافع است و سمه کتم است و گذشت و سخ کور النحل است و بفارسی بره موم نامند و در عکر گذشت
و سح اسم نباتیست که در جبال از سنگ میروید و در بو شبیه ببوی لیمون است و چوب او بسیار صلب و از آن
نیزه میسازند و برگش شبیه ببرگ گشنیز و شاخهای او باریک و بیخ او گره دار شبیه بسفید در آخر دوم سرد و خشک
و رادع و مقوی اعضا و نیم مثقال سائیده او با تخم بنفشه جهة شکستگی اعضا و ضربه و سقطه و جلوس در طبخ آن
جهة سیلان رحم و نواسیر مقعده مفید است و شق حیوانی است بسیار کوچکتر از پلنگ و در رنگ و شکل آن و بنا
او کمتر از شیر اری و در نگابن پلنگ مو را نامند و در خواص مانند پلنگ و لباس پوست او معین باه و مقوی گرده نافع
عروق و بواسیر و خاکستر سوخته او جهة جراحات مزمنه نافع است و شیح اشق است و شنج بسکون ثانی اعرطس است
و شم بضم اول و ثانی بلغة تنکابن و دیلم اسم سمالی است الواو مع الصاد و غیره و صیف
الاسود بسیاد بشان و طواط خفاش است و عل نوعی از ایل است و ترکی جوهر و در دیلم سوکا نامند
و در ایل مذکور شد و غد بغین معجمه اسم عربی بادنجان است و قل اسم عربی ثمر خشک درخت مقل است
و کر اشیان طیور است و لیع طلع است و لیب نوعی از یتوعات و بقدر دو رعی و برگش تیره و
با خشونت و شیر دارد و بعضی اکثر شبیه به برگ درخت سرین و از بعضی شبیه به برگ مورد و او غیر شجرة الراست
و ماهودانه است داذیقی آوری و مسهل و گویند چون او را از جهة اعلی قطع کنند مقی و از جهة اسفل مسهل و از هر دو
جامع قی و اسهال و مسقط کرم شکم و زیاده او قاتل و مورث غشی و مصلح آن سبب شربتش تا نیم درهم و بدلش
است و لکام بلغة تنکابن جم سقرم است و ین انگور سیاه است حرف الهاء مع الالف
تانلمنفار است هامه جمد است هالوک اسد العدس است و بلغة مصر حفیل است هاوی
تریاق فاروق است هالسوس اکلیل الملک است هاروهات اسم هندی استخوان است هاتی
فیل است هانس بهندی او راست هالیمو یا نیطی اسم نبات است بخش مانند شلغم است
در زمین فرو رود و باریک میگردد تا بقدر موی رسد و خام و پخته او ماکول و لذیذ و بدل به هندی

الواو مع الصاد

الواو مع الیاء

و ساقش بالرطوبة لزجه و زغب دار و برشاخها، او برگهای ریزه مانند خار کوچکی و بر ساق ملاصق
بدون ساقی تخمش در دویم گرم و در اول خشک و نزد بعضی گرمتر و ملطف اخلاط غلیظه و ریاح و مقوی دل
و حافظ صحت و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه و گویند خوردن او بالخاصیه باعث تولید شیر است
و نطفه منعقده قبول صورت افقونی نمیکند و نطول او جهت سرعت نافع جهت اطفال موثر و تعلیق او در پارچه سیاه قبل
از طلوع آفتاب روز چهارشنبه رافع سحر و چشم بد است هید و انه حنظل است هتاچوڑی بهندی
اسم کفه مریم است هدبه در اصفهان خرخه اوپرما نامند و آن حیوانیست بقدر باقلی خاکستری رنگ
و زیر شکم سفید و با پایها بقدر سوزن و کثیر الغذا و در دویم سرد و تر و شرب او با شراب رافع عسر البول
و یرقان و طلای او جهت خناق و سقوط لهات و طلوع او در پوست انار که با روغن گل سرخ بجوشانند نیم گرم
او را در گوش چکانند رافع کری قدیم و درد گوش است و چون در کوزه سفال بسوزانند و با عسل مخلوط کرده
روزی از یک وقیه تا ده وقیه بنوشند جهت عسر النفس مجرب دانسته اند و تعلیق پاره کتان و امثال آن رافع
تپ ربع و قطور رطوبات در احلیل رافع حرقة البول هدهد معروفست و او را مرغ سلیمان نامند و
در دویم گرم و خشک و مرارت او با شبت جهت تحلیل قولنج و سده و خون منجمد و حصاة گرده و مثانه و زهره
و خون او جهت بیاض چشم و بهق و سعفه و استخوان جهت تپ ربع نافع و تعلیق پر و زبان او موجب جاه و دوستی
مردم و بدستور تعلیق نحیه اسفل او درین امور مجرب و تعلیق استخوان بال چپ او جهت بستن زبان بدگویان
و دوستی دشمنان و با خود داشتن چشم او جهت تقویت حافظه و بیاد آمدن فراموش شده و المنی از خبر دام
داو [illegible] مذبوح او بتمامه بر در دروازه خانه جهت دفع سحر و چشم بد و ام صبیان و بخور پر او جهت زنهای [illegible] سحر
و جنون و بلع کردن دل او بکرمی ریح آن جهت قوه حافظه بغایت موثر و ناخن و پر او با درج [illegible]
خصم گذاشتن جهت الفت ایشان خصوصا در وقتیکه قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نگاهداشتن
پر او جهت نصرت بر خصم موثر است هدل حنفض است هریسه از اغذیه مشهوره است و بهترین حبوب
نحو می که از آن ترتیب یابد گندم و گوشت مرغ است گرم و تر و کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مقوی [illegible]
باه و موافق سرفه و خشونت سینه و یابس المزاج است و دیر هضم و مسدد و مصلحش در محرورین سکنجبین و در
مبرودین با انگور و بالخاصیه افکندن از انگور در دیگ هریسه موجب قوام اوست هری بلغت هندی تخمیست
در جبال کشمیر کثیر الوجود و قسمی سفید مایل بزردی و طولانی و بعضی در حجم مقابل کشته عدد بعد دارچینی و [illegible]
نجز او قاتل است با سهال و قی عنیف و بالخاصیه مقاوم سم اقسام بیش و سایر سموم است انتهی
ماری فوه نزد بعضی تخم درخت عود است از فلفل کوچکتر با اندک زردی و طعمش تند و بوی خوش دارد

می آید و از حوالی بحر عمان خیزد و مرکب القوی در دویم گرم و در خشکی معتدل و مقوی احشا و محلل ریاح
و حصاة و با افربیون ملین طبیعت و مدر بول و مسخن گرده و مثانه و محرک باه و معین هضم و خاییدن او بهترین انواع استعمال
اوست و بخور او مانع زکام و نزله و گذاشتن در میان متاع و جامه مانع کرم زدن و بیخ او را چون چهل روز
در میان شراب یا سرکه بگذارند بسیار سیاه میشود و از عود قماری تفرقه نتوان نمود و قدر شربت تا دو درهم
و بدلش فاقلا است هیر عمان دانه ایست شبیه بجلوز نزد بعضی او حلز است و رازی گوید فلفلی
است که قسمی از حلز باشد چنانکه انطاکی گوید او را البلد و السته چه او بیخ تراز ان و سرخ مایل بسیاهی است
و نباتش مانند گندم و ثمرش در غلافی منقسم بدو نصف و در برودت معتدل و با قبض مطبوخ او با روغن
غیر قابض و موافق سرفه و در سایر افعال مانند حلز است هیرفولیون نام است هیر شعبه اسفنج است
هیرو اسم عربی عروق الصفر است هیرجان نور البربر است هیرفلود و هیرقلوس نوعی از
هند بابریت و نزد بعضی از ابوخلسا است و نزد بعضی ترجمه هیر اسره مرانه است هیرتال هندی
زرنیخ است هرن بهندی اسم آهو است هرن توتیا بهندی توتیا هندی است هیر ماکوه بهندی
[illegible] اهلیلج است هیرمی بهندی خربع است هراب [illegible] خشان و هرارحسان بفارسی
ناسور است هرار کیبه بهندی لوف است هیشقل اسم شقاقل هیب دهان اسم فارسی
نوعی از عود است هیر قوفور اسم سریانی افتیمون است هکل نقع است هلیم اسم عربی
کل لا حق لیبی است و بفارسی حرق گوشت و گندم مهراکیه است و در افعال مانند هریسه است هلام
نوعی از اغذیه است که گوشت گاو و گوساله و امثال او را بعد از پختن با آب و نمک در جای گذارند
تا آب او چکیده رفع گردد و بحسب احتیاج بقول حاره بارده را با سرکه پخته گوشت مذکور را در آن سرکه
اندازند و بقول را بردارند و اگر با بقول بجوشانند قسمی از قریص بود و در افعال مشابه مزاج بقول
مطبوخه است هلیون بفارسی مارچوبه نامند ساق و برگش شبیه بکرویا و ثمرش فلفلی و گلش بنفسجی
و تخمش از قرطم کوچکتر و با صلابت و در دویم گرم و در اول تر و تخمش در دویم گرم و تر و بیخش در دویم خشک و در اول
گرم و برا و را خشکی غالب و هلیون مفتح سدد جگر و مدر بول و محلل نفخ و غذا او غالباً مضر و مغیر رایحه بول و عرق و منفعت
جهت درد سینه و ظلمت بصر و درد پشت و استسقا و ملین طبیعت و رافع درد دندان با شیر [illegible] و تقطیر البول [illegible] جهت درد دندان
مداومت او مهیج [illegible] و مفاصل و طعام [illegible] مصلحش عسل و گویند کشنده سگ و تخمش مفتح سدد و سپرز و با عسل و روغن بلسان [illegible]
و ادرار حیض و [illegible] و قدر شربتش تا دو مثقال و مضر [illegible] مسکن [illegible] دندان [illegible]
منقی گرده و مثانه و مجاری بول و مخرج سنگ و ریگ آن و مضر ریه محرورین و مصلحش سکنجبین [illegible]

و قدر شربتش تا سه درم و در فلاحت مذکور است که چون شاخ حیوانات را دفن کرده اند نگرا بید و بهند
هلیون بر وید و از مجربات شمرده اند **هلون** زعرور است **هلفقا** هندبا است **هلیلج** اهلیلج است
هلیانه شاهترج است **هلموث** و هلموسلق جبلی است **هلک** ترو ان سنبل است و نزد اهل
ربیع الفار است **هلد** اسم هندی عروق الصفر است **همج** نوعی از ذباب و مشهور بخرمگس
است **همیشه بهار** و همیشه جوان ابرونت است **هنگ** بهندی حلتیت **هنگلو** بهندی نوعی
از بیش است **هندوا** بهندی ماهیزج است **هنکا** چهار بهندی سیسالیوس است **هندبا**
بفارسی کاسنی نامند و او بستانی و بری میباشد و بستانی او دو قسم میباشد یکی را برگ درازه و با خشونت
مایل به تلخی و گلش کبود و بزرگ و او را بهندی پاشامی نامند و ترطیب او زیاده از قسم صغیر اوست و دیگری را
برگ کوچک باریک و گلش کبود و ریزه و تلخی او غالب و او را هندبا ر البقل نامند هر دو قسم در اول سرد
و تر و با اجزاء لطیفه حاره که از شستن رفع گردد و از جهت لطافت منفعلا بسبب اختلاف هوا و زمان و
مکان تغیر طعم و رنگ و طبع او میشود و او مفتح سده و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی و صفرا و
التهاب معده و موافق جگر حار و بارده و رافع سده او و منقی مجاری بول و گرده و آب برگ او
با آب رازیانه بهترین ادویه یرقان سددی است و چون آب او را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین
جهت تپهای کهنه و تقویه معده و رفع تعفن رطوبات و با گلقند جهت تپ ربع نافع و چون با قدری رازیانه و کشنیز
بجوشانند تفتیح و اسهال او زیاده میشود و طلاء آب او جهت اورام حاره و درد چشم و با شراب ئیده و
روغن گلسرخ جهت سرطان متقرح سبعیل و غرغره او با آب خیار شنبر جهت ابتداء ورم حلق و خناق و ضماد
کوبیده برگ او جهت رمد حار مجرب خصوصا با بنفشه و آرد جو و سرکه جهت مفاصل و نقرس حار و اورام حاره
سبعیل و قدر شربتش از آب او تا نیم رطل است و مضر صاحب سرفه و مصلحش شکر است و تخم کاسنی در دویم خشک
و مایل بحرارت و با اجزاء بارده و جهت صفرا و تپهای سددی و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با
صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و سپرز و قطع نفث الدم و تحریک اشتها موثر و نیز از ترطیب
در سایر افعال نائب مناب برگ کاسنی قدر شربتش از دو درم تا پنج درم است و او منقی و کریه الطعم و مصلحش
سکنجبین و ادویه خوشبوی و موافق آن و بیخ کاسنی در اول گرم و در دویم خشک و بغایت مفتح و ملطف
اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهت تپهای مرکبه مزمنه و تصفیه خون و رفع ورم احشا و درد مفاصل و
استسقا و نضج و تحلیل مواد نافع و قدر شربت از سائیده او یک درم تا چهار درم و در مطبوخ از پنج درم تا
پانزده درم و عرق کاسنی نسبت با آب او بسیار ضعیف است **هندبای بری** غیر سدریلی است و اثر

وگلش کبود وطعمش بسیار تلخ وبرگش درشت وبیخ دار است واو را انقلابیه ودیه نامند در آخر اول سرد
وخشک وتبرید زیاده بر بستانی وقابض طبع ومقوی معده ودر جمیع افعال نیز مثل طبیب قوی تر از بستانی
وقاطع نفث الدم وآب او با روغن زیتون رافع اکثر سموم هوام وسموم مشروبه وضماد شیر او جهت حمول عصاره
او رافع ورم حاره وقروح وضماد بیخ او جهت گزیدن عقرب وزنبور ومار مفید وبا آرد جو جهت بادسرخ وبا سفیدا
وسرکه جهت سوختگی آتش والتهاب اعضا نافع وتخم وبیخ او در افعال قوی تر از بستانی است وهر یک بدل
دیگری اند **هندبای هاشمیه** و **هندبای شامیه** نوعی بزرگ ورق بستانیست **هندبای**
البقل نوع ریزه برگ کاسنی بستانی است **هوهم** بلغه ترکی نباتیست شاخهای او پر گره وبارش
شبیه بحب الثعلب کیک ازان بسیار مخلوط وبی برگ وبی بیخ وبا ریشه ها ضعیف غیرغبار بر واز سموم قاتله
چون پیکان را با آب الوده خشک کنند زخمش کشنده **هو هم المجوس** گیاهیست ساقش بکوبید دو باریک
وصلب وگلش زرد تیره وشبیه بیاسمین وبرگش ریزه است وظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد وتندی نفیجه
بخور مریم است در سیوم گرم وخشک وجالی ومفتح سدد وباحدت بسیار ومجفف وبلغ گل او جهت حصاة
مثانه واحتباس بول بسیار مفید وذرور گل او جهت خون جراحات وقدر شربتش یکمثقال وزیاده از دو مثقال
او کشنده بتخفیف قویست **هوفاریقون** معرب از وفاریقون یونانیست وآن سه قسم
وهر سه قسم را اکثر مانند چوب ست قسمی را ساق بقدر شبری وزیاده وبرگش مانند برگ سداب وبسیار سرخ
وگلش سفید وشبیه بگل شبت بود ودر بو شبیه ببوی صنوبر وتخمش سیاه ودراز ومدور مانند جو ومنبتش زمینهای
سخت در اول سیوم گرم وخشک وقوتش تا ده سال باقیست ومجفف وملطف ومدر بول وحیض ومحلل
ومفتح سدد ومخرج جنین وجهت درد ورک نافع وبرگش جهت التیام جراحات وتنقیه زخمهای متعفنه ورفع
سوختگی آتش وعصاره مطبوخ او جهت نقرس بعد از مداومت شرب تخم او را هر روز [illegible] ریم با ماء العسل جهت
عرق النسا مجرب دانسته اند وجهت تب ربع با نیم وزن او سداب بدستور مجرب شمرده اند وصنفش
شبت وانیسون است وصنف دویم بزرگتر از اول وبرگش بقدر یک ذراع وشاخهای مستقیم وساقش سرخ
وگلش زرد وتخمش در غلافی مانند خشخاش وبا خطوط ودر بو شبیه برایتنج در آخر دویم گرم وخشک
ودر دویم از تخمش مسهل صفرای غلیظ وخوردن او به سر ومعین عمل اوست ودر سایر افعال مانند قسم
وچون در شراب بجوشانند طلای او رافع جراحات عظیمه است وصنف دیگر که او را [illegible] عیار
نباتش بزرگتر از اول وکوچکتر از ثانی وبسیار سرخ ودو شاخ وبرگش مانند برگ سداب وگلش زرد
بو مانند قسم اول گرم وتر از اول ومسهل رطوبات معده ومجفف آن ودر جمیع افعال قوی تر از او

وثانی و سرخ کننده رخسار و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر البول و حصاة و مسقط جنین و مدر حیض و مقاوم سموم و جهت استسقا و قولنج و تب ربع نافع و طلا او جهت بهق و آثار بواسیر و ضربات و مفاصل و التیام قروح نافع و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یک درهم و اقسام او بدل یکدیگر اند و بدل همه ان بوزن او اذخر و نصف آن بیخ کبر است و مولف اختیارات بدیعی گوید که تخم هوفاریقون شبیه بسماق ست و این قول مخالف قول جمهور حذاق است و نزد حقیر مراد از ناکیسر هندی قسم آخر است اگرچه این جزء را حکمای هند هوفاریقون و راوی رشته رایکی دانسته و ناکیسر را عبارت ازان و از اقسام آن نزد کامل مراد افتاده است **هوفسطیداس** طراثیث است که در تحت لحیة التیس میباشد و او غیر لحیة التیس است و مذکور شد **هو حبره** و هو تقید اسس مر مار الراعیست **هو حو سه** ابوخلیو ابو المخلص است **هو د اسیون** اسم مغربی نعنع است **هوره** اسم فارسی خبازی است **هو بیر** هندی اسم ایهل است **هوا** نسبت با بدان افضل عناصر و نسبت بروح حیوانی و ترویح ان چون نسبت بروح طبیعی و تقذیه او و نفوذ هوا در اجسام مکونات بشدت و ضعف و هیچ ازان خالی و عاری نمیتواند بود و فساد او باعث فساد موالید ثلاثه است بقدر احتیاج هر یک بان و تغیرات او بسبب لطافت از هر متغیری صورت پذیر است چه از اسباب اجرام علوی و اجسام سفلی و تدبیر هوا در کتابیات فن طب مبین است و ایراد ان در اینجا لزوم ندارد بلکه ایراد مصلحات او بقدر ضروری مطلوب است چه خروج او بالکلیه از حالت صحت موجب دبا و امراض بسیار است و علم بر معدلات او از واجبات و مجربین تصریح نموده که بخور د در بیخ و طرفا از مجربات است و بخور کردن و بوئیدن عنبر و لادن و قطران و خوردن طین مختوم و امثال او و فادزهر معدنی و خوردن ترنج و نارنج و سرکه و مورد و پیاز و نعناع رفع ضرر هوا و باسکینه و از موده است **هیل** بر اقاقلا است **هیرون** ان قی از خرما است و گویند نوعی از نیست **هینی** اسم عربی اسم جنس حرشف است و نزد بعضی مخصوص بری آن **هیهما** اسم هندی فجل است **هیرا** اسم هندی الماس است **هیرا دوکهن** اسم دم الاخوین است **حرف الیاء یاقوت** بهترین او سرخ شفاف گلناریست که بهرمانی و رمانی نامند و بعد ازان خمری و وردی و لعل از اقسام سرخ اوست و بعد از سرخ صنف او زرد و نارنج و ست پس زعفرانی پس لیمونی و بعد از کبود آسمانی است پس نیلی پس لاجوردی است پس سیلی است پس ... بعد از همه سفید آن و غیر سرخ رمانی اقسام دیگر تاب آتش ندارند و سرخ از آتش رنگین تر میگردد و گویند چون با سفید بشب یکی باشد از آتش معتدل که او را ایذا رسانی گذارند تمام رنگ میگردد و یاقوت صلب تر از همه احجار است بعد الماس و رائحه کریهه و دود و عرق بنفشه اوست و مالیدن سرخ سوخته و آب مرمتا ده باعث جلای او

و یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دویم گرم و خشک و کبود او در اول دویم و سفید در اول
و خشکی و در همه غالب او مقوی دل و دماغ و مفرح و شربت یکدرهم او تریاق سموم و تعلیق او بالخاصیه
جهت رفع طاعون و تغیر هوا و وسواس و صرع و خفقان و رفع انجماد خون و نزف الدم و انگشتری او جهت قضای
حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق و طاعون و در دهان داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوی دهان موثر
و قدر شربتش از یک قیراط تا یک دانگ است **یاسمین** بری و بستانی می باشد بری او را اطباء نامند
و بفارسی یاس سفید و مذکور شد و بستانی او جبلی است که یاسمین هندی باشد و آن زرد و سفید
و امین الدوله گوید از غرائب بنفشه باشد و سفید او نزد اطباء مسمی بزنبق است و سوسن آزاد را مخصوص
یاسمین سفید نزد اکثر ایشان مفقود الخاصیه است و این از جهت اشتباهی است که در سوسن مذکور شد
و جمهور اطباء تعریف یاسمین نموده اند که درخت مانند درخت مورد و املس و برگش نرم تر و پهن تر و بسیطتر از
برگ مورد نیست و درخت قسم سفید او صغیر و گلش سفید و با اشنایه سرخی و بسیار خوشبوی و از وقت
شکفتن گلش تا اول عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه و درخت نوع زرد او عظیم و چتری مانند درخت مورد
و نزد بعضی قسم زرد او مسمی بزنبق است و آن در دویم گرم و خشک و منضج سده و مسهل بلغم و سوداء و ماده صفرا
او رافع سده و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و امثال آن و مقاوم سموم و مفرح و محرک باه و مدر حیض و
مخرج اقسام کرم شکم و بوئیدن او جهت درد سر و تقویت دماغ و رافع ریاح دماغی و نطول طبیخ او جهت درد
بارد و سداع و ضماد او جهت کلف و سرخ کردن رخساره و بزرگ کردن قضیب و اعانت بر نعوظ و سفید کردن
موی سیاه موثر و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و گل سرخ و سرکه و قدر شربت از جرم او سه درهم و از آب او
ده درهم و بدلش یاسمین زرد و بدلش هر دو یاسمین بری است و روغن یاسمین بدستور منضج و محلل و در جمیع
افعال مذکوره قوی التاثیر است و قدر شربتش سه درهم تا پنج درهم و گل یاسمین زرد کثیر الوجود است و جوشانده
او را در قطل سبز میر انجیه یکدرهم او را با یکوقیه عسل بنید روز بدستور مداومت نمایند جهت استسقا و درد کمر
و مفاصل مجرب بیان نموده اند **یاسمین سفید** اسم فارسی یاسمین بر است **یاسمین بری** عمده آن
است **یاپسفالت** اسم ترکی غزی السمک است **یاره طباسیج** اسم ترکی عجوالعاج اسم
یارقور اسم ترکی فوفیج **ایاغ** اسم ترکی دبق است **یبروج** لغت سریانی و بمعنی صورت
نفس هر روحی شامل بیخ لفاح جبلی و بری چنانچه لفاح شامل ثمر اقسام اوست و از مطلق او مراد اسم
بیخ بر نوع لفاح که بزرگ باشد و شکل شبیه بصورت انسان مشاهده کرده و او را از این جهت باین اسم نا
بیخ جبلی و مشابهتی بصورت انسان دارد بخلاف بری بسیار مشابه است **یبروح**

بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که روی بر روی گذاشته باشد و اورا مهره گیاه و سنگ شکن نیز
گویند چه در میان عوام مشهور آنست که هرکه او را قلع کند باعث هلاک اوست لهذا ابعد از خالی کردن
اطراف بیخ او سگی را باو می بندند تا از حرکت سگ منقلع گردد و اینمعنی اصلی ندارد و در خواص او
احدی بیان نموده نبات او مذکور شبیه بلبلاب که ببرگی بکور رساگن نامند و قدر دو زرعی و برگش شبیه به برگ
انجیر و باریکتر از آن و ثمرش سرخ و بقدر زیتونی در بوی شبیه بسیب سایله و گلش سفید و گویند در شب
سفید درخشند و بیخش بصورت دو انسان مو ا جبهه و مستور بلیفها اشتر شبیه بمو خلاف سایر اقسام بیخ لفاح
که لیفها مذکور ندارد و ما دامی که سر این صورت جدا نکنند قوتش تا شصت سال باقیست در اول سوم
سرد و در آخر آن خشک و مخدر هر عضو قسم ماده او دوا همان عضو مرد لان و در قسم نر آن دوار
زبان و شرب او با زعفران جهة مفاصل و عرق النسا و نقرس و با مقل جهة بواسیر و با سکنجبین جهة خفقان
و با کاسنی جهة حرقة البول و ذرور بیخ و ثمر او جهة اکله و قروح خبیثه نافع و مغلظ خون و مبلد ذهن مصلحش
روغنها و قدر شربتش چهار قیراط است و در سحر نجات و اعمال تجربه بغایت موثر و از هرمس نقل نموده اند
که بهترین زمان قلع او آنست که مریخ در خانه شرف یا در خطی از خطوط شرف و متصل بسعدین یا باحدی از
سعدین یا قمر در یک برج باشند در روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سایر اوقات است و چون
عضوی از اعضا او را با اندکی از ثمر او و قلیلی روغن بان یا روغن زنبق یا روغن خلاف نرم سائیده به پیشانی
و چشمهای سوی یا بان تدهین نمایند نزد ملوک بغایت مکرم و معزز باشند و هرچه حاجتی که روی بهر روا گردد
و چون مجموع او را یا عضوی را از آن شکسته و بالتی قطع کنند و بر بازوی به بندند و یا بگردن آویزند از کل
آفات و غرق و حرق و صاعقه و راه زنان و دزدان محفوظ باشند و تعلیق او جهة رفع صرع و تسکین غضب
ملوک بغایت موثر و بعضی شرط دانسته اند که در اول ماه باید تعلیق نمایند و بخور او جهة دفع شیاطین و جن
و رفع فساد عقل و جنون موثر و چون ثمر نارسیده او با روغن گل سرخ سائیده زن حامله بر شکم طلا کنند از
اسقاط جنین ایمن باشد و چون بکوبند گل ناشکفته او را کوبیده در روغن زیتون بجوشانند طلای آن رافع عسر ولادة
است و هرگاه بکوبند گل نشکفته او را در کتانی بر سیمای بیضی که هفت رنگ باشد بچیده بر اطفال مصروع تعلیق
نمایند رفع صرع او گردد یبروح الصنم یبروح الضم است یبروح یبروح به قول یونانیه و نزد بعضی رجیله
یبروحا بادنجان است یبرو اسم سریانی منقول است که فارسی شرنا شند یتوع اسم جنس جمیع
نباتات شیردار است و از مطلق او مراد لاغیه است چه آن بهترین اقسام اوست چون هرچه اسم نوع او
دانسته مذکور کردند لهذا در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان میشود جمیع یتوعات در غایت گرمی و خشکی و اکثر آن

در مرتبه چهارم و با سمیت اند و جراحت کننده جلد و مسهل قوی و در همه اوجه و مورث اسهال که مودی و قروح
امعا و زحیر و پیچش و غثیان و انقلاب معده و تقلب نفس و غشی و استعمال او را در خارج بدن جایز داشته
اند و اگر بخوردن بعضی از آن احتیاج افتد زیاده از دو سه قطره از شیر او بدون مصلحی نباید اشامید و مصلح
آن نشاسته و ارد جو و روغن بادام و گلسرخ و رب السوس و کتیرا است و نوع سرد کرده رافع ازاله
عمل اوست یحمور اسم حمار الوحش است و نزد اطبا نوعی از ایل است و در الف مذکور شد یعصعه
کرفس بزرگ برگ بستانی است یدا عسر خون نر چهار ساله است که در اول ماه سر گرفته باشد و در تاغیر
مذکور شد یدره قسوس است یدقه درخت ملت یراع قصب است یرمه عتبه النار است یرما اسم
عربی حنا است یرامع هیون است یربوع بفارسی موش دشتی نامند و او مانند موش از آن بزرگتر و
دستهای او بسیار کوتاه تر از دنباله اش بلند است و در سیوم گرم و خشک و کثیر الغذا و ملین طبیعت و مدر بول
و مبهی جهت جمیع امراض بارده و مثل فالج و رعشه و مفاصل و اخراج سنگ گرده و مثانه نافع و محرق خون و ملطف
میوه های تازه و ترشها است یسب حجر الیشب است یعقوب کبک نر است یعضید هندبا است یعضیضا
بعین مهمله اسم سریانی ریباس است یقطین اسم جنس کل نبات که بی ساق باشد مثل خربزه و بطیخ و امثال آن
و عوام را از مطلق او مراد قرع است که بفارسی کدو نامند یلنجوج بعربی عود هندی است اسم ترکی سلوی
است یلوه اسم ترکی طرفا است که بفارسی گز نامند یلبوت اسم فارسی غری السمک است یلیم اسم
کبوتر خانگی است یمامه سفین بری است یکلیک اسم ترکی انیسون است یمان اسم ترکی
ممیسو بلغت اکثر یونان القراست که شوره نامند ینوتا مرماف است یورطرا اسم ترکی بیضه است
که تخم مرغ باشد بلغت نبطی اسم تافشیا است یلیون الخبه است یلیق اسم سلمه است یینطورا
نباتیست شبیه بخندریلی و برگش از برگ کاسنی کوچکتر و ساقش زیاده از شبری و گلش زرد و مولف اختیار بدیعی
گوید او را شیر است بسیار و نامند تازه او جهت التصاق جراحات تازه و در رو خشک او جهت زخمهای کهنه مفید است و نزد
بعضی همه هندبا است یوسعد اسم فارسی قهد اکبر ترکی بارس نامند یتیوا مانند یلنگ و ارام نموده مانند سگان
شکاری صید و خوشش با و میکند حرارت و یبوست او کمتر از پلنگ و در جمیع افعال قریب باوست یوسا
اسم ترکی سیخ است یوته صحرای اسم ترکی و فارسی عصفور است یوحه باعی اسم رطبه
یونک اسم صوف است یپلان ادری اسم ترکی است سیر کوکی اسم ترکی صبر است که بفارسی
قد تم الحمد لله تعالی بحسن توفیقه و اسعین کرامته المفضل المنعام علی تمام معالجات والمستورات انه
ما یشاء وقدیر بالجود والانعام و الحمد لله رب العالمین

تمت تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

تشخیص رابع در مداوی سموم مشتمل است بر پنج فصل

اول در تدبیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن **دویم** در تدابیر مشترکه سموم **سیوم** در تدبیر سموم مشروبه **چهارم** در تدبیر سموم ملذوعه **پنجم** در بیان آنچه حشرات از آن گریزند

فصل اول در تدابیر منع تاثیر سموم و احتراز از آن

از جمله مجربات است که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدر حبه از اشک چشم گاو کوهی که در تقعیر تحت چشم او منجمد میگردد و مسمی بتریاک گاو کوهی است و در ایل مذکور شد بکام طفل بمالند در ایام حیوة از سموم ملذوعه و مشروبه متضرر نگردد و بدستور در اوقت زفاف زهر معدنی بر کام بمالند و سه روز متوالی هر روز بقدر برنجی با شیر بدهند همین اثر دارد و از انجمله شرب نارجیل بحریست که در ماهی دو بار بقدر برنجی باگلاب سائیده بنوشند از ضرر جمیع سموم محفوظ خواهند بود و بدستور شرب فادزهر معدنی در هر ماهی دو سه بار بقدر قیراطی تا یک دانگ همین اثر دارد و از انجمله شرب تخم مخلصه است که در اول تحویل شمس بحمل سه روزی یکمثقال از آن تناول نمایند مجربین را اعتقاد آنست که تا یکسال از مطلق سموم متضرر نگردد و بعضی مخصوص بسم هوام دانسته اند نه مطلق سموم و متفق علیه اطباست که چون خردل را یکشب در شیر خیسانیده بنوشند در مدة العمر هیچ سمی در و اثر نمیکند اما احتراز سموم منوط بآنست که از اطعمه و اشربه که بی سرپوش در مواضع مظنونه وجود هوام گذارند اجتناب نمایند و بدستور از چشیدن چیزی که مجهول الماهیه و غیر معروف باشد و بدستور گرفتن حیوانی که معلوم نباشد هر چند که از تعبیر نماید و خوابیدن در مواضع نزدیک باشیان هوام و خرابها بدون شجور شاخ گاو کوهی و امثال آن و خوردن ترشیها که مدتی در ظروف مس مقیل باشند باشد و گوشتی که گرم بوده مهجی پوشیده باشند که منفذی بجهة خروج بخار نداشته باشد امتناع باید که سبز گردد و خوردن اکثر میوها بدون آن چشیدن خصوصاً انگور پوشیده نماند که تاثیر سموم در جمیع افراد یکسان نمیباشد چه یابس المزاج و معتادین افیون و سمومات کمتر متضرر میگردند بلکه بعضی اصلا متضرر نمیشوند

هر یک بدای او مشهوره آن عمل کرد چه اکثر ازا علاج بیکطریق است **بیش** تدبیر او در عرض دو
ساعت مهلک است و او اسریع الاثر تر از سم افعی دانسته اند و علامات او ورم زبان و سدر
و دوار و درد سر و برآمدگی حدقه و غشی پی در پی است و علاج او قی مکرر است بمطبوخ تخم شلغم و روغن
گاو و اگر با جبلی بحری بهم رسد بهتر از همه مقیات است و بعد از آن شرب فادزهر بشبرو زرد خالص است
برای محمد بن زکریا و اکثر اطبا بیخ کبر را فادزهر او دانسته اند و دواء المسک حار را درین باب قوی‌تر از تریاق
فاروق میدانند و بعید دارد را اثر عظیم است **قرون السنبل** از لوازم شرب او بول الدم و سبات
زبان و اعراض برسام است و در رعایت حرارت و مداوای او بعد از قی شرب یکمثقال کافور با گلاب
و آشامیدن دوغ سرد کرده و آب میوهای سرد است مثل انار و سیب ترش و آب خیار و ماء الشعیر و اعناب
الثعلب و امثال آن با جلاب و ضمادات بارده مثل صندلین و کافور و شیاف مامیثا و گل ارمنی و آب خیار و کدو
و کاسنی و امثال آن **مرارة النمر** زهره پلنگ تا سه ساعت کشنده است بقی بشبرو از
سمومات حاره و مداوای او بدستور قرون السنبل است و بیرمایه اهورا تریاق آن دانسته اند نه کافور را
مرارة الافعی در سمیت مانند بیش است و مداوای او بدستور آن و با روغن بسته مکرر کردن انفع است
و شراب و گوشت لب مرغ با قدری مشک مفید است و ادویه مشترک النفع که قبل ازین مذکور شد در جمیع
سموم نافع اند **مرارة الکلب الماء** قدر یکصد بسان بعد از هفت روز کشنده است و تریاق او پنیر
مایه خرگوش است در روغن گاو با شطیا مادر جینی **دنبالة الکرم کوبی** مورث غشی شدید و کرب
تریاق او بعد از قی کردن با روغن گاو و آب گرم و تریاقات مشترک النفع مذکوره و فندق و پسته
و فلفل مربح است که در یک روز چهار مرتبه و هر مرتبه یکمثقال بدهند **عرق الدابه** مورث ورم روی
و سنگ آن و خناق و عرق بسیار و بد بو و الثبت دوای و بعد از قی با ماء العسل شرب پنجه در روغن گلسرخ
است که مکرر نوشند و تریاق الطین مذکور **ارنب بحری** از سموم حاره و اگر نکشد مورث سل است
و اعراض او درد معده و ضیق النفس و قی مفرط و عسر بول و عرق بد بو و نفث الدم است و مداوای او
آب خیار و شیر الاغ و زبان و آب برگ خطمی و سرطان نهری و بعد از تسکین عوارض
حب خربق سیاه و غاریقون و کتیرا و رب السوس بالسویه بقدر درمی با جلاب
شرکی الکلب مانند از سموم حاره و علامت او مانند اعراض ارنب بحری و بالتهاب و اخ
است و مداوای او مانند ارنب بحری و سنه کردن با آب گرم در روغن گلسرخ و شرب شیره تخم
و لعابها و شیر زنان و جهت احتباس بول جلوس در مطبوخ خطمی و چکانیدن روغن

با سفیدی تخم مرغ در احلیل و تغذیه بروغن بادام و نان میده و پالوده و انجیر خشک و حریره از آرد
گندم و شکر و روغن بادام و مداوی خوردن زریعه و حب و تخم خرفه با دستور زند کوراست و تریاقات مذکوره
و دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق اربعه نافع اند **بلادر و حب سیاه** و امثال آن مورث احتراق
خون و درد سر و التهاب معده و تشنگی مفرط اند مداوی آن شربت شیر و دوغ و گوشت ابهای
جرب و شیره تخمهای سرد مثل خرفه و استنشاق روغن کدو و بنفشه و چرب کردن سر بروغنهای مرطبه
و مغز گردگان نیز در بلادر است **خوردن خون گاو و بستگی شیر و خون در معده**
مورث کرب و اضطراب شدید و غثیان و غشی و درد احشا و عسر النفس و کزاز و احتباس بول
و طبع است و مداوی او تقیه و شرب شیر مایه حیوانات با سرکه و حلتیت و بوره و فلفل با سرکه تا رفع انجماد
آن نماید و در این قسم مواد چاره نیست مگر در شیر فاسد و جوارش عود و مصطگی و ماء العسل درین
باب مفید است **یتوعات و حب السلاطین** و امثال آن از ادویه حاره مسهل مورث
التهاب و غثیان و اطلاق بسیار و پیچش است و مداوی آن دوغ و اشیای بارده تا تنقیه است
بعد از قی و در معالجات کلیه مذکور شد مانند روغنها و لعابها و ربوب تا تنقیه **اما اشیای
بارده مخدره مثل افیون و بزر البنج و شوکران و لفاح و تاتوره** و امثال
آن مورث خارش بدن و ظلمت بصر و سدر و دوار و سردی دست و پا و تخمیر اعضا و سستی است
و چون تخدیر و سردی و تشنگی اعضا و ثبات مفرط رسد علاج ندارد و مداوی آن قی کردن با ماء العسل
و نمک و بوره و سکنجبین و روغنها است و شرب شراب با حلتیت و دارچینی و فلفل و جند و طبیخ نانخواه
و نارجیل دریایی و تریاق کبیر و حقنهای تند و سرکه با صعتر و افسنتین و روغن گل سرخ و شرب شیره
گردگان و تدهین بدن و دماغ بروغنهای حاره مانند روغن ناردین و سوسن و استنشاق جند و حلتیت
نافع است و اگر مساوی افیون بیشتر و به جند خورده شود در رفع مضرت افیون از مجربات است
و مداوی خوردن نیز قطونای کوفته و آب گشنیز بعد از قی حلتیت و شراب و شربت افسنتین کافی
و در بیدانجیر و کاره و امثال آن مانند ماهی سرد شده که در موضع نمناک باشد و باشد بعد از قی مسهلات
حاره مثل فلافلی و کموسنی و زراوند و صعتر و امثال آن مفید است **اما اشیای مسدده** تقتیل
مانند مرداسنگ و اجرام معادن و مرکب موتش و شنجرف و زیبق و امثال آن مورث احتباس طبیعت
و نفخ شکم و درد احشا و در بعضی بول الدم و در اکثر احتباس بول و ورم مثانه و قرحه امعاست و گاه است
که باعث اطلاق مفرط گردد و مداوی قی نیمه و با وجود احتباس طبیعت حقنهاست و ناردین با سرگین

وبعد ازان زرداب وپس ازان بزنگ زیتی وزنگاری وتدبیر او بدستوریست که در قواعد
کلیه گذشت وشرب تریاق کبیر وروغن کهنه یا عسل وشیر و شراب کهنه وتکرار قی و دو مثقال حلتیت
با شراب وشرب سائیده مهره مار وبستن ان بر موضع گزیده وپنیر مایه خرگوش وغیران که تازه باشد
با سرکه ممزوج باب وفاشرا واسپند وتخم بونجه وبیخ عرطنیثا وبیخ کاشم وزراوند مدحرج طویل وکرفس
کوهی وتغذیه بسرطان نهری وزنجبیل با شیر انسان والاغ مفید است واین دوا را در سموم افعی
مانند تریاق کبیر دانسته اند انیسون ده درهم فلفل سه درهم ونصف زراوند مدحرج جند بیدستر
از هریک یکدرهم ونیم وبامیخته سرشته بقدر جوزی استعمال کنند وخوردن آب نیل تا بقدر یکرطل و
بستن جرم ان از مجربات است **حیات منقطشه وامثال ان وتنین** وهریک بالوان
مختلفه وبزرگ وکوچک میباشد وتنین که بفارسی اژدها نامند نوع عظیم انست وکوچکتر از
پنج ذرع نیست وزیاده برسی ذرع میباشد وچشمش بسیار بزرگ ودر تحت فک زیرین او تقعیری
مانند ذقن ودندان او بسیار وبعضی ازان بالدار باشند، بال شتر وعلاج غیر اژدها باشند
مداوای افعی است وعلاج زخم گزیده اژدر وسایر آن بادویه اکله وقروح خبیثه باید کرد وضماد
کردن بیادروج وبدستور برصاص بالخاصیه مفید است **عقارب** بفارسی گژدم نامند و
اقسام میباشد وگویند نه قسم است وزبون ترین او سیاه است وجراره واسلم او طیار است
وگزیدن او باعث درد شدید وسردی اعضا وکزاز وثقل اختلاج وانچه قتال باشد موجب خدر وغشی وعرق
سرد وانطباق فکین وورم قضیب وبروز مقعده میگردد واگر بر شریان گزد مورث غشی وبر عصب
باعث تشنج وبرگ موجب عفونت خون وتجاویف رگهاست ومداوای وی بموجبی که در [illegible]
النفع گذشت باید نمود وشرب سیر وضماد ان وشراب کهنه ورته وپیاز ودیه وعاقرقرحا وبرگ سداب
وپیاز وعنصل وتخم بونجه صحرائی وفاشرا وبیخ حنظل وغاریقون واسپند وترتیزک وتخم ان وجاوشیر
وسطاریون که در اصفهان گل عقرب نامند از مجربات است وضماد او بغایت مسکن درد وبدستور عسل
بلادر با روغن گردگان چلغوزه تر دارد وتدهین بروغن زیتون گرم در تسکین درد گزیدن عقرب سریع الاثر
است وعقرب جراره بسیار کوچک میباشد ودنباله او در حین حرکت میکشد ومانند سایر عقرب
بلند نمیدارد ودر روز اول چندان ضرری آزو ظاهر نمیگردد ودر روز دویم وسیوم اعراض هولناک بهم میرسد
مثل غشی وخفقان وبول الدم وورم زبان وتشنج عظیم ومداوی وی بعد از مکیدن وداغ کردن
نافع شرب آب تخم بشپ است وبالخاصیه آب او وسویق آن تریاق اوست وقرص کافور ودوغ

وشیره تخم خرفه و امثال آن با سکنجبین مفید و هرگاه باعث ورم گردد فصد کنند و در ورم زبان
رگ زیر زبان را بگشایند و در احتباس طبیعت حقنه و در سحج امعا روغن گل سرخ بنوشند و تریاق
عسکری درین باب قوی الاثر است و این سفوف را از مجربات دانسته اند خرشفوق خشک برگ درخت
سیب ترش گشنیز خشک بالسویه قدر شربتش سه مثقال است و علاج موضع جراحت را بدوای
شد باید کرد و حوالی آن را بگل ارمنی و سرکه و مرداسنگ طلا کنند و تغذیه با آب غوره و جو و اشیای بارده
موافق است **رتیلا و شبث و عنکبوت** و اقسام رتیلا گویند شش صنف است یکی پردار
مانند مورچه و یکی سیاه و یکی عنبیه که بفارسی انگور که نامند یکی سرخ و یکی زرد و آن ذهبیه
بسیار زرد و بعضی مایل بزردی میباشند و زغب دار مانند پشم و یکی کوکبیه و در پشته او خطهای
براق همه در شکل شبیه بعنکبوت اند و اعراض گزیدن رتیلا ورم موضع لسع او و رمیده و خارش
بدن و اطلاق طبیعت است و در بعضی سستی بدن و برآمدگی شکم و عرق متقرط و رعشه و درد سر
و گزازه و درد و سرفه و قی دایم و در بعضی درد دهنی و خروج بادها از مقعد و اضطراب عظیم و سبات
مهلک میباشد مداوای او بدستور الادویه مشترک النفع مذکوره و آنچه در عقرب بیان شده بتدبیر
موضع لسع و جلوس در آب گرم است چه آب گرم باعث تسکین درد و استراحت بقدر ساعتی میگردد و
باید بعد از تسکین موضع را بآب نمک تنقید تطول نمود و آن بسیار گرم باشد و حمام دایم و تعریق تا چند
یوم بنهایت نافع و موضع گزیده را با خاکستر چوب انجیر و آهک و قلی که بآب گرم سرشته باشد ضماد نمایند
و دو درم شونیز بالخاصیه تریاق اوست و جمیع ادویه که بجهة عقرب نافع باشد در و موثر است
و برگ درخت تبار و جوز السرو و دارچینی و ثمرة الطرفا و تخم شبث و انیسون با شراب نافع است
و این معجون بجهة رتیلا و سایر هوام مفید است **تریاق الرتیلا** شونیز ده درم دو قو زیره
کرمانی هر یک پنج درم اصل جوز السرو هر یک سه درم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج
دارچینی فنجنیا تا پونه تخم کرفس تخم شبث هر یک دو درم با عسل دو وزن بسرشند قدر شربتش
تا سه مثقال است و شبث نوعی از عنکبوت پای دراز است و از گزیدن او بدستور عنکبوت درد
معده و عسر البول و تقطیر بول و سردی دست و پا حادث میگردد و مداوای او بدستور رتیلا است
قملة النسر از جمله هوام و بقدر قمل و از اصناف کنه است و بفارسی ددو نامند
او خون از مسامات تراوش میکند مثل رگهای منفتح بین دندان و انسیفه و [illegible]
بول و رعاف [illegible] آن مالیدن موضع بآب زهره صندل سرخ و آب کاهو [illegible]

العالم و محلب و امثال آنست و شراب کدو و خیار و کاسنی و گل قرسی و طین مختوم و آنچه در سموم حاره مذکور

شد **زنبور و مگس عسل و مور و پشه و امثال آن** مداوی گزیدن همه آن مانند

سموم حاره است و بهتر در آن شرط است شرباً و ضماداً چون مگس را سر کنده تمه او را بر موضع گزیده

مذکورات بمالند درد را بساعت ساکن کند و به دستور گل ارمنی با سرکه و بادروج و امثال آن نافع اند

سام ابرص و عظایه بضاد سوسمار است و نیابای معجمه سالامندرا از گزیدن اینها دندان

ایشان در موضع گزیده میماند و مادام که اخراج آن نشود درد دایمی میباشد و مداوی آن گرم کردن

عضو و مالیدن آنست بروغن و خاکستر تا دندان بیرون آید و بعد ازان خاکستر را بروغن خمیر کرده

به بندند **سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه و انسانی که از گزیدن آن**

دیوانه شود و هر حیوانی و گویند الا سنور و استر از گزیدن حیوان دیوانه دیوانه نمیشود و گاهست

که مثل سایر حیوانات دیوانه شوند و سنگ و سایر حیوان دیوانه گزیده اولاً تا چند روز بی عوارض

میباشد و بعد ازان در و فکر فاسد و وسواس و خوابهای هولناک و گرفتگی آواز و خلوت نشینی و خوف

و غم و گریه عارض میگردد و از آب خوف میکند و چون در آب و آئینه و امثال آن صورت حیوان در

نظرش می آید بنابران آب نمیخورد و چون اعراض قوی تر گردد باعث تشنج و کزاز و ادرار منی

و گریختن از روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن مانند سگ و حمله نمودن بر آشنا و بیگانه میگردد

و متقدمین اطبا متفق اند که بعد از خوف از آب وارد شدن آن گزیدن ممکن العلاج نیست و متأخرین

اکثر آن را قابل اصلاح میدانند مگر آنکه بنهایت جنون رسیده باشد و اکثر بحران و طغیان و

نقصان تا چهل روز است و میشود که زیاده و کمتر ازان نیز میباشد چه بحسب مزاج است در یابس

المزاج بعد از یک هفته و دو هفته و چهل روز خوف آب بهم میرسد و در مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و

بعضی تا یکسال و زیاده ازان نیز گفته اند و بتجربه رسیده که گزیده اول بار او با خطر است

و در سایر مخاطره کمتر **اما علامت دیوانگی سگ** یکی آنکه ترک منزل خود کرده پیرامون

اهل خانه نمیگردد و چیزی نمیخورد و از آب میگریزد و بسرخی چشم و بیرون آوردن زبان و دویدن

بسیار و گرفتگی آواز و افتادگی گوش و برآمدگی پشت و کج کردن آن بطرفی که حرکت با جهته

کند و حرکت بی نسق شبیه بحرکت مستان و حمله کردن بر هر چیز دیگر گریختن سگان از وی و رمیدن ملاقات

از و عجز کردن ایشان **اما علامت زخم او از زخم سگ غیر دیوانه** که حالت سگ

مشتبه باشد و دیوانگی آن مشخص نباشد باید پارچه نان را بخون زخم آن آلوده پیش سگ غیر دیوانه

انداخت هرگاه نان را نخورد علامت زخم سگ دیوانه است و اگر تناول کند غیر دیوانه و بدستور مغز گردگان را کوبیده یکشب بر زخم به بندند و هرگاه مرغ گرسنه از خوردن او نفرت کند علامت دیوانگی است واگر تناول کند و یکشبانه روز هلاک نگردد غیر دیوانه خواهد بود **العلاج** اول موضع زخم را حجامت کرده مبالغه در کشیدن و جذب سمیت و اخراج ان باید نمود و تضمید با شیای باید نمود که زخم گشته بسته نشود مثل پیاز و تره تیزک و چقندر زرد و روغن و سایر مراهم اکاله و اگر داغ کنند و در رفع چرک ان مبالغه نمایند بغایت نافع است اما بعد از سه روز نفعی ندارد چه سمیت او سرایت کرده در ینصورت بر زخم ان جاذب شیر و اشیای جاذب سم باید بست مانند نطرون با بول انسان و خاکستر تاک با سرکه و تره تیزک با روغن و تکرار بستن سر شیم ماهی را نافع دانسته اند و در ترطیب و تقویت اعضاء رئیسه بکوشید و معالجه او بدستور مالیخولیا و جنون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیها و هوای سرد اجتناب بسیار لازم است و تنقیه سودا به منضج و مسهل مکرر باید کرد و این دوا را جالینوس فرموده که بهر که داده شد خوف از آب نکرده و باعث نجات گردید

دواء السرطان سرطان زنده را در ظرف مس سرخ نقدری برشته باید کرد که توان سائید و ده جزو انرا با جنطیانا پنج جزو و کندر یکجزو نرم سائیده در ایامی که روز مسهل نباشد با سکنجبین دو درهم صبح و دو درهم شب تناول نمایند و در تفریح و ترطیب و نشاط طبع سعی کنند و حقنه بماء الشعیر و روغن گل سرخ و اشخرخزه و لعاب بزرقطونا و امثال ان بسیار مفید است و آب را در ظرف لوله دار بدهند که انرا نه بیند و چون ظرف آب پوست کفتار باشد از خوردن ان اجتناب نمیکند و در آب گرم نشستن و بول کردن دران بغایت مفید است و از غذا ها گوشتهای لطیف مثل مرغ پیه و ازی و بره و بزغاله فربه و روغن کره و شیر پالوده و حلواهای نشاسته و امثال ان تناول نمایند و شراب ممزوج با آب بسیار بغایت موافق است و تدهین سر و بدن بروغنهای مرطبه مثل روغن بنفشه نافع و استراحت و خواب بسیار مفید است و خوردن آب پودینه نهری در روزی صد مثقال بسه دفعه از سه روز تا یکهفته از مجربات است و آب پیاز بدستور سه روز روزی صد مثقال بسه چهار دفعه بنوشند بعدیل دانسته آب قبل از مجربات است و چون سماروغ را که ترکی بیلدرچین نامند تمام کباب کرده بخورند و چیزی از و طرح نکنند بالخاصیه مجرب دانسته اند و بدستور کباب جگر سگ دیوانه که او را گزیده باشد نافع یافته اند و بستن ان نیز بر موضع جراحت بسیار موثر است و دواء الزراریح بالخاصیه رافع جمیع مضرات و از مجربات جمیع اطباست و چون بنوشند اجسامی با بول دفع میشود شبیه بحیوان بسیار کوچک و عوام را گمان میشود که بچه ها است

دواء الزراریح ذراریح بزرگ فربه را که ترکی الاکلنک نامند سر و بالها و پاها انداخته یکجزو

یکجزو عدس مقشر یکجزو فلفل قرنفل دارچینی سنبل الطیب زعفران هریک سدس جزو مجموع را سائیده
باب قرص بسازند و هر روز دو دانگ باب گرم بنوشند قسم دیگر ذراریح را سر و بال انداخته یکشبانروز
در دوغ خیسانیده بعد از هر یکشبانه روز تجدید دوغ نموده پس خشک کنند و بعد از ان با مثل او
عدس مقشر سائیده باب قرص ساخته بقدر دو دانگ هر روز باب گرم بدهند **مداوای زخم
سباع و سگ غیر دیوانه و بوزینه** و امثال ان یکشبانه روز پیاز و نمک و عسل را با یکدیگر
مخلوط کرده بر زخم ببندند پس بمرهم اسود ضماد نمایند و مرهم مذبور جهت زخمهای که از کوفتگی اعضا و
سقطه بهم رسد بدستور نافع است **مرهم اسود** قنه روغن زیتون موم بالسویه استعمال کنند
د موضع گزیده پلنگ و شیر و یوز اول بادویه جذاب ضماد کنند مانند سرکه و خاکستر و پیاز و عسل
و بعد از ان با سرکه و نمک بشویند پس بمرهم اسود معالجه کنند و بستن باقلای تازه که دو نیم کرده یا شکسته
نهایت جاذب زخم سگ و امثال اوست و ارد باقلا با سرکه بدستور موثر و جاذب است و جهت زخم دندان
نیز مفید و نشت محرق و بدستور کندر یا روغن زیتون و شراب جهت گزیدن انسان نافع است و هرگاه
موضع زخم حیوانات ورم کند طلای مرداسنگ نافع است **موغالی** نزد بعضی غیر موش خرما است
و گویند کوچکتر از ان عرس و خاکستری رنگ و دندانش سه طبقه بر بالای یکدیگر میباشد و چون بر حیوانی
مسلط گردد بر خصیه ان می چسپد و گزیدن او باعث درد شدید و آبله کردن حوالی آن و گاه هست که
مورث ورم امعا و عسر بول گردد و مداوای او بستن قنه با سرکه و بدستور سیر و عاقرقرحا و تخم ترتیزک
و امثال انست و اگر ورم بهم رسد پوست انار شیرین را مهرا پخته ضماد نمایند **مداوای زخم
آلات زهردار** بدستوریست که در سموم ملذوعه گذشت و ذرور مقناطیس عجیب الاثر و اصل
دران ضماد جاذب سم است و به نکردن زخم تا رفع سمیت ان بالکلیه شود و شرب تریاق کبیر و فاد زهر
و شستن انموضع را با آب خاکستر چوب انجیر و نمک حجامت کردن آن و بستن ماهی تازه که شکم او را
شکافته باشند و جلزونات و گوشت سلحفات و امثال آن **فصل پنجم در بیان ادویه
که حشرات الارض از ان گریزند** مار انواع دارد و دستاخ گوزن میگریزند و بخور
بخور سم بز و گوگرد و موی انسان و زفت و مقل و سکبینج و چوب انار و قنه همین اثر دارد و با شبیه
الی که نوشادر در وصل کرده باشند چون در سوراخ مار بریزند باعث هلاک اوست و فرش کردن برگ
همین اثر دارد و نهایت ازموده است و طبیخ خسک را بر موضعی پاشند مار ترک ان مکان کند و چون ریسمان
را از قطران آلوده برد و بر خود حلقه کنند هوام داخل آن حلقه نمیگردد و از دارنده زهر افعی گریزانست و چون

چشم او برزم در انتد همانساعت چشمش از صدقه رفع میشود انچه در فصل احتراز از سموم مذکور گردید باخود
داشتن هریکی ازان و پیاز عنصل باعث حفظ اذیت جمیع حشرات است **عقرب** از دود کبریت و انچه
مار از و گریزد و رعقرب نیز موثر است و سوزانیدن چند عدد ان در مکانی باعث گریختن سایر میگردد و چون
چراغ بسیار روشن در جائی گذارند حشرات متوجه انجا میشوند و مکان بعید از اخراج محفوظ میماند و
بدستور بخوری که مولف امان الاخطار فی الاسفار ذکر کرده در گریزانیدن هوام و نیز بعید یل است
زراج سفید شونیز زیره کبیتج چند مثقال سم بر بالسویه کوفته حبها سازند و در مکانی بکر برند و دکنند و پاشیدن آب
مطبوخ بابونه و حنظل و اسپند و سیر و تخکشت نهایت موثر است و طبخ پیاز عنصل از مجربات **پشه** طلای
روغن با آب لیمو رفع اذیت گزیده پشه کند و مجربست چون زرنیخ و نوشادر بالسویه گاوچند روز در مکانی بخور
کنند منع تولد پشه کند و مجرب یافته اند **کیک** پاشیدن حنظل جهة کشتن از مجربات دانسته اند و بدستور
است طبخ حنظل و افسنتین و شونیز کیک داش از جمله ادویه مشهوره است **قمل** طلا کردن مولود درون
دادت با آب زیره باعث عدم تکون شپش در تمامی عمر او گردد زیبق چون بر جامه یا بر بدن بمالند در
ساعت رفع آن میکند و از مجربات **ذباب** چون صورت مگسی از زرنیخ و کندش بسازند یا چون
بدل کندش کنند و در جائی بگذارند مگس از امکان گریزان شود و طبخ خربق سیاه کشنده اوست و چون
زرنیخ را در شیر حل کنند مگس از عبور بران هلاک شود و بوی پیاز عنصل کشنده اقسام مگس است و بدستور از
کافور و روغن زیتون و زرنیخ میگریزد **ساس و ارضه** پاشیدن آب مطبوخ خربزه در کشتن کیک
و ساس و ارضه از مجربات **جعل** آب مطبوخ شکوفه درخت چنار و بخور او کشنده جعل است **فاده**
چون موشی را خایه کنده یا دنباله او بریده سر دهند جمیع موشان انجا نه را او بر طرف میکند چو پوست
روی او را چون کنده سر دهند سایر موشان میگریزند و بدستور از دود زراج گریزانست و پیاز عنصل
کشنده او در یکساعت است **مورچه** از حلتیت میگریزد و از ریسمان آلوده بقطران تجاوز نمیک
و چون شیر بینی و سایر اعضار را در مکانی گذارند و در وقت گذاشتن ضبط نفس کشیدن کنند ما دا
که دست احدی بانچیز نرسد مورچه پیرامون آن نگردد و از مجربات شمرده اند و در جائی که نز
بخور کنند مورچه هرگز عود بانجا ننماید و از مجربات دانسته اید و داشتن پیاز عنصل موجب هزیمت
و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است والله ولی التوفیق

تشخیص پنجم

در اوزان مشتمل بر سه فصل

در اوزان صغار **فصل دویم** در اوزان کبار **فصل سیوم** در تحویل از اوزان

فصل اول در اوزان صغار

پوشیده نماند که نزد اطبا هر چه کمتر از رطل شرعی

باوزان صغار و ما فوق آن موسوم بکبار است و کیل که عبارت از پیمانه باشد از جمله قسم ثانی است و اختلاف
در هر یک از اوزان صغار و کبار بحسب امکنه و ازمنه و مصطلحات واقع شده و در اینمقام بهر چه بحسب کتب معتبره
طب و نقد و لغات اعتبار داشته اشاره بآن میشود و باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانگ بحسب
درهم فضی و مثقال ذهبی مختلف میباشد چه اجزای مذکوره از درهم کمتر از اجزای مثقال است و نزد اهل تجربه
ثابت شده که قدری از فضه که در مقدار مساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب سه سبع زیاده بر وزن
فضه میباشد و اکثر اساطین اطبا بر آنند که در زمان قدیم و جدید قدر درهم مختلف بوده بخلاف مثقال که
در اختلاف آن قلیلی قائلند و اختلاف هریک در طی تحریرات مذکور میگردد ارزه که بفارسی برنج
نامند مراد از اوزان دو دانه خردل بریست شعیره دوازده ارزه است حبه از درهم عبارت از سدس
ثمن اوست که یکجزو از چهل و هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت دو شعیره است که چهار ارزه باشد
طسوج از درهم دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم که آن ده ارزه باشد قیراط از درهم دو
طسوج است که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم که بست ارزه باشد دانق بفارسی
دانگ گویند که آن از درهم دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال سه قیراط و یکحبه که چهل ارزه
باشد تسو دو قیراط مثقالست نواة دو دانگ مثقالست و نزد بعضی نیم درهم فضی است
غرا بغین معجمه از یکدانگ تا دو دانگ است عرمی بعین مهمله هفت وقیه است کرمیثیا
نزد بعضی یک مثقال و نیم است و نزد برخی سه قیراط و یکحبه خرنوب از مطلق او مراد یک قیراط است
خرنوب شامی سه چهار حبه فضی است و سه حبه ذهبی باقلا از مطلق او و از باقلای یونانیه مراد
نیم درهم است باقلای اسکندریه نه قیراط است باقلای مصریه چهل و هشت جو متوسط
است که یکدرهم باشد ابلولوس نزد بعضی یکدانگ مثقالست و نزد بعضی یکدانگ و درهم و یوحنا
ابن سرابیون گوید سه قیراط است اکسوبافن از مطلق او مراد هشت قیراط است و هرگاه
در روغن مذکور گردد مراد شانزده درخمی است و از شراب بجده مثقال و نیم و از عسل سه وقیه و ربع
و ثمن وقیه درخمی نزد اکثر یکمثقالست و نزد قلیلی یکدرهم و درهم را معرب آن دانسته اند
جوزه از مطلق او مراد نه درخمی است جوزه سبطیه یکمثقالست جوزه ملکیه شش درخمی
است بندقه یکدرهم است و نزد بعضی یکمثقال ملعقه در اد و یه مراد یکمثقالست و در ...
مثقال سامونا بسین مهمله یکقیراط و نیم است ادیقوس و اد و یه یکوقیه اند ... اسا
و اول هفت مثقالند قلیجه از زیت بقول دیسقوریدوس یک درخمی و نیم است بردار مانند

ملعقه از عسل چهار مثقالست واز اودیه یکمثقال جبه دار صغیر یکدرهم است جرجر بجیم ورای مهمله
دو ثلث مثقال است ونزد بعضی یکثلث جاماى صغیر بجای مهمله دو مثقالست جاماى کبیر
سه مثقالست خمصه سه درهم است خرمه بجای مهمله وزای معجمه زیتیش مثقالست وگویند
قدریست که گذشت را اصلو سازد خرما بجای معجمه یکدانگ ونیم مثقالست دینار یکمثقال وثلثیست کف
شش مثقالست وازا قبضه نیز گویند کمینا سه ربع اوقیه است وسبعون دو مثقال ونیم
است اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال ونیم است استار چهار مثقال ونیم است ونزد قلیلی
چهار مثقالست وخجندی گوید حذاق اطبا چهار مثقال دانسته اند ناطل ونیطل در استار است
ونزد خجندی دو وقیه ودر مفتاح الطب هفت مثقال سکرجه از مطلق او مراد شش استار و
چهار دانگ استار است سکرجه کبیره نه اوقیه است سکرجه صغیره سه اوقیه است صدفه
بوزن سکرجه کبیره است طوله سه مثقال ونیم وسه قیراط قسطون کبیره صده وقیه است
قسطون بوزن جوزه ملکیه است که شش درخمی باشد قواسوس از روغن دوازده درخمی
است واز شراب یکوقیه ونیم درخمی وثلث ان درهم تام در قدیم هشت دانگ بوده در زمان جدید
شش دانگی است که دوازده قیراط فضی باشد و بیست وچهار طسوج وچهل وهشت حبه
وان نود وشش شعیره است و یکصد ونود ودو ارزه میشود درهم ناقص که از درهم طبی مراد او
عبارتست از چهار دانگ ونیم مثقال صیرفی مثقال صیرفی عبارت از درهم تام جدیدیست مثقال
طبی یکدرهم ناقص وسه سبع درهم است وان شش دانگی است که دویست وچهل ودوازده باشد وصد
بیست شعیره وشصت حبه وبیست وچهار طسوج وبیست قیراط مثقال شرعی عبارت از درهم
ناقص طبی است که چهار دانگ ونیم باشد وان موافق وزن اشرفی رومی وامثال انست وبرین
شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کمتر است فصل دویم در اوزان کبار
رطل مراد از مطلق ان رطل بغدادیست که نود مثقال باشد وبه درهم صد وبیست وهشت درهم وچهار سبع
درهم که دوازده اوقیه باشد وابن سرابیون گوید که رطل عسل نسبت برطل شراب بقدر سبعی زیاده
است ونسبت بروغن بقدر نصف ورطل شراب نسبت بروغن بقدر تسع زیاده است ورطل مکی
مثقال ومدنی صد وبیست مثقالست من از مطلق او مراد دو رطل است که بوزن یکصد وهشتاد
مثقال باشد وبوزن نقره دویست وپنجاه وهفت درهم وسبع درهم است من مکی
مثقال است من رومی بیست اوقیه است که صد وپنجاه مثقال باشد من مصری

شانزده اوقیه است که یکصد و بیست مثقال باشد **من اسکندرانی** سی اوقیه است **من**
فطری بست دو اوقیه است و نزد شیخ الرئیس یکصد و هشتاد مثقال **قسط** در کناس
سابق مذکور است که از روغن نهجده اوقیه است و از شراب هشتاد رطل و از عسل یکصد و هشت رطل
قسط رومی صد و پنجاه مثقالست **قسط انطالیقی** یکصد و سی و پنج مثقالست **جوهری**
شش قسط است بقسط رومی که نهصد مثقال باشد **دورق انطالیقی** هشت
جو بین است که هفت هزار و دویست مثقال باشد **دورق** مطلق سه رطل است **اناب** از
عسل دو رطل و نیم است و از روغن یکمن و نیم **قوطولی** هفت اوقیه است **ابریق** دو من است و نزد
بعضی پنج رطل **طالیطون** صد و بست و پنج رطل است **جره** مطلق او بیست و چهار قسط و نزد
اسرائیل چهل هشت قسط **جره صغیر** چهار قسط است **جره انطالیقی** چهل و هشت قسط
چورق چو **سفنا** هر یک سه رطل اند **قفیز** پیمانه ایست که بست و پنجمن باشد و گویند بست
و چهار کیلچه است **کیلچه** یکمن و هفت ثمن من است **کیل** سی و شش من است **کیله**
سه صد درهم و گویند **مشربه** شش استار و ربع استار است **ملوک** سه کیلچه است **قنطار**
یکهزار و دویست اوقیه است و گویند انمقدار رطلست که پوست گاو از ان پر شود **مد** پیمانه ایست بوزن
دو رطل و ربع که دویست و دو مثقال و نیم باشد **صاع** چهار مد است و به رطل نه رطل است اما
اوزانی که در بلاد عجم مشهور است و در دستورات گاهی بان رجوع میشود یکی من
شاهی است و ان یکهزار و دویست مثقالست و من تبریزی ششصد مثقالست **سیر** نزد اهل
خراسان پانزده مثقالست و **سیه** عبارت از شانزده یکمن است و **پنجاه** عبارت از سی یکمن است
و **پانزده** نصف سیه است و او را در اصفهان ده نار گویند **فصل سیوم** در تحویل اوزان
بعضی به بعضی در **تحویل درهم به مثقال** طریق انست که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند و ان عدد
مثقال قیل است مثالش خواستم که دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقالست از پنجاه نصف گرفتیم که بست
و پنج باشد و خمس ان ده مجموع سی و پنج پس دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقالست **تحویل**
مثقال به درهم بر عدد دراهم چون سه سبع از و ده شود مراد حاصل گردد مثالش خواستیم
که دانسته شود چهل و دو مثقال چند درهم است پس می افزائیم نهجده را که سه سبع چهل و دو است
زیاد و مثقال مذکوره میدانیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است طریق تحویل دانق و درهم مثقال
در هشت را در و ثمن انرا انداخت پس انچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه بخواهیم که چهار دانگ

درهم حقیقی مثقال میشود و باید بحبه حساب نمود وان سی و دو حبه محسوب میگردد وچون ثمن را وضع کنند بست
هشت حبه بوزن مثقال میماند وان نه قیراط و حبه از مثقال است تحویل ما دون مثقال بما دون درهم
چون بدستور مذکور بحبه دارند و بران سبع آن بیفزایند مجموع ان حبات درهم خواهد بود مثالش چون
ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است باید بحبه دراورد وان سی و یک حبه و نیم میشود وچون سبع او را
که چهار و نیم است بران افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود وان چهار دانگ و نیم درهم است قد تمت
التنقیحات بحمد الله واهب العطایا وارجو من فضله ان یوفقنی فی اتمام البواقی ۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین فی التتمیم

قسم اول از دستورات جامع موسوم **بتحفة المؤمنین** دربیان اعمالی
که متعلق است بادویه مرکبه و مشتمل است بپنج طریق **طریق اول** در تدابیر ادویه مفرده
مخصوصه **طریق دویم** دربیان دستور استعمال بعضی از ادویه مثل چوب چینی و عشبه و مانند آن
طریق سیوم در گرفتن عرقها و آبها و ما یتعلق بها **طریق چهارم** دربیان ساختن گل حکمت
[illegible] وسایر ادویه مفرده مصنوعه وانچه بان تعلق دارد **طریق پنجم** در اعمال غریبه و
اصول کلیه صناعت **طریق اول** در تدابیر ادویه مفرده و مشتمل است بپنج فصل **فصل**
اول در دستور احراق **فصل دویم** در تشویه و تحمیص و تقلیه **فصل سیوم** در غسل ادویه **فصل**
چهارم دربیان دستور اتخاذ بعضی از ادویه **فصل پنجم** دربیان اصلاح بعضی از ادو
یه بطریق مخصوص و حفظ بعضی از ان **فصل اول** در دستور احراق ادویه بعضی باید دانست که
احراق بجهت انتقال طبیعت است پس اگر جسم بنحوی باشد که اعراض هر که حسیه را اصلا ترک نکند
مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت کند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل ب
سبکی میکند و از نهایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زایل میگردد و اگر کثیف الجسم و
باشد از برودت میل بحرارت مینماید و احتیاج باحراق یا بجهت کسر حدت ان چیز است مثل زاج و یا
تلطیف اوست مثل نمک و یا بجهت رفع سمیت است مثل افعی یا بجهت رفع اجزای غریبه است
و یا بجهت تقویت و سد منافذ است و یا بجهت شدت نفوذ و در احراق اشیا شرط است که

که دو جنس مختلف را بهم بسوزانند مثل نمک و بوره و احجار را مبالغه در احراق کنند بدون نباتات و
حیوانات و جزو مصنوع را ادنی احراق کافیست و هرگاه مطلب جسم محرق باشد بعد از احراق آنرا باید
شست و الا بدون تقویل استعمال نمود و تکلیس مشتق است از کلس و آن اسم آهک است و
آهک سریع السحق است پس هر جسم صلبی که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق مانند آهک قابل
سحق گردد و او را مکلس گویند پس تکلیس اعم از آنست که با احراق باشد یا تدبیر دیگر **احراق**
زرنیخ باید زرنیخ را بقدر نخود ریزه کرده و در کوزه که بگل حکمت گرفته باشند گذاشته سوراخ
سهلی در کوزه بگذارند که بخار بیرون نرود و در آتش گذارند تا آنکه دود سیاه برطرف شده سفید
نماید پس از آتش بردارند **احراق زاجات** بعد از آنکه زاجات را نرم صلایه کرده باشند
در کوزه نوی مطین بطین الحکمة کرده یا در بوته زرگری گذاشته سر آنرا مستحکم نموده در آتش گذارند
که سوخته و رنگش سرخ گردد **احراق سبد و مرجان و کهربا و امثال آن** هریک را
باید بقدر باقلای ریزه کرده و در کوزه مطین بگل حکمت گذاشته و یکشبه در تون یا تنور جای داده
روز دیگر بردارند **احراق عقیق و یاقوت و یشب** و احجار صلبه هریک را بقدر نخودی
ریزه کرده و در سفال نو یا بوته گذارند و روی آنرا سفالی و یا بوته گذارند و بگل پوشانیده سوراخی
بجهت اخراج بخار باید گذاشت و در آتش تند بقدر سرخ شدن گذاشته بیرون آورده در آب
اندازند و مکرر همین عمل کنند تا بحدی رسد که زود از هم ریزد **احراق قلعی و سرب** بعد از آنکه
رصاصین را بسیار پهن و صفحهای باریک کرده باشند بر بالای هم چیده قدری گوگرد ریخته باشند
و قدری گوگرد باید بازای هر صد مثقال هیچ اندک زیاده نباشد پس بآتش ملتهب کرده با پارچه
آهنی بر هم زنند تا خاکستر شود از سرب و قلعی تا بند و از آنجا محترز باشند که باعث غشی و هلاک
میگردد و بعضی بجای گوگرد سفیداب کرده اند **احراق صدف و شبح و امثال**
آن در ظرف مطین کرده در تون یا تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود **احراق**
نمک باید یکبار بشویند و خشک کرده در دیگی گذاشته چندان آتش دهند که از جستن و حرکت باز
ایستد و اگر نمک را بخمیر گرفته در آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد بستر خوبست **احراق**
آهن و فولاد و مس هلیله و بلیله و آمله را بالسویه سحق نمایند و آب آنرا در ظرف مس کرده
بر روی آتش نرمی بگذارند و فولاد و آهن و امثال آن را صفحهای بسیار باریک کرده در آتش سرخ
نموده در آب هلیلجات فرو برند تا بیست و یکبار و هرچه ثقل آن در ته آب نشیند برداشته استعمال کنند

دو را احراق آهن سیماب الملحیات بول گاو نگرد و اگر اشیای مذکوره و سرب و قلعی بدستور مذکور چند
دفعه در آب الملحیات و چند بار دیگر در بول گاو تطفیه نمایند بهتر است **احراق نقره** باید نقره را
سوهان ریزه کرده و با آب نمک در ظرف آهنی با آتش تند سوزانند و هرگاه خوب سوخته نشود قدری
گوگرد را برو بپاشند و بسوزانند و گویند چون نقره را در بوته که رایحه قلعی داشته باشد مکرر بگدازند
بحدی میرسد که سائیده شود و تکلیس آن بطریق حکمای هند است که چند بار صفایح رقیقه او را بگوگرد
و سرکه آلوده با آتش بتابند و سرد کنند و چند بار دیگر در بوته سفیداب قلعی آلوده بگدازند پس
سوهان کرده در ظرف آهنی با نمک آب بجوشانند تا آب نمک تحلیل رود پس قدری گوگرد و نوشادر
برهم زنند تا متکلس گردد و تکلیس طلا طریق حکمای هند که بجهت تناول مکلس میکنند چند بار
سرب را گداخته در آب توتیا در ریخته صاف نمایند و طلای خالص را چند دفعه گداخته در آن آب
ریخته پس صفحها باریک کرده بزاج سیاه و سرکه آغشته در آتش گذاشته با نمک آب بشویند و با سیماب
سرب سوهان زده در بوته مرداسنگ بگدازند پس با ثلث او زیبق در ظرف چینی یا مزجج بسیار بسایند و
بر روی آتش گذاشته برهم زنند تا زیبق از و مفارقت کند آنگاه بر روی سنگ سماق بحدی بسایند که
چون اندکی از آن بر روی آب بپاشند در ته آب نرود و حد سائیدن جمیع احجار و فلزات جهت تناول
نمودن همین مرتبه است و کمتر ازین مرتبه جایز نیست چه نفع منظور نخواهد بود و ضرر متصور است طریق
دیگر که از سایر طرق بهتر است و بعد از غسل باد چیزی نمیماند که نتوان تناول نمود و مقتبس از صناعت
رست اب ایک و اب قلعی معقود و یک جزو شمس براده کرده را با یکدیگر بسیار بسایند و باید در ظرف
مزجج و بر روی آتش سرخ کنند و بعد از آنکه خوب گرم شده باشد و سحق یافته دو سه روز در جای نمناک
بگذارند تا قدری نم بردارد پس بدستور تشویه و سحق کنند و باز بجای نمناک اعاده نمایند تا سه چهار
مرتبه آنگاه در بوته بر روی آتش نهند که بوته سرخ شود پس بعد از سرد شدن بسایند و با آب گرم مکرر
بشویند تا سایر اجزا از شمس زایل گردد در آن وقت خشک کرده سحق و استعمال کنند و حقیقت
آنست که اگر در حین تشویه و سحق تسقیه بعرق گوگرد و آبهای تند کنند سریع الاثر گردد
بگوگرد در ظرف سفال کرده بر روی انگشت گذارند تا بسوزد **احراق اقلیمیا** در کوزه
مکتسب در تنور یا در تون گذارند **احراق خبث الحدید** ریم آهن را در آتش
تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه کرده پس خشک نموده سحق نمایند **احراق سرب**
را اصلاح نموده با چند تازه خمیر کرده بر روی انگشت چندان بگذارند که شعله و دود آن بر

تکلیس پوست تخم مرغ و زبد البحر و سنگ حسین پوست تخم مرغ را با آب نمک بکرر شسته پرده
پرده‌های درونی او را جدا کنند و نرم کوبیده در کوزه مطین کرده در کوره کوزه‌گری و امثال آن
چندان بگذارند که مانند آهک سفید گردد و کف دریا و سنگ گچ و امثال آن را نیز احراق باید بدستور
است مگر آنچه محتاج شستن با آب نمک نیستند و پوست تخم مرغ که جوجه برآورده باشد جهت ادویه چشم
بهتر است احراق ابریشم و پشم و موی سر بعد از ریزه کردن آنها متفرق در ظرف
سفالی یا آهن کرده بر روی آتش گذاشته چندان برهم زنند که قابل سحق گردد و پشم و موی سر را نیز [illegible]
است که شسته و شانه کرده و آنگاه ریزه کنند احراق عود باید عود را سوهان کرده در ظرف سفالی چندان
در آتش گذاشته که زغال گردد احراق پوست کدو و خشخاش و [illegible] بدستور
ابریشم است و هرگاه خواهند که خاکستر آنها را استعمال نمایند بیشتر باید آتش داد تا خاکستر گردد
احراق سلحفات سنگ پشت را شکافته احشای او را بیرون کرده در کوزه مطین جای داده
چندان در تون و یا در تنور بگذارند که سفید گردد احراق خطاف پرستو [illegible] را بعد از
ذبح از موی و احشا پاک کرده در کوزه مطین با آتش تون و تنور بگذارند که بسوزد احراق [illegible]
عقرب نر را که علامت آن لاغری و ضعیفی است در شیشه مطین یا در ظرف مس کرده در آتش معتدل تون
یا تنور یکشب بگذارند احراق ارنب جهت سنگ مثانه بدستور احراق خطاف است
احراق حیه که جهت خنازیر معمول است مار خانگی سیاه را زنده در کوزه مطین کرده در تون
یا تنور چندان بگذارند که سوخته اصلا رطوبتی باو نماند و قابل سحق کردن گردد احراق سرطان
ماده نهری را سر و اطراف جدا کرده احشا را اخراج کرده شکم او را با آب خاکستر چوب تاک
و نمک بشویند و به آب صاف مغسول نموده در کوزه مطین یکشب در تون معتدل بگذارند که خاکستر
نگردد و علامت مادگی خرچنگ آنست که چون بر پشت او سوزنی فرو برند رطوبت سفیدی ظاهر گردد
و هرگاه سرطان را در ظرف مس مقلی در وقتی که آفتاب در برج اسد باشد بسوزانند جهت گزیدن
سگ دیوانه از مجربات دانسته‌اند احراق سرطان بحری بدستور نهری است احراق
قطران جهت سفوفات در قدح مطین بطین الحکمه کرده چندان در آتش بگذارند که [illegible]
رسد پس بچوب باریکی آغشته در هوا نگاه دارند تا خشک گردد والا باز اعاده آتش کنند احراق
زجاج یک جزو قلی را در چهار جزو آب حل کنند و شیشه سفید ساق را بر روی کفگیر آهنی گذاشته
بر روی آتش نهاده تا سرخ شود در آب قلی فرو برند و دیگر همین عمل کنند تا شیشه ریزه ریزه

شده از سوراخهای کفگیر داخل آب گردد بدون کفگیر نیز مکرر باب قلی زده بر نوعی بجدی که رنیده شود
خوب سته **فصل دوازدهم** در دستور تشویه و تحمیص و تقلیه اگرچه الفاظ مذکوره مترادفند اما چنین
مفهوم میگردد که اکثر آنچه که بخمیر یا گل گرفته و یا در جوف چیزی گذاشته در آتش دفن کنند او را
تشویه گویند و هرچه بروغن و امثال آن و یا به تنهایی زیاده برشته کنند تقلیه نامند و آنچه از گرمی آتش
و هندیان دراوت گرم کرده او را بو دهند تحمیص گویند **تشویه افیون و نمک** و ثمرة الغراب
و امثال آن چون سپنونات و غیرها باید آنچیز را بعسل برشته در لته بسته لته را بگل گرفته در تنور معتدل
بگذارند **تشویه اسقیل** پیاز عنصل با خمیر گرفته در تنور بالای اجری بگذارند تا خمیر پخته
شده و امثال آن کرده **تشویه سقمونیا** محمودة در جوف به و سیب یا در پوست تخم مرغ گرفته به
باشند و اگر ... باشد ... گذاشته و خمیر گرفته و بر روی اجری در آتش نهند تا سقمونیا
چشیده مشوی گردد **تشویه جیپال** که بلغت هندی اسم حب الملوک است و طریق حکمای
هند بدانند مقشر کردن آن ریزه و روغن پرده درون قرزی کاسه مرغ و کثیرا بالسویه بپیچ او
اضافه ... لته را بخمیر بگیرند در تنور در آتش تشویه نمایند و لکن کثیرا نباید استعمال
تشویه ... نمونه باشیر الاغ یا دختر خمیر کرده بر شاخهای چوب گز تازه آلوده در تنور
... باشند تا خشک شود و اگر بار دیگر سائیده با سفیدی تخم مرغ سرشته با چوب گز تشویه نمایند
... میگردد **تشویه جیهاد** و ... حیات چیتک را در کیسه کرده با سرگین
... خشک در آب پجوشانند تا پخته شود پس بیرون آورده مقشر کنند و اگر
در جوف پیاز دستور سقمونیا مشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ و تحلیل او گردد **تقلیه بلیله**
... دانه او را بیرون کرده بگوشه به آب پجوشانند تا آنرا جذب نماید پس با روغن
زیتون چرب نموده برشته کنند و احتیاط نمایند که نسوزد **تقلیه عفص** و امثال آن باید
... برشته کنند که از روغن شود و بلوط و غیره را بقدری که رنگ آن تغیر یا...
... قبض عبارت از پرداختن آنچیز است باید ظرف سفال را یا سنگ را در آتش
... از سر آتش برداشته و دوای مقصود را در آن ظرف کرده بر سر بند بجدی که را...
شود **فصل سیوم در غسل ادویه** که تسویل عبارت از آنست و غسل جهة ...
یا تعدیل یا تلطیف یا رفع حرارت یا تنقیه یا ربه اشیای محترقه **غسل ادویه حجریه**
... و شبیه احجار مانند را سخت و اقلیمیا و شنجرف و امثال آن باید آنچیز را ... سحق ...

سائیده و در هاون و امثال کرده آب بر و ریخته باهستگی بر هم زنند تا هرچه مثل غبار باشد با آب مخلوط
گشته باهستگی در ظرف دیگر ریخت و درد او را باز سائیده و بدستور آب داخل کرده تا مجموع مثل
غبار گشته با آب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن روی ظرف را بپوشانند تا غباری داخل نشود
و ته نشین گردد پس ته نشین را خشک کرده استعمال کنند **غسل لک** رنگ لاک را از چوب و
خاشاک پاک کرده بسایند و ریوند و اذخر را جوشانیده از آب او اندک داخل لاک در حین سائیدن
کرده از و الا بیرون کنند و هرچه بماند بدستور با آب مذکور سائیده همان عمل کنند هرچه از و الا گذشته ته نشین
شده باشد خشک نموده و استعمال کنند **غسل موم و ادهان و زفت و امثال آن** که در
آتش گداخته شود باید چند بار گداخت و در آب صاف نیم گرم ریخت تا کدورت آن ته نشین شود و آنچه بر روی
آب ایستد بردارند و چون خواهند روغن متکرج و کهنه که طعم آن تند شده باشد تازه کنند و انرا تطریه
گویند باید روغن را در ظرفی کرده با یخ چندان بر هم زنند که یخ آب شود پس از روی آب بردارند و با گلاب
نیز همین اثر دارد و هرگاه که یخ و گلاب هر دو باشند اقوی است **غسل صبر** سنبل الطیب قصب الذریره
عود بلسان دارچینی اسارون مصطکی حب بلسان سلیخه بسباسه قفاح اذخر جوز بوا هر یک سه درم نیم کوب
کرده در ده رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده یک رطل را صبر را نرم سائیده با آب مذکور
از و الا بگذارند و ثقل او را جدا کرده هرچه در ته آب نشیند خشک نموده استعمال کنند و بعضی افسنتین
بقدر ربع صبر اضافه ادویه فرموده اند هرگاه صبر را بدستور اقلیمیا مکرر بشویند رفع حرارة او بالکلیه میشود
غسل اطیان هر گلی را که خواهند در آب بقدری که او را بپوشاند خیسانیده پس برهم زده از کرباس
بگذارند و ته نشین او خشک نمایند **غسل نوره** آهک را در ظرفی کرده آب بر و ریخته بر هم زنند و بگذارند
تا ته نشین شود پس آب صاف را ریخته تا هفت بار تجدید آب کنند آنگاه خشک نمایند **غسل مرداسنج** جهت
امراض حاره مرداسنگ را با مثل او نمک نرم سائیده آنقدر آب بر و ریزند که چهار انگشت آب بر روی آن
بایستد و هر روز سه بار بر هم زنند تا یک هفته پس تجدید آب کنند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل ایام
بگذرد بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند **غسل شیطرج** روغن کنجد را با آب نمک بسیار بر هم زده
با آتش نرم بجوشانند پس از آب نمک جدا کرده با آب صاف بسیار بر هم زده بجوشانند و آب را از و جدا
کنند **غسل سویق** آرد جو و امثال انرا که خواهند در معده ترش نشود و نفخ از و زائل گردد باید آب
جوشان بر و ریزند بگذارند تا بر آید پس آب سرد بر و ریخته بردارند **غسل لاجورد** جهت ادویه عین
کتابت و نقاشی ما جهت ادویه عین بدستور احجار کافی است و بجهت آن سائیدن متقدمین شرط نه انسته

بلکه باعث ضعف عمل میدانند اما جهت کتابت و امثال آن باید سنگ لاجورد را سائیده و تنقیه باب مازو نموده
جوشانیده و اندک روغن زیتون اضافه کرده و بدستور احجار غسل داده و مکرر اعاده طبخ و غسل کنند تا مثل
غبار گردد و با ادویه دیگر بشویند **فصل چهارم** در طریق اتخاذ بعض و آوردن بعضی ادویه **گرفتن بیدا[illegible]**
که بسبب شدت تاثیر در علاج سنگ مثانه و گرده باین اسم نامیده اند بز بری که چهار ساله باشد باید در فصلی
که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نموده خون اول و آخر او را گذاشته خون وسط را در دیگ و ظرف سنگ
گرفته و گذاشته تا منجمد گردد و پس ریزه کرده بر پارچه پاکی بگذارند در روی او را از غبار بپوشند مثل حریر
و در آفتاب خشک کنند و قدر یک مثقال او را با آب کرفس کوهی یا شراب و امثال آن استعمال نمایند هرگاه
ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیز جایز است **تدبیر ذراریح** که بترکی الاکلنک و قسمی از شین بلغت
بلغت اصفهانی است باید چند عدد او را زنده در کوزه کرده سر کوزه را بلته کتان بسته و معکوس بر
بالای بخار سرکه که باتش جوشد بدارند تا ذراریح کشته و پژمرده گردد و آنگاه سائیده استعمال
نمایند **تدبیر سلاحه** که آن بول بز کوهی است که در مسکن او جمع میشود باید او را در ظرف سفالی کرده
با آب خار خسک و بول گاو بمقدار بریزند که او را بپوشاند و در آفتاب یا به آتش گرم کرده و دست
مالیده صاف او را در ظرفی کنند و بست و یک روز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد **اتخاذ ماء
الزجاج** زجاج شامی و حلبی را بالسویه در بوطه گداخته سه دفعه کنند و آنچه مانند کف بر روی او میباشد بردارند
عمل عود مطرا که لطریه گویند عود قماری را ریزه کرده در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود و پس بگذارند
تا رطوبت آن کم شود و بعد از آن مشک و عنبر اشهب را نرم سائیده عود را با آن چند بار آغشته کنند تا خشک
گردد **اتخاذ لبن شبرم** هرگاه تازه او بهم رسد که شیر از آن گرفته شود و بدستور سایر صموغات
باید پوست تازه او را بشویند و یا خشک او را با آب گرم بخیسانند و در آفتاب گذارند تا آب غلیظ و لزج گردد
پس آب او را جدا کرده خشک نمایند **اتخاذ دخان کندر** بجهت رویانیدن موی مجرب است
و سایر ادخنه و دوده باید پاره های کهنه را مثال آنرا در زیر فتیله چراغ بر روی هم گذاشته فتیله
را برافروزند و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای آن معکوس نصب کنند و هر دودی که در آن جمع
گردد بردارند و بدستور تخم کتان و امثال او را بسوزانند و دوده بگیرند یا آنکه دخان آنها را با [illegible]
دخان را جمع و ضبط کنند **اتخاذ سرکه هندوی** که بلغت هندوی کانجی نامند
را بجوشانند تا مهرا گردد و پس صاف نموده در شیشه کرده چهل روز در آفتاب بگذارند تا [illegible]
بهمین طریق از سایر حبوب سرکه میتوان ترتیب داد **اتخاذ رب هلیله** و [illegible]

ان که قدر اندکی از ان فعل قوی کند باید هلیله و امثال او را کوبیده در آب گرم خیسانیده و بعد از دو سه روز افشرده صاف او را در سایه خشک نموده مادامی که در جرم طعمی باشد باز با آب گرم خیسانیده بدستور صاف کرده تا طعمی در جرم آن نماند **دستور محلول کردن طلق** باید در آتش سرخ کرده و در آب منطفی نموده بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه کرباس محکمی کرده سنگریزه های بقدر فندقی اضافه نمایند و کیسه را بقوه تمام مالیده در آب گرم یا آب طبخ باقلی بیفشارند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند انگاه ته نشین او را خشک کرده استعمال نمایند **دستور حل طلق** باید ترب را سوراخ کرده مثل انبوبه مجوف او را خالی نموده و از طلق محلول مملو ساخته دهن انبوبه را به پارهای ترب مسدود کنند و در زیر سرگین تازه سه روز گذارند پس محلول او را آب سفیدی مشاهده نمایند **اتخاذ رب بنفشه** جهته اصلاح بیوست افیون و غیره افعال باید آب معصور تازه او را در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازه او نباشد بنفشه خشک را خیسانیده چنانکه مذکور شد آب او را خشک کنند و همچنین است اتخاذ گل سرخ و امثال آن و این تصرفات حقیر است و در غایت خوبی عمل و آثار و قلت مقدار شربت است **فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه و حفظ بعضی از ان و اصلاح دبق** بعد از انکه دانه او را بیرون کرده باشند در هاون با قدری روغن زیتون و امثال آنرا مخلوط نموده سایر ادویه را اضافه نمایند باین دستور اصلاح مجموع ادویه شیره دار چسبنده و هرگاه با دوائی که او را ترکیب کنند مغزها داشته باشد با مغزها بکوبند و بهترین مغزها جهته دبق مغز دانه بید انجیر است **اصلاح بلادر** باید بلادر را قطع نموده و با آهنی بسیار گرم او را بیفشارند تا عسل او جدا شود و یا روغن گردگان یا روغن گاو بجوشانند و استعمال کنند و در دار السنه و غیره که پوست بلادر داخل میشود باید جهته اخراج عسل آن مبالغه نموده دست را بروغن گردگان چرب کنند تا دست را جراحت نکند **اصلاح مازریون** تازه بزرگ ورق او را دو شبانه روز در سرکه خیسانیده سرکه را تغیر دهند تا سه مرتبه بعد از ان بآب شسته در سایه خشک کنند و در حین استعمال مبالغه در سحق نباید کرد و با کثیرا و روغن بادام شیرین استعمال نمایند **اصلاح شبرم** باید بکوبیده یک شبانه روز در شیر خیسانیده و در عرض ان سه بار شیر را تغیر داده خشک نموده هرگاه جهته اورام و سده احشا و مار احمر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و با قوابض صرف استعمال او جائز نیست **اصلاح ادویه نشاط** مانند بیخ شبی و بیخ شوکران و امثال ان که در غایت یبوستند و با سمیت

باشند باید بعد بمکوب کردن شش شبانه روز در شیر خیسانند و مکرر تجدید شیر نمود پس خشک کرده در روغن
بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته یکهفته پرورده و اگر بیخ حار باشد و روغنهای بارد و بارد را در روغنهای
حار پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند **طریق دیگر** که معمول حقیر است و بغایت مشاهده نموده
آنست که ادویه یکهفته را بعد از آنکه دو سه روز در آب یا عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند
و آب او را جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام رسیده ادویه المعجون را با او سرشند و هرگاه در
حبوب استعمال کنند باید با بعضی از ادویه آن کرا از جوشیدن رفع قوة ان نگردد بجوشانند تا همه آب
جذب کند آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند **دستور حفظ زهره حیوانات که تازه**
بجانند باید محل قطع و مجری انرا بخیاط محکم بست و در شیشه که عسل او را بپوشاند انداخته نگاه داشت و **دستور
حفظ بیضه و مغزهای حیوانات که متعفن نگردد** باید بعسل چند روز انداخت و بعد از ان شست
خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویخت و به دستور هرگاه در ظرف قلعی کنند متعفن نمیگردد
دستور حفظ سایر ادویه بعضی با هم جمع باید نمود تا موجب بقای ان باشد مثل کافور و فلفل
و براده آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک و سادج با زنجبیل و معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات
و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند یا در ظرف فرنج و مجموع
اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهت روغنها و اکثر ادویه
مفرده و مرکبه بهتر است **طریق دوییم در دستور اعمال ادویه طریق استعمال
چوب چینی** و آن بچندین نهج است یکی با تعریق و در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و مواد غلیظه مستعمل
است و دیگر بطریق قهوه و این در اکثر امزجه موافق و بغایت است و بهیچ مزاجی مضر نیست و دیگر نقوع و عصاره
سفوف او است و هر یک مذکور میشود و مخفی نماند دوای مفردی در هیچ باب بنفع چوب چینی مشاهده نگشته
چه حقیر ندیده که قسمی از اقسام او موافق حالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج و برخی امراض
دانسته اند از عدم مراعات نهج مناسب آن علت خواهد بود چه نخفا و محرور المزاج را تعریق و
و ادویه حاره مضر است و محرور را تبرید و کثرت آن با قلت مقدار چوب چینی و صاحب [illegible] احتراز
آن و نخوردن نمک از دو جهت پسندیده نیست چه ترک عادت غیر معتاده و اعتبار بغیر معتاد
و ادویه با فراط را لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولیست و الا تقلیل
اما دستور استعمال او با تعریق چنانست که بعد تنقیه بدن هر روز بیست مثقال تا ده مثقال
باریک ورق کرده با یکمن و نیم بوزن شاه آب که هزار و ششصد مثقال باشد در دیگ سنگ

یا مس بسیار قلعی که دهن تخمیر گرفته باشند بآتش نرم بجوشانند تا بنصف رسد پس بر روی کرسی نشسته اطراف خود را دیگر از زیر کرسی دهن بگشایند تا بخار آن به بدن برسد و محل تنفس باید بیرون لحاف باشند تا باعث غشی و خفقان نگردد و دو سه پیاله از آب او در آن وقت بهمان گرمی بنوشند پس خود را بلباس بپیچیده استراحت کنند تا عرق خشک شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب چینی را در عرض شبانه روز می صرف کنند بعضی را گرم با نبات و بی نبات و قدری برا سرد بجای آب و قدری را طعام با و طبخ نمایند و باید اصلا در مدت خوردن چینی میل نکنند و بعد از فراغ چند روز عرق بید مشک و گلاب و عرق گاو زبان و عرق رازیانه بحسب هر مزاجی بنوشند و قبل از یکهفته البته آب نباید خورد و بحمام نباید رفت و در اثنای خوردن چینی بجهة ضرورتی حمام جایز است لیکن باعث سرعت خروج و هر چند ایام نخوردن آب زیاده باشد بهتر است و در تعریق مراعات بنیه و حالات شرط است بعضی را هر روز جایز است و بعضی را وقتی و هرگاه علت در عضوی بوده شامل تمام بدن نباشد هر روز بهمان عضو را به بخار چینی بدارند و چون خواهند که معلوم کنند که آب بنصف رسیده است یا نه باید نقبه در وسط سرپوش دیگ کرده تخمیر مسدود کنند و نصف آب مقرر را با چوب چینی در دیگ ریخته چوبی باریک را اندازه گرفته موضع اندازه را لته پیچیده بعد از آن نصف دیگر آب را بریزند و بعد از جوشیدن بقدری که بوقت امتحان رسیدن چوب را از نقبه سرپوش فرو برده ملاحظه موضع لته پیچیده نموده از رطوبت و عدم رطوبت لته مشخص سازند و بتجربه رسیده که چون یکمرتبه آب چینی خشک را بقدر چهار سیر بجوشانند آب بنصف میرسد و باید هر روز دیگ چوب را از لاجی در مطبوخ سابق او پاک کرده هر چه مضمحل نشده رنگش بسیار سیاه گشته باشد اضافه چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوة آن میگردد و بعضی فرموده اند که باید یکبار جوشیده او را هر روز خشک کرده بار دیگر بدستور سابق جوشانیده بنوشند و باعتقاد حقیر اگر آنرا بعد از فراغ خوردن چینی بجوشانند و بجای آب عرقها مدتی بنوشند و در بعضی امراض مستحکم بغایت نافع است و بهتر از گلاب و سایر عرقهاست و مدة پرهیز اقل آن دو ماه و اکثر یکسال و متوسط شش ماه باشد و در ایام پرهیز اجتناب لبنیات سوای روغن و از جمیع ترشیها و سبزیها و میوه های تازه لازم است و شیرینی بافراط نیز خوب نیست و تا چهل یوم جماع نباید کرد و اعراض نفسانی مثل هم و غم و غضب مفرط بغایت مضر است و آنچه بخاطر فاتر میرسد آنست که پرهیز باید موافق علت و مزاج باشد چه محرور المزاج را شربت انار رب و بعضی از بقول بارده و ترشیهای خفیف دادن و اصلا ضرری مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال آن مبرود المزاج را

فصل بهار و معتدل‌ها وسط پائیز است و سائر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور شده

دستور آشامیدن چینی بطریق قهوه جوشانیدن او بموجبی است که مذکور شد و مقدار
او تا هفت مثقال کافی است و آب او تا نهصد مثقال که بنصف رسد و همه تا پنج چهار یک تبریز آبرا
بنصف بلکه کمتر رسانند و شروط به دستوریست که مذکور گردید از نخوردن آب و نرفتن حمام و نکردن جماع و امثال
آن و در این استفراغ ضروری و پرهیز مزاج مظنون نیکرد و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آب
بسبب مزاج و هر علتی متفاوت است و کلیه آنکه در ایام شرب او آب اصلا نخورند پس اگر آب زیاده شود
زیاده باید کرد اگر کمتر خواهش کنند همه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش قوی‌تر
گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد
و این قاعده عظیمی است بجهت توافق امزجه **مطبوخ چینی** که جهت محرور المزاج و خفقان و با تقویت
و تقویت اعضا و قوی امزجه اطفال نافع است و در فصل گرمی هوا موافق چوب چینی را از یک مثقال تا هشت
مثقال باید سوهان نموده در عرقهای مناسب و ادویه موافقه شبانه روز تر بیشتر و امثال آن خیسانیده
و مکرر بر هم زده پس صاف نموده بنوشند و هرگاه جهت خفقان حار و امزجه و امراض حاره باشد با صندل
سفید و کشنیز خشک و گل سرخ بالسویه بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشک
یا عرق گاوزبان از چهل و پنج تا نود مثقال بخیسانند و هرگاه مبرود المزاج باشد با عود و بادرنجبویه و زرنباد
و امثال آن در عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر و مانند آن باید خیسانید و با اشربه مناسبه
همراه نموده بنوشند و همچنین هرگاه بجهت علت عضوی دهند با دوای مناسب آن عضو بخیسانند و هرچه
بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم او را آب یا عرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده بجای آب
در ایام شرب مطبوخ بنوشند و قدر چینی بجهت اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال و غیر اطفال از
چهار مثقال تا هشت مثقال شد **دستور استعمال حلوای چینی** چوب چینی را از تافته
گذرانیده با نشاسته یا شیره ترنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد دار
و زرنباد و تخم ترنجشک و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی قدر هر شربتی زیاده از [illegible]
نباشد و استعمال جرم او جهت صاحب سده احشا مضر است و نفعی که در چینی متصور است با آب او
و آن آنست که قدری معتدبه او را کوبیده سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب او [illegible]
دهند و در معاجین عسل المعجون را با آب او بقوام آورند جرم او را استعمال ننمایند [illegible]
که جمعی بجهت نفع عاجل از جرم او استعمال نموده بقدر منتفع شده‌اند اما از احداث سده و غافل [illegible]

مدتی بحال آن رسیده‌اند و سفوف او جهت رطوبت مفرط و اسهال سببِ بلغمی نافع است دستور اشامیدن
عشبه در تشخیصات مذکور شد که عشبهٔ الناریاسمین بریست و چون منزوی او قوی‌تر است لهذا
درین زمان اشامیدن القسیم بطریق مخصوص متعارف شده است و یاسمین بری این بلاد نیز همین اثر
دارد اما بان مرتبه نیست موافق بارد المزاج و مرطوبین و جهت امراض بارده نافع و مضر محرورین است
و طریق استعمال آنکه هر روز یکمثقال را بقدر جوی ریزه کرده با گلاب و عرق بیدمشک و عرق رازیانه
هر یک نود مثقال یکشب خیسانیده بطریق چوبچینی بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده سه
حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات شیرین کرده بنوشند و تا دوازده روز همین نهج بیاشامند
و بعضی زیاده ازین تجویز کرده‌اند و پرهیز بدستوریست که در چوب چینی مذکور شد و اگر عضو علیل را به بخار او
بدارند نافع است و تنقیه قبل از شروع لازم است و بعضی مجموع شصت مثقال او را جوشانیده صاف
نموده در عرض دوازده روز میدهند و بعضی قدر سه روز را یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده سه روز
مینوشند و بفقیر را مظنون آنست که موجب فساد آن گردد و هر روز جوشانیدن را که سه روز خیسانیده
باشند بهتر میدانند و موافق قاعده کلیه حکمای سلف است دستور تنقیه در قسم ثانی دستورات
در باب مطبوخات مذکور شد و قواعد کلیه مجملا دران باب مسطور است دستور آشامیدن
فادزهر باید در دو ماه اول بهار خورده شود و اول میزان نیز جایز است و تنقیه مسهلات
و مقیئات لازم است و چند روز باید نخود آب خورد و بغذاهای لطیف اکتفا نمود روزی که فادزهر
تناول مینمایند باید معده ممتلی نباشد و در سال اول یکدانگ فادزهر حیوانی را با ادویه که مذکور میشود
حب نموده سه حصه کرده سه روز بنوشند و قدری شربت نبات با بیدمشک بیاشامند و هر سالی قدری
اضافه نمایند تا قدر یکمثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال جایز داشته‌اند و هر سال بقدر نیمدانگ
و در مرطوب المزاج یکدانگ زیاد کنند و قبل سن چهل سالگی جایز نیست بلکه از پنجاه و پنج و شصت
سالگی نباید خورد و دو روز قبل و یکهفته بعد از خوردن آن از جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات
عنیفه و ترشیها و شیرینیها اجتناب نمایند و آسایش و تفریح را لازم دانند فادزهر و مروارید را
بسنگ سماق بسایند [illegible] طباشیر مروارید هر یک نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل سرخ و سفید
هر یک چهار دانگ مصطکی یکدانگ عنبر اشهب مشک هر یک نیم دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره
بیست عدد با نبات قوام آورده بنوشند و نزد حقیر اولی آنست که فادزهر را با معاجین مناسبه
ترکیب کرده گاهی بقدر حاجت تناول نمایند و شربت مقدار کثیر او در دفعه واحد باعث احتراق مفرط

اخلاط دانند والله اعلم بالصواب **دستور استعمال ماء الجبن** جهت مواد محترقه سوداوی

وجذب صفرا و تنقیه کرده و تفتیح مراره و سدد و اسهال نمودن مواد محترقه ترطیب اعضا و امراض

سوداوی مستعمل است نیز سرخ را غ چشم را که در ولادت او یکماه گذشته باشد تعلیف با سفاناخ

و کاهو و شاهتره و خبازی و فصیل و بقول بارده کرده هر روز صد و هشتاد مثقال شیر او را که

دو رطل باشد در دیگ پاکی جوشانیده در اثنای جوشانیدن یازده مثقال سکنجبین ساده

و یکمثقال سرکه در ان ریخته با چوب انجیر که پوست ازان باز کرده باشند بهم زنند تا شیر بریده

شود آنگاه از پنیر صاف نموده شب در جای بگذارند که ته نشین گردد روز دیگر نود مثقال صاف

او را با سکنجبین افتیمونی از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده نیمگرم بسه دفعه

بنوشند و فاصله مابین هر دفعه نیمساعت باید تا یکساعت و غذا را بعد از چهار پنج ساعت تناول

نمایند و سفوف سودا که در باب سفوفات مذکور است در امراض سوداوی هر روز بان استعمال نمایند

و در رفع سدد و امراض صفراوی نیز با ادویه مناسبه آن و بعد از هر سه چهار روز از حبوب مسهله موافقه

بنوشند در روز مسهل و روز قبل آن نخود آب و سایر ایام قلیه شوربا و شله پلاو و امثال آن تناول

نمایند و بعضی از اطبا دستور است که بعد از صاف کردن ماء الجبن با نیم مثقال نمک جوشانیده

کف گرفته استعمال نمایند و بجهت ته نشین شب نباید گذاشت و در دستور اول بهتر است و سکنجبین

افتیمونی در باب اشربه مذکور است و هرگاه جهت امراض صفراوی و سدد استعمال کنند بجای سکنجبین

افتیمونی سکنجبین بزوری بارده و معتدل باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذاهای غلیظه و

منجر و حلویات و ترشیهای شدید الحموضه لازم است و هرگاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با پنیر مایه

دلمه ترتیب داده آب او را بدون جوشانیده با اشربه موافقه بنوشند و هرگاه شیر بز بهم نرسد

از شیر گاو نیز جایز دانسته اند و هرگاه افتیمون را با تمر هندی بالسویه در ماء الجبن خیسانیده بنوشند

در اسهال سوداوی عجیب العمل است **دستور آشامیدن شیر شتر و شیر الاغ** و

تخصیصا در طی ذکر لبن مذکور شد و شیر شتر در استسقای زقی و طبلی با بول او

نافع و مسهل زرداب و مفتح سده جگر و سپرز و رافع ضیق النفس بارده است و نزد جمعی حار و آن

نیز سهل است و چون با قرصها و اشربه بارده و معتدله بنوشند اول بربع رطل بیاشامند و

ده درم اضافه نمایند تا بحدی که بطبع گران نیاید زیاده کنند تا تجاوز از یکرطل کرده بدو

و هرگاه طبع مجیب نباشد تا بقدر نیم وزن شیر بول شتر مخلوط باید کرد مادامی که بول

امراض بقدر شیر زیاده ازان رفع شده و فرود منحدر گردد و اطلاق فرماید و در اروغ طعم شیر
ظاهر نگردد و در معده ترشی نشود علامت موافقت و عدم تخمین است و چون تخمین ظاهر گردد ترک
باید کرد و جهت رفع تخمین دو دانگ سکنجبین ساده لیناید و اگر اقتضا رغذا آب کنند و غذای دیگر و آب
نخورند بهتر است و اگر اطلاق زیاده کند و باعث ضعف شود دیگر نخورند و دو روز ترک کنند و
مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک خالص و امثال ان اضافه نمایند و تعلیف نشتر
بجهت تدبیر کاسنی وارد جو و تبل و کتوت و امثال ان نمایند و بجهت تسخین قاقلی که شور نامند و گنگر و دمنه
و کرفس و رازیانه و شبت و مانند ان **دستور اشامیدن شاهتره** هرگاه جهت مواد
سوداوی باشد با سکنجبین افتیمونی و حبوب موافقه ان بنوشند و جهت تفتیح سدد و تصفیه خون با
سکنجبین بزوری و ساده و شربت عنابه و امثال آن استعمال کنند و تبرید و شربت و فلوس خیار شنبر
و گلقند آفتابی و مربای بنفشه بحسب حاجت در هر صورتی اضافه کنند شاهتره را باید کوبید آب او را صاف نمایند
و با قدری پوست هلیله زرد جهت رفع ضرر صبر یکشب گذاشته روز دیگر صاف او را بقدر سی مثقال تا
شصت و هفتاد مثقال با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله را قبل از دو ساعت میل کنند و اگر خواهند
اجزای مسهله را مثل هلیلجات و افتیمون و تربد و غاریقون و امثال آن شب در آب او خیسانیده
صاف نموده بنوشند غذا نخود آب و آش جو با شکر یا بحسب حاجت شاولیناید **دستور اشامیدن**
آب کاسنی جهت تبهای دموی و صفراوی و تفتیح سده جگر و عرق باید بدستور شاهتره آب
برگ او را گرفته جهت شکستن قوة او را گرم میکنند و شب گذاشته روز دیگر صاف او را چهل و پنج
مثقال با ترنجبین و شیر خشت و اشربه مناسبه اشامید و بجهت تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری و
ساده و بجهت اخراج صفرا ادویه مسهله مثل هلیلجات اضافه کنند و صاحب سعال را آب کاسنی
مضر است و هرگاه برگ کاسنی تازه بهم نرسد و تبرید مطلوب باشد پوست بیخ تازه او را مثل
خیاطه ریزه کرده تا بیست مثقال او را در عرق کاسنی و امثال آن خیسانیده با ادویه مذبوره
بنوشند و چون آب کاسنی تازه را جوشانیده کف گرفته با گلقند و سکنجبین بنوشند جهت تب ربع
که از احتراق صفرا باشد مجرب است **دستور اشامیدن برگ بید** که معمول قدماست
و جهت مواد بلغمی و صفراوی و سوداوی و دموی و تفتیح سدد و تقویت معده و آلات تنفس نافع دانسته
اند و بهتر از آب کاسنی و آب شاهتره در مواد مرکبه است و صاحب سرفه را نیز نافع است
حقیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده و آب او را شب گذاشته روز دیگر از بیست مثقال تا

تا سی مثقال او را خمس آن شکر بنوشند **دستور آشامیدن آب کدو** جهت تبهای دموی
و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و ترطیب مزاج و دفع عطش نافع است کدو را بخمیر آرد
گرفته شب در تنور یا تون بگذارند و روز دیگر ته کدو را سوراخ کرده افشرده آب او را بگیرند
و از [illegible] مثقال تا نود مثقال او را با ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیار شنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی
و هلیلجات و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند چون از جهت لطافت در امزجه که صفرای محترقه بسیار
غالب باشد مستحیل بصفرا میگردد بنابر علیه در اینچنان مزاج با ملطفات [illegible] تبرید یا باید استعمال
نمود **دستور آشامیدن آب خیار** که در منافع مانند آب کدو است و مستحیل بصفرا نمیشود
خیار تازه را بدستور آب کدو بعمل آورند و آب خیار رسیده ترش شده را تا هفتاد مثقال جهت اطفای
حرارت خون و صفرا تبهای دموی با شکر و اشربه مناسبه بنوشند و جهت اسهال نمودن با ادویه مناسبه آن
دستور آشامیدن کشوث که در اصفهان متعارف است و آن قسمی از شربت دینار و سرکه
و آن قسمی از سکنجبین بزوریست و جهت تقویه معده و جگر و رحم و رفع استسقا و جهت سدد احشا
و تبهای مرکبه بغایت نافع است و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی که [illegible] تجربه نموده
تحریر می یابد پوست بیخ رازیانه انیسون تخم کاسنی بیخ کاسنی رازیانه تخم خیار تخم خیار زه که
که بلغت اصفهانی تخم کلونده نامند تخم کشوث گل کشوث تخم خربزه کرمک از هر یک سه مثقال بغیر تخم
کشوث و گل آن سایر اجزا را نیمکوب کرده در آب بخیسانند و روز دیگر بجوشانیده آب آنرا با شکر نود
مثقال بقوام آورند و هر روز تا ده مثقال او را با شیره تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند
و بعد از هر دو سه یوم مسهل موافق علت خصوصا حبوب مسهله تناول نمایند و در ایام شرب این شربت
و چند یوم بعد از و از برنج و نان اجتناب را واجب دانند و هرگاه جهت مبرود المزاج باشد تخم کرفس
سه اضافه اجزا کنند و با شیره رازیانه و امثال بنوشند و هرگاه با سرکه ترتیب دهند اجزا را در نود مثقال [illegible]
و صد و هشتاد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد پس با شکر بقوام آورند هرگاه با [illegible]
مناسبه استعمال نمایند اسریع التاثیر است **طریق سیوم در گرفتن عرقها و آبها و**
روغنها **دستور گرفتن عرق گوگرد** که اهل صناعت مار الوس نامند و رعایت [illegible]
و پوست و مفرح اعضا و شدید النفوذ و ملطف و جالی و مفتح و جهت مبرودین و مرطوبین نافع [illegible]
و ملطف فلزات قوی الاثر است قندیل شیشه دامن فراخ باین صورت که چراغدان [illegible]
معکوس نصب کنند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطره او زیاده از قطره دهن [illegible]

تا هر عرقی که از لب قندیل چکد در ان ظرف رود و ان ظرف باید چینی یا مزجج باشد و قندیل اندک
مجوف مباو نیزند تا از ظرف ان عرق بیک چکد و در چراغدان تجاپیه گوگرد فارسی یا گوگرد شفاف برافروزند
تا دود گوگرد در قندیل پیچیده مستحیل بعرق گردد و بباید شعله او بیرون قندیل نرسد پیوسته گوگرد
در چراغدان کنند که منطفی نگردد و از هوا محافظت تام باید که از خارج داخل قندیل نشود و قندیل
را اصلا حرکت نباید داد و مابین پایه چراغدان و ظرف تحت او چیزی باید گذاشت که پایه او بعرق
جمع گشته ملاقات ننماید مثل سنگی صلب و شیشه و نعلبکی چینی که منکوس گذارند و هرگاه قندیل
شیشه بهم نرسد کاسه چینی را نیز میتوان تعبیه نمود و اگر قندیل ضخامت نداشته باشد تاب
شعله نیاورد بیرون او را بگل حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط بدود میگردد و هرگاه خواهند
که رفع سیاهی او شود و عرق مزبور را در قرع کوچکی موافق مقدار عرق که ثلث و ربع او را مملو سازد
باید کرد و انبیق را مستحکم نموده باتش خاکستر دار بسیار نرمی تقطیر کنند و این از تصرفات حقیر است

دستور گرفتن عرقی که مسمی بماء الحیواة است از مخترعات حقیر است و در جمیع منافع
بهتر از شراب است و مسکر نیست چه در ترکیب آن مراعات بلیغ شده که مانند شراب تغذیه و تقویت باه
و تقویت اعضاء رئیسه و قوه هاضمه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوت تریاقیت باشد
و مفرح و مفتح و مدر و جالی و ملطف و منوم و مشتهی و مسکن عطش بالخاصیه و جمیع افرجه است و بحرارت
و یبوست شراب نیست و در رفع اکثر علل احتمال بعید بل در قوی الشان تیر است و بر واقفان مفرحه و خواص
ادویه و قدر شناسان مقدار شربات اجزای آن و حسن ترکیب و مستخرجان ارواح نقاتیر از اجساد
کثیفه و دانایان مصلحات شریفه ترتیب آن آثار مذکوره آن مخفی نخواهد بود سنجد زردک هر یک
دو من شاه بعد از طبخ بلیغ با دو من شکر و صندل سفید ریزه کرده گل سرخ گل گاوزبان بادرنجبویه
رازیانه دارچینی کبابه سعد که به ترکی طبلاق گویند بهارنارنج گل سنجد هر یک صد و پنجاه مثقال
برگ و پوست ترنج اگر نباشد نارنج شیرازی و الا برگ و پوست نارنج سیصد مثقال جوز بوا
که بزیشه و الا گویند هر یک هفتاد و پنج مثقال مکوب کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج [illegible] عرق
کشند باید کوبیده مخلوط نمود مع علف هندی از چهل مثقال تا هفتاد مثقال و [illegible] آب [illegible]
باید با آنچه زردک را جوشانند تا ترش و متعفن نشود پس دخمی کرده سر او [illegible] جوشش بر
آن گردد و در هوای گرم تا هفت روز بگذارند و در هوای سرد تا ده یوم و هر چند [illegible] آب تر باشد [illegible]
[illegible] عرق بکشند و اگر عنبر [illegible] بهتر است [illegible] این عرق در نهایت خوبی و [illegible] مشاهده

شده وچون بعد از گشنیدن ثفل او را با یکمن و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم باضافه پوست
نارنج با نارجیل بقدر نیم من بار دیگر عرق بکشند همان آثار بر و مرتب است **عرق چوب چینی**
جهت تقویه اعضا و قوتها و تفریح و تلطیف اخلاط غلیظه قاعده کلیه آنست که او را با دو مثل او از مجموع
گل گاوزبان و بادرنجبویه و گل سرخ و دارچینی در گلاب و امثال آن سه روز در هفت مثل مجموع خیسانیده
عرق بکشند و ثفل او را یکروز در عرق رازیانه و عرق بهار نارنج بخیسانند و بدستور تقطیر نمایند و عرق
رازیانه و بهار چهار مقابل میباید **دستور گرفتن عرق نمک** گرم و خشک و لطیف و محلل
و ملطف و مجفف رطوبات و در تقطیر و قواعد قرع و انبیق و سایر احکام در طریق تجسیم(?) مذکور است
و ماء الملح مقطر در بعضی اعمال آن بطریق معمول است **دستور گرفتن روغن آجر** و خواص او
در ادویه مفرده مذکور است و بالجمله در غایت لطافت و تحلیل و جهت نزول آب و علل بارده بعد از آنکه آجر
سرخ آب ندیده را بقدر درهمی ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن
را جذب کند پس از روغن بیرون آورده نرم کوبیده و قرع مطین را پر کنند و گلوی قرع را بلعیب(?) جرا
و امثال آن مسدود سازند تا در حین منکوس کردن آجر کوبیده از قرع بیرون نیاید و در کوره دو طبقه قرار
دهند باینصورت که وسط طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدری که گلوی قرع منکوس از آن بیرون آمده
تا بلکه در طبقه تحتانی است بهمن آن رود پس قرع را در طبقه بالا نصب کنند و با سرگین گاو و امثال آن
قرع را پوشانیده و آتش بهمه طرف برافروزند تا روغن از قرع بقابله چکد **دستور گرفتن روغن**
[illegible] که جهت درد مفاصل و التیام زخمها بعدیل و در امور غریبه بغایت دخیل است آن زرده تخم مرغ
را که تمام خشک شده باشد بند بند جدا کنند و در روغن زیتون یا کنجد چند روز بگذارند تا قدری جرب(?)
کنند پس بطریق روغن آجر با قرع منکوس تقطیر نمایند **دستور گرفتن روغن حبوبات**
مثل گندم و جو و شونیز و حلبه و نخود و امثال آن باید بعد از کوبیدن حبوبات بدون بیختن در
در قرع مطین منکوس نصب کنند **دستور گرفتن روغن عود و صندل و ا[illegible]**
بعد از آنکه اخشاب را ریزه کرده در گلاب و امثال آن مانند روغنهائی که مقصود باشد مثلا
و بسته و بان خیسانیده باشند در قرع بدستور معلوم منکوس تقطیر نمایند هرگاه در آب
و امثال آن خیسانیده یکشبانه روز کافیست و در روغن یا زیاده بر سه روز باشد
روغنهای مذبوره را خواهند که سیاهی و بوی دود آن زایل گردد بازای هر رطل
صاف دیگو فیه(?) مغز گردگان و نیم وقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند

مصفی و سپید کرده روغن را از آب جدا کنند و باز بدستور عمل نمایند تا سه دفعه زیاده بران
دستور گرفتن روغنهای خوشبو مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها باید بادام را
مقشر کرده با بنفشه و بید مشک و مانند آن در کیسه کرباس کرده بدست مالیده و بعد از جذب رطوبت بادام
را باید خشک نموده باز تازه آنچیز بدستور بدست مالیده و تکرار عمل کرد تا بحدی که چون بادام را ریزه کنند اثر
رنگ یا بوی آنچیز در جوف او ظاهر گردد و بعد از آن خشک کرده بکوبند و اندک آب پاشیده گرم کرده بفشارند
تا روغن جدا شود و هرگاه با گل سرخ بدستور این عمل نمایند بغایت روغن معطر شود و همچنین با صندل و امثال آن
میتوان ترتیب داد و بجای بادام کنجد مقشر و پسته و فندق و امثال آن میتوان کرد **دستور گرفتن روغن**
عنبر و خصی لبان که بفارسی حسن لبه گویند در روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و انقدر مضاعف
میشود و آن عبارتست از دو پیاله که یکی را به داشته باشد تا از حرارت آب جوشناک آن دوا در روغنی که
در آن است حل شود و همچنین است حل زفت و مومیایی و امثال آن پس عنبر و امثال آنرا ریزه کرده با
روغنی که خواهند مخلوط نموده در پیاله چینی و مانند او گذاشته پیاله را در آب جوشناک گذارند و بر [illegible]
تا بهم حل گردد و هرگاه حل [illegible] و سیرین عنبر و زفت وغیره مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف
گذارند تا سایل گردد **دستور گرفتن روغن تخم مرغ** بدستوریست که زرده تخم پخته را در [illegible]
بحدی بریان کنند که [illegible] شود پس افشرده روغن گیرند و طریقی که بقرع و انبیق گرفته میشود در
طریق تشمیم مذکور است **دستور گرفتن روغن گوگرد** جهت درد مفاصل و مواد بارده و ریح
و تحلیل و تلطیف و تقویت و صافی مسطح ظاهر است بلون رابع و گویند در اعمال طریق تشمیم دخلی عظیم
گوگرد صاف شفاف را نرم سائیده در قدح مطین کرده بر روی آتش نرمی گذاشته شیر تازه تنقیه کنند
تا در چندان پاشند اثر را جذب کند پس در کفچه آهنی لوله دار کرده برافروزند و اندکی نگاهدارند تا روغن از لوله
کفچه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از برافروختن گوگرد کفچه را در ریگ [illegible] بدارند تا آسان بچکد **عرق**
قسم جهت تحلیل ریاح و تقویت اعضای رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهور است بهار سفید بهار
نارنج نارنجک و دال صندل سفید ریشه حسن لبه سنبل الطیب بیخ سنبل سعد که طبلاق گویند عود
قماری [illegible] ایله بهار انگور علف هندی [illegible] پوست تازه مشک بقدری که مقدور باشد
در عرق بهار و گلاب و عرق صندل و امثال آن بقدری که چهار انگشت بر سر آید خیسانیده [illegible]
بگذارند [illegible] عنبر [illegible] بقدری که باشند **دستور گرفتن تیزاب**
فاروقی که مستعمل ضرابیان است و جدا کننده طلا و نقره است که با هم مخلوط شده باشند چون

گداخته در آن ریزند و باید سه چندان مغشوش باشد و در زجاج مطین باتش نرم بجوشانند پس قطعه
مس دران اندازند نقره از طلا جدا شده بر بالا آمده بر مس ملصق میگردد و طلای خالص ته نشین میگردد
در امور معالجات جهته بردن گوشت و بهق و حکه و جرب غیر متقرح و رفع آثار جلد مستعمل است و در
اعمال طریق تنجیم بغایت موثر دانسته اند زاج لاری که زاج سیاه گویند و ان چون اشیای را سیاه
میکند از ینجهته باین اسم میخوانند و الا رنگ او مایل بزردی و سبزی و بعضی سبز است و جزو او را
یکجزو شوره صاف بسیار نرم سائیده بقرع مطین و انبیق تقطیر کنند یا در دیگ ریگ و خاکستر با قرع
غیر مطین بعمل آورند و گویند در قرع زیبق ریخته ازین آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند زیبق را
مکلس میسازد و مجرب است دهن الشعر دستور گرفتن آن در غایت جلا و انصباغ و مفتح
و محلل او بغایت سریع النفوذ و جهته رویانیدن مو نافع و در اصلاح معادن و ثبات ارواح ید بیضا داشته
اند و طریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند و چون دو قسم ادراکه مسحوق و دیگری محلول است ایراد نمود اما
مسحوق دستور انست که سر جوان را با صابون و اشنون شسته از چرک پاک سازند و باب سرد تطهیر نموده
و بعد از خشکی بمقراض بسیار ریزه کنند که شبیه بابریشم متوض [?] گردد و یکجزو او را با یکجزو کبریت صاف زرد یکجزو
شنجرف سحق بلیغ بر سنگ سائیده نموده با عرق گوگرد نمناک ساخته با قرع و انبیق تقطیر نموده مقطر را
تا سه بار با ثفل سائیده تقطیر نمایند تا برنگ عقیق مشاهده گردد پس مقطر و ثفل هر یکرا بانحای شتی استعمال
نمایند و بعضی تقطیر او را تا هفت بار فرموده اند دستور دهن المغیث که از محلول او گرفته میشود انکه آب ندیده و
صد و بست مثقال با ملح القلی و چندان و سائیده در یکهزار و صد مثقال آب بهفت دفعه بریزند و در آفتاب
یا در خاکستر گرم بگذارند و بعد از هر ده ساعت بجز علقه صاف نموده حصه دیگر را بریزند و هر حصه پنجاه مثقال
و سه مثقال است انگاه در نهایت احتیاط بجز علقه صاف کنند که اصلا جرم دران نماند و این آب مسمی بماء الراس
است پس از شعر مقرض مغسول و کلس البیض و نوشادر مصعد افتابی بالسویه با همدیگر بسایند و بوزن اشیا
ثلثه ازان آب اضافه کرده در شیشه جای داده سر شیشه را بگل استحکام فرموده سه هفته در سرگین تازه
دفن کنند تا اجزاء شعر حل گشته اثری از شعر نماند بعد ازان بدستور معمول تقطیر نمایند طریق چهارم

ساختن گل حکمت و ادویه مصنوعه صفت گل حکمت جهته استحکام ظروف

آتش ازند گل کوزه گر یا که خاک رست گویند باید از ریگ پاک کرده در آب حل کنند تا رقیق
و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه نموده تا سه چهار روز مکرر بر هم زنند آجر کوبیده پخته سرگین پخته
الحدید پخته گل خطمی موی مقراض کرده باب نمک بسرشند نسخه دیگر که مولف تذکره بهتر

دانسته است مومیٔ مقرض نمک طعام زرقال خطمی خبث الحدید پوست تخم مرغ مکلس از هر یک یکجزو و گل الکیزه
دو جزو **نسخه دیگر** که چیزی و کثیر و کثیرالتاثیر است و مکرر بتجربه رسیده خاک کوزه گری را باقدری
کاه کوبیده و نمک مسحوق و خاکستر بیخته باب خمیر کرده استعمال نمایند **قصار روح الحکمة** جهت بند
وصل وغیره بغایت مستحکم است و مولف کتاب هیکل که حاکم باید باشد مستحکم ترین چیزها دانسته است
خبث الحدید و گچ را بالمناصفه با خون گوسفند سرشته استعمال نمایند و حقیر بجای خون گوسفند سفیدی تخم مرغ و
گاهی آب سریشم کرده و گاهی شیر در بغایت مستحکم مشاهده نموده است و در بند وصل قدحین و ترع
و انبیق نمک مسحوق با سفیدی تخم مرغ و گچ بیخته باب سریشم و بدستور با سفیدی تخم مرغ و گچ بسیار
آزموده است و بدستور آهک آب ندیده باز رده تخم مرغ مستحکم ترین اشیا است خصوصًا چون
آهک را باقدری پنبه کهنه نرم کوبیده باشند و بجای سفیدی تخم مرغ و زرده آن شیر در جمیع مذکورات
بدل میشود و سریشم نیز در اتصال چینی شکسته وغیره مکسورات از احجار و زجاج وغیرها بمرتبه ایست
که هرگاه صدمه بآن چیز رسد موضع دیگر شکسته مکان موصول بان منکسر نمیگردد **عمل شنجرف** زیبق یک
بست جزو و گوگرد دو جزو باهم سائیده در شیشه مطین بطین الحکمة که سه مرتبه مطین کرده باشند بقدر یک
نصف شیشه مملو کند باید کرد و دهن شیشه را بقصار روح الحکمة دو سه مرتبه مسدود نموده بعد ازان
بگل حکمت نیز بگیرند و در دیگ ریگ یا خاکستر تا گردن پنهان نموده آتش تندی بقدر دو شبانه روز
زیاده ازان تا پنج روز در تحت دیگ برافروزند و بعد از سرد شدن دیگ و کوره شیشه را بیرون آورند
و این نسخه البته شنجرف مصری خوانند **شنجرف هندی** سیماب و گوگرد مساویست و چون
بار و زیاده ازان سحق و اعاده آتش کنند و در هر دفعه زمان آتش قدری بیفزایند تا بچهار پنج روز
رسد ثابت گردد و از اسرار مکتومه است **شنجرف رومی** سیماب دوازده جزو و گوگرد هشت
جزو باهم بسایند و پنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نمایند و بدستور که مذکور شد معمول دارند **شنجرف
مائی** سیماب را بامثل او راسخت سائیده بعمل آورند **زنجار** اصل او از سرکه است که صفائح
مس را در سرکه تند گذارند و بایکدیگر بسایند تا بتدریج مس از سرکه حل گردد و یا صفائح را سرکه پاشیده
در مکان نمناک دفن کنند **زنجار الصناعة** یکجزو براده مس را با شب یمانی و بوره سرخ
و نمک بالسویه بقدر عشر او پیوسته در ظرف مس با سرکه تند بسایند و هرچند خشک شود باز با سرکه تر کنند
قسم دیگر که الطف اقسام است راسخت مغسول را بامثل او نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند
و از امتزاج قطرات سرکه بسیار تند بر وی چکانیده سحق کنند تا مثل خمیر گردد و پس رو او با پارچه

تازگی پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز بدستور سابق سبز کرده بسایند و تکرار عمل نمایند تا همه آن زنگار
گردد **عمل راسختج** که عبارت از مس سوخته است و روسختج نامند و یک طریق آن در فصل احراق
مذکور شد و دستور دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده در دیگی بر روی هم چیده بقدر عشر آن گوگرد
و نمک بالمناصفه بر صفایح و مابین آن پاشیده و دهن دیگ را استحکام کرده یک هفته در تون بگذارند تا
مجموع سوخته شود و هرگاه زودتر خواهند مس را باید گداخت و کبریت و امثال آن را بران پاشیده
در سرکه تطفیه نموده و بدستور تکرار عمل نمایند تا سوخته گردد **عمل اسفیداج** باحراق و بتعفین
میباشد اما احراق باید قلعی یا سرب را صفایح کرده در ظرف سفالین مطین در تنور یا تون احراق
نمایند و بدستور سرب را در ظرف سفال گداخته یا کفچه آهن برهم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در
دیگ یا کوزه سفال مطین کرده بگذارند در آتش و زیر آن کنند تا سفید شود و هرگاه خوب سفید نشود
باید قدری سرکه کهنه بران بپاشند و یک هفته بگذارند و اما تعفین باید بر صفایح قلعی و سرب و انگور
را با دانه او کوبیده مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک گذاشت تا همه آن حل گردد یا صفحه او را سوراخ
کرده و با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را مستحکم کنند که بخار سرکه دفع نگردد و بعد چند یوم
آنچه از سطح ظاهر او برخیزد باید گرفت و باز گذاشت تا همه آن سفیداب گردد و در تحت قطعات او در خم سرکه
ظرفی نصب کنند تا هرچه از آن ریخته شود در آن ظرف جمع گردد **طریق دیگر** آنکه در ظرف مشبکی سفالین قلعی را
گذاشته و آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار مستحکم کنند
که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از ظرف مشبک بظرف سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده
در آفتاب خشک نموده بسایند و هرچه در ظرف سفال باشد و سائیده نشود باز باید تکرار عمل نمود
عمل آبار و آن سرب باکبریت سوخته است و در فصل احراق مذکور شد **عمل سرنج** و آن از سوختن
رصاص و هم از سفیداب محرق حاصل میگردد و طریق عمل آنکه سفیداب قلعی یا قلعی و سرب را در تابه سفالین
بر روی کوره آتش بنهند و خاشاک گذاشته و قدری نمک بران پاشیده با آهن و کفچه آهنی برهم زنند
تا سرخ شود و هرچند آتش بیشتر دهند سرخ تر میشود و چون بعد از اندک سرخ شدن او را در دیگ کرده بر
روی کوره گذارند و آتش در اطراف و تحت او افروزند بغایت رنگین میگردد **عمل زعفران الحدید**
آهن سوهان کرده را که در غایت ریزگی باشد چند بار به آب نمک بشست تا سیاهی او زایل گردد پس
صاف غسل داده خشک کنند و با ربع او نوشادر سحق بلیغ کرده بر روی لته یا ظرف سفالین بر
در مکان نمناک دفن کنند تا در دوازده یوم زرد مایل بسبزی و قابل سحق میگردد و قسم دیگر

بعضی از اہل صناعت صد مثقال برادہ حدید را بدستور مذکور شستہ در قرع مطین کردہ مساوی
او تیزاب فاروقی اندک اندک در و ریزند و ہرگاہ دود از و ظاہر گردد اندکی بول بچگان ریزند تا جوشش او
فرو نشیند پس انبیق را وصل کردہ باتش بسیار نرمی تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب متقطر گردد آتش را تند
کنند تا برادہ مکلس و زعفرانی گردد **عمل سلیمانی** کہ معروف بدار الفت است و بفارسی دار شکنہ
نامند زیبق پاک نود مثقال سم الفار ہفت مثقال و نیم مبالغہ در سائیدن آن نمودہ بدستور شنجرف تصعید
در شیشہ مطین نمایند **عمل مداد** کہ بفارسی مرکب گویند یکجزو مازو را کوبیدہ در آب خیسانیدہ بجوشانند
تا مہرا گردد پس صاف نمودہ یکجزو زاج سیاہ و یکجزو دودہ روغن کتان و مساوی مجموع صمغ عربی اضافہ نمودہ
بجوشانند تا یکسان گردد و بسیار باید برہمزد بحدی کہ بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج باب رقیق کنند
و اگر با مازو بجوشانند بعد ازان کہ بحد لایق رسد صاف نمایند بہتر است و دودہ روغن تخم کتان و
نفط و روغن بید انجیر و امثال آن بدل یکدیگر اند و طریق گرفتن دودہا در فصل چہارم مذکور شد و باید
دودہا را در کیسہ کاغذ تو بر تو کردہ کیسہ را در خمیر کردہ در تنور خبازی یا در زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر
پختہ شود و بحد نیم سوز رسد و چربی دودہ در کاغذ نفوذ نمودہ خالص گردد چہ با اندک چربی مفسد مداد است
قسم دیگر صد مثقال مازوی سبز را بسیار نرم سائیدہ در آسیہ بجوشانند تا مہرا شود و بقوام رسد
و نگذارند تا بگم شود دہ مثقال زاج سیاہ کوبیدہ در لتہ بستہ در ان بدست مالیدہ لتہ بیندازند
و از صد مثقال تا دویست مثقال صمغ عربی را در ان حل و صاف کنند و بیست مثقال دودہ چربی گرفتہ را در
ظرفی کردہ قطرہ قطرہ ازان درو ریختہ برہم زنند و روز در آفتاب بگذارند و ہرچند مبالغہ در برہم زدن
آن کنند بہتر است و قدر صمغ دو چندان مازو باشد اصوب است و اگر خواہند براق گردد دو مثقال نبات
اضافہ کنند **مداد دیگر** پس یکجزو دودہ روغن گرفتہ با دو چندان او زاج و مازو و بوزن مجموع
آن صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و ہرچند مبالغہ در کوفتن آن کنند بہتر است و در وقت احتیاج قدری
را در آب حل نمودہ استعمال کنند **عمل رامک** آملہ مقشر یکجزو مازوی سبز نیم جزو و غورہ خرما
ربع جزو و پوست انار مثل غورہ خرما و اگر غورہ خرما نباشد خرما خارک بدل کنند پس نرم کوبیدہ سہ
روز با آب بجوشانند و برہم زنند تا یکسان گردد پس لوح سفید و صمغ ہر یک ثمن جزو عسل کف گرفتہ یکجزو
و نیم اضافہ نمودہ قرص سازند و عمل سک مانند رامک است بدون آملہ و چون دو دانگ مشک اضافہ نمایند
سک المسک نامند **عمل شنگار** قسمی از ان با بول اطفال قریب البلوغ ترتیب میدہند و طریق آن است
بول را در ظرف مس یا دستہ مس در آفتاب چندان برہم زنند کہ منعقد گردد قسم دیگر آنکہ بورہ

سه جزو نمک طعام و نمک قلی هر یک یک جزو سائیده با شیر گاو میش بجوشانند تا منعقد گردد و در ظرف
زجاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آفتاب را شرط ندانسته اند قسم اول
از مکتومات است و قسم اخیر مشهور و معمول است **عمل سریشم** ماهی که جوهر الصنایع نامند از خواص اوست
که هر چیز را که با او وصل نمایند و یا با او بسرشند از آب و آتش منفصل نگردد و اسرار مکتومه است پنیر تازه را
ورق کرده رقیق بر روی سنگ سطحی الک آب ندیده بچه فرش نموده اوراق او را باهم پهلوی هم [illegible]
بر روی اوراق نیز الک بپاشند بقدری که اوراق را بپوشاند و سنگ سطح دیگری بر روی آن گذارند
و ده روز در آفتاب باشد و باید سنگ اعلی بسیار ثقیل باشد تا دهنیت آن بحد کمال افشرده شده مخلوط
با الک گردد پس با پشمینه بدستور فرش و لحاف از نمک سائیده کرده یکهفته در زیر سنگ بگذارند
پس بشسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند و چربی از آن ظاهر گردد
باز با آب نمک و آب الک بجوشانند و بحدی رسد که اصلا چربی و حمرتی در آن نماند و کمال او در عدم چربی
و حمرة است پس مانند سرمه سائیده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیدی
تخم مرغ که در شیشه بسیار بر هم زده و کف او را گرفته باشند قطرات بر روی سنگ ریخته بسایند تا بحدی
سنگ بالای سنگ زیری بچسبد پس قطرات آب آهک صاف بقدر روان شدن او را اضافه نمایند و قدر
آب آهک بحدی باشد که چون چیزی را با او الصاق دهند در اندک زمانی خشک شود **عمل مرداسنگ**
سرب را گداخته سرنج یا سرب سوخته بخورد او دهند تا هر دو ممزوج شود و در ظرفی کرده پس در سرکه
اندازند و آنچه خوب سوخته و ممتزج شده باشد جدا نموده با جو در آب بجوشانند بحدی که جو مهرا گردد و
متشقق گردد پس از جو جدا کرده باهم وزن او نمک بسایند و در آب حل نموده هر روز بر هم زنند و هر شب روز
تغیر آب دهند تا خوب صاف شود و اجزای خام در و نماند بعد از آن شسته استعمال کنند **عمل سفید
کردن مرداسنگ** باید که مرداسنگ مذکور را در پشم سفید پیچیده با باقلی بجوشانند تا باقلی
مهرا شود و پشم سیاه گردد و بدستور تجدید پشم و باقلی نمایند تا مرداسنگ بحد سفیدی رسد و
سفید کرده او مستعمل اطبا است و در قطع رائحه کریهه زیر بغل و سایر اعضا در منع عرق و [illegible]
عمل کشته که بعربی رُب نامند بخور و شراب او مقوی دل و دماغ و حواس و معدل هوای
و محرک باه است گل سرخ پوست ترنج صندل [illegible] و بهمی حسن لبه بالسویه و نبات
همه بالتلیل مثل قرصها سازند بر هر کی که در بخور بهتر از گذشته است عود قماری صندل [illegible]
بلجر و حسن لبه دو جزو نبات دو وزن ادویه صنعت عبیر صندل سفید سه جزو ریشه [illegible]

سنبل گلسرخ سنبل الطیب بیخ سوسن کبود بهارنارنج گل سنجد سعد کوفی نارنجک از هر یک یکجزو مشک قدر قلیلی بسیار نرم سائیده استعمال نمایند غالیه در باب نوزدهم دستور ثانی مذکور است ۱۲ ا

طریق پنجم در اصل صناعت و امور غریبه بدانکه علم صناعت علمیست تبدیل قوای اجرام معدنی بعضی به بعضی تا حاصل شود ذهب و فضه از سایر فلزات و انرا کیمیا نامند و علم طلسمات که بان دانسته شود کیفیت نوع تمزیج قوای فاعله عالیه با مفعوله سافله تا فعل غریب ازان حادث شود و انرا لیمیا نامند و سیمیا علم تسخیرات است و ان معرفت احوال سبعه سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که فواعل علویه اند در قوابل سفلی و دعوات و خواتیم و تبخیرات ایشان و تسخیرات روحانی و عزایم جنیان و معرفت اقداح و مناذل مثل آن و هیمیا علم خیالات است که بان تصرف در خیال مقید کنند تا احداث متخیلات خالیه کند و در خارج موجود نباشد و ریمیا علم شعبدات است و آن معرفت قوای جواهر ارضیه است و مزاج آن بایکدیگر تا ازان قوتی حاصل شود که ازان قوة فعل غریب صدور یابد پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است و از عالم قلب ماهیت میداند و نزد بعضی از متجربین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعیه است نه قلب ماهیت چنانچه سیمیا را نسبت بفلزات صحیح المزاج میدانند و سایر را مریض و بجهت اصلاح علل هر یک تدابیری چند مقرر ساخته اند و تکون موش از کلوخ مشاهده نموده اند و تصریح کرده اند که مکرر دیده ایم که نصف کلوخی را اعضای موش صورت بسته بود و نصف دیگر بشکل خود باقی بود و شیخ الرئیس طاب ثراه در اوایل حال نافی این علم بود و در اواخر رساله در حقیقت آن انشا کرده اند و بعضی را اعتقاد آنکه جز تلبیس و ترکیب صورتی ندارد و خالص نتواند بود و این عمل بی دیانان است و صاحبان معرفت ازان بری اند و ظاهر آنست که این فن را اصل اصیل باشد اما بدون زهد و قناعت با قل و اتصال الکره مستحقین و استبادله به نفوس قدسیه و تخلق باخلاق اولیاء اله و اکرام مفضل مقام حل نشاید صورتی نه بندد و اگر بندد بالاخره باعث بوار و هلاک الشخص گردد چه این علم کلید خزانه از خزانه ملک الملوک است و به ندرت اگر بیگانه بارگاه عزت بر آن مطلع شود بحکم و زجر دارد که کلید ربایند و عاقبت حال سارق چنین درگاه معلوم دلهای آگاه خواهد بود و بجز د ملاحظه نسخهای کتب متداوله بدون استاد ماهر بیرامون این علم گردیدن محض سوداى خام پختن است چه مدار این فن باعمال متنوعه و افعال مشکله است و جزئیات او محکن التصویر به تسطیر نیست و فی الواقع اگر نسخ ان بتالیفات عالم باعمل باشد امکان ندارد که اسرار عظیمه را بدون رمز بیان کند و رموز ایشان مختلف

است و احاطه بر جمیع آن امکان ندارد چه اگر رموز جمیع اهل این علم بیک نسق بیبود ده هر اینه رمز نمی بود
بلکه اصطلاح خاص بر ان صادق نمی آمد و اگر رسایل از تالیفات غیر عالم عامل باشد بدیهی البطلان خواهد بود
بلکه شرط اعظم مشاهده اعمال مخصوصه است از صاحب این فن و تکرار عمل در خدمت عارف آن و اینکه
بی بضاعت با عدم اطلاع بر ان ارتکاب ترقیم اصول کلیه نمود سبب آنست که اکثر اعمال اهل صناعت
طبیب را در بعضی اوان ضرور میشود و تدابیر بعضی از ادویه با اعمال مخصوصه باحسن وجوه ممکن است و چون
در طی تالیف تحفة المومنین مطالعه اکثر رسایل معتبره این فن شده و بعضی ادویه را تدابیر بطریق اهل این
فن نموده بود بنا بر علیه بقدر امکان در بیان اصول کلیه و آلات مخصوصه این فن کوشیده تا اخوان
عالم امکان را بدون تحصیل کتب متعدد علم بر اصول و اصطلاحات این گروه حاصل گردد و اگر
طالب اعمال جزئی باشند تحصیل عامل آن کنند و از مطالعه این مجموعه توانند مدعی لاف و گزاف را
آزموده و بفریب معرکه آرایان بساط تدلیس سرمایه معیشت خود را نسوخت و این طریق مشتمل است بر پنج
حل و سه عقد و خاتمه **حل اول** در بیان حجر اصطلاحی این فرقه و بعضی از اصطلاحات ایشان
حل دویم در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و مانند آن **حل سیوم** در بیان آلات مخصوصه عمل
صناعت **حل چهارم** در قواعد گرفتن بعضی از آبها و تخمیر و تبییض و سایر تدبیرات اجزا **حل پنجم**
در بیان بعضی از خواص فلزات و اصطلاح آن و آنچه بآن متعلق است **عقد اول** در قواعد قمریه ها
عقد ثانی در قواعد شمسیه **عقد ثالث** در قواعد عمل مرداریه و اعمال متفرقه **خاتمه** در خطوط
مرموزه **حل اول** در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت حجر عبارت از جزو اعظم اکسیر
است و اختلاف بسیار دران واقع شده چه هر یکی مهره این فن چیزی را در مطلوب خود جزو اعظم دانسته
تدابیر نموده اند تا بحد جریان و نفوذ و انصباغ رسیده و قایم النار گشته و نزد بعضی حجر عبارت از شعر
انسانست و اکثر اهل صناعت دران متفق اند و نزد برخی عبارت از زیبق و نزد جمعی عبارت از کبریت
است و بتحقیق پیوسته که مدبر تبییض این دو اصل را فعل و مبیض و مجمر را عمل تجمیر است و شکی نیست که
هرگاه اصل بار دقایم النار و گدازنده گردد قبول صبغ کند و اصل حار را رفع اشتعال و تسوید شود را [illegible]
منطرقات میگرداند لهذا جهت اصطلاح آن و ترتیب آثار مذکوره هر یکی از اهل این فن آن [illegible]
وضع نموده اند و طریق تدبیری بیان کرده اند روح عبارت است از اجزای اجسام که [illegible]
بوده نفوذ و صعود و غوص و غیره آثار از و اند مثل احراق و تجمید و تلیین و تصلیب و مانند آن و [illegible]
لطیفه بسیار غالب باشد نزد ایشان مسمی بروح است مانند جوهر زیبق و کبریت و جوهر زر [illegible] و املاح

واملاح وشنجوب ایشان جسد عبارتست از اجزای کثیفه اجسام که قابل وقوع آثار روح باشد و هر جسمی که از
اجزاء ارضیه بحد افراط و بغایت باشد مسمی بجسد است مانند منطرقات نفس عبارتست از جسمی که بحسب
لطافت و کثافت بحد وسط بوده باشد به الارتباط روح و جسد تواند شد و واسطه جریان اجزای لطیفه صابغه
در اجزای کثیفه قابله جسد تواند گشت کبریت احمر عبارتست از اکسیر شمسی چه در رنگ سرخ میباشد و از
علامت خاصه اوست ورق شجر الطور موی سر انسانست اصل بارد زیبق است اصل
حار کبریت است و اول را انثی و ثانی را ذکر نامند قمر کنایه از نقره است و اورا اول نیز گویند و
عطارد عبارتست از روی توتیا که شبیه باشد و ثانی کنایه از وست و بعضی سیماب را نیز عطارد نامیده
اند زهره نحاس است و ثالث عبارت از وست شمس ذهب است و رابع عبارت از وست مریخ حدید
و خماسی نیز گویند مشتری قلعی است که رصاص ابیض باشد و سادس کنایه از آن است زحل
سرب است و از سابع مراد اوست عقاب نوشادر است علم زرنیخ است عروس کبریت است
املاح عبارت از اقسام نمک معدنی و صناعی و تنکار و شوره و بوره و نوشادر است نوشادر
افتابی عبارت از نوشادریست که باب سحق نموده در آفتاب گذارند تا اجزای لطیفه آن صعود نموده
بر اطراف ظرف نشیند رحص عبارت از ماده اکسیر است که سحق و تصفیه و تشویه وغیره اعمال بر آن
جاری سازند حجر اسود موی سر است خیراف نمکتریخ است نطیسو شوره است

فصل دویم در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن تقطیر عبارتست از اخراج مائیه لطیفه اشیاء
و تصفیه آن اعم از آنکه بجر علقه باشد یا بدستور قرع و انبیق اما جر علقه آنست که از پشم فتیله سستی
ساخته یکطرف او را در ظرف مائیات گذارند و طرف دیگر را در ظرف خالی به نهجی که ظرف مائیات بر ظرف
خالی مشرف باشد تا صاف او را فتیله جذب کرده بظرف خالی آرد اما دستور قرع و انبیق آنست که اجزا
مسحوقه را در قرع مطین کرده انبیق را بر آن وصل و در غایت استحکام نموده بر کوره نصب کنند
و لب کوره را با قرع بگل حکمت اندوده سه منافذ مشعله نمایند که بر اطراف قرع که خارج کوره باشد اثر
شعله نرسد و قرع را مایل و غیر مستقیم یا نصب نموده آتش در زیر قرع افروخته یا آنکه قرع را در دیگی
خاکستر باریک نصب نمایند و در تحت دیگ آتش افروزند درین صورت اگر قرع مطین نباشد تقصیری
ندارد چه ریگ و خاکستر مانند گل حکمت مانع شکستن قرع اند و از شروط تقطیر آنست که آنچه در قرع
میریزند کمتر از نصف قرع و زیاده بر دو ثلث آن نباشد و در آتش را در آخر تند کنند دیگر آنکه ما دام که
مطلوب بتمامه کشیده که قرع را با کوره اندوده باشند رنج نگردد و آتش نکنند و قابله را با انبیق محکم نموده

قابلہ را در ظرفی کہ آب داشته باشد بگذارند تا از تندی نشف کند و علامت انتهای تقطیر رفع بخار از نفق
است و در تقطیر مایعات حاده باید که مایع نه بوزن یا ده بر ربع قرع نباشد و آتش آن در غایت نرمی
شرط است که بجد جوشیدن نرسد بلکه باید که گلوی قرع در دست کسی باشد که هرگاه شروع بجوشیدن
کند از خاکستر گرم توان برداشت و بعد از رفع جوش باید گذاشت و طریق منکوس در باب عمل روغن
آمیز مذکور شد. **تصعید** از شروط آن توافق قدحین است و اگر لب هر دو مساوی نباشد باید لب
قدح اعلی حاوی لب قدح اسفل باشد و در شد وصل مبالغه باید نمود و اگر در شیشه تصعید کنند هر چند
گلوی شیشه بلند تر باشد بهتر است و در استحکام دهان آن بذل جهد باید کرد و باید کوره در بلندی
متوسط بوده در سه زاویه قریب بلب آن باشد مانند سه میخی تا تحت قدح و اثال بران زوایه نشیند
و ثقل قدح باعث باز شدن شد وصل آن نگردد و شرط دیگر مراعات آتش است که بتدریج زیاده
کنند و بحد افراط نرسد مگر در تصعید زرنیخ که زر آتش نمرود می را شرط دانسته اند چه افراط آتش باعث
احتراق اکثر ارواح صاعده است و در تصعید زیبق شرط است که بموضع وصل قدحین شعله نرسد
تا موجب نفوذ او نگردد و جمیع اهل این فن بخلاف آن ذکر کرده اند و این سریست که حقیر بران اطلاع
حاصل نموده چه آن ظاهر است و در غیر زیبق اگر بموضع وصل آتش و شعله نرسد بهتر است و باید بعد
سرد شدن کوره قدح وصل را بگشایند و از بخار حاره آن اجتناب نماید و شرط دیگر مبالغه در سحق
ارضی است و اگر تحت ظرف اسفل مسطح و اعلی مخروطی باشد انسب است چنانچه شکل اثال محکی از ان
است **تشویه** پس از ان عبارت از تحقیق است و وصس نیز گویند میباید که آتش آن بحد تصعید
نباشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا نگردد بلکه بقدر امتزاج و طبخ نباشد مثل عمل شنجرف و قسمی از ان
عبارت از تقلیه است که بعد سحق ارض و تسقیه بابهای مخصوصه قدح تشویه بکل حکمت اندوده
در خاکستر گرم گذارند و چندان سحق نمایند که رطوبیه آن بتدریج زایل گردد و شرط است که حرارت
آتش بحدی باشد که ارض دود نکند و قسمی تشویه در تنور است و قسمی در زبل و امثال آن و در
جمیع آن مراعات باید نمود که بحد تصعید نرسد **تشمیع** عبارت است از تدبیر اجزای اکسیر بحد
موم بگداز و بر روی صفحه منبسط گشته دود نکند و شروط آن تشویه و تسقیه و سحق بلیغ است
معتدل **تکلیس** عبارت است از سهولت تفریق اجزا بتدابیر مخصوصه که قابل سحق و نفوذ و سیاله
و اکثر آن بآتش میشود و اختلاف شروط آن باختلاف جسم تکلیس چه بعضی محتاج ا
تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی را احتیاج بحد از افراط نیست حل

از سیلان اجزاء جامده وان بنداده و هوای رطبه مستمره صورت پذیر است مانند حل نوشادر با
آبهای تند مانند ماء الفاروق و عرق گوگرد و عقد عبارتست از جمعیت و اتصال اجزاء وان ضد حل است
و یبوست و حرارت و یا برودت و یبوست صورت پذیر است تعفین عبارتست از تدفین اجزاء در زبل
و امثال ان و شرط است که وسعت چاه تعفین بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر
حایل گردد و باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند و نهایت آن چهل روز است و باید که یکروز قبل از گذاشتن
ظرف تعفین چاه او را از زبل مملو سازند تا چاه گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر دو چاه نزدیک یکدیگر
ترتیب دهند بهتر است تا روزی که تغیر زبل باید داد نقل بچاه دیگر کنند تا ظرف مذکور سرد نشود ۱۲

قاعده حل اکاسیر کلی انست که بتعفین محلول گردد چنانچه صاحب هیکل و اکثر مجربین ذکر نموده
اند باید اجزاء اکسیر را در هاون فرنج سحق بلیغ نمود و از آبهای مخصوص هر یک از اکاسیر اضافه کرده
تا بقوام عسل غلیظ رسد و بر روی آتش خاکستر تا شبانه روز که گرمی خاکستر یک قرار باشد باید سحق
نمود و با معجون گشتن بر هم زد و هر چند خشک شود از ان آب قطرات بران ریخت تا ربع اجزاء از ان مستقیه
شود و در تشویه و سحق خشک گردد پس مثل غبار سائیده در شیشه غیر مطین کوچکی کرده دهان شیشه را
به نحوی به بندند و در چاه تعفین تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته ده یوم تغیر زبل دهند و علامت
خوبی حل انست که محلول شفاف و بیجرم مشاهده گردد و خلاف آن دلالت بر نقصان تدابیر اجزاء
خواهد داشت و یکی حل تدوات است که شیشه مذکور در دیگ دو طبقه گذارند که تحت دیگ اعلی
هوا خها داشته مملو از سرگین کبوتر باشد و فرع حل تا انتها گردن دران پنهان بوده دهان او باز باشد
و باید که سرگین همیشه نمی داشته باشد و هر گاه خشک شود آبی بران بپاشند و دیگ اسفل پر آب
و لب او متصل به تحت دیگ اعلی بوده انبوبه از نی و غیر آن مابین دو دیگ تعبیه کرده بگل حکمت شد
وصل هر دو دیگ نمایند و آتش نرمی در تحت دیگ اسفل برافروزند که پیوسته بخار آب از سوراخهای
دیگ اعلی بسرگین کبوتر رسد و هر گاه آب کم شود از سوراخ انبوبه بریزند و دهان انبوبه مسدود
کنند تا مانع خروج بخار آب باشد درین صورت تا سه هفته حل میشود و آنچه حقیر تجربه نموده انست که اجزاء حار
یابس از هوای بارد رطب حل میگردد نه از هوای حار رطب مگر آنکه بدون شیشه در ظرفی گذارند که
رطوبه دران تاثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نموده است و طریق انست که نوشادر
[illegible] مخصوصه یا به تنهائی سائیده بر روی سنگ مسطحی یا کاسه فرنج مسطح منبسط کنند و در [illegible]
[illegible] و سرد آبهای گذارند و روی انرا بدستارچی بپوشانند که چیزی داخل نشود و در [illegible]

در اندک زمانی محلول میگردد و دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح مزجج منبسط نموده مجموع ظرف را بهیئه گل قند
بند مستحکمی پوشیده در چاه تعفین یا در دیگ زبل دو طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام ماریه گذارند تا
از منافذ نمد حرارت و رطوبتیه آنچه در آن تاثیر تواند بود قاعده عقد آنست که محلول را در قرع بلند گلوی
کرده بر دهن قرع پاره از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد یا چیزی چینی شکسته نصب کرده با یک
آب ندیده و نمک مکلس بالسویه که با سفیدی تخم مرغ سرشته باشند محکم کنند و در دیگ خاکستر گذارند
و باید بقدر چهار انگشت خاکستر در تحت قرع باشد و اطراف آن بدستور و آتش زبل در تحت دیگ
برافروزند که ملایم باشد و گرمی خاکستر بقدری باشد که در گلوی قرع عرق محلول مشاهده گردد چون
عرق برطرف شود علامت عقد است پس شیشه را شکسته معقود شبیه بر برف غلیظی ملاحظه میگردد و چون در
ظرف چینی گذاشته بچیزی نازکی بپوشانند و با فتاب بگذارند باندک نسیمی منعقد میشود حل سیوم
در بیان بعضی الات مخصوصه اهل صناعت صفت حمام ماریه دیگ عمیق بر کوره نصب نموده
سه پایه از چوب در او گذاشته ظرف مخصوص حل را بر سه پایه نصب کنند و آب بقدری در دیگ بریزند
که چهار انگشت فاصله او تا تحت آن ظرف بماند و سرپوش دیگ را با لته و خمیر مستحکم کنند تا بخار آب بیرون
نیاید و آتش نرمی از سرگین و امثال آن برافروزند بحدی که آب را بجوش نیاورده بخار کند و هر روز
یکبار یا دو روز یکدفعه سرپوشش را برداشته آب گرم بقدری که بتحلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور
را نصب نموده و سنگ گرانی بر روی سرپوش بگذارند تا در عرض دو سه هفته حل شود صفت
بر روی زمین مغاکی بقدر نصف گوی بشکل ... کنند و از خاک سنباکی که آن کرد بیست که بر روی کوزه با
کوزه گری می نشیند بعد از تر کردن موضع مغاک بخشکی آن بمالند و هر چند بیشتر بمالند سبوک بهتر میکند
وسعت مغاک باید و چندان قدر سبوک باشد و لب مغاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد تا گنافات روی سبوک را
بالات آهنی جدا توان نمود و یکعدد انبوبه آهنی که یکطرف وسیع و یک طرف تنگ و سر کج باشد با ... باریک انبوبه
در کنار مغاک مذکور بدستوری نصب کنند که چهار انگشت طرف
آن مرتفع و محاذی حاق وسط باشد و دو عدد دوم حدادی بر طرف انبوبه وسیع نصب باید
بلا فاصله هوای شدید وارد و وسط مغاک از فوق تواند شد و چوب بید خشک در جوانب مغاک
برافروزند تا شعله از خارج مغاک بسبب دمیدن داخل مغاک مذکوره گردد و آنچه در مغاک
شود و سبب که بجهت صاف کردن نقره داخل میکنند باید سه حصه نموده یک حصه را جهت گد
باید اضافه کرده بعد از گداز دو سه دفعه غلطیدن ثلث او را اضافه نمایند و بعد از ساعتی همه را او

کنند که از غلطیدن و چرخ زدن باستد و کثافات روی او بدفعات رفع نمایند و سکون (?) علامت
پاکی و صفای و عدم کثافت اوست و عدم امتزاج و عدم گداز نقره را با سرب علامت بدی جوهر نقره دانند
صنعت خلاص آب هشت جزو زاج زرد که بطریق توتیا مغسول نموده صاف او را با آتش منعقد کرده
باشند ده جزو گل تنوری که آتش بسیار دیده باشد ده جزو گل سرشوی چهار جزو نمک طعام چهار جزو مجموع
را نرم سائیده با بخمیر تری کنند و کوزه را تا نصف از آن ریخته طلای مغشوش را ریزه کرده در آن
گل فرو برده قدری از آن گل بر روی آن بریزند و سرپوش کوزه را با گل حکمت مستحکم نموده مجموع کوزه
بگل گرفته بعد از خشک شدن گل در کوره کوزه گری یا آجرپزی بگذارند و هرگاه ناصاف بیرون آید
تکرار عمل کنند تا بحد نرمی و رنگین که مطلوب باشد و شکنندگی و ناصافی رفع گردد **صنعت قالب**
کلس البیض را چون بسرکه حل و خمیر کرده هر نقشی که کنند زایل نگردد مگر آنکه باز در سرکه گذارند و در زایل حل
کنند **تخلیص ذهب مغشوش** قرعی را تا بنصف بسطبری انگشتی بگل حکمت گیرند و طلای
مغشوش را خورده کرده با سه وزن آن تیزاب فاروقی در قرع مذکور کرده بر روی آتش زوقال بجوشانند
تا دود آن از سیاهی بسفیدی رسد پس در ظرف فرنجی ریخته صفایح مس در آن افکنند و بنیوت (?) آنچه
از نقره بان مخلوط باشد بر روی تیزاب آمده بر مس ملاصق میگردد و طلای صاف در تحت آن ظرف جمع
میشود و هرچه از سایر متطرقات با او مخلوط باشد به تحلیل میرود و تیزاب فاروقی در دستور سیم مذکور
شده **فصل چهارم** در گرفتن بعضی از ابها و تدبیر اجزاء و تبییض و تحمیر بعضی از آن **صنعت سیاب**
از انجمله ابیست که رفع شعله کبریت کند و غایص گرداند و در حل شنجرف جزو اعظم است و باعث
جریان و ارض بارب را عقد کند و معقود را جاری سازد و تشمیع نماید و از کتاب تجربه نقل شده
و از مجربات دانسته اند برگ و گل دفلی را با موی سر بالسویه تقطیر کنند و بان تسقیه شنجرف نماید (?)
ملح القلی و نوشادر و انزروت از هر یک یکجزو در سرکه حل نمایند و دفلی و جنفل تر و مورد تازه از هر یک
ده جزو با سرکه مذکور سائیده تقطیر کنند و با مقطر آن اجزاء ثلثه بحدی سحق نموده و اعاده تقطیر نمایند تا
چند دفعه و عقد ارض بارب و تشمیع و جریان بعدیل دانسته اند **ابی دیگر** که سقیه آن شنجرف را
حل کند و در نقل مشتری بمرتبه اعلی از مجربات شمرده اند از براده حدید و براده نحاس که ممزوج با یکدیگر
نموده زعفران ترتیب دهند و آن زعفران را با سرکه تقطیر کنند و چندبار تقطیر نموده تکرار تقطیر کنند و نزد
اکثر منتهای مکرر زعفران الحدید با سرکه ناقل مشتری است **ابی دیگر** زاج زرد را با سه چندان او سرکه
بکنند جهت تکمیل کبریت و زیبق و رصاص بحد تشمیع بعدیل است و باید مکرر بان تسقیه و سحق نمایند

آب دیگر بوره سرخ و بوره ارمنی را با سفیدی تخم مرغ سرشته در کوزه سفال بسوزانند و تا
نه مرتبه اعاده عمل نمایند پس با اختلال بالسویه تقطیر کنند مقطر مذکور جمیع اجساد را حل کند و در تنقیه ارواح
معادن والحاق و تشمیع ان بشرطیکه از مجربات دانسته اند ایضا کبریت زرد باده وزن آن آب
آهک تنقیه نموده هفت بار تقطیر اول را بوزن ربع سازد ایضا پوست بیخ لفاح ده جزو پوست انار
مورد از هر یک یکجزو تقطیر نمایند عقد بارید نماید ایضا گوشت حلزون را با مثل آن نوشادر و نصف
آن کبریت و سدس آن نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند در عقد زیبق و افعال غریبه در مشتری از مجربات
دانسته اند و آب البیض چون قلی را در سرکه حل نموده بتجر علقه صاف کرده با آتش عقد نمایند و معقود
را با زرده تخم مرغ پخته مهر فتح کرده بازای هر عددی سه درهم نوشادر اضافه نمایند پس افشرده روغن
بگیرند در تطهیر اجساد و نقل معادن بسبدیل و چون اصل حار را بان حل کنند اصل بارد را ثابت کند
و اگر نوشادر ثابت باشد قوی تر است آب دیگر چون بیدانجیر را با خردل سرخ و سیر و طلق محلوب
تقطیر کنند سادس آن بمرتبه اول رساند و مجرب شمرده اند آب دیگر مسمی بماء الاحمر و در تشمیع اکاسیر
مستعمل است و قبیه زاج زرد لاجرم نرم سائیده با دوبست درهم سرکه بسیار تند در شیشه یا در ظرف
مطین مزجج کرده بر روی آتش بسیار نرم می گذارند تا سرکه رنگین شود پس بتجر علقه صاف نموده تا پنجدرم
زنجار و پنجدرم زعفران الحدید و دو درهم شب یمانی و یکدرهم شنجرف در ظرف مذکور کرده در آفتاب بسیار
گرم یا در خاکستر گرم گذارند یکروز تمام پس بتجر علقه صاف نموده استعمال کنند آب دیگر مسمی بماء الابیض
و تنقیه ان باعث سفیدی کبریت و زرنیخ و موجب جریان و تکلیس طلق و زیبق دانسته اند نمک طعام
شب یمانی نوشادر بالسویه نرم سائیده تقطیر نمایند آب دیگر مسمی بماء المریخ است تنقیه ان تا
ده بار وده وزن آن عید مقصود را ثابت و جاری کند و چون زیبق غلیظ را بان طبخ دهند عقد نماید
یکجزو زعفران الحدید را با دو جزو نوشادر و نیمجزو ملح القلی و نیمجزو زاج زرد محلول در سرکه صاف اندازند
منعقد کرده باشند مجموع را با سرکه تند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند آب دیگر مسمی
لایحترق است و در تشمیع اجزاء و اجساد و ثبات ارواح بسبدیل است و در عمل قمری و شمسی
تکلیس البیض را با وزن آن نوشادر مطبوخ معقود سحق بلیغ کرده در ظرف مزجج که شده وصل نموده باشند
یک شبانه روز در آتش زبل گذارند یا سرکه نکرده در ظرفی گذارند که چون پس سرکه بجوشد
آن نماند و مقصود نشود و وصل را محکم نموده بر آتش گذارند تجدی که ظرف در دو سه
شود پس اخراج نموده بوزن در آورند هر چه کم شده باشد نوشادر اضافه کنند

گذارند تا سه بار و اگر بجای آتش زبل در تون حمام گذارند جایز است بعد از آن نرم سائیده بنداوه
مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر کنند و ثفل آنرا بقدر نصف او نوشادر اضافه نموده باز با آتش
گذاشته پس سحق نموده بدستور حل کنند و تقطیر نمایند بعد از آن ثفل را با مقطر اول و ثانی سائیده بار
سیم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد **تدبیر خاص** زاجات را چون خواهند تصفیه کنند باید
در آب لیمو حل نموده بخرقه صاف او را جدا نموده بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد یا در آفتاب منجمد سازند
و شبوب و املاح را نیز تصفیه بدستور مذکور کنند **تدبیر نوشادر** در جهت عمل قمری بالسویه با ملح مانند
ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران الحدید و با زنجار و آنچه او را احمر کند **تدبیر ثبات**
ملح نمک طعام را سائیده در کوزه کرده در کوره کوزه گران بگذارند مادامی که بوزن در آرند
و نقصان در آن باشد باید اعاده آتش بسیار نموده کنند و علامت ثبات او آنست که نقصان در وزن
محسوس نگردد و احراق او خیانت که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمک از جستن او باز ایستد
تدبیر حل املاح و شبوب و بوره و تنکار و شوره و زبد البحر و زاجات باید نرم سائیده در شیشه
کرده یا در روده کرده در مکان نمناک گذارند یا در دیگ آب گرم آویخته بخار حل نمایند **تدبیر ثبات**
نوشادر پنج جزو ملح القلی را با یکجزو نوشادر در مصعد سائیده با آتش نرم تشویه کنند و در حین
تشویه سحق بلیغ نمایند و بدستور یکجزو دیگر نوشادر در مصعد سائیده با آتش نرم تشویه کنند و در حین تشویه
سحق بلیغ نمایند و بدستور یکجزو دیگر نوشادر را اضافه نموده اعاده تشویه نمایند تا مساوی مخلوط گردد پس
بنداوه حل کنند و بعد از حل چون منجمد شود سائیده استعمال نمایند و در تثبیت در حل طلق و سایر
اعمال عجیب الاثر است و چون عقاب با حرور و بلقه طبخ دهند ثابت گردد **تحمیر نوشادر** چون
نوشادر صاف سفید با مثل آن زاج زرد لاری و عشر آن زنگار تصعید کنند محمر گردد **تدبیر سیماب**
زیبق را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه سائیده تا ناپدید گردد و ظرف او را بر روی خاکستر گرم که
در دیگی باشد یا آنکه در تحت آن دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی نماند باید گذاشت تا رطوبت
سرکه رفع شود و با آهستگی حرکت دهند تا عین متفرق جمع شود پس با یک شست با عشر آن شوره بدستور با سرکه
سائیده شوره را بشستن از آن رفع نمایند و این را تنقیه گویند و این عمل باعث پاکی و رفع سیاهی
خبیث دیگر دو پس با نصف آن نوشادر و نصف آن ملح القلی سحق بلیغ نموده از [illegible]
نموده تصعید کنند و مصعد آنرا بدستور با اجزاء مذکور سائیده اعاده تصعید نمایند تا سه بار تا مانند
[illegible] منعقد گردد و اگر تصعید [illegible] است که با اشیای مخصوصه جهت ثبات تدبیر نمایند و [illegible]

سم الفار را بالسویه یا دو چندان هر دو جبه سرنج مقشر سحق بلیغ کنند و بعد از ان اندکی ترشی الحاق
نمایند فرار نده گردد و با عدم انعقاد قایم النار گردد تدبیر کبریت اما تبییض ان بنهجی است که یکجزو
کبریت را با هشت جزو روغن کنجد باتش نرم در قدح مطین سحق نمایند تا کبریت حل شده در روغن
سرخ گردیده مثل کبریت نوشادر سائیده بدفعات بر روی آتش تشقیه بروغن مذکور کنند و سه بار بطریق
زرنیخ تصعید نمایند طریق دیگر دو جزو نوشادر را با یکجزو [illegible] نموده باب تر کرده سحق بلیغ خشک
کنند و در ظرف [illegible] تا سه ساعت در آتشی مثل آتش تون گذاشته پس تشویه [illegible] و با نوشادر جدید اعاده
عمل نمایند تا بحدی که بر صفحه [illegible] دود نکند را انچه [illegible] و هرچه با نمک سرخ کنند خواص نباشد طریق دیگر
شب یمانی سائیده در جوف بادنجان ریخته در مکان نمناک حل کنند و با شب محلول کبریت را بسایند
سفید و ثابت میکند و بدستور نوشادر محلول در بادنجان نیز همین اثر دارد تدبیر زرنیخ زرنیخ
ورقی براق را یکجزو با ربع آن نمک هندی نرم بسایند و صابون خشک عراقی بقدر نیم وزن زرنیخ
ورق کرده و ربع آن [illegible] آن روغن کنجد با پیه تازه که بر روی آتش گذاشته باشند
حل نمایند و زرنیخ و نمک مسحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود و بچوبی حرکت
دهند تا رفع روغن و صابون شده زرنیخ منعقد بحال خود [illegible] آتش ان نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ
واقع نشود پس منعقد را کوبیده در ظرفی کرده در آتش زیر ظرف را پنهان کنند که بتدریج دود میکرده
رفع چربی او شود و باید در زیر آتش نشود مراعات کنند که منعقد [illegible] و بعد از رفع چربی صلابه نموده
در [illegible] و ملح القلی طبخ دهند تا بقیه چربی زایل گردد و انگاه مثل غبار سائیده با قدح مطین یا
[illegible] بلند گلوی مطین تصعید باتش بسیار نمایند که در روز استمرار داشته باشد باید کرد تا جوهر او با
برف سفید گردد و اگر در جوهر آن سیاهی باشد باید با عشر آن نمک سائیده بر روغن کنجد یا پیه سرشته
بدستور تشویه باتش نرم کنند و یا باب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر با موم بالسویه
چند بار تشویه کرده باب ملح القلی طبخ داده بشویند رفع سیاهی او میشود و علامت تصفیه او دود نکردن
در آتش است و تصریح نموده اند که بتنهائی یکجزو او بر بیست جزو زهره منقی طرح میشود و از تکرار اسباب
در آتش نقصان نمی پذیرد **حل پنجم در خواص فلزات و اعمال آن** در تحقیق قمر
چیزی بهتر از نمک تلخ نیست و بوره باعث سرعت ذوب اوست و باذهبیه باطنی است و جالیص
[illegible] او با جزو مناسب اکسیر بیاض و معتدل زهره و مریخ و مشتری است و بهترین اقسام تکلیس
دانسته که براده یا ورق او در تیزاب [illegible] اندازند تا حل شود پس تیزاب جدا کرده با نمک [illegible]

تیزابی که با او باشد یا مثل نمک اندرانی بسایند و در بوته با آتش زغال سرخ کنند و هر چند آتش را دوام بیشتر باشد بهتر است بشرطی که بجد ذرب نرسد پس باب صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص خالص
اوست که یکجزو او با سه جزو قرار نحیض بسایدن ملغمه میشود و چون ملغمه را بزهره که گرم کرده باشند طلا کنند
و باتش نرم گذارند تا زیبق فرار شود مفضض کنند مجربست و ملین غیر مستطرق او که مستطرق گردانند گوشت علیوا
وسایه معلوم است که او را با بوره قدید کرده باشند پس غیر مستطرق او را گداخته قدری بران پاشند
سریع الذوب بغایت نرم کنند و در حدید نیز بغایت موثر است و شمس را نیز قریب نرمی مشتری سازد و ملح
القلی و زاج سفید و نمک را قمع سواد قمر کنند و هرگاه بران بمالند و در آب ان بجوشانند **عطارد** از
خواص اوست که چون جزو کبریتی از زیبق شود سادس را با اول رساند و مبیض را بقدر جزو می ملح جزو سادس
بمرتبه سادس ارتقا دهد مبیض انست که سائیده در کفچه اهنی یا مس دو عشر شیر بخت قدر یکه چهار انگشت بر روی
استاده بریزند و بجوشانند تا روغن با نهار رسد پس آتش را تند کرده مبیه را با تمام بسوزانند مانند خاک
سیاهی گردد پس باب نمک گرم بشویند و بعد از ان زیبق و مبیه با سویه با نمک طعام بسایند و در کوزه مطین
یک شبانه روز در تنور یا در اتش شبیه بان بگذارند پس باب گرم بشویند تا نمک زایل شود و بعد از ان باتش
خشک کرده بدستور با مثل او نمک بسایند و یک شبانه روز در اتش گذاشته بشویند و تکرار عمل نمایند تا مانند
برف سفید شود و هرگاه در کوزه کوزه گری یا در اتش شبیه باو که تند باشد گذارند در سه مرتبه سفید
میشود و از خواص مجربات انست که جزوی سی جزو اول را برابع رساند و تکلیس او با مار الاحمر بدستور سیماب
که عطارد مبیض تشقیه بر به روی کنند تا خشک شود پس سائیده در ظرف مزجج مطین یک شبانه روز بمثل اتش
تون تشویه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون رنگ او غبالی تیره گردد و علامت کمال اوست **زهره** کلا
ترشیها و مجموع نواقص باشد سرکه و سماق منقی زهره اند و زیبق حمره او میکنند بعد از انکه صفایح او را تافته
دران اندازند و چون اکلیه و کلس البیض و نمک را بالسویه سائیده با سفیدی تخم خمیر کرده بر صفحه ان طلا
کرده بعد از خشکی ان بگذارند زیبق سواد و حمره او بالکلیه میشود و چون شب یمانی و نمک اندرانی و نوشادر
زرنیخ مثل ان سرکه تند و زهره تا چهار بار گداخته دران ریزند تا صفایح انرا مکرر تابیده دران
سجدی که دیگر سرکه سیاه نشود تنقیه اوست و چون با مغز کردگان او را بکوبند یا مغز گردگان را
بمالند منفعت اوست و تخم بادنجان باعث سرعت ذوب اوست و شوره رافع ... او
چون بعد از گداختن بران اضافه نمایند و بدستور اب غالیس و طبرستان سر بهم با مند و آب
تنقیه جمیع معادن بغایت موثر و مبیض انست و طبرزد را چون با ملح القلی و شب یمانی بسایند

حل نمایند و زهره مذاب با صفایح نقره او را در آب تیره نداندازند و در ازالهٔ سحر ان مجرب دانسته اند
و چون نحاس مذاب را ظلیم نفلفل کنند سفید گردد و چون طرطیر را با شوره سفید کنند در رفع سرخی مس
و اصلاح نقره بسعدلیت و آب خرنوب نبطی با آب مورد منقی جمیع اجساد و ثابت کننده صاعد است
شمس چون از عقاب جزوی و از ملح دو جزو ورشش و لحام صفایح بسیار رقیق آن نموده صفایح
را بر روی هم چیده تخلیص برند در مرتبه اول نقصان در وزن شمس بهم میرسد و چون هفت بار و زیاده
بران تکرار عمل نمایند یکی برده از قمر رود و هر چند تکرار کنند تا پنجاه و شصت دفعه در هر مرتبه افزاید تحقیق رسید
و از شمس مکلس نیز همین اثر آید و چون سرب را با آتش تند بسوزانند که سرخ شود و اثر استقیه یابد زاج
ده و نطرون کنند در صفایح شمس طلا کرده مکرر بتابند باعث تکلیس او شود و مجربین تصریح نموده اند که یک جزو برادهٔ
شمس را چون با نه جزو مقطر شیر دو سه بار تقطیر نمایند مکلس گردد و بهترین آنچه او را بمرتبه رفیع رسانند تسقیه
و تشویه برادهٔ اوست با زاج و شوره از هر یک دو جزو و شب و ملح از هر یک جزوی که باب مورد و فلی
بالسویه سحق و تقطیر کرده باشند و تکرار تشویه و تسقیه و دو مس یک شبانه روز در آتش شرط و نخاله گندم
با نی صینیه حفظ رنگ او میکند و مکان نمناک مفسد رنگ اوست مریخ چون بر صفایح رقیق او براده
زیبق الفار یا مرتشیت یا شیده بگذارند یا براده ملح القلی یا زرنیخین یا زرنیخ بسایند قریب الذوب
مانند رصاص گردد و چون مکرر گداخته در حین گداز زبد البحر و بلیله زرد و پوست انار را اضافه نموده در روغن
بید انجیر یا آب بقلة الحمقا اطفا نمایند بغایت زود گداز و نرم گردد و بدستور چون مس بگدازند و شوره بر گداخته
آن زنند تا مس از آن سفید شود و در نرمی قریب مشتری شود و گویند مریخ را باطن قمر و ظاهر شمس است
و صبغ او را از شمس قویتر دانسته اند و چون زعفران او با بهای تند حل شود و عقد کنند اول را رنگ رابع
دهد و چون یک جزو براده او را با سه جزو مس بگدازند و نه جزو زحل با آن ذوب نمایند و برد و باس نمایند مریخ
سرخ نمایند و چون زعفران را بر بخار در انخت و شنجرف و سرنج و روغن تخم مرغ و زیت الشعیر
و نوشادر سحق و تشویه و تسقیه نمایند مشمع گردد و چون زاج و نوشادر را بالسویه با روغن زیتون سرشته
در حین ذوب بخور داده دهند سوادش بالتمام زایل گردد و چون در سرکه و نوشادر حل کنند و ۱۲ مرتبه
تعلیم کنند مشمع گردد و یکی نسبت از اول رود و گویند چون با آب معصور انار بسایند او را حل میکند قرطی
که در آفتاب مدتی گذارند و چون با محلول و عقد قرار نمایند و از طلیان باز دارد و ثابت گرداند مشتری
مبیض و منقی او نمک و نوشادر و زرنیخ و بوره است و بالسویه در آب حل کرده مذاب او را مکرر در آن ریزند
و کلس البیض و نوشادر منقی اوست و بدستور روغن بازیره منقی اوست و بدستور طلق مطهر اوست چون

باعمال خاصه باان بگذارد وچون با فیروزه بگذارند واو را بغایت صلب کند وبدستور هرچه نرم باشد
صلب کند ومرقشیثای ذهبی مبیض رانغ صریر وسواد او ذهبی اوست فافهم وچون صفایح او را در دیگ
سفال ومانندان چیده بملح ثابت وکلس البیض وکلس استخوان وزجاج شامی تکلیس کنند به نهجی که انفطار
حاصل گردد وسرپوش او را مستحکم نموده یکشبانروز در آتش بسیار تند بگذارند زیبوقت بی سواد و صریر
ودیرگدازنده گردد وچون سه جزو برادهٔ حدید را با یکجزو کبریت مصعد زرنیخ سائیده بگدازند وسیاهی
او را باتمامه زایل کنند ویکجزو او را با دوجزو مشتری مدبر مذکور بگدازند در بیاض ورونق مانند قمر مشاهده
نمایند زحل منقیات ومبیضات مانند مشتری است وچون هفت بار گداخته در بول حمار تطفیه کنند صاف
ومستحکم گردد وچون تنکار را با سفیدی تخم مرغ سحق کرده حبها ساخته زحل را گداخته مکرر بران طرح کنند سفید
ودیرگداز گردد وبدستور یکجزو کبریت مصعد دوازده جزو زحل را سفید ومستحکم میکند وبدستور عقاب را
هرگاه مکرر بران طرح کنند بغایت سفید شده وبامساوی آن قمر امیزش کند ومجرب دانسته اند اما تکمیر آن
چنانست که ده جزو خالص منقی او را با مثل او راسخت در بوته فرس ولحاف نموده بگدازند وسه بار تجدید
فرسش ولحاف وبدستور بوزن او نموده ذوب نمایند چون تکمیر مذکور او را در روباس تکرار دو وزن آن قمر [illegible]
صبغ رابع ده طلق محلوب او را با مثل ملح القلی ونوشادر مدبر ثابت که مذکور شد با عسل در روغن
تازه گاوی بالسویه بقدر سرشتن خمیر کرده در بوته با آتش تند بگدازند وبعد از آنکه از منعقد [illegible] نیز رد
و باصاف مشمع چون او را با مثل زیبق ذایب که عبارت از جوهر صاعد اوست بگدازند یکجزو او با پنجاه جزو
مشتری منقی رود هرگاه که محلوب او را در کوزه مطین کرده در کوره کوزه گری ومانندان تحیه ان بگدارد
که مانند سفیداب گردد وسپس سائیده در حل زبل چهل روز گذاشته بعد از آن یکشبانروز در تنور خبازی بپاید
محلوب مذکور شبیه به شیر وصاف تر از سیماب محلول گردد باید دهن ظرف را بکافور مصعد نموده در تنور بیاویزند
دگوینید چون نوشادر مدبر را با طلق محلوب بالسویه سه بار تصعید نماید منعقد گردد وساوس را با [illegible]
سازد **عقد اول** در قواعد قمری مجربین بتصریح نموده اند که جمیع اکاسیر مبیض مشمع مخصوص [illegible]
باشند چه هر زرنیخ وکبریت مبیض وطلق محلول و [illegible] مصعد ونقره مکلس وقاعده کلیه در امتزاج ارکان
انست که بعد از تناسب وزن هر یک مجموع را باهم مخصوص تشویه وتسقیه مجددی نمایند که [illegible]
مشمع را حل وعقد نمایند ومراتب حل وعقد هرچند زیاده باشد در هر مرتبه طرح او [illegible]
مرتبه سابق بیشتر [illegible] ونیز یکجزو کبریت مصعد یکجزو قمر مکلس یکجزو جوهر علم را باید یکجا
ساعت در ظرف تشویه سائیده ویکساعت تشویه با آتش بسیار نرم نموده چون [illegible]

و باز بدستور اعاده عمل کنند تا شنجرف مشمع گردد آنگاه یکی بر صد از قمر و صد و پنجاه از مشتری و دو دست
از زحل و مشتری طرح میرود **قاعده دیگر** عقید عیط یا مصعد را در مغرفه آهنی بر آتش بگدازند و چون خواهد
منعقد شود قطرات ازین عقید مذکور بر آن ریزند بحدی که او را بپوشاند و تشویه نمایند تا منعقد و شبیه
بخاکستر شود و از آن منعقد یکی بر صد از قمر یا نحاس یا ارزیز طرح کنند و اگر حل و عقد نمایند یکی بر ضعف
اول و در هر حل و عقدی بر ضعف سابق رود و هرگاه حل و عقد او بهفت مرتبه رسد تصریح نموده اند که
یکی بر غیر متناهی طرح میشود **عقد سیوم** در عمل مروارید و اعمال متفرقه **عمل** مروارید مروارید یا صدف
سفید صاف را بعد از شستن کوبیده و رشته کرده آب لیمو یا آب ترنج صاف بقدری که او را بپوشاند اضافه
نموده چهارده روز بهایت تا بست روز در سرگین نم دار بگذارند تا حل شود و بقوام خمیر گردد و از مصعد
از نمک و زاج بالمناصفه را بقدر مروارید اضافه کرده دست کش حریر در دست کرده در کف دست بر
روی حریر مدور کنند و باید دست خالی بدو نرسد و با میل نقره بسیار باریک یا موی خوک که چرب کرده یا
در حین رطوبت آن سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون آورند و بعد هر دانه را بعدد پنبه دانه در کیسه
کرده دانهای خشک شده را تا تمام روز بدست بمالند تا جلای بردارد و پس بعددی با خمیر آرد میده گرفته
بخورد مرغی دهند و بعد از یکصد و سه ساعت مرغ را بدوانند تا خسته کرده ذبح نمایند و در تنور بریان کرده حوصله او
شگافته دانه بیرون آورند اگر دانهای خمیر گرفته را در شکم ماهی یا شکم بط را احشا کرده گذاشته در تنور بریان کنند
و دانه اخراج نمایند بی غایه است و اگر مروارید محلول را با سریشم بیر جو بسازند بعد از خشکی آن تشقیق
سوراخ گردد و با سنباده جلا داد جلا و لولو و چون مروارید زرد شود و یا ناصاف باشد در آب ترنج
بجوشانند و با سنباده نرمی بمالند و از اسرار است و از خواص مروارید محلول است تخلیص کبریت و عقد
فرار مجربست **عمل شادنج عدسی** شادنه سفید و غیر احمر او را بقدری دم الاخوین مثل غبار
سائیده با سریشم بیر سرشته بقالب شبیه به دانهای عدس بزنند و از کتوکاتست **عمل دانهای**
رنگین صدف یا مهره را که قسمی از حلزون است باید سائیده و شسته بجهت سبزی زنگار مصفی و بجهت
سرخی شنجرف و بجهت زردی زرنیخ و بجهت الوان آنچه مناسب باشد اضافه صدف مغسول نموده و چند
باید داد که در صلایه خشک شود و پس با سریشم بیر سرشته هر چه خواهند ترتیب دهند و بعد از
غایت استحکام شده باشد با چرخ هموار کرده بروغن زیتون چرب کرده و با پنبه دانه در کیسه
با جلا گیرد **عمل رنگ احجار** مثل یاقوت و احجاری که بجلای آتش
مثلی زاج سیاه زاج سفید زاج زرد سنگ فولاد دم الاخوین پوست پیاز تلخ با

بول اطفال یکروز تمام بسایند و بعد از خشک شدن در شیشه مطین و امثال آن کرده تا سه هفته
در زبل تازه گذارند تا حل شود و محلول شبیه بمعجون گردد پس یاقوت سفید و امثال او در قرع زجاجی
مطین کرده با آب مذکور آغشته در آتش گذارند و قطع بر سر قرع نصب کنند و چندان آتش دهند که رنگ
گیرد **دستور نوشتن تحقیق** ملح القلی برگ درخت عرعر با انسوبه سائیده با سرکه سرشته بآن
هرچه خواهند بر عقیق بنویسند یا نقش کنند و بعد از خشکی او زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود پس سرد
کرده بدست جلا دهند آنچه نقش کرده باشند زایل نمیگردد **رنگ کردن استخوانها عاج وغیره**
و امثال آنرا در ماست ترش یا شیر یکشبانه روز بگذارند تا نرم شود و بجهت رنگ سبز در هر چه صد و پنجاه مثقال
نیم زنگار هر روز اضافه نموده بر هم زنند اقلا تا ده یوم و اکثر تا چهل یوم و باید که در ظرف مس گذارند و اگر
سرخ خواهند استخوان را ده روز در شیر بجوشانند تا بسیار نرم شود پس بیرون آورده سه روز در
رنگ لاک بگذارند و اگر لاجوردی خواهند تا دوازده یوم هر روز اضافه ماست و شیر کنند و اگر زرد مطلب باشد
هر روز چهار مثقال زردچوبه اضافه نمایند تا چهل روز تدبیر کنند و چون استخوان را با پوست بیخ لفاح تا شش
ساعت بجوشانند بغایت سفید گردد و از مجربات است **عمل ذهب فرعونی** که در رنگ
فرقی از ذهب ندارد سوای آنکه در آتش سیاه میشود و اگر اصلاح آن تواند نمود کمال اوست براده حدید
را با زرنیخ بسیار بسایند و بآب بشویند تا رفع زرنیخ بقدری شود آنگاه در بوته گذارند چون نزدیک
بذوب رسد بقدر نه مثل او نحاس اضافه نمایند **عمل برنج دمشقی** و آنرا برنج زرد می نیز گویند
و رنگین تر از اقسام برنجها و شبیه بذهب می باشد مس را صفحه بسیار رقیق کرده بقدر درهمی ریزه کنند
و ربع او روی توتیا را نرم سائیده با شیره موبیز سرشته قرصی کرده بر سفال آب ندیده نهاده آتش
در زیرش کنند تا سوخته و سیاه و صلب گردد پس بار دیگر سائیده با ثلث زجاج سرخ آنچه ریزهای مس را
بان بخچه نموده با آتش بسیار تند بگذارند **عمل ذهب** که مطلا عبارت از آنست صفایح رقیق
ذهب را بمقراض ریزه کرده با سه مثل آن زیبق ملغمه کنند پس مس و نقره و برنج را نمک هندی مالیده چرک
او را زایل نمایند و بر روی آتش نرمی کرده ملغمه بآن بمالند و بر روی آتش اندک زمانی بگذارند تا رفع سیماب
شده رنگ ذهب ظاهر گردد و اگر قبل از تطلیه ذهب بخور روی توتیا را با پنج جزو سیماب سائیده ملغمه کنند
و بر سطح اشیای مذکور مالیده با آتش رفع سیماب کنند نائب مناب تطلیه ذهب بود پس اگر بعد از آن تطلیه
ملغمه ذهب کنند بسیار رنگین شود و چون بخور نقره قناطر و خالص را در سه جزو عبید بمالند حل شود و
بخور مطلا منقش کنند **عمل زرافشان** که محتاج بآلات نباشد باید سطح آهن و فولاد را

ابهر را صیقلی کرده باین که مذکور میشود بقلم نقاشی هر نقشی که خواهند کنند و بعد از خشکی او در آتش بتابند تا
اثر او در آن نفوذ کند پس جلا دهند و از مجربات است و رق طلا زرنگار زعفران الحدید با سوده سحق نموده با آب صمغ
تقدیری که توان استعمال نمود سرشته بکار برند عمل نقاشی طلق محلول را با نمک مثل غبار سائیده بغسل بار
مکرر رفع نمک نمایند و با آب صمغ عربی حل نموده بآن نقاشی کنند در نمود بهتر از ورق نقره محلول است و چون زعفران
اضافه نمایند نائب مناب تذهیب بود و با زنگار زمردی یا معصفر فستقی میشود عمل کتابت چون سبع و
راهر انجیته با صمغ عربی استعمال کنند قائم مقام مداد است بدل شنجرف که در کتابت و نقشها بهتر از شنجرف
است شاه‌بنبر را که شبانروز در آب بخیسانند پس اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند تا در صاف آن جدا
شود و این اشنان سرخ در درخشندگی بهم رساند پس صاف و لطیف او با صمغ جمع نموده استعمال کنند تدبیر
آهن که چون آهن ربا باشد و آهن ربا باید آهنی در روغن کنجد اطفا نمایند و بار دیگر تفته اطفای آن با کنند
حفظ آلات آهنی که هرگز زنگ نگیرد قلعی را جرب کرده باید گذاشت تا زنگ بهم رساند و از آن زنگ
و چربی زنگ گرفته با آلات حدیدی که مالند دیگر زنگ نمیگرد   در خطوط مرموزه فاطلب فی المنتخب ۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم ثانی از دستورات از جامع تحفة المؤمنین که او مشتمل است

نسخجات و دستورات در بیان اعمالی که متعلقست بادویه مرکبه و ذکر

از مرکبات چون هر علت و مرضی با دوای مفرد مداوا میتوان کرد بنابراین موافق هر یک باید ترکیب ا
مفردات کرد و هر چند از مرکب قلیل الاجزا مقصود حاصل شود بهتر است از کثیر الاجزا و سبب کثرت اجزا
میباشد مثل ادخال چیزی که بدرقه دوای مقصود باشد و یا مصلح گردد و یا مداوا شود و یا تقویت و نفوذ
منظور باشد و امثال او از مایحتاج الیه از رفع کراهیت طعم و حفظ قوت و کیفیت اختلاف اسنده
و باید در مرکبات اجزائی که اصل و عمده باشد و از کبار ادویه باشد حذف نکنند مثل قرص افعی از
هر چه مقصود او باشد داخل نمایند مثل بلادر که مقصود قرص افعی و اکثر ادویه تریاقیست و هر چه از ادویه
دیگر باشد در قدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل تساوی اجزاء مسهل با
و باید طبیعت کل و طبیعت اعضاء معلول و طبیعت ادویه و خصوصیت هر عضو و خلطی و فصل
و عادت و سن منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوة اند مثل افیون و فرفیون

القوا اند وبعضی ضد فعل دوای بعض شدید القوة اند وبعضی کثیر المنفعت وبامنفعت خاصه مانند غاریقون و بعضی
قلیل المنفعت که زیاده از یک منفعت نداشته باشند وبعضی شریف الفعل وبعضی خسیس وبعضی مشترک النفع اند
با دیگری وبعضی در منافع منفرد وبعضی ضعیف قوة ادویه ناچیز اند پس در ترکیب شرط است که از
کثیر المنفعت واز شریف واز ضعیف القوة قدر زیاده داخل کنند واز قوی القوه وقلیل المنفعت کمتر واز آنچه
در منافع منفرد بود واز هرچه شریف الفعل وقلیل المنفعت باشد بقدر مقصود داخل کنند واز آنچه قوة دوای
نافع را ضعیف کند بقدر ضرورت واز دوای قوی کثیر المنفعت واز ضعیف قلیل المنفعت قدر متوسط کنند
وبدستور مراعات عضو علیل قلت وکثرت مقدار ادویه مختلف میشود چه هرگاه عضو بعید باشد از دوای کثیر المنفعت
شریف ضعیف القوة قدر را زیاده باید کرد وهرگاه عضو قریب باشد مثل معده ومری بقدر اعتدال
کنند وبا کثرت منافع قوی القوة باشد از مقدار معتدل نیز کمتر باید کرد اما طریق دانستن مزاج مرکبات
آنست که اجزای بارده ورطبه ویابسه هریک از مفردات آن ترکیب را از قرار قدر شربت آن حساب
واقل را از اکثر وضع نموده باقی را بر همی عدد ادویه که عبارت از عدد شربت هریک است قسمت کنند وخارج
قسمت را مزاج مرکب دانند مثل مزاج مرکبی که از زنجبیل که در دویم گرم وخشک است وکند رکه در سوم گرم وخشک
است وبنفشه که در دویم سرد وتر است هرگاه از زنجبیل دو شربت باشد واز کندر وبنفشه یک شربت
اجزای حاره این مرکب یازده ویارده شش ویابسه مثل حاره ورطبه مانند بارده خواهد بود بدینصورت

زنجبیل رطبه یابسه بارده حاره
١١ جزو ٦ جزو ١١ جزو ٦ جزو
دو شربت که مشتمل حکم مفرد دارد

بنفشه یابسه حاره اجزاء بنفشه یک شربت
یک شربت یک شربت ٩ جزو ٩ جزو

بارده یابسه حاره یابسه حاره
٣ جزو ٣ جزو ١ جزو ١ ٢

رطبه بارده رطبه بارده رطبه
٣ ١ ١ ٣ ٣

پس چون اقل که اجزاء رطبه است از اکثر که حاره ویابسه است کم شود پنج جزو از حاره وپنج جزو
یابسه باقی ماند وچون پنج جزو را بر همی عدد ادویه که بحسب عدد شربات چهار است قسمت کنند خارج قسمت
از یک بیش است پس مزاج مرکب مذکور در اوایل درجه دویم گرم وخشک خواهد بود وعلی هذا القیاس

اما طریق تقریر شربت مرکبات آنست که بعد از تحقیق وزن عدد شربات مفردات از
جزوی از مرکب اخذ نمائیم که نسبت او بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات
مثلا وزن مجموع او سی درم باشد و عدد شربات مفردات ده چون واحد را نسبت بده که
عدد شربات است نسبت عشر است پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمائیم که او سه درم است
و اگر فرضا عدد شربات سی باشد و وزن مرکب ده شربت او مرکب ثلث درم خواهد بود زیرا که نسبت
ثلث بده چون نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد و مرکبات مبنی است بر ترتیب و چهار
باب باب اول در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات و جوارشات
باب دویم در حبوب باب سیوم در اقراص باب چهارم در سفوفات
باب پنجم در اشربه باب ششم در مربیات و لبنی و رطوبات(?) باب هفتم
در لعوقات باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منقیات و مسکنات سینه
باب نهم در سنونات و مضمضه و غرغره باب دهم در اکحال و شیافات و ادویه عین
باب یازدهم در ادهان و آنچه بدان متعلقست باب دوازدهم در ذکر مراهمات و
ذرورات و ما یتعلق بها باب سیزدهم در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات باب
چهاردهم در سعوطات و نشوقات و عطوسات و شمومات و لخالخ باب پانزدهم در
حقنها و فتائل مسهله و فرزجات و حمولات باب شانزدهم در خضابات و آنچه موی را دراز کند و آنچه
بآن متعلق باشد باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و مسمنات بدن و مهزلات
باب هجدهم در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و نمش و برش و خیلان و قطع آثار جلد باب
نوزدهم در مقویات فرج و مطیبات او و ملذذات جماع و آنچه مخصوصست بزنان و مسهلات(?)
نشب(?) باب بیستم در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که اسرار اطبای حکمای متقدم
است باب بیست و یکم در ذکر بعضی از ادویه منقوله از حکمای هند که بلغت ایشان رساین
و آنچه بدان مناسب است باب بیست و دویم در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه
و از بیطره نقل شده باب بیست و سیوم در قطع آثار رنگهای لباس و دفع چرکی(?)
آن و آنچه بدو متعلق است باب بیست و چهارم در دستور معالجه طیور که [illegible]

باب اول از قسم ثانی دستورات در معاجین و آن مشتمل است

پنج فصل ۱ در تریاقات ۲ در ایارجات ۳ در جوارشات ۴ در معاجین کبار و صغار
و ناهیه و سعیله ۵ در مفرحات **فصل اول در تریاقات تریاق کبیر** و او را تریاق فاروق
و تریاق اکبر و تریاق اندرو ماخس نامند و اندروماخس قدیم تالیف نموده و بعد از هزار و صد و پنجاه سال اندرو
ماخس ثانی تتمیم و تکمیل آن نموده و اجزاء آن به هفتاد رسیده و بغیر از اقراص و دیاقیوس ده جزو را کم نموده
و آن حب الغار و شیح جبلی و مصطکی و مقل و عود بلسان و حب بلسان و عود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان
و بیخ کبر است و شیخ الرئیس تجویز نموده خصوصا داخل نکردن حب الغار و شصت جزو گرفته مع حب الغار و
اقراص و وزن آن که صحیح ترین نسخه‌ها است مذکور میشود و متاخرین این هفت جزو را که عود هندی و افتیمون
و اشق و سورنجان و بیخ کبر و مصطکی و مقل ازرق است داخل نکرده اند و هر یک تفرقی نموده و در اوزان
بعضی تغیر داده اند مرحوم مغفور حکیم محمد باقر طاب سراه نقشه و حاشا اضافه شصت و سه جزو و بجای شراب
عرق ملصه (?) و بجای عسل حاشا نموده اند و تغیر اوزان و تبدیل بعضی بعضی است که از نسخه آن مبرور مغفور
ظاهر میگردد و تریاق اکبر تا سی سال قوی الحرارة است مثل سن جوانی و تا شصت سال مثل سن کهولت
و بعد از آن مثل سن پیری و اثر او مثل سایر معاجین است و قبل از شانزده ماه نباید استعمال نمود و
اگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر است و باید جیب و حافظ (?) مس ظرف
او نکنند و از منافع مفتح سدد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و باد زهر جمیع سموم و مقوی جمیع اعضا و مانع عفونت
اطفال و اورده و دافع آن و مفرح و منوم و منقی و جاذب و محلل و مخرج جنین است و طریق ساختن و امتحان و
استعمال و قدر شربتش بجهت هر امری مذکور میشود **صفت آن** قرص اسقیل چهل و هشت مثقال قرص افعی
قرص اندروخورون فلفل اسود افیون از هر یک بیست و چهار مثقال دارچینی ورد احمر تخم شلغم بری
اسقوردیون اصل سوسن اسمانجونی غاریقون رب سوس دهن بلسان از هر یک دوازده مثقال
زعفران زنجبیل راوند مطاقلن (?) فو تخم فراسیون اسطوخودوس قسط فلفل ابیض مشکطرامشیع کندر فقاح
اذخر فطراسالیون صمغ البطم سلیخه حب الغار سنبل الطیب جعده از هر یک شش مثقال لبنی بزر کرفس
سیسالیوس حرف نانخواه کمادریوس کمافیطوس عصاره هیوفسطیداس سنبل رومی ساذج هندی
فنطافلون (?) رازیانج ... قلقدیس عصاره لحیه التیس حب بلسان ابهل فاریقون صمغ عربی قردمانا فو انیسون
اقاقیا سکبینج از هر یک چهار مثقال دوقو قفر الیهود جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل جندبیدستر
از هر یک دو مثقال و اوزان دواهای دیگر که در نسخه اندروماخس ثانی است بهمین است که مذکور شد
و اجزاء بغیر اقراص هفتاد میشود اما طریق ساختن آنست که هر چه چوب و بیخ و برگ و شکوفه و تخم و قرص

باشد علیحده بهجی ببایند که غبار او بیرون نرود و از پرویزن بسیار باریک مثل غبار بیرون کشند و بعد
از آن هر یک را بوزن در آورند و هرچه صموغ و ربوب و عصارات است تنکوبیه کرده [illegible] در شراب
جمهوری یا مثلث یا عسل بخیسانند تا خوب حل شود و هرچه مایع است مثل عسل و شراب و روغن بلسان
باید در وقت ساختن همه را بر روی آتش نرم بعد از قوام عسل مخلوط کنند و هرچه از عصارات تازه باشد
و محتاج بخیسانیدن نباشد در روز ترکیب داخل کنند و باید برگ از ادویه تازه از مکان مخصوص باشد
باشد و دو وزن ادویه عسل بقوام آورده کف گرفته با دو وزن ادویه مثلث با شراب جمهوری یا مطبوخ
عنب ریحانی اضافه نموده مخلوط کنند و اول ادویه یابسه را در مقابل آفتاب در عسل ریزند بعد از آن مخلوط
را دو کفچه معجون سازی را به روغن بلسان چرب کنند و هر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دو بست بار
بهم زده بگذارند در ظرفی و را به پارچه نازکی بپوشانند تا چهل روز و بعضی گویند که بعد از هر چهار روز باید بهم زده
تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی گسته بقدری که محل نفس بخار باشد و بعد از هر یکماه سر
را به هوا دهند و دیگر روز بگذارند تا ترویح او شود و در روز دیگر باز مستحکم کنند اما امتحان آن چنان است که شخصی
دوای مسهل شکل مسهل نموده داده در حین عمل آن از تریاق بقدر باقلائی بدهند اگر در حال سهم مسهل نماید خوب است
و به دستور حیوان یا بسیل المزاج را از تریاق بدهند و بعد از آن افعی را بگزد زهر او را اثر نکند و به دستور
هر دو سمی یا حیوان دیگر را دوای قتال داده بعد از آن تریاق بدهند آن حیوان نمیرد و به دستور اذابه خواص
[illegible] نماید و به دستور [illegible] اما طریق استعمال و قدر شربت تا سی سال او را ده ساله
سموم از یک بندقه تا یکمثقال باید داد و از سی سال تا شصت ساله را از یکمثقال تا سه مثقال استعمال نموده
بحسب قوة و ضعف سموم و مادامی که از سی نگذشته باشد در امراض نباید استعمال نموده و اگر کنند بقدر اقل
شربت جایز است جهت جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه و تشنج و اختلاج و [illegible] هم بعد از
تنقیه با یارالاصول بقدر بندقه تا نیم مثقال و تا چهل روز هر روز [illegible] نمایند و طلا کنند و جهت اختناق
رحم و اخراج جنین مرده یک باقلی یا مطبوخ سداب یکبار [illegible] و امثال آن و جلاب و جهت گزیدگی افعی
از یکمثقال تا دو مثقال با شراب یا مطبوخ و جهت دواهای سمی مثل افیون و [illegible] از نیم مثقال تا یک
با یک اوقیه سرکه و جهت گزیدن سگ دیوانه و امثال او یکمثقال و زیاده از آن با [illegible]
نهری و جهت عقرب نیم درهم با شراب و [illegible] و جهت زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد [illegible] سرکه
[illegible] و جهت [illegible] با عسل و جهت نفخ معده و امعا تا دو دانگ [illegible] و جهت
قلبی بقدر بندقه با شراب ممزوج باب و جهت لرزیدن تبهای بارده دو دانگ تا نیم مثقال با [illegible]

مثانه باقدری مقل ازرق و جهت قولنج با طبیخ رازیانه و کرفس در روغن خروع و اصل سوسن و عناب
و سپستان بقدر بندقه و جهت استسقاء و امراض جگر با ادویه مخصوصه آن بقدر یکدانگ تا دو دانگ
و از کهنه تا یکمثقال و جهت نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو دوایه و جهت قرحه امعا و اسهال نیم مثقال با آب
سماق و آب به و جهت سنگ مثانه و گرده تا چهار دانگ با طبیخ کرفس و در اورام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال
با سکنجبین عنصلی و جهت نیکوی رنگ رخسار بقدر یکباقلی با طبیخ افسنتین و جهت کرم معده تا نیم مثقال با عسل و
جهت هریک از امراض بارده عموماً با ادویه مخصوصه آن استعمال نمایند مثرودیطوس
اندروماخس گوید که مولف او انطیوخس پادشاه رومیه که مسمی باین اسم بوده ترکیب نموده از تریاق
اکبر بسیار مقدم است و در رفع سموم نائب مناب تریاق فاروق است و در رفع علل بعضی بهتر از تریاق
دانسته اند و جمیع خواص مذکوره در تریاق مثل اوست و در تحلیل سده و اورام صلبه و آنچه در مفاصل
باشد و تحریک باه اقوی از وست و بهارت ادویه قوة او تا دوازده سال باقیست و طریق ساختن و
قدر شربت مثل تریاق اکبر است صفت آن که موافق نسخه قدماست و حقیر بهتر از سایر نسخها دیده اند و
آثار غریب از و مشاهده نموده مرصاف زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی علک البطم کندر از هریک ده مثقال سنبل
الطیب کندر خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط شیرین سیساليوس کمافیطوس قنه راتینج
دارفلفل عصاره لحیة التیس [illegible] از هریک هشت مثقال سلیخه فلفل سیاه و سفید
[illegible] سنبل جعده فودنج بری دوقو اکلیل الملک [illegible] روغن بلسان حب بلسان قرص فرفیون مقل ازرق
از هریک هفت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق ناردین مصطکی صمغ عربی فطراسالیون قردمانا
[illegible] رازیانه کاسرخ نفت [illegible] از هریک پنج مثقال اقاقیا نافه سقنقور [illegible] از هریک
[illegible] مثقال و نیم انیسون [illegible] سکبینج اسارون از هریک سه مثقال [illegible] را در سرکه یا در شراب یا
[illegible] خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل [illegible] و تقدر ثلث [illegible] باشد که [illegible] را بپوشاند و بدل
[illegible] ماهی روبیان بوزن آن [illegible] حقیر [illegible] سقنقور نیز [illegible]
[illegible] استعمال نمایند چون حب بلسان و عود و روغن آن مفقود [illegible] بدل حب [illegible] وزن آن حب الغار و بدل
[illegible] وزن زراوند طویل و بدل سقنقور سمک صیدا و بدل روغن بلسان روغن ترب کرده بغایت موثر
آثار [illegible] نسخه دیگر که معمول حکیم فاضل مسعود عماد الدین محمود است و با نسخه کامل الصناعه اختلاف
[illegible] مرصاف کندر زعفران زنجبیل دارچینی از هریک ده م سنبل الطیب کندر خردل ابیض اذخر
[illegible] صمغ البطم قسط [illegible] اسطوخودوس سیساليوس دارفلفل [illegible] عصاره [illegible] لحیة

فصل دوییم در ایارجات ایارج لوغاذیا ایارج اناثینه نیلفوریس است ولغت یونانی

بمعنی دوای الهی و مراد از و مسهل است که مشتمل بر ادویه قتالی عوض او و به عروق میشود و تنقیه خلط مینماید و
متقدمین شرط داشته اند که اثرش به بیخ برسد و با عسل شهد سرشته شود و در قوتش تا چهار سال باقی است
و گویند تا سی سال و قدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال با آبی که در وی بسفایج و زوفا و افتیمون
و بلیله کابلی و گل گاوزبان و اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت جوشانیده باشند تاکید سهم بلیغ نفعی
استعمال نمایند گرم وخشک و جهت جذام و برص و بهق و صرع و جنون و داء الثعلب و داء الحیه
و عسر نفس و احتباس حیض و داء الفیل و درد معده و جگر و گرده و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالج
و تشنج و رعشه و لقوه و وجع کلی و درد مثانه و قروح او و ثقل سامعه و درد سر قدیمی نافع و مسهل خلط
محترق و لزج و مواد بلغمی و سوداوی را مفید است و آنچه نسخه در تحت هر یک نوشته شده موافق آنچه
کامل و بهترین نسخهاست و حب الغار ندارد و صبر سقوطری ٥٥ حنظل غاریقون اشق خربق سیاه
سقمونیا ایرسا غاریقون از هر یک ده مثقال افتیمون بسفایج مقل مر کمادریوس فراسیون سلیخه
از هر یک هشت مثقال دار فلفل فلفل سیاه سفید دارچینی زعفران جاوشیر سکبینج جند بیدستر فطراسالیون
زراوند ساذج زراوند طویل از هر یک چهار مثقال با عسل سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند و
در بعضی نسخه عصاره افسنتین حب الغار از هر یک دو مثقال ثوم بری زوفا ساذج اسقیل مشوی جعده
و حماما سنبل هندی جنطیانا اسطوخودوس زنجبیل از هر یک دو مثقال و نیم اضافه نموده اند ایارج
بیادرسطوس الاکبر که قبل از زمان جالینوس تالیف یافته مسمی باسم بادشاه آن عصر و قوتش
از سایر ایارجات و اعدل از ایارجات لوغاذیا و قدر شربتش تا چهار مثقال با مطبوخ غاریقون و
سایر ادویه مناسبه هر علتی داد مسهل و نافع است از برای سوء المزاج بارد و اوجاع کبد و معده
و طحال و گرده و مثانه و احتباس حیض و قولنج و امراض عصبیه و جهت دفع فضول غلیظه لزجه و نسیان و ظلمت
بصر و عسر النفس و جهت تنقیه بدن از اخلاط فاسده و تسخین و تقویت و تعدیل آن آزموده و جهت تحلیل
ریاح و سده جگر و سپرز و درد سینه و پهلو و جشاء حامض و استسقا که از ضعف و برودت جگر باشد
و وجع گرده و جمیع انواع درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و لقوه و رعشه و فالج و تقویت حرارت
غریزیه نافع و نهایت ضعف او را مانع و دافع سودای سوخته و بلغم متعفن فاسد و گدازنده اخلاط غلیظه
از رگها و جهت نیکو گردانیدن رنگ رخسار که از جهت یرقان باشد و احتباس که از سرما و رطوبت بهم رسد و جهت استحکام
تقویت بدن انها مفید و مرکب است از ادویه کبار و مختاران و متوسط او مقدار عدسی از برای صرع

ولقوه بابت بدانه بعیدیل است و آنچه موافق نسخه کامل و قدماست نسخه نوشته باضافه مرصاف ص
صبر سقوطری غاریقون ابیض زعفران دارچینی دنج مصطکی دهن البلسان بکدرم ۳م زرنبون
دارفلفل فلفل ابیض واسود جنطیانا مقاح اذخر بکدرم قسط ۲م کمادریوس افتیمون ۲م اسارون
سلیخه عود البلسان حب البلسان بکدرم ۲م دفضت سقمونیا ۲م سنبل الطیب ۳م و نیم مو. مما یا
بکدرم با عسل سرشته بعد از شش ماه استعمال نمایند و در مختار ابن جبل مرجای مو واقع شده
ایارج فیقرا بلغته یونانی فیقرا معنی تلخست و از تالیفات بقراط و نافع است در امراض سرد و دافع
الحرارة دماغی است و منقی معده و مواد بلغمی و ماده صفراویه بهله گویند مفر گرده و مصلحش عنابیه و قدر شربتش
تا دو مثقال و قوتش تا دو سال باقیست ص کلسرنج مصطکی سنبل الطیب عود بلسان حب بلسان سلیخه
دارچینی اسارون از هر یکجزوی صبر زرد دو چندان مجموع کوفته و بیخته اگر به تنهای استعمال نمایند با عسل شهد
سرشته و اگر ماده صفراوی کنند بدون عسل استعمال نمایند ایارج جالینوس منافع او مثل منافع
ایارج لوغاذیاست و بجهت قولنج و استرخاء و سلس البول انفع از وست و در بقای قوة و قدر شربت و طریق
استعمال بدستور ایارج لوغاذیاست ص موافق کامل شحم حنظل غاریقون بیار عنصل مشوی
اشق سقمونیا خربق اسود هیوفاریقون زرنبون از هر یک شانزده مثقال بسفایج افتیمون مقل ازرق
کمادریوس سلیخه فراسیون از هر یک نه مثقال مرصاف سکبینج زراوند طویل فلفل اسود و ابیض دارفلفل دارچینی
جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخه زعفران و صبر را چهار مثقال را افزا
نموده اند باسه وزن عسل سرشته با مطبوخ موافق میل نمایند ایارج ارکاغانیس من
قرابادین جهت امراض رطوبی و دشواری نفس و دوار و مره سودا و سکوحه که از رطوبت باشد و درد کلیه
و تشنج و فواق و وجع مفاصل و زرداب و قروح ریه و سکته و گزیدن سگ دیوانه تا از آب نترسد
باید با سرطان محرق داد و هرگاه از آب ترسد مخلوط سازند شربتی از و عصاره قثاء الحمار و عصاره
حنظل و وزن چهار قیراط و با آب شیلوم بنوشند و جهت درد شکم و رحم با آب سداب که مخلوط سازند باده
قیراط جندبیدستر و جهت درد گرده با آب کرفس و در سائر علل با طبیخ افتیمون و مویز دانه بیرون کرده و
شربت و مدة مزاج بدستور ایارج سابق است ص شحم حنظل بیست و دو درم فراسیون اسطوخودوس
خربق اسود کمادریوس سقمونیا فلفل ابیض دارفلفل از هر یک ده او قیه و در مختار ابن هبل چهار
است بصل الفار مشوی زرنبون صبر زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر از هر یک ده
دارچینی سکبینج مرصاف سنبل اذخر فودنج زراوند دحرج دو درهم با عسل سرشته و قدر

حاجت استعمال نمایند **ایارج فوقس** موافق نسخهٔ کامل الصناعه نسخه قید شده و جهة دفع
سوداء و بلغم و داء الثعلب و امراض بارده دماغی و عصبانی با مطبوخی که در ایارج لوغاذیا مذکور است و
بابلج نفطی استعمال نمایند و ممنوع او شراب یا مثلث تخلیا شد و قدر شربت و مدة مزاج بدستور سا
است صـ تخم حنظل بیست درم صبر سقوطری بیست درم خولنجان ده درم کمادریوس بیست درم سکبینج جاوشیر بیست درم
زراوند مدحرج فطراساليون فلفل ابیض و اسود و ملح هندی ل اسنبل سلیخه دار فلفل زعفران زنجبیل هر
صاف جیده ملک دو درم و در بعضی نسخه کمافیطوس فراسیون غاریقون از هر یک ده ل زیاده نموده
اند بقدر حاجت با عسل سرشته استعمال نمایند **ایارج ابقراط و ایارج فیقرا طبیبا**
جهة رطوبت معده و درد سر که از بخار فاسد متولد شده باشد و جهة غم و خوف و سایر علل سوداوی و
نافع و قدر شربت و مدة مزاج بدستور ایارج سابق است صـ حنظل تا اسنبل زراوند مدحرج سلیخه
دارچینی از هر یک نیم م فطراساليون کمادریوس اسطوخودوس فلفلمویه کتیره از هر یک یک م چهار م حب البان
زعفران از هر یک یکدرم و نیم و صبر جیده م و نیم تخم حنظل شش درم با عسل بقدر حاجت بسرشند **ایارج**
اندروماخس مصطکی است جهة امراض بارده دماغ و معده و مفاصل و تشنج و صداع
و ضربه و شکستگی اعضا و درد پهلو و معده و نفث الدم و درد تهیگاه نافع است قدر شربت از یکم تا چهار م
و در اورام حلقیه با سکنجبین بنوشند و ضماد کنند و جهة ورم چشم با آب عنب الثعلب و جهة ورم مقعد با روغن گلسرخ
و جهة قروح سر انگشتان با سرکه ضماد نمایند و در امراض دهن غرغره کنند و طریق شربت و مدت مزاج بدستور
ایارجات سابق است صـ دارچینی سلیخه سیاه قصب الذریره عود البلسان فقاح اذخر قشور
الطلع سه اوقیه و نصف کوبیده در دیگ سفالین کرده با آب باران شش زورق که هر زورقی سی صد مثقال
است بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده نگاه دارند و صبر سقوطری یک رطل را با آب باران در آفتاب بسایند و
بنوشند و چندان بآفتاب بسایند که خشک شود بعد از آن بآب ادویه سابقه بدستور در آفتاب صبر را بسایند تا
مجموع آبها جذب کند و در سایدن خشک شود پس بار دیگر او را با زعفران و مرو کیر از هر یک سه اوقیه و در
بعضی نسخه یک اوقیه بسایند و در ظرف شیشه نگاه دارند و قدر شربت یک درهم است **نسخهٔ دیگر ایارج اندروماخس**
که ابن هبل در مختار ذکر کرده تخم حنظل پنج م بصل الفار مشوی غاریقون سقمونیا خربق اسود و اشق اسقیل
چهار م و نیم و در بعضی نسخه دو درهم و نیم کمادریوس افتیمون مقل صبر سقوطری سه م حاشا هیوفاریقون ساقوج
سنبل بعد سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دار فلفل اسفاناخ جاوشیر سکبینج جند بیدستر فطراساليون زراوند
از هر یک چهار م با عسل بسرشند و قدر شربت از یک مثقال تا چهار **فصل سیوم در جوارشات**

جوارشن معرب از گوارشن فارسی بمعنی گوارنده از اختراعات حکمای فرس است و ادویهٔ جوارشات از
تراکیبی که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشد و بعد از سحق ادویه با شکر و امثال آن در صحیفه
پهن کرده پاره پاره کنند و مدتی جهت مزاج او منظور نیست و متاخرین بعضی از معاجین مسهله را در تحت جوارشات ذکر
کرده اند و ظاهرا موافق قانون نباشد **جوارشن الملوک** دو ارالسنه است و مذکور میشود
جوارشن لولو مقوی اعضاء رئیسه معده و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از اسقاط نهایت
مجرب است لولو عاقرقرحا از هریک یکدرم زنجبیل مصطکی از هریک چهار درم زرنباد درونج تخم کرفس شیطرج
قاقله جوزبوا بسباسه قرفه از هریک دو درم بهمن سرخ و سفید فلفل دارفلفل از هریک سه درم دارچینی پنج درم
شکر سلیمانی مثل همه ادویه قدر شربت یک مثقال و در حفظ اسقاط جنین مداومت شرط است **جوارشن**
عود جهت تقویه معده و تخفیف رطوبات و خفقان و ضعف جگر و هاضمه نافع است **صه** عود هندی سنبل
الطیب سنبل رومی مصطکی قرنفل دانه هیل جوزبوا از هریک دو جزو بلیله کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زرنباد
پوست ترنج بادرنجبویه از هریک جزو زعفران بسباسه زنجبیل از هریک نیم جزو مشک بازای هر سی مثقال از ادویه
نیم مثقال با یکوزن و نیم ادویه شکر بقوام آورده بسرشند شربتی تا دو ل **جوارشن زرعونی**
معتمد علیه تخم هلیون سه مثقال تودری باف سقنقور لسان العصافیر از هریک یکمثقال زنجبیل تخم
شلغم تخم گندنا تخم شبت تخم تیزک کراث تخم جرجیر تخم خیار تخم گندنا خولنجان جوز الطیب دارچینی دار
فلفل بوزیدان از هریک سه ل تخم انجره دو ل بافانید بسرشند و مقدار شربت از یک ل تا دو ل و این زرعونی
نزدیک بجوارشن سقنقور و اگر باف سقنقور بهم نرسد بدل آن دو وزن آن خصیة الثعلب با قدری
خردل کنند نهایت نافع است جهت تقویه معده و باه و اعضاء رئیسه و گرده و کمر و آلات بول **جوارشن**
تفاح جهت تقویت معده و احشاء و دماغ و هاضمه مفید است **صه** یک رطل سیب شیرین را از پوست
و تخم پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از پرویزن بیرون کنند تا نیم رطل شکر سفید و نیم رطل
عسل بقوام آورند و فلفل دارفلفل قرنفل از هریک دو ل زنجبیل چهار ل زعفران پنج ل عود هندی
پنج ل کوفته و بیخته بسرشند **جوارشن بلادری** جهت ریاح بواسیر و تقویت باه و هضم طعام
نافع است و موافق مبرودین است زنجبیل ده استار دارفلفل سه استار شیطرج هندی دو
مثقال پنج استار فانیذ چهارصد و پنجاه ل مغز گردگان سفید کرده کنجد هریک ده ل ده عدد بلادر
در سه اوقیه روغن کنجد جوشانیده و دست مالیده صاف نموده ادویه را بآن چرب کنند و بیکوزن فانیذ
بقوام آورده بسرشند **جوارشن کمون** جهت تسخین معده و تقویت هاضمه و رفع بلغم و رطوبات نافع است

نافع است **حب** کبابه قاقله صغار و کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هر یک یک ل عود فلفل
هر یک نیم مثقال پنجاه مثقال شکر سفید را بقوام آورده بسرشند **جوارش کافور** جهت ضعف معده
و هاضمه و بلغم غلیظ و خفقان نافع است زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قرنفل ساذج هندی سنبل الطیب
جوزبوا صندل زرد عود البلسان حب البلسان قرنفل نارمشک طالیسفر سعد طباشیر عود هندی از هر یک
سه ل و نیم کافور مشک از هر یک یک ل و نیم نود مثقال قند را بقوام آورده بسرشند **جوارش**
خوزی جهت ضعف معده و هاضمه و بلغم غلیظ جهت اسهال مزمن و تقویت معده و جگر و رفع رطوبات
معده نافع و موافق امزجه اطفال و زلق الامعا بغایت مفید است از تراکیب مجربه ذکریاست دانه
انگور که از سرکه استخراج کرده باشند و بو داده مثل سرمه صلایه کرده سی و پنج مثقال تخم مورد شصت
ل خرنوب نبطی کلنار جوزبوا جرمانج از هر یک ده ل کندر ناخواه سعد مصطکی سنبل الطیب از هر یک
پنج ل با شکر یا عسل بقوام آورده دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا سه ل **جوارش مفرح**
تالیف کندی جهت رفع حزن و تقویت بدن و معده و نیکو کردن رنگ رخسار و بوی دهان و عرق بغایت
موثر است گل سرخ شش ل سعد پنج ل قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون از هر یک سه ل قرفه
زرنب از هر یک دو ل بسباسه جوزبوا قاقله کبار و صغار از هر یک یک ل بوزن ادویه امله مقشر را در سه
رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد و از پرویزن بیرون کرده با یک رطل شکر سفید بقوام آورده بسرشند
و این نسخه بعینه نوشته آوردیم در هندیست مگر در وزن امله **جوارش سفرجل** بدستور جوارش تفاح
است و در تقویت معده ابلغ از آن و طریق ساختن در جوارش تفاح مذکور است بجای سیب شیرین
باید کرد **فصل چهارم** در معاجین کبار و صغار و بابسه و مسهله هر چه متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع
و تفتیح و تسمین و جلا و حفظ صحت و تحلیل باشد انرا معاجین نامند و هر چه از انجمله مشتمل بر ادویه کثیر
الترکیب و ذوالخاصیت باشد و مدت مدید از مزاج نفتد انرا کبار نامند و عکس انرا صغار و انچه متضمن
ثوران حرارت غریزی و قوی و ارواح باشد که باعث سرور اند انرا مفرح نامند و شرط در ترکیب معاجین
بنوعی است که در تریاق مذکور شد و باید عسل بر سه شود در فصل زمستان عسل را سه وزن ادویه و در تابستان
دو وزن فرموده اند و کمتر از دو وزن را جایز نداشته اند و بعضی بوزن ادویه در بعضی تراکیب قائل
شده اند و اکثر در همه فصول سه وزن قائلند خصوصا معاجین کبار را چه غلبه عسل مانع عفونت و موجب
امتزاج و نفوذ قوت ادویه در اعضا و قبول طبیعت و محافظ قوت است و سبب انکه کیفیت عسل را در
بعض تراکیب اعتبار نکرده اند ظاهر نیست و نزد حقیر اولی در مزاج مرکب اعتبار داشتن معجون را سعوط

میعه سایله از هر یک پنج ل قسط المر زعفران فلفل ابیض اذخر مرصاف سنبل الطیب فربیون فطر اصل
اللفاح انیسون فو بیخ جبلی تخم رازیانج تخم خرفه بری گل سرخ ناردین اقلیطی که سنبل رومی است حب البلسان
از هر یک سه ل دارچینی هشت ل سلیخه شانزده ل عصاره غافت کاشم بزر خندقوقی صمغ الوزار هر یک چهار مثقال افیون
بزر البنج الابیض از هر یک شش ل ادویه را کوفته بیخته و آنچه خیسانیدنیست در شراب ریحانی یا جمهوری خیسانیده زبیب
در عسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و استعمال نمایند در وقت حاجت بقدر شش ماه قدر شربت
ادویه یکدرم است با آب گرم و جهت سنگ مثانه و گرده با آب کرفس و رازیانج و جهت درد معده و کبد و جگر و الام
و جهت نقرس و درد مفاصل و درد قولنج بقدر یک نخود هر روز قبل از طعام با آب گرم سنجرینیا یعنی کبیر النفع
است جهت درد معده که از برودت باشد و سوء الهضم و درد قولنج و عسر البول و مرضهای بلغمی و بادها غلیظ
و از برای صحت بدن از علل بسیار بی بدیل است خولنجان و بیخ انیسون دارچینی از هر یک یک مثقال مرفلفل دارفلفل
[illegible] از هر یک شش مثقال زعفران یک ل و در بعضی نسخه شش قیراط و نیم مثقال است موجود و فوائها
از هر یک یک ل ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و بعضی اطبا با عسل یک سکرجه مثلث داخل میکنند قدر
شربت از یک دانگ تا نیم مثقال بقدر حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند دوا الکبریت جهت مرضهای بارده
و مرضهای بلغمی و سوداوی کهنه و مزمنه که از زیاده برودت و رطوبت و دردهای مزمن و کهنه نافع است جهت گزیدن مار
و عقرب و ادرار بول و ریختن سنگ گرده و مثانه و نقل از نزدیک بفصل تریاقست ص فلفل ابیض شش
بزر البنج قردمانا لیان از هر یک دوازده م افیون زعفران از هر یک ده م و در بعضی نسخه سلیخه ورق سداب
از هر یک ده م کبریت عفر نام و افلفل سفید [illegible] زراوند طویل فطر اصل اللفاح فربیون از هر یک سه م ادویه را کوفته
بیخته و صمغ را در شراب کهنه یا جمهوری خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت
استعمال نمایند قدر شربت یک م با آب گرم و با آب کرفس و رازیانج در حمیات سوداوی و بلغمی نسخه دیگر مسمی
به تریاق المعده که حقیر ترکیب نموده جهت تقویت معده و جگر و احشا و تشنج دماغ و نسیان و لقوه و تقویت باه
و دفع زهرها و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد احشا و ضعف بدن مجرب است و در اول سیوم گرم و موا
مبرد [illegible] قدر شربت از نیم مثقال تا یکمثقال است ص قسط سنبل الطیب سلیخه مصطکی حب الغار تخم
ترنج بسباسه کبیر [illegible] زراوند طویل فلفل سیاه تخم کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون [illegible]
کبریت زرد [illegible] نعناع [illegible] سه ل [illegible] اذخر مرصاف افیون [illegible] عود هندی
[illegible] سفید [illegible] ل زعفران یک مثقال و نیم مشک فربیون [illegible] یکمثقال با دو وزن ادویه عسل کف گرفته
[illegible] دوا الملوک الاکبر جهت ضعف جگر و ابتدای استسقا و برودت معده و تفتیح سده

باشد نافع صفت انیسون تخم کرفس انجواه اذخر بیخ سوسن اسمانجونی شب یمانی تخم حرمل اصل السوس
فرنجمشک سلیخه دارچینی مرصافی زراوند طویل از هریک یک اوقیه اقراص اقروقمعادر یابس منزوع الاقماع
از هریک دو اوقیه قسط المر رماد الحلزون طین تازه از هریک سه اوقیه زعفران نشاسته گندم سنبل
الطیب از هریک نیم اوقیه مازوی پاک تازه ده عدد ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند قدر
شربت بقدر مازوی با ماء العسل یا ماء الشعیر یا آبی که پخته باشد در وی عدس و گلسرخ و اصل السوس
و طلا نمایند باید مرغ از داخل گلو سه مرتبه یا چهار مرتبه در روزی و بدستور مذکور سه چهار بار غرغره
یا یکی از آبهای مذکور باید کرد و قرص اقروقمعادر از اقراص مذکور میشود **دوار الکرکم کبیر** از مرکبات
جالینوس است جهت دردهای کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظت آن و میگشاید سده جمیع آلات غذا را و
پراکنده میکند بادهای غلیظ را و ادرار میکند بول را و حیض و جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظ باشد
و صلابت رحم و مثانه و جهت استسقا و غیر آن نافع است ۵ زعفران [illegible] سنبل الطیب مقل ازرق
انیسون دو قوه اسارون راوند فطراسالیون قسط شیرین سلیخه فقاح اذخر حب البلسان قره ربه
سوسن عصاره غافث اسقولوقندریون جنده روغن بلسان نیم اوقیه مرصافی کبر رومی با عسل
بسرشند قدر شربت یک درهم با شراب عسل **دوار الکرکم الصغیر** موافق کامل جهت درد جگر و سپرز
و ضعف معده و امراض شکم و زرداب نافع است و رنگ رخسار نیکو گرداند صفت سنبل الطیب راوند
زعفران سلیخه از هریک دو درم دارچینی مرصافی قسط المر فقاح اذخر از هریک یک درم ادویه را کوفته و بیخته
با سه وزن عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر نسخ اجزای
مذکوره مساوی اند و مرا در مثلث باید جوشانند **انقرویا** را معجون بلادر است جهت استرخای عصب و
دوار و نسیان و خیالات و صرع و دوار و سر درد و سینه و جمیع دردهای بارد صفت سنبل الطیب اسارون هندی
[illegible] سلیخه زعفران و بعضی اطبا شیح ترکی و در بعضی نسخ بجای شیح رومی اضافه نموده اند افتیمون اذخر ریوند
چینی حب البان المقشر فقل از هریک یک اوقیه مصطکی و عسل انقرویا که عبارت از بلادر باشد از هریک
یک دو لا حب البلسان زنجبیل صبر سقوطری از هریک یک اوقیه غاریقون هشت درم اصل السوس
الاسمانجونی دو اوقیه پوست بیخ بادیان رطل حنظل سه قسط که دو من و نیم رطل ادویه یابس را کوفته و بیخته
بیخ بادیان که اول سه روز در آب جوشانیده باشند بعد از آن در دیگ پاکیزه کرده دو سه جوش داده
بگیرند و صاف کنند و باز در دیگ نموده سه رطل عسل با او ریخته با آتش نرمی بپزند تا بقوام غلیظ رسد
ادویه سحوق را با او ریخته مخلوط سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت یک درم با آب نیمگرم جهت فالج

ولقوه و استرخا باب نشبت بنوشند وحبّ ثنا جهت کبد و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول و
تحلیل بادها غلیظ که در شکم متولد شده باشد وجهت تبها که از ماده بارده باشد مثل ربع و مواظبه و سرفه
که از رطوبت باشد و سستی اعضا و انقطاع نفس ص تخم حرمل یمنی و نیم بیان ذکر ده م ریوند چینی
زراوند طویل مدحرج از هر یک بیست م زرنباد درونج از هر یک چهار م حب البلسان زعفران اکلیل
الملک سنبل الطیب از هر یک ده م افیون زنجبیل قسط المر سلیخه از هر یک سه اساتیر فلفل شش م خربق
ابیض ورد احمر شونیز از هر یک شش اساتیر سعد ده اساتیر سقمونیا چهار ده م فلفل سیاه ده م ادویه را کوفته بیخته با عسل
کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند وحبّ ثنا می لولوئی منافع این
مثل منافع اولست ص زرنباد درونج افیون جند بیدستر فلفل دار فلفل سلیخه بوم الجوس بزر
البنج قسط حلو سنبل الطیب جاوشیر از هر یک شش ل حلبه سه ل مروارید ناسفته دو ل میعه زعفران از
هر یک شش ل قند مرصافی از هر یک دوازده ل ادویه را کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند اثنا
تاسیا المعمولة بکبد الذیب نافع است جمیع مرضهای کبد و درد جگر و قروح امعاء و سپرز
و درد عصب را وجهت خدر هرگاه طلا کنند بر بدن مثل مرهم وجهت درد گرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت
رطوبت مجتمعه در سینه باشد و تقلید تخشین و نفث الدم کنند بهم می آورد و قطع عرق جگر که عبارت از ده
است و نافع است جهت ناصور هرگاه طلا کنند یا مثل مرهم وجهت سموم مشروبه با شیر بنوشند و این مرض
از جهت ان مسمی باین اسم است که اثنا سید ان ادویه میکند شارب او را از امراض باذن الله تعالی و قوت
بعد از چهار سال ضعیف میشود ص زعفران مرصافی افیون جند بیدستر بزر البنج قسط المر زراوند
خنثی شش ص سیاه سنبل الطیب اصل الغافث یا عصاره غافث جگر سنبل سوخته راست هر یک
ادویه را کوفته بیخته و انچه خیسانیدنیست با شراب صاف جید الجوهر یا جهوری یا مثلث یا نبیذ زبید
خیسانید با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت از ربع
تا نیم مثقال اثنا تاسیا الصغری جهت درد جگر و سرفه و درد معده و بادها و قروح
سینه و شش و برا سموم هوام ص میعه سایله یا یابسه زعفران قسط المر سنبل الطیب م
البلسان افیون سلیخه از هر یک چهار و نیم عصاره غافث هشت اصل السوس المحکوک دوازده م
بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند القفطار
ذهبی الصغیر جهت سقوط جنین و وجع الثدی و جمیع امراض بارده نافع است و این دوا
ص افیون چهار اساتیر و چهار دانگ فربیون شش م اقاقیا پنج اساتیر و چهار دانگ

ششش م فانیذ اکه ہر اجیا فست فاشرستین کہ شستند انست از ہریک چہارم ابریشم مقرض دو
اساتیر نقرہ محرق ۲۶ م تخم سداب نانخواہ شگوفہ کرفس از ہریک ۲ م گلسرخ مشک اصل الکاکنج از
ہریک شش م تخم کرفس مقل ازرق حب البلسان قصب الذریرہ سلیخہ زرنباد درونج عقربی شیطرج
ہندی از ہریک دو استار بنجد البنج الابیض نہ اساتیر و دو درہم بیخ کرفس سہ اساتیر و چہار دانگ
تخم خرفہ دو استار حب خروع مقشر ہشت استار کبریت اصفر پنج استار صمغ عربی میعہ سایلہ از ہریک
سہ اساتیر و دو م کندر ذکر پنج اساتیر و چہار دانگ دہن البلسان سہ اساتیر و دو م و چہار دانگ جند بیدستر
نہ اساتیر و دو درم و چہار دانگ دوق مفتی پنج اساتیر و چہار دانگ قردمانا شش اساتیر سافج ہندی
سہ اساتیر چہار دانگ قاقلہ کبار پانصد دانہ دانہ نہای درست قرنفل ذکر پنج اساتیر قرنفل انثی
سہ اساتیر افرودنجان دو استار و دو م قرفہ دو استار چہارم مرو ارید ناسفتہ پنج م بسد دہ
استار یک م زرد فرا و ہرازۃ البقر از ہریک دو م زراوند طویل نہ اساتیر زنجبیل فلفل ابیض از ہریک
پنج اساتیر اطموط بعضی گفتہ اند کہ او انگشت است بوزیدان از ہریک دوازدہ م سورنجان کہ نارمشک
است دو استار دو م و چہار دانگ بہمن سرخ و سفید از ہریک دو استار و چہار دانگ مرارۃ
الذیب و مرارۃ الدیک مرارۃ البقر از ہریک یک م ادویہ رانیکو نیکو ساختہ و صموغ را در شراب خوب خیسانندہ تا ہفت
روز و بعد ازان ادویہ نیکوبیدہ مذکور را بیختہ بر وی ریزند تا ہمچو لعوق شود و در دیگ سنگی پاکیزہ کردہ بعد
از پنج شش جوش از بالای آتش بردارند و سرد کنند طبیخ الصبغۃ الحرجا بگیرند کفتار رنگ دادہ
بیرزندہ را و بہ بندند دست و پای او را المفصل بمفصل و بیندازند در دیگ مس و بریزند بہ بالای او ترمس
ابیض و شبت از ہریک یک کف و آب شیرین بقدر حاجت و سر دیگ را بپوشانند و بآتش نرم بپزند تا مہرا
شود و بعد ازان از آتش بگیرند و سرد کنند و شوربای او را از پوست و استخوان و موی او پاک نمایند
و باز شوربا را در دیگ پاکیزہ کردہ بریزند برا و از روغن بلسان و روغن ناردین از ہریک یک سکرجہ
و بآتش نرم بپزند تا ثلث باقی بماند بعد ازان عسل بقدر شوربا بر و ریختہ بپزند تا آنکہ قوامش ہمچو قوام
عسل غلیظ گردد پس بریزند برا و ادویہ معجون را و از آتش بر داشتہ در ظرف شیشہ
گذاشتہ وقت حاجت بعد از شش ماہ استعمال نمایند و قبل شش ماہ اگر استعمال کنند مہلک خواہد بود
قرص رغاث الاصغر حب البلسان کندش حماما پوست بیخ لفاح اشنہ سلیخہ اشق لبان ذکر
اصل السوس مکحکوک عیدان البلسان تخم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچینی جند بیدستر ہرا حب
شبنداں شیطرج ہندی تخم اترج کردیا زراوند مدحرج فاتل ابیہ سکر حب الغار دم الاخوین

از هریکی چهار م زعفران فلفل بزر البنج از هریک ده فربیون هشت م بزر الحرمل قرنفل ساذج هندی
شحم الکرگدن خربق ابیض مرارة الفیل قسط المر از هریک چهار م طلا و نقره ساییده از هریک دو دانگ
زرنباد درونج کافور از هریکی سه م سنبل الطیب هشت م مشک دو دانگ افیون پانزده م ابریشم خام
بلیلج هندی اشنان بان ذکر کبریت بحری سوخته قنه خیارشنبر که پاک کرده باشند از دانه و چوب قردل
طالیسفر بنج شاهدانه و بنج [illegible] نانخواه عاقرقرحا فارسی پنج درم زوفا حب الکبر از هریک یک درم ادویه را کوفته
بیخته و صمغ عربی در شراب ریحانی بخیسانیده باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند **اصفر سلیم** جهت مره سودا و وجع الصبیان و درد رحم **صص** فلفل ابیض زنجبیل
بلیلج هندی قسط المر از هریک شش م افیون فربیون جند بیدستر زعفران قرنفل مصطکی عاقرقرحا از هریک
پنج م سعد هراجشان ناشسته که بشسته است زرنباد درونج زراوند طویل از هریک دو م بهمن
البان بار الکافور از هریک چهار م ادویه را کوفته بیخته بروغن بلسان یا روغن کافور چرب نموده
باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و سعوطا او
مثل عدسی با آب مرزنجوش نافع است **کلکلانج الاکبر** و این معجون هندی است جهت درد معده
و تبهای کهنه و غشی و عسر البول و برص بهق و دبله و سرفه رطب و قروح حشفه و عطش و زهرها و برودت
بدن و بواسیر و درد سپرز و دملها و قولنج و زرد آب و امراض زنهای آبستن و اشتهای طعام نافع
صص بلیلج سیاه بلیلج شیرابلج دانه بیرون کرده و آب برنج و فلفلمویه و تخم کرفس و شیطرج هندی
و دار فلفل و لسان العصافیر زیره کرمانی و هندی که شونیز است و شیطرج بعضی گفته اند سنقاقل است و بیخ
اندرانی و هندی و بهمنین و ملح الجبین سیاه و سرخ نانخواه از هریک ل تربد سفید یک رطل ادویه را کوفته
بیخته شیرابلج را دانه بیرون کرده سه رطل و ربیت و چهار رطل آب شیرین باتش معتدل بپزند تا ثلث
باقی بماند و از آتش بگیرند و صاف کنند و ثفل آن را جدا سازند و شکر سفید چهار رطل با در بیخته با آتش
و با آتش هموار بپزند و حرکت دهند تا شکر گداخته شود و غلیظ شود و مثل عسل و روغن شیرج تا
رطل بدو ریخته حرکت دهند تا آب ممزوج شود و از آتش گرفته ادویه کوفته شده را بدو بپاشند
تا ممزوج شود و در ظرف چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت از سه مثقال تا چهار
است **کلکلانج الاصغر** منافعش مثل منافع اکبر است **صص** اهلیلج هندی بلیلج
[illegible] و دار فلفل شیطرج هندی زنجبیل حب النیل ابرنج تخم گشنیز خشک نانخوا
کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی و [illegible] از هریک پنج م خیارشنبر از دانه بیرون کرده

هندی قرقوسا ذنج هندی ابهل بوا که سوشهر است واگر یافته نشود عوض او قاقله کبار است حب السودا
از هر یک شش مثقال ترید سفید روغن شیرج بست استار شکر سفید صد و بست استار مویز دانه
بیرون کرده دو بست و پنجاه استار آب ابلج ده رطل صفت ماء الابلج شیرابلج دانه بیرون
کرده شش من مویز دانه بیرون کرده شش من با چهار رطل آب بپزند تا بنصف برسد و بعد از آن بشیرا صاف
نموده در دیگ پاکیزه بریزند و شکر را بر او انداخته با آتش نرم بپزند تا شکر گداخته شود و مثل عسل غلیظ
بسیار شود پس ادویه مسحوقه مدقوقه بر او ریخته بر بالای آتش حرکت دهند بعد از آن روغن شیرج را بر او
ریخته بهم زنند تا ممزوج شود و مثل خمیر گردد و از آتش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی گذاشته
وقت حاجت استعمال نمایند **معجون شیلثا** جهت صرع و سکته و فالج و لقوه و تشنج و نسیان و رعشه
و خوف و ضیق النفس و خفقان و خیال فاسد و تغیر عقل و درد اندرون و شکم و بادهای غلیظ و درد
مفاصل و نقرس و سکته و فالج و لقوه و درد رحم و دوار و سقوط جنین و جهت نگاه داشتن جنین در شکم
امهات و سعال و صداع و شقیقه را بسیار نافع و این معجون را ابلیه و هبیه نامند ص مشک خالص [illegible]
و عیدان البلسان و فربیون و اشنان بقلی و تخم کرفس و تخم سداب و اشنه و کبریت اصفر اختیار القیر
جبلی و اختیار مر جبلی و کافور و خربق ابیض و سیاه و میعه سائله و سعد و مامیران چینی [illegible]
و بیراستقان کف الکلب [illegible] و خصیة الثعلب و کشت برکشت و خردل ابیض از هر یک دو درم و دار پلپل [illegible]
زعفران ساذج هندی سلیخه دارچینی غیر مقشر جوزبوا فقاح الاذخر جنطیانا [illegible] تخم جرجیر [illegible] از هر
دو درم طلا و نقره ساییده زرنیخ البلسان شونیز زراج الاساکفه خرد الثعلب پوست بیخ کبر از هر یک
نیم درم ابریشم خام غیر محرق فلفل سفید زنجبیل بیخ شبت تخم شبت جنطیانا لسان العصافیر [illegible] هندی [illegible]
فارسی عاقرقرحا راوند مدحرج بندق هندی ابهل حجر الیهود هزارچشان که سسنبیدان است از هر یک
چهار درم قرنفل سنبل الطیب [illegible] هندی عیدان پرسیاوشان قاقله از هر یک سه درم بیخ سوسن
آسمانجونی سیاه خاک چهار راه ماء السوس ماء الکشوث از هر یک یک درم مصطکی سه درم فقاح بست
عدد تخم رازیانه تخم قثای خشک از هر یک شش درم فلفل سیاه دارفلفل بزرالبنج ابیض زراوند طویل [illegible]
از هر یک هفت درم اکلیل الملک چهار درم و نیم بزرقطونا و بسد از هر یک چهار درم و دو دانگ ادویه را کوفته بیخته
[illegible] باشد از آنها [illegible] بست شراب [illegible] یا با آنچه قائم مقام او باشد و باسه وزن ادویه
عسل [illegible] گرفته [illegible] استعمال نمایند مقدار شربت مثل نخودی با آب [illegible]
[illegible] از و مقدار [illegible] با آب [illegible] وقت [illegible]

است که عبارت از کلب الجبار است **کاسکینج** و این معجون فارسی است نافع است جهة امراض
بسیار خصوصاً امراض اطفال و صبیانرا که ایشان را عارض شود صرع و لقوه و فالج و تشنج و جهة حفظ جنین
در شکم مادر و اصلاح رحم و درد رحم را بسیار مفید است و سعوط کرده میشود و باین جهة جمیع انجیرهای
که سعوط استعمال کرده میشد **ص** سلیخه جنت آفرید پوست بیخ لفاح تخم رازیانج حرمل حب الاهل زراوند
طویل دمه حرج مشک عنبر حب البلسان از هریک چهار م قرنفل زنجبیل از هریک بست و چهار م قسط الحرنج
بواسلیج اصفر افیون از هریک هشت م قرقه زرنیخ اصفر شونیز تخم خیری زرد از هریک دوم و نیم سکبینج زرنباد
درونج میعه سایله مرصافی از هریک پنج م سعد سیاسه زعفران جزنبا نار مشک حبا لذهنت حب الغار از
هریک ده م معات سیرونج صینی از هریک پانزده م مرداسفرم ورق آس از هریک سه م ادویه را کوفته و بیخته
با سه وزن ادویه عسل بسرشند و در ظرفی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه قدر
شربت یک درهم تا یک مثقال است **صفت جرنیا** که موصوف در کاسکینج مقب لذریره اظفار
الطیب سادج لبان ذکر میعه از هریک چهار م اسنه قرقه زعفران مشک عود هندی قرنفل مرصاف از هریک
نیم م ادویه را کوفته بیخته و با شراب ریحانی خمیر نموده قرصها سازند و بگذارند تا خشک شوند و در وقت حاجت
استعمال نمایند **صفت معجون المسک** جهة درد جگر و ضعف معده و برودت آن و تفتیح سدها
و تحلیل بادهای غلیظ **ص** مشک سلیخه سنبل الطیب سادج هندی لک پاک کرده ریوند چینی جنطیانا ابهل
از هریک دوم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی از هریک سه م عود هندی قرنفل مرصافی از هریک نیم م
ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند قدر شربت مثقال شربت یک با قلاب آب گرم
معجون جنطیانا جهة صلابت جگر و سپرز و سدها و درد معده و گرده و مثانه و تبهای که بطول کشند و
جمیع زهرها و گزندها را نافع است **ص** جنطیانا رومی فلفل سیاه از هریک ده م قسط الرسارنج
سنبل الطیب زراوند مدحرج ریوند چینی از هریک یک اوقیه ادویه را کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل
کف گرفته بسرشند و قدر شربت یک م با به سداب **معجون فودنجی** جهة درد معده و جگر یا
و تبهای بلغمی و تپ ربع **ص** فودنج نهری و فودنج جبلی و فطراسالیون و سیسالیوس از هر
م تخم رازیانج تخم کرفس بابونج ماشا از هریک چهار م کاشم پانزده م فلفل سیاه چهار
کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت از یک م تا دو م با آب
گرم **صفت** جهة عسر البول و قولنج نافع و بشقیقت اسهال میکند در هر وقت از زمستان
خرمای هیرون یا از صیرفان و استیروت کرده مقشر پنجاه م را یک شبانه روز در خل خمر

پس بپزند به پرویزن فراخی بعد از ان سقمونیا و سداب خشک از هر یک هفت مثقال فلفل
سیاه صد دانه زنجبیل سه ل بورق ارمنی یکمثقال بادام شیرین مقشر از هر دو پوست سی عدد کوفته
و بیخته با تمر کوفته بیخته ممزوج نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت چهار مثقال باب گرم
معجون زبیب جهت صرع نافع است و مایل باعتدال و مداومت او در رفع امراض عصب و صرع
مجربست و حقیر تجربه نموده ص هلیله کابلی امله هلیله زرد بلیله اسطوخودوس از هر یک دو درم عود صلیب
پنج درم عاقرقرحا سه درم کوفته با مویز دانه بیرون کرده بوزن ان بسرشند شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و نیم است
معجون جالینوسی جهت امراض بلغمی و سوداوی و ریاح و سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و اصلاح
حال بدن نافع است فلفل سفید هیل قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان قصب الذریره تخم مورد
زنجبیل سعد خولنجان قرنفل دارفلفل دارچینی سلیخه اسارون زعفران مصطکی با عسل معجون نمایند
معجون عود ملین از شیخ ابوعلی جهت تقویت معده که با یبوست باشد هیل زنجبیل دارچینی سلیخه
زعفران فلفل سیاه و تخم کشنیز بیاد از هر یک پنج مثقال سعد زرنب سادج قرنفل از هر یک نیم مثقال
عود خام هفت ل لاجورد دو دانگ کافور یک دانگ تربد چهار ل نمک یکمثقال با عسل و شکر بیامیزند و اگر
مشک و عنبر از هر یک نیم مثقال هلیله کابلی سه ل محموده دو ل داخل کنند بهتر خواهد بود **معجون عود**
ملین عود مشک عنبر جدوار دارچینی مصطکی فلفل قرنفل از هر یک یکمثقال و نیم بادرنجبویه گاوزبان
تخم کرفس بادیان سنبل اگر ترکی پوست ترنج از هر یک مثقال با عسل و نبات بسرشند و در نسخه شیخ
ابوعلی کاکله دانگی نیم و از جدوار پوست ترنج را اضافه کرده است **معجون سفرجلی قابض**
به پاک کرده یکمن عسل یکمن دو رطل است که صد و هشتاد مثقال باشد فلفل دارفلفل زنجبیل پنج مثقال
هیل هفت ل قاقله سنبل قرنفل دارچینی زعفران پسته مقشر هفت ل به پاک کرده از پوست و دانه رامهرا
بیخته از پرویزن درشت بیرون کرده با عسل بقوام اورده با ادویه ترکیب نمایند مقدار شربت تا چهار مثقال
معجون زرعونی جهت قوت گرده و جگر و باه و معده و سردی و در ریگ مثانه نافع و بادها شکند تخم
کرفس بادیان تخم گزر تخم شلغم تخم تره تیزک نانخواه مغز تخم خربزه و خیار بیخ کرفس از هر یک پنج ل عاقرقرحا
زعفران قرفه مصطکی عود از هر یک ده ل بسباسه قرنفل فلفلمویه کبابه از هر یک سه ل عنبر نیم ل بعسل
بسرشند مقدار شربت تا دو مثقال بعد از دو ماه تجربه نماید **معجون ماسک البول** جهت سلس
البول و تقطیر ان نافع و مجربست بلوط مقشر مقلو پانزده درم حرف درم تخم سداب از هر یک یک درم کندر
حب الآس جوزبوا بسباسه قرنفل اهلیلج اسود از هر یک دو درم سعد شونیز هیل از هر یک

انجیر خشک پنج م با عسل سرشته قدر شربت از سه مثقال تا پنج مثقال **معجون السنا دیقون** جهت
نفخ و برودت معده زعفران کاشم بزر السداب تخم کرفس زنجبیل حاشا لوز الصنوبر الکبار از هر یک
شش م بادام تلخ مقشر لبان از هر یک دو م فلفل هشت م با سه وزن ادویه عسل سرشته **معجون سیفی**
جهت سرفه و درد جگر و سینه و آلات نفس و معده و شوصه و صفای آواز و ادرار بول و درد سپرز نافع
است ص مویز بیدانه یا کشمش بیست و پنج مثقال است زعفران سنبل الطیب بلیلج دارچینی دار شیشعان از
هر یک یک ل قصب الذریره فقاح الاذخر علک البطم مقل ازرق از هر یک دو مثقال و نیم فرصان چهار مثقال
صموغ الشراب یا قایم مقام شراب بخیسانند با عسل سرشته قدر شربت یک ل با آب گرم جهت درد جگر و معده
و جهت درد سینه و شش باشد و فا **معجون حلتیت** جهت ربع تب ربع و تفتیح سدها و تحلیل ریاح و گزیدن
جمیع گزندگان حلتیت فلفل مرسداب خشک بالسویه بجز ریخته بعسل سرشته قدر شربت یکمثقال **معجون الخبث**
جهت بواسیر و ریاح ان دیکوکردن گونه و تقویت احشا و هاضمه نافع است و او را فنجنوش نیز نامند و بلیلج سیاه
املج بلیلج فلفل دار فلفل زنجبیل سعد سطیرح هندی سنبل الطیب از هر یک ده ل تخم شبت تخم کندنا از هر یک
چهار ل خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام شیرین جوشانیده ده ل با سه وزن ادویه عسل سرشته
و اگر دو مثقال با یکمثقال شک در و کنند اقوی خواهد بود **معجون القولنج الریحی** از مجربات رکن
الدین مسعود سداب خولنجان سلیخه پنج کبر سافوج هفت مثقال دیکوب ساخته و یکشب در گلاب خیسانیده پس
بجوشانند تا آنکه بنصف رسد پس صاف نموده بعد از آن زرنباد و مصطکی بادرنجبویه عود پوست ترنج دار فلفل
کاشم تخم کرفس نانخواه هندی افیون اذخر اسارون تخم ترب زرنب صعتر فودنج دارچینی حلتیت کمون کرمانی
زنفل مرمکی از هر یک دو ل و نیم جند بیدستر نصف وزن مذکور بجز ریخته پس سه مثقال عسل را با گلاب مذکور ریخته باقی
ادویه را باین عسل سرشته و روغن بادام تلخ بیست مثقال اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عملش قوی باشد
اضافه کنند با دو فلوس خیار شنبر قدری که خواهند **معجون زوفا** جهت نفث مواد محتبسه در سینه مجرب مرحوم
ابوی است رب السوس زوفای خشک پرسیاوشان از هر یک ده ل قردمانا فلفل از هر یک یک
مغز بادام تلخ پنج ل زراوند گرد تخم انجره از هر یک پنج ل عسل سه وزن ادویه سرشته و هر روز دو مثقال
مطبوخ بنوشند انجیر زرد ده عدد تمر هندی مویز بیدانه از هر یک ده ل حلبه تخم کرفس تخم بادیان
اصل السوس زوفای خشک فراسیون از هر یک پنج ل در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع آید
کشند و هر روز یک حصه را با دو مثقال معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ آخر شود باز بپزند
دهند و هر دو ماه دو روز بیست مثقال یکبار با بند و دوا باقی نمایند اصل السوس خردل سرخ تخم ترب تخم

جوشانیده صاف کرده با سکنجبین عسلی بنوشند و قی کنند در وقتی که معده خالی باشد **معجون هوسکے**
مستعمل جهت قوت باه و اشتها و قوت مجامعت بسیار مجربست جوز بوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر
زنجبیل دارچینی مصطکی عود زعفران از هر یک سه ل قاقله کبار از هر یک یک ل اشنه دو ل مشک نیم ل
قند گلاب از هر یک ده ل قند را در گلاب حل کرده عسل بقدر کفایت اضافه نموده ادویه را بعد از قوام
رسانیده شربتی یک ل **معجون جلالی** مستعمل جهت زیاده کردن منی و قوت مجامعت و ضعف گرده و
معده و اشتها مجرب است سنبل الطیب قرفه قرنفل دارچینی قاقله از هر یک دو ل انیسون تخم کرفس
از هر یک یک ل زیره کرمانی مربر مقلو مصطکی نانخواه فوفل خشک عود از هر یک نیم ل فلفل دو ل بایک
ل و شربتی دو درهم نافع بود مجربست **معجون الصرع** مجرب از جالینوس و اسرار الاطبا بنقل میشود
و بتجربه رسیده است عاقرقرحا ده ل حلا به نمایند و از منخل نازک بگذرانند و بعد از ان در هاون با سرکه
کهنه ده ل بسایند و با عسل رسانیده شربت دو درم به بیست م آب گرم **معجون عقرب** جهت سنگ گرده
و مثانه عقرب سوخته جندبیدستر سه ل زنجبیل یک ل فلفل دو ل دارفلفل دو ل کاکنج پنج ل خند نیم ل بابسته ل
عسل رسانیده بقدر شش ماه ببالغ دانگی و نابالغ نیم دانگ بدهند **معجون ابوماهر** مسمی به تریاق اربع جهت
قروح گرده و مثانه و مجاری بول و احتباس آن و حرقة البول ترحی نهایت مجربست و جهت امراض رحم بسیار نافع
و مدر حیض و مسکن درد اعضای تناسل و مانع صعود ابخره بدماغ و مقوی اعضا نیست قدر شربتش در اول
علت یکمثقال با سه وقیه شیر الاغ و هفت م ماء العسل و در مزاج بسیار حار شربت به و ربّ غوره و در
وسط علت تا دو مثقال با هفت م آب برنگ مطبوخ و پنج م ماء العسل و در آخر علت که چرک پاک شده
باشد و خوناب آید یکمثقال و ربع با شربت مورد یا رب غوره و امثال آن جهت ادرار حیض با آب نخود منقوع
و مانند آن از ادویه مدره حیض گل ختمی گل خطمی و خبازی تخم خرفه و مغز تخم خیارین و مغز تخم خربوزه و کدوی شیرین
دم الاخوین از هر یک پنج ل طین قبرسی پانزده ل طین ارمنی مغسول ذریره عرق شاخ گاو کوهی سوخته بسد
مروارید از هر یک یک ل و نیم عصاره لحیة التیس فطراسالیون زوفای خشک صعتر تخم کرفس انیسون یکد
چهار ل صمغ الوشا سته کثیرا حب القلت که ماش هندیست حب الصنوبر کبار خرنوب نبطی مغز بادام شیرین و کوبیده
مقشر از پوستها مکد چهار ل سماق منقی غوره خشک طین فارسی که گل شیراز نیست ریوند راسن ملتق مقلو
خشخاش سفید و سیاه و بزر البنج از هر یکسه ل حب کاکنج چهل عدد افیون ربّ سوس یکد دو ل عسل
گرفته وزن ادویه **معجون سیسالیوس** جهت اقسام صرع نافع است مگر دموی از ادویه
ی درباب صرع قایم مقام او تواند بود سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک ده ل اغاریقون

پنج ل زردمانا حلتیت زراوند مدحرج از هریک دو ل و نیم ادویه را کوفته و آب عفصل و دو چندان عسل را بقوام
آورده سرشند معجون مقل جهت بواسیر و اورام مقعد نافع است و بادها بشکند و خون بواسیر باز دارد
پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله تخم سپندان سفید تخم گندنا تخم ریحان از هریک پنج ل مقل را در آب
گندنا حل نموده با عسل ده وزن بسرشند و در بعضی نسخه بی عسل است معجون الکمونی جهة تقویة
معده و نفخ و ریاح و رطوبات آن نافع است زیره کرمانی صندل که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده
بو داده باشند زنجبیل بیست ل فلفل ده ل برگ سداب خشک دو ل بوره ارمنی ده ل ادویه را بسیار
نرم هلایه باید کرد با عسل سه وزن ادویه بسرشند مقدار شربت یکمثقال معجون جهة قطع خون
بواسیر مجرب است بلیله کابلی بلیله آمله از هریک ده ل اسپغول کهربا صدف سوخته از هریک دو ل مقل ازرق
بست ل مقل را در آب حل کرده مجموع را با مقدار پنج مثقال عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت دو مثقال معجون
اللولو جهت تقویة اعضا و تفتیح اوعیه منی و تقویت اعصاب و زیادتی باه و تکثیر انعاظ و اعانت میکند
منی اعانت شدیده و اخراج منی میکند بلذت شدید و نضج منی میدهد ص مروارید ناسفته بسد از هریک
شش ل انیسون بهمن ابیض از هریک چهار ل کابج اصل اللبلاب از هریک سه ل قاقله اذخر سعد کزمازج
از هریک دو ل اسطوخودوس اسارون دارچینی مصطکی از هریک یک ل و نیم صمغ یک ل کتیرا یک ل بادوزن
ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت خواب یکمثقال با آب نیمگرم بنوشند معجون منافع الاجساد که تالیف
حقیر است جهة انواع سده ماساریقا و جگر و ضعف و برودة جگر و امراض معده و سوء القنیه نافع است
و این معجون را خواص کثیره و منافع جلیله است و مثل این در این باب دیده نشده دارچینی اصل الکبر
از هریک پنج ل زعفران دواز ده ل قوموا از هریک چهار ل سنبل الطیب شش ل انیسون چهار ل دو قوم
ل رب السوس عصارة الغافت جیده از هریک سه ل مرصاف چهار ل روغن بلسان چهار ل و اگر یافت
بجای او تریت کهنه کنند و با عسل بسرشند و قدر شربت یکمثقال نافع باشد باذن الله تعالی معجون جرو
جهة باه مجرب است تخم زردک تخم پیاز تخم ترب تخم تره تیزک تخم بوتجه تودری سفید و سرخ لسان العصافیر
مغز چلغوزه فستق تیرین زنجبیل بهمن سفید و سرخ فلفل دارفلفل حلتیت طیب از هریک پنج ل با سه وزن
عسل بسرشته هر روز دو مثقال و نیم صبح و مثل آن شام تناول نمایند معجون حسب الفقرو عظیم
القدر عظیم النفع است و از جالینوس است اعاده شهوت باه و الحاق بشکم و سیده میکشاید و ضعف
را زایل میکند و جهة حرقة بول نافع و سنگ گرده و مثانه میریزاند و دشواری نفس و ربو را نافع
شربت ده ل و قوتش تا سه سال باقی میماند ص لب حب القطن بیست ل دارچینی قرنفل

تخم انجره از هریک پنج ل شقاقل زنجبیل از هریک ده ل دارشیشعان هفت ل قسط شیرین بزرگتان
مقل و مصطکی از هریک چهار ل باسه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند **معجون ید الله** جهت
تفتیت حصاة نهایت قویست خون بز مسمی بید الله زجاج صاف سفید محرق رماد عقرب رماد بیخ
کلم بوته دار که کرنب است رماد ارنب حجارة الاسفنج رماد پوست تخم مرغ که چوجه از وبیرون آمده
باشد حجر الیهود صمغ جوز ورج از هریک یک ل فطراسالیون دوقو منشکطرامشیع صمغ عربی تخم حلبی فلفل
سیاه از هریک یک ل و نیم با عسل سرشته از یکمثقال تا سه مثقال با آب طبیخ خشک و نخود سیاه بنوشند و
رماد الارنب آنست که خرگوش را ذبح کرده درست در ظرف خزفی گذاشته بگل حکمت گرفته در تنون
حمام یا تنوری گرم بگذارند تا بسوزد **معجون از ابن هبل** جهت وجع الفواد و تقلب نفس که از
برودة باشد نافع و بسیار مقوی معده است گلسرخ فلفل زنجبیل دارفلفل زراوند طویل دارچینی اسا[رون]
هریک دو جزو مصطکی زرنباد فودنج انیسون هریک یکجزو جند بیدستر نیم جزو با یکوزن عسل و یکوزن
شیر گلقند بسرشند قدر شربتش دو ل **معجون افسنتین** جهته درد معده و وجع الفواد که از
مواد سوداوی باشد نهایت نافع است انیسون تخم کرفس افسنتین سلیخه جعده جند بیدستر افیون
عسل دو وزن **معجون** جهته ریاح بواسیر و صداع بارد و ظلمت بصر و تقویت باه سنبل الطیب
قرنفل دارچینی حب بلسان فلفل سفید دارفلفل اسارون سلیخه قصب الذریره سعد تخم مورد زنجبیل
قرفه قاقله بالسویه عسل دو وزن ادویه الشربة مثقالین **معجون دبید الورد** معنی اودنست
که مثل همه اجزا در و در اوست نافع است جهته انواع صداع هر قسم که باشد و منع صعود بخره میکند و جهته دوار
وطنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تحلیل سایر اورام و دبیلات و صلابات نافع و ظاهر احجار باشد
در درجه اولی و قدر شربت از دو ل تا چهار سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط
شیرین عصاره غافت بزر الکشوث فوفل مغسول بزر هندبا بزر کرفس زراوند طویل حب بلسان
قرنفل دارچینی از هریک یکجزو ورد منزوع الاقماع مثل الجمیع باسه وزن ادویه عسل بسرشند **دوا
المسک شیرین** که دوا المسک هارنامند جهته خفقان و مره سودا و ضعف دل و معده و باد
که زنان ایستن را بهم رسیده باشد و رنگ رخسار را نیکو گرداند زرنباد درونج از هریک یکدرم لؤلؤ
کهربا بسد ابریشم مقرض غیر محرق یکدرم و نیم بهمن ابیض و احمر ساذج هندی سنبل الطیب قاقله کبار
قرنفل جند بیدستر اشنه از هریک چهار دانگ زنجبیل دارفلفل از هریک دو دانگ مشک یکدانگ
سه باسی مثقال عسل صاف آتش ندیده بسرشند **دوا المسک تلخ** از قرابادین جدید

خفقان و ورم گلو و رطوبت معده نافع است سنبل قرنفل مشک مرجان سادج هندی از هریک دو درم
زعفران نانخواه تخم کرفس از هریک چهار درم صبر سقوطری افسنتین از هریک هشت درم ریوند چینی شش درم جندبیدستر
یک درم و نصف مرداد در آب گرم حل کرده و با سه وزن عسل خام بسرشند **دواء المسک بارد** مقوی اعضاء
رئیسه و موافق محرور المزاج و جهت خفقان حار و ناقهین نافع است غنچه گلسرخ طباشیر گشنیز خشک ابریشم مقرض
گل گاوزبان کهربا مروارید زرشک بیدانه بسد تخم خرفه صندل سفید از هریک پنج مثقال فوفل گل ارمنی
شسته از هریک سه مثقال نشاسته دو مثقال مشک یکمثقال عنبر اشهب دو مثقال قند سفید دو وزن
ادویه با آب سیب نود مثقال و آب انار نود مثقال عرق بیدمشک پنجاه مثقال گلاب پنجاه مثقال قوام
آورده بسرشند و اگر بی‌مشک خواهند بعنبر تنها اکتفا نمایند و حقیر دو مثقال یاقوت اضافه نموده و اثر بسیار
یافته **نوشدارو لولوی** منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر قمی طاب ثراه که بهترین
نسخه‌هاست و بکرات تجربه شده جهت تقویت اعضاء رئیسه و ضعف معده و بدن و برانگیختن اشتها مفید است
صفت طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید کهربا گلسرخ از هریک سه مثقال یاقوت
ریوند اسارون سعد عود هندی اذخر صندل سفید پوست ترنج سادج بسد بشب تخم بادرنجبویه درونج هیل
زرشک بیدانه عنبر اشهب ورق طلا و نقره از هریک دو مثقال مشک یکمثقال نود مثقال امله را مقشر طبخ نموده
از پرویزن بیرون کشند و بایکوزن و نیم ادویه شکر سفید و مثل آن عسل کف گرفته بسرشند **نوشدارو**
هندی که ساده گویند جهت تقویت معده و جگر بغایت نافع است صفت گلسرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل
مصطکی سنبل اسارون از هریک سه درم قرفه ذرنب زعفران قاقله بسباسه هیل جوزبوا از هریک دو
درم بازای هر درمی شش مثقال املج یکرطل امله را در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند پس از پرویزن بیرون
کرده با یکرطل فانید سنجری بقوام آورده بسرشند قدر شربت از یکدرم تا یکمثقال **معجون فلاسفه**
و مادة الحیوة نیز نامند از اندروماخس قدیم است جهت امراض بارده مثل مفاصل و فالج و ضعف معده و
جگر و تقویت دماغ و حفظ و فهم و یرقان و قولنج و استسقا و سنگ گرده و مثانه و تقطیر بول و امراض
و مقعده نافع است در سیوم گرم و خشک و محرق اخلاط و مضر محرورین و مصلحش شیر تازه و سکنجبین و قدر
از دو مثقال تا چهار مثقال قوتش تا چهار سال باقیست صفت فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی
آمله حب صنوبر شیطرج هندی پنج بابونج بالسویه با سه وزن ادویه بسرشند و از [illegible] تا [illegible]
دستنبع خبث الحدید جهت زرداب و خفقان و بعضی زرد و [illegible] و خفقة القلب جهت
جهت تصفیه منی و کوفته مقشر جهت هزال کلیه و بسباسه جوزبوا و مویز منقی از هریک بقدر اجزاء

اضافه نمایند **معجونی** که اشتهای خود ابتش گل خوردن و چیزهای بد را قطع کند معروف بمعجون ایارج فیقرا
ایارج فیقرا دو از ده بلیله کابلی و بلیله ایلج ملح نفطی و ایلج کوفته بعسل بسرشند شربت آن یک درم تا چهار درم بلیله
بود **معجون** که در منفعت مثل معجون فیقرای مزبور است و بغایت مجرب و معروف بمعجون جوز جندم ص بلیله
کابلی ایلج بلیله مصطکی قاقله کبار نانخواه زنجبیل بالسویه بعسل بسرشند بیش از طعام خورند و بعد از طعام میل نمایند بقدر جوزی و
بجای گل نشاسته را شور کرده بخورند جو جندم را شوربا ساخته تناول نمایند غذا ایشان را نخود و سازند کباب مرغ بچه
معجون جهة عرق مدنی که رشته گویند منقول از خط مرحوم ابوی ص پوست بلیله پوست بلیله زرد امله مقشر تربد
سفید زنجبیل قنبیل بالسویه با سه وزن عسل بسرشند شربت **اطریفل کبیر** جهة تقویه دماغ و قطع ریاح بواسیر و
نفع معده و برص و بهق و اصلاح خلط سودا و نافع است ص بلیله کابلی بلیله آمله بزر الکرفس الجبلی از هر یک
ششش شیطرج هندی نانخواه صعتر از هر یک دو اوقیه سنبل حماما هیل و ج از هر یک سه درم دارچینی دو درم
فلفل ابیض و اسود دار فلفل سک ملح هندی از هر یک نیم اوقیه خبث الحدید شش اوقیه و نیم خردل یک اوقیه نوشادر
نیم درم بروغن بادام چرب نموده با سه وزن ادویه عسل بسرشند **اطریفل مقل** جهة بواسیر و اسهال بواسیر
نافع است پوست بلیله زرد و امله منقی از هر یک ده مثقال مقل سی مثقال در آب گندنا حل نموده و با شصت
مثقال عسل بقوام آورده بسرشند **اطریفل مقل ملین** که جهة بواسیر نافعست ص پوست بلیله کابلی بلیله
بلیله سیاه امله منقی افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده مثقال تربد هفت مثقال مقل سی مثقال فلوس
خیار شنبر سی مثقال مقل و فلوس را در آب گندنا حل کنند و با عسل بقوام آورند و ادویه با روغن بادام چرب
نموده بسرشند و استعمال نمایند **اطریفل کشنیزی** جهة منع بخارات از دماغ و ریختن سودای سوخته بمعده
و تقویه حواس نافع است اجزای او اجزای اطریفل صغیر است بعینه و کشنیز خشک مثل نصف اجزا **اطریفل**
ها مان جهة برص و بهق ابیض و امراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند ص بلیله کابلی بلیله آمله
از هر یک ده مثقال بزنگ مقشر پنج مثقال شیطرج هندی سعد زنجبیل از هر یک سه مثقال سنا پنج مثقال
اسطوخودوس از هر یک یک مثقال غاریقون شش مثقال قسط سه مثقال مصطکی افتیمون قرنفل هیل جوزبوا
از هر یک شش مثقال فلفل دار فلفل نارمشک از هر یک چهار مثقال قدر شربت از سه درم تا چهارم **اطریفل**
زمانی تالیف حقیر که مسمی باسم والد خود گردانیده مسهل صفرا و بلغم و سودا و منقی معده و دماغ و مداومت
جهت قطع نزلات مجربست و مانع صعود بخارات بدماغ و چون بعد از اغذیه تناول نمایند مضرت بهم رساند
تا اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی و قولنج و رحم نهایت نافع و قوتش تا دو سال باقی است و قدر
جهت اسهال اخلاط از چهار مثقال تا شش مثقال و چون مداومت نمایند هر روز از یک مثقال

تا ده مثقال و موافق جمیع امزجه است صح آن هلیله زرد کابلی سیاه گل بنفشه محموده مشوی از هریک
ده مثقال تربد سفید تراشیده بروغن بادام چرب کرده گشنیز خشک از هریک بیست مثقال پوست
هلیله آمله مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر از هریک پنجمثقال صندل سفید کتیرا از هریک سه مثقال روغن
بادام شیرین سی مثقال ادویه را کوفته بیخته عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال جوشانیده
صاف نموده با یکوزن و نیم وزن شیره هلیله و یکوزن عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند اطریفل افتیمونی
جهة مواد سوداوی و تنقیه دماغ و جنون و امراض بارده دماغی نافع است قدر شربتش از دو مثقال تا پنج
مثقال صح آن پوست هلیله کابلی آمله مقشر هلیله از هریک ده مثقال تربد افتیمون سنامکی از هریک
پنجمثقال شیطرج بسفایج اسطوخودوس گل سرخ از هریک سه مثقال افتیمون نمک هندی از هریک دو
مثقال عسل سه وزن ادویه بسرشند اطریفل مسهل منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر
طاب ثراه جهة برص و بهق و جذام و داء الفیل و غیره امراض بلغمی و سوداوی صح هلیله کابلی بلیله آمله
افتیمون غاریقون صبر سقمونیا ایارج فیقرا شاهتره از هریک دو م بسفایج سنا مکی از هریک هفت م
تربد سفید یازده م حاشا سه م اسطوخودوس پنج م افتیمون یک م سقمونیا مشوی پنج با عسل معجون کنند
مقدار شربت پنج م است تا پنجمثقال معجون شهریاران که مسهل است جهة برودة معده و جگر و زردی
سوداو تحلیل قولنج صح زنجبیل ترنه دارچینی سلیخه جوزبوا هیل قاقله مصطکی حب البلسان عود
از هریک چهارم و نیم م سقمونیا سه م تربد هشت م حب النیل هشت م شکر سلیمانی مثل جمیع با سه وزن
بسرشند قدر شربت از چهارم تا چهار مثقال و در بعضی نسخه شبرم بجای حب النیل است و این نسخه
است معجون سفرجلی مسهل جهة امراض ضعف معده که از رطوبة و برودة باشد و جهة
و غثیان و انقباض طبیعت نافع و مقوی فم معده و مانع صعود بخارات و قدر شربتش تا پنجمثقالست صح
به شیرین پاک کرده از پوست و تخم یکرطل در دو رطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود و بس بکوبند و ازصافی
و یکرطل عسل اضافه کرده بقوام آورند و این ادویه داخل نمایند زنجبیل دارفلفل دارچینی از هریک دو
قاقله کبار زعفران از هریک سه مثقال مصطکی پنجمثقال سقمونیا ده م تربد سفید بروغن چرب
شربتی پنجمثقال تا هفت مثقال باب گرم و در نسخه [illegible] زنجبیل دارفلفل چهارم است معجون
جهة قولنج صعب و تنقیه معده مسهل قوی و مجرب [illegible] فلفل دارفلفل
کابلی مقشر قرنفل از هریک یکمثقال آمله مقشر تخم کرفس [illegible] مصطکی از هریک
محموده از هریک ده مثقال عسل سه وزن [illegible] یکمثقال و نیم معجون

از تالیف حقیر جهت امراض حاره و مواد سوداوی بعد از نضج قدر شربت تا پنجمثقال و جهت قولنج بسیار نافع
است ص سنا مکی گلقند از هر یک سی مثقال گل سرخ بسفایج از هر یک پنجمثقال مغز تخم کاسنی بیست
مثقال تربد محموده مشوی رب سوس از هر یک پنجمثقال هلیله سیاه پوست هلیله کابلی روغن بادام از هر یک
بیست مثقال عسل دو وزن ادویه یا آبی که در آن سنا ده مثقال گل سرخ بنفشه هلیله سیاه ده مثقال هلیله
کابلی بیست مثقال جوشانیده باشند بقوام آورده بسرشند معجون مسهلی که جهت کرم معده و حب القرع
مجرب است ص صبر سرخس ابرنج کابلی مقشر از هر یک یکدرم تربد مثقل از هر یک دو درم ادویه را کوفته بیخته با عسل
بسرشند و مجموع آن یک شربت است و باید که قبل از تناول این دوا بیکساعت شیر تازه دوشیده بخورند قدر
دو اوقیه و قبل از دوا یک روز پرهیز نمایند معجون سورنجان جهت مفاصل حاره و بارده و اخراج
بلغم غلیظ ص سورنجان ابیض هفت مثقال بوزیدان دو مثقال قشر اصل الکبر دو مثقال اصل سوسن
شیطرج از هر یک دو مثقال هلیله اصفر هفت مثقال تخم کرفس یکمثقال و نیم تخم رازیانج یکمثقال و نیم فلفل ابیض
صعتر ملح هندی ورق الحنا زبد البحر از هر یک یک و نیم مثقال سمسم مقشر سه مثقال زنجبیل سه مثقال محموده سه
مثقال عسل کف گرفته سه مثل ادویه قدر شربت پنجمثقال با آب گرم اگر مداومت کند دو مثقال و نیم کافی است معجون
نجاح مسهل سودا و بلغم غلیظ و جهت قولنج و امراض دماغی که از سودا باشد نافع است ص آن پوست هلیله
زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک ده مثقال تربد سفید هفت مثقال غاریقون بسفایج
از هر یک پنجمثقال اسطوخودوس ده مثقال محموده مشوی سه مثقال گل سرخ رب سوس مصطکی سفید از هر یک
پنجمثقال عسل کف گرفته سه برابر ادویه شربت دو مثقال تا سه مثقال نسخه دیگر از هرمس اصفر است و حنین
گوید از جالینوس است در اول گرم و قوتش تا یکسال باقی است جهت زحیر و درد معده و شقاق و مالیخولیا و جنون
نافع است ص هلیله سیاه هلیله از هر یک ده مثقال افتیمون تربد اسطوخودوس بسفایج از هر یک پنجمثقال
غاریقون حجر ارمنی مغسول مرجان کهربا مروارید از هر یک مثقال گل سرخ زرنب بادروج حضض مکی دم
الاخوین از هر یک یکمثقال و نیم شیخ الرئیس سه مثقال طباشیر اضافه نموده و بعضی فرنجمشک کندر و هلیله
کابلی از هر یک سه مثقال اضافه کرده اند با سه وزن عسل بسرشند معجون خیارشنبر که سمرقندی ذکر کرده
جهت قولنج حار و بارد و درد و زکام و نزله و درد سینه نافع و مضر معده سرد و بجهت دیر گذشتن او مصلحش استعمال
ادویه مطبوخ رازیانه و خطمی و شبت و گاوزبان است و قوتش تا دو سال باقی است و قدر شربتش از پنجمثقال تا هفت مثقال
ص فلوس خیارشنبر صد مثقال با صد مثقال عسل بقوام آورند بنفشه و تربد از هر یک بیست مثقال سقمونیا پانزده
مثقال رب السوس دوازده مثقال ملح هندی هفت مثقال و نیم انیسون مصطکی رازیانه از هر یک پنجمثقال

ادویه را باسی مثقال روغن بادام چرب کرده بعد تشد چون جوشیدن فلوس باعث غلظت وضعف
عمل او میشود باید بعد از قوام عسل با ان مخلوط کرده ادویه را سرشت **معجون اوراقی** مسمی بمبدل المزاج
از تالیف حقیر جهته قطع عادت افیون نهایت مجربست است و رفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل
و عرق النسا و سلس البول نهایت نافع است صـ ان اوراقی که بجوزنا مند در شیر خیسانیده پوست
را جدا کرده بعد از ان ریزه نموده بعد از ان نرم صلایه نمایند گل گاوزبان سه مثقال هیل دو مثقال زرنباد
سه مثقال عود هندی یکمثقال اسطوخودوس سه مثقال کتیرا سه مثقال زنجبیل سه مثقال مغز چلغوزه سه
مثقال شقاقل سه مثقال صندل سفید یکمثقال تا دو مثقال مداومت نمایند **معجون مسهل** منقول از
تذکره و تصریف مسهل جمیع اخلاط حار و محترق و مواد جذام و ماده حمیات و عطش است صـ آن ثمر طلل
الوبخارا و مثل آن تمر هندی و هر یک از عناب و سپستان و مویز منقی سی مثقال هلیله زرد و تخم کشوث و افتیمون
و بنفشه از هر یک پانزده مثقال گل سرخ ده مثقال تخم خطمی و خبازی و رازیانه و صندل زرد از هر یک چهار
مثقال در آب پخته صاف نمایند و باسی مثقال ترنجبین یکوزن ادویه شکر بقوام آورند و طباشیر و کثیرا و صمغ
عربی و سقمونیا و نشاسته از هر یک پنجمثقال اضافه کنند و اگر خواهند اسهال قوی‌تر شود ترنجبین دو وزن ادویه
و سقمونیا را اضافه نمایند و قدر شربت تا هفت مثقال **معجون** منقول از ارشاد و تذکره جهته قطع اخلاط بارده
و فضلات بلغمیه و ادرار و زود و دیر حیض نافع و رنگ رخسار و بشره را نیکو گرداند و گفته اند که جهته برص مجربست
تا سه روز از پی هم تا پنج روز استعمال نمایند قطع کند پس روز دیگر عود کند و وقت ابتدای استعمال او خوبست که
شروع در نقصان کرده باشد صـ آن هلیله کابلی بلیله آمله افتیمون دوقو از هر یک پنجمثقال قرنفل دار فلفل
از هر یک چهار مثقال جوز بوا عاقرقرحا شیطرج از هر یک دو مثقال با عسل سرشند **فلونیا رومی** منافعش
مثل منافع فلونیای فارسی است لیکن انفع است از و در قولنج و عسر بول و سنگ گرده و مثانه و ضیق النفس
و تشنج و سل و خوانیق و نزلات و فساد و هان و دندان و اسهال و ضعف جگر و این احراست و اولا نیز
و هرد و معتمد و من اند مگر آنکه اکثار و در اطعمه حلوه و سمینه نمایند و تا حاجت نباشد استعمال نمایند اجزاء
مثل اجزای فلونیای فارسی است با زیادتی سلیخه یکدرم و ساذج هندی درمی در روغن بلسان
و قوتش تا چهار سال باقی میماند **فلونیای فارسی** جهته قطع خون و تقویه اعضا و حفظ جنین
و سرفه و ضعف معده و تقویه باه و قوتش تا چهار سال باقی میماند و قبل از شش ماه استعمال
قدر شربت تا یکدرهم صـ فلفل ابیض بزرالبنج از هر یک بیست و پنج م افیون طین مختوم نوه تخم کرفس
اسارون نانخواه را زیانج سنبل قسط بادام تلخ از هر یک پانزده م مغز تخم خربزه پنج م انیسون

و شراب بسرشند و در بعضی نسخه زعفران پنج درم صاف عاقرقرحا فربیون از هریک دو درم زرنباد درونج لولو
مشک از هریک نیم درم کافور یکدانگ و نیم و در نسخه بعضی جندبیدستر مرجان کهربا ابریشم از هریک یکدرم
برشعثا ابی برکات منقول از خط استاد انوری مرحوم حکیم محمد باقر طاب ثراه و گوید بهتر از همه برشعثا
ص بزرالبنج فلفل سفید از هریک بست درم افیون ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا سنبل الطیب عود سلیخه زرنباد
بهمن سرخ و سفید از هریک دو درم عود بلسان چهار درم جندبیدستر ده مثقال خشخاش فرفیون از هریک
نیم درم روغن بلسان پنج مثقال اگر نباشد بدل روغن زیتون کنند **فلونیا** خاصه که حکیم محمد باقر طاب
ثراه ترتیب داده در جمیع امزجه موافق است ص بزرالبنج فلفل زعفران مصطکی جدوار عنبر مشک
بیشب مروارید ورق طلا یاقوت لسبد لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید
درونج کندر اگر ترکی پوست بیرون پسته از هریک دو مثقال کهربا ورق نقره زرنباد درونج بسباسه از
هریک چهار مثقال عود قماری ساذج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب
بلسان خولنجان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر خصیة الثعلب ریوند چینی غاریقون دارفلفل سلیخه
حماما فطراسالیون مرکی میعه سایله [illegible] از هریک سه مثقال ابریشم صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گلسرخ
خشخاش سفید مغز چلغوزه مغز نارجیل از هریک پنج مثقال مغز تخم خیار مغز تخم خربزه از هریک ده مثقال افیون صد
مثقال عسل سه وزن ادویه **فلونیا مجرب** قریب الاعتدال موافق امزجه حاره و بارده که حقیر ترتیب داده
است و مسمی بحافظ الارواح نموده بزرالبنج ده فلفل سفید ده افیون فارسی ده زعفران پنج کشنیز خشک
پنج صندل سفید سه دارچینی سه مثقال طباشیر سه مثقال سنبل الطیب سه مثقال گلسرخ خشخاش سفید چلغوزه نارجیل
از هریک سه مثقال زرنباد درونج از هریک دو مثقال گل گاوزبان بسباسه دو مثقال عود قماری ساذج هندی
حب بلسان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر از هریک دو مثقال اهلیلج پرورده
هفت مثقال دارفلفل سلیخه اسارون قرنفل زنجبیل رازیانه انیسون قرنفل افیون پوست ترنج پوست پسته ورق
نقره از هریک دو مثقال مشک نیم مثقال عنبر اشهب دو مثقال **فلونیای محمودی** افیون بست فلفل سفید
بست مثقال سنبل الطیب دو مثقال اسارون دو مثقال تخم کرفس شش مثقال بسباسه دو مثقال زعفران
گلسرخ از هریک شش مثقال مشک نیم مثقال عنبر یکمثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره صد عدد هیل دارچینی
مصطکی ریوند چینی زنجبیل افتیمون از هریک دو مثقال **برشعثا** ابی برکات که مرحوم ظهیرالدین عمادالاسلام فار
سی فرماید که از خط ابی برکات نسخه نموده ام و حقیر تجربه نموده و بهترین نسخ است جهت دفع سمومات حیوانی و نباتی
جهت صداع و دوار و ظلمت بصر و آواز گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن کار

قلب و قوة حفظ و دفع نسیان و گداختن بلغم و صفای صوت و جهة سهر و سباتی و سبات سهری و از قولنج و نجش
و برودة معده و جگر و گشودن سده جگر و تقویة آن بر طبیخ خون و نافع است جهة ربو و انواع استسقا و سستی
بدن و کثرة عرق و بوی بد او و تقویة جماع و زیاده میکند حرارة را و زیاد میکند کسل و تثاوب و تمطی و استرخا
و انواع اعیا را و جهة تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول نافع و ریگ مجتمع را منحدر میسازد و جهة رفع
وسواس سوداوی و وحشت و سوء مزاج بارد و درد معده و قلت هضم و دیر شدن غذا نافع و قدر شربت او یک
یک مثقال و اقلش یک دانگ و صاحب سل مقدار نخودی باب گرم بنا شتا و وقت خواب بنوشند در زمان بارد
پانزده روز و در زمان حار سه روز یکبار باب گرم و روغن بادام شیرین و نبات و حذر نمایند و رفع قولنج خشک
و سوداوی صاحب صداع بارد مقدار حبه با آب مرزنجوش کند و همچنین سعوط نماید صاحب لقوه که در امراض حلق مقدار
حبه بدهن گرفته آهسته آهسته ابتلاع نمایند و در سرفه کهنه و تازه بلغمی بعصیر مرزنجوش مقدار حبه و جهة ضیق النفس و ربو
بلعاب زیره و اصل السوس و در وجع فواد و معا باب طبیخ و اگر متعذر باشد بطبیخ زیره و جهة وجع سپرز بماء الرطب
و خل خمر و جهة درد پهلو بشراب الاصول و جهة درد جگر با آب عسل و هرگاه از ماده بارده باشد و اگر از سده
باشد بماء الاصول و جهة سیطون بماء الاس هرگاه ضبط شکم خود نتواند کرد و جهة درد تهیگا بابی که گرم شده
باشد در آفتاب در تابستان و در زمستان بجلاب بیگرم و جهة تهای بالرز هرگاه با او وجع فواد باشد و جهة
تپهای مرکبه بمطبوخ انیسون و جهة زحیر با آب بزرقطونا و باب بیگرم و جهة حصاة باب سداب یا آب ورق توت
و جهة بیماری که خواب نکند بطبیخ خشخاش و جهة بواسیر بماء الکراث و جهة ثقل لسان حب باب سماق و جهة عسر البول
باب کاسنی و جهة جماع بماء الحمص المطبوخ و جهة نقرس حبه هر روز فرو برد و جهة زنی که نزاید و نفاس تمام
نشود با آب حلبه و جهة سم باب بحر مل و جهة کسی که افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی و جهة کسی کافور خورده باشد
بطبیخ عود بماء الورد و جهة گزیدن عقرب بعسل و جهة گزیدن افعی حبه هر روز هر چند قی کنند تا [illegible]
ساکن گردد و علامت دیرین آنست که مار گزیده وقتی که پاک شود از سم خوابش میبرد و همچنین و [illegible]
و جهة ماده که در گرده بهم رسیده باشد بطبیخ نخاله و ز بد و جهة رفع زیادتی خون حیض باب سماق
خون حیض بطبیخ عناب و مویز و جهة قولنج بطبیخ اصل السوس نافع است صفت آن دار فلفل [illegible]
سلیخه حب بید بستر از هر کدام چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل از هر یک د[illegible]
اوقیه و نیم زعفران پنج درم انیسون پانزده مثقال تخم کرفس بزر البنج از هر کدام پانزده مثقال
دو مثقال و نیم قسط فو اسارون از هر یک ده مثقال و نیم زنجبیل فو پنج جندبیدستر از هر یک
بلسان یا روغن بلسان مرزنجوش زیتی ده مثقال عسل بقدر چهار صد پنجاه مثقال تریاق [illegible]

از ملا ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی شاگرد ابی برکات که مرموز نوشته و تصریح نموده که بخط مصنف مقابله کرده ام فلفل سفید و سیاه بزر البنج افیون زعفران فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا عسل دو وزن ادویه بعد از شش ماه استعمال نمایند و منافع ان و طریق شربتها و در هر مرضی بوجهی است که در بر شعثا سابق نوشته شده و در بعضی نسخه فلفل منحصر است در سفید او در نیصورت البته بال بیرودة خواهد بود و با فلفلین مایل بحرارة فافهم نسخه دیگر که از ظهیر الدین نقل شده و مکرر بتجربه حقیر رسیده است و در اکثر خواص بهتر از مشرودیطوس است و بجهة بت ربع مکرر بتجربه رسیده است ص میوسایله کما دریوس مرصاف زعفران جنطیانا از هر یک پانزده طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جند بید ستر غاریقون از هر یک اقاقیا هوفاریقون فطراسالیون از هر یک دو قصب الذریره دارشیشعان حب البلسان عصاره لحیة التیس از هر یک پنج زراوند طویل ریوند چینی اسارون حماما جعده روغن بلسان از هر یک دو و سه و نیم و بدل روغن بلسان زیت العتیق است دو چندان و با دو وزن عسل سرشند مخلص اکبر که بوی تا سوطیر او با لفعل مخلصه نامند جهة درد سر کهنه و نقرس و صرع و وسواس و فالج و تبهای که با نوبه و سرما باشد بکته صوت و درد چشم که از رطوبه باشد سعوط نمایند از دو الکحال النمامیه و جهة درد دندان و گزیدن هوام و درد شش و پهلو و شر اسیف و جگر و احتباس بول و تنقیه مثانه نافع و جهة منع نزله با ماء العسل بنوشند و در قی کردن خون با ب بار تنگ یا آب عصی الراعی و درد معده و ریاح غلیظه با بی که در و تخم رازیانه جوشانیده باشند و در دهای صعب ده و ورم ان و بدی فکر و توحش سوداوی و رعشه و درد سپرز بدستور و طلای و بر قضیب مهیج باه و مقوی قضیب حقنه او بقدر نیم م با اب طبخ حلبه جهة درد شکم که از برودة باشد مفید است و انچه او زان بتجربه نوشته شده موافق مجربات ابوی رحمه الله است ص فرسلیجه دقاح اذخر از هر یک وقیه و نیم جند بید ستر فطراسالیون از هر یک پانزده مثقال و در بعضی نسخ دوازده مثقال تخم کرفس دو وقیه سیسالیوس یکمثقال قسط اطر دارچینی اقراص ذریره مسعوبیه بلسان از هر یک شش مثقال فلفل ابیض دوازده مثقال دار فلفل چهار ده مثقال افیون ده مثقال زعفران حماما از هر یک چهار مثقال قند شربت تا یکدرم و در بعضی نسخها انیسون ده مثقال دار فلفل چهار مثقال سنبل چهار مثقال و در بعضی نسخه سنبل الطیب هفت مثقال است قرص اذرمصو و دیا قراص مذکور است در ازی بقدر شش مثقال ترتیب داده بی اختلاف ادویه و اوزان قسط المر یا نخواه فلفل سفید قرنفل از هر یک دو دانق نوه چهار حبه دارچینی مصطکی زعفران از هر یک چهار دانگ سنبل الطیب سانج از هر یک یکمثقال مرصاف چهار دانق حماما دارشیشعان قصب الذریره از هر یک دو دانق با شراب یا قایم مقام قرص کنند معجون بریع از مجربات حکیم عماد الدین محمود فرموده که چون روز نوبه دو ساعت

قبل از تب دو نخود تا نیم مثقال بتناول نمایند الیه درست. نوبت قطع کند و مسمی است بحب لولو حبید
حلتیت قرنفل دارچینی شونیز فرصاف میعه سایله از هریک سه درم افیون سه درم مقل از هریک یک درم
عسل بوزن جمیع سرشتند معجون ربع دیگر منقول از محمد زکریا رازی و او نیز فرموده که زیاده
از چهار نوبت احتیاج نمی افتد و قدر شربت بدستور معجون سابق است تریاک کهنه هفت درم زعفران
قند از هریک چهار درم سلیخه حلتیت از هریک دو درم میعه جند سنبل از هریک هشت درم قسط سه درم
عسل بوزن جمیع سرشتند نسخه دیگر از مجربات ابوی رحمة الله علیه است که در قطع تب ربع
بعید بلیت و وقت استعمال و قدر شربت بدستور معجون سابق است ص اسارون کندر مرمکی
جند بیدستر میعه سایله بزر البنج افیون بالسویه بعسل کف گرفته مثل جمیع سرشتند ایضا من مجربات کوکنار
بقدر مزاج و عادت هرکسی باده دانه فلفل کوبیده جوشانیده بنوشند للربع البلغمی المجرب
قسط لب جوز از هریک دو مثقال ثوم نصف مثقال توکل قبل النوبه فنجنوشش قابض جهت
اسهال بواسیری مجربست تخم خشخاش تخم مورد بلیله از هریک سه مثقال مجموع را بو دهند املج انجبار بلیله سیاه
هریک سه مثقال خبث الحدید مدبر با عسل و رب به بالمناصفه دو وزن ادویه سرشتند شربتی دو مثقال
معجون اعظم که اسود نامند و در کامل الصناعه مسمی بکندری است جهت قطع اسهال فرمن بغایت نافع
است ص جند بیدستر افیون بزر البنج میعه سائله فرصاف اسارون زعفران کندر نانخواه بالسویه
بعسل سرشتند و در نسخه کامل طین ارمنی تخم کرفس سلیخه اضافه نموده اما معجون باهیه در استعمال
او شرط است که اغذیه نیز موافق باشد و تصرف نسبت بهر مزاجی در ادویه آن لابد است و انچنان
که در هر مزاجی هر معجون باهی موثر باشد از انجمله معجون لبوب است که از اسرار الاطبا تالیف شمس الدین
بن هلال اردبیلی که بغایت مقوی باه و دل و دماغ است و رنگ رخسار را نیکو گرداند و مداومت کننده آن
قبل از جماع و بعد از آن ایمن است از عرق النسا و نقرس و نقصان منی و امراض عصبانی قدر شربتش
از دو مثقال تا سه مثقال است و حقیر جهت معتادین افیون زعفران سه مثقال و نیز مایه شتر اعرابی [illegible]
و افیون ده مثقال و بزر البنج ده مثقال و بدل سقنقور ماهی و بیان کرده بغایت موافق گشته قدر شربت
از افیون و اراو نیم مثقال تا یک مثقال [illegible] خولنجان خصیة الثعلب بهمن سرخ و سفید
سرخ و سفید لسان العصافیر از هریک سه درم سقنقور ماهی سه درم حب البلسان فلفل [illegible]
مغز تخم خیار تخم گندنا تخم پیاز تخم شلغم تخم لوبیا تخم خشخاش سفید خسکدانه تخم تره تیزک تخم شبت
[illegible] تخم گندنا تخم بلوط [illegible] از هریک دو درم بارجیل

مغز حب الصنوبر کبار مغز حبة الخضرا مغز دانه بلبه کنجد مقشر از هریک هفت درم دارچینی قرنفل سنبل
الطیب اسارون بسباسه کبابه سعد قرنفل دار فلفل جوز بوا نار مشک عود عنبر اشهب زعفران از هریک
یکمثقال مشک دانگ و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج از هریک دو درم با عسل
سرشند مجرب و آزموده است **معجون چوب چینی** از نسخه مرحوم عماد الدین محمود جهته تقویه معده
و دل و دماغ و جگر و گرده و مثانه و باقی اعضا و تقویه باه و فربهی بدن وغیره ص ان بیخ چینی پنجاه
مثقال مروارید ناسفته دو مثقال ریوند افتیمون سنبل از هرکدام سه مثقال ایلا مصطکی عود قماری مایه شتر اعرابی
اسارون هریک سه مثقال ابریشم در ده ده مثقال گل مختوم سه مثقال صندل سفید و سرخ
از هریک پنجمثقال سکه صیدا ماهی روبیان هریک سه درم دارچینی قرنفل زنجبیل از هرکدام دو مثقال جوز
بوا بسباسه از هرکدام دو مثقال درونج زرنباد از هریک سه مثقال خصیة الثعلب پنجمثقال تخم خربزه
تخم خیار تخم شلغم تخم ترب تخم بوتیجه بهمن سرخ و سفید خسک مربی از هرکدام سه مثقال بوزیدان
سورنجان از هریک دو مثقال شقاقل ده مثقال کبابه چینی دو مثقال خولنجان قسط شیرین دو مثقال تودری
سرخ و زرد سه مثقال سعد سه مثقال ورق منشط سدس اجزا مجموع را بسایند و گل گاوزبان
بادرنجبویه گل سرخ دواله از هریک ده مثقال بجوشانند و صاف کنند و خشخاش سفید تخم خربزه تخم
خیارین تخم کاسنی تخم خرفه از هرکدام ده مثقال در آب مطبوخ شیره گرفته اضافه نمایند به شیره سیب صد
مثقال و انار شیرین صد مثقال و گلاب صد مثقال و قند دویست و بیست مثقال و عسل دویست و بیست
مثقال کرده بقوام آرند مغز بادام مغز فندق مغز گردگان مغز چلغوزه از هریک ده مثقال مانند مرهم کرده
در عسل حل کنند و اجزا را بان سرشند و حقیر ورق منشط را که جهت سرور است داخل نکرده و بیست
مثقال چوب چینی را جوشانیده آب او را با عسل بقوام آورده و ادویه را سرشته و نهایت در افعال
قوی تر شده نموده است **معجون مبهی** که جهته تولد نافع است اگر خلط غالب باشد اول تنقیه
نمایند و بعد از آن بیست یوم هر شب نیم مثقال زن و نیم مثقال مرد تناول نمایند و از مباشرت درین ایام
احتراز کنند و از مضرات باه پرهیز کنند ص بهمن سرخ و سفید چلغوزه قاقله کبار دارچینی از هریک ده
مثقال مروارید بسد فلفل زنجبیل قرنفل نارجیل سنبل بدل او نیز مایه شتر کنند سادج هندی برگ
قرنفل نیم وزن آن قرنفل بدل آن میتوان کرد و اگر سادج سیاه ضخیم ورق کنند و الا نصف سادج
قرنفل بدل کنند جوزبوا دو مثقال و نیم زعفران دو نیم مثقال با سه وزن عسل سرشته بعد از چهل یوم
استعمال نمایند **معجون مبهی** ابن جمیع مولف ارشاد گوید که نهایت مجربست و محلل ریاح غلیظ و مسکن

منقص و قدر شربتش تا چهار مثقال ص گل گاوزبان تخم ترتیزک از هر یک یکجزو و نیم سقنقور و اگر نباشد
ماهی روبیان بدل کنند نیز مایه شتر اعرابی یکجزو و سدس خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق مغز صنوبر
کبار تخم ترب شقاقل تخم شلغم از هر یک یکجزو و تخم انجره دارچینی نخود سفید مغز بادام کنجد مقشر خشخاش
سفید کندر از هر یک چهار جزو با شربت سیب دو وزن ادویه بسرشند معجون مبهی از مولف تذکره عجیب
الفعل است در برانگیختن باه و نعوظ و تقویة حرارة غریزی و فربه کردن بدن و تولید خون صالح و اصلاح
منی و رفع اذیت جماع و ضعف آن صفته آن نخود سفید پوست دار که در آب تره تیزک تازه
سه بار خیسانیده و خشک کرده باشند و خشک مسحوق را در سه مثل آن آب خشک تازه ترتیب داده
باشند از هر یک سه وقیه ترنجبین ده مثقال خولنجان دارچینی از هر یک شش مثقال و یکرطل و نیم عسل با نیم رطل
آب پیاز بقوام آورند و تخم ترب و تخم جرجیر تخم انجره از هر یک یک اوقیه عاقرقرحا زنجبیل از هر یک
نیم وقیه اضافه نمایند و هشت قیراط پادزهر و نیم درهم زعفران و شش قیراط مشک را در گلاب حل
کرده بدان سقیه کنند و هر گاه قوی تر خواهند مغز گردگان حب صنوبر نارجیل تخم شلغم مغز بهمن سرخ
و سفید تخم رطبه تخم کتان از هر یک یکوقیه قسط شیرین قرنفل انیسون فلفل سقنقور و اگر نباشد نیز مایه شتر
اعرابی و یا ماهی روبیان از هر یک سه مثقال زرده تخم مرغ مغز سر گنجشک از هر یک بیست عدد اضافه نمایند
قدر شربتش تا دو درهم است معجون ثوم از تالیف اسحق که مولف تذکره ذکر نموده جلیل القدر و کثیر النفع
و نهایت مبهی است در مبرودین و مرطوبین و جهت رفع رطوبات و کل امراض بارده مثل فالج و نسیان و
سکته و رعشه و ضیق النفس و لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و سدد و تقویة
جگر و امراض مقعد و رحم مگر اختناق آن و جهته احتباس حیض و بول و نیکو کردن رنگ رو و برانگیختن
باه مایوسین نهایت مجرب و مضر جوانان و صاحبان مزاج حاره و مصلحش سکنجبین و شربت غناب
کردن روغن آن بر بدن جهته رفع اذیت سرما و شقاق پاشنه پا و قلع آثار و برقضیب جهته
نهایت نافع و قوتش تا چهار سال باقی است و شربتش تا دو مثقال و آن گرم است در سیوم
در اول یکرطل سیر کوبیده را با یکرطل و نیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و با یکرطل
بقوام آورند زنجبیل فلفل قرنفل دارفلفل دارچینی کبابه جوز بوا عاقرقرحا خولنجان از هر یک
زعفران یکمثقال روغن گل سرخ ده مثقال و اگر اخذ روغن آن خواهند قبل از آنکه با عسل بجوشانند
گل جوشانیده روغن آن را بگیرند بعد از آن با عسل بجوشانند معجون مبهی منقول از
باه و تولید منی نهایت آزموده تخم ترتیزک تخم بوتیجه مغز چلغوزه از هر یک ده مثقال زنجبیل

بوزیدان خصیة الثعلب از هر یک چهار مثقال حلتیت طیب شش مثقال روغن نارجیل ده مثقال
ادویه را بروغن نارجیل چرب کرده با شصت مثقال قند معجون کنند و اگر قند و عسل بالمناصفه باشد
بهتر است قدر شربت دو مثقال غذا قلیه زردک و تخم نیم بخت و امثال آن تناول نمایند معجون
راح المومنین که تالیف حقیر است معتدل مایل برطوبت جهة تقویه باه و استهای طعام و تفریح
مفید و نفع مسکند جهة خفقان و نزله و سوء التنفس و خفقان وغیره و اصلا ادرا مضرتی نیست و بتجربه رسیده ص
سان الثور خصیة الثعلب از هر یک پنج مثقال بهمن تخم جرجیر ده مثقال جوز بوا کبیرا
سوسن الاسمانجونی از هرکدام چهار مثقال ادویه را کوفته پنجاه مثقال پوست خشخاش را جوشانیده
صاف کرده و بست و پنج مثقال شیره تخمش را در و گرفته تفالش را بیندازند پس با عسل و آب و سیب شیرین
صد مثقال و آب زردک صد و پنجاه مثقال بقوام آورند پس ادویه را سرشته و نیم مثقال مشک بر او
بپاشند و اگر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران که بیخ افتی گویند و یا بیخ شبیبی بر گک تیرازی و امثال
آن بقدر لائق اضافه نمایند معجون سرور تالیف حقیر مبهی و مشتهی و هاضم و با نشاط و مقوی احشا و
مفرح و جهة سرفه و آلات تنفس نافع و در اوایل دویم گرم و مایل برطوبت و موافق اکثر امزجه جوز بوا
از هر یک شش مثقال با هم بکوبند و با دو مثقال روغن بادام زنجبیل را کوبیده چرب نمایند دارچینی اسارون
از هر یک دو مثقال عود قماری قسم نقل خولنجان بهمن سرخ و سفید انیسون از هر یک
یکمثقال خصیة الثعلب پسته دو دو مثقال شقاقل پست و پنج مثقال و اگر ربا باشد بهتر است کثیر انفاع خشک
از هر یک دو مثقال عسل کف گرفته هفتاد و پنج مثقال و دوشاب زردک هفتاد و پنج مثقال اگر دوشاب زردک
نباشد عسل را صد و ده مثقال باید کرد معجون قرص افعی جهة توالد و تناسل مجرب و بغایت مبهی و
مقوی و موافق بارد المزاج و پیران و حافظ صحت ایشان و جهة امراض عصبانی و رقت منی و نیکو کردن
رنگ رخسار و تقویه هاضمه و تفریح و رفع وحشت سوداوی نافع است ص خصیة الثعلب زنجبیل دارچینی
از هرکدام شش مثقال کبابه قرنفل دارفلفل از هر یک یکمثقال مغز فستق مغز بادام شیرین نارجیل مقشر
فندق مقشر از هر یک دو مثقال ابریشم مقرض اشنه انجدان میعه پسته اعرابی تخم کرفس تخم بونجه تخم
بادیان تخم کراث تخم شلغم تخم خیار قنبیط تخم جرجیر بوزیدان جدوار چلغوزه قاقله کبار و صغار تخم ترب خولنجان
... تودری سرخ و سفید بهمن سرخ و سفید تخم زردک مغز حب القلقل مغز بزر فلفل لسان العصافیر بصل
العنصل المشوی خسک عربی خردل زعفران عاقرقرحا از هر یک یکمثقال عنبر اشهب مشک از هرکدام دو
... زعفران ... ورق نقره دو ... یکمثقال قرص افعی عشر ادویه با عسل کف گرفته دو مثل ادویه

بشنید فصل پنجم در مفرحات مفرح عبارت از چیزی است که مشتمل باشد بر تقویه نفس که عبارت است
از روح حیوانی است و قوتها و فکر و تقویه آلات آن چه ادراک با نفس مجرد است و هر چند آلات قوی باشد
و از کدورت بعید و حواس باطنی و ظاهری صحیح باعث ادراک بیشتر میگردد و این تفریح بسبب هر یک از قوتها
بالانفراد میشود مثل شنیدنهای ملایم طبع از قوه سامعه و نیز بسبیل ازدواج میشود و هرچه نفس را
از مشاغل خارجه باز داشته مشغول بعالم تجرد و ادراک کمالات گرداند مفرح حقیقی است و هرچه باعث
ادراک لذات خارجی و محسوسه بحسب تقاضای هر یک از قوتها گردد مفرح مجازی و در آن هر چند
اسباب مجتمع باشد تفریح بیشتر خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج و عدم اخلاط ردیه که بدنی باشند لـ
سامعه ملایمات قوت سمع و دیدن مقبول باصره و آشامیدن لذیذ ذایقه و بوئیدن ملایمات شامه
و احساس کیفیات معتدله لامسه و ادراک صور جزئیه ملایمه حس مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیه موافقه
وهم و ترکیب مناسبه متخیله در آن و حفظ معانی جزئیه مانوسه حافظه و صحت قوتهای باعثه و محرکه و قوتهای
غاذیه و مولده پس در تفریح مفرحات وجود امور مذکوره شرط است و بحسب تفاوت اشخاص تقویه قوتها
بدنی متفاوت لهذا مفرحات متعدده ترکیب یافته است مفرح یاقوتی شیخ ابوعلی که در ادویه
قلبیه ذکر کرده فی الواقع ترکیب بسیار شریف است و مکرر فقیر و والد مرحوم تجربه نموده و باندک تغیری در بیان
و کمی موافق جمیع امزجه است و جهت توحش سوداوی انواع مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویه اعضای رئیسه
و جهت ناقهین و اکثر امراض معده و خفقان بغایت نافع است و صاف و مجرب استعمال میتوان کرد صفت
مروارید کهربا بسد مکلس یکدرم و نیم ابریشم مقرض سرطان محرق بحری از هر یک یک مثقال دیگر ابریشم سوخته
طلا دو دانگ ... پنج درم یاقوت یکدرم فرنجمشک تخم بادروج تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه از هر یک
سه درم بهمن سرخ و سفید عود هندی حجر ارمنی مغسول لاجورد مصطکی سلیخه دارچینی زعفران ...
کبابه بسباسه از هر کدام یک مثقال افتیمون یکدرم و نیم اسطوخودوس سه درم جدوار یک مثقال اگر
زرنباد عوض او بقدر سه مثقال کنند درونج رومی دو مثقال تخم کاسنی پنج درم تخم خیار چهار درم
ده درم گل سرخ چهار مثقال مشک دو مثقال کافور یک مثقال عنبر یک مثقال سنبل ساذج از هر یک دو درم ...
اصل و خمیره است گاه قرص کنند جهت معتدل المزاج قرصی یک مثقال و گاهی بعسل شکر ... سازند
جهت معتدل المزاج تغییر ندهند و اگر خواهند که بعد از تخمیر و امتزاج استعمال نمایند در ...
افیون ده مثقال ضمیمه بعد سحق هر دو باهم سوده داخل معجون نمایند و این زمان البته بعد از ...
استعمال نمایند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج مرکب است و ادخال جهت اصلاح افیون ...

است که مرکب باز بعد از ادخال افیون بر اعتدال خود باقی باشد و اگر کسی سوء المزاج حار غالب
باشد میباید که مشک و زعفران این ترکیب را نیم مثقال کنند و افیون کم کرده بدل او چهارم شاملی
نسطا یک م شاهتره یکمثقال و نیم کنند و درین ترکیب یک م گلسرخ و هشت م تخم خرفه و هشت م
طباشیر و دو م تخم کاهو و سه م صندل داخل سازند و باقی ادویه را بحال خود بگذارند و بقوام قرص
سازند یا معجون نمایند و اگر کسی سوء مزاج بارد غالب باشد واجب باشد که درین ادویه قشور
جوزبوا که بسباسه است و قشور اترج و عود بلسان و زنجبیل و فلفل از هر یک م چند بیدستر دو مثقال
کافور نصف مثقال کنند و اگر صاحب مزاج حار باشد یک شربت ازین ترکیب با یکمثقال طباشیر و ربسیب
بخورد و صاحب مزاج بارد شربتی از آن با السنوجی جبنه بخورد کافی باشد و احتیاج تغییر و تبدیل اصل این نسخه
نیست و مرحوم حکیم محمد باز میگوید که من بعضی از ملوک را علاج کرده ام در مرض مالیخولیا که منجر بجنا باشده
بود باین معجون و در نسخه معتدل این ترکیب یکمثقال یاقوت رمانی اضافه کرده ام نفع عظیم مشاهده شد
مفرح حار بهر خفقان بارد و مالیخولیا و وحشت و تقویه معده و اشتها و هضم طعام نافع است و موی
را سیاه دارد و رنگ رخسار را نیکو گرداند صفت بادرنجبویه قشور اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوزبوا
دانه کبار [illegible] مشک بسباسه بهمنان زرنباد درونج تخم بادرنجبویه تخم و بهمن با البسویه از هر یک دو جزو و مشک و عنبر نصف جزو طیلا
کابلی بیست عدد و املهی عدد دانه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید بعد از آن صاف نموده یکرطل عسل بریزند
و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل بماند بعد از آن عسل را به ادویه برابر کرده بسرشند شربت یک م تا دو م و این
نسخه انفع از نوشدارو است بهر مرطوبین و مبرودین مفرح بارد که مسمی بمفرح سیب است از
تالیف حقیر که جهت سدر و دوار و منع بخار بغایت مجرب است صفت گلسرخ ده مثقال زرشک بیدانه قرنفل از
هر یک سه مثقال صندل سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست بیرون پسته پوست ترنج از هر یک دو مثقال
کشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان از هر یک پنج مثقال با صد مثقال شربت سیب بسرشند شربتی دو مثقال ورق طلا
محلول و نقره محلول از هر یک یکمثقال الماس مقشر پنج مثقال فادزهر معدنی یکمثقال عنبر اشهب نیم مثقال و بعضی فرازنج
اضافه میشود مفرح بارد از ادویه قلبیه شیخ الرئیس رحمة الله و حقیر مکرر تجربه کرده جهت مجرورین بغایت نافع
بهر جهت سهر از دوار المشک بارد و یاقوتی است و جهت ناقهین و تپ دق و خفقان حار و دفع بخار
سوداوی سوخته بغایت موثر است صفت تخم کاهو تخم خرفه مقشر تخم کدو مقشر تخم خیار مقشر از هر یک سه مثقال
زرشک سه مثقال لولو بسد کهربا سرطان نهری محرق ابریشم مقرض از هر یک یکمثقال صندل سفید دو مثقال
ری درونج زرنباد بهمن سفید از هر یک یکمثقال و دو دانگ هیل طباشیر از هر یک دو مثقال گلسرخ

پنجمثقال زعفران نیم مثقال کافور یکمثقال مشک دانگی عنبر دو دانگ لسان الثور سه مثقال و نیم رب کرنب
ل و اگر یافت نشود دو مثقال حب ریحان بوده والا دو مثقال صندل سرخ ادویه کوفته را مرکب سازند و یا معجون نمایند بر بسیب
دانار و بهٔ بالسویه بقدر آنچه ادویه را معجون توان ساخت **معجون سوسنبری** از جمله نفایس مفرح و مقوی
و مساویست اجساد و ارواح او نافع است مطلق امر جدا را در هر وقت و اعاده میکند قوی تشنگی قطرا و ارواح
که نقصان یافته باشد بمرض یا بمسهل یا به سم یا از غیر آنها و جهت خفقان و رعشه و استسقا و یرقان و سوء هضم
و برانگیختن باه نافع و ساکن میکند درد نقرس و مفاصل را و معتدل است و گویند گرم است در اول و بیافته
اند در و ضرری ص آن زرنباد درونج بهمن سرخ و سفید بادرنجبویه از هر یک ده مثقال زرشک شش
مثقال وج عود قماری از هر یک پنج مثقال نعناع خشک سوسنبر دارچینی کشنیز مقشر جوز بوا نقره محلول کهربا
زعفران از هر یک دو مثقال بسباسه یاقوت از هر یک یکمثقال بعد از سحق بلیغ ادویه معدنی و بیشتا دو مثقال
بدستور جب از کلایت نزده مثقال عرق بید مشک آب سیب عرز نجوش آب گاوزبان از هر یک شانزده ل
در بهار یکشب بخیسانند و در زمستان دو شب و دویست و پنجاه مثقال عسل کف گرفته که سه وزن ادویه است
اندازند و بعد از آن دویست پنجاه مثقال شیر تازه بجوز عسل دهند و بدستور با عسل که بیست و پنج مثقال
باشد و روغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد گردد و بعد از آن از سر آتش بزیر آورده ادویه را اضافه نمایند و باز
در آتش گذاشته اندکی بجوشانند و بکشتی با تیل بگذارند و اگر روز دیگر مشاهده نمایند که آبی باز مانده
با آتش نرمی که بجوشش نیاید و بخار بر طرف شود آنگاه ادویه معدنی که نقره و کهربا و یاقوت است اضافه کنند و شیخ
نسخه میفرماید که پادزهر اگر معدنی باشد دو مثقال و اگر حیوانی باشد از ده قیراط در گلاب حل نموده و تسقیه نمایند
یکسیم او درشتاره و کیفیته برابری با یکمن خمر میکند با وجود سلامت حس و صحت ادراک و قدر شربتش تا دو مثقال
است و قوتش تا بیست سال باقی است جهت حفظ صحت ناشتا تناول نمایند و بجهت قوة باه شب و بجهت سموم با
رازیانه و بجهت خفقان با عرق گاوزبان **مفرح جالینوس** معروف بیطولاماخس یعنی جبار القلب
خفقان حار و صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و حمی و تشنگی و قطع خون
سموم نافع سرد است در درجه سیوم خشک است در اول ص آن آمله در شیر خیسانیده یکهفته در گاو
گل گاوزبان تخم خرفه از هر یک بیست مثقال صندل سرخ و سفید و زرد پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب
ده مثقال بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست نارنج و تخم ابریشم مقرض کهربا
مثقال مرجان مروارید از هر یک سه مثقال طلای نقره محلول یاقوت زهر از هر یک دو مثقال با
ریباس و شربت انارین از هر یک یکوزن سه شنبه **مفرح اعظم** معتدل است و بهترین

عضوی نافع است و دیرین مفرح سرور و ترکیب بسیار است و خون را صاف میکند و کسل و بلادت
را زایل میگرداند و قوتش تا یکسال باقی است و شربتش یکوقیه آب شیرین ده رطل که در و اطفای
آهن تافته و طلا و نقره نقدری که میسر باشد و قرنفل بسباسه افتیمون قاقله کبار صندل سرخ از هر یک
هفت مثقال کوفته در خرقه بسته با سی درم ابریشم خام بگدازند در آن آب تا ده روز بماند پس
بجوشانند تا ربعش بماند پس صاف نموده با مثل او شکر و مثل او آب سیب یا شربت سیب بقوام آورند
و اضافه کنند بادرنجبویه و تخم ریحان و تخم بادرنجبویه هر یک ده درم و از آتش بردارند مفرح ابریشم
جهة اخلاط سوداویه و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویة حواس و زیادتی سرور
و نشاط بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافع است گرم است در اول و
در دویم معتدل است و قوتش تا سه سال باقی است و قدر شربتش دو درم ص افتیمون اسطوخودوس
هلیله کابلی سلیخه اسارون قرنفل از هر یک چهار مثقال زرنباد درونج فرادید درست کهربا مرجان
بهمن سرخ و سفید و سادج سنبل قاقله کبار زرنباد از هر یک سه درم حریر محرق دو درم زنجبیل دار فلفل مشک
از هر یک یک درم با عسل کف گرفته بسرشند و بعضی بوزن اجزای این مفرح را بعنبر اشهب با مفرح سهل الوجود سالیق
تعبیر و وزن سرشته با زیادتی فادزهر معدنی سه مثقال و عنبر اشهب دو مثقال و ورق طلا یک
مثقال و ورق نقره دو مثقال و انار تبدیل نموده است و مسمی بمفرح ابریشم کرده و در
اقسام بانیه بیان شده است و تخلف نمیکند مفرح حار کثیر المنافع جهة امراض بارده
هر قسمی که باشد و جهة جنون و وسواس و تقویة اعضای رئیسه و تفتیح سده با لخاصیة نافع است گرم
در سیوم و خشک در دویم و قوتش تا دو سال باقی است و شربتش یکمثقال ص اشنه اظفار
الطیب مشک زرنباد کسیره ترقه قرنفل دارچینی سنبل الطیب از هر یک مثل نصف اجزای سعد
زعفران از هر یک وزن ربع اجزاء با عسل بسرشند مفرح بارد جهة اصلاح امراض حاره
ابخره و تعدیل مزاج جگر کرده و در سیوم سرد و قوتش تا دو سال باقی است و شربتش تا دو مثقال
خشخاش سفید کشنیز خشک تخم خرفه از هر یک ده مثقال طباشیر گل سرخ لسان الثور از هر یک
و نیم عصاره زرشک طین مختوم از هر یک یکمثقال با عسل یا نبات بسرشند مفرح زمرد
از اعظم مفرح جهة امراض حار بغایت نافع است و در منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج

واعضای رئیسه و نزلات حاره بغایت نافع است صفت آنکه بگلاب پرورده باشند خشخاش
سفید تخم خرفه کشنیز خشک از هریک بیست مثقال مغز تخم هندوانه و تخم خیار و تخم کدو و گل مختوم یا داغی
ابریشم بهمنین پوست ترنج گل گاوزبان فادزهر معدنی بلیلا نیز از هریک پنج مثقال عصاره زرشک
تخم کاهو مقشر ریشه سنگ مریخ کهربا نیلوفر کبود از هریک دو مثقال زمرد ورق طلا و نقره از هریک
دو مثقال مشک کافور از هریک نیم مثقال عنبر اشهب یکمثقال با شیره ترنجبین و شیر خشت و شربت سیب
و امثال آن چهار صد مثقال سرشته دو بعضی از نسخه مروارید کهربا مرجان از هریک چهار مثقال و ورق
طلا و عنبر دو مثقال اضافه نموده است باب دویم در اقسام حبوب و آن مخترع قدماست
و منقسم باقسام معاجین است مسهله او را تا دو ماه قوه باقی است و بعد از آن ضعیف میشود و مسهی
و مقوی آن که مشتمل بر ادویه کبار و ذو الخاصیة باشد تا یک سال و افیون دار تا دو سال و آنچه
مشتمل بر ادویه کبار نباشد بعد از یکماه ضعیف میشود حب تار مشک سهل و سریع الاثر است جهت
تحلیل ریاح و تقویه معده و رفع قولنج و درد معده که از اصابت بلغم باشد بغایت مجرب است و حکیم دو شب یکبار
میفرماید صفت آن مصطکی زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل تارمشک از هریک یکمثقال و
یکدانگ سقمونیای مشوی هفت مثقال شکر طبرزد هفت مثقال حب ریوند جهت استسقاء
زقی که با حرارة باشد صفته ریوند عصاره غافث تخم کاسنی غاریقون مازریون شحم حنظل یک و
نیم حب الذهب و این موسوم است بحب الصبر از تراکیب شیخ الفضلا حسین بن عبدالله
بن سینا است جهت حفظ صحت و تنقیه اخلاط ثلثه از سر و بدن و ضیق النفس و درد پهلو و پشت و بادهای
باصره و هضم طعام و ادرار و رفع بخارها و بالجمله مداومت او مغنی است از جمیع ادویه و قدر شربتش تا دو
مثقال صفت صبر سه درم هلیله کابلی دو درم گل سرخ پنج مثقال زعفران سقمونیا کتیرا اسفید از هریک
سه درم عنبر ورق طلا از هریک چهار قیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید از هریک سه قیراط و مولف
تذکره جهت بلغمین و اصحاب ریاح عود و سنبل الطیب اسارون از هریک چهار درم زیاده نموده و جهت مفاصل
و عرق النسا و مثل آنها غاریقون اشق تربد انزروت عاقرقرحا سورنجان از هریک سه درم و جهت صفرا از
اصل نسخه هلیله زرد افسنتین از هریک پنج درم و جهت بخار دماغ مرزنجوش و کشنیز از هریک پنج درم و جهت ضعف جگر
اشنه بدل مرزنجوش و کشنیز و جهت سودا با اصل نسخه لاجورد یا حجر ارمنی نیم درم کرده ادویه را کوفته

باگلاب و عرق بید و کرفس و رازیانج حب بازند و قوتش تا دو سال باقیست حب الایارج منسوب
با بن ماسویه نافع است جهت امراض دماغی خصوصاً بلغمی را و تنقیه دماغ کند و تندی باصره بیفزاید صبر ایارج فیقرا
شش درم هلیله زرد پنج درم تربد چهارم افتیمون ملح هندی از هریک دوم و نیم غاریقون دو درم تخم حنظل یک درم و در
صفرا و سقمونیا بقدر حاجت اضافه نمایند قوتش تا دو سال باقی است و شربتش یکمثقال حب اسطمخیقون
منقی اخلاط بارده است جهت تنقیه اخلاط و حفظ صحت و رفع وسواس و امراض سوداویه و خفقان و ضعف
معده و گرده نافع حص صبر پانزده مثقال بسفایج افتیمون از هریک شش مثقال سقمونیا غاریقون شحم
حنظل از هریک سه مثقال سنبل سلیخه زعفران حب بلسان ملح هندی اسارون عصاره افسنتین عود مصطکی
پنج اذخر زراوند مدحرج دارچینی از هریک یکمثقال و بعضی اوقات ایارج زیاده کرده اند حب النفط
منسوب بجالینوس و اقوی الفعل است و نافع جهت هر مرض بارد مثل فالج و لقوه و بادها و نقرس و قولنج و
امراض معده و عرق النسا و مفاصل و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا دو درم و رازی نقل کرده که
سفر جلی است و مصلح او زیت و اسحق نقل کرده که تفتیح بواسیر میکند و مولف تذکره بر این است که این
اصح است از اول و مصلح او کتیرا و ماء العناب است صبر پانزده درم هلیله اصفر تخم هرمل افتیمون صمغ سداب
اگر یافت نشود دو چندان و اشق جاوشیر مقل ازرق بسفایج تخم حنظل خربق سفید [illegible] انزروت از هریک بیست درم
و در بعضی نسخه تربد عود اصل السوس از هریک هفت درهم کرده اند اگر افراط بلغم نباشد نباید کرد و همچنین اگر
سوداویه نباشد افتیمون را داخل نباید کرد و اگر حلتیت و حب الغار را اضافه کنند در صورتی که مریض با[illegible]
نباشد جایز است ادویه را با نفط سفید حب بسازند و اگر شیطرج و قاقله و بوزیدان و سورنجان و
ایارج از هریک پنج درم داخل نمایند جهت اوجاع بارده خصوصاً نقرس نفعش عظیم خواهد بود حب السعال
از صاحب تذکره است و مجرب دانسته که در دهان نگهدارند تخم کدو تخم خربزه تخم خیارین تخم خشخاش
از هریک یکجزو نشاسته صمغ عربی کتیرا رب السوس زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق
[illegible] بزرگتان هریک نصف جزو حب بسازند پس اگر در شش و سینه قرحه باشد باید ا[illegible]
چهار جزو حلبه سه جزو زوفا دو جزو و نیم پرسیاوشان دو جزو و الرب السوس [illegible] پس گل ارمنی و گل مختوم از هر[illegible]
همه را با مثل آن شکر بلعاب تخم مرو و بزرقطونا و ریحان در روغن بنفشه حبها بسازند و اگر بعصاره
بسازند در تلیین طبیعت و صاف کردن آواز ابلغ خواهد بود حبی که نافع [illegible] جهت امراض [illegible]

مثل جذام و داء الثعلب و داء الفیل و داء الحیه و اخراج فضول بلغمیه و قوتش تا دو سال باقی است گرم است در
دویم خشک در اول شربت او یک مثقال است بآب گرم و مضر جگر و مصلحش انیسون و مضر گرده و مصلح آن کتیرا
حب تربد دوازده مثقال صبر دوازده مثقال افتیمون چهار مثقال بسفایج انزروت از هر یک سه مثقال عصاره
افسنتین ملح هندی شحم حنظل سقمونیا از هر یک دو درم بآب حب نمایند **حب الدیدان الطوال**
برنگ مقشر بلیلج اصفر ایارج از هر یک پنج مثقال تربد ابیض سه مثقال فانید مثل ادویه شربتش تا شش درم بآب گرم
حب قوقایا مستعمل ابی رحمة الله ایارج فیقرا شحم حنظل سقمونیا بلیله زرد اسطوخودوس تربد
سفید حب ساخته یک مثقال و نیم را تناول نمایند **حب قوقایا** جهت تنقیه دماغ و امراض بارده آن
بغایت مجربست و قوقایا بلغت یونانی بمعنی حاذق وسط و چون این حب جذب مواد از همه جا میکند لهذا مسمی
باین اسم شد صبر افسنتین مصطکی غاریقون بالسویه از هر یک یکجزو شحم الحنظل سقمونیا یک نیم جزو **حب**
منتن جهت فالج و رعشه و امراض بلغمی بغایت نافع است حب ایارج فیقرا ده مثقال شحم الحنظل قنطوریون
دقیق عصاره قثاء الحمار فرفیون جند بیدستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خردل از هر یک یک مثقال
صمغ را در آب سداب حل کرده حبها بسازند و دو مثقال و نیم قدر شربت است **حب افتیمون**
جهت اخراج سودا کسی که قادر بر شربت مطبوخ نباشد افتیمون دو مثقال بسفایج غاریقون از هر یک یک مثقال
خربق اسود ملح هندی از هر یک نیم مثقال اسطوخودوس هفت مثقال ایارج ده مثقال شربت دو مثقال **حب**
الشبیار این حب را شبیار از جهت نامند که وقت استعمالش شب است جهت تنقیه سر و دل از سودائی
که متولد از بلغم باشد حب تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس بلیلج کابلی هلیله یکجزو ایارج فیقرا یکجزو و نیم عود هندی
نیم جزو شربت از یک مثقال تا دو درم **حب الشبیار** نوعی دیگر جهت تنقیه دماغ و قلب از سودائی که متولد از صفرا باشد
حب تربد افتیمون سنا مکی شاهتره از هر یک یکجزو هلیله زرد یکجزو و ثلث صبر دو جزو لاجورد دو ثلث جزو گل سرخ
مثل او مصطکی یکجزو و ثلث بآب سیب شیرین حبها بسازند شربتش تا چهار درم **حب الشبیار** نوعی دیگر جهت تنقیه
دل و دماغ از سودائی که از نفس سودا بهم رسیده باشد هلیله کابلی افتیمون از هر یک یکجزو فیقرا یکجزو و نیم اسطوخودوس
دو ثلث جزو خربق اسود ربع جزو مصطکی عود بسفایج از هر یک نیم جزو حجر ارمنی مغسول ثلث جزو بآب سیب شیرین
حبها سازند شربتش از یک درم تا یک مثقال **حب** جهت سپرز مجربست با ماء العسل و امثال آن بنوشند منقول
تذکره پوست بیخ کبر ریوند صینی زرد مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون ملح هندی با عرق بید حبها ببندند
شربتش یک مثقال **حب مقل** از مجربات والد مرحوم جهت صاحب بواسیر که از اعتقال طبیعت در آزار باشد
آمله مقشر پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله تخم گندنا مکی پنج جزو مقل ازرق

مقل ازرق چهار جزو نفل را نیکو کوب کرده در آب گندنای ناشسته بخیسانند دیگر در هاون بکوبند که مثل مرهم
شود ادویه را دران سرشته حبی بمقدار نخودی بسازند و هر روز در خلای معده نه عدد تا پانزده عدد فرو برند
و از چیزهای سوداوی پرهیز نمایند حب فالج از تالیف والد مرحوم جهة کسی که در جانب راست فالج بهم رسیده
و قادر بر تکلم نباشد و زبانش ثقل بهم رسانیده باشد مجرب است تربد ابیض شش مثقال حب النیل سورنجان از
هریک سه مثقال ایارج فیقرا شش مثقال شحم حنظل دو مثقال شیطرج بوزیدان وج عاقرقرحا دارفلفل از
هریک یکمثقال و نیم سکبینج جاوشیر مقل ازرق فربیون جندبیدستر از هریک نیم مثقال ادویه را کوفته و بیخته و
صمغها را در آب گندنا حل کرده با ادویه سرشته حبها بسازند و شربت سه م با آب گرم حب الافاویه
کثیر الصبر جهة مره سودا و صفرا و بلغم متولد در معده و غشی که از و عارض شود دارچینی قصب الذریره حب البلسان
فقاح الاذخر سلیخه قرنفل از هریک دو اوقیه نیکو کوب ساخته بست و دو رطل آب باران در او ریخته بپزند تا نصف باقی ماند
بعد ازان صبر سقوطری را یک رطل بگیرند و باین آب بشویند و صاف کنند دو مرتبه یا سه مرتبه تا باقی نماند مگر ثفلی
از صبر که احتیاج باو نباشد پس در آفتاب خشک کرده هریک از زعفران و مصطکی و مر صاف یکوقیه در و ریخته مثل
نخود حبها بسازند بعد ازان که در آب خمیر کرده باشند قدر شربت سه م با آب گرم حب شیطرج جهة درد مفاصل
و عصب و فالج و لقوه و احتباس طمث تربد ده م صبر بیست م زنجبیل خردل ابیض از هریک دو م دارفلفل فلفل عاقرقرحا
از هرکدام یک م شیطرج هندی وج از هریک دو م فانیذ چهار م با آب کلم حبها بسازند شربتش دو م و نیم تا سه م با آب
گرم حب الربیع هلیلج کابلی افتیمون از هرکدام چهار م عصاره غافث عصاره افسنتین از هریک دو م
صبر یک م با بیخ رازیانه دران جوشانیده باشند حبهای بزرگ سازند قدر شربت دو م تا سه م حب
الحلتیت للربیع هلیلج اصفر عصاره غافث مکه دو م حرف م حلتیت نیم با آب حبها سازند شربتش یک
با آب گرم حب الشفا جهة اسهال صفراوی مخلوط به بلغم و زرد آب صبر بیست و دو م افتیمون
دوازده م سقمونیا سه م سنبل سلیخه تربد مصطکی مکه چهار م زعفران سه م غاریقون شش م [illegible]
یک م با آب حب ساخته شربتش دو م با آب گرم حب السکبینج از جالینوس جهة امراض بارده [illegible]
قولنج و لقوه و فالج اهلیلجات ثلثه ابلج بلیله مکه ۶ م مقل زنجبیل دارچینی پنج ل فلفل دارفلفل [illegible]
سه ماشه مر تخم کرفس نانخواه وج سلیخه ۲ م شیطرج حب البلسان ۲ م مصطکی شانزده ل غاریقون [illegible]
شکر طبرزد ۲ م صبر سقوطری چهارده ل مقل را کوفته و آب گندنا بر و پاشیده بکوبند و باقی ادویه [illegible]
مخلوط ساخته مثل فلفل حبها ساخته شربتش یکمثقال و نیم تا دو مثقال با آب نیمگرم وقت خواب و باید قوه
معده را استعمال هرروز سه نمایند حب قیصر که حب هشتر گویند از معالجات بقراطی جهة تنقیه معده از رطوبات [illegible]

حب زیبق جهت منع سرعت انزال مجربست و مرحوم از جملهٔ مرحوم حکیم محمد باقر ص زیبق پنجدرم
با سیر کنند در هاون سائیده تا آنکه منحل شود و مخلوط بسازند با دو سه ل تخم هندی در ظرف آهنی
راسیر که بیرکرده زیبق را در و بجوشانند و از روانخت مسحوق سه ل اندک اندک در و ریخته بسته هاون
سائید تا ملغمه شود پس در کرباس سطبری کرده بفشرند آنچه در کرباس مانده باشد باب سرد بشویند
تا چرک از و زایل شود و مجموع را یک حب ساخته در وسطش سوراخی کنند ریسمان بند از سوراخ او گذرانند
باب لیمو انداخته یک شبانه روز تا منجمد شود پس بروغن بابونه انداخته باتش نرم طبخ دهند و در وقت
احتیاج در دهان نگاه دارند که ریسمان چه بیرون باشد و بلع نشود و در وقتی که اراده انزال داشته
باشند از دهن بیرون آورند **حب دیگر** که امساک منی بقوه تمام میکند و قوی النشاط و مسکر و منوم
و مشتهی و حقیر او را بموبرجه مسمی ساخته و مجربست ص زبیب صد دانه بیخ شوکران سه ل بزر البنج
سه ل کوفته و زبیب را بآن مخلوط ساخته در صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آنکه آب را تمام جذب
کند در وقت حاجت بقدر حب استعمال نمایند و اگر کیفیت او را قوی تر خواهند با برگ شیرازی که ورق
الخیال است بجوشانند **حب بذل** جهت درد سر مزمن و ضعف معده و جگر نافع و قاطع عادت افیون
است ماتوره سیاه یکمثقال زنجبیل دو مثقال ریوند سه مثقال حبی بقدر نخودی بسازند از یکی تا
دو سه عدد بقدر مزاج هر یکی میتوان خورد **حب عنبر** مخترع حقیر جهت نفوظ مجربست و بعد از شش
ساعت نفوظ می دردناد و از ده ساعت و چون بآب سرد خود را بشویند نفوظ برطرف میشود و چون
در دهان نگاه دارند عوض یک شبانه روز برطرف میشود و دهان را بسیار معطر میسازد و بسیار خوشمزه
است و جمعی کثیر جهت نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی بجهت این مرحبها ترتیب نموده اند هر یکی
بعلتی نمود بعضی زود آب میشود و بعضی بان ندک وقتی نرم میشد و بعضی بدمزه بود و این حب بتخمین طبع شده
و فی الواقع بعدیل است ص عنبر یا شتراء ای سه مثقال مشک یکمثقال عنبر اشهب نخته القلب خولنجان
از هر یک دو مثقال مصطکی قرنفل از هر یک یکمثقال بقدر مغز فندقی حب بسازند روزی یکعدد استعمال نمایند و
از عقب آن شراب یا شیر تازه یا آب تره تیزک یا آب نخود خام خیسانیده بنوشند و این حب تا نیم مثقال میتوان
خورد و مرطوب المزاج زیاده میل میتوان کرد **حبی** یکنخود و زیاده از انرا قبل از شراب استعمال نمایند صندل
سفید تخم کاسنی تخم کاهو گلسرخ تخم کرنب گل سه ل کافور دانگی با گلاب حب کنند **حب** جهت بواسیر
بوی و ریحی و قاطع خون و مجربست منقول از کامل الصناعه بلیله سیاه آمله بلیله تخم مورد از هر یک چهار
ایلیوا ۲ طراثیث ۲ گلنار ۲ مقل ۲ خبث الحدید مدبر برشته از هر یک دو مصطکی جوز بوا سنبل الطیب

قرنفل مکه یک تخم کنند تا سه اهلیلجات و تخم گندنا را در روغن زیتون بجوشانند و مقل را با آب برگ سرو حل
کنند و ادویه را با آن بسرشند و حب بسازند دو مثقال را با آب گرم بنوشند **حب سعال** جهت ضیق النفس
و سرفه دایمی سخت و تلیین سینه و تصفیه صوت و جهت ربو نافع است بادام شیرین تخم کتان بریان کرده کثیرا
حب الصنوبر الکبار صمغ عربی انیسون اصل السوس رب السوس فانیذ شکر بالسویه با اندکی عسل و آب رازیانه
بسرشند و حب ساخته در زیر زبان نگاه دارند **باب سیوم در اقراص** اقسام اقراص مثل اقسام حب
است و حد وسط سفوف و معاجین مخترع اندروماخس قدیم است و آنچه مشتمل است بر ادویه کبار رد
ذوالخاصیه و افیون دار قوتش تا چهار سال باقی است و مسهله وغیره اقسام آن در بقای قوت مثل حبوب اند
و حفظ قوت ادویه در قرص زیاده بر سفوف است **قرص افعی** در اول سیوم گرم و خشک و ملطف و مبهی
و مقوی حرارة غریزی و باد زهر سموم و جهت بقایای جذام و رفع تحلیل خلط محترق بطریق دفع بظاهر جلد نافع و
قوتش تا دو سال باقیست و بعد از ششماه استعمال نمایند و بعد از تحویل شمس بحمل افعی ماده را صید باید نمود
بلا فاصله ایام بعیده سر با دنبالش بسته بر تخته گذاشته بقدر چهار انگشت از سر و دو از دنبال بیک ضرب قطع نمایند و احشا
و پوستش را از او بیرون کرده با بشویند و با اندکی نمک و شبت در دیگ سنگین یا سفالی بجوشانند تا نضجه و مهرا
شود و پس استخوان او دور کرده گوشت او را با ربع او نان میده خشک در هاون سنگ با مرق آن بکوبند تا یکسان شود
قرصی بقدر یکمثقال بسازند و در روی [illegible] خشک کرده در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست
بروغن بلسان چرب کنند و اگر نباشد بروغن زیتون کهنه و باید افعی قوی الحرکه باشد و گردنش باریک و چهار
دندان داشته باشد که علامت مادگی است و اشقر و سیاه و ابلق و [illegible] بکار نمی آید **قرص اسقیل**
که از اجزای تریاق فاروق است جهت سموم و ربو و عسر النفس و جبر و کسر نافع و جهت استسقا بی بدیل است
[illegible] عنصل مشوی را در خمیر کوبیده و بوزن او آرد کرسنه با شراب ریحانی ساخته با روغن گل دست را چرب نموده
قرص بسازند و بدل شراب مثلث میتواند بود و اندروماخس حکیم اسقیل را دو وزن آرد کرسنه را یکوزن [illegible]
قرص اندروخورون که از اجزای تریاق فاروق است جهت گزیدن هوام و ادویه قتاله [illegible]
و تنقیه اعضای رئیسه و ضعف جگر و استسقا و تفتیح سده نافع و نسخ آن مختلف و بهترین نسخها از [illegible] است
که صاحب کامل الصناعه ترجیح داده و آن [illegible] قصب الذریره اسارون عود بلسان [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] فقاح اذخر زعفران از هر یک دوازده [illegible] مصطکی [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] باشراب یا [illegible] یا جمهوری [illegible] بسازند **قرص** [illegible]
الملک که مولف آن باسم پادشاه آنعصر تالیف کرده و جزو اعظم تریاق [illegible]

است مقوی معده و دماغ و جگر و با قوه تریاقیه و جهت علل بارده اعضاء رئیسه مفید بابونه سرخ و سفید
و سماق و بیدانه مرصاف اسارون افسنتین اشنه قصب الذریره عود بلسان بالسویه با شراب یا جهوری سیبی
یا مثلث یا نبیذ زبیب قرص سازند **قرص لک** که از جمله اجزای معاجین کبار است فلنجمشک که قوت باشد
نگرفته و لک مغسول دو جزو با شراب یا جهوری یا مثلث قرص سازند **قرص افرصمو** که از جمله اجزاء مخلصه است
که سوطیرا گویند ملطف و مفتح و جهت استسقاء و امراض جگر و سپرز و معده نافع و مفتح و محلل اورام بارده و جهت
دردسر بلغمی و نزلات قدیم بسیار موثر است حماما دار شیشعان قسط تلخ قصب الذریره فلفل سفید زرنبل
نانخواه از هر یک سه ل دارچینی مصطکی زعفران مرصاف از هر یک شش ل فوه یک سنبل الطیب فوج هندی از هر یک هفت
ل با شراب یا امثال آن نیز مذکورات قرص سازند **قرص اقروقوصما** یعنی قرص زعفران از جمله اجزای دواء
المسک لطیف است در خواص مانند افرصمو و بعضی هر دو را باین اسم نامند زعفران دارچینی مصطکی پنج سوس
اسما انجونی ساذج هندی از هر یک دو ل گل سرخ حماما قسط تلخ هر یک یک ل مرصاف چهار ل با شراب و مانند آن
به دستوری که گذشت قرص سازند **قرص قرفیون** از اجزاء مثرودیطوس است محلل و ملطف و مفتح و منضج
احشا و جهت امراض بارده اعضاء رئیسه نافع و با قوه تریاقیه است مو بیدانه چهار ل علک البطم چهارده ل مر
صاف اذخر هر یک دوازده ل دارچینی مقل ازرق اظفار الطیب سنبل الطیب سنبل رومی سلیخه اکلیل الملک سعد
حب البلسان هر یک سه ل قصب الذریره نه ل زعفران یک ل قفر الیهود دو ل و نیم صمغ عربی با شراب و امثال آن
خیسانیده قرص سازند و بعضی از قدما باسه وزن آن عسل معجون کرده اند **قرص طباشیر ملین** از تالیف
مرحوم میر عطاء الله جد حقیر است و بهترین نسخهای معمول حقیر است و جهت تبهای حاره و حصبه و آبله و تب دق و
حرقة البول و تشنگی و تسکین التهاب اخلاط محترقه و سعال ذوات الجنب مفید است گل سرخ سه ل طباشیر
تخم خرفه از هر یک پنج ل مغز تخم کدو و تخم هندوانه و تخم خیار و تخم کشنیز از هر یک سه ل کل نشاسته صندل سفید کتیرا ترنجبین
رب سوس نیلوفر زعفران با شیره جو قرص سازند و از یک مثقال تا دو مثقال بخورند **قرص طباشیر قابض**
جهت تبهای صفراوی و دموی و تشنگی و تسکین غلیان خون نافع است طباشیر سفید گل سرخ از هر یک پنج
ل صندل سفید سوده و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار مقشر دانه به رب سوس زرشک مقشر صمغ عربی کتیرا از هر یک دو ل
تخم بارتنگ سفید تباه و یک ل با ترنجبین قرص سازند و اگر تلیین بیشتر خواهند ریوند چینی غاریقون سفید از نیم
الی نیم مثقال **قرص طباشیر قابض** نافع تب ... منافع ملین است بالخاصیه استعمال
تخم خرفه بو داده گل سرخ صندل سفید سوده کلنار یا صمغ عربی بو داده کتیرا بو داده نشاسته بو داده
طباشیر تخم حماض بو داده زرشک اقوا ... ملاحظه نموده بعد کنید و بعد از آن

با آب زرشک قرص بسازند و در سایه خشک کرده یک مثقال را بیاشامند و اگر با اسهال دغدغه کبدی باشند
و خون تیز بسیار آید ریوند چینی کهربا بیخ مرجان سماق منقی انجبار اضافه نمایند **قرص ورد قابض** جهة
نزف الدم و جهة اسهال ذوبانی منقول از قانون و مجربست گل ارمنی طباشیر شاه بلوط تخم حماض مقشر
گلسرخ صمغ مقلو سرطان محرق بالسویه با آب به قرص ساخته استعمال نمایند **قرص ورد اخر**
جهة درد فم معده و حمیات بلغمیه گلسرخ شش م اصل السوس چهار م سنبل الطیب یک م با مفتیح بقدر
یک م قرص بسازند **قرص باریوس** جهة ایلاوس و جمیع انواع قولنج بسیار نافع است تخم کرفس انیسون
از هر یک هشت م افسنتین چهار م فلفل دو م مرصافی دو م دارچینی شش م مصطکی چهار م افیون یک م
جند بیدستر دو م با آب قرصها سازند بقدر یک مثقال **قرص کاکنج** جهة قروح کلیه و مثانه و تقطیر
البول و بول الدم بغایت مجربست منقول از جامع ابن الدوله افیون تخم کرفس بزر البنج نشاسته از هر یک یک مثقال
تخم رازیانه دو ل زعفران تخم حماض بری مغز جلغوزه بادام مقشر از هر یک سه مثقال حب الکاکنج جبلی بیست [illegible]
و تخم خیار دوازده مثقال ادویه را کوفته با مفتیح معجون ساخته قرص سازند **قرص البزور** جهة اسهال
و قروح امعاء و کسی که هضم طعام نشود و پیچش سخت و زحیر و سیلان حیض متواتر باشد حب الآس دو مثقال
تخم رازیانه انیسون نانخواه تخم کرفس بزر البنج دو قوا از هر یک یک اوقیه افیون دو ل با شراب معجون ساخته
تا نیم درهم قرص سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند **قرص بریکیه** جهة دفع بلغم خام و صفرای حاد
قوی بسیار نافع است هلیله بلیله و آمله و ترنج کابلی مقشر از هر یک یک جزو تربد ابیض خراشیده مثل همه فانیذ
مثل همه اجزاء فانیذ را در پاتیلی کرده و قدری آب بر و ریخته بعد جوشش از آتش گرفته ادویه را بر و ریخته
خوب باهم ممزوج نمایند بعد از آن بوزن هفت مثقال قرصها ساخته قدر شربت یک قرص با آبی که در آن
خشک را یکشب خیسانیده و صبح صاف کرده باشند و این قرص از ده بار متجاوز و از بیست بار کمتر اطلاق
و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده کنند باو ربع جزو بلیله و شحم حنظل را **قرص
زرشک لکدار** جهة مستسقی که لینت طبیعت داشته باشد و جهة تبهای مرکب و یرقان نافع
نهایت مجربست عصاره زرشک منقی الک مغسول از هر یک سه مثقال افسنتین عصاره افسنتین
مثقال سلیخه طباشیر گلسرخ سنبل الطیب تخم کشوث ریوند صمغ عربی بوداده گل ارمنی بوداده کتیرا
هر یک دو مثقال مصطکی رب السوس تخم خرفه زعفران ترمس بادیان انیسون اقاقیا تخم مورد
قرص سازند و با سکنجبین بزوری یا شربت دینار بنوشند و اگر سرفه داشته باشد با شربت

قرص فستقین منقول از کامل الصناعة ترکیبش جهت ضعف جگر افسنتین فستقین اسارون تخم کرفس صبر عصاره غافت با دام مقشر مصطکی سنبل الطیب بیانیج بقدر درهمی قرص سازند قرص اوریبون جهت اورام جگر و جیار و شطر الغب و رفع تشنگی بسیار نافع مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک ده مثقال رب السوس کثیرا نشاسته طباشیر تخم بارزنگ گلسرخ زعفران بلعاب بزرقطونا قرص سازند قدر شربت یکمثقال قرص ریوند جهت تپهای کهنه و صلابت جگر و ورم جگر و ورم سپرز و فربهی که واقع شود بجگر و سپرز ریوند چینی شش م قوه عیدان بلسان لک مغسول مکدشه م تخم کرفس افسنتین عصاره غافت یکم با آب قرص ساخته استعمال نمایند قرص غافت مجربست جهت شطر الغب و تپهای کهنه گلسرخ پنج م سنبل الطیب دو م عصاره غافت شش م با آب قرص سازند بقدر درهمی قرص السید جهت اسهال دموی و نفث خون نافع است بیدام کندر اقاقیا جلنار مکدشه م صمغ عربی م دارچینی نیم م با سفیده تخم مرغ بقدر درهمی قرص سازند قرص طحال گویند بسیار مجربست پنج سوسن اسمانجونی یه م فلفل ابیض سنبل اشق از هر یک ده م اشق با در سرکه حل نمایند بقدر مثقالی قرص سازند قرص کافور جهت تپهای محرقه و تشنگی و تپ دق و خفقان گلسرخ شش م طباشیر صمغ عربی کثیرا مکدیهم تخم کدو تخم خیار تخم خرفه اصل السوس مکد م نشاسته یه م زعفران ام کافور نیم م بلعاب بزرقطونا بقدر درهمی قرص ساخته با آب انار میخوش استعمال نمایند قرص مثلث زعفران افیون مرصاف بزر البنج بیخ لفاح بالسویه با آب کاهو قرصهای مثلث بسازند که مثلث به قرصهای خوردنی نباشد و با سرکه و آب کشنیز و مثل آن برای اورام حاره و صداع حاره طلا کنند و در صداع بارد با آب حنا و آب نمک و مرزنجوش و امثال آن قرص مثلث معمول جهت صداع حاره و اورام حاره ضماد او نافع است مرصاف افیون لادن کافور مکده م کندر انزروت رامک گل ارمنی مکده م فرنیامشت ده م بگلاب قرص ساخته با سرکه حل نموده به پیشانی طلا کنند قرص للدق جهت تپ دق منقول از شیخ الرئیس طباشیر یه م گلسرخ شش م گل ارمنی چهار م تخم کدو تخم خیار تخم خرفه کهربا مکدشه م بقدر دو درهم قرص سازند و اینقدر شربت است قرص جهت اسهال دموی از تالیفات والد مرحوم گلسرخ تخم حماض مکد پنج ل صمغ عربی نشاسته طباشیر مکد دو ل بلعاب بزرقطونا قرص سازند قدر شربت یکمثقال قرص گل صغیر معمول ابوی جهت درد معده و تپهای بلغمی و رفع رطوبت معده مجربست گلسرخ دو جزو سنبل الطیب رب السوس از هر یک یکجزو قرص سازند قدر شربت یکمثقال قرص للدق از مرحوم ابوی جهت تپ دق و مطبقه و محرق و اسهال صفراوی که با تپ باشد بسیار آزموده است تخم بارتنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی گل ارمنی طباشیر خشخاش گلسرخ مغز تخم کدو د

دخیارین و تخم خرفه و مغز دانه به مغز تخم دانه رب السوس با لعاب بزرقطونا قرص بسازند **بنادق**
البزور جهت درد گرده و مثانه تخم خربزه تخم خیار تخم کدوی شیرین بزرالبنج تخم خرفه بادام مقشر کثیرا
نشاسته رب السوس خشخاش ابیض ملکه درم با لعاب بزرقطونا حب بقدر بندقی **قرص** جهت بول الدم
و بول المده و قروح کلیه و مثانه مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه خشخاش کثیرا الکل قبرسی نشاسته مغسول و اگر باشد
مقناطیس محرق مغسول رب السوس صمغ عربی بادام دم الاخوین کندر تخم کرفس افیون کاکنج مقدار شربت
او تا دو درم **قرص ایضاً** جهت امراض مذکوره و مسکن الم است مغز تخم خیار و خربزه تخم خرفه تخم کاهو
تخم هندوانه رازیانه تخم کرفس بزرالبنج افیون گل ارمنی عصاره لحیة التیس خشخاش سفید دم الاخوین
قدر شربتش دو درم **قرص زرشک** منقول از قانون و مجربست جهت سده جگر و سپرز که از حرارة باشد
و جهت تبهای حار و امراض معده حاره بیعدیل است زرشک بیدانه رب السوس گلسرخ تخم خیار تخم
هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی ملکه ۲ ل مصطکی سنبل الطیب عصاره الغافت ملکه دو ل فوة الصبغ ریوند
زعفران ملکه ل ترنجبین با آب حل کرده قرص سازند و اگر ریوند دو مثقال باشد اجود خواهد بود **قرص**
کاکنج جهت حرقة البول تخم خیار حب کاکنج مغز بادام شیرین رب السوس کثیرا گل ارمنی صمغ دم الاخوین
کندر ملکه ۱ ال تخم کرفس ۲ ل افیون یکدرم قرص کنند از یکدرم تا یکمثقال و زیاده از آن قدر شربت است
با شراب بنفشه و قوتش تا دو سال باقی است **قرص للفواق** کندر پنج راسن یابس نوذنج
ورق السداب ملکه دو [illegible] سو [illegible] ۵ م و نیم شربتش یکمثقال بطبیخ زیره **قرص لدیابیطس**
طباشیر ۱ م تخم کاهو تخم خرفه از هر یک ۵ م کشنیز خشک ۵ م گلسرخ جلنار ملکه ۲ م گل ارمنی ۵ م کافور نیم م
با آب انار ترش بنوشند قدر شربت ۲ ل **قرص لادرار الحیض** [illegible] ۳ م ترمس ۵ م ورق
سداب نوذنج [illegible] فوة [illegible] سکبینج جاوشیر قسط سنبل ملکه دو م با آب سداب قرص سازند قدر شربت
یکمثقال **قرص الورد** [illegible] **مسهل للصفراء** مطفی للحمیات گلسرخ ۱۰ م تخم خیار تخم [illegible] ملکه ۵ م رب السوس
۲ م سقمونیا م کافور [illegible] با آب خرفه قرص سازند قدر شربتش یکمثقال تا یکمثقال [illegible] **قرص** درد
درد معده و ورم معده گلسرخ ۶ م سنبل ۳ م رب السوس ۲ م اکلیل الملک بابونج اذخر ملکه ۳ م مصطکی
م شربتش یکمثقال بطبیخ انیسون جهت درد معده و با آب عنب الثعلب جهت ورم معده **قرص الخشخاش**
جهت [illegible] سینه و نفث و تب حار و درد سینه و زکام گلسرخ صمغ ملکه ۳ م کثیرا رب السوس ملکه
اسبغول ملکه ۳ م طباشیر زعفران ۵ دانگ بقدر یک مثقال قرص سازند با شربت خشخاش بنوشند
صیمری از اطبا مرحوم حکیم محمد باقر جهت حمیات و عطش و قیام مقام قرص کافور است مردار [illegible]

صندل سرخ و سفید نیلوفر کشنیز خشک گل سرخ تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو تخم هندوانه ملکه ۳ هر نشاسته
کتیرا بزر البنج ملکه ۲ هر خشخاش سفید ۴ هر بزرقطونا را در آب خیسانیده بعد آنکه صاف کنند با او قرص سازند و این
قرص بالوف طبیبی است که مستعمر باشد از شربت کافور **قرص کافور** رازی جهت علتهای جگر گفته است که
انفع اقراص است جهت علل جگر و حمیات و معمول حقیر است طباشیر ۵ اکل سرخ ۵ تخم کاهو تخم کدو تخم کاسنی صندل سفید
کافور از هر یک درم بلعاب بزرقطونا قرص سازند و باز فرموده که اگر بزر البنج ۲ ملکه داخل نمایند جهت تبرید جگر و تطفیه
حرارة عجیب خواهد بود **قرص سرطان** جهت مسلولین طین ارمنی رب انجبار طین مختوم دلین رومیه
نشاسته گل سرخ از هر یک شش م سرطان محرق ۱۰ ام کتیرا طباشیر نشاسته مغسول ملکه ۵ م ریشه انجبار بدل
گفته اند با شاخ گاو کوهی سوخته که حقیر تجربه نموده است و بسیار مجرب است خشخاش سفید و سیاه زعفران
نیز اضافه نموده و رب السوس ۳ م بآب لسان الحمل قرص سازند بقدر دو درم و با شربت انار شیرین بنوشند
قرص گل کبیر جهت تبهای بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه و غیر مرکبه گل سرخ ۱۰ عصاره غافث ۲ عصاره
افسنتین ۳ مصطکی ۲ و نیم سنبل اسارون عود اذخر ملکه ۲ م شش بنفشه دو درم بجا دالبزور و ترنجبین **قرص**
کهربا از نجیب الدین جهت حبس خون از هر موضع که باشد مجربست و اینجا نسخه در نسخه هر یک نوشته شده یا اضافه
مروارید خشخاش سفید و سیاه گل مختوم گل ارمنی موافق کامل است کهربا تخم خرفه ۵ سبسه تخم حماض نشاسته
گاو کوهی سوخته پوست سوخته تخم مرغ گل ارمنی صمغ عربی بود اده تخم کشنیز طلوزه ملکه ۵ ود ع محرق جلنار ملکه ۳ بزر
البنج ۳ ملکه مقشر طباشیر کتیرا نشاسته ۲ مصطکی سوده ۵ زعفران افیون خشکه ۳ م شربت شش یکمثقال با آب ربیب
جهت نفث الدم و با شراب خشخاش جهت قروح امعا **قرص شادنج** منقول از تذکره که بهتر از اقراص
کهرباست جهت تبهای مرکبه و اسهال و قطع خون از جمیع اعضا و تجفیف قروح و نقاهی آنک عنایت مفید
است کشنیز بو داده خشخاش سفید بملکه ۶ کهربا مرجان تخم خرفه ملکه ۵ گل مختوم و اگر نباشد گل ارمنی شاخ گاو
کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کتیرا صمغ عربی ملکه ۳ ود ع محرق بزر البنج شادنج مغناطیس محرق مغسول است قدر
شش یکمثقال **قرص شادنج** از مخترعات حقیر جهت تپ دق و سل و قطع سیلان خون هر عضو باطنی و
اسهال مراری و ذرو بادی و تبهای دموی و سرفه حار مجربست تخم خرفه کشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته
طباشیر طین ارمنی مغسول طین رومی طین شیرازی هر یک ۵ م سرطان سوخته ۱۰ ل کتیرا رب السوس
شادنج مغسول انجبار شاخ گاو کوهی سوخته هر یک ۳ ل بزر البنج افیون زعفران هر یک یکمثقال با آب
قرص سازند و قدر شربت تا یکمثقال **قرص زرشک** منقول از نسخه مرحوم حکیم محمد باقر جهت
تبهای کهنه و زرشک بیدانه رب السوس گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مصطکی

سنبل الطیب ۱ م قرص را با سکنجبین و آب کاسنی یا آب بید معصور یا آب شاهتره بنوشند **قرص کوکب**
واضع او اسقلیبیوس است و او دعوة کوکب زحل میکرده و پیوسته متابعتش آن کوکب بوده و در آن زمان معروف
و ملقب بکوکب گشته لهذا این قرص بکوکب مسمی باسم کوکب شده و سبب دیگر در تسمیه آنکه طلق را کوکب
الارض می نامند و جزو اعظم این قرص است و معتدل الحرارة و یابس است در اول جهة ضعف معده و دماغ و جگر
و سپرز و فضول غلیظ و صداع و دوار و نزف الدم از هر موضعی که باشد و جهة ورم گوشت و قرحه امعاء و مثانه
و سده و قروح فرجه و قولنج و درد رحم و سموم مشروبه و ملذوعه و قوتش تا چهار سال باقیست و شربت
تا دو مثقال و منقول از تذکره است و آنچه [?] نوشته شده موافق کامل و شفاء الاسقام است
قرص دوقوسیالیوس تخم کرفس انیسون بزر البنج ابیض میعه سائله کندر از هر یک ۸ جند بیدستر سنبل
پوست بیخ لفاح گل مختوم مرصافی سلیخه طلق محلول از هر یک ۵ و در بعضی نسخه خشخاش ۶ و در بعضی نسخه مصطکی
طباشیر قسط زعفران جلنار از هر یک قطع نهاد و در نشت و در بعضی نسخه کافور ۲ م و بعضی افیون ۱ م جهة
قطع خون و حرقة البول اضافه کرده اند **قرص دیاسقوماطون** جهة زحیر و مغص و اسهال مفرد او و ترو
نزف الدم و اسهال دموی و فساد هضم نافع و اثرش در حال ظاهر میگردد تخم کرفس نانخواه بزر البنج انیسون
مرصافی سنبل الطیب سلیخه افیون با شراب ریحانی یا قایم مقام او قرص سازند قدر شربت تا نیم مثقال
قرص گلنار منقول از تذکره نافع است جهة تبهای حار و اسهال مزمن و نفث الدم از هر موضعی که باشد و
گویند در تجفیف قروح و بانی نار فارسیه که معروف است بجب فرنگی نفعی عجیبی میکند شرط زیادتی مازو
و پوست انار از هر یک گلسرخ اقاقیا از هر یک ۱۰ انیسون گل مختوم سلیخه صمغ کثیرا از هر یک ۵ م با آب گرم استعمال نمایند
قدر شربت از نیم مثقال تا سه مثقال **قرص ریوند** منسوب بشیخ رئیس رح قلیل المقدار کثیر المنافع مجرب
جهة یرقان و درد سر و درد سینه و معده و جگر و سپرز و بادها و تبهای مزمنه و عسر بول و سوء هضم و سموم
و در اکثر منافع مثل قرص کوکب است و از اسرار مکتومه است و قوتش تا چهار سال باقی است قرص دیگر
لک مغسول ۱۰ ریوند ۸ تخم کرفس انیسون عصاره غافث عصاره افسنتین از هر یک سه مثقال و اگر مریض را
درد سپرز کهنه باشد قسط و مصطکی و تربد اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط هلیله کابلی و اگر
مریض با تقاضاء بسیار باشد گشنیز خشک بجای تربد و اگر یابس باشد و قبض طبیعت باشد اصل
السوس تخم خرفه گلسرخ طباشیر نشاسته از هر یک سه مثقال و اگر با عطش باشد بدل اصل السوس تخم خرفه
کنند قدر شربت یک مثقال **قرص گل قابض** جهة هیضه و اسهال دموی بغایت نافع است منقول
از ایلاقی گلسرخ تخم حماض هر دو ۵ صمغ عربی کثیرا نشاسته هر دو ۵ با لعاب بزرقطونا قرص سازند

قرص ریوند جهت سوء المزاج جگر و اسهال کهنه و دموی بغایت آزموده است ص ریوند چینی
عصاره زرشک تخم کاسنی بالسویه با آب برگ بارتنگ قرص سازند و با آب بارتنگ بنوشند قرص
اندرون تالیف قدماست منقول از کامل و تذکره عجیب الفعل است جهت بقایای نار فارسی و آتشک و
قروح فرهنه و اهل روم او را حب سازند و اهل فرنگ ارد گندم هشت مثقال زیبق سه مثقال و هریک از افیون و عنبر
و مشک نیم مثقال اضافه نمایند و در استعمال او شرط است تنقیه بدن و ترک ترشیها و نمک و قوتش تا دو سال
باقی است و بعد از چهل روز استعمال نمایند و دو مثقال او را تا سه روز استعمال نمایند ص زراوند مدحرج
دوازده مثقال کندر عفص ۸ مثقال شب یمانی مرصاف مکدم ل قلقدیس ل باگلاب قرص سازند قرص
نردی در ضمادات مذکور است قرص سعفه از جمله ضمادات است و مذکور خواهد شد باب چهارم
در سفوفات و آن اقدم ترکیبات است و بعد از آن معجون ترکیب یافته و دیسقوریدوس گوید که مخترع او
شاگرد اسقلینوس است نه بقراط طبیب مشهور و استعمال او با ضعف معده و شدت امتلا جایز نداشته اند مگر آنکه
لطیف و سریع النفوذ و لذیذ الطعم باشد و قوتش زود ضعیف میگردد سفوف ارسطو سفوف ارسطاطالیس
و سفوف اسکندر نامند معده را قوه دهد و گوش را سرخ دارد و وسواس و فراموش کاری ببرد و جهت هضم طعام
و بوی دهان خوش کردن نافع است و جهت تفریح بدل ندارد و جهت بخار و قطع عرق فاسد و بدبوی دهان نافع
و این سفوف را ارسطو جهت اسکندر ترتیب داده لهذا سفوف اسکندر نیز گویند و گویند قوتش تا دو سال باقی
و شربتش تا دو مثقال است ص قرفه ساذج نارقیصر که آن مربا از بالیسر است لغة هندی و آن دو درم
و قسمی از بوفاریقون است عود هیل اسارون مصطکی هلیله کابلی زرنباد نارمشک زیره کرمانی دارچینی
فلفل دارفلفل اشنه زنجبیل قرنفل انار دانه جوز بوا کافور قاقله مکدم جزو عنبر مشک مکدم نیم جزو شکر بشش چندان
طعام و بعد از طعام از یک درم تا سه درم تناول نمایند سفوف جهت اسهال اطفال از مجربات ابوسهل مسیحی و غیر اطفال
را نیز نافع است حب الرمان بو داده را بسیار نرم صلایه کرده طباشیر سفید صمغ عربی کتیرا مصطکی سفید تخم مورد
گلسرخ گل ارمنی سفوف کنند و با طفال نیم مثقال صباح و نیم مثقال شب با شربت به یا شربت سیب ترش
سفوف بلوط منقول از منصوری جهت تقطیر بول و سلسل البول مجربست ص بلوط مقشر بو داده
کندر اسپست گل ارمنی صمغ عربی سفوف سازند بقدر دو درم صبح و دو درم شام و اگر با تقطیر
باشد که مریض بهر چه بیاشامد زود دفع شود باید که ماء الشعیر و بذر قطونا نیز بیاشامد و غذا با آب نخود
و مثل آن ترتیب دهند سفوف دیگر از تالیف حقیر جهت سلس البول مجربست بلوط کندر خشک را
لسان الثور افسنتین تخم خرفه سنبل الطیب طباشیر مصطکی زرورد سعد کندر شکر مثل همه و

استعمال نمایند قدر شربت مثقال سفوف جهت اسهال مراری مزمنه و بواسیری و نواصیری حاره بغایت
مجربست از تالیف حکما گل ارمنی ناردان بوداده دانه انگور که از سرکه بیرون آورده باشند و بوداده هر یک یکمثقال
سماق بیدانه گلسرخ صمغ عربی بوداده از هر یک سه مثقال طباشیر گل مختوم یا داغستانی هر یک دو مثقال مصطکی
عود قماری هر یک یکمثقال قدر شربت دو مثقال با ربوب مناسبه سفوف دیگر جهت اسهال بواسیری مجربست
تیون خطائی نیم مثقال بنلوفر یکمثقال سفوف الطین جهت سحج و اسهال صفراوی نیز رقطونا تخم مرو
تخم ریحان نشاسته صمغ عربی گل ارمنی هر یک جزو صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته را نیمکوب کرده و نیز رو رابا سایر
بوداده مخلوط کنند و در وقت استعمال بروغن گل چرب نموده با شراب به یا رب آس بنوشند سفوف
الرمان جهت اسهال که از ضعف معده و امعا باشد و تقویت معده و امعا کنند ناردان بوداده حب الآس
بلوط سماق کمون در سرکه خیسانیده بوداده آرد نبق آرد سنجد کشنیز خشک بوداده خرنوب نبطی خرنوب شامی
هر یک جزو سک را مک هر یک ربع جزو نیمکوب ساخته استعمال نمایند سفوف مقلیاثا جهت اسهال کهنه و زحیر و ضعف
معده و سردی معده و مغص و بواسیر نافع است ص حرف بوداده یکرطل و نیم زیره کرمانی یکشبانه روز در
سرکه خیسانیده و خشک نموده و بوداده نیم رطل تخم کتان تخم گندنا نبطی هر یک ربع رطل مصطکی یک اوقیه
و نیم هلیله سیاه برشته در زیت ربع رطل نیمکوب ساخته استعمال نمایند سفوف خرنوب جهت اسهال و سستی
معده خرنوب نبطی از دانه بیرون کرده زیره کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک شده بوداده سماق تخم
مورد آرد نبق بلوط کشنیز خشک بوداده مصطکی هر یک جزو نیمکوب ساخته استعمال نمایند سفوف زرشک جهت
تقویت معده و جگر و حبس شکم نانخواه سماق زنجبیل حب رمان بوداده زرشک بوداده از دنبق هر یک ۲ م کوفته سفوف
سازند سفوف سماق جهت اسهال مزمن سماق دو جزو حب الآس دو جزو حب الرمان بوداده یکجزو
خرنوب نبطی سه جزو صمغ عربی گلنار هر یک نیم م کوفته سفوف سازند سفوف پرور جهت بادها و نفخ کرد یا انیسون
زیره کرمانی قاقله کبار نانخواه تخم کرفس هر یک دو م قاقله صغار نیم م قرنفل نیم م زنجبیل فلفل هر یک دو دانگ شکر ۱۰ م
شیشه وزن دو م سفوف للحوامل جهت رفع اشتهای ردیه در وقت حمل و جهت تقویت معده و اشتهای
طعام و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است زرنباد تخم کرفس هر یک دو م نانخواه کندر هر یک ۳ م خبد بیدستر نیم م زیره
کرمانی ۲ م سفوف سازند سفوف دیگر جهت حوامل بسیار نافع است و جوارشش بسمسم نیز گویند گنجد مقشر
زیره کرمانی زنجبیل هر یک ۱۰ م فلفل دار فلفل هر یک ۵ م دارچینی ۲ م هیل قاقله هر یک ۳ م شکر طبرزد یکرطل سفوف
با سهال منقول از حنین جهت ضعف معده که با اسهال باشد و تب ربع و اشتهای طعام زیره کرمانی و
نبطی که یکشبانه روز هر دو در سرکه خیسانیده و خشک شده و بوداده باشند هر یک سی م حب الآس ۵ م

کوبیده اندک بو داده دو مثقال با شربت مناسب بنوشند **سفوف للخفقان البارد** از قرابادین مرحوم
حکیم محمد باقر نعناع کهربا بریان کرده شب یمانی بریان کرده ملک ۳ درم زرباوند مدحرج زرنباد درونج ملک نیم
درم مروارید یک درم شکر ۹ درم شربتش سه درم با طبیخ افسنتین **سفوف سورنجان کبیر** جهت مفاصل و وجع
النسا نافع است حص سورنجان مصری ده درم سنا مکی ۸ درم مغز بادام ده درم پوست هلیله زرد ۵ درم زعفران
نیم قند سفید ۱۰ درم سقمونیا مشوی ۱ درم و اگر ماده بلغم باشد بدل سقمونیا تربد ۵ درم کنند شربتش دو مثقال با آب سرد
سفوف جهت قطع سیلان منی و مذی و ودی مجربست تخم کاهو تخم سداب تخم نجنگشت ملک ۳ درم سعد شهدانج
ملک دو درم گلنار ۱ درم شربتش ۳ درم با آب سرد **سفوف** ایضاً در قطع ودی و مذی بی‌بدیل است و مخفف نار فارسی
است و اشک کتیرا ریزه کوبیده بروغن زیتون چرب کرده دو جزو بلوط هر روز دو مثقال مداومت کنند
سفوف جهت قطع شهوة جماع از زنان و مردان بزر البنج تخم خرفه تخم کاهو تخم شبت ملک نیلوفر دو جزو شربتش سه درم
با آب تخم خرفه **سفوف سودا** که با مار الجبن استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی پوست هلیله کابلی و سیاه ملک ۱۵
غاریقون ۳ بسفایج ۳ افتیمون ۳ گل گاوزبان ۳ اسطوخودوس ۳ نمک نفطی ۱ لاجورد مغسول ۱
خربق سیاه ۱ شربتش دو مثقال **سفوف جهت سپرز** از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر قمی است زوفای خشک
پوست بیخ کبر عنب الثعلب پرسیاوشان تخم نجنگشت تخم سداب بالسویه ۲ درم با سکنجبین تناول نمایند
سفوفی که جهت سپرز مجربست و تا یکهفته زایل میکند منقول از تذکره مرجان سوخته یکدرهم کتیرا دو دانگ بنوشند
و بدستور شکر و عرق بهار مرجان تا یکهفته مداومت نمایند مجربست **سفوف مجرب** جهت حرقة البول و دفع حبس
بول مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه خشخاش سفید نشاسته کتیرا رب السوس بزر البنج سفید قند
مساوی همه دو مثقال را با جلاب ۱۰ ده یا شراب بنفشه بنوشند **سفوف نقرس** منقول از محمد بن زکریا و غیرهما
که مجربست جهت رفع نقرس بارده و درد مفاصل بارده که بالکلیه قطع میکند نانخواه ابهل ورق سداب خشک
تخم کرفس رازیانه ده ملک جزو دارچینی سنبل قسط حلو زراوند مدحرج ملک نیم جزو هر روز یکدرهم استعمال نمایند
و ابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوف تا چهار ساعت چیزی میل نکنند از ماکول
و مشروب و بعد تنقیه بدن استعمال نمایند **سفوف سرطان** مستعمل مرحوم ابوی بگیرند سرطانات نهریه
و قطع کنند سرها و پاهای او را و شکمش را شکافته چند بار با آب و خاکستر و نمک بشویند تا پاک شود و بعد از آن با آب
گرم شسته تری او را رفع کنند و در کوزه گل اندوده گذاشته و در تنور معتدل انداخته یک شبانه روز بعد از آن
سوخته باشند پس خوب کوفته ده درهم او را از صمغ عربی و طین قبرسی و خشخاش سیاه و سفید ملک ۵ درم و کتیرا
۳ درم کوفته سفوف سازند قدر شربت دو مثقال **سفوف** جهت کسی که از حرارة بول بسیار میکند از تالیف

مرحوم ابوی خبث الحدید سه درم کوفته و بیخته و هفت روز در سرکه خیسانیده بعد از ان بیرون آورده
باتش خشک کنند و بار دیگر کوفته مخلوط سازند با دقاق کندر که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده بعد از ان بیرون
آورده باتش خشک کنند و بار دیگر خشک کرده باشند ده درم طباشیر سه درم کشنیز خشک سه درم شربتش یک مثقال
با میبه ساده یا با سیب در صبح و شام میل نماید **سفوف سنا** جهة عرق النسا از مجربات قدما سنا مکی
ده درم سورنجان شیرین پنج درم زعفران نیم درم قدر شربت سه درم با سه درم شکر **سفوف فی** که مستی بسیار آورده
و تقویه اعضا رئیسه کند و فوائد او بسیار است عنبر اشهب جزو و بنفشه خشک دو جزو و کتیرا نیم جزو مجموع
را دریک وزنه مرتبه تناول نمایند بسیار نافع و مجربست **سفوف** جهة اسهال خون و بلغم دار طباشیر
نشاسته صمغ عربی گلنار گلسرخ مکده رو تاس زعفران از هر دو مثقال را بارید بنوشند و اگر قرص
کنند بهتر است **سفوف** جهة درد پشت و در ریول و منی و تقویه اعضا و سستی آلات بول
و تناسل مجربست از حکمای هندوستان و از تجربه مترجم ما هر نقل شده فوفل هفت مثقال و نیم را
صلایه نموده در سفال پاک اندک بوده بنهد و دارچینی هفت مثقال و نیم را بدستور کوفته و بیخته اضافه نماید
و بر روی آتش نرم گذاشته تا چهار پنج عدد زرده تخم مرغ بقدری که معجون شود آمیخته مغز بیضه دو مثقال
و نیم نبات دو مثقال و نیم را کوبیده بران نثار کرده مجموع از اد یک روز تناول نماید **سفوف تالیف**
حقیر که جهت تپ دق و سل و سرفه که با تپ باشد و جهت لینت طبع و منع نزلات حاره مجربست قدر شربت
دو مثقال تا سه مثقال ص باقلی هفت مثقال کتیرا چهار نشاسته صمغ عربی تخم خطمی مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه رب السوس خشخاش
سفید مغز دانه به بادام طباشیر مغز تخم خیار سرطان محرق عصاره لحیة التیس گلنار اقاقیا گل ارمنی **سفوف**
نانخواه از مجربات جهة ریاح و درد معده و سپرز و تقویه هاضمه و دفع و تخفیف بخارات بغایت نافع
است نانخواه تخم کرفس بالسویه با مثل آن قند سفوف کنند **سفوف قابض** که مکرر حقیر تجربه نموده جهت
اسهال حاری و مفرط اسهال دموی بهترین ادویه است صمغ عربی را هر روز سه مثقال ساییده
بنوشند تا سه بلکه زیاده بر آن و اگر با اسهال سده نباشد آشامیدن پوست خشخاش که مثل غبار
ساییده باشند از یکمثقال تا دو مثقال از مجربات است و اگر با صمغ عربی ممزوج کنند بدستور **سفوف** جهة
کلف و ضعف معده قریب باستسقا و اشتها را اشیا ردیه خبث البلوط افسنتین مویز بیدانه سیاه
و کابلی و آمله سفوف کرده سه مثقال با آب آهن داغ کرده یا شراب خبث الحدید بنوشانید
سفوف جهة درد سپرز که با حرارة باشد از ابوی مرحوم گلسرخ با سرکه یکشبانه روز
خیسانیده و خشک کرده باشند زرشک بیدانه بوداده بوره ارمنی اسقولوقندریون

بدل آن بیخ کبر تخم کرفس ثمرة الطرفا غاریقون شربتی از یکمثقال و نیم تا دو مثقال با شیر شتر یا ماء
الجبن یا آب چوب کز یا سکنجبین بنوشند **سفوف جهت ریاح بواسیر** موافق کامل و تلخیص البیان
هلیله سیاه و بلیله و آمله مکد ۱۰ ابر روغن زیتون برشته با تخم گندنا بو داده حب الرشاد بو داده نانخواه مکد ۱
حرمل حلبه اهل مغز دانه زردالو مکد ۵ مصطکی جوز بوا مکد ۱ شربتش دو مثقال با آب گرم **سفوف للاسهال
الصبیان** از مجربات مرحوم ابوی خشخاش حب الآس کندر سعد بالسویه کوفته با شیر مرضعه بنوشانند

باب پنجم در اشربه و ربوب واضح او قیقا مغرس است و باعتقاد او در تفتیح سدد و امراض
حاره و بارده اقسام او بهتر از سایر تراکیب است و در وقت ما اعتقاد آنست که زود فاسد میشود و سریع الاستحاله
است و قول هر دو بحسب امزجه و امراض مختلفه حق است و گویند سکنجبین اقدم است و شیخ الرئیس تصریح
میفرماید که از حکمای فرس است و به یونانیین رسیده و اشربه بدستور حبوب و اقراص اقسام می باشد و قدما
بحسب ماده و زمان و اختلاف استعمال آن را امزجه مختلفه ششصد قسم و سکنجبین را هزار و دویست و شصت قسم
منحصر ساخته اند و ظاهر آنست که ترتیب اشربه موافق امزجه و امراض مختلفه منحصر نتوانند بود و قوام اشربه
زیاده از یک سال باقی نمانند و شروط ترتیبها آنست که هر چه از فواکه صلبه باشد مثل سیب و به و بعد از پاک
کردن از پوست و تخم و کوبیدن آن با دو وزن آن آب بجوشانند تا نصف آید پس صاف نموده و هر چه غیر از صلبه
باشد مثل لیمو و ترنج و امثال آن افشرده آب او را بگیرند و هر چه گیاه و برگ خشک باشد یک شبانه روز خیسانیده
بعد از آن بجوشانند و هر چه از جمله بیخها و شاخها باشد زیاده از یک شبانه روز بخیسانند و هر چه برگ و شاخها
و گل تازه باشد کوبیده آب او را بگیرند و با شکر و عسل و دوشاب انگوری و امثال آن بقدری که مقصود باشد
بقوام آورند و عطریات مثل مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن آن از سر آتش داخل کنند و در شربتهای
فواکه که مطلب تقویت بوده باشد شرط است که شربتی او بقدر ثلث آب میوه ها باشد و قدما گفته اند که چون مریض
را قوتها تغیر یافته و بالطبع جگر مشتاق شیرینی و جاذب آنست پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد بیشتر جذب
میکشد و بار طبیعت میشود و اگر کمتر باشد جذب او حسب الواقع نمیشود و ادخال عسل و شکر و سایر شیرینیها در اشربه
باید در چه قوام هر یک را از شیرینی او با آنچه شربت میسازند ملاحظه نموده و موافق بقصد مخلوط کرده و هرگاه المی در
اعضا تنفس مریض صاحب سعال باشد اشربه حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشد
قبل سل و دق باید با صمغ عربی و کثیرا و غیره مغریات استعمال نمایند **سکنجبین ساده** که عبارت از
سرکه و قند است هرگاه اجزا مساوی باشد مایل به سردی خواهد بود مفتح سدد و رافع تشنگی و قاطع صفرا
التهابه و امراض سپرز و جگر و معده مفید است و اگر سرد و تر خواهند سرکه را زیاده کنند و اگر معتدل

خواهند قند را دو چندان سرکه کنند **سکنجبین دوشابی** که سرکه با دوشاب انگوری مساوی باشد معتدل
است **سکنجبین عسلی** که سرکه با عسل بالسویه باشد گرم باعتدال و جهت امراض بلغمی و تفتیح سده
و تقویت جگر و معده و تپهای مرکب نافع است **سکنجبین سفرجلی** جهت تقویت معده و جگر حاره و رفع غثیان
و قی و اسهال صفراوی و قطع عرق نافع است آب به شیرین و ترش بالسویه دو جزو سرکه و قند از هر یک یک جزو
بقوام آورند و اگر با آب به شیرین ترتیب دهند قبض آن کمتر خواهد بود **سکنجبین اصولی** جهت حمیات و سدها
و عطش و جلاء معده از بلغم نقل خمره ده رطل آب شیرین بقدری که حدت سرکه را بشکند و پوست بیخ کرفس و پوست
بیخ رازیانه ملکه شش وقیه تخم کرفس رازیانه و انیسون ملکه دو وقیه در سرکه مذکور تا یک شبانه روز خیسانیده در
باتش هموار بپزند تا سه حصه کم شود پس از آتش گرفته و صاف نموده بریزند بهر جزوی از ین مطبوخ دو جزو از شکر
بپزند تا بقوام آید و اگر خواهند که زعفران داخل کنند سوم زعفران را در خرقه بسته در وقت جوشیدن او درمیان او اندازند
دور و صاف کنند **سکنجبین افتیمون** با بار الجبن استعمال نمایند افتیمون بسفایج خربق سیاه خربق را
نیمکوب کرده یک شبانه روز در نود مثقال سرکه بجوشانند و نود مثقال آب صاف اضافه نموده باتش نرم
بجوشانند و بسفایج را کوفته و کیسه کرده دران بیندازند و چون آب بسوزد کیسه افتیمون را انداخته
یک جوش داده بعد ازان صاف نمایند و با دویست پنجاه مثقال قند بقوام آورند هر روز تا چهار ده مثقال استعمال
نمایند در مزاجی که بسیار حار بوده باشد باین نسخه ترتیب دهند افتیمون بسفایج تخم کاسنی ملکه هفت مثقال
تخم کرفس دو مثقال تخم خیار پنج مثقال بیخ کاسنی بیخ رازیانه دو مثقال ادویه را با سرکه نود مثقال و آب نود
مثقال جوشانیده افتیمون را در پارچه بسته در آخر ملکه جوشش داده بعد از سوختن آب صاف نمایند و با
دویست پنجاه مثقال قند بقوام آورند **سکنجبین بزوری معتدل** جهت تپهای مرکبه و ضعف جگر و صداع
و استسقا را نافع است تخم رازیانه تخم کشوث انیسون گلسرخ تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه پنج
بیخ رازیانه بیخ کبر اصل السوس بیخ کاسنی عناب در سرکه و آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف آید و با
بقوام آورند **سکنجبین انجدانی** که از تالیف حقیر است در رفع تب ربع مجرب و جهت امراض
بیخ بیل انجدان را نیمکوب کرده شب در سرکه نود مثقال و آب نود مثقال خیسانیده روز دیگر بجو
رسد بعد ازان صاف نموده با دوشاب انگوری صد و بیست مثقال بقوام آورند هر روز در دو
[illegible] با شیره تخم کرفس و اگر حرارت غالب باشد با کاسنی و امثال آن استعمال نما
ورد دیگر مسهل جهت احتراقات و جرب و حکه و امراض جگر و سده و سودا رقیق و صفرا
سوخته نافع و مورث تشنگی [illegible] تخم کاهو [illegible] شیره و مصطکی انیسون از هر یک یک مثقا

هر یک رطل شربت ادویهٔ مذکوره را بوزن مزبور کوفته شربت بیندازند تا بجوشد و طریق انست که آب
شانزده رطل را بجوش آورده چهار رطل برگ گل تازه را بچهار دفعه بیندازند و هر دفعه که یک رطل آب بسوزد
آب را صاف کرده بدستور حصهٔ دیگر را بریزند تا اینکه از آب ربع بماند و اگر قوی تر خواهند گل را پنج یا شش
رطل بتوان کرد و شیخ الرئیس زیاده بر پنج را منع نموده پس با همون آب صاف او شکر بقوام آورند
قدر شربت از ده مثقال تا سی مثقال با یخ و اگر بنصف وزن آن سکنجبین بنوشند جهت قمع صفرا اولی است
شربت ورد قابض جهت امراض جگر نافع است چهار رطل گل سرخ اقماع دار را بیکدفعه در ده
رطل آب بجوشانند تا بربع برسد و صاف نموده با همون آن شکر بقوام آورند و اگر قوی تر خواهند بازای هر
رطل آن هر یک از مصطکی و تخم مورد و صندل سفید آرد کثیرا کشنیز خشک طباشیر ملد یک مثقال در پارچه بسته
در و بندند اندازند تا بجوشد و سایر تصرف با طبیب است اگر اجزای حاره قابضه باید اضافه کنند و اگر باره لازم
باشد از آن نیز داخل کنند **جلاب** جهت تپهای تشنگی و حرارهٔ معده و جگر و حصبه و آبله و تپ دق و تپهای
که با سرفه باشد و جهت تقویت آلات تنفس نافع و ملین و منضج و مقوی اعضا و مدر بول و عرق و اورام احشا مفید است
شکر سفید یک جزو و آب باران سه جزو عرق بید مشک دو جزو گلاب دو جزو بقوام آورند و اگر سرد تر خواهند
عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک دو جزو اضافه کنند **نوع دیگر** منقول از کامل و قانون شکر یک جزو و آب باران
جزو و گلاب جزو بقوام آورند **شربت لیمو** جهت غلبهٔ صفرا و تقویت هاضمه و تسکین تشنگی معده و جگر حار
نافع است آب به شیرین دو جزو و آب لیمو یک جزو و شکر ثلث مجموع بقوام آورند **شربت لیمو** جهت غلبه
صفرا و ضعف معده و قی صفراوی و تشنگی نافع است ده رطل آب لیمو را بجوشانند تا بنصف رسد و با پنج
رطل شکر بقوام آورند **شربت بنفشه** منقول از کامل جهت تپهای حاره و سرفه و تسکین غلیان خون
نافع است و ملین طبیعت است سه رطل بنفشه تازه بدستور شربت ورد در سه دفعه در چهار رطل آب بریزند
بجوشانند تا بربع رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر دو رطل کنند تلیین قوی تر خواهد بود
و اگر بنفشه خشک باشد یک رطل او را جوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند **شربت نیلوفر** موافق
نسخهٔ کامل جهت تپهای حاره و آلات تنفس و سرفه و تقویت دل و احشا نافع و با وجود شیرینی مستحیل بصفرا
نبود بخلاف سایر اشربهٔ شیرین طریق ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است و بعضی عرق نیلوفر
چهار جزو با یکجزو شکر بقوام می آرند **شربت سفرجلی** منقول از کامل الصناعه جهت ضعف معده
و اسهال و غثیان و قی و تشنگی به ترش از دانه و پوست بیرون آورده و پاک کرده آبش را بفشرند
آن گرفته و از شراب پا جهوری یکرطل و عسل را یکشبانه روز در و بخیسانند و بعد از آن

فشرده صاف نمایند و بآب بجوشانند تا بنصف رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل مصطکی از هریک دو مثقال قاقله صغار و کبار زعفران غیر مسحوق دارچینی از هریک چهار مثقال قرنفل مثقال در لته بسته در و بجوشانند و اگر دو دانگ مشک نیز داخل کنند میتواند بود **شراب الخندریقون** جهت برودة معده و تپ ربع و در داحشا نافع و مناسب پیران است عسل کف گرفته سه درم شراب کهنه ریحانی یا جمهوری ده درم زنجبیل پنج درم قاقله صغار و کبار نیم درم قرنفل یکدانگ دارچینی نیم درم زعفران ادویه را سوای زعفران نیم دانگ فلفل یکدانگ و نیم غیر زعفران باقی را نیمکوب کرده ببندند و در شراب و عسل در سایه سه روز بگذارند و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند و با یکدانگ و نیم مشک مطیب سازند **شراب مثرود یطیس** جهت ضعف جگر و معده و سپرز و فساد فراج بارد نافع و گفته اند که مداومت او حفظ میکند جمیع ایام حیات از مرض اصل سوسن آسمانجونی نیم مثقال تخم رازیانه فلفل یکدرم سلیخه چهار درم خوب سائیده با شصت و شش مثقال شراب خوب کهنه ممزوج سازند و در ظرفی گذاشته و سر ظرف را بگل گرفته چهل روز بگذارند و بعد از غذا و قبل از غذا میل نمایند **شراب حرمل** جهت صرع مجرب و نافع درد سر فرمن و ضیق النفس و سرفه رطوبی و امراض بارده مانند استسقا و جنون و نسیان بیبدیل است یکرطل اسپند را کوفته در سی رطل آب انگور بجوشانند تا به ربع رسد و هر روز تا پانزده مثقال تا سی روز بنوشند و جهت اعاده حمل زنان که در وقت حامله شده اند و بعد از ان نشده بنوشند ست روز از ین شربت بنوشند تخلف در حمل نمیکند **شربت نعناع** در تحریک اشتها بمرتبه موثر است که جبر نتواند نمود و منقی معده از اخلاط سوء و رافع بلغم و مبهی است چون برای اثر معاجین باهیه بنوشند در سرعت اثر بیبدیل است آب نعناع افشرده بست مثقال خردل سرخ بست مثقال شب یمانی یکمثقال نرم سائیده با نود مثقال خمیر مایه در هزار و دویست مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با شصت مثقال عسل بقوام آورند شربتیه بدل خمر یکجزو خمیر مایه را که مبیده با آب انار شیرین و امثال ان سرشند در جمیع افعال قایم مقام اسرار است **شربت اسطوخودوس** جهت تقویت دماغ بارده و معده بارده اسطوخودوس زوفای خشک فاوانیا پرسیاوشان عود قماری گل گاوزبان بیخ کرفس تخم رازیانه گل سرخ ده ده مثقال مویز از دانه بیرون کرده اذخر انیسون تربد تخم کرفس بیخ سوسن آسمانجونی اصل السوس و بهار نارنج ده ده مثقال در برنیه برا صد و پنجاه مثقال عسل و شکر و گلقند بقوام آورند و سائیده زنجبیل سنبل الطیب افسنتین رومی مصطکی اجزا را در خرقه بسته ببندند از ند تا بجوشند و صاف هر روز از ده مثقال تا پانزده مثقال **شراب ریحانی** از جملهٔ اقسام خمر است و د.

شد شراب الليمو که مولف شفاء الاسقام و تذکره ذکر کرده و نایب مناب تریاق کبیر دانسته
اند جهت رفع اخلاط محترقه تپهای دوری و ضعف دماغ و دل و قلاع و امراض اطفال و مواد سوداوی و رفع
تشنگی و گزیدن عقرب و سایر سموم هوام نافع و حافظ صحت و رقیق کننده مجموع خلطهای غلیظ و قاطع خلط
لزج و انچه ترشی او بسیار باشد مضر عصب و مورث سعال یابس و مضعف باه و مصلح بادام و خشخاش است
و انچه باب نعناع ترتیب دهند جهت تقویه معده و رفع بخارات دماغی و خیالات انفع است و هرچه باب به
باشد جهت تقویه معده و دل و رفع خفقان مجرب دانسته اند و انچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند
جهت ربو و سعال و ضیق النفس و درد سینه و هرچه با لعابها ساخته باشند جهت حرقة البول و درد مثانه
انفع است و طریق ساختن آنست که شکر سفید را سائیده در قدح مدهون باب لیمو ترکرده و روی قدح
را کرباس پوشیده تا بخیزد در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیر تازه حل نموده مثل شراب صافی اضافه
نموده باتش نرم بجوشانند و قدر شیر باید عشر شکر باشد و کف او بگیرند و آب لیمو تنها بیخ بجوش داده دهند
تا هر رطلی از شکر بقدر ربع اوقیه آب لیمو سیر دو به لیمو آنست که دو چندان آب لیمو به شیرین بجوش داده دهند و صمغ
انکه صمغ عربی محلول بقدر آب لیمو تصفیه نمایند و ملغی لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو تخم ریحان تصفیه کنند و منع
انکه آب نعناع تازه تصفیه نمایند و انچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند طریق آن بجا شکر ترنجبین کنند و با نصف
شکر باشد و نصف دیگر ترنجبین تصفیه نمایند شربت انار ساده و شربت سیب ساده و امثال آن
[illegible]ند شربت ریباس و شربت حماض باید بقدر ثلث هریک از آبهای آن قند یا عسل یا دوشاب انگوری باشد با نصف
[illegible] اند و شربت انار ترش جهت تسکین صفرا و تقویه معده و قطع اسهال صفراوی و قی نافع است و شربت انار شیرین جهت اسهال
[illegible] الریه و درد سینه و شربت توت سیاه جهت امراض حلق و ضعف اشتها و اسهال طبع و از توت سفید جهت امراض الا
[illegible] ضعف [illegible] و تقویه معده و شربت ریباس جهت تقویه احشا و منع صعود بخارات و اسهال و شربت حماض جهت تقویه معده و جگر و امعاء
بحسب مع حدة صفرا و شربت سماق و سایر میوهای ترش قاطع قابض و مقوی احشا و مسکن حرارة اند و شربت میوها
شیرین بدستور اما هرگاه غلبه صفرا باشد مستحیل باو میشود شربت ترنج جهت خفقان حار و امراض حاره
دل بغایت آزموده است ترشی ترنج را مکرر در آب بشویند تا اثر ترشی و مرارت آن نماند پس باز از هریک عدد
ترنج هفتاد و پنج مثقال قند اضافه نموده بقوام آورند شربت زوفا نافع است جهت اوجاع سینه و
سرفه کهنه و نزله و دشواری نفس و صلابت معده و سدهای مزمنه و ربع البلغم [illegible] عناب سپستان انجیر خشک
[illegible] اصل السوس از هریک بیست عدد بیخ رازیانه بیخ کرفس پرسیاوشان زوفا خشک از هریک ده درم
[illegible] انیسون تخم رازیانه از هریک پنج درم [illegible] تخم کدو تخم خربزه مغز پسته مغز حب [illegible] سنبل الطیب

اذخر تخم خطمی تخم کتان از هریک سه درم اجزا را نیمکوب کرده بجوشانند و با چهار رطل شکر بقوام آرند و
مغزها را کوبیده دران حل کنند نوع دیگر که از مشهور است زوفای خشک پرسیاوشان مکه هفت
مثقال انجیر زرد بست عدد و عناب سپستان از هریک سی عدد فراسیون تخم خطمی اصل السوس بیخ سوسن
از هریک بیست مثقال حلبه چهار مثقال مویز بیدانه بیست مثقال تخم کرفس تخم رازیانه از هریک ده مثقال جوشانیده
آب او را با دو رطل شکر بقوام آورند شربت گاوزبان جهة تقویه دل و توحش سودا و خفقان
نافع است گل گاوزبان چهل مثقال بادرنجبویه بیست مثقال آب او با دویست مثقال شکر بقوام آورند
شربت انجبار جهة حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضا باطنی و رحم والتیام تفرق اتصالی که در سینه
و شش بهم رسد ریشه انجبار هفت مثقال خرنوب شامی پنج مثقال صندل سرخ و سفید سوهان کرده و تخم مورد
از هریک دو مثقال جوشانیده با یک رطل شکر بقوام آورند شربت دینار از تالیف بختیشوع است و چون
شربتی را بیک دینار طلا بیع مینمود لهذا مسمی بشربت دینار شده جهة تپهای عفونیه اخلاط فاسده
از اعماق بدن و ضعف معده و جگر زرشک بیدانه تخم کاسنی مکه ده مثقال جوشانیده عود بیخ سوسن
مکه نیم ل تخم کشوث گل پاک کرده قنطوریون دقیق مصطکی زعفران دارچینی فودنج مکه سه ل ادویه را کوفته
اگر از جهت تپ باشد در آب کاسنی بخیسانند و اگر جهة خفقان باشد در آب رازیانه و بهتر آنست که سه روز
در آبی بخیسانند که در آن کاسنی و بادیان و شبت گاوزبان و مویز بیدانه بالسویه از هریک پنج مثقال جوشانیده
باشند و با زار هر یک رطل از آب آن یکمثقال ریوند نیم مثقال اسارون اضافه نموده با دو رطل شکر بقوام
آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند شربت خشخاش نافع است جهة مرطوبین و حبس
نزلات و رفع درد سینه و سرفه و درد سر و سرسام و سهر و رفع تپ و حرارة و اخلاط محترقه و چون با شربت ورد
ساخته بعد از فصد بنوشند رفع ضعف فصد و تقویه قوتها میکند قدر شربت آن تا بیست مثقال است و
دو سال باقی میماند صد عدد خشخاش رسیده را با تخم او کوبیده و یا پوست را علیحده نیمکوب کنند و تخم را
و با ده مثل آن آب نیسان بجوشانند تا به ثلث رسد و با مثل او شکر بقوام آورند شربت عناب
موافق نسخه اصول التراکیب و مولف آن غیر این نسخه را خطا میداند جهة سینه و اسافل بدن و تسکین
اطفاء حرارة خون و آبله و تپها نافع و مصلح حال اطفال است و قوتش تا دو ماه باقی است عناب
خشک عدس بیخ کاسنی از هریک ده اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده با
شکر بقوام آورند شربت عنصل نوعی که مخترع حقیر است جهة سرفه کهنه و ضیق النفس
و بلغمی و سده احشا و تقویه معده و دماغ و مکرر بتجربه رسیده و مجرب است پیاز عنصل ده مثقال

خشک اصل السوس گل گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید از هر یک پنج ل
نعناع خشک سازیانه بیخ سوسن کبه و تودمانا از هر یک سه مثقال در صد و پنجاه مثقال سرکه و چهار صد
و پنجاه مثقال آب دو سه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با سیصد مثقال شکر
بقوام آورند و هر روز از پنج تا ده مثقال با مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند **شراب العنصل**
سکنجبین عنصلی نیز نامند منقول از کامل جهت صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و رفع
ضیق النفس و سرفه کهنه که از رطوبت باشد نافع است پیاز عنصل را یک رطل و نیم با کارد چوبین ریزه کنند و با پانزده
رطل سرکه باتش نرم بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده باز از هر رطلی یک رطل و نیم شکر اضافه نموده
بقوام آورده کف بگیرند و امین الدوله و جمعی از قدما این ادویه اضافه کرده اند زنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا
بیخ انجدان زوفا خشک پودینه نعناع از هر یک پنج مثقال فلفل ده مثقال تخم کرفس کاشم از هر یک دو
مثقال و نیم تودمانا دو مثقال سداب شش مثقال ساذج هندی سه مثقال با عنصل در سرکه بخیسانند و بجوشانند
در این صورت جهت جمیع علل عصبانی و امراض بارده مزمنه بغایت نافع است **شراب الکبد** و شربت کادی نیز
گویند منقول از کامل و موافق نسخه قدما و جامع الادویه جهت حصبه و آبله و باد سرخ و ماشرا و جمیع امراض
دموی و تسکین حرارت قویه و اخلاط محترقه که بمشارکت دل باشد و جهت یرقان و حرارت جگر و معده و رفع
تشنگی و عفونت مزمنه اخلاط و نیکو کردن رنگ بدن بغایت موثر است چوب کادی نیکوب کرده شاخ با پوست بیخ
بادیان تخم بادیان تمر هندی عناب دانه بیرون کرده از هر یک رطلی گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب پاک
از چوب پاک کرده از هر یک چهار مثقال صندل سرخ و سفید هر یک ده مثقال یک شبانه روز در چهار مثل
آن آب بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد و صاف کنند و با دو رطل سرکه و آب انار ترش و آب انار شیرین
از هر یک رطلی بجوشانند تا بقوام آید شود و یا یکمن شکر طبرزد که دو رطل است چند جوش دهند تا بقوام آید
و از سر آتش بردارند کافور زعفران از هر یک سه مثقال در روح حل کنند قدر شربت از دو مثقال تا هفت
مثقال و نیم است و جهت اطفال یک مثقال **شراب اترجی** موافق نسخه قدما جهت ضعف دل و خفقان و
ضعف معده بغایت نافع است برگ ترنج که بفارسی برگ درخت بالنگ است پنجاه عدد را در شراب کهنه
صاف یا جمهوری بقدر شش قسط که هر قسطی صد و پنجاه مثقال است هفت روز بخیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه
مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند و بعضی از پوست ترنج نیز بشرح مسطور ترتیب میدهند و بعضی یکرطل پوست
ترنج را در دویست و پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا به ثلث آید پس صاف کرده با یکرطل عسل
بقوام آورند **شراب رساطوران** از اقسام خمر است جهت امزجه بارده بغایت نافع است و مقوی حرارة

غزنیری چهار هزار مثقال آب انگور صاف را با آتش نرم بجوشانند و کف بگیرند و هزار مثقال عسل اضافه نموده
بجوشانند تا بنصف رسد هیل قاقله کبار قرنفل دارفلفل بکد بنجید رم نرم سائیده در پارچه بسته در اول
طبخ بیندازند تا آخر بجوشد بعد از سرد شدن پارچه را افشرده بیندازند و سه مثقال زعفران در آن حل
کرده در شیشها کنند و سر شیشها محکم کرده تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هر چند کهنه شود قوی‌تر میگردد شراب
جعده که آن اختراع حقیر است از جهت ادرار و مودن حیض و بول و عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح سده و مجرب
است مشکطرامشیع جعده حرمل فسطرطیع ریوند چینی تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار از هر یک سه مثقال ابهل
تخم کرفس رازیانه و دو تا س اینسون تخم کاسنی قنطوریون دقیق از هر یک دو مثقال مویز بیدانه انجیر زرد
از هر یک ده مثقال در یکمن تبریز آب خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال شکر بقوام آورند
هر روز ده مثقال از آن با مدرات حیض و بول بنوشند و هرگاه طبع یابس باشد با گلسرخ و محموده و سنوی
و غاریقون بنوشند شراب افسنتین کبیر موافق نسخه قدما مقوی معده و مفتح سده و مسهل صفرا
و عجایب و دماغ و جگر است افسنتین رومی چهار مثقال غاریقون مثل آن گلسرخ هشت مثقال صبر زرد دو
مثقال حاشا مثل آن مصطکی تخم کرفس اذخر اینسون سنبل الطیب اسارون سادج هندی هر یک یکمثقال و نیم
نعناع اصل السوس مکه سه مثقال بیخ کرفس بیخ رازیانه مکه دو مثقال فوتنج زعفران هر یک یکمثقال و نیم در هشت رطل
شراب بجوشانند تا بنصف رسد و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند میتوانند نوع
نوع دیگر که صغیر گویند جهت مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و سوء القنیه بغایت آزموده است
افسنتین ده مثقال گلسرخ بیست مثقال ترید چهار مثقال غاریقون چهار مثقال سنبل الطیب دو مثقال
در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد و با صد و بیست مثقال شکر بقوام آورند و اگر ترید را هفت
مثقال و سنبل را چهار مثقال کنند قوی‌تر خواهد بود نوع دیگر از مجربات حقیر جهت ضعف معده و جگر که با تب
طبع و حرارت مزاج باشد بغایت نافع است افسنتین دو مثقال گلسرخ چهار مثقال تمر هندی ده
ترنجبین سی مثقال جوشانیده صاف نموده بنوشند و مجموع یک شربت است شربت ابریشم جهت
دل و اعضای رئیسه و دفع خفقان بارد و با جو بواسیر و توحش سودا و اقسام مالیخولیا نافع است
نسخه قدما ابریشم خام که عبارت از پیله است نه ابریشم متعارف که بعرف اطبا آن حریر است
مثقال را در یک شبانه روز در یکهزار و سیصد مثقال آبی که آهن تافته چند بار در آن انداخته باشند
پس بجوشانند تا بثلث رسد و ابریشم را افشرده بیرون آورند و بیست و پنج مثقال گل گاوزبان
مثقال بادرنجبویه علیحده در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند و آب او را اضافه آب ابریشم

و با سه صد مثقال قوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یک مثقال و نیم و ورق نقره مروارید مصطکی
از هر یک دو مثقال در آن حل کنند و بعضی بجای عنبر پیله ابریشم کرده اند و اگر پیله کنند باید شکافت و کرم ابریشم
را بیرون کنند که با پیله بجوشد شربت ابریشم معمول متاخرین است موافق نسخه مرحوم مغفور حکیم محمد
باقر قمی موافق اکثر افرحه و در دفع مواد سوداوی و خفقان و تقویت دل و اعضاء رئیسه و معده و اقسام مالیخولیا
و توحش و هموم بغایت موثر است ابریشم خام سه صد مثقال را سه روز در عرق گاوزبان و عرق بیدمشک
و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یک من تبریز که ششصد مثقال باشد آب سیب شیرین آب امرود شیرین
آب انار شیرین آب به شیرین هر یک دویست مثقال بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا بربع رسد و در حین
جوشانیدن مصطکی سنبل هندی جوز بوا بسباسه زعفران از هر یک یک مثقال هیل قرنفل عود سازج هندی
هر یک یک مثقال و نیم دارچینی سه مثقال همه را کوبیده در پارچه بسته در آن انداخته بجوشانند و بعد از آن
که آب بربع برسد ابریشم را دور کرده را افشرده آب را صاف کرده با ششصد مثقال شکر سفید و دویست مثقال
عسل قوام آورند عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یک مثقال و ورق نقره سه مثقال مشک نیم مثقال در آن حل کنند
و اگر قوی تر خواهند مصطکی زعفران درونج بهمنین قرنفل عود هیل صندل زرد از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته
اضافه نمایند و بعضی شکر را ابراز دویست مثقال و عسل را سه صد مثقال میکنند و زعفران را نمی جوشانند
بلکه بعد از قوام در وحل میکنند و این انسب است چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میشود شربت
فواکه معمول متاخرین مقوی اعضاء رئیسه با تقویتها و جهت ناتوانی و ضعف احشاء نافع است آب انار ترش
و شیرین آب امرود ترش و شیرین آب سیب ترش و شیرین آب بهی ترش و شیرین از هر یک یک جزو آب غوره که پخته نباشد از هر یک نیم جزو با ثلث
آنها شکر سفید قوام آورند و بعضی یک جزو آب انگور را اضافه میکنند و این انسب است و اگر آب انگور علیحده
بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند اولی است شربت فواکه شیرین جهت تقویت احشاء و ناتوانی
و صاحبان لینت طبع و جهت صاحب سعال موافق است آب میوه های شیرین که مذکور شد با ثلث آن شکر
بقوام آورند شربت فواکه ترش قابض تر از شیرین است و در منافع مثل آن و صاحب سعال را موافق
نیست و عمل او بدستور سابق است که از میوه های ترش ترتیب دهند و هر یک ازین اشربه موافق احوال
تخصیص تقویت با دویه مناسبه توان نمود که ادویه موافقه را کوفته در پارچه بسته در آن بجوشانند
شربت عود ترش معمول متاخرین مقوی معده و اعضای رئیسه و جهت رفع غثیان و بدی هاضمه
را نشتر و نافع است آب سیب ترش و شیرین آب انار ترش و شیرین آب لیمو از هر یک صد و پنجاه مثقال
بقوام آورند عود قماری صندل سفید گل سرخ قرنفل سنبل الطیب سازج دارچینی [illegible]

با در بنجبویه سازج مشک و عنبر و ورق طلا و نقره دران حل کنند **شربت تریاقی** که با دزهر و سموم
و گزیدن افعی است و جهت کرب و خفقان و غثیان و برانگیختن اشتها مجربست منقول از تذکره آب نارنگ
آب سیب شیرین هریک سیصد مثقال آب لیمو آب ترنج هریک صد و پنجاه مثقال با ثلث آن شکر بقوام آورند
و مرواریدی که بآب ترنج حل کرده باشند شش مثقال اضافه کنند در بنوبت در اکثر امراض قایم مقام تریاق
فاروق است **شربت هندی** منقول از ترجمه باهر و سرت جهت درد گرده و مثانه و رحم و جگر و مغص و ورم
سپرز و عرق النسا و نفث الدم و ربو و فواق و خفقان و قرحه امعا و تبهای دایره و گزیدن هوام و درد
کمر و مفاصل مجرب دانسته اند انجیر زرد رازیانه هریک صد و پنجاه مثقال یک شبانه روز در سه وزن آن
آب بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد بعد از آن صاف نموده و با شیره گل سرخ تازه سیصد مثقال قند سفید
ششصد مثقال بجوشانند تا بقوام آید و صد و پنجاه مثقال ریوند چینی که بگلاب تر کرده باشند و به پانزده
مثقال روغن گره گاوی چرب نموده در آن حل کنند و از ده مثقال تا بیست مثقال استعمال نمایند **شربت
صندل** جهت تقویت معده و دفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل و جگر حار بیست مثقال صندل سفید را
نیمکوب کرده در نیم رطل گلاب دو شبانه روز خیسانیده و صاف نمایند و جرم صندل را در آب جوشانیده تا نصف
قوه را بآب دهد پس صاف نموده با گلاب سابق و یک رطل شکر بقوام آورند و اگر قابض تر خواهند یک اوقیه دانه انار
ترش را دران خیسانیده صاف نمایند و بعد از آن بقوام آورند و اگر قسم ترش او را خواهند بجای گلاب درین
یا آب لیمو بخیسانند و در شربت صندلین سرخ و سفید بالمناصفه کنند و او قابض تر است **شربت اجاص**
منقول از حاوی جهت درد سر و تبهای حاره و یرقان نافع و مسهل صفرا است آلو بخارا را در آب خیسانند
تا مهرا شود پس صاف نموده شکر بقدری که خوش طعم بکند صاف نموده بقوام آورند و اگر قدری سقمونیا مشوی
اضافه نمایند قوی الفعل میشود **شربت تمر هندی** بدستور شربت اجاص است **شربت مورد**
جهت سرفه و حرقه ریه و اسهال و اقسام بواسیر و قطع سیلان خون و تقویت معده و امعا نافع است تخم مورد
شش ... آب بجوشانند بعد از خیسانیدن و نیمکوب کردن تا بربع رسد و باوزن آن شکر بقوام آورند **شربت
قابض** از تالیف ابوی جهت اسهال و زلق الامعا نافع مجربست خصوصا هرگاه با سفوف قا...
آب به آب امرود آب سیب از هریک رطلی گرفته سی مثقال تخم مورد دران خیسانیده بجوشانند تا نیم
صاف نموده استعمال کنند و اگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن عود هندی مصطکی
از هر یک دو مثقال در پارچه بسته دران بجوشانند **شربت مسهل** از تالیف حقیر جهت امراض بارده
دماغ و تنقیه سده و امراض سوداوی و بلغمیه نافع است و بهترین مسهلات است ... سنای مکی هریک

بست مثقال تربد سفید غاریقون افسنتین رومی هریک پنجمثقال تخم کشوث اسطوخودوس مصطکی هریک
سه مثقال سنبل الطیب دو مثقال عناب سپستان هریک سی عدد در چهارصد مثقال آب یکروز خیسانیده بجوشانند
تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال ترنجبین و شکر بالمناصفه بقوام آورند و از پنجمثقال تا ده مثقال کنند
شربت کشوث که در اصفهان بسیار شهرت دارد مفتح سده و ملین طبع و مقوی جگر و معده و تپهای مرکبه و سوء
القنیه مفید است تخم کشوث رازیانه تخم کاسنی گل کشوث تخم خیارین تخم خربزه کرفس پوست بیخ کاسنی هریک
سه مثقال بیخ رازیانه گلسرخ انیسون هریک دو مثقال جوشانیده با ده مثقال شکر یا شیرخشت بقوام
آورند و تا ده مثقال با شیره تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن بنوشند شربت دینار
معمول متاخرین جهت امراض جگر و سده ماساریقا و تپهای مرکبه نافع و قریب الاعتدال است تخم کاسنی بیخ
کاسنی گلسرخ ریوند تخم کشوث یکروز خیسانیده پس بجوشانند و با دو رطل شکر بقوام آورند نوعی دیگر
که جهت رفع حرارت جگر و رفع عفونت اخلاط نافع است تخم کاسنی ده مثقال زرشک بیدانه هفت مثقال صندل
سفید چهار مثقال لک مغسول دو مثقال اصل السوس چهار مثقال تخم کشوث سه مثقال گلسرخ کوبیده در
عرق کاسنی یا آب آن بخیسانند پس جوشانیده صاف نمایند و با شکر قند ده مثقال بقوام آورند و اگر ریوند
اضافه کنند قوی تر میگردد شربت غوره جهت حرارت معده و ضعف آن و ریختن صفرا بمعده و دردهای گرم
و رفع سموم و تسکین تشنگی و تقویت احشاء زنان آبستن مفید است دو رطل آب غوره را بجوشانند تا بنصف
رسد و یکشب بگذارند و روز دیگر با دو مثقال قرنفل بجوشانند تا بوی او ببردارد و با رطلی شکر بقوام آورند
شربت سلمویه از تالیف قدما مقوی معده و رافع خفقان است و منافع آن در امراض بارده نهایتی
ندارد پوست ترنج رطلی مرماحوز هریک وقیه قرنفل دو مثقال عود یکمثقال مکوب کرده در پنج رطل شراب سه
شبانه روز بخیسانند و با سه رطل شکر سفید و دو مثقال مصطکی و نیم مثقال زعفران و دو دانگ مشک بجوشانند
تا قابل بقوام شود و صاف نموده استعمال نمایند شربت سیب جهت تقویت معده و اسهال مزمن و درد جگر و فی
غثیان و تشنگی نافع است منقول از جامع امین الدوله آب به ترش آب سیب ترش بجوشانند تا بنصف رسد
با یک رطل عسل و یک رطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند و عود و زعفران مصطکی بسباسه سنبل الطیب
قرنفل جوزبوا هیل قاقله کبار دارچینی زنجبیل مشک سوده ساییده اضافه نمایند ماء العسل جهت امراض
عصبانی دماغی نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح سده است یکجزو عسل صاف را با شش جزو آب باتش نرم بجوشانند
تا بقوام سکنجبین رسد و بازاء هر یک رطل عسل دو مثقال فلفل را کوبیده در پارچه بسته در آن بجوشانند شراب
جهت تقویت معده و جگر سرد و امراض عصبی نافع است ده رطل عسل را با شش رطل آب و سنبل الطیب مصطکی

و دارچینی و قاقله و عود هندی و سنبل و قرنفل و جوز بوا و دارفلفل هریک دو مثقال بجوشانند تا بقوام آید پس
صاف نموده استعمال کنند رب توت را شرط آنست که آب انچه که مقصود باشد چندان بجوشانند که بربع و ثلث
رسد و مجموع آن قابضتر از اشربه است و اگر در بعضی شیرینی اضافه کنند باید قدر قلیلی باشد رب
جوز جهت منع قی و غرغره او جهت خناق و درد گلو نافع است آب پوست گردگان تازه بجوشانند تا ثلث بماند
و با مثل او عسل و خمس آن مثلث بجوشانند تا ثلث بماند و یکوقیه مر صاف و نیم وقیه زعفران و نیم وقیه شب یمانی
اضافه کنند و اگر ساده او را ترتیب دهند مثلث فقط کافی است **رب خشخاش** از تالیف قدماست جهت
نزلات حاره بغایت نافع است دویست عدد خشخاش را با تخم کوبیده و یک شبانه روز در نه صد مثقال آب
خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و پنجاه درم شکر یا عسل یا مثلث بقوام آورند که
بطریق لعوق گردد اقاقیا زعفران عفص عصاره لحیة التیس از هریک درهمی کوبیده و بیخته مخلوط کنند

باب ششم در مرکبات که انتخاب نامند و صنعت بعضی بعضی از حلواها مربای شقاقل جهت
تسمین بدن و مقوی اعصاب و کمر است شقاقل تازه که پوست او را خراشیده باشند در آب آهک صاف
کرده که قدری تندی داشته باشد و زبان گزد یک شبانه روز خیسانند و آب بجوشانند یا بشویند تا اثر
آب آهک نماند بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را بقوام آورند و شقاقل را با عسل چند
جوشش دهند که جذب عسل کند و عسل بمقداری باید که شقاقل را بپوشاند و باین دستور است مربای کدو و
هندوانه و زردک و امثال آن و اگر قوی‌تر خواهند در مربای زردک و شقاقل بازای هر صد مثقال شقاقل
زنجبیل قرنفل سنبل جوز بوا از هریک [illegible] مثقال مشک یکدانگ کوفته بیخته اضافه نمایند **مربای سیب** مقوی
دل است و جهت نیکو کردن بوی دهان موثر **مربای به** در منافع مثل اوست و در تقویت معده قویتر **مربای
بالنگ** جهت سینه و حلق و تقویت معده موثر است خصوصاً چون با پوست بیرون ترتیب دهند و طریق [illegible]
هریک آنست که سیب و به را از پوست و تخم بالنگ را از ترشی پاک کرده بقدر انگشتی ریزه کرده طبخ [illegible]
گردد و از آب بیرون آورده عسل و شکر را با آب آن بقوام آورند و بعد از آن جرم هریک را چندان [illegible] که
رطوبت آن در جرم هیچیک نماند **مربای نارنج و لیمو** جهت قطع صفرا و تقویت معده حاره و دل [illegible]
پوست بیرون هریک را خراشیده با دانه کشیده و آنها بیرون آورده و در آب [illegible] تا تلخی که داشته [illegible]
و نرم شود پس با عسل و شکر بدستوریکه گذشت بجوشانند **مربای زنجبیل** که زنجبیل [illegible]
باه و گرده و مثانه و هضم طعام و معده بارد و ترتیب طبخی دستور آن نافع است و مدبر زنجبیل است
در آب بخیسانند و خشک کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده عسل کف گرفته [illegible]

که او را بپوشانند و بگذارند تا مزاج گیرد **مربای هلیله** مقوی معده و باه و مخفف رطوبت معده
و ملین طبیعت و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر و سوداوی که از احتراق بلغم بهم رسیده باشد نافع است صفت
هلیله کابلی بزرگ در آب تقدیری که او را بپوشاند بخیسانند و بجای خاکستر چوب تاک بران بریزند و هر سه روز
یکبار آب و خاکستر را تغیر دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و با قدر آب که او را بپوشاند و یک کف جو مقشر چندان
بجوشانند که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از جو پاک سازند و با سیخی هر عددی را ده سوراخ
کرده با عسل کف گرفته تقدیر فرو گرفتن آن در ظرفی کنند و بیست روز بگذارند و عسل را تغیر دهند و چند جوشش باید داد
تا خاطر جمع شود که رطوبتی که از آب برداشته بود دیگر در و نمانده است **ورد مربای عسلی** او را بفارسی گل انگبین
نامند و معرب از جلنجبین است شکری او را بفارسی گلشکر و گلقند گویند و بعربی جلنجبین سکری و قوة گل انگبین تا چهار سال
و گلقند تا دو سال باقی است عسلی در آخر دویم گرم و خشک و شکری در اول دویم گرم و در رطوبت معتدل و هر دو
مقوی دماغ و معده و مخفف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا مانع صعود بخارات بدماغ و عسلی جهت مبرودین و فضول
بارده اوفق و جهت درد مفاصل و نقرس و فالج و تفتیح سنگ گرده و مثانه و عسر البول و با ربع او زیره جهت تحلیل ریاح
غلیظه و درد کمر و هضم طعام نافع و چون او را با ربع تربد و تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر بنوشند جهت ازاله
لقوه و فالج و استرخاء لسان و ابتداء مفاصل مجرب دانسته اند و شکری جهت محرورین و یابس المزاج اوفق
و جهت ابتداء وسواس و جنون نافع است و چون گلقند را با مثل آن اسطوخودوس بالسویه و از مربای بنفشه
نصف گلقند ممزوج نموده استعمال نمایند جهت کهن و بخار و ضعف باصره و درد سر و شقیقه و اخلاط سوخته و رفع سده مجرب میدانند
و چون با تمر هندی و عناب بجوشانند جهت ازاله سده و غبائیه مفید است و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف
نمایند نایب مناب شربت ورد مکرر است و گویند مضر جگر و محدث تشنگی است و مصلحش سکنجبین است و قدر شربت در طبیخ
تا چهارده مثقال و از جرمش چهار مثقال است و طبیخ او باید با شش مثل او آب باشد تا به ثلث رسد و ضرر بجگر
خلاف قیاس و تجربه است صفت گلسرخ را از اقماع و تخم پاک کرده با دست چندان بفشارند که خوب درهم
شود و با قند بسایند و تا سه روز هر روز صبح و شام بهم زنند و بعد از چهل روز در آفتاب بگذارند و هرگاه شکر کمی کند
اضافه نمایند و باید اضافه وزن شکر تا چهار مثل گل باشد و عسلی را باید بوزن مذکور عسل کف گرفته اضافه نموده و در
آفتاب گذاشتن **مربای زردک** جهت تصفیه صوت و تنقیه ریه و منع نوازل و سرفه و ضعف معده و جگر و بدی
هضم و استسقاء و ضعف باه مفید است زردک را ریزه کرده بجوشانند تا مهرا شود و عسل اضافه نموده بجوشانند
[illegible] پس بازای هر صد مثقال او این ادویه را گرفته و نیم کوفته اضافه نمایند عود قماری قرنفل
مسی زنجبیل هیل جوز بوا زرنباد کبابه از هر یکی نیم مثقال **مربای بنفشه** بفارسی خیره بنفشه نامند مسهل صفرا

و ملین طبیعت و جهت خشونت حلق و سرفهٔ حاره و ترطیب دماغ و الات تنفس و تبهای حاره و حرقة البول و نزلات
نافع است بنفشهٔ تازه از اقماع و ساق پاک کرده با نصف آن شکر کوبیده و چند روز در آفتاب بگذارند و هر روز
بهم زنند و اگر شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشهٔ تازه نباشد بنفشهٔ خشک کرده را در آبی که بنفشه
را چند جوشش داده باشند یکروز خیسانیده و با مثل او شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و قدر شربتش از
پنج مثقال تا ده مثقال و اگر گل به و بید مشک و سایر شکوفها را بدستورات مربا سازند هر یک با منافع خاصی
است که در اصل آنچیز مذکور است مربای پسته که از پوست پسته بدستور مربای بالنگ ترتیب دهند بغایت
مقوی دل و معده و جگر و دماغ است و جهت امراض بارده فی الجمله مفید مربای جوز جهت تقویت باه و تجفیف رطوبت
معده و تقویت جگر نافع است گردگان تازه را که پوست اندرون صلب نشده باشد از پوست بیرون کنند و اگر صلب
شده باشد از هر دو پوست بیرون کرده با عسل شهد چند جوشش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه
رطوبت گردگان در عسل سرایت کرده باشد با عسل تازه بدستور بجوشانند مربای بادام جهت سرفه و خشونت
سینه نافع است بدستور مربای جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه روغن تازه میجوشانند و بعد از سه روز
از روغن بیرون آورده با عسل پرورده میکنند حلوای آرد و روغن دار مسدد و غلیظ و دیر هضم
میباشد و مولد خون خلط مراری و سوداوی است خصوصاً در محرورین آنچه بی آرد و روغن باشد الطف
و انفع است و ترتیب الفعل باینجا از ترتیب دهند و تفصیل مجموع آن متعذر است و اکتفا به بعضی کرده شد که
دستوری باشد جهت ساختن غیر مذکور حلوای شکرپاره مولد خون متین و ملین سینه و موافق سرفه
که از بلغم متکون شده باشند و مسمن بدن و مضر جگر حار است آرد گندم بسیار نرم با با روغن بآتش نرم سرخ
کرده شکر را بقوام آمده اندک اندک در آن بریزند و بر هم زنند تا منعقد گردد حلوای گزانگبین
باعتدال و لطیفترین حلویات و جهت سرفه و خشونت حلق و پیوسته طبع نافع و سریع الانحدار است
گزانگبین صاف کرده با یکجزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف سفیدی تخم مرغ برآورده که
و چون بانتهای قوام رسد قدری از کف جوده بر آن بزنند تا خوب سفید شود و بعد از قوام تام
از دست دکرده باشند باندک حرکتی شکسته شود در آنوقت مغز پسته داده و نارجیل و امثال آن
اضافه نمایند حلوای سوهان موافق مبرودین کثیر الغذا و مولد خون غلیظ و جهت درد کمر و قلت
باه نافع است گندم را در آب چندان بخیسانند که نم بردارد و پس در کیسه در آفتاب بگذارند و هر روز
تر و بیا شند تا شروع کند سبز شدن پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند و با نصف و یا مساوی آن
نمایند و آب را بجوشش آورده اندک اندک ریخته بهم زنند و بجوشانند تا آرد طبخ تام یافته بسیار

پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیر شکر یا دوشاب انگوری بقدر
شیرینی که مقصود باشد نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده شروع بدفعه کردن نماید بعد از ان
مغز پسته و گردگان و نارجیل و دارچینی و هیل و جوزبوا و قرنفل فلفل هر یک بقدری اضافه نمایند تا بذایقه موافق
آید تر حلوا انچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعا و ترطیب اعضا و جهة سل و سرفه و تپ دق
نافع است نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود و طبخ تمام یابد و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از ان که
قریب بانعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و انچه از خرفه ترتیب
دهند جهة امراض مذکوره بدستور نافع و سردتر از قسم سابق است تخم خرفه را شیره غلیظی گرفته با نشاسته با کف
بجوشانند و شکر در روغن بدستور اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده شروع
بدفع کنند و انچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح است بجای نشاسته شیره برنج
کنند یا برنج را چندان بجوشانند که حل گردد و بدستور شکر و روغن اضافه نمایند بدستور طبخ دهند تا منعقد گردد
و قدری زعفران داخل کنند و اگر دران در حلوای نشاسته دارچینی مخلوط نمایند مسمی بترک دارچینی خواهد بود
حلوای سیب و به که مقوی معده و جگر و دل و مولد خلط صالح و معتدل الکیفیت اند هر یک از انکه خواهند
بعد از پاک کردن از تخم و پوست بکوبند و طبخ نمایند تا مهرا شود و آب آن بسوزد و اگر قدری گلاب یا آب آن
اضافه نمایند بهتر است و عسل کف گرفته یا شکر بقوام آورده بقدری که شیرینی او مطلوب شود اضافه نمایند تا منعقد
گردد و مغز پسته بو داده بقدر احتیاج مخلوط سازند حلوای نارنج و حلوای بالنگ نیز گویند بهترین
حلویات و مقوی احشا و موافق محرورین است پوست بالنگ خشک کرده را بعد از گرفتن پوست بیرون و ترنج
تلخی آن که قدری دران آب جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور حلوای سیب شکر بقوام آورده قدری لب
نارنج که اندر ان ترشی کنند اضافه نمایند و بعد از جذب ترشی مغز پسته بو داده با و مخلوط کنند و اگر بجای آب نارنج
آب لیمو یا آب ترنج کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند اولی
و انسب و انفع خواهد بود و اگر بجای بالنگ زردک را بچه بدستور بعمل آورند در تقویت باه قوی‌تر و تقلیل از
حلوای سیب و نارنج است و طریق بو دادن مغز پسته و بادام جهة حلویات انست که با سبوس گندم در دیگی
کرده برشته کنند و بسرعت بهم زنند که مغزها نسوزد و بو بردارد پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند
فالوذج معرب از پالوده است از تر حلوای نشاسته اعدل و در منافع مثل ان و مضر معده سرد و
بلغمی است نشاسته با قدری شکر که مایل بشیرینی گردد چندان بجوشانند که چون سرد شود بسته
و نرم و طبقی کرده بعد از بسته شدن بکارد ریزه کرده با شربت قند و عسل یا جلاب اغر به استعمال نمایند

فرنی و بعربی مهلبیه نامند کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مقوی گرده و جهت خشونت حلق و سرفه و طول عمر
و تولید منی و بیبوست طبیعت نافع و مسدد و مضر جگر ضعیف و در معده سرد و بطی الهضم است آرد برنج
را با آب و شیر یا تنها صاف چندان بجوشانند که مهرا شود و شکر بقدر حاجت اضافه نموده بجوشانند تا بسته گردد صفت
حلوای مشهور به برنج و بهشت سریع الانحدار و کثیر الغذا و لطیف و موافق اکثر امزجه
و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا مفید است و بهترین حلویات است برنج کوبیده اندک بو داده را که نیم
و نیم مثقال باشد در پاتیل کرده بنهند و پنج مثقال قند سفید را در اندک آبی حل نموده با سیصد مثقال آب
بید مشک و گلاب در پاتیل کرده با آتش نرم بجوشانند تا بقوام آورده شود **باب هفتم**
در لعوقات لعوق ما بین معجون و شربت است که در قوام انگشت پیچ باشد و اندک اندک بلیسند و اکثر
مخصوص آلات تنفس است بتدریج اثر او در حلق و مرور حلق و قصبه ریه برسد و جبرئیل بن بختیشوع گوید که
که اختراع جالینوس است اما در قرابادین یونانیان احدی مشاهده ننموده و از اینکه معجون حب القطن را
که تعلیقه جالینوس است متاخرین لعوق حب القطن نامیده اند باشد دلیل اختراع لعوق نمیشود که از
جالینوس باشد **لعوق طباشیر** منقول از کامل جهت سرفه و تپ دق و سل صمغ عربی قاقله کبار از هریک
شش مثقال نشاسته کثیرا از هریک ده مثقال طباشیر چهار مثقال نبات سفید سی مثقال مغز تخم خیار
حب الصنوبر الکبار از هریک هفت مثقال نرم سائیده به روغن بادام چرب کرده با مساوی او وبه عسل که
که بقوام نیاورده باشند بسرشند و با شیر الاغ استعمال نمایند **نسخه دیگر** جهت حرارت مفرط و خشونت
که با سل باشد صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید از هریک بیست مثقال مغز تخم کدو و تخم خیار
طباشیر چهار مثقال تخم خطمی تخم خبازی از هریک سه مثقال نرم سائیده با روغن بادام شیرین و
انگوری یا شیره ترنجبین بقدر حاجت لعوق کنند و حقیر ایرسا و دیگر را اضافه نموده و انفع یافته
رب السوس کاسرغ مغز تخم هندوانه **لعوق صبیان** جهت حرارت و خشونت گلو
و سرفه با شیر الاغ بیاشامند رب السوس کثیرا صمغ عربی فانید از هریک چهار مثقال مغز
بادام و حلابه لعوقی سازند **لعوق صنوبر** که حقیر مکرر تجربه نموده جهت سرفه کهنه و ضیق النفس
و از خفقان رطوبی در ... بغایت آزموده است و بجای حلبه را جوشانیده مقشر کنند
گرفته با دوشاب انگوری یا عسل بجوشانند تا غلیظ شود و مساوی حلبه مغز حلغوزه مقشر را
کرده ... بجوشش داده استعمال نمایند **لعوق خشخاش** ... [illegible]
... [illegible]

وبا صد و بست مثقال نبات بقوام آورده خشخاش سفید و سیاه مقشر دانه به صمغ عربی کتیرا نرم صلایه
نموده مخلوط کنند لعوق حلبه جهت ربو و سعال یابس بغایت نافع است حلبه مویز بیدانه بنفشه یک قبضه
بیدانه گل گاوزبان جوشانیده آب او با عسل صد و پنجاه مثقال بقوام آورند و مغز تخم کدو و مغز بادام
و تخم رازیانه کوفته اضافه نمایند و پنج مثقال او را با ماء الشعیر بنوشند لعوق الحرمل جهت ضیق النفس و سرفه
رطوبی بیعدیل است تخم کتان حرمل را بالسویه با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند لعوق حب
القرطم جهت بحوحه و رطوبت حنجره بغایت نافع است از مجربات ادویه مغز دانه حلبه حلغوزه حلبه تخم
کتان با عسل یا دوشاب انگوری بقوام آورده لعوق کنند لعوق التین انجیر زرد را بجوشانند تا مهرا
شود آب او را با دوشاب انگوری بقوام آورده مغز حلغوزه مغز پسته مغز بادام تلخ تخم خربزه تخم کدو تخم رازیانه کرسنه
حلبه مقشر دانه حب القلقل نرم سائیده به روغن بادام تلخ چرب کرده لعوق سازند در رفع ضیق النفس و سرفه کهنه
و ربو بلغمی بغایت نافع است. لعوق عنصل جهت ضیق النفس بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت
مفید است فراسیون [illegible] اصل [illegible] بیخ سوسن با عسل لعوق کنند و یا آنکه حاشا یا فودنج جبلی یا برنجاسف
جوشانیده باشند استعمال نمایند لعوق بنفشه جهت سرفه و قولنج ورمی و صفراوی بسیار موثر است بنفشه
مویز بیدانه عناب سپستان جوشانیده آب او را با نیم رطل شکر سفید و پنجاه مثقال عسل خیارشنبر و سی مثقال
روغن بادام شیرین بقوام آورده سی مثقال بنفشه سائیده اضافه نمایند و از پنج مثقال تا هفت مثقال استعمال
نمایند لعوق خیارشنبر جهت ذات الجنب و ذات الریه بغایت نافع است و بدستور جهت سرفه و نزلات
مفید فلوس خیارشنبر نبات سفید را در اندک آب حل کرده صاف نمایند و بار دیگر تا بقوام آید کتیرا و صمغ
فارسی که صمغ الو باشد را با قلیل مغز بادام شیرین اضافه نمایند لعوق خشخاش که مبتدا و از اطبا است
جهت نزلات حاره رقیقه و خشونت حلق نافع است خشخاش سفید نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مقشر دانه
با جلاب لعوق کنند لعوق زوفا جهت امراض بارده سینه و امتلاء عصب و برنده بلغم لزج بسیار موثر
است زوفای خشک انیسون رازیانه پرسیاوشان اصل السوس بیخ سوسن کبود و قرطم حلبه مویز بیدانه
انجیر سفید تخم کتان در آب قدر شش وزن ادویه بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده با مثل او
عسل بقوام آورند و علک البطم و راتیانج در روغن حل کنند لعوق حب القرطم جالینوسی که در تقویت باه
بیعدیل است و در معاجین مذکور شد لعوق کرنب جهت سرفه رطوبی و خشونت حلق [illegible] و گرفتگی آواز
تنقیه دماغ از بلغم غلیظ نافع است قدر شربت سه مثقال و [illegible] تا چهار سال [illegible] آب کرنب را که
[illegible] بجوشانند تا نصف رسد و چندان شکر بقوام آورند و باز [illegible]

هر یک رطل شکر هر یک از مصطکی و کندر و صمغ عربی و کثیرا و راتیانج پنجدرم در آن حل کنند لعوق الورد
منقول از جامع امین الدوله جهت پهلوی حاده و قی کردن خون و ذات الجنب صفراوی و دموی و درد سینه
و سل و سرفه مفید است گل سرخ پاک کرده صمغ عربی ملک سه نشاسته و کثیرا خشخاش سفید ملک دو گل مختوم
چهار و حقیر بدل او گل سفید داغستانی کرده و بسیار مجرب یافته طباشیر زعفران رب سوس نرم سائیده با
دوشاب انگوری لعوق نمایند لعوق جهت منع انصباب نزله بسینه مفید است بزر البنج دوازده مثقال
حب صنوبر شش مثقال مرصاف یکمثقال صمغ و ... یکمثقال بنوشند تریاق النزله از مخترعات حقیر در منع
ریختن مواد نزله و رفع سرفه از مجربات است تخم کاهو بیست مثقال بزر البنج پوست خشخاش از هر یک سی مثقال
خشخاش سفید چهل مثقال گل گاوزبان تخم مورد کشنیز خشک از هر یک ده مثقال اسطوخودوس پنجمثقال خیسانیده
بجوشانند و نبات سفید اضافه نموده گل سرخ کشنیز خشک رب سوس نشاسته صمغ عربی کثیرا مرصاف از هر یک
پنجمثقال بسیار نرم بسایند قدر سه مثقال لعوق ناردان جهت تقویه معده و رفع قی عنیف مجرب دانسته
اند منقول از جامع مذکور گل سرخ آرد سنجد پوست بیرون پسته انار دان زرشک دانه دار سماق نعناع
تخم مورد در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند پس صاف نموده با آب لیمو و آب غوره و آب به و آب
تمر هندی و سرکه و شکر بقوام آورند

باب ششم در مطبوخات و لعوقات و ماء الاصول و منقیات و مسکنات قی

اما مطبوخات مشتمل است بر منضجات اخلاط و ملینات طبع و حفظ [illegible]
در طریق تجربه باشد و مسهلات و شرط آنست که بعد از خیسانیدن بجوشانند و هرچه از ادویه با سبب طبخ و [illegible]
بیخها بیشتر بجوشانند و آنچه بخلاف او باشد در آخرهای جوشانیدن اضافه نمایند مشتمل [illegible]
هر یک ادویه مفرده مذکور شده و در شرب منضجات که مشتمل باشد بر تقطیع و ترقیق غلیظ و تفریق خلط [illegible]
سوداویه صاحبان امراض مزمنه بیشتر محتاجند و بحسب مرض شخصی و علتی و فصلی و سنی و بلدی ترک [illegible]
بنابرین این نسخه چند که دستور تواند بود ذکر میشود منضج سودا و بلغم مویز میانه گل گاوزبان
[illegible] پرسیاوشان [illegible] گل بابونه بیخ کرفس پوست بیخ کبر پوست بیخ
[illegible] خشک آمله مقشر شکاعی بادآورد تخم کرفس تخم رازیانه جوشانیده با گلقند آفتابی
که در آن حل و صاف کرده باشند بنوشند و باید قدر آب سی مثقال باشد که بربع باز آید
صفراوی محترق باشد آلوبخارا پوست بیخ کاسنی بنفشه عنب الثعلب پرسیاوشان شاهتره
[illegible] سپستان آلو مقشر تخم خیار تخم کاسنی گل گاوزبان گل سرخ [illegible] مثقال
رسد و با ترنجبین و شیرخشت استعمال نمایند و هرگاه صفرا و بلغم مرکب باشند [illegible]

شکاعی باداورد آلو بخارا پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی عناب سپستان گل بابونه تخم کشوث
افتیمون عنب الثعلب بدستور جوشانیده با گلقند افتابی سکنجبین ساده بنوشند مسهل سودا
و بلغم در منضج سودا سنامکی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایج تمر هندی تربد سفید
خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس اضافه نموده با فلوس خیارشنبر روغن بادام ترنجبین لاجورد
غیر مغسول شحم الحنظل ملح نفطی استعمال نمایند و در اسهال سودا و صفراوی پوست هلیله زرد و کابلی
تمر هندی بنفشه افتیمون سنامکی حجر ارمنی مغسول محموده مشوی خیارشنبر روغن بادام ترنجبین کشند و در
مسهل بلغم و صفرا ریوند چینی سنامکی فقاح اذخر هلیله زرد و کابلی تربد خراشیده تمر هندی آلو بخارا
قنطوریون دقیق افسنتین رومی گلسرخ فلوس خیارشنبر روغن بادام غاریقون سفید محموده مشوی
داخل کنند مطبوخ مسهل سودا که حنین ابن اسحق جهت زن صاحب سودا فرموده هلیله کابلی هلیله
زرد بسفایج با سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بعد از ان سنامکی افتیمون اضافه نموده چند جوش
داده صاف نمایند آلو بخارا تمر هندی مویز بیدانه را با دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده
بست مثقال او را با چهل مثقال از آب صاف کرده اول با پانزده مثقال شکر سفید بیاشامند مطبوخ
خیارشنبر جهت اخراج اخلاط حاده منقول از کامل هلیله زرد آلو بخارا عناب مویز بیدانه تمر هندی
گلسرخ گل نیلوفر بنفشه در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند و فلوس خیارشنبر از ده مثقال تا پانزده
مثقال و روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بنوشند مطبوخ افتیمون و غاریقون
منقول از کامل جهت اخراج بلغم و سودا نافع است هلیله زرد کابلی و سیاه پوست هلیله امله مقشر مویز
بیدانه آلو بخارا گل گاؤزبان گیاه غافث بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج تربد سفید حاشا در پنج رطل
آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل بماند و صاف کنند افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل بماند و غاریقون
را در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون در ان با عسل سرشته باشند و بجهت صاحب جنون و مالیخولیا خربق
سیاه اضافه کنند و جهت اخراج بلغم لزج بجای صبر و خربق شحم حنظل کنند نوع دیگر که تیز است
از جامع امین الدوله هلیله کابلی و سیاه هلیله آمله مقشر آلو بخارا تمر هندی پاک کرده از لیف و دانه مویز بیدانه
سنامکی گلسرخ افسنتین گیاه غافث اگر نباشد تخم کوفه او خوب است شکاعی باداورد اسطوخودوس کاسنی دریک
فطراسالیون گل گاوزبان بادرنجبویه سنا تخم هندی قرنفل تخم بادرنجبویه تخم خشخاش انیسون رازیانه بسفایج
خربق سیاه تربد محکوک در شش رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و افتیمون اضافه نموده [illegible]
بیفشارند و صاف کنند و غاریقون و صبر زرد و نمک نفطی لاجورد غیر مغسول شحم الحنظل شکر سفید

مجموع را کوبیده دران حل کنند و نیمگرم بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفرا نیز کنند هلیله زرد داخل مطبوخ
و سقمونیا مشوی اضافه محاول نمایند مطبوخ زوفا جهت ربو و ضیق النفس و سرفه نافع است عناب
سپستان مویز بیدانه انجیر زرد اصل السوس محکوک از پوست پرسیاوشان تخم خطمی تخم خبازی زوفا
خشک بیخ سوسن [illegible] چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال آن را با
نبات یا رب السوس خشخاش یا معجون [illegible] با اضافه روغن بادام بنوشند نوع دیگر جهت ذات الجنب و ذات
الریه و درد سینه و سرفه نافع است عناب سپستان انجیر زرد مویز بیدانه اصل السوس محکوک پرسیاوشان
تخم خطمی تخم خبازی جو مقشر در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل با روغن
بادام بنوشند مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره جهت اخلاط سوداوی و محترقه و صلابات و وسواس
و جنون و مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل و صاف کردن خون و کدورت فکر نافع است بسفایج منقی [illegible] عناب
سپستان اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون [illegible] هلیله سفید [illegible] وزن آن دو [illegible] آب بجوشانند
تا ثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر باد در شکم و تصاعد بخارات [illegible] و پوست دماغ باشند انجیر زرد کتیرا
روغن بادام پرسیاوشان [illegible] اضافه کنند و اگر [illegible] باشد یا ضعفی در [illegible] گلقند [illegible]
مطبوخ بسفایج جهت درد معده و ریاح بواسیر و صرع و امراض سوداوی بی‌بدیل است هر روز [illegible]
مثقال تا پنج مثقال خیسانیده بجوشانند و صاف او را با فلوس خیارشنبر و روغن بادام بنوشند و بدستور [illegible]
موثر است مطبوخ وارشیشعان در رفع درد معده بارد مجرب است هر روز از یک مثقال تا دو [illegible]
جوشانیده با نبات بنوشند اما در نقوعات شرط است که در آب بسیار گرم تقدیری که ادویه را
خیسانیده و روز در آفتاب گذاشته و شب در زیر سقف باشد و بعد ازان بسیار افشرده صاف نمایند و [illegible]
تا سه شبانه روز خیسانیده تا قوت ادویه به آب بازگردد و مخصوص محرورین و فصول حاره است نقوع
جهت بقایای امراض حاره و تپهای کهنه که بقیه او در بدن مانده باشد و تنقیه عروق موثر است منقول از
الو بخارا مویز بیدانه عناب سپستان تمر هندی منقی از دانه و لیف تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک [illegible]
در آب گرم خیسانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل را با ترنجبین یا شکر سفید در طلوع آفتاب بنوشند
قبل ازان بدو ساعت صبر زرد را با مصطکی ممزوج نموده تناول نمایند اولی است نقوع جهت
سر سوداوی و بلغمی و سایر امراض آن نافع است [illegible] افسنتین رومی [illegible]
با سه رطل آب گرم سه روز بدستور خیسانند پس صاف نموده هر روز ربع رطل را با روغن بادام
هر روز ربع رطل را [illegible] صاف کنند اولی است نوع دیگر جهت [illegible]

مفید است بلیله کابلی بلیله املج مقشر عود خام افسنتین بادآورد سنبل الطیب ترنفل حب البلسان نناع
مرماحوز قاقله کبار گلسرخ از هر دو رطل آب گرم بخیسانند و بعد از سه روز هر روز بقدر ربع رطل بنوشند
و اگر در چهار رطل بجوشانند تا بربع رسد و صاف نمایند و هر روز سی مثقال بنوشند اولی است نوع دیگر
که محمد بن زکریا گوید تجربه نموده ام جهت امراض معده بی‌بدیل است افسنتین عود بلسان گلسرخ عود
مصطکی در یکرطل و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل بماند پس صاف نموده صبر زرد داخل کرده روزی یکوقیه بنوشند
نقوع جهت ادرار حیض منقول از جامع امین الدوله گوید بغایت مدر حیض است تخم خربزه بیخ تخم کرفس انیسون
رازیانه از هر یک دو مثقال نیم‌کوب کرده در سه رطل آب سه شبانه روز خیسانیده روزی یکرطل بسی مثقال
با یکمثقال روغن بادام بنوشند ماء الاصول جهت فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض بلغمی
نافع است موافق نسخه حنین و کامل و امین الدوله و ثابت بن قره پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس اذخر از هر یک
ده درم تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک چهار درم مصطکی سنبل الطیب جنطیانا فقاح اذخر از هر یک دو درم و نیم حب
بلسان اسارون از هر یک دو درم عود بلسان سلیخه حرمل بوزیدان نانخواه هر یک سه درم مویز بیدانه نیم
در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال با روغن بادام تلخ و شیرین و روغن
بید انجیر و مناسب که جهت امور مذکوره مناسب باشد بنوشند ماء الاصول نوع دیگر جهت سده جگر و سپرز
از برودة و فساد مزاج معده و استسقا و تبهای کهنه نافع است پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه اذخر فقاح
مصطکی سنبل الطیب قوة الصبغ لک پاک کرده عود بلسان بسفایج بادآورد گیاه غافث پوست بیخ کبر گاوزبان
انیطرس افسنتین گلسرخ انجیر زرد مویز بیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و هر روز سی مثقال
با روغن بادام شیر خشت و دواء الکرکم و امثال آن بنوشند ماء الاصول نوع دیگر جهت نقرس
و درد رگ و مفاصل که از برودة باشد بغایت مجربست پوست بیخ کرفس و رازیانه پوست بیخ حنظل
دقیق شیطرج نانخواه انیسون بوزیدان ماهی زهره در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث
روزی یکوقیه با یکمثقال روغن بید انجیر که خروع نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد
لکلانج استعمال نمایند ماء البزور که در منع ادرار عرق مجربست کشنیز خشک کرده سماق
بیخ سفید مکرر شسته از هر یک پنج مثقال با سه مثقال آن آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده روزی
بنوشند ماء الاصول مجرب ابوی رح جهت ضیق النفس و گرفتگی آواز و ربو پوست بیخ
انیسون تخم کرفس رازیانه مصطکی سنبل الطیب اسارون سلیخه قنطوریون دقیق و فلفل
بیخ کبود انجیر زرد مویز بیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف کرده

بالعوق مناسب بنوشند و مقیات را شرط آنست که مکرر قی نکنند که عادت شود و در خلای
معده جایز نیست و در ماهی دو بار مستحسن است اگر مطلب رفع صفرا باشد قبل از خوردن مقی یکبار
شوربای ترش تناول نمایند و اگر مراد دفع بلغم باشد ماهی شور بریشته قدری تناول نمایند و بعد از قی چیزی
که تقویت معده کند بیاشامند و اگر مراد قی مرة السوداء باشد تناول نمایند و شخصی را که گردن بلند و سینه
تنگ باشد از قی منع باید نمود مقی مرة السوداء و مرة الصفراء که در تپهای مرکبه و تپ ربع نافع است تخم
ترب بزرگ کنگر زد تخم ترب جوز القی تخم شبت ملح نفطی تخم اسفناج بالسویه کوبیده بوزن آن عسل بسرشند و
دو مثقال او را تا سه مثقال در آبی که شبت در و جوشانیده باشند حل نموده بنوشند و قی کنند و اگر مراد
دفع بلغم باشد و قصد مقصود قی بسیار و آب شبت مطبوخ را با عسل بیاشامند و بنوشند قی باز اطعمه شود
مقی دیگر جهت رفع مرة الصفراء و بلغم صفراء منحبسه بست مثقال تخم ترب ریزه کرده با ده مثقال شبت تازه
ده مثقال نمک هندی تخم خربزه و تخم اسفناج هر یک چهار درم بجوشانند در چهار رطل آب تا بثلث رسد
نیم رطل آن صاف نموده با سکنجبین بنوشند و قی کنند و اگر مراد دفع بلغم بیشتر باشد با عسل بنوشند مقی دیگر جهت
دفع رطوبات معده و مرة الصفراء و مرة السوداء ترب بسیار ریزه کرده یکشبانه روز در سکنجبین عسلی خیسانیده
بعد خاییده و با کنگر زد نیم مثقال بنوشانند مقی دیگر تخم ترب تخم شبت تخم خربزه ریشه خربزه اصل
السوس از هر یک [illegible] مثقال جوشانیده و آب او را با کنگرزد و سکنجبین بنوشند باب نهم در سفوفات [illegible]
[illegible] قی صفراوی آزموده است ایضا زرشک بیدانه انار دانه ترش سماق [illegible]
[illegible] پوست بیرون پسته از هر یک بجزو طباشیر گل سرخ غوره خشک هر یک نیم جزو نرم کوبیده تا پنج
مثقال او را با آب انار ترش یا شربت به دو مثقال آن بنوشند نسخه دیگر مجرب حقیر است انار دانه ترش
[illegible] زیره دار بالسویه زیره کرمانی ده یک آن بسیار نرم کوبیده تا سه مثقال بنوشند اما
[illegible] سعد و گل سرخ چهار مثقال زرشک بیدانه سه مثقال نعناع پوست بیرون پسته
[illegible] سنبل الطیب [illegible] زرشک زیره کرمانی سرکه پرورده از هر یک دو درم دو مثقال [illegible]
با سکنجبین [illegible] آن بنوشند باب دهم در سنونات و مضمضه سنونات ادویه
[illegible] است [illegible] که سائیده بیاشند یا چیزی است که [illegible] کنند و موافق [illegible] کرده [illegible]
از [illegible] است [illegible] است و ظاهر این کلام اصلی نداشته باشد و از قدما [illegible]
[illegible] که معده [illegible] باشد و قبل از استعمال دهن را با [illegible]
[illegible] امثال آن [illegible] از معالجات اقرابادین [illegible]

دندان و گوشت بن دندان و رفع خون آمدن و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ به بن دندان
بغایت مفید است و رفع بدبوی دهان میکند و جلای دندان میدهد و چون با روغن زیتون یا قطران سرشته
بر دندان دردناک گذارند در حال رفع الم میکند و چون با سرکه مخلوط کرده مضمضه نمایند دندان متحرک
را مستحکم میگرداند و فی الواقع بهترین سنونات است عاقرقرحا ... کزمازج سعد از هر یک شش مثقال
پوست بیخ انار مازوی سبز کندر گلنار گل سرخ مروارید سفید سفال چینی از هر یک سه مثقال بیخ سوسن کبود
چهار مثقال شاخ گاو کوهی سوخته دندان فیل دانه هیل طباشیر تخم خرفه نشاسته کتیرا کشنیز خشک بو داده
عدس از هر یک هفت مثقال زبد البحر نمک سنگ صدف سوخته حلزون سوخته شب یمانی از هر یک یکمثقال
و نیم فلفل سفید مصطکی عود بلسان از هر یک یکمثقال بعد از سائیدن اجزا دو دانگ کافور اضافه نمایند
سنون از تالیف والد حقیر جهت رویانیدن گوشت بن دندان و رفع بدبوی دهان بغایت نافع است
دم الاخوین کزمازج انزروت جوز السرو کندر بیخ نی سوخته طباشیر اقاقیا گل سرخ گلنار عفص البلوط پوست
انار ریشه از هر یک جزو قصب الذریره و نصف جزو در وقت خواب استعمال نمایند سنون از مجربات
والد حقیر است جهت رفع درد دندان بغایت آزموده است ... ... زرد چوبه تخم ریحان سرشته پوست
بیخ درخت زرشک کتیرا بادام مقشر صمغ عربی از هر یک دو دانگی نوفل پنج عدد بسیار نرم سائیده استعمال نمایند
سنون منقول از اختیار ... است ابن هبل و شفاء الاسقام جهت بردن گوشت متعفن و آکله و
سیلان خون لثه بغایت نافع و بعدیل است زرنیخ سرخ و زرد آهک آب ندیده زاج سفید مازوی سبز
بالسویه قرص با سرکه سازند دانگی را بلثه مالیده بعد از ساعتی بشویند و اگر سوزش کند بروغن گل سرخ
مضمضه کنند سنون دیگر جهت آکله و بدبوی دهان و جرب بن دندان مازوی سبز بی سوراخ
دو جزو و مرصاف یکجزو با روغن گل سرخ بمالند و با سرکه عنصل مضمضه کنند سنون مسمی بسور نجان
منقول از کناش ناخر بابن سرابیون جهت قطع خون و تقویت لثه و دندان نافع است پوست انار
سه جزو گلنار عفص شب یمانی عاقرقرحا از هر یک جزوی سماق یکجزو و نیم نمک هندی نصف جزو با سرکه
در آب دانه مورد قرص سازند سنون جهت رویانیدن گوشت بن دندان مجربست و اکثر اطبا برین
اتفاق دارند ده مثقال آرد کرسنه را با عسل سرشته بر روی آجری در تنور بگذارند تا نزدیک بسوختن
رسد و از کندر و دم الاخوین هر یک پنج مثقال و از ایرسا و زراوند مدحرج هر یک دو مثقال اضافه
و سنون کنند سنون منقول از تفاسا و از مجربات چنین است جهت رویانیدن گوشت لثه
است پوست بیخ کبر اهلیلج عاقرقرحا بیخ سوسن کرسنه آرد جو بالسویه سنون از تالیف حقیر

و موافق اکثر امزجه است و در تسکین الدم و رفع خون و رویانیدن گوشت و منع ریختن مواد از موده است سعد طباشیر گلسرخ تخم مورد گلنار زوفل کاته هندی کزمازج اقاقیا از هریک جزوی سماق سه جزو **سنون** دیگر از معالجات بقراطی و ایلاقی جهة جلای دندان و پاک کردن او از اوساخ و سفید کردن بسیار موثر است زبد البحر نمک سوخته بالسویه با عسل سنون کنند **سنون دیگر** قوی‌تر از آن و سریع الاثر است نمک سنگ صدف سوخته زراوند مدحرج بیخ نی سوخته جو سوخته سفال چینی بالسویه سنون کنند مسحوق نیا و زجاج مسحوق و نباتج در حال دندان را سفید کنند و هرگاه زردی دندان یا رنگهای دیگر قوی باشد و در جوهر دندان نفوذ کرده باشد زنجار را در عسل حل نموده بر دندان بمالند و اگر قوی‌تر خواهند مسحوق نیا اضافه نمایند **سنون** منقول از ایلاقی جهة رفع سیاهی دندان مجرب دانسته اند قنبیل ده م فلفل چهار م حماما سه م سافج هندی حضض محرق از هریک دو م **سنون** منقول از شفاء الاسقام جهة خون بن دندان و حرکت آن زبد البحر شب یمانی اقاقیا گلنار سماق مازو پوست انار از هریک جزوی نمک نیم جزو بعد از سنون مضمضه باب سماق و گلاب کنند **سنون** منقول از ابن هبل جهة دندان متحرک که بسبب رفتن گوشت لثه باشد بغایت نافع است عود سوخته شب یمانی گلنار سماق اقاقیا بالسویه استعمال کنند و اگر سبب حرکه دندان از زیادتی رطوبتیه باشد مضمضه باب ادویه مذکوره نیز مضمضه کرده بعد از آن این ادویه را بر دندان متحرک بچسبانند شب یمانی سعد مصطکی خاکستر ثمرة الطرفا خاکستر شاخ گاو کوهی از هریک جزوی نمک میحون بعسل که بعد از آن سوخته باشند مرصاف زعفران از هریک جزوی و نصف جزو سنبل الطیب اب خشک سماق از هریک نصف جزو باهم نرم سائیده باهم سرشته استعمال نمایند **سنون الاسنان** از تالیف قدما و بغایت مجربست در تسکین درد دندان زنجبیل فلفل حلتیت جند بیدستر افیون بالسویه با عسل سرشته بر دندان دردناک قدری بگذارند و مولف شفاء الاسقام این ادویه را اضافه نموده است مرصاف زراوند مدحرج میویزج از هریک نصف اجزای سابق و آنچه در تسکین درد دندان مکرر بتجربه رسیده است مالیدن عسل با فلفل است هرگاه از رطوبتیه و نزلات دماغی باشد و بدستور هرگاه فلفل و پوست خشخاش را در گلاب بجوشانند و از بیرون طلا کنند در حال ساکن گردد و بدستور شیطرج را کوفته در کف دست کرده بخلاف جهة مواضع درد گذاشته تکیه بان جهة کنند اماله ماده بالخاصیه کند **سنون** منقول از تذکره که در زمان هارون رشید تالیف یافته جهة استحکام لثه و دندان و خوشبو کردن دهان و قطع رایحه کریهه و تحلیل ورام و دفع سیلان آب دهان مفید است نمک سوخته ده جزو نانخواه هفت جزو عود هندی شش جزو سنگ سه جزو کزمازج فلفل دارفلفل زنجبیل زبد البحر قاقله از هریک جزوی سائیده استعمال کنند و بختیشوع شیح ارمنی و زراوند مدحرج از هریک نصف جزو اضافه کرده

و لیلیو عاقرقرحا و اذخر از هر یک دو جزو الحاق نموده و با عسل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه نموده اند
صندل سفید سعد گل سرخ فوفل قرنفل خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک جزو بوره ارمنی دو جزو و تصریح نموده
اند که بهترین چیزها از برای سرشتن ادویه دندان سرکه ایست که در وی زیره کرمانی خیسانیده باشند و همچنین بعضی
او بهترین اشیا است سنون جهت امراض حاره منقول از کامل و شامل و حاوی کبیر و تذکره جهت رویانیدن
گوشت لثه و تنقیه آن و حرکت دندان بتجربه رسیده است طباشیر گل سرخ از هر یک سه درم مروارید گل ارمنی
برشته دم الاخوین هر یک دو درم مرجان سوخته صندل سرخ مر صاف کاکنج [illegible] امیران هر یک دو درم سنون
جهت امراض بارده عاقرقرحا فلفل ستیطرج خردل زنجبیل بوداده بالسویه با قطران یا طبیخ زیره [illegible] سرشته
سنون جهت کندن دندان نایب مناب کلبتین است تفتت اورمکینه منقول از کافی عاقرقرحا پوست حنظل
پوست چوب توت شبرم مازریون پوست بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد بالسویه مجموع را سائیده سه روز در سرکه
خیسانند و حلتیت را بانصف وزن او مقل ازرق اول در سرکه حل نموده ادویه را سرشته در وقت استعمال
احتیاط نمایند که بدندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاور دردناک را بخمیر و موم غلاف کنند سنون جهت
دندان متحرک مجرب حکمای هند است دوغ سوخته سرنج بالسویه سنون کنند سنون جهت قلاع سودای
شونیز بیدانه انیسون با عسل سنون کنند سنون دیگر برگ عوسج برگ زیتون اقاقیا از هر یک یک جزو
ملقطا [illegible] شب زاج سفید از هر یک خمس جزو بیخ سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو سنون جهت اقسام قلاع
شب عفص بالسویه سائیده سنون کنند بغایت مفید است صفت ادویه که کرم دندان را اسقاط
کند تخم پیاز تخم کراث تخم بنج سائیده با پیه سرشته حب سازند و عددی از آن در آتش انداخته یک سر نی را بر
دندان ملاصق کرده سر دیگر نی را در ظرف آتش بهیچی نصب کنند که دود او از راه نی بدندان برسد و اگر
ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب کرده شود و دهن ظرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل
گردد و بدستور چون بنج بقطران مالیده بر دندان گذارند کرم را اسقاط کند و مضمضه بآب برگ شفتالو
[illegible] زراوند طویل بغایت آزموده است و بدستور بخور راتیانج موثر است و چون سوراخ دندان کرم خورده
را جا نفرین کنند [illegible] درد میگردد و بدستور خربق [illegible] بغایت مجربست و بدستور پر کردن ثقبه [illegible]
[illegible] بوره ارمنی همین اثر دارد ادویه که منع ضرس کند و آن کندی دندان است که از خوردن ترشی
[illegible] مفرط بهم رسد چون سماق و تخم خرفه را بخایند رفع آن میگردد و بدستور خائیدن بادام و نارجیل و فندق
[illegible] کرم و مضمضه بشیر دختران و شیر الاغ و طلا کردن روغن زیتون و روغن تازه مفید است ادویه که
[illegible] دندان را ببرویانند از انجمله طلا کردن لثه است بمغز سر خرگوش که پخته باشند و مالیدن

روغن سوسن وطلا نمودن حنا بروغن سرشته **صفت مضمضه و غرغرها** جهته امراض دهان وغیره
مضمضه جهته رطوبات بن دندان و حرکته اسنان سنبل الطیب گلسرخ جوز السرو ثمرة الطرفا بالسویه
باآب جوشانیده مضمضه کنند **مضمضه مجربه** جهته قلاع و خون بن دندان و تعفن و جوشش و رویانیدن
گوشت آن توتیای مغسول سی و هشت مثقال بنفشه نوزده مثقال شکر خام یکمثقال بنفشه را سائیده با
سایر اجزا با سرکه هفتاد و پنج مثقال آمیخته در شیشه ضبط نمایند و بجهته جوشیدن دهان بدل سرکه مذکور را
بابیست مثقال آب انار یا آب گشنیز مکرر مضمضه نمایند و بجهته قطع خون و رویانیدن گوشت با سرکه مخلوط نمایند
و هرگاه سرکه شیشه آخر شود به دستور سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند و اگر یکسال و زیاد بران بگذرد
از اثر آن نمی افتد **مضمضه** که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا تاثیر ادویه ذرورات و سنونات اسرع
گردد و منقول از کناش ناجر و منسوب بحنین بن اسحق است تخم گلسرخ زرشک ثمرة الطرفا برگ صنوبر
برگ زیتون از هر یک یکجزو بیخ بارتنگ یا برگ آن یکجزو و نیم جوشانیده نیم جزو شب یمانی حل کرده مضمضه
نمایند **مضمضه** جهته ورم لثه و سستی آن طرائیث شب یمانی پوست انار سماق بالسویه مضمضه کنند
و بدستور گلنار **مضمضه** جهته قلاع و آن جوشیدن دهان است در اوایل باب برگ علیق و آب برگ
بارتنگ و آب به و سرکه و عدس مقشر خبازی و شاخهای تازه تاک و آرد جو جوشانیده مضمضه نمایند **مضمضه**
جهته قلاع بلغمی برنجاسف برگ زیتون مامیران پوست انار عفص بالسویه جوشانیده مضمضه نمایند **غرغره**
که ثقل زبان و سستی آن و تشویش کلام را مفید است خردل زنجبیل فلفل عاقرقرحا نوشادر بوره شونیز
صعتر مرزنجوش سائیده بالسویه جوشانیده با سکنجبین عنصلی یا آبی که در مرزنجوش و امثال آن جوشانیده باشند
غرغره کنند **غرغره** جهته خناق حار آب انار ترش که با پیه او افشرده باشند با رب توت و آب گشنیز غرغره کنند
و بدستور غرغره با آب بارتنگ و آب عنب الثعلب آب سماق مطبوخ نافع است و بعد از چند روز که نضج یافته باشد
غرغره رب توت با بوره و مر بسیار مفید است **غرغره** که بعد از نضج نافع است انجیر زرد و حلبه
اصل السوس جوشانیده با فلوس خیارشنبر غرغره کنند و اگر صاحب درد گلو تب داشته باشد با عدس
گلسرخ تخم مرو را جوشانیده با رب سوسن غرغره نمایند **غرغره** جهته خناق بلغمی که دلچه نامند
سنبر ترتیب داده باشند با رصاص و زعفران غرغره کنند و بدستور آب کامه و عسل و سکنجبین
ترب و خردل و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند **غرغره** که جهته حاره و بارده امراض حلق نافع
گلنار گلسرخ گزمازج جوشانیده با رب جوز مذکور غرغره نمایند **باب دهم** در اکحال
و سایر ادویه عین **کحل و ذرور** عبارت از ادویه منخوله از حریر است که در چشم است

بدرون سرشتن او بچیزی دیگر دو آنچه بابها مخصوص سرشته باشند دو مانند ذرور راستعمال نمایند مثل
توتیای غوره و امثال آن و مخترع آن سیلانوس است و چون اول از کافور و مبرد آنست ترتیب یافته باین
اسم مسمی گشته و بعد از آن زیاد و به حاره ترتیب داده اند تغیر اسم نداده اند و شیافها آنچه بجابیات
سرشته بقاطعی قطع کنند و در سایه خشک کنند بجابیات حل کرده استعمال نمایند و گویند مخترع او بقراط
است و از کتب یونانی مستفاد میشود که قبل از و تالیف یافته باشد و کحل مخصوص است بانچه با میل در چشم
کشند و ذرور آنچه بپاشند و مخصوص چشم نیست بلکه قطع نزف الدم جراحات است لهذا در بابهای هم
نیز مذکور میشود در بیان کحل اسفلیوس مذکور است که بموجب وحی ترتیب کحل شده و گویند مخترع او فیثاغورس
است و در بیشتر شرط است که استعمال آن بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج حار کحل حاره نشب و در روز
صبح استعمال کند و اگر کحل حار باشد و مزاج مریض بارد در آخر روز در چشم بکشند و اگر هر دو بارد المزاج باشند
در وسط روز و هرگاه بجهت نزول آب و امثال آن استعمال نمایند باید مریض به پشت تکیه کند و هرگاه علت در
اجفان باشد باید بعد از کشیدن دارو پلک را پوشیده بروی خواب کند و هرگاه جهت دمعه باشد پلک
را نباید پوشید و بر پا استاده بکشند و بدستور نباید در امتلاء معده استعمال نمود کحل روشنایا
بیا بعد از شین و نون بعد از الف بیونانی بمعنی مقوی البصر است و جابر الوهن است و مخترع او بقراط
و گویند فیثاغورس است جهت ضعف بصر و غشاوه و دمعه و سلاق حار در ابتدا آب و سبل و جرب و حکه
و حفظ صحت عین بغایت نافع است راسخت مقناطیس محرق که هریک را پانزده مرتبه باب گرم شسته باشند از هر
یکمثقال توتیا و صبر زرد و دار فلفل زعفران هریک ربع مثقال زبد البحر بلیله کابلی بادنگار هریک نیم مثقال
اقلیمیا فضی بوره مرتشیا فضی هریک ربع مثقال از ناف بیرون کرده استعمال نمایند و اگر با امراض مذکوره ضعف
استرخا هم باشد دو مثقال سرمه اضافه کنند و اگر با بیاض باشد ملح اندرانی دو مثقال باید کرد و اگر با
اجفان باشد سنبل الطیب ام و نیم اضافه نمایند و بجهت برودت مفرط ربع مثقال فلفل داخل کنند باسلیقون
کبیر از تالیف بقراط و بیونانی بمعنی جالب السعاده است و گویند اسم پادشاه العصر است و بجهت او ترتیب
ترتیب داده جالی و حافظ صحت عین و جهت حکه و غشاوه و سطبری پلک چشم و سبل و جرب و دمعه و بیاض قرنیه
نافع است اقلیمیای فضی زبد البحر هریک ده مثقال راسخت پانزده مثقال سفیداب قلعی و نمک ترکی و
فلفل سیاه و جعده و نوشادر و دار فلفل هریک دو درم قرنفل سنبل هریک یکمثقال کافور نیم مثقال ساذج هند
یک مثقال جند بیدستر سنبل الطیب سرمه هریک دو درم باسلیقون صغیر منافع او مثل منافع کبیر است
اقلیمیای ذهبی ده درم نحاس محرق مغسول پانزده درم سفیداب قلعی نمک ترکی هریک دو درم نوشادر جعده

فلفل سیاه ناشسته هریک یکدرم **کحل غریزی** از تالیف یونس است جهت حفظ صحت وقلع دمعه
وامراض که از رمد بهم رسد نافع ودر سایر علل عین منافع او مثل منافع باسلیقون کبیر است اقلیمیای ذهبی
توبال النحاس توتیای هندی نفل صبر برگ زنجبیل خشک هریک یکمثقال ملح هندی زبد البحر نوشادر هریک یکه
مثقال ونیم مشک یک دانگ **کحل ملکایا** معرب از مقلیا است که بسریانی عبارت از ملایکه باشد ودر
قرابادین یونانی مسطور است که بقراط در خواب باو ملهم شده مکحل وملطف وجالی وجهت اخراج امراض صعبه
واحتباس رمد نافع است انزروت مربا بشیر الاغ نشاسته شکر سفید هریک پنجمثقال مغز تشمیزج یک مثقال
کحل جهت احولی مولف شفاء الاسقام وصاحب تذکره گویند مجرب است دخان سندروس که در
چراغ با روغن گل سوزانیده باشند با قدری مشک وعنبر آمیخته در چشم احول کشند **کحل جهت بیاض**
که البته تا سی روز زایل میکند هرچند که صاحب علت مایوس از علاج باشد منقول از تضایح زبد البحر بوره ارمنی
سرگین سوسمار شکر سفید سقمونیا بالسویه با یک رطل آبی که ماميران وج هریک ده درم را جوشانیده باشند
تا بربع رسیده باشد بگذارد در آفتاب بسایند پس صاف کرده خشک نموده از تافته بیرون کرده استعمال نمایند
کحل وردی از تالیف جالینوس است جهت قرحه وظلمت بصر وحکه وغشاوه نافع است وحافظ صحت عین
سفیداب قلعی [illegible] مثقال اقلیمیای فضی [illegible] شادنج دار فلفل مغناطیس محرق مغسول هریک [illegible] زعفران [illegible]
یکمثقال کافور یک قیراط **کحل ساذج** از تالیف قدما وعجیب الفعل است در رفع بیاض وغشاوه ودمعه وحکه
واسترخاء جفن واکثر امراض چشم وجالی وحافظ صحت است وگویند چون روز شنبه وچهارشنبه با میل
طلا در چشم کشند از کوری ایمن شوند سرمه اصفهانی مرقشیثا فضی هریک چهار درم اقلیمیای فضه
بسد هریک دو درم ساذج هندی هریک [illegible] مرداسنج زعفران هریک نیم مشک چهار قیراط **کحل جهت دمعه**
نهایت مجرب از قدما است توتیای کرمانی مغسول ده درم بسد پوست هلیله زرد صبر هریک دو درم فلفل نیم **کحل**
مقوی از متاخرین بغایت جهت ضعف بصر وغبار ریح ونزول آب وخیالات مفید است ودر جمیع [illegible]
[illegible] مرارات وبجهت ادویت بیست مثقال توتیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش تر
کرده گذاشته باشند تا ته نشین شود لعاب او خمیر کرده خشک کنند وبسایند وزنجبیل فلفل دار فلفل
ماميران هریک دو مثقال نوشادر یکمثقال مجموع را کوبیده با آب رازیانه تر بسایند وخشک کنند [illegible]
توتیای مذکور از حریر بیرون کرده استعمال کنند **کحل الاستفار** جهت رویانیدن مژه وابرو [illegible]
آن بغایت موثر است دانه خرما سوخته پنجمثقال دخان الکندر چهار مثقال سنبل الطیب [illegible]
و[illegible] هریک یکمثقال با میل بر منبت مژه بکشند **کحل الجواهر** از اختراع متاخرین است [illegible]

وجهة تقویت باصره ورفع غشاوة وتقویت طبقات عین واجفان و دمعه وجرب وسبل رقیق و انتشار
نافع وحافظ صحت است سرمه صفاهانی ده مثقال توتیای هندی که غیر قسم حاد اوست مرقشیشای
ذهبی مرجان لاجورد مغسول سادج هندی فیروزه ورق نقره مامیران فلفل سفید اقلیمیای ذهبی توبال نحاس
نشا دینج دانگ اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول هریک چهار مثقال سرطان بحری شش مثقال یاقوت بسد لعل
زمرد زبرجد ورق طلا مروارید دار فلفل عقیق یمنی از هریک دو مثقال زعفران سه مثقال و در بعضی نسخه بهمه
فرنگی چهار مثقال بنظر رسیده و در بعضی سرمه مسا و سایر اجزا است و صمغ عربی کتیرا مغز تشمیزج وصمغ الو هریک پنج
مثقال افیون سه مثقال اضافه کرده اند وحقیر ووالد حقیر این نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقرب است
وطریق داخل کردن ورق طلا و نقره آنست که با صمغ عربی یا کتیرا سرشته بر روی سنگ سماق چندان بسایند
که منکلس گردد **کحل بقراطی** جهة رفع بیاض بعدیل است و در اندک زمانی قلع مینماید شبه سبز محرق
مغسول دو دم بوره ارمنی زبد البحر هریک یکدرم **ذرور** جهة مورسرج بغایة نافع است موافق اختیارات
ابن هبل وایلاقی وشفاء الاسقام سفیداب قلعی چهار مثقال اقلیمیای فضی صمغ عربی هریک دو مثقال نحاس
محرق مغسول نشاسته افیون هریک یکمثقال آب برگ قطونا سرشته خشک کنند و باز سائیده ذرور نمایند **ذرور
وردی بیضا** جهة مورسرج وجهة شبیه بودن و در رنگ بورد مسمی باین اسم شده سفیداب قلعی دو
مثقال و چهار دانگ صمغ عربی یکمثقال و دو دانگ انزروت نیم مثقال نحاس محرق افیون هریک دو دانگ
نشا دینج چهار دانگ اگر نباشد مقناطیس محرق **ذرور تشمیزج** جهة بیاض رقیق وجرب وحکه وحمرة
ملتحمه وبقایای رمد وحرقة و دمعه حاره نافع وحافظ صحة وبغایة آزموده است بست مثقال تشمیزج را
با بست مثقال گیاه مامیثا بجوشانند و سه روز در آن آب بگذاشته بیرون آورده خشک کنند و اگر مغز مقشر او
تمام صمغ سماق صمغ الو انزروت مناسب است یکدرم گرد زیر قطونا که از کوبیدن جدا شود بدستور
دوم افیون دو نخود ذرور نمایند **ذرور ابیض** بسیار لطیف ومحلل رمد ومجفف رطوبات وجهة امراض
چشم اطفال بسیار نافع است انزروت تشمیزج از هریک جزوی حبة السودا نشاسته از هریک نصف جزو
سفیداب قلعی ربع جزو **ذرور اصفر** منافع او مثل منافع ذرور ابیض است و در قطع دمعه و منع نوازل
مفید انزروت جزوی میرزرد زعفران تخم گلسرخ از هریک دو جزو افیون دو دانگ مامیثا جزوی **ذرور
لطیف** چون ذرورین مذکورین را با لک صفه ترکیب کنند باین اسم نامند **ذرور کافوری** جهة
سبل ورمد خفیف صدف محرق مروارید مکلس دو مثقال نشاسته یکمثقال کافور دانق **ذرور رمادی**
نبات بقراطی که جهة حمرة و دمعه و در رد چشم که از طغیان خون باشد بسیار نافع است نشاسته

کثیرا صمغ الو مکد ۲ صمغ عربی سشیاف مامیثا یکمثقال و نیم ذرور مامیران از معالجات بقراطی جهة
اختلاج دائم و امراض بارده و مزمنه و تقویة بصر بغایة آزموده است زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دار
فلفل توتیای کرمانی مغسول مکد یک و نیم صمغ عربی یک ۲ ذرور جهة سبل و سرخ و قرحه و بخور بغایة
آزموده است سفیداب قلعی اقلیمیای فضی مقناطیس محرق مغسول صمغ عربی مکد ۲ نشاسته افیون نحاس
محرق زعفران مکد نیم کافور نیم دانگ ذرور منقول از معالجات بقراطی جهة سرخی چشم و کدورت و جلای آثار رد
رارقه بغایة آزموده است برگ عنب الثعلب خشک مروارید مقناطیس سوخته مغسول ریگ مکه که زرگران جلای
نقره باو میکنند بالسویه بپرورد منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهة سلاق و دمعه و جرب و سبل
و ضعف بصر و شترناق و سایر امراض نافع است توتیای کرمانی مغسول با آب غوره تازه بپرورده زرد چوبه
مکد ده جزو بلیله زرد با تخم زنجبیل مکد ده دار فلفل مامیران مکد دو نیم نمک هندی را بعد از سائیدن تا پنج مرتبه
با آب غوره سائیده خشک کنند توتیای غوره توتیای کرمانی را شسته هشت بار با آب غوره سائیده
خشک کنند جهة دمعه و جرب و حکه و حرارة عین نافع است و چون با آب نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض
عین نافع است خصوصاً جهة رمد مزمن و حکه و دمعه و سلاق و جرب و رفع نزلات و تقویة طبقات و حفظ صحة
عین و رفع آشفتگی و التهاب و چون با آب انارین بپرورده کنند جهة امراض مذکوره نافع و محلل ورم عین و مقوی
بصر است و چون با آب مرزنجوش بپرورده کنند جهة ظلمة بصر و امراض مزمنه مفید است و بدستور با آب
رازیانه همین اثر دارد برود نقاشین بغایة مقوی بصر و حافظ صحة و قاطع دمعه و جهة بیاض و حکه و جرب
مزمن و تحلیل ورم نافع است و از تالیف جالینوس و مسمی بجلاء و کحل الرمانین است توتیای کرمانی سائیده
نحاس محرق مکد ۱ جزو صبر فلفل دار فلفل سنا و پنج مغسول با مقناطیس محرق مغسول که نصف جزو ماثیا
قشر بیخ انزروت زبد البحر مکد ربع جزو سائیده با آب انارین تا پنج مرتبه بپرورده در آفتاب گذارند برود
القاطع برود مارستانی نیز نامند از تالیف محمد بن زکریا است و او در تقویة اجفان و رد و بائیدن
بر موی اجفان و تقویة بصر و منع نوازل مجرب دانسته است سنبل الطیب سرمه اصفهانی مکد یک جزو و
بلیله کابلی و را انجیر گرفته و سوخته باشند مکد نصف جزو بعد از سائیدن با گشنیز با آب سوده بپرورد
برود اکسیرین و برود احمر نیز نامند از تالیف قدما است و جهة التحام قروح و تخفیف رطوبات
مجرب است شادنج ۲ و اگر نباشد مقناطیس محرق مغسول سرمه ۲ توبال النحاس ادنیم صدف
قلعی مروارید مکد نصف جزو اقلیمیای فضی صمغ عربی مکد ربع سائیده با آب رازیانه تر
کنند شیاف ابیض از تالیف بقراط است جهة امراض حاره و تحلیل اورام و

سفیداب قلعی کتیرا صمغ عربی مکد ۳ نشاسته انزروت مکد ۲ و چون ربع م افیون اضافه نمایند
شیاف ابیض افیونی نامند و چون دو قیراط تا نیم م کندر اضافه نمایند کندری خوانند و کندری جهة
قروح اقوی است بعد از سائیدن با لعاب بزرقطونا شیاف سازند **شیاف احمر لین** جهة
بقایای رمد نافع است کتیرا صمغ عربی شادنج هندی مکد یکجزو مرصاف دم الاخوین زعفران مکد نصف
جزو **شیاف وردی** از تالیف ابن رضوان رادع و محلل و مسکن مواد و دافع نزلات و مقوی
اعضای عین و جهة درد رمد و ریح نافع و عظیم الاثر است در امراض گلسرخ اقلیمیا ده مثقال
صندل سرخ و سفید مکد پنج مثقال حضض کتیرا صبر شیاف مامیثا مکد یکمثقال با گلاب سائیده شیاف
سازند **شیاف موقالیا** بیونانی بمعنی محلل است از تالیف جالینوس و حنین ابن اسحق ترجمه
نموده جهة ظلمت و مواد منجلبه و ادملاع و قروح مزمنه و جرب و طول رمد و اکثر امراض عین نافع است
اقلیمیای ذهبی توبال النحاس صمغ عربی مکد د مثقال مرصاف سنبل افیون زعفران سادج مکد
یکمثقال فلفل سفید شش قیراط با شراب بسرشند و با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف
اخضر** جهة سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل و بیاض نافع است صمغ عربی سفیداب قلعی اشق مکد
یک جزو زنجار شادنج مکد نصف جزو و اگر شادنج نباشد مقناطیس محرق مغسول بدل کنند شیاف
جهة منع موی زیاده زاج صدر الحدید مکد جزو زنجار نوشادر توبال النحاس محرق مکد نصف جزو با
زهره طیور هرچه باشد شیاف سازند **شیاف نارنج** از مخترعات حقیر است جهة منع نوازل و
حمرة و جرب و حکه و دمعه و رمد و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب است توتیا آب نارنج پرورده م کتیرا نشا
انزروت گلسرخ طبرزد حضض مکی هر یک یک م سفیداب قلعی هلیله زرد دانه دار مکد دو م افیون ربع م
شیاف مرارات و بیونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی و بقراط گوید که از تالیف اصطیفان
است و قوتش تا دو سال باقی است جهة نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبة مفید است و سریع
النفوذ است بحدی که در طبقات تاثیر میکند اقلیمیای محرق ۵ صمغ عربی ۸ مداد هندی فلفل سفید
مکد ۵ سفیداب قلعی ۴ اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر مکد ۳ و اگر روغن بلسان نباشد روغن آجر
افیون از زهره کفتار از زهره ماهی شبوط زهره کبک مکد ۲ زهره باشه و عقاب و گاو و خرس و گرگ
و غراب و باز مکد ۱ و نصف و شیخ ابوعلی قدس سره میفرماید که ضروری شبوط و گرگ است و سایر مرائر
بکار نیست و باید با آب رازیانه اکتحال نمایند و از مجربین تصریح یافته که زهره صداة که بفارسی غلیواج
گویند نامند و کبک در رفع نزول آب و غشاوه مجرب است و چون زهره غلیواج را با آب رازیانه اکتحالا

کنند جهت اخراج سم مجرب دانسته اند **شیاف تفاحی** بغایت لطیف و بی غایله و جهت قروح و
ضربان و غشاوه و بثور مفید است اقلیمیای نقره مطفی در شیر الاغ یا شیر دختران ۶ اسفیداب قلعی
مغسول ۸ زعفران سه کتیرا ۲ با آب باران سرشته با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف سماق**
کبیر جهت رطوبات و دمعه و حکه و سلاق و جرب و بیاض رقیق و امراض حاره نافع است سماق ده جزو برگ
مورد و هلیله زرد عفص مکد ربع سماق مجموع را با ده چندان آب بجوشانند تا به ربع برسد پس صاف نموده بجوشانند
تا به ربع برسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و این ادویه را بآن بسرشند و شیاف سازند شیاف ماینا
سرمه توتیای کرمانی نحاس محرق سفیداب قلعی مکد اجزا و اقاقیا نصف جزو کتیرا افیون نشاسته مکد ربع جزو ها
شیاف سماق صغیر جهت رمد و حرارة چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و ضمور حدقه و ماق
و التصاق پلک نافع است و بتجربه حقیر رسیده سماق بیدانه ده جزو سفیداب اجزو کتیرا نصف جزو کافور ربع
جزو هرگاه سماق را بجوشانند و آب او را تا ثلث طبخ نمایند تا غلیظ گردد پنج جزو او کافی است **شیاف**
عرب و ناسور از محمد بن زکریا جهت عرب مجرب حقیر است صبر کندر انزروت گلنار سرمه شب یمانی دم الاخوین
بالسویه زنجار ربع یکی با آب بسرشند **شیاف ابی ناصر** جهت تقویه چشم و منع قبول آفات و حمره احتیاج
و جلای بصر مفید است گل سرخ صمغ الوصمغ عربی ۳ حضض ۲ اقلیمیای نقره نشاسته سه توتیای هندی
مغسول انزروت سه و نیم با آب بسرشند **شیر هم المعسل** جهت رفع بیاض بغایت موثر است چند عدد پوست
تخم مرغ فاسد و پوسیده خالی کرده در ادویه ریخته در آفتاب بگذارند و مکرر این عمل نمایند تا سپیده که در او
باشد جدا شود و آب را مستعفن بکنند پس خشک کرده بسایند و چند مرتبه از ناخنه بیرون کنند و با صدف سوخته
و سرگین خطاف و سرگین سوسمار و بوره ارمنی بالسویه مخلوط کرده با زهره بز و کلنگ سرشته شیاف و
و عسل شهد رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را به بخار طبخ بابونه و اکلیل الملک و سداب
بدارند و در معالجات بقراطی مذکور است که پوست تخم مرغ مذکور را که خرم غیر باشد با سرگین
و سوسمار و خطاف ازاله بیاض چشم که از آبله بهم رسیده باشد مینماید و خرم معسل سابق قوی تر است **شیاف**
علائی جهت جلای بصر و تقویه چشم و منع آفات و سبل و بیاض رقیق و دمعه و حکه نافع است توتیای کرمانی
هلیله زرد مقشر کتیرا مکد ۵ نوشادر بکد انگشت زردچوبه ۳ زنجبیل صمغ عربی مکد ۲ با گلاب بسرشند **شیاف**
جلا جهت ضعف بصر رطوبی بغایت مجرب و از اصناف مرارات بهتر و بیغایله است و جهت نزول آب
بی نظیر است توتیای کرمانی مغسول را با آب باهنر زنجبیل تازه که شب بند خیسانده شده سرشته
و با زنجبیل و فلفل و دارفلفل و مامیران مکد ۲ نوشادر زعفران عفص کتیرا صمغ عربی [illegible]

زنجار اقلیمیای نقره یعنی ملکه نصف مخلوط کرده با آب رازیانه تازه شرشته شیاف سازند شیاف
ابار جهت رفع آثار والتحام قرحه مجرب است سرب سوخته نحاس محرق سرمه توتیای هندی زنجار صمغ عربی کثیرا
ملکه اقلیمیای ذهبی سفیداب ملکه سه افیون مرصاف ملکه نصف کندره با آب بسرشند شیاف اسود
جهت سوزش و حرارة و شدة وجع و سیلان و دمعه و جاره نافع است سفیداب سه صمغ عربی کثیرا ملکه اقاقیا
مرصاف نصف سنبل افیون ملکه سه دانگ باب بسرشند شیاف اصغر جهت ابتداء نزول آب و
وغشاوه و بیاض رقیق و دمعه و سحابه و جرب و سبل قرن نافع است انزروت شیاف مامیثا ملکه مرصاف بوره
ارمنی فلفل سفید ملکه سه زرنیخ سرخ ۲ زعفران او نیم با آب بسرشند قطور که در ابتدا رمد بغایت نافع و مسکن
وجع است و حقیر تجربه نموده تشمیزج بهدانه تخم خبازی از هریک ده عدد نیمکوب کرده با نشاسته نیم حضض
دو دانگ با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با سفیدی تخم مرغ در شیشه کرده برهم زنند و نیمگرم در چشم
بچکانند قطور دیگر که در ایام تزید رمد نافع است تشمیزج بهدانه ملکه سی عدد نیمکوب با یک و نیم درم انزروت
سفید در شیشه کرده با آب عصی الراعی و شیر دختران بر آتش نرم بجوشانند و صاف او را در چشم بچکانند و آب
برگ بارهنگ بدل عصی الراعی میشود قطور دیگر که در اختلاط بسیار نافع و مسکن و محلل و مانع طلوع بثور
و قرحه است قلقطار بکف دست بسیار مالند تا دست سیاهی بسیار از و بردارد پس با گلاب کف دست کرده سیاهی
آن را جمع کنند و با شیر دختران بچکانند و شیاف سرب نیز همین اثر دارد و در تسکین وجع شدید مکرر بتجربه رسیده است
گوشت بی چربی گوسفند را ورق بسیار رقیق کرده آن مقدار در کف دست نگاهدارند که گرمی دست در او
اثر کند پس بر پشت و پیشانی به بندند و در حال درد را ساکن کند و هیچ عضو را این اثر نیست باب

یازدهم در ذکر ادهان

مخترع ادهان بسیار غیر بسیط است و گویند اول استقراط استخراج نموده و هر چه
از بزور و گلها و مانند آن ترتیب داده اند مثل روغن کنجد و روغن گل در تحت ذکر اصل آن در ادویه مفرده مذکور
است مع خواص و افعال و فوائد آن و هر چه در حکم عطریات و اعمال غریبه است مثل روغن بلسان و امثال آن بدستور
دستورات در طریق اول مذکور است و قواعد کلیه در ادهان مرکبه در این باب مذکور میشود اما طریق استخراج
روغن از بزور آنست که تخم را کوبیده قدری آب گرم بر او پاشیده با آتش گرم کرده بفشارند و هر چه از اوراق
و اغصان و از ازهار خشک گیرند باید با شش وزن آن آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل او روغن کنجد
یا روغن زیتون و امثال آن بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند و آنچه از گلهای تازه و مانند آن گیرند
آنست که کوبیده آب آنرا گرفته با مثل او روغن مناسب بجوشانند تا روغن بماند و آنچه متعارف است آنست
در روغن کرده در آفتاب گذارند بعد از چند روز صاف نموده گلها را تازه کنند تا سه مرتبه و اگر زیاده تر

تکرار عمل نمایند قوی‌تر میشود و این قسم متعارف‌تر و نفیس‌تر از قسم اول است و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن
گندم و امثال آن در قسم اول دستورات مذکور است بدانکه اکثر ادهان نیز و روغنهای دیگر متکرج میشود مگر روغن
حب البان که هر چند بر روغن ادویه ترتیب دهند متکرج و بدبو و فاسد نمیشود و غلاف شگوفه خرما که کفری نامند بالخاصیه
مانع فساد روغنهاست و هرگاه خواهند روغنها سفید کنند بجهت طیوب و غیره و خود او باید بازای هر رطلی از روغن
مثل او آب بیکوفته مغز گردگان و پیه یا نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب به نصف رسد
پس سرد کرده روغن را از آب جدا کرده و باز با آب بدستور بجوشانند و صاف نمایند و مکرر عمل کنند سفید می‌گردد
دهن الناردین روغن سنبل رومی است در کل امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و قولنج و ضعف معده
و جگر و کلیه و مثانه و گرانی سمع و درد رحم و احتباس حیض و درد اعصاب نافع است شرباً و ضماداً و احتقاناً
قصب الذریره عود بلسان سعد ورق الغار قسط تلخ ناردین مرزنجوش ساذج اذخر قردمانا راسن ابهل
برگ مورد از آن الغار کلده ال نیم‌کوب کرده با ششصد مثقال شراب کهنه یا جمهوری یا نبیذ زبیب و عسل
و دو هزار و یکصد و پنجاه مثقال آب تا شش ساعت بجوشانند که به نصف رسد بعد از آنکه یکشبانه روز خیسانیده
باشند پس صاف نموده با گلسرخ و حماما و دارچینی اگر آب برگ مورد تازه نیابند برگ مورد خشک کنند و طبیخ
و آب مورد تازه و مرزنجوش تر هر یک بیست و سه مثقال تا سه ساعت دیگر بجوشانند که به نصف رسد و صاف کنند و
با سنبل رومی سنبل الطیب قرنفل و میعه سائله روغن بلسان اگر نباشد روغن زیتون کهنه و جوزبوا هر یک بیست
و سه مثقال و روغن کنجد هشتصد مثقال با آتش نرم بار ثالث بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند آنگاه صاف نموده
استعمال نمایند دهن السداب جهت درد جگر و درد رگ و مثانه و کلیه و ساقین و ادرار نمودن بول و حیض
و تحلیل ریاح و درد گوش و صرع و صداع بارد ضماداً و شرباً و قطوراً و احتقاناً بغایت نافع است بازار
وقیه از سداب تازه ... روغن زیتون یا کنجد یکمثقال هر یک از خردل و حب الرشاد و عاقرقرحا در یک رطل آب کرده
بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده استعمال نمایند دهن العلقم و دهن الحنظل است و دهن
الحنظل نیز نامند و اکثر اطبا بهترین ادهان دانسته اند خصوصاً جهت تقویت باه و استرخاء و برودت معده و درد
مفاصل و نقرس و عرق النسا بی‌بدیل است و به تجربه افضل‌تر از روغن ناردین دانسته اند عصاره قثاء
ده رطل روغن زیتون پانزده رطل میعه سائله پانزده مثقال قنطوریون تخم الحنظل زراوند مدحرج
بیخ کوهی و بری و بحری سکبینج برگ دفلی بیخ سوسن آسمانجونی هر یک ده مثقال عاقرقرحا نیم
روغن زیتون پانزده رطل بعد از خیسانیدن ادویه بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف
کنند دهن الکلکلانج از حکمای هند است جهت امراض بارده مثل فالج و درد

و ازاله اثار و تقویت موی و شرب او جهت تقویت جگر و معده و کلیه و مثانه نافع و مدر بول و حیض است
انواع هلیلجات و بلیله و امله و فلفل و دار فلفل زنجبیل یکدرم جاوشیر اشق سکبینج یکدرم تربد سفید ۴ حبک
کرنب تازه سداب تازه یکده درم با یکهزار و دویست مثقال آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف
نموده با چهارصد مثقال روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند **دهن الزعفران** که دهن الخلوق نامند
جهت صلابات و اوجاع رحم و معده و تشنج و فساد رنگ رخسار و رفع بیخوابی و تنقیه فروج و خروج رحم نافع
است زعفران ۵ اقرومانا ۴ قصب الذریره ۵ مرصاف در سه صد مثقال روغن کنجد منقی خیسانیده
هر روز بهم زنند با صد مثقال آب بجوشانند تا روغن بماند و صاف نمایند **دهن اللبوب السبعه**
منقول از قرابادین ابن عیسی بنایت مرطب جهت امراض یابسه و ازاله علل سوداوی و صداع و جذام و مالیخولیا
نافع است ضماد او نشر با و سوطا مغز فندق و پسته و بادام شیرین و کنجد و حب الصنوبر کبار و مغز تخم کدو و
مغز بادام تلخ بالسویه کوبیده گرم کرده بفشارند تا روغن از و جدا شود **دهن المبارک** منقول از
شفاء الاسقام و دهن اللقوه نامند جهت لقوه و فالج و عرق النسا و دوالی و نقرس و تحلیل ریاح و تهییج باه
و اشتها نافع و قطور او جهت کری و گرانی سمع و سده و جهت صماخ در او زمو ثر است و فرزجه او جهت جمیع
امراض رحم نافع است و مولف تذکره گوید که ثبت ارواح و عاقرقرحا حلبه شونیز بالسویه کوبیده تنقیه کرده
زیتون بطریق تحمیص نماید تا بروی آتش نیم سوخته مثل خود در روغن جذب کند پس تقطیر دهن کنند **دهن القوم**
دهن الراهب نامند و از جهت رهبانان تالیف یافته در کل مرض بارد مجرب است و اعاده باه مایوسین میکند و جهت
تقعد عصب و درد کمر و حدبه و بواسیر و تقطیر بول و سرخ کردن رنگ رخسار آزموده است و چون در زمستان
استعمال نمایند محتاج بپوشش نشوند ثوم مقشر بکجرو و فرفیون عاقرقرحا هر یک ثلث جزو فلفل سداب هر یک ربع
جزو با نه وزن آن روغن زیتون بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده استعمال نمایند **دهن المحلل**
بدوار الهرس جهت بثوری که در اصول شعر و مسام بهم رسد و جهت جمیع مواد غلیظه تحت جلد
نافع است بیست مثقال روغن گل را با نود مثقال سرکه بجوشانند تا روغن بماند و فرفیون شیطرج هندی
کهربا راتیانج هر یک دانگی کاغذ سوخته مداد چینی دانه ترنج سوخته دانه هلیله سوخته زاج سخت هر یک نیم مثقال
دران حل نموده استعمال نمایند **دهن الحمص** که دهن الباه نامند از اسرار مکنونه شمرده اند
در تقویت باه بعدیلست و چون با عسل معاجین با تنبیه طبخ دهند منافع او تجدید بختیوان نموده
[illegible] نمایند و جمیع اوجاع بارده بنایت موثر است و استخراج روغن نخود بچند نوع مختلف است و بهترین
او آنست که نخود را نکوب کرده در قرع معلق کنند بطریقی که گلوی قرع خالی باشد و از لیف و مانند آن

در گلوی قرع کنند و در وقت معکوس کردن ارد نخود از شیشه بیرون نیاید و کور ترتیب دهند و طبقه و گلوی
قرع را از سوراخ طبقه اول بطرف اسفل کوره بیرون کنند که شکم قرع در طبقه اول ظاهر باشد و قابله را
بدهن قرع وصل کنند و براطراف شکم قرع آتش سرگین یا زغالی کمی برافروزند تا روغن از لیفهای قرع بقابله بچکد
دهن المحلل از تالیف والد حقیر میر محمد زمان تنکابنی رح جهت تقویه معده بی نظیر و در تحلیل ریاح معده و جگر بی بدل
است مقل ازرق ۳ ل سنبل الطیب ال مصطکی علک البطم مکه مثله اشق اسارون قصب الذریره اذخر مکه ۲ ل
با روغن بابونه و روغن گل سرخ بالسویه از هر یک نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و هر روز بر هم زنند تا ده روز
والا در خاکستر گرم بگذارند دهن دارشیشعان جهت اسهال و ضعف معده و تحلیل ریاح نافع است دار
شیشعان ۵ ۳ سلیخه ۲۵ ل عود بلسان ۵ ۳ ل قرفه ۲ ۳ ل قصب الذریره ۵ ال نیمکوب کرده با ۱۵۰ ل
روغن کنجد بآتش نرم بجوشانند تا ثلث بسوزد دهن البلادر جهت استرخاء عصب و فالج و لقوه و امراض
بارده نافع بغایت محلل ریاح سنبل الطیب هیل فلفل مویج شیطرج راسن دارفلفل جوز القی بلادر بیخ سوسن آسمانجونی
رازیانه قسط تلخ بوزیدان زرنباد روبیج مکه ده ال نیمکوب کرده با شیر تازه و آب از هر یک یا نضدل با روغن
کنجد دویست و پنجاه مثقال بجوشانند تا آب و شیر سوخته روغن بماند نسخه دیگر جهت بواسیر و جمیع امراض بارده
و تحلیل ریاح غلیظ عظیم النفع است و از تالیف قدماست مقل ازرق میعه سایله اشق افیون سکبینج حب
بلسان بادام مقشر خربق سفید زرنب افلنجه شیطرج مکه ۲ ۳ ل قرنفل جوز بوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر
جند مکه ۳ ل بزر البنج کندر سیسالیوس تخم گندنا شونیز تخم تره تیزک نانخواه قسط تلخ مکه ۵ ل سعد ببربری
فرزبخوشش حلبه اسپند حبة الخضراء خروع مکه ده مثقال اشنه شبت ورق الغار فوفل بهار ل عسل کهنه
روغن گاو روغن یاسمین نفط سفید قطران روغن خروع دهن الغار مکه ۳ ال روغن زیتون کهنه صد و پنجاه مثقال
آب صاف هزار مثقال بجوشانند تا آب بسوزد دهن النجاح از تالیف حقیر جهت ریاح و اختلاج و تشنج
و فالج و امراض بارده عصبانی و تقویه اعصاب و تفتیح مجاری ضیقه و اوجاع بارده و تحلیل مواد
است ص حسن لبان مقل میعه سایله مکه ده اشق فرفیون حب بلسان خربق سفید زرنب کبابه شیطرج ابهل قرنفل [illegible]
جوز بوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر مکه پنجدرم کندر سیسالیوس تخم گندنا شونیز تخم تره تیزک نانخواه
قسط تلخ شبت مکه سه دانگ سعد فرزبخوشش حلبه اسپند مغز دانه کرچک اشنه مغز حب الغار [illegible]
یک هفته در هزار مثقال عرق بهار دامثال آن بخیسانند و بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده با [illegible] پنجاه
مثقال زیتون و پنجاه مثقال روغن بیدانجیر بجوشانند تا روغن بماند و سکبینج جاوشیر [illegible]
میعه سایله قنه علک البطم مکه سه مثقال در آب حل کنند و سنبل الطیب و مرصاف زعفران [illegible]

قصب الذریره قرنفل یکدسه مثقال دارچینی پنج مثقال جند بیدستر یکدو مثقال از حریر گذرانیده ضماد نمایند دهن القسط جهت درد جگر و معده و مفاصل و فالج و لقوه و تقویت اعصاب و نیکو کردن رنگ رخسار و حفظ سیاهی مو و رویانیدن آن نافع و مفتح سدد و دانشامیدن را و جهت برودت احشا موثر است قسط تلخ قصب الذریره سنبل الطیب اذخر تهدی میعه سایله ایرسا قرفه اشنه یکده ال قرنفل راسن الگ ناشد وج سلیخه یکده ال فرنجمشک ۴ ال جوز بوا ۱۰ ال عود بلسان ۵ ال کوبیده باهزار و دویست مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده با پانصد مثقال روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد روغن شیخ صنعان جهت التحام زخمهای تازه مجربست و از نسخه هندی نقل شده و محلل اورام بارده و مقوی اعصابست ۳۰ ال زردچوبه چوب زرشک که بهندی دارهلد گویند دیودار که چوب صنوبر است اصل السوس که بیخ مهک است چوب کز پوست خار مغیلان آب برگ نیم آنبوس ۵ ال برگ حنا هوچوبه دو دجر که سنبل باشد ۱۰ ال قند ۲ ال و نیم جوز بوا مردار سنگ شنجرف کات هندی بلفارتر اشیده از هر یک ۵ ال موم کافوری چهار دانگ جند دار دو دانگ روغن کنجد دویست لاجوبها و زردچوبه و سنبل و برگ حنا و اصل سوس و بیخ مغیلان در هفتصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده باقی ادویه را سائیده با آب نیم بجوشانند تا آب بسوزد آنگاه صاف نموده استعمال نمایند نسخه دیگر قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده التحام زخمهای تازه بهتر از نسخه اول است و ظاهرا ترتیب نسخه اول بجهت نگاهداری باشد اصل السوس پوست درخت صنوبر هوچوبه پوست درخت خار مغیلان زردچوبه بالسویه چهار صد ال کوبیده با روغن تلخ شش صد ال که از پنبه دانه و تخم کتان میگیرند و سه من تبریزی آب با آتش نرم بجوشانند بحدی که کف نکند تا آب بسوزد پس صاف نموده استعمال نمایند روغن مانع ریختن مو از علت اتشک مجرب حقیر است و بجهت داء الثعلب نیز مفید است و چون موی سفید از مواضع داء الثعلب برآید استعمال این روغن موی سیاه میرویاند برگ مورد ده ال و سه ل در آب چهار صد ال بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با صد و بیست روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و شش مثقال لادن در روغن حل کنند روغن جهت فالج و رعشه و تشنج و خدر و امثال آن باید مناسب اعصاب و اعضای درناک را باکیسه درشت در شب مالیده تا سرخ شود و تدهین نموده بخوابانند قسط تلخ سنبل الطیب هر یک بیست و دو ال کوبیده در یک رطل روغن و یک رطل آب بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده تا سه مرتبه با ادویه مذکوره بجوشانند و صاف کنند آب هر مرتبه عرق رازیانه یا عرق بهار کنند بهتر است و بعد از ان جند و فلفل و زنجبیل و ... سائیده

هر یک ده ل دران حل کنند روغن که موی سفید زرنیخ سه صد ل آهک آب ندیده صد و پنجاه
ل قلی شصت ل مجموع را کوبیده دو حصه کنند و سه من شاه آب را بجوشش آورده یکحصه زرنیخ را که شصت
مثقال با یک حصه آهک و قلی در آب ریخته بجوشانند تا عشر آب که سه صد و شصت ل است بسوزد
پس حصه دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود و تا ثلث بشیره بماند آنگاه امتحان به پر مرغ کنند تا بمحض ملاقات
موی را بسترد یا در آفتاب بدون جوشیدن چند روز بگذارند تا با امتحان و اگر زرنیخ با قلی و آهک
هر یک جزوی با قلی و آهک هر یک جزوی و زرنیخ دو جزو باشد قوی‌تر است و باید بقدری آب ریخت
که چهار انگشت برو برآید و بعد از یک شبانه روز بدون جوشانیدن صاف کرده سه بار بدستور اجزا را
تجدید نموده صاف او را با صاف اول گرفته با ربع وزن روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند
روغن بواسیر پنجاه عدد خراطین را در روغن کنجد برشته کرده از روغن بیرون آورده با ده درم
دنباله بادنجان بسایند و روغن را با موم موم روغن ساخته با اجزای سائیده بیامیزند و بر موضع بواسیر
بمالند و جهة قطع خون با اندک مازو که مغص باشد استعمال نمایند نوع دیگر جهة ساقط کردن دانه
بواسیر مجرب و بغایه است گوگرد و زرنیخ را بالمناصفه سائیده فتیله بروغن کنجد بکه جذب کند
و با تریاق و افیون تقطیر نمایند در حین تسقیه باید که بر روی آتش نرمی باشد روغن زرنیخ جهة ورم
مقعده و رفع بواسیر بغایت آزموده است هر گاه از حرارت باشد و زنج را با پیه بکوبید در آب بجوشانند
تا ظاهر شود و روغن که بر روی آب بعد از سرد شدن بسته شود بردارند و اگر دنباله بادنجان را سائیده
اضافه کنند جهة بواسیر بسیار نافع است و داغ کردن با بن خنصر و بنصر دست چپ جهة قطع خون بواسیر
و داغ مفصل ترقوه جهة ریاح بواسیر از مجربات است روغن که موی ببرد و بغایه قوی الاثر است
زرنیخ را که بلغه بنگالی دارسا [illegible] بلغه اصفهانی [illegible] نامند بال و سر او را قطع کرده شکم را سائیده
یکوقیه روغن با آن بجوشانند تا اندکی غلیظ شود و با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله [illegible]

باب دوازدهم در مرهمها و ذرورات جراحات و ما یتعلق

بدانکه مرهم گویند که بقراط است و تصریح نموده اند که قوة مراهم اکثر مدتها باقی میماند [illegible]
بسیار داشته باشد تا بیست سال قوة او باقی است و بعضی معتقد آنست که هرچه بار [illegible]
ساخته شود و قوتش ساقط نمیگردد و آنچه با شحوم ترتیب یابد قوتش تا یکسال باقیست [illegible]
که موم زیاده از نصف و کم از ربع آن نباشد بلکه او و سپیدش یک جزو و روغن پنج جزو [illegible]
و ضماد اعم از مرهم و مرهم مخصوص جراحات است و آنچه در وقت جراحت باشد جهة [illegible]

زیتون رسیده کنند و در غیر آن روغن زیتون نارس که زیت انفاق نامند و در مواد یابسه روغن کنجد کنند
و موم اولا با روغن و شحوم بگدازند و از سر آتش تبرید آورده ادویه صمغیه را اولا در وی حل کنند پس بقیه
ادویه مسحوق را مخلوط سازند و طریق حل عنبر و مصطکی و علک البطم و مومیائی و سکبینج و امثال آن چنان
که در قدر مضاعف یعنی ظرفی آب در کرده بر آتش گذارند تا آب بجوش آید و ظرفی کوچک را روغن [illegible]
کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود پس عنبر و امثال او را در روغن ریزند تا
حل شود و بعد از آن باقی ادویه را مخلوط سازند مرهم النخل نیون و خا معجمه و بجا ر مهمله نیز خوانده میشود و
هر یک را وجه تسمیه گفته اند چه اول بمعنی تحریک مواد بجهت دفع از مسالک چنانچه از پرویزن مشاهده میگردد
و ثانی بمعنی اخذ عطای کثیر است لسبب استقصای باد از تالیف جالینوس و عظیم النفع است بجهت جبر کسر و اصلاح
عصب و کوفتگی اعضا و استخوان و التحام جراحات و تحلیل اورام و دفع جرب متقرح و حکه رطوبی و غلبه حمرة و آکله
مفید است یکوقیه مرداسنگ را قدری سرکه بمقدار که سائیده شود بسایند و در آفتاب گذارند تا چهار وقیه را
جذب کند پس بدو وقیه روغن زیتون تسقیه کنند و دو وقیه پیه گاو صاف و ربع وقیه قلقطار اضافه نموده بر روی
آتش نرم بر هم زنند تا منعقد گردد مرهم النخل که **مرهم اسود** نامند جهت شقاق و حکه رطوبی و قرحه
رطبه و داء الثعلب و سعفه نافع است سرکه کهنه روغن زیتون بالسویه مرداسنگ مسحوق نیم روغن با آتش نرم
بجوشانند و پیوسته بر هم زنند که مرداسنگ سیاه نماید تا منعقد گردد مرهم زنجار جهت اسقاط بواسیر
و تجفیف قروح و رویانیدن گوشت جراحات و بردن گوشت زیاده و دفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مفید است
موم زفت مکی ۱۰ ال اشق محلول با سداب سرکه ۷ ل روغن زیتون ۸ ۴ با آتش نرم بجوشانند مجموع را
حل کنند و زنجار ۴ و انزروت ۳ ل را تنیج دو نیم اضافه نمایند **مرهم داخلیون** بلغت سریانی
بمعنی لعابی و از تالیف بقراط است جهت اورام حاره و اوجاع شدید و تعقد عصب و اخراج صلابات [illegible]
مفید است چهار وقیه مرداسنگ مسحوق را با یک رطل و نیم روغن با آتش نرم حل کنند و تخم خطمی و بزر قطونا و تخم مرو
حلبه و تخم کتان هر یک ۳ ل جداگانه خیسانید لعاب هر یک را بگیرند و از مجموع بقدر چهار وقیه بالسویه اندک
اندک تسقیه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و هرگاه زفت و خاکستر چوب رز و مر صاف از هر یک ۵ م
خبث الحدید اضافه کنند بغایت قوی الاثر است مرهم زنجفر جهت تحلیل اورام عسرة البرء و خنازیر و سرطان
و ورم مزمن انثیین نافع است کندر اشق علک البطم مکد ۴ ل مرداسنگ ۵ شنجرف سرنج مکد ۲ ل موم ۱۵ ل
روغن زیتون شصت مثقال مرهم حواریون و مرهم رسل و شلیخا نامند جهت اصلاح خراج و جراحات
و تحلیل و نضج و اندمال آن و شقاق و دفع آثار و حکه و جرب و بواسیر و نواصیر و سعفه و دفع کرم نافع

بگذارند بغایت مسکن درد و در رفع سوزاک بعدیل است ذرور دیگر در رفع اکله و تخفیف قروح از
مجربات موی سوخته دو جزو و پوست پیاز سوخته یکجزو و تخم ریحان بو داده نصف جزو کافور قیصوری ربع جزو
ذرور مصعد از مجربات حکما قدیمیست در اندمال جراحات عسر البرء و تخفیف ان و رفع اکله و قروح ساعیه
و بردن گوشت زیاده و در اسقاط بواسیر نائب مناب حدید است زرنیخ سرخ و زرد هریکی دو جزو آهک
آب ندیده و زاج سفید هریکی یکجزو و زاج زرد و زاج سرخ هریکی ربع جزو و با سرکه سرشته بست و چهار روز در میان
گذاشته تصعید کنند و هرچه مصعد اوست جهت اندمال جراحات و اکله و هرچه رسوب اوست جهت اسقاط بواسیر و
بردن گوشت زیاده استعمال نمایند که بهتر از بریدن و بیغا بلیه و اهل فرنگ شرب او را نیز در بعضی امور بسیار نافع دانسته
اند اما خلاف واقع مینماید ذرور منقول است که جهت رطوبات و بردن گوشت زیاده بسیار مجرب است پوست
انار و عفص و شب یمانی سعد کاغذ کبود سوخته انزروت از هریک ۱۰ ال نحاس محرق ۵ ال عرصاف کنند دم الاخوین
مکد ۱۰ ال ذرور دیگر که از اسرار در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر است و عظیم الفعل است صبر زرد
گلنار قنار کنند بالسویه ذرور دیگر قروح حار المزاج منصوره بغایت موثر است و از عجایب ان صنعه است
که صندل سرخ نیلوفر و صبر زرد بالسویه ذرور نمایند **باب سیزدهم در ضمادات و کمادات و**
نطولات و قطورات مخترع ضمادات بقراط است و اطلیه ام از وست ضماد سلطا باسس
ترمس چون بر کنج زهار ضماد نمایند اسهال صفرا کند و بر معده اسهال بلغم نماید و بر ورکین اسهال سودا و بر پستان اسهال خون
و از اسرار شمرده اند ترمس را نرم سائیده و حنظل بقدر نصف او و طلق محلوب بقدر خمس زهره گاو بقدر ربع و با
شیر تازه در دیگ خمیر گرفته بجوشانند تا امتزاج یابد ضماد مسهل بر معده و تهیگاه ضماد نمایند زهره گاو و
عسل و روغن زیتون و شحم حنظل زرنیخ بالسویه ضماد سلمویه مسمی باسم مولف اوست چون بر فم معده
ضماد کنند قی آورد و بر ناف اطلاق نماید و بر پشت زهار ادرار حیض کند بزرگ کابلی مقشر عصاره قثاء الحمار مکد ۳
ربال سفید مرداسنج مکد ۰ بیه بزه ۴م روغن زیتون ۱۴۰ م ضماد بقراط جهت ورم صلابات حاره بغایت نافع
است پوست انار مسحوق مطبوخ در سرکه سماق حی العالم بالسویه گل ارمنی گشنیز نصف یکی کافور بقدر احتیاج
روغن گل ضماد نمایند ضماد مفاصل حاره و نقرس بغایت آزموده است صندلین اکلیل الملک مکد ۱ م
شیاف مامیثا ۵ ال اقاقیا ۲ درم زعفران ام افیون ۵ و لفاح او نیم ال ضماد فیثاغورس جهت استسقا
و صفر و ضعف جگر و معده و رحم و غیران زوفا رطب موم ۴ زعفران بیه اردک و مرغابی مکد ۱۰ ال صبر میعه سائله
زرق اشق مصطکی مکد ام ضماد اسهال حار و ذرب و تقویت معده و جگر کعک که نان بکسماط نامند دل
شکوفه انگور اگر نباشد شاخ رز بدل کنند برگ مورد تخم مورد مکد ۴ ال اقاقیا عفص حضض سماق

جاورس بوداده زعفران مصطکی مکد ۳ ل کافور نیم ل بآب مورد بسرشند ضماد جهت اسهال بارد و
تقویة جگر و معده گلک ۵ فقاح اذخر شونیز سعد مکد ۳ ل شب یمانی دم الاخوین نانخواه پوست ترنج بجای
مرصاف کندر مکد ۳ ل بآب مورد بسرشند و هرگاه جهت تقویة معده و جگر استعمال نمایند و بی اسهال هفت ل صبر کنند
و بجای آب مورد با روغن گل ضماد نمایند ضماد جهت طحال و اورام صلب انجیر زرد متغیر گردد گان آرد نخود و باقلی بر
تخم کتان بالسویه اشق مقل حلبه هریک نصف یکی سنبل الطیب اکلیل بابونه مکد ربع یکی باسرکه ضماد نمایند ضماد
حابس منقول از شفاء الاسقام در قطع اسهال مجربست جاورس ۳ ل کندر گلسرخ برگ مورد کعک
از هریک ۱۰ ل آرد جو ۵ م بآب به یا طبخ او بسرشند و ضماد نمایند ضماد محلل صلابات خصوصا انثیان
و تعقد عصب گل خطمی ریشه خطمی کنجد تخم کتان مرو حلبه موچوبه هریک پنج مثقال مغز دانه کرچک زوفای رطب
هریک ده موم زرد مقل ازرق را هریک هفت ل در چهار مثقال دنبه با روغن کنجد گداخته ادویه را مخلوط
کنند و نیمگرم ضماد نمایند ضماد جالی جهت قوبا و آثار سفید است و مجربست تردمانا مویزج آرد نخود سرگین
بز مکد ۱/۲ ل اصل السوس گوگرد مکد ۵ م باسرکه و امثال آن بحسب هر عضوی بمیاه حالبه بسرشند ضماد
قوبا از مجربات والد حقیر جهت قوبا و سعفه یابسه و جرب آزموده است گوگرد ۱۰ م صمغ عربی ۵ ل دنبه تازه ۱۵
در حمام و بعد از حمام بدو ساعت ضماد نمایند ضماد ایضا از مجربات والد مرحوم است جهت شقاق آزموده است
زاج صبر سیاه بالسویه با نفط سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند ضماد جهت سعفه و جرب نباتیست
است سفال تنور دو جزو نمک جزوی باسرکه طلا کنند ضماد جهت شقاق قرمن جمیع حیوان بعید بلیت ۵
مردارسنگ سائیده را با دو م روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود سوم قند اضافه نمایند و طبخ دهند تا
غلیظ گردد و بقوام زفت رسد شقاق را بآب گرم نرم کرده دوای مذکور را گرم کرده در شقاق چکانند ضماد
جهت رفع داحس اقاقیا عفص گل ارمنی نشاسته مامیثا صندل سفید بالسویه افیون خمس یکی بالعاب بزرقطونا
و سرکه ضماد نمایند ضماد جهت رفع ثالیل و قوبا مقل را بآب سائیده بمالند در روز زایل کند ضماد ثالیل از مجربات
والد مغفور اشق مقل مکد ۱۲ نیمکوب کرده یک شبانه روز در سرکه خیسانیده پس حل کنند و گل خطمی ۳ ل تخم
تخم کتان بابونه بنفشه مکد ال اضافه نموده استعمال نمایند و باید نیمگرم باشد ضماد جهت تقویت معده اطفال و غیر
آن نهایت موثر است و رفع اسهال میکند لادن بکوفته اقاقیا ۳ ل با روغن سوسن ۲۵ در خلای معده ضماد
کنند ضماد ضربه و سقطه سنبل الطیب مغاث برگ مورد ماش برگ گلسرخ بالسویه با روغن گل یا
زرده تخم مرغ که قفر الیهود در روغن حل کرده باشند بسرشند ضماد دیگر ایضا جهت ضربه و جبر کسر آزموده است
مغاث گل ارمنی صبر زرد گلسرخ عدس مقشر مامیثا فوفل برگ حنا صندل بآب مورد مطبوخ ضماد نمایند ضماد

ضماد حابس حیض عدس مقشر پوست انار برگ مورد با سرکه سرشته بر پشت زہار و کمر ضماد نمایند ضماد
نقرس نهایته مجربست مرزنجوش گل خطمی بزرقطونا آرد جو سورنجان بالسویه بازرده تخم مرغ در روغن گل
ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه کنند از شش سه تقریر میشود ضماد طحال از حنین ابن اسحاق بنا
ازموده است انجیر زرد بقدر پنجاه ل یکشبانه روز در سرکه خیسانیده در ہاون حل کنند و قسط بحری ۴ م مغز بادام
تلخ ۰ ابیج کبیر ۳ ل اشنه سداب خشک بوره ارمنی ۳ اضافه نموده در خلای معده استعمال نمایند ضماد فتق
انزروت اقاقیا و سماق از ہریک ال مرقشیثا کبریت مقناطیس سوخته شب یمانی کندر رصاص ہریکی ۷ ل مرصاف
جوز السرو و ہریکی ۰ ا با موم ۰ ۲ ل و روغن مورد ۰ ۴ ل بسرشند لذاق الصدغین جہته درد سر بارچه
کرباس که بقدر رو ہمی باشد گذاشته بر شریان صدغین ة نهند تخم کاسنی تخم کاہو مرصاف ہریکی ۲ ل حضض
۳ ال افیون اد نیم ل بالعاب بزرقطونا بسرشند ضماد برگ عناب رافع اقسام صداع است و ضماد
برگ گردگان و برگ حنا رافع شقیقه و صداع بارد است ضماد مشموم که رفع بیخوابی کند از مجربات والد مغفور
افیون تخم کاہو بزرالبنج بیخ لفاح بالسویه بآبی که خشخاش در ان ریخته باشند استعمال نمایند ضماد سلیمانی
جہته درد مفاصل فرمن مجربست دارشکنه که سلیمانی نامند زیبق ہریک ۳ ل باہم سائیده بآب دہن کشته
کشته شود و ده مثقال صابون حلبی را در ان حل نموده اضافه نمایند ضماد دبق جہته مفاصل
بارده و فالج و امراض عصبانی جمیعا نافع و منضج و محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن است و حقیر تجربه نموده
اراده ضماد او بر مہر ہای پشت و مفصل باعث نجات جمعی کثیر از استرخا و تشنج چند ساله شده تخم انجره ۲۰
و زبیدان بوره نوشادر زراوند مدحرج تخم الحنظل علک البطم مکده ل حلبه و فلفل و دار فلفل عاقرقرحا مکده ۴
از فتق ۴ مقل ترد ما ناعود بلسان کندر مرصاف راتیانج زاج استخوان سوخته ابہل صبر زرد افسنتین سعد اذخر
افیون سورنجان مکده ۳ دبق ۱۲ موم ۵ ۴ حب السلاطین ۱۰ ل بار وغن سوسن و امثال آن ۵ ال بدستور
مرده در قسم مذکور است ترتیب دہند و صموغ را در سرکه حل کنند و عسل بقدر سرکه اضافه نمایند ضماد دیگر
مفاصل انچه قریب تجربه باشد و مسکن اوجاع بارده است و فقیر تجربه نموده مغز دانه خردل که بید انجیر نامند ۳
در روغن تازه گاوی عسل ہریک جزوی لای سرکه بوزن عسل بعد از سحق مجموع سرگین خشک گاوی سائیده
بکیفیه غلیظ ساز و اضافه کرده بگرم استعمال نمایند ضماد مجرب حقیر است جهته تسکین ضربان مفاصل و درد سر
و خرد استخوان بابچه ۰ ۱ روغن گلسرخ ۵ افیون ازعفران ۳ ضماد مفاصل حار که در وقت
سکون الم کنند افیون زعفران بالسویه با شیر سائیده با روغن گلسرخ ضماد کنند قرص تمر ہندی که با آنچه
ده و باشیای بارده در حاره استعمال نمایند و از مجربات حقیر است ارد لوبیا مرزنجوش گل خطمی بزرقطونا

سورنجان اکلیل الملک هریک ده مثقال خولنجان بشیاف مامیثا ارد جو هریک پنج مثقال لفاح زعفران هریک
دو مثقال قرص سازند و استعمال نمایند ضماد مسکن الاوجاع و تسکین درد مفاصل حاره و بارده
مجرب حقیر است حلبه را با آب و سرکه بالسویه طبخ نمایند تا مهرا شود و عسل بوزن حلبه اضافه کرده بجوشانند
تا غلیظ گردد و بیمگرم ضماد نمایند ضماد دیگر جهت مفاصل بارده بعید بلیت و طلیقا سوخته را با عسل و سرکه
بقدر کفایه بالسویه سرشته ضماد کنند ضماد دیگر جهت مفاصل بارده و اورام فرمنه بغایه مفید است
بوره دیق اشق آهک آب ندیده بالسویه با سرکه و عسل بالمناصفه طلا کنند ضماد دیگر در آخر مفاصل حار
و نقرس مجربست در دفع بقایای مواد منمایه صبر زرد زعفران مرصافی بالسویه با آب کلم طلا کنند و اگر حرارت زیاد
باشد با آب کاسنی ضماد اورام حاره و ورم فرج و کنج ران و قضیب و سایر اعضا از مجربات است
پوست خشخاش مسحوق را در آب بجوشانند تا مهرا شود و بذر قطونا مسحوق بوزن او در روغن گلسرخ بوزن
هر دو اضافه کرده استعمال نمایند ضماد قروح ساق خاکستر کاه گندم نمک طعام با سرکه بالسویه طلا نمایند
ضماد جهت اقسام استسقا بغایه مفید است سنبل الطیب صبر زرد مکی ده مثقال خاکستر سرگین گاو یا
دانگ سرگین بره آهو سعد قردمانا ایرسا قسط نوشادر اشنه حماما سلیخه عود بلسان حب بلسان بوره صعتر نمک
ترکی حنظل ناهریک پنج مثقال با بول شتر ضماد کنند و قدری آب به شیرین که گرم کرده باشند در اقسام تهیج مجرب
حقیر و بعید بلیت ضماد بواسیر و شقاق مقعد و قرحه آن و اسهال بواسیری و نزف خنیض سفیداب
موم سفید حضض هریک جزوی گل خطمی مقل هریک دو جزو روغن گلسرخ پنج جزو و بازرده تخم مرغ استعمال
نمایند ضماد دیگر جهت درد و سوزش مقعد کنجد را کوبیده با روغن گل و سفیدی تخم مرغ ضماد نماید و بیده
زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بدستور زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بیده
سفیداب بذر البنج مکی ۲ بازرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند و بدستور پیاز را در خاکستر گرم پخته با
او روغن تازه گاوی استعمال نماید و بدستور گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک مکی چهار مثقال حلبه تخم کتان
مثقال عدس مقشر مجموع را پخته با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال نماید جهت گزاز بارده و دردهای که
باد بواسیر در اعضا بهم رسد از تالیف حقیر و بغایه آزموده است و مجرب فلفل ۲ قاقله ۳ حلبه
سورنجان اسود سورنجان ۱۱ با روغن گردگان ۲۰ موم زرد ۵ ضماد نماید ضماد جهت خنازیر
چهار فسیلجه حضض دو جزو با کشنیز ضماد نماید ضماد جهت خنازیر که بی حرارت باشد
و جهت سلع بغایه موثر است قنه ۱۰ ام حلتیت مقل اشق ۳ م جاوشیر ۲ م فرفیون ۲ م مقل ازرق ۳ م
مجموع را در سرکه حل کرده با کشنیز ضماد نماید و بعد از سه روز تازه کنند و مرهم سورنجان ۱۰

زنجفر بغایت موثر است ضماد بواسیر بارد و مفاصل و ریاح مجرب است سیر و خرد کوبیده در دیگی
بزرگ بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده روغن را طلا و سیر را ضماد کنند فتیله جهت
گشودن خون بواسیر تخم حنظل مغز بادام تلخ بخور مریم مو نیج سرگین کبوتر فتیله با زهره گاو فتیله کرده پنج
عدد را در پنج ساعت استعمال کنند و هرگاه فتیله کرده را با روغن گل آلوده کنند رفع سوزش می‌نماید
ضماد جهت ورم سپرز که از حرارت باشد از مجربات دالذ منصور برگ درخت کز را کوبیده با آرد جو و سرکه
استعمال نمایند و بدستور سبوس گندم را که در سرکه پخته همدی با بان اغشته ضماد نمایند ضماد جهت ورم
جگر بارد و سپرز از مجربات قابوس است میوه مرم مصطکی حماما زعفران بابونج اکلیل الملک هریک چهار
مثقال صبر زرد و تاس اذخر حب بلسان اشق سنبل بـ روغن سوسن و شراب یا سرکه ضماد نمایند ضماد دیگر
جهت ورم جگر و معده بارد و تلیین صلابات و درد سینه مزمن مجرب زوفای رطب بابونه اردک و پیه مرغ
هریک ده مثقال حل نموده بنگرم ضماد نمایند ضماد جهت ورم انثیان تخم کشف را با پیه آن را با نبات
با گلاب و سرکه ضماد نمایند و بدستور گل خطمی آرد جو ارد با طلا را مهر انجبیه با زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد
طلا کنند و هرگاه ورم متحجر باشد زیره کرمانی مویز منقی بسته با روغن و زیره تخم مرغ و روغن گل هم جزو ضماد کنند ضماد
دیگر ایضا جهت خراز مجربست زنجبیل برگ حنا هلیله زرد عفص مرداسنگ آمله مقشر هریک یک جزو ضماد
جهت جراحت بینی و ناسور الانف که حلوه نامند بغایت آزموده است مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو یک جزو
توتیای کرمانی مغسول صبر زرد یک جزو با روغن تازه استعمال کنند ایضا جهت حلوه مجرب است
مرداسنگ مغسول هم قلعی سوخته با شراب و روغن مورد استعمال کنند و بدستور آب انار
و یا انار ترسیده را در ظرف مسی بجوشانند تا غلیظ شود استعمال نمایند ضماد جهت کچلی آزموده است
سر را تراشیده و کشک سوخته و پشم سوخته و جو سوخته را بالسویه بپاشند ضماد بهق و برص از مجربات
تجربه است و از جمله اسرار و رفع برص حیوانات که الکوبید تخلف نمیکند و در رو باید ات مورد التعلب و دار
الحیه سریع الاثر است و بغایت حار و سریع النفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید گذاشت و بعد از شستن
آن از روغن لیمو جهت رفع حدت و سوزش آن طلا کنند و بر اعضای نیمه طلا را دوا جایز نیست و هرگاه مکان برص
امثال آن متعدد باشد یکبار بر همه اعضا ضماد ننمایند بلکه بر موضع بعض و دون بعض تا همه ضماد شود و بعد از ابد
ذن بمرا نیم مناسب بعلاج کنند سنگ سلیمانی یک جزو صندل سفید سوده پنج جزو با آب سرشته استعمال نمایند
صندل سلیمانی خمیر یا یارد و جو بدل کنند قسط تلخ از روت بهتر است و خمیر تجربه نموده و صندل جهت
ـ ـت ضماد دیگر جهت بهق الاندا است کبریت یک جزو مغز گردکان روغن تازه بی نمک هریکی

اب او را گرفته بر عضو بریزند و جرم او را به بندند و عضو را به بخار آن بدارند و پاشویه قسمی از وست که
بجهت امالهٔ ماده و تعریق معمول است و نطولات مرطبه و محلله و رادعه و منضجه و معرقه میباشد و هر یک را ادویه
آن معلوم است و بجهت اختصاص بعضو مرقوم میگردد **نطول** جهت ترتیب اعضا و رفع بیخوابی و صداع
حاره بنفشه برگ بید نیلوفر خبازی و جو خیار تر کدوی تازه در آب طبخ دهند تا مهرا گردد و عضو را به بخار
او داشته با آب او عضو را بشویند و ثفل او را بمالند **نطول** جهت تحلیل مواد بارده و تقویت اعضا برگ بنفشه
گل بابونه افسنتین زوفا مرزنجوش اسطوخودوس مشکطرامشیع عصفرجات جعده حسک ابهل فطراسالیون
شحم الحنظل جوز السرو کمافیطوس دارشیشعان سوسنبر پودنه بدستور معلوم نطول کنند و اگر مجموع یافت
نشود ببعضی اکتفا جائز است و در پاشویه بادویه مرطبه هر گاه بابونه و فودنج و امثال آن اضافه نمایند اعانت
بر تعریق میکند **قطورات** عبارت از چیزیست که بر عضوی بچکانند و در عرف اطبا مخصوص است بچشم و گوش
و ادویه عین با قسامها مذکور شد پس قطوری که اختصاص بگوش دارد در اینجا مرقوم میگردد **قطور** جهت
دوی و طنین بغایت نافع است منقول از معالجات بقراطی جند بیدستر نطرون که بوره نیز گفته‌اند خربق
سیاه بالسویه در سرکه حل کرده در گوش بچکانند و باید که نیمگرم باشد **قطور** ایضاً جهت دوی و سده
از اجتماع چرک و طنین نافع و مسمی بقرص خربق است خربق سفید ۲ بوره سرخ ۵ زعفران ۳ با سرکه قرص
سازند با دهان مناسب حل نموده بچکانند **قطور** دیگر که رفع آن علت بوره در ساعت کند صرصر سیاه را
در کوزهٔ سفالین سوزانیده خاکستر او را با بول گاو و بول خوک بچکانند و صرصر را بلغت اصفهانی زنجره و بلغت دهلی
تنگانی جهینگر نامند و آن حیوانیست کوچک سیه بلخ **قطور** دیگر از مجربات میر عطاء الله جد فقیر گرانی سامعه
و کری و دوی و طنین ۲ دانگ بوره ارمنی تخم الحنظل جند بیدستر مکی نیم ل زراوند مدحرج نیم مثقال
عصاره افسنتین نیم ل افیون دانگ قسط تلخ دانگ با زهره گاو سرشته بروغن بادام تلخ حل کرده بگوش
چکانند و الحقیر در آن تصرف بدستوری که در فوق هر یک قید نموده و مجرب دانسته‌اند **قطور** دیگر
جهت کری که دفعةً واقع شود طبیخ افسنتین با زهره گاو استعمال کنند و زهره سلحفات که سنگ پشت باشد
با روغن بابونه بغایت نافع است و چکانیدن دو قطره از نطرون که نفط با روغن قسط حل کرده باشند صبح و شام
مداومت نمایند جهت تسمیع و درد گوش و مواد بارده مجربست **قطور** دیگر جهت حیوانی که در گوش رود نطرون
از آب فودنج یا آب برگ شفتالو حل نموده نیمگرم بچکانند **قطور** جهت اخراج کرمهای متولده در گوش شراب کهنه
۳ روغن گل سرخ ۳ سفیدی تخم مرغ ۲ عدد در شیشی انداخته در گوش نیمگرم کرده بگذارند و ساعتی بهمان حالت
گذارند ولیکن بیرون آید **قطور** جهت درد گوش که از حرارت باشد بکف روغن گل سرخ را با سرکه

سه جزو را بجوشانند تا سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف ابیض با شیر دختران و روغن بنفشه یا کاهو و
آب کشنیز و بدستور آب عنب الثعلب نافع است و سفیدی تخم مرغ بالخاصیه از مجربات قطور که جهت ورم بارد
در یاخ نافعست زهره گاو را با روغن خیری یا امثال آن بجوشانند تا سرکه بسوزد رطوبت زهره برطرف شود آنگاه استعمال
نمایند قطور جهت چرک و درد و قرحه گوش مرصاف صبر زرد زعفران با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند و جهت تسکین
درد افیون بغایت نافع است و بدستور جهت پاک کردن چرک آب برگ زیتون با عسل نافع است و بدستور مر را
در آب حل کرده با روغن گل قطور کنند و بدستور انزروت با ماء العسل نافع است قطور که جهت رفع سیلان
رطوبات گوش اطفال نافع است شب یمانی زعفران بوره سرخ هر یک دانگی عسل و شراب هر یک پنج ل قطور
کنند و با پارچه یا پشمی آلوده کرده بگذارند قطور دیگر که منع سیلان خون بسبب صدمه و ضربه از گوش کند
پنیرمایه خرگوش را با سرکه حل نموده بچکانند و بدستور گرده های گاو و نر را با قدری پیه کرده کباب نیم پخت کرده آب
او را افشرده در گوش بچکانند از مجربات که اکثر اطبا گفته اند باب چهاردهم در سعوطات و عطوسات
و نشوقات و نفوخات و بخارات و ادخنه سعوط عبارت از چیزیست که در بینی بچکانند و عطوس آنچه عطسه
آورد نشوق آنچه در بینی کشند و بخور و ادخنه هر چه بخار و دود او را استنشاق نمایند و لخلخه آنچه از مایعات
خوشبو در ظرفی کرده بو کنند و نفوخ آنچه در بینی دمند سعوط جهت تقویه حافظه گویند مداومت آن موی سر و
ریش سیاه گرداند مغز سر کلنگ دانگ و زهره آن قیراط نرم سائیده با روغن زنبق سعوط نمایند و ساعتی بر پشت
بخوابند و سعوط زهره خطاف را جهت سیاه رویانیدن موی سفید مجرب دانسته اند سعوط جهت قطع رعاف
مجربست حضض هندی سوخته را با آب بادروج سعوط کنند و بدستور سعوط عصیر سرگین خر و نفوخ سرگین خر
بسیار قوی الاثر است و سعوط آب برف با اندک آب گندنا نافع است سعوط دیگر که در قطع رعاف بغایت
جبذ زاج سفید اک دم الاخوین مازو کاغذ سوخته بالسویه با روغن سعوط نمایند سعوط دیگر جهت قطع رعاف
مفید است مازوی سوخته در سرکه انداخته زاج قلقطار محرق کند بالسویه نرم سائیده نفوخ نمایند
جهت درد سر بارد شقیقه و بیضه و خوذه نافع است صعتر الحرصاف نیم ل صبر زرد نیم ل حضض مکی
جاوشیر دانگ بنزهره کلنگ دانگ و نیمه با آب کرفس سرشته قدر عدسی با آب مرزنجوش سعوط نمایند
تحلیل ریاح و ماده سده بلغمی مومیا خند مشک زعفران بالسویه قدر یک حبه را با روغن زنبق و امثال آن
نفوخ گلنار ال کندر جفت البلوط نیم ل زرد ورد ال کافور دانگ افیون دانگی مازوی سوخته
بیدیا آب کاهو و امثال آن سعوط کنند و یا بی آبها نفوخ نمایند نفوخ جهت سکته و سبات
جند جلتیت زهره کلنگ مفرده و مجموعه با آب مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند عطوس

ومواد بارده نافع است و دفع مواد عطسه میکند کندش سفید جند خردل اسطوخ زراوند طویل مفرد
و مجموع چون نرم سائیده بپر مرغ مالیده در بینی کنند باعث عطسه میگردد عطوس دیگر جهت فالج و لقوه
و امراض دماغی جبز زرد خربق سفید نوشادر فرفیون کندش بوره ارمنی شیطرج هندی مشک بالسویه استعمال
نمایند لخلخه بجهت تقویه دل و دماغ حار گلاب سرکه کافور صندل روغن بنفشه آب سیب در ظرف
سرتنگی کرده ببویند لخلخه دیگر جهت منع صعود بخارات بدماغ و سرسام حاره و اختلاط عقل
نافع است آب کشنیز آب برگ بید سرکه روغن گل صندل سفید بدستور لخلخه نمایند لخلخه دیگر جهت ضعف
دل و مواد بارده قرنفل کبابه بسباسه مشک یکدانگ با گلاب و عرق بیدمشک یا عرق بهار لخلخه کنند نشوق
جهت تقویه دل و رفع غشی و خفقان آب مورد صندل سفید کافور گلاب سرکه و عود استنشاق نمایند نشوق
جهت جراحت بینی و چرک آن پودینه خشک نرم سائیده با شراب استنشاق کنند و جهت پاک کردن چرک قدری
انزروت اضافه نمایند نشوق جهت رفع بدبوی شامه و سده مصفات و تحلیل مواد منجمده و رفع سده
خیشوم منقول از کفایه سنبل جبز زرد قرنفل با آب پودینه یا آب مورد سرشته در بینی گذارند بخور جهت
تقویه دل و دماغ حسن لبان پوست بیرون ترنج سائیده با گلاب مخلوط کرده در جوف به و سیب گذاشته
در آتش نرم بسوزانند بخور جهت صداع مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغ از مجربات است آجر آب ندیده
چند عدد او را در آتش سرخ کرده در شراب انداخته سر اینجا را آن بدارند و اگر ماده دماغی بسیار غلیظ نباشد
بجای شراب آب کنند و بدستور آب ممزوج به سرکه نیز جائز است بخور جهت زکام سیاه دانه را بر روی
سنگ تفته ریخته دود او استنشاق نمایند و جهت حبس کردن ماده زکام که قطع سیلان رطوبات کند بخور
سندروس مجربست بخور جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایت نافع است فرفیون کندش سداب
افسنتین شیح ارمنی صعتر ابهل بابونج اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه با روغن زیتون سرشته حبها سازند
اجزا سائیده و ظرف لوله دار کرده لوله ظرف را در سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود
بخور جهت ساقط کردن دانهای بواسیر آزموده است گوگرد بلادر اصل السوس بیخ کبر برگ مورد
بالسویه با روغن زیتون سرشته حبها ساخته دخنه نمایند و در آب برگ مورد [illegible] بخور جهت رفع
احتباس حیض شحم الحنظل شونیز کندش میعه علک البطم هر یک جزوی عنبر اشهب نیم جزو مشک زعفران مقل ربع
روغن زنبق سرشته قدر فندق را در آتش انداخته دود او را بر رحم برسانند و باید که آتشدان لوله
باشد که از آن لوله دود بر رحم رفته پراگنده نشود بخور جهت اختناق رحم و عسر ولادت بسیار
حنظل قنه جاوشیر گوگرد مر بالسویه با زهره گاو سرشته بدستور بخور کنند بخور جهت درد

دندان و مواد نزله پوست خشخاش عنب الثعلب گل بابونه بابسفایج بجوشانند و سر را به بخار او بدارند تا عرق
بر جبین ظاهر گردد **باب پانزدهم در حقنه‌ها** و فتائل و فرزجات و حمولات حقنه عبارتست از
استرسال مایعات بمعای مستقیم و رحم و فتیله استرسال جامدات است بر وجه مذکوره و در عرف شاف نامند
و فرزجات آنچه زنان از ادویه در قبل استعمال بردارند و حمول اعم از فرزجه و احتمال در قبل و دبر است
و واضع حقنه بقراط است و آلت حقنه باید از قبیل جلد باشد بهیئت کیسه دوخته که طرف دیگر که بهیئت گردن کیسه باشد
و از نی لوله دو طرف باریک وصل نمایند که آن را چرب کرده در مقعد کنند و آب حقنه را در کیسه کرده دهن کیسه را
بهم آورده و بفشارند تا آب حقنه برود و باید که حقنه کننده بر روی بخوابد تا آب حقنه با امعاء علیا تواند رسید
و می باید قدر هر آبی که هر دفعه میریزند زیاده از پنجاه مثقال نباشد و بعضی را اعتقاد است که کمتر از آن هم جایز
نیست و اکثر اطبا صحت اعضاء رئیسه را شرط دانسته اند و مراعات آب ادویه لازم است چه غلیظ باعث زحیر
و قرحه میگردد و بسیار رقیق باعث انتشار و افساد میشود و بارده مولد ریاح و حاره مورث غشی و کرب است
و منافع حقنه بسیار است از آنجمله جاذب مواد مرتفعه بدماغ و اعضاء عالیه است و دافع سده امعاء و رافع الم
قولنج و در فتایل مسهله شرط است که طول او بقدر انگشت میان الشخص باشد و فرزجات زیاده از قدر یک
بند انگشت نباشد و چون آب حقنه بریزند و تدبیر آنست که نصف قدر اول بریزند تا آب اول را دفع کند و قبل
از حقنه با آب ادویه یا دهان مناسبه و آب گرم حقنه کنند حقنه جهت برودت احشا و گرده و رحم و مثانه و مورث
سحقنه الادهان روغن بادام روغن گردکان روغن حب السلاطین از هر یک ۱۰ ال روغن زیتون ۲۰ ل یا آب بونه [illegible]
بجوشانند تا آب بضعف شود و در قبل و دبر بسبب احتیاج حقنه کنند و هر گاه برودت غالب باشد روغن مرزنجوش
و زنبق اضافه نمایند حقنه جهت قرحه امعاء و سحج بغایت مفید است سفیداب قلعی کاغذ سوخته صمغ عربی [illegible] ال
و زرده تخم بخته سه عدد و آب برگ بارتنگ مطبوخ جو مقشر پیه گرده بز روغن گل سرخ هر یک ۱۲ ال هر گاه تب
باشد روغن و پیه را نباید کرد و گل سرخ انفع دارد و گلنار و اقل مطبوخ کنند حقنه جهت قولنج [illegible]
الصناع عناب ۲۰ سپستان ۳۰ مویز منقی ۱۰ حلبه ۵ تخم کتان ۵ سبوس گندم ۳ گل خطمی ۳ قنطوریون
تخم رازیانه برگ چغندر ۵ عدد در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف نموده با چهل مثقال
شکر سرخ بوره ارمنی آنچه که از اطبای فرمایند و آن پی سرکه و شیر شیخی میباشد روغن کنجد
حقنه نمایند حقنه لینه که در امراض حاره استعمال نمایند عناب ۲۰ دانه سپستان ۳۰ دانه بنفشه
۷ ل گل خطمی ۷ ل سبوس گندم خشک اکلیل الملک ۷ ل انجیر زرد ۵ عدد در سیصد مثقال آب بجوشانند
و چهل و هشت مثقال از او با شکر سرخ و روغن بادام ۱۰ مثقال حقنه نمایند و اگر تبرید بیشتر لازم باشد

بزرقطونا ۱۰ و روغن تخم کدو و آب لبلاب اضافه نمایند حقنه جهت برودت رحم و احتباس حیض نافعست
اشق ۳ مقل ۳ سکبینج ۳ جاوشیر ۳ جندبیدستر ا تخم کرفس ۲ نانخواه ۲ رازیانه ۲ اسیالیوس ۲ بابونه ۲ حلبه ۲ سنبل
باب و شیر تازه ملکه ۸ ۴ بجوشانند تا نصف رسد و چهل مثقال او را با روغن تازه گاوی و عسل کف گرفته ملکه ده ل
روغن کنجد ۲۰ ل و زیت حقنه نمایند و تا ممکن باشد امساک کنند که آب حقنه زود دفع نشود حقنه جهت درد مفاصل
و عرق النسا و امثال آن نافع است حلبه ۷ ل بادام تلخ مغز دانه بید انجیر تخم کتان ملکه ۷ ل بابونه ۵ ل شبت
۵ ل حب الغار ۵ ل خشک ۲ ل سورنجان خربق سفید قنطوریون ملکه ۲ ل اشق جاوشیر شحم حنظل مقل ملکه ۴ تخم
کرفس ۵ تخم شبت ۷ اسداب ۷ ال انجیر زرد ۱۰ عدد عناب ۲۰ سپستان ۴۰ بعد از طبخ نیم رطل را با روغن
گاو و روغن خیری حقنه نمایند حقنه جهت قرحه امعا نافع و بغایت قابض است برنج ۵ ا عدس مقشر ۱ آرد جو
بو داده ۱۰ گلنار ۵ جفت البلوط ۳ پوست انار ترش ۵ در دو رطل آب بجوشانند تا مهرا شود دو سی مثقال
او را با سفیداب گل قبرسی صمغ عربی اقاقیا دم الاخوین عصاره لحیة التیس هریک یک ل کاغذ سوخته یکمثقال و نیم
زرده تخم مرغ نیمبرشت دو عدد روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه زرنیخ جهت زحیر و اسهال و تخفیف باد جهت قرحه
امعا مجرب قد است نان بکسمات سوخته زرنیخ سرخ و زرد ملکه ۱۰ ارسنجت اشنیانی ملکه ۱۰ اسنگ آهک
آب ندیده ۱۰ افیون ۵ اقاقیا ۴ بلوط ۴ صمغ عربی ۴ دم الاخوین ۴ با آب مورد سرشته قرص بسازند و یکمثقال
او را با آب برنج مطبوخ ۳۰ ل و روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه حاره جهت لیثرغس و امراض دماغی شحم حنظل ۳
قرطم ۵ تخم انجره ۳ فودنج ۵ پوست بیخ کبر ۳ جوشانیده با روغن زیتون ۵ حقنه نمایند حقنه حاره جهت فالج
و لقوه و لیثرغس و امثال آن شبت بابونج مرزنجوش حرمل قرطم تخم کتان حلبه برگ چغندر سبوس گندم شحم حنظل دانه
بید انجیر قنطوریون دقیق از هریک یک کف انجیر زرد ۱۰ عدد جوشانیده با عسل ۷ ل و روغن زیتون ۷ ل
آبکامه ۷ ل که اطبا مری گویند و ادغیر ابکامه مشهور است که با سرکه ترتیب میدهند حقنه نمایند حقنه جهت عرق
النسا و امثال آن که بعد از حقنه مسهله باید حقنه نمود و هرچند امساک آن شود بهتر است جند بیدستر ۲ مقل ۳
سکبینج ۳ جاوشیر ۲ فرفیون ازهر دو مثقال او را در روغن قسط ۵ مثقال و امثال آن حل کرده حقنه نمایند
حقنه جهت نضج ورم گرده و اورام رحم صلبه بغایت نافع است لعاب خطمی لعاب کتان ا ماء الشعیر لعاب حلبه
ملکه ۱۰ روغن کنجد ۱۰ ال استعمال نمایند صفت حقنه جهت اسهال صفراوی و گرانی که با تب و سده باشد از مجربات
فقیر است خیارین ۲ بنفشه ۵ نیلوفر ۳ جو مقشر سپستان ملکه ۲۰ عدد عنب الثعلب ۵ ا پوست هلیله زرد تخم کدو
کرده جوشانیده مکوب کرده با لعاب بزرقطونا ده مثقال روغن تخم کدو ۸ ل نیم گرم کرده حقنه
آنچه از بعضی اطبا مذکور است که مسهل بعصره در حقنه جایز نیست اصل ندارد چه عصره فوهات مجاری مخرق

ضیقه جاریست نه در افضیه و در شرح اسباب در علاج سرسام صفراوی ادخال هلیلجات در حقنه آن مذکور است
حقنه معتدله که در اکثر امراض نافعست و طم ۱ عناب ۳۰ عدد سپستان ۳۰ عدد بنفشه ۷ ل عنب الثعلب ۷ ل
خبازی ۳ ل جو مقشر ۷ ل برگ چقندر ۱۰ عدد سبوس گندم ۵ ل جوشانیده با فلوس خیار شنبر ۵ ل روغن بادام
۱۰ ل بوره ارمنی ۷ ل ترنجبین ۱۰ الطریق معلوم حقنه نمایند فتائل و شیاف فتیله لینه خطمی و بوره بالسویه
نرم سائیده از حریر گذرانیده با شکر سرخ که بقوام آورده باشند بسرشند شافها بطریق معلوم سازند و اگر
بجای شکر ترنجبین کنند در فعل قویتر است فتیله دیگر که قویتر است بنفشه و خطمی مکه ۲ ل نمک اندرانی بدستور
فتیله سازند و اگر قویتر خواهند شحم الحنظل و زهره گاو و بوره بقدر احتیاج اضافه کنند در تپهای حاره ادخال
ادویه مذکوره جائز نیست و چون فلوس خیار شنبر را با ترنجبین یا شکر سرخ بقوام آورند محموده مشوی و بوره و
حنظل و امثال آن اضافه کنند بسیار قوی الفعل میشود و سرگین موش بسیار تقویت مینماید شیاف جهته زحیر که سده یا ونباشد از مجربات است
افیون صاف کندر زعفران بالسویه یا بشنیز سرشته فتیلها باریک سازند و در میان و سیما بگذارند که بیمار بیرون مقعد باشد
شیافه که در قطع خون مقعد مجربست خواه بواسیر یا اسهال باشد یا خون صرف قرصاف اقاقیا بزرالبنج
صمغ عربی بسیخ بوداده بالسویه با آب مورد سرشته شیاف سازند شیافه جهته قولنج بغایت نافع است بزر
سداب زیره نانخواه بوره ارمنی بالسویه با عسل سرشته شیاف سازند با تیل آلوده حمول نمایند شیاف
جهته اخراج کرم مقعد که دوار الخل نامند مجربست شحم الحنظل افسنتین مویز منقی نرم کوبیده با روغن زیتون
شیاف سازند شیاف جهته عرق النسا و وجع ورک بغایت آزموده است بوره شحم حنظل سورنجان محموده نرم سائیده بوزن مجموع شکر
سرخ سرشته شیاف سازند فتیله که جذب از عمق بدن نماید و تحلیل ریاح و مسکن درد ورک و عرق النسا
سنامکی ۴ تخم خبازی ۲ غاریقون ۲ بسفایج ۲ ترید ۲ شحم حنظل ۲ سرگین موش ۲ بوره ۵ نمک هندی ۱
با عسل یا انجیر پخته فتیله سازند فرزجه جهته قطع کردن خون بواسیر مجرب قدماست پشم گوسفند
ساخته سه روز در سرکه بگذارند پس برگ قنب را که بنگ و ورق الخیال گویند نرم سائیده بران
حمول کنند فتیله دیگر که در قطع خون بواسیر اکثر اطبا مجرب دانسته اند اقماع بادنجان که بفارسی
بادنجان نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده حمول نمایند حمول جهته گشودن خون بواسیر هرگاه
باعث زحمت گردد اول مقعد را بروغن تخم زردالو و مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر با قدری مقل
ولته را بدان آلوده بردارند پس عرطنیثا نیم ل شحم الحنظل را نیم ل با زهره گاو سرشته حمول
بسبب تندی ادویه خروج مقعد و وجع بهم رسد بروغن گل و مویز و سرگین کبوتر و زهره گاو
فتیله جهته منع حرقة البول و قطع چرک آن بغایت نافع و از مخترعات حقیر است و بغایت مجربست

جهة نواصیر سعدیلیست چون فتیله در سوراخهای نواصیر گذارند و در باب فی مسورات اکله نیز اشاره باین نسخه شده
است و از اسراری میتواند بود حبر زرد توتیای مغسول ۷ مرداسنگ مغسول ۲ قلقطار مغسول ۲ گلنار اگل
ارمنی ۲ کندری سوخته اموی سوخته اکثرا افیون نیم ل نرم سائیده از حریر گذرانیده با آب کثیرا سرشته
فتیله های باریک ساخته در سوراخ قضیب بگذارند فرزجات فرزجه جهة حمل مجربست و باید بعد از حیض سه
شبانه روز متصل بردارند زهره خرگوش و سرگین او و عسل هریک نیم مثقال فرزجه ساخته استعمال نمایند
فرزجه جهة حمل منقول از این سرافیون که والد حقیر مجرب دانسته زعفران حماما سنبل الطیب اکلیل الملک هریک
سه و نیم سافوج قردمانا هریک اوقیه پیه اردک زرده تخم مرغ ملد دو اوقیه روغن ناردین نیم اوقیه با لته کبود
سه روز حمول نمایند و هر روز و هر شب تازه کنند و هر روز یکمثقال نشاره عاج را با مثل آن نبات تناول نمایند
فرزجه جهة گشودن حیض مجربست سداب ۳ مرصاف ابهل رازیانه تخم مرو با زهره گاو فرزجه سازند
فرزجه جهة گشودن حیض منقول از یوحنا که حیض محتبس هفت سال را ادرار نموده مرصاف ۴ پودینه کوهی
مویز منقی ۵ سداب خشک ۷ ابهل ۸ زهره گاو بقدر سرشتن فرزجه استعمال نمایند فرزجه جهة اخراج
جنین زنده و مرده و مشیمه و عسر ولادت و علة رجا بغایت مجربست و قاتل جنین زنده و مرده و جاوشیر خربق سیاه
مر بالسویه با زهره گاو سرشته فرزجه سازند فرزجه جهة ادرار نمودن حیض مجرب است فرفیون را نرم
سائیده به پنبه آلوده استعمال نمایند فرزجه جهة گشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت مجربست
و موثر است عصاره قثاء الحمار هفت قیراط را با زهره گاو حل کرده با لته کبود بردارند فرزجه که در غایت
جذب و تنقیه است جهة اخراج جنین و مشیمه سعدیلیست و منقول از تذکره عصاره قثاء الحمار سداب شحم الحنظل
زراوند طویل شق بخور مریم مونیج با عسل فرزجه سازند و این قاتل جنین است فرزجه جهة تحلیل اورام صلب
موم سه پیه اردک ۳ پیه مرغ ۳ مقل ازرق ۳ خطمی ۸ ال تخم کتان ۸ با عسل یا با فلوس خیار شنبر بسرشند
فرزجه جهة قطع نمودن حیض مجربست صمغ عربی اکاقیا گلنار ۳ گشنیز تازه ۷ با لته حمول نمایند فرزجه
جهة اختناق رحم مجربست مر و کثیرا گل خطمی بالسویه در شیر بخته با لته حمول کنند فرزجه که در قطع خون حیض عدیل ندارد
منقول از جامع شب یمانی نیم بزر البنج دانگ افیون نیم فرزجه که در قطع خون حیض بغایت موثر است مرداسنگ
راج گلنار گل ارمنی گل مختوم سرمه بالسویه فرزجه سازند فرزجه که اعانت بر حمل نماید و بسیار موثر است
مرصاف ۴ ایرسا ۴ سرگین خرگوش ۲ حمول زهره خرگوش از مجربات فرزجه جهة قطع خون حیض
از قروح و عفونت و رطوبات سائله رحم گلنار شب یمانی سرمه کاغذ سوخته زیره کرمانی که در سرکه
... ده باشند بالسویه با آب برگ بید یا آب گشنیز یا آب ... مطبوخ بسرشند فرزجه که در قطع خون

حیض وازالهٔ قروح مجربست مازوی سوخته دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی گلسرخ بالسویه از حریر گذرانیده
پوست انار ترش را نیمکوب کرده طبخ نمایند تا مهرا شود و قدری شبیم را باب او تر کرده با ادویه مسحوقه آغشته
حمول نمایند فرزجه دیگر که همین اثر دارد و قویتر است برگ مورد ۵ مازوی سوخته سریه نشاسته ۵ زاج
سوخته ۲ گل ارمنی صمغ عربی بدستور سابق استعمال نمایند و در حین استعمال اگر هر روز نقل لک را که زرگران زمورد گویند
یکمثقال سائیده با زرده تخم مرغ نیم بخت تناول نمایند تخلف نمیکند و مکرر تجربه شده و خوردن زیره بوداده
و بو نداده بالسویه باب ترنج مطبوخ مهرا مجربست فرزجه که چون زن حمول کند هرگز حامل نشود و اگر حامله شده
باشد ساقط کند و از مجربات مکتومه است تخم بو سنجه صحرائی سرگین فیل خردل سرخ دانه زعرور
۱۲۸ ال ۱۰۰ ۳۰۰۰ ل بالسویه نرم سائیده با میوسایله سرشته باله حمول کنند فرزجه که در اخراج جنین و مشیمه
قوی الاثر است و قاتل جنین و مدر حیض است اشنان عرطیثا قطران تخم حنظل قثاء الحمار خربق سیاه مویزج
نوشادر زراوند مازریون روغن بیدانجیر زهره گاو جاوشیر بیدانجیر سکبینج مرصاف مفرده و مجموعه کلا و بعضا
استعمال نمایند فرزجه که حبس حیض نماید آزموده در تقویه رحم سعد بلیت مومیای صمغ عربی اگل ارمنی ا
دم الاخوین ۲ فرزجه جهة ورم حاره رحم خشخاش کوبیده را در شیر بخته با روغن گل سرخ و اندکی
و موم فرزجه نمایند و بدستور مرهم داخیلون با روغن گل حل کرده باب بارتنگ یا شیر دختران ممزوج نمود
استعمال نمایند فرزجه جهة اوجاع حاره و بارده رحم مجربست کنجد را کوفته با روغن گلسرخ حمول نمایند
و قدری اکرم کرده ضماد نمایند و فرزجه تخم انجره و مرصاف بالسویه بغایت مدر حیض است فرزجه جهة رفع حکه
و اختلاج فرج و رحم از مجربات نعناع خشک ناردین گل نسرین خشک گل نیلوفر برگ سرو و برگ سدر لاجورد
بالسویه بروغن زیتون سرشته یکمثقال فرزجه کنند و یکمثقال را باب بابونج مطبوخ بر ناف ضماد کنند و از ابید
شراب اجتناب لازم است تا دو وا مکث نماید و در حینی که حیض جاری باشد باید بان دوا عمل نمود فرزجه که اعقا
۳ ۱۲۰ ۲۰۰ ۰۰ هم نماید و از اسرار مکتومه است استخوان خروس سیاه را با ۰ هم ث ۰۳۰ ا و
سوزانیده و دباغ ۰۳ ۴ ۶۰۶ ۶۰۰۶ ک ۴ ۰ ۳ ل ح ۰۳ است و ب ۰۰۳ ۴ ۰ هم نامند
الثبت بکرا من الجامع ۰ ف ص دو جزو ۸۰ ۱۰۰ ۱ ۸ ۱ ۰۰ ۷ ح ۰۰ یکجزو با لته شراب الو
استعمال نمایند فرزجه که باعث حکه و اختلاج گردد که زن را قرار نماند تا یکهفته استعمال نماید و ا
استعمال اثری از حکه نخواهد یافت و روزی که ترک فرزجه کنند ظاهر گردد و تا مدت ششماه اثر
میماند امتحان ابیل اشنه انجدان بیخ درخت فندق اشنان سبز مرزنجوش مرماحوز مسحوقه بالسویه
گذرانیده یکمثقال را با شیر حیوانا سرشته باله حمول نمایند و اگر روزی یکدانگ را نیز حمول نمایند

اثر دارد و هرگاه مجموع این دو به هم رسد بعضی ازان کافیست و بدستور او دوبه رافع این علت که مذکور
شد بعضی ازان کافیست **باب شانزدهم در خضاب و غیره** که مخصوص است بموی مثل
خضابات انچه موی را دراز و قوی کند و انچه بستُرد و امثال آن بدانکه اطبا در باب ادهان خضابیه اختلاف نموده
اند اکثر را اعتقاد آنست که دهنیت مانع ایصال قوه صابغه است و بعضی را اعتقاد آنست که خضا باقی که در فعل او
بقای اثر چند ماه باقی باشد امکان ندارد و بعضی تصریح نموده اند که بحدی ثبات دارد که در هیچ وقتی زایل نمیگردد
وانچه بتحقیق اقربست آنست که چون تکون موی از بخار دخانی غلیظ است هرگاه قوه نافذه و قوه صابغه
خضاب بحدی باشد که تاثیر تمام در رطوبات تحت جلد که ماده بخار دخانی و تکون موی است نموده و افنای بیاض
او کرده امکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه تکون نماید والا فلا و چون خضاب جلد را سیاه کند طلا [illegible]
[illegible] **خضاب منقول از حکمای هند** در دست جوگ و ترجمه باهر
تصریح شده که مجربست و میگویند در سن پیری موی سیاه میرویاند تا سه صد و پنجاه مثقال سرکه انگوری
مثل او شیر تازه گاو [illegible] با هم بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد پس بگذارند تا سرد شود و پوست انار و آمله مقشر و بلیله
سیاه هر یک سی مثقال کوفته و بیخته اضافه نمایند و در شیشه کرده تا سه ماه در سرگین دفن کنند پس موی را با آب
شسته خضاب کنند **خضاب** دیگر ایضاً منقول از حکمای هند که مدعی اند که تا هفت سال اثر او باقی است
کلاه بادنجان ریشه درخت انار [illegible] توبال نحاس سه [illegible] سیاه [illegible] سه عدد [illegible] سیاه [illegible] عدد
پوست [illegible] سرکه و روغن کنجد سیاه [illegible] در ظرف آهنی کرده [illegible]
[illegible] نمایند **خضاب** ایضاً منقول از حکمای هند که تا شش ماه اثر آن باقی است
نارجیل [illegible] آورده [illegible] ده درهم [illegible] ده درهم براده آهن [illegible]
کوبیده در میان نارجیل کنند و سوراخ او را بهمان پاره که از او برداشته بودند مسدود نمایند بگل حکمت
[illegible] یک ساعت در تنور بگذارند بحدی که [illegible] پس روغن که در آن جمع شده باشد استعمال نمایند
خضاب منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده [illegible] اثر [illegible] مجرب دانسته اند وسمه تازه
[illegible] سائیده [illegible] بیست مثقال و دو مثقال نمک اندرانی یکمثقال زاج سیاه
[illegible] کرده با سرکه خمیر کرده در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او خطمی وقت استعمال اضافه نموده با آب
[illegible] خضاب کنند و ساعتی در حمام مکث نمایند **خضاب** دیگر که بدستور منقول از حاوی کبیر که عجیب [illegible]
حنا برگ وسمه را جدا جدا [illegible] در آفتاب بگذارند پس [illegible] تا سه بار تجدید نمایند تا
[illegible] شود و براده آهن در سرکه کرده در آفتاب بگذارند تا [illegible] سیاه گردد و [illegible] را

سائیده در آب خیسانیده بکر به در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و مرداسنگ و آهک را بالمناصفه نرم سائیده
در آفتاب بگذارند بعد می که چون پر سفید مرغ دران فرو برند موی انرا سیاه کند و بعد از تکرار ادخال مرداسنگ
و آهک پس بگیرند از آب حنا و آب وسمه و آب مرداسنگ و آهک هر یک جزو و از آب مازو و سرکه آهن خیسانیده هر یک
ربع جزو و مجموع را مخلوط نموده بوزن در آورند بازای هر رطلی که نود مثقال باشد زاج سفید ده مثقال زاج سیاه
ده مثقال ملح اندرانی سه مثقال پوست گردگان تازه ده مثقال نرم سائیده اضافه نمایند و یکماه در آفتاب گذارند و به پشم
سفید الوده امتحان رنگ او کنند و انگاه موی را با خطمی شسته با پر مرغ یا مسواکی بمالند چه انگشت سیاه
میکند و اگر خواهند بجوشانند تا غلیظ گردد و حبها سازند و در وقت احتیاج با آب حل نموده با پر مرغ طلا کنند بر منبت
موی **خضاب** دیگر ایضا از حاوی کبیر که تا یکماه اثرش باقیست برگ سداب مازو آمله خبث الحدید وسمه و از
خرما سوخته زاج سیاه پوست انار راسخت نوشادر بلیله سیاه از هر یک پنج مثقال در یک رطل سرکه و مثل او روغن زیتون
بجوشانند تا سرکه سوخته و روغن بماند و روغن نیز قریب بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و غیر صاف نیز بهتر
است **خضاب** دیگر ایضا از حاوی کبیر منقول و متفق علیه مجربین است بلیله سیاه خبث الحدید آمله زاج زرد
مازوی سبز بالسویه یکماه در سرکه خیسانیده پس بجوشانند تا غلیظ گردد و حبها ساخته با آب استعمال نمایند
خضاب دیگر منقول از محمد بن ذکریا که تصریح نموده که در غایت قوة است حتی که در حمام خصیه را دران گذارند
و سرکه را در دهان گذارند که دندان را سیاه نکند باعث تسوید موی و لحیه میگردد و تا ده سال اثرش باقی ماند
اند خون بزغاله سیاه که کمتر از یکماه باشد و بیرون گاه ذبح کنند تا منعقد گردد و از گاه دور کنند و ده مثقال او
با پنج مثقال راسخت و پنج مثقال زاج سیاه و دو مثقال ملح اندرانی نرم سائیده از هر پنجه با خون مخلوط گردانیده در شیشه کنند و سر شیشه
را با گل و سرکه کهنه مدت چهل روز بگذارند اگر زودتر خواهند سه روز در سرکه و سه روز در سرگین اسپ بایه تازه
خضاب منقول از ابن جمیل و بتجربه رسیده است مرداسنگ و آهک را با شش وزن آن آب بخیسانند
سه روز در آفتاب بگذارند و به پشم سفید امتحان کنند هرگاه سیاه نکند صاف نموده بار دیگر مذکورات را افزوده
سه بس اضافه نمایند تا با امتحان رسد پس صاف نموده دو جزو حنا و یک جزو وسمه را با و خمیر کرده قدری از فضل اضافه
نمایند و قرصها ساخته استعمال نمایند و مجربین اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی بنیه یکدرم از زاج
سبز بلعی بنوشند موی سفید ساقط گردیده سیاه میروید و چون زاج مذکور بسم است و مضرتش است تدارک او
لازم است **خضاب** منقول از ایلاقی و جامع ادویه و کتب معتبره در تقویت و تسوید موی جمیل آمله مقشر پنجاه درم
آب مورد تازه صد و پنجاه مثقال آب ساق سه صد و پنجاه درهم بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با پنجاه درهم
بجوشانند خطمی پنجاه درهم وسمه و مثل آن حنا و بیست عدد مازوی بریان کرده که بروغن زیتون الوده

باشند و پنجاه درهم صمغ عربی و ده درم زاج سیاه بجوشانند تا منعقد گردد و بنشک و قرنفل معطر ساخته
استعمال نمایند و از اهل تجربه مکرر بصحت رسیده یافته و متقدمین نیز متفق‌اند که چون هر روز بروغن زیتون صحرائی [illegible]
نمایند موی سفید نگردد و بدستور هر روز بگیرد و هلیله سیاه تناول نمایند و همیشه هلیله سیاه دردهن [illegible]
باعث دوام سواد موی است و آنچه سفید باشد بعد از مداومت یکسال شروع بسیاه میکند این از مجربات
است **دوائی** که چون موی سفید را قلع نموده در حال بران ضماد کنند سیاه بر دیاند و از مجربات است
زهره خطاف [illegible] و خون [illegible] و از توتیا در یکجا آنگ طلا نمایند و قدری کچیه از زهره او سعوط نمایند **دوائی** که
ابن الدوله مجرب دانسته اند و مبالغه در تاثیر او نموده و از عجائب اسرار شمرده است زهره کربه سیاه و زهره
غراب سیاه زهره بره سیاه زهره مرغ سیاه بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده بر سر و لحیه بمالند و تاثیرش
سیاه کردن موی سفید است که ابدا سفید نشود **دوائی** دیگر علق را با سرکه در شیشه کرده چهل روز
در سرگین اسپ دفن کنند بر موضع موی محلوق بمالند دیگر موی سفید بر نیاید **ایضا** حجر البقر را با
شراب بر موضع موی منتوف برص دار الثعلب بمالند موی سفید سیاه بر آید و مجربست **خضاب** منقول از
[illegible] که زمان طویل سیاهی و میماند تا رجیل کهنه و هلیله سیاه نیم مثقال توتیا در یکجا آنگ **خضاب** [illegible] از و
منقول است که دست و جلد را سیاه نمیکند و موی سر و لحیه بغایت سیاه میکند و تجربه دانسته اند برگ
[illegible] را شسته با آب بقدری که یک بند انگشت او با سر پوشانند بجوشانند تا پخته شود و قطره از وی بر روی
کاه و یا صفحه آهن صیقلی بریزند چون آنرا سیاه کند آنگاه صاف نمایند و مادامی که سیاه نکند باید بجوشانید
[illegible] صاف او را بجوشانند تا قریب الانعقاد گردد و جرم تمام را مهر آنچه [illegible] نمایند و آب [illegible] را
[illegible] گرم حل نموده بر اصول شعر بمالند و روز دیگر بشویند اما در حمام تا شش ساعت مکث نمایند و مادر ادویه
خضابیه که امهات اند وسمه و خضابات و برادات سرب و آهن و راسخت و خبث الحدید و آب پوست
[illegible] و آب پوست گردگان تازه و آب مورد و تخم نیل و جفت بلوط و مرداسنگ و آهک و آمله و مازو
و [illegible] لنار و زاج سیاه و شقایق و قرنفل و عفص است و محمد بن زکریا حنا و قرنفل را بالسویه اخذ نما باشد
[illegible] نموده است و همچنین سم سوخته الاغ سیاه را و روغن مورد بلیغ الاثر نموده اند و تجربه رسیده
[illegible] که تطویس و سمه را تقدیم حنا اولا یا بعد از آن زایل میکند **مبیضات موی** که چون موی را
[illegible] نموده سرکه طلا کنند سفید گرداند سرگین خطاف ماش پوست ترب خشک کرده بیخ [illegible]
[illegible] یا بعضی از آنها بزهره گاو و سرکه سرشته طلا کنند و بدستور سرگین خطاف با زهره گاو [illegible]
[illegible] ضفدع را با روغن در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسپ گذارند و استعمال نمایند [illegible]

انگاه صاف نموده با صد مثقال روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند نسخه دیگر موی را بر دیاند
دور از کند و از ریزیدن و ریختن نگاهدارد بطول زنبق قضیب گاو خشک کرده هر دو را بسوزانند سوخته الاغ و شاخ
گاومیش محرق بالسویه با پیه خرس ضماد نمایند و اگر پیه خرس بهم نرسد با روغن کنجد استعمال نمایند و هرگاه مجموع
اجزا مستعد باشد بعضی نیز کافیست ادویه که منع رویدن موی کند از انجمله طلا کردن پیه تازه ماهی
است که تخلف نمیکند و بدستور مالیدن مغز سر گوسفند و آهک موی ساقط کند و دیگر نمیروید و بدستور اگر موی
را قلع کرده بمالند و طلا نمودن تخم مورچه و بزر بنج و بزر قطونا و شب یمانی و افیون با سرکه مقصد بعد از کندن
موی و بدستور بعد از نتف موی آهک را در سرکه طبخ نموده بمالند و بدستور خون سنگ پشت و قدید وزغ و خون
زالو و زالوئی که در ظرف گلی خشک کرده باشند و همچنین چون زبد البحر را با ترشی ترنج بعد از قلع موی بمالند و نشادر
محلول بزهره گاو و برگ خشک توت با خون وطواط بغایت موثر است و خون و مغز خفاش و جگر او آزموده است
و از موثرات قویه است و قدما تصریح کرده اند که چند مسحوق با عسل در منع رویدن موی بعد از قلع او مجرب است
و چون صمغ عرعر را با روغن زیتون بعد از قلع موی بمالند اصلا موی نروید و مجرب دانسته اند اما چون موی را جعده
و پیچیده کند ضماد برگ چغندر با مازو و سیب و بدستور آب حلبه و بزر البنج و مرداسنگ و سدر و آهک همین اثر دارد
و بدستور عفص کرمانج برگ سرو و حب و کتیرا و آمله و گل سرخ و آهک آب ندیده ملکه نیم جزو با آب چغندر استعمال
نمایند اما آنچه جعودت و پیچیدگی مو را زایل کند تدهین او است بروغن بنفشه و روغن کنجد ممزوج با آب و شستن او
با لعاب و طبخ برگ کنجد و طبخ ریشه توت سیاه و سفید ادویه که موی را [illegible] و بعضی از آن در باب ادهان
مذکور است و این ادویه بغایت قوی الاثر است آهک تازه و سه مثل او آب تا سه روز گذاشته صاف نموده
تجدید آهک باید کنند پس در آب صاف کرده بقدر ثلث آن آهک زرنیخ اضافه نموده در آفتاب گذارند
تا بحدی که چون پر مرغ باو رسد بریزد پس استعمال نمایند و هرگاه بگذارند تا منعقد و خشک گردد و در حین احتیاج قدری
از آن در آب و امثال آن مانند آب بیخ و شیره آرد حل نموده طلا کنند و هرگاه خواهند که موی را رقیق کنند نوره
با خاکستر چوب رز با بوره کنند و چون صبر اضافه کنند باعث سرعت فعل او میشود و چون خواهند که بدبوئی
او کم شود زعفران و سعد مخلوط نمایند و جهت رفع بدبوی بعد از نوره بالخاصیه برگ شفتالو عجیب الاثر است و
بدستور گل خوشبو و برگ زرد شاهسپرم مسحوق و حنا و گل سرخ و سعد و اذخر موثر است دوائی که چون بر
موی بمالند و یکساعت صبر کنند موی از عضو باسانی قلع میشود و باعث درد نگردد و بغایت مجرب است انقش را
که حل نموده استعمال نمایند و چون بعد از تحیر الکبیره و اصل نوره کشند منع بر دن موی مینماید

دهم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و ما یتعلق بهما و ذکر مسمنات

و مطهرات بدن غسول جهت صاف کردن رخسار اشنان سبز آرد باقلی ترمس نخود پوست
دانه خربزه تخم خیار زبد البحر گل ارمنی بالسویه با شیر تازه و قدری عسل شب طلا کنند و روز بشویند
نسخه دیگر زعفران روناس کندر مصطکی بالسویه با آب پیاز سرشته قدری از آن باب گرم بمالند و بعد از
ساعت بشویند **نسخه دیگر** روی را بغایت سرخ کند و مجربست خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیر تازه تا هفت
روز استعمال نمایند و زوفا خشک ده زعفران شکر سفید مثل هر دو نرم کوبیده هر روز دو مثقال استعمال نمایند
و روی را با طبخ بادام تلخ بشویند و بدستور خوردن حلیت و شیر و آب انار شیرین باعث سرخی رخسار میگردد
نسخه دیگر که در چال گونه را سرخ کند شیطرج را در سرکه دو سه جوش داده لته را بآب تر کرده چند بار از پی هم
بر روی زنند **نسخه دیگر** که بشره را سفید و براق و سرخ کند و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جراحت و نقطهای
سیاه را از روی زائل کند و باید تا یکهفته استعمال نمود حب محلب مقشر پیاز عنصل فرفیون صفات گلنار گلسرخ
سرشیر خولنجان مویزج مصطکی پیاز ناکول صمغ عربی مامیران زردچوبه نبات نعناع خشک آرد نخود کثیرا آرد
برنج پوست بیخ پسته مغز بهدانه خردل سفید از حریر بیخته با سبوس گندم شیر دختران سفیدی تخم مرغ شیر درخت
انجیر سرشته قرص بسازند و در وقت احتیاج با زرده تخم مرغ شب مالیده روز بآب گرم و اشنان سوخته بشویند
و بروغن گل رخسار را چرب کنند **غمره** که در سرخ کردن رو عدیل ندارد کندش زعفران روناس مر صاف مصطکی
بالسویه با آب پیاز طلا کنند **دوای** که رفع زردی بشره و یرقان مجربست پرسیاوشان بیخ ارمنی
حصه بابونه اقحوان شبت ترنجبین ترنج بالسویه جوشانیده با آب آن مکرر روی را بشویند ص **دوا**
که بشره را زرد و شبیه مریض کند زیره کرمانی زردچوبه آرد گندم که از تافته بیخته باشند با
ضماد نمایند و باب طبخ انجیر بشویند **دوائی** که جلد را بغایت سیاه کند و بدشواری سیاهی از و زا
آهک مرداسنگ بالسویه با آب چند بار طلا کنند چون خواهند زائل کنند اشنان را در سرکه جوشا
نده بشویند و همچنین آرد نخود و سرکه و ترشی ترنج رفع او کند **دوائی** که دفع شقاق روی و لب کند
در نهایت مجربست موم زرد روغن گلسرخ زوفای تر پیه مرغابی نشاسته کثیرا لعاب بهدانه موم
و پیه گداخته زوفا و غیره اضافه نموده در هاون بهم زنند تا یکسان گردد و نسخه مجربی در ضمادات
و نسخه فرا اثر قوی درین امر است و چون نیم مثقال اضافه نمایند بعد بلیت و حقیر تجربه یافته است
دیگر که بغایت نافع است علاج الیطم زوفای تر مصطکی مقل با پیه بز و موم در قدر مضاعف
نسخه دیگر جهت شقاق رخسار آزموده است لعاب حلبه لعاب بزرقطونا لعاب تخم خطمی بهدانه
و امثال آن چند جوش داده استعمال نمایند و بآب گرم بشویند **نسخه دیگر** جهت شقاق

وکف پا بعد از آنکه موضع را در آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده باشد ضماد نمایند و قدری را که
بسیار گرم بود در شنگارفها بچکانند و مرداسنگ را در روغن زیتون بجوشانند تا بقوام زفت رسد پس
استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند سندروس بقدر مرداسنگ اضافه کنند و بدستور پیه بز را گداخته پنجمثقال
مازوی سائیده مثل غبار را با بیست مثقال آن مخلوط نموده در شقاق قدمین بچکانند و بدستور سرطان محرق سائیده
بروغن زیتون از مجربات است و بدستور کتیرا کهربا کند علک البطم را با روغن بید انجیر طلا کنند و باید علک البطم
را با روغن بید انجیر در ظرف مضاعف حل نموده سایر اجزا را مثل غبار سائیده اضافه کنند **صبغی** که حمره
شکره و برص ناخن و برص و بهق اعضا و کبودی رنگ چشم را رنگ سیاهی دهد و از اسرار است نخود بیست
دار سوخته شیطرج هر یک دانگی سرمه جستین حنا هر یکی دو دانگ نرم سائیده در شیشه کرده روغن کنجد
پنجمثقال سرکه ده مثقال بر آن ریخته در آفتاب گذاشته مکرر بر هم زنند و امتحان رنگ او بر پشت
ناخن کنند هرگاه اندک تغیر دهد روغن را صاف نموده بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و جهت رنگ
گردن برص بمقدار در آفتاب باید گذاشت که ناخن را بسیار رنگین کند و این روغن استخوان و شاخ
و امثال اینها رنگ میکند **در ذکر مسمنات** یعنی آنچه بدن را فربه کند از آنجمله آشامیدن شیر و شکر
و لبوب مثل مغز فندق و پسته و بادام با شکر است و تناول نمودن غذاهای شیرین و چرب و کثیر الغذا مثل
هریسه و شیر برنج و بعد از طعام بحمام رفتن که غذا از معده منحدر شده باشد و مالیدن بسیار که جلد بدن
بحد حمره رسد و اجتناب از ترشیهای مفرط و شور و تند و گرم بافراط لازم است با مداومت ادویه مسمنه
سمنه که قریب الاعتدال و بغایت نافع است مغز بادام فندق پسته حبة الخضرا شاهدانه مغز چلغوزه بالسویه
با عسل بوزن مجموع سرشته هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال تناول نمایند و از عقب آن شراب بادام
مقام آن بنوشند **سمنه** که در تسمین عجیب الفعل است و مجرب انزروت سه مثقال و نیم حجر البقر سه قیراط
تا چهل و هفت مثقال چهار حصه کرده چهار روز بعد از حمام که چند عدد زرده تخم نیمبرشت خورده باشند تناول
سمنه دیگر موافق مبرود المزاج و بغایت قوی الاثر و قوت این ترکیب تا سه سال باقی میماند
مدر ترتیبش از سه مثقال تا پنجمثقال و باید بعد از هضم غذا تناول نمایند کنجد مقشر بادام نخود حب صنوبر
خشخاش سفید هر یک یک جزو مغز گردگان آرد گندم زرنباد حبة الخضرا هر یک نیم جزو حلبه شاهدانه حب الصنوبر
پیه ربع جزو نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کنند و سه وزن ادویه عسل کف گرفته
نمایند و چون قریب الانعقاد گردد بقدر ثمن جزو حجر البقر که یافته از زهرگاوی است در گلاب حل کرده
سمنه دیگر موافق محرور المزاج و مقوی باه است نخود پوست دار در شیر یک شبانه روز

خیسانیده بدستور تجدید تیسیر کنند تا سه بار برنج نشسته تنکه سفید وخشخاش سفید وگندم وجو مقشر
وبادام شیرین اضافه کنند وبکوبند وهر روز بیست مثقال اورا در شیر بجوشانند تناول نمایند ودر حمام مدلک
کنند سمنه دیگر که بالخاصیه موثر است بیخ بکس عسل که پربیناورده باشد درسایه خشک کرده هر روز
یکمثقال ازرا با شکر وآرد گندم سائیده با آب بسند یا لوده طبخ نموده بنوشند واگر اورا بدون طبخ بریالوده
ذرور کرده باشند انفع است **تسمین عضو مخصوص** مانند بازو وساعد وقضیب وسرین باید عضو
مخصوص را با شیر تازه مالیده تا بحمره رسد پس این دوا را طلا نموده بعد از یکشبانه روز باب
گرم بشویند وبدستور اول باز طلا کرد خراطین را از گل شسته وخشک نموده بسایند وبا روغن کنجد بگرم
طلا کنند وبدستور علق که زلو باشد در تار حیله که درجوف او آب باشد بگذارند تا خشک شود پس سائیده طلا کنند
از مجربات است وهیچ چیز جهت سطبر کردن قضیب باو نمیرسد وهرگاه در تار حیله آب نباشد قدری شیر در ان کنند
وبدستور مالیدن عضو با شیر وبعد ازان زفت انداختن وبعد از لحه کندن وباز انداختن وتکرار عمل تا سه
مرتبه کردن باعث تسمین میگردد وبدستور دوم عاقرقرحا را نرم سائیده با سه ونیم بار عسل خام مخلوط
کرده بر قضیب وامثال آن مکرر بمالند باعث تسمین میگردد وازموده مجربین است **ادویه که هزال**
آورد وان عبارت از لاغری است چون فربه خواهد که لاغر گردد باید صبر بر جوع وعطش وقلت اکل نماید
وبقول ترشیها وغذاهای شور وقدید تناول کند وبیشتر غذای او نان خشک ونان جو وامثال آن باشد وریاضت
عنیفه وکثرت استفراغ ومدرات وتعریق بسیار بغایة موثر است واز مهزلات قویه آشامیدن سرکه
ودایکامه است که ناشتا بنوشند **مهزلی** که بغایة موثر است ناتخواه رازیانه سداب زیره هریک یکجزو
مرزنجوش بوره ارمنی ربع جزو الک مغسول دوجزو سفوف کرده هر روز یکمثقال بنوشند وعرق زیره
بجای آب استعمال نمایند در اندک زمانی لاغر میکند وآزموده است **مهزلی دیگر** که سریع الاثر است
مرزنجوش ۳ جزو قنطوریون دقیق ۲ جزو جنطیانا ۱ جزو جعده ۱ جزو فطراسالیون ۱ جزو ملح الافاعی ۱ جزو شربت
نسخه دیگر که بغایة سریع الاثر است تخم سداب بستانی وشلغم تازه اورا چند روز ناشتا تناول نما
اطریفل کمونی وفلافلی وامثال آن باعث هزال است **دوای که مانع بزرگ شدن پستان**
وخصیه **اطفال** گردد زیره را سائیده با آب خمیر کرده ضماد نمایند ولته را در سرکه تر کرده
تا سه روز بگذارند پس ازان برداشته پیاز زنبق را با سرکه وآب ضماد نمایند وبعد از سه شبا
وباز بدستور اول عمل نمایند تا سه بار در هر ماهی معمول گردد **دوای که خصیه را از بول**
روئیدن موی پشت نر گردد وازمجربات قیمولیا سداب قلعی بالسویه با آب بیخ نی تازه

واگر بیخ تازه نباشد نیز البیخ را جوشانیده بآب او استعمال نمایند واگر هرگاه از عضوی موی را قلع کرده بمالند بدستور منع روئیدن نماید و آزموده است

باب هیجدهم در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و خیلان و نمش و برش و بادشنام و سعفه و امثال آن

چون مواد فاسده که با خون باشد و طبیعت انرا بطرف جلد دفع میکند و بتحلیل نرود و ازان مواد فاسده آثار در سطح جلد بهم رسد پس انچه رقیق و مایل بکمودة باشد انرا کلف نامند و مایل بسیاهی را برش نامند و غلیظ و سیاه را بهق سیاه و رقیق مائل بحمرة را نمش و حمرة منکره غلیظه که در رخسار و اطراف بینی بهم رسد بادشنام گویند و انچه از مواد بسبب ضربه و سقطه در تحت جلد منجمد گردد وسم بسین مهمله نامند آن سرخ تیره و کبود و سبز میباشد و سرخ تیره و کبود دم میت نیز گویند و مواد سوداوی متفرق شبیه نقطها را خیلان و بفارسی خال نامند و انچه از مواد بلغمی ناشی گردد بهق سفید و وضح گویند و اغلظ را برص سفید و سوداوی را برص سیاه و بثور با خارش اندکی که متفرق باشد و متقرح گردد و مایل بسرخی باشد سعفه نامند و هرگاه چرک ازان سیلان نماید سعفه رطبه و شیرینج و بی چرک را سعفه یابسه و بثور سوداوی بی چرک را قوبا نامند و شبیه است بسعفه یابسه چه قوبا در سطح ظاهر میباشد و سعفه غائصه است و انچه چرک او مجاور او را متقرح سازد ساعیه نامند و انچه سفید و شبیه بآبله باشد و بی خارش لینه و شهدیه و انچه بالتهاب و حدة و وجع و قلیل العدد و زرد آب تراوش کند بلحیه و نار فارسیه و انچه از جلد بتآکل لحم رسد حمره و انچه بتآکل نرسد نمله نامند و انچه صلب مستدیر و با حمرة و در باطن قرحه او دانهای شبیه بانجیر باشد تینه گویند و بثور متقرحه که جلد را تقعید کند و رطوبت شبیه بگوشتاب تراوش نماید جرده نامند و بثور بلی قرح که در سر بهم رسد و با خارش باشد و پوستها سفید از وی جدا گردد و مثل شوره ریزد سبخه نامند و قسمی از کچلی است و انچه با ریختن موی سر باشد و جلد را متقرح کند خراز و ابریه گویند و معروف است بکچلی و بثور غیر متقرح هرگاه بسیار ریزه و متصل بهم با حمرة و خارش باشد شری نامند و چون قطعه قطعه باشد بنات اللیل چه اکثر بروز دارد در شب و بعد از خواب پیدا شود و بفارسی ابره و کهیر خوانند و هرگاه با اتصال و خارش و کدورت لون باشد جرب یابس گویند و چون متفرق بر آمده و تیره رنگ باشد ثالیل نامند و آن عدسیه و نطیه و خیطیه و مسماریه و منکوسیه میباشد و چون بثور سوداوی مخصوص بساق باشد از جنس ماده دوالی بسلم نامند و بثور شبیه بسرها خار بغایت کوچک و با خشکی لینه و تندی و لذع را خمعت گویند و شرط است در تاثیر ادویه کلف و نمش و بهق و امثال آن که پیش از حمام بمالند یا موضع را ببخار آب گرم بدارند و بمالند تا سرخ گردد پس ادویه را ضماد کنند و چون ادویه مجربه در مواد مذکور در باب ضمادات مسطور گشته برخی ازان هم میگردد **دوائی** که جهت کلف مجربست انزروت را در زهره گاو حل نموده بمالند و بدستور تخم خربزه مغز بادام المحلب خاک ریحان با آب سرشته استعمال نمایند و بدستور جهت کلف و نمش و بهق بغایت نافعست اشنه

و تخم ترب و تخم تره تیزک و قسط تلخ و بادام تلخ و بوره و فلفل اشق مجموع را در آب گشنیز سرشته و بدستور جهت
ازالهٔ کلف و نمش و امثال آن آزموده است بیخ سوسن سرگین گنجشک ۲ قسط تلخ ۳ با آب سبز سرکه طلا کنند و
روز دیگر با آب سبوس گندم بشویند دوای دیگر باقلی مقشر کرسنه ترمس تخم ترب تخم خربزه نخود پوست دار
نشاسته از هر یک جزوی زرنیخ سرخ و زرد دو جزو انزروت مصطکی بوره یکجزو و نیم با آب پیاز و امثال آن
طلا کنند دوای که جهت رفع آثار و خیلان بسیار نافع است انزروت نبات مغز بادام تلخ با
و صابون بمالند و بدستور اشق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند دوائی که آثار یا دسنجانیه را رفع کند
وسم را قلع نماید کندر بوره صبر زرد بالسویه با سرکه استعمال نمایند و بدستور مرداسنگ سفید کرده
را با بیه مرغ بمالند و همچنین زرنیخ را با آب گشنیز طلا کنند ایضاً که جهت جمیع آثار و خون مرده و خیلان و نمش
آزموده است مغز بادام تلخ صدف سوخته حرف بابلی نخود مقشر کرسنه ترمس زبد البحر استخوان پوسیده انزروت
نبات با آب عصفر استعمال نمایند دوائی که جهت سعفه رطبه عفص محرق و نیمه با روغن دنبه بمالند و بدستور بادام
تلخ مازوی سبز و سرکه ضماد کنند و بدستور توبال النحاس مرصاف کندر شب یمانی زراوند طویل زاج
خاکستر چوب رز بوره صبر زرد با روغن گل سرخ و سرکه بمالند ایضاً که جهت سعفه یابسه نافع است و بدستور
جهت رطبه و خراز و جرب و قمل و قوبا و ریختن موی و داء الثعلب مجرب است شیاف مامیثا عفص فیلزهرج زرد چوبه
بوره با روغن بادام تلخ و روغن خردل بالمناصفه استعمال نمایند ضماد جهت جرده و سعفه و قروح و نسج
خشک گل ثبوت برگ حنا نمک با سرکه و روغن گل ضماد نمایند و چون برنج سفید را کوبیده با سرکه حل کنند نصف
وزن برنج گوگرد اضافه نمایند و در حمام بمالند جهت بنات اللیل هم مفید است دوائی که جهت بنات
اللیل نافعست صبر زرد مرصاف عدس با سرکه و عسل بمالند و بدستور سرکه و بوره و حنا و زعفران
نهایت مفید است و آشامیدن یکدم قاقله را با آب سرد از مجربات دانسته اند و بدستور طلا نمودن آب هلیله زرد
زرد و آنچه با حرارة باشد مالیدن آرد جو با آب کاسنی و آب گشنیز و بدستور آب برگ درخت بید با صندل
و پوشش در بند از مجربات است و در ساعت دفع مینماید دوائی که جهت جرب با قسامه و حکه عجیب الاثر است
آمله مقشر هلیله زرد غیر مقشر نوشادر زیبق مقتول در روغن کنجد سحق نمایند و با ثفل آن بمالند و نزد
عضو را بیدار نموده دوای که از حرارة آتش بلند شده باشد مکرر طلا نمودن بعد از اکراه موقوف داشت و تلف
کرده که این تدبیر رنگ زایل میکند و جهت بهک که از حرارة مفرط باشد طلا نمودن مغز تخم کدو و
دختران از مجربات و بدستور شونیز ساییده مسحوق با سرکه و همچنین صبر زرد و نشاسته با آب کاسنی
با سرکه بسیار موثر است دوای ماهسکی که در رفع برص و بهق سفید تازه از مجربات است

شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل زنگار بالسویه با سرکه در ظرف مس سائیده بگذارند و بعد از آن یکهفته بمالند
و در آفتاب بنشینند و بدستور طلا کردن نوشادر با روغن گل یا روغن تخم مرغ تا یکهفت بار زایل میکند
دوائی که برص و آثار زخم را از رنگ کند شیطرج سیاه خبث الحدید زاج سیاه زنگار روتاس پوست
انار شقایق بالسویه با سرکه مکرر بمالند و تصریح نموده اند که مجربست صنع دیگر از ابوماهر ابن سیار
منقول است که آنچه قابل رفع باشد زایل میکند و آنچه علاج پذیر نباشد تا یکسال برنگ اصل بدن وارد
و از جمله اسرار است زهره گاو سرگین سوخته گاوی زعفران الحدید خبث الحدید خبث الفولاد شیطرج فارسی
پوست بیخ کبر با تخم ادبیه انار نارس بارزی سوخته و نسوخته از هر یک یکجزو نرم بسایند و خون عقاب و خون نسر
چند بار متوالی بخورد او دهند و باید در سائیدن پیش آفتاب خشک شود و مکرر با خونهای مذکور بدستور مذبور بسایند
تا رنگ مثل ذرور اصفر گردد و در وقت حاجت با سرکه خمیر کرده صبح و شام بعد از شستن بمالند تا سه روز پس
از آن بشویند و هرگاه تغییر رنگ یا ده از مطلوب داده باشد بروغن بنفشه تدهین نموده بحمام روند و روغن
بادنجان نیز برص و بهق سفید را رنگ میکند و حرف با خون خطاف هجی رنگ میکند که هرگز زایل نمیگردد
دوا جهت قوبا متقشر کند زاج گوگرد صبر زرد یکجزو صمغ دوجزو با سرکه ضماد نمایند دوای
دیگر که جهت قوبا بغایت نافع است شیاف مامیثا کندر زبد البحر کثیرا قوبال نحاس بوره ارمنی خربق سفید
ترمس اشق بالسویه با سرکه طلا کنند و بدستور خاکستر سیر سوخته با عسل جهة اطفال بغایة آزموده است
و بدستور حب البان و سرکه بسیار موثر است دوائی که جهة رفع ثالیل و خیلان مجربست گوگرد زرنیخ
زرد شونیز خاکستر عقرب بالسویه با زفت یا با سرکه طلا کنند و بدستور ثمرة الطرفا را که با سرکه چند بار بمالند
از مجربات و تخور برگ سفیدار از عجائب است و بدستور ضماد شونیز با بول مجربست و بدستور با زهره
نیز جهة رفع قمل و قمقام برگ درخت انار و برگ حنظل و برگ مورد و برگ کتان و قضیب
الذریره و برگ سرو و دارچینی مفرد او مجموعة با روغن قرطم و روغن زیتون نافع است و روغن تخم از مجربات
و خاک سیماب بعدیل و مکرر تجربه رسیده است و بدستور سیماب کشته بغایت عجیب الفعل است دوای
که دفع کند تش زرنیخ سرخ زراوند طویل قطران مویزج سیماب مقتول بالسویه با زهره گاو بمالند ۱۱

باب نوزدهم در مطیبات بدن و عرق و مضیقات فرج و ملذذ جماع و بیان غوالی و عطریات که بوی دهان را خوشبو کند

چون این باب بمناکحات بیشتر دارد بنا علیه لازم است که شطری در اصول کلیه بعضی از آن که در توافق دافعا
علیه وارد مذکور گردد چه مراد الله از عاجل و در بقای نوع اجل است و مقصود در این

در مطلب توافق طرفین است و رفع تناکر بقدر وسع و بهره اطبا اتفاق نموده اند که هرگاه عمق بدن رحم
و قضیب موافق باشد تخلف در موافق طرفین و دوستی نمیکند و بدستور هرگاه علتی دیگر در طرفین نباشد در تولید
نیز تخلف نمینماید و این اصل محقق و عظیم است اما استدلال برین معنی آنست که مرد را آنچه قضیب و عمق رحم کمتر
از مقدار شش انگشت مضموم و بلندتر از دوازده انگشت نمیباشد و متوسط بقدر نه انگشت بعد از موازنه
نه انگشتان مرد و زن موافقت و مباینه معلوم میگردد و طویل را با قصیر مباینه بمرتبه ایست که بهیچ ذات اصلاح
پذیر نیست اما مباینه قصیر و طویل با متوسط بقدری تدبیری پذیرد در طلیبات و مضیقات فرج و مسوحات
قضیب و استعمال غوالی و عطریات و خوبی نکهت که بوی دهان است صورت پذیر میگردد و غالیه از مخترعات
جالینوس است که جهت ملکه یونان ترتیب داده و اطبا بر اقسام است قسمی منحصر در عرقها است مثل عرق
فتنه و بهار و صندل و امثال آن و قسمی غالیه است که ادویه عطریه و مقویه اعضاء را با روغن بان بجوشانند
و مشک و عنبر تقویتیه نمایند و قسمی ذرورات عطریه است مثل عبیر و امثال آن و قسمی ادهان است مثل روغن
گلاب و صندل و مانند آن و هریک در عرقها و ادهان و قسم اول دستورات مذکور است و بعضی غالیه را منحصر
در ساداوران و حجر الرخام و روغن بان دانسته اند و ظاهر آنست که اقسام باشد و آنچه در ادویه مفرده بیان
خواص آن نموده اند مخصوص ساداوران و ادویه مذکوره بوده باشد **غالیه** منسوب بنجاشه از تراکیب
الدوس جهت تقویت بدن و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و تفتیح سده دماغ و
بارد و نزلات و حمول او جهت تقویت رحم و سیلان و نفع آن نافع است قرنفل دارچینی گل سرخ هریک یکجزو
الطیب باسه عود هریک نیم جزو ناخن بریان یکجزو و نیم از حریر بنجیه یا ده وزن ادویه گلاب سه روز خیسانیده
آب مورد را بجوشانند تا بربع برسد و از آن یکوزن ادویه را گلاب اضافه کرده مجموع را باتش بسیار نرم
بجوشانند تا بربع برسد پس صاف نموده بوزن آن روغن بان و عشر آن زیاده مخلوط نموده در شیشه کرده
یکهفته در سرگین تازه اسپ دفن کنند تا غلیظ گردد و اگر بغلظ عسل نرسیده باشد زیاده دفن نمایند
و بعد از آن باز اهر یک درهم او یکحبه مشک و یکحبه عنبر حل کنند **غالیه** دیگر از اسرار مخزونه است
ذخایر خلفا یافت شده چه از آن آثار عجیبه مشاهده نموده اند از انجمله آنکه چون با مسوح موافق نمایند
رغبت بکرده بتکرارش گردد و در هیجان طرفین و لذت جانبین بحدی که عقل بر نتابد و جهت فالج و لقوه
و دوار و درد مفاصل و کمر و جمیع امراض بارده رحم نافع است و با زهره خرگوش جهت حمل عاقر
حلبی تنبول کبابه فقر الیهود که در سواحل بحر یافت میشود زعفران قرنفل هریک یکجزو نرم مسحوق
آن ماء الملوف روز در خاکستر آتش دار طبخ و هند بار روز دیگر در روغن بان بدستور

وزهره مرغ وزهره بز سیاه هریک یکجزو ومشک وعنبر وسک هریک بازا ر هردرهمی یکحبه اضافه کنند ودر ظرف نقره

یا نقره چهل روز بگذارند **دوائی دیگر که رایحه بدن وعرق را خوشبو کند** سوسن نعناع مرزنجوش

برگ سیب بالسویه جوشانیده صاف نموده سعد برگ مورد پوست ترنج صندل سفید اشنه نرم سائیده

اضافه کنند وبا روغن مورد و یا گل بجوشانند تا روغن بماند **ایضا جهته رفع بدبوئی زیر بغل**

و کنج ران صندل سلیخه سنبل الطیب یمانی مرصاف مشک گلسرخ هریک سه جزو کافور نیم جزو با گلاب قرص

بسازند و استعمال نمایند **ایضا جهته بدبوئی زیر بغل** که صنان بصاد مهمله مضمومه است باید موضع را با تیغ

خدشها نمود و این دوا را مالید تا خون بقدری دفع شود و بعد از یکشبانه روز موضع را بشویند و تصریح نموده

اند که دیگر عود نمیکند مجرب است راسن خشک محرق زراوند طویل محرق زرنباد زعرور محرق زعفران هریک جزو

با آب برگ مورد تازه بسرشند و قرص سازند **دوائی که جهته رفع بدبوئی عرق بسیار موثر**

است مرداسنگ توتیای محرق مغسول خاکستر برگ **سوسن** که قرو گویند و ترکی شیرین بیان نامند

مرصاف صبر زرد گلسرخ بالسویه با گلاب امثال ان طلا کنند و در رفع بدبوئی **انگشتان پا** بستن برگ

سوسن تازه از مجربات است **ادویه** که قطع عرق مفرط کند از انجمله دهن سفرجل است که آب به را با انگور

روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و بدستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند **اما ادویه**

که باعث تضییق فرج شود از انجمله حمولی است که جالینوس ترتیب داده و منفعت منافع در او

موجود است تضییق و تقویت عنق رحم و تسخین و تطیب او و انزال زن و جذب مواد از قدمین و جذب منی

سداب سیاسه مرزنجوش صعتر بری کندر اذخر گلسرخ پوست انار ترمس بالسویه با روغن بان و امثال

آن سرشته باله اول روز حمول کنند و شب اخراج نمایند **ایضا** شکر و نفل سرمه مازو استخوان با آب مورد

سرشته بدستور استعمال نمایند **حمول دیگر** که سریع الاثر است عود سعد رامک راسن اقاقیا قرنفل

مازو هریک یکجزو مشک عنبر جزو با آب به یا آب مورد سرشته استعمال نمایند **ادویه** که چون استعمال نمایند

جماع و ولادت باعث توسیع نگردد دندان سپ پوست شقاقل سم بز صعتر فارسی جوز ماثل سرطان بحری

موی خرس همه را باید سوزانید و با روغن بان سرشت و در ماهی سه بار بقدر یک دانگ با لته حمول نمایند

دوائی که چون زن منقطع الحیض استعمال نماید هرگاه حامله باشد تقویت جنین نماید و هرگاه بسبب علتی

منقطع شده باشد ادرار کند جند بیدستر وج انیسون تخم کرفس بالسویه سحق نموده یکدرم را با شراب

بیاشامند **دوائی** که در تضییق نایب مناب بکارت است مازو کندر گلنار پوست انار دانه مورد

[illegible] خاس صعتر بری حب البلوط دانه زعرور دردی شراب خشک [illegible] [illegible] تا صد [illegible]

استعمال نمایند و در نیابه در فرزجات بعضی ادویه مجربه مذکور شد اما ادویه ملذذه از انجمله این ترکیب
بغایت باعث لذة طرفین میگردد پیاز نرگس زهره گاو مویز منقی عاقرقرحا بالسویه و صبح جماع بر قضیب طلا کرده
بعد از خشک شدن مباشرت کند و چون بغایت بمالند فوراً آورد دیگر مسوحی که بغایت موثر است و باعث
لذت طرفین میگردد کبابه زنجبیل عاقرقرحا سعد هریک جزوی خصی لبان که بفارسی حسن لبه میگویند کندر از هریک
نیم جزو باب دهن طلا کنند و اگر نیم جزو زهره مرغ اضافه کنند بغایت لذت افزای زن میگردد مسوحی
که همین اثر دارد عاقرقرحا دارچینی هریک یکمثقال مشک یک حبه با عسل سرشته حب بسازند و در وقت جماع
دهن حل نموده بر قضیب بمالند و بعد از جفاف مباشرت کنند مسوحی که در تقویه قضیب بی بدیل است
و رفع عنین میکند پیاز عنصل پیاز نرگس از هریک پنج جزو [illegible] دو بیست و هشت مثقال روغن زیتون
و قدری آب بجوشانند تا مهرا شود و آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده زهره کنجشک تخم زنجره عاقرقرحا خردل سرخ
از هریک یکمثقال عنبر نیم مثقال اضافه نموده مکرر بر قضیب بمالند و عانه و انثیان ضماد نمایند و اگر مومیائی و امثال آن
و زهره مرغ و مانند آن اضافه کنند باعث تقویه آن میشود و چون سه درم پیاز نرگس را یکشبانه روز در شیر [illegible] خیسانیده
پس سائیده بر ذکر عنین ما دون حشفه طلا کنند عجیب الاثر است و چون سورنجان [illegible] هریک یکمثقال [illegible]
نمایند و بر کنج ران و زهار و خصیه و قضیب مکرر طلا کنند از مجربات ص ادویه که چون مسوح کرده
مجامعت کنند باعث بغض و نفرت طرفین گردد سفیداب افیون بیروج کعب خنزیر غیر محرق مامیران زهره [illegible]
دندان سوخته پلنگ و استخوان سوخته سرگین کبوتر مجموعه و مفرده یکدانگ او را سائیده باب طلا [illegible]
و اگر بباطن زیر جامه مردی بمالند که قدری از ادویه ملاصق قضیب او گردد با هر زنی که مباشرت کند باعث نفرت
زن میگردد بحدی که دیگر بملاقات او رغبت ننماید اما ادویه که باعث توسیع فرج گردد بحدی که [illegible]
بمباشرت او رغبت نکند بصل العنصل بسباسه حب البان تخم [illegible] تخم بستان افروز تخم [illegible] تخم بادروج زهره [illegible]
زیتون بالسویه با زهره گاو سرشته خشک کنند و قدری از آن در روغن زیتون و زیبق حل نموده [illegible]
استعمال نمایند ص حمولی که چون زن حمول کند تا سه ماه رحم را متعفن و بدبو گرداند و باعث نفرت [illegible]
[illegible] قصب الذریره [illegible] اذخر شاه دانه قرنفل جوزبوا قسط شیرین [illegible] با نفط سفید [illegible]
نمایند اما ادویه جهت [illegible] که بدبوی دهان [illegible] نافعست و نکهت را نیکو گرداند از انجمله حب [illegible]
جنوب مذکور است و از مخترعات حقیر و عدیل [illegible] باشند دیگر این دواست که از [illegible]
نقل میشود و بتجربه رسیده است جوزبوا هیل قرنفل کافور دارچینی خولنجان هریک یکدرم مشک [illegible]
سرشته حب کرده زیر زبان نگاهدارند و بدستور خائیدن پوست ترنج در مواد حاره مفید [illegible]

خشک نافع است و هرگاه خواهند که چوب معطر در دهان مدتی بماند و حل نشود باید عنبر و قدری مومیائی و خصیۀ
لبان را در عسل یا شیره نبات در قدر مضاعف حل نموده و ادویه مخصوصه با و سرشته حب سازند **باب بستم**
در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه از ثابت بن قره منقول است و بتجربه مجربین رسیده که چون
مراره ٦٠ ن ٢٠٠٦ ٦٦٠١ هم و عین قنفذ را بر روغن سمسم حل نموده با چیزهای مناسب چشم اکتحال نماید
قوۀ باصره بحدی رسد که در شب اشیا را مثل روز ببیند **ایضاً** بدستور فرموده که چون ٠٠ ی٥٠ ی ٥
٧٠ ٢١٠ را در سایه خشک کرده اکتحال کنند مشاهده روحانیات نمایند **فی المحبت ایضاً** منقول است از ...
که چون گل سنجد را با ٥٠ هم ١٠ ٢٠ ١٠٦٠ معجون کرده با قدری شیرینی به م ٢٠٠ ١هم دهند درد و
بحدی رسد که بی آرام گردد و بدستور هرگاه مذکور اول را با قطره از خون سر انگشت وسطی و قلیلی آب دهان
و اندکی عرق جبین و قطره خون هدهد با شیرینی آمیخته اطعام ٥ کنند در محبت بیقرار گردد و بدستور فرموده
و از مجربات شمرده است که چون تخم مرغ را سوراخ کنند و سفیدی را با اتمام اخراج نموده از م ٥٠ ١٠ او حال
نموده تقمه را مسدود سازند و چهل روز در سرگین اسپ دفن کنند تا چون گردد پس خشک کرده با شکر بیامیزند
و ناشتا بخورد زن ٧ ٥٠ دهند در محبت بحدی رسد که احدی را بدون انکس اختیار ننماید **فی الحب**
چون زحل در سنبله باشد مقناطیس را در گلاب شسته مثل سرمه بسایند و مریخ در میزان بود آهن را مثل سرمه بسایند
و هر یک را شخص معین اکتحال کند و شخص مکحول باول مرة مدید نظر در شخص مکحول ثانی نماید باعث محبت مفرط ثانی
با اول گردد و مجرب دانسته اند بحدی که امکان مفارقت را مجال نیافته اند **ایضاً** جهة دوستی مجرب دانسته
اند ناخن هدهد با ناخنهای دست و پای خود در ظرف سفال سوزانیده و مثل غبار سائیده با شراب یا شیرینی بهر که
دهند مطیع و منقاد گردد و ارسطو بدون ناخن هدهد ذکر نموده است و از جعفر طوسی منقول است که چون موی
طرفین عارض و ما تحت الذقن را مقرض نموده با آرد گندم آمیخته اطعام زنی کنند در محبت بی آرام گردد **ایضاً**
خاک چهار راه را در ساعت سیوم روز چهارشنبه بردارند جهة رفع عداوت و تفرق مجرب دانسته اند و بجوز
قسب الطیب باعث الفت حسین گردد و نگاه داشتن او با نیل کبودی مثل سحر **ایضاً** جهة ازدیاد محبت از کتاب
سمات عطار و نقل نموده اند که از لاجورد ذهبی که قسمی از لاجورد است نگین ساخته در اول ساعت روز جمعه
قمر در میزان باشد تمثال زهره را بران نقش کنند و آن صورت زنی است که ایستاده باشد و در دست او سیبی
و باطن نگین این حرف خمسه را ی یل سه لاهه و بر انگشتری نحاس احمر نصب نمایند لابس آن تا یکسال
مباشرت کند زن از وی دوری نجوید و آن شخص نزد نسوان محبوب باشد **فی البغض** منقول از کتاب طب
... گزره خرف آب ندیده را بموی سر زنان بخور کرده مردان از ان بخور ... نفرت کنند که هر گز

نظر باو نکنند و افشاندن اسپند در خانه باعث تفرق و بخور آن رافع ان اثر و تعلیق ان با پارچه
کبود رافع چشم زخم و سحر است **فی ذهاب الغیرة عن النسوان** در کتاب اسرار بیان شده که چون
خون مغز سر خرگوش را با شراب زنی بیاشامد غیرت ازو سلب شود و چون قضیب گاو را در سایه خشک کرده
نیم مثقال را با شراب بزنی دهند سلب شهوه جماع او شود و بدستور چون قضیب گرگ را قبل از طلوع
آفتاب یا بعد از غروب گرفته در سایه خشک کنند که آفتاب نبیند هر زنی که ازان بخور دهند متنفر از مردان گردد
و قطع خواهش او شود و بدستور چون شجره مریم را سائیده با آب نعناع حب سازند هر زنی که یکدانگ ازان
بنوشد قطع شهوت او شود و دو دانگ تا دو سال همین اثر دارد و بدستور مذکور است که چون بدر
مقنع زن کرم سرخ را چنان به بندند که زن نداند در حال هیجان شهوت او شود و بدستور چون تخم و
ریحان را با تخم و نوشادر جوشانیده با آب او هر زن که استنجا کند طالب مرد شود **فی العقد** از ثابت بن قره
منقول است که چون موی زنی که از شانه فرو ریزد بسوزانند و مرد احلیل بخاکستر ان انباشته جماع با ان زن کند
دیگری قادر بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن بغیر ان مرد بدیگری نپردازد و در حیواة الحیوان مذکور
است که چون مرد احلیل را بخون شقیقین بر آغشته با هر زنی که مباشرت کند احدی قادر بر جماع ان زن نگردد
و آن با دیگری انس نگیرد و در اسرار الاطبا منقول است که گر قضیب خوک را بزهره گرگ آلوده کرده
مباشرت کند احدی با آن زن مقاربت نتواند نمود و بدستور زهره کفتار و زهره خطاف و خون غراب همین اثر
دارد **لترک الشراب** چون یکدانگ بر جمیع قصد اسد ماده در شراب حل کرده بنوشند بحدی متنفر گردد
که هرگز خواهش ان نکند **فی امتحان الحامل والبکر** شیخ ابن اسحق تصریح نموده که چون یکدانگ
سیر کرده با سوزن سوراخها نموده زن حمول نماید هرگاه صباح ان شب رایحه سیر از دهان او ظاهر گردد
حامل و یا بکر نخواهد بود و چون بوره سرخ را با صدف باسوده سائیده در بینی دختر سعوط کنند هرگاه عطسه آورد
باکره است و الا فلا و بتجربه بحقیقت رسیده که چون کف دستهای حامله املس صاف باشد حمل او مذکر خواهد بود
و هرگاه مائل بسبزی باشد مونث و بدستور ثقل دست راست دلالت بر پسر دارد و طرف چپ بر دختر
در اول حمل بقدر باقلائی از زهره خرس نر با شراب ممزوج بنوشند پسر تولد گردد و از زهره ماده دختر
و چون زراوند مدحرج را با زهره گاو حمول کنند بعد از طهر و در صباح طعم او را باید آن زن را فرزند شود
و الا عاقر ابدی خواهد بود **فی سرعة الحمل وعدمه** چون با تخم ارنب و سرگین او و عسل
دست شب حمول کنند و هر روز یکمثقال [illegible] ده علاج تناول نمایند در سرعت حمل از مجربات است

بیاشامند هرگز حامله نشود و نیز به دستور آشامیدن حلتیت با بول زنان همین اثر دارد سحر غریب از جعفر طوسی
منقول است که چون زبان ضفدع سبز را در حین خواب بر روی دل زن گذارند و یا نوشش او را بجزوی از اجزای
ضفدع کنند آن زن هرچه کرده باشد بیان کند **ما یسهل خروج الریح من الاسفل**
خردل سفید جوز بوا محرق برگ خشک سرو نانخواه محرق برگ سدر تخم بلیون ابهل انجدان محرق محروث
محرق آذربون مجموعه و مفرده یک درم جوب سائیده یا ماکولات اطعام کسی کنند در خواب و بیداری ضبط
خروج ریح نتواند نمود و اگر مجموع را با چهار مثل آن آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل آن
روغن بجوشانند تا آب بسوزد و بر شکم بمالند اثر او در اخراج ریح بقدر نصف اثر کل ادویه مذکوره است
و درین باب تخم سورنجه از مجربات است و رفع آن خوردن زیره کرمانی است **عملی که بیهوشی آورد** گوشت
گوسفند بی چربی را شرحه نموده شش حبه را به بزرالبنج سائیده پر کرده در کوزه سفال گذاشته در سرگین اسپ
دفن کنند تا گرم شود پس گوشت را از شیشه کرده بگذارند تا خشک شود و در وقت استعمال دو جزو او را
با یکجزو افیون سائیده دو دانگی در بینی هرکه بدمند بیهوش گردد و چون خواهند بهوش آید چند قطره سرکه را
با تخته در بینی آن شخص ریخت باید کرد و دیگر دستور چند بید ستر و زنجبیل بالسویه نفوخ نمایند و با سرکه محلول کرده
استنشاق فرمایند تا عطسه کند **دوائی دیگر** که بغایت قوی الاثر است افیون بزرالبنج پوست بیخ لفاح جوز
ماثل که تا آورده نامند تخم کاهو بالسویه نیمکوب کرده بجوشانند و صاف کرده و گندم بقدری که خیسیده گردد
در آن ریخته بگذارند که خشک شود پس به دستور ادویه مذکوره را جوشانیده تسقیه کنند تا تجربه انگاه گندم را
بعد از خشک شدن در شیشه ضبط کنند و در وقت حاجت از یک انگشت تا دو دانگ او سائیده بیاشامند و تدبیر
رفع آن بدستوریست که مذکور شد **فی خواص شتی** کلها مجربه خوردن ۳۴۱۴۴۱۵۱۶۱۵۱۵ بی شبهه
صداع آورد و ۵۹۱۴ ۱۴ ۳ ۱۵ با مداومت مورث کوری است **شربا لتقویة الذکا** چون تخم خربزه را
در ۳۴ ۴ ۴ ۵۱۶۱۵۱۵ که آن تخم را بدماغ ۲ آلوده باشند از خاک مملو ساخته
سقی نمایند و بطریق معمول آب دهند تا خربزه ببار آید هرکه از آن تناول نماید در فور عقل و ذکا و صحت حدس و فهم
تفهیم بمرتبه قصوری رسد و فلتون در دیباچی او تخلف نورزد و قوت حافظه بغایت قوی گردد و چون تخم خربزه
را کاسه ۲۱۴۸ ۴۴۴۵ که تخم را بمغز سر ۱۰۳ اغ آلوده غرس کرده باشند خوردن
بلاهت و حمق آورد و دیگر اکتحال ۵۹۱۴ ۵۲۶۵ ۳۱۸۸۳۶ مورث کوری است
سوختن او نیز همین اثر دارد و دیگر بخور مغز سر سنور وحشی و ابلی ممزوج نطفه است که در رحم باشد
آورده بهم مغز سر شیر باخته حیوانات دیگر ماده است ۵۵۸۲ [illegible] مورث

جنون وقطور آب بودنه در دماغ رافع مستی اوست **دیگر** شرب دل خلد را در اطاعت روحانیات موثر دانسته
اند **دیگر** حجر الدیک که سنگدان خروس یافت میشود و در دهن داشتن رافع تشنگی است و شرب آن رافع حزن و
وسواس **دیگر** طلق محلول را چون با شب یمانی و خطمی و طین مغره و سرکه و سفیدی تخم مرغ بر اعضا بمالند مانع
سوزانیدن آتش است و از غرایب خواص عاقرقرحاست که هرگاه او را با نوشادر بر کام و زبان بمالند و آتش
در دهان گیرند دهان را نسوزاند و چون شاخ دار شیشعان را که باد و دو کنند رنجور کرده در شب چهاردهم ماه
در لته بسته در زیر جامه خواب بگذارند در خواب شخصی را ببیند که از جانب او جواب گوید **ایضا** قطری که در زیر خم
شراب و سرکه بر دید پوست او قاتل است و تفوخ چوب خشک را مورث بیهوشی مفرط است و چون با خود دارند
دندان روباه را مانع فریاد سگ است و مجرب دانسته اند و چون قمر در برج آبی باشد بر یک مثقال سنگ
یشم صورت انسانی نقش کنند تعلیق او دافع جمیع دردها باطن است و بر گردن جهت خناق و بر معده و
جهت تقویت معده و درد آن و بر ران جهت عسر ولادت و در دست داشتن حجر الصاعقه چشم بد موثر است
ایضا جهت حفظ حبوبات و مزروعات چون پوست کفتار پیمانه ساخته حبوب را کیل کنند بعد از آن ضبط نمایند از
جمیع آفات محفوظ ماند و مادامی که در انبار باشد هیچ آفتی بآن نرسد **رفع سالوکیک و ارضه** آب برگ
دفلی که جوشانیده باشند کشنده مذکور است و چون پیه روباه را بر چوبی مالیده در خانه نصب کنند جمیع
بر آن جمع میشوند دیگر چون نوشادر را حل نموده کاغذی را نقشها نموده در اطراف خود بگذارند هوام
انکس نگردد و از مجربات است چون هفت عدد خنفساء را در زیر طاس مس سرخ حبس کنند باعث بر
چار و باریدن باران میگردد **باب بست و یکم در بعضی از رسایل حکمای هند** باصطلاح
رسایل یعنی کیمیای بدن است و آن مخصوص است بادویه و تراکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویت
و اعضای رئیسه گردد و اکثر تراکیب و تدابیر ایشان در امزجه سکان اقلیم ثالث و رابع و خامس موافق
بنا بر علیه در اقالیم مذکوره متداول شده و طریق یونانیین بسبب تناسب مناط اعتبار گشته است و حق
غایه دانسته است به تحریر آن مبادرت مینماید از انجمله رسایل کندهک که عبارت از گوگرد باشد
عبارت از وسته و طریق آنست که گوگرد سفید روسی را نرم کوبیده در مغرفه آهنی با روغن گاوی بقدری که
پوشاند با آتش نرم گداخته و از خرقه بر سر کاسه شیر تازه گاوی بسته باشند صاف نمایند تا صاف
شیر گردد منعقد و مشابه بسنگی زعفران رنگ شفاف صاف گردد پس خشک نموده ضبط کنند و این مسمی
منقی از چندین قسم مستعمل میگردد اول آنکه هر روز یکبار [illegible] باکوفته تازه گاوی [illegible]

دو ماه تعدیل طبع و حفظ صحت بحد بی نماید که هرگز تغیر مزاج و مرضی برو طاری نگردد و در سه ماه صحت و تقویت
قوی و حواس و ذکا بحد اقصی احداث کند و در یکسال ضعف و پیری و بنیه را زایل کند دیگر آنکه هر روز یکدانگ
او را باید رهم از هلیلجات نرم سائیده با روغن بادنجان که از تخم او گرفته تجربه نموده ناشتا تناول نمایند و تا
چهار ساعت بغذائی میل نکنند و بعد ازان از اغذیه لطیفه تناول نمایند تا کفشنماه بانطریق سلوک نماید موی سفید
را سیاه گرداند بنهجی که دیگر سفید نشود و جذام و فالج و تشنج و سل و سعال قدیم و بواسیر را رفع نماید و حدة بصر
و قوة سمع و حواس بغایت قصوی رسد دیگر آنکه هر روز یکدانگ او را باید با انگ طلق محلول مکلس سائیده
با روغن تازه گاوی حب کرده استعمال نمایند تا یکماه بدستور منافع مذکوره را مشاهده نماید و از شرایط استعمال
جمیع رسایق آنست که اول تنقیه نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات و آنچه در حرارة غالب باشد و از
سبزیها و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی اجتناب نمایند چه هرگاه بشروط مذبوره عمل ننماید باعث هلاک
و امراض مهلکه و صعبه میگردد دیگر رسایق ترهلات و آن عبارت از هلیلجات است و طریق آنست
که سه صد و شصت هلیله کابلی بزرگ اعلی را که هر یک بقدر بیضه باشد در ظرف سفال مانند کوزه کرده بول گاو
ماده بران بریزند که بقدر چهار انگشت بپوشاند و سر کوزه محکم نموده در زمین پاکی دفن کنند بنهجی که سر کوزه بیرون
باشد و تا قریب به دو هفته گذارند هر روز ملاحظه نمایند و هر چه از بول کم شده باشد اضافه نمایند تا هلیله ها نرم
شود پس هر یک را دو نیم کرده دانه را اخراج نمایند و زیبق منقی که ابو الارواح عبارت ازوست با گوگرد منقی
بالسویه از هر یک نود درهم بسایند تا یکسان گردد و در قدحین بگل حکمت گرفته در دیگ بریگ با آتش
با آتش نرم گذارند تا منعقد گردد پس بسیار نرم سائیده در جوف هر هلیله نیم م گذاشته نصفین هر هلیله را بهم گذارده
و هلیله را بریسمان بسته مستحکم نمایند و هلیله ها را در ظرف پاکی کرده عسل کف گرفته بران ریزند بقدری که او را
بپوشاند و ظرف را در زمین پاک تا یکماه دفن کنند بعد ازان چون بیرون آوردند اجساد مذبوره در اجرام
هلیلجات غوص نموده اثری ازان نمانده هلیلجات مربا شده باشد هر روز یکعدد را ناشتا تناول نمایند تا چهار ساعت در خوردن
تاخیر کنند و بعد ازان شیر گاوی و اطعمه لطیفه و نان و شکر و گوشتهای لطیف تناول نمایند و چون یکسال مداومت
نوری که مذکور شد جمیع منافع مذکوره سابقه از سیاه گردیدن موی سفید و زیادتی عمر و تقویت قوتها و رفع ضعف
اعاده شباب و صحت ارواح و مزاج و حرارة غریزی مشاهده کند صفت زیبق منقی زیبق را
[illegible] با آب گیاه بید انجیر بسایند تا جرم و سیاهی او زایل گردد پس با آب گیاه عنب الثعلب
نمایند و مرتبه سیوم با آب نقیع هلیله بسایند و بعد ازان مغسول کرده بقدر ده مثقال او را با نود مثقال آب
سنگ با آتش نرم بجوشانند [illegible] آب تحلیل رود تا یک رطل دیگر [illegible] بسایند تا مجموع

صد و منصبا و مثقال آب بتحلیل رود و پس بر داشته ضبط کنند و این مسمی است بابو الارواح منقی اما استعمال
سایر آن که مشتمل است بر ادویه سمیه و تدابیر آن چون خطرناک دانست بقید تحریر نیاورد و مثل پیه و رس
که عبارت از دوای بیشی است و جهار س که عبارة از دوای بیشی مذبور با اجساد سبعه است و از امثال آن
از ادویه بلادری و فرنجی و غیرها اما تدابیر معادن و تکلیس و تصعید و احراق و تصویل و سایر آن در
دستور اول این کتاب مذکور است مع منافع هر یک صفت ترکیبی که جهت احتباس بول و حرارة جگر
و سل و دق و تنقیه معده بیدیل و از مجربات حکمای هند است قلعی را در سفال یا ظرف آهن گداخته چند
بار زرد چوبه سائیده و با نانخواه مسحوق قدری با و آمیخته با آلت آهنی بر هم زنند سر ظرف را بپوشانند تا نانخ
سوخته خاکستر گردد و بحدی رسد که رنگ او سفید شود و پس با آرد برنج صهبا بقدر نخودی ساخته از یک عدد تا دو عدد
استعمال نمایند و هرگاه مراد تلیین طبیعت بوده باشد قدری از ان مشتری مدبر بیضه با آب لیمو خمیر کرده
در بوته بدمند و بار دیگر بروغن گردگان خمیر کرده در بوته کرده چندان بدمند که مایل بسرخی گردد و وزن نیم سرخ
یک عدد از این حب مسهل قوی الفعل است و رفع اسهال از حب سفید اول میکند باب بیست و دوم در

ذکر بعضی از معالجات که مخصوص چارپایان است و از کتب بیطره نقل شده مخفی نماند

که عروقی که فصد آن در امراض بهایم احتیاج می‌افتد بیست و یک رگست باین تفصیل عرقین بار زین
بر یک پهلوی گوشتی است و فصد آن جهت تحریک سر و گران خیری و جنون نافع است عرقین منخرین
بلکی است جهت امراض چشم و دهان و گوش و بینی مفید است عرقین و داجین در دو طرف گردن
جهت حکه و جرب و برص و ریختن موی و امراض حاره و نزلات نافع است اذعان از حوالی لثه علیا امید و طرف
کشیده است با باطن و مانع و جهت درد دستها و مفاصل و ظفره و گام تنگ زدن نافع است صافنات
چهار عرق است در طرف وحشی دستها و پایها جهت ریختن موی که جوجره گویند مع ضعف قوایم و زحمت بار گران
و جراحت سم اخرسنان دو عرق است از دو طرف کتف کشیده تا برگ بانه جهت مرض پشت که
خوابیدن و برخاستن و تشنج و بدی قشتواد فصد ان نافع است عرق ذنب رگی است در زیر دم
جهت و قلت شیر و بدی هضم فصد کنند عرق وحشیات چهار عدد است در باطن دست
مقابل صافنات جهت امراض قوایم و سینه گیری و حرارة مفرط باید فصد نمود و فصد عظمین
زیر زبان جهت بدی قشتواد و سیلان کف دهن و ورم گلو فصد کنند اما طریق معالجات

اما امراض راس یکی آنکه در ابتدا اسپ را حرکت دهد با سیلان رطوبات بینی و قلت اکل و بعد از آن
ورم مستطیل در عقب گوش بهم رسد علاج کشودن رگ با رزین است پس طلا نمودن ثفل تخم کتان که روغن
آن را افشرده باشند با صابون و نیز رقطونا و هرگاه منفجر گردد علاج قرحه باید کرد و دیگر ناخنه است
که تیر کی اسپ بجو گویند علامتش تنگی نفس بر آمدن غضروف بینی و پیش افکندن و عدم اکل است علاج
قطع باستره و اخراج غضروف و فصد عرقین منخرین و سعوط کردن نبراج و زرنیخ و مرهم زنگار و استعمال اطعمات
بر آمدن دندان زیاد که مانع لجام و باعث قلت اکل و نشخوار است علاج قلع و مالیدن موضع
نیز قند و حلتیت که هر دو را در روغن زیتون جوشانیده باشند و سنون نمودن شب یمانی و شونیز دیگر
ضفدع است و آن ظهور غدد کاهی سبز است در زیر زبان علاج کشودن ضفدعین و تقصید
ثانی که در عرق ضفدع طبخ نموده باشند و اکل آن دیگر تاثیر هوا است علامتش بهم آمدن چشم و
سر پیش افکندن و غمگین بودن و افگندگی سینه و برخاستن موی دست علاج آرد جو با ربع وزن او ریوند
چینی با دوغ ممزوج کرده بهر روی یخ سرد کرده بخورانند و بان حقنه کنند و هرگاه از برودت هوا باشد تثبیت و حلبه
از هر یک چهل و پنج مثقال بکوب کرده با جو تا سه روز بدهند امراض عین مثل ظفره و امثال آن و بیاض و غیره
علاج همه بدستور معالجه انسان است مگر آنکه در بهایم ادویه قوی را استعمال باید نمود امراض
ریه و احشا و از آنجمله سعال است هرگاه بعد از اکل عارض گردد از ضعف ریه خواهد بود و الا از دماغ علاج
...ره او را تخم مرغ خام بلگو کنند و یا در سرکه چند روز بگذارند تا پوست تخم نرم گردد آنگاه بدهند و بدستور
دادن شیر بز و اسفناج و علف خبازی و آب طبخ حلبه مع خبازی بسیار نافع است و حقیر حب سعال تریاک دار
در حبشی ها را تجربه نموده است و یا در راحب عطائی و حب مید داده و در قسم بار ... نموده اند که این دوا
مجرب است شونیز قند سیر مقشر هر یک مثقال روغن زنبق تازه بمقدار بکوب کرده بدهند هر روز بدستور تا سه روز
باید ... و اگر اثری باقی مانده روز دیگر در بینی چار یا بریزند و گویند اگر در سالی یکبار این ادویه را بدهند
...ی در آن سال مبتلا نگردد و باعث فربهی او نیز میشود و بدستور دق را باذیت و آب گرم بدهند از
...شمرده اند و این دوا نیز بغایت نافع است سیر موبیز منقی زیره ناخواه زراوند مدحرج هر یک سه
...شانیده صاف نموده با بیست مثقال عسل بدهند و رشته سعال فصد وداجین را نافع دانسته اند و دماغ
... وسعوط زعفران با روغن زیتون بغایت موثر است دیگر قولنج است علامتش احتباس زبل
...ی آرامی و بر آمدن شکم علاج تخم کافشه که عبارت از قرطم است پنجاه مثقال او را در آب ریخته
... رانند و آبی ... که ... گیرانند تا اطلاق واقع شود و شیافه تخم الخ ... با صابون و موبیز از

خصوصًا با قدری زهره گاو و خورانیدن یکمثقال زهره خرس جهت درد شکم و درد جگر و سده از مجربات است
و بدستور شیاف از حلتیت و تخم حنظل کردن و خورانیدن آب برو رمع سرگین کبوتر و زیت و شراب بسید ملی
است **دیگر احتباس بول است** علاج شراب و روغن گاو هریک نود مثقال نیمگرم بدهند و حقیر این
دوا را تجربه نموده است شوره صاف را از یکمثقال تا هفت مثقال در ماست حل کرده بدهند در حال نفع
علت کند و باید بعد از دوا دادن دو زجهای کم عرض بجبانند و چون و نبه فرنگ و چشم اسپ شنید بالای حصیه
ادرار نماید و مجرب است **جوگیری و سینه گیری** هرگاه سینه گیری از جوگیری حادث شده باشد
و روز آب و کاه نباید داد و بعد از آن بتدریج علف سبز دهند و اگر بهیچ قسم علف بهم نرسد کاه و جو را در آب
و قدری شیر تخته بدهند و در آب سرد حرکت بسیار باید داد و هرگاه سینه گیری از جو نباشد فصد عروق
دستیات دست و فصد از عیان کنند و تخم مرغ خام چند عدد را شکسته در گلو ریزند و بجای جو حلبه و
وحب البقر و امثال آن دهند و گندم و شیر تخته نافع است و شیر را در روغن دنبه جوشانیده بسینه گرم کرده
بقوه تمام بمالند و بپوست تازه گوسفند بپوشانند **امراض قوایم** یکی قصر تحریک است و آن وقتی عارض
میشود که عرق داشته دفعه سرد شود و مانع حرکت کم و کردن گردد و بخلاف تشنج که شامل جمیع اعصاب است
علاج پاشیدن و سعوط بوره ارمنی و روغن ... و سنجر و نطول کردن بمطبوخ درمنه ترکی
و کمند رو مانند آن و هرگاه زایل نشود داغ سفصل ... و کردن و پیچ دم باید کرد و جرد علتی است که با
قوایم مویی و مثل داء الثعلب بریزد **علاج** موضع را چند جا باستره شکافند تا خون بقدری
شود و بسیار غسل نمایند بروغن کوهان شتر و روغن حب الغار و شونیز و فضل تخم کتان ضماد نمایند
علتی است که بسبب حمل گران کثرت شرب بعد از اکل عارض میشود و علامتش دیر گام برداشتن
و خشکی اعضا و تشنج قوایم است **علاج** فصد بازدین طرف پیشانی و طرف سم است و
و کافور و نطول بطبیخ ادویه حاره مثل حاشا و بابونه داشتن و متعقد علتی که بسبب حمل گران
بسیار و سیر سنگلاخ و زمینهای درشت بر بالای زانو برآمدگی بهم رسد **علاج** بملینات
مرزنجوش زعفران و انجیر و تخم کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند ورم **تحت الرکبه**
قوایم بجه داء الفیل از ریختن مواد غلیظه است **علاج** تضمید مواضع است بحنظل تازه و
و غده ... از مجربات و بدستور میوه و زیت خورانیدن ریوند چینی با شبه ...
... **الطباق** علتی است که ...

و بعد از آن استعمال نمودن قطرات و مراهم مناسبه قرحه خفیه حافر که از هیچ بهم رسد علاج
کشیدن میخ و چکانیدن روغن چراغ و روغن سیر و صمغ صنعان و امثال انست شقاق طرق علاج آنست
که مکرر با آب بشویند بلکه مدتی در آب گرم بگذارند پس سم را خشک کرده و این ادویه را گرم نموده در شگافها بجا بند
علک البطم و پیه بز و در هر قدر مضاعف بگذارند و سریش اضافه نموده استعمال نمایند و این از مجربات حقیر است
و بعضی مالیدن مغز سر گوسفند و روغن کنجد یا کنجد محلول و زرده تخم مرغ و سفیداب و زعفران را مدح
نموده اند و داغهای خطی بالای سم و ساق بسیار نافع است امراض جلد از آنجمله جرب است
علاج آنست که زیر میخ و نمک را با کمال صفه در روغن گاو جوشانیده طلا کنند و در آفتاب ببندند و تا سه روز
تکرار نمایند و آنچه حقیر تجربه نموده این دوا است گوگرد دو جزو سیماب یکجزو مغز بادام تلخ یکجزو بعد از سحق بلیغ
با روغن تازه مساوی مجموع مخلوط کرده موضع جرب را بعد از شستن با آب گرم و صابون ضماد نمایند شیرپنج
و نفاخات و آن علتی است که از جلد رطوبات تراوش کند و با خارش باشد علاج تنقیه او است
بصابون و سرکه و سدر و به دستور خردل یا ماست نافع است و سیماب و زرنیخ و خاکستر چوب تاک با سرکه
در روغن گل از مجربات حقیر است حکه علاج خارش مثل جرب و شیرپنج است و ضماد ادویه او شراب و سرکه
سریع الاثر است و هرگاه بسبب خارش ریختن دم حادث گردد کنجد را سوزانیده با آب مخلوط کرده دم را
بشویند و حقیقة همین عمل کنند برص که ترکی آلا گویند حقیر آنچه تجربه نموده ضماد بیست که در باب اطلیه
برص مذکور است باید موضع را با آب اشنان شسته ضماد نموده و چون پوست بشکند و اثری باقی ماند تکرار
نمایند والا فلا کوکب علتی است که بسبب اکل مفرط مواد فاسده در کتف جمع گردد و بیرون زند علاج
تنقیه او است بفصد و سرگین کبوتر با صمغ ضماد بعد از شکافتن و معالجه جراحت کردن و ادویه جراحات در باب
مراهم مذکور است و احتیاج بتکرار نیست امراض مفاصل علامتش ضعف حرکت عضو مخصوص است
و چون دست بر آن مفصل گذاشته بفشارند معلوم گردد علاج فصد قوایم و تنقیه به تجبیل و نفط و سیر
و سرکه ادویه محلله است و داغ مفصل معلوم و در خلع مهرها و مفاصل نیز داغ نافع است و الصاق زفت
بر وضعهای حار او بقطر اورام آنچه در ران تا آخر ساق و پا تا زانو باشد ریح الجمال نامند علاج
بعد از ادویه مجربه است و به دستور چادر سبوس گندم کماد نمایند و سایر اورام به دستور انسان
نمایند و علاج ورم پشت که از کوفتگی یا ... باشد نمک را در شیر گاو جوشانیده نمدی با و تر کرده
تکرار نمایند مکرر بگذارند و ورم محل تنگ را با صبر و سرکه ضماد نمایند و نمدی با آن تر کرده بگذارند
... ان ... و اورام حاره را اولا به ادویه مثل گل ارمنی ... تا ... [illegible]

باشد بنابکی دود گوگرد دهند **ایضا** درین باب مجرب دانسته اند موضع را بسرگین مرغ طلا کنند و در
آفتاب خشک کنند پس با صابون بشویند **قلع رنگ خون** در جامع التمثیل مذکور است که
ترشی ترنج با نمک زائل کننده جمیع الوان است مگر خون بکارت و این فرق غریب است و بدستور
چون موضع را بخاکستر آلوده با آب اشنان بشویند رفع اثر خونها میکند و بدستور چون سرگین کبوتر را
بجوشانند و با آب او بشویند از مجربات است **قلع رنگ زعفران** چند بار تخم سائیده دود کنند
رفع میکند و بدستور دیگر را در آب بجوشانند تا رنگ بردارد و جامه را انجا که گرم بوده با او بشویند پس ازان
بصابون و بدستور شستن جا بوره و صابون همین اثر دارد **قلع اثر تخم لیمو** را پاره کرده در جا
بیفشارند موضع را بآن آلوده بعد سه ساعت دست مالیده بیفشارند و بصابون و آب گرم بشویند **قلع**
رنگ شگوفها و میوها اشنان و اندکی بوره را سائیده بسیار بجوشانند و بدستور قدری اشنان را
با خطمی و بوره بجوشانند و موضع را ساعتی در هر آبی مکرر بگذارند پس بآب و صابون بشویند **قلع رنگ**
نیل ماست ترش را بجوشانند و موضع را بآب فرو برده بعد از دو ساعت بآب و صابون بشویند برگ
آلو با لو سوزانیده خاکستر او را بآب سرشته موضع طلا کنند و بعد از دو روز بآب و صابون بشویند **قلع**
رنگ توت اثر توت سیاه بآب توت سفید بشویند و بدستور هرگاه بگوگرد دود کنند زائل میگردد **قلع**
رنگ انار اشنان را با صمغ عربی در شب بجوشانند و بآن طلا کنند و چون خشک شود دست
مالیده موضع را بیفشارند و بآب بشویند و بدستور شستن بصمغ عربی و اشنان همین اثر دارد و گویند اثر پوست
گردگان را بروغن و صابون بشویند **قلع رنگ نبید و خمر** بآب انار دانه و زاقوط بشویند و بعد ازان
بصابون و گویند چون بگوگرد دود کنند زائل گردد و بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج از مجربات است
شستن جامهای رنگین که تغیر نکند قطف را در آب جوشانیده لباس را با و بشویند
بهتر ثبات رنگ جامه آخر نوب نبطی را کوبیده بخیسانند و جامه را بآن تر کرده و بعد ازان هر رنگی
کنند زائل نمیگردد **قلع آثار روغنها** از جواب دوغ آمیخته بآن بشویند تا از چربی شود و چون لباس
سفید بروغن آلوده باشد مرصاف را بعد از ترکردن موضع بران بپاشند و بسیار بدست مالیده
در و صابون بشویند و هرگاه پوست او بچربی آلوده باشد نخاله گندم با آب سرد ریخته بسیار بدست بمالند
تا پاک شود و تصریح نموده اند که چون بزهره گوسفند و بز طلا کرده بآب اشنان و قلی بشویند اثر جمیع الوان را
زائل گرداند و هرگاه خواهند باشسته زائل گردد آهک و نمک را سائیده بر موضع بپاشند و چیزی
بران گذارند و بعد از زمانی بیفشارند و در قلع روغن بزرک و روغن... گفته اند که چون

لباس ابریشمی باک آلوده باشد سبوس گندم را جوشانیده و موضع را با و تر کرده بلوکرد نجور کنند و در
خواص الاشیا از ازالهٔ آن از جامهٔ پشمین نیز بدستور مذکور است و چون لباس رنگین باشد اول با خطمی
بشویند پس با به اشنان و صابون **قلع آثار نقط سیاه و سفید** اول به دوشاب بشویند پس
باب با قلی که گرم کرده باشند و جهت رفع بوی آن اولا سرکه بعد از آن بصابون بشویند و آب طبخ باقلا
را جمیع مجرب دانسته اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک نیکوب بر موضع بسیار بقوت بمالند و بعد از آن
بشویند زائل گرداند و گویند بروغن زیتون نیز رفع اثر نقط میشود **قلع رنگ غالیه و طیوب**
سرگین کبوتر را با آب جوشانیده جامه را با و بشویند و آب طبخ باقلا پس بصابون و ازالهٔ عرق چاربایان و اثر
پوست سیاه بدستوریست که در قلع رنگهای سیاه مذکور شد **قلع اثر روغنها از اوراق کتاب**
هفت درم استخوان سوخته را مثل غبار سایند با ده درم شب و یک درم نبات بسیار نرم سحق کرده بر اوراق پاشیده
سنگی گران بر بالای آن از شب تا صبح گذاشته پس اوراق را بیفشانند و همچنین گل نیشاپوری و آهک و نمک
و شوره همین فعل کند **اما قلع نوشتجات** باید گچ را با روغن زیتون و اندکی بوره ارمنی و شب
سائیده و بر نوشتجات بمالند ازالهٔ نوشتجات میکند و همین عمل در بردن چرک جامه نیز بسیار موثر است و
باب سفیداب جصاصین قوی‌تر از گچ است در **قلع موم** عسل را گرم کرده بر موضع موم آلوده بریزند و
بمالند تا موم بعسل بیامیزد پس عسل را برداشته موضع را با آب گرم بشویند ایضا جامه را در روغن
جوشانیده گذارند پس بصابون و آب گرم بشویند ایضا به بوره و صابون و آب گرم بشویند رفع
قلع قیر و زفت و قطران و مومیائی و امثال آن آرد نخود را با آب استعمال کنند
و بدستور به روغن زیتون گرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در رفع اشیاء مذکوره و اشیاء
[illegible] مجربات دانسته اند **اقسام شستن جامها** لباس زربفت را چیزی بهتر از گل و
[illegible] نیست پشمین را گل و ابریشمین و صوف و سقرلاط و لندره و امثال آنرا چوب و نمک و جامهٔ [illegible]
[illegible] بصابون پاک میگردد و پشمینه گوسفند نیز بشویند پاک میشود و الوان مختلف را سرگین کبوتر ازاله چرک
میکند و جامهٔ سفید بهر رنگ آلوده گردد چون یک شب در بول شتر گذارند و روز دیگر بصابون و آهک بشویند
رفع آن میشود و بول اطفال نیز همین اثر دارد **باب بست و چهارم در دستور معالجه**
ضروریت عمارت از انست پوشیده نماند که علمای این صناعت و فضلای [illegible]
قابل است و بهتر [illegible] قسطاس ز[illegible] و ابن العوام و ادهم و قطرایف و سوماریسم و [illegible]

باشد اختراع کسری است و شکار بجری و جرغ را نسبت به بهرام داده اند و طریق اصطیاد و بیان نیک و بد و سایر
حالات طیور سباع که جوارح نامند بانحاء مختلف تحریر کرده اند چون امور معالجات امراض مناسب این مجموعه است
بنا بر علیه اکتفا به بیان آن نموده و آنچه از متقدمین بنظر رسیده ترجمه میشود و تصریح کرده اند که نبض طیور در مفصل
ثانی بال محسوس میگردد و حرکت ریه مابین مقعد و انتهای استخوان سینه که عظم زورقی است و از جهت عدم عظم و تد
که در سائر حیوانات قاعده دماغ است و تحلل مواد غلیظ و شمول در زکاسه سر جمیع سر را صداع عارض نمیگردد
چه باین سبب بخارات محتبس نمیشود و مهرهای گردن و پشت طیور را استثناس نمیباشد و آن عبارت از برآمدگی هائی
طرف بیرون مهرهاست و رودهائی این جلیس مستقیم است بخلاف سائر بهایم که ملفوف و پیچیده است و فالج و عرق
النسا نیز طاری نمیگردد **علامات کلیه صحت و مرض** چون هر صبح بعد از خواب شب پر و بال خود را
بمنقار بیاراید و بال افشانی کند و مردمک دیده او صاف و نورانی باشد و باطراف آرزوی جستجوی چیزی کند
و از نشاط پرواز نماید و با خواهش صید و فضله اش معتدل القوام و سفید و بسهولت دفع شود علامت صحت
است و با این اوصاف هرگاه در حین پرواز بسرعت و قوة زند و کثیر الحرکة باشد دلالت بر حرارة و پیوسته
مزاج اصلی دارد و ضد آن بر برودة و رطوبة و اضداد صفات مذکوره علامت صحت است پس اگر سر را
حرکت بیجا دهد دلالت بر آفت دماغ کند اعم از آنکه در اصل دماغ باشد یا بمشارکت عضوی و اگر ملکر چشم را بپوشد
و رطوبت از آن سیلان نماید دلالت بر نزله و آفت چشم کند و هرگاه دهانش بعد از سیاهی سفید گردد دلالة
بر آکله کند و اگر بال را بتمام جمع نه نماید دلیل است بر غلبه رطوبة غریبه و چون با وجود آن هردم برپای نشیند و در
حین دفع فضله دشواری اخراج کند دلیل است بر بواسیر و آفت روده و شقاق پا و ورم کف دلیل حرارت غریبه
و لرزیدن پا دلیل نقرس و مفاصل و ورم فوق زانو است و کشیدن موی خود بمنقار دلیل کرم معده و قمل است
و کاهیدن بال راست و منقار دلیل ضعف جگر و خارش بینی است بعد از اطلاع دلیل آکله و صداع جوف و دلیل ریاح
غلیظه و میل طعمه نمودن دلیل تخمه و افتادن از نشیمن و تشنگی مفرط دلیل موت است **امراض راس**
علتی است که سر را بسیار حرکت دهد و گاه منکوس کند و گاه مرتفع دارد پس اگر نگون داشتن سر زیاده
باشد تغیر در چشم بهم نرسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بمشارکت اعضاء اسفل **علاج** آنچه
ل دماغ باشد و مواد حاره باب کشنیز و سفیداب تطلیه نمایند و سعوط کنند و تسقیه بگلاب نمایند و در
قمه گلاب که مرزنجوش در آن خیسانیده باشند باید کرد و تضمید بمرزنجوش مطبوخ و آنچه بمشارکت
عضو کنند **مرهقه** علتی است که موی را ست ایستد و تحلیل [illegible] از [illegible] است
که ضبط [illegible] نتواند نمود و علاج [illegible] گاه [illegible] الا [illegible]

بدارند ونطول مبطوخ بابونه وشقیقه با نرگس وآب مورد کنند **تقلیس** علتی است در پیش دماغ که حرکت
بسیار دشوار کند **علاج** نطول بابنفشه در روغن کنجد وتسقیه بشیره تخم کرم [illegible] کنند وبدستور آب
عناب وبنفشه نیز مفید است **امراض عین** غشا شبکوری است وتصریح که غیر انسان وبوزینه ومرغ
خانگی وکبوتر باید جمیع حیوان اشیا را در شب ببینند وعدم ابصار جوارح بسبب بخار غلیظ است **علاج**
منع لحومات واقتصار بحبوب وتقطیر بگلاب وشکر نمایند وعلاج غشاوه وبیاض بتقطیر زهرها وشکر ومراوید
کنند **اتساع ونزول آب** علتی که در روز ابصار نکند وعلامتش وسیع شدن مردمک است
در روز پیه طیور را در صحنه بصر سوای شب وبرودت هوا از مفرط مردمک وسیع نمیگردد **علاج** تقطیر زهرها است
باعسل وعلاج سیلان رطوبات بتقطیر آب مورد کنند واد هم آب مورد را با توتیای مغسول تجویز کرده است
وعلاج سطبری پلک چشم دهیم آمدن آن بعد از خشک آن بشکر طلا نجوین بال مارس طیور [illegible]
است وبدستور جهت طرفه واکثر امراض چشم مفید است **جدری** وآن حدوث نقطهای سفید
ومدور است در پلک چشم **علاج** موضع را با سیر بمالند وبعد خاکستر برگ زیتون بپاشند و
سلاق که سختی پلک است با صلابت وبی جوشش تقطیر بگلاب وروغن بسته کنند وعلاج جرب که
سرخی پلک است تقطیر شراب وسفیداب وسماق منقوع در گلاب کنند وعلاج بذله که غرب بی سیلان
است تقطیر روغن گلسرخ وشراب باید کرد ودمعه که کثرت اشک است هرگاه از دود آتش
شده باشد بروغن بنفشه مخلوط بشیر دختران تقطیر نمایند **امراض منقار ومخلب**
را بفارسی منقار ومخلب را چنگال گویند از جمله امراض آن یکی تقشر است که عبارت از ریزه شدن و
انداختن باشد وعلاج بتبدیل تضمید این دو است نشاره بزر وترب را در روغن بید انجیر [illegible]
نمایند وسطبری منقار وناخن را که از صدمه واسباب خارجه بهم رسیده باشد تضمید بآب مورد
نمایند وآنچه بسبب انصباب مواد باشد بروغن بادام وتخم کبوتر وکمبیز بسته تطلیه نمایند والتوا
تضمید بسرکه وشب کنند وتطبیق که بهم آمدن وباز نشدن مخلب منقار است مداومت تنقیه
بخید ودر روغن مانده وسعوطا از آن نیز نمایند وطعمه بزرده تخم مرغ خام باید داد وتابیل که [illegible]
وآن در چنگال وانگشتان حادث میشود باین دوا اگر تطلیه کنند که از مجربات است مقل ازرق
ودرخت بنیکوب کرده یکشبانه روز در سرکه خیسانیده پس در هاون حل کنند وگل خطمی و
وتخم کتان بنفشه [illegible] یک [illegible] اضافه نموده استعمال نمایند وعلاج [illegible]

تضمید بگل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران با سرکه کنند و بارده و فرمنه را قطلیه بر هم و داخلیون و
دبق و مویزج با عسل و سائر محللات نمایند **امراض دهان و زبان و حنجره و آلات**
تنفس علاج خشونت دهان که مانع خوردن طعمه کنند بهدانه را یا حلبه را در گلاب خیسانیده تسقیه آن
کنند و کنجشک طعمه دهند و پاشیدن کتیرا در فنات بسیار مفید است و تشنج عضلات حنجره را که مانع فرو
بردن طعمه میشود تسقیه با آب طبیخ انجیر و مویز و تضمید بروغن گردگان کنند و ورم کنج دهان را تسقیه با آب گرم
ممزوج بلعاب بزرقطونا و تضمید با انجیر مهرا با قدری سیر نمایند و چون منفجر گردد چرک او را پاک کرده برگ
عناب را مثل غبار سائیده بپاشند سعال و ضیق نفس و علامتش تواتر نفس و باز داشتن دهان و ضعف
حرکت است هرگاه این علت از حرارت مزاج یا هوا و یا شده تقب باشد میل بآب میکند و تنفس سریع و کف
یا گرم باشد و آنچه بسبب بخار و دخان باشد این اعراض با او نباشد و علاج آن تسقیه بروغن کنجد با قدری
صمغ عربی و لعاب بهدانه و گل ارمنی است و چون با حرارت با التهاب ظاهر گردد تسقیه بشیر الاغ و کتیرا و ماء
الشعیر با قدری آب کدو باید کرد و بروی اسفناخ و کشنیز و برگ بید و امثال آن خوابانید و داغ طرفین
منقر و پیشانی که بچوب سوز کنند بسیار نافع دانسته اند و هرگاه از برودت باشد علامتش حرکت سر و سیلان
رطوبات غلیظه از دهان است علاج تسقیه بگلاب و گل بشیر الاغ که قدری سرگین موش حل کرده
باشند باید کرد و روغن ترب را از مجربات شمرده اند و حلتیت را بعضی تجویز نموده اند **خفقان** را
علامتش تواتر نفس و صدای مستخرین و حرکت منتهای عظم زورقی که با اندک حرکتی این عوارض محسوس میگردد
علاج تسقیه بگلاب و گل مختوم و لعاب تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و بیرودی برگها و
علفهای سرد بخوابانند و طعمه از زرده تخم خام و جوجه بپرند یا ورده بدهند گرفتگی آواز را علاج بدادن
طبیخ انجیر و خطمی و زوفا و عسل کنند و خناق و دشواری نفس را این دوا بغایت نافع است پوست نخچه تخم
مرغ را نرم سائیده با مویزج جمع کرده بدهند و تسقیه با آب کلم بوته دار نمایند و اگر حرارت غالب باشد
تسقیه بروغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ کنند **امراض حوصله** که زیر گلو بهادار
است تخمه سبب آن کثرت اکل طعمه بیوقت و عدم هضم است علامتش سپید کردن و سستی بال
و پرها و کم طپیدن و نشستن قرار نداشتن و دهان باز کردن و سیلان رطوبات است **علاج**
گلوی او را بیشتر فرمودن و طعمه از برنج دو ده و حبوبات دادن است و در روز سیوم گنجشک طعمه
از ادن گوشت پیچیده بدهند زنجبیل مصطکی کرویا دارچینی فلفل [illegible]
[illegible] ساخته استعمال نمایند [illegible]

اند و قدر شربتش از سه عدد تا هفت عدد است و سوم آنکه قنس واو هم قسقیه طبخ مصطکی و قرنفل را ستوده
اند و بروی نعناع تازه و بوده و سداب که سرکه بدان پاشیده باشند بخوابانند و در زیر نشیمن بگسترانند
و باجماع رسیده است که از انسان و وحوش و طیور سه صنف اند که تخمه نمیشود از انسان حکیم و راهب
و مسافر و از وحوش شیر و پلنگ و آهو و از طیور کبک و شتر مرغ و قطاطا که بفارسی سنگ اسکنک گویند
ریاح علامتش قراقر و ظهور نفخ و قلت اکل است علاج طعمه از ملخ و خطاف و خرگوش کنند و حبی که
مذکور شد بسیار نافع است و حقنه بطبخ رازیانه و کرفس و یا بروغن تازه و فلفل کنند و جگر گوسفند با شیر
الاغ و هلیله زرد و بدستور تخم سنگ پشت با شکر بغایت نافع اند و شیاف شکر و انزروت و عسل و نمک بسیار
مفید است و شیاف پیه خوک را مخصوص با زبیان کرده اند و هرگاه حرارة ظاهر باشد بجای نمک در سبهال
و شیافات و حقنه با هلیله زرد کنند و بچرغ و شاهین و بحری جهت اسهال نمودن قدری نوشادر با شکر و روغن
تازه دادن بسیار نافع است چه اولا یقی رفع فضلات و ثانیا باطلاق رفع مواد مینماید دود علامت
کرمی که در زهرک بهم رسد منکوس داشتن سر و کشوده داشتن دهان و لاغر شدن است و علامت
کرم روده بدبوی فضله و غلطیدن و قلت اکل است و علامت کرم مقعد خروج و ظهور اوست علاج
آب برگ شفتالو با گوشت (با آب گوشت) با آب چقندر و عسل بکرم دهند و بدستور قنبیل و برنگ کابلی مقشر و اگر تریسکی
و تربد سفید را بالسویه سائیده با عسل حب کرده باید داد بواسیر علامتش ظهور خون با فضله و [illegible]
(طلب) هضم و سقوط قوة و رفع شدن فضله بدشواری و قلت مقدار آن و کثرت مرات است علاج حقنه بطبخ
کتان بوداده و روغن آن و روغن گردگان و روغن نارجیل کنند خصوصا چون قدری از گردگان (موخته)
اضافه کنند و خروج مقعد و شقاق او را حقنه بروغن دهند و کوهان شتر و روغن حب البطم کنند اورام
جگر علامتش سده و ورم آن تشنگی (مفرط) و احساس ثقل و برآمدگی تحت استخوان سینه است علاج
تنقیه باب طبخ بیخ زرشک و طبخ بیخ علیق بکوتکن مانند باید کرد و لک مغسول ریوند چینی گلسه [illegible]
کاسنی بالسویه جوشانیده آب او را بدهند و طعمه از زرده تخم مرغ خام و آرد عدس با شکر و [illegible]
لطیفه باب طبخ عدس کنند و موهای تحت استخوان سینه سترده با آرد جو و قند لین و مصطکی [illegible]
بکرر تضمید نمایند و زلو دادن موضع مزبور نافع است قولنج علامتش خشکی فضله و سینه [illegible]
و بی آرامی علاج تنقیه باب طبخ حلبه و شبت با عسل کنند و آب افسنتین و آب [illegible]
[illegible] تخمه [illegible] پیده اشته نافه است [illegible]

ضبط طعمه بمخلب و عدم ثبات علاج هرگاه حرارت ملتهب باشد موضع را زلو دهند و بگل ارمنی و گلاب و کافور
و حضض و بوشش و ... و نشاسته و سرکه و قدری سورنجان و زعفران ضماد نمایند و تنقیه بآب عنابه
و روغن بنفشه کنند و هرگاه بی حرارت باشد روغن گردگان و نارجیل و بیدانجیر دهند و زعفران بسیار مفید
است و گوشت گنجشک با روغن بادام تلخ و شکر نافع است و تخم حرمل را در سرکه جوشانیده لته را بآن
تر کرده بر موضع به بندند و این را از مجربات شمرده اند و دادن سناء مکی با عسل بقدر یک دانگ عجیب
الاثر است ورم کف که منحک نامند زبون ترین امراض و از مواد محترقه حاده پیدا شود علاج پوست
خشخاش را کوبیده در سرکه پخته بوزن او نیز قطونا کوفته و قدری روغن گل اضافه نموده بیکرم ضماد
نمایند و طلا کردن آنچه در علاج ثالیل مذکور شد بغایت نافع است و هرگاه منفجر گردد بمراهم کافوری معالجه
کنند امراض پر و بال و موی از انجمله ضعیف برآمدن و پیچیدگی است پس اگر با وجود آن لاغر گردد
سبب قلت ماده غذای خواهد بود و درین صورت لحوم لطیفه باید داد و تقویت هاضمه بادویه که در امراض
حوصله مذکور شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن مواد فاسده است و بدستور دیر برآمدن و
ریختن و ریزه شدن و اصلا نروئیدن از احتراق مواد یبس خواهد بود علاج بمسهلات مذکوره کنند
و بعضی دادن جزر را بسیار نافع دانسته اند از یک دانگ تا دو دانگ در روغن حب الغار و گردگان و
فرفیون و پیه تازه و خاکستر علیق و خاکستر پرسیاوشان تضمید نمایند و بطبیخ شلغم و برگ کنجد مکرر
بشویند و هرگاه موی روئیده شده بریزد و اصل آن باقی ماند تدهین بروغن مورد و بروغن وسمه و
قدری لادن کنند و چون بال مگس را جدا کرده در روغن گردگان حل نموده بمالند عجیب الاثر است
قراع ریختن موهای ریزه سر است علاج تنقیه بماء الشعیر و تطلیه بآب کدو و روغن کدو و روغن
بنفشه و آب کشنیز و خاکستر پرسیاوشان و دانه خرمای سوخته کنند جرب ریختن جمیع موی سر است و با وجود
سبوسه او خارش علاج بآب خربزه و آب چغندر و حلبه بشویند و روغن بادام با عسل بمالند و روغن
... با شکر طعمه دهند قمل بفارسی شپش گویند علامتش فرو ریختن چشم و پیوسته کشودن بال و خاریدن
بمخلب و حرکت بسیار کردن است علاج بتجویر بطر طیر کنند و انرا بفارسی دار تو نامند و مستعمل صیادان
بدستور بر بیخ و زراوند طویل و مویزج طلا کرده بطبیخ شحم حنظل دو بو اسیست و چوب گز و آب
... تصریح کرده اند که آب نعناع بجهت اقسام امراض بال و پر مفید است و طلا کردن
سرکه و آب ... دهن رافع قمل جمیع حیوان است و تمت [illegible]
[illegible]

قلم رومی به ترتیب ابجد
قلم مشجر دیسقوریدوس به ترتیب حروف
قلم سلیمانی به ترتیب حروف
قلم کبیره به ترتیب حروف
قلم العقول به ترتیب حروف